سیمای صادق

فاروق اعظم

عمر بن خطاب رضي الله عنه

تألیف:

حاج ملا عبدالله احمدیان

مهاباد: مسجد قبله

عنوان کتاب: سیمای صادق فاروق اعظم عمر بن خطاب رضي الله عنه

تألیف: حاج ملا عبدالله احمدیان

موضوع: تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه

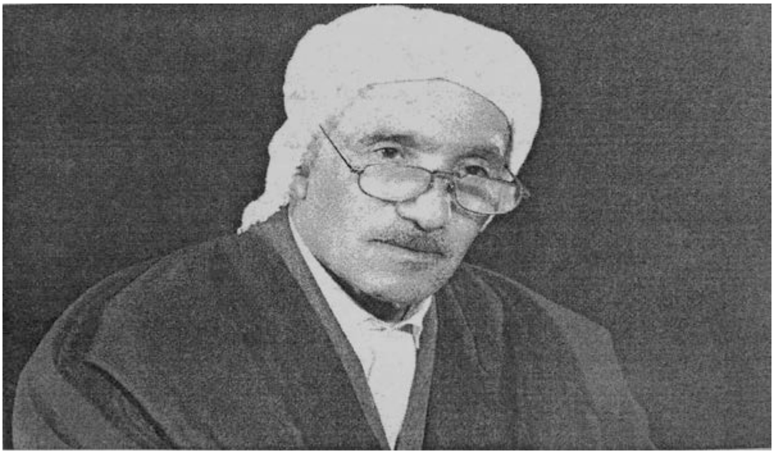
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

بسم الله الرحمن الرحیم



معرفی مولف کتاب:

مولف ارجمند، داشنمند فاضل و محقق وارسته جناب حاج ملا عبدالله احمدیان در سال ۱۳۱۹هـ .ش در خانواده شریف و متدین در شهرستان مهاباد دیده به جهان گشود علوم مقدماتی را نزد علمای منطقه فرا گرفت و برای ادامه تحصیل و کسب دانش و کمال، از اساتید بزرگواری چون مرحوم **ملاعصام الدین شفیعی،** مرحوم **علامه ملا باقر بالک** و مرحوم **ملا محمد قزلجی**- رضوان الله تعال علیهم اجمعین- که از علمای برجسته و بارز کردستان بودند بهره‌های فراوان برد و در نهایت از محضر مرحوم ملا علی ولزی به اخذ اجازه افتاء و تدریس نایل گشت.

همچنین در آزمون سطح روحانیان اهل سنت که از طرف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران برگزار گردید موفق به اخذ درجه دکتری گردیده است.

ایشان در کنار فعالیت‌های علمی، با حضور موثر در مساجد و محافل و ایراد وعظ و خطابه به ایفای وظیفه دینی خویش در جهت آشنا کردن مردم با مسایل اعتقادی و احکام دینی پرداخت و همزمان با تدریس در مدارس حوزوی و کلاسیک به تربیت

نسل جوان همت گمارد و به مدت هشت سال تهیه و اجرای برنامه‌های دینی رادیو مهاباد را بر عهده داشت.

وجود مشکلات و کمبودهای اقتصادی و تضییقات و موانع مختلفی که با آن روبرو بوده، هیچگاه نتوانسته خللی در روحیه مقاوم ایشان ایجاد کرده و سد راه فعالیت‌های اصلاح گرایانه و خیرخواهانه وی باشد.

برخی آثار محققانه و مفید ایشان که اکثراً به زیور طبع آراسته گردیده‌اند به شرح زیر است:

۱- قرآن شناسی
۲- حدیث شناسی
۳- سیمای صادق فاروق اعظم
۴- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی
۵- ترجمه رسالة التوحید محمد عبده
۶- تحقیقات مطالب فقهی و کلامی
۷- قبله محمدی
۸- سیر تحلیلی کلام اهل سنت
۹- کلام جدید
۱۰- نفسیر سوره حمد		به زبان کردی
۱۱- هه ست و هاوار		به زبان کردی
۱۲- گه لحو		به زبان کردی
۱۳- بسوی جهان جاویدان

در نهایت از خداوند مهربان مسالت داریم که عزت وتوان بیشتری به این استاد گرانقدر و امثال ایشان عنایت بفرمایند. ان شاءالله

ارمغان

به همه کسانی که به زمان شمولی قرآن و به جهان شمولی اسلام اعتقاد کاملی دارند و جویندگان تعلیم عدالت اجتماعی و پویندگان راه خداپرستی و مردم دوستی هستند.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مندرجات کتاب

مقدمه مؤلّف بر چاپ پنجم

خوانندگان عزیز! خدا را شکرگزارم که کتاب «سیمای صادق فاروق اعظم» عمر بن خطابس بعد از بارها چاپ و انتشار آن در تیراژهای بالا، اینک بار دیگر به همّت آقای محمد محمدی با حروف چینی بسیار ظریف و زیبا، و مطابق با همان چاپ‌های قبلی (بدون یک جمله کسر و اضافه)، مجدداً چاپ می‌گردد، و در مقدمه چاپ نخستین اهداف کلّی از تالیف این کتاب را بیان نموده‌ام، و در مقِدمه همین چاپ می‌خواهم دو نکته بسیار مهم را درباره راهنمایی‌های اسناد این کتاب در ارتباط با خارج جهان اسلام و پیام‌های شیوه نوشتن این کتاب در رابطه با داخل جهان اسلام بیان نمایم.

نکته اوّل: اسناد این کتاب در ارتباط با خارج جهان اسلام آشکارا نشان می‌دهد که انتشار دین اسلام در نیم قرن اول هجری، در قاره‌های آسیا و افریقا، تنها از راه (بلاغ مبین) و تبلیغ و تبین عقاید واخلاق و احکام این دین وحیانی، صورت گرفته است، و تمام جنگ‌ها یا دفاعی یا از نوع جنگ‌های رهایی بخش بوده‌اند، که تنها بمنظور فروپاشی قدرت‌های زورمند، و آزاد کردن ملت‌ها از فشار تحمیل اعتقادها، و مختار نمودن همه اقوام و ملت‌ها در ردّ و قبول هر دینی که مایل باشند (چه اسلام و چه غیراسلام) برپا گردیده‌اند، و مطابق با نصّ صریح آیه ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: ۲۵۶] هیچ فرد و هیچ جامعه و هیچ جمعیتی را در قبول عقاید و اعمال دینی مجبور نکرده‌اند همانگونه که کامل ابن اثیر (ج۱ ص۴۹۲) نوشته: «مسلمانان بعد از فتح بندر مهم لاذقیه، در کنار کلیساها مساجدی را برایی خود ساختند و متعرّض کلیسای عیسویان نشدند، و مسلمانان و عیسویان در کنار یکدیگر مراسم دینی خود را انجام می‌دادند، و البدایه و النهایه ابن کثیر نیز در (ج۷ ص۲۳) نوشته است:

«بعد از فتح دمشق طبق ماده‌ای از مقررات جنگی، بزرگترین کلیسای شهر (کلیسای یوحنّا) به دو قسمت تقسیم گردید یک قسم آن بعنوا مسجد اسلامی قرآن در آن تلاوت می‌گردید و قسمت دیگر بعنوان کلیسای مسیحی انجیل در آن خوانده می‌شد و هشتاد سال تمام این وضع ادامه داشت، تا عیسویان در زمان عمر بن عبدالعزیز نصف خود را به میل خویش با مسلمانان معاوضه کردند» و همچنین

معجم‌البلدان (ج۱ ص۱۲۹) و فتوح البلدان (۲۲۱) نوشته‌اند: «در نامه‌های امیرالمؤمنین عمربن خطاب به فرماندهان سپاه اسلام در جبهه‌های ایران این جمله بطور موکّد و متعدد دیده شده است: «لا تُهدمْ بیتُ نارٍ» آتشکده‌ها نباید تخریب شوند، و عموماً در انجام داده آداب و مراسم مذهبی خود باید آزاد باشند» و همچنین در تاریخ ایران باستان (ج۲ ص۹۹) آمده است: «به هنگام تسلّط مسلمانان بر ایران پیشوایان زردشتی همچون سابق در جهت ترویج آیین خویش، آزادانه فعالیت می‌کردند و تعداد زیادی از آتشکده‌ها بعد از تسلط مسلمانان بر ایران، همچون سابق شعله‌های آتش آن‌ها به آسمان بلند می‌شد، تا بعد از ده‌ها سال که به میل خویش مسلمان شده بودند، آن آتشکده‌ها را به مساجد اسلامی تبدیل گردید».

«جزیه» نیز که پول اندکی بود و فقط از مردا جوان و قادر به کارزار، دریافت می‌گردید، بعنوان «حق الحمایه» و در برابر معافیت آن‌ها از خدامات سربازی و شرکت نکردن آن‌ها در جنگ‌هایی بود، که چون مسلمان نشده بودند و به قداست آن جنگ‌ها اعتقاد نداشتند، فرا خواندن آن‌ها به جبهه‌ها، ستم ناروایی بشمار می‌آمد، و منافی عدالت می‌بوده که دین اسلام منادی گسترش آن در تمام جهان و در بین تمام اقوام و قبایل بوده است.

پس تردیدی در این نیست که گسترش اسلام در نیم قرن اول در قاره‌ها، تنها از راه (بلاغ مبین) و تبلیغ و تبین عقاید و اخلاق و احکام آن بوده است، اما کسانی راه این (بلاغ مبین) را پیش گرفته‌اند (یعنی اصحاب و تابعین) که خود تجسمی از اسلام و نسخه‌های مطابق با اصل و عقاید واخلاق و احکام این دین مبین بوده، و در عصر ما که بعلت کثرت رسانه‌ها و وسایل مهم ارتباط جمعی، امکانات گسترش دین اسلام از راه (بلاغ مبین) و تبلیغ و تبیین این دین وحیانی از هر زمانی بیشتر است، تنها مانع گسترش کامل اسلام و مانع جهانی شدن آن این است، که مردمان کشورهای اسلامی در عصر ما خود تجسمی از اسلام واقعی نیستند، و نسخه مطابق با اصل عقاید و اخلاق و احکام این دین مبین نمی‌باشند و همین عدم مطابقت نسخه‌ها با اصل، طبق قوانین کلام و فلسفه در لزوم مطابقت وجود عینی و وجود لفظی و قوانین روانشناسی در ضرورت تاثیر روانی عدم مطابقت قول و عمل و رفتار و کردار، همه کوشش‌ها را در راه (بلاغ مبین) و تبلیغ و تبیین این دین وحیانی، بی نتیجه یا بسیار کم نتیجه مینماید، بنابراین عدم گسترش دین اسلام در سطح وسیع جهان و جهانی نگشتن آن فقط

مشکل داخلی جوامع اسلامی دارد، نه مشکل ذاتی اسلام و نه مشکل خارج جهان اسلام و بر مقام‌های مسئول در تمام جوامع اسلامی واجب است که بعد از احیای اخوت اسلامی (که در نکته دوم راهی برای آن پیشنهاد گردیده) تمام مساعی خود را در جهت حلّ این مشکل داخل جهان اسلام مبذول نمایند.

نکته دوم- شیوه نوشتن این کتاب بهترین راهی است برای حفظ وحدت جوامع اسلامی و جلوگیری از احیای جنگ‌های سرد و غالباً سوزان مذهبی، که ناله تاریخ از شدت درد آن‌ها، در پشت قرون و اعصار، همواره آرامش فکری دلسوزان دین اسلام را، بهم می‌زند، واین شیوه همانگونه که می‌بینید، یک نفر که خود معتقد به مذهبی است، قلم را در دست گرفته و تنها معتقدات موجود در مذهب خود را همراه اسناد تردید ناپذیر تاریخ، و مدارک عقلی و نقلی تبیین می‌نماید، حرف دل خودش را میزند، دیگر به هیچ وجه عقاید موجود در مذاهب دیگر را خدشه‌دار نمی‌کند، و به مقدّسات پیروان هیچ مذهبی حمله نمی‌نماید، و راه را باز می‌کند که پیروان مذاهب دیگر نیز مایل باشند این کتاب را بخوانند، و اگر مطالبش را هم قبول نکنند به هیچ وجه از آن رنجیده خاطر نشوند، و نفرتی در فکر آن‌ها پیدا نگردد، و غباری بر دل آن‌ها ننشیند.

این شیوه از نگارش عقاید مذهبی که در عین تبیین اعتقادات، از تفرّق و فرقه گرایی جلوگیری می‌کند، و جاذبه‌ها را ابقا و دافعه‌ها را منتفی می‌نماید، بهترین راهی است برای احیای اخوت اسلامی مندرج در آیه ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ یا لااقل نیل به (اتحاد مثبت) و راهی است برای حلّ اکثر مشکلات داخل جهان اسلام، که ناشی از تفرق و اختلاف‌ها و بروز عوارض فرقه گرایی است.

گفتم لااقل «اتحاد» و گفتم آنهم «مثبت» منظورم این است که دین مبین اسلام از پیروان خود یک همبستگی بسیار والاتر و موثرتر از اتحاد را خواسته است یعنی اخوّت و برادری که به مراتب بالاتر و والاتر از اتحاد و برابری است و در صورت دسترسی به آن مرحله بالا و قناعت کردن به مرحله پایین‌تری از آن یعنی «اتحاد» باید یقین داشت که آنچه موثر و مفید و کارساز است، تنها «اتحاد مثبت» است، که مذاهب اسلامی در نصوص صریح و اصول قطعی کاملاً متفق و در برداشت و استنباط‌های فروع ظنّی (چنانچه تفاوت‌هایی داشته باشند) باید یکدیگر را تحمل کنند، و شعور و تفکر همدیگر را محترم شمارند، و از همین راه جاذبه‌ها را بیشتر و دافعه‌ها را منتفی مایند، و اما «اتحاد منفی» که جمعی از مذاهب اسلامی به خیال ایجاد اتحاد، عقاید مذهبی دیگران

را خدشه‌دار و نادرست نشان دهند و هر یک تنها عقاید خاص خود را صحیح و قابل قبول بدانند و عقاید بقیه را مردود و غیرقابل قبول بشمار آورند، و مقدسات پیروان مذاهب دیگر را تحقیر کنند، اول چنین مذاهبی در راه اتحاد پا نگذاشته‌اند، زیرا اتحاد دو امر عبارتست از بقای هر دوی آن‌ها و تغییر حالت دفع و نفرت به حالت جذب و پیوستگی و همبستگی؛ و انتقای یکی از این دو امر و فقط بقای یکی از آن‌ها – همانگونه که در مباحث فلسفه مذکور است- از مقوله اتحاد بشمار نمی‌آید بلکه از مقوله «کون و فساد» است. ثانیاً بذل مساعی در راه اتحاد منفی با خدشه‌دار کردن عقاید مذاهب دیگر، تنها موجب بروز تردیدهایی در آن عقاید می‌گردد نه جلب و جذب آن‌ها به عقیده دیگر؛ و بروز چنین تردیدهایی نه تنها به مصلحت اسلام ومسلمین نیست بلکه نیروی اعتقادی را بغایت تضعیف می‌کند و تخریب بدون بنا را انجام می‌دهد که عواقب بس وخیمی دارد، ثالثاً کوشش در راه پیشبرد اتحاد منفی، که عقاید دیگران را به نابودی تهدید می‌کند، و حالتی از دلهره و رعب و هراس را در افکار آن‌ها بوجود می‌آورد، نه تنها موجب اتحاد و همبستگی جوامع اسلامی نمی‌گردد، بلکه موجب ایجاد شکاف‌های بس عمیق و هولناک هم می‌شود، و فرقه گرایی را رایج‌تر واختلاف جوامع اسلامی را شدیدتر و حلّ معضلات داخل جهان را بسی مشکلتر و پیچیده‌تر می‌گرداند.

بنابراین بر همه صاحبان قلم و نویسندگانی که درباره دین مبین اسلام نگرش جهانی دارند، و به حلّ معضلات داخل جهان اسلامی می‌اندیشند، و مصلحت اسلام و مسلمین را بالاتر از هر تمایل و آرزوهای دیگری قرار می‌دهند، لازم است در شیوه نوشتن عقاید خویش، احیای اخوت اسلامی را نیز منظور نمایند، و تنها در راه اتحاد مثبت گام بردارند و از عبور به راه اتحاد منفی بیزاری جویند، به امید رسیدن روزی که اخوت اسلامی احیا، و تمام جوامع اسلامی نسخه‌های مطابق با اصل عقاید و اخلاق و احکام اسلام گشته و این دین وحیانی گسترش جهانی یافته، و شکوه و عظمت مسلمین تجدید گردد و همه مؤمنان در تمام قاره‌های جهان نسبت به همدیگر دارای همان حالتی باشند که رسول الله ﷺ آنان را در حال پیروی از این دین وحیانی با همان حالت معرفی کرده و فرموده است: «حالت مؤمنان از حیث موّدت و عطوفت و ترحمی که نسبت به هم دارند، شبیه حالت اندام‌های یک بدن زنده است که هرگاه

یکی از آن اندام‌ها از دردی فریاد برآورد، سایر اندام‌ها با زبان تب و بیداری با او همصدا شوند» و امیدوارم آن روز چندان دور نباشد.

مهاباد–۸۱/۱۰/۲۰ عبدالله احمدیان

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمْدُ لله الّذي اَوحى اِلى اَنْبيائِهِ سَعادَةَ الأنسانِ، وَ الصَّلوةُ و السَّلامُ على خاتمِ اَنْبِيائِهِ مُحَمَّدٍ بَلَّغَ ما اَوْحى اللهُ قَلبِهِ بِاَفْصَحِ اللِّسانِ وَ عَلى آلِهِ وَ اَصحابِهِ مِنْ اَلْمُهاجرينَ وَالأنصار وَالذينَ اتَّبَعهوُهُمْ بِاِحسانٍ رَضِى اللهُ عَنهم و رَضُوا عَنْهُ.

و بعد، کتاب حاضر که به نام «سیمای صادق فاروق اعظم» در دسترس خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد، کتابی است مستند به اسناد تاریخی و نمایانگر سیمای واقعی شخصیت فاروق اعظم عمر بن خطاب است، که آشنایی با این سیما، چه از حیث احوال فردی، و چه از حیث جنبه‌های اجتماعی بر همه مسلمانان لازم است اما از جنبه فردی به این علت که عمر بن خطاب‌ﷺ از جمله افراد معدودی بوده، که در سال‌های اول بعثت پیامبرﷺ و تحت تاثیر نزول آیه‌های قرآن، از یک فضای تاریک کفر و جهالت به یک فضای روشن ایمان و آگاهی پا نهاده است، و زیر تربیت مستقیم و مستمر پیامبرﷺ هر چه غیر از اسلام بوده، از آن دوری جسته، و هر چه از اسلام بشمار آمده، به آن پیوسته است[1] (بنابراین، رفتار و کردار و اخلاق و معتقدات این صحابی بزرگوار و این دومین[2] وزیر رسول الله، بی گمان یکی از نسخه‌های اصیل اسلام عصر پیامبرﷺ بشمار می‌آید، و بسیار بجا است که سرمشق خط اسلام گرائی، و بعنوان یک الگو و نمونه اسلام راستین مورد توجه تمام مسلمانان قررا گیرد.

و اما از جنبه اجتماعی به این علت که این صحابی بزرگوار، در دوران امارتش، و در جهت گسترش بعدهای نظامی و فرهنگی و اداری و تعمیم داوری دین اسلام، به اقدامات محیر العقولی مبادرت ورزیده است که تحقیق و بررسی ضوابط و عوامل این موفقیت‌ها، وظیفه همه مسلمانانی است که باقتضای آیه‌های صریح قرآن به

---

[1] - ابن الجوزی، ص۸۷.

[2] - البدایه والنهایه ابن کثیر، ج۷، ص:۱۳۴.

جهانشمولی دین اسلام) اعتقاد راسخ دارند و همواره آرزوی تحقق آن را در دل خود می‌پرورانند.

اول در رابطه با گسترش بعد نظامی، که به گواهی تاریخ متواتر این صحابی بزرگوار، در راس یک سپاه سی هزار نفری، و کمتر از پادگان[۱] شهری از شهرهای بیشمار ایران و روم، توانسته در یک زمان، دو ارتش مجهز و نیرومند شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم را، از قلمرو انتشار دین اسلام براندازد و پرچم اسلام را بر ارتفاعات دو قاره آسیا و افریقا باهتزار در آورد،[۲] و مسلمانان آگاه در هر عصری – طبق اعتقاد به جهانشمولی دین اسلام– شدیداً تشنه تحقیق این مطلب هستند که: آیا فاروق طبق چه ضوابط و قوانین و فرمول‌های اسلامی، توانسته، از یک سپاه سی هزار نفری، دستگاه اهرم چنان قدرتمندی را بسازد که براثر فشار بر دسته ده‌ها فرسخی آن (یعنی از مدینه تا نهاوند و اسکندریه) دو ارتش قدرتمند استکبار جهانی را، از صحنه خارج کند!! و با توجه به این مطلب، که نیروهای نظامی مسلمانان، نسبت به نیروهای نظامی استکبار جهانی، در هیچ زمانی، از زمان فاروق پایین‌تر نبوده است بنابراین هرگاه اصول و ضوابط و فرمول‌های ساخت این اهرمِ قدرت اسلامی، شناسایی و بازسازی شوند، نه تنها اثری از سلطه خارجی و استعمارگری، در کشورهای اسلامی باقی نخواهد ماند، بلکه بار دیگر دوران شکوه و عظمت اسلام و عزت و تعالی مسلمین آغاز گشته، و جهان شمولی این دین سماوی بسوی تحقق، سریعاً پیش میرود.

دوم در رابطه با گسترش بعد فرهنگی و اداری، که این صحابی بزرگوار، از راه تلاش و تعمق در آیه‌های قرآن و در رفتار و گفتار پیامبر ﷺ و توجه به روح قوانین اسلامی، توانست مقرراتی را، که تا آن زمان تنها در محدوده کوچک و ساده عربستان پیاده شده بود، همان مقررات را (با حفظ تمام اصول و حفظ هویت‌ها و ویژگی‌ها) تا آن اندازه کش بدهد و بسط و گسترش نماید، که بر دو قاره عظیم آسیا و افریقا و براین همه کشورهای کثیر الملّه، و بر این همه زندگی‌های متنوع و پیچیده تطبیق شوند، و درست شبیه یک عکس سه در چهار، با حفظ همه ویژگی‌ها و هویت خاص خود اینقدر

---

[۱]- تاریخ جرجی زیدان، ج۱، ص:۱۷۱و۵۷.

[۲]- معجم البلدان یاقوت حموی (مکران) و الکامل ابن اثیر، ج۳، ص۳۴ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۲۲ و طبری، ج۵، ص۱۹۹۹.

بزرگ شده باشد، که یک کشور بزرگی را در بر گیرد، و بازشناسی او نیز برای هیچکس تردیدی پیدا نکند!

و مسلمانان آگاه در هر عصری شدیداً تشنه تحقیق این مطلب هستند که آیا فاروق با کدام بینش اسلامی، و با استفاده از کدام دستگاه ظریف و حساس و گسترش دهنده ی اجتماعی اسلامی، توانسته، بعد فرهنگی و مدیریت و داوری این دین سماوی را با حفظ همه ویژگی‌ها- بر عرض و طول قاره‌های عظیم گسترش دهد؟!

و این همه دوایر فرهنگی و تشکیلات پیچیده اقتصادی و اداری و اجتماعی و نظامی اسلامی را با تایید شوراهای مهاجرین و انصار، در پهنه کشورهای آسیائی و افریقایی سازماندهی نماید؟

و با توجه به این مطلب، که تصویر و ترسیم صورت گسترش یافته دین اسلام در هیچ عصری مشکلتر از دوران فاروق نیست، بنابراین هرگاه همین بینش در جهت درک و روح قوانین اسلامی بکار گرفته شود، و اصول و ضوابط و ویژگی‌های همین دستگاه گسترش دهنده اجتهاد اسلامی، در جهت ترسیم شکل گسترش یافته دین اسلام، بازشناسی شوند، نه تنها اثری از اسارت فرهنگی و بیماری غربزدگی، و تقلید قوانین و آیین نامه‌های اجانب، در کشورهای اسلامی باقی نمی‌ماند، بلکه بار دیگر کشورهای اسلامی، سرچشمه فوران مقرارت و آیین نامه‌های حکیمانه جهانی گردیده، و جهان شمولی فرهنگی دین اسلام با شتاب بیشتری بسوی تحقق پیش میرود.

بنابراین تاریخ عمر بن خطاب، نه یک قصه عجیب، و نه یک داستان سرگرم کننده و خواب آور، بلکه یک بینش و یک راه‌یابی و یک ردّپا، و سپس فرمان یک حرکت همگانی و بی وقفه در راه جهان شمولی دین مبین اسلام است، و همچنین نشان دادن سیمای این صحابی بزرگوار نه بخاطر این است، که افراد تبرک جو، از مشاهده این سیمای مبارک در پشت قرن‌های زمان، در یک حالتی از ذوق مذهبی، با تبسم‌های آرام او به راز و نیاز بپردازند، و تحقق آرزوهای کم ارزش زندگی خود را از او طلب کنند!! بلکه بخاطر این است که این سیمای پر اُبُّهت، با همان صدای دو رگه و رعدآسای خویش، از پشت قرن‌های زمان، بر سر همه مسلمانان فریاد کشد، و در خواب رفته‌ها را بیدار و غفلت زدگان را هوشیار نماید، و راه حرکت بسوی تحقق جهان شمولی اسلام را به آن‌ها نشان دهد و با یک فرمان همه آن‌ها را در همین راه بحرکت اندازد.

بنابراین، قلم‌هایی که تاریخ عمر بن خطاب را رقم میزنند، باید در نهایت صراحت و رسایی نیز تقوای علمی و تعمق و آگاهی و احتیاط از آن‌ها فرو ریزد، و علاوه بر رسایی و نظم و انسجام تعبیر، همواره واقع نگری را اساس وقایع نگاری خویش قرار دهند، و هرگز بدون تحقیق کافی و بیان سند از امّهات تاریخ، مطلبی را برشته تحریر نیاورند، و از قیل و قال و پارازیت اقوال و مسایل بدون سند تاریخی و مطالب متضاد و متناقض بکلی دوری جویند.

و جای بسی تاسف است، که کتاب‌های معمول و متداول، غالباً فاقد این شرایط یا برخی از این شرایط میباشند، از جمله برخی از آن‌ها، انسجام و نظم طبیعی مطالب تاریخی را تا این اندازه نادیده گرفته‌اند، که دوران کودکی و جوانی فاروق را بعد از وفاتش ذکر می‌کنند، و ویژگی‌های امارتش را در اوایل اسلامش، و وصیت نامه‌هایش را در اوایل امارتش مورد بحث قرارمیدهند، و مطالعه این نوع کتاب‌ها علاوه براینکه ملال‌آور و خسته کننده است به هیچ وجه سیمای طبیعی فاروق را نشان نمیدهد، و کتاب‌های داشمندان عرب و فارس در قرن اخیر، از این عیب عاری هستند، وعلاوه بر رعایت نظم طبیعی مطالب، حقایق الهام بخشی را نیز ارائه داده‌اند، اما بعلت حسن ظنی که نسبت به خویش داشته‌اند، با بی توجهی به اینکه در قضایای تاریخی اسناد روایت‌ها و جرح و تعدیل راوی و ضعف و قوت مرجع‌ها، کاملاً مطرح است، در ذیل صفحه‌های کتاب خویش هیچ مرجعی را نشان نداده‌اند و معلوم نکرده‌اند چه کسی و دارای چه هویتی، و در چه کتابی و در کدام محلی این مطلب را نوشته یا تایید کرده[1] است. بنابراین خوانندگان از کجا بفهمند که یکایک مطالب این صفحه‌ها از متون امهات تاریخ استخراج گردیده یا روایت‌های ضعیفی میباشند یا اساساً نظر شخصی و استنباط نویسنده هستند؟ و با وجود چنین شک و تردیدی، آیا مطالعه چنین کتاب‌هایی جز ایجاد هاله‌ای از آب‌هام چه اثری میتواند داشته باشد؟

---

[1] – مانند الفاروق و عمر تالیف دکتر محمد حسین هیکل، و الفاروق تالیف شبلی نعمانی و حیاة عمر و اشتراکیه عمر تالیف محمود شبلی و عبقریه عمر تالیف عقاد و خلفا الرسول و رجال حول الرسول تالیف خالد محمد خالد و فجر الاسلام احمد امین نیز مراجع یک فصل کامل را نوشته نه مراجع یکایک مطالب.

و اما عیب کلی غالب این کتاب‌ها این است، که نویسندگان و مؤلفین آن‌ها بدون تحقیق و بررسی، و بدون تجزیه و تحلیل تاریخی هر مطلبی را در مورد عمر بن خطاب﷠ از هر کسی شنیده‌اند یا در هر کتابی دیده‌اند فوراً آن را برشته تحریر در آورده‌اند! و در نتیجه از یکطرف سیمای واقعی فاروق اعظم را زیر پرده‌های ضخیم روایت‌های متضاد پنهان کرده، و بسیاری از ضوابط علمی و مقررات اسلامی را در هاله‌ای از آب‌هام، و احیاناً زیر سئوال قرار داده‌اند، و از طرف دیگر خودشان را دچار یکنوع تضاد و تناقض گویی هم کرده‌اند و از جمله بعنوان نمونه:

اولاً: این تاریخ نویسان، عمر را قبل از اسلام در شکل شتر چرانی نشان داده‌اند، که نه تنها از فرهنگ ومعرفت زمان بهره‌ای نداشته و نادان‌ترین افراد قبیله خودش بوده![۱] است بلکه از عمومی‌ترین خصلت‌های فطری و از کمترین عواطف بشری نیز محروم بوده است و دختر خودش را زنده بگور کرده است!![۲] در صورتیکه همین تاریخ نویسان متفقاً بر این مطلب تاکیده کرده‌اند که: «رسول الله ﷺ از خدا تمنا کرد، که عمر به صف مسلمانان در آید، و موجب عزت اسلام و قدرت مسلمین گردد»[۳] و این تاریخ نگاران، گویی از خود سئوال نکرده‌اند، که رسول الله ﷺ چرا در میان این همه پیر و جوان قبایل عرب، تنها یک شترچران نادان و بی فرهنگ و جانی بالطبع را دیده، و فقط اسلام او را سبب عزت اسلام و قدرت مسلمین بشمار آورده است؟! در صورتی که طبق معروفترین اصول روانشناسی و طبق آیه‌های صریح قرآن، هرگز جانیان بالطبع (امثال ابولهب و همسرش وابوجهل و...) امکان ندارد مسلمان شوند، و تغییر موضع دهند تا چه رسد به این که سب عزت اسلام و تعالی مسلمین گردند!!

---

[۱]- ابن هشام، ج۱:،۲۱۵ و الکامل به پیروی از ابن هشام و درج۲:،۴۸ و البدایه والنهایه به پیروی از الکامل و در ج۳ ص:۷۹ عموماً از عامر همسر ام عبدالله نقل می‌کنند که گفت: «لا يُسلمُ حَتي يُسلِمَ حِمارُ خَطاب، تا خر خطاب مسلمان نشود عمر مسلمان نمی‌شود» هر چند عموماً این عبارت را بر سختگیری و خشونت عمر حمل کرده‌اند.

[۲]- عبقریات عقاد که در صفحه ۶۷۶ این مطلب را نقل و بشدت آن را رد می‌کند.

[۳]- ابن الجوزی، ص:۱۲.

و این تاریخ نویسان – حداقل بخاطر رهایی از این تضاد و تناقض گویی خوب بود به این دو مطلب نیز توجه داشته باشند:

۱- عمر قبل از اسلام، جز حفصه دختر دیگری[۱] نداشته و با اینکه عبدالله نخستین فرزنده او بوده[۲] باز طبق معمول اعراب و بخاطر ابراز محبت پدری، کنیه خود را بنام (ابوحفص[۳]) کرده است، و بقیه دخترانش (فاطمه، رقیه، زینب، صفیه) عموماً بعد از اسلام عمر بدنیا آمده‌اند[۴] بنابراین تصور زنده بگور کردن دختر نسبت به عمر اساساً غیرممکن و محال است.

۲- در آغاز بعثت افراد باسواد در شهر مکه فقط هفده نفر[۵] و عمر از معروفترین آن‌ها بود و عمر علاوه بر اینکه در خارج حجاز، مرد سرشناسی بوده،[۶] و در مسافرت‌های بازرگانی با شاهان عرب بحث و مذاکراتی داشته[۷] در داخل شهر مکه نیز به دانش وتجربه معروف، و باصلاح امور اجتماعی عرب علاقمند و پست‌های مهم نظامی و اجتماعی را، با قدر و مهارت اداره کرده و بصورت وزنه سنگینی در شهر مکه و حتی در خارج حجار مطرح[۸] بوده است و پیامبر ﷺ – با توجه به همین مسائل – از خدا تمنا کرده که عمر را به صف مسلمین

---

[۱]- فتح الباری ج۷ ص:۳۴ بنقل اخبار عمر، ص:۲۹۶ و عبقریات عقاد، ص:۶۷۶ و الاصابه ج۲ ص:۳۴۷ و اعلام زرکلی ج۲ ص:۵۰۷ این مطلب در فصل هجدهم همین کتاب (سیمای صادق فاروق اعظم، مبحث نبوغ اخلاقی فاروق و ترحم و عاطفه او با دلایل و اسناد غیر قابل انکاری تحقیق شده است مراجعه فرمایید.

[۲]- همان.

[۳]- همان.

[۴]- همان.

[۵]- مروج الذهب مسعودی، مبحث عمر بن خطاب، و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۳۵۱ حیاة عمر، شبلی، ص:۱۶.

[۶]- همان

[۷]- همان.

[۸]- همان.

دراورده و اسلام را عزت و مسلمین را قدرت[۱] ببخشد، و همین پیش بینی پیامبر ﷺ نیز تحقق یافت، و با مسلمان شدن عمر کفه قدرت اسلام بر کفه قدرت کفر ترجیح پیدا کرد.[۲]

ثانیاً: این تاریخ نگاران، عمر را بعد از اسلام – و در رابطه با گفتار و رفتار رسول الله ﷺ در شکل یک عنصر لجوج و حرف نشنو و بی انضباط و مزاحم نشان داده‌اند، و جسارت و لج بازی عمر رضي الله عنه را به آنجاها رسانیده‌اند که نوشته‌اند: «در مرض وفات رسول الله ﷺ در حالیکه جمع کثیری از اصحاب کبار، به دور پیامبر ﷺ نشسته، و در غم و اندوه و نگرانی غرق بودند. پیامبر ﷺ فرمود: قلم و دواتی بیاورید، تا چیزی را برای شما بنویسم که بعداً از من گمراه نشوید! و عمر در میان اصحاب فریاد کشید که: «خیر اَبداً لازم نیست تو چیزی را برای ما بنویسی (حَسبُنا کتابُ اللهِ) قرآن برای ما کافی است»[۳] و به روایتی کسی رو بحاضرین گفت: «این مرد از شدت بیماری نمیداند چه می‌گوید» در صورتیکه امهات تاریخ و غالب همین تاریخ نویسان به مطالب زیر نیز تصریح کرده و نوشته‌اند:

۱- عمر در حال کفر و مبارزه با اسلام نیز از آزار پیامبر همواره خودداری می‌کرد[۴] و با کمال ادب واحترام با او برخورد می‌نمود،[۵] وعمر بعد از اسلام در حضور پیامبر ﷺ همواره ساکت و خموش بود،[۶] مگر زمانی که پیامبر ﷺ از او چیزی می‌پرسید یا او از پیامبر ﷺ سئوالی می‌کرد، یا مطلبی را پیشنهاد[۷] می‌نمود، و تنها در شرایطی بحثی را ادامه می‌داد که احساس می‌کرد

---

[۱]- ابن الجوزی در سیره عمربن خطاب، ص:۱۲ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۶.

[۲]- همان.

[۳]- حیاة محمد، محمد حسین هیکل، ص۵۰۱، البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۲۷، کامل ابن اثیر، ج۲، ص:۳۲۰.

[۴]- سیره ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۷ و عبقریه عمر، عقاد، ص۵۳۸ و ۵۴۳.

[۵]- سیره ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۷ و عبقریه عمر، عقاد، ص۵۳۸و۵۴۳.

[۶]- اخبار عمر، ص:۳۳۸ و الفایق، ج۱، ص:۱۰.

[۷]- همان.

پیامبرﷺ به ادامه دادن آن مایل[۱] است و بهنگام حرف زدن بحدی از درشتی صدای خود می‌کاست و آرام و مؤدبانه صحبت می‌کرد، که گویی با پیامبر نجوا و درگوشی حرف[۲] میزد، و در حال مسافرت بر پسرش عبدالله – که شتر سرکشش از اسب پیامبر جلو افتاده بود - نهیب زد که هیچکس در هیچ شرایطی نباید[۳] جسارت تقدم بر پیامبرﷺ را مرتکب شود.

۲- در قضیه اسیران بدر،[۴] و خواندن نماز[۵] بر عبدالله ابن اُبی، و تحریم خمر،[۶] و رعایت حجاب[۷] و چندین قضیه دیگر با اینکه نظر عمر در این قضایا کاملاً صائب بود، و حتی آیه‌های بعدی او را تائید کردند، باز هم پیامبرﷺ نظرهای او را قبول نکرد، عمر نیز جز عرضه کردن رای خویش و انتظار قبول یا رد آن، نه حرفی را داشته، و نه حالتی از و مشاهده گردیده است.

۳- بهنگام انزوای پیامبرﷺ از همسرانش، عمر پس از چند مرتبه کسب اجازه و دمِ در ایستادن، اجازه حضور یافت و بعد از اسلام در حالیکه ایستاده بود[۸] و با شرم و ادب مسائلی را به عرض رسانید، پیامبرﷺ به او اجازه[۹] داد تا بنشیند و در حال نشستن بقیه مطالب خود را بگوید.

و این تاریخ نگاران- حداقل بخاطر رها کردن خود از این تضاد و تناقض گویی، خوب بود به این دو مطلب نیز توجه داشته باشند:

---

[۱]- اخبار عمر، ص:۳۳۸ و الفایق، ص:۱۰.

[۲]- همان.

[۳]- الریاض النضره، ج۲، ص:۲۵ بنقل اخبار عمر، ص:۴۲۶.

[۴]- اخبار عمر، ص:۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲و۴۱۳.

[۵]- همان.

[۶]- همان.

[۷]- همان.

[۸]- اخبار عمر، ص:۴۶ بنقل از بخاری ج۳، ص:۱۰۳ و مسند طیالسی ج۱، ص:۶.

[۹]- همان.

۱- قصه قلم و دوات، همچنان‌که از جنبه درایتی ناصحیح است و با اخلاق و روحیه و روش عمر بن خطاب – چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام- در تضاد است، از جنبه روایتی نیز نادرست و فاقد اعتبار است، زیرا تمام سلسله‌ها در روایت‌های گوناگون این قصه به عبدالله بن عباس[۱] وصل می‌شوند، و دو نفر از تابعین[۲] این مطلب را فقط از عبدالله بن عباس نقل می‌کنند و عبدالله بن عباس نیز باعتراف خودش در روز وفات رسول الله بچه دهساله‌ای بوده (تَوَفِّي رَسولُ اللّٰهِ و اَنا ابْنُ[۳] عَشْرِ سِنِينَ) و معلوم است در چنین مجلسی راه نیافته و اهلیت روایت احادیث را نیز نداشته، بنابراین قصه قلم و دوات از جنبه روایتی نیز فاقد سند و اعتبار میباشد.

ثالثاً: غالب این تاریخ نگاران، در فصل خلافت و در مورد روابط داخلی، عمر را در شکل یک اجرا کننده بدون ارفاق و یک قدرت کور و بی احساس و عاطفه و تشنه حداکثر مجازات‌ها، نشان داده‌اند و گویا در مورد پسرش از حدّاکثر مجازات بیشتر هم تجاوز کرده[۴]، و پس از آنکه عمروعاص در مصر عبدالرحمن را مجازات کرده عمر نیز پسرش را خواسته و در حال بیماری مجدداً او را مجازات نموده و در[۵]زیر تازیانه‌های خویش[۶] او را بقتل رسانیده است.

در صورتیکه همین تاریخ نگاران مطالب زیر را نیز نوشته‌اند:

---

[۱]- بخاری – شرح قسطانی- ج۱ ص:۲۰۶ و ۸ ص:۳۵۵ و ج۱۰ ص:۳۵۳ و ج۶ ص:۴۶۳ و ج۵ ص:۱۶۹ و ۲۳۶ و ج۶ ص:۴۶۲.

[۲]- همان.

[۳]- بخاری شرح ارشاد ساری، ج۷ ص:۴۷۵و با توجه به روایت بخاری روایت شرح تاج الاصول ج۳ ص:۳۶۰ مبنی بر اینکه ابن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شده، مخالفت روایت صحیح می‌باشد.

[۴]- ابن الجوزی، ص:۲۰۷ بنقل اخبار عمر ص:۳۲۳ و ۳۲۴ و موسوعه عبقریات عقاد ص:۴۹۱ و الریاض النضره ج۲ ص:۲ بنقل اخبار عمر، ص:۳۲۴.

[۵]- همان.

[۶]- همان.

«عمر شنید که ابوموسی اشعری، یکی از استانداران در مجازات کردن یکنفر مشروبی، اضافه بر تازیانه‌ها سر او را تراشیده و رویش را نیز سیاه[۱] کرده است عمر از شنیدن این مجازات اضافی بشدت عصبانی شد و نامه شدیداللحنی به ابوموسی نوشت که اگر این اشتباه تو تکرار شود رویت را سیاه می‌کنم و برای عبرت تو را در تمام شهرها می‌گردانم![۲] و یکصد درهم وجه نقد را بعنوان غرامت همین مجازات اضافی به آن مرد مشروبی[۳] داد.

«روزی یکنفر مشروبی را نزد عمرآوردند، که بعلت تکرار تخلفات او را بشدت مجازات کنند، یکی او را تازیانه میزد، و عمر زیر لب حساب می‌کرد،[۴] ناگاه عمر فریاد برآورد: بس کن خدا تو را بکشد این بیچاره[۵] را کشتی!! و چون طبق حساب آن کس چند تازیانه اضافی را زده بود، عمر به مشروبی دستور داد که به تلافی آن‌ها، همان تازیانه را به آن یکنفر بزند».[۶]

«عمر بجرم سدّ معبر در بازار مدینه تازیانه‌ای[۷] به اَیاس پسر سلمه زد، یکسال بعد عمر او را بخانه خودش برد و مبلغ ششصد درهم غرامت آن تازیانه به او داد،[۸] و موقعی که ایاس گفت: بخدا من این مطلب را بکلی فراموش کرده بودم، عمر گفت: بخدا من هرگز این مطلب را فراموش[۹] نمی‌کردم».

«وقتی مژده آزادی استان شوشتر را به عمر[۱۰] دادند، ضمناً به او هم گفتند: مسلمانی مرتد شده بود، و او را کشتیم![۱] عمر برآشفت و در یک حالتی از هول و هراس

---

[۱]- موسوعه عبقریات عقاد، ص:۴۹۲.

[۲]- همان

[۳]- همان.

[۴]- موسوعه عبقریات عقاد، ص:۴۹۲.

[۵]- همان

[۶]- همان.

[۷]- ابن الجوزی، ص:۱۳۶ و موسوعه عبقریات عقاد، ص:۵۹۱.

[۸]- همان.

[۹]- همان.

[۱۰]- ابن الجوزی، ص:۶۶ بنقل اخبار عمر، ص:۱۹۷ و موسوعه عبقریات عقاد، ص:۶۳۷.

بر آن‌ها فریاد کشید که چرا او را در اتاق دربسته نمی‌گذاشتید و آب و نانی به او نمی‌دادید؟[۲] و چرا بدین وسیله راه برگشت و توبه او را فراهم نکردید؟ سپس عمر در حالت تأثر شدید دست دعا بلند کرد و گفت: خدایا تو گواهی که من در آن محل نبودم، و به این کار دستور هم نداده‌ام، و وقتی نیز این خبر بمن رسید به این کار راضی نبودم».

«عمر در صورت وجود هر نوع عذری، مجرمین را از مجازات معاف می‌کرد[۳] و نه تنها در یک مورد بلکه در موارد متعدد، به عذر وجود اجبار و عدم امکان مقاومت زنان زناکار را از اجرای حد شرعی معاف[۴] می‌کرد، و در شرایط فقر شدید و فشار اقتصادی نیز دزدان را از اجرای حد شرعی[۵] معاف می‌نمود».

«عمر رحم و عاطفه پدران را نسبت به فرزندان، نخستین شرط امارت می‌شمرد[۶] و روزی دستور داد حکم فرمانداری را برای کسی بنویسند، اما بهنگام نوشتن حکم چون سخنی را از آن شخص شنید که بی مهری و بی رحمی او را نسبت به فرزندش میرسانید[۷] فوراً دستور داد آن حکم را پاره کنند و گفت: کسیکه نسبت بفرزندان خویش بی رحم و عاطفه باشد به هیچ وجه جایز نیست حکومت بر فرزندان مردم را باو سپرد».[۸]

و آنچه به موازات همه این روایت‌های مستند افسانه بی رحمی و سنگدلی و سخت گیری فاروق را باطل و بی اساس نشان میدهد این است که اگر فاروق سختگیر و

---

[۱]- همان.

[۲]- همان.

[۳]- ابن الجوزی، ص:۶۶ بنقل اخبار عمر، ص:۱۹۷ و موسوعه عبقریات عقاد، ص:۶۳۷.

[۴]- ابن الجوزی، ص:۶۶ بنقل اخبار عمر، ص:۱۹۷ و الریاض النضره، ج۲، ص:۳۵ و الاصابه ج۳، ص:۲۲۸ بنقل اخبار عمر ص: ۱۶۱ الخراج – ابویوسف- ص:۴۲و ص:۱۸۳ بنقل اخبار عمر، ص:۲۱۱ و ۱۹۸ و موسوعه عبقریات عقاد، ص:۴۹۳.

[۵]- همان.

[۶]- اخبار عمر ص:۱۴۰ بنقل از ابن الجوزی ص:۱۰۴و۱۰۵ و نزهه المجالس ج۲ ص:۶۹.

[۷]- همان.

[۸]- همان.

سنگدل و خشن می‌بود، طبق ثابت‌ترین اصول جامعه شناسی، و طبق نص صریح قرآن، مردم پراکنده گشته و بدور او جمع نمی‌شدند، زیرا قرآن کریم نسبت به رسول الله می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: ۱۵۹][1] «اگر تو سخت‌گیر و سنگدل می‌بودی مردم از دور تو پراکنده می‌شدند» و تمام تواریخ گواهی می‌دهند که فاروق در دوران خلافتش محور جمع شدن مردم و اتحاد تمام مسلمانان بوده، و ثابت‌ترین و آرامترین حکومت را اداره کرده و هیچگونه توطئه و دسته‌بندی و تزلزلی در حکومت او مشاهده نگردیده است.

و تاریخ نویسانی که در ردیف همین حقایق مستند این مطلب را هم نوشته‌اند که عمر فرزند بیمار و معذورش را بطور مکرر مجازات کرد، و او را زیر تازیانه‌های خود بقتل رسانید، خوب بود بخاطر رهایی خویش از تضاد و تناقض گوئی، در تحقیق این قضیه کوتاهی نکنند و به این اصل قضائی توجه عمیق داشته باشند، که بهترین راه تحقیق یک جریان، تحقیقات محلی و گرفتن بازجوئی از نزدیکترین افراد خانواده است، و در رابطه با این قضیه جمع بیشماری از عبدالله بن عمر[2] (نزدیکترین فرد خانواده و اهل علم و تقوی) شنیده‌اند که گفته است «برادرم عبدالرحمن بعد از مجازات صحیح و سالم بود[3] و یک ماه هم با صحت و سلامتی زندگی کرد، سپس مریض شد و وفات نمود»[4] و مورخ محقق ابن الجوزی شایعه تکرار حد را بوسیله عمر، بی اصل و بی اساس[5] دانسته و گفته است احتمالاً عمر بعد از احضار عبدالرحمن یک

---

[1]- بخشی از آیه ۱۵۹ سوره آل عمران – توجه فرمایید: این آیه مربوط به یک نظام مردمی و یک نظام کاملاً اسلامی است که امیرالمؤمنین نه در سایه شمشیر و نیزه و نه در پناه گارد محافظ و نیروهای امنیتی بلکه بوسیله اجرای عدالت اجتماعی و رفتار و کردار اسلامی بر مردم حکومت می‌کند.

[2]- موسوعه عبقریات عقاد، ص:۴۹۴ و ابن الجوزی، ص:۲۰۹ بنقل ذیل اخبار عمر، ص:۳۲۴.

[3]- همان.

[4]- موسوعه عبقریات عقاد، ص:۴۹۴ و ابن الجوزی، ص:۲۰۹ بنقل ذیل اخبار عمر، ص:۳۲۴.

[5]- همان

دو سیلی یا تازیانه باو زده است که هر پدر مهربانی[۱] در شرایط عادی نیز، برای تربیت فرزندش چنین کاری را خواهد کرد.

رابعاً: برخی از این تاریخ نویسان، در فصل خلافت و در حال بحث از گسترش بعد نظامی، عمر رضی الله عنه را در شکلی نشان می‌دهند، که شمشیری در دست راست و سپری در دست چپ گرفته و نیروهای عظیم و پرخاشگر را بدنبال خود کشیده، و بدون وقفه پهنه گیتی را می‌پیماید و هر کسی از هر قوم و ملتی و از هر نژاد و مکتبی به دین اسلام ایمان نیاورد، فوراً سرش را از تن جدا و خانه‌اش ویران و زن بچه‌اش را جاریه و اسیر می‌نماید.

در صورتی که امهات تاریخ اسلامی و غالب همین تاریخ نگاران به مطالب زیر نیزتصریح کرده‌اند:

«پس از آزاد کردن اردبیل و حومه،[۲] فرمانده سپاه اسلام در متن قرارداد صلح با مردم منطقه نوشت: آتشکده‌ها را[۳] خراب نمی‌کنیم! و مردم منطقه در اعیاد و مراسم مخصوص به خودشان آزاد هستند و تأمین جانی و مالی همه مردم منطقه را نیز متعهد می‌شویم».[۴]

«پس از آزاد کردن شهر بندری لاذقیه[۵] طبق قرارداد صلح، علاوه بر حفظ جان و مال مردم،[۶] تمام کلیساها در اختیار اهل شهر باقی ماند،[۷] و مسلمانان برای انجام دادن

---

[۱]- همان.

[۲]- معجم البلدان یاقوت حموی، ج۱، ص:۱۲۹ (آذربایجان) و فتوح البلدان بلاذری، ص:۳۲۱- در همین دو مرجع باین مطلب تصریح شده: (و لا یهدمُ بیتُ نارٍ).

[۳]- همان.

[۴]- همان.

[۵]- الکامل ابن اثیر، ج۲، ص:۴۹۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص:۵۲۱.

[۶]- همان.

[۷]- الکامل ابن اثیر، ج۲، ص:۴۹۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص:۵۲۱. همان

فرایض اسلامی، در کنار کلیسای بزرگ شهر برای خود مسجدی ساختند،[۱] و پیروان قرآن و پیروان انجیل در کنار همدیگر بعبادت[۲] خدا مشغول شدند».

«عمرﷺ در اعلامیه جنگ‌های رهایی بخش مردمان جهان را در انتخاب دین و عقیده کاملاً آزاد[۳] اعلام کرده بود ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ و وقتی شنید ولید بن عقبه فرمانده[۴] فاتح جزیره برخی از عیسویان را بقبول دین اسلام ناچار کرده،[۵]شدیداً برآشفت، و طی یک فرمان توبیخ آمیز باو اخطار کرد که هیچ کسی را برای قبول اسلام ناچار نکند و فقط موانع قبول این دین را از سر راه[۶] بردارد».

«یهودیان ایرن و روم و عیسویان ایران، که بخاطر انجام دادن مراسم مذهبی خویش، شکنجه می‌شدند،[۷] نه تنها پیروزی سپاه عمرﷺ را دقیقه شماری می‌کردند، بلکه اسرار نظامی ارتش ایران و روم را باطلاع فرماندهان سپاه اسلام می‌رسانیدند،[۸] و برخی از عیسویان اسلحه را هم بدست گرفته و با حفظ دین و مذهب خویش، دوش بدوش سربازان سپاه اسلام، در جهت برانداختن رژیم شاهنشاهی[۹] ایران و کسب آزادی فداکاری می‌کردند».

---

[۱]- همان

[۲]- همان.

[۳]- الخراج ابی یوسف، ص:۲۳۰ بنقل اخبار عمر، ص:۱۸۰ و تاریخ طبری ج۵ ص:۱۸۶۳ و تاریخ کامل ابن اثیر ج۲ ص:۵۳۳ – فاروق به ولید نوشت «اینکه مردم باید مسلمان شوند یا بجای دیگر بروند مخصوص جزیرۀالعرب است».

[۴]- همان.

[۵]- همان

[۶]- همان

[۷]- عبدالحسین زرین کوب در کتاب بامداد اسلام، ج۱، ص:۹۵ و هیکل در فاروق اعظم، ج۱، ص:۱۵۲، ۱۵۳ و۱۲۶.

[۸]- همان.

[۹]- همان.

و تاریخ نگارانی که در ردیف همین حقایق مستند، مطالبی را نیز نوشته‌اند که گویی عمر رضي الله عنه محکمه تفتیش عقاید و انگیزسیون قرون وسطی را در جهان برپا کرده، و هر فرد و گروه و ملتی که به دین اسلام ایمان نیاورده فوراً گرده و گردن او را از زیر شمشیر گذرانده است، خوب بود بخاطر رهایی خویش از تضاد و تناقض گویی به این واقعیت توجه کنند، که طبق نصوص صریح قرآن و رفتار وگفتار پیامبر صلى الله عليه وسلم و عملکرد صدیق و فاروق رضي الله عنهما، جنگ در اسلام نه یک جنگ استعماری و سلطه سازی، و نه بخاطر استثمار و بهره‌کشی، بلکه جنگی است در آغاز دفاعی، و سپس سلطه براندازی و رهایی بخش، و در نهایت تعمیم عدالت اجتماعی، و تامین آزادی همه مردم در انتخاب هر عقیده و دینی که بخاطر خدا- نه از راه اختناق و تهدید- به آن متمایل می‌گردند ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ﴾ [البقرة: ۱۹۳].

خامساً برخی از این تاریخ نگاران تحت عنوان «اولَیات عمر رضي الله عنه خیلی ساده و صریح نوشته‌اند: عمر نکاح[۱] متعه و حج تمتع را ممنوع[۲] اعلام کرد، و زکات اسبان[۳] را معمول نمود، و طلاق بلفظ ثلاثه را سه طلاق بشمار آورد،[۴] و در نماز تراویح[۵] جماعت را مرسوم کرد و...» و بدین وسیله در افکار برخی، القای شبهه کرده، و این توهم را در تصور افراد ظاهربین، ایجاد کرده‌اند که گویا فاروق برخی از احکام اصیل اسلامی را نسخ و برخی از احکام غیراسلامی را بر مسلمانان واجب کرده است!! در صورتیکه امهات تاریخ و خود همین تاریخ نگاران عموماً نوشته‌اند، فاروق در تمام دوران

---

[۱]- شیخ سیوطی در تاریخ الخلفاء – مبحث اولیات عمر ص:۱۳۷.

[۲]- احکام القرآن جصاص ص:۳۴۲ و ۳۵۶ و تفسیر قرطبی ج۲ ص:۳۷۵ بنقل سیری در صحیحین ص:۳۷۵.

[۳]- فقه السنه، ج۱، ص:۳۶۸.

[۴]- ارشاد ساری شرح بخاری، ج۸، ص:۱۳۳.

[۵]- ارشاد ساری، ج۳۰، ص:۴۲۸ و اخبار عمر، ص:۲۱۸ توجه فرمائید در این اواخر آقای محمد صادقی نجمی کتابی را بنام سیری در صحیحین نوشته و با استفاده از ظواهر ایهام بخش همین تعبیرها بسیاری از حقایق را درباره فاروق اعظم بیان نکرده است و ما در فصل نوز دهم همین کتاب مطالب را تحقیق نموده‌ایم مراجعه فرمائید.

خلافتش جز به قرآن و به[1] سنت پیامبر ﷺ و به مصوبات شورای[2] مهاجر و انصار، به هیچ چیزی عمل نکرده است و فاروق در جهت الزامی کردن سنت پیامبر ﷺ مطلب زیر را به همه استان‌های جهان اسلام بخشنامه کرد:

«به شما اخطار می‌کنم، آن کسانی که در حفظ احادیث پیامبر اهمال و تنبلی می‌کنند و به صوابدید خویش فتواهایی می‌دهند، دشمنان سنت پیامبر ﷺ بشمار می‌آیند، و خود گمراه و دیگران را نیز گمراه می‌کنند، آگاه باشید ما همیشه بجای ابتدا اقتدا، و بجای ابتداع اتباع[3] خواهیم کرد و در مقابل سنت رسول الله ﷺ آرا و نظریات شخصی را قویاً دور می‌اندازیم».

و این تاریخ نگاران – حداقل بخاطر رهایی خویش از این تضاد و تناقض گویی، خوب بود سیر این مسائل فقهی را همراه اسناد و مدارک بنویسند یا تعبیراتی را بکار برند، که القای شبهه نکنند، و ایهام نوآوری و بدعت گذاری و عدول از سنت پیامبر ﷺ را نداشته باشند، و ناخواسته بهانه‌هایی بدست مخالفین ندهند.

سادساً: این تاریخ نگاران، در فصل زهد و قناعت فاروق نوشته‌اند: «فاروق در دوران امارتش، چه در حال خطابه،[4] و چه در سفر حج و رمی جمرات،[5] و چه در سایر حالات با لباس مندرس و پینه شده،[6] در میان مردم ظاهر می‌گردید و او را می‌دیدند که

---

[1]- ابن الجوزی، ص:۸۷ و۱۰۹ بنقل اخبار عمر ص:۳۳۸ و ابن الجوزی ص:۱۰۸ بنقل اخبار عمر ص:۳۳۵ و کنزالعمال و ابن ابی شیبه ج۳ ص:۱۳۹ الخراج ص:۱۴و۱۵ و طبقات ابن سعد ج۳ ص:۱۳۴ و الفاروق- شبلی نعمانی- ج۲ ص:۱۸.

[2]- همان

[3]- همان.

[4]- عیون الاخبار، ج۱، ص:۲۹۷ تاریخ ابی الفدأ ج۱ ص:۱۷۴ و حلیه ج۱ ص:۵۳ و ابن الجوزی، ص:۱۱۹ بنقل اخبار عمر، ص:۳۰۸ و تهذیب الأسما و اللغات ج۲ ص:۶ و اسدالغابه ج۴ ص:۶۲ و ابن الجوزی ص:۱۲۰ بنقل اخبار عمر ص:۳۰۸.

[5]- همان.

[6]- همان

بیست و یک پینه چرمی[۱] و یک پینه پارچه‌ای بر زیر جامه و یک پینه چرمی و سیزده پینه پارچه بر پیراهن[۲] داشت.

و این بندگان خدا (تاریخ نگاران) گوئی از خود سئوال نکرده‌اند، در حالی که چرم در حجاز خیلی کمیاب و یک کالای خارجی بشمار آمده است چطور صحابی زاهد و مقصد بعنوان پینه زیر جامه کهنه، آنهم بیست و یک پینه! از چرم استفاده کرده است؟! و بعلاوه پینه چرمی، سوراخ کن و سوزن کلفت و استادکار ماهری میخواهد، و این کار پرخرج و پرتکلف، نه یکنوع زهد وسادگی، بلکه حالتی از تفنن و تنوع در پوشاک بشمار می‌آید و بعلاوه، ظاهر شدن امیرالمؤمنین با چنین حالتی از ژنده‌پوشی بر منبر و در مجالس و مجامع به ویژه در حال پذیرایی از هئیت‌های خارجی، اصول آداب شناسی فاروق را در پوشیدن لباس مناسب، که بخاری محدّث با سند آنرا[۳] روایت کرده است، بکلی نقض می‌نماید.

و اما علت اینکه برخی از تاریخ نگاران تا این اندازه از واقع نویسی دور شده‌اند، و سیمای فاروق را در هاله‌هایی از آب‌هام و حتی در چهره‌های وارونه و متضاد نشان اده‌اند غیر از این چند مطلب چیز دیگری نبوده است:

۱- برخی از این تاریخ نویسان، بحدی به روایت‌ها چسبیده‌اند که بدون توجه به جنبه روایتی و درایتی، همه آن‌ها را قبول کرده‌اند وابداً به اخطارهای مکرر مورخین سلف، و پیشتازان تاریخ اسلامی توجه نکرده‌اند مثلاً توجه نکرده‌اند که ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هجری) در مقدمه تاریخ معروف خود نوشته است «بدانید در میان مطالبی که ما نوشته‌ایم، روایات نادرستی هم وجود دارند، و محض رعایت امانت، آن‌ها را نیز نقل کرده‌ایم تا محققین در آینده، صحیح و غلط بودن این روایت‌ها را از یکدیگر

---

[۱]- همان.

[۲]- همان.

[۳]- (بخاری ج هفتم ص:۱۹۵ بنقل شیخین ص:۳۶۴ همراه این روایت که روزی استاندار یمن با لباس گرانبها بخدمت فاروق رسید فاروق برآشفت و باو دستور داد لباس ساده و تمییز بپوشد و بار دیگر همان استاندار با موی ژولیده و لباس کهنه و نامناسبی بحضورش رسید باز فاروق برآشفت و باو گفت: «منظور من این نبود که تو ژنده پوش باشی بلکه منظورم این بود خود را نیارایی».

جدا کنند» و همچنین توجه نکرده‌اند که ابن هشام (م-۲۱۸) در تاریخ خویش که نقد و تعلیقی است بر تاریخ ابن اسحاق (م-۱۵۰) می‌گوید: «در تاریخ ابن اسحاق روایت‌های نادرستی وجود داشت که ما از نقل آن‌ها صرف نظر کرده‌ایم» و علاوه بر این طریقه (تاریخ نویسی تحلیلی) را که ابن خلدون در شرق آن را بنا کرد، و (ویکو) آن را در غرب شکوفا نمود، بکلی از نظر دور کرده‌اند، و قضایا را بدون ارتباط به یکدیگر و بدون تجزیه و تحلیل تاریخی بیان نموده‌اند و در نتیجه نوشته‌های آن‌ها به این شکل نامطلوب در آمده است.

دوم برخی از این تاریخ نویسان، تاریخ نویسی را از مسیر واقع نگری و وقایع نگاری منحرف نموده و هر صفتی را که بخیال خویش فضیلت و وصف پسندیده دانسته‌اند، با همان برداشتی که خود از فضیلت و وصف پسندیده داشته‌اند، درباره فاروق اعظم نوشته‌اند، مثلاً انگیزه آن‌ها از این روایت که عمر قبل از اسلام دختر خود را زنده بگور کرده این است که از دین اسلام چنین تعریف کنند که ماهیت‌ها را تغییر داده، و آنچنانی را این چنینی کرده است!! و انگیزه آن‌ها از این روایت که فاروق مجدداً حد شرعی را بر پسرش اجرا کرد و او را در حالت بیماری زیر تازیانه‌ها بقتل رسانید این است که از نهایت عدالت او تعریف کنند!! و انگیزه آن‌ها در نشان دادن فاروق در شکلی که با ضربت شمشیر مردم را مجبور به قبول دین اسلام می‌کرد و هر کسی که مسلمان نمی‌شد او را می‌کشت، این است که قدرت ایمان و شدت علاقه فاروق را به دین اسلام نشان دهند، و انگیزه آن‌ها در نشان دادن فاروق در شکل ژنده پوشی که بیست و یک پینه چرمی فقط بر زیر جامه داشت این است که نهایت سادگی و زهد و پارسایی او را اثبات کنند و همچنین بقیه روشهای نادرست و تصورها و تصویرهای نامطلوب و متضاد و شبهه انگیز، که برخلاف واقع فاروق را در عصر پیامبر ﷺ فردی بی انضباط و پرجسارت، و در دورا خلافت قدرت کور و بی عاطفه، ژنده پوشی بیزار از زندگی و در قهر و غضب با هر گونه رفاه و آسایش مردم، و دایر کننده محکمه تفتیش عقاید و انگیزسیون قرون وسطی، و بصورت یک عنصر لجوج و خود محور که احکام دین را نقض و خلاف احکام اسلامی را بر مردم تحمیل کرده است نشان داده‌اند، و بدیهی است که این تصورهای نادرست و تصویرهای نامطلوب و متضاد و شبهه انگیز مانع دسترسی مسلمانان به دو فایده اساسی تاریخ فاروق می‌باشد زیرا از مطالعه این کتاب‌ها نه یک نسخه اصیل از اسلام زمان پیامبر ﷺ بدست میرسد و نه آگاهی بر طرق

جهان شمولی نظامی و جهان شمولی فرهنگی دین مبین اسلام تحقق می‌یابد، و در نتیجه اکثر این کتاب‌ها نه تنها نمونه و الگویی از اسلام اصیل زمان پیامبر ﷺ را نشان نمی‌دهند و نه تنها مسلمانان را به طرق توسعه دین و جهان شمولی نظامی و فرهنگی اسلام راهنمائی نمی‌کنند بلکه موجب منحرف گشتن برخی از ناآگاهان و رعب و هراس و تحیر اکثر مردم می‌شوند و دشمنان دین اسلام برای وارونه نشان دادن قواعد دین اسلام و غافل کردن مسلمانان از همه نهضتها و حرکت‌های جهانشمولی نظامی و فرهنگی دین مبین اسلام از همین روایت‌های بی سند و متضاد و شبهه انگیز کاملاً استفاده کرده و استفاده می‌کنند.

و هرگاه خوانندگان عزیز به سوء تاثیر مطالب برخی از این کتاب‌ها، و عوارض ناشی از آن‌ها توجه فرمایند، و ضرورت شناخت سیمای صادق فاروق اعظم را نیز تصدیق نمایند یقیناً با ما هم عقیده خواهند شد، که نوشتن یک تاریخ منظم ومنسجم و تحقیقی و مستندی که سیمای واقعی فاروق اعظم را هم از جنبه فردی و به صورت یک نسخه اصیل از اسلام زمان پیامبر ﷺ و هم از جنبه اجتماعی و به عنوان راهنمای راه جهانشمولی نظامی و فرهنگی دین مبین اسلام، به مردم نشان دهد، بر همه نویسندگان لازم و یک فرض کفائی است، و ارادتمند در راه ایفای یک وظیفه دینی و انجام دادن همین فرض کفائی سال‌ها به مطالعه امهات تاریخ اسلامی و تحقیقات تاریخی متأخرین پرداخته و بعد از دقت کامل در اسناد روایت‌های متقدمین و تعمق در تجزیه و تحلیل متاخرین مطالب را همراه مرجع با یادداشت شماره صفحه و جلد در فیش‌های مخصوصی نوشته و سپس همین یادداشت‌های مستند و تحقیق شده را تنظیم و به صورت یک کتاب درآوردم و بعد از فراغت از کار یادداشت و تنظیم و تحقیق، وجدان خود را راضی و قلب خود را شادمان یافتم زیرا اطمینان پیدا کردم که در تالیف این کتاب نسبتاً بزرگ جز واقع نگری و واقع نگاری کار دیگری را نکرده‌ام و هر مطلبی را نوشته‌ام در پاورقی مرجع آن را با بیان شماره صفحه و جلد مرجع توضیح داده‌ام.

رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنا اِنَّكَ اَنتَ السَّميعُ العَليمُ، اَلحمدُللّٰهِ رَبِّ العالمين، وَ الصَّلوةَ عَلى مُحَمَّدٍ خاتَم النَّبين وَ السَّلامُ عَلى عِبادالله الصالحين.

مهاباد- مسجد قبله- عبدالله احمدیان ۱۳۶۸/۵/۲۹

فصل اول:
از تولد تا اسلام عمربن خطاب

فصل اول:

از تولد تا اسلام عمربن خطاب

تولد عمر بن خطاب

سال پانصد و هشتاد[1] و یک میلادی است، و ده سال از حادثه (عام الفیل) گذشته، و شهر مکه زیر خیمه سیاه شب آرمیده است، و در شدت تاریکی آخر شب، ناگاه چراغ خانه ای از خانه‌ها[2] روشن می‌گردد! و سوسوی این چراغ، در این وقت از شب، فردا در کلّه سحر سؤال‌هایی را بر زبان‌ها می‌اندازد، که در پاسخ آن‌ها گفته می‌شود: « شب گذشته خطّاب بن نفیل از محبوبترین زنانش- حَنتَمَه- دارای نوزاد پسر شده است» و ساعت‌ها بعد، آمد و شدِ مردم به خانه خطاب و تجمع افراد قبیله بَنی عدی و سپس شنیدن نواهای هلهله و فریادهای شادمانی، توام با یادی از بت‌ها!! و بخشش و انعام به فقرا، در محله بنی عدی و در دم دروازه خطاب، این خبر را کاملاً تائید می‌نماید.

عربها بیشتر در دو موقع به یاد بت‌ها می‌افتند یکی به وقت نقمت‌ها! که از آن‌ها مددی بجویند، و دیگری به وقت نعمت‌ها که مددهای غیبی آن‌ها را سپاس گویند[3]، و خطاب نیز طبق همین عادت، پس از اطلاع از تولد پسرش فوراً بیاد بت‌ها می‌افتد و

---

[1]- مورخین در مورد تاریخ تولد و همچنین تاریخ وفات عمر بن خطاب اختلافات زیادی دارند، و بعد از بررسی مراجع مهم و توجه به این نکته‌ها: «ابن الجوزی، ص۳، و ابن سعد،ج۱،ص۱۹۳، نوشته‌اند عمر چهار سال قبل از جنگ فجار به دنیا آمده است و عقدالفرید، ج۳، ص۱۰۹ نوشته است: جنگ فجار بیست و شش سال قبل از بعثت بوده است- و ابن هشام، ج۱، ص۱۲۰ نوشته است- پیامبر ﷺ در جنگ فجار چهارده ساله بوده است-به نقل اخبار عمر ص: ۲۹۸» به توجه به این تحقیق نگارنده تولد عمر را به شرح مندرج در این کتاب تشخیص داده است.

[2]- ابن الجوزی ص۴.

[3]- روح الدین اسلامی، ص۹۴ و مضمون آیه‌ها (زمر:۳۸) و (عنکبوت:۶۲).

بپاس مددهای آن‌ها، تمام فقرای محلّه را خوراک، و همه یتیمان را پوشاک می‌دهد[۱]، و در آخرین روزهای هفته شادمانی، نوزاد خود را به اسم (عمر) نامگذاری می‌کند.

عمر نوجوانی در صحراهای مکه

عمر اسمی است بی سابقه یا کم سابقه، متحوّل از (عامر)[۲] و خطاب با انتخاب این اسم اظهار امیدوای نموده و بقول عرب‌ها «تفأل زده است» که این فرزند در آینده دارای سرنوشت کم سابقه و تحول عظیمی را در میان قبایل عرب ایجاد نماید.

عمر در آغوش مادر و در سایه عطوفت پدرش سریعاً رشد جسمی را یافته و کودک چنان زیبا و جذّاب می‌گردد، که افراد خانواده خطاب بر اثر محبت زیاد، مدت‌ها باو می‌گویند (عُمَیر) یعنی عمر کوچولو![۳] و در سال‌های بعد که به مراحل تمییز و رشد فکری پا می‌نهد، سواد خواندن و نوشت را یاد می‌گیرد، و از کل افراد باسواد شهر مکه، که هفده نفر هستند[۴]، عمر پسر خطاب از همه پیشرفته‌تر بشمار می‌آید، و وقت آن فرا می‌رسد که خطاب مدتی پسرش را از کنار پدر و مادر، و از زندگی مرفه شهری دور نگهدارد و به تربیت روحی و تکوین شخصیت اخلاقی او بپردازد، اما برای تربیت نوجوانان عرب در شهر مکه مدرسه‌ای و آموزشگاهی وجود ندارد مگر یک دانشگاه آزاد! یعنی همان صحراها و درّه‌ها و فراز و نشیب کوه‌ها، که شب‌ها زیر گنبد آسمان و در پرتو ماه و سوسوی چراغ ستارگان، و روزها زیر اشعه‌های سوزان آفتاب و گاهی زیر چادرهای ابرسیاه، و در برابر تازیانه‌های سرد بادها، وغرش ابرها و جرقه رعدها و ریزش باران‌ها؛ بسیاری از نوجوانان عرب، همراه حرکت آرام گله‌های شتر وگوسفند در چراگاه‌های عموماً ترسیمی از درس‌های هیئت و نجوم، و تجسمی از درس‌های علوم

---

[۱]- الفاروق، هیکل، ج۱ص:۳۲ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص:۳۰.

[۲]- عمر در اصطلاح نحویان دارای عدل و معدول است از عامر و عدل و علمیت موجب شده‌اند که (غیرمنصرف) گردد و جر و تنوین از او ممنوع باشد.

[۳]- عقد الفرید، ص:۲۱۶ و مسامرات ج۲، ص:۱۰۳ و اخبار عمر ص:۳۵۶.

[۴]- فتوح البلدان، بلاذری، ص:۴۵۷ که نام آن هفده نفر را ذکر کرده و عمر بن خطاب را نفر اول بشمار آورده است، و الفاروق، شبلی نعمانی ج۲ ص:۳۵۱ نوشته است: «فاروق بعد از هجرت خط و زبان عبری را نیز یاد گرفت».

طبیعی و نمودارهایی از قهر و ترحم، ضعف و قدرت، و درس‌هایی از مقاومت و شجاعت و صداقت، و سایر اصول و فروع علم اخلاق را تعلیم می‌بینند، و با اکتساب روحیه‌های خاصّی از دقت و تیزبینی و سازش با خشونت‌ها، و مقاومت در برابر سختی‌های روزگار به صحنه زندگی شهری بر می‌گردند و خطاب شجاعت و صداقت، و سایر اصول و فروع علم اخلاق را تعلیم می‌بینند، و با اکتساب روحیه‌های خاصّی از دقت و تیزبینی و سازش با خشونت‌ها، و مقاومت در برابر سختی‌ها روزگار به صحنه زندگی شهری بر می‌گردند و خطاب نیز در جهت پیروی از این خصلت ملّی فرزند نوجوان خود را به صحراها می‌فرستد، و در درّه (ضَجنان) در حالی که عبای پشمی خشنی را بر او پوشانیده است، مدت‌ها شبانی شترهای خود را باو می‌سپارد و علاوه بر شبانی کارهای آنچنان سختی را بعهده او می‌گذارد، که اگر عمر آن‌ها را انجام می‌دهد فوق العاده خسته و کوفته می‌گردد، و اگر از انجام دادن آن‌ها شانه را خالی می‌کند بشدت کتک می‌خورد.[1]

حضور عمر در بازارهای سالیانه عرب

بالاخره عمر بعد از مدت‌ها شبانی و صحرانوردی، و تحمل خشونت‌های بادیه، و مشقتِکارهای سنگین، در حالیکه به اوج قله جوانی رسیده است، با جسمی چون پولادِ آب دیده، و با دلی چون آینه صیقلدار به زندگی شهری و کارهای تجارتی، و آموزش فنون سوارکاری و شمشیرزنی و کشتی گیری و یاد گرفتن (علم نَسَب) بر می‌گردد[2] و دیری نمی‌پاید که در همه فنون و هنرهای عرب مهارت‌های کافی را بدست می‌آورد، و در شهر مکه و در میان قریش معروف می‌شود، اما گویی این مهارت‌ها و همین شهره شهری، حس برتری جویی این جوان قریشی را اشباع نکرده است، و می‌خواهد با

---

[1]- ابن سعد، ص:۱۹۱ و تاریخ طبری، ص:۲۰۵۶ و تاریخ ابن اثیر، ج۳،ص۱۰۱ و اخبار عمر، ص۱۱.

[2]- فاروق اعظم، محمد حسین هیکل،ج۱، ص۳۳-۳۴، الفاروق، شبلی نعمانی ج۱، ص۳۱، پیامبر ﷺ با فرموده خویش: علموا اولادکم لامیة العرب فانها تودب اخلاقهم این پرورش پر از رنج و مشقت صحرایی را تایید فرمود.

حضور در بازارهای سالیانه قبایل عرب (عُکاظ[۱] مَجَنَّه ذِوالمَجاز) و شنیدن قصاید و سخنرانی‌ها، در فرهنگ ملی عرب اطلاعات بیشتری را کسب نماید، و از راه شرکت در مسابقات اسب سواری و کشتی گیری توجه تمام قبایل عرب را به مهارت و زور بازو و نیروی شگفت انگیز و هنر اسب سواری خویش جلب نماید.

و اینک نخستین بار است که عمر در بازار سالیانه (عکاظ) حضور یافته است، و به این بازار نگاه می‌کند، که تا برد چشمان دوربین او خیمه‌های سیاه و سفید و رنگی برپا شده اند! و نوای ساز و آواز در درون خیمه ها، با زمزمه فریاد دست فروش‌ها و با قهقهه جوانان، دختر و پسر، در اطراف خیمه‌ها با هم آمیخته شده اند، و اهل بازار نیز مانند امواج خروشانی برای یافتن مناسبترین خریدار یا فروشنده، در سطح وسیع این بازار پراکنده هستند، و تنها در دو موقع این همه ساز و آوازها خاموش و همه مردم در یکجا جمع می‌شوند، یکی زمانی که جارچی‌ها جار می‌زنند، که شاعری یا سخنوری در فلان نقطه از بازار، می‌خواهد قصیده خود را ایراد نماید و دیگر هنگامی که جار می‌زنند که درفلان نقطه مراسم کشتی گیری یا مسابقات اسب دوانی‌آغاز می‌گردد و زورآزمایی و هنرمندی مردان عرب به نمایش در می‌آید.

هویت و مشخصات عمر بن خطاب

عمر اولین بار است که به این بازار آمده است و بمحض شنیدن صدای جارچی، در امواج خروشان مردم، بسوی محل کشتی گیری می‌شتابد، اما از چین‌های چهره‌اش، از سرخی رگ‌های چشمانش و از سرعت گام‌هایش؛ بخوبی پیداست که او بصورت یک تماشاچی به آن میدان نمی‌شتابد، و بلکه تصمیم گرفته که در همین مسابقات کشتی شخصاً شرکت نماید، و در نزدیک میدان در حالیکه گام‌هایش سرعت بیشتری پیدا کرده اند و زیر لب این جمله را زمزمه می‌کند«مگر مرا نشناخته اند؟ که مرا از یک

---

[۱]– عکاظ: بازار سالیانه عرب در جنوب شهر مکه، فاصله آن تا طایف یکروز و تا مکه دو روز راه، که در اول ذیقعده بمدت پانزده روز دایر بوده و مردم از آنجا به بازار (مجنه) که از مکه نزدیکتر بوده رفتهاند و تا اول ذیحجه در آنجا بودهاند سپس تا روز ترویه (هشتم ذیحجه) در (ذی مجاز) و سپس به منی و عرفات شتافته اند (وحی محمدی ص:۱۲۰) و معجم البلدان یاقوت حمویج۵، ص۵۵ و ۵۸ و ج۴، ص۱۲۴ برپایی عکاظ را تمام ماه شوال و برپایی مجنه را بیست روز ذیقعده نوشته است.

جوان روستایی می‌ترسانند !!» به وسط میدان می‌شتابد و آن جوان هیکلی و پر زور روستایی را، که تا آن روز بسیاری از جوانان قریش را به زمین کوبیده بود، بعد از مدتی مقاومت نقش زمین می‌گرداند[۱]، و در حالیکه چشمان حیرات زده همه تماشاچیان به قواره تنومند و هیکل جوان روستایی شکست خورده دوخته است، ناگاه غرّش غریو و هلهله و طنین صدای (اَحسَنتَ! اَحسَنتَ) فضای وسیع میدان را فرا می‌گیرد، و کسانی که تا حال از صحنه دورتر ایستاده‌اند، بصورت امواجی جلوتر می‌آیند و با بیتابی گردن‌ها را بلند می‌کنند تا از بالای سر و دوش دیگران به این قهرمان زورمند و پیروز شهر مکه نگاه کنند و هُویت و مشخصات او را، آنچه می‌بینند و آنچه شنیده اند، اینطور برای یکدیگر بازگو می‌کنند: «عمر جوانی است بیست و سه ساله[۲]، با چهره سفید و آمیخته به سرخی، و با گونه‌های زیبا و بینی ظریف و چشمان درشت و ابروان براق، و پاهای کلفت و محکم، و بازوهای مفتول و دست و پنجه‌های ستبر و محکم و قوی[۳] و پوست سخت و بنیه سنگین که هنگام راه رفتن در کنار دیوارها، عابرین وزن سنگین او را بر زمین احساس می‌کنند، و قامتش نیز آنقدر بلند است که همراه هر دسته ای از دور ظاهر می‌شود، مردم خیال می‌کنند که چندین پیاده همراه یک سوار هستند[۴]، و وقتی می‌خواهد بر اسبش سوار شود، با یک دست گوش او را می‌گیرد و با دست دیگر گوش دیگرش و یک تکان بر پشت اسبش چنان قرار می‌گیرد، که گویی بر پشت او آفریده شده[۵]، و با دست راست و دست چپ بدون تفاوت می‌نویسد، و شمشیرزنی

---

[۱]- فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه فضل من الله، ص: ۲۳و۲۸ و اخبار عمر، ص:۳۵۶، عقدالفرید، ص:۲۱۶ و سامرات ج۲، ص۱۰۳.

[۲]- فاروق اعظم، ج۱، ص:۲۸ می‌گوید: پیامبر اسلام یکسال بعد از این واقعه مبعوث گردیده است.

[۳]- عقد الفرید،ج۳، ص۲۵۴.

[۴]- ابن الجوزی، ص:۵و۷.

[۵]- ابن سعد، ج۲،ص۲۱۱، اخبار عمر، ص:۲۹۸و۲۹۹.

می‌کند و هر کار دیگری را انجام می‌دهد[۱]، و صدایش بحدی دورگه و پرقدرت و (جَهوَری) است که در منزلش هر کدام از همسایه‌هایش را که بخواهد صدا می‌زند.[۲]

ساعت‌ها بعد از پایان مراسم کشتی‌گیری اقشار مختلف از قبایل عرب درباره خصوصیات این جوان پرزور و هنرمند مکه بحث می‌کنند، و اینک شب فرا رسیده است و عمر به یکی از مراکز عیش و طرب اشراف زادگان عرب شتافته است و دوستانش بدور او جمع شده اند و عمر مشروب می‌خورد، و با پرداخت حساب همه سخاوت یک جوان قریشی را در کنار شجاعت و قدرت بمردم نشان دهد،[۳] و اینک کله‌ها داغ و چانه‌ها داغتر و بحث‌ها از هر دری آغاز گردیده است، و وقتی بحث از تلألؤ برق شمشیرهای آخته و جرقه آتش پرش سنگریزه‌ها در زیر سم اسبان عرب!! و هنگامی بحث از تاریخ قوم عرب و مفاخر ملی و خصلت‌های نژادی مانند سخاوت و شجاعت و صداقت، وفا و مروت و ترحّم به پناهندگان ستمدیده و...، و عمر که فکرش بیشتر متوجه میدان‌های رزمی و هنر اسب سواری است، ناگاه با همان صدای پرقوت خویش بحث‌ها را می‌شکافد و با صدای بلند می‌گوید: به (لات و عزی) قسم می‌خورم، کمتر کسی مانند اسب سوار روز گذشته تعجب مرا برانگیخته است!![۴] و یکی از دوستانش، که از پیروزی عمر بیش از همه خوشحال بود خطاب به او گفت: راستی چرا (عُزی) گناه این حرف زشت عموزاده‌ات را بخشید!! که در اشعارش گفته بود« نه عُزی را می‌پرستم و نه دو دختر او و برای دو بت نیز عبادت نخواهم کرد، آیا یک خدا را و یا هزار خدا را بپرستم، آنگاه که کارها منقسم می‌شوند»[۵] عمر از یادآوری این قضیه خون تعصّب در رگ‌هایش جوشیده و هیجان گشته و فریاد می‌کشد، که عُزّی هرگز گناه او را نمی‌بخشد! پدرم خطاب چه کار خوبی کرد که این برادرزاده‌اش را، زید، بجرم اینکه از عقاید ملی عرب برگشته، و به عقاید بیگانگان، یهود و نصارا، روی آورده بود، او را در

---

[۱]- ریاض النضره، ص:۱۸۹ و ابن الجوزی، ص:۵.

[۲]- رودلف، ژایگر، نویسنده معروف آلمانی بنقل، علی از زبان عمر، ص:۱۴ و اخبار عمر، ص۲۹۸ و ابن سعد، ج۱، ص:۲۳۵.

[۳]- فاروق اعظم، ج۱: ص۲۶.

[۴]- فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ج۱، ص:۲۷،۲۶.

[۵]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۸.

کوه‌های مکه زندانی کرد،[۱] و اگر خطاب دستور بمن می‌داد، او را تسلیم دست مرگ می‌نمودم.

شبها و روزهای (عُکاظ) با عیش و طرب و با بحث و مناظره، و قرائت اشعار و ایراد سخنرانی‌های شورانگیز پشت سر هم می‌آیند و می‌روند، و پانزدهم ذیقعده[۲] فرا می‌رسد و افراد و شخصیت‌های قبایل عموماً خود را آماده کرده که بسوی بازار دوم، ذی مجَنّه، رهسپار گردند و غلام عمر نیز اسب عمر را آماده کرده که همراه مردم حرکت کند اما جوانان قبایل عرب وقتی اسب عمر را می‌بینند که با هیکل تنومند و با رنگ سیاه براق، و گوش‌های کوچک و تیز، و پاهای باریک و مفتول، در کنار خیمه زمین را سم کوب می‌کند[۳] عموماً عمر را برای شرکت در مسابقه اسب دوانی دعوت می‌نمایند و عمر سریعاً بر اسب خود سوار گشته، و به میدان اسب دوانی می‌شتابد و در جمع سواران عرب به مجرد اشاره حَکَم در طول این میدان، به حرکت می‌افتند، تماشاگران که در دو طرف میدان ایستاده‌اند، احساس می‌کنند که سرعت حرکت اسب عمر فوق العاده است! و ناگاه می‌بینند که اسب عمر جلوتر، و باز جلوتر و حالا خیلی جلوتر! و گویی از باد هم سریعتر! و اینک با فاصله زیادی از سواران دیگر خود را به آن سوی میدان رسانیده است و غریو هلهله و طنین صدای (اَحسَنتَ- اَحسَنتَ) تماشاگران زمین میدام را به لرزه می‌آورد، و در میان قبایل عرب پیروزی عمر در اسب

---

[۱]- ابن هشام، ج۱، ص۱۴۹ و اخبار عمر، ص:۱۲ و اینک عین اشعار: « اَرَبّاً واحِداً اَم اَلفَ رَبٍّ- اُدینُ اِذا اِذا تَقَسَّمتِ الاُمُورُ- تَرَکتُ اللت و العُزي جميعاً كذلكَ يَفعَلُ الرَّجُلُ البَصيرُ» الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۸، به نقل از اسدالغابه و کتاب الاوایل.

[۲]- آغاز و پایان روزهای بازارهای (عکاظ، ذی مجنه، ذی المجاز) از ابوعبیده (م-۲۰۳) و وحی محمدی، ص: ۱۲۰ نقل کرده‌ایم و در (المنجد) و کتاب (پیامبر) به صورت دیگری است.

[۳]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۲۷.

(توجه) معجم البلدان یاقوت حموی در ج۴ ص:۱۴۲ نوشته: عکاظ بزرگترین بازار سالیانه عرب و محکمه اثبات شخصیت و هویت هنری و اثبات افتخارات عربی بود و هر سال در بین نخله و طایف بفاصله سه روز با مکه و یکروز به طایف در تمام ماه شوال برپا می‌گردید و مردم پس از عکاظ به بازار (مجنه) واقع در مرالظهران می‌رفتند و بیست روز از ذیقعده را در آنجا می‌ماندند آنگاه به بازار (ذوالمجاز) واقع در پشت عرفه و با فاصله یک فرسخ از عرفه رفته و تا ایام حج در آنجا می‌ماندند و روز نهم یحجه (یوم الترویه) به عرفه می‌رفتند.

سواری بر پیروزی او در کشتی‌گیری اضافه می‌گردد و شهرت منطقه‌ای به دست می‌آورد، و از چنان حرمت و نفوذ و محبوبیتی برخوردار می‌شود که افتتاح مراسم بازار (عکاظ) را در سال‌های دیگر عرفاً به او واگذار می‌کنند، و سه سال متوالی مراسم بزرگترین بازار سالیانه عرب به دست عمر افتتاح می‌گردد.

عمر در بیست و سه سالگی تشکیل خانواده داده است

و اینک سال چهارم فرا رسیده است و با رؤیت هلال ماه ذیقعده در غرب سرزمین عرب، کاروان شتران حمل بار و بنه و خیمه‌ها در پیشاپیش قطار حمل کجاوه‌های بانوان عرب، از هر طرف بسوی بازار عکاظ سرازیر گشته‌اند، و شمشیرکاران و چابک سواران همراه شعراء و سخنوران نامی قبایل عرب شب‌ها و روزها تاخته‌اند تا قبل از همه برای هنرنمایی خویش در این بازار حاضر شوند، اما موقع افتتاح مراسم با کمال تعجب می‌بینند که عمر امسال در بازار حضور نیافته است! حدس و گمان‌ها آغاز می‌گردد و هر کس باقتضای سوداهایی که خود در سر دارد عدم حضور عمر را بنوعی توجیه می‌کند، یک جوان بی بضاعت و ترشروی عرب، که از شنیدن کلمه حجله و عروسی آب در دهانش می‌افتد!، حدس می‌زند که عمر حتماً عروسی کرده است و ماندن در خانه را بر شرکت در مراسم ترجیح داده است، و یک تاجر نوکیسه تخمین می‌زند که مراجعت مشتریان زیاد و پارو کردن پول بیشتر حتماً مانع آمدن او گشته است! اما یک پیرمرد زنده‌دل و آگاه، در حالی که دستی را بر عصایش گذاشته، و دست دیگرش را لبه پیشانی خویش کرده است، و در قیافه این توجیه گران حرف‌های خیره شده است، ناگاه صدایش بلند می‌شود و با یک لبخند طلایی که از ریش نقره‌ای و سفیدش فرو می‌ریزد، به حاضرین می‌گوید: که هیچکدام از این حدس و گمان‌ها درست نیستند زیرا اهل شهر مکه عموماً می‌دانند که عمر پسر خطاب در بیست و سه سالگی یعنی چهار سال قبل و چند ماه بعد از آنکه جوان هیکل و پرزور روستایی را در همین میدان به زمین کوبید، نخستین ازدواج خود را با زینب دختر مظعون منعقد نمود، و ثمره آن ازدواج نخست[۱] دختری بود بنام (حَفصَه) و عمر، برخلاف برخی از

---

[۱]- فتح الباری، ج۷، ص:۳۴ و اخبار عمر، ص:۲۹۶.

اعراب از تولد این نوزاد دختر بحدی[۱] مسرور گردید که از نام او کنیه‌ای برای خود ساخت و خود را (ابوحفصه یا ابوحفص) نامید، و حتی بعد از تولد دو نوزاد پسر در سال‌های بعدی بنام (عبدالله و عبدالرحمن اکبر)[۲] کنیه خود را تغییر نداد و باز همچنان ابوحفص کنیه او بود، و عمر در سال‌های اخیر با (ام کلثوم) دختر عمر و خزاعی و همچنین با (قریبه) زیباترین دختران قبایل عرب ازدواج کرده است ولی از آن‌ها فرزندی ندارد،[۳] بنابراین گمان اینکه عمر بخاطر نخستین ازدواج یا ازدواج مجدد در این مراسم سالیانه شرکت نکرده است گمانی است ناآگاهانه و دور از واقعیت، و همچنین گمان اینکه مسائل تجارتی و جمع‌آوری پول مانع حضور عمر در این مراسم بوده است خیالی است عاری از حقیقت.

عمر بیشتر به شئونات ملی و اجتماعی اهمیت می‌دهد

زیرا عمر در این سال‌های بخوبی ثابت کرده است که بیشتر در فکر بهتر کردن شئونات ملی و اصلاح مسائل اجتماعی است و همواره کارهای شخصی را نسبت بمسائل اجتماعی در مرحله‌های بعدی قرار می‌دهد،[۴] بعلاوه عمر فروشنده نوکیسه و مغازه‌ای نیست و بلکه سال‌ها است بعنوان یک بازرگان عمده فروش، برای وارد کردن کالاهای خارجی، علاوه بر کشورهای یمن و شام و حیره و غسان به قسمتی از بخش‌های اصلی دولت شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم مسافرت کرده است، و در اثنای همین سفرهای تجارتی شاهان[۵] عرب را در حیره و غسان و غیره ملاقات کرده و

---

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۶۷۶ در سیره ابن هشام، ج۲، ص۷۰ گفته شده است که پیامبر ﷺ در روز بدر ابوحفص را، کنیه عمر قرار داد، از این مطالب معلوم میشود که افسانه زنده بگور کردن دختر به عمر نمی‌چسبد و دروغ است و ما در بخش آخر این کتاب تحت عنوان (رحم و عاطفه فاروق) دلائل قاطعی را بر دروغ بودن این افسانه اقامه کرده‌ایم، مراجعه فرمایید.

[۲]- اصابه، ج۴، ص:۳۱۹، ابن سعد، ج۱، ص۱۹، اخبار عمر، ص۳۹۳، حیاة عمر ص:۱۵.

[۳]- المعارف، ص:۲۹، و ابن اثیر، ج۳، ص۲۶ درباره (قریبه) به ابن هشام، ص۲۳۵ و اصابه، ج۴، ص۳۹ و تفسیر بغوی، ج۸، ص: ۳۳۹ مراجعه شود.

[۴]- فاروق اعظم، ج۱، ص:۳۶.

[۵]- مروج الذهب، مسعودی، فاروق اعظم، ج۱، ص:۳۵، حیاة عمر، ص:۱۶.

بنام مردی از عربستان حجاز! با آن‌ها درباره مشکلات قوم عرب به بحث و مذاکره نشسته است و گزارشات واصله حاکی است که عمر بخاطر امر مهمتری در این مراسم شرکت نجسته است و گویا بار دیگر قبایل قریش (سکنه شهر مکه) با عشایر و ایلات عرب بر اثر تفاوت‌های طبقاتی جنگ سختی را آغاز کرده‌اند و اگر عمر برای متارکه جنگ در میان آن‌ها نمی‌شتافت وحدت و امنیت اعراب برای سالیان سال طعمه حریق آتش این جنگ می‌گردید.[۱]

عمر پست‌های مهم سیاسی و اجتماعی را اداره می‌کند

و انسان‌های آگاه بر این مطلب واقف هستند که عمر اضافه بر اینکه سمت فرماندهی نیروها[۲] و سمت سفارت امور خارجه قبایل[۳] قریش را بعهده دارد، همچنین عموم قبائل عرب در حل اختلافات و منازعات خویش قضاوت‌های عادلانه او را می‌پذیرند،[۴] و تعجبی هم ندارد که عمر در سن بیست و هفت سالگی همه این پست‌های حساس را بدست آورده، و با کمال قدرت و بصیرت آن‌ها را اداره می‌کند، زیرا عمر علاوه بر سواد و معلومات جامعه شناسی و هنر شمشیرزنی و سوارکاری و تیراندازی و هوش و درک فوق العاده، از یک طرف پدرش خطاب مانند نفیل (جد عمر) سال‌ها پست‌های سفارت قریش و داوری اختلافات مهم قبایل را اداره کرده است،[۵] و از طرف دیگر (حَنتَمِه) مادرش، دختر هشام بن مُغیره است، و مغیره علاوه بر اینکه سال‌ها فرمانده سپاه بنی مخزوم بوده است و لقب (صاحِبُ اَعِنَّه) را یافته است،[۶] در میان قریش با قضاوت‌های عادلانه و راهیابی‌های داهیانه محبوب همگان بوده است و همین مغیره بود که از قربانی کردن (عبدالله) مصرانه جلوگیری نمود، از راه فدیه و

---

[۱]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۲۸.

[۲]- فاروق اعظم، ج۱،ص:۳۳.

[۳]- حیاة عمر، ص:۱۴، و تاریخ الخلفاء، ص:۴۲ و استیصاب، ج۲، ص۴۵۹.

[۴]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۴۸۳.

[۵]- عبقریه عمر، عقاد، ص۴۸۸.

[۶]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۳۲.

ذبح شترها عبدالمطلب را به وفای نذر خویش راهنمایی کرد،[1] و برخاستن عمر از این خانواده‌ها، باضافه تأثیرات سواد و مطالعه،[2] و تأثیر مسافرت‌های خارجی،[3] ایجاب می‌کند که در این سال‌ها بیشتر بفکر شئونات ملی و مسائل اجتماعی اعراب باشد، و همین یک مرتبه هم که برای افتتاح مراسم بازار عکاظ حاضر نشده است علتش این است که با توجه باصل (اوّلیت و اولویت‌ها) عمر خاموش کردن آتش یک جنگ داخلی را بر حضور خویش در این مراسم ترجیح داده است.

بالاخره مراسم بازار عکاظ در سال چهارم در غیاب عمر افتتاح می‌یابد و قسمت‌هایی از مراسم آن برگزار می‌گردد، اما ناگهان مراسم متوقف و جوش و خروش و قهقهه‌ها خاموش گشته،[4] و پیرمردان عرب دست‌ها را لبه چشمان پف کرده خود ساخته و عموماً به نقطه دوری از راه مکه به بازار عکاظ، نگاه می‌کنند، نخست جوانان، و چند ثانیه بعد پیرمردان فریاد می‌زنند آمد! آری خودش هست، عمر است، اما چقدر تند اسب سیاهش بال گرفته است! و پس از چند ثانیه عمر سینه غبار صحرا را شکافته، و اسب شبرنگ خود را در حاشیه میدان مراسم، با زدن یک دهنه در جا متوقف می‌کند، ودر میان طنین هلهله‌ها و غریو شادی‌ها بچالاکی از اسب پیاده گشته، و در چند جمله کوتاه موفقیت خود را در خاموش کردن آتش جنگ قبایل بازگو می‌نماید و در حالیکه تبسمی بر لب دارد و از محبوبیت خویش در میان مردم شادمان و بادی به غبغب انداخته است، در محلی می‌نشیند و با متانت و وقار به قصاید شعرای معروف، و اشعار حماسی رجز خوانان گوش می‌دهد و مراسم ادامه می‌یابد، در این هنگام یکی از پیرمردان زنده‌دل، که روبروی عمر نشسته است و بجای استماع اشعار حماسی در چهره و قیافه او خیره شده است، بعد از مدتی تامّل و حساب چیزهایی که در دل خود دارد، ناگاه سرش را بطرف پیرمردی دیگر که در پهلویش نشسته می‌چرخاند و زیر گوشی باو می‌وید: «من خصوصیات و آثار و علائمی را در این شخص (و اشاره به عمر

---

[1]- همان.

[2]- فتوح البلدان بلاذری، ص۴۷۱ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۳۴ و فاروق اعظم، ص:۳۵ که می‌گوید« استفاده‌هایی که عمر بوسیله مطالعه کتب عصر خویش بدست می‌آورد...».

[3]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص:۳۴.

[4]- فاروق اعظم، ج۱، ص:۲۸.

می‌کند) مشاهده می‌کنم، طبق قوانین قیافه شناسی باید یکی از نوابغ[۱] روزگار باشد! و در حالیکه از تعجب سرش را چند مرتبه تکان می‌دهد، زیر گوشی همین خصوصیات و آثار و علائمی را که در عمر مشاهده کرده است باین ترتیب توضیح می‌دهد.

در عمر علایم و نشانه‌های نابغه‌ها مشاهده می‌شود

۱- قدش در یک حد معمولی نیست و بحدی بلند است که در حالیکه پیاده است مانند سواری در میان عابرین دیده می‌شود[۲] و اشخاص نابغه هرگز قامت معتدل ندارند، یا قامت بسیار بلندی دارند یا خیلی کوتاه قد هستند.[۳]

۲- با دست راست و با دست چپ مانند هم کارها را انجام می‌دهد.[۴]

۳- دو طرف پیشانیش تا نزدیکی‌های فرق بی مو است (اَجلَع).[۵]

۴- حس شامه و حس ذائقه‌اش خارج از حد عادی کار می‌کنند.[۶]

۵- نگاهش عادی نیست یا با دقت و کنجکاوی یا خیلی ساده و گذرا به چیزی یا به کسی نگاه می‌کند بهنگام پیدایش آثار خطرات و شنیدن اخبار هول انگیز و غرش صداهای وحشتناک بر اعصاب خویش مسلط است و در قیافه‌اش تغییری مشاهده نمی‌گردد و در عین حال برای مقابله با حوادث و خطرات همیشه آماده است.[۷]

---

[۱]- دانشمند محقق مصری، استاد محمود عقاد، در کتاب (عبقریه عمر) ص:۴۸۱، از یک دانشمند نابغه شناس ایتالیایی بنام (لومبروذو) خصوصیات روحی و آثار علائم ظاهری تمام نوابغ جهان را نقل کرده سپس آن‌ها را در عمر بن خطاب نشان داده است.

[۲]- تاریخ جریر طبری، ج۵، ص:۲۰۳۲، تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۸۷.

[۳]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۴۸۱.

[۴]- ابن الجوزی، ص:۵.

[۵]- الریاض النضره، ص:۱۸۹ و ابن سعد، ج۱، ص۲۲۴ و اخبار عمر، ص:۲۹۹ و حیاة عمر ص:۱۳.

[۶]- عبقریه عمر، عماد، ص: ۴۸۲.

[۷]- ابن اثیر، ج۲، ص:۴۱۱، کوه (حره لیلی) آتش فشانی کرد و عمر متانت نشان داد عمر تنها در اثر یک حادثه استثنایی رحلت پیامبر ﷺ نتوانست بر اعصاب خود مسلط باشد.

۶- تیزبینی و هوش و فراستش بحدی است که در پیش بینی‌هایش گوئی به پشت پرده‌های غیب نگاه می‌کند با کسی از غیب چیزهایی به او می‌گوید.[۱]

۷- از حیث عاطفه حساسیت عجیبی دارد! زودتر از همه دردها و رنج‌ها را احساس می‌کند و بیشتر از همه نسبت به دردمندان ترحم و شفقت نشان می‌دهد و قبل از همه بگریه در می‌آید و اگر خشمگین شد طوفانی است از آتش[۲]!!

حالا که این پیرمرد قیافه شناش از روی همین علائم عمر را نابغه می‌شمارد باید سی و سه سال صبر کند تا زمانه سکوت خود را بشکند و با هزار زبان حرف او را درباره نابغه بودن عمر تصدیق نماید، آن زمانی که نبوغ نظامی عمر دو امپراطوری بزرگ عالم را به زانو در می‌آورد و نبوغ اقتصادی و اجتماعی و داوری و سازماندهی اداری او دو قاره بزرگ جهان (آسیا و افریقا) را در سایه پرچم اسلام باوج سعادت و کامرانی و آزادی و عدالت اجتماعی می‌رساند، اما امروز عمر با یک بینش جاهلی چه آثاری را از نبوغ خویش می‌تواند به مردم نشان دهد؟ او تنها می‌تواند نظام جاهلیت و عقاید موروثی عرب را از تندبادهای حوادث مصون نماید و با یهودی‌ها و عیسوی‌ها و کسانی از عرب که به این نظام جاهلی و عقاید موروثی حمله می‌کنند بشدت بجنگد، و اینک قبایل عرب و بویژه قریش، برای خاموش کردن شورشی که از چند سال قبل، بنام (اسلام) و علیه عقاید خدا سنگی، و بر ضد بخش عظیمی از سنن ملی و موروثی اعراب برپا گردیده است به عمر بن خطاب امیدهای زیادی دارند و بارها از او می‌خواهند که با کوبیدن مرکزیت این شورش جدید، مزاحمت یک اقلیت سنّت شکن را از سر همه قبایل عرب دفع نماید[۳] و از طرف دیگر اعضای این جنبش تازه نیز در جهت پیشرفت سریع این شورش، باید چهره نیرومند و پرنفوذ و مقتدر عرب، امیدهای بسیاری دارند،

---

[۱]- بخاری، ج۴، ص:۱۴۹، مسند احمد، ج۲، ص۲۳۹، اخبار عمر، ص:۴۲۴.

[۲]- غبقریه عمر، عقاد، ص:۴۸۲.

[۳]- حیاة عمر، محمود شبلی، ص:۱۸ و اخبار عمر، ص:۱۶.

و این دعای پیامبرﷺ را که (علی مُرتضی)[۱] روایت کرده است: «قالَ النَّبی‌ﷺ: اَللّٰهُمَّ اَعِزِّ الاِسلامَ بِعُمرَ» در غالب مناسبت‌ها بر زبان می‌رانند.

عمر در رابطه با دین اسلام مطرح می‌گردد

اما ببینیم این مرکز ثقل شهر مکه! به کدام یک از کفّه‌ها می‌نشیند؟ و از این دو امیدواری، کدام را جواب مثبت می‌دهد؟ البته عمر، بعنوان یک عقیده به خدا سنگی و بت پرستی، چندان دلبستگی ندارد، و او همچون دیگران در منزل خود بت ویژه‌ای ندارد، و برای بت‌های مکه نذر و قربانی نمی‌کند و هیچکس نیز او را در بتخانه‌ها یا در حال پرستش بت‌ها و ریختن اشک در پای آن‌ها ندیده است، و در رابطه با بت‌ها جز قسم خوردن به آنها[۲]، «به لات و عُزی و هُبل بزرگ! قسم» هیچ علاقه دیگری از او مشاهده نشده است و اینهم باین جهت است که در مقدسات ملی عمر از این‌ها چیزی بالاتر نیست.

و اما چیزهایی از اعمال موروثی که عمر به آن‌ها شدیداً علاقه دارد عبارتند از: ۱- طواف کعبه، ۲- نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه[۳] و اتفاقاً این دین جدید تا حال با هیچیک از این‌ها مبارزه نکرده است و بلکه برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابراین عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید تضادی ندارد اما برای عمر، غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح است اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح است اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی اعراب، و حراست سنن ملی هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز و ستم و بیعدالتی که عمر بیش از هر چیز شیفته اجرای قوانین عدالت است[۴] و بینش عمر در این روزها این است که اکثریت قاطع شهر مکه در مقابل یک اقلیت مزاحم و

---

[۱]- ابن الجوزی، سیره عمر بن الخطاب، ص:۱۲، تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۶ و غیره روایتی دارند که دعای پیامبر درباره اسلام محبوبترین دو نفر اول عمر بن خطاب و بعد ابوالحکم بوده است.

[۲]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۲۶.

[۳]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۳۷ و۵۴۳.

[۴]- عبقریه عمر، ص:۴۸۷ و فاروق اعظم، ص:۳۶، ج۱.

ستمگر مظلوم واقع شده‌اند و این اقلیت بپاخاسته نه تنها به حریم مقدسات ملی و مذهبی اکثریت عظیم مکه تجاوز می‌کنند، بلکه آباء و اجداد آن‌ها را نیز بی‌شعور وحیوان لایعقِل قلمداد می‌نمایند. بنابراین عمر خود را ناچار می‌بیند که در جهت دفع ستم و حفظ وحدت عرب اقدماتی را علیه دین جدید آغاز نماید،[۱] و چون نگران است که سوءقصد نسبت به مرکز جنبش و همچنین به مردان سرشناسی مانند ابوبکر، حمزه، عثمان، عبدالرحمن، زبیر، به ترتیب، از قبایل بنی هاشم، بنی عبدشمس، بنی فهر، بنی زهره، موجب اشتعال دایره جنگ داخلی گردد.

عمر اول به شکنجه و آزار زنان و کنیزک‌ها می‌پردازد

بنابراین، در مرحله اول، نسبت به آن‌ها هیچ اقدامی نخواهد کرد، تنها روابط دوستانه را با آن‌ها قطع می‌کند، و هنگامی که در معابر مکه یا در حوالی کعبه به آن‌ها می‌رسد نگاه تندی از چشمان خونبار به آن‌ها کرده[۲] و چراغ قرمزی به آن‌ها نشان داده و سریعاً از برابر آن‌ها رد می‌گردد، بدون اینکه تعارفات معمولی را (اهلاً و سهلاً صباح الخیرَ، مَساء الخیر) با آن‌ها تبادل نماید، و مصلحت می‌بیند که کار خود را از شکنجه کردن کنیزکهای[۳] مسلمان و اذیت کردن زنان مسلمان، برای تهدید بقیه، و به صدا در آوردن زنگ خطر، آغاز نماید و اینک (لَبیبة) کنیز بنی مؤمّل از قبیله عمر که مسلمان شده است، زیر شکنجه‌های سخت قرار گرفته و در حالیکه بر ایمان خویش استوارتر است در برابر تهدیدات عمر بر او فریاد می‌کشد که اگر از شکنجه من دست نکشی و مسلمان نشوید خدا تو را به درد من گرفتار کند[۴] و دیگری زِنّیرَه باز از کنیزان بنی عدی، قبیله عمر، که عمر در حالیکه او را زیر شکنجه سختی قرار داده است باو می‌گوید: این لات و عزی هستند که این بلا را بر سر تو آورده‌اند و کنیز مسلمانان در حالیکه بر ایمان خویش ثابت‌تر است بر عمر فریاد می‌کشد که «لات و عزی حتی این

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۴۰.

[۲]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۴۶، ۳۹.

[۳]- تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۷۵.

[۴]- تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص۷۵ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۳۸ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص:۳۶.

را هم نمی‌دانند که چه کسانی آن‌ها را می‌پرستند و این بلا هرگز از آن‌ها نیست و بلکه آزمایش ایمان محکمی است که خدا آن را مقدر کرده است!»[۱].

عمر، در حال کفر با محمد ﷺ برخورد مودبانه دارد

عمر بعد از آن‌ها اذیت و آزار زنان آزاده برخی از مسلمانان را از جمله اَمّ عبدالله همسر عامر،آغاز می‌کند، اما بموازات این اقدامات خشونت آمیز رفتارها و حالت‌هایی از او مشاهده می‌گردد، که نشان می‌دهد عمر ذاتاً سنگدل و مردم آزار نیست، و ذاتاً با اسلام و مسلمین عداوتی ندارد، مثلاً:

۱- نسبت بمرکز این جنبش، پیامبر ﷺ نه تنها، مانند دیگران آزاری را روا نمی‌دارد، و ادا و اطواری را نشان نمی‌دهد، بلکه در برخوردها بسیار محترمانه و مؤدبانه با پیامبر رفتار می‌کند، و اینک به عمر گوش می‌دهیم که در یکی از این برخوردها رفتار خود را برای ما بازگو نماید، عمر می‌گوید: «در یکی از شب‌ها بقصد میخانه، و حضور در محفل گرم یاران خویش از منزل بیرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه میخانه دایر بود و نه از یاران کسی پیدا بود، و با خود گفتم چه بهتر که بمسجد الحرام بروم و کعبه را هفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزدیک شدم محمد ﷺ را در حال نماز خواندن دیدم و دلم آرزو می‌کرد که نزدیکتر شوم و دعا و نجواهای مخصوص او را از نزدیک بشنوم، و اما نگران بودم، که اگر نزدیگتر شوم و مرا ببیند، موجب وحشت و نگرانی او می‌شوم، ناچار دوری به کعبه زدم، و از جانب (حِجرِ اسماعیل) خود را زیر پرده کعبه طوری مخفی کردم که جز پرده کعبه هیچ فاصله دیگری در بین من و او نبود، و به دعاها و نجواهای او مرتب گوش می‌دادم».[۲]

۲- همین ام عبدالله همسر عامر، وقتی بر اثر اذیت و آزار عمر عازم هجرت به حبشه گشته و کوله بار خود را بسته و در انتظار مهاجرین دیگر در جائی

---

[۱]- همان.

[۲]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۳۸ و۵۴۳ و سیره ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۷ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۴۳، طبق برخی از روایت‌ها که هیکل و غیره ترجیح می‌دهند عمر در همین برخورد و بعد از شنیدن آیه‌ها از پیامبر ایمان آورده است.

نشسته است ناگاه می‌بیند که عمر بر بالای سر او ایستاده است، و با لحن محبت‌آمیزی باو می‌گوید:«ای ام عبدالله! تو هم از وطنت بسوی حبشه مهاجرت می‌کنی؟» و وقتی آن زن در جواب او می‌گوید:«آری از شدت آزار تو وطنم را ترک می‌کنم! و بجای دیگر می‌روم تا خدا گشایشی بما بدهد» عمر با یک حالتی از تأثر و تأسف و نشانه‌ای از مهر و دلسوزی باو می‌گوید: «صَحِبَكُمُ اللهُ، خدا یار و یاور شما باشد»[1] و حرف و حالت عمر بحدی مهرانگیز و دلجویانه است، که ام عبدالله را به مسلمان شدن عمر کاملاً امیدوار می‌کند، اگر چه شوهرش عامر حدس او را اشتباه می‌شمارد و باو می‌گوید عمر هرگز مسلمان نمی‌شود.

عمر از یک یک طرف پیشرفت این جنبش را یک خطر جدی علیه مصالح ملی و مذهبی اعراب تلقی کرده، و با قهر و خشونت زیاد، از پیشرفت آن جلوگیری می‌کند و از طرف دیگر به اقتضای عاطفه و حساسیت عجیبی، از مشاهده اوضاع دقت بار شکنجه‌ها و مهاجرت‌های مردان و زنان بیچاره شدیداً متأثر گشته است، و یک حالتی از تضاد و دوگانگی، در رفتار و گفتار او مشاهده می‌گردد! و برای عمر بیش از سه راه وجود ندارد، یا باید، با این قیافه و شجاعت واعتبار و انتظاری که مردم از او دارند ناظر دو دستگی و جنگ‌های داخلی، و هتک حرمت مقدسات ملی و مذهبی اعراب شود، یا باید هزاران بار اوضاع رقت آور زنان بیچاره را زیر شکنجه‌ها و مهاجرت زنان و مردان را به دیار غربت مشاهده نماید، یا باید محمدﷺ را به قتل برساند و یک مرتبه این غائله عظیم را فرو نشاند،[2] البته در نظر عمر راه سوم بهترین راه و آخرین چاره است، اما اقدام به آن بی نهایت مشکل است! زیرا عمر شخصاً با محمدﷺ نه تنها هیچ مخالفت و عداوتی ندارد بلکه برای او احترام زیادی هم قایل است و با شور و علاقه بسیاری به دعاها و مناجات‌های او گوش داده است و اضافه بر این، همچنین اقدامی جز انتحار و خودکشی چیز دیگری نیست، زیرا به محض اینکه عمر محمدﷺ را مورد سؤقصد خود

---

[1]- سیره ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۴ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۴ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۴۱ و عبقریه عمر، عقاد، ص:۴۹۵ و اخبار عمر، ص:۱۵.

[2]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۴۲.

قرار دهد بالافاصله قبیله بنی هاشم و مخصوصاً پیروان مؤمن و شجاعش مانند حمزه، ابوبکر، علی، عثمان و زبیر و عبدالرحمن، عمر را به قتل می‌رسانند، اما آیا کسی که خود را قربانی یک ملت بکند، و در راه حفظ مقدسات ملی و مذهبی، و دفع ستم و تجاوز چنین بردگی از ملتش، کشته شود، مگر ضرری کرده است؟ مگر نامش همیشه بر سر زبان‌ها و یادش همیشه در دل‌ها باقی نمی‌ماند؟ مگر او مرد جاودانه روزگار نخواهد شد؟ مگر در زندگی، هر اندازه هم طولانی باشد!، رتبه والاتری را می‌توان بدست آورد؟

عمر تحت تاثیر هیجان‌های عاطفی، و در امواجی از غرور و قدرت و شهرت و نامجویی و حماسه‌های ملی جاهلی، تصمیم می‌گیرد که در روز روشن! و در برابر چشم صدها بیننده! به چنین اقدامی متهورانه مبادرت نماید، و به گواهی تمام اهل مکه قهرمانی خود را در تاریخ عرب و در بالای همه اسطوره‌ها ثبت کند و اینک در ظهر یکی از روزها مردم عمر را می‌بینند که شمشیرش را برداشته و سریعاً پیچ و خم کوچه‌های راه (تپه صف) را، پشت سر خویش می‌گذارد و این اُعجوبه زورمند و هولناک با غرش برق آسای خویش مرتب این شعار را تکرار می‌نماید.

آن کسی که کار مردم قریش را دچار تفرقه نموده است، و عموم خردمندان قریش را سفیه و بی شعور اعلام کرده است، و خداهای آن‌ها را ناسزا گفته است می‌کشم[۱] اما بعد از آنکه چندین محله را پشت سر گذاشته، و این شعار ماجرا انگیز را در فضای شهر مکه پراکنده نموده است ناگاه یکی از عابرین سخنی باو می‌گوید و عمر با شنیدن این سخن بعد از یک لحظه توقف، مسیر حرکتش را عوض می‌کند[۲] و با همین قهر و خشم و خروش شتابان به منزل خواهرش (فاطمه) سرازیر می‌گردد، و وقتی در پشت در، نغمه‌های تازه‌ای را می‌شنود، مطمئن می‌شود، خبری که در راه باو گفته‌اند کاملاً صحیح است، وب ا زور یک مشت، درِ بسته را باز کرده وارد منزل می‌شود، و در حالی که شراره‌هایی از قهر و خروش، از چشمانش می‌چکد، شمشیر کشیده را تکان می‌دهد

---

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۳۸ و اخبار عمر، ص:۱۷.

[۲]- سیره ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۵، عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۳۸.

و به داماد و خواهرش خطاب می‌کند: «هر چه زودتر بگویید این نغمه‌های تازه که زمزمه می‌کردید و من در پشت در آن را شنیدم چه بود؟![1]

عمر به منزل دامادش و خواهرش حمله می‌کند (قبل از اسلام آوردن عمر این اتفاق رخ داده است)

فاطمه و شوهرش (سعید) که زیر برق شمشیر، و شراره‌های خشم این مرد تنومند وحشت زده شده‌اند، به او می‌گویند: شما چیزی نشنیده‌ای (ما سَمِعتَ شَیئاً)[2] و عمر که خشم گلویش را گرفته جلوتر رفته و بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «از این حرف‌ها بس کنید، بخدا گزارش (نُعَیم)[3]، که در راه به من گفت، کاملاً صحیح است و شما هر دو مسلمان شده‌اید» عمر در حالی که خشم سراسر وجودش را فرا گرفته است بار دیگر فریاد می‌کشد: «پس قبایل دیگر چطور! در حالی که افراد قبیله من و حتی خویشان نزدیک من خواهرم، دامادم!!» در این لحظه عمر از شدت خشم به نقطه انفجار رسیده و به (سعید) حمله می‌کند و اور ا به زمین می‌کوبد، و فاطمه زیر فشار احساسات همدینی و عاطفه همسری، سریعاً خود را به عمر رسانیده تا شوهرش را از خطر نجات دهد، اما عمر مشت محکمی را بر سر او زده است که خون از سرش جای و چهره وحشت زده فاطمه در لای موهای ژولیده و آغشته به خون، نمایان می‌گردد[4] و این اُعجوبه زورمند و مقتدر را، در مقابل ایمان خویش، یک موجود حقیر و ناچیز می‌دانند و هر دو با صدای رسا بر او فریاد می‌کنند که: »آری، ما مسلمان شده‌ایم و تو هم هر چه از دستت بر می‌آید کوتاهی مکن» و عمر در حالی که صلابت و قدرت مقاومت پیروان دین جدید بار دیگر بصورت معمای لاینحلی در جلو چشم او جلوه نموده است، و از طرف دیگر مشاهده جریان خون بر سر و صورت خواهر بیچاره و بی دفاعش عاطفه و ترحم شدید او را بیدار کرده است از خشونت خویش پشیمان گشته و با لحنی آرام و

---

[1]- همان

[2]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۳۸.

[3]- ابن اثیر، ج۱، ص:۹۵ و ابن الجوزی، ص:۹ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۴۲.

[4]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۵ و اخبار عمر، ص:۱۹ و حیاة عمر، ص:۱۹ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص:۳۷.

تا حدی دلجویانه به خواهرش می‌گوید: «آن صحیفه‌ای که می‌خواندی به من بدهید تا ببینم آنچه محمد آورده است چیست؟»[1] فاطمه در حالی که از تغییر حرف و حالت عمر بر شهامتش افزوده است، با لحن درشتی، به او می‌گوید: «ما به تو اطمینان نداریم که این صحیفه را به تو بدهیم» و پس از آنکه عمر با قسم خوردن، آن‌ها را مطمئن می‌کند که بعد از مطالعه صحیفه را به آن‌ها پس می‌دهد، آن صحیفه را بدست او می‌دهند،[2] و عمر که با بی تابی صحیفه را ورق می‌زند، تا ببیند چه مطالبی در آن نوشته شده است، ناگاه در آغاز یک صفحه، که سرآغاز یکی از سوره‌ها است، توجهش را متمرکز کرده است و با تأنی و دقت کامل خواند:

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿طه١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ٦ وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى٧﴾ [طه: ۱-۷]

«ما قرآن را بر تو فرو نفرستاده‌ایم تا در رنج بیفتی، جز تذکر کافی برای آنکه از خدا می‌ترسد، (قرآن) فرستاده کسی است که زمین و آسمان‌های بالا را آفریده است، آن خدای مهربانی که بر تخت حاکمیت بر همه جهان‌ها تسلط یافته است و تمام آنچه در آسمان‌ها و در زمین و در بین آن‌ها و زیر خاک است، از آن خدای مهربان است.

و اگر به آواز بلند سخن بگویی، همانا او از حرف‌های سری و خفی تر نیز (خیال‌ها) آگاه است، خدا که جز او خدایی وجود ندارد دارای زیباترین نام‌ها و نشانه‌ها است».

---

[1]- ابن الجوزی، ص:۹ و ابن اثیر، ج۱، ص:۹۵.

[2]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۵ و تاریخ خمیس، ج۱، ص:۲۹۵ و الروض الانف، ج۱، ص:۲۱۷ به نقل اخبار عمر، ص۲۰، توجه: برخی از مورخین (سبح لله...) و برخی از (اذا الشمس کورت...) نوشته‌اند.

عمر تحت تاثیر شدید آیه‌های قرآن به پیامبر ایمان می‌آورد

عمر که آیه‌های این سوره را تا اینجا تلاوت کرده است، و به آن نقطه از فرازهای احساس عظمت خداوندی رسیده است، که تمام جهان در مقابل عظمت او چیزی کوچکتر از ذرّه و کمتر از یک خیال زودگذر در نظر عمر جلوه کرده است، و وقتی که در این احساس فزاینده به تلاوت بقیه آیه‌ها می‌پردازد و ویژگی‌هایی را درآن‌ها می‌بیند که فقط موجودات طبیعی، جانداران! و مخلوقات دست اول خدا می‌توانند این ویژگی‌ها را، جان، روح، شکلی از زنده بودن و جان داشتن، داشته باشند، و مصنوعات بشری، بهر درجه‌ای از زیبایی و کمال برسند، نمی‌توانند این ویژگی‌ها را جان، روح، زنده بودن، داشته باشند در حالی که چشمان حیرت زده‌اش، با این آیه ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي﴾[1] دوخته است، و تمام حواس خود را متوجه آن نموده است مرتب این جمله را زیر لب زمزمه می‌کند «حقاً کسی که این، آیه‌ها را می‌گوید، جز او هیچکس دیگر شایسته پرستش نیست، و نباید دیگری را با وی پرستش کرد».[2]

فاطمه و سعید با شنیدن این جمله بخوبی احساس می‌کنند، که تلاوت این آیه‌ها، چه انقلاب عظیمی را برپا کرده، و چه شور و غوغایی را در قلب عمر بوجود آورده‌اند!! مخصوصاً وقتی می‌بینند، عمر با کمال ادب و احترام صحیفه را به آن‌ها پس داده و به آن‌ها می‌گوید «مرا به محلی که محمد صلی الله علیه وسلم در آنجاست راهنمایی کنید، تا مسلمان شوم!»[3] و در همین اثنا، از مخفی گاه منزل، صدای مرد هیجان زده‌ای به گوش می‌رسد (خباب بن ارَتّ معلم درس قرآن فاطمه و سعید) که از ترس عمر تا این لحظه خود را مخفی کرده بود،[4] خبّاب با صدای هیجان زده‌ای فریاد می‌کشد «الحمدلله و خدا را شکر که دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم مستجاب گردید پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا کرده بود که بوسیله مسلمان شدن عمر، دین اسلام قدرت و عزت بیابد».[5]

---

[1]- ابن الجوزی، ص:۹.

[2]- اخبار عمر، ص:۲۰ «قال عمر: ینبغي لمن یقول هذا ان لایعبد معه غیرهُ» و حیاة عمر، ص:۲۱.

[3]- ابن اثیر، ج۱، ص:۹۶ و ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۷.

[4]- ابن اثیر، ج۱، ص:۹۵.

[5]- ابن الجوزی، ص:۱۲.

عمر نشانه محل پیامبر ﷺ را از فاطمه و سعید گرفته،[1] و به قصد پایین تپه صفا بیرون می‌رود، اما آن عمری که به این خانه آمد، با این عمری که از این خانه می‌رود، چقدر تفاوت کرده است!! یک کفر غلیظ و خشن و خطرناک به یک ایمان درخشنده و پرتوبخش مبدل گشته است.

بگذار عمر راه تپه صفا را بپیماید، و تا لحظه‌ای که او به مقصد می‌رسد، برای ما فرصتی است که برای اندیشیدن در این تحول و انقلاب و پیدا کردن عامل اصلی آن به تجزیه و تحلیل بنشینیم. آیا در این خانه چه امری تغییر یافت؟ و عامل اصلی این تغییر چه بود؟ در این خانه انقلابی در بینش عمر ایجاد گردید، و عامل این انقلاب تلاوت آیه‌های قرآن بود. توضیح اینکه عمر قبل از تلاوت این آیه‌ها، پنداشته بود که عبارات و جملاتی که این اقلیت ماجراجو بر زبان می‌رانند، شعارهای (نعوذُ بالله) آشوبگرانه‌ای هستند که محمد ﷺ آن‌ها را ساخته و پرداخته است!! و با این شعارها می‌خواهند نظم شهر مکه را بهم زنند، و در نهایت ستمگری ساکنین شهر مکه را خوار و ذلیل کرده و علاوه بر اینکه به مقدسات ملی و مذهبی آن‌ها توهین می‌کنند آباء و اجداد هزاران ساله آن‌ها را نیز نفهم و بی شعور و لایعْقِلْ اعلام می‌نمایند، و عِرق ملی و مذهبی ایجاب می‌کند که شخصیت‌های غیور عرب، و قبل از همه عمر، بیدادی و ستم دیده این اقلیت بپا خاسته را، از سر اکثریت عظیم و مظلوم مکه دور کند! اما عمر وقتی این آیه ها را تلاوت نمود و ویژگی‌هایی را در آن‌ها دید که فقط موجودات طبیعی و جاندار، و مخلوقات دست اول آفریدگار، می‌توانند این ویژگی‌ها را داشته باشند، و با تمام ذرات وجود خویش احساس کرد که این آیه‌ها فرستاده آفریدگار هستند، و محمد ﷺ جز تحویل گرفتن و پخش و ابلاغ آن‌ها هیچ گونه دخالتی در آن‌ها ندارد، بینش او به این شکل تغییر کرد، یقین پیدا کرد که پیروان اسلام اقلیتی حق به جانب و مظلوم هستند و اکثریت عظیم قریش می‌خواهند با اتکای قدرت و کثرت خویش نسبت به آن‌ها با کمال وحشی‌گری و ستمگری رفتار نمایند، و وجدان واقع شناسی و عدالت خواهی ایجاب می‌کند که عمر قبلاً به این شورش بپیوندد، و سپس با تمام قدرت و توانایی

---

[1]- تاریخ الخمیس، ج۱، ص:۲۹۵ و اب هشام و ابن اثیر نوشته‌اند که به خباب گفت مرا راهنمایی کنید و ما به قرینه عبارت (دلونی) و بعد بحث از خباب، اولی را ترجیح دادیم.

خویش این دیکتاتوری عددی را در هم کوبد، و جور و ستم این اکثریت ستمگر را از سر این اقلیت حق بجانب و مظلوم دور کند (و همین است اهمیت بینش درست و بزبان قرآن هدایت).

اینک عمر در پایین تپه صفا به در خانه (ارقمْ)[۱] رسیده است و با یک شور و هیجانی به تندی در را می‌زند،[۲] فاصله بین دروازه و اطاق‌ها حیاطی است، یکی از یاران خود را به دروازه رسانیده و از شکاف آن به بیرون نگاه می‌کند، و بدون اینکه در را باز کند، با شتاب و دلهره، و در برابر چشمان حیرت زده یاران، به اطاق پیامبر ﷺ بر می‌گردد، و آهسته به پیامبر ﷺ عرض می‌کند: عمر است! این اُعجوبه زورمند و مخوف و خطرناک شمشیرش را هم حمل کرده است! حمزه عموی پیامبر ﷺ اجازه می‌خواهد که برود در را باز کند،[۳] و اگر سوءقصدی در کار باشد عمر را بقتل برساند، و در صورت حسن نیت او را به حضور پیامبر ﷺ بیاورد. اما پیامبر ﷺ در نهایت متانت و آرامی، باز به همان مرد که هنوز برپا است دستور می‌دهد: برو در را باز کن و خودش بدنبال آن مرد بسوی دروازه می‌رود ودر همان لحظه که دروازه باز می‌شود، و عمر پایش را به داخل حیاط می‌گذارد، پیامبر ﷺ محکم عبای او را در دست گرفته، و بشدت تکان می‌دهد،[۴] و بر او فریاد می‌کشد: «چه انگیزه‌ای تو را باینجا آورده است؟ بخدا گویی تو از این کفرورزی دست بر نمی‌داری، تا خدا یک بلای کوبنده‌ای بر سر تو می‌آورد» عمر در دم زبان می‌گشاید: «یا رسول الله، انگیزه آمدنم این است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورم، پیامبر ﷺ به منظور اظهار مسرت با صدای بلند می‌فرماید[۵] (الله اکبر) که همه یاران این صدا را می‌شنوند و آن‌ها نیز دسته جمعی و با صدای بلند می‌گویند (الله اکبر) که این طنین در فضا پراکنده و به همه کوچه‌های اطراف می‌رسد.[۶]

---

[۱]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۵.

[۲]- اخبار عمر، ص:۲۱، و حیاة عمر، ص:۲۱.

[۳]- ابن الجوزی، ص:۱۰.

[۴]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۷.

[۵]- ابن اثیر، ج۱، ص:۹۷.

[۶]- حیاة عمر، ص:۲۲.

فصل دوم:
از اسلام عمر تا سال دوم هجری

فصل دوم:
از اسلام عمر تا سال دوم هجری

عمر در خانه ارقم

ظهر یکی از روزهای ذیحجه سال ششم بعثت است،[1] که عمر اعلام کرده، و به دنبال پیامبر ﷺ در میان طنین شعار تکبیرها، الله اکبر، به یکی از اطاق‌ها می‌رسد، و در هاله یاران دور پیامبر ﷺ، او نیز حلقه‌ای می‌شود، و پس از آنکه بخش‌های دیگری از کلام خدا را از زبان پیامبر ﷺ می‌شنود و به فرازهای دیگری از ایمان و یقین واقعیت می‌رسد، سراپا غرق تماشای سیمای نورانی رسول الله گشته است، این پیامبر آفریدگار این جهان است! خدا کلام خود را باو وحی می‌کند! و از بالای همه آسمان‌ها، پیام خود را باو می‌رساند! چقدر با عظمت و باشکوه است پیامبر خدا! عمر در قصه‌های عرب و در مسافرت‌های خارجی، نام پیامبران خدا را شنیده است: ابراهیم، اسماعیل، موسی، عیسی و داو ود، سلیمان و خیلی‌ها! و تصورات مبهمی را نیز از آن‌ها داشته است، ولی او در این لحظه، پیامبر خدا ر با دو چشم خویش از نزدیک می‌بیند! و روبروی او نشسته است! و کلام خدا را از زبان او می‌شنود! سپس در چهره پیروان او، که فعلاً سی و نه نفر[2] از آن‌ها در این جلسه حاضرند: خردمندان قریش، و شخصیت‌های برجسته

---

[1] - ابن الجوزی، سیره عمر بن خطاب، ص:۱۰، آیا هنگامی که عمر اسلام آورد خود را اعلان نمود چند سال داشت؟ در پاسخ این سئو ال ابن الجوزی گفته است: بیست و شش سال داشته است، و دکتر محمد حسین هیکل در (حیاة عمر) بین سی و سی و پنج و شبلی نعمانی در (الفاروق) سی و سه سال گفته‌اند و چون طبق محاسبه ابن الجوزی تمام عمر فاروق ۵۶ سال می‌شود و با بیان فاروق که در آخر عمر گفت: بکلی پیر شده‌ام، وفق نمی‌دهد قول‌های دیگر را راجح‌تر دانستیم و مبنای کتاب ما بر آن‌ها است.

[2] - ابن الجوزی، ص:۱۰ و همچنین اخبار عمر، ص:۲۶ به نقل از ابن الجوزی شماره نام‌های سی و نه نفر که بعلاوه عمر چهل نفر می‌شوند به ترتیب فوق نوشته‌اند ولی گویا یک نفر در چاپ‌ها از قلم افتاده است زیرا بدون سی و هشت نفر هستند و چون طبق نقل قول فاروق اعظم، البدایه

قوم عرب! و انسان‌های آزاده و پاک و بی آلایش و دور از هر نوع آلودگی: (ابوبکر، علی، عثمان، طلحه، سعد، عبدالرحمن، سعید، ابوعبیده، حمزه، عبیده، جعفر، مصعب، عبدالله ابن مسعود، عَیاش، ابوذر، ابوسلمه، ابن عبدالاسد، عثمان بن مظعون، زید بن حارثه، بلال، خباب، مقداد، صهیب، عمّار، عامر، عمرو بن عبسه، نُعیم، حاطب، خالد بن سعید، خالد بن البُکیر، عبدالله بن جحش، عامر بن بُکیر، عُتبَه بن غزوان، ارقم بن ابی ارقم، انیس برادر ابی ذر، واقد بن عبدالله، عامر بن ربیعه، سائب بن عثمان بن مظعون).

عمر مبارزه خود را علیه کفر مستبد مکه آغاز می‌کند

عمر از شنیدن آیه‌ها و تعمق در سیمای نورانی پیامبر خدا، و دیدن این همه چهره‌های آزاده و خردمند و پرفروغ و مؤمن، بار دیگر در اعماق قلب خویش، احساس می‌کند، که توده ناآگاه و مستبد قریش، تا حال بزرگترین ستم و آزار بر پیروان این دین حق روا داشته‌اند، و بر اثر شکنجه و اذیت آن‌ها به بزرگترین حق‌کشی‌ها و جنایت‌ها دست زده‌اند!! و عمر در حالی که قلبش از ایمان بحقانیت این دین مالامال گشته و خون حمیت و غیرت و عرق دینی در تمام عروق و شرایین او بجوش آمده است با کسی اجازه از پیامبر خانه ارقم را ترک نموده، و از همین لحظه مبارزات خود را، در راه پیشرفت دین اسلام و کوبیدن جبهه‌های کفر و خشن و ستمگرآغاز می‌کند:[1] نخستین گام در راه مبارزه‌ها، عادتاً، پخش اعلامیه‌ها و چسباندن آن‌ها به در و دیوار مخالفین است و اینک عمر خودش یکنفره در قالب اعلامیه‌های ناطق و گویا در تمام شهر مکه پراکنده شده است اول به دروازه (ابوجهل شدیدترین دشمنان اسلام) می‌چسبد و بشدت در را می‌زند، وقتی ابوجهل در را باز می‌کند وبرای ورود به منزلش به او تعارف می‌کند، عمر می‌گوید: کار دارم، و تنها برای این[2] به نزد تو آمده‌ام که به تو بگویم:

والنهایه، عمر هنگامی به خانه ارقم رفته است که نود نفر مرد و زن به حبشه مهاجرت کرده بودند بنابراین چهل نفر، و به قولی چهل و پنج نفر، تعداد همه مسلمان‌ها نبوده‌اند و بلکه تعداد مسلمانان یکصد و سی نفر و چهل نفر آن‌ها در خانه ارقم بوده‌اند.

[1]- عبقریه عمر، ص:۵۴۶، و خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۵۸ و اخبار عمر ص:۲۲.

[2]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۲۰ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۷ و ابن الجوزی، ص:۸.

«دین اسلام یک دین آسمانی و حق است و محمد ﷺ پیامبر خداست و من باو ایمان آورده‌ام» ابوجهل در حالی که از شنیدن این حرف‌ها بشدت خشمناک و مضطرب و سراسیمه شده است به تندی لنگه دروازه را بر روی عمر کوبیده و ضمن همهمه و فریادهای زیاد، این چند کلمه بگوش عمر می‌رسد: «اینهم خواهرزاده‌ام! ای بدا به تو، و بدا به آن ارمغانی که برای ما آورده‌ای!!».[1]

مبارزه عمر به درگیری سختی کشیده می‌شود

سپس عمر خود را بمجالس دیگر بزرگان و اشراف قریش رسانید و حقانیت دین اسلام و مسلمان شدن خود را برای آنان بیان می‌کرد، و به توبیخ و خشم و ناسزاگویی آن‌ها اهمیت نمی‌داد، و روزی بخاطرش رسید که برای بیشتر روشن کردن مردم، لازم است درگیری‌هایی با آن‌ها پیدا کند، و از راه برخوردهای خشونت‌آمیز توجه مردم را بسوی خود جلب نموده و توده ناآگاه مردم را عموماً در جریان حقانیت دین اسلام قرار دهد و بعبارت دیگر این اعلامیه ناطق و گویا را بشکل رنگی و همراه تحرک در اجتماعات بسیار بزرگ در معرض دید مردم قرار دهد، و عمر برای این منظور به دنبال (جمیل بن[2] مَعمر) می‌رود و او را پیدا می‌کند (جمیل بن معمر، کسی است که بیش از هر کس دیگر، به بیماری نشر خبرها گرفتار است[3] و اگر یک مرتبه خبری را شنید تا ده‌ها مرتبه آن‌را بازگو نکند و باطلاع همه مردم نرساند آرام نمی‌نشیند)، و عمر خبر مسلمان شدن خود را و همان ایمانی که بحقانیت دین اسلام پیدا کرده، به جمیل می‌گوید، و جمیل در حالی که عمر بدنبال اوست با عجله راهی کوچه‌ها و میدان‌ها و معابر و محافل شهر می‌گردد و به هر جا و هر کسی می‌رسد، فریاد می‌زند: عمر منحرف گشته است و گمراه شده است، و بحقانیت دین اسلام اعتقاد پیدا کرده است!! و عمر در پشت سر او فریاد می‌کشد: جمیل دروغ می‌گوید من منحرف و گمراه نشده‌ام و بلکه با قبول دین اسلام از انحراف وگمراهی نجات پیدا کرده‌ام، محمد ﷺ پیامبر خداست، و دین اسلام از جانب خداست. جمیل، و عمر به دنبال او، با همین

[1]- سیره النبویه، ابن هشام، ج۱، ص:۲۲۰ و ابن اثیر، ج۱، ص:۹۷ و ابن الجوزی، ص:۹.

[2]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۴۶ و اخبار عمر، ص:۲۲ و خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۵۸.

[3]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۷ و عبقریه عمر، ص:۵۴۶.

فریادها و جرّ و بحث‌ها وارد صحن مسجدالحرام می‌شوند،[1] جوار کعبه آنجایی که پرستندگان متعصب و وفادار لات و عزی و هبل بزرگ! بیش از هر جای دیگر در آنجا جمع شده‌اند، و بمحض شنیدن گزارش هولناک جمیل، و پاسخ توهین آمیز و تکان دهنده عمر، دسته جمعی بعمر حمله می‌کنند[2] تا بشدت او را بزنند، و هُبل بزرگ را از خود راضی کنند، و عمر که بسراغ چنین فرصتی می‌گردید هر چه می‌تواند با دست راست و چپ و با مشت‌های گره کرده و زورمند، کله متعفن پرستندگان لات وعزی و هبل و سینه پرکینه دشمنان پیامبر اسلام را می‌کوبد، و این اعجوبه زورمند و مخوف، که قهرمان صحنه‌های زورآزمایی (عُکاظ) لقب گرفته است ساعت‌ها در برابر سیل خروشان مهاجمین مقاومت می‌کند.

عمر قبول نمی‌کند در پناه کفر برای اسلام مبارزه کند

و در همان حالیکه از طول مدت و تداوم این زد و خورد شدید احساس خستگی می‌کند ناگاه صدای مرد آشنایی، خالویش،[3] را می‌شنود که بر مهاجمین فریاد می‌کشد: «من خواهرزاده‌ام را، عمر، پناه داده‌ام دیگر کسی متعرض او نشود» با شنیدن این فریاد، مهاجمین از حمله دست می‌کشند، اما عمر از این اتفاق بشدت ناراضی و در رنج و ناراحتی است، یکنفر مسلمان چطور پناهندگی یکنفر کافر را قبول می‌کند!! با نیروی کفر تقویت اسلام، و اظهار ضعف و پناه برد به کافر، تضادّ و تناقضی است که یک مغز سالم هرگز آن را نمی‌پذیرد!! و بهمین جهت عمر بر بالای دیوار (حجر اسماعیل) رفته و با همان صدای دو رگه خویش بگوش همه حاضرین فریاد می‌رساند که: «من جوار و پناهندگی خالویم را رد می‌کنم»[4] و بار دیگر و با شدت بیشتر حمله مهاجمین بسوی عمر آغاز می‌گردد و مجدداً زد و خورد شروع می‌شود، وعمر در همان حالیکه از کوبیدن این کله‌های متعفن کفر لذت می‌برد، از خوردن مشت‌ها و ضربت‌های شدید

---

[1]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۶ و اخبار عمر، ص:۲۲.

[2]- ابن الجوزی، ص:۸ و خلفاء الرسول، ص:۱۶۵.

[3]- ابن الجوزی، ص:۸ و نام او (عاص بن هشام).

[4]- اخبار عمر، ص:۲۳ و خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۶۵.

آن‌ها نیز احساس لذت و مسرت می‌نماید، زیرا این ضربت‌ها را کفّاره[۱] گناه ضربت‌هایی می‌شمارد که او در حال کفر و ناآگاهی بر مسلمانان روا می‌داشت.

عمر در مقابل قدرت با زور بازو، حق آزادی عقیده را می‌گیرد

ناگاه عمر صف مهاجمین را شکافته و بسوی، عُتبه بن ربیعه، حمله می‌کند و با یک تکان او را بزمین می‌کوبد، و بر سینه او می‌نشیند، و دو انگشتش را مانند سرنیزه‌ها در حدقه چشم او فرو می‌برد،[۲] و فریاد عتبه به آسمان می‌رسد و سیل مهاجمین با زور دسته جمعی عمر را از سینه عتبه بر می‌دارند، در این هنگام پیرمرد محترمی، در یک جامه یمنی و پیراهن[۳] حاشیه‌دار ظاهر می‌گردد از علت این زد و خورد سئوال می‌کند باو می‌گویند: «عمر از دین قریش خارج گشته و دین دیگری اختیار کرده است» آن پیرمرد، که عاص بن وایل است به آن‌ها می‌گوید: «از او دست بکشید، مردی است که برای خود راهی را انتخاب کرده است،[۴] از جان او چه می‌خواهید؟ مگر شما از فرزندان بنی عدی (قبیله عمر) نمی‌ترسید که بطور دسته جمعی او را مورد حمله قرار می‌دهید؟ دست از او بردارید، او در انتخاب عقیده آزاد است».

مهاجمین که برای متارکه در پی بهانه‌ای بودند، عاص بن وایل هم مرد شریف و محترمی بشمار می‌آمد، با شنیدن توصیه‌های این مرد محترم از زد و خورد دست کشیده و در کوچه‌های اطراف کعبه پراکنده شدند، و عمر نیز روبروی کعبه نشسته، و در حالی که دردهایی در بدن خویش احساس می‌کند، و از شدت خستگی تند تند نفس می‌کشد، به نتایج مبارزه خویش تا آن لحظه، می‌اندیشد، و کاملاً راضی و خشنود بنظر می‌رسد، زیرا با راه انداختن این سر و صداها و درگیری‌ها و زد و خوردهای شدید:

---

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۴۵، خلفاء الرسول، ص:۱۶۴ و اخبار عمر، ص:۲۲.

[۲]- الریاض النضره، ج۱، ص:۱۹۶ و اخبار عمر، ص:۲۴.

[۳]- ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۹.

[۴]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۹۷، و ابن هشام، ج۱، ص:۲۱۹.

عمر نتایج مبارزه و درگیری‌های خود را ارزیابی می‌کند

۱- توانسته است با عمل، نه تنها با زبان، ایمان خود را بحقانیت دین اسلام، بصورت یک خبر داغ، باطلاع توده ناآگاه عرب برساند. ۲- توانسته است با خوردن این چوب و چماق‌ها، انتقام مسلمانان شکنجه شده را، از خودش بگیرد! و کفاره این گناهان زمان جاهلیت خود را بدهد[۱]. ۳- توانسته است به همان نشان دهد که چوب و چماق خوردن در راه ایمان و عقید ه، نه تنها خفت و خواری نیست بلکه یک عزت[۲] و سرافرازی است که امثال عمر (قهرما عکاظ و مَجَنّه) به نرخ جان باید آن‌را بخرند! ۴- عمر توانسته است با فرود آوردن مشت‌های سنگین و آهنین بر کله متعفن دشمنان اسلام، گوش‌های از حق مسلح! را نشان دهد و ناآگاهان را از آتش‌های زیر خاکستر، و طوفان قهر و خروش مسلمانان آگاه نماید. ۵- و توانسته است فرق کفر تا کفر را، در حمله مهاجمین، و موضع گیری خالویش، و موضع گیری عاص بن وایل مشاهده نماید اول کفری که به قصد نابودی به اسلام حمله می‌کند، و چنین کفری را باید بشدت کوبید، دوم کفری که می‌خواهد اسلام در سایه او با خفت و خواری سالم بماند، و درخواست رشد و ترقی قائل است و با چنین کفری باید کنار آمد و با او سازش و حتی پیمان برقرار نمود.

عمر نماز و تلاوت قرآن را به تمام محافل قریش می‌برد

عمر در روزهای بعدی، سعی می‌کند به تمام محافل و مجالسی که در زمان کفر به آن‌ها رفته است گام بگذارد[۳]، و در همه آن‌ها، بدون اعتنا به توبیخ و سرزنش اشراف قریش،[۴] و بدون توجه به ناسزاگویی افراد سبک مغز و ناآگاه آیه‌های قرآن را تلاوت نماید و نماز و شعایر دین اسلام را برپا دارد.

---

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۴۵.

[۲]- خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۶۴.

[۳]- اخبار عمر، ص:۲۵ و تاریخ الخمیس، ج۱، ص:۲۹۷ و خلفای راشدین، ص:۱۷۱.

[۴]- خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۶۳.

عمر به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌کند که تبلیغ دین و شعایر اسلامی علنی گردد

و نتیجه‌ای که بعد از این آزمایش‌ها بدست عمر می‌رسد این است: که این اکثریت پرحجم کفر! جز یک انبان توخالی و باد کرده چیز دیگری نیستند، ودر زیر فشار یک دین الهی، جز جنجال و هیاهو و غبار پراکنی چیز دیگری ندارند، بنابراین برای آشکار شدن مسلمانی دیگران و حتی برای علنی کردن تبلیغ و شعایر دین اسلام خطر چندان جدی وجود ندارد، و هنگام آن است که قدم دوم مبارزه، با رژه رفتن نور در قلب تاریکی‌ها! و مانور فرشته‌ها علیه اهریمن‌ها، برداشته شود. و اینک عمر در خانه ارقم و در حضور رسول الله ﷺ است و بعد از گزارش مفصل کار مبارزاتی خویش با التماس و ادب خاصی و با چنین عبارتی از پیامبر ﷺ درخواست می‌نماید که اجازه فرماید تبلیغ دین و انجام شعایر اسلامی در ملاءعام و در برابر چشم همه مردم علنی گردد:

«ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای تو، چه مانعی دارد که اجازه دهید اسلام از مخفی گاه خارج و در میان مردم آشکار شود؟ من در این مدت، تمام محافل و مجالسی که قبلاً با حالت کفر به آن‌ها رفته بودم با رفتار و ایمان اسلامی به تمام آن‌ها رفتم، و بدون ترس و هراس از کسی آشکارا برای اسلام تبلیغ کردم و عبادات اسلام را انجام دادم»[1]

شعار کوبنده عمر: اسلام دیگر همیشه علنی است

پیامبر ﷺ دریافته است که هیبت این مهره درشت اسلام، و مشت‌های گره کرده این اعجوبه زورمند با ایمان، توانسته است تا حد زیادی، خیال شکنجه کردن مسلمانان را، از کله‌های کفر زورمداران بدر آورد، و به التماس عمر پاسخ مثبت می‌دهد، و مسلمانان را اجازه داده که آشکارا و بطور دسته جمعی در کنار کعبه نماز و شعایر دینی را برپا دارند. و این به فرمان پیامبر ﷺ مسلمانان از مخفی گاه بیرون آمده و در

---

[1]- اخبار عمر، علی طنطاوی، ناجی طنطاوی، ص:۲۵ و این عین عبارت «قال عمر: یا رسول الله، ما يَحبِسُكَ بِابِي اَنت و اُمي، «فوَالله» مابَقيَ مجلسٌ جَلستُ فيه بالكفرِ اِلا فيه اَظهرتُ فيه الاسلامَ غيرَ هايبٍ و لاخائفٍ».

دو ستون منظم، که عمر در جلو ستون راست، و حمزه در جلو ستون چپ و رسول الله ﷺ در جلو این دو قرار گرفته است بسوی کعبه رهسپار هستند،[۱] و در زیر شراره‌های آتش خشم سران کفر، و سکوت وحشت انگیز تماشاچیان،[۲] کوچه‌ها و معابر مکه را، با کمال متانت و آرامی، پشت سر می‌گذارند، این رژه نور در قلب تاریکی‌ها! تجسمی است از منظومه شمسی، با حرکت خورشید و همه قمار و ستارگانش، بر روی زمین! نه با بالاتر از همه این‌ها، حرکت اعظم پیامبر خدا، همراه نخستین دسته از پیشتازان اسلام و یاران او، بسوی کعبه، خانه خدا، که با چنین شکوه و عظمتی به محوطه کعبه می‌رسند، و در برابر چشمان حیرت زده قریش، کعبه را هفت دور طواف می‌کنند،[۳] سپس روبروی کعبه ایستاده و چهار رکعت نماز ظهر را در نهایت نظم و هماهنگی و همراه خشوع و خضوع و دعا و راز و نیاز با خدای یکتا و بی همتا، انجام می‌دهند،[۴] سکوت بر فضای کعبه حکمفرماست، زیرا مسلمانان در اندیشه بزرگواری این پیامبر و شکوه و عظمت این دین سماوی، غرق شده‌اند و تماشاگران قریش غرق خشم و اندوه و تاسف هستند، و دو پرده سکوت سفید و سیاه! سراپای فضای کعبه و صحن مسجدالحرام را فرا گرفته است، ناگاه صدای هولناک و رعب آوری، پرده‌های سکوت را دریده و فضای کعبه را به لرزه در می‌آورد: «لا نعبُدُ الله سِراً بعدَ اليومِ»[۵] بعد از امروز دیگر دیگر هرگز خدا را تنها در خفا نمی‌پرستیم، و گذشت، رفت آن روز و روزگاری که ما فقط در مخفی گاه‌ها می‌توانستیم خدا را پرستش کنیم!

این صدای مهیب و رعب‌آور، صدای عمر بن خطاب است، صدای یکی از یاران پیامبر اسلام است، که نه تنها این سکوت موضعی را، بلکه سکوت تاریخ بشریت را می‌شکند، و مخاطب او نه تنها ابولهب و ابوجهل و مُغیره‌ها، بلکه همه قدرت‌های ریز و درشت جهانی است، که بعد از نزول وحی بر محمد، دیگر به هیچ وجه نمی‌توانند از راه

---

[۱]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۵۰ و حیاة عمر، محمود شبلی، ص:۲۲.

[۲]- خلفاءراشدین، ص:۵۴.

[۳]- عبقره عمر، ص:۵۴۶.

[۴]- ریاض النضره، ج۱، ص:۱۹۵، تغییر خازن، ج۲، ص:۲۱۴ و شرح مواهب، ج۱، ص:۳۷۱.

[۵]- تاریخ خمیس، ج۱، ص:۲۹۷ و اخبار عمر، ص:۲۵.

زور، زر و تزویر، بندگان خدا را به بند بکشند، و آزادی عقیده صحیح و اخلاق و اعمال پسندیده را، از آن‌ها سلب نمایند.

پیامبر ﷺ در تایید و تشویق عمر در رابطه با این شعار، و اعلام علنی شدن شعائر دین اسلام، لقب (فاروق)[1] را باو می‌دهد، عنصر شوریده و هول انگیز و زورمندی، که بر اثر مسلمان شدن او، تبلیغ دین و شعایر اسلام، از حال اختفا تا حالت علنی شدن فرق[2] کرده است و یاران پیامبر ﷺ بعد از اتمام نماز و طواف و راز و نیاز با خدا، به دنبال پیامبر ﷺ و در برابر نگاه‌های افسرده و تاسف زده تماشاچیان قریش از محوطه کعبه خارج گشته، و با کسب اجازه از پیامبر ﷺ و تبادل خداحافظی، در پیچ و خم کوچه‌ها مشعب و هریک بمنزل خویش بر می‌گردد. اعمال متهورانه عمر در جهت علنی کردن تبلیغ دین و شعائر دین اسلام نتایج متعددی ببار آورد که یک بخش آن به شخص عمر، و بخش دیگر آن به اسلام و به همه مسلمانان مربوط می‌گردد، بخش اول این نتایج یکی این است، که عمر از طرف پیامبر ﷺ تشویق و تایید و لقب (فاروق) باو عطا می‌گردد، و دیگر اینکه خاطره شیرین همین روز، سالیان سال در دل یاران پیامبرﷺ باقی می‌ماند و با تعبیرات گوناگون از آن روز یاد می‌کنند و اینک عبدالله بن مسعود پس از مدت‌ها می‌گوید: «ما بعد از اسلام عمر دیگر برای همیشه عزت و غلبه پیدا کردیم»[3] و صهیب بن سنان می‌گوید: «عمر بعد از پذیرفتن دین اسلام، اسلام را علنی کرد، و آشکارا مردم را به اسلام دعوت نمود، و ما هم توانستیم که در دور کعبه بنشینیم و بطور دسته جمعی طواف کنیم و توانستیم پاسخ اعمال خشونت آمیز را

---

[1]- خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، ص:۱۶۸ و سیره عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص:۱۱ و حیاة عمر، محمود شبلی، ص:۲۲ و عبقریه عمر، عقاد، ص:۵۴۶.

[2]- ابن الجوزی، ص:۱۲، با نقل حدیثی از پیامبر ﷺ : (و هو الفاورق، فرق الله به بين الحق و الباطل) مروج الذهب، ج۱، ص:۶۶۲ و الکساندر مازاس نویسنده معروف فرانسوی در زندگانی عمر، ص:۱۹ می‌گوید: محمد ﷺ از کوشش عمر در اجرای احکام دین خشنود گردید و او را (فاروق) لقب داد.

[3]- بخاری، ج۴، ص:۲۴۲ و اخبار عمر، ص:۲۴ و اینک عین عبارت روایت دوم عبدالله بن مسعود: «لقد رايتنا و ما نستطيع ان نصلي بالبيت حتي اسلم عمر. فلما اسلم قاتلهم حتي تركونا فصلينا».

بدهیم» و باز عبدالله بن مسعود می‌گوید: «ما خود را میدیدیم که نمی‌توانیم در دور کعبه نماز بخوانیم تا عمر اسلام آورد و با قریش جنگید و ناچار شدند که مانع نماز خواندن ما شوند»[۱] و مسلمانان این موفقیت وپیروزی را اثر قبول شدن دعای پیامبرﷺ می‌دانند که مدت‌ها قبل دعا کرده بود: «خدایا بوسیله مسلمان شدن عمر بن خطاب اسلام را پیروزی و غلبه عطا فرمایید».

نتایج اعمال متهورانه عمر در جهت علنی کردن شعایر دین اسلام

و اما این حادثه در قریش و در اکثریت زورمداران مکه چه اثری پیدا خواهد کرد؟ این تحول عظیم، زورآزمایی مسلمانان و بدست آوردن آزادی تبلیغ و علنی بودن شعائر دین اسلام، در وضع زورمداران قریش، دو اثر متضاد، و متعاقب یکدیگر را بوجود می‌آورد، زیرا قریش از مشاهده این اوضاع، درخود احساس ضعف و در مسلمانان احساس قدرت می‌کنند، وهمچنین حالتی، طبق اصول روانشناسی همیشه دو اثر متضاد و متعاقب را ایجاد می‌نماید: مرحله اول سکوت و سکون و تسلیم، و مرحله دوم، ناگاه توطئه و هجوم و پرخاش یا برعکس یعنی اول پرخاش بعداً تسلیم، و این حالت احساس ضعف در قریش اول سکوت و تسلیم را ایجاد می‌نماید، بطوریکه هیچکس به شعارهای اسلامی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» اعتراض نمی‌کند، و نه تنها کسی مانع نماز وعبادات مخصوص مسلمانان نمی‌شود، بلکه برخی از افراد قریش با چنان شور و علاقه‌ای به عبادت مسلمانان نگاه می‌کنند و به دعا و مناجات آن‌ها گوش می‌دهند که گویی در دل خویش تمایل شدیدی برای پیوستن به مسلمانان احساس می‌کنند،[۲] و در اکثر محله‌های شهر مردم با حالت شادی منازل خود را آماده پذیرایی از عزیزان خویش می‌کنند و زمزمه برگشتن نوید مهاجر مرد و زن از دیار غربت به شهر و زادگاه خویش، که بر اثر خفقان و فشار شکنجه‌ها به حبشه مهاجرت کرده بودند،[۳] مکه را در انتظار مسرت بیشتری قرار داده است، و از این صلح وآرامش مردمان زیادی خوشحالند و از همه خوشحالتر پیرمرد شریفی است که در کنار روزنه اتاقش نشسته، و

---

[۱]- ابن الجوزی، ص۱۱.

[۲]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۵۱.

[۳]- زندگانی محمدﷺ، هیکل، ج، ص۲۲۵.

با چشمان درشت و کم نور خود آثار آرامی شهر و خوشحالی مردم را نظاره می‌کند، و در حالی که دست لرزان و چروکیده خود را، در محاسن سفیدش کمان کرد است، و تبسم‌های طلایی را بر این محاسن نقره‌ای پخش می‌نماید ناگاه زیر لب این جمله را زمزمه می‌کند «خدا را شکر که تهدیدها و زد و خوردها و کشمکش‌ها، جای خود را به آرامی و امنیت و زندگی مسالمت آمیز داد خد ا را شکر که دیگر کسی به محمد ما و به پیروان او کاری ندارد، و کسی نسبت به او سوءقصدی ندارد تا ما مجبور بشویم از او دفاع کنیم و در چنین شرایطی از پیری با خویشان و دوستان خویش به جنگ و دعوا برخیزیم» آیا می‌دانی این مرد شریف و سالخورده کیست؟ این ابوطالب عموی پیامبرﷺ است، که کفالت پیامبر را، از هشت سالگی تا ازدواج، بعهده داشته است،[۱] و از بعثت تا حال، در تمام درگیری‌ها، از پیامبر ﷺ پشتیبانی کرده است و حالا از مشاهده امنیت و آرامی مکه خیلی خوشحال است و در ردیف کسانی که چشم براه برگشتن نود مهاجر مرد وزن مسلمان از حبشه به مکه هستند،[۲] در انتظار شادی‌های بیشتری می‌باشد.

آخرین عکس العمل قریش در مقابل قدرت نمایی مسلمانان

اما ناگاه خبری در سطح شهر منتشر می‌گردد که بساط همه شادی‌ها را به هم می‌زند زیرا این خبر حاکی است که رؤسای قبایل قریش، از مشاهده قدرت نمایی برخی از مسلمانان، و آزادی همه آنان در تبلیغ دین اسلام و شعایر و عبادات دینی در کنار کعبه، تا حد پرخاشگری خشمناک شده‌اند، و بامضای قطعنامه‌ای در (دارُالنّدوة) و نصب آن به دیوار داخل کعبه، عموماً بنی هاشم و بنی مطلب را به محاصره اقتصادی و اجتماعی و تبعید آن‌ها به (شعب ابی طالب) محکوم کرده‌اند،[۳] ومسلمانان مهاجر حبشه، که چند لحظه‌ای است کوله بارهای خود را بر زمین نهاده‌اند، بر اثر فشار طاقت فرسای قریش ناچار می‌شوند کوله‌بارهای خود را برداشته و بار دیگر، همراه برخی دیگر از پیروان اسلام، دار و دیار خود را پشت سر گذارند، و راهی دیار غربت شوند و به

---

[۱]- تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص:۳۴.

[۲]- تاریخ ابن هشام، ج۱، ص۲۳۲.

[۳]- ابن هشام، ج۱، ص۲۲۰ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص۹۸.

کشور حبشه برگردند،[۱] و ابوطالب نیز در سال‌های آخر عمر و با همه شعف و ناتوانی دوران پیری ناچار می‌شود عصایش را در دست گرفته و همراه محمدﷺ و یارانش و در پیشاپیش زنان و مردان قبیله بنی هاشم و بنی مطلب راهی تبعیدگاه (دره ابوطالب) گردد، اما ابولهب استثناءً از این بنی هاشم جدا گشته و به بقیه قبایل قریش می‌پیوندد و در مکه باقی می‌ماند و بعد از عزمیت تبعیدی‌ها، ناگاه با (هِند) دختر عتبه روبرو می‌شود، و برای دلجویی او با حالتی از غرور و منت گذاری می‌گوید: (دیدی من چقدر نسبت به (لات و عزی) وفادار ماندم و تا چه اندازه باین بت‌ها کمک نمودم! و هند (دختر عُتبه) با تبسم رضایت بخش، ابولهب را تحسین و آفرین[۲] می‌کند!

فاروق آشکارا از مکه به مدینه هجرت می‌کند

سه سال تبعید و محاصره اقتصادی از پر رنج‌تری سال‌های زندگانی مسلمانان پایان یافته، و مسلمانان در حالتی به مکه و به دار و دیار خویش برگشتند که خشونت حوادث، ایمان آن‌ها را در بیشتر مشتعل، و لبه شمشیر حق‌گویی آن‌ها را برنده‌تر و سوهان فعالیت آن‌ها را در راه تبلیغ دین خدا تیزتر نموده است، و وحشت قریش از پیشرفت اسلام روز بروز بیشتر می‌شود و در برابر گسترش اسلام در سال‌های بعدی تبلیغات قریش شدیدتر و توطئه‌های آن‌ها علیه پیامبر ﷺ پیچیده‌تر و خطرناکتر می‌گردد تا در سال سیزدهم بعثت که از طریق آمدن زوّار بیت الله اسلام در شهر (یثرب) مدینه گسترش پیدا کرده و دو پیمان مهم (عقبه اول و عقبه دوم) با پیامبرﷺ منعقد می‌کنند، قریش از گسترش اسلام بحدی وحشت می‌نماید که محیط زندگی مسلمانان را از هر زمان دیگر تلخ‌تر و تاریکتر می‌کنند و پیامبر ﷺ به آن‌ها دستور می‌دهد به مدینه هجرت کنند[۳] سال سیزدهم بعثت پیامبر ﷺ است و هشتاد و پنج

---

[۱]- زندگانی محمد، هیکل، ج۱، ص:۲۲۵، معجم البلدان، یاقوت حموی در ج۳، ص:۳۴۸ در حال بیان (شعب)ها از شعب ابیطالب نام نمی‌برد و بجای آن (شعب ابی یوسف) را ذکر می‌کند و در توضیح خود می‌گوید: «وقتی قریش بر علیه پیامبر پیمان بستند پیامبر باین شعب آمد و این شعب ملک عبدالمطلب بود و بهنگام پیری بر فرزندانش تقسیم کرد و پیامبر سهم پدرش را یافت».

[۲]- تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص۹۸.

[۳]- زندگانی محمد، هیکل، ج۱، ص۲۹۱.

سوره قرآن، مشتمل بر پنجهزار و چهل و هفت آیه نازل گردیده است و با گسترش اسلام در مدینه و انعقاد پیمان‌های عقبه اول و دوم، یک منطقه امنی برای خداپرستی و تبلیغ دین اسلام، در چشم انداز مسلمانان ظاهر گشته است و در مکه نیز خفقان و آزار قریش از هر زمانی بیشتر شده است با توجه باین دو مطلب بمحض صدور فرمان هجرت، از طرف پیامبر ﷺ مسلمانان در دسته‌های چند نفری و غالباً همراه افراد خانواده خویش با شور و علاقه زیاد شهر و زادگاه خود را پشت سر می‌گذارند و به شهری می‌شتابند که با ایمان و عقیده آن‌ها سازگار می‌باشد، اما بعد از مهاجرت ده‌ها دسته قریش متوجه می‌شوند که مهاجرت آن‌ها از مکه و پیوستن آن‌ها به هم پیمانان خویش در مدینه خطرناکترین عواقب را در بر دارد، و تصمیم می‌گیرند که بقیه مسلمانان را در این شهر زندانی کنند و اینک به دستور همه رؤسای قبایل یک حالت فوق العاده در شهر اعلام شده است و تمام راه‌های خروجی، مخصوصاً راه مکه به مدینه، را در کنترل مامورین قرار داده و نمی‌گذارند یکنفر از مسلمانان از شهر خارج شود، و مسلمانان ناچارند، شب هنگام، و در دل تاریکی‌ها، از منزل خویش بیرون آمده، و در کنار دیوارهای بلند، و در گلوی تنگ کوچه‌ها، و با حالت سینه خیز خود را بخارج شهر برسانند و در یکی از بیراهه‌ها، و دور از دید بازرسان قریش راه هجرت را بسوی مدینه پیش گیرند، واینک عم بن خطاب (فاروق) نیز از پیامبر ﷺ اجازه گرفته که به مدینه هجرت کند، اما آیا او هم مخفیانه، و در تاریکی شب‌ها از مکه خارج می‌شود؟ و این گام مهم را آرام و بدون سر و صدا بر میدارد؟ خیر، و به[۱] هیچ وجه! فاروق از

---

[۱]- تاریخ الخلفاء، شیخ سیوطی، ص۱۱۵، با اسناد از علی مرتضی روایت می‌کند که نشنیده‌ام جز عمر بن خطاب کس دیگر آشکارا هجرت کرده باشد، آنگاه هجرت آشکار فاروق همانطوریکه ما در این کتاب نوشته‌ایم از علی مرتضی نقل می‌کند وهمچنین اخبار عمر، ص۲۸، بنقل از الریاض النضره، ج۲، ص۲۹ و اسد الغابه، ج۴، ص۵۸ مهاجرت آشکار فاروق را نقل می‌کند و در ابن هشام و ابن سعد و طبری، بحثی از این مطلب نشده که مهاجرت فاروق آشکارا یا نهانی بوده و تنها گفته شده ک فاروق با چند نفر قرار گذاشت که در میعادگاهی جمع شوند و با هم هجرت کنند و هیکل در کتابش ج۱، ص۵۶ ترجیح داده که هجرت فاروق نیز نهانی بوده است زیرا فاروق دارای انضباط کامل و محض رعایت نظم و اجرای فرمان پیامبر ﷺ مخفیانه هجرت کرده است و با توجه

سال‌ها قبل و از همان روزی که خروش و قدرت نمایی او، قریش را وحشت زده نمود، و موجب اقدام ناجوانمردانه آن‌ها به تبعید و محاصره اقتصادی سه ساله مسلمانان گردید، مصلحت دید، و شاید پیامبر ﷺ باو فرمان داد، که در جهت حال مسلمانان دیگر، از هر گونه قدرت نمایی و مبارزه‌طلبی و بانگ و خروش خودداری نماید و برخلاف میل قلبی در سکوت و خاموشی رنج‌آوری بسر برد ولی حالا شرایطی بوجود آمده است که قریش برای هر یک از مسلمانان حساب جداگانه‌ای باز کرده است و هیچیک از مسلمانان را مسئول رفتار و گفتار دیگری نمی‌شمارد و فاروق می‌خواهد در چنین شرایطی که تنها خودش مسئول کارهای خودش می‌باشد، سکوت چند ساله را بشکند، به همین منظور در روز روشن در حالی که کاملاً مسلح است، به صحن مسجدالحرام آمده، و بیت الله را هفت مرتبه طواف کرده است و در مقام ابراهیم روبروی کعبه دو رکعت نماز هم خوانده است، و از جای خود برخاسته تا از محوطه کعبه خارج و به طور علنی راه هجرت را در پیش گیرد، در این لحظه به دسته‌ها و گروه‌هایی از بزرگان قبایل که دور هم نشسته‌اند نگاه تند و قهرآمیزی کرده، و با یک صدا رعدآسا بر سر آن‌ها فریاد می‌کشد و می‌گوید: «زشت و قبیح باد این سر و کله‌های شما! عموماً بدانید که اینک من آشکارا از این شهر خارج می‌شوم، و به سوی برادرانم در مدینه، هجرت می‌کنم و اگر کسی از شما می‌خواهد فرزندانش بی‌پدر و زنش بی‌شوهر بماند و پدر و مادرش در سوگ او بنشینند بیاید همین جا یا در خارج شهر با من روبرو شود!!» پاسخ این فریاد مبارزه طلبی سکوت وحشت زایی است که تمام فضا را فرا گرفته است، زیرا کسی جرأت نمی‌کند لب از لب باز کند و این اعجوبه سرتا پا قهر و خروش را بر خود بشوراند، و تمام دسته‌ها وگروهها در حالیکه نفس‌ها را در سینه‌ها زندانی کرده و شراره چشمان خشم‌آلود عمر فاروق طپش قلب آن‌ها را[1] اوج داده است، با نگاه‌های لرزان، خروج فاروق را از مسجدالحرام بی صبرانه بدرقه

به توضیحی که ما داده‌ایم: «اجازه از پیامبر ﷺ گرفته و قریش در این شرایط کسی را مسئول رفتار کس دیگر نمی‌دانستند» به ایراد هیکل جواب داده می‌شود.

[1]- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص:۱۱۶ و اسدالغابه، ج۴، ص:۵۸ و الریاض النضره،ج۲، ص:۲۹ بنقل اخبار عمر، ص:۲۸

می‌کنند، و از لات و عُزی و هُبل بزرگ تمنا دارند که هر چه زودتر این عنصر شوریده و خطرناک را از آن‌ها و از شهر مکه دور نماید!

عمر در قبا در انتظار پیامبر ﷺ

فاروق بعد از خروج از مسجدالحرام، به میعادگاهی[1] می‌شتابد که قبلاً قرار گذاشته در آنجا با (عیاش بن ربیعه، هشام بن عاص) ملاقات کند و با همدیگر مهاجرت نمایند، اما در میعادگاه تنها عیاش را می‌بیند و طبق قرار قبلی، که اگر یکی حاضر نگردید دیگران بروند، فاروق همراه عیاش راه[2] مدینه را در پیش می‌گیرد، و بعد از روزها پیمودن ریگزارهای سوزان و تپه‌های شنی و دره‌های خشک و حشتناک خود را بمزرعه‌های خرم و سرسبز نخلستان‌های قُبا[3] در دوازده[4] کیلومتری مدینه، می‌رسانند، و فاروق در انتظار قدوم پیامبر ﷺ در قُبا می‌ماند، و پای رفتن بمدینه را ندارد، و در اکثر ساعات روز، به تپه‌های مشرف بر راه مکه می‌رود، واز عابرین، سواره و پیاده، در رابطه با منظور خویش چیزهایی می‌پرسد و با نگرانی بمنزل بر می‌گردد، و شب‌ها نیز ساعت‌ها بیدار است و قلبش در تار و پود خیالات و نگرانی‌ها بشدت می‌طپد! فاروق مطمئن است که خطر جانی به هیچ وجه متوجه پیامبر ﷺ نیست زیرا از آیه‌های قرآن، و از جمله آیه ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: ٦٧][5]، یقین پیدا کرد که پیامبر از خطر جانی یک تضمین سماوی و یک مصونیت الهی دارد، و با درک و فراست و پیش بینی ویژه‌ای که از حوادث دارد، مطمئن است که خطر جانی نسبت به بقیه مهاجرین نیز در دستور کار قریش قرار نگرفته است بنابراین فاروق تنها از دو جهت نگران

---

[1]- ابن هشام، ص۳۰۷، ۳۰۸ و اخبار عمر، ص۲۷ و الکامل، ج۲، ص۱۰۱.

[2]- همان.

[3]- ابن هشام، ص۳۰۷، ۳۰۸ و اخبار عمر، ص۲۷ و الکامل، ج۲، ص۱۰۱.

[4]- زندگانی محمد، هیکل، ص۳۰۷، فاصله قبا را از مدینه دو فرسخ یعنی دوازده کیلومتر نوشته در حالی که معجم البلدان یاقوت حموی، ج۴، ص۳۰۲ این فاصله را ده میل نوشته است.

[5]- یعنی و خدا تو را از خطر جانی مردم محفوظ می‌دارد، به این دلیل مقصود رفع خطر جانی است که قبل از نزول این آیه و بعد از نزول آن از طرف دشمنان اسلام اذیت و آزار به پیامبر ﷺ رسیده است.

پیامبرﷺ و بقیه مهاجرین است یکی اینکه آن‌ها را شدیداً اذیت و آزار دهند و دیگر اینکه اساساً مانع هجرت آن‌ها به مدینه شوند اما با طلوع آفتاب روز دوشنبه دوازده ربیع الاول[۱] همه نگرانی‌های این یار دلباخته پیامبر اسلام به امید و شادی مبدل می‌گردد، زیرا باو مژده داده‌اند که پیامبر ﷺ از توطئه هولناک قریش و از تعقیب آن‌ها رهایی یافته، و با یکی از یاران فداکارش، ابوبکر صدیق یار غار رسول الله ﷺ به حوالی قبا رسیده است و علی مرتضی نیز که شب هجرت پیامبر ﷺ در تختخواب پیامبر ﷺ خوابیده است بعد از دستگیری و آزار و یکساعت زندانی، آزاد گردیده و بسلامتی راه هجرت را گرفته و در قبا به پیامبر ﷺ پیوسته و پیامبر ﷺ به گرمی او را در آغوش گرفته است.[۲]

مهاجرت خانواده و خویشان فاروق

پیامبر ﷺ ظهر روز دوشنبه دوازده ربیع الاول به قبا رسیده است ودر همین اثنا عده دیگری از مهاجرین و از جمله برادر عمر فاروق (زید بن خطاب) و دامادش(خُنیس شوهر حفصه که بعد از شهادت خنیس به ازدواج پیامبر ﷺ در آمد) همراه همسرش (زینب دختر مظعون و مادر حفصه و عبدالله و عبدالرحمن اکبر) به قبا رسیده‌اند،[۳] و از این جهت فاروق شاد و مسرور گشته است، و از نیامدن همسر دیگرش (قَریبه که از زنان مشهور عرب است) و نیامدن همسر دیگری (مَلیکه که از خانواده معروف خزاعیه است)[۴] ناراحت است زیرا آن‌ها اسلام را قبول نکرده‌اند و در خط او نیستند و در اعتقاد این مرد مؤمن، جمال و زیبایی و شهرت و شوکت بدون اعتقاد صحیح و اسلامی هیچگونه ارزش و اعتباری ندارد، به همین دلیل در سال حدیبیه و بعد از نزول آیه ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: ١٠] هر دو را طلاق می‌دهد.

---

[۱]- تاریخ ابن هشام، ج۱، ص۳۲۴.

[۲]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۱۸ و۱۲۱.

[۳]- اخبار عمر، ص۲۸و۳۹۳.

[۴]- اخبار عمر، ص۳۹۳.

پیامبر ﷺ بعد از پنج روز اقامت در قبا و پی‌ریزی مسجد قبا، ظهر روز جمعه در حالی که همه یاران و عمر فاروق در رکاب او هستند، در وادی (رانُوناء) نخستین نماز جمعه را انجام داده،[۱] سپس در میان انبوه استقبال کنندگان و طنین هلهله و شادی مردم، وارد شهر مدینه می‌گردد.

فاروق در شهر آزادی‌ها (مدینه)

هجرت به شهر آزادی‌ها

هجرت یعنی انتقال دین اسلام، و انتقال دستگاه گیرنده وحی خدا، و انتقال نیروگاههای حرکت دین اسلام، از یک محیط محدود و سربسته، به یک فضای آزاد و وسیع و متصل به تمام جهان بشریت، و همین انتقالات برای این، صورت گرفته است که یکرشته تحولات تکاملی و همه جانبه‌ای، در تمام جنبه‌های دین اسلام بوجود آید و از جمله:

۱- در مکه، دین اسلام، مجموعه‌ای است از اعتقادات و اخلاق و اعمال و احوال شخصی، که مستقیم از طرف خدا به پیامبر ﷺ وحی می‌شود و مسلمانان هم بدون نیاز به مشورت و تدبیر و آزمایش فکری آن‌ها را می‌پذیرند، اما در مدینه، اسلام علاوه بر این‌ها در رابطه با جمعیت‌های کوچک (خانواده‌ها) و در رابطه با جوامع بزرگ و بزرگتر (محلات، شهرها، کشورها) و حتی در رابطه با جامعه بزرگ جهانی! هم مطرح است و برقرار کردن روابط خانواده‌ها و روابط اجتماعی و روابط بین المللی، علاوه بر وحی سماوی، بمشورت و تدابیر افراد تیزبین و دارای فراست فوق العاده نیز نیازمند می‌باشد.

۲- در مکه، دفاع از ایمان و عقیده، تنها از راه تحمل محرومیت‌ها و صبر و شکیبایی در برابر فشار و آزار دشمنان اسلام، امکان پذیر بود اما در مدینه برای دفاع از ایمان و عقیده، شمشیرهای برنده، و تیرهای دوزنده، و نیزه‌های سرنگون کننده و شور و حماسه‌های سلحشوری، و قهر وخروش مبارزطلبی مردان جنگی بکار می‌افتند.

---

[۱]- تاریخ ابن هشام، ج۱، ص۳۲۶ و تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص۱۲۱.

۳- در مکه وظیفه پیامبر ﷺ منحصر در (بَلاغ مبین) و ابلاغ آیه‌های قرآن و تزریق ایمان و نیروی شکیبایی در قلب مسلمانان، و بالاخره کار فردسازی، بوده است اما در مدینه وظیفه پیامبر ﷺ از یکطرف بسیج نیروها و فرماندهی کل نیروهای مسلح، و تجهیز امکانات و ساز و برگ نظامی مسلمانان است، و افسران ارشدی را لازم دارد که در عین مهارت و زورمندی سراپا در اطاعت او باشند، و مانند شمشیری به فرمان او کشیده شوند و بفرمان او به غلاف بروند[۱] و از طرف دیگر تشکیل جامعه‌ها و برقرار کردن رابطه‌های پیچیده اجتماعی است، و در راه پیاده کردن فرامین سماوی مغزهای متفکر و پرنبوع و مطیعی را لازم دارد که مشعل‌های فروزانی باشند و بفرمان پیامبر خدا ﷺ افروخته و خاموش شوند.

حالا کسانی که جو مکه و مدینه را با یکدیگر مقایسه کرده، و از خصوصیات روحی و جسمی فاروق هم آگاه هستند، بخوبی می‌توانند احساس کنند که عمر فاروق در شهر مکه، نه تنها وجودش، بلکه نبوغ و درک و فراستش، و جلوه‌های ایمان بخدا و پیامبرش و بازوان مفتول و پرقدرتش، و نیزه و تیغ و شمشیر برنده‌اش عموماً زندانی بوده‌اند و جو آزاد مدینه نیز برای او چه جولانگاه مناسبی است! که در راه اجرای برنامه‌های پیامبر اسلام و بقول خودش در راه غلامی پیامبر ﷺ بخوبی می‌تواند تمام نیروهای جسمی فکری، مادی و معنوی خود را بحرکت در آورد، و در حضور پیامبر ﷺ در راه پیشبرد اسلام مهارت و جانبازی و فداکاری‌هایی از خود نشان دهد که ده سال بعد و پس از پایان کار، بحضور یاران پیامبر ﷺ کارنامه خود را در این دو کلمه خلاصه نماید:

---

[۱]- از مقایسه جو مکه به جو مدینه بخوبی معلوم می‌شود که حادثه هجرت پیامبر ﷺ، نه یک امر اتفاقی و اجباری، بلکه یک امر حساب شده در حکم و حکمت خدا بشمار می‌آید و پیامبر ﷺ که دوره سیزده ساله آموزش و فردسازی را در مکه گذرانیده است باید برای عملی کردن این آموزش‌ها و جامعه سازی‌های اسلامی به محیط آزاد مدینه منتقل شود: (هدف هجرت پیامبر).

۱- «در خدمت پیامبر خدا، شمشیر کشده‌ای بودم، که تا او مرا به غِلاف نمی‌کشید و از کاری منع نمی‌فرمود، بهر نقطه‌ی نشانم می‌داد، نشانه می‌رفتم».[۱]
۲- «در خدمت پیامبر خدا، بنده، غلام و گارد محافظ او بودم».[۲]

مدینه مناسبترین جولانگاه فعالیت دینی فاروق

حالا ما می‌خواهیم همین کارنامه خلاصه شده فاروق را باز کنیم، و بحرکت بازوان مفتول و پرزور او در رزمگاه‌ها، و بحرکت امواج برق شمشیر او بر کله دشمنان پیامبر، و بحرکت اندیشه‌های سریع و دوربین او در مجالش مشورتی، و به طپیدن دل او در تار و پود محبت پیامبر ﷺ، و بالاخره حرکت تمام وجود عمر در جولانگاه آزاد مدینه در خدمت پیامبر ﷺ یک نگاه گذرا داشته باشیم، اما از آنجایی که فاروق در قید فرمان‌های پیامبر است باید همه حرکت‌های مادی و معنوی او را در ضمن اقدامات و فرمان‌های پیامبر ﷺ مشاهده نماییم، و به تعبیر دیگر باید از اقدامات و فرمان‌های پیامبر ﷺ در مدینه بحث کنیم تا در ضمن آن‌ها فاروق را بشکل مهره درشت قدرت، تفکر، پیش بینی، مهارت، فداکاری و ایمان مشاهده کنیم:

ابوبکر و عمر برادر خوانده یکدیگر و همیشه با یکدیگرند

پیامبر ﷺ نشان داده است که زیربنای همه برنامه‌ها در مدینه، اتحاد و هماهنگی مسلمانان و حدت و روح برادری آن‌ها است، در آخرین منزل هجرت در وادی رانوناء چند کیلومتر بمدینه مانده، نخستین جمعه را با یارانش، که فاروق با قامت بلندش در میان همه آن‌ها نمایان است، انجام می‌دهد وحرکت زبان و اندام‌ها و حتی حرکت افکار آن‌ها را با این نماز دسته جمعی تنظیم می‌نماید و بمحض ورود به مدینه، درصدد تاسیس بنایی است (مسجد) که مسلمانان را در آن جمع و هما هنگ نماید، و همه

---

[۱]- عبقریه عمر، محمود عقاد، ص۵۲۸ و اخبار عمر، ص۶۳ و عین عبارت عقاد: «کنت مع رسول الله فكُنتُ عَبدهُ و خادِمهُ و جِلوازَهُ» الجواز الشرطی، دانشمند فراسوی (الکساندر مازاس) در زندگانی عمر، ص۱۸ می‌گوید: «عمر پیوسته بازور به بازوی محمد ﷺ راه می‌رفت تا هر متجاسری را به زور بازوان تنبیه کند».

[۲]- همان.

می‌بینند که فاروق در تشیید این بنا و حمل ونقل صخره‌های سنگین به پای دیوار آن نیروی شگرف خود ر ا کاملاً بکار انداخته است و در این اثنا پیامبر ﷺ وحدت مسلمانان را چند درجه بالاتر می‌برد، و طرح (مؤاخاة) عقد برادر خواندگی را اعلام می‌کند، پیامبر ﷺ و علی مرتضی برادر خوانده یکدیگر و حمزه و زید بن حارثه برادر خوانده یکدیگر و عمر فاروق و ابوبکر صدیق[1] برادر خوانده یکدیگر می‌شوند ابوبکر و عمر دو برادر یکدیگر و دو[2] وزیر مشاور پیامبر و دو پدر زن پیامبر و بعداً دو جانشین پیامبر ﷺ و بعد از وفات هم دو مونس یکدیگر در آرامگاه پیامبر ﷺ و در حال حیات و ممات با یکدیگر و در خدمت پیامبر ﷺ هستند.

رؤیای صادقانه فاروق درباره اذان

بعد از تکمیل بنای مسجد (پایگاه یکتاپرستی و وحدت مسلمانان) پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که مسلمانان به هنگام نمازها برای ادای نماز بصورت هماهنگ و دسته جمعی به مسجد بیابند، و وسیله‌ای لازم است که مسلمانان را به هنگام نمازها بمسجد دعوت نماید و برخی پیشنهاد می‌کنند که، مانند پیروان موسی، از بوق استفاده کنند و پیامبرﷺ آن‌را رد می‌کند وبرخی پیشنهاد می‌کنند که مانند پیروان عیسی‌ؑ از ناقوس، زنگ بزرگ استفاده کنند و پیامبر ﷺ آن‌را رد نمی‌کند، و عمر مامور می‌گردد که روز دیگر دو چوب مخصوص را برای نواختن ناقوس تهیه کند، عمر شب هنگام که با این خیال خوابیده است، در خواب باو می‌گویند که از ناقوس استفاده نکنید، و بجای آن، طنین این کلمات را (الله اکبر... تا آخر) اذان، اعلام وقت نمازها، قرار دهید،[3] و

---

[1] - سیره عمر بن خطاب، ابن الجوزی، ص۱۳ و عبارت ابن الجوزی: (آخي النبيَّ ﷺ بَينَ اَبي بكرٍالصديق و عُمر بن الخطابِ) و روایت‌های دیگری نیز هست که برادر خوانده فاروق (عِتبان) (مُعاذ) (عویم) اما تحقیقاتی که از حیث درایت و روایت بعمل آمد همان قول اول ابن الجوزی را در نظر ما راجح نشان داد به ابن هشام، ج۱، ص:۳۳۸ و حیاة محمد مراجعه شود.

[2] - الدبایه و النهایه، ابن کثیر، ج۷، ص۱۳۴ و در حدیث پیامبرﷺ آن‌ها را وزیر خود خوانده.

[3] - فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ج۱، ص۵۸ در رابطه با مطلب اذان روایتی دیگر نیز این است که صحیح مسلم، ج۲، ص۲ و نسایی، ج۱، ص۱۰۳ نیز آن‌را روایت کره‌اند که فاروق در جلسه مشورتی و در حال بیداری، نه در خواب، گفتن این کلمات را پیشنهاد کرده است و

سحرگاه بخصوص پیامبر ﷺ می‌شتابد تا خوابش را باو عرضه کند اما می‌بیند که وحی خدا به پیامبر ﷺ در این باره از او سبقت گرفته است و بلال، این سیاهپوست لاغر اندام و تند و لجوج و وفادار، بر بام خانه زن بنی نجاری، که در پهلوی مسجد و از مسجد بلندتر است، پریده و با صدای گیرا و نافذی بر روی آسمان حجاز فریاد می‌زند (الله اکبر الله اکبر.... تا آخر کلمات اذان) و عمر در حالیکه از شنیدن این کلمات شگفت زده و از رموز و اسرار جهان ارواح و رؤیاهای صادق غرق در تفکر گشته است بحضور پیامبر ﷺ می‌رسد و خواب خود را برای او بازگو می‌نماید و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَلِلّٰه الحَمد،[1] پس برایی خداست سپاس».

فاروق، بازرگان مکه، در مدینه کار کشاورزی می کند

در مدینه پیامبر ﷺ اتحاد همه جانبه مسلمانان را پی‌ریزی کرده است، و بالاترین درجه اتحاد را برادری خوانده است، و بحکم قرآن نیز همه مومنان برادر یکدیگرند (انما المومنون اِخوَةٌ) اما در دین اسلام، نه اتحاد شعاریست ظاهری، و نه برادری تعارفی است خشک! و برادری بدون برابری به هیچ وجه امکان تحقق ندارد، و ممکن نیست دو نفر یکدیگر را برادر بخوانند اما یکی بکارد و دیگری بخورد! یکی در زیرسایه بیاساید و دیگری در عرق غرق شود! و یکی زحمتکش و محروم باشد و دیگری بدون زحمت دارای همه چیز باشد! و همین شرط برادری ایجاب می‌کند، که یاران مهاجر در تحمل مشقت و رنج زندگی خود را با برادران انصاری برابری کند، و تا سال‌های دیگر و صدور فرمان جهاد و دریافت غنایم جنگی هر یک برای امرار زندگی خویش کاری را انجام دهد، عثمان بن عفان و سعد بن ربیع بخرید و فروش مشغول شوند و عبدالرحمن بن

پیامبرﷺ قبول فرموده است و در سیره ابن هشام، ج۱، ص۳۳۰ و مستند احمد، ج۴، ص۴۳ روایت شده است که نخستین بار عبدالله بن زید این خواب را دید و پیامبر ﷺ بنابر خواب او دستور اذان به بلال داد و سپس فاروق گفت منهم عین این خواب را دیده‌ام و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۳، ص۲۳۲و ۲۳۳ به تمام این اقوال تصریح کرده است.

[1]- اخبار عمر، ص۴۱۶ و ابن هشام، ج۲، ص۱۹.

عوف دکه پنیر و کره[1] فروشی را دایر کرد و ابوبکر و عمر، بازرگانان سابق مکه، و علی جوان کار نکرده و عموزاده و برادر خوانده پیامبر ﷺ در زمین انصار به کارهای سخت کشاورزی پرداختند،[2] و محصول خویش را طبق قرارداد، با صاحب زمین تقسیم می‌کردند،[3] و از کد یمین و عرق جبین زندگی ساده خود را تامین می‌نمودند.

سال اول هجری: و آرامی‌های قبل از طوفان!

پیامبر ﷺ پس از ایجاد یک چنین هماهنگی وحدت و برادری و برابری در بین مسلمانان، سعی می‌کند با انعقاد یک قرارداد دور شهری، تمام ساکنین شهر مدینه را اعم از یهودی‌ها و عرب‌های مسلمان و غیرمسلمان با یکدگیر متحد نماید و طبق قراردادهای بیرون شهری چندین قبیله اطراف شهر را نیز با آن‌ها متحد کند، و با عطوفت و مهربانی نسبت به همه مرد و بحث آزاد با دانشمندان یهود و عقلای قبایل مردم را بسوی اسلام جلب نموده وعده زیادی به اسلام رو آورده‌اند، که دانشمند معروف یهود،[4] عبدالله بن سلام نیز یکی از آن‌هاست، و برای ترساندن قریش و تامین هر چه بیشتر امنیت شهر، در ماه هشتم برای اولین بار،[5] پرچم اسلام بر بالای یک ستون سواره به فرماندهی حمزه عموی پیامبر باهتزاز در می‌آید و در ساحل دریا برابر سیصد سوار قریش، که ابوجهل در راس آن‌ها است، مانور نظامی می‌دهد و بدون جنگ و برخورد بمدینه بر می‌گردد، و بعد از چند ماه دیگر برای دومین بار، پرچم اسلام بر ستون سواره شصت نفری بفرماندهی (عُبید بن حارث) برافراشته می‌شود، و در آبی از آب‌های حجاز در مقابل ستون سواره دویست نفری، که ابوسفیان در راس آن‌ها است،

---

[1] - حیاة محمد، هیکل، ص۲۲۳ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۳۸۳ و در صحیح بخاری (مبحث مزارعه و مخابره) ارشاد ساری شرح صحیح بخاری، ج۴، ص۱۷۷.

[2] - همان.

[3] - حیاة محمدی، ص۲۲۳.

[4] - ابن هشام، ج۱، ص۳۹۴.

[5] - حیاة محمد، ص۲۳۴، البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۳، ص۲۱۰و۲۳۴.

مانور نظامی می‌دهند، و تنها سعد بن وقاص تیری می‌اندازد (اولین تیر[1] در اسلام) و بالاخره سال اول هجری با ایجاد هماهنگی‌ها و تشیید مبانی وحدت و برادری اسلامی و متحد کردن اقشار مختلف شهر مدینه، و تاسیس ستاد فرماندهی (مسجد) و چندین مانور نظامی پایان می‌یابد، سالی به ظاهر کم سر و صدا و خاموش و آرام، اما در باطن توفنده و آماده جهش و شورش! و در یک تعبیر آرامش قبل از طوفان! و با فرا رسیدن سال دوم هجری فرمان جهاد صادر می‌شود، و دروازه‌های بهشت بر روی مسلمانان و دروازه‌های جهنم بر روی کافران باز می‌گردد، و چنان طوفانی از قهر و خروش مسلمانان بر ضد کفر مکه، و سپس کفر حجاز و عربستان و سپس کفر جهانی، برپا می‌شود که امواج متلاطم آن، تا فراز بام‌های بلند جهان پیش می‌رود، و از سال دوم هجری به بعد و در قلب همین طوفان‌ها است که مشاهده این دو مطلب جلب توجه می‌کند:

۱- حرکت شمشیر فاروق در صحنه‌ها و در حال محافظت از پیامبر ﷺ و فرمان‌های او.

۲- حرکت اندیشه‌های تیزبین و واقع نما در جلسات شوراها

---

[1]- حیاة محمد، هیکل، ص۲۴۳ و همین مولف در کتاب دیگری فاروق اعظم، ص۵۹ به نقل از ابن هشام توضیح می‌دهد که فاروق در سال اول هجری شور وعلاقه زیادی را نشان داد که پیامبر ﷺ ماموریت‌های جنگی و نظامی را در خارج شهر باو بسپارد ولی تدابیر اندیشمندانه و صراحت فاروق ایجاب می‌کرد که پیامبر ﷺ او را همیشه با خود در شهر نگهدارد، برای تفصیل بیشتر مراجعه فرمایید.

فصل سوم:

فاروق در رکاب پیامبر ﷺ در تمام غزوه‌ها

فصل سوم:

فاروق در رکاب پیامبرﷺ در تمام غزوه‌ها

فاروق در غزوه بدر

هشتم رمضان سال دوم هجری است و به رسول‌اللهﷺ خبر رسیده است که سپاه قریش، مرکب از نهصد و پنجاه[1] مرد جنگی، از تمام قبایل، بجز قبیله بنی عدی[2] (قبیله فاروق) بقصد قتل و اسارت مسلمانان و محو اسلام، عازم مدینه هستند پیامبرﷺ بعد از تحقیق با یاران خویش بمشورت می‌نشیند، و تصمیم خود را بر جنگ به رای می‌گذارد، اول ابوبکر و عمر بر می‌خیزند و رای پیامبر ﷺ را قاطعانه[3] تأیید می‌کنند و سپس مقداد و سپس عموم یاران، جنگ را تصویب می‌نمایند و سپاه سیصدو سیزده نفری مسلمانان، هشتاد و سه مهاجر و بقیه انصار، در رکاب پیامبر، با سپاه مهاجم کفر، از مدینه خارج می‌شوند. وسایل نقلیه تنها دو اسب وهفتاد شتر است[4] که پیامبر و علی (برادر خواندی او) که افراد یک خانه هستند با یک شتر و ابوبکر و عمر[5] (پسر خوانده او) که افراد یک خانه هستند با یک شتر و ابوبکر عمر[6] (برادر خواندهٔ همدیگر و مشاورین پیامبرﷺ با عبدالرحمن بن عوف (هر سه) با یک شتر و بقیه هم هر چند نفر با یک شتر و بقیه، پس از تحمل رنج و پیمودن شصت میل راه[7] در جلو چشمه آب بدر،

---

[1]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۳۳ و وسیله نقلیه سپاه قریش یکصد اسب و هفتصد شتر

[2]- الفاروق، ج۱، ص۴۷

[3]- اسلام‌شناسی، دکتر علی شریعتی، ص ۱۴۸ و ابن اثیر، ج۱،ص۱۳۵.

[4]- ابن اثیر، ج۱ ص۱۳۵

[5]- ابن اثیر، ج۱، ص۱۳۴، در البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۳، ص۲۶۰، که پیامبرﷺ و علی و مرثد هر سه به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند.

[6]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۳۵

[7]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۷، در المجمع الوسیط بیست و هشت فرسخ(۱۶۸ کیلومتر)

در برابر سپاه کفر فرود می‌آیند و بر بالای[۱] تپه کوچکی، مشرف بر میدان جنگ، سایبانی (ستاد فرماندهی) برای پیامبر ﷺ [۲] می‌سازند.

فاروق، در محل ستاد فرماندهی و گارد محافظ پیامبر ﷺ

آغاز روز هفدهم رمضان است، دو سپاه در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند پیامبر ﷺ درسایبان (ستاد فرماندهی) است، و ابوبکر و عمر [۳] (آن یکی عنصر حلم و ایمان، و این یکی عنصر قهر و خروش اسلام) برای حراست از ستاد فرماندهی با شمشیرهای عریان در کنار پیامبر در حال آماده‌باش ایستاده‌اند، اسود مخزومی از سپاه قریش با فریاد مبارزطلبی، به میدان می‌آید و حمزه او را به قتل می‌رساند، و شیبه و ولید نیز به میدان می‌آیند و بدست حمزه و علی کشته می‌شوند[۴]، کشته شدن این سه مرد جنگی، هیجان مسلمانان را در انتظار صدور فرمان حمله بالا می‌برد، و آتش خشم سپاه کفر به حدی مشتعل می‌کند که سپاه اسلام را آماج تیراندازی‌های خویش قرار می‌دهند و بضرب یکی از این تیرها[۵] مِهجَع[۶] غلام آزاد شدۀ فاروق شهید می‌گردد (اولین شهید اسلام[۷])، پیامبر ﷺ پس از شلیک این تیرها و شهادت مِهجَع فوراً از تپه‌ای که بر آن سایبان ساخته‌اند به میان سربازانش می‌شتابد و مشتی سنگریزه برگرفته[۸] و با قهم خشم بطرف سپاه قریش پرتاب می‌کند و بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «رویتان زشت باد! آنگاه با این کلمه، شُدُّوا !، به سپاه اسلام، فرمان حمله می‌دهد، و دو سپاه به هم می‌ریزند و جنگ بشدت آغاز می‌گردد، جنگ نابرابر و جنگ سرنوشت! کفر و ایمان، ستم و عدالت، حق و باطل و تاریخ با دلهره و اضطراب بدان خیره شده است، در میان

---

[۱]- اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، ص ۱۵۴

[۲]- ابن اثیر ج۱، ص۱۳۸

[۳]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۴۱، و جریر طبری، ج۳، ص۹۶۷.

[۴]- تاریخ جریر طبری، ج۳، ص۹۶۵.

[۵]- اسلام‌شناسی، دکتر علی شریعتی، ص۱۵۴.

[۶]- البدایه و النهایه، الفداء، ج۳، ص۲۷۴.

[۷]- ابن اثیر، ج۱، ص۱۴۱

[۸]- اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص۱۵۴ و طبری، ج۳، ص۹۶۹

خروش شمشیرها و فریاد نیزه‌ها، و شیه اسبان تازی، و حب حب شتران مست، و رجزهای غرورآمیز اشراف قریش، یاران محمد ﷺ آهنگ آیات نوید بخش خدا را گوش می‌کنند که از زبان پیامبر خدا، در فضا طنین‌انداز می‌گردد، و خدا را با خود و در کنار خود احساس می‌کنند که با زبان پیامبرش به آن‌ها فرمان می‌دهد: «به پیش! این کله‌ها را بزنید و تمام سر انگشتان آن‌ها را بزنید[۱] ...» و با چنان شدت و صلابتی بر دشمنان اسلام حمله می‌کنند که در مدت کمی، ده‌ها کله کفر، و از جمله کله[۲] ابوجهل و عُتْبه و شیبه، و امیه و غیره را می‌زنند و در خون می‌غلطانند[۳]، و مانند آتش در قلب خس و خاشاک کفر پیش می‌روند و به هر کس می‌رسند گردنش را می‌زنند، تا در نهایت شدت جنگ، این فرمان نظامی از زبان پیامبر ﷺ در فضای میدان ظنین انداز می‌گردد:

«مواظب باشید بنی‌هاشم را، بخاطر سابقه خدمت به مسلمانان، و خصوصاً عباس را، بخاطر خدمت باسلام در پیمان عقبه، نکشید، و همچنین موظب باشید ابوالبختری را، بخاطر خدمت به مسلمانان در نقص پیمان تحریم ارتباط با مسلمانان نکشید[۴]». پیامبر ﷺ از اینکه می‌بیند یارانش در نهایت شدت جنگ باین اخطار او لبیک می‌گویند خوشنود می‌شود اما وقتی می‌شنود که ابوحُذَیفه در یک بحران روانی

فاروق کسی را تهدیدبه قتل می‌کند که در مقابل فرمان‌پیامبرحرفی گفته می‌گوید: « ما پدران و پسران و برادران خود را بکشیم، اما عباس را رها کنیم؟ بخدا اگر او را ببینم شمشیر بر رویش می‌کشم، و در گوشش فرو می‌برم» تا حدی ناراحت می‌شود، و به فاروق که در کنارش ایستاده است می‌فرماید: «ای ابو حفص، اولین بار است که پیامبر ﷺ فاروق را باین کینه می‌خواند[۵]، می‌شنوی که ابو حذیفه می‌گوید بر روی

---

[۱]- مفهوم بخشی از آیة ﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ ۝١٢﴾ [الأنفال: ۱۲].

[۲]- البدایه و النهایه، ج۳، ص۲۸۷.

[۳]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۷ و االبدایه و النهایه، ج۳، ص۲۸۵.

[۴]- ابن هشام، ج۲، ص۲۸ و تاریخ طبری ج۳، ص۹۶۹ و کامل ابن کثیر، ج۱، ص۱۳۴.

[۵]- اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، ص۱۶۰و تاریخ طبری، ج ۳، ص۹۶۹

عباس شمشیر می‌کشم»؟ فاروق در جواب می‌گوید: « ای پیامبر خدا، اجازه دهید تا گردن او را با شمشیر[1] بزنم که فرمان تو را رعایت نکرده است، پیامبر ﷺ به فاروق اجازه نداد، و ابوحذیفه از گفتار خود نادم و همیشه می‌گفت کفاره آن سخن نابجا تنها این است که در جنگ با دشمنان اسلام شهید شوم و سرانجام در جنگ یمامه بشهادت رسید.

فاروق دایی خود را در بدر به قتل می‌رساند

با پیشرفت مسلمانان در میدان جنگ، فاروق می‌بیند که خطر از ستاد فرماندهی دور شده است و بهمین جهت از پیامبر اجازه گرفته و برای زدن کله‌های کفر به قلب سپاه قریش حمله می‌کند و در جمعیت انبوه کسانی که این اعجوبه زورمند و مخوف، گردن آن‌ها را می‌زند[2]، یکی هم (عاصی بن هشام) خالو و دایی فاروق است که بدون تأمل گردن او را هم می‌زند زیر ایمان فاروق به خدا و پیامبرش، بر فراز همه عواطف و احساسات او قرار دارد، و بعد از قبول اسلام، عضو یک خانواده ایمانی گردیده است، که بلال حبشی، صهیب رومی، و سلمان فارسی برادران او هستند، اما (عاصی‌بن‌هشام) دایی او بیگانه‌ای است و حتی، بر اثر کفر، دشمنی است که باید بدون تأمل گردنش را بزند.

پیامبر ﷺ در کنار سایبان (ستاد فرماندهی) بار دیگر آیه‌های نوید بخش پیروزی را با نوای دل‌انگیز خویش تلاوت می‌کند، که با شنیدن آن‌ها هیجان سپاهیان اسلام باوج می‌رسد، و مانند وزنه‌های آهنین گداخته صفوف سپاه کفر توخالی و پا در هوا را از هم می‌پاشد، و از سپاه آنچه باقی مانده‌اند و اسیر نشده‌اند، صحنه را پشت سر گذاشته و تا هر جا که می‌توانند فرار می‌کنند، و جنگ پایان می‌یابد، و میدان جنگ خالی می‌ماند و در محل حرکت و جوش و خروش این همه انسان‌های مغرور، آنچه باقی مانده است عبارتند از:

---

[1]- ابن هشام، ج۲، ص ۳۶ و تاریخ طبری ج۳، ص۹۶۹ و اسلام شناسی، علی شریعتی، ص ۱۶۰.

[2]- ابن هشام، ج۲، ص۳۶. حیاة عمر، شبلی، ص۲۳ و الفاروق، شبلی، ص۴۸.

۱- تعداد بیشماری اسلحه‌های جنگی و خواروبار و تجهیزات نظامی و وسایل حمل و نقل، از اسبان و شتران، که برای پیروزی در جنگ طولانی و سرنوشت‌ساز با خود آورده بودند.

۲- هفتاد لاشه[1] بیجان از سران کفر مکه، که ابوجهل فرمانده سپاه نیز در بین آن‌ها است.

۳- هفتاد نفر[2] اسران جنگی، که عباس عموی پیامبر و ابوالعاص داماد پیامبر و شوهر زینب، در میان آن‌ها بودند[3].

۴- با نهایت جنازه چهارده شهید[4] راه خدا در بدر، که هشت نفر از انصار، و شش نفر از مهاجرین بودند[5] و (خُنیس[6]) داماد عمر و شوهر حفصه سالم، و مِهجَع غلام آزاده شده عمر در میان این شهدای مهاجرین بودند.

اما آنچه در مشاهده این صحنه بیش از هر چیز دیگر جلب توجه می‌کرد، عبارت بود از غلبه حق بر باطل و غلبه خداگرایی بر ماده گرایی، که بر پیشانی زمانه نقش بست و برای همیشه باقی ماند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با احترامات و مراسم خاصی شهدای بدر را بخاک سپرد، و نخستین قافله شهدای اسلام را در نزول به بهشت و رضای خدا، در محل بدر، تودیع نمود، سپس دستور داد لاشه بیجان سران کفار را در گودال‌هایی که کنده بودند بیندازند و به

---

[1]- ابن اثیر، ج۲، ص۱۳۶، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۷، در الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۳۲، نوشته: «ابولهب تقریباً یک هفته بعد از انتشار خبر پیروزی سپاه اسلام و کشته شدن و اسارت جمعی از سپاه قریش بر اثر شدت غم و تأسف به هلاکت رسید» و البدایه و النهایه ج۳ ص۳۰۰.

[2]- ابن اثیر، ج۲، ص۱۳۶، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۷، در الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۳۲، نوشته: «ابولهب تقریباً یک هفته بعد از انتشار خبر پیروزی سپاه اسلام و کشته شدن و اسارت جمعی از سپاه قریش بر اثر شدت غم و تأسف بهلاکت رسید» و البدایه و النهایهج۳ ص۳۰۰.

[3]- همان

۴- بنقل از صحیح بخاری تعداد اسرا و کشته‌شده‌گان قریش و تعداد شهدای مهاجر و انصار را همانطوریکه در این کتاب می‌باشد نوشته است.

۵- الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۱، ص۴۷.

۶- اخبار عمر، ۴۰۱، خنیس داماد فاروق طبق اکثر تواریخ در جنگ بدر شرکت داشته ولی در این جنگ شهید نشده است و بعد از برگشتن به مدینه وفات یافته است.

اندازه کافی هم خاک بر سر آن‌ها بریزند تا اگر توانسته اند در حال حیات با روح ومتعفن خویش انسان‌ها را اذیت کنند و در حال ممات نتوانند با لاشه‌های متعفن خویش مردم را اذیت نمایند[۱].

پیامبرﷺ اسیران را با توصیه نهایت خوشرفتاری با یاران خود سپرده و همراه آن‌ها پیروزمندانه راه مدینه را پیش گرفت و در عرض راه، بر بالای تپه‌ای غنایم جنگی را عادلانه در بین یاران خویش تقسیم نمود، و بعد از ورود به مدینه، در مورد اسرای بدر در اندیشه فرو رفت، درباره رفتار با اسیران وحی فرود نیامده بود، و آزاد کردن آن‌ها موجب می‌گردید که شمشیرکاران آن‌ها بار دیگر و با کینه بیشتر به جنگ مسلمانان بیایند، و کشتن آن‌ها نیز سبب عداوت بیشتر می‌شد[۲] از این رو ترجیح می‌داد که نه آن درجه نرمی، و نه این درجه شدت و بلکه چیزی در بین این دو حالت، همه آن‌ها را در فدیه مناسب آزاد نماید اما چون در این مورد وحی نازل نگردیده است، این مطلب را در بین یاران خویش به مشورت می‌گذارد و قبل از همه، با ابوبکر صدیق مشورت می‌نماید.

نظر فاروق درباره اسیران بدر

عمر فاروق می‌خواهد که در مور اسیران نظر بدهند، ابوبکر، این عنصر خالص حلم و حکمت، عرض می‌کند: «ای پیامبر خدا! این‌ها قوم و عشیره و خویشان مسلمانان هستند بهتر است در مقابل فدیه آن‌ها را آزاد نمایید تا این فدیه برای پیشرفت اسلام در جنگ یک پشتوانه مالی باشد، و این آزادی برای آن‌ها موجب هدایت آن‌ها به راه خداپرستی شود و در آینده بخشی از نیروی اسلام گردند[۳] » و اما فاروق، این عنصر سراپا قهر و خروش، عرض می‌کند: «من رای ابوبکر را در رابطه با رعایت قومیت و خویشاوندی ابداً نمی‌پسندم و بلکه معتقدم که هر یک از ما از آنکه را که نسبت باو قرابت بیشتر دارد، بقتل برساند تا خدا شاهد باشد[۴]، که در دل ما هیچگونه نرمشی

---

[۱]- ابن هشام، ج۲، ص۳۷. و ابن اثیر، ج۲، ص۱۳۶،

[۲]- حیاة محمد، هیکل، ص۲۷۱.

[۳]- سیره عمر بن خطاب، ابن‌الجوزی، ص۲۸.

[۴]- ابن الجوزی، ص۲۸ و عبقریه عمر، ص۲۷۴، و الفاروق، ج۱، ص۴۹، و حیاة عمر، شبلی، ص۲۵، البدایه و النهایه، ج۳،ص۲۷۹

نسبت به مشرکین وجود ندارد» و از بقیه اصحاب نظرخواهی بعمل آمد، برخی به جناح عنصر قهر و خروش (فاروق) و اکثریت به جناح عنصر حلم و حکمت متمایل گردید و پیامبر ﷺ بعد از آنکه با خواندن چند آیه از هر دو جناح اظهار رضایت کرد[۱]، بر اساس آرای اکثریت، اسیران را در مقابل فدیه آزاد نمود، و فاروق که در جهت اطاعت از حکم پیامبر درباره عموم اسیران از رأی خشونت‌آمیز خویش صرف‌نظر کرده بود استثنائاً از پیامبر تقاضا کرد که به او اجازه دهد که دندان‌های پیشین (سهیل بن عمرو) را بکند، تا این سخنور هنرمند کفر از این به بعد نتواند، مانند سابق، بر علیه پیامبر ﷺ داد سخنرانی بدهد، اما پیامبر باو این اجازه را نداد[۲] و فرمود: « مُثْله کردن، حتی برای پیامبر خدا هم، عاقبت بس وخیمی دارد و اضافه بر این، شاید در آینده تو همین شخص را با این هنر سخنوری در موقعیتی ببینید که او را دوست داشته باشی[۳]، و بعد از آزاد شدن اسیران در مقابل فدیه، آیه‌های خدا درباره فتار با اسیران بر پیامبر ﷺ نازل گردید، اما می‌دانی که این آیه‌ها کدام جناح را تأیید کردند؟! آیه‌ها را گوش کنید و پاسخ این سوال مهم را در یابید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧﴾ [الأنفال: ٦٧] یعنی: « برای هیچ پیامبری روا نیست که اسرای جنگی را در مقابل فدیه آزاد کند، مگر زمانیکه خون‌های زیادی را بر زمین بریزد، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را برای شما می‌خواهد، و خدا در نهایت توانایی است و از روی حکمت هر کاری را بخواهد انجام خواهد داد».

---

[۱]- عبقریه عمر، عقاد، ص۴۷۴و حیاة عمر، شبلی، ص۲۵ و حیاة محمد، ص۲۷۲

[۲]- ابن هشام، ج۲، ص۴۷، کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۴۷.

[۳]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۴۷ و تاریخ طبری،ج۳، ص۹۸۲ و ابن هشام، ج۲، پیش‌بینی‌های پیامبرﷺ پس از هشت سال تحقق پیدا کرد و سخنرانی‌های سهیل سبب خوابانیدن آشوب در مکه گردید (البدایه و النهایه،ج۵، ص۲۷۹).

آری، این آیه نشان داد، که رای فاروق درباره اسیران بدر مانند جریان، اذان، مولود الهام‌های خاص او بوده است[۱]، و این امر موجب گردیدکه در نظر پیامبر ﷺ و مسلمانان قدر و ارزش وی بیشتر شود، و در همین حوالی فاروق با درک و فراست ویژه خود به کشف توطئه‌ای موفق می‌شود که توجه مسلمانان را بیشتر به خود جلب می‌کند

فراست فاروق خطرناکترین توطئه را کشف می‌کند

و قضیه از این قرار است که (وهب) پسر(عُمَیر) یکی از اسیران[۲] بدر است، و عمیر روزی ناگاه در مدینه بر در مسجد ظاهر می‌شود، و کسانی که او را می‌بینند بخیال اینکه برای آزاد کردن پسرش آمده است بی‌تفاوت از کنار او رد می‌شوند، اما وقتی فاروق[۳] او را می‌بیند نگاه عمیقی باو کرده و از نفس تنگی و رنگ چهره و دلهره او یک داستانی را می‌خواند، و با درنگ به او حمله کرده و شمشیرش را گرفته و بند شمشیرش را در گردن او می‌آویزد، و بهمین وضع عمیر را به خدمت پیامبر می‌آورد، و پیامبر ﷺ از او بازجویی بعمل می‌آود، عمیر خیلی تلاش می‌کند سئوال‌ها را طوری پاسخ دهد که اسرارش فاش نشود، اما بازجویی بحدی دقیق است که عمیر را چند مرتبه در بن‌بست قرار می‌دهد و تاچار می‌شود به واقعیت اعتراف کند[۴] و در اعتراف خویش می‌گوید: «کشته‌شدگان بدر احساسات من و صفوان بن امیه را برانگیخت و صفوان، از پولداران مکه، مرا اجیر کرد، که در مقابل ادای تمام بدهی‌هایم و تأمین زندگی مرفه خانواده‌ام، به بهانه آزادکردن پسرم باینجا بیام، و به این شمشیر که او را به زهر[۵] آب داده‌ام تو را به قتل برسانم و از جان خود صرفنظر کنم، و اگر عمر مرا

---

[۱]- فاروق اعظم، هیکل، ص۶۱ و ابن‌الجوزی، ص۱۷ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۱۶. اخبار عمر، ص۴۱۱.

[۲]- عبقریات عقاد، ص۴۸۳ و طبری، ج۳، ص۹۹۰ و ابن هشام، ج۲.

[۳]- عبقریات عقاد، ص۴۸۳ و طبری، ج۳، ص۹۹۰ و ابن هشام، ج۲.

[۴]- عبقره عمر، عقاد، ص۴۸۳ وعین عبارت عقاد در این مورد این است: «حتّي ضاقَت به منافِذُ الْإِنكارِ فَبَاحَ بِسِرِّهِ و....» و تاریخ طبری، ج۳، ص۹۹۰ نقل کرده است که پیامبر ﷺ از راه وحی باین توطئه پی برده است.

[۵]- ابن هشام، ج۲، ص۵۷.

دستگیر نمی‌کرد به هدف خود می‌رسیدم، و از همین حالا به تو ایمان آورده‌ام و به پیامبری تو از جانب خدا ایمان دارم، و خدا را شکر می‌کنم که مرا به اسلام هدایت کرد.»

پیامبر ﷺ از مسلمان شدن عمیر خشنود شد و پس از تعلیم بخشی از قرآن و آگاه کردن او از مسایل دین اسلام او را همراه پسر آزاد شده‌اش به مکه ارجاع فرمود و در مکه جمعی از دوستان وآشنایان خود را به دین اسلام هدایت[۱] نمود .

هر چه زمان می‌گذرد پیامبر ﷺ بیشتر فاروق را مورد عنایت خود قرار می‌دهد و فاروق تا آن حد عنایت پیامبر را نسبت به حویش احساس می‌کند، که گله از دوستان خود را پیش می‌آورد و مشکلات خانوادگی خود را در حضور او مطرح می‌کند و روزی به پیامبر عرض می‌کند: «دخترم حفصه، هفت ماه است[۲] شوهرش خُنَیش وفات کرده و بیوه مانده است، به ابوبکر پیشنهاد کردم که با او ازدواج کند،

ازدواج پیامبر ﷺ با حفصه دختر فاروق

وی سکوت کرد و به عثمان هم همین پیشنهاد را کردم، همسرش رقیه دختر پیامبر وفات کرده بود، در جواب گفت: «در این باره باید فکر کنم و پس از چند روز توقف مرا دید و گفت: فعلاً تصمیم ازدواج ندارم[۳]» پیامبر ﷺ در جهت دلجویی او فرمود: نگران نباشید، حفصه با کسی ازدواج می‌کند که از عثمان بهتر، و عثمان بهتر، و عثمان هم با کسی ازدواج می‌کند که از حفصه بهتر است[۴]، و دیری نپایید که پیامبرﷺ حفصه را خواستگاری کرد و با ازدواج نمود، و عثمان هم با ام‌کلثوم دختر پیامبر ازدواج کرد، عمر فاروق با او ازدواج پیامبر ﷺ با حفصه نهایت عنایت پیامبر ﷺ را نسبت به خوبش احساس می‌کند، و نهایت سرافراری را برای خویش که پیامبر خدا داماد او شده است ! همچنان‌که چند سال قبل دادماد ابوبکر شده و مدتی قبل علی را

---

[۱]- تاریخ طبری،ج۳، ص۹۹۱.

[۲]- حیاة محمد، هیکل، ص ۲۸۵.

[۳]- اخبار عمر، ص۴۰۱ و عقبریه محمدﷺ، عقاد، ص۲۷۲ و اصحابه، ج۴، ص۲۷۳.

[۴]- همان

داماد خود کرده است و همچنین عثمان را دو مرتبه داماد خود کرده است چه پیوندهای[۱] الهام‌بخشی در بین پیامبر و در بین کسانی که در آینده خلفای راشدین می‌شوند.

فاروق در جنگ احد

در هفتم شوال سال سوم هجری، قریش در جهت تلافی شکست بدر، با سپاه مجهزی (سه‌هزار مرد جنگی، هفتصدنفر زره‌دار، دویست اسب، سه‌هزار شتر)[۲] در راه حمله به مدینه به کوه احد رسیده‌اند، و پیامبر ﷺ در راس سپاه خود (هفتصد نفر از مسلمانان، صد نفر زره‌دار، پنجاه نفر کماندار و دو اسب[۳]) برای دفع تهاجم آن‌ها راهی منطقه گردیده است. پیامبر ﷺ تمام کمانداران را تت فرمان (عبدالله بن جُبَیر) بر لب درّه شیب‌داری که بمیدان جنگ منتهی می‌شود، می‌گمارد، و به آن‌ها دستور اکید می‌دهد که مواظب باشید دشمن از پشت و از لب همین دره بما حمله نکند، و ما پیروز شویم یا شکست بخوریم ابداً از جای خود تکان نخورید[۴] .

پیامبر ﷺ در حالیکه زره پوشیده و بر یکی از اسب‌ها سوارست همراه سپاه از دره سرازیر می‌شود، و پس از رویارویی با سپاه کفر و صف‌آرایی و جنگ‌های تن‌به‌تن بناگاه، دو سپاه در هم می‌ریزند، و شمشیرها در دست جنگ‌آوران اسلام، مانند داس ساقه‌های ریز و درشت را درو می‌کند و پرچمداران کفر یکی بعد از دیگر از پای در می‌آیند تا آنجا که دیگر کسی جرأت نمی‌کند این پرچم شوم را بردارد، و رعب و هراسی در دل آن‌ها بوجود آمده که عموماً فرار می‌کنند و از تپه‌ها و کوه‌ها بالا می‌روند، و دره اُحُد را با کشته و غنایم بسیار برجای می‌گذارند[۵]، و سپاهیان اسلام سرگرم جمع‌کردن غنایم هستند و کمانداران بالای دره نیز وقتی سپاهیان را در چنین

---

[۱]- اسلام شناسی، دکترعلی شریعتی، ص۱۷۲.

[۲]- اسلام شناسی، ص۱۷۳ و ۱۷۵.

[۳]- همان

[۴]- ابن اثیر، ج۱ص۱۷۰و۱۷۱ و تاریخ طبری، ج۳، ص۱۰۲ و البدایه و النهایه، ج۴، ص۲۵.

[۵]- حیاة محمد، هیکل،ص ۲۹۸و ابن اثیر، ج۱، ص۱۷۳ و ابن هشام، ج۲، ص۱۰۳و طبری، ج۳، ص۱۰۳۳.

حالی می‌بینند از دستور فرمانده خویش سرپیچی کرده و بجز فرمانده و چند نفر، بقیه عموماً برای جمع‌آوری غنایم به دامن درّه سرازیر شداند[۱]، در این هنگام خالد بن ولید، فرمانده دویست سوار مکه فرصت را غنیمت شمرده و به یکی از کوه‌های دوری زده، و از پشت خود را بمقر کمانداران رسانیده است و این چند کماندار را از پیش خود بداشته و از بالای دره و از پشت با فریاد و رجزخوانی‌ها به سپاه غافل شده مسلمانان حمله کرده، و غرّش او سپاهیان شکست خورده و فراری و پراکنده قریش را بار دیگر به صحنه آورده است[۲]، و در عین اینکه با شمشیر و تیر و نیزه عموماً به سپاه پراکنده و غافلگیر مسلمانان حمله می‌کنند و هفتاد نفر از سپاه را بدرجه شهادت می‌رسانند، یک باند خطرناکی، با شرکت(ابن قمئه) و (عبدالله بن شهاب) و عتبه بن ابی وقاص[۳] با شمشیرهای عریان، به شخص پیامبر ﷺ هجوم بردند و با اینکه پیامبر ﷺ بی‌باکانه و در نهایت شجاعت از خود دفاع می‌کند، سنگ‌اندازی عُتبه دندان او را شکسته و لب او را زخمی کرده است، و ابن شهاب پیشانی او را زخمی می‌کند و ابن قَمئه با شمشیر رخسار او را مجروح کرده و چند حلقه زر در آن زخم فروو برده است[۴] و در حالی که از مشاهده بی‌باکی و نهایت شجاعت پیامبر دچار دلهره و هراس و جنون روانی شده‌اند، دیوانه‌وار پراکنده می‌شوند، و ابن قمئه فریاد می‌کشد: محمد را کشتم[۵]!!

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- ابن هشام، ج۲، ص ۱۰۴و کامل ابن اثیر ج۱،ص۱۷۴ و طبری،ج۳، ص۱۰۳۰، بنابر تحقیقات تمام مورخین و از جمله همین منابع، فاروق در جنگ احد جز همین لحظه هیچ توقفی نداشته است و توقف این لحظه نیز نوعی اغما و بیحسی و بعلت حساسیت او نسبت به خبر وفات پیامبر بوده است، همچنان‌که بار دیگر خبر رحلت پیامبر او را بیحس می‌کند. به البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۴، ص۲۳ مراجعه شود.

[۴]- همان

[۵]- همان

خبری که یک لحظه عقربه زمان را متوقف! و فاروق را بیحس و حرکت می کند

طنین این خبر، خاموش شدن چراغ هستی! به چاه افتادن بشریت تا ابد! مرگ دایمی تمام حقیقت‌ها! و فنای جان همه جهان وجود!! به حدی هول‌انگیز است که طنین آن لحظه‌ای عقربه ساعت زمان را متوقف، و ضربان قلب امثال ابوبکر و عمر و غیره را خاموشو آن‌ها را به حالت اغما و بی‌حسی فرو برده است، و لحظه دیگر بانک و فریاد (انس بن نضر): «چرا ایستاده‌اید؟! دست بکار شوید، راه پیامبر را ادامه دهید[1] ،بکشید تا کشته شوید»آنها را بهوش می‌آورد، و جان بر کف‌ها به سپاه مهاجم حمله می‌کنند و آن‌ها را درو می‌نمایند،تا لحظات دیگر که (کعب بن مالک[2]) بمسلمانان مژده قطعی می‌دهد که پیامبر زنده است و او چشمان پیامبر را می‌بینند که زیر حلقه‌های زره می‌درخشند،و علی و ابوبکر و عمر[3] طلحه و زبیر و حارث بن صمَّه و گروه دیگر به خدمت پیامبر ﷺ می‌شتابند، پیامبر در نهایت بی باکی با یاران خود بسوی کوه راه می‌افتد و جلو آن‌ها یکی از دشمنان گودالی حفر کرده است که مسلمانان در آن بیفتند،

پاتک فاروق در برابر حمله غافلگیرانه خالد

پیامبر ﷺ در آن می‌افتد، علی مرتضی جلو دویده و دستش را گرفته و طلحه او را بلند می‌کند تا بر زمین قرار می‌گیرد، در این هنگام فاروق در راس جمعی از سپاهیان اسلام در جهت دفع هجوم خالد بن ولید در یک تاکتیک ویژه، به کوه دوری زده و از بالای درّه و از پشت، به سپاه خالد حمله می‌کند[4]، و بصورت صخره‌های عظیم و خروارها آهن گداخته بر سر و کله سپاه خالد و دیگر دسته‌های سپاه کفر فرو می‌ریزند و آن‌ها را از هجوم بحالت دفاع و سپس بحالت فرار در می‌آورند، و با این حال سپاه زبون و ترسوی کفر،از آنجاییکه این چند لحظه پیروزی اتفاقی وسط جنگ را برای خویش یک امر بسیار مهم می‌داند، از نتایج این جنگ در غرور غرق شده و بخود

---

[1]- همان

[2]- طبری،ج۳،ص۱۰۲۹ و ابن اثیر،ج۱،ص۱۷۶.

[3]- همان

[4] -طبری،ج۳،ص:۱۰۳۳ و ابن هشام،ج۲،ص:۱۱۰ و اسلام شناسی،دکتر شریعتی،ص:۱۸۴.

می‌بالد و اینک فرمانده سپاه قریش(ابوسفیان[۱]) در لحظه‌ای که فرمان مراجعه به مکه را به سپاه خود داده است بر نقطه بلندی می‌ایستد، و مغرورانه خطاب به خویش می‌گوید: «اَنْعَمْتَ فَعالِ[۲]، همیشه خوش باشید، به پیش به بالا، و خطاب به (هُبل بن بزرگ) (اُعلُ هُبَلْ)[۳] یعنی همیشه سرافراز باشید هبل! پیامبر ﷺ به فاروق

فاروق سخنگوی اسلام در مقابل سپاه قریش

دستور می‌دهد[۴] در جوابش بگو: «اللهُ اعْلی و اَجَلّ، خدا از هر کس و هر چیزی فرازتر و با شکوه‌تر است کشته‌های ما به بهشت و کشته‌های شما به جهنم رفتند». ابوسفیان که از شنیدن فریاد دورگه و خوف‌آور فاروق به وحشت افتاده است خطاب به او می‌گوید: «ای عمر! تو را بخدا آیا محمد کشته شده است؟» فاروق در جوابش می‌گوید بخدا نه، پیامبر هم اکنون حرف شما را می‌شنود، ابوسفیان می‌گوید: «تو از (ابن قَمْئَه) راستگوتر هستی که می‌گفت من او را کشتم[۵].

پیروزی مسلمانان در جنگ‌ها، و انتشار اسلام در میان قبایل، بحدی حسادت یهودیان کینه‌توز را بر می‌انگیزد، که به برخلاف پیمان (اتحاد مدینه) ماجراجویی را آغاز می‌کنند (بَنوقَینُقاعْ) پس از جنگ بدر، آشکارا نقض پیمان کرده، و بفرمان پیامبر از مدینه اخراج شده‌اند و (بَنوالْنَضیر) ظاهراً باین پیمان وفادارند، اما در پشت پرده همواره علیه اسلام توطئه می‌چینند، و اینک شهر مدینه در اثنای پرداخت یک بدهی

---

[۱]- ابن اثیر،ج۱،ص۱۷۸وابن هشام،ج۲،ص۱۱۶وطبری،ج۳،ص۱۰۳۲و۱۰۳۵ و اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص۱۸۴، البدایه، ج۴، ص۵، در این لحظه فاروق سخنگوی اسلام است ودر مقابل اسلام‌شناسی، دکتر علی شریعتی، ص۱۸۴، البدایه، ج۴، ص۵، در این لحظه فاروق سخنگوی اسلام است در مقابل سپاه کفر قریش و پس از ده سال دیگر فاروق سخنگوی اسلام است در برابر سپاههای کفر جهانی، و فریاد (اللهُ اعل و اَجَلّ) او در قاره‌های آسیا و افریقا طنین‌انداز هست واینهم یعنی معجزه پیامبر ﷺ

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- همان

سنگین مالی (خون‌بهای دو نفری که عمرو بن اُمیه آن‌ها را بخطا کشته است) سرگرم جمع‌آوری وجوه پرداختی است، و (بنونضیر) طبق پیمان (اتحاد مدینه) ملزم به پرداخت سهم خویش هستند[۱]،

فاروق همراه پیامبر ﷺ در مورد سوء قصدی که به او واقع می‌شود

پیامبر ﷺ برای دریافت آن، شخصاً و همراه جمعی از یاران خود، به ساختمان‌های آن‌ها در خارج شهر تشریف می‌برد، یهودیان جمعیت اصحاب را با اتاقی راهنمایی می‌کنند و پیامبر را همراه ابوبکر و عمر[۲] و علی به اتاق دیگر! و در حالیکه به بهانه پذیرایی و جمع‌آوری وجوه، مانند چشم شیاطین به این سو و آن سو می‌شتابند (عمر بن[۳] جحاش) را مأمور می‌کنند که به بالای بام برود و با غلطانیدن صخره عظیمی، که قبلاً آماده کرده‌اند، بر سر پیامبر ﷺ، چراغ دین اسلام را خاموش کنند و سپس این سه ستون مهم بنای اسلام را بقتل برسانند و دین اسلام را بکلی از روی زمین بردارند، اما چون اسلام آخرین دین خداست، و ابلاغ آن بوسیله محمد ﷺ پیامبر خدا، از حکم قضای ازلی گذشته است در همان لحظه‌ای که (ابن جِحاش به صخره رسیده و دارد آن‌را می‌غلطاند، پیامبر از راه[۴] وحی با مشاهده حرکات مرموز یهودیان، بر ماجرا آگاهی یافته و مانند کسیکه از بیرون او را صدا بزنند با عجله از جای خود برخاسته، و ابوبکر و عمر و علی به دنبالش راهی مدینه می‌شوند، و یاران دیگر نیز بعد از مدت کمی، که از مراجعت پیامبر ﷺ خبردار شده‌اند بمدینه بر می‌گردند، و پیامبر ﷺ به آن‌ها اعلان جنگ می‌دهد، و بعد از بیست روز محاصره و تخریب ساختمان‌ها و قطع درختان خرما جز تسلیم چاره‌ای نداشتند، و طبق این قرار: «که هر سه نفر از آن‌ها یک شتر با خود ببرند و هر چه می‌خواهند بر آن بار کنند» به پیشوایی (حُیی بن اَخطَب) از شهر مدینه اخراج شدند و برخی در خیبر اقامت گزیده و بقیه بسوی شام رفتند، و علاوه بر ساختمان‌ها و زمین‌ها غنایم فراوانی، از جمله پنجاه زره و سیصد و چهل شمشیر برای

---

[۱]- ابن هشام، ج۲، ص۱۴۲و ابن اثیر، ج۳، ص۱۹۵.

[۲]- طبری ج۳ ص۱۰۵۴ و ابن اثیرج۳ ص۱۹۵.

[۳]- ابن اثیر،ج۳، ص۱۹۵ و ابن هشام، ج۲، ص۱۴۳.

[۴]- ابن هشام، ج۲، ص۱۴۳و ابن اثیر، ج۳، ص۱۹۵ و طبری ج۳ ص۱۰۵۵.

مسلمانان بجا گذاشته‌اند اما دیری نپایید که (حیی بن اخطب) با همکاری دو شخصیت پر نفوذ دیگر یهودی (سلام)[۱] و (کنانه)[۲] در صدد انتقام از مسلمانان برآمده و طی چندین مسافرت به مکه و حوالی آن، اقشار مختلف کفر را (احزاب) بر ضد اسلام و مسلمین می‌شورانند[۳]، و یک سپاه ده‌هزار نفری بسیار مجهز را به فرماندهی، ابوسفیان، بسوی مدینه گسیل می‌دارند، پیامبر ﷺ پس از اطلاع از حرکت این سپاه، به پیشنهاد سلمان فارسی با یاران خویش در مقابل تهاجم ناگهانی آنان، بحفر خندق طولانی اقدام می کنند[۴]

نقشه‌های فاروق در جنگ احزاب

و در چند نقطه حساس آن برخی از یاران سلحشور و با سابقه را در راس جمعی می‌گمارد تا از عبور کفار از خندق جلوگیری شود و پیامبر محافظت بخشی از این خندق را به عهده فاروق گذاشته است[۵]، که بعدها مسجدی به نام عمر در آن قسمت بنا می‌شود، و روزی دسته‌های از سپاهیان مکه در حال تهاجم می‌خواهند از خندق عبور کنند، و فاروق همراه زُبَیر تهاجم آن‌ها را دفع می‌کند و با یک حمله شیرازه جمعیت آن‌ها را از هم می‌گسلد[۶]،

و روز دیگر فاروق در صحنه کارزار بحدی سرگرم شمشیرزنی و دفع تهاجم کفار است که نماز عصرش به دقایق آخرش می‌رسد، و با حالتی از اضطراب بخدمت پیامبرﷺ شتافته و از تأخیر نمازش، با اینکه معذور بوده سؤال می‌کند، و وقتی پیامبرﷺ

---

[۱]- طبری، ج۳، ص۱۰۵۷.

[۲]- ابن اثیر، ج۱ ص ۱۹۶.

[۳]- ابن هشام، ج۲ ص ۱۵۲.

[۴]- ابن هشام، ج۲ ص ۱۵۴و ابن اثیر، ج۱ ص ۲۰۲ و طبری، ج۳، ص۱۰۷۱ و ۱۰۶۹ که در این دو صفحه می‌گوید: « اهل خندق سه‌هزار کس و برای ده‌کس چهل ذراع مقرر شده بود بنابراین طول این خندق پانزده کیلومتر! و با عرض و عمقی که اسب‌سوران ماهر عرب نتوانند از آن عبور نتوانند از آن عبور کنند و اینهم یک معجزه اسلام در مسائل نظامی آن زمان.

[۵]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۵۹

[۶]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۵۹

می‌فرماید: نماز من نیز بر اثر سرگرمی به جنگ به دقایق آخر تأخیر یافته است، فاروق از اضطراب بیرون آمده و خوشنود است و از این که در صحنه مبارزه با کفار در وضع شبیه وضع پیامبر ﷺ قرار گرفته است و بالاخره صدور فرمان‌های حکیمانه پیامبر ﷺ و از جان‌گذشتگی یارانش، و حوادثی که در زمین و فضا به فرمان خدا و در جهت پیروزی مسلمانان روی داد در یکی از شب‌ها سپاه کفر رو به هزیمت نهاد و فردا مسلمانان پیروزمندانه به شهر برگشتند.

فاروق در پیشنهاد رفتن به منطقه کفر

موسم حج سال ششم[1] هجری فرا رسیده، و پیامبر همراه جمع کثیری از یاران به قصد انجام دادن مراسم حج راهی مکه می‌شود، و برای اینکه قریش از رفتن آن‌ها به مکه دچار وحشت نشوند اسلحه‌ها را با خود نیاورده‌اند اما در محل (ذوالحُلَیفَة در شش میلی مدینه) فاروق به پیامبر عرض می‌کند[2] که مسافرت به منطقه کفر بدون اسلحه، احتمال خطرات عظیمی دارد، و پیامبر ﷺ پیشنهاد او را تأیید کرده، و از همانجا کسانی را به مدینه می‌فرستد که اسلحه‌ها را بیرون بیاورند و یاران پیامبر مسلح می‌شوند و به سوی مکه پیش می‌روند که ناگاه در دو منزلی مکه خبر می‌رسد که قریش در یک گردهمایی عظیم عموماً با همدیگر پیمان بسته‌اند که به هیچ وجه مسلمانان را به مکه راه ندهند، وپیامبر ﷺ فاروق را فرامی‌خواند[3] و به او می‌فرماید: «به مکه بروید و برای قریش توضیح دهید ما به قصد حج آمده‌ایم نه به قصد جنگ» فاروق در حالی که از کمال عنایت پیامبر ﷺ، که بار دیگر پست سفارت و سخنگوی سپاه اسلام را به او محول فرموده است، احساس سرافرازی می‌کند، مصلحت کلی سپاه اسلام را بر یافتن این مقام شامخ ترجیح می‌دهد، و به پیامبر ﷺ عرض می‌کند: «بهتر

---

[1]- ابن هشام، ج۲، ص۲۰۷و ابن اثیر، ج۱، ص۲۳۰.

[2]- طبری، ج۳ ص۱۱۱۱ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۶۰.

[3]- ابن هشام، ج۲ ص۲۱۳ و طبری، ج۳ ص۱۱۹و ابن اثیر، ج۱، ص۲۳۴.

(توجه) آقای سیدهاشم رسولی مترجم سیره النبویه ابن هشام ص۲۱۳ ذیلی نوشته و در رابطه با این مطلب قضاوت‌های متضادی را بیان کرده است و گاهی فاروق را ترسو و گاهی متهور و جنگ‌افروز قلمداد کرده است و از واقعیت امر چشم پوشیده است.

است به جای من عثمان را به مکه بفرستی، زیرا من کسانی را از قریش کشته‌ام و خویشانی نیز در آنجا ندارم و اگر جنگی اتفاق بیفتد، با هدف پیامبر که صلح و آرامش است در تضاد خواهد بود» پیامبر ﷺ هم استعفا و هم پیشنهاد فاروق را پذیرفته و عثمان را باسمت سفارت و سخنگو به مکه می‌فرستند[۱]

فاروق به خاطر تحقق هدف پیامبر ﷺ از بزرگترین مقام استعفا می‌دهد

و بعد از چند روز شایع می‌گردد که قریش سفیر اسلام (عثمان) را بقتل رسانیده‌اند، انتشار این خبر خون انتقام را در رگ‌ها بجوش آورده است و پیامبر ﷺ دسته دسته یاران خود را به زیر درخت رضوان فرا می‌خواند (یکهزار و چهارصد مرد جنگی مسلح) و با آن‌ها برای جنگ نهایی با قریش پیمان می‌گیرد، و فاروق قبل از شنیدن خبر پیمان خود را برای جنگ آماده کرده است و توسط پسرش عبدالله اسبی را برای جنگ از یکنفر انصاری پس گرفته است[۲]، و عبدالله بعد از آوردن اسب به پدرش خبر می‌دهد که پیامبر ﷺ در زیر درخت رضوان از یاران خود پیمان می‌گیرد و فاروق بلافاصله بخدمت پیامبر شتافته و با او تجدید میثاق می‌نماید، و طولی نمی‌کشد که شایعه قتل عثمان بکلی تکذیب می‌گردد، و جمعی از نمایندگان قریش در (حُدَیبیه) بحضور پیامبر ﷺ می‌آیند و پس از رد و بدل بحث‌ها و گفتگوی مفصل، پیمانی بشرح زیر در بین پیامبر ﷺ و در بین قریش منعقد می‌گردد:

۱- امسال مسلمانان از همین نقطه به مدینه برگردند، و از مراسم حج امسال صرفنظر نمایند.

۲- در سال آینده برای انجام مراسم حج به مکه بیایند، و فقط سه روز در مکه بمانند.

۳- جنگ در بین مسلمانان و قریش تا ده‌سال دیگر متوقف و بمیان یکدیگر آمد و شد کنند.

---

[۱]- ابن هشام، ج۲، ص۲۱۲ و طبری،ج۳، ص۱۱۱۹ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۳۴.

[۲]- صحیح بخاری با شرح ارشاد ساری، ج۶، ص۳۵۵، بگذار یاری از یاران پیامبر قبل از همه یاران لباس رزم و جانبازی را بپوشد، او ابداً از مرگ نمی‌ترسد، زیرا اوست که مرگ را نه بر سر قریش بلکه بر سر کفر جهانی در دو قاره جهان، آسیا و افریقا، فرو می‌ریزد.

۴- در تمام مدت آتش‌بس هر گاه یک نفر از قریش مسلمان شد و به مسلمانان پناهنده گردید، باید مسلمانان و قریش آن‌را بدهند، اما اگر یک نفر از مسلمانان به قریش پناهنده گردید، قریش در رد و قبول آن کاملاً آزاد هستند[۱].

فاروق، عنصر قهر و خروش و ایمان، از احساس ذلت به هیجان می‌آید

فاروق وقتی شنید، که ماده چهارم نیز جزو مواد پیمان‌نامه است، و قرار است این پیمان را بر روی کاغذ بیاورند خون در تمام رگ‌هایش بجوش آمد، و با حالتی از اضطراب[۲] و هراس خود را به ابوبکر رسانید وباو گفت: «آخر این صلح ذلت‌بار چرا؟!» و ابوبکر، عنصر حکمت، در یک کلمه جواب او را داد: «کار پیامبر خدا هرگز خالی از حکمت نیست» باز فاروق، این عنصر قهر و التهاب، آرام نمی‌گیرد، و خود را به پیامبرﷺ می‌رساند و باو عرض می‌کند:

- آیا تو پیامبر خدا نیستی ؟
- بلی پیامبر خدا هستم.
- آیا دشمنان ما مشرک نیستند؟
- بلی مشرک هستند.
- پس چرا ما در مقابل مشرکین تن به ذلت دهیم؟

---

[۱]- ابن هشام، ج۲، ص۲۱۲. حیاة محمد، هیکل، ص۳۷۴ و طبری، ج۳، ص۱۱۲۳.

[۲]- اضطراب فاروق ناشی از این بود، که خیال می‌کرد این صلح را بر اسلام تحمیل کرده‌اند و خیال می‌کرد علت این صلح تحمیلی ترس مسلمانان از جنگ است بنابراین آنچه را به ابوبکر گفت و به پیامبر عرض کرد تعریضی بود به مسلمانان که چرا با وجود ایمان به خدا و پیامبر از جنگ می‌ترسند، زیرا به محض اینکه پیامبر فرمود: «این صلح کار من است و کار من خالی از حکمت نیست» اضطراب و هراس فاروق خاتمه یافت، و برای ایجاد این صلح بحدی علاقمند گردید که در اثنای نوشتن پیمان وقتی ابوجندل پسر سهیل از طرف قریش گریخته بود و سهیل او ا استرداد کرد و پیامبر موافقت کرد فاروق در میان دهشت و اضطراب همه مسلمانان با او بیرون رفت و او را به صبر و شکیبایی دلنوازی داد، برای مطالعه این مطلب و بقیه بحث‌های فاروق با ابوبکر و در خدمت پیامبر به طبری، ج۳، ص ۱۱۲۴ و ابن هشام، ج۲، ص۲۱۹، و ۲۱۵ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۳۰ مراجعه شود.

- من پیامبر خدا هستم و کار من هرگز خالی از حکمت نخواهد بود.

فاروق، پس از آنکه مطمئن می‌شود که گنجانیدن این ماده بر مبنای آرای دیگران نبوده وخواسته خاص پیامبر است یک مرتبه آرام می‌گیرد و از همه اضطراب و هراس و حرارتها بیرون می‌آید، و در جهت تسلیم به فرمان پیامبر شخصاً پایین این پیمان‌نامه را امضا می‌کند و از این نوع بحث با پیامبر ﷺ هم بحدی پشیمان می‌شود که در آینده برای کفاره آن چقدر روزه می‌گیردو نماز سنت می‌خواند و برده‌ها را از مال خود آزاد می‌کند[1]، و با اینکه جز رضای خدا و پیامبر نظری نداشت.

پیامبر ﷺ پس از تکمیل پیمان‌نامه با یاران خود از حدیبیه بمدینه بر می‌گردد و در وسط راه سوره فتح ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا﴾ بر او نازل می‌گردد و در دم پیامبر ﷺ فاروق را فرا می‌خواند[2] و این سوره را بر او تلاوت می‌کند تا با شنیدن این مطلب که خدا این صلح را پیروزی آشکار نامبرده است هیچ اثری از اضطراب و هراس در قلب این یار وفادار پیامبر و در ضمیر این عنصر قهر و خروش باقی نماند.

این صلح از چندین جهت، آشکارا به پیروزی منتهی گردید یکی اینکه بر اثر این آتش‌بس طولانی، مسلمانان و کفار برای ملاقات یکدیگر و آمد و شد بمیان همدیگر کاملاً آزاد شده‌اند و این آمد و شد موجب گردید که در عرض تنها دوسال آن اندازه مردم مسلمان

شوند که در عرض هجده‌سال گذشته این اندازه مردم، مسلمان نشده بودند[3] و یکی هم اینکه با پیمان آتش‌بس با قریش از جانب جنوب مسلمانان از هر خطری ایمن هستند و می‌توانند به یهودیان ماجراجوی خبیر حمله کنند و خطر جانب شمال را نیز از بین ببرند و بعد از رفع این دو خطر، و امنیت داخلی حجاز، پیامبر ﷺ پس از گذشت یک ماه از صلح حدیبیه، در راس همان سپاهی که در حدیبیه حضور داشتند باضافه دویست نفر داوطلب دیگر جمعاً یکهزار وششصد نفر که دویست نفر اسب سوار بودند[4]،

---

[1]- طبری ج۳، ص ۱۱۲۲ و ابن هشام، ج۲، ص۲۱۵.

[2]- صحیح بخاری همراه شرح ارشاد ساری، ج۶، ص۳۵۳.

[3]- طبری ج۳، ص ۱۱۲۶ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۳۶ و ابن هشام، ج۲ ص۲۲۰.

[4]- حیاة محمد، هیکل، ص۳۸۶

بسوی منطقه خیبر براه افتاد و بعد از سه روز راه، شبانگاه[۱] در مقابل قلعه‌های محکم خیبر فرود آمدند و فردا تمام قلعه‌ها را در محاصره خویش قرار دادند این سه قلعه (ناعم، قَموص، صَعب) در حمله‌های نخستین جنگاوران مسلمان فتح گردید، اما دو قلعه (وَطیع و سُلالِم) که در دست سلحشور معروف (مَرحَب) بود فتح آن‌ها با مشکلاتی مواجه گردید، پیامبر ﷺ ابوبکر[۲] را در رأس ستونی به فتح آن‌ها مأمور نمود که با فداکاری‌ها موفق نشد، سپس عمر[۳] را در رأس ستونی مأمور فتح آن‌ها کرد که او هم با این‌همه از جان‌گذشتگی پیروزی را بدست نیاورد، پیامبر ﷺ فرمود فردا پرچم را بدست کسی میدهم که در حمله خویش موفق شود. فردا فاروق در میان بزرگان اصحاب، و پیش از همه آرزو می‌کرد پرچم را در دست گیرد، برای گرفتن پرچم آماده گردید[۴]، ولی تقدیر با تدبیرش موافق نیامد و پیامبرﷺ پرچم را بدست علی مرتضی داد، و آخرین قلعه‌ها بدست او فتح گردید و جنگ خیبر پایان یافت و زمین خیبر به فرمان پیامبر در بین مجاهدین جنگ خیبر تقسیم گردید که یک قطعه از زمین زمین‌های خیبر بنام (ثمغ)[5] سهمیه فاروق گردید و فاروق به خدمت پیامبر ﷺ شتافت و عرض کرد: یا رسول‌الله! از زمین‌های خیبر قطعه‌ای بمن رسیده است که من از آن مرغوبتر چیزی نداشته‌ام، امر بفرمایید که من را چه کار کنم؟

فاروق اولین سنگ بنای موقوفه‌های اسلامی را کار می‌گذارد

پیامبر ﷺ فرمود: «اصلش را از هر گونه تصرفی مصون بدار، و منافعش را در راه خدا به نیازمندان حواله کن» فاروق بفرمان پیامبر این قطعه زمین را، که مرغوبترین دارایی او بود موقوفه ساخت، و نخستین سنگ بنای موقوفه‌های اسلامی را به دست خویش

---

[۱]- ابن هشام،ج۲، ص۲۲۴.

[۲]- طبری، ج۳، ص۱۱۴۷ و ابن اثیر، ج۱،ص۲۵۷.

[۳]- طبری، ج۳، ص۱۱۴۷ و ابن اثیر، ج۱،ص۲۵۷.

[۴]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱،ص۶۶.

[5]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱،ص۶۶.

کار گذاشت[1]، فاروق، اساساً به ثروت و دارایی بی‌علاقه بود، و خیلی اتفاق افتاده که پیامبر ﷺ از غنایم جنگی چیزی باو داده و فاروق عرض کرده است من لازم ندارم و آن‌را به کسانی بدهید که نیازمند هستند و پیامبر در پاسخ فرموده تو سهم خود را بگیر سپس خودت آن‌را به نیازمندان بده[2] و این قطعه زمین خیبر یکی از این نمونه‌های است.

پیامبر ﷺ پس از فتح قلعه‌های خیبر و تخریب لانه‌های ماجراجویی یهودیان، از جانب شمال هم ایمن گردید[3] و خطر جانب جنوب هم با صلح حدیبیه از بین رفته بود، و فرصتی پیدا کرد، که برای ابلاغ پیامهای خدا، قرآن و اسلام، توجه خود را به خارج مرزهای عربستان معطوف دارد و در جهت دعوت جهانیان به دین اسلام به دربار شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم و همچنین بمراکز حکمرانی زمامداران غسّان و یمن و مصر و حبشه توسط فرستادگان خویش نامه‌هایی می‌فرستد که حامل نامه پیامبر ﷺ به دربار شاهنشاهی ایران و به خسروپرویز[4] فاروق است،

فاروق حامل نامه پیامبر ﷺ به خسرو پرویز

و وقتی فاروق نامه پیامبر را به خسرو پرویز داد، و خسرو بدان اعتنایی نکرد، معلوم است که این عنصر قهر و خروش و ایمان، تا چه حدی خشمگین و هراسناک گشته

---

[1]- فقه‌السنه، ج ۳،ص ۵۲۰، ترمذی محدث فرموده: « و کان هذا اول وقف فی‌الاسلام».

[2]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۷۳.

[3]- اکثر مورخین، از جمله این هشام و ابن اثیر، در ترتیب حوادث، فرستادن نامه‌های پیامبر را به کشورهای خارج قبل از جنگ خیبر درج کرده‌اند، اما توجه به حکمتهای پیامبر ﷺ در مسائل نظامی و غیره ترجیح می‌دهد که فرستادن این نامه‌ها بعد از رفع خطر شمال و امنیت داخلی عربستان صورت گرفته است.

[4]- این مطلب را (فاروق حامل نامه پیامبر به خسروپرویز) از تاریخ معروف طبری، ج۵، ص۲۱۳۲، (بحث انگشتری عثمان که در بئر ارس افتاد) نقل کرده‌ایم و مورخین دیگر حامل این نامه را عبدالله بن حذافه نوشته‌اند و شاید همین روایت صحیح‌تر باشد زیرا همنطوریکه دکتر محمد حسین هیکل در فاروق اعظم، ج۱، ص۵۹، تحقیق کرده است پیامبر ﷺ بخاطر حسن رای و صراحت فاروق کمتر اجازه می‌داد که از مدینه دور شود مراجعه فرمایید.

است، اما در دربار شاهنشاهی ایران دو سه نفر، هر چند این عنصر شوریده هم در رأس آن‌ها باشد، چه کاری می‌توانند انجام دهند؟ جز اینکه قضا و قدر الهی فاورق را مأموریت دهد که بعد از دوسال دیگر، در همین مداین پاسخ جسارتهای او را بدهد.

قریش بعد از دو سال، قرارداد حدیبیه را نقض کردند، و نگران شدند از اینکه پیامبرﷺ تصمیم به جنگ با آن‌ها و فتح مکه بگیرد، و ابوسفیان را به نمایندگی خویش بمدینه فرستادند، تا از پیامبر تقاضا نماید که پیمان حدیبیه را تأیید و بر وعده آن نیز بیفزایدو ابوسفیان، جوابی از پیامبر نشنید، و نزد ابوبکر رفت که در این باب با پیامبر گفتگو کند ولی ابوبکر امتناع ورزید[1]

فاروق عنصر قهر و خروش و ایمان، حتی با نیروی از مورچگان هم با کفار می‌جنگد

سپس به نزد فاروق شتافت و ملتمسانه درخواست نمود که فاروق از پیامبر خواهش کند که قرارداد حدیبیه را محفوظ بدارد اما فاروق، عنصر قهر و خروش و ایمان، بر او فریاد کشید و گفت: «تو می‌خواهی از پیامبر خواهش کنم که با شما تجنگد؟! بخدا من اگر از مورچگان هم هیچ نیرویی در اختیار نداشته باشم، باز با شما می‌جنگم[2]» و ابوسفیان پیش علی رفت و علی هم از دخالت در تصمیمات پیامبر امتناع ورزید[3] نماینده فعلی قریش و فرمانده سپاه قریش در جنگ احزاب، با ترس و اضطراب بمکه، برگشت، و طولی نکشید که پیامبرﷺ بقصد فتح مکه بسیج عمومی را اعلان نمود و چون می‌خواست قریش را غافلگیر کند سریعاً آماده حرکت گردید و از خدا میخواست که جاسوسان موفق نشوند خبر حرکت او را به مکه گزارش کنند[4] و در این اثنا ناگاه به علی و زبیر دستور داد، که در راه مکه خود را به کسی برسانند که نامه‌ای به مکه می‌برد و حرکت سپاه اسلام را گزارش می‌کند، علی و زبیر در راه مکه به زنی رسیدند و نامه‌ای را از او بدست آوردند که (حاطِب بن بَلتَغَة) در آن نامه خبر حرکت سپاه اسلام را گزارش کرده است. پیامبرﷺ حاطب را برای بازجویی فرا خواند

---

[1]- طبری، ج۳ ص ۱۱۷۵ و ابن هشام، ج۲ ص۲۵۸ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۸۵.

[2]- طبری، ج۳، ص۱۱۷۵ و ابن هشام، ج۲، ص۲۵۸ و ابن اثیر،ج۱، ص۲۸۵.

[3]- طبری، ج۳، ص۱۱۷۶.

[4]- حیاة محمد، هیکل، ص۴۱۵.

و حاطب ضمن اعتراف به اصل قضیه در بازجویی گفت: «در عین اینکه ایمان کامل به خدا و پیامبر دارم، عطوفت و محبتم نسبت به زن و فرزندانم که در مکه هستند و جز من کسی را ندارند، مرا به این عمل وادار کرد[۱]» فاروق که در آنجا بود، و از اینکه کسی در برابر این همه تأکید پیامبر، اسرار نظامی سپاه اسلام را به دشمن کرده است، در خشم و هراس غرق شده بود و پیامبر عرض کرد: « به من اجازه بدهید تا گردن این مرد دوچهره را بزنم[۲]!» پیامبر ﷺ فرمود: «توچه میدانی خدا جنگاوران بدر را از گناهان آینده هم بخشیده باشد» حاطب از جنگاوران بدر بود و پیامبر ﷺ او را مورد عفو قرارداد[۳] و آیه‌ای هم نازل گردید که هیچ مؤمنی، حتی جنگاوران بدر نیز، این عمل را تکرار نکنند[۴].

سپاه ده‌هزار نفری در رکاب پیامبر بسوی مکه حرکت کرد، سپاهیان همچون پرندگان مهاجر بسوی جنوب بشتاب سرازیر شدند، این بار می‌روند تا نه به نیروی صلح حدیبیه بلکه بضرب شمشیر ده‌هزار سپاهی که بدور پیامبر گرد آمده بودند بر مکه فرود آیند، سپاه چنان با شتاب راه می‌پیمود که از جاسوسان پیش افتاد و خبر هنور در راه بود که این سپاه در رکاب پیامبر راه مدینه به مکه را، در یک هفته پیموده و شبانه به (مرّالظَّهران) رسیده‌اند و فقط یک منزل با مکه فاصله دارند، پیامبر ﷺ دستور داده است که شب را در این دشت بسر برند و در برابر هر خیمه‌ای آتشی بیفروزند تا از دور کثرت این سپاه برای هر عابری معلوم شود در این اثنا عباس عموی پیامبر ﷺ با کسان

---

[۱] - ابن اثیر، ج۱،ص۲۸۶ و طبری، ج۳، ص۱۱۷۸ و ابن هشام، ج۲، ص۲۶۱۴ و حیاةمحمد، ص۴۱۵ و صحیح بخاری همراه ارشاد ساری، ج۶، ص۳۸۷، و در صحیح بخاری عبارت فاروق را چنین آورده است: «یا رسولَالله دَعني اَضرِبُ عنقَ هذاالمنافقِ» و ارشاد ساری در توضیح گفته است: «باین علت او را منافق گفته است که ظاهر و باطنش یکی نبوده است و پیامبر ﷺ او را معذور شمرده است.

[۲] - همان

[۳] - همان

[۴] - صحیح بخاری همراه قسطلانی، ج۶ص۳۸۸ که آیه‌های نازل شده هم این‌هایند ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنة: ١].

خویش از مکه بیرون آمده و به سپاه اسلام می‌رسد. پیامبر عباس را مأموریت داده که بر استر سفید او سوار گشته و در راه مکه توسط افرادی شهر را مکه را از قدرت نظامی و کثرت نیروهای مسلح سپاه اسلام، مطلع نماید تا بدون هیچ مقاومت و خونریزی تسلیم سپاه اسلام شوند، عباس در راه مکه، به (اراک آخرین نقطه عرفات از طرف شام) رسیده است، و در تاریکی شب صدای ابوسفیان را می‌شوند، که با چند نفر از شهر بیرون آمده و با هراس و دلهره، آتش‌های سپاه اسلام را از دور نگاه می‌کنند[1]، عباس او را صدا می‌کند ای ابوحنظله! ابوسفیان که صدای درشت عباس را شناخته است با خوشحالی او را صدا می‌کند بلی ای ابوالفضل! سپس به یکدیگر نزدیک می‌شوند، و ابوسفیان نماینده سابق شهر مکه وفرمانده کل نیروهای سپاه قریش در جنگ خندق، به عباس می‌گوید: پدر و مادرم قربانت، حالا تکلیف چیست؟ عباس می‌گوید: «اگر به تو دست یابند بی‌گمان گردنت را می‌زنند و جز[2] این چاره‌ای نیست که من تو را امان دهم و بر ترک خویش سوار کنم و بخدمت پیامبرﷺ ببرم» عباس ابوسفیان را بر ترک خود سوار کرده و سریعاً او را در دل شب به سپاه اسلام می‌رساند و در میان چندهزار آتش که در بر خیمه‌ها زبانه کشده‌اند عبور می‌کنند و در هزاران نقطه بازرسی وقتی می‌بینند ابوسفیان بر ترک عباس و سوار بر استر اسفید پیامبر است راه برای آن‌ها باز می‌کنند[3]، اما وقتی بر آتش فاروق گذر می‌کنند، فاروق، این عنصر خروش و ایمان، بمحض دیدن ابوسفیان در حالیکه فریاد می‌کشد: این بی‌امان و بی‌ایمان را باید گردن زد، به خیمه پیامبر برای کسب اجازه می‌شتابد، و عباس (که می‌ترسد فاروق خودرا به پیامبر برساند و دستور قتل ابوسفیان را بگیرد استر را به سرعت دوانیده و هر دو باه وارد خیمه پیامبر می‌شوند[4]، فاروق که با دیدن ابوسوفیان همه خاطره‌های تلخ روزگاران گذشته در دلش زنده شده‌اند.

---

[1]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۲۸۹ و طبری، ج۳، ص۱۱۸۱ و ابن هشام، ج۲، ص۱۴۴.

[2]- سیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۲۶۵ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۸۹ و اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص۲۹۴.

[3]- همان

[4]- کامل ابن اثیر، ج۱، ص۲۹۰ و سیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۲۶۵ و تاریخ طبری، ج۳،ص۱۱۸۲ و اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص۲۹۴.

هیجان فاروق از اینکه کسی بر خلاف فرمان پیامبر عمل نکرده است

«ابوسفیان، آن کسیکه در فاجعه‌های جنگ احد و به هنگام مجروح شدن پیامبر و مشاهده چهره خون‌آلودش، بر جنازه سیدالشهداء (حمزه) و بر جنازه هفتاد شهید احد میغرید (أُعْلُ هبَلَ) و غرش زنده باد هبل را مانند تیرهای زهرآلودی در قلب مسلمانان فرود می‌برد، و مسلمانان را به خطرات دیگری تهدید می‌کرد و در جنگ احزاب فرمانده کل نیروهایی بود که برای قتل‌عام مسمانان بمدینه هجوم آورده بودند»،

حساسیت فاروق گوینده: زنده باد هبل !!

فاروق که از یادآوری این خاطره‌ها از قهر و خشم مالامال شده بود، ملتمسانه دستور قتل ابوسفیان را از پیامبر ﷺ خواست و به تقاضای خویش اضافه کرد که ابوسفیان بدون عهد و پیمان بدست ما افتاده است[۱] و بلافاصله عباس به پیامبر عرض کرد ابوسفیان را من پناه داده‌ام[۲]، و در همین اثنا (از ترس این که مبادا فاروق زیرگوشی مطلبی به پیامبر عرض کند و او را به صدور فرمان قتل ابوسفیان وادار کند) عباس بسوی پیامبر می‌شتابد و سر پیامبر را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: بخدا نمی‌گذارم امشب کسی با پیامبر زیرگوشی صحبت کند[۳]، و فاروق، که پیامبر را در این جریان ساکت می‌بیند، بار دیگر بر تقاضای خویش تأکید می‌کند، و عباس، که از این جریان نگران است (و ابوسفیان هم بیشتر!!) بر فاروق فریاد می‌کشد: (آرام باش! بخدا ابوسفیان از قبیله بنی‌عدی (قبیله بنی‌عدی قبیله فاروق) می‌بود اینقدر اصرار نمی‌کردی، اما چون می‌دانی از عبدمناف است (قبیله پیامبر و عباس با یک عبارت) تا

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- جریرطبری، ج۳، ص۱۱۸۲ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۹۰ و ابن هشام، ج۲، ص۲۶۶ و اسلام‌شناسی،دکترشریعتی،ص۲۹۴ و۲۹۵ و جالب توجه این است که فاروق در میان اقران خویش بیش از همه پدر خود را دوست میداشت تا زنده بود خدمتگزار او بود و بعد از مرگ به او سوگند می‌خورد ومی‌گفت: «بِابِي» تا روزیکه پیغمبر ﷺ او را از این سوگند منع کرد و به عقبریه عمر، ص۶۷۴، مراجعه شود.

این حد اصرار داری[۱]! فاروق که اتهام را بر خلاف سوابق خویش در جهت رعایت خویشان دور و نزدیک پیامبر ﷺ، می‌داند در ردّ این اتهام می‌گوید: «عباس! هرگز این حرف‌ها را نزن[۲]، بخدا روزی که تو مسلمان شدی من از اسلام تو بقدری خرسند شدم که از اسلام پدرم خطاب اینقدر خوشحال نمی‌شدم زیرا می‌دانم پیامبر ﷺ، اسلام تو را بیش از اسلام خطاب دوست دارد[۳]» پیامبر ﷺ در همین اثنا به سخن آمد و با یک کلمه به همه این بحث‌ها خاتمه داد، به عباس فرمود: «امشب او را به نزد خود ببر، و فردا پیش من بیاور» و فردا عباس ابوسوفیان را بخدمت پیامبر ﷺ آورد و ابوسوفیان با قبول اسلام مورد عفو پیامبر قرار گرفت، و سپاه اسلام در رکاب پیامبر ﷺ بسوی مکه حرکت کرد، و تصمیم پیامبر ﷺ این بود که مکه را بدون مقاومت و خونریزی فتح کند[۴]، بهمین جهت در نزدیکی شهر، و پیش از آنکه نیروهای اسلام وارد شاهراه‌های مکه شوند تمام فرماندهان را احضار کرده و به آن‌ها می‌فرماید: «جز کسانی که به شما هجوم می‌کنند خون کسی را نریزید و جز ده نفر(که یکی یکی نام آن‌ها را می‌برد) مجازات نکنید» سپس تمام سپاه را به چهار قسمت تقسیم کرده و دستور می‌دهد که هر قسمتی زیر فرمان یکنفر و چندین پرچم‌دار از یکطرف شهر وارد شود[۵]، فاروق فرمانده نیست و پرچمی هم در دست ندارد اما گویی در این حساسترین لحظات، مسئول انتظامات و کنترل فرماندهان و پرچمداران سپاه اسلام است، زیرا در اثنای ورود سپاه به شهر ناگاه فاروق بحضور پیامبر ﷺ شتافته و عرض می‌کند[۶]: «سعد بن‌عباده انصار کلمات تحریک‌آمیزی بر زبان راند و گفت (اليومُ يومَ المَلحَمَة[۷]، امروز روز

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- اسلام شناسی دکترشریعتی، ص۳۰۰ و عبارت او: « عمرسراسیمه آمد و گفت: سعدبن‌عبادة...» این اثیر، ج۱، ص۲۹۲ و ابن هشام، ج۲، ص۲۶۹ و طبری،ج۳، ص۱۸۶.

[۵]- همان

[۶]- همان.

[۷]- همان

کشتار و جنگ است!) و من از دشمنی با قریش ایمن نیستم، پیامبر ﷺ فوراً به علی بن ابی‌طالب دستور داد، که خود را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و تو به جای او بشهر داخل شو» سپاه اسلام به فرمان پیامبر از چهارطرف شهر وارد گردید و پس از استقرار سپاه در شهر و پاک کردن مکه از لوث بت‌پرستی و بخشیدن تمام قریش (جز ده نفر که حساب آن‌ها باقی ماند) تمام اهل مکه از مرد و زن در صفا ازدحام کردند تا با پیامبر بیعت کنند، مردان یکایک می‌آمدند و بر اطاعت خدا و رسولش با پیامبر بیعت می‌کردند،

فاروق از جانب پیامبر با مردم بیعت می‌کند

فاروق پایین پای پیامبر نشسته است و از جانب او با مردم بیعت می‌کند[1]، نوبت بیعت زنان شد، هند زن ابوسفیان پیش آمد، پیامبر ﷺ فرمود با من بیعت کنید بر اینکه بخدا شریک نیاورید و دزدی نکنید، هند گفت اگر از مال ابوسفیان چیزی برداشته باشم نمی‌دانم بر من حلال است یا نه، ابوسوفیان که حاضر بود گفت: آنچه در گذشته برداشته‌اید بر تو حلال باد، در آینده برندارید! پیامبر در اینجا فهمید که[2] هند جگرخوار اوست فرمود هند دختر عُتبه‌ای؟ هند جواب داد بلی، از گذشته در گذر که خدا از تو درگذرد[3]، پیامبر ادامه داد: «و اینکه زنا نکنید»، هند گفت زن آزاد زنا نمی‌کند. پیامبر ﷺ ادامه داد «وفرزندانتان را نکشید» هند گفت: فرزندانمان که کوچک بودند ما تربیت کردیم و بزرگ که شدند تو در بدر آن‌ها را کشتی، فاروق، با شنیدن جواب هند از فرط قهر و خشم نسبت به پررویی هند، و شاید مسرتی که از پیروزی حق بر باطل و یاد کشته‌شدگان قریش در بدر برایش حاصل شده، بشدت خنده‌اش گرفت[4]، بگذار در حال گریه و پریشانی هند، فاروق بشدت بخندد، و از مشاهده پیروزی حق بر باطل مسرت خود را به قریش نشان دهد، زیرا همین هند در حال گریه و پریشانی فاروق در

---

[1]- اسلام شناسی دکترشریعتی، ص۳۰۹ و حین عبارت: « عمر پایین پاری منبر نشسته بود، و از جانب او با مردم بیعت می‌کرد...» این اثیر، ج۱، ص۲۹۹ و تاریخ جریر طبری، ج۳، ص۱۱۹۰.

[2]- طبری، ج۳، ص۱۱۹۰ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۰۰.

[3]- حیاة عمر، ص۴۲ و عین عبارت هند: «فاعف عما سلف عفالله عنك».

[4]- اسلام شناسی دکترشریعتی، ص۳۰۹ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۰۰ و تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۹۱.

حادثه شهادت سیدالشهداء(حمزه) نه یک‌بار بارها خندید، قهقهه سرداد و همین قریش در روزهای کم‌قدرتی مسلمانان نه یک بار بلکه بارها به اشکال مختلف مسرت خود را نشان می‌دادند. بگذار همه هواپرستان، و همه از خدا بی‌خبران، و همه ستمگران در آن حالیکه در فساد و فحشاء و بیدادگری غرق هستند، قهقهه خنده‌های آنان در فضاها طنین‌انداز شود اما یقین بدانند که روزی خدا خواهد آمد که در حال گریه و ناله و صدای سوختن استخوان آن‌ها نوای خنده استثمارشدگان و ستمدیدگان و زمزمه مسرت آن‌ها در فضاها طنین‌انداز می‌شود ﴿فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ۝٣٤﴾ [المطففين: ٣٤].

پیامبر ﷺ فاروق را برای تجزیه و تحلیل قضیه هوازن فرا می‌خواند

پیامبر ﷺ، بعد از فتح مکه، پانزده روز در آنجا اقامت نموده و در این اثنا به او گزارش داده‌اند، که عشایر جنوب‌شرقی و مردمان شهر طایف، از فتح مکه، وحشت‌زده شده‌اند، و سپاه مجهز و انبوهی را، بقصد جنگ با سپاه اسلام جمع‌آوری نموده‌اند[1]، پیامبر برای تحقیق کم و کیف قضیه (عبدالله بن ابی‌حدرد) را مخفیانه به آن منطقه می‌فرستد، عبدالله در بازگشت واقعیت امر را (با کمی‌اغراق و مبالغه) برای پیامبر بازگو نمود، پیامبر ﷺ فاروق را خواسته گزارش عبدالله را با او در میان می‌گذارد[2]، فاروق گفت: «عبدالله واقعیت را نگفته است» عبدالله، با ناراحتی، می‌گوید: «ای عمر این من تنها نیستم که تو تکذیب می‌کنی تو کسی را که خیلی برتر از من بود دروغگو پنداشتی!» فاروق به خشم آمده و به پیامبر عرض می‌کند: «مشاهده می‌فرمایی که این مرد چگونه به من توهین می‌کند» پیامبر ﷺ می‌فرماید: «سخن او مربوط به قبل از

---

[1]- ابن هشام، ج۲، ص۲۹۲ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۱.

[2]- تاریخ طبری، ج۳، ص۱۲۰۰ و ابن هشام، ج۲، ص۲۹۲، دکتر محمدحسین هیکل، وزیر فرهنگ مصر، در کتاب خود (فاروق‌اعظم، ج۱، ص۵۹، می‌نویسد: «پیامبر همیشه سعی می‌کرد که عمر را از خود جدا نکند تا از جرئت و صراحت و حسن تدبیر او استفاده کند».

اسلام تو که آن وقت گمراه بودی و مربوط به بعد از اسلام تو نیست که خدا تو را هدایت داده است[۱]» و خشم فاروق فرو می‌نشیند .

پیامبر ﷺ در رأس سپاه اسلام بقصد تار ومار کردن ماجراجویان از شهر مکه بیرون آمده و راه‌جنوب شرقی را پیش‌می‌گیرد، و وقتی به (حنین) می‌رسند، طبق روش جنگی پیامبر، شب در آنجا می‌خوابند، و در آخرین ساعات شب از خواب برخاسته و سپاه در تاریکی و در دره تنگ آرام و فشرده راه می‌پیماید، پیامبر بر استر سفید خویش سوار و به دنبال سپاه حرکت می‌کند و در پیشاپیش او سپاه باشکوه و عظمت اسلام، دوازده‌هزار مرد جنگی مسلح[۲] که زره‌هایشان برق می‌زندو عرب تاکنون نظیر آن‌را بچشم خود ندیده‌اند، با نظم و هماهنگی پیش می‌روند و به کثرت و قدرت خویش چنان می‌بالند که با حالتی از غرور اکثر آن‌ها این جمله را زمزمه می‌کنند «هیچ سپاهی در برابر این سپاه تاب مقاومت را ندارد».

اما ناگاه، در لحظه‌ای که از تنگنای دره حنین سرازیر می‌شوند، سپاهیان دشمن از پشت صخره‌ها بیرون جسته، و تمام تیراندازان ماهر و از جان‌گذشته هوازن، سیلی از پیکان‌های تیر خود را بر روی سپاه اسلام فرو می‌ریزند، و پرش بی امان این‌همه تیرهادر تاریکی، چنان هراس و اضطرابی در سپاه اسلام بوجود آورده است که صف‌ها بهم ریخته و اسبان و شترها تنه به تنه یکدیگر زده و جمعی، همچون اشباح هراسان! در برابر پیامبر، که بر استر خود محکم نشسته[۳]، می‌گریزند و برخی روحیه خود را از دست داده‌اند که ناشنیدنی‌ها! از آن‌ها شنیده می‌شود[۴] و فاروق که تا لحظه وقوع حمله قطره ناپیدایی بود در دریای سپاه اسلام، بمحض پرش نخستین و بصدا در آمدن زنگ خطر! خود را بخدمت پیامبر، محل ستاد فرماندهی، رسانید[۵]

---

[۱]- همان

[۲]- ابن هشام، ج۲، ص۲۹۳ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۳ و اسلام شناسی، شریعتی، ص۳۱۸.

۱- ابن هشام، ج۲، ص۲۹۳ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۴ و طبری، ج۳ ص۱۲۰۲.

[۴]- همان

[۵]- تاریخ طبری، ج۳، ص۱۲۰۰و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۳.

ثبات و پایداری فاروق در جنگ حنین

و همراه ابوبکر و علی و عباس و فضل و ابوسفیان بن‌حارث و ربیع بن‌حارث (عموزاده‌های‌پیامبر) بشکل یک حلقه پولادین پیامبر ﷺ را احاطه نمودند و سپس در رأس چند صدسپاهی دیگر که به نداهای مکرر پیامبر ﷺ بدور او جمع شدند چنان هجومی به دشمنان کردند که تیراندازان هوازن را به هزیمت ناچار کردند، و از سپاه ثقیف، که مقاومتی از خود نشان دادند، هفتاد مرد جنگی را زیر پرچم‌ها بخاک و خون کشیدند و با پیروزی سپاه اسلام، و گرفتن اسیران زیاد و غنایم بسیار، جنگ حنین پایان یافت و چون سپاهیان فراری و شکست خورده به شهر طایف پناه بردند و دروازه‌های حصار شهر را بر خود بستند، پیامبر ﷺ فرمان داد سپاه اسلام به سوی طایف حرکت کند، و بعد از بیست روز محاصره و ایجاد رعب و هراس در دل آن‌ها، که دیگر جرئت هیچگونه ماجراجویی را نداشته باشند و ناآگاه خُوَیلِد دختر حکیم و همسر عثمان بن مظعون، به نزد فاروق شتافته، و باو می‌گوید «من ضمن بحثی که با پیامبرﷺ داشتم، اینطور فهمیدم که پیامبر ﷺ در این مرتبه قصد فتح طایف را ندارد[1]»

فاروق حرکت سپاه اسلام از طرف پیامبر ﷺ اعلان می‌کند

فاروق فوراً بخدمت پیامبر رفته و باو عرض می‌کند خویلد از زبان تو بمن گفت: که خدا فعلاً اجازه فتح طایف را به تو نداده است آیا خبر خویلد صحیح است» پیامبر می‌فرماید: بلی، فاروق عرض می‌کند «پس اجازه فرمایید حرکت سپاه اسلام را اعلان کنم پیامبر ﷺ به فاروق دستور می‌دهد که حرکت سپاه اسلام را اعلان کند[2] و سپاه اسلام در رکاب پیامبر به جعرانه می‌رسدو بفرمان پیامبر در جعرانه فرود می‌آیند تا غنایم جنگی را در بین سپاهیان اسلام تقسیم کند و غنایم جنگی عبارت است از (شش‌هزار اسیر جنگی از زن و مرد) ۲- بیست وهشت هزار مثقال پول نقره(معادل چهارده میلیون تومان) ۳- بیست و چهارهزار شتر ۴- چهل هزار گوسفند[3] که سپاه

---

[1]- طبری، ج۳، ص۱۲۱۰ و ابن هشام، ج۲، ص۳۷۱ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۹.

[2]- طبری، ج۳، ص۱۲۱۰ و ابن هشام، ج۲، ص۳۷۱ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۱۹.

[3]- سیره حلیبیه، ج۳، ص۱۳۷.

هوازن و ثقف همه این نقد و جنس‌ها را بصورت تجهیزات نظامی و پشتوانه جنگ سرنوشت‌ساز بمیدان جنگ آورده‌اند عموماً جزو غنایم جنگی بشمار می‌آیند[۱] و سپاه اسلام خارج از میدان جنگ هیچ چیزی را از هیچ کسی نگرفته است پیامبر ﷺ قبل از هر چیز سهم خود را از اسیران آزاد نمود و سپس سهم بنی‌عبدالمطلب آزاد گردیدند و یاران مهاجر و انصار و بقیه یاران به پیروی از پیامبر عموماً سهم خود را آزاد کردند و در نتیجه یکجا شش‌هزار اسیر جنگی از مرد و زن آزاد گشته و به کانون خانواده‌های خویش برگشتند[۲] و پیامبر ﷺ در تقسیم بقیه غنایم اصل قرآنی (مُؤَلَّفَةُ الْقُلُوب) را در نظر گرفت و بتازه مسلمان‌ها سهم خیلی زیادی داد، از جمله به ابوسوفیان‌بن حرب و دو پسرش (یزید ومعاویه) جمعاُسیصد شتر و معادل، ششصدو چهل‌هزار تومان نقره[۳] داد و همچنین به حکیم‌بن‌حزام و غیره و به فاروق و ابوبکر و علی و عباس و بقیه یاران نزدیک و پیشتازان اسلام، از این اندازه خیلی کمتر داد.

فاروق: کیفر جسارت نسبت به پیامبر ﷺ را کشتن می‌داند

یکی از سپاهیان اسلام، بنام ابوالخُویصِرَه، که سهم خود را گرفته بود، بعد از پایان تقسیم بخدمت پیامبر آمد و گفت: «من امروز شاهد تقسیمات تو بودم» پیامبر ﷺ فرمود: «چطور بود؟» ابوالخصیره گفت: «تو جانب عدالت را رعایت نکردی» پیامبر ﷺ فرمود: «اگر من جانب عدالت را رعایت نکرده باشم پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟» فاروق از این جسارت و اتهامات جاهلانه سراپا خشم و خروش شده بود به پیامبر عرض کرد: «اجازه دهید تا گردنش را بزنم!» پیامبر ﷺ فرمود: «نه» ولی از تحجر و جمود و سطحی‌نگری امثال ذوالخویصره بر حذر باشید[۴].

---

[۱]- طبق قانون جنگ در اسلام دو قسمت از اموال جزء غنایم جنگی می‌شوند یکی اموالی که به میدان جنگ آورده می‌شود و دوم اموال دولتی و عمومی دشمن اگر چه به میدان هم نیاورده باشند.

[۲]- ابن هشام، ج۲، ص۳۱۴ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۲۴ و ۳۲۵.

[۳]- ابن هشام، ج۲، ص۳۱۴ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۲۴ و ۳۲۵.

[۴] طبری، ج۳، ص۱۲۱۵و ابن هشام، ج۲، ص۲۱۶ و ابن اثیر، ج۱، ص۳۲۶.

سال نهم هجری است. و به پیامبر ﷺ خبر رسیده است، که قیصر روم سپاه عظیمی را بقصد حمله به اعراب مسلمان در حجاز، جمع‌آوری کرده است، و پیامبر ﷺ در جهت دفع این تهاجم خارجی، بار دیگر و با اهمیت بیشتر، بسیج عمومی[۱] را اعلان نموده است و چون برای این دفاع، سپاه اسلام، رنج پیمودن یک راه طولانی و پر مشقت را باید تحمل کنند (سپاه عسرت) و با سپاه بسیار مجهز رومیان دست و پنجه نرم نمایند، بنابراین پیامبر ﷺ در جنب اعلان بسیج عمومی، جهادمالی را نیز اعلان می‌فرماید،

فاروق در جهاد مالی فداکاری می‌کند

تا سپاهیان اسلام، از حیث خواروبار و وسایل حمل و نقل و تجهیزات نظامی و ادوات جنگی تا حدی آمادگی داشته باشند، و مسلمانان به محض اعلان جهاد مالی، هر یک مبالغ هنگفتی[۲] را برای تجهیز سپاه، در اختیار پیامبر ﷺ قرار می‌دهند، و فاروق در راه جهاد مالی برای کمک خویش واحد مخصوصی را انتخاب کرده، نصف تمام دارایی! و نصف تمام[۳] دارایی خویش را در اختیار پیامبر ﷺ قرار می‌دهد برای پاداش آن جهان، و نصف باقی‌مانده‌اش برای زندگی در این جهان، و ترسیمی از دو بعدی بودن دین اسلام، و تبلوری از تن و جان یک مسلمان.

فاروق همراه سپاه اسلام در رکاب پیامبر ﷺ بمنطقه تبوک رهسپار می‌گردد ولی خبر حرکت سپاه اسلام، چنان رعب و هراسی در قلب سپاهیان روم ایجاد می‌کند که قبل از رسیدن پیامبر ﷺ بمنطقه تبوک انبوه سپاه قیصر پراکنده گشته و از خیال جنگ با مسلمانان پشیمان می‌شوند و پیامبر ﷺ بعد از انعقاد چندین پیمان نظامی با سران عشایر مرزی، و اعزام چند ستون به اطراف و ایجاد رعب و هراس در قلب رومیان، پیروزمندانه به مدینه بر می‌گردد و این آخرین جنگ‌هایی است که پیامبر

[۱]- ابن هشام، ج۲، ص۳۲۲ و ۳۲۳ وکامل ابن اثیر، ج۱، ص۳۳۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۲۳۳.

[۲]- ابن هشام، ج۲، ص۳۲۲ و ۳۲۳ وکامل ابن اثیر، ج۱، ص۳۳۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۲۳۳.

[۳]- سیره حلبیه، ج۳، ص۱۴۸ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۷۰.

شخصاً در آن‌ها شرکت داشته است که فاروق بدون استثناء در تمام این جنگ‌ها در رکاب پیامبر ﷺ بوده است[۱].

فاروق در یک مأموریت اعزامی جنگی

صراحت پیامبر و جرئت و فداکاری و حسن تدبیر فاروق ایجاب[۲] می‌کند که پیامبرﷺ در حال سفر فاروق را در رکاب خویش قرار دهد و در حضر نیز او را در خدمت خویش نگهدارد بهمین جهت، هر چند فاروق اعظم به مأموریت‌های جنگی خیلی علاقه دارد، پیامبر ﷺ جز یک مورد مأموریت نظامی را باو نمی‌دهد و او را از خود دور نمی‌کند و این مورد استثنایی از این اقرار است که پیامبر ﷺ فاروق را در رأس یک ستون سی‌نفری[۳] به منطقه هولناک (تُرَبَه) و برای سرکوبی ماجراجویان هوازن اعزام داشت، و فاروق با اینکه شب‌ها راه می‌رفت و روزها خود را مخفی می‌کرد تا آن‌ها را غافلگیر کند.

فاروق مرز فرمان پیامبر را رعایت می‌کند

با این حال جاسوسان خبر حرکت فاروق را به دشمن رسانیده و وقتی فاروق در بین مکه و صنعاء چهار روز راه را پیموده و به (تربه) می‌رسد مشاهده می‌کند که سپاه دشمن پراکنده و متواری شده‌اند وبسوی مدینه برمی‌گردد و یکنفر از بنی‌هلال که بعنوان (دلیل) راهنما، پیامبر ﷺ، او را همراه فاروق فرستاده است، در شش میلی مدینه فاروق می‌گوید: «قبیله خَثعَم به ما نزدیک است و قبیله ماجراجویی هستند بهتر است به آن‌ها حمله کنید» فاروق در پاسخ او می‌گوید: «فرمان[۴] پیامبر را با مرز معینی که دارد رعایت می‌کنم، پیامبر ﷺ مأموریت جنگ با هوازن را بمن داده است نه جنگ با خثعم.

---

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۳.

[۲]- فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ج۱، ص۵۹.

[۳]- سیره حلبیه، ج۳، ص۲۱۰.

[۴]- سیره حلبیه، ج۳، ص۲۱۰و تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۵۶ و تاریخ کامل ابن‌کثیر، ج۱، ص۲۶۴.

فصل چهارم:
موافقات عمر و نهایت ادب او در خدمت پیامبر ﷺ

فصل چهارم:

موافقات عمر و نهایت ادب او در خدمت پیامبر ﷺ

در صفحات گذشته، نگاه گذرا بر سیمای فاروق داشتیم، و مشاهده کردیم که در صحنه داغ جنگ‌ها، و در ستادهای فرماندهی پیامبر ﷺ فاروق دست بر قبضه شمشیر برنده‌اش، و با همه قهر و قدرت و هول و هراس و تیزبینی که دارد، سراپا در قید اطاعت پیامبر ﷺ قرار گرفته است و در نتیجه به فاروق حق می‌دهیم که بعدها کارنامه خود را، در زمان پیامبر ﷺ در این دو جمله خلاصه کرده است:

۱- «در خدمت پیامبر خدا، شمشیرکشیده‌ای بودم، که تا او مرا بغلاف نمی‌کشید، و از کاری منع نمی‌فرمود، بهر نقطه‌ای نشانم می‌داد، نشانه می‌رفتم[۱]» .

۲- «در خدمت پیامبرخدا ﷺ، برده و غلام و گارد محافظ او بودم[۲] و در صفحات آینده، فاروق را در بعد دیگری مشاهده می‌نماییم و این مرتبه نه با شمشیر بلکه با هوش تیزتر از شمشیر، و نه در صحنه‌های جنگ، بلکه در صحنه تحولات اخلاقی و معضلات روابط اجتماعی فاروق را با مغز سراسر فروغ و نبوغ، و سراپا در اطاعت پیامبر خدا ﷺ می‌بینم، و مشاهده می‌کنم که فاروق در زمینه اصلاح اخلاق مردم و نوع برخورد با کفار و با منافقین، طرح‌هایی را به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌کند و تقاضاهایی را به او عرضه می‌دارد که بعد از مدتی، کم یا زیاد، پاسخ مثبت آن‌ها، نه در زمین، بلکه در آسمان بصورت وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آید و به (موافقات عمر) در بین مسلمانان معروف میشوند، و در نتیجه از اعماق ضمایر آگاه معنی این فرموده پیامبر ﷺ را درک

---

[۱]- الخراج، ابویوسف، ص۱۴۰ و اخبار عمر، ص۶۳ و عبقیریه عمر، محمود عقاد، ص۵۲۸: «کُنتُ مَعَ رَسولِ‌الله فَکنتُ عَبدُهُ و خادِمُهُ و جِلواذَهُ» الجِلواذُالشرّطی.

[۲]- همان.

می‌کنیم که درباره تیزبینی و قدرت درک و فراست فاروق فرموده‌اند: «انَّهُ قَد كانَ فيما مضى قَبلَكُم مِنَ‌الاُمَمِ ناسٌ مُحَدَّثونَ؛ و انَّهُ ان كانَ في اُمَّتى هذِهِ منهُم فَإنَّهُ عُمَرُبنُ‌الخَطّابِ»[1]. «یعنی در دیانت‌های قبل از شما افرادی وجود داشته‌اند که اهل الهام بوده‌اند و از مسایل نهانی و پشت‌پرده، طوی بحث کرده‌اند که گویی چیزهایی به آن‌ها گفته شده است (مُحَدَّث) و اگر در امت من همچنین کسی وجود داشته باشد، همانا عمر بن خطاب است».

کتاب‌های معتبر حدیث، تفسیر و تاریخ اسلامی، (موافقات عمر) را بیش از بیست‌فقره[2] روایت کرده‌اند، و ما از نوشتن همه آن‌ها صرفنظر می‌کنیم و به نوشتن چند فقره از آن‌ها اکتفا می‌نماییم که بیشتر حایز اهمیت و مورد اتفاق همه دانشمندان می‌باشد.

دعای فاروق درباره تحریم شراب

فاروق قبل اسلام عادت میخوارگی را داشته است[3]، و دو اثر بسیار زیانمند آنرا، یکی خود فراموشی و دیگری برباد دادن ثروت‌ها را، بخوبی لمس کرده است، و مطمئن است میخوارگی با طبیعت خودآگاهی و منع اسراف در اسلام سازگار نیست و همچنین یقین دارد که حلال کردن و حرام کردن اشیاء همیشه از راه وحی خدا به پیامبر می‌رسد، بهمین جهت هرگاه برخی از مسلمانان را در حالت میخوارگی مشاهده می‌نماید، بشدت ناراحت می‌گردد، جز این، هیچ راهی را نمی‌بیند که دست‌های خود را بالابرد و با حالتی از تضرع و خضوع دعا کند و بگوید: «خدایا! حکم مناسب مشروب را برای ما بیان فرما، وبی‌گمان میخوارگی ثروت‌ها را بباد می‌دهد، و حالت از

---

[1]- صحیح بخاری، ج۴، ص۱۴۹ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۴۵ و مسند امام احمد، ج۲، ص۳۳۹ و اخبار عمر، ص۴۲۴.

[2]- تاریخ‌الخلفاء، شیخ سیوطی، ص۱۲۲.

[3]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۳۴ و ۶۶.

خودبی‌خبری را در انسان‌ها بوجود می‌آورد[1] و طولی نمی‌کشد که این آیه درباره مشروب و قمار نازل می‌گردد:

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ﴾ [البقرة: ۲۱۹]، یعنی «در مورد شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: گناه بزرگی در آن‌ها هست، و برای مردم منافع مادی، هم دارند، و گناه آن‌ها بزرگتر از منافع مادی، آن‌ها است» پیامبر ﷺ فوراً عمر را خوانده[2]، و این آیه را بر او تلاوت می‌فرماید،

پایه‌های تحریم تدریجی شراب

دلهره فاروق تا حدی کم گشته اما وقتی می‌بیند این آیه صریحاً مشروب را تحریم نکرده و بلکه با زبان منطق و از راه موازنه منطقی اشاره بحکم و آن کرده است و احیاناً انسان‌های شرابخوار با زبان منطق آشنایی نداشته باشند و بعد از نزول این آیه باز به میخوارگی ادامه دهند، آثاری از ناراحتی و نگرانی‌های فاروق باز باقی می‌ماند، و وقتی خبر باو می‌دهند، که چند نفر از مسلمانان در ساعت‌های نزدیکِ یکی از نمازها میخوارگی کرده‌اند و با حالتی از مستی و بی‌حالی، این فریضه مهم اسلام را بشکل ناجور و درهم و برهم انجام داده‌اند، بار دیگر اضطراب و دلهره، با شدت بیشتر، فضای اندیشه فاروق را فرا می‌گیرد و بار دیگر دست‌های خود را بالا برده و با زمزمه کردن این دعا، فغان و تضرع و فریاد خود را به آستانه پروردگار خود می‌رساند: « خدایا درباره شراب یک بیان و توضیح کافی را به ما عطا بفرما[3]» و دیری نمی‌پاید که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل می‌شود ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ٤٣] یعنی «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! به نماز نزدیک نشوید در حالیکه مست هستید، تا بفهمید آنچه را می‌گویید».

---

[1]- ریاض‌النضره، ج۱، ص۲۰۵ و مسند امام احمد، ج۱، ص۳۵ و سنن نسائی، ج۲، ص۳۲۳.

[2]- اخبار عمر، ص۴۱۳ و سنن نسائی، ج۲، ص۳۲۳

[3]- حیاة محمد ﷺ، محمد حسین هیکل، ص۳۸۱ و اخبار عمر، ص۴۱۳ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۶۶ و ۶۷.

پس از نزول این آیه بار دیگر پیامبر ﷺ فاروق را خوانده و آیه را برایش تلاوت می‌کند[۱]، و فاروق با شنیدن این آیه تا حد زیادی آرامش پیدا می‌کند زیرا وقت اکثر نمازها در حدی است که امکان ندارد کسی مشروب بخورد و عوارض آن تا وقت نماز دیگر باقی نماند، اما نگرانی از فاصله طولانی نماز عشاء است که شاید برخی بعد از اقامه نماز عشاء مشروب بخورند و تا نماز صبح عوارض آن باقی نمی‌ماند، و وقتی به او خبر می‌دهند که چند نفر از مسلمانان در یک مهمانی بعد از نماز عشاء مشروب خورده‌اند، و در حالت مستی استخوان‌های درشت سر سفره را به سر و صورت یکدیگر زده‌اند[۲]، و قطره‌های خون انسان‌ها با جرعه‌های سرخ شراب درآمیخته‌اند، و طنین شعارهای برتری قبیله‌ای مانند جرقه‌های خطرناک دایره جنگ داخلی را باشتعال نزدیک کرده‌اند، بار دیگر فاروق با اضطراب و دلهره بیشتر دست‌های خود را بالا برده و با تضرع و زاری از خدا تمنا می‌نماید که «خدایا! یک بیان و توضیح کافی در مورد شراب، بما عطا بفرما». و طولی نکشید که حکم قطعی و کلی میخوارگی و قمار با نزول این آیه‌ها بر پیامبر ﷺ بیان می‌گردد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَـٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾ [المائدة: ۹۰-۹۱] «یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! شراب و قمار نشانه‌های الهه باطل جز چند چیز پلیدی نیستند، پس از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید، و شیطان جز این چیز دیگری نمی‌خواهد که بوسیله شراب و قمار شما را به دشمنی و کینه‌توزی با یکدیگر دچار کند و شما را از یاد خدا واز نماز بازدارد، آیا شما دست بردا هستید؟»

فاروق وقتی این آیه‌ها را از زبان پیامبر ﷺ می‌شنود، سراپا گوش و غرق سکوت است تا پیامبر ﷺ در آخر آیه به این بخش می‌رسد: ﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ﴾ آیا دست بردار

---

[۱]- اخبار عمر، ص۴۱۳ و حیاة محمد ﷺ، حسین هیکل، ص۳۸۱ و فاروق اعظم، ج۱، ص۶۷ و ریاض‌النضره، ج۱،ص۲۰۵ و مسند احمد، ج۱، ص۳۵.

[۲]- همان

هستید؟» در اینجا فاروق سکوت خود را شکسته و با حالتی از خشوع و تسلیم فریاد می‌زند: «اِنتَهینا، اِنتَهینا[۱] یا «ربّی» دست بردار شدیم خدایا .

تأیید رأی فاروق درباره اسیران بدر

۲- در نخستین غزوه اسلامی (بدر) هفتاد تن نفر از سران کفر و مزدوران آن‌ها بدست مسلمانان اسیر می‌شوند، و در جلسه‌ی مشورتی که برای تعیین تکلیف آن‌ها تشکیل گردیده است، فاروق مصرانه رأی می‌دهد که همه آن‌ها را گردن بزنند[۲]، اما با اقتضای رأی اکثریت مسلمانان همه آن‌ها در مقابل فدیه آزاد می‌شوند، اما طولی نمی‌کشد که وحی خدا بر پیامبر نازل می‌گردد، و رأی فاروق را تأیید می‌نماید[۳]: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧﴾ [الأنفال: ٦٧] «یعنی برای شما هیچ پیامبری سزاوار نیست تا در زمین خون‌هایی نریزد دارایی اسیرانی باشد، شما خواسته ناچیر دنیا را می‌خواهید، ولی خدا آخرت را می‌خواهد و او عزیز و حکیم است».

تأیید رأی فاروق درباره حجاب

۳- فاروق به پیامبر پیشنهاد می‌کند که به همسران خویش دستو دهد، حتی هنگام درخواست حاجت‌ها نیز رو در روی مردان نامحرم قرار نگیرند، و مردان نامحرم حاجت‌های خود را در پشت[۴]در ودیوار و پرده‌ها (حجاب‌ها) درخواست نمایند و طولی نکشید که وحی خدا بر پیامبر ﷺ نازل و رأی و پیشنهاد فاروق تأیید گردید[۵]: ﴿وَإِذَا

---

[۱]- ریاض‌النضره، ج۱، ص۲۰۵ و مسند امام احمد، ج۱، ص۳۵ و سنن نسائی، ج۲، ص۳۲۳.

[۲]- تاریخ جریرطبری، ج۳، ص۹۹۲ و سیره عمربن خطاب، ابن‌الجوزی، ص۱۳ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۱۶.

[۳]- همان

[۴]- صحیح بخاری، ج۱، ص۱۰۵و مسند امام احمد، ج۱، ص۲۶،۳۶ و ابن‌الجوزی، ص۱۳ و اخبار عمر، ص۴۱۲.

[۵]- صحیح بخاری، ج۶، ص۱۲۹و مسند امام احمد، ج۶۱، ص۲۲۳ و اخبار عمر، ص۴۱۲. ابن‌الجوزی، ص۱۳.

سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ﴾ [الأحزاب: ۵۳] «یعنی و هرگاه حاجتی، چیزی را از آن‌ها خواستید، در پشت پرده حجاب از آن‌ها بخواهید».

تأیید پیشنهاد فاروق درباره مقام ابراهیم

۴- پیامبر ﷺ در حالیکه فاروق در خدمت او است بر سنگ مقام گذر می‌کند، فاروق به پیامبر ﷺ عرض می‌کند این‌جا مگر همان محلی نیست که پدر ما، ابراهیم؛ در آن، به پرستش خدا قیام نموده است؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید بلی اینجا محل قیام ابراهیم؛ است فاروق عرض می‌کند پس چرا ما آن‌را محل نماز و محل قیام به پرستش خدا قرار ندهیم؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «در این باره دستوری به ما داده نشده است» و آفتاب همان روز غروب نکرده[1] است که آیه‌ای بر پیامبر ﷺ نازل می‌گردد که بخشی از آن آیه این است: ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗىۖ﴾ [البقرة: ۱۲۵].

دعای فاروق درباره کسب اجازه ورود

در صدر اسلام غلامان و بچه‌های نابالغ بدون کسب اجازه، و خبر کردن صاحب خانه وارد منازل می‌شدند، و در گرمای عربستان و مواقع خواب و استراحت مردان، غالباً اوضاع نامطلوبی اتفاق می‌افتاد و از جمله روزی هنگام ظهر پیامبر ﷺ یکی از بچه‌های انصار را به دنبال فاروق فرستاد[2]، و آن بچه که بدون کسب اجازه وارد شده بود فاروق را در حال استراحت و خواب دید که برخی از اندام او لخت بود، فاروق از این اتفاق، و نظایر آن که خیلی مشاهده شده بود، بشدت ناراحت گشته و دست‌های خود را بالا برده و با تضرع و دعا از خدا می‌خواهد که با نزول وحی بر پیامبر به این بی‌نظمی خاتمه دهد[3] وطولی نمی‌کشد که این بر پیامبر ﷺ نازل می‌گردد:[4]

---

[1]- الریاض‌النضره، ج۱، ص۲۰۰و ابن‌الجوزی، ص۱۳ و تفسیر امام فخرالدین رازی ج۴، ص۵۴.

[2]- الریاض‌النضره، ج۱، ص۲۰۶ و اخبارعمر، ص۴۱۴.

[3]- الریاض‌النضره، ج۱، ص۲۰۶ و اخبارعمر، ص۴۱۴.

[4]- همان

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَـٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ﴾ [النور: ۵۸]. یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! کسب اجازه از شما بکنند، خدمتکاران و از خودتان هم آنهایی که نابالغ هستند، سه مرتبه، قبل از نماز صبح و هنگامیکه لباس خود را بموقع ظهر در می‌آورید، و بعد از نماز عشاء ... .

بزرگترین توطئه منافقین علیه پیامبر

۶- سال پنجم هجری است و پیامبر ﷺ در رأس سپاه اسلام رهسپار منطقه (بنی مصطلق) گشته و بر حسب حکم قرعه عایشه رضي الله عنها را در هودجی همراه خود برده است[۱]، و پس از پیروزی مسلمانان و پایان یافتن جنگ سپاه اسلام در رکاب پیامبر ﷺ به مدینه بر می‌گردد، و مدتی بعد عایشه سوار بر شتر، در حالیکه صَفْوان بن مُعَطَّل، از یاران با وفای پیامبر ﷺ، جلودار اوست، وارد مدینه می‌گردد، و عایشه رضي الله عنها تأخیر خود را از سپاه اینگونه شرح می‌دهد[۲]: «لحظاتی قبل از حرکت سپاه برای قضای حاجت از کجاوه دور شدم[۳]، وبهنگام برگشتن بیاد دارم که در همان محل گردن‌بندم را، از مهره‌های جزع، بجا گذاشته‌ام، و بلافاصله برای پیدا کردن آن در تاریکی شب به آن محل برگشتم، و وقتی گردن‌بند را پیدا کردم و به محل سپاه برگشتم، دیدم سپاه حرکت کرده است و چون من زن کم‌سن و کم‌وزن بودم، احساس نکرده‌بودند که من در بین کجاوه نیستم و شتر را با کجاوه خالی برده بودند[۴]، و می‌دانستم در هر جا ببینند که من در کجاوه نیستم فوراً به دنبال من می‌آیند، و همان محل چادرم را بر

---

[۱]- طبری، ج۳، ص۱۱۰۴ و ابن اثیر، ج۱، ص۲۲۴ و ابن هشام، ج۲، ص۲۰۱.

[۲]- شرح این وضعیت مطابق حدیث صحیح بخاری همراه شرح قسطانی، ج۶، ص۳۳۹، می‌باشد.

[۳]- ابن اثیر، ج۱، ص۲۲۴ و ۲۲۵ و ابن هشام، ج۲، ص۲۰۱وطبری، ج۳، ص۱۱۰۴.

[۴]- ابن اثیر، ج۱، ص۲۲۴ و ۲۲۵ و ابن هشام، ج۲، ص۲۰۱وطبری، ج۳، ص۱۱۰۴.

خود پیچیدم[۱] و خوابم برد، که ناگاه صدایی را از دور شنیدم: (اِنّا لله و اِنّا اِلَیهِ راجِعون)[۲] کسی بود که از دور سیاهی مرا دیده بود، و نزدیکتر شد و مرا شناخت، و گفت چرا از سپاه عقب مانده‌ای، جوابش نگفتم، اما دانستم که صفوانبن معطَل است، و از کسانی است که بدستور پیامبر ﷺ از سپاه عقب می‌ماند تا وسایل و اثاثیه‌ای که احتمالاً از سپاهیان بجا مانده باشد آن‌ها را بردارد و به صاحبان خود برساند[۳]، صفوان در نزدیکی من شتر را خواباند، و رو بطرف دیگر کرد[۴] تا من بر شتر سوار شدم، و شتر برخاست و در حالیکه صفوان زمام شتر را گرفته بود براه افتادیم و لحظه‌ای که سپاه در شهر فرود آمده بود ما به سپاه رسیدیم[۵]»

این اتفاق، در دل هیچیک از مسلمانان و حتی نامسلمانان، خیال بدی و سوءظنی ایجاد نمی‌کند زیرا عموماً روحیه عایشهرضی الله عنها حرم پیامبر را و روحیه صفوان صحابی را در اوج طهارت و پرهیزگاری و شخصیت ممتاز اسلامی می‌شناسد و بعلاوه مصادف ورود سپاه، آن‌ها بشهر رسیده‌اند[۶]، اما عبدالله بن‌اُبَی، رئیس باند منافقین و مرد شماره یک خیانت و نفاق و ماجراجویی بمحض مشاهده این اتفاق، تمام کوشش خود را در جهت ایجاد شبه‌ها[۷] وایجاد نقطه‌های آب‌هام، و بازکردن پرانتزهای موهوم و هراس‌انگیز، بکار می‌اندازد، و برای تزریق اندیشه‌های فاسد و زهرآگین خویش از

---

[۱]- صحیح بخاری همراه قسطانی ج۶ص۳۳۹ و ابن هشام ج۲ص۲۰۲ و تاریخ طبری ج۳ص۱۱۰۵ و ۱۱۰۴ و تاریخ ابن اثیر ج۱ص۲۲۵ و ۲۲۶ توجه می‌فرمایید که عایشهرضی الله عنها هنگام وارد شدن سپاه، خود را به سپاه رسانیده است.

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

[۷]- همان

عناصر بیماری نیز کمک می‌گیرد تا آنجا که یک باند ده‌نفری[۱] و بفرموده قرآن (عُصبه) برای تراشیدن (اِفک) یک دروغ بی‌اساس و نامعقول و محال و چرخاندن آن در سطح شهر وارد صحنه فعالیت می‌شوند.

پیامبر ﷺ از شنیدن این شایعه شدیداً در رنج و ناراحتی است و اصحاب عموماً در حالتی از اضطراب و نگرانی و رنج و عذاب هستند، پیامبر ﷺ از هدف باند نفاق در اشاعه این افترا آگاه است، اما باید کاری کند که واقعیت پاکی عایشه ؓ را با دلایل کافی، برای همیشه روشن نماید، قبل از هر چیر یک شورای خانوادگی را تشکیل می‌دهد کسانی که همیشه یا اکثراً در خانه پیامبر بسر می‌برند، و روحیه عایشه را بخوبی درک کرده‌اند اول علی مرتضی[۲] دوم اُسامه[۳] پسر زید و سپس بریره کنیز عایشه ؓ، اسامه غلام پیامبر پاکی و طهارت عایشه را توصیف کرد و او را از هر گمان بدی مبرا شمرد و علی مرتضی به پیامبر عرض کرد «خدا عرصه را بر تو تنگ نکرده است و بجز عایشه زنان دیگری[۴] بسیارند[۵] و از کنیزش در این‌باره سؤال کنید او واقعیت را به تو عرض می‌کند، پیامبر ﷺ بریره را خواست و باو گفت: « آیا شما هرگز چیزی را دیده‌ای که تو را درباره عایشه دچار شک نماید؟» بریره گفت قسم به آن خداییکه بحق تر فرستاده است، هیچ امری را از او مشاهده نکرده‌ام[۶] که ما را درباره او

---

[۱]- صحیح بخاری همراه قسطلانی، ج۶، ص۳۳۹ و ابن هشام، ج۲، ص۲۰۳ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص۲۲۵ و تاریخ طبری، ج۳،ص۱۱۰۵ و عبقریه محمدﷺ محمود عقاد، ص۲۶۰.

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- صحیح بخاری همراه قسطلانی، ج۶، ص۳۳۹ و ابن هشام، ج۲، ص۲۰۳ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص۲۲۵ و تاریخ طبری، ج۳،ص۱۱۰۵ و عبقریه محمدﷺ محمود عقاد، ص۲۶۰.

[۵]- عبقریه محمدﷺ عقاد، ص۲۶۳ و صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج۶، ص۳۴۲ و صحیح بخاری روایت کرده که علاوه بر این‌ها، پیامبر ﷺ از یکی از هووها و رقبای عایشه ؓ یعنی زینب‌بنت‌حجش هم تحقیق کرد زینب گفت پناه بخدا می‌برم و گوش و چشم خود را نگهداری می‌کنم(واَللهِ ماعَلِمْتُ اِلّا خَیراً) بخدا غیر از خیر و نیکی ندانسته‌ام.

[۶]- صحیح بخاری، ج۶، ص۳۴۲ و طبری، ج۳، ص۱۱۰۵.

به شک اندازد و تنها عیبی را که من از او مشاهده کرده‌ام این بوده که به علت کم‌سن و سالی در کنار خمیر منزلش خوابش می‌برد و مرغی می‌آمد و نوک به خمیر می‌زد[۱]»

پیامبر ﷺ پس از شنیدن شهادت اسامه و بریره طهارت و پاکی عایشه ل بر منبر رفت و بمجازات کردن عبدالله‌ابن‌اُبَی اشاره فرمود جمعی آماده شدند که عبدالله ابن ابی را به جرم اشاعه این افترا به قتل برسانند و جمعی مخالف قتل او بودند و تهدید می‌کردند که هر کس او را بکشد ما هم او ار می‌کشیم و دو قبیله اوس و خزرج در برابر یکدیگر موضع‌گیری کردند و چیزی نمانده بود که به جان یکدیگر بیفتند و یکدیگر را به قتل برسانند که پیامبر ﷺ امر به سکوت آن‌ها کرد و بعد از سکوت آن‌ها پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد و در حالیکه وضع مسلمانان را در خطر یک جنگ داخلی می‌دید فاروق را خواست تا از صراحت و درک و فراست او در جهت حل این معضل استفاده کند، و وقتی پیامبر ﷺ در این‌باره با فاروق مشورت کرد[۲] فاروق با صراحت خاص خود سوال‌هایی را طرح کرد، و با ایمان عمیقی که بخدا و پیامبر داشت جواب این سوال‌ها را واقعیت شمرد و بر مبنای همین واقعیت‌ها بسیار ماهرانه و مؤدبانه اشاره به حل نهایی این قضیه نمود.

تأیید منطق قاطع فاروق در رد افترا

فاروق از پیامبر ﷺ پرسید آیا تو بفرمان خدا عایشه را بعقد ازدواج خود درآورده‌ای یا بمیل خودت؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید به فرمان خدا، فاروق عرض می‌کند آیا ممکن است خدا کالای معیوبی را به پیامبر و برگزیده خودش تحمیل کند؟ پیامبر می‌فرماید نه چنین چیزی امکان ندارد، فاروق عرض می‌کند پس من با قطع ویقین می‌دانم که ﴿هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦﴾ [النور: ١٦][۳] «این شایعه افترای بزرگ و محالی است» فاروق با طرح این سؤال‌ها و دریافت جواب آن‌ها و بحث از انتخاب خدا با لطف و ظرافت خاصی

---

[۱] - همان

[۲] - تاریخ‌الخلفاء، شیخ سیوطی، ص۱۲۳، به نقل از کتاب (فضایل الامامین) تألیف ابی عبدالله شیبانی.

[۳] - همان

اشاره می‌کند که خدا با نزول آیه‌هایی بر پیامبر حتماً این قضیه را حل خواهد کرد و برای حل این قضیه بطور جذری و ریشه‌ای جز نزول آیه‌هایی بر طهارت و پاکی عایشه راه دیگری وجود ندارد، و طولی نمی‌کشد که وحی آسمانی و آیه‌های قرآن صریحاً درباره برائت و پاکی عایشه رضی الله عنها[1] بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل می‌گردد و آغاز آن‌ها همین آیه است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ [النور: ۱۱]

یعنی «بی‌گمان کسانیکه این دروغ هراس‌انگیز را بمیان آوردند دسته‌ای (بیش از ده نفر) از شما بودند، که هر یک از آن‌ها به همان اندازه که در جعل و اشاعه این دروغ سهیم بوده است به سزای خویش می‌رسد، و آن کسیکه بخش اعظم آن‌را اداره نمود عذاب عظیمی در انتظار اوست» و چهار آیه بعد، در این پانزدهم می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤﴾ [النور: ١٤] یعنی: «و هنگامیکه این دروغ هراسناک را شنیدید، چرا نگفتید: برای ما روا نیست همچنین حرفی را بزنیم، خدایا تو پاک و منزهی، این حرف چه دروغ بهت‌آور و بزرگی است!!»[2]

این آیه در ملالت چند نفری است که درباره این قضیه نه سکوت بهت‌آوری داشته‌اند و نه قاطعانه آن‌را رد کرده‌اند، و بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن عمق اندیشه و سهل‌انگاری در بگو ومگوی دستیاران عبدالله‌ابن‌ابی شرکت کرده‌اند و قرآن آن‌ها را چیزی بالاتر از ده‌نفر و (عصبه) نامیده است و فاروق از کسانی بود که با گفتن

---

[1]- تفسیر کبیر امام رازی، ج۲۳، ص۱۲۷۴ تا ۱۲۸۱ و تفسیر کشاف، زمخشری، ج۲، ص۳۷۷ و تفسیر المراغی، ج۱۸، ص۷۸.

[2]- همان

(هذا بُهتانٌ عَظيمٌ) قاطعانه این افترای بهت‌آور را تکذیب نمود[1] و نزول آیه‌ها ایمان و واقع‌بینی و فراست فوق‌العاده فاروق را تأیید نمود.

این‌ها، چند نموداری از موافقات فاروق است، که محدثین و مفسرین، و مورخین تعداد آن‌ها را تا بیست فقره ضبط کرده‌اند[2]، و آشکارا گواهی می‌دهند بر اینکه این اعجوبه زورمند و رعب‌آور، در همان حالیکه دست بر قبضه شمشیرو جان برکف در خدمت پیامبر ﷺ ایستاده است، همچنین با هوش تیزتر از شمشیر و سریعتر از حرکت چرخ روزگار، و با همان صراحت و جرأتی که واقعیت‌ها دارند! زیر نظر پیامبر ﷺ انجام وظیفه می‌کند، و چقدر مسرور و خوشحال است وقتی می‌بیند که پیامبر خدا از فعالیت و فداکاری‌های او راضی است، و او را به عناوین مختلف و با گفتار و کردار مورد عنایت خاص خویش قرار می‌دهد مثلاً:

نمونه جایزه‌ها و تشویق‌هایی که فاروق به آن نایل می‌گردد

۱- تمیم‌داری(صحابی) اسب خوشرنگ و ممتازی دارد که آن‌را (دره: صخره عظیمی که از قله کوه سرازیرمی‌شود) نامیده و بحدی آن‌را پسندیده و ممتاز می‌داند که بعنوان هدیه به پیامبرخدا ﷺ تقدیم می‌کند و پیامبر ﷺ نیز به عنوان تشویق این اسب را به فاروق عطا می‌فرماید[3]

۲- پیامبر ﷺ با دختر فاروق، زن بیوه، حفصه ازدواج می‌کند و آشکارا فاروق را مورد عنایت خود قرار می‌دهد.

۳- پیامبر ﷺ، گاهی فاروق را، از همه نابغه‌ها برتر می‌شمارد[4]: لَمَ اَرَعَبقَرِيا فِي النّاس يفری فَرِيهُ ...) یعنی در میان مردم نابغه‌ای را ندیده‌ام که در عملکرد مانند

---

[1]- تاریخ‌الخلفاء، شیخ سیوطی، ص۱۲۳، به نقل از کتاب (فضایل الامامین) تألیف ابی عبدالله شیبانی.

[2]- تاریخ‌الخلفاء شیخ‌سیوطی، ص۱۲۳ و ابن حجر عقلانی در فتح‌الباری، ج۱، ص۴۲۳، پانزده مورد نوشته است و ابن حجر مکی در صواعق محرقه، ص ۵۷ و ۵۸ هفده مورد نوشته است.

[3]- تاریخ کامل ابن‌اثیر، ج۱، ص۳۹۱ و سیره حلبیه، ج۳، ص۳۶۸ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۰۴.

[4]- ابن‌الجوزی، سیره عمربن‌خطاب، ص۲۰.

فاروق باشد» و گاهی زبان و ضمیر فاروق را یکی از مظاهر آشکارشدن حق بشمار می‌آورد[۱]: «اللهُ جَعَلَ الحَقَّ عَلی لِسانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ ... یعنی خدا حق را بر زبان و ضمیر عمر نهاده است» و گاهی او را (مُحَدَّث: دارنده الهامات) می‌خواند[۲] و گاهی پیامبر ﷺ چمله‌ای را خطاب به فاروق می‌فرماید و با این جمله به حدی فاروق را مورد عنایت خود قرار می‌دهد که فاروق در تمام طول زندگیش آن‌را فراموش نمی‌کند و بارها به مردم می‌گوید: «اگر چه خورشید بر آن تابیده است، در مقابل آن جمله بمن بدهند، بخدا قسم نمی‌خواهم» و برای شنیدن این جمله به فاروق گوش می‌کنیم که با چه شور و احساساتی آن‌را بازگو می‌نماید: «روزی به خدمت پیامبر ﷺ رفتم، و از او اجازه گرفتم که برای مراسم عُمرَه به مکه بروم، پیامبر ﷺ مرا اجازه داد و هنگام وداع خطاب به من فرمود: «یا اَخي لا تَنْسَنا مِن دُعائِكَ»[۳] ای برادرم! از دعای خویش مرا فراموش نکنید» و از این عنایت و توجه پیامبر ﷺ : (یااخی) بحدی مسرور و سرافراز شدم که اگر در مقابل این جمله، هر چه را خورشید بر آن تابیده است به من بدهند، نمی‌خواهم[۴].

و از اینجا آثار نیروی ایمان فاروق ظاهر می‌گردد با اینکه:

۱- فاروق با درخواست پیامبر از خدا، و با اسم خاص[۵] برای قبول اسلام دعوت شده است «اَللّهُمَّ اَعِزَّ الاسلامَ بِعُمَرَ بِن الخَطّابِ، خدایا! به سبب مسلمان شدن عمر بن خطاب دین اسلام را عزت ببخشید».

۲- و با اینکه فاروق در تمام دوران پیامبر و در همه غزوه‌ها، قواره سپاه کفر، در زیر برق شمشیر او هراسناک و مرعوب گشته است.

---

[۱]- مسند امام احمد، ج۲، ص۵۳.

[۲]- بخاری، ج۴، ص۱۴۹ و اخبار عمر،ص۴۲۴ و ابن‌الجوزی، ص۱۴.

[۳]- سیره عمربن‌خطاب، ابن‌الجوزی، ص۱۶ و عبقریه عمر، عقاد، ص۵۹۹.

[۴]- همان

[۵]- ابن‌الجوزی ص۱۲.

۳- و با اینکه، درک و فراست او تیزتر از شمشیر و سریعتر از اندیشه‌ها و بارها از زمان جلو افتاده و حتی آیه‌های خدا واقع‌بینی او را، به کرات، تأیید فرموده است.

۴- و با اینکه بارها مورد رفتار مورد عنایت و عطوفت خاص پیامبر ﷺ قرار گرفته است با همه این احوال، فاروق بحدی تسلیم پیامبر است و بحدی در برابر اوامر او مطیع و در حضور او خاضع و مؤدب و با ملاحظه است که:

ادب فاروق

۱- در حضور پیامبر ﷺ، ساکت و خموش است مگر پیامبر ﷺ چیزی را از او بپرسد یا او سؤالی داشته باشد، و وقتی در حضور پیامبر حرفی می‌زند، بخاطر رعایت ادب درشتی صدای خود را بحدی خفیف می‌کند و پایین می‌آورد که گویی با پیامبر ﷺ نجوا می‌کند ودرگوشی حرف می‌زند[۱]، و جز جواب سؤال‌ها، حرف دیگری را نمی‌زند[۲] جز در شرایطی که احساس می‌کند پیامبر ﷺ مایل است بحث را ادامه دهد.

۲- فاروق و عبدالله(پدر و پسر) روزی در خدمت پیامبر سواره بجایی میروند، و شتر عبدالله سرکش و بدرفتار است، و در تلاش است که از اسب پیامبر جلو بیفتد[۳] فاروق با اضطراب و دلهره به پسرش اشاره می‌کند که عقب بیاید آنگاه با عجله خود را باو می‌رساند و در عبارت رُعب‌آور با درگوشی می‌گوید: «هان پسرم! هیچکسی را نشاید که بر پیامبر خدا تقدم کند[۴]!».

---

[۱]- اخبار عمر، ص۳۳۸ و الفایق، ج۱،ص۱۰، در همین کتاب در فصل اول، مشخصات عمر، یادآور شدیم که صدای عمر بحدی پرقوت و دورگه جهوری بود که وقتی حرف می‌زند در قلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد می‌کرد.

[۲]- اخبار عمر، ص۳۳۸ و الفایق، ج۱،ص۱۰، در همین کتاب در فصل اول، مشخصات عمر، یادآور شدیم که صدای عمر بحدی پرقوت و دورگه جهوری بود که وقتی حرف می‌زند در قلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد می‌کرد.

[۳]- اخبار عمر، ص۴۲۶و الریاض‌النضره، ج۲، ص۲۵.

[۴]- همان

نمونه نهایت ادب و خضوع فاروق

۳- جمعی از زنان قریش در خدمت پیامبر ﷺ نشسته و برای درخواست حقوق بیشتر زنان صداها را بلند و داد و فریاد می‌کنند، ناگاه صدای فاروق را می‌شنوند که از پیامبر ﷺ اجازه حضور می‌خواهد هر یک از آن‌ها فوراً چادر خود را پوشیده و به گوش‌های خزیده و آرام و ساکت می‌نشینند، فاروق پس از کسب اجازه وقتی وارد می‌شود، می‌بیند پیامبر ﷺ میخندد، فاروق عرض می‌کند: ای پیامبرخدا! همیشه شاد باشید به چی می‌خندی. پیامبر در حالیکه به آن زن‌ها اشاره می‌کند، می‌فرماید: از این‌ها تعجب کردم تا صدای تو را شنیدند بسوی چادرهای خویش شتافتند[1]! فاروق به پیامبر ﷺ عرض می‌کند حقا تو شایسته‌تری که از تو شرم کنند، سپس با هیجانی از خجالتی و انفعال او حکایت می‌کند خطاب به آن زنان می‌گوید: ای کسانیکه دشمن خودتان هستید! خجالت نمی‌کشید که از همچو منی شرم می‌کنید، و از پیامبر خدا شرم نمی‌کنید؟! زنان در جواب گفتند: «تو از پیامبر خدا شدیدتر و سختگیرتر هستی» گویی فاروق می‌خواهد در جهت دفاع از این اتهام سنت‌شکنی پاسخ تندی به آن‌ها بدهد اما چون در این هنگام پیامبر می‌فرماید: (ایهْ یا ابْنَ الخَطّابِ[2]!: کافی است ای پسر خطاب» فاروق بجای جواب در سکوت غرق می‌شود و حرف دیگری نمی‌زند.

۴- ساعت‌های آخر شب است، دوست انصاری فاروق بشدت در را می‌زند و فاروق برای بازکردن در می‌شتابد و می‌پرسد چه خبر است در جواب می‌گوید: وحشتناکترین خبر!! شایع شده که پیامبر ﷺ زنان خود را طلاق داده است!

نمونه دیگر از ادب و احترام فاروق ﷛ نسبت به پیامبر ﷺ

فاروق با حالتی از اضطراب و دلهره از منزل بیرون می‌آید، و حالا به او گوش می‌دهیم که این جریان را برای ما بیان فرماید: فاروق ﷛ می‌گوید با اضطراب و نگرانی راهی مسجد پیامبر شدم، و نماز صبح را در خدمت پیامبر ﷺ به جا آوردم، دیدم

---

[1]- صحیح بخاری، ج۴، ص۹۶ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۱۵ و مسند امام احمد، ج۱، ص۱۷۱ و اخبار عمر، ص۴۲۲.

[2]- صحیح بخاری، ج۴، ص۹۶ و مسند امام احمد، ج۱، ص۱۷۱ و اخبار عمر، ص۴۲۲.

پیامبرﷺ به اطاق کوچکی که خلوتگاه او بود برگشت و کناره‌گیری کرد، و من به اطاق حفصه رفتم دیدم به شدت گریه[۱] می‌کند، گفتم چرا گریه می‌کنی، مگر من تو را هشدار ندادم؟! آیا پیامبر ﷺ شما را طلاق داده است؟ حفصه گفت نمی‌دانم، او در این خلوتگاه می‌باشد، از اطاق حفصه بیرون آمده و به مسجد کنار منبر آمدم و در میان جمعی که به دور آن گریه می‌کردند قدری نشستم ناگاه تأثر و نگرانی‌ها بر من فشار آورد، و خود را به خلوتگاه پیامبر ﷺ رسانیدم و به آن غلام سیاه پوست (رَباح) گفتم: «برایم اجازه بگیر»، رباح بعد از رفت و برگشت گفت «برایت اجازه خواستم ولی پیامبرﷺ سکوت کرد» به مسجد برگشتم و بار دیگر زیر فشار تأثر و نگرانی‌ها به در خلوتگاه برگشتم و رباح همان جواب اول را به من داد و هنگامی که با ناامیدی از در خلوتگاه دور می‌شدم ناگاه رباح مرا صدا کرد که پیامبر ﷺ اجازه حضور به تو داده است، از این مژده احساس کردم که بار دردهایم سبک‌تر شده است و با شور و علاقه به خدمت پیامبر ﷺ شتافتم، سلام کردم و به پا ایستادم، لحظاتی ساکت و خاموش ماندم و نگاه گذرا و سریعی را بر اثاثیه این خلوتگاه انداختم، پیامبر خدا ﷺ بر حصیر گره‌دار و بدون روپوش خوابیده است، و گره این حصیر شیارهایی بر پهلوی او پیدا کرده است[۲]، و سرش بر بالشی است که از برگ‌های خرما ساخته شده است و بعد از چند لحظه سکوت در همان حالی که به پا ایستاده بودم، آهسته زبان گشودم و عرض کردم «آیا همسران خود را طلاق داده‌ای؟» نگاهی به من کرد و فرمود «نه» باز لحظاتی در خاموشی فرو رفتم، و در فکر بودم که چگونه خود را از این وحشت و دلهره نجات دهم و از این راه در سخن را باز کردم که عرض کردم «یا رسول الله، ای کاش مرا می‌دیدی، در حالی که ما جمعیت قریش بر زنان خویش کاملاً مسلط بودیم، و موقعی که به میان قومی آمدیم که زنان آنان بر مردان کاملاً مسلط هستند!» پیامبر ﷺ تبسمی نشان داد، سپس عرض کردم «ای کاش می‌دیدی که من به اتاق حفصه رفتم و به او هشدار دادم که تو هرگز فریب همتای خودت (عایشه) نخورید که خیلی از تو

---

[۱]ـ صحیح بخاری، ج۳، ص ۱۰۳ و اخبار عمر، ص ۴۵.

[۲]ـ بخاری، ج۳، ص ۱۰۳، و مسند طیالسی، ج۳، ص ۶ و اخبار عمر، ص۴۶.

زیباتر و در خدمت پیامبر ﷺ خیلی از تو محبوب‌تر است»[1] پیامبر ﷺ بار دیگر تبسمی نشان داد، و وقتی تبسم‌های او را مشاهده کردم نشستم، و به صحن اتاق عمیقاً نگاه کردم، و به خدا قسم جز سه پوست که به جاتی بساط بودند، هیچ چیزی را ندیدم و به پیامبر ﷺ عرض کردم: «از خدا تمنا کنید که امت تو را در زندگی مرفه فرماید زیرا که ایرانیان و رومیان، در حالی که خدا را نمی‌پرستند خدا دنیا را به آن‌ها بخشیده و در رفاه کاملی به سر می‌برند»، پیامبر ﷺ در همان حالی که تکیه داده بود، خطاب به من کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! گویی از این که خدا به معاندین خود رفاه زندگی را بخشیده است، دچار یک گمان ناروا شده‌ای و در این زمینه یک نوع تضاد و تناقضی را احساس کرده‌ای؟! نه، این هم نظم و هماهنگی را در کارهای خدا نشان می‌دهد، زیرا خدا این لذایذ آنی و فانی را به جای یک زندگی بی‌نظیر و جاویدانی به معاندین خویش بخشیده است» از فرموده پیامبر ﷺ واقعیت امر را به خوبی درک کردم و عرض کردم: «یا رسول الله در برابر جرم این گمان ناروا از خدا برای من آمرزش بخواه».

سپس عرض کردم: «کار زنان را بر خود سخت مگیر اگر آن‌ها را طلاق بدهی خدا و فرشتگان و من و ابوبکر و مؤمنان با توایم» و وقتی پیامبر ﷺ تبسمی نشان داد و فرمود آن‌ها را طلاق نداده‌ام با کسب اجازه از اقامتگاه او خارج شدم و این مژده را به همه کسانی که در مسجد بودند رسانیدم، و در این مورد آیه‌های آغاز سوره تحریم از ۱ تا ۵ بر پیامبر ﷺ نازل گردیدند.[2]

۵- پیامبر ﷺ در روزهای بیماری به ابوبکر صدیق رضی الله عنه دستور داد که امام جماعت مسلمانان باشد[3] و چندین شبانه‌روز ابوبکر، پیش نماز مسلمانان شد، در سحرگاهی که پیامبر ﷺ کمی بهبودی پیدا کرده بود، بلال بعد از گفتن اذان خدمت پیامبر ﷺ آمد که شاید بتواند خود امام جماعت بشود، پیامبر ﷺ به عبدالله بن زَمْعَه فرمود «به مسلمانان بگویید نماز خود را به جماعت بخوانند» عبدالله به مسجد آمده و چون ابوبکر رضی الله عنه در

---

[1]ـ بخاری، ج۳، ص ۱۰۴، و اخبار عمر، ص۴۶.

[2]ـ حیاه محمد، محمد حسین هیکل، ص ۵۴۰.

[3]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ابن اثیر، ج۱، ص ۴۰۱.

سُنْح (خارج شهر) منزل دارد و هنوز به مسجد نیامده است، به فاروقس می‌گوید «برخیز و امامت نماز مسلمانان را انجام بده»[۱] فاروقس به خیال این که عبدالله که از خانه پیامبر ﷺ آمده، این دستور را از پیامبر ﷺ گرفته است و فوراً از جای خود برخاسته و به جایگاه امام می‌رود و در جلو صف‌های مسلمین با گفتن یک الله اکبر (تکبیر تحرّم) نماز جماعت را آغاز می‌کند و صدای پرقوت و دورگه او در فضای مسجد طنین‌انداز می‌گردد و فاروقس هنوز قرائت فاتحه را شروع نکرده است.

فاروقس به محض شنیدن هشدار پیامبر ﷺ نماز را قطع می‌کند

که ناگاه صدای پیامبر ﷺ را از درون حجره‌ها می‌شنود «نه، نه، نه، ابن ابی قحافه (ابوبکر) باید پیش نماز باشد» با شنیدن این صدا صف‌ها، به هم خورده، و فاروقس، با کمال اطاعت و تسلیم، نماز را قطع می‌کند[۲]، و در این هنگام هم ابوبکرس (از سنح حوالی شهر) به مسجد رسیده و فاروقس همراه مسلمانان پشت سر او نماز می‌خوانند، و فاروقس در یک حالتی از شرمندگی و دلهره خود را به عبدالله بن زمعه می‌رساند، و بر او فریاد می‌کشد که ای بلا بر تو، این چه کاری بود که کردی به خدا قسم من خیال کردم که پیامبر ﷺ به تو این دستور را داده است و من در جهت اجرای فرمان پیامبر ﷺ جلو صف‌ها ایستادم[۳]» عبدالله در جواب می‌گوید «وقتی به مسجد آمدم و ابوبکر را ندیدم تو را برای این کار از همه شایسته‌تر دیدم».

همین پنج نمونه کافی است که خوانندگان از دقت در آن‌ها به مراتب تسلیم و خضوع و اطاعت و شرم و ادب فاروقس نسبت به پیامبر ﷺ پی ببرند، و کارنامه فاروقس را که در این جمله خلاصه کرده است: «من در خدمت رسول الله گارد محافظ و برده و غلام مطیعی بوده‌ام»[۴] تصدیق نمایند، و جز این مطلب چیز دیگری را

---

[۱]ـ ابن هشام، ج۲، ص ۳۷۰ و ابو داود، ج۴، ص ۱۶۸ و تاریخ حلبیه، ج۳، ص ۳۸۷ و عین عبارت: فانْقَضَّتِ الصُفُوفُ وَانْصَرَفَ عُمَرَ عَنِ الصَّلوهِ حَتّي طَلَعَ ابنُ ابي قُحافَه....

[۲]ـ همان

[۳]ـ تاریخ حلبیه، ج۳، ص۳۸۷ و ابن هشام، ج۲، ص۳۷۰ و اخبار عمر، ص۴۷۰.

[۴]ـ عبقریه،عمر، عقاد، ص ۵۲۸، اخبار عمر، ص ۶۳، و الخراج، ابویوسف، ص ۱۴۰.

اضافه نمی‌کنم که این همه تسلیم و اطاعت و خضوع و شرم و ادب فاروقﷺ نسبت به پیامبرﷺ نه بر مبنای بیم و امید مادی و این جهانی، بلکه بر مبنای عمق ایمان اوست و بر مبنای یک اخلاص درونی است که تار و پود وجود فاروقﷺ را به کلی فرا گرفته است و برای اثبات این مطلب تنها همین نمونه را کافی می‌دانیم:

«عبدالله بن هشام می‌گوید: جمعی از ما، در خدمت پیامبرﷺ بودیم، که پیامبرﷺ دست عمر را گرفت، از سر شوق و اخلاص، عرض کرد یا رسول الله، من تو را جز از خودم، از همه کس و همه چیز دوست‌تر دارم»، پیامبرﷺ فرمود: «قسم به آن کسی که جان من در اختیار اوست، تا مرا از وجود خودت دوست‌تر نداری» فاروقﷺ عرض کرد: «به خدا قسم از همین لحظه، تو را از وجود خودم نیز دوست‌تر دارم» پیامبرﷺ فرمود: «از همین لحظه‌ای عمر تو آن طور هستی که من می‌خواهم».[1]

[1]ـ الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۵ و اخبار عمر، ص ۴۲۷.

فصل پنجم:

فاروقس در روزهای آخر حیات پیامبر ج

فصل پنجم:
فاروقس در روزهای آخر حیات پیامبرص

روایت رویداد روزهای بیماری پیامبرص

بیماری پیامبرص در حدود چهارده روز طول می‌کشد[1]، و در این مدت نیز مانند همیشه پیامبرص در میان یاران خود می‌باشد، زیرا در روزهایی که بیماری تا حدی شدت می‌یابد و پیامبرص بستری است، اصحاب دسته دسته به عیادت او می‌آیند و در روزهایی که تا حدی بهبود می‌یابد خود به مسجد می‌آید[2] و در میان یاران می‌نشیند، و اصحاب در روزهای بیماری پیامبرص بیش از هر زمان دیگر مواظب شنیدن فرموده‌های او و مشاهده رفتار و کردار او می‌باشند، و طبق فرمان مؤکد پیامبرص «فَلّیبلِّغ الشّاهِدُ الغائِبَ» تمام گفتارها و کردار پیامبرص به وسیله کسانی که حاضر و ناظر هستند به همه کسانی که در آن جا حضور ندارند منتقل می‌گردد، و بعد از رحلت پیامبرص بیش از یک صد هزار[3] صحابی گفتار و کردار پیامبرص را و هم چنین رویدادهای این چند روز بیماری او را برای هم دیگر بازگو می‌نمایند و سپس میلیون‌ها تابعین همین گفتار و کردار و رویدادها را از اصحاب شنیده و برای تابع تابعین روایت می‌کنند، و از این یک صد هزار صحابی و میلیون‌ها تابعین کسی نگفته و نشنیده است که «پیامبرص چهار روز قبل از رحلت کاغذ و قلم خواست تا مطلبی برای یاران خویش بنویسد که بعد از او گمراه نشوند ولی دست‌های مانع این کار شدند و پیامبرص آن مطلب را ننوشت و به جرم مخالفت دست‌های همه را از منزل خویش بیرون کرد» اما در همین دوره (تابع تابعین) سلیمان اَحْوَل و زهری اولی از سعید بن جُبَیر (تابعی) و

---

[1]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۱، ص ۷۲.

[2]ـ طبری، ج۴، ص۱۳۲۴ و ابن اثیر، ص ۴۰۱ و تاریخ حلبیه، ج ۳، ص ۳۸۸.

[3]ـ حافظ ابن کثیر در کتاب خوئد (الباعث الحبث) آمار اصحاب را بعد از رحلت پیامبرص یک صد و چهارده هزار نوشته است به صفحه ۱۸۵ کتاب نام برده مراجعه شود.

دومی از عبید الله (تابعی) روایت می‌کند که عبدالله ابن عباس (که با اعتراف صریح خویش در روز وفات پیامبرﷺ پسر ده سال‌های بوده است[۱] مطلب فوق را شنیده است، و بعدها همین مطلب با عبارت‌های متفاوت در اکثر کتب تواریخ اسلامی و در اکثر کتب محدثین و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم، روایت شده است و با اعتقاد به صحت آن بر جملات و کلمات آن که شبهه‌هایی را القاء کرده‌اند تفسیرها و تأویل‌هایی نوشته‌اند[۲] و روایت این مطلب در این کتاب‌ها، هلهله‌های شادمانی را در محافل مخالفین طنین‌انداز نموده است، زیرا در برخی از روایت‌های آن، از قول دسته‌های از اصحاب (نعوذبالله) هذیان به پیامبرﷺ نسبت داده شده است برای کوبیدن اصحاب بهانه مناسبی به دست آورده‌اند و در برخی از روایت‌های آن، سردسته مخالفین نوشته پیامبرﷺ، فاروقﷺ بوده است و برای کوبیدن فاروقﷺ به خیال خویش دلیل خوبی پیدا کرده‌اند).[۳]

نظر دانشمندان متأخر درباره این روایت

اما در قرن‌های اخیر دانشمندان اسلامی در کشور مصر و در ترکیه و در هندوستان با تحقیق و بررسی‌هایی که در زمینه این روایت به عمل آورده‌اند، ثابت کرده‌اند که خبر قلم و قرطاوس، در اساس موضوع و روایت آن از پیامبرﷺ به هیچ وجه صحیح نیست و از جمله طه حسین در کتاب خود (مِرآه الأسلام) پس از نقل داستان می‌گوید: «این خبر گرچه در کتب صحاح هم روایت شده است ولی متن و محتوا و طرق و القائات آن مانع قبول صحت آن می‌باشد و چه بسا در روزگاری ساخته شده است که اختلافات مذهبی به میان آمده است».[۴]

---

[۱]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۷، ص۴۷۵ (باب تعلیم الصبیان القرآن).

[۲]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۷، ص ۱۶۹ و ج۱، ص ۲۰۶ و ج۶، ص ۴۳۶.

[۳]ـ سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، ص۳۶۶، تحت عنوان «وصیت‌نامه‌ای که نوشته نشد» و فروغ ابدیت، ج ۲۲، ص ۸۶۱.

[۴]ـ و هم چنین دانشمند مورخ و متکلم معروف مؤلف کتاب (الله) در موسوعه خود عبقریات، ص ۶۱۸ و ۶۱۹ به شدت این اتهام را رد می‌کند و می‌گوید: «وصیت به خلافت به گفتن یک کلمه و حتی یک اشاره تحقق می‌یافت و نامه نمی‌خواست و علاوه بر این پیامبرﷺ چند روز پس از این

و هم چنین صبحی پاشا از دانشمندان معروف ترکیه در کتاب خویش (حقایق الکلام في تاریخ الاسلام) می‌گوید: پیامبر ﷺ در همین سال در خطبه حجة الوداع فرمود: «کلام خدا و سنت رسول الله را بگیرید تا گمراه نشوید» پس نیازی به این وصیت باقی نمانده بود،و اگر این وصیت به حدی لازم بود که وجودش باعث هدایت و عدمش سبب گمراهی امت بود، پس چرا پیامبر ﷺ با گفتن عمر یا دیگری از از آن منصرف گردید و در حالی که اصحاب پیامبر ﷺ در حضور او با نهایت ادب، خاموش می‌نشینند و حرف بلند نمی‌زدند، پس چگونه در حضور او با صدا و فریاد بلند نزاع راه انداختند، این‌ها مسائلی است که باید با یک دید واقع‌بینانه به آن نگریست، و هم چنین علامه شبلی نعمانی رئیس هیئت علمای هندوستان این خبر را نادرست و بی‌اساس شمرده است و در کتاب خویش (الفاروق[1]) می‌گوید: «امکان ندارد، پیامبر ﷺ از راه غم‌خواری برای مسلمانان، قلم و دوات بخواهد که هدایت‌نامه برای شما بنویسم و دسته‌ای از یاران او مخالفت درآیند، و طبق برخی روایات (نعوذبالله) پیامبر ﷺ را به گفتن هذیان نیز نسبت دهند ....» سپس می‌گوید: دلیل نادرستی و جعلی بودن این خبر این است که عبدالله ابن عباس (پسر ده ساله[2]) قطعاً در[3] آن مجلس نبوده است، و کسانی که در این مجلس بوده‌اند حتی یک کلمه در این باره از آن‌ها نقل نگردیده است.

شبلی نعمانی در خاتمه این بحث می‌گوید: «هر کسی که دارای عقل سلیم باشد به خوبی می‌داند که این روایت چگونه و از کجا سر به در آورده است».

جریان در حیات بود و در بین او و علی فاصله‌ای نبود و فاطمه نیز همواره بر بالین او بود و اگر می‌خواست می‌توانست علی را صدا کند و او را جانشین خود نماید».

[1]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

[2]ـ قسطلانی، شرح صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۳۶ و هم چنین شرح تابع الاصول، چ۳، ص ۳۶۰ تولد عبدالله ابن عباس را سه سال قبل از هجرت نوشته‌اند اما خود بخاری در صحیح خود (ارشاد ساری، ج ۷۷، ص ۴۷۵) از ابن عباس نقل کرده که: «توفی رسول الله ﷺ و انا ابن عشر سنین و قد قویت المحکم = روزی که پیامبر ﷺ رحلت فرمود من ده ساله بودم...».

[3]ـ تحقیق محدثین به نقل الفاروق، ج ۲، ص ۷۵.

نظر نگارنده درباره این روایت

نظر نگارنده در مورد جعلی بودن این روایت با نظر دانشمندان نام برده کاملاً موافق است ولی ما، با استفاده از اسلوب خاص حدیث‌شناسی، در متن و محتوا و احوال راویان و شرایط زمانی و مکانی آن، تجزیه و تحلیلی به عمل آورده‌ایم، که جعلی بودن این روایت را مستدل می‌نماید، و اینک خلاصه تحقیقات خود را (با عرض معذرت طول کلام) در معرض مطالعه خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم.

مطلب قلم و دوات در بخاری و مسلم و بقیه کتب حدیث به هفت طریق روایت شده است که چهار طریق[1] به این شکل است: «زهری، از عبیدالله، از ابن عباس» و سه[2] طریق دیگر به این شکل است: «سلیمان احوال، از ابن جبیر، از ابن عباس» و این طریق‌های سه‌گانه دومی در عین این که با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند (در یکی گفته شده استخوان شانه بیاورید، در دیگری گفته کتابی بیاورید و در دیگر گفته شده بیاورید). در این مطلب با هم متفق هستند: ۱ـ آن روز پنج‌شنبه بود. ۲ـ نسبت هذیان به پیامبرﷺ (نعوذبالله) داده شد. ۳ـ پیامبرﷺ درباره سه مطلب وصیت فرمود (اخراج مشرکین، احترام، هیئت‌های نمایندگی و سومی فراموش شده است). ۴ـ ابن عباس به شدت گریه کرد و شن‌ها را تر نمود.

و اما در طریق‌های چهارگانه اولی نه از پنج‌شنبه، نه از هذیان، نه از وصیت و نه از گریه ابن عباس اساساً بحثی به میان نیامده است و در مقابل و به جای همه این دو مطلب دیگر اضافه آمده است، اول بحث از عمر بن خطاب است که در این طریقه به عنوان (بعضی) و در سه طریقه دیگر صریحاً گفته شده است که عمر بن خطاب گفت بیماری پیامبرﷺ شدت یافته است و قرآن در نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی است، و دوم بیرون کردن همه اصحاب مخالف و موافق.

---

[1]ـ محل ذکر این چهار طریق بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱، ص ۲۰۶، و ج ۸، ص ۳۵۵، و ج ۱۰، ص ۳۵۳ و ج ۶، ص ۴۳۶.

[2]ـ محل ذکر این سه طریق بخاری، شرح قسطلانی، ج ۵، ص ۲۳۶، و ج ۵، ص ۲۳۶، و ج ۵، ص ۱۶۹ و ج ۶، ص ۴۶۲.

و چون در همه طریقه‌های سه‌گانه که بحث از هذیان[۱] شده، بحثی از عمر نیست و در همه طریقه‌های چهارگانه که به اشاره یا به صراحت بحث از عمر[۲] شده، ابداً از هذیان بحثی نیست بنابراین اگر این روایت صحیح هم می‌بود هیچ زیانی به مقام والای عمرﷺ و ایمان و اخلاص او نمی‌رسانید و هیچ گونه شادی و دل‌خوشی را برای مخالفین او موجب نمی‌گردید، زیرا به فرض صحت این روایت، عمرﷺ در جهت کمتر کردن زحمت از پیامبر ﷺ در حال شدت بیماری، پیشنهادی رده است که اگر پیامبرﷺ به پیشنهاد او موافق نمی‌بود کار خود را انجام می‌داد و عمرﷺ هم مانند همیشه با کمال ادب ساکت و خاموش می‌گردید، مانند ده‌ها پیشنهاد دیگر فاروقﷺ در طول حیات پیامبر ﷺ که فاروقﷺ با شور و علاقه زیاد آن‌ها را مطرح می‌کرد، و به محض این که پیامبر ﷺ در یک کلمه می‌فرمود «نه» فاروقﷺ در نهایت ادب خاموش می‌گردید و این پیشنهاد را از دل خود بیرون می‌کرد بنابراین این روایت خواه صحیح و خواه جعلی فرض شود نه عمرﷺ زیانی می‌رساند و نه به مسئله خلافت هیچ ارتباطی دارد، زیرا به فرض این که پیامبر ﷺ چیزی می‌نوشت از کجا معلوم که خلافت‌نامه می‌بود؟ و اگر هم خلافت‌نامه می‌بود از کجا معلوم به نام ابوبکرﷺ نمی‌بود؟[۳]

اما توجه به مقایسه مضامین طریقه‌های نام برده و دلایلی را که ذیلاً ارائه می‌دهیم به خوبی نشان می‌دهند که این روایت صرف نظر از ارتباطی که به عمرﷺ یا به مسئله خلافت دارد اساساً از صحت و اصالت بهره‌ای ندارد.

---

[۱]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۵، ص ۲۳۶، و ج ۵، ص ۱۶۹، ج ۶، ص ۴۶۲.

[۲]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۳۶، و ج ۱، ص ۲۰۶، ج ۸، ص ۳۵۵، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

[۳]ـ سیره حلبیه، ج۳، ص۳۸۱، همین مطلب را تأیید می‌کند «پیامبر ﷺ به هنگام شدت بیماری به عبدالرحمن پسر ابوبکرﷺ گفت لوحی بیاورید تا نوشته‌ای برای ابوبکرﷺ بنویسم تا مردم درباره جانشینی او اختلاف نکنند سپس فرمود لازم نیست چون....».

دلایل عدم صحت این روایت

۱ـ در طریق‌های سه‌گانه اولی«سلیمان، از جبیر از ابن عباس» در آخر یکایک آن‌ها این جمله دیده می‌شود «وَنَسيتُ الثَّالِثَهَ[1] و سومی را فراموش کرده‌ام» و این اعتراف صریح را وی به فراموش‌کاری خویش، صحت را از خبر به کلی سلب می‌نماید، و علمای علم الحدیث عموماً به این اصل بصریح کرده‌اند.[2]

۲ـ در طریق چهارگانه دومی «زهری از عبیدالله از ابن عباس» از زبان پیامبر ﷺ جمله (قُومُوا عَنّی[3] = برخیزید از منزل من) در عادت پیامبرﷺ سابقه ندارد مخالفین به هر حال، موافقین چرا؟ و اگر بر فرض پیامبر ﷺ برخلاف عادت خویش هم چنین دستوری می‌داد، طبق معروف‌ترین اصل علم الحدیث، می‌بایستی نظر به اهمیت آن از راه تواتر، نه از راه آحاد، روایت[4] شود.

۳ـ در تمام طریق‌های هفتگانه پدیده (تَقْطیع)[5] مشاهده می‌گردد، و چنان که شابقاً توضیح دادیم در طریق‌های سه‌گانه «سلیمان از جبیر از ابن عباس» پنج مطلب مهم آمده است که هیچ کدام در طریق‌های چهارگانه دومی دیده نمی‌شوند و در طریق‌های چهارگانه «زهری از عبیدالله از ابن عباس» دو مطلب مهم آمده است که هیچ کدام در طریق‌های سه‌گانه دیده نمی‌شوند و این تقطیع هولناک و خارج از حد از روایتی که فقط به یک نفر، ابن عباس، منتهی می‌گردد صحت خبر را در آب‌هام غرق می‌کند.

۴ـ همان طوری که مشاهده کردیم تمام طریق‌های هفت‌گانه در تمام کتب محمدثین فقط به عبدالله ابن عباس می‌رسند، و عبدالله ابن عباس طبق اعتراف

---

[1]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۵، ص ۲۳۶، و ج ۵، ص ۱۶۹، ج ۶، ص ۴۶۲.

[2]ـ شرح اختصار علوم الحدیث، ابن کثیر، ص ۹۲، و شرح نخبه ابن حجر عسقلانی، ص ۹ (مبحث حدیث شاذ).

[3]ـ بخاری، ج ۱، ص ۲۰۶، شرح قسطلانی، ج ۸، ص ۳۵۵، و ج ۱۰، ص ۳۵۳.

[4]ـ جمع الجوامع، اصول الفقه، ج۲.

[5]ـ الباعث الحبیث، شرح اختصار علوم الحدیث، ابن کثیر، ص ۱۴۴، تقطیع حدیث در صورتی که قسمت محذوف مربوط به قسمت مذکور باشد بالاتفاق صحیح نیست.

صریح خویش، در روز وفات پیامبر ﷺ پسر ده ساله بوده است،[۱] و به این مجلس راه نیافته است، بنابراین این پسر ده سال باید این مطلب را از اهل این مجلس شنیده باشد و این سؤال را پیش می‌آورد، که تمام اهل این مجلس چرا این مطلب را فقط به یک پسر ده ساله گفته‌اند و کس دیگری از زبان هیچ کدام از آن‌ها این مطلب نشنیده است و چرا هیچ کدام از آن‌ها امر مؤکد پیامبر ﷺ را (فَلْيبَلِّغِ الشاهِدُ الغائِبَ) را رعایت نکرده‌اند، و چرا در میان میلیون‌ها تابعی فقط دو نفر، آن هم با این تقطیع و تفاوت‌های هول‌انگیز، این مطلب را از ابن عباس شنیده‌اند و چرا از میلیون‌ها تابع تابعین فقط زهری و سلیمان این مطلب را هر یک از یک نفر تابعی شنیده‌اند، و جواب همه این چراها این است که این روایت اساساً صحت ندارد و به خاطر برخی مقاصد ساخته و پرداخته شده است.

۵ـ در تمام طریق‌های هفت‌گانه، این جمله دیده می‌شود: «که قلم و دوات بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد ازمن گمراه نشوید» و در تمام طریق‌ها این مطلب هم هست که پیامبر ﷺ چیزی ننوشت، به فرض صحت این روایت ننتیجه این صغری و کبری چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که امت اسلام، اعم از مخالفین و موافقین این نوشته، بعد از پیامبر ﷺ عموماً گمراه شدند و چون صحت این روایت الزاماً این نتیجه را می‌دهد و این نتیجه هم به هیچ وجه صحت ندارد[۲] پس این روایت نیز صحت ندارد.

---

[۱]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۷، ص ۴۷۵، «قال ابن عباس توفی رسول الله ﷺ و انا ابن عشر سنین و قد قرات المحکم».

[۲]ـ به اتفاق تمام افراد و جوامع بی‌شمار اسلامی، تمام مسلمانان بعد از رحلت پیامبر ﷺ گمراه نشده‌اند و جمعیت‌هایی دائماً بر راه حق و بر دین مبین اسلام پایدار مانده‌اند «لایزالُ طایِفَةٌ مِنْ اُمَّتي ظاهرينَ عَلَي الحَقَّ حَتّي يَأتِيَ اَمْر الله اَيْ السّاعَة» و آن چه مورد اختلاف بوده و هست این بوده و این هست که از این جوامع کدام بر راه حق و کدام بر راه باطل است، و با توجه به قرآن که متواتر است و توجه به احادیث صحیح حل این اختلاف هم کار مشکلی نیست بنابراین روایت قلم و قرطاس امکان صحت ندارد.

اشاره‌های پیامبر ﷺ در آخرین روزهای زندگی

پیامبر ﷺ در یکی از روزهای بیماری، با چهره تب‌دار و سری بسته، به مسجد می‌آید، و بعد از حمد خدا و یاد اصحاب احد و طلب آمرزش برای آن‌ها و به تکرار فرستادن درود برای آن‌ها، می‌فرماید: «خدا بنده‌ای را از بندگان خود، میان دنیا و آن چه نزد اوست مخیر کرد، و وی آن چه را نزد اوست اختیار نمود» ابوبکرﷺ، که تنها کسی بود این مطلب را درک کرد، با صدای بلند گریست، و در حالی که نگاه‌های اشک‌آلودش را بر سیمای پیامبر ﷺ دوخته بود با لحنی که از شدت اندوه و اخلاص گرفته بود، گفت: «ما جانمان را و فرزندانمان را فدای تو می‌کنیم»[۱] پیامبر ﷺ فرمود: «ابوبکر آرام باش» آن گاه پیامبر ﷺ فرمود «همه درهایی که به مسجد باز می‌گردند مسدود کنید، مگر[۲] در ابوبکر، که در میان یارانم هیچ کس را از او بهتر نمی‌دانم».

در این روزهای بیماری، ابوبکرﷺ به فرمان پیامبر ﷺ در اوقاتی بر اثر شدت بیماری به مسجد نمی‌آید،

امام نماز جماعت مسلمانان است و مسلمانان[۳] هفده نماز، روی هم بیش از سه روز، پشت سر ابوبکرﷺ نماز می‌خوانند، و در یکی از این نمازها پس از آن که ابوبکرﷺ نماز را آغاز کرد، پیامبر ﷺ به مسجد آمد و علائم نهایت شادی مسلمانان از بهبودی پیامبر ﷺ ظاهر گردید، پیامبر ﷺ اشاره کرد که نماز خود را به پایان برسانید، و از خوشحالی آن‌ها مسرور گشت، و ابوبکرﷺ آمدن پیامبر ﷺ را احساس کرد و از مکان خویش عقب رفت و می‌خواست پیامبر ﷺ امام جماعت باشد، ولی پیامبر ﷺ با دست

---

[۱]ـ اسلام‌شناسی، دکتر علی شریعتی، ص ۴۳۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۱ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۳ و سیره حلبیه، ص ۳۸۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۳۲۲، البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج ۵، ص ۲۳۶، از شیخ ابوالحسن اشعری چنین نقل می‌کند: «این که پیامبر ﷺ ابوبکرﷺ را در نماز بر همه اصحاب مقدم کرده است متواتر است و چون پیامبر ﷺ فرموده اول آگاه‌تر به قرآن و بعد آگاه‌تر به سنت و بعد مسن‌تر و بعد مقدم‌تر در اسلام باید در نمازها مقدم شود»، بنابراین همین تقدم ابوبکرﷺ دلیل قاطعی است بر اولویت ابوبکرﷺ برای خلافت.

خود او را جلو برد و گفت با مردم نماز بخوانید و خود در طرف راست ابوبکرﷺ نماز را نشسته گزارد، و بعد از فراغت از نماز با صدای بلند، که مردم از خارج مسجد می‌شنیدند و با بیانات شیوا و دل‌انگیز مردم را به پیروی از قرآن و توجه به حرام و حلال و دوری از بدعت‌ها امر فرموده، و به اتاق عایشهﷺ برگشت.

روزهای بیماری پیامبر ﷺ و تمام لحظات آن‌ها، لحظات هراسناک و بهت‌آور و غم‌انگیزی است، گویی زبان همه یاران بسته شده است، و از درخواست‌ها و سؤال‌ها و پیشنهادهای آنان خبری نیست و گویی سراپا گوش و هوش شده‌اند تا هر چه پیامبر ﷺ عثمان، عبدالرحمن، ابوعبیده، ابو ایوب انصاریﷺ و هیچ یک از اصحاب مهاجر و اصحاب انصار و از یک صد هزار صحابی هیچ کس حرفی را برای گفتن و مطلبی را برای سؤال، یا پیشنهاد ندارد جز یک نفر از غیر مهاجرین و انصار، آن هم یک سؤال، آن هم نرسیده به پیامبر ﷺ به وسیله علی مرتضیﷺ پس داده می‌شود، و آن این که علی مرتضی از اتاق پیامبر ﷺ به میان مردم می‌آید، مردم می‌پرسند: «ای ابو الحسن وضع پیامبر ﷺ چطور است؟» علیﷺ در جواب آن‌ها می‌گوید: «الحمدلله حال پیامبر ﷺ رو به بهبودی است».

علی مرتضی پیشنهاد عباس را، در مورد تعیین جانشین، رد کرد

عباس عموی پیامبر ﷺ دست علی را می‌گیرد و با حالتی از نگرانی به او می‌گوید: «اَنْتَ وَاللهِ بَعْدَ ثَلاثٍ[1] عَبْدُ العَصا» به خدا تو بعد از سه روز دیگر زیر فرمان دیگران خواهید بود، زیرا من از مشاهده نشانه‌هایی که در حال وفات بر چهرهای پسران عبدالمطلب دیده‌ام، به خدا می‌دانم که پیامبر ﷺ با همین بیماری وفات خواهد کرد،

[1]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۶۸، و کامل ابن اثیر، ج۱، ص ۴۰۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۱. توجه: اهل تسنن متفق هستند در این که پیامبر ﷺ به عبارت صریح کسی را جانشین خود نکرده است ولی با این چند اشاره، ابوبکرﷺ را بر دیگران ترجیح داده است، اول به ریاست کاروان حج، دوم امامت نمازها و سوم زنی به خدمت پیامبر ﷺ آمد فرمود بار دیگر بیایید آن زن گفت: اگر تو نبودی (مقصودش وفات بود) گفت به نزد ابوبکر ﷺ بیایید (بخاری و مسلم متفق علیه).

حال بیا با همدیگر به خدمت پیامبر ﷺ برویم تا اگر ما زمامدار خواهیم بود، از کار خویش آگاه شویم، و اگر کسان دیگری خواهند بود آن‌ها را بشناسیم و پیامبرﷺ ما را به آن‌ها بسپارد[1]» علی مرتضیﷺ در جواب او می‌گوید: «به خدا اگر ما درباره زمامداری از او سؤال کنیم و او آن را از ما منع کند، دیگر کسی این امر را به ما واگذار نمی‌کند، و به خدا به هیچ وجه در این باره از پیامبرﷺ سؤال[2] نمی‌کنم.

علی مرتضیﷺ در این باره از پیامبر ﷺ سؤال نمی‌کند، و ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده و ابن عوف و ابو ایوب انصاری (رضی الله عنهم اجمعین) هم سؤال نمی‌کنند هیچ کدام از مهاجرین و انصار و بیش از یک صد هزار صحابی در این باره از پیامبر ﷺ سؤال نمی‌کنند، زیرا در روزهای بیماری پیامبر ﷺ، و در این لحظات بهت‌آور و هراس‌انگیز همه یاران سراپا گوش و سراپا هوش شده‌اند فقط به فرموده‌های او گوش می‌کنند و در رفتار او دقت می‌نمایند و خود حرف نمی‌زنند و سؤال هم نمی‌کنند، و پیامبر ﷺ آن چه لازم است برای آن‌ها بیان می‌فرماید اما پیامبر ﷺ هم درباره این که چه کسی بعد از او زمامدار مسلمانان باشد[3] حرفی نمی‌زند زیرا، در دینی که پیامبرﷺ آورده است، فرمانروا فقط خداست، ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ و قانون حکومت خدا به

---

[1]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۶۸، و کامل ابن اثیر، ج۱، ص ۴۰۰ و تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۳۲۱. توجه: اهل تسنن متفق هستند در این که پیامبرﷺ به عبارت صریح کسی را جانشین خود نکرده است ولی با این چند اشاره، ابوبکرﷺ را بر دیگران ترجیح داده است، اول به ریاست کاروان حج، دوم امامت نمازها و سوم زنی به خدمت پیامبرﷺ آمد فرمود بار دیگر بیایید آن زن گفت: اگر تو نبودی (مقصودش وفات بود) گفت به نزد ابوبکر ﷺ بیایید (بخاری و مسلم متفق علیه).

[2]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۶۸، و کامل ابن اثیر، ج۱، ص ۴۰۰۰ و تاریخ جریر طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۱.

[3]ـ البدایه و النهایه، ج ۵، ص۲۵۰، که ضمن بیان چندین دلیل می‌گوید: «وقتی به امیرالمؤمنین عمر بن خطابﷺ گفتند درباره تعیین جانشین خود چه تصمیمی داری؟» در جواب گفت: «اگر جانشین تعیین نکنم از پیامبرﷺ پیروی کرده‌ام و....».

ترتیب: قرآن، گفتار و رفتار و کردار پیامبر ﷺ، و نتایج شوراهای اسلامی است: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ [النساء: ۵۹].

چرا پیامبر ﷺ جانشین را تعیین نفرمود

بنابراین، زمامداری، در چنین حکومتی، پُستی است افتخاری و عاری از هر گونه مزایای مادی و صدور امر و نهی، و پستی است در حد اجرای احکام معین دین و تنظیم و ادراه شوراهای اسلامی، و مسلمانان رشد یافته هم چنان که می‌توانند بعد از پیامبر ﷺ معضلات کارهای عمومی را از راه تشکیل شوراها حل نمایند ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: ۳۸] هم چنان می‌توانند کسی را، که از امانت و آگاهی، و داخواهی و نفوذ او در دل‌ها آگاهی دارند، برای اداره شوراهای خویش، انتخاب نمایند.

البته پیامبر ﷺ به آسانی می‌تواند کسی را (علی عموزاده دانا و محبوب خود را، یا ابوبکر یا عمر که بعد از پیامبر ﷺ مرد شماره یک و دوی جهان اسلام، در حل قضایای زمان پیامبر ﷺ بوده‌اند، یا هر کس دیگری را) برای زمامداری انتصاب فرماید، اما چون انتصاب اعقاب آن‌ها و سلسله خانواده آن‌ها، امکان‌پذیر نیست، و بر حسب سُنَّتَ الله یک سلسله تا ابد و به موازات یک دین جاودانه، لازم نیست، عموماً و بدون استثنان افراد واجد شرایط احراز مقامی باشند پس این انتصاب فقط برای چند سال می‌تواند مؤثر باشد و بعد از چند سال و وفات آن شخص که الزاماً انتخابات برای تعیین زمامدار به عمل می‌آید، و جز آن چاره‌ای نیست، با اصل انتصاب زمامدار به فرمان پیامبر ﷺ، تضاد و مباینت پیدا می‌کند، و حکمت پیامبر خدا ﷺ مقتضی است که هیچ کسی را صریحاً به زمامداری مسلمانان بعد از خویش منصوب نفرماید، تا اصل کلی اسلام و سنت رسول الله در جهت ارجاع امر زمامداری به انتخابات تا ابد و بدون معارض، در اختیار مسلمانان قرار گیرد.

دوشنبه، روز وفات پیامبر ﷺ

سحرگاه روز دوشنبه است[۱]، و در همان حالی که مسلمانان به امامت ابوبکرﷺ نماز صبح می‌خوانند، پیامبر ﷺ پرده در عایشه را بالا می‌زند، و از این که مسلمانان را با صفوف منظم در حال نماز می‌بیند تبسم شادی بر لبان او ظاهر می‌گردد، و ابوبکرﷺ که احساس می‌کند پیامبرﷺ برای نماز به مسجد می‌آید از محل خویش عقب می‌رود، و صف‌ها نیز از احساس شادی که پیامبر ﷺ برای نماز به مسجد می‌آید نزدیک به هم بخورد، اما پیامبر ﷺ با دست خویش اشاره می‌فرماید که با همین حال نماز خود را به پایان برسانند[۲] و پرده را پائین انداخته و به اتاق عایشهﷺ برمی‌گردد.[۳] مسلمانان نماز صبح را به پایان می‌رسانند، و با یک حالتی از شادی که بیماری پیامبر ﷺ رو به بهبودی است، از مسجد خارج می‌شوند، ابوبکرﷺ از پیامبر ﷺ اجازه می‌گیرد که به (سُنْخ) در حوالی شهر بود و عمرﷺ و علی ﷺ[۴] دنبال کار خویش می‌روند، اما بعد از گذشت ساعت‌ها، بار دیگر بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت، و در حوالی[۵] ظهر، عقربه‌های ساعت زمان، برای نواختن هولناک‌ترین زنگ خطر! به هم نزدیک شدند، زمان ساکت، و هستی خاموش، و مَلَأ اعلی، در آسمان بام خانه عایشه در حالت انتظار، ناگهان آخرین کلمه وداع پیامبر ﷺ از این جهان و پیوستن به رفیق اعلی. «بَلِ الرَّفِيقُ الْأَعْلى» وفات رسول الله را اعلام نمود،[۶] و شدت گریه و زاری همسران او، این خبر وحشتناک را به مسجد و از مسجد به تمام شهر و اطراف آن رسانید، هولناک‌ترین زنگ خطر به صدا درآمده است که طنین آن نه تنها دل‌های مسلمین را می‌گدازد، بلکه نجد و حجاز

---

[۱]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۶۸، و کامل ابن اثیر، ج، ص ۴۰۱ و تاریخ جریر طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ حیاه محمد، هیکل، ص ۵۰۳، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۴.

[۵]ـ ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۰۳.

[۶]ـ قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۳، و ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۰۲، و طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۶.

و یمن و تمام عربستان را به کوه آتش‌فشانی مبدل می‌کند، که در تمام نقاط حساس آن دود غلیظ نفاق و مواد گداخته کفر همراه شراره‌های آتش جنگ به سوی مدینه پرتاب می‌گردد و با انتشار این خبر در شهرهای مکه[۱] و طائف علیه اسلام شورش‌هایی برپا می‌شود و در اطراف شهر مدینه نیز، عشایر و ایلات و همه زورمداران ضربت خورده، برای حمله به مدینه مزدور می‌گیرند و سپاه جمع‌آوری می‌کنند و در چهار نقطه حساس عربستان، در یمن اَسْوَد و غَطْفان طُلَیحَه[۲] هر یک با سپاه مجهز خویش و همراه انبوهی از گروه‌های از دین برگشته و مرتدین عرب به تخریب شهر مدینه و انهدام پایگاه اسلام و قتل عام مسلمانان تصمیم گرفته‌اند، و سپاه سه هزار نفری اسامه، که به فرمان پیامبر ﷺ به خارج مرزهای حجاز اعزام گردیده است در کی حالت بلاتکلیفی به داخل شهر برگشته است.

فاروق ﷺ توان قبول خبر وفات پیامبر ﷺ ندارد

فاروق ﷺ، در همان لحظات نخستین[۳] خبر جانگداز وفات پیامبر ﷺ را می‌شنود، و این عنصر ایمان و فراست و تیزبینی، که عمق حوادث ناشی از این حادثه را به خوبی پیش‌بینی می‌کند در یک حالتی از اضطراب و وحشت و ناباوری، همراه (مغیره ابن شعبه[۴]) به در اتاق عایشه ﷺ، می‌شتابد، و پس از دریافت اجازه از عایشه ﷺ، وارد شده، و بر بالین پیامبر ﷺ می‌نشیند و بعد از نگاهی به چهره نورانی پیامبر ﷺ با کشیدن آهی از دل گداخته می‌گوید: «واغَشَیاه» آه، در حالی بیهوشی است! و از جای خویش برمی‌خیزد و در نزدیک در خروجی، مُغَیرَه می‌گوید: «ای عمر، وفات کرده است!» فاروق ﷺ در جواب می‌گوید: «دروغ گفتی، پیامبر خدا ﷺ وفات نمی‌کند تا خدا منافقین را نابود نکند».[۵] سپس به میان مسلمانان بهت‌زده و اندوهگین، که در مسجد

---

[۱]- ابن اثیر، ج ۱، ص۴۰۴، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۵، و بامداد اسلام تألیف دکتر زرکوب، ص ۷۲.

[۲]- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۰.

[۳]- ابن اثیر، ج ۱، ص۴۰۳، و طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۸.

[۴]- قسطلانی، شرح بخاری، ج ۶، ص ۹۱ و حیاه محمد، ص ۵۵، و قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۰، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۱.

[۵]- همان

و اطراف آن تجمع کرده‌اند، می‌شتابد و با اصرار و تأکید می‌گوید: «پیامبر ﷺ وفات نکرده است بلکه مانند موسی؛ به میعاد رفته است» سپس می‌گوید: «پس از اندک مدتی از وفات او باز خدا او را زنده می‌گرداند[۱]» این‌ها، جلوه‌هایی از آرزوهای فاروقؓ است، که در کلمات او تبلور یافته‌اند، و فاروقؓ در اظهار این آرزوها کاملاً صادق است، اما، این آرزوها، مانند آرزوهای اکثر بزرگان جاوه واقعیت نمی‌پوشند، و در همین لحظه ابوبکر ؓ، عنصر ایمان و حکمت، از سنح[۲] به مسجد می‌رسد، و با متانت کامل و بدون اعتناء به بحث‌های فاروق ؓ، در میان صف‌های مردم به اتاق عایشهؓ و به بالین پیامبر ﷺ می‌رسد، و به آرامی پارچه نازک (حِبْره)[۳] را از روی پیامبر ﷺ برمی‌دارد، و در چهره نورانی او خیره می‌شود، و بین دو چشم[۴] پیامبر ﷺ را می‌بوسد و با لحنی که از شدت اندوه و اخلاص گلویش را گرفته، می‌گوید: «پدر و مادرم فدای تو باد، در حال حیات و در حال ممات، چقدر خوشبو هستی، و قسم به کسی که جان من در دست اوست، خدا، هرگز دو مرگ را به تو نمی‌چشاند[۵]» ابوبکرؓ در این بیان مختصر با دو کلمه (حال ممات) و (دو مرگ) اعلام می‌کند که پیامبر ﷺ وفات کرده است و تا روز رستاخیز هم برنمی‌گردد[۶]، و این هم همان حقیقت تلخی است که فاروقؓ (عنصر ایمان و قهر و خروش) تسلیم آن نشده بود ولی ابوبکرؓ (عنصر ایمان و حکمت) با همه تلخی‌هایی که داشت آن را قبول کرد، ابوبکرؓ به آرامی پارچه (حبره) را بر چهره نورانی پیامبر ﷺ باز می‌گرداند و برای اعلام رسمی و قطعی وفات پیامبر ﷺ به میان جمعیت مسلمانان می‌آید و به فاروقؓ فرمان می‌دهد: «عَلی

---

[۱]ـ ابن اثیر، ج ۱، ص۴۰۳، و طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۷، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۸. قابل توجه این که این مطلب در بخاری و کتب معتبر حدیث نیامده است.

[۲]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۹۱.

[۳]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۰.

[۴]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۹۱.

[۵]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۰ و ۹۱.

[۶]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۰.

رِسْلِكَ! = آرام باشد[1]» فاروقﷺ از شدت اندوه به هشدار ابوبکرﷺ بی‌توجه است اما جمعیت مسلمانان وقتی می‌بینند ابوبکرﷺ می‌خواهد مطلبی را به آن‌ها بگوید عموماً از فاروقﷺ دور گشته و هوش و گوش و حواس خود را متوجه ابوبکرﷺ می‌نمایند[2].

ابوبکرﷺ با دلایل قاطع وفات پیامبر ﷺ را اعلام می‌کند

و ابوبکرﷺ با صدای بلند به آن‌ها می‌گوید: «اما بعد کسی که از شما، محمد ﷺ را می‌پرستد، بداند که محمد ﷺ وفات کرده است و کسی که خدا را می‌پرستد، بداند که خدا زنده است و هرگز نمی‌میرد، خدا فرموده است[3]:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔاۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ١٤٤] «یعنی: محمد، جاودانه نیست و، فقط پیامبری است که قبل از او پیامبران دیگر گذشته‌اند، پس اگر او بمیرد یا به قتل برسد، آیا شما بر پاشنه‌های خویش بر می‌گردید؟ و اگر کسی نیز، بعد از وفات او، بر پاشنه‌های خویش برگردد، بی‌گمان هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و دیری نمی‌پاید که خدا پاداش شکرگزاران را می‌دهد».

فاروقﷺ از شنیدن این آیه، که به وفات پیامبر ﷺ و مرتد شدن برخی بعد از وفات پیامبر ﷺ تصریح می‌کند، به حدی در اندوه و هول و هراس فرو می‌رود، که پاهایش تاب تحمل او را ندارند و به زمین می‌افتد[4]، و ناچار است حقیقت وفات پیامبر ﷺ را با همه تلخی‌هایی که دارد هضم کند، و وحدت نظر دو وزیر[5] پیامبر ﷺ که سال‌ها طرف

---

[1]ـ بخاری، شرح قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۷، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۹، ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۰۳، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ بخاری، قسطلانی، ج ۶، ص ۴۷۱.

[5]ـ سیره عمر بن خطاب، ابن الجوزی، ص ۲۳، با نقل حدیثی از ابوسعید خدری که پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر را دو وزیر خویش خوانده است.

مشورت پیامبر ﷺ بوده‌اند و در حل معضلات جهان اسلام مرد شماره یک و شماره دو بعد از پیامبر ﷺ بودند، در این لحظه حساس، مانع هر گونه تفرقه و اختلاف[۱] در بین یک صد هزار صحابی می‌شود.

ابوبکرﷺ و عمرﷺ برای اتخاذ تصمیم درباره تدفین پیامبر ﷺ به اتاق عایشهﷺ می‌روند

و ابوبکرﷺ بعد از اعلام وفات پیامبر ﷺ و ایجاد وحدت نظر در زمینه این واقعیت تلخ، همراه فاروقﷺ به اتاق عایشهﷺ و به بالین پیامبر ﷺ می‌رود، تا در همین موقع، که شاید در حدود فقط یک ساعت از لحظه وفات پیامبر ﷺ گذشته است، از مسائل مربوط به تدفین پیامبر خدا ﷺ بحث و مشاوره کنند، و بعد از اتخاذ تصمیمات لازم، هزاران صحابی، مراسم تدفین پیامبر خدا ﷺ را با شکوه و احترام خاص انجام دهند، اما هنوز این مسائل را با علی مرتضی و عباسﷺ و بقیه خویشان پیامبر ﷺ و بزرگان اصحاب مطرح نکرده‌اند،

یک نفر فاروقﷺ را از خارج اتاق عایشهﷺ صدا می‌کند

که ناگاه کسی از خارج اتاق فاروقﷺ را صدا می‌کند[۲]: «ای پسر خطاب بیا بیرون، پیش آمدی رخ داده است» فاروقﷺ در پاسخ او می‌گوید:

---

[۱]ـ الفرق بین الفرق، این اختلاف نخستین اختلافی است که بعد از وفات پیامبر ﷺ در بین مسلمانان به وجود آمده است، که به حکمت ابوبکر و اعتمادی که مردم از زمان پیامبر ﷺ نسبت به او پیدا کرده بودند در همان لحظات اولی رفع گردید.

[۲]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، به نقل از مسند ابویعلی کتابی بسیار معتبر و مستند و اینک عین عبارت مسند ابویعلی: «بينما نحن في منزل رسول الله ﷺ اذ رجل ينادي من وراء الجدران ان اخرج الي يا ابن الخطاب فقلت: اليك عني فانان عنك مشغول يعني بامر رسول الله ﷺ فقال له قد حدث امر فان الانصار اجتمعوا في سقيفه بني ساعده فادركوهم ان يحدثوا مرا «الخ» و شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۲، به نقل از اما مالک ﷺ».

«برو پی کارت، ما سرگرم کاری هستیم در رابطه با رسول الله ﷺ که در این شرایط هر کار دیگری را کنار گذاشته‌ایم و جواب تو را نمی‌دهم[۱]» اصرار آن شخص فاروق رضی الله عنه را به خارج اتاق می‌برد، و مطلبی را به اطلاع او می‌رساند، که موجب می‌شود فاروق رضی الله عنه از خارج اتاق ابوبکر رضی الله عنه را صدا کند: بیا بیرون که پیش آمدی رخ داده است! ابوبکر رضی الله عنه نظیر همان حرف نخستین فاروق رضی الله عنه را می‌گوید که در مقابل کاری که به رسول الله ﷺ مربوط است به هیچ کار دیگری کار ندارم. فاروق رضی الله عنه با صراحت و جرأت خاص خود این پیش آمد ناگهانی و خطرناک را این طور برای ابوبکر رضی الله عنه تعریف می‌کند که[۲] «یاران انصار و همه مسلمانان بومی شهر مدینه در ایوان سرپوشیده بنی ساعده (سقیفه بنی ساعده) تجمع کرده‌اند، می‌خواهند در بین خویش امیر و زمامداری برای همه مسلمانان انتخاب کنند، برخیز تا هر چه زودتر به میان آن‌ها برویم،[۳] مبادا در نتیجه بگو و مگوهای آنان با یاران مهاجر، در این لحظات حساس دایره جنگ داخلی مشتعل گردد، و حوادثی اتفاق بیفتد که جبران آن‌ها ممکن نباشد،

فاروق رضی الله عنه، ابوبکر رضی الله عنه را وادار می‌کند که همراه یکدیگر به سقیفه، بروند

ابوبکر رضی الله عنه همراه فاروق رضی الله عنه، و ابوعبیده (امین امت) رضی الله عنه به منظور جلوگیری از یک اختلاف خونین به سقیفه بنی ساعده، شتافتند و در راه (عاصم و عویم) به آن‌ها رسیدند و گفتند «برگردید زیرا خواسته شما عملی نمی‌شود، خودتان در میان خویش این مسئله را حل نمایید» فاروق رضی الله عنه گفت: به خدا ما نزد برادران خویش (انصار) باید برویم.[۴] و در همان لحظه‌هایی که دو وزیر پیامبر ﷺ (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) همراه امین امت (ابوعبیده رضی الله عنه) در راه سقیفه بنی ساعده هستند علی مرتضی رضی الله عنه و بقیه افراد بنی

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ سند ابی یعلی به نقل الفاروق شبلی نعمانی، ص ۸۰، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۱، و طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۲ و ابن اثیر،ج ۲، ص ۱۳.

[۴]ـ ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۱، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۲.

هاشم و هم چنین زبیر و پیروان آن‌ها، در خانه فاطمه زهرا جمع گردیده[۱]، و نگران عواقب اختلاف مسلمانان هستند، و جنازه پیامبر خداﷺ که یک دو ساعت قبل وفات کرده است، در محل خویش، در اتاق عایشهؓ است، و تا حل این اختلاف هول‌انگیز و جمع شدن بزرگان اصحاب برای انجام دادن مراسم تدفین، در اتاق عایشهؓ را بسته‌اند[۲]، و کسی به آن جا نمی‌رود.

ابوبکرؓ همراه فاروقؓ و ابوعبیدهؓ به سقیفه می‌رسد، سقیفه تا این لحظه ستاد تبلیغاتی (سعد بن عباده) بوده است، و سخنرانی مفصل خود را، در مورد این که زمامداری مسلمین حق انصار است، و با وجود این همه لیاقت و شایستگی انصار (مردمان بومی) اشخاص مهاجر و حق زمامداری و فرمانروایی را ندارند، به وسیله فریاد مکرر عموزاده‌هایش به همه افراد اوس و خزرج رسانیده[۳] است. و آن‌ها را آماده کرده است که با دادن دست بیعت به او، در یک لحظه تمام امکانات رزمی و ادوات جنگی خود را در اختیار او گذارند، که در همین لحظه این سه شخصیت برجسته دو وزیر پیامبر ﷺ به سقیفه می‌رسند، زبان‌ها بسته، صداها خاموش و هیبت[۴] و ابهت آن‌ها، سکوت را بر این ستاد تبلیغاتی حکم‌فرما می‌کند، مردی که او را در گلیمی پیچیده‌اند و در انتهای صف‌ها است، توجه فاروقؓ را جلب می‌کند، از کسی می‌پرسد: این کیست؟[۵] می‌گویند: سعد ابن عباده، با تعجب می‌پرسد: پس، این کاندیدای امارت کل مؤمنینی، چرا خود را گلیم‌پیچ کرده است؟ در جواب می‌گویند: «مریض است».

---

[۱]ـ ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰، و تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۳۲۲، و ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵ و صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۲، و ابن الجوزی، ص ۳۵. توجه باز (۱) شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۲. سکوی دارای سایه متعلق به بنی ساعده تیره‌ای از انصار، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۹.

[۲]ـ ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۰.

[۳]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج، ص ۶۸.

[۴]ـ ابن الجوزی، سیره عمر بن خطاب، ص ۲۳، توجه باز (۱) حیاه محمد، هیکل، ص ۵۰۸.

[۵]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۱.

فاروقﷺ با نگاهی به حاضرین و نگاهی به ابوبکر ﷺ، اجازه می‌خواهد که حرف‌های خود را بگوید: اما ابوبکرﷺ (عنصر ایمان و حکمت) به او می‌گوید بگذار من قبلاً مطالبی را بگویم آن گاه تو نیز حرف‌های خودت را بگو[1]، ابوبکرﷺ در یک بیان بسیار رسا و دل‌انگیز فضایل هر دو گروه (مهاجر و انصار) را نشان می‌دهد و تمام سخنرانی خود را حول محور این دو نقطه می‌چرخاند.

۱- مهاجرین: هسته تحرک دین و ایمان و نخستین پیشتازان راه دین و دوستان و خویشان پیامبر ﷺ و از هر گروهی برای این امر شایسته‌تر، و جز ستمگران کسی با آن‌ها کشمکش نمی‌کند.[2]

۲- انصار: کسانی هستند که فضیلت آن‌ها در دین و سابقه بزرگ آن‌ها در اسلام جای انکار نیست، خدا راضی به این بوده است که آن‌ها یاری دهندگان دین او پیامبر او شوند و پیامبر ﷺ به سوی شما هجرت کرده است، و اکثر همسران پیامبر ﷺ و اکثر یاران پیامبر ﷺ در میان شماست بنابراین جز مهاجرین نخستین کسی نیست که در فضیلت به مقام شماها برسد و در نتیجه امارت و زمامداری حق ما است و وزارت هم حق شماست که ما هیچ کاری را بدون مشورت[3] با شما انجام نمی‌دهیم.

فاروقﷺ از بیانات حکیمانه ابوبکرﷺ به غایت مسرور می‌شود.

فاروقﷺ از شنیدن بیانات ابوبکرﷺ غرق در مسرت گشته است، زیرا بیشتر و عالی‌تر و زیباتر از آن چه او در دل داشت در سخنرانی ابوبکرﷺ بیان گردیده[4] اما به همان اندازه که فاروقﷺ خوشحال گردیده است کسانی از انصار هراسناک و عصبانی شده‌اند، زیرا احساس کرده‌اند، که بیانات مستدل و حکیمانه ابوبکرﷺ در اکثر دل‌ها جا گرفته است، و ممکن است از همین لحظه هم تا قرن‌ها پست زمامداری و امارت از

---

[1]ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۳، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۱ و البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۶.

[2]ـ تایخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۲، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۱ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۵۹.

[3]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

[4]ـ تایخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۲، و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۲.

آن‌ها سلب گردد و تنها به شکل وزارت در امارت اسلامی جای داشته باشند، به همین جهت یکی از انصار، در میان شور و قهر و احساسات به پا خاست و ضمن بیانات مفصلی پیامبرﷺ توصیف انصار گفت: «هسته این حرکت و مرکز اصلی این جنبش شما نبودید بلکه یک نفر[1] پیامبر خداﷺ بود که در میان شما برخاست و دلیلی ندارد که چون پیامبرﷺ در میان شما برخاسته است شما عموماً حق امارت و زمامداری را بر ما داشته باشید».

شرایط زمامداری: آگاهی، پرهیزگاری و نفوذ و اعتبار اجتماعی است

ابوبکر﷛ بار دیگر رشته سخن را در دست می‌گیرد و بعد از یادآوری فضائل مهاجرین، خطابه خود را بیشتر حول محور این مطلب می‌چرخاند، که تنها کسانی شایسته احراز مقام امارت و زمامداری هستند که اضافه بر تمام فضائل در جامعه اسلامی، دارای چنان شخصیت و نفوذ و اعتباری باشند، که مردم، بدون اعمال قدرت، به دستورات گردن نهند، ابوبکر﷛ پس از توضیحات کافی در این زمینه خطابه خود را به این چند جمله پایان می‌دهد، که بنابراین دلایل ملت عرب تنها به دستورات این قبیله از قریش (مهاجرین) گردن می‌نهند، پس جز این راه دیگری نیست که زمامداران از ما و وزیران[2] از شما باشند.

این بیانات منطقی و مستدل ابوبکر﷛ احساسات و هیجان اکثر انصار را فرو نشانده است اما اقلیتی با شنیدن این بیانات بیشتر به هیجان آمده و (حباب بن منذر) در یک حالتی از هیجان و قهر و خروش به پا می‌خیزد و خطاب به انصار می‌گوید: شما صاحب شهر و مردمان بومی و با این همه تجهیزات جنگی و امکانات مالی با هم متحد شوید، و خودتان شخصاً کار خود را یکسره کنید، مطمئن باشید هیچ کس قدرت مقابله با شما را ندارد و نهایت امر این است که امیری از ما و یک[3] امیر از آن‌ها باشد و ...

---

[1]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۷ و مراجع این صفحه علاوه بر کتاب ابوبکر صدیق عبارتند از: صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۳، و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۲، و ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۳، و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۵۹ و ۳۹۶.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

در این هنگام فاروق رضی الله عنه با قطع کردن سخنان (حباب) رشته سخن را در دست می‌گیرد، و قبل از هر چیز این پیشنهاد (دو امیری) را شدیداً رد می‌کند، چطور ممکن است دو امیر در یک زمان حکمروایی کنند؟[۱] و شما (انصار) بدون دلیل بر این امر اصرار می‌ورزید، به خدا ملت عرب به هیچ وجه حق حاکمیت و فرمانروای را برای شما قائل نمی‌شود در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غیر شما بوده است اما ملت عرب هیچ ابایی از این ندارد که حق حاکمیت را به کسانی بدهد که پیامبری و نبوت در این امر با ما کرده است، و هر کس از قبایل عرب در این امر با ما مخالفت کند ما همین برهان را علیه او اقامه می‌نماییم، اصولاً چه کسی درباره حکمفرمایی و اماراتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم داشته با ما کشمکش می‌کند در حالی که ما دوستان و عزیزان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خویشان او هستیم، مگر کسانی که خط باطل را امتداد دهند و برای نافرمانی و جرم انحراف پیدا کنند یا بخواهند در تباهی غرق شوند.

(حباب) در مقابل فاروق رضی الله عنه بار دیگر رشته سخن را در دست می‌گیرد و با عبارات هیجان‌انگیز ضمن این که انصار را با وحدت و یک‌پارچگی دعوت می‌کند و بر امارت انصار اصرار می‌ورزد، مهاجرین را نیز شدیداً تهدید می‌نماید و در اثنای سخنرانی خویش می‌گوید: «ای مردم انصار لحظه سرنوشت است، به حرف ابوبکر و یارانش ابداً توجه نکنید در میان خویش امیری را انتخاب کنید و اگر آن‌ها قبول نکردند به زور شمشیر آن‌ها را از شهر و دار و دیار خویش بیرون کنید[۲]». فاروق رضی الله عنه گفت: خدا تو را بکشد و حباب گفت: خدا تو را بکشد.

در این لحظه که خطر رنگش تغییر کرده است و متمایل به سرخی است و دست‌ها آماده‌اند که قبضه شمشیر را بگیرند و فقط چند ساعت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم خون

---

[۱]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۸ و حیاه عمر، ص ۵۵، بیانات فاروق و بیانات ابوبکر صدیق کلاً حول یک محور می‌چرخند یعنی محور قدرت برای یک زمامدار و چون در دین اسلام برای یک زمامدار در آن شرایط اعمال قدرت مادی و استفاده از زور و اسلحه امکان نداشت و جایز هم نبود پس به جای قدرت مادی نفوذ و اعتبار اجتماعی لازم بود و ابوبکر و عمر ثابت کردند که هم چنین قدرتی را دارند.

[۲]ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹، و ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۸.

جمع بی‌شماری از یاران او زمین مدینه را رنگین کند، ناگاه امین امت (ابوعبیده) که تا آن لحظه ساکت مانده بود به سخن می‌آید و خطاب به انصار می‌گوید:

در سقیفه، خطر به اوج خود می‌رسد

«ای جامعه انصار! شما که نخستین کسانی بودید که دین اسلام را یاری دادید و نیرو بخشیدید کاری نکنید که نخستین کسانی باشید که علیه اسلام تحول و تغییری در شما پیدا شود!![1]»

(بشیر بن نعمان) یکی از زعمای[2] خزرج (انصار) تحت تأثیر بیانات ابوعبیده قرار گرفت و در میان قوم خویش به پا ایستاد،و با یک بیان شیوا و تأثیربخش و شرح شایستگی‌های مهاجرین تمام انصار خزرج را به قبول امارت مهاجرین دعوت کرد و در خاتمه خطابه‌اش گفت: به خدا من خجالت می‌کشم از این که خدا مرا در حالی می‌بیند که با مهاجرین کشمکش کنم، شما هم از خدا بترسید و با آن‌ها نزاع و مخالفت نکنید.[3]

ابوبکرﷺ که در میان فاروقﷺ و ابوعبیده نشسته بود، نگاهی به انصار کرد و مشاهده کرد که عموماً تحت تأثیر بیانات بشیر واقع شده‌اند، اوسی‌ها با هم نجوا می‌کنند و خزرجی‌ها حرف‌های بشیر را پسندیده‌اند، و در همین لحظه ابوبکرﷺ دست فاروقﷺ و دست ابوعبیدهﷺ را گرفت و آن‌ها را بلند کرد، و گفت: «این عمر و این ابوعبیده، به هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید».[4]

انصار از مشاهده این دست‌ها که بالا رفته بودند غوغایی را برپا کردند و بگومگوهایی در فضای سقیفه طنین‌انداز گردید، برخی می‌گفتند عمر با این همه شدت و سخت‌گیری با او بیعت کنیم، و برخی در جواب آن‌ها می‌گفتند آری به عمر بیعت می‌کنیم که او پدر حفصه است، و با مسلمان شدن او اسلام عزت پیدا کرده است، و

---

[1]ـ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰، و ابوبکر صدیق، ج ۱، ص ۷۹.

[2]ـ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۶ و ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰.

[3]ـ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۶ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۷۹، و ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰.

[4]ـ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰، و ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۲ و صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۴، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰ و سیره عمر بن خطاب، ابن الجوزی، ص ۳۶.

برخی می‌گفتند با وجود عمر به ابوعبیده چطور بیعت کنیم؟[۱] و برخی در جواب آن‌ها می‌گفتند: ابوعبیده امین امت اسلام است.

یک اقدام ضربتی، در جهت اتحاد مسلمانان

اما در میان امواج این غوغاها، ناگاه فاروقﷺ به پا خاست و در برابر چشم تمام حاضرین دست ابوبکرﷺ را گرفت و صدای هول‌انگیز و دورگه او با این کلمات در فضای سقیفه طنین‌انداز گردید: «ای ابوبکر! مگر پیامبر ﷺ به تو دستور نداد که امام جماعت مسلمانان باشی؟ پس تو خلیفه الله هستی، و اینک ما با تو بیعت می‌کنیم تا به کسی بیعت کرده باشیم که پیامبر خداﷺ او را از همه ما دوست‌تر می‌داشت».[۲]

فاروقﷺ با این عمل ضربتی (که بعدها خودش آن را، فلته[۳]، تعبیر می‌کرد) نخستنی گام را در راه متحد کردن مسلمانان و رفع اختلافات خونین، برداشت، زیرا بلافاصله بعد از بیعت فاروق ﷺ، ابوعبیده، امین امت، دست ابوبکر را گرفت، و در حال گفتن این کلمات «ای ابوبکر! تو از تمام مهاجرین برتر هستی، و دومین از دو نفر بودید که به غار رفتند، و تو در نماز، برترین رکن دین مسلمانان، جانشین پیامبر ﷺ بودی، بنابراین آیا چه کسی شایسته آن است، که از تو جلو بیفتد، یا با وجود تو و در مقابل تو زمامداری مسلمانان را در دست گیرد؟»[۴] و بعد از بیعت ابوعبیده بلافاصله (بشر بن سعد) رئیس قبیله خزرج انصاری از جای خود برخاست و به ابوبکرﷺ بیعت نمود (حباب) هوادار شش آتشه سعد بن عباده، بر بشر فریاد کشید: ای نمک ناشناس حسود!، تو با وجود عموزاده خویش (سعد) چطور به دیگری بیعت کردی؟ بشر در

---

[۱]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۸۰.

[۲]ـ قسطلانی، شرح صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۲۴ به نقل از نسائی و ترمذی و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰، که ابوعبیده را در این اقدام همراه فاروق و اولین بیعت کننده را بشر بن سعد از رؤسای خزرج نوشته است و ابن الجوزی، ص ۳۶، طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۳.

[۳]ـ صحیح بخاری، قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۲، فلته: کاری است برقی و ضربتی و بدون مشورت‌های قبلی و نشان دهنده این واقعیت است که فاروق قبل از ورود به سقیفه نه به فکر این مسئله بوده و نه با ابوبکر و ابوعبیده مشورتی داشته است.

[۴]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۸۱.

جواب گفت من در مورد حقی که خدا به آن‌ها داده است دعوا نخواهم کرد، و بلافاصله (اُسید بن حضیر) رئیس قوم اوس به قوم خویش خطاب کرد که برخیزید عموماً با ابوبکرﷺ بیعت کنید، و چه خوب شد که با سعد رئیس قوم خزرج بیعت به عمل نیامد، در این لحظه هر دو قوم اوس و خزرج به پا خاستند و برای بیعت با ابوبکرﷺ از یکدیگر پیشی می‌جستند،

تراکم جمعیت بیعت کنندگان انصار با ابوبکرﷺ

و در بیعت کردن با ابوبکرﷺ به حدی به یکدیگر فشار آوردند که چند نفر از یاران (سعد کاندیدای انصار) فریاد برآوردند که مواظب باشید سعد زیر پای شما نیفتد و کشته نشود[۱]، فاروقﷺ فریاد کشید خدا او را بکشد[۲]، ابوبکرﷺ به فاروقﷺ هشدار داد[۳]، آرام باش، متانت و نرمی بهتر است و بالاخره چند نفر از یاران سعد، این کاندیدای شکست خورده انصاری را به منزلش بردند، و با وجود این که تمام انصار (اوس و خزرج) در این لحظه به ابوبکرﷺ بیعت کردند، سعد به او بیعت نکرد[۴] و حتی چند روز بعد که به او گفتند تمام مسلمانان از مهاجر و انصار به ابوبکر بیعت کرده‌اند تو هم برو با او بیعت کن، سعد در جواب گفت: تا نوک همه تیرهایم را به خون آن‌ها رنگین نکنم و شمشیر برنده خویش و خانواده‌ام را در برابر آن‌ها با کار نیندازم، به ابوبکر بیعت نخواهم کرد[۵] وقتی خبر تهدیدات سعد به ابوبکر رسید، فاروقﷺ پیشنها کرد، که محض خاموش کردن ماجرا او را به بیعت وادارید، ولی بشیر با عقیده فاروقﷺ مخالفت کرد و گفت: سعد تا کشته نشود بر کار خویش ثابت می‌ماند و او را فراموش کنید، از یک نفر کاری ساخته نیست و سعد به حال خویش باقی ماند و پشت

---

[۱] ـ شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۴.

[۲] ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱.

[۳] ـ صحیح بخاری، قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۴، و طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۳، و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۶.

[۴] ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۴.

[۵] ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج ۱، ص ۸۳.

سر ابوبکر نماز نمی‌خواند و با او مراسم حج را انجام نمی‌داد و در فرود آمدن از عرفات همراه او نمی‌بود و به خاطر مخالفت با ابوبکر رضی الله عنه از همه مسلمانان جدا شده بود[۱]، و این مخالفت تا وفات ابوبکر رضی الله عنه[۲] ادامه داشت.

فردای روز وفات، هم بیعت عام، و هم مراسم باشکوره وفات برگزار می‌گردد

در حدود پنج ساعت[۳] از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم گذشته بود که بیعت شخصیت‌های مهاجرین و بیعت تمام انصار (اوس و خزرج) با ابوبکر رضی الله عنه پایان یافت، و ابوبکر رضی الله عنه و همراهان او اول شب به مسجد بازگشتند، تا فردا اول وقت، و فقط بعد از سیزده چهارده ساعت از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم مراسم تجهیز و تدفین پیامبر صلی الله علیه وسلم را برگزار نمایند اما بعد از انتشار خبر بیعت انصار با ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه، ناگاه در رابطه با برخی از مهاجرین اخباری انتشار یافت که یک نقطه آب‌هامی در بیعت عموم مسلمانان به ابوبکر رضی الله عنه نشان می‌داد، و ابوبکر رضی الله عنه ناچار شد فردای آن روز اول وقت برای گرفتن بیعت عام مسلمانان و رفع این نقطه آب‌هام مدتی در مسجد حاضر شد و چند ساعتی برگزاری مراسم تجهیز و تدفین پیامبر صلی الله علیه وسلم به تأخیر افتاد، و آن خبر از این قرار بود که بعد از انتشار خبر بیعت انصار با ابوبکر رضی الله عنه عصر روز دوشنبه، روز وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم، ابوسفیان به نزد علی مرتضی رضی الله عنه آمد و به او گفت[۴]: «دلیلی ندارد، که امر زمامداری

---

[۱]ـ ابوبکر صدیق، ج ۱، ص ۸۳ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۴ و عین عبارت طبری به نقل از فقه‌های حجاز: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نیم‌روز دوشنبه وفات کرد و همان روز به ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند» و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۷، (و ذلک فی یوم موته یوم الاثنین) و طبری، ص ۱۳۳۴.

[۴]ـ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۶، و ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳ و ابوبکر صدیق، ج ۱، ص ۹۱، (توجه!) مورخین هر کدام پیشنهاد فاروق و نظر بشیر را درباره سعد بن عباده نوشته‌اند، این جمله را در بیانات بشیر هم نوشته‌اند، که سعد ابن عباده یک نفر است مثلاً تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱، پس سعد ابن عباده با این که یک نفر بود توانست تا آخرین لحظه حیات از بیعت ابوبکر سرباز زند، و این امر یا به این دلیل بوده است در بیعت کردن کاملاً آزاد بوده‌اند یا این که ابوبکر با یک پدر پیر و یک فرزند، و عمر با یک برادرزاده و دو سه فرزند قدرت تحمیل عقیده بر این یک نفر را هم

مسلمین به دست کوچک‌ترین طایفه قریش (تَمیم، طایفه ابوبکر) بیفتد! به خدا اگر از من بخواهی شهر مدینه را علیه او از سواران مسلح و مردان جنگی انباشته می‌کنم، ای ابوالحسن دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم».

علی مرتضیﷺ تفرقه‌اندازی را شدیداً توبیخ می‌کند

اما علی مرتضیﷺ دست خود را به او نداد و بلکه شدیداً او را ملامت و توبیخ کرد و به او گفت: «تو نسبت به اسلام سابقه ماجراجویی دارید، و از این پیشنهاد نیز جز فتنه‌انگیزی هیچ هدف دیگر نداری[1]، و ما به نصیحت و پندآموزی تو هیچ نیازی نداریم».

با توجه به این پیش‌آمد و احتمال مخافت برخی از مهاجرین، ابوبکرﷺ بیعت قبایل انصار و بیعت چند نفر از بزرگان مهاجر را، یک بیعت کلی و خاتمه یافته، برای خود به حساب نیاورد، و فردای آن روز (روز وفات پیامبر ﷺ) اول وقت همراه فاروقﷺ برای گرفتن بیعت از تمام مهاجرین و اتمام بیعت به مسجد آمد[2]، و فاروقﷺ قبل از شروع بیعت عمومی رشته سخن را به دست گرفت و چنین گفت: «دیروز، در جهت انکار وفات پیامبر ﷺ، حرفی را به شما گفتم که نه آن را از کتاب خدا یافته بودم، و نه پیمانی بود که آن را از پیامبر خداﷺ گرفته بودم، و بلکه مبنی بر این بود که، عقیده[3] داشتم پیامبرﷺ در آینده نیز شخصاً کارهای ما را اداره خواهد کرد، و او تا آخرین نفر ما باشد باقی خواهد ماند، و خدا کتاب خود را که پیامبرﷺ خود را به وسیله آن هدایت کرد، در میان شما باقی گذاشته است که اگر آن را دستاویز خود قرار دهید، همان

نداشته‌اند، پس چطور توانسته‌اند، بر علی مرتضی که دارای عمو و عموزاده‌های شمشیرکارانی هم بوده یا تهدید و ارعاب از او بیعت بگیرند؟!

[1]ـ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۶ و ابوبکر صدیق، ج ۱، ص ۱۹.

[2]ـ سیره ابن هشام، ج۲ف ص۴۳۲ و طبری، ج۴، ص۱۳۳۷ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص ۸۴، البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۴۹، می‌گوید: «علی مرتضی روز اول یا دوم با ابوبکر بیعت نمود و همراه ابوبکر در نخستین جنگ با اهل رده به (ذیقصه) رفت و در تمام نمازها پشت سر ابوبکر نماز خواند».

[3]ـ همان

طوری که خدا پیامبرش ﷺ را به وسیله آن هدایت فرمود شما را نیز به وسیله آن هدایت خواهد فرمود، و خدا شما را با نیکوترین شما، متفق نمود، یار پیامبرخدا ﷺ و دومین از دو نفری به هنگامی که آن‌ها در غار بودند، پس از همین حالا، برخیزید و عموماً بیعت کنید».

مردم عموماً از جای خود برخاستند و به ابوبکر ﷺ بیعت عمومی کردند. ابوبکر ﷺ بر منبر، یک پله پائین‌تر از محل پیامبر ﷺ، بالا رفت و نگاهی به مردم کرد علی مرتضی و زبیر ﷺ را ندید، و با لحن بسیار محترمانه (ای عموزاده پیامبر ﷺ و ای عمه‌زاده پیامبر ﷺ، را برای بیعت دعوت نمود و هر دو با ابوبکر ﷺ[1] بیعت کردند، آن گاه ابوبکر ﷺ بر بالای منبر، خطابه کوتاه و بسیار زیبا و پرمحتوای خود را ایراد نمود، و خطمشی نخستنی جانشین پیامبر ﷺ را کاملاً مشخص نمود، و در این خطابه چنین فرمود:

---

[1] ـ سیره حلبیه، ج۳، ص ۳۹۸ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۶۹۸ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۹۰.

توجه: این روایت درباره بیعت علی مرتضی روایتی است مستدل و هم چنان که با متانت و وقار و سوابق روحیه علی مرتضی مطابقت دارد، با عبارت نهج‌البلاغه (نسخه شیخ محمد عبده، ص۸ جزء ثالث، مکتوب ششم): «و انما الشوري للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضاً فان خرج خارج عن امرهم بطمع او بدعه ردوه الي ما خرج و....» نیز موافق است و روایت تفریطی که می‌گویند علی مرتضی قبل از همه و حتی بدون رداء و جامه با بیعت ابوبکر شتتافت و بعد از بیعت ردا و جامه را برای او آوردند، و هم چنین روایت افراطی که می‌گوید: زبیر در آغاز امر بیعت شمشیر کشید و مردم را تهدید می‌کرد که به علی مرتضی بیعت کنند و علی مرتضی شبانگاه همراه فاطمه زهرا به منازل انصار رفت تا آن‌ها را از بیعت به ابوبکر پیشمان کند و با او بیعت کنند و فاروق هیزم و آتش به در خانه فاطمه زهرا برده است و بالاخره علی مرتضی را با ارعاب و تهدید بعد از شش ماه مجبور کرده‌اند که به ابوبکر بیعت کند، هیچ کدام با روحیه علی مرتضی نمی‌سازند به طبری، ج۴، ص۱۳۳۱ و ابن اثیر، ج۲، ص۱۳، برای هر سه روایت مراجعه کنید.

«پس از حمد خدا و درود بر رسول الله، ای مردم! بی‌گمان سرپرستی شما به من واگذار گردید، در حالی که بهترین[1] شما نیستم، بنابراین هر گاه در راه انجام دادن کارهای نیکو بودم عموماً مرا یاری دهید و هر گاه در راه انجام دادن کارهای بدی بودم مرا به راه نیکوکاری بیاورید و از کج‌روی‌های من جلوگیری کنید، راستگو امین است و درغگو خائن، و آن کس که در میان شما ناتوان است به نزد من نیرومند است تا به خواست خدا حق او را به طور کامل برایش بگیرم و آن کس که در میان شما نیرومند است به نزد من ناتوان است. تا به خواست خدا حق دیگران را از او بگیرم. هرقومی مبارزه در راه خدا را کنار بگذارد خدا آن‌ها را زیر پوششی از ذلت و خواری قرار می‌دهد، و فساد اخلاق و کارهای زشت در میان هر قومی عمومیت پیدا کرد، بلا استثنا آن‌ها را فرا می‌گیرد، تا هر زمانی که من از خدا و پیامبر ﷺ اطاعات کردم شما هم از من اطاعت کنید، و هر گاه فرمان خدا و پیامبر ﷺ را اطاعت نکردم، دیگر اطاعت شما از من لازم نیست، رحمت خدا بر شما باشد برای ادای نماز برخیزید».

خلاصه این که، پیامبر ﷺ حوالی ظهر روز دوشنبه وفات[2] کرد، و ابوبکر و عمر و علی و بقیه بزرگان اصحاب تصمیم گرفتند که همان روز مراسم تجهیز و تدفین پیامبر ﷺ را انجام دهند و به همین منظور بعد از ظهر در خانه عایشه و بر بالین

---

[1]ـ این خطبه با همین مفاهیم بدون یک کلمه زیاد یا کم به زبان عربی در تمام کتاب‌های تاریخ متقدمین از جمله طبری، ج۴، ص ۱۳۳۷ و ابن اثیر، ج۲، ص۲۲ و ابن هشام، ج۲، ص۴۳۳ و سیره حلبیه، ج۳، ص۳۹۸ ذکر گردیده است، و تنها درباره این جمله «و لیت علیکم و لست بخیرکم» دو بحث به میان آمده اول کسی گفته که به جهای «ولیت علیکم» «اقیلونی» بوده که شیخ محمد عبده در تعلیقات نهج‌البلاغه ص۲۷ آن را رده کرده است دوم برخی از اهل جدل و کشمکش‌ها گفته‌اند: ابوبکر خودش اعتراف کرده است که بهترین مردم نیست پس چرا زعامت را قبول کرده» در حالی که منظور از این جمله به قرینه جمله‌های بعدی این است که من از مجموع شما بهتر نیستم نه از یکایک شما و هدف از بیان این جمله نفی استبداد و دیکتاتوری و تسلیم شدن به نتایج شوراهای قرآنی است.

[2]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۱۳۲۶ و ۱۳۳۴، سیره حلبیه، ج۳، ص۳۹۷، و ابن هشام، ج۲، ص۴۳۰، و مسند ابی یعلی به نقل الفاروق، ص۸۰ و ۸۱ و شرح قسطلانی، ج۱۰، ص۲۴.

پیامبر ﷺ جلسه‌ای تشکیل دادند[۱]، اما خبر هولناک تجمع انصار در سقیفه بنی ساعده افراد این جلسه را متفرق کرد[۲]، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ و ابوعبیده ﷺ برای حل اختلاف به سقیفه شتافتند و علی ﷺ و زبیر ﷺ و پیروان آن‌ها نیز به خانه فاطمه رفتند[۳]، و در اتاق عایشه ﷺ که جنازه پیامبر ﷺ در آن بود، تا حل این اختلاف هول‌انگیز و جمع شدن بزرگان اصحاب قفل گردید،[۴] بحث‌های سقیفه و بیعت قبایل انصار به ابوبکر ﷺ تا غروب آفتاب طول کشید و این بیعت خاص به طور ضربتی و فقط بعد از چهار پنج ساعت از وفات پیامبر ﷺ به اتمام رسید[۵] و فردا اول وقت بحث‌ها و بیعت عام (مهاجرین و دیگران) به ابوبکر ﷺ آغاز گردید و تا وقت ظهر طول کشید و به هنگام ظهر سه‌شنبه، که فقط بیست و چهار[۶] ساعت از وفات پیامبر ﷺ گذشته بود، ابوبکر ﷺ جانشین انتخابی پیامبر ﷺ همراه بزرگان اصحاب و خویشان نزدیک پیامبر ﷺ بلافاصله مراسم تجهیز و تدفین پیامبر ﷺ را آغاز کردند، و بعدازظهر همان روز (روز سه‌شنبه[۷])

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- تاریخ طبری، ج۴، ص۱۱۳۲۶ و ۱۳۳۴، سیره حلبیه، ج۳، ص۳۹۷، و ابن هشام، ج۲، ص۴۳۰، و مسند ابی یعلی به نقل الفاروق، ص۸۰ و ۸۱ و شرح قسطلانی، ج۱۰، ص۲۴.

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

[۷]- سیره ابن هشام، ج۲، ص۴۳۳ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۲۶، به نقل از واقدی و ابن اثیر، ج۲، ص۲۳ و سیره حلبیه، ج۳، ص۴۰۳ از ابن کثیر همه این مراجع نوشته‌اند: پیامبر ﷺ روز دوشنبه حوالی ظهر یا بعدازظهر وفات فرموده و روز سه‌شنبه حوالی ظهر به خاک سپرده شده ست و البدایه و النهایه در ج۵، ص۲۷۱، از امام احمد ﷺ نقل می‌کند که پیامبر ﷺ روز دوشتبه وفات فرموده و شب سه‌شنبه به خاک سپرده شد سپس می‌گوید این قول کاملاً غلط است که گویا پیامبر ﷺ بعد از سه روز از وفاتش به خاک سپرده شده است و غلط است که به خاک سپردن پیامبر ﷺ سه روز به تأخیر افتاده است و روایتی است غریب و نادرست و کسی آن را قبول نکرده

پس از آن که تمام اصحاب، اول بزرگان اصحاب سپس بقیه مردان و بعد زنان، بر ایشان نماز گذاردند، و آخرین نگاه وداع به ایشان کردند، در نهایت احترام و با شکوه و عظمت بی‌مانند، جنازه مقدس بزرگ‌ترین پیامبرخدا ﷺ را در اتاق عایشه﵂ به خاک سپردند، هزاران درود بر محمّد بزرگترین و آخرین پیامبران خدا و بر همه یاران باوفا و جگر سوخته و فداکار او باد.

است آن گاه می‌گوید صحیح‌ترین حرف این است که پیامبر ﷺ بعدازظهر روز دوشنبه وفات فرموده است و در نخستین ساعات شب چهارشنبه به خاک سپرده شده است.

فصل ششم:

فاروقرضي الله عنه در زمان ابوبکر صدیقرضي الله عنه

فصل ششم:

فاروقﷺ در زمان ابوبکر صدیق ﷺ

پس از اتمام مراسم تشییع جنازه پیامبر ﷺ بلافاصله ابوبکرﷺ، جانشین پیامبر ﷺ در جهت اجرای فرمان مؤکد پیامبر ﷺ، دستور داد سپاه اسامه به سرحدات امپراتوری روم، اعزام گردد، و به محض این که جارچی دستور ابوبکرﷺ را در شهر منتشر نمود تمام افراد این سپاه و از جمله فاروقﷺ[1]، در اردوگاه (جرف، شش کیلومتری مدینه) به دور فرمانده هجده ساله (اسامه) جمع گردیدند، و منتظر بودند که ابوبکرﷺ فرمان حرکت آن‌ها را صادر نماید که ناگاه فرمانده سیاه پوست و هجده ساله و پرفراست از میان افراد سپاه فاروقﷺ را خواند و به او دستور[2] داد که به حضور ابوبکرﷺ بروید و به او عرض کنید: «شهر مدینه در خطر جدی حمله قبایل (عبس و ذبیان) و بقیه قبائل مرتد واقع شده است، در حالی که ما حتی برای مرکز هم امنیت داخلی نداریم، اعزام این سپاه و نیروهای مسلح به سرحدات امپراتوری روم به هیچ وجه مصلحت نیست[3]»، در حال حرکت فاروقﷺ به سوی ابوبکرﷺ، سپاهیان انصار[4] نیز به او گفتند: «اگر ابوبکرﷺ به برگشتن سپاه به شهر موافقت نکرد، به او عرض کنید که به حای

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۵۲ و ابن اثیر، ج۲، ص۲۵ و فاروق، ص۸۰.

[2]ـ تاریخ ابن جریر، ج۲، ص۲۶، و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۲۵، این مراجع تصریح دارند بر این که پیشنهاد تغییر فرمانده سپاه یا برگشتن سپاه از حرکت به محل مأموریت از طرف خود فرمانده و از طرف سپاهیان بوده نه از طرف فاروق و فاروق با توجه به رعایت انضباط در مسائل نظامی پیام فرمانده خود را به ابوبکر رسانیده است.

[3]ـ همان

[4]ـ همان

اسامه (فرمانده هیجده[1] ساله) یک فرمانده سال‌دیده و مجرب و آزموده‌ای را برای سپاه بگمارد». فاروقﷺ با این دو پیام به شهر برگشت و پیام‌ها را به ابوبکرﷺ عرض کرد.

فاروقﷺ در راه اجرای فرمان فرمانده خود

ابوبکرﷺ در پاسخ پیام اسامه گفت: «به خدا قسم، اگر بر اثر نبودن نیروی محافظ، گرگ‌ها و سگ‌ها[2]، بدن ما را بدراند و پاره پاره کنند، باز مأموریتی که پیامبرﷺ به این سپاه داده است باید اجرا گردد»، و در پاسخ پیام سپاهیان انصار مبنی بر عزل اسامه، ابوبکرﷺ به حدی عصبانی شد که از جای خویش برخاست، و ریش[3] فاروقﷺ را به تندی گرفت و بر او فریاد کشید که: «ای پسر خطاب مادرت به عزایت بنشیند! اسامه فرمانده‌ای است که رسول الله ﷺ او را فرمانده این سپاه کرده است، حالا تو می‌گویی من او را برکنار کنم!!»

فاروقﷺ، این اعجوبه با ابهت و زورمند،»تا ریش خود را از دست ابوبکرﷺ بیرون آورد، فوراً به اردوگاه برگشت و وقتی از او پرسیدند چه کردی؟ در جواب گفت: «مادرانتان به عزایتان بنشینند، بروید دور شوید، که از خلیفه پیامبرﷺ درباره گفته‌های شما چه‌ها دیدم!![4]» و طولی نکشید که ابوبکرﷺ خلیفه پیامبرﷺ همراه چند نفر دیگر وارد اردوگاه می‌شود، و فرمان حرکت سپاه را صادر می‌کند و در حالی که خود پیاده است و عبدالرحمن بن عوف[5] جلو اسب او را در دست دارد در رکاب فرمانده سپاه (اسامه) که سوار است، تا نقطه دور از اردوگاه سپاه را بدرقه می‌کند، آن گاه توصیه‌های پیامبرﷺ را به یاد اسامه می‌آورد و دستور مهمی به او می‌دهد، و در آخرین لحظه وداع از سپاه ابوبکرﷺ به اسامه می‌گوید: «اگر اجازه دهید و موافق باشید عمر

---

[1]ـ همان

[2]ـ تاریخ جریر طبری، ص۱۳۵۲، ج۴، و ابن اثیر، ج۲، ص۲۶.

[3]ـ همان

[4]ـ طبری، ص۱۳۵۳، ج۴، و البدایه و النهایه، ج۵، ص۳۰۵.

[5]ـ همان

بن خطاب رضی الله عنه[1] را برای همکاری خویش در اتخاذ تصمیمات لازم به شهر برمی‌گردانم، اسامه با پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه موافقت کرده و فاروق رضی الله عنه در خدمت ابوبکر رضی الله عنه به شهر برمی‌گردد، و کسی هم تعجب نمی‌کند، که یک سرباز صفر در سپاه اسامه ناگاه به پست وزارت[2] و مقام معاونت خلیفه پیامبر صلی الله علیه وسلم نائل آمده است زیرا در حکومت اسلام پست‌ها و مقام‌های عالی هیچ گونه مزیت مادی را ندارند، وزیر و معاون و استاندار و فرماندهان نظامی نه بالاتر می‌نشینند، نه ماهانه و جیره بیشتری دارند نه القاب و تشریفات خاص و نه امر و فرمان مخصوص به خود دارند، و بلکه ابزار و ادوات و پیچ و مهره دستگاه متحرکی هستند، که نظم و سرعت و حرکت این دستگاه ایجاب می‌کند هر ابزاری و هر پیچ و مهره‌ای در هر جای آن قرار گیرد باید در همان نقطه به کار گمارده شود،و فاروق رضی الله عنه از آن ابزار و پیچ و مهره‌هایی است، که به درد خیلی از جاهای این دستگاه می‌خورد، و هم چنان که از این حیث که به نظم و انضباط علاقه عجیبی دارد، و فرمان‌های نظامی را تا گرو گذاشتن ریش[3] خویش اجرا می‌کند، شایسته وظیفه سربازی است، از این حیث هم که در طرح تاکتیک‌های جنگی مهارت کامل[4] دارد شایسته وظیفه فرماندهی است و هم چنان که از حیث درک و هوش و فراست و صراحت شایسته وظیفه وزارتت و معاونت است، از حیث صلابت حق‌خواهی و عدالت‌جویی شایسته وظیفه قضاوت است، و از همین جهات است که عمر بن خطاب رضی الله عنه گاهی سرباز سپاه اسامه است، و گاهی فرمانده ستون‌های نظامی و گاهی

---

[1]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۲۷، و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۵۳.

[2]ـ حیاه عمر، محمود شبلی، ص۵۸ و فاروق اعظم، هیکل، ص۸۱، فاروق در مقام وزارت ابوبکر، تنها مغز متفکر و گوش اطاعت و زبان بیان نداشت بلکه قدرت و اختیارات او گاهی فراتر از قدرت ابوبکر رضی الله عنه ظاهر می‌گردد از حمله: «عبید در کتاب الاموال، ص۲۷۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۱۶، نقل می‌کند ابوبکر با نوشتن فرمنی یک قطعه زمین خالصه را به طلحه داد و طلحه فرمان را برای امضاء به نزد فاروق آورد و فاروق گفت: من آن را امضاء نمی‌کنم چرا این قطعه زمین برای تو باشد مگر یکایک مسلمانان یک قطعه زمین دارند؟ طلحه به نزد ابوبکر برگشت و گفت: تو خلیفه هستی یا عمر؟ ابوبکر گفت: بلکه عمر و چون او موافق نبوده زمین مال تو نیست».

[3]ـ تاریخ جریر طبری، ص۱۳۵۲، ج۴، و ابن اثیر، ج۲، ص۲۶.

[4]ـ اخبار عمر، طنطاوی، ص۷۴.

وزیر خلیفه پیامبرﷺ است و گاهی قاضی شهر مدینه[1] و روزی امیرالمؤمنین می‌شود که دو قاره عظیم جهان (افریقا و آسیا) در زیر تازیانه او قبضه می‌گردند، اما در همه حال‌ها عمرؓ همان عمرؓ است که در عین این که جز رضای خدا و رضای پیامبر خداﷺ هیچ خواسته دیگری را ندارد، نسبت به مافوق خود در نهایت انضباط و احترام، و نسبت به زیردستان خویش در نهایت ترحم و تواضع و عدالت و مساوات عمل نماید».

گزارش شورش‌ها و آشوب‌ها به ابوبکر صدیقؓ

پس از اعزام سپاه اسامه به سرحدات روم، اخبار گوناگونی به مدینه سرازیر گردیدند و در نامه‌هایی که به دست ابوبکرؓ رسیدند، مطالبی که از انتظار هم دور نبودند به او گزارش گردیدند، مثلاً:

۱- قبایلی که در بین مکه و مدینه و طائف اقامت داشتند کلاً به اسلام وفادار مانده‌اند، و هم چنین قبایل، مزینه، غِفار، بلی، اشجع، اسلم و خزاعه که از حوزه این سه شهر هم تا حدی دور هستند، باز به اسلام وفادار مانده‌اند[2].

۲- شهر مکه و شهر طائف نیز در آغاز انتشار خبر رحلت پیامبرﷺ درصدد شورش برآمده‌اند، اما سهیل بن عمرو[3] خطیب معروف عرب در شهر مکه، و عثمان بن عاص[4] فرماندار پیامبرﷺ در طائف، با ایراد خطابه‌های تکان دهنده، و ارشاد و توجیه کافی، ماجراجویان این دو شهر را سرجای خویش نشانده و مجدداً وفاداری این دو شهر را به اسلام اعلام نموده‌اند.

۳- بقیه قبائل عرب، که از حوزه این شهرها به کلی دور بوده و تازه مسلمان شده‌اند و تعالیم اسلامی در آن‌ها رسوخ پیدا نکرده، و از راه همرنگی با دیگران یا بیم و امیدهای مادی اسلام را پذیرفته‌اند ﴿۞قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ

---

[1]ـ الاستیصاب، ج۲، ص۲۱۵، و اخبار عمر، ص۲۱۵، و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۷۸.

[2]ـ ابوبکر صدیق ؓ، هیکل، ج۱، ص۹۹.

[3]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص۴۰۴، و الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۴ و ۵.

[4]ـ همان

تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ [الحجرات: ١٤] تمام این قبائل[1] از دین اسلام برگشته‌اند (مرتد شده‌اند).

۴- در چهار محل به ترتیب اَسْوَد عَنْسی در یمن، مسیلمه در یمامه، سجاح دختر حارث در بنی تمیم و طلیحه در بین اسد غطفان[2] هر یک با انبوه بی‌شماری از سپاهیان خویش در حالی که تمام قبائل مرتد و از دین برگشته را در خود جذب کرده‌اند و در مقابل مدینه صف‌آرایی می‌نمایند و برای نابود کردن اسلام از یکدیگر پیشی می‌جویند، و در جو گزارش همین اخبار از طرف قبائل مجاور مدینه، از جمله عبس و ذبیان و هم‌پیمانان آن‌ها، نامه‌های به این مضمون به ابوبکرﷺ می‌رسد: «که اگر ما را از فریضه زکات معاف کنید حاضر هستیم دوش به دوش شما با دشمنان اسلام بجنگیم، و اگر زکات را از ما بگیرید نه تنها از شما اطاعت نمی‌کنیم بلکه در اسرع وقت به مدینه حمله می‌کنیم و پس از اشغال شهر حاکمیت شهر و حومه را در دست می‌گیریم».[3]

نظر فاروقﷺ نسبت به کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کنند

ابوبکرﷺ پاسخ به درخواست این قبائل را به مشورت گذاشت[4]، فاروقﷺ[5] در رأس جمعی، با توجه به بحرانی بودن و ضع عربستان و نیاز مبرم اهل مدینه به همکاری قبائل مجاور و با برآوردن خواسته آن‌ها نظر داد، تا با همکاری آن‌ها که مسلمان هستند و فقط زکات نمی‌دهند با کسانی بجنگند که با تمام اعمال و عقاید دین اسلام دشمنی[6] دارند، نظر فاروقﷺ در جهت پیشبرد اهداف نظامی، و صرف‌نظر از اموال در

---

[1]- مانند قبائل هوزان و سلیم و عامر و مردم بحرین و مهره عمان به تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۹۱ و ۱۴۴۹ مراجعه شود.

[2]- بامداد اسلام، دکتر زرین‌کوب، ج۱، ص۷۲.

[3]- تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۳۷۱.

[4]- ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۳۴.

[5]- صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج۳، ص۶ و ۷ و حیاه عمر، شبلی، ص۵۹.

[6]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۸۲.

پیشرفت مسائل جنگی (شبیه قانون مولفه القلوب و غیره) چیز معقولی بود و طرفداران بسیاری را هم پیدا کرد، اما ابوبکرﷺ که در این مسئله خیلی حکیمانه‌تر و عمیق‌تر می‌اندیشید، و می‌دانست که قبول این درخواست به معنی قبول تجزیه دین اسلام است و اسلام هم تجزیه‌پذیر نیست بر فاروقﷺ و طرفداران فریاد کشید که: «به خدا اگر از تمام زکاتی که به پیامبر ﷺ داده‌اند یک زانوبندن شتر، یا یک بزغاله، کمتر کنند با آن‌ها می‌جنگیم![1]» فاروقﷺ که هنوز از عمق اندیشه ابوبکرﷺ آگاهی نیافته بود بر نظریه خویش به بخش اول این حدیث استدلال کرد و خطاب به ابوبکرﷺ گفت[2]: تو به چه مجوزی با آن‌ها می‌جنگی در حالی که پیامبر ﷺ فرموده است: «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا می‌گویند: «لا اِله اِلاَّ الله و اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله» و هر گاه کسی این‌ها را گفت مال و خون او در برابر من مصونیت پیدا می‌کند، مگر نسبت به حقی که به این کلمه مربوط است، و حساب آن‌ها بر خداست. ابوبکرﷺ لازم دانست که در یک بیان کوتاه فاروقﷺ را در جریان واقعیت مطلب قرار دهد و با حالتی از قاطعیت به او گفت: «به خدا هر کسی در بین نماز و زکات جدایی قائل شود با او می‌جنگم[3]، زیرا زکات حق مال است و پیامبر ﷺ فرموده مگر در رابطه با حق این کلمات» فاروقﷺ از شنیدن بیان ابوبکرﷺ فهمید که موضوع امر مالی و اقتصادی نیست بلکه موضوع تجزیه اسلام است و هم چنان که پیامبر ﷺ از هیئت نمایندگی ثقیف، اسلام منهای نماز را قبول نکرد[4] ابوبکرﷺ جانشین او نیز موظف است که اسلام منهای زکات را از هیچ کس قبول نکند و بلافاصله با گفتن این جمله: «به خدا یقین پیدا کردم که خدا سینه ابوبکرﷺ را برای این جنگ فراخی بخشیده است و این جنگ را حق دانستم» حق‌بینی خود را نشان داد.

---

[1]ـ صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج۳، ص۶، این تردید (یک زانوبند یا یک بزغاله) تفاوت روایت‌ها است که برخی (عقالا = زانوبند) و برخی (عناقا = بزغاله) روایت کرده‌اند.

[2]ـ حیه عمر، شبلی، ص۵۹، و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص ۸۲ و قسطلاتی، ج۳، ص۶.

[3]ـ صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج۳، ص۷، و حیات عمر، شبلی، ص۵۹.

[4]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۳۵، و قسطلانی، ج۳، ص۶.

ابوبکرﷺ پاسخ رد به آن قبائل داد، و برای جنگ با آن‌ها تصمیم گرفت. و علی مرتضیﷺ[۱] و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را در رأس هیئت‌های تأمینی در گذرگاه‌های شهر مستقر نمود و به نیروهای مسلح دستور داد که در حال آماده باش نظامی همواره در مسجد مستقر گردند و طولی نکشید که نگهبانان دروازه‌های شهر به ابوبکرﷺ خبر دادند که طلیعه سپاه قبائل مهاجم را در نزدیکی شهر مشاهده کرده‌اند ابوبکرﷺ شخصاً در رأس سپاهی که در این روزها گرد آورده بود به سپاه قبائل حمله کرد[۲] و با چند شبیخون و حملات ضربتی و ناگهانی آن قبائل را به تسلیم کامل در مقابل حکومت مرکزی ناچار کرد و زکات را از همه آن‌ها گرفت.[۳]

مردم مدینه از این پیروزی حیرت‌انگیز که به وسیله حکمت و شهامت ابوبکرﷺ نصیب آن‌ها شده در امید و شادی غرق بودند که ناگاه سپاه پیروزمند اسامه نیز با موفقیت کامل از سرحدات روم به مدینه برگشت و غنائم بسیاری در پیشاپیش سپاه و به دنبال آن مشاهده می‌شد و مسلمانان بیش از پیش در امید و شادی غرق شدند.

ابوبکرﷺ پس از شکست دادن قبائل مجاور مدینه و برگشتن سپاه پیروزمند اسامه برای فرو نشاندن طوفان تمام بلواها و آشوب‌های که به شرح سابق در عرض و طول عربستان برخاسته بود ابتکار عمل در دست گرفت و تمام نیروهای مسلح اسلام را به دوازده سپاه بزرگ تقسیمس نمود و یازده[۴] سپاه را هر یک به فرماندهی یکی از مهاجرین مجرب و باسابقه به کشتار و سرکوبی مدعیان نبوت کاذب و تسلیم هواداران آن‌ها و سرکوبی مرتدین در تمام نقاط شبه جزیره اعزام نمود و خود در رأس یک سپاه در محل ستاد عملیات جنگی (شهر مدینه) باقی ماند.[۵]

این یازده سپاه به محل مأموریت خود رسیدند و عملیات جنگی را آغاز نمودند و در حالی که به وسیله شترسواران بیابان‌پیما همواره با ابوبکرﷺ در ارتباط بودند و

---

[۱]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص ۱۳۷۱ و ناریخ ابن اثیر، ج۲، ص۴۰.

[۲]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۴۱ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۷۲.

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۱۱.

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۳۷۱ و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۴۱.

[۵]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۴۸.

دستورات لازم را دریافت می‌کردند[۱] در طی ماه‌ها جنگ‌های خونین و نشان دادن قدرت ایمان و نهایت شجاعت و مهارت جنگی، نیرومندترین، دشمنان اسلام (مسلیمه کذاب) با بیست و یک هزار نفر از طرفداران او کشته شدند[۲] را قبول کرد و بقیه یا تسلیم سپاه اسلام شدند یا کشته شدند[۳] یا به خارج شبه جزیره عربستان متواری شدند و تمام شبه جزیره از لکه کفر و ارتداد پاک گردید و در مقابل بیش از یک هزار و دویست نفر از مهاجرین و انصار و اهل قبا به درجه شهادت نائل گردیدند[۴] و فاروقؓ در طول جنگ‌های ارتداد و پاک‌سازی شبه جزیره از لکه کفر و بی‌ایمانی و در تمام دوره خلافت ابوبکرؓ وزیر مشاور ابوبکرصدیقؓ بود و درک و فراست و نبوغ فکری او درمورد استفاده قرار می‌گرفت و تنها در سه مورد ابوبکرؓ در قبول نظر او تردید نشان داد که یکی از این سه مورد را بعد از مدتی تردید باز قبول کرد یکی در رابطه با عزل خالد از فرماندهی سپاه و دیگری درباره جمع کردن قرآن به صورت مجموعه مکتوب و دیگری درباره تقسیم غنائم برحسب سوابق و مراتب سپاهیان اسلام که با قید اختصار از آن‌ها بحث می‌کنیم.

معرفی خالد بن ولید

خالد بن ولید یکی از جنگاوران بسیار شجاع و ورزیده قریش بود که در جنگ‌های بسیار شجاع و ورزیده بود در جنگ‌های بدر، احد و خندق در صف مشرکین قرار داشت و گرفتاری‌هایی را برای مسلمانان به وجود آورد[۵] و یک سال بعد از (حدیبیه) و دو سال قبل از فتح مکه حقانیت دین اسلام را درک کرد و علیرغم تهدیدات ابوسفیان و بقیه بزرگ مردان قریش با این جمله‌ها مسلمان شدن خود را در مکه اعلام نمود:

---

[۱]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۰۴۸.

[۲]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۳۱ و ۱۳۹۰ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۵ و ۷۳، الفتوحات الاسلامیه، سید احمد دحلان، ج۱، ص۱۷.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص۱۷۳، و ابن هشام، ج۲، ص۱۰۳، و طبری، ج۳، ص۱۰۳۳.

«دیگر برای هر خردمندی روشن گردیده و جای هیچ تردیدی باقی نمانده است که محمّد ﷺ نه جادوگر است و نه شاعر، و کلامی که وی به مردم ابلاغ می‌کند یقیناً کلام پروردگار جان‌ها است بنابراین هر کسی که داری عقل و خرد باشد باید از او پیروی کند[۱]».

خالد از مکه به مدینه مهاجرت کرد و در صحنه‌های جنگ، قدرت رزمی و مهارت خود را نشان داد و در جنگ موته پس از شهادت (زید بن حارث و جعفر بن ابیطالب) فرمانده سپاه اسلام گردید[۲]، و توانست با قدرت رزمی و تاکتیک‌های حیرت‌انگیز جنگی، سپاه اسلام را از خطر حتمی سقوط نجات دهد و پیروزمندانه آن را به مدینه برگرداند، از طرف رسول الله ﷺ به لقب (سیف الله: شمشیر خدا[۳]) مفتخر گردید، و تا دم مرگ این لقب برای او باقی ماند. بی‌باکی و سرعت عمل و تاکتیک‌شناسی خالد،آینده‌ای را نوید می‌داد که خالد در امر جهان‌گشایی و آزادسازی کشورهای جهان، راه اسکندر کبیر را پیش بگیرد و هانیپال و ناپلئون[۴] را یدک بکشد! و ابوبکر صدیق رضی الله عنه که از ویژگی‌های رزمی خالد به خوبی آگاه بود، او را در رأس بزرگ‌ترین و مجهزترین سپاه‌های یازده‌گانه به قلع و قمع مدعیان نبوت کاذب و کشتار مرتدین مأمور نمود. و خالد، چنان که انتظار می‌رفت، در این مأموریت نظامی، سریعاً پیش می‌رفت و لانه‌های توطئه و ماجراجویی را یکی بعد از دیگری برمی‌انداخت و همیشه با ابوبکر رضی الله عنه نیز در تماس بود و غنائم جنگی و اسرا را به خدمت او می‌فرستاد و برای حمله به هر منطقه‌ای دستور لازم را از او دریافت می‌کرد. پیشرفت سریع و همه جانبه خالد در این همه صحنه‌های خونین جنگی علاوه بر این که رعب و هراس عجیبی را در دل دشمنان اسلام ایجاد کرده بود، ابوبکر رضی الله عنه را نیز بسیار مسرور و سپاهیان اسلام را

[۱]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص۲۰۷ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۵۲.

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۷۱.

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۷۱ و ترجمه عین عبارت طبری این است: آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: «خدایا خالد یکی از شمشیرهای توست و تو او را یاری می‌فرمایی».

[۴]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۵۱.

روحیه‌ای نیرومند بخشیده بود[1]، اما در همین اثنا روزی فاروقﷺ با یک حالتی از نگرانی به حضور ابوبکرﷺ می‌رسد و پس از آن که به او می‌گوید که: «شمشیر خالد به گناه آلوده شده[2] است مالک بن نویره، را به اتهام ارتداد کشته و برخلاف همه عرف و عادت‌ها بلافاصله با زن او ازدواج کرده است» مصرانه به ابوبکرﷺ پیشنهاد می‌کند که خالد را از سمت فرماندهی سپاه عزل کند، و ابوبکرﷺ فوراً خالد را از جبهه به مدینه احضار می‌کند، و درباره قتل (مالک بن نویره) و ازدواج با همسرش، خالد را زیر بازجویی قرار می‌دهد، و خالد در مورد قتل مالک بن نویره ادعا می‌کند که وی مرتد شده بود، دلائلی را هم در جهت اثبات ارتداد او بیان می‌کند و قتل او را مجاز می‌شمارد، و در مورد ازدواج فوری با همسرش، خالد اعتراف می‌کند که عملی خلاف همه عرف و عادت‌ها انجام داده است اما به هر حال مجاز بوده و خلاف احکام اسلام نبوده[3] است، ابوبکرﷺ چون امکان نداشت احساس و استنباط یک فرمانده را در مورد ارتداد یک نفر بدون دلیل قاطعی رد کند عذرهای او را در این مورد پذیرفت ولی در مورد ازدواج با همسر مالک که هنوز خون شوهرش خشک نشده ابوبکرﷺ برآشفت و شدیداً او را توبیخ کرد[4] و خالد در حالی که از عواقب این امر و به ویژه از این که وزیر مشاور ابوبکرﷺ، فاروق ﷺ، بار دیگر او را تعقیب کند، شدیداً می‌ترسید از مجلس ابوبکرﷺ خارج و به اردوگاه خود برگشت و منتظر اوامر مجدد ابوبکرﷺ بود، در این اثنا ابو قتاده انصاری[5]، که یکی از افسران سپاه خالد است همراه (متمم) برادر مقتول با فاروقﷺ ملاقات می‌کنند و قتاده یکی از دلایل ارتداد قوم مالک را (امتناع از دادن زکات) تکذیب کرد و درباره بقیه دلایل اظهار بی‌اطلاعی نمود ولی از خالد بدگویی

---

[1]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۴۴ و ۷۲ و الفتوحات الاسلامیه، سید احمد دحلان، ج۱، ص۹.

[2]ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۶۳، و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۹۲ و ۱۹۳.

[3]ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۶۳، و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۹۲ و ۱۹۳.

[4]ـ همان

[5]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۳۵۸.

کرد[۱]، فاروق رضي الله عنه همراه متمم و ابو قتاده به حضور ابوبکر رضي الله عنه رسید، و در حالی که اشعار متمم در مرثیه برادرش احساسات او را برانگیخته بود و حرف‌های قتاده او را نسبت به خالد بیشتر عصبانی کرده بود، مصرانه به ابوبکر رضي الله عنه پیشنهاد کرد که خالد را از فرماندهی سپاه اسلام عزل کرده نماید[۲]، ابوبکر رضي الله عنه به دلایل زیر از قبول پیشنهاد فاروق رضي الله عنه امتناع ورزید،

مجدداً فاروق رضي الله عنه عزل خالد را تقاضا می‌کند

اول حرف‌های قتاده تا حدی مغرضانه است زیرا در مورد قتل اسرا که مالک نیز یکی از آن‌ها بوده است با خالد دعوا و کشمکشی داشته و قتاده جرم قتل اسرا را به گردن او انداخته است[۳]، دوم خالد از رفتار و گفتار مالک، ارتداد او را تشخیص[۴] داده و مجوزی برای قتل او داشته است، و اگر در تشخیص خویش فرضاً اشتباه هم کرده باشد قتل عمدی نبوده است و موجب قصاص نیست و بلکه غیرعمدی و موجب دیه است، و ابوبکر رضي الله عنه دیه او را به برادرش متمم پرداخت می‌نماید[۵]، سوم مالک در میان جمعی از اسرا بوده که عموماً کشته شده‌اند و معقول نیست که خالد نظر خاصی نسبت به مالک داشته باشد و جمعیت زیادی از مسلمانان بی‌گناه را به خاطر کشتن او به قتل رسانیده باشد زیرا خالد فرمانده کل سپاه بوده و می‌توانست با تشکیل دادگاه صحرایی و با استنباطی که از رفتار و گفتار مالک می‌داشت فقط فرمان قتل او را صادر نماید چهارم همه این سر و صداها حداقل بعد از مرور یک ماه از این ماجرا، برپا گردیده است یعنی بعد از تمام شدن عده (ام تمیم) که گذراندن دوره‌های پاکی از[۶] (طُهْر) یک

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۳۵۸.

[۳]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۱۹۰ تا ۱۹۳.

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۱۰ و ۱۴۰۸ و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۶۴.

[۵]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۰۹ و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۶۳ و۶۴.

[۶]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۰۸، ترجمه عین عبارت طبری این است: «خالد او را گذاشت تا دوران پاکی طهر را به سر برد اما اعراب زن گرفتن در ایام جنگ را عادتاً زشت می‌دانستند» و در

ماه بیشتر طول کشید،و خالد بعد از این مدت با او ازدواج کرد که همین ازدواج بی‌مورد و بی‌موقع در کنار خون‌های ریخته شده، احساسات خویشان نزدیک مالک و احساسات را طی کرده است و مجوز هم داشته است ولی چون برخلاف همه عرف و عادت‌های عرب است و اثری از آثار هوسبازی خالد است که با روحیه فرماندهی سپاه اسلام موافقت نمی‌کند، کسانی و از جمله فاروقﷺ عزل او را مقام فرماندهی سپاه درخواست می‌نمایند ولی در نظر ابوبکرﷺ این حرکت ناشیانه خالد تنها موجب توبیخ شدیدی است که او را این توبیخ را نسبت به او انجام داده است و به هیچ وجه موجب عزل او نخواهد بود[1]، پنجم، به ابوبکرﷺ گزارش شده است که (مسلیمه کذاب) خطرناک‌ترین دشمنان اسلام، در منطقه یمامه چهل هزار مرد جنگی را به دور خود جمع کرده، و با حقه و فریب و جاودگری آن‌ها را به پیامبری خویش معتقد کرده است که همه آن‌ها جان بر کف آماده اجرای فرمان‌های او هستند، و هر روز عده دیگری به جمعیت آن‌ها اضافه می‌شود، و اگر ابوبکرﷺ در اسرع وقت در جهت حمله به یمامه اقدام لازمی به عمل نیاورد، در آینده نه چندان دور سپاه عظیم و روزافزن و فداکار مسیلمه به صورت طوفانی به مدینه و مکه و طائف سرازیر می‌شود و اثری از آثار اسلام و اسلامیان را باقی نمی‌گذارد، و با توجه به این دلایل ابوبکرﷺ خالد را عزل نمی‌کند،

البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۲۲ نیز نوشته: «فلما حلت بنی بها = بعد از گذشتن عده به او پیوست و با او عروسی کرد».

[1]- تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۰۹، و ابن اثیر، ج۲، ص۶۴.

توجه: طبری، ج۴، ص۱۴۰۸ و ابن اثیر، ج۲، ص۶۴ متفقاًمی‌گویند خالد در شب سرد به جارچی گفت جار بکشید که هر کس اسیری در نزد خود دارد وسیله حرارت و گرمی به او بدهد: «اَدْفِئُو اُسَرائَکُمْ» ولی این جمله به منزله جمله آن‌ها را راحت کنید، در نظر آن‌ها این معنی را دارد که آن‌ها را بکشید و ضرار بن زور، مالک بن نویره را کشت و وقتی خالد غوغا را شنید و وحشت‌زده بیرون رفت و دید دستور او را برعکس فهمیده‌اند و با تأسف گفت قضا و قدر خودا رد نمی‌شود، و بعد از آن که زن مالک دوره پاکی را حداقل یک ماه گذرانیدئه است، خالد او را به عقد ازدواج خویش درآورده است. بنابراین این هیاهو که خالد به خاطر زن زیبایش مالک را به قتل رسانده است و در همان شب نیز با او همبستر شده است به کلی عاری از حقیقت است و مخالف همه تاریخ‌ها است.

و بلکه به او دستور می‌دهد که در رأس سپاه مجهز خویش به مسیلمه کذاب در یمامه حمله کند و ابوبکر رضی الله عنه عمداً خالد را به معرکه و آتش و خون می‌افکند تا اگر شهید شود یا در برچیدن بساط یک پیامبر دروغگو و نیرومند موفق شود، گناهان احتمالی او از بارگاه خدا بخشوده گردد و در هر صورت این سروصداها نیز خاموش گردند و بالاخره ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که اصرار و فریاد وزیر مشاور خود را (فاروق رضی الله عنه) با این جمله «خالد لقب سیف الله را از پیامبر صلی الله علیه وسلم دریافت کرده و شمشیری است که خدا آن را بر روی کفار کشیده است و من نمی‌توانم آن را به غلاف برگردانم[۱]» خاموش می‌کند خالد را برای سرکوبی مسیلمه به منطقه یمامه اعزام می‌دارد و خالد سریعاً به منطقه یمامه شتافت و وقتی در طول راه شنید که سپاه اسلام یکی به فرماندهی شرحبیل و دیگری به فرماندهی عکرمه از سپاه نیرومند مسیلمه شکست خورده‌اند احساسات جنگی او شدیدتر و قدم‌های او برای رسیدن به صحنه جنگ سریع‌تر گردید و سپاه خود را در مقابل سپاه مسیلمه مستقر نمود و مهم‌ترین روز، در تاریخ عرب و تاریخ اسلام فرا رسید، مسیلمه کذاب در ستاد فرماندهی یک سپاه مجهز و فداکار و شکست‌ناپذیر از باده غرور مست شده است و به شکست دادن سپاه خالد و اشغال نظامی شهرهای مکه و مدینه و طائف صددرصد امیداور است، زیرا او با کمتر از یک دهم سپاهی که حالا دارد با خود پیامبراسلام صلی الله علیه وسلم اعلان جنگ داده بود، و در نامه تهدیدآمیزی که با او مبادله کرده بود، حوزه پیامبری او را فقط به سه شهر مکه، مدینه و طائف محدود نموده و تمام نقاط شبه جزیره عربستان را، منهای این سه شهر، حوزه پیامبری خویش اعلام کرده بود، و اکنون پیامبر صلی الله علیه وسلم وفات کرده است، و یکی از پیروان او در جوی از اختلاف، به جای او نشسته است، و سپاه مسیلمه به چهل هزار مرد جنگی و فداکار رسیده است[۲]، و تمام مردان یمن، مهره، بحرین، حضرموت و کناره‌های خلیج فارس پشت سر او ایستاده‌اند، و صحنه این جنگ سرنوشت‌ساز را نظاره می‌کنند، و پس از موفقیت مسیلمه در این جنگ، عموماً به دنبال او را می‌افتند و به صورت طوفانی

---

[۱]- تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۶۳ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۰۹، و البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۲۲.

[۲]- تاریخ طبری، ج۴،ق ص۱۴۱۲ و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۶۷ و الفتوحاتئ الاسلامیه، سید احمد دحلانی، ج۱، ص۱۳ و ۱۴ و ۱۶.

بی‌امان به مکه و مدینه و طائف سرازیر می‌شوند و اثری از آثار اسلام و اسلامیان باقی نمی‌گذارند، مسیلمه در این رؤیاهای طلایی است که ناگاه خالد فرمان حمله را صادر کرده و خود قبل از همه افراد سپاه حمله‌ور می‌شود، سیف الله است شمشیر خدا کشیده شده است و همین شمشیر شکاف‌های وسیعی را در قلب سپاه دشمن ایجاد می‌کند[۱] و سپاه اسلام به دنبال او و از همین شکاف‌ها با شمشیرهای خویش در قلب سپاه پیش می‌روند، شمشیر کاران سپاه مسیلمه خیلی ماهر و شجاع و فداکار هستند. با این حال نمی‌توانند از پیشروری سریع خالد جلوگیری کنند، زیرا سرعت عمل و حرکات مارپیچی خالد و تاکتیک و فوت و فن شمشیرزنی او طوری است که از تمام وجودش تمام شمشیرش پیدا است که مانند زبانه آتش بی‌امان و هولناک در قلب سپاه دشمن پیش می‌رود و سپاه شجاع و فداکار مسیلمه قدرت مهار کردن او را ندارد و طولی نمی‌کشد که همراه افسران ارشد خویش به سپاه فرماندهی مسیلمه نزدیک می‌شود تا با شکافتن کله کفر خطرناک‌ترین دشمن اسلام را نابود کند که در این رعب و هراس ستاد فرماندهی از جای خود کنده می‌شود و در پیشاپیش سپاه شکست خورده به باغ نزدیک (حدیقه الرحمان که متعلق به مسیلمه است) پناه می‌برند[۲] و دروازه‌های آهنین باغ را بر روی خود می‌بندند، خالد با سپاه پیروزمند خویش آن‌ها را تعقیب می‌کند و پس از آن که ده‌ها نفر در نهایت فداکاری از دیوار باغ بالا می‌روند و پس از شهادت چند نفر بقیه دروازه‌های باغ را بر روی سپاه خالد باز می‌کنند سپاه مسیلمه در محدوده دیوارهای این باغ در کمین شمشیر کشیده خدا و سپاهیان دلیر او می‌افتند، هر چند جنگاوران سپاه مسیلمه با کمال شجاعت و مهارت از خود دفاع می‌کنند[۳] ولی سرعت عمل و فوت و فن شمشیرزنی خالد و تاکتیک‌های جنگی او و ایمان و شجاعت سپاهیان او مجال هیچ گونه دفاعی را به آن‌ها نمی‌دهند و پس از آن که هزاران لاشه کفر در کنار درختان تنومند باغ بر زمین می‌افتد، ناگاه وحشی (یکی از سپاهیان خالد) فریاد می‌کشد: (الله اکبر من مسیلمه را کشتم) خالد همراه کسانی که سابقاً مسیلمه را دیده بودن و او را می‌شناختند به محل فریاد وحشی شتافت و

---

[۱]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۷۱ و طبری، ج۴، ص۱۴۲۴.

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۲۸ و ابن اثیر، ج۲، ص۷۲.

[۳]ـ الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۱۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۲۶.

معلوم شد که این پیامبر دروغگو و پرمدعا و جادوگر به دست وحشی کشته شده است[۱] و با صدای تکبیر سپاهیان اسلام که فضای حدیقه الرحمان را به لرزه درآورده بود کشته شدن کله کفر اعلام گردید و بقیه سپاه دشمن که در محیط دیوارهای بلند باغ محصور بودند و هیچ گونه راه فراری نداشتند ناچار به صورت اسرای جنگی تسلیم خالد شدند و این غائله عظیم که از زمان پیامبر ﷺ آغاز شده بود و به مرور زمان تا حدود نابود کردن اسلام و اسلامیان قدرت پیدا کرده بود با مهارت رزمی و قدرت جنگی و قهرمانی‌های خالد به کلی خاموش گردید، در این جنگ بیست و یک هزار نفر از جنگاوران سپاه مسیلمه کشته شدند[۲] رقم عجیبی که در تاریخ جنگ‌های عرب بی‌سابقه بود و شهداء سپاه اسلام نیز به یک هزار و دویست[۳] نفر رسیده بود.

خالد بعد از پایان جنگ، آمار دقیق شهدای اسلام و کشته شدگان سپاه کفر و به هلاکت رسیدن مسیلمه را همراه بارهای غنائم جنگی از طلا و نقره و تجهیزات جنگی و چندین هزار اسیران جنگی به مدینه و به خدمت ابوبکر ﷺ فرستاد و مسلمانان مدینه در عین این که از شهادت این جمعیت عظیم از یاران پیامبر ﷺ در اندوه و ماتم غرق شدند از کشته شدن مسیلمه کذاب و کشته شدن بیست و یک هزار نفر از دشمنان اسلام و خاموش شدن این غائله عظیم خوشحال و مسرور بودند

ابوبکر ﷺ به جای تشویق، بار دیگر خالد را توبیخ می کند

و شاید ابوبکر ﷺ بیش از همه مسرور و می‌خواست تشویقی به نام فرمانده این سپاه پیروزمند (خالد) بنویسد، اما ناگاه به او خبر دادند که خالد در آخرین روزهای پیروزی دختر یکی از رؤسای قبایل (مجاعه) را خواستگاری کرده[۴] و در کنار خون شهداء مراسم عروسی را با دختر مجاعه انجام داده است، ابوبکر ﷺ از شنیدن این خبر در

---

[۱]ـ الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۱۶، وحشی همان برده سیاه پوست که حمزه سیدالشهداء را در غزوه احد شهید نمود با همکاری یک نفر از انصار مسیلمه را به قتل رسانید و ابن اثیر، ج۲، ص۷۲.

[۲]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۳۱ و تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص۷۳ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۲۱۵.

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۴۳۵ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۲۸۸.

تعجب و خشم و قهر فرورفت، و با وجود این همه حوصله و شکیباتیی که داشت نتوانست قهر و خشم خود را مهار کند و یک نامه توبیخ‌آمیزی را به خالد نوشت که خون از آن می‌چکید: «قسم به عمر من ای پسر مادر خالد! تو مردی هستی که اشتباهاتت وسیع[۱] است، در شرایطی با زنان ازدواج و عروسی می‌کنی که خون یک هزار و دویست شهید در کنار منزلت خشک نشده است!!» خالد از دیدن نامه بسیار متأثر گردید و در تعجب فرو رفته که یک عمل مشروع اما مخالف عرف ملت‌ها موجب این همه توبیخ او شده است و زیر لب می‌گفت: «این هم کار آن مرد تند مزاج و سختگیر[۲] است (یعنی فاروقﷺ) و هنگامی که پیروزی خارج از تصور این فرمانده فاتح به این عمل ناپسند مقرون گردید، بلافاصله ابوبکرﷺ او را به مدینه فراخواند، و به عنوان توبیخ در محرم سال دوازدهم[۳] هجری او را در رأس ده هزار مرد جنگی به صحنه‌های خون و شمشیر برای جنگیدن با سپاه مجهز و نیرومند شاهنشاهی ایران و تسخیر استان‌های مرزی، اعزام داشت، و پس از اطلاع از پیروزی‌های او (مثنی) فرمانده ماهر و شجاع را همراه معاونش (قعقاع) در رأس هشت هزار مرد جنگی به کمک خالد[۴] اعزام نمود، و پس از مدتی نتایج عملیاتی جنگی قهرمان یمامه (خالد) در عوض یک سال و در تسخیر استان‌های مرزی کشور شاهنشاهی ایران را به این قرار به ابوبکرﷺ گزارش کردند.

۱- تسخیر استان‌های مرزی ایران در بخش عراق تا نزدیکی‌های بغداد شامل (اَبَله[۵]، الیس[۶]، امغیشیا[۱]، حیره[۲]، انبار[۳]، عین التمر، دومه الجندل، رضاب[۴]، فراض[۵]).

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۷۹.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۳۸۵، و البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۲۵ و ۳۲۶.

[۵]ـ شهر کوچکی در ساحل فرات که مهمات جنگی ارتش ایران در آنجا ذخیره می‌شد، معجم البلدان، ج۱، ص۷۷.

[۶]ـ الیس: روستایی در مرز عراق و از توابع انبار. معجم البلدان، ج۱، ص۲۴۸.

۲- آمار کشته شدگان سپاه ایران بیش از یک صد[۶] هزار تن از افسر و سرباز.

۳- غنائم جنگی که از ارتش ایران به دست آورده بودند، علاوه بر مهمات و اسلحه‌های جنگی، خرجین‌های پر[۷] از دینار و درهم و زیور و زینت‌آلات طلایی افسران ایرانی، که کلاه خود سپهسالار ایرانی (هرمز) معادل یک صد هزار[۸] درهم (بیست میلیون تومان!) در کنار آن‌ها خودنمایی می‌کرد، ولی آن کله بیست میلیون تومانی هرمز با شمشیر خالد بدون کلاه بر زمین افتاده بود.

۴- انعقاد پیمان‌های صلح با اهالی مناطق آزاد شده که هر سال جمعاً ده هزار دینار و چهار صد هزار[۹] درهم به عنوان جزیه به سپاه اسلام بدهند و تمام مردم در انتخاب عقاید دینی و انجام دادن مراسم مذهبی[۱۰] خویش کاملاً آزاد باشند.

ابوبکر صدیق رضي الله عنه وقتی شنید،که این قهرمان شوریده بعد از این همه فتوحات محیرالعقول سپاه پیروزمند خود را در شهرک انبار[۱۱] و منطقه فراض (نزدیکی‌های

---

[۱]ـ امغیشیا: شهری در عراق مانند حیره و پادگان و مهمان جنگی آن در الیس بود.

[۲]ـ حیره: شهری در عراق در محل فعلی نجف و سه میل با کوفه فاصله داشت. معجم البلدان، ج۱، ص۳۲۸.

[۳]ـ انبار: شهری بر ساحل فرات در غرب محل فعلی بغداد و فاصله آن با بغداد ۶۰ کیلومتر، معجم البلدان، ج۱، ص۲۵۷.

[۴]ـ محلی از رصافه عراق.

[۵]ـ و فراض در مرز عراق و شام و جزیره معجم البلدان.

[۶]ـ البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۴۴ و طبری، ج۴، ص۱۴۸۲ و الفتوحاتئ الاسلامیه، ص۲۱ و ۲۶ و الکامل، ج۲، ص۱۲۴، می‌نویسد خالد تصمیم گرفته بود که به مداین حمله کند و پایتخت ایران را تصرف نماید اما ترسید ابوبکر به این کار راضی نباشد و به ستاد فرماندهی خویش (حبره) برگشت.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

[۱۱]ـ الفتوحات الاسلامیه، سید احمد دحلان، ج۱، ص۲۱ و ۲۲ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۴.

بغداد) مستقر نموده است و چیزی نمانده است که سیف الله: شمشیر کشیده خدا در قلب مداین و پایتخت شاه شاهان ایران هم فرو رود، در نهایت شگفتی و شادی فریاد برآورد: «عَجَزَتِ النِّساءُ اَن یلِدْنَ مِثْلَ خالدٍ[1] = زنان جهان نمی‌توانند همتای خالد را به دنیا بیاورند!!» و شاید می‌خواست تشویقی هم برای او بنویسد که ناگاه به او خبر دادند که خالد مخفیانه و بدون اجازه مرکز، سپاه خود را به جا گذاشته و از فراض به مکه شتافته و بعد از انجام دادن مراسم حج مخفیانه به فراض برگشته است، ابوبکرﷺ از این بی‌انضباطی خالد و از خیره‌سری او در چنین شرایط حساسی خشمگین شد و بلافاصله طی فرمان دستور داد مثنی و قعقاع در رأس سپاه خویش در جبهه ایران بمانند و به عنوان مجازات خالد در رأس سپاه خویش به کمک ابوعبیدهﷺ به جبهه روم بشتابد[2] که ابوعبیدهﷺ در برابر سپاه مقتدر و کاردیده و مجهز روم تاب مقاومت نداشت و خالد بار دیگر به عنوان توبیخ به صحنه‌های خون و آتش اعزام گردید، اما خالد شمشیر کشیده خدا در این جبهه نیز (جنگ معروف یرموک) پیروزی محیرالعقولی را به دست آورد و سپاه روم را تار و مار کرد،[3] و پس از پایان جنگ ابوعبیدهﷺ نامه‌ای که در اثنای جنگ از مرکز رسیده بود و ابوعبیده دادن نامه را به خالد تا پایان جنگ به تأخیر انداخته بود، برای خالد خواند، که در این نامه وفات ابوبکر صدیقﷺ و انتخاب فاروقﷺ برای جانشینی ابوبکرﷺ و عزل خالد از فرماندهی کل سپاه به وسیله فاروقﷺ اعلام شده بود و ابوعبیدهﷺ که تا آن لحظه تحت فرمان خالد بود به عنوان فرمانده کل سپاه منصوب گردید و خالد از این لحظه به بعد تحت فرمان ابوعبیدهﷺ وظایف خود را با دلگرمی آغاز نمود.[4]

خلاصه این که در آغاز خلافت ابوبکرﷺ و همان روزی که خالد بر اثر ازدواج مشروع با زن مالک بن نویره در صحنه جنگ، عمل ناپسند و خلاف عرف و عادت همه

---

[1]ـ همان

[2]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۴.

[3]ـ ابن اثیر ج۲، ص۱۵۵، و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۵۶۲۱.

[4]ـ تاریخ ابن اثیر ج۲، ص۱۷۶، و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۵۷۷.

ملت‌ها را انجام داد فاروقﷺ خالد را جنگجوی خیره‌سر و بی‌انضباط تشخیص داد و او را شایسته مقام فرماندهی کل سپاه نمی‌دانست و در همان هنگام مصرانه از ابوبکرﷺ تقاضا کرد که او را عزل[1] نماید و از آن هنگام به بعد هر گاه آثار خیره‌سری و بی‌انضباطی این فرمانده بر زبان‌ها می‌افتاد فاروقﷺ کم یا بیش درباره او چیزی نمی‌گفت و عزل او را به خاطر احترام به نظر ابوبکرﷺ درخواست نمی‌کرد،[2] زیرا او هم اگر اضافه بر آن چه در آغاز امر به ابوبکرﷺ گفته بود بعداً هم تکرار می‌کرد و اضافه از وظیفه یک وزیر مشاور درخواست عزل او می‌نمود، فاروقﷺ هم همان لحظه‌ای که اختیار کارها در دست او قرار گرفت بلافاصله او را از فرماندهی کل سپاه به مقام یک افسر تحت فرمان ابوعبیده پائین آورد[3]، و در عین این که جلو خیره‌سری‌های او را گرفت به عنوان یک افسر در فتوحات شام و آزاد کردن شهرها و تارومار کردن پادگان‌های امپراتوری روم تا این اندازه از او کار نظامی کشید که خیلی بیشتر از پیشرفت‌های دوره فرماندهی او بود.

و اما ابوبکرﷺ چرا او را عزل نکرد؟ زیرا ابوبکرﷺ از لقبی که پیامبرﷺ به خالد داده بود (استنباط کرده بود) که برای درهم کوبیدن خطرناک‌ترین دشمنان داخلی (مسلیمه کذاب در یمامه) و برای جریان انداختن جویبارهای خون اردوگاه‌های شاهنشاهی ایران[4] و تارومار کردن پادگان‌های امپراتوری روم[5] در شامات جز بی‌باکی و تهور و سرعت عمل و تاکتیک‌شناسی خالد هیچ قهرمان دیگری قادر به این فتوحات محیرالعقول نیست و واقعیت‌ها هم نظر ابوبکر را درباره کارایی خالد و هم نظر فاروقﷺ را درباره کم انضباطی خالد تأیید نمود و هر دو در نظر خویش صائب بودند و اما خالد چرا فرمانده کم انضباطی بود؟ جواب در مورد خالد هم این است، که غیر از پیامبران خدا (صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِمْ) هر انسانی مانند خالد، در یک تهاجم نظامی

---

[1]ـ کامل ابن اثیر ج۲، ص۶۳.

[2]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۷۷، ابن اثیر ج۲، ص۱۷۶.

[3]ـ الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۲۶.

[4]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۷۶.

[5]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۶۴، و البدایه و النهایه، ج۶، ص۳۲۲.

هولناک‌ترین دشمن خدا و دشمن پیامبر ﷺ را (مسیلمه) با بیست هزار کافر حربی به خاک بکشاند[1] در عرض چند ماه استان‌های مرزی شاهنشاهی ایران را تا نزدیک مدائن تسخیر نماید و در چندین صحنه جنگی دویست هزار مرد جنگی را از سپاه ایران به قتل برساند[2] و کله سپهسالار ایران را با کلاه خُود بیست میلیون تومانی بر زمین بزند و مجهزترین پادگان‌های امپراتور روم را تارومار کند[3] بی‌گمان هم‌چو کسی خود را در مقامی احساس می‌کند که جز از خدا و پیامبر خدا ﷺ از هیچ کس دیگری باکی نداشته باشد و برای افکار عمومی و عرف و عادت‌های اقوام و ملل در جهت بازداشتن او از کاری که خلاف فرمان خدا و فرموده پیامبر ﷺ نباشد، هیچ گونه ارزشی قائل نگردد بنابراین خالد (لَیلی اُمُّ تَمیم) زن مالک بن نویره را بعد از انقضای عده در منطقه جنگی به عقد ازدواج خویش در می‌آورد، و پس از خواستگاری از مَجّاعه، دختر مَجّاعه را نیز در منطقه جنگی به عقد ازدواج خود در می‌آورد، و از منطقه جنگی (فراض) بدون کسب اجازه از مرکز برای انجام دادن مراسم حج به مکه می‌رود و برمی‌گردد، خالد این سه عمل را که خلاف عرف و عادت به شمار می‌آیند انجام می‌دهد ابوبکرﷺ و عمرﷺ می‌خواهند راضی باشند می‌خواهند راضی نباشند، عمرﷺ می‌خواهد عزل او را درخواست کند می‌خواهد به خاطر احترام به نظر ابوبکرﷺ سکوت کند، و ابوبکرﷺ می‌خواهد با گفتن این جمله (زنان هرگز نمی‌توانند خالد دیگری را به دنیا بیاورند او را تشویق کند) و می‌خواهد به عنوان توبیخ مرتب او را به صحنه‌های آتش و خون و به جبهه‌های خطرناک‌تری اعزام نماید زیرا خالد در مقامی است که جز از خدا و پیامبرﷺ باکی ندارد و هیچ یک از این عمل‌ها خلاف فرمان خدا و فرموده پیامبرﷺ نیستند.

بنابراین در قضیه عزل و ابقای خالد به عنوان فرماندهی کل سپاه نه ابوبکرﷺ کوتاهی کرد و نه فاروقﷺ افراطی عمل کرد و نه کارهای خالد جای هیچ گونه ایراد و قصوری است و جز این چیز دیگری نیست که خیلی از واقعیت‌ها دارای ابعاد گوناگون و خاصیت‌های متفاوتی می‌باشند و چندین انسان مؤمن و پرهیزگار و مخلص و بی‌نظر

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۳۱.

[2]ـ الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۲۱ و ۲۶.

[3]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۵۵.

و آگاه، وقتی درباره قبول و رد یکی از این واقعیت‌ها اختلاف سلیقه پیدا می‌کنند دلیل نقص آن‌ها یا قصور آن‌ها نیست بلکه علت اختلاف آن‌ها این است که هر یک از آن‌ها در دیدگاه خویش فقط یک بعد و یک خاصیت آن را مورد توجه قرار می‌دهد، و کسانی که این سه صحابی بزرگوار را یا یکی از آن‌ها را مقصر قلمداد می‌کنند یا مغرض هستند یا از واقعیت ناآگاه در صفحات سابق گفتیم که فاروق رضی‌الله‌عنه در عصر ابوبکر رضی‌الله‌عنه به عنوان وزیر مشاور انجام وظیفه می‌نمود و با صراحت و قاطعیت آراء و نظریات خود را در زمینه مسائل مهم اسلامی به عرض ابوبکر رضی‌الله‌عنه می‌رسانید و ابوبکر رضی‌الله‌عنه در برخی مسائل نظر او را قبول و در برخی مسائل نظر او را رد می‌کرد، و یکی از آن مسائلی که ابوبکر رضی‌الله‌عنه نظر فاروق رضی‌الله‌عنه را نپذیرفت موضوع عزل خالد بن ولید از فرماندهی سپاه بود که با توجه به این که برخی از ناآگاهان و مغرضان از این تفاوت ارزیابی ابوبکر رضی‌الله‌عنه و عمر رضی‌الله‌عنه توهماتی را تراشیده‌اند و حرف‌های نادرستی گفته‌اند ما این مسئله را در صفحات سابق با تفصیل بیشتر از حد انتظار و همراه دلائل و مراجع بیان نمودیم و حالا مسئله‌ای را مورد بحث قرار می‌دهیم که فاروق رضی‌الله‌عنه به عنوان مشاور به ابوبکر رضی‌الله‌عنه پیشنهاد کرده است و ابوبکر رضی‌الله‌عنه در آغاز امر نظر او را رد کرده اما بعداً با توجه به دلایلی که فاروق رضی‌الله‌عنه اقامه کرده است این پیشنهاد را قبول کرده است و آن موضوع جمع‌آوری آیه‌های قرآن و نوشتن همه آن‌ها به صورت کتاب مکتوب است که توضیح این پیشنهاد نیز به این قرار است:

فقط ده[1] ماه از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گذشته بود، که سپاه اسلام به فرماندهی خالد خطرناک‌ترین پایگاه کفر و گرم‌ترین آشیانه مرتدان عرب را در یمامه متلاشی کرد و مسیلمه کذاب را با بیست هزار نفر از پیروانش در خون غلطانید و بیست هزار نفر بقیه را به اسارت گرفت و در مقابل یک هزار و دویست نفر از یاران مهاجر و انصار و اهل قبات در این معرکه خون و آتش به درجه شهادت نائل آمدند، که یکی از همان

---

[1] ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۷۹، و الفتوحات الاسلامیه، ج۱، ص۲۶، اعزام خالد را به عراق در محرم سال دوازده هجری نوشته‌اند و اعزام خالد به عراق بعد از پایان جنگ یمامه بوده است بنابراین جنگ یمامه و نوشتن آیه‌های قرآن به شکل کتاب منظم تقریباً ده ماه بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده است.

مهاجرین شهید (زید)[۱] برادر فاروقﷺ بود، و فاروقﷺ از شهادت برادرش (زید) به حدی در غم و تأثر فرو رفته بود که به مرز اغما و بیهوشی رسیده بود، به طوری که وقتی پسرش عبدالله را دید (که در جنگ یمامه خیلی هم جانفشانی هم کرده بود) بر او فریاد کشید: «کی تو را سالم بازگردانید، در حالی که برادرم زید شهید گردیده است؟ چرا روی خود را از من نمی‌پوشی؟» عبدالله گفت: «من و زید هر دو از خدا شهادت خود را خواسته بودیم چه می‌توان کرد که خدا فقط درخواست زید را پذیرفت[۲]» و تنها یک تأثر شدیدتر و یک غم سنگین‌تر توانست که تأثر شدید فاروقﷺ را نسبت به شهادت برادرش کم اثر نماید، و آن خبر هولناک شهادت سیصد و هفتاد[۳] نفر از بزرگان اصحاب و حافظین قرآن بود که قلب عمرﷺ را به کلی لرزاند و همه چیز را از یاد او برد جز این که در این مطلب می‌اندیشید که اگر در جنگ‌های دیگر همین اندازه و باز همین اندازه از بزرگان اصحاب و حافظین قرآن به درجه شهادت برسند، حفظ و نگهداری قرآن به هیچ وجه امکان‌پذیر نخواهد بود و برای حفظ و نگهداری قرآن ناگاه فکری به دلش رسید که برای پیشنهاد آن به ابوبکرﷺ، به مسجد شتافت و به او گفت: «نظر به حوادثی که در جنگ یمامه پیش آمده است و جمعی[۴] از حافظین قرآن شهید شده‌اند و تکرار این حادثه در آینده بارها ممکن است اتفاق افتد، دستور دهید، قرآنی که تا حال در سینه یاران پیامبر ﷺ حفظ گردیده است و در اوراق و الواح پراکنده نوشته شده است، به صورت یک کتاب مکتوب و منظم نوشته شود و در جای مطمئنی محفوظ بماند تا شهادت یا وفات حافظین قرآن در آینده، هیچ گونه وحشت و دلهره‌ای برای ما ایجاد ننماید[۵]». ابوبکرﷺ که به صورت ناگهانی با این پیشنهاد فاروقﷺ روبرو

---

[۱]ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۷۴، و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۴۲۵ و ۱۴۲۶.

[۲]ـ مَجّاعه

[۳]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۱، ص۳۱۶.

[۴]ـ قرطبی این عده را هفتاد نفر شمرده است و در حیات پیامبر ﷺ در بئر معونه نیز همین قدر به شهادت رسیده‌اند.

[۵]ـ ابن اثیر، ج۳، ص۱۸۴.

گردید سریعاً آن را رد کرد، و به فاروق رضی الله عنه گفت: «کاری را که پیامبر صلی الله علیه و سلم نکرده است، چطور من آن را انجام دهم؟![۱]»

فاروق رضی الله عنه اصرار دارد قرآن به صورت کتابی جمع شود

امام فاروق رضی الله عنه در این وقت، مانند اوقات دیگر، تنها به پیشنهاد و بیان یک دلیل اکتفا نکرد بلکه در جهت بیان تفاوت زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم که وحی هنوز تمام نشده بود و آیه‌های منسوخ می‌شدند و کتاب کردن قرآن اساساً ممکن نبود، و در جهت ضرورت این کار در این زمان که حافظین قرآن احتمال دارد به شهادت برسند، تا این اندازه دلیل و برهان اقامه نمود[۲] که ابوبکر رضی الله عنه هم یقین پیدا کرد که انجام دادن این کار نه تنها بلامانع است بکله واجب و الزامی است[۳] و بلافاصله ابوبکر رضی الله عنه در مرکز، ستادی را با نظارت خویش و با ریاست (زید بن ثابت) که خود تمام قرآن را در حفظ داشت و از معروف‌ترین کاتبان وحی در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود تشکیل داد،[۴] و برای جمع‌آوری تمام اوراق و الواح و چوب پاره‌های پراکنده که آیه‌هایی از قرآن بر آن‌ها نوشته بودند و هم چنین دعوت از همه کسانی که تمام قرآن را حفظ داشتند، یک بسیج عمومی را اعلام نمود[۵] و بعد از مدتی یک نسخه از قرآن را مطابق آن چه همه اصحاب با گوش خود از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده و حفظ کرده بودند، بدون یک کلمه زیاد و کم، نوشته تو به صورت یک کتاب مکتوب و منظم درآوردند و آن را در نزد ابوبکر رضی الله عنه[۶] به امانت گذاشتند و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه در نزد فاروق رضی الله عنه[۷] نگهداری می‌گردید و بعد از وفات فاروق رضی الله عنه در نزد

---

[۱]- صحیح بخاری، قسطلانی، ج۷، ص۴۴۶ و ۴۴۷.

[۲]- صحیح بخاری، قسطلانی، ج۷، ص۴۴۶ و ۴۴۷.

[۳]- صحیح بخاری، قسطلانی، ج۷، ص۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹، و تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۱۸۴ و ابوبکر صدیق، هیکل، ج۲، ص۱۴۶ و ۱۴۷.

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

[۷]- همان.

حفصه[۱] (حرم رسول الله ﷺ) به امانت گذاشته شد، و عثمان ذی‌النورینﷺ در زمان خلافت خویش از روی این نسخه هشت[۲] نسخه برداشت و هر نسخه‌ای را به مسجد جامع استان‌های بزرگ جهان اسلام فرستاد که تمام قرآن‌ها در تمام جهان اسلام تا عصر حاضر از روی همان نسخه‌ها، که یکی از آن‌ها تا قرن هشتم هجری باقی مانده[۳] و ابن الجَزَری آن را دیده است نوشته شده‌اند.

ابوبکرﷺ پیشنهاد فاروقﷺ را در شکل تقسیم کردن ثروت‌ها رد می‌کند

موضوع دیگری که ابوبکرﷺ پیشنهاد فاروقﷺ را رد کرد و هرگز با آن موافقت ننمود کیفیت تقسیم ثروت‌های عمومی بود، در زمان ابوبکرﷺ معدن طلا[۴] در نزدیکی مدینه کشف گردید و ابوبکرﷺ آن را بالسویه در بین مسلمانان تقسیم کرد (بدون در نظر گرفتن سابقه اسلام و سابقه کار و مجاهدت‌ها) و همین بود معنی عدالت و برابری در نظر ابوبکرﷺ و فاروقﷺ پیشنهاد کرد[۵] که در توزیع ثروت‌های عمومی لازم است سوابق اسلام و کار و مجاهدت‌ها در نظر گرفته شود و او معنی عدالت و برابری را این طور درک می‌کرد ولی ابوبکرﷺ پیشنهاد او را رد[۶] کرد و به او گفت سوابق اسلام و مجاهدت‌ها در راه، خدا پاداش اخروی دارند و برای ثواب آخرت انجام یافته‌اند و ملاحظه این مسائل در توزیع ثروت‌ها دلیل ندارد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ مناهل الفرقان، ج۱، ص۳۹۶.

[۳]ـ مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج۱، ص۳۹۷، ابن الجزری دو مصحف از این مصاحف را دیده است یکی مصحف شام و دیگری مصحف مصر و همین مصحف مصری فعلاً در موزه آثار قدیم مسجد حسینی در مصر مومود است.

[۴]ـ فاروق، هیکل، ص۸۹.

[۵]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۳، و طبری، ج۴، ص۱۶۲، و سراج الملوک، ص۱۰۸، و اخبار عمر، ص۱۰۲.

[۶]ـ همان

فاروق رضی الله عنه مردم را به اطاعت ابوبکر رضی الله عنه تشویق می‌کند

و مورد مهمی که فاروق رضی الله عنه با تمام سعی و تلاش از نظر ابوبکر رضی الله عنه پیشتیبانی کرد اعزام مجدد سپاه اسلام به مستعمرات امپراتوری روم بود، که به محض این که ابوبکر رضی الله عنه بعد از پاک‌سازی تمام شبه جزیره عربستان از کفر ورده، اعلان نمود که به موازات سپاهی که به استان‌های مرزی شاهنشاهی ایران اعزام داشته است، سپاهی را نیز به جواب مثبت داد فاروق رضی الله عنه بود، و پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه در این باره با مردم گفتگو کرد و فاروق رضی الله عنه احساس نمود که مردم از شکوه و عظمت امپراتوری روم هراسناک هستند و جواب قانع‌کننده‌ای به ابوبکر رضی الله عنه نمی‌دهند بر آن‌ها فریاد کشید: «ای گروه اهل ایمان! چرا به ندای جانشین[1] پیامبر صلی الله علیه وسلم که شما را به حیات جاودانه دعوت می‌کند جواب مثبت نمی‌دهید؟!» و همین تأئید تام و شور و احساسات فاروق رضی الله عنه موجب گردید که روحیه مردم قوی گشته و بدون وحشت از شکوه پوشالی امپراتوری روم به فرمان ابوبکر رضی الله عنه به جبهه شام بشتابند.

خلاصه، فاروق رضی الله عنه در دوره خلافت ابوبکر رضی الله عنه، به عنوان وزیر و مشاور انجام وظیفه می‌کرد، طرح‌هایی را ارائه می‌داد و روش‌هایی را پیشنهاد می‌کرد، و دلائلی را نیز بر صحت آن‌ها اقامه می‌نمود، و ابوبکر رضی الله عنه کاملاً آزاد و مختار بود که نظرهای او را بپذیرد یا رد کند، و جز در مورد جمع‌آوری قرآن به صورت کتاب مکتوب، در هیچ موردی برای قبول کردن طرح خویش اصرار هم نمی‌کرد و نهایت ادب و احترام را برای ابوبکر رضی الله عنه قائل می‌گردید و ابوبکر رضی الله عنه نیز از این تفاوت‌های فکری نه تنها یک لحظه هم از فاروق رضی الله عنه نرنجید بلکه شخصیت فاروق رضی الله عنه را بهتر تشخیص داد به طوری که بعد از وفات خود او را بهترین کسی[2] دانست که می‌تواند زمام امور مسلمانان را در دست گیرد.

---

[1]ـ فاروق، هیکل، ج۱، ص۸۸.

[2]ـ ابن الجوزی، ص۳۷، ص۱۷۴، و طبری، ج۴، ص۱۵۷۲.

شب چهاردهم[1] جمادی الثانی سال سیزدهم هجری است، و ماه شب چهارده بر سرتاسر جزیره عربستان پرتو افکنده است و تراکم اشعه‌های آن مردم را به دو نقطه متوجه می‌نماید یکی غار حرا که محل انفجار وحی سماوی است و دیگری مزار محمّدﷺ پخش‌کننده نور وحی خدا در جهان گردید و جز نوای آرام راز و نیاز با خدا و تلاوت روح‌بخش آیات خدا که لطف و زیبایی این شب مهتابی را معنی بخشیده است هیچ صدای دیگری وجود ندارد، و هیچ گونه اثری از نعره‌های مستانه بت‌پرستان و از عربده‌های ناجوانمردانه اهل رده و نبوت‌های کاذب باقی نمانده است، و شعاع نور وحی خدا هم از دو سو از طرف مشرق و شمال، از مرزهای شبه جزیره گذشته و استان‌های مرزی کشور شاهنشاهی ایران را تا نزدیکی‌های مدائن[2]، و استان‌های مرزی امپراتوری روم را تا شهر دمشق[3] فرا گرفته است، و ابوبکر صدیقﷺ جانشین پیامبرﷺ که فقط دو سال و سه ماه[4] از خلافت او می‌گذرد، در سال اول توانسته است با نیروی سپاه نوپای اسلام همه این نعره‌ها و عربده‌های جاهلانه را خاموش نماید و تمام شبه جزیره عربستان را به زیر پرچم اسلام درآورد و در همین سال با نوشتن و ثبت نمودن آیه‌های قرآن و کتاب کردن همه آیات مسلمانان را تا ابد از بزرگ‌ترین خطر احتمالی نجات دهد و در سال دوم فتوحات سپاه اسلام در استان‌های مرزی ایران تا نزدیک مدائن، و فتوحات سپاه اسلام را در استان‌های روم به دمشق برساند و مسلمانان مدینه و اطراف از هر حیث غرق در مسرت هستند و به آینده کار این نخستین جانشین پیامبرﷺ امیدهای خیلی بیشتری دارند، اما ناگاه خبری در شهر منتشر می‌گردد و روزهای ملال‌آوری را به دنبال دارد، و این خبر حاکی است که ابوبکر صدیقﷺ بر اثر

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۶۳، مدت بیماری ابوبکر پانزده روز و در ۲۳ جمادی‌الاخر وفات کرده است بنابراین شب چهاردهم شش روز از بیماری او گذشته است.

[2]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۴.

[3]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۲۱ و ۲۶.

[4]ـ تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۵۳۶، خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه و بیست و شش روز نوشته است.

سرماخوردگی شدید[1] بستری شده است، مسلمانان عموماً غمگین هستند و روزهای دیگر بیشتر در غم و اندوه فرو می‌برند که می‌شنوند یک هفته است که خلیفه رسول الله در بستر بیماری باقی مانده است، و هول و هراس فضای قلب آن‌ها را فرا می‌گیرد وقتی شنیده‌اند که همه آگاهان متفقاً گفته‌اند که یار غار رسول الله ﷺ و جانشین پیامبر ﷺ بر اثر همین بیماری، وفات خواهد کرد.

و ابوبکر صدیق ﷺ، از یک طرف به این مرگ حتمی لبخند می‌زند و کاملاً خوشحال است که پس از چند صباح دیگر یا چند ساعت دیگر، با این همه خدمت و مجاهدت در راه اسلام به حضور خدا و پیامبر خدا ﷺ می‌شتابد، اما از طرف دیگر بیشتر از همه مسلمانان متأثر و نگران آینده اسلام است و نگران است که با مرگ او، اختلافات سقیفه بنی ساعده بر سر زمامداری با هیجان بیشتر و ابعاد وسیع‌تر و با اثرات خطرناک‌تر تجدید گردد، زیرا در سقیفه تنها اختلاف مهاجرین و انصار به میان آمد، امام در شرایط فعلی اختلاف فرماندهان پرتوان سپاه اسلام، و اختلاف شهرهای مکه و طائف و مدینه و تمام استان‌های داخل و خارج شبه جزیره به میان می‌آید، و از طرف دیگر نیز، درخواست زمامداری در سقیفه، و در نهایت ضعف مسلمانان و آغاز عصیان‌ها و شورش‌ها، جز چشیدن طعم تلخ فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها، طعم دیگری نداشت، و جز تحمل بارگران مسئولیت‌ها بهره دیگری نداشت و چنین مقامی نه خریداری[2]

---

[1]ـ طبری، ج۴، ص۱۳۵۶، به روایت ام المؤمنین عایشه ﷺ مدت بیماری را پانزده روز نوشته است.

[2]ـ هر فرد حق‌جو و درو از تعصب، مروری بر جریان‌های سقیفه بکند به آسانی می‌فهمد که خریدار مقام امارت در آن روز فقط سعد بن عباده بود و ایشان بودند که مسأله سقیفه را به وجود آورد و علتش هم این بود که سعد در مورد امارت اسلامی تصور درستی نداشت و بلکه به اقتضای فرهنگ عشایری و این که انصار مردمان بومی و اهل مدینه هستند سعد ریاست را (البته ریاست شهر را حق خود و حق انصار می‌دانست، و نگران بود که اگر مهاجرین، غیر بومی‌ها، بر شهر حکومت کنند شخصیت انصار پایمال می‌شود، و اما بزرگواران اصحاب که به خوبی می‌دانستند امارت اسلامی یعنی چه و چه مسئولیتی دارد هیچ کدام خریدار آن نبوده‌اند ابوبکر پیشنهاد کرد عمر یا عبدالرحمن این سمت را قبول کنند و هر دو آن را قبول کنند و هر دو آن را رد کردند و به ابوبکر حواله کردند ابوسفیان با تمام قدرت علی مرتضی را پیشنهاد کرد و علی مرتضی نیز آن را رد کرد و بالاخره ابوبکر به ناچار و در اوج فداکاری این سمت پرمشقت را قبول کرد). رجوع شود به طبری، ج۴، ص۱۳۳۶، و بخاری قسطلانی، ج۱۰، ص۲۴.

دارد نه هیجانی برمی‌انگیزد اما درخواست زمامداری در شرایط فعلی که علاوه بر وجود امنیت داخلی، سپاه اسلام در اعماق خاک دو امپراتوری عظیم جهان (ایران و روم) به سوی پایتخت‌ها روان است دسترسی به زمامداری در چنین شرایطی، چه به خاطر دین چه به خاطر دنیا، آرزوی هر شخصی است و بی‌نهایت هیجان‌انگیز است، و چون اتفاق همه قبائل عرب و همه شهرها و تمام فرمانداران سپاه بر زمامداری یک نفر ممکن به نظر نمی‌رسد، بنابراین با یک جنگ خونین داخلی اسلام و مسلمانان را به نابودی می‌کشاند یا توافق و صلحی که موجب تجزیه جهان اسلام به چند فرمانداری مستقل و ناتوان و بی‌قدرت می‌گردد، و دو اژدهای زخم خورده (ایران و روم) به آسانی آن‌ها را در کام خویش فرو می‌برند و اثری از اسلام و اسلامیان باقی نمی‌ماند، آیا ابوبکر صدیق‌ﷺ که وظایف خود را در قبال دین خدا به خوبی انجام داده است، در آستانه مرگ این نگرانی را فراموش می‌کند؟ و آینده دین اسلام را به خدا می‌سپارد، و از کنار این نگرانی بزرگ رد می‌شود و به حضور خدا می‌شتابد؟ یا برخلاف قوانین اسلام ولیعهدی را با یک فرمان و بدون مراجعه به آرای مردم برای خود انتخاب می‌کند؟ یا هیچ کدام از این دو، و بلکه انتخاب زمامدار اسلام را به (رفراندوم) و آرای عمومی حواله می‌کند، اما از ترس این که برگزاری انتخابات بعد از مرگ او منجر به اختلافات شدید و جنگ‌های خونین و از هم پاشیده شدن جهان اسلام گردد، ابوبکرﷺ دستور می‌دهد که انتخابات در روزهای آخر عمر او برگزار شود و در همان حالی که یک پای او در جهان دیگری است و پای دیگرش در این جهان، مهاجرین و انصار حاضر در مدینه را به دور خود جمع[1] می‌کند و به آن‌ها چنین می‌گوید:

ابوبکرﷺ به رأی عمومی جانشین خود را تعیین می‌کند

«آن چه بر سر من آمده است. شما هم می‌دانید و گمان ندارم که از این بیماری برخیزم، و خدا ذمه شما را از بیعت من آزاد کرده است و کار شما را به خودتان برگردانیده است، بنابراین لازم است هر کس را دوست دارید همین حالا برای زمامداری خویش انتخاب کنید، زیرا بهتر است تا من زنده‌ام زمامداری تعیین نمایید،

---

[1] ـ عمر ابن خطاب، ابن الجوزی، ص۳۶، و اخبار عمر، ص۵۹ و حیاه عمر، شبلی، ص۶۹.

مبادا بعد از من دچار تفرقه و اختلاف شوید[۱]» به دستور ابوبکر ﷺ مهاجرین و انصار برخاستند و به منظور انتخاب زمامدار جلسات مشورتی را تشکیل دادند، ولی در جلسات خویش به نتیجه‌ای نرسیدند، و پیش ابوبکر ﷺ برگشتند و گفتند: «رَأْينا يا خَليفَةَ رَسُولِ اللهِ رَأْيكَ[۲] = رأی ما، ای جانشین پیامبر خدا ﷺ، همان رأی توست». ابوبکر ﷺ گفت: «شاید من کسی را انتخاب کنم و شما درباره او دو دسته بشوید[۳]» گفتند: «نه عموماً رأی تو را قبول داریم» ابوبکر ﷺ گفت: پس عهدالله کنید که به رأی من راضی باشید. گفتند: عهدالله می‌کنیم. چه در زمان پیامبر ﷺ و چه در زمان خویش عمر بن خطاب ﷺ را خوب شناخته بود، با این حال و با این که درباره او با اکثر بزرگان اصحاب مشورت خصوصی کرد که در میان آن‌ها عبدالرحمن گفت: «عمر خطاب ﷺ از تمام کسانی که در نظر دارید بیشتر شایسته مقام زمامداری است اما یک حالتی از خشونت و تندمزاجی دارد».

نظرخواهی از مردم درباره فاروق ﷺ

ابوبکر ﷺ گفت: تاکنون خشونت عمر ﷺ برای تعدیل نرم‌خویی من بوده است و هرگاه من خشونتی نشان داده‌ام او برای تعدیل آن نرم‌خویی را نشان داده است و اگر زمام امور در دست او قرار گیرد خیلی از خشونت‌ها را ترک خواهد کرد سپس به او گفت: فعلاً این مطلب را نزد دیگران بازگو مکن و بعد از بیرون رفتن او عثمان بن عفّان ﷺ را خواند و از او نظرخواهی نمود، عثمان ﷺ گفت: در میان ما کسی شایسته‌تر از عمر بن خطاب ﷺ برای زمامداری مسلمانان وجود ندارد و او کسی است که باطنش از ظاهرش به مراتب بهتر است، ابوبکر ﷺ به عثمان ﷺ گفت اگر خلاف این مطلب را هم می‌گفتی من از تو ناراضی نمی‌شدم و فعلاً این مطلب را به عمر نگویید سپس ابوبکر ﷺ با سعید بن زید و اَسَید بن حُضَیر ﷺ و کسان دیگر از مهاجرین و انصار

---

[۱]ـ عمر ابن خطاب، ابن الجوزی، ص۳۶، و اخبار عمر، ص۵۹ و حیاه عمر، شبلی، ص۶۹.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

مشورت می‌کند و عموماً به زمامداری عمرﷺ نظر موافق می‌دهند[۱]، در این اثنا خبر نظرخواهی ابوبکرﷺ در شهر منتشر می‌گردد، و چند نفر همراه طلحه بن عبدالله بدون دعوت قبلی به منزل ابوبکرﷺ می‌شتابند، و طلحه در نهایت آزادی و صراحت در تلاش است که ابوبکرﷺ را از این فکر منصرف نماید، و به ابوبکرﷺ می‌گوید:

مخالفین فاروقﷺ نظر می‌دهند.

«اگر خدا در این باره که تو عمر بن خطابﷺ را برای جانشینی خویش قبول می‌کنی، از تو بازجویی به عمل آورد، در جواب چه خواهی گفت؟ در حالی که تو در طول زمان شاهد سخت‌گیری و تندخویی‌های او بوده‌ای، که در زمان تو با مردم با خشونت عمل می‌کرد، و اگر تو وفات کنی و او تنها در صحنه باقی بماند، آیا فکر نمی‌کنی که چه وضعی بر سر مردم می‌آید؟![۲]»

ابوبکرﷺ در جواب این ایراد تکراری و ناموجه (سختگیری عمرﷺ) که سابقاً و به کرات جواب آن را داده بود، چیزی نگفت، و اما از این که طلحه همین اقدام خیرخواهانه او را موجب مسئولیت او در حضور خدا می‌شمارد، به خشم آمده، و به کسان خود گفت: «بیایید مرا بنشانید» و در حالی که مرض و بیماری او را می‌لرزاند، با چند تکان پرزحمت بر بستر نشست و بر سینه و دوش کسان خود تکیه داد بر طلحه و چند نفر همراهانیش فریاد کشید و گفت: «آیا شما مرا از بازجویی خدا می‌ترسانید؟ بدبخت کسی است که از امر شما توشه‌ای از ستم داشته باشد!! در جواب سؤال خدایم

---

[۱]ـ حیاه عمر، شبلی، ص۷۰، و اخبار عمر، ص۵۹، و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۹۲.

[۲]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۴، توجه: تاریخ طبری از انتقاد طلحه بحث نکرده است و درباره انتقاد علی مرتضی یا موافقت او هیچ تاریخی چیزی ننوشته است ولی در ابن الجوزی، ص۳۷، این مطلب دیده می‌شود که جمعی بعد از انتشار انتخاب عمرﷺ از طرف ابوبکرﷺ به نزد علی مرتضیﷺ رفتند، و نگرانی خود را از این انتخاب اظهار داشتند، و برای این که ابوبکر را از این انتخاب منصرف نمایند همراه علی مرتضی به نزد ابوبکر آمدند اما بعد از آن که مطلب را با ابوبکر در میان آوردند و نظر خود را درباره عمر بیان کردند و دیدند ابوبکر در تصمیم خویش جدی است بحث دیگری نکردند.

توجه: اخبار عمر، ص۶۱، علی مرتضی درباره نامه ابوبکر گفت: «ما جز به عمر به کسی دیگر راضی نیستیم».

می‌گویم: خدایا من بر اهل دین تو، کسی را جانشین خود نمودم، که بهترین اهل دین[1] تو بود» سپس رو به طلحه کرد و به او گفت: «آن چه را به تو گفتم به کسانی که پشت سر تو هستند برسانید[2]».

ابوبکر رضی الله عنه قاطعانه، آخرین حرف خود را زد، و از ناراحتی دراز کشید، و طلحه و همراهانش با کسان دیگری که در آن جا بودند از منزل ابوبکر رضی الله عنه بیرون رفتند، و سکوت سراسر شهر مدینه را فرا می‌گیرد، و ابوبکر رضی الله عنه در بستر خویش همین شب و فردای آن منتظر است که یکی از این دو (پیک اجل، یا عکس‌العمل مردم درباره نظر او) یکی پیش از دیگری به نزد او بیاید،

کسی بر ابوبکر رضی الله عنه اعتراض نمی‌کنند

اما از هیچ کدام خبری نیست و مسلمانان در این فضای آزاد به هیچ اقدامی مبادرت نمی‌ورزند. آری فضا کاملاً آزاد است، زیرا طرف مقابل جامعه بزرگ و مسلح اسلام از ابوبکر رضی الله عنه و پیرمردی است که بر بستر مرگ قطعی افتاده است و با نیروی چند نفر از کسانش بر بستر نشانده می‌شود، و افراد خانواده و قبیله‌اش علاوه بر این که از یکایک بزرگان اصحاب کمترند در خلافت او دارای هیچ مقام و منصبی نبوده و نیستند. پس ابوبکر رضی الله عنه فاقد هر گونه قدرت مادی است و نه تنها شخصیت‌های قدرتمند و پرزور، بلکه هر یک از افراد عادی و ناتوان می‌تواند در مقابل او قد علم کند، و با نظر او کاملاً مخالفت نماید، و علیه او تبلیغات کند، زیرا به فرض این که ابوبکر رضی الله عنه از این بیماری هم شفا یابد، و هم چنان قدرت را در دست گیرد، ماهیت حکومت اسلام طوری است که مخالفت‌های صریح و آشکار با نظر قاطع زمامداران اسلام، هیچ گونه مجازاتی ندارد، نه قتل نه تبعید و نه دستگیری و نه زندانی و حتی از کمترین حقوق اجتماعی هم محروم نمی‌گردد، سعد بن عباده[3] صریحاً و آشکارا با خلافت ابوبکر رضی الله عنه مخالفت کرد و در تمام دوران خلافت او به صورت فرد ناراضی از حکومت ابوبکر رضی الله عنه

---

[1]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۷۴.

[2]ـ ابن الجوزی، ص۳۷ و فاروق اعظم، ج۱، ص۹۳ و حیاه عمر، ص۷۰ و اخبار عمر، ص۶۰.

[3]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۲۱، و سیره حلبیه، ج۳، ص۳۹۶ و ابوبکر صدیق، ج۱، ص۸۳.

دوری کرد، و احدی از او ابرو در هم نکشید و هم چنین طلحه[1] و ابوسفیان[2] و دیگران که در روزهای اول آشکارا علیه خلافت ابوبکرﷺ به گرمی تبلیغات کردند، و وقتی ابوبکرﷺ به قدرت رسید، نه تنها هیچ کدام را مجازات نکرد، بلکه به روی آن‌ها هم نیاورد، و از حقوق اجتماعی آن‌ها ذره‌ای کم نگردید و مبنی بر همین اصل، بزرگان اصحاب، وقتی ابوبکرﷺ درباره عمر بن خطابﷺ با آن‌ها مشورت می‌کند عموماً غیبی را که در عمرﷺ می‌بینند (سختگیری و خشونت) با صراحت بیان می‌کند و طلحه (عنصر مخالفت‌ها) جرأت می‌کند تا این اندازه با زمامدار فعلی مخالفت کند و نسبت به زمامدار آینده افشاگری و مخالفت نشان دهد که در حضور جمع کثیری به ابوبکرﷺ می‌گوید: «اقدمام تو در این باره که عمرﷺ را جانشین خود می‌کنی، چنان جرمی است که تو را در حضور خدا زیر سؤال قرار می‌دهد» و ترسی از این هم ندارد که این جرأت صریح و آشکار او در شرایط فعلی یا در آینده، کوچک‌ترین دردسری برای او فراهم آورد، بنابراین فضای بحث و نظر و فضای رد و قبول نظر ابوبکرﷺ کاملاً آزاد است، و با وجود چنین فضای آزاد، شهر مدینه، مرکز جهان اسلام، بعد از شنیدن نظر ابوبکرﷺ شب‌ها و روزها غرق در سکوت می‌شود چرا گروهی و حتی احدی، به جای عمرﷺ شخصیت دیگری را برای جانشینی ابوبکرﷺ پیشنهاد نمی‌کنند؟ چرا مردم در مجالس خصوصی خویش نام کسان دیگری را بر زبان نمی‌آورند؟ طلحه این بار چرا مانند روز سقیفه از علی مرتضی نام نمی‌برد؟ ابوسفیان چرا مانند روز سقیفه به منزل علی نمی‌شتابد تا او را به جای عمرﷺ برای جانشینی ابوبکرﷺ پیشنهاد کند، و به او قول بدهد که برای همکاری با او تمام کوچه‌های شهر مدینه را پر از سواره نظام می‌کند؟ چرا قبایل اطراف مدینه و ساکنین شهر طائف مهر سکوت بر لب زده‌اند و برای جانشین ابوبکرﷺ نام کسی را نمی‌برند؟ چرا طلحه (عنصر مخالفت‌ها در تمام دوره‌ها) به وسیله سواران چابک و تندرو این خبر را به (مثنی و قعقاع) فرماندهان نظامی در حیره نمی‌رساند تا آن‌ها جز عمرﷺ شخص دیگری را به ابوبکرﷺ پیشنهاد

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۴۶، زبیر را نوشته است.

[2]ـ طبری، ج۴، ص۱۳۳۶، ابن اثیر، ج۲، ص۱۳.

کنند؟ و چرا طلحه شخصاً سوار بر اسب بادپای خویش، سریعاً خود را به خالد بن ولید (فرمانده کل نیروهای اسلام در جبهه شمال) نمی‌رساند، تا به او هشدار دهد که اگر با یک کوتادی نظامی ابوبکر رضی الله عنه را از این نظر منصرف ننمائید و عمر رضی الله عنه جانشین او بشود فوراً تمام تصمیمات خود را در مورد تو اجرا می‌نماید؟! و چرا جهان اسلام در این دو هفته که ابوبکر رضی الله عنه بر بستر مرگ قطعی است و به ویژه در این روزها و شب‌ها که نظر ابوبکر رضی الله عنه درباره جانشین خود به مردم رسیده است، تا این اندازه خاموش و بی‌سرو صداست؟

جواب این همه چراها دو چیز است، اول این که قوانین اسلام در مورد زمامدار و تجربه دو سال و چند ماهه ابوبکر رضی الله عنه نشان داده بود، که زمامداری فقط یک تلاش و یک خدمت سنگین و پرمشقتی است و فاقد هر گونه مزایای مادی می‌باشد، یک زندگی بسیار ساده و قانعانه و پرمشقت و بدون داشتن حق امر و نهی شخصی و همه‌اش تلاش در جهت چرخانیدن سریع و منظم چرخ حکومت (مانند یک کارگر شریف و پرکار و همیشه کار و کم‌مزد!) دوم این که زمامدار امور مسلمانان، طبق قوانین اسلام و تجربه چند ساله ابوبکر رضی الله عنه، باید کسی باشد، که برای چرخانیدن این چرخ عظیم و پرمشقت، علاوه بر قدرت و مهارت، تاب تحمل مشقت‌های آن را هم داشته باشد، و عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی بود که پانزده سال تمام در خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم و در تمام دوران خلافت پرماجرای ابوبکر رضی الله عنه در مقام وزیر مشاور انجام وظیفه کرده بود و برای چرخانیدن چرخ حکومت اسلام از هر کس دیگری ماهرتر بود و در قناعت و قدرت و تحمل مشقت‌ها و خشونت‌های زندگی، که در آن عصر لازمه زمامداری بود کس دیگری به او نمی‌رسید و ابوبکر رضی الله عنه با شناخت کاملی که از عمر رضی الله عنه داشت و این دو صفت را در میان خود نمی‌دیدند، هیچ کس دیگری را پیشنهاد نکرد و از هیچ کس دیگری نامی به میان نیامد، و تنها حرفی که همه گفتند این بود که عمر رضی الله عنه، در عین این که واجد شرایط زمامداری است و همتایی ندارد، عیبش این است که مرد تندخو و خشنی است، در کارها سختگیری می‌کند و در این فضای کاملاً آزاد، کسی حرف دیگری را نه در حضور ابوبکر رضی الله عنه و نه در غیاب او بر زبان نیاورد، کسی نگفت: عمر رضی الله عنه عالم و آگاه نیست، عمر رضی الله عنه ماهر و مقتدر و فعال نیست، عمر رضی الله عنه عادل و پرهیزگار نیست، عمر رضی الله عنه گاهی از فرمان خدا و فرموده پیامبر صلی الله علیه و سلم تجاوز کرده است و کسی نگفت

در میان ما، در این صفات کسی از عمر بهتر وجود دارد، و بالاخره در این فضای آزاد و در طول مدت چندین شب و روز تنها حرفی که بر زبان‌ها آرد جز این چیز دیگری نبود که عمر مرد تندخو و خشنی است و ابوبکر هم در همان آغاز امر او را مطمئن کرده بود که این تندخویی و خشونت عمر برای تعدیل نرم‌خویی من بوده است و به محض این که زمام امور مسلمانان به دست او افتاده، این خشونت هم از بین می‌رود.

تمام اصحاب با نظر ابوبکر موافق هستند

فردای آن روز، عبدالرحمن به حضور ابوبکر رسید، به او گفت: «اهل نظر در مورد پیشنهاد تو دو گروه هستند گروهی از آن‌ها عیناً نظر تو را دارند و گروه دیگر به عنوان این که این پیشنهاد موافق نظر تو است آن را پذیرفته‌اند[1] و وقتی ابوبکر از موافقت اهل نظر مطمئن شد، کاتب خود را، عثمان بن عفان[2] را، خواست و به او فرمود بنویسید: «به نام خداوند بخشنده مهربان، این است عهد و وصیت ابوبکر بن قُحافَه در آخرین لحظه‌ای که از این جهان می‌رود، و نزدیک به اولین لحظه‌ای که به جهان دیگر وارد می‌شود که در این لحظات هر کافری ایمان می‌آورد، و هر گناهکاری یقین پیدا می‌کند، و هر دروغگویی صادق می‌شود، من جانشین خود قرار دادم ...» در این هنگام و در این نقطه حساس صدای ابوبکر خاموش گردید و به حالت اغما و بیهوشی درآمد[3] ولی کاتب، عثمان بن عفان، با سابقه آگاهی قطعی بر منظور ابوبکر توصیه‌نامه را این طور ادامه داد: «عمر بن خطاب را» و پس از چند لحظه ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: بگو ببینم چه نوشتی؟ عثمان برای او خواند: «جانشین خود قرار دادم عمر بن خطاب[4] را» ابوبکر کاملاً مسرور گردید که

---

[1]ـ تاریخ طیبری، ج۴، ص۱۵۷۲، و فاروق، هیکل، ج۱، ص۹۳.

[2]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۴، و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۷۱، البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۸.

[3]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۴ و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۵۷۱ و اخبار عمر، ص۶۰ و حیاه عمر، ص۷۰.

[4]ـ همان

عثمان رضي الله عنه در حال بیهوشی او عین منظور او را نوشته است، سپس به عثمان رضي الله عنه گفت ادامه دهید: «حرف او را بشنوید و از او اطاعت نمائید و من درباره خدا پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم و دین او و درباره خود و درباره شما از هیچ خیر و نیکونگری، دریغ نکرده‌ام، و بعداً هم اگر او به عدالت رفتار کرد این همان است که من درباره او تصور نموده‌ام، و اگر به راه انحراف[1] رفت و پس هر کسی بر اثر گناهان خویش حتماً مجازات می‌شود، من جز خیر و نیکویی منظوری نداشته‌ام، از پشت پرده غیب هم آگاهی ندارم ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: ۲۲۷][2].

ابوبکر رضي الله عنه این عهدنامه را امضا کرد و آن را بر توده مردم ارائه داد[3] و به آن‌ها گفت آیا به شخصی که در این نامه هست بیعت می‌کنید؟ عموماً گفتند: «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا» و در حالی که بر چند نفر تکیه داده بود به میان مردم و به مسجد آمد و به آن‌ها گفت «آیا راضی هستید که من جانشینی برای خود تعیین کرده‌ام که با او خویشی ندارم؟ و من عمر بن خطاب رضي الله عنه را جانشین خود کرده‌ام، از او اطاعت کنید و حرف او را بشنوید» مردم در مسجد عموماً گفتند[4]: «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا».

سپس ابوبکر رضي الله عنه فاروق رضي الله عنه را خواست و آن چه لازم می‌دانست به او توصیه کرد، ابوبکر رضي الله عنه پس از حل این مشکل و حصول اطمینان از این که بعد از او جهان اسلام دچار تفرقه و تجزیه و نابودی نمی‌گردد به فکر کارهای شخص خود افتاد و درباره غسل و کفن و دفن خویش وصیت کرد و ساعت‌های دیگر گذشت و شب‌ها و روزهای

---

[1]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۴ و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۵۷۱ و اخبار عمر، ص۶۰ و حیاه عمر، ص۷۰.

[2]ـ ابوبکر صدیق، هیکل، ج۲، ص۲۰۶.

[3]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۴، و فاروق، ج۱، ص۹۳ و اخبار عمر، ص۶۰. در روایتی هست که وقتی ابوبکر از پنجره خانه به مردم گفت: آیا به انتخاب من راضی هستید علی مرتضی گفت: «ما به جز عمر به کس دیگری راضی نیستم».

[4]ـ البدایه النهایه، ج۷، ص۱۸.

دیگر فرا رسیدند، و بیماری او بیشتر شدت یافت، تا روز دوشنبه بیست و دوم[۱] جمادی الاولی سال سیزدهم هجری، در حالی که ام المؤمنین عایشهﷺ بر بالین او بود، صدای ابوبکرﷺ یار غار پیامبر ﷺ با خواندن این آیه ﴿تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱][۲]» برای همیشه خاموش شد، و به حضور خدا و پیامبر خداﷺ شتافت و طبق وصیت خودش او را غسل و کفن کردند، و بر روی همان نعشی که پیامبر ﷺ را بر آن گذاشته بودند او را به مسجد بردند، و در بین روضه و منبر گذاشتند و فاروقﷺ بر جنازه او، با چهار الله اکبر[۳]، نماز خواند[۴]، آن گاه طبق وصیت خودش او را به اتاق عایشهﷺ بردند و در پهلوی پیامبرﷺ او را به خاک سپردند.

---

[۱]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۶۳، و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۶۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۶۵.

فصل هفتم:

آغاز خلافت فاروق رضی الله عنه

فصل هفتم:
آغاز خلافت فاروق رضی الله عنه

فاروق رضی الله عنه در نصف اخیر شب از مراسم دفن ابوبکر صدیق رضی الله عنه فراغت یافت و به منزل خویش برگشت، و ساعت‌ها در اندیشه مسئولیت‌های عظیمی که بر دوش او بودند غرق گردید، و فردا در کله سحر که به مسجد آمد، و مردم به صورت امواج به او روی آوردند، و به او بیعت کردند هیجانی داشت که تا حدی آرام گردید، و ظهر همان روز وقتی به مسجد آمد و مشاهده کرد که مردم برای نماز ازدحام کرده‌اند بر منبر بالا رفت، و در محلی یک پله پائین‌تر از [1] محل ابوبکر رضی الله عنه نشست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و یادی از ابوبکر رضی الله عنه و فضائل او خطاب به مردم چنین گفت: «من جز مردی مثل شما، چیز دیگری نیستم، و اگر رد فرمان جانشین رسول الله صلی الله علیه وسلم بر من گران نمی‌بود، هرگز زمامداری شما به گردن نمی‌گرفتم» آن گاه رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا! من که سخت‌دل هستم دلم را نرم فرما، و ناتوان هستم توانمندم فرما و دارای بخل هستم اهل سخاوتم فرما» آن گاه لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت: «بی‌گمان این، یک نوع گرفتاری است برای من و برای شما، که خدا بعد از وفات دو یار من، مرا در میان شما باقی گذاشته است و قسم به خدا تمام کارهای شما را خود شخصاً انجام می‌دهم، و با فرمان و دستور به دیگران حواله نمی‌کنم، و هیچ کسی از دید انصاف و امانت‌داری من پوشیده نخواهد ماند، و کسانی که نیکوکار باشند حتماً با آن‌ها نیکویی خواهم کرد، و کسانی که کارهای بدی انجام دهند، حتماً آن‌ها را مجازات می‌نمایم [2]».

فاروق رضی الله عنه پس از آن که در این خطابه نخستین، خود را معرفی نمود، و تعهدات و روابط اساسی خود را با همه مردم بیان کرد، ازمنبر پائین آمد و با مردم نماز خواند و بعد از جای خود برخاست و در وسط مسجد در میان مردم ایستاد، و درباره وصیت

---

[1] ـ اخبار عمر، ص۶۲ و ریاض النضره، ج۲، ص۶۷ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۹۷.

[2] ـ حیاه عمر، ص۷۴ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۹۷.

مؤکد ابوبکرؓ، مبنی بر اعزام نیروها به جبهه شمال شرقی در عراق به کمک[۱] مُثَنّی و قعقاع، با آن‌ها بحث کرد، و آن‌ها را برای رفتن به این جبهه به گرمی تشویق نمود، اما چون سپاه اسلام در این جبهه بعد از فرا خواندن خالد بن ولید و اعزام او به جبهه شمال، در شام، در برابر سپاه نیرومند ایران عقب‌نشینی‌هایی کرده بود و استان‌های نزدیک به مدائن را نیز از دست داده بودند، حاضرین در مسجد برای رفتن به این جبهه هیچ گونه موافقتی از خود نشان[۲] ندادند و بعد از تبادل نگاه‌ها به یکدیگر عموماً سکوت کردند، و فاروقؓ به جای خویش برگشت و لحظه بعد با نگرانی از مسجد روانه منزل خویش گردید و در فکر فرو رفت که از چه راهی نیروهایی را گرد آورد و به جبهه عراق اعزام دارد، و قدرت پوشالی و عظمت توهمی دولت شاهنشاهی ایران را برای ساکنین شهر مدینه و بقیه مسلمانان روشن نماید، البته عشایر و ایلات عرب، می‌توانند نیروهای کافی را برای اعزام به این جبهه در اختیار فاروقؓ بگذارند ولی در زمان ابوبکرؓ و در جنگ‌های رده جمع زیادی از آن‌ها به عنوان اسرای جنگی در اختیار[۳] مسلمانان قرار گرفته‌اند

فاروقؓ اسیران عرب را آزاد می‌کند

و با این که این قبایل و ایلات عموماً مسلمانند و اطاعت خود را از حکومت اسلام اعلام کرده‌اند ولی در شرایطی که افرادی از خانواده آن‌ها یا خویشان و دوستان آن‌ها در اسارت مسلمانان می‌باشند، مشکل به نظر می‌رسد که نیروهای خود را به این جبهه خطرناک بفرستند با توجه به این مطلب، فاروقؓ فردا بعد از ادای نماز صبح با صدای بلند که همه شنیدند اعلام نمود که تمام اسرای جنگ‌های رده را آزاد کنید و اضافه کرد: «برای ما قابل قبول نیست که اسیر کردن زن و بچه‌ها در میان عرب سرمشقی برای ملت‌های دیگر شود». به فرمان فاروقؓ تمام اسرا آزاد گردیدند و سیل خروشان

---

[۱]ـ فاروق، هیکل، ج۱، ص۹۴ و ص۱۰۱، البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۶.

[۲]ـ فاروق، هیکل، ج۱، ص۹۴ و ص۱۰۱، البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۶.

[۳]ـ حیاه عمر، شبلی، ص۷۶.

زن و بچه‌های قبایل به آغوش خانواده‌های خویش سرازیر شد، و زمینه برای اعزام نیروهای قبایل به جبهه عراق آماده گردید[1].

روز سوم فرا رسید و مسجد از ساکنین شهر و از مردمان قبایل که برای بیعت آمده بودند، موج می‌زد، و فاروق رضی الله عنه برای ادای نماز به مسجد رفت بعد از نماز و بیعت مردم، فاروق رضی الله عنه خطابه‌ای را بالای منبر ایراد نمود که در بخش اول با نشان قدرت خود توهم ضعفی را که در نتیجه آزاد کردن اسرای قبایل احتمال پیدا کرده بود به کلی رفع نمود و گفت: «ملت عرب مانند شتری است که به وسیله سوراخ کردن بینی به دنبال جلودارش، هر[2] جا او را بکشد، می‌رود، اما من به پروردگار کعبه آن‌ها را حتماً بر راه راست سوق می‌دهم!» و در بخش دوم با بیان تحولی که در رفتار او به وجود آمده است توهم سخت‌گیری و خشونتی که نسبت به او احتمال داشت به کلی رفع نمود و گفت: «گویا مردم از خشونت و سخت‌گیری من نگران هستند و گفته‌اند: عمر در زمان پیامبر ﷺ هم با ما به خشونت رفتار می‌کرد و در زمان ابوبکر رضی الله عنه با این که ابوبکر رضی الله عنه زمامدار ما بود نه عمر، باز عمر نسبت به ما سخت‌گیری می‌نمود و حالا که همه کارها در دست او قرار گرفته است اوضاع و احوال ما باید چطور باشد؟ البته هر کسی این‌ها را گفته است راست گفته است ولی گویا این اشخاص از این واقعیت غافل مانده‌اند که من در زمان رسول الله ﷺ هیچ یک از این خشونت‌ها و سخت‌گیری‌ها را بدون فرمان و اجازه رسول الله ﷺ انجام نداده‌ام، زیرا من بنده و خدمتکار پیامبر ﷺ بودم و پیامبر ﷺ طبق فرموده خدا (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُف رَحِيماً = نسبت به مؤمنین دارای عطوفت و ترحم کامل بود) و من در اختیار او شمشیر کشیده‌ای بودم و منتظر بودم مرا به غلاف بکشد یا بگذارد نشانه روم، و چنان چه عموماً مشاهده کردید پیامبر ﷺ تا رحلت فرمود، همیشه از من راضی بود، و بر این نعمت خدا را بسیار سپاس می‌گویم و وسیله سعادت خود می‌دانم و هم چنین در زمان ابوبکر رضی الله عنه، هنگامی که او با این همه نرم‌خویی و

---

[1]ـ فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۱ و حیاه عمر، شبلی، ص۷۶.

[2]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۷۶ و حیاه عمر، شبلی، ص۷۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۷۵.

آرامی و حلم و شکیبایی زمامدار امور مسلمانان گردید من به عنوان خادم او[۱] و همکاری با او

دلیل خشونت فاروقﷺ در زمان ابوبکر رضی‌الله‌عنه

خشونت خود را با نرم‌خویی او آمیخته بودم و هم چنان در دست او نیز شمشیر کشیده‌ای بودم که به فرمان او به غلاف می‌رفتم و نشانه می‌رفتم و هنگامی که وفات کرد کاملاً از کارهای من راضی بود[۲] و بر این نعمت نیز خدا را سپاس می‌گویم و موجب سعادت خود می‌دانم» آن گاه برای بیان تحولی که در خشونت و سخت‌گیری او به وجود آمده گفت: «و حالا که من شخصاً زمام امور شما را در دست گرفته‌ام این سختگیری به کلی تخفیف پیدا کرده است» و در بخش سوم خطابه‌اش این توهم را رفع نمود که تخفیف این سخت‌گیری و خشونت، ستمگران را از مجازات معاف نماید.

سخت‌گیری فاروقﷺ در مقابل ستمگران

و چنین گفت: «تخفیف سخت‌گیری‌های من مخصوص کسانی است که سالم هستند و راه دین را پیش می‌گیرند که من در نهایت نرمی و آرامی و عطوفت با آن‌ها رفتار می‌کنم، اما در مقابل هر کسی را ببینم که به کسی ستم کرده است، یک گونه او را بر خاک می‌گذارم[۳] و پایم را بر گونه دیگرش می‌گذارم تا او را ناچار می‌کنم که به حق اذعان کند[۴]، و من با این همه شدت و سختگیری نسبت به ستمگران، روی خود را نسبت به انسان‌های عفیف و سالم و دور از فساد بر خاک می‌گذارم» و در آخرین بخش خطابه‌اش حق مردم را بر او و حق او را بر مردم بیان کرد و گفت:

شرح وظایف فاروقﷺ و مردم

«شما چند حق بر من دارید که باید آن‌ها را مطالبه کنید، اول این که هر مالیاتی را که از شما می‌گیرم یا هر (فَیئی: عایدات ویژه جنگی) که خدا به شما می‌دهد فقط در

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۶۳ و ۶۴ و حیاه عمر، ص۷۷ و ۷۸ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۰ و ۱۰۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ اخبار عمر، ص۶۳ و ۶۴ و حیاه عمر، ص۷۷ و ۷۸ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۰ و ۱۰۱.

[۴]ـ حیاه عمر، شبلی، ص۷۸ و اخبار عمر، طنطاوی، ص۶۴ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۱.

راه معین اسلامی خرج[۱] کنم، دوم این که هر چیزی در اختیار من قرار گرفت جز از راه حق از دست من بیرون نرود، سوم این که حقوق و جیره‌های شما را روز به روز افزایش دهم و مرزها را بر نفوذ بیگانگان ببندم[۲] و چهارم این که هرگز شما را در خطر جائی نیفکنم و در مرزهای مدت طولانی شما را دور از خانواده نگه ندارم و هر گاه شما را به جبهه فرستادم خودم پدر افراد خانواده شما باشم[۳]» و سپس در جهت اشاره به حق او بر مردم گفت: «ای بندگان خدا! پرهیزگار باشید و درباره شرارت نفس به وسیله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به من کمک کنید و هم چنین در رابطه با مسئولیتی که به عهده من گذاشته شده است با من صادقانه و مخلصانه عمل نمائید».

فاروق رضی الله عنه بعد از ایراد این خطابه هیجان‌انگیز، از منبر پائین آمد و با مردم نماز خواند و به منزل خویش برگشت، و مردم درباره پیام‌ها و پیامدهای این خطابه تکان دهنده با هم بحث می‌کردند: این همه صراحت و قاطعیت و قدرت و عدالت‌خواهی! و این همه تواضع و فروتنی و مساوات و برابری و خیرخواهی!! چه زمامدار صمیمی و صادق و قدرتمندی است!! حتماً حقوق و جیره‌ها را روز به روز افزایش می‌دهد و سپاهیان را در خطر نمی‌اندازد و پی در پی به آن‌ها مرخصی می‌دهد و در غیاب سپاهیان، خودش پدر مهربان افراد خانواده خواهد بود.

فاروق رضی الله عنه برای نماز عصر به مسجد می‌آید و بعد از نماز جماعت مردم را برای اعزام به جبهه عراق و برای تقویت مثنی دعوت می‌کند، در آغاز امر تمایلی از مردم نمی‌بیند[۴] اما بعد از یک خطابه تکان دهنده‌ای تحت عنوان (ریگزار حجاز جای شما نیست[۵] و باید دین خدا به جهانیان ابلاغ شود) و پس از سخنرانی مثنی، که در همان روز از جبهه به مدینه برگشته است، تحت عنوان (سپاه ایران یک شکوه پوشالی[۶] دارد و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۸۷ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۷.

[۵]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۸ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۱.

[۶]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۸ و ابن اثیر، ج۲، ص۱۸۷ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۲.

چندین استان ایران همین حالا در تصرف ماست) هیجانی از دواطلبی برای اعزام به جبهه عراق در تمام مسلمانان ایجاد می‌گردد و نخستین نفر (ابوعبید سقفی[1]) آمادگی خود را اعلام نمود و دومین نفر (سلیط بن قیس) و مردم سریعاً به دنبال آن‌ها آمادگی خود را اعلام کردند و آمار داوطلبان به هزار نفر بالغ گردید. آماده شدن یک سپاه هزار نفری در چهارمین روز زمامداری فاروق رضی الله عنه موجب مسرت و دلگرمی او گردید و مردم انتظار داشتند که یک نفر از مهاجرین یا انصار را به فرماندهی این سپاه بگمارد اما فاروق رضی الله عنه که پست‌ها را انحصاری نمی‌دانست و برای فرماندهی سپاه از خودگذشتگی و مهارت جنگی را لازم نمی‌ندانست ابوعبید سقفی را که نه مهاجر بود و نه انصاری، فرمانده این[2] سپاه کرد و پس از آن که مثنی را به محل مأموریت خویش، در عراق، ارجاع نمود به ابوعبید گفت منتظر گردآوری سپاهیان دیگری باشد که بعد از یک ماه ابوعبید ابوبکر رضی الله عنه سپاه چهار هزار نفری که عده‌ای از آن‌ها افراد قبایل و ایلات بودند و اسرای آن‌ها آزاد شده بود به کمک مثنی شتافت و فاروق رضی الله عنه به هنگام بدرقه سپاه ضمن توصیه‌های لازم به ابوعبید گفت: بدون مشورت اصحاب مهاجر و انصار هیچ کاری را انجام ندهید[3] و سلیط (دومین داوطلب جبهه) را معاون خود قرار دهید[4]، فاروق رضی الله عنه با اعزام این سپاه و تقویت مثنی در جبهه عراق که وصیت مؤکد ابوبکر رضی الله عنه بود تا حدی آرامش پیدا کرد و در همان روزهای اول خلافتش با جبهه شام تماس گرفته بود و با عزل خالد بن ولید از سمت فرماندهی کل نیروها و نصب ابوعبیده به جای او تحولاتی نیز در آن جبهه به وجود آورده بود زیرا طی فرمانی ابوعبیده را از وفات ابوبکر رضی الله عنه و زمامداری خویش آگاه نمود و به او دستور داد که از این به بعد تو که سمت سرهنگی داشتید به مقام سرلشکری ارتقا می‌یابید و خالد بن ولید که تا حال سمت

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۸ و ابن اثیر، ج۲، ص۱۸۷. طبق این روایت طبری و ابن اثیر (سعد بن عبید) پس از ابوعبیده و پیش از سلیط داوطلب اعزام به جبهه گردید. البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۶.

[2]ـ همان

[3]ـ ابن اثیر، ج۲، ص۱۸۸ و طبری، ج۴، ص۱۵۸۸.

[4]ـ همان

سرلشکری داشت به سمت سرهنگی تنزل می‌یابد[۱] و زیر فرمان تو انجام وظیفه کند و دستورات زیر را دقیقاً مراعات نما، هرگز سپاه اسلام را به خاطر غنائم در خطر نیندازید، آن‌ها را به جایی نبرید که راه برگشت نداشته باشند و در اعزام ستون‌ها سعی کنید افراد زیادی باشند، مواظب باشدی مسلمانان را در خطر نیندازید من و تو با یکدیگر گرفتار شده‌ایم، دیده از جهان[۲] بپوش».

تأمین امنیت داخلی

فاروق رضی الله عنه پس از تقویت جبهه‌های جنگ در خارج از مرزهای شبه جزیره، در عراق و شام، در همان حالی که همواره با این دو جبهه در تماس بود، و فرمان‌های نظامی را به آن‌ها می‌داد و آن‌ها را در جهت پیشرفت‌های سریع و کم خطر به تاکتیک‌های شگفت‌انگیز جنگی هدایت می‌کرد هم چنین نظر خود را به پاکسازی و سالم‌سازی داخل شبه‌جزیره نیز معطوف می‌داشت و در جهت تحقق بخشیدن به پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و سلم در روزهای بیماری، «لایبْقَینَّ دینانِ فِي اَرْضَ العَرَبِ[۳] = در شبه جزیره عربستان دو دین باقی نمی‌ماند» به شرح زیر عیسویان نجران و یهودیان خیبر را با رعایت عدالت و حقوق انسانی از شبه جزیره اخراج نمود، تا کشور وحی خدا به شکل مغز و قلب پاکیزه جهان اسلام درآید که در فضای آن جز نام الله و محمّد صلی الله علیه و سلم و نوای آیات قرآن طنین‌انداز نگردد.

---

[۱]ـ حیاه عمر، ص۹۱، و فاروق، ج۱، ص۱۰۴ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۷۸. روایت دیگری طبری و روایت ابن اثیر این است که خادل از تمام مقامات سپاه معزول و حتی توبیخ و تعزیر و مجازات هم شده است اما توجه به این مطلب که خالد در تمام فتوحات شام و فلسطین همراه ابوعبیده بوده است معلوم می‌دارد که این روایت عزل کلی و تعزیر و مجازات اگر هم صحیح باشد، در مراحل دیگری بوده است و در اول خلافت فاروق نبوده است.

[۲]ـ همان

[۳]ـ فتوح البلدان، ص۷۷ و اخبار عمر، ص۱۷۸.

تبعید عیسویان نجران

۱ـ عیسویان نجران، در یمن، با پیامبر ج صلحی را مبنی بر شرایطی منعقد کرده بودند که از جمله آن‌ها این بود که از رباکاری پرهیز کنند[1]، و ابوبکر صدیقس نیز عقد این صلح را مبنی بر این شرایط با آن‌ها[2] تجدید نمود و در اوائل خلافت فاروقس که از یک طرف این شرط را رعایت نکرده بودند و از طرف دیگر آمار آن‌ها به چهل هزار نفر رسیده و به علت حسد بردن به یکدیگر از فاروقس درخواست انتقال نمودند[3]، فاروقس با رعایت عدالت به درخواست آن‌ها موافقت کرد و به و به (یعلی بن امیه) مأموریت دارد که به میان آن‌ها برود و به دو دستور داد که: «به میان آن‌ها بروید، و آن‌ها را از دین خویش منصرف نکنید و بلکه در بین دین خویش و در بین دین اسلام مختار باشند، سپس کسی که اسلام را قبول کرد بر جای خویش باقی بگذارید، و کسی که بر دین خویش باقی بماند زمینش را مساحت کنید، و در خارج شبه جزیره عربستان هر جا را انتخاب کرد به اندازه زمین خودش در آن مکن به او بدهید و او را به آن مکان بفرستید، و به آن‌ها اعلام کنید که ما به فرمان خدا و پیامبر خدا ج که دو دین در جزیرةالعرب نباشد، آن‌ها را از نجران به نقاط مطلوب خودشان تبعید می‌کنیم و در جهت اعتراف به حقی که بر ما دارند و وفا به مقررات اهل ذمه طبق فرمان خدا، ما بدل زمین‌هایی که در یمن دارند همین زمین‌ها را به آن‌ها می‌دهیم». عیسویانی که بر دین خویش باقی ماندند، منطقه‌ای را در حوالی کوفه که در زمان ابوبکرس در تصرف سپاه اسلام قرار گرفته بود، انتخاب کردند و معادل زمین‌های خود را در آن جا دریافت نمودند و به نجرانیه[4] معروف گردید.

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۹ و ۱۵۹۰ و حیاه عمر، شبلی، ص۹۲ و فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۰۸.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ فتوح البلدان، ص۷۷ و اخبار عمر، ص۱۷۹.

تبعید یهودیان خیبر

۲ـ پیامبر ﷺ در سال هفتم[۱] هجری در یک جنگ خونین و یک ماه محاصره، قلعه‌های خیبر را تسخیر نمود و یهودیان باقی مانده خیبر که برابر قوانین جنگی جزء اسراء بودند، آن‌ها را به اسارت نگرفت و بلکه به شرط این که از توطئه و ماجراجوی دست بردارند[۲]، و با سپاه اسلام همکاری کنند تا هر زمانی که پیامبر ﷺ مایل باشد به کشاورزی در زمین‌های خیبر در مقابل سهم معین بپردازند[۳]، پس از وفات پیامبر ﷺ ابوبکر رضی الله عنه همین قرارداد را برای آن جا تجدید نمود و فاروق رضی الله عنه نیز در اوایل خلافتش این قرارداد را رعایت کرد[۴]، اما ناگاه مشاهده نمود که، برخلاف قرارداد، ماجراجویی را آغاز نموده‌اند، و از جمله عبدالله بن عمر که همراه زبیر و مقداد به منظور سرکشی کارهای کشاورزی به منطقه خیبر رفته بودند در حال خواب هر دو دست عبدالله را با طناب بسته بودند، و فردا با فریادهای تند، همسایه‌ها را خبردار کرده و دست‌های او را باز کرده‌اند[۵] فاروق رضی الله عنه در جهت سالم‌سازی محیط جزیرةالعرب، و تحقیق بخشیدن به فرموده پیامبر ﷺ «دو دین در جزیرةالعرب باقی نمی‌ماند[۶]» و به اقتضای عهدشکنی و ماجراجویی یهودیان[۷] همه آن‌ها را از خیبر اخراج نمود و به عنوان غنائم جنگی به دست سپاه اسلام رسیده بود و یهودیان خیبر به عنوان اجاره قطعاتی از آن زمین‌ها را در دست داشتند، فاروق رضی الله عنه به هنگام اخراج آن‌ها زمینی را از متصرفات سپاه اسلام در خارج جزیرةالعرب به آن‌ها نداد.

فاروق رضی الله عنه پس از آن که یک دین واحد (دین اسلام) را بر تمام نقاط جزیرةالعرب حاکم نمود و سالم‌سازی و امنیت داخلی را از هر حیث تأمین نمود، تمام حواس خود

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۱۷۶ و فتوح البلدان، ص۳۶ و ۳۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن هشام، ج۲، ص۲۴۹ و اخبار عمر، ص۱۷۷ و فتوح البلدان، ص۴۱.

[۵]ـ ابن هشام، ج۲، ص۲۴۹ و اخبار عمر، ص۱۷۷ و فتوح البلدان، ص۴۱.

[۶]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۹ و ابن هشام، ج۲، ص۲۴۹ و اخبار عمر، ص۱۷۷.

[۷]ـ ابن هشام، ج۲، ص۱۴۹ و اخبار عمر، ص۱۷۷ و فتوح البلدان، ص۴۸.

را متوجه فرمان‌های نظامی، و توصیه تاکتیک‌های شگفت‌انگیز جنگی و دریافت، خبرها و گزارش‌ها از صحنه‌های جنگی، مردم در حال گفتگو به ابوبکرﷻ می‌گفتند: «ای جانشین پیامبر ﷺ، خَلیفَهُ رَسُولِ اللهِ» و تا چندی به فاروقﷻ می‌گفتند: «جانشین جانشین پیامبرﷺ، خَلیفَهُ خَلیفَهُ رَسُولِ اللهِ» و این لقب بر زبان گران می‌آمد ناگاه روزی دو نفر عَدّی پسر حاتم و لَبید پسر رَبیعه، که به منظور گزارش اخبار جبهه عراق به مدینه برگشته بودن در مسجد با عمرو بن عاص برخورد نمودند و به او گفتند: «برو از امیرالمؤمنینﷻ برای ما اجازه بگیر» عمروعاص از شنیدن این کلمه شگفت‌زده شد و گفت به خدا شما اسم او را یافتید آن گاه با حالتی از هیجان به نزد فاروقﷻ شتافت و گفت «سَلامُ عَلَیک ای امیرالمؤمنین[1]» فاروقﷻ با تعجب از او پرسید: «از چه راهی به این اسم دست یافتی؟» عمرو بن عاص گفت: عدی و لبید از جبهه برگشته‌اند و به من گفتند: برو برای ما از امیرالمؤمنینﷻ اجازه بگیر، و به خدا قسم آن‌ها نام تو را یافته‌اند، و ما مؤمنین هستیم و تو هم امیر ما هستی پس تو امیرالمؤمنین می‌باشی[2].

امیرالمؤمنین فاروقﷻ پس از پاک‌سازی شبه جزیره عربستان، و اعزام نیروهای امدادی به سوی (مثنی) در جبهه شرق، و صدور فرمان‌های نظامی به جبهه غرب، شب و روز در جهت گسترش جنگ‌های رهایی‌بخش و آزاد کردن کشورها از یوغ استعمار و استبداد، و استقرار حاکمیت قرآن در سطح قاره‌های بزرگ جهان در حال تلاش و کوشش می‌باشد، و می‌رود که در آینده‌های نه چندان دور، بر اثر نابود کردن بزرگ‌ترین قدرت‌های نظامی ایران و روم و آزاد کردن دو قاره عظیم جهان آسیا و

---

[1]ـ مقدمه ابن خلدون فصل سی و دوم، ج۱، ص۴۳۵ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۳۵، با اجمال و ابن سعد،ج۳، ص۲۰۱ و اخبار عمر، ص۶۲ و تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۹۷ و حیاه عمر، ص۶۴ و فاروق، هیکل، ج، ص۱۱۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۳ و البدایه و النهایه، در ج۷، ص۱۳۷ از واقدی نقل می‌کند که «ابوعمر از عایشهﷺ پرسید چه کسی فاروق را امیرالمؤمنین خواند». عایشهﷺ در جواب گفت: «اول بار پیامبر ﷺ فاروق را امیرالمؤمنین خواند» اما مورخین بر این روایت تکیه نکرده‌اند و حقیقت این است که کارنامه عمر بن خطابﷻ که این لقب را این همه با اهمیت کرد و شخصیت‌ها لقب‌ها را با اهمیت می‌کنند نه برعکس.

[2]ـ همان

افریقا، و تشکیل سازمان‌های اداری و گسترش عدالت اجتماعی و بالا بردن سطح اقتصاد و دارایی و توسعه دایره فرهنگ و معارف و ترویج ارزش‌ها و اخلاق اسلامی

بُعدهای نبوغ امیرالمؤمنین فاروق رضی الله عنه

بعدهای نبوغ خود را اعم از بعد نبوغ نظامی، و نبوغ اداری، و نبوغ داوری، و نبوغ اقتصادی و نبوغ فرهنگی و نبوغ اخلاقی در جهت خدمت به اسلام و پیاده کردن فرامین قرآن به کار بیندازد، همان نبوغ‌هایی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در عالم رؤیا آن‌ها را مشاهده کرده، و از آن‌ها خبر داده است هم چنان که بخاری محدث روایت کرده است: «قالَ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم اَریتُ في المَنامِ اَنّی اَنْزِعُ بِدَلْوٍ بَكْرَةٍ عَلی قلیبٍ، فَجاءَ ابوبكر فَنَزَعَ ذَنُوباً اَوْ ذَنُوبَینَ نَزْعاً ضَعیفاً وَاللّهُ یغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ فَاسْتَحالَتْ غَرْباً، فَلَمْ اَرَعَبْقَرِیاً یفْری فَرْیهُ، حَتّی رُوی الناسُ وَ ضَرَبُوا بعَطن»[1]. یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: در خواب به من نشان داده شد که من بر بالای چاهی، به وسیله دلوی که شتر را با آن آب می‌دهند، آب بیرون می‌کشم، که ناگاه ابوبکر آمد، و با حالتی از ناتوانی یک دلو و یا دلو آب بالا کشید و خدا او را بیامرزد، سپس عمر بن خطاب آمد و دلو در دست او بسیار بزرگ گردید و من هیچ نابغه‌ای را ندیده بودم که کابرد فعالیت او را داشته باشد، تا آن جا که تمام مردم را سیراب کرد و در پیرامون آب خوابگاهی نیز برای شترهای خویش ساختند».

خواننده عزیز! در صفحات آینده بُعدهای نبوغ امیرالمؤمنین فاروق رضی الله عنه را مشاهده می‌نمایید.

---

[1] ـ صحیح بخاری، شرح قسطلانی، ج۶، ص۱۰۰، و ابن الجوزی، ص۲۰ و اخبار عمر، ص۴۲۶.

فصل هشتم:

نبوغ نظامی فاروق، امیرالمؤمنین رضي الله عنه

فصل هشتم:

نبوغ نظامی فاروق، امیرالمؤمنین ﷺ

در این فصل ان‌شاءالله یک نگاه گذرا بر نشانه‌های نبوغ نظامی فاروقﷺ خواهیم داشت، و برای روشن شدن چشم‌انداز خویش، قبلاً، توجه خود را به این دو مطلب مهم معطوف می‌داریم:

۱ـ به اتفاق تواریخ جهان، سپاه سی هزار نفری[1] اسلام، به رهبری فاروقﷺ توانست فقط در مدت ده سال (از سال ۱۳ تا ۲۳ هجری) منظم‌ترین و مجهزترین ارتش‌های چند صد هزار نفری[2] شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم را، از قلمرو انتشار اسلام تارومار کند، و بر دو قاره عظیم جهان (آسیا و افریقا) استیلای نظامی داشته باشد، و چون نظیر این پیشرفت نظامی در جهان‌گشایی‌ها و فتوحات جهانی مشاهده نگردیده است، ما آن را (پیشرفت سریع مسلمانان) می‌نامیم.

پیشرفت سریع مسلمانان و پیشرفت سریع اسلام

۲ـ در مدت این ده سال و در اثنای استیلاتی سپاه اسلام فقط چند درصد از مردم این دو قاره دین اسلام را قبول کرده‌اند و بقیه با قرارداد صلح و قبول حاکمیت عادلانه اسلام و تضمین آزادی‌ها، بر ادیان سابق خویش باقی مانده‌اند و سپس تدریجاً و فقط در طی چند دهه (از ۲۳ تا ۹۰ هجری) تمام مردم این قاره‌ها دیانت‌های سابق خود را کنار گذارده،و جز درصدی، عموماً دین اسلام را قبول کرده‌اند، و از آن جایی که نظیر این پیشرفت در تاریخ صدها سال! نتوانسته‌اند حتی در یک دهم این قاره‌های انتشار یابند، ما آن را پیشرفت سریع اسلام می‌نامیم و بر این امر کاملاً تأکید می‌کنیم که این دو مطلب (پیشرفت مسلمانان و پیشرفت اسلام) چه از حیث زمان و چه از حیث عوامل، به کلی از یکدیگر جدا بوده‌اند و بر ذمه نویسندگان مسلمان و آگاه است که

---

[1]ـ جرجی زیدان، ج۱، ص۱۷۱ و ۵۷.

[2]ـ جرجی زیدان، ج۱، ص۱۷۱ و ۵۷.

عوامل تحقق هر کدام از آن‌ها را جداگانه بررسی نمایند، و نویسندگانی که این دو مطلب را با هم قاطی کرده، و عامل تحقق هر دو را یک امر پنداشته‌اند، یا مسلمان ناآگاه بوده‌اند یا آگاهان نامسلمان! اما به هیچ وجه نیز نباید از این نکته غافل ماند، که تحقق هر دو مطلب در نتیجه جنگ و مبارزه و شکست و پیروزی بوده است،

جنگ فکری و پیشرفت سریع اسلام در جهان

اما با این تفاوت کلی که برای پیشرفت اسلام جنگ فکری برپا گردیده است و مغزها و دل‌ها همراه تصورات و اعتقادات و باورهای خویش و در میدان اندیشه‌های صرف که برخی[1] با برنده‌ترین ابزارهای جنگ فکری یعنی وحی خدا و منطق و برهان و واقعیت و فطرت مجهز بوده‌اند و اکثریت[2] عظیمی فرسوده‌ترین و بی‌اثرترین ابزارهای جنگ فکری یعنی روایت‌های بی‌سند و مرموز و نامعقول و زیان‌اور را در دست داشته‌اند، سال‌ها در برابر یکدیگر مصاف داده‌اند، و هیچ تعجبی ندارد، که در مدت ده‌ها سال جنگ فکری، افکار چند هزار از پیروان محمد ﷺ بر افکار میلیون‌ها انسان و بر افکار مردمان دو قاره آسیا و افریقا و بخشی از اروپا پیروز گردیده است و چون عوامل این پیشرفت و پیروزی دین اسلام همان حقانیت و عقل‌پسندی و فطری بودن آن بوده است، اگر در همان دوران، و در دوران‌های آینده، تبلیغات زهرآگین استعمارگران خارجی، و استثمارگران داخلی، بر مبنای جعل روایت‌ها، چهره افکار واقعی اسلامی را تغییر نمی‌داد، یقیناً در مدت کمتر از یک قرن، افکار اسلامی در تمام جهان و در تمام قاره‌های عالم، بر افکار تمام مردم پیروزی می‌یافت، و بر روی زمین و در زیر آسمان جز دین اسلام از هیچ دیانت و مکتب دیگری اثری باقی نمی‌ماند، هم چنان که افکار دانشمندانی چون گالیله و ارشمیدس و نیوتن در مورد حرکت زمین و جاذبه زمین که در عین حقانیت و صحیح بودن چون با منافع استعمارگران و استثمارگران هیچ گونه برخوردی نداشت و چهره واقعی این افکار بر اثر تبلیغات ناروا

---

[1]ـ منظور جمعیت مسلمانان است.

[2]ـ منظور اکثریت عظیم زرتشتیان و یهودیان است که اساس اعتقادات و افکار آن‌ها پندارها و افسانه‌ها و روایت‌ها و اسطوره‌های خلاف عقل و منطق و فطرت بود. رجوع شود به (کتاب اظهار الحق) و به کتاب (الاسلام و النصرانیه).

مخدوش نگردید، توانستند در مدت کمتر از چند سال در تمام قاره‌ها بر افکار میلیاردها انسان پیروز گردند، و اثری از افکار مخالفین آن‌ها در روزی زمین و در زیر آسمان باقی نماند، بنابراین پیشرفت سریع اسلام در دو قاره جهان و در مدت ده‌ها سال نظایر بسیار زیادی دارد و هیچ جای تعجب نیست، و آن چه مایه تعجب است و غور و بررسی در جهت یافتن عوامل تحقق آن لازم است همان مطلب دوم و پیشرفت سریع مسلمانان است که برای تحقق آن جنگ ابدان، نه جنگ افکار، برپا گردیده است.

جنگ‌های بدنی و جسمی و پیشرفت سریع مسلمانان

در صحنه کاملاً جسمی و با همه فعل و انفعالات فیزیکی، از حمله و دفاع و زور بازوان و حرکت نیزه‌ها و امواج برق شمشیرها و خروش کمان‌ها و صفیر تیرها و بالاخره برخورد پولاد و آهن با پوست بدن انسان‌ها و عامل پیروزی در چنین جنگی زور و قدرت، و تجهیزات جنگی و فوت و فن و تاکتیک‌های رزمی و بالا بردن آمار افراد نظامی ست و حق بودن یک طرف و باطل بودن طرف دیگر، طبق سنن الهی در فعل و انفعالات فیزیکی این جنگ‌ها و آسیب‌پذیری حق از باطل هیچ گونه تأثیری ندارد. در جنگ احد حمزه سیدالشهداء نمونه یک حق زنده و متحرک بود با این حال حربه آهنین وحشی که نمونه کفر و بطالت بود، او را از پای درآورد و رسول الله ﷺ جوهر خالص حق بود با این حال با سنگ‌اندازی و حربه آهنین عتبه و ابن قمئه که هر دو نمونه کفر و باطل بودند مجروح گردید[1] و خیلی از این مثال‌ها که در جنگ ابدان و فعل و انفعالات فیزیکی آن‌ها مشاهده گردیده است.

بنابراین می‌بایستی به هیچ وجه امکان نداشته باشد که سپاه اسلام بر ارتش‌های ایران و روم پیروز گردد زیرا به اتفاق تمام تواریخ جهان خصوصیات طرفین این جنگ ده ساله به این قرار بوده است:

اول: شبه جزیره عربستان، دارای یک ارتش منظم و تعلیم یافته‌ای نیست و امیرالمؤمنین فاروق ﷺ سپاهیانی را جمع کرده است که تعداد آن‌ها فقط سی هزار نفر و کمتر از پادگان‌های یک شهر از شهرهای بی‌شمار ایران و روم[2] است، و آلات جنگی

---

[1] ـ ابن هشام، ج۲، ص۱۰۴ و کامل ابن اثیر، ج۱، ص۱۷۴ و طبری، ج۳، ص۱۰۳.

[2] ـ تاریخ جرجی زیدان، ج۱، ص۱۷۱ و ۵۷.

آن‌ها پیکان‌هایی است که بر سر نیزه فرو برده‌اند و شمشیرهای که با کهنه طناب به کمر[۱] بسته‌اند و همین سپاه با همین تجهیزات تحت فرمان فاروق رضی الله عنه در یک زمان واحد و در دو جبهه به ارتش‌های معظم ایران و روم در خاک خودشان و در میان قلعه‌ها و استحکامات نظامی و در پشت حصارها و برج و باروها حمله می‌کنند و آن‌ها را تارومار می‌نمایند!!

دوم: ارتش‌های معظم ایران و روم، هنگام مورد تهاجم سپاه اسلام واقع می‌شوند که دو قدرت بی‌همتای روزگار به شمار می‌آیند و از حیث آمار و ارقام تجهیزات جنگی و تعلیمات نظامی دارای ویژگی‌های زیر می‌باشند:

۱- در پادگان‌های هر یک از کشورهای شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم چند صد هزار سپاهی و افسر و سرکرده، در بالاترین درجه تعلیمات نظامی و انضباط سربازی، همیشه در حال آماده باش به سر می‌برند.

۲- هر دو ارتش از محکم‌ترین وسایل دفاعی دسته جمعی، مانند حصارهای مرتفع سنگی، و دروازه‌های آهنین و برج و باروها و وسایل فردی مانند: زره، کلاه خُود، بَکْتَرْ، چهارآینه، چکمه‌های آسیب‌ناپذیر و دستوانه‌های چرمی از چرم پلنگ و سپرهای نشکن و غیره در اختیار دارند، و مجهزترین وسایل حملات دسته جمعی مانند قلعه‌های متحرک، و نیروی زرهی کمانداران بر پشت فیل‌های جنگی و سنگ‌اندازهای بزرگ و چند نفری (مَنْجنیق)، و وسایل حمله فردی مانند شمشیرهای تازه، خنجرهای جوهردار، و زوبین، نیزه، ساطور و تیر و کمان[۲] و حربه‌های دیگر را دارند.

۳- رقابت این دو قدرت روزگار با یکدیگر موجب شده است که بالاترین رقم درآمد کشور خود را به تجهیزات جنگی و تأمین بالاترین سطح زندگی سپاهیان و اعطای مقرری و جوایز به سربازان و بخشیدن طلا و زیور و زینت‌آلات طلایی به درجه‌داران، اختصاص دهند، به طوری که بهشتی را در این جهان در اختیار

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ص۶ به نقل از اخبار الطوال دینوری نام این اسلحه‌ها را برده که سپاه ایران و روم از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند و برخی از اسلحه‌ها را نام برده مانند (چلته، جهلم) که معنی آن‌ها را نیافتیم و از آن‌ها بحث نکردیم.

آن‌ها گذاشته‌اند که به خاطر حفظ همین زندگی مجلل و بقای همین اشرافیت، تا ریختن آخرین قطره خون خویش از میهن و از پدر تاجدار!! دفاع می‌کنند، و به همین جهت این دو ارتش متفق هر یک در درون خویش، و نسبت به اجرای اوامر حکومت مرکزی، به حدی متفق و دارای وحدت نظر هستند که در تمام طول جنگ‌ها با یکدیگر یا با مسلمانان هیچ گونه اثری از کودتا و شورش و عصیانگری علیه رژیم در آن‌ها دیده نمی‌شود. تنها یک مرتبه آن هم در جنگ جلولا در سپاه ایران اختلاف به وجود آمد.

۴- وقوع چندین جنگ خونین، در بین این دو قدرت جهانی، این دو ارتش را به حد کافی از تجربیات جنگی، و آزمایش فوت و فن نظامی و کاربرد اسلحه‌های و تاکتیک‌های رزمی و آمادگی‌های لازم برخوردار [1] نموده است.

حالا به اصل مطلب برمی‌گردیم، و می‌گوییم: «امیرالمؤمنین فاروقﷺ به وسیله سپاه سی هزار نفری، که کمیت و کیفیت آن را شرح دادیم، به دو ارتش چند صد هزار نفری ایران و روم که کمیت و کیفیت آن را بیان کردیم، در یک زمان واحد و در دو جبهه حمله می‌کند، و با وجود مقاومت‌های شدید و کشته شدند بیش از صد هزار مرد جنگی از این ارتش‌ها و شهادت بیش از ده هزار صحابی و تابعی بالاخره فاروقﷺ در مدت فقط ده سال این دو ارتش معظم و مجهز ایران و روم را تارومار می‌کند و در دو قاره جهان (آسیا و افریقا) پرچم اسلام را بر بالای همه پادگان‌های دولت شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم به اهتزاز در می‌آورد و بر پیشانی روزگار به طور برجسته علامت یک سؤال را ظاهر می‌سازد که راستی علت این پیروزی بی‌سابقه نظامی چه بوده است؟ و همین سؤال در دیدگاه‌های مختلف پاسخ‌های متفاوتی را می‌یابد، و با این که پاسخ گفتن به این سؤال و بررسی عوامل این پیروزی بی‌سابقه صرفاً از وظایف کارشناسان مسائل جنگی است و متخصصین مسائل رزمی باید به این سؤال جواب بدهند، با این حال، هر کسی قلمی در دست گرفته و تاریخ جنگ‌ها و فتوحات اسلامی را نوشته هر چند در تمام عمر خویش یک ماه هم در میدان‌های جنگی حاضر نشده

---

[1]ـ نویسندگان زردشتی چه در ایران و چه در هند از جمله (مانوکچی لیمچی) دانشمند زردشتی هند به نقل کتاب فتح الفتوح (شـ سیدان) بر اثر تعصب شدید همین سوابق جنگی و تجربیات رزمی ارتش ایران و روم را برخلاف واقع دلیل ضعف و آسیب‌پذیری آن‌ها شمرده است.

باشد، و کتابی یا جزوه‌ای در علوم و فنون جنگی هم مطالعه نکرده باشد، باز به پاسخ این سؤال مهم و تخصصی می‌پردازد، و تنها کسانی از بیان علت این پیروزی سکوت کرده‌اند که ترسیده‌اند ناخواسته به حقیقت تلخی اعتراف نمایند هر چند در عین سکوت در جهت لوث واقعیت امر، نیش‌هایی هم زده‌اند مثلاً نوشته‌اند: «ارتش روم و ایران در زمان خلافت عمر بن خطاب‌ﷺ از سپاه اسلام شکست خوردند!» که گویی هم چنان که زمان و مکان ظروف اتفاقی برای این پیروزی بوده‌اند، هم چنین عمر بن خطاب‌ﷺ نیز اتفاقاً در زمان این جنگ‌ها خلیفه مسلمانان بوده است و معلوم نیست که او در این پیروزی هیچ گونه تأثیری داشته باشد!

و برخی از مسلمانان ناآگاه یا آگاهان نامسلمان در بیان علت این پیروزی هر یک به شکلی چهره واقعیت این پیروزی را مخدوش ساخته‌اند مثلاً برخی از نامسلمانان آگاه! در بیان علت این پیروزی نظامی برای این که پیروزی را ناچیز و بی‌اهمیت جلوه دهند، و ثابت کنند که نه فاروق‌ﷺ و نه سپاه اسلام کار قابل تحسینی انجام نداده‌اند، تا آن جا که می‌توانند، برخلاف واقع ارتش‌های ایران و روم را ضعیف و ناتوان و آسیب‌پذیر قلمداد می‌کنند و این دو قدرت روزگار (ایران و روم) را طوری در درون خویش پوسیده و متضاد و محکوم به زوال می‌شمارند[1]، که گویی اگر فاروق‌ﷺ و سپاه اسلام هم به آن‌ها حمله نمی‌کردند باز همین دو امپراتوری به خودی خود، در همان تاریخ و در همان سال‌ها به قعر فلاکت و بدبختی فرو می‌رفتند!

آیا اتفاقات سبب پیروزی سپاه اسلام گردید؟!

و برخی نیز با زبان نظامی و اصطلاحات جنگی به پاسخ این سؤال می‌پردازند، و روحیه‌ها و مسائل استراتژیکی و سوق‌الجیشی و اتفاقات سال‌های جنگ را در این پیروزی دخالت می‌دهند ولی با کمی تعمق معلوم می‌شود که این عوامل یا در بین طرفین جنگ مشترک بوده‌اند، یا به نفع ارتش‌های ایران و روم بوده‌اند مثلاًَ نوشته‌اند:

---

[1]ـ فتح الفتوح، شـ سیدان، ص۱۰۰ تا ۱۰۶، به نقل از کتاب گنج دانش، ص۲۵۱ و به نقل از مانوکچی لیمچی، دانشمند زردشتی اهل هند عوامل شکست سپاه ایران را هجده فقره شمرده که اکثراً ضعف و ناتوانی ارتش و فرسودگی بنیه جنگی آن را می‌رساند.

وزش بادهای شدید و هجوم توده‌های عظیم شن به طرف لشکریان ایران و باتلاقی شدن زمین‌های کشاورزی و شکستن سدها و پیدایش قحطی و خشکسالی و بروز طاعون در سال ۶۲۸ میلادی که بیش از صد هزار نفر را از میان برد، این‌ها عواملی بودند که دو ارتش ایران و روم را در مقابل سپاه فاروق ؓ دچار شکست کردند، که نویسنده ایرانی ما (شمس‌الدین سیدان) با آب و تاب زیادی آن‌ها را از (مانوکچی[۱] لیمچی) نقل کرده و در کتاب فتح الفتوح نوشته است و معلوم می‌شود که مانوکچی و سیدان از این نکته‌ها غافل بوده‌اند که:

الف: وزش بادهای شدید در حین عملیات جنگی، در مدت ده سال جنگ به گواهی همه تواریخ تنها یک مرتبه آن هم در لحظه پایان جنگ قادسیه و پس از شکست حتمی سپاه ایران و فرار سپاهیان وزیده است و تخت سپاه‌سالار ایران (رستم) را سرنگون کرده است.[۲]

ب: باتلاقی شدن زمینه‌ها (آن هم نه کشاورزی) در حین عملیات جنگی در عرض ده سال جنگ تنها یک مرتبه اتفاق افتاده، آن هم نه در جبهه شرق و در رابطه با ایران بلکه در جبهه غرب و در محیط پادگان (فِحْل) و آن هم به دستور فرمانده سپاه روم و برای جلوگیریر از حمله سپاه اسلام صورت گرفته است و سپاه اسلام با یک عقب‌نشینی تاکتیکی سپاه روم را به خارج پادگان و پشت به این زمین باتلاقی کشانیده و پس از حمله به سپاه روم و شکست و فرار سپاهیان ده‌ها هزار نفر از سپاه روم در این باتلاق کشته شده‌اند[۳]،

و فقط یک زمین‌لرزه آن هم در حمص[۴] شام به نفع سپاه اسلام اتفاق افتاده است.

---

[۱]ـ فتح الفتوح، ص۱۰۴ و ۱۰۵، مؤلف فتح الفتوح در معرفی مانوکچی در پاورقی نوشت است: «مانوکچی متولد ۱۲۳۸ هجری در دهکده‌ای از هندوستان از کتب تاریخی ایران قدیم و از احوال زردشتیان اطلاع کافی داشته است» و معلوم می‌شود که در تاریخ اسلام اطلاع کافی نداشته است و به همین جهت قضاوتش واقع‌بینانه نبوده است.

[۲]ـ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۲۶۹ و ۱۸۱ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۳ و ج۴، ص۱۵۸۶.

[۳]ـ همان

[۴]ـ پیروزی قادسیه سال چهاردهم و سقوط مدائن سال پانزدهم و فتح بیت‌المقدس سال شانزدهم و وبا و قحطی سال هجدهم بوده است.

ج: پیدایش قحطی و خشکسالی و بروز طاعون[۱]، بعد از پیروزی اسلام در جنگ قادسیه و سقوط مدائن و فتوحات تمام شام و فلسطین و بخش اعظم مصر بوده‌اند و اتفاقاً تواریخ قحطی و طاعون را در عربستان و عراق و شام در آن هنگام که زیر پرچم سپاه اسلام بوده‌اند، ثبت کرده است، و تلفات سپاهیان اسلام را در این حادثه‌ها تا ده‌ها هزار نفر نوشته‌اند[۲] که معلوم می‌دارد پیدایش این حادثه‌ها قطعاً به زیان سپاه اسلام نه به نفع آن‌ها بوده است، و به فرض این که در عمق خاک ایران و روم همین حادثه‌ها پیدا شده باشند، از قبیل مسائل مشترکی هستند که نمی‌تواند پیروزی سپاه اسلام را به آن‌ها توجیه کرد.

د: برخی برای توجیه کردن شکست ارتش ایران می‌گویند: چون تیسفون پایتخت ایران از صحنه جنگ‌ها و مرزهای اعراب نزدیک بود، اعراب! توانستند با تصرف پایتخت، رژیم حاکم بر ایران را به سقوط بکشانند و برخی در توجیه کردن شکست ارتش روم، عکس این مطلب را علت می‌شمارند و می‌گویند: «چون قسطنطینه پایتخت روم، از صحنه جنگ‌ها دور بود و فرمان‌ها و امدادها دیر می‌رسیدند، ارتش روم در مقابل سپاه اسلام شکست خورد، و برخی می‌گویند علت شکست ارتش ایران این بود که خسروپرویز با برچیدن بساط دولت مستعمره حیره به دست خود سد محکمی برای دفاع از ایران را از دست داد در حالی که برخی عکس این مطلب را علت شکست ارتش روم می‌شمارند و می‌گویند کشورهای مستعمره روم در شام، از جمله غَسّانی‌ها، سدهای[۳] پوشالی بودند که ارتش روم به اتکای آن‌ها از سپاه اعراب شکست خورد، و بالاخره مشتی از این ضد و نقیض‌ها و وراونه‌گویی‌ها که شمردن و شنیدن آن‌ها جز اتلاف وقت چیز دیگری نیست».[۴]

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۲، الکامل، ج۲، ص۴۹۱.

[۲]ـ تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۰۷، تلفات وبا را در میان مسلمانان بیست و پنج هزار نفر نوشته است.

[۳]ـ فتح الفتوح، ص۱۰۵.

[۴]ـ همان

هـ: برخی جنگ‌های صد ساله ایران و روم (از قباد تا خسروپرویز و از ۵۲۷ تا ۶۲۸ میلادی) را و برخی اختلاف طبقاتی [۱] را علت شکست ارتش ایران و روم از سپاه اسلام به حساب آورده‌اند، و از نکته غافل مانده‌اند، که وقوع این جنگ‌ها در یک زمان طولانی، به حد کافی این دو ارتش معظم را از تجربیات جنگی و فوت و فن نظامی و آمادگی‌های رزمی و تاکتیک‌های لازم برخوردار نموده است و اختلاف طبقاتی هم به نفع ارتشیان بوده است و هر دو کشور نیروهای نظامی و انتظامی خود را غرق طلا و نقره و زندگی مجلل کرده‌اند، تا برای دفاع از این وضع موجود از جان خویش هم دریغ نکنند، این‌ها تجزیه و تحلیل‌هایی بودند که غالباً خاورشناسان و نویسندگان عیسوی و زردشتی خاورمیانه و به طور کلی آگاهان نامسلمان شکست ارتش ایران و روم را با آن‌ها توجیه و تفسیر نموده‌اند، و یک تحلیل دیگر، که به وسیله مسلمانان ناآگاه صورت گرفته است مبنی بر این است که این پیروزی نظامی خارق‌العاده‌ای بوده است که بر اثر اعجاز قرآن و عزت اسلام و کرامت عمر بن خطاب﷜ و اصحاب و تابعین تحقق یافته است.و بخش عظیمی از مردم از این تجزیه و تحلیل کاملاً خشنود هستند زیرا با این تحلیل همین پیروزی نظامی برهان آشکاری بر حقانیت دین اسلام اقامه کرده است و از این نکته غافل مانده‌اند که اولاً حقانیت دین اسلام سال‌ها قبل از پیروزی با اعجاز قرآن و معجزات پیامبر ﷺ ثابت گردیده است و این یک نوع تردید و یک نوع بیماری ناباوری است که مطلبی با برهان‌های قطعی ثابت شده باشد و باز کسانی حقانیت آن را از مسائل جزئی و مشکوک استنباط نمایند، دوم خارق‌العاده‌ها، در صورت وقوع بدون از و تلاش و فعالیت و تنها از راه ارتباطات روحی و احیاناً خواندن اوراد و دعاها تحقق یافته‌اند [۲] در حالی که این پیروزی شگفت‌انگیز نظامی در

[۱]ـ فتح الفتوح، ص۱۰۵.

[۲]ـ خداوند متعال مسبب‌الاسباب است و می‌تواند هر چیزی را سبب ایجاد یک تحول و پیدایش امر مهمی بنماید و می‌تواند خواندن یک دعا را سبب قتل عام دشمنان دین خود بداند، اما فرق است بین «می‌تواند و می‌کند» و به قول اهل کلام در بین «امکان و بالفعل» و سنت الله و روش آفریدگاری بر این اصل قرار گرفته است که جهان فیزیکی و فعل و انفعالات آن (مانند شکست و پیروزی در جنگ‌ها و بیماری و تندرستی ابدان، و پیشرفت در صنعت و اقتصاد و غیره) دارای عوامل خاص فیزیکی هستند و هم چنین جهان معنویت و ارواح و فعل و انفعالات آن (چه از

میدان‌های جنگی و در صحنه‌های تحقق یافته است که یک رشته فعل و انفعالات فیزیکی و مکانیکی صرف، مانند حمله و دفاع و فرود آوردن شمشیرها و نیزه‌ها و حرکات بازوان و برخورد آهن و پولاد با پوست بدن‌ها و غیره، بر آن‌ها حاکم بوده‌اند، بنابراین غلبه و پیروزی در این صحنه‌ها به هیچ وجه خارق‌العاده و خارج از قوانین و محاسبات علمی نبوده است، و بلکه از روی یک رشته قانون‌های ویژه فنون جنگی نیروی یک طرف را تا صد برابر مضاعف و به همان نسبت نیروی طرف مقابل را تقلیل داده‌اند، هم چنان که در فیزیک با استفاده از قانون اهرم و فشار آوردن بر دسته اهرم، انسان می‌تواند یک جسم هزار منی را از جای خود کنده و به قعر دریا بیندازد، هر کسی که یک دوره جنگ‌های سپاه اسلام را با ارتش ایران و ارتش روم، به خوبی مطالعه کند، و آن هیجان و شور امیرالمؤمنین فاروق رضی الله عنه را در حال ارتبط دائم با هر دو جبهه، و ارسال پی در پی اعلامیه‌ها، و فرمان حمله‌ها و شکل دفاع‌ها و سفارش نقشه‌های جنگی و تاکتیک‌های رزمی و اعزام نیروهای امدادی و انتقال نیروها از یک جبهه به جبهه دیگری و ... در نظر بگیرد، آشکارا می‌بینید که دستگاه نابود کننده ارتش‌های ایران و روم دستگاه اهرمی بوده است، که (تکیه‌گاه آن) ایمان به حقانیت آرمان، (و بازوی مقاومش) سپاه قدرتمند و فرمان‌بر اسلام و (بازوی محرکش) به طول هفده منزل[1]، زیر فشار دست‌های نیرومند فاروق رضی الله عنه، امیرالمؤمنین، در مدینه، قرار گرفته است و فاروق رضی الله عنه بر اثر فشار آوردند بر بازوی محرک این اهرم، آن چنان نیروی فیزیکی جنگی را در بازوی مقاوم ـ سپاه اسلام ـ تولید نموده است که توانسته‌اند در دو جبهه و در یک زمان واحد این ارتش‌های غول‌پیکر را از میدان‌های جنگی برکنده، و به ساحل تسلیم یا قعر دریای نیستی برسانند، و معنی نبوغ نظامی فاروق رضی الله عنه جز این چیز دیگری نیست که بیش از هر عامل دیگری در پیروزی سپاه اسلام بر ارتش ایران و

حیث تعالی و اوج‌گیری و وصول به بالاترین مقام انسانیت و چه از حیث فرود آوردن به پائین‌ترین موضع حیوانیت) عوامل خاص معنوی و روانی را دارد و خدا این دو جهان را از یکدیگر آفریده است و قرآن در عین این که معجزات پیامبر صلی الله علیه و سلم را توضیح می‌دهد باز به پیروان خویش فرمان می‌دهد که از استفاده از اسباب و وسائل غفلت نکنند.

[1]ـ فاروق اعظم، ج۱، ص۱۲۶ و ص۱۵۲ و ۱۵۳.

روم تأثیر داشته است، و دلیل قاطع بر این که نبوغ نظامی فاروقﷺ در پیروزی سپاه اسلام چنین نقشی داشته است دو امر است:

اول این که به اتفاق تمام تواریخ، سپاه اسلام، در تمام دوران جنگ‌های ده ساله، در جبهه‌ای که فاروقﷺ دستور داده و با نقشه‌ای که او کشیده، و با فرماندهان و آمار سپاهیان و تنظیماتی که او مشخص کرده، و با تاکتیک‌هایی که آن‌ها معین کرده، جنگیده است و به فرمان او حمله‌ها را آغاز و به فران او نیز مدتی آتش جنگ را خاموش کرده‌اند، و تنها در جنگ (جِسْر[1]) ابوعبید و در عبور از خلیج فارس عَلاء خَضْرَمی[2]، از فرمان‌های نظامی فاروقﷺ خارج شدند، که این نافرمانی در جنگ جسر مومجب پیروزی سپاه ایران گردید و تلفات بی‌شماری هم به سپاه اسلام وارد آمد و نافرمانی علاء هم دردسرهایی ایجاد نمود، توجه دقیق به این مسائل با یک موازنه منطقی به خوبی نشان می‌دهد که بُعْدِ نبوغ نظامی فاروق امیرالمؤمنینﷺ در پیروزی‌های سپاه اسلام و متلاشی کردن ارتش‌های ایران و روم چه نقش مهم و چشمگیری را داشت است.

دوم: اظهارنظر شخصیت‌های تخصصی رزمی آن زمان، و اظهارنظر کارشناسان مسائل جنگی همان روزگار، که خود در این صحنه‌ها شرکت فعالانه‌ای داشته‌اند و عوامل شکست‌ها و پیروزی‌ها را با چشم خویش دیده‌اند و با پوست بدن خویش لمس کرده‌اند.

الف: نظر رستم فرخزاد، وزیر جنگ ایران در آن زمان که مهم‌ترین کارشناس مسائل جنگی است و در اکثر صحنه‌ها حضور نظامی هم داشته است، سپاه اسلام را کم قدرت و ناتوان می‌شمارد، و به تجهیزات نظامی آن‌ها می‌خندد و تیرهای آن‌ها را به دوک تشبیه می‌کند[3]، اما تا صدا در سینه و گلو دارد از دست عمرﷺ فریاد می‌کشد، و از نقشه‌های جنگی و فرمان‌های نظامی او هراسناک است و اینک عین عبارت رستم:

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۸ و الکامل، ج۲، ص۴۳۹ و ۴۴۰.

[2]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۳۸ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۲۹.

[3]ـ تاریخ ریر طبری، ج۵، ص۱۶۹۶ و ۱۶۹۹ و ابن اثیر، ج۲، ص۲۴۳.

«اِنَّهُ عُمَرُ! اَلَّذی یکَلِّمُ الکِلابَ! یعَلِّمُهُمْ العَقْلَ، اَکَلَ کِبَدی عُمَرُ اَحْرَقَ الله قَلْبَهُ»[۱] = عامل اصلی شکست‌های ما عمر است، که با این (نَعوذُبالله) سگ‌ها همیشه در تماس است و با آن‌ها صحبت می‌کند، و مرتب عقل جنگیدان را به آن‌ها یاد می‌دهد، فقط عمر است که (نعوذبالله) جگر مرا خورده است، خدا (نعوذبالله) جگر او را بسوزاند». این است قضاوت آگاه‌ترین کارشناسان مسائل نظامی ارتش ایران که خود در بالاترین مقام مسئول در صحنه‌های گرم همین جنگ‌ها شرکت داشته است.

ب: نظر شاهزاده کنستانتین و جَبَلَهُ الأَیهَمْ، شاهزاده کنستانتین و جبله الأیهم از آگاه‌ترین کارشناسان مسائل نظامی روم در آن زمان در یک جلسه‌ای عوامل چند فقره شکست سپاه روم را بررسی می‌کنند و سرانجام متفقاً رأی می‌دهند که ارتش روم از سپاه اسلام شکست نخورده ست، و بلکه از دست عمر بن خطاب‌رضی الله عنه شکست خورده است که با ارسال مدوام نقشه‌های جنگی و تاکتیک‌های نظامی سپاه کوچک و نامجهز اسلام را بر ارتش معظم و مجهز روم پیروز گردانیده است و برای توطئه ترور عمر بن خطاب‌رضی الله عنه دست به کار می‌شوند و (واثق[۲]) را با مبلغی هنگفتی از درهم و دینار مزدور می‌کنند و او را با همه امکانات و وسایل مأمور ترور عمر بن خطاب‌رضی الله عنه می‌نمایند اما واثق بعد از حضور در محل، در حین آغاز کردن عمل به حدی تحت تأثیر تواضع و خدمت‌گزاری و سادگی ظاهری و عظمت روحی و شکوه معنوی او، قرار می‌گیرد،که خود را به پای فاروق‌رضی الله عنه می‌اندازد و با یک حالتی از انفعال و پشیمانی به سوءقصد خود اعتراف می‌کند و در دم مسلمان می‌شود.

ج: نظر یزدگرد شاهنشاه ایران یزدگرد شاهنشاه جوان و هوشمند ایران در آن زمان، بعد از چند فقره شکست ارتش ایران در جنگ‌های (کَسْکَرْ) و (بُوَیب) و (قادسیه) و (حُلوان) و یک فقره پیروزی ارتش ایران در جنگ جسر و در اثنای وقوع جنگ نهاوند نظر خود را درباره محرک اصلی این طوفان‌ها و شکست ارتش ایران، در جمع سران نظامی و افسران ارتش ایران با این عبارت اظهار می‌دارد:

---

[۱]ـ عبقریات، عباس محمود عقاد، ص۵۶۴.

[۲]ـ عمر بن خطاب تألیف الکساندار مازاس، ص۵۷ و ۵۸ و ۵۹.

«به عمق فاجعه توجه کنید، محرک اصلی این طوفان‌های نابود کننده فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه[۱] است که با قصد جهانگیر حریم مقدس مرزهای ما را زیر پا گذاشت و شهرهای ما را تصرف کرد و بر سواد عراق و اهواز استیلا یافت و اگر شما علیه این مرد عرب به پا نخیزید،به زودی تمام کشور شاهنشاهی ایران را تصرف خواهد کرد».

اعلامیه‌های جنگی فاروق رضی الله عنه

در سرلوحه نبوغ نظامی و تدابیر جنگی فوق اعلامیه‌های او قرار می‌گیرد که با انتشار این اعلامیه‌ها در خطوط مقدم جبهه‌ها به اطلاع تمام اهالی شهرها و قصبات و روستاهای ایران و روم می‌رساند، که جنگ سپاه اسلام از نوع جنگ‌های رهایی‌بخش است، و در جهت آزاد کردن مردمان رنج دیده از یوغ استعمار و استثمار و استعباد کسری‌ها و قیصرها و هرقل‌ها و سزارها برپا گردیده است و سپاه اسلام هر کشور و هر منطقه‌ای و هر شهری را آزاد نمود، اهالی آن‌ها را در انتخاب دین و عقیده خویش و انجام دادن مراسم مذهبی خویش کاملاً آزاد می‌کند و سالیانه وجهی را به نام (جزیه)، که از مالیات رژیم سابق خیلی کمتر است، از آن‌ها می‌گیرد، و در مقابل متعهد می‌شود که علاوه بر تأمین امنیت داخلی و اقدام به عمران و آبادی منطقه آن‌ها در برابر حمله دشمنان[۲] از جان و مال و آزادی آن‌ها دفاع کند و هر گاه اتفاقاتی رخ داد، که سپاه اسلام نتوانست از منطقه‌ای دفاع کند، باید مبالغی را که به عنوان جزیه از اهالی آن جا گرفته است به آن‌ها پس بدهد[۳] و اگر کسانی به میل خویش دین اسلام را قبول کردند، به جای جزیه مانند سایر مسلمانان به سپاه اسلام زکات بدهند و مختار هستد که بدون استفاده از غنائم جنگی در خانه‌های خویش بمانند یا تحت فرمان فرمانده سپاه اسلام به جبهه بروند و مانند سایر سپاهیان اسلام از غنائم جنگی بهره‌مند شوند.

پخش و انتشار این اعلامیه‌ها در امتداد جبهه‌ها نتایج زیر را به بار آورد:

---

[۱]ـ فاروق اعظم، محمد حسین هیکل، جنگ نهاوند، ص۲۷ و حیاه عمر، شبلی، ص۲۶۸ و طبری، ج۵، ص۱۹۴۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۶.

[۲]ـ تفسیر المنار، ج۱۰، ص۲۹۴ و خراج ابو یوسف، ص۲۴۲ و وضع مالیه و مالی مسلمین، ص۱۸۹.

[۳]ـ خراج ابو یوسف، ص۱۳۹ و نفسیر المنار، ج۱۰، ص۲۹۶، و وضع مالی و مالیه مسلمین، ص۱۹.

۱- ملت‌های تحت تصرف دولت ایران و روم، بیدار می‌شوند، و در جهت نیل به آزادی‌ها و شکوفایی اقتصاد خویش، پیروزی سپاه اسلام را آرزو می‌کنند و نسبت به رژیم‌های خویش حاضر به هیچ گونه همکاری نمی‌شوند.

۲- یهودیان در هر دو کشور (ایران و روم) و عیسویان در کشور ایران که به خاطر انجام دادن مراسم مذهبی خویش شکنجه می‌شدند[1]، نه تنها پیروزی سپاه اسلام را دقیقه‌شماری می‌کردند، بلکه هر دو دسته به صورت ستون پنجم در قلب کشور ایران و روم به نفع سپاه اسلام فعالیت می‌کردند و هر دو دسته در حساس‌ترین شرایط، اسرار نظام ارتش ایران و روم را به اطلاع فرماندهان سپاه اسلام می‌ساندند[2]، و عیسویان علاوه بر گزارش اسرار نظامی، غالباً اسلحه را به دست گرفته و با حفظ مذهب خویش دوش به دوش سپاه اسلام با ارتش ایران می‌جنگیدند، و برای کسب آزادی از جان خویش نیز دریغ نمی‌کردند.

فاروق ﷺ، با اعلان جنگ رهایی‌بخش بر مبنای نص: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: ۲۵٦] اجبار و اکراه در قبول کردن هیچ دینی امکان ندارد»و نظارت دقیق بر عملکرد صادقانه فرماندهان سپاه در تمام جبهه‌ها و با اعلان برچیدن همه اهرم‌های جبر و استبداد تحمیل دیانت‌ها بر مبنای: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ﴾ [البقرة: ۱۹۳] = «و با آن‌ها بجنگید تا هیچ سدی در راه قبول انتخاب هیچ دینی از ادیان باقی نماند» و با تأمین یک زندگی آزاد و مرفه، استقرار عدالت و مساوات و برابری در بین تمام اقشار، نه تنها مردم ایران و روم را از ارتش‌ها و از هیئت حاکمه جدا نمود و آن‌ها را منتظر پیروزی سپاه اسلام گردانید، بلکه هم چنان که گفتیم، از اهل کتاب که در میان مردم اهل نظر بودند و روشنفکران زمان به شمار می‌آمدند هم از یهودیان و هم از عیسویان ستون پنجمی تشکیل یافته بود که به خاطر کسب آزادی خویش به نفع سپاه اسلام و به زیان کشورهای متبوعه خویش فعالیت نظامی و تبلیغاتی و حتی خبرچینی

---

[1] ـ فاروق اعظم ﷺ، هیکل، ج۱، ص۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۲۶ و بامداد اسلام، عبدالحسین زرین‌کوب، ج۱، ص۹۵ و تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۳۸۵. (ترجمه)

[2] ـ همان

می‌کردند[1]، و همین جدا شدن مردم از ارتش‌ها و به ویژه همین فعالیت مخفیانه ستون پنجم، توأم با شوریدگی و جانبازی سپاهیان اسلام، و توأم با نبوغ نظامی فاروق اعظم رضی الله عنه و ارائه نقشه‌های جنگی و تاکتیک‌های رزمی او، اکثراً پیروزی‌های سپاه اسلام و شکست ارتش‌های ایران و روم را به حدی مرموز و غیرعادی نشان می‌داد که اشخاص ساده‌اندیش در آن زمان می‌گفتند: «جِنّی‌ها همراه سپاه اسلام هستند یا این سپاه از جنی‌ها تشکیل یافته است» اما کارشناسان مسائل نظامی مانند: رستم فرخزاد و میناس، فرمانده فاتح جنگ‌های ایران و روم، و شخص یزدگرد، شاهنشاه ایران، و شاهزاده کنستانتین، ولیعهد امپراتوری روم، و غیره که در صفحات قبل از آن‌ها بحث کردیم، عموماً سرنخ تمام پیروزی‌ها را در دست فاروق اعظم رضی الله عنه می‌دیدند و با عباراتی که از آن‌ها نقل کردیم در شکست‌های غیرمنتظره خویش فقط از دست فاروق رضی الله عنه فریاد می‌کردند، و اما مطلبی که از نظر کارشناسان مسائل نظامی آن زمان نیز مخفی گشته و امروز نیز جز اسلام‌شناسان واقعی از آن خبر ندارند، این است که شخص فاروق رضی الله عنه نیز تنها در این پیروزی‌ها مؤثر نبوده است، و بلکه عامل اساسی این پیروزی‌ها واقعیت دین اسلام بوده است و امتیاز فاروق رضی الله عنه این بوده است که واقعیت دین اسلام را به خوبی فهم کرده است، که اسلام چیست[2]، و برای چه آمده، و با چه کسانی باید بجنگد و تا کی و برای چه بجنگد؟ و با چه وسیله‌ای و از چه راهی اهرم قدرت‌ها را برچیند؟ و فاروق رضی الله عنه کسی بود که واقعیت اسلام را فهمید و نبوغ اجرای دقیق مقررات اسلام را

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۴ و ۶۵ و الاخبار المطول، ص۱۲۶ «دیوان آمدند، دیوان آمدند!» این جمله را ایرانیان در اثنای عبور سپاه اسلام از دجله و فتح مد این بر زبان راندند.

[2]ـ هرگاه نوشته‌های مسلمانان و نوشته‌های مخالفین اسلام را، اعم از یهودی و عیسوی و زرتشتی و مادی‌گرایان، در مورد تجزیه و تحلیل علل پیروزی سپاه اسلام در قرن اول و در عصر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقایسه کنید می‌بینید که نویسندگان مسلمان بسیار کم و خیلی به ندرت به شرح و توضیح علل واقعی این پیروزی‌ها پرداخته‌اند اما در مقابل نویسندگان غیرمسلمان عموماً و بدون استثنا علل این پیروزی‌ها را، البته به گمان خویش، توضیح داده‌اند و با چنان شور و احساس و بسط و تفصیلی این مسئله را تجزیه و تحلیل کرده‌اند که هر خواننده‌ای می‌داند منظور اصلی آن‌ها از نوشتن تاریخ تنها این تجزیه و تحلیل‌ها نبوده و هدف اصلی آن‌ها جز این چیزی نبوده که مردم را از علل واقعی غافل نمایند و افکار مردم را از عوامل پیروزی اسلام منحرف نمایند.

هم داشت، و با اجرای مقررات واقعی دین اسلام توانست ابوبکرﷺ یک سپاه چهل هزار نفری فقط در مدت ده سال دو ارتش چند صد هزار نفری ایران و روم را تارومار کند و دو قاره عظیم جهان را آسیا و افریقا، از یوغ استعمار و استثمار حر و آزاد نماید.

بنابر آن چه گفته شد این پیروزی شگفت‌انگیز از سنن الهی و از چهارچوب قوانین خارج نبوده است و بلکه کاملاً قدرتمند بوده است و فاروقﷺ قوانین این پیروزی را از دین اسلام گرفته است و در هر عصر و زمانی کسی هم چون فاروقﷺ واقعیت اسلام را به خوبی درک کند و نبوغ و ایمان و اجرای دقیق مقررات اسلام را هم داشته باشد، امثال و نظایر این پیروزی را به دست می‌آورد و کسانی که در توجیه این پیروزی‌های نظامی گفته‌اند: «جِنّی‌ها در سپاه اسلام شرکت کرده‌اند، یا کرامت و خارق‌العاده‌های عمر بن خطابﷺ و اصحاب موجب این پیروزی‌ها شده است یا دو سه اتفاقات مانند وزیدن صرصر و باتلاقی شدن زمین‌ها یا نهایت ضعف بنیه نظامی ایران و روم سبب شکست آن‌ها گردیده است، دانسته یا ندانسته خواسته‌اند این پیروزی‌های قانونمند را بی‌قاعده و مختص به زمان و مکان و شخص معینی نشان دهند، تا مسلمانان در آینده‌ها به هیچ وجه نتوانند از راه پیروی از آیه‌های قرآن و سنن تغییرناپذیر الهی خیال هم چنین پیروزی‌های نظامی را در سر بپرورانند و این تحلیل‌گران ناآگاه و یا آگاه و مغرض با این توجیه‌های نادرست در مقابل جنبش‌های رهایی‌بخش اسلام بزرگترین جنایت و خیانت را مرتکب شده‌اند و برای این که ثابت کنیم که این پیروزی‌ها شگفت‌انگیز نظامی کاملاً قانونمند و در پرتو هدایت آیه‌های قرآن و طبق سنن تغییرناپذیر الهی تحقق یافته‌اند، با یک نگرشی در تاریخ، طومار اعصار و قرن‌ها را باز می‌کنیم تا به هزار و چهار صد سال قبل برگردیم، و با حضور در همان صحنه‌های نبرد و میدان‌های جنگی قوانین پیروزی سپاه اسلام و عوامل شکست ارتش‌های مجهز و نیرومند ایران و روم با چشم خویش مشاهده می‌نماییم.

سال سیزدهم هجری[1] است و امیرالمؤمنین عمر فاروقﷺ در شهر مدینه (ستاد کل عملیات جنگ رهایی‌بخش اسلام) عرض و طول دو قاره عظیم جهان (آسیا و افریقا) را در چشم‌انداز خویش قرار داده است و شب و روز سرگرم جمع‌آوری نیروهای

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۸ و ۲۶، الکامل، ج۲، ص۴۲۷ و ۴۳۲.

نظامی[۱] و ساز و برگ جنگی و تهیه نقشه‌های پیروزی و صدور فرمان‌های غربی و با دو ارتش نیرومند و مجهز ایران و روم وارد جنگ شده است و مصمم است نوید اسلام را در جهت آزاد کردن ملت‌های به بند کشیده آسیا و افریقا از یوغ استعمار و استثمار و استعباد تحقق بخشد و زمینه انتشار اسلام را در تمام جهان فراهم نماید.

[۱]ـ همان

فصل نهم:

پیشروی سپاه اسلام

در جبهه شرق و جبهه شمال

فصل نهم:
پیشروی سپاه اسلام در جبهه شرق و جبهه شمال

۱- پیشروی سپاه اسلام در جبهه شرقی (عراق) تا پایان جنگ قادسیه

در رجب سال سیزدهم هجری[۱]، ابوعبید سقفی به فرمان و توصیه‌های فاروقِ در رأس پنج هزار داوطلب جنگی[۲]، به جبهه شرقی اعزام می‌گردد، و طبق توصیه فاروقِ در عرض راه عده زیادی از جنگاوران عرب به کمک می‌خواند و در رأس یک سپاه ده هزار نفری[۳] در محل حیره عراق به مثنی ملحق می‌گردد، و به او گزارش می‌دهند که ملکه ایران پوراندخت[۴] از یک ماه قبل رستم، قهرمان شماره یک ایران را به مقام وزارت جنگ منصوب نموده است[۵]، و ارتش ایران را سازماندهی کرده و سر و سامانی به امور کشوری داده و مجد و عظمت کشور شاهنشاهی را بار دیگر احیا نموده است[۶] و رستم در جهت تارومار کردن سپاه مثنی و نیروهایی که به امداد او می‌آیند دو سپاه مجهز یکی زیر فرمان گابان، و دیگری زیر فرمان نرسی اعزام داشته است و گابان در محل (نَمارق) و نرسی در محل (کسکر) و سَقّاطِیه[۷] مستقر گردیده است[۸].

---

[۱]ـ ابن جریر طبری، ج۴، ص۱۵۸۹.

[۲]ـ الاخبار الطول، دینوری، ص۱۱۳.

[۳]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۲۶.

[۴]ـ کامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۴.

[۵]ـ طبری، ج۴، ص۱۵۹۰ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۶ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۴.

[۶]ـ همان

[۷]ـ سقاطیه یا کسکر در بین دجله و فرات واقع (فاروق، هیکل، ج۱، ص۱۱۷) و فرهنگ عمید: شهری در ساحل دجله بوده است و در البدایه و النهایه دو مکان جداگانه هستند و معجم البلدان یاقوت حموی، ج۳، ص۲۲۶. ناحیه‌ای از کسر در زمین واسط.

[۸]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۷.

جنگ نمارق

ابوعبیده در یک عقب‌نشینی تاکتیکی سپاه اسلام را به محل (خفان) آورد، و از همان جا به سپاه گابان در نمارق حمله کرد و سپاه ایران با این همه جانبازی‌ها و نظامی و اطلاعات رزمی و نشان دادن این همه جانبازی‌ها و شجاعت‌ها باز جز مدت کمی نتوانستند در برابر سپاه اسلام مقاومت کنند و در اثنای هزیمت سپاه ایران، گابان و مردانشاه دستگیر شدند و مردانشاه فوراً به قتل رسید.[۱] ولی گابان با فریب و خدعه از یک نفر سپاهی که او را نمی‌شناخت، امان گرفت و ابوعبید بعد از آن که او را هم شناخت امان این سپاهی را قبول کرد و او را نکشت.

جنگ سقاطیه (کسکر)

ابوعبید پس از پیروزی در نمارق به قرارگاه سپاه ایران حمله کرد. سپاه کسکر از نظر تحریکات احساسات ملت ایرانیان در اوج اهمیت قرار داشت زیرا فرمانده کل و فرماندهان جناح راست و چپ به ترتیب (نَرْسی، بِنْدَوَیه، تیرَوَیه) که هر سه خالوزاده کسری انوشیروان بودند[۲] و سپاه ایران با وجود مقاومت دلیرانه و نشان دادن شجاعت و شور و احساسات ملی بالاخره بعد از چند ساعت نبرد و کشتن جمعی، نرسی فرار کرد[۳] و سپاه شکست خورده هم به دنبال او هزیمت نمود و ابوعبید محل سقاطیه[۴] را مرکز ستاد عملیات جنگی قرار داد و ستون‌های نظامی را تحت فرمان مثنی به همه اطراف فرستاد که در هر جا گروه‌هایی از سپاه فراری ایران را ببینند آن‌ها را به قتل برسانند تا تمام سواد العراق، بین‌النهرین، در استیلای سپاه اسلام قرار گرفت و رؤسای قبایل و بزرگان قوم از هر سو برای انعقاد پیمان صلح ابوبکررضی الله عنه سپاه اسلام به سقاطیه می‌آمدند،

---

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۷.

[۲]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص ۲۷ و طبق هیمن دو مرجع کسکر ملک نرسی (عمه‌زاده کسری) بوده و بندویه و تیرویه یا بیرویه خالوزاده‌های کسری بوده‌اند.

[۳]ـ طبری، ج۴، ص۱۵۹۶، و کامل، ج۲، ص۴۳۶.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۷.

جلوه‌ای از رعایت برابری و مساوات

و (فرخ) و (فراونداد) بزرگان قوم با رؤسا و وزرایی، که برای انعقاد پیمان صلح به سقاطیه آمده بودند ظرفی از غذای بسیار لذیذ و مطبوع ایرانی را برای فرمانده فاتح سپاه اسلام، ابوعبید، آورده بودند. ابوعبید گفت: آیا از این غذا برای تمام افراد سپاه هست؟ فرخ گفت: خیر، این غذا خیلی کمیاب است و فقط برای فرمانده تهیه کرده‌ایم، ابوعبید در حالی که ظرف غذا را مسترد نمود به آن‌ها گفت: رعایت برابری و مساوات مانع این است که من غذایی را تناول[۱] کنم که تمام افراد سپاه نتوانند آن را تناول کنند زیرا در دین اسلام همه مسلمانان برابر و مساوی هستند.

جنگ مَرْوَحه رمضان ۱۳ هجری

رستم وزیر جنگ ایران از شکست سپاه ایران در کسکر و نمارق و استیلای سپاه اسلام بر بین‌النهرین به غایت خشمگین گردیده و برای حمله به سپاه اسلام سپاه بزرگ و مجهزی را تدارک دیده و یکی از قهرمانان ایران را، که انوشیروان به عنوان تشویق او را بهمن ـ نام فرشته ـ نامیده و با اعراب عداوت ویژه‌ای دارد، با درفش کاویانی به فرماندهی این سپاه می‌گمارد[۲] و بهمن سپاه خود را در آن سوی فرات در برابر سپاه ابوعبید که در این سوی فرات در روستای (قُسّ الناطِف)[۳] مستقر گشته است، مستقر نماید و بهمن به ابوعبید پیام می‌فرستد: «یا شما از رودخانه عبور کنید و ما مانع نمی‌شویم یا شما مانع نشوید ما از رودخانه عبور می‌کنیم و به سوی شما می‌آئیم[۴]» صواب دید همه یاران ابوعبید این بود که سپاه اسلام به آن سوی رودخانه عبور نکند و بلکه اجازه دهد سپاه ایران به این سو عبور نماید، ولی ابوعبید برخلاف دستور صریح امیرالمؤمنین رضی الله عنه نظر مشاورین و آراء عمومی را نادیده گرفت و در حالی

---

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۷ و طبری، ابن جریر، ج۴، ص۱۵۹۷.

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۷.

[۳]ـ جایی نزدیک به کوفه در ساحل شرقی رود فرات (ذیل الاخبار الطوال، ص۱۱۳، در فتوح البلدان بلاذری، ص۲۵۳) آغاز جنگ مروحه رمضان ۱۳ هجری بوده ست.

[۴]ـ تایخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۰ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۱۳.

که عصبانی شده بود بر آن‌ها فریاد کشید: «چطور دشمنان ما نسبت به مرگ از ما بی‌باکتر باشند[۱]؟! نه بلکه ما به سوی آن‌ها از نهر عبور می‌کنیم» و هر چه معاونش، سَلیط بن قَیس، که امیرالمؤمنین‌رضی‌الله‌عنه به ابوعبید توصیه کرده بود از مشورت او تجاوز نکند، فریاد کشید که تاکنون عرب در برابر چنین سپاه مجهز و عظیمی قرار نگرفته است و اگر ما به آن سوی رودخانه عبور کنیم و پشت به رودخانه و رو به دشمن باشیم در صورت شکست راه عقب‌نشینی را نخواهیم داشت، هیچ فایده‌ای نداشت[۲] و ابوعبید نه تنها به مشورت سلیط گوش نداد بلکه توصیه‌های مؤکد امیرالمؤمنین‌رضی‌الله‌عنه را نادیده گرفت که به او گفته بود: «کاملاً مواظب باشید که به سرزمین فریب و خدعه و خیانت‌ها می‌روید و با قومی روبرو می‌شوید که برای شرارت جرأت عجیبی دارند[۳] و از راه‌های آن آگاه هستند و نیکی را به کلی فراموش کرده و از آن آگاهی ندارند».

بالاخره تهور و بی‌باکی و غرور پیروزی‌های سابق به حدی قلب ابوعبید را فرا گرفته بود که بر سر سلیط فریاد می‌کشید: «به خدا ترسویی و بزدلی است که من به سوی دشمن و به آن سوی رودخانه نشتابم[۴]» و سلیط در جواب او گفت: «به خدا من از تو بی‌باکتر هستم و نظر خود را درباره مصلحت جنگ به شما گفتم دیگر خودت می‌دانی[۵]» ابوعبید دستور داد سپاه اسلام بر روی پل از فرات عبور کنند اما به محض عبور سپاه اسلام بدون این که از پل فاصله‌ای پیدا کنند و راه عقب‌نشینی داشته باشند[۶]، بلافاصله بهمن خائن فرمان حمله را صادر کرد، و در پیشاپیش سپاه ایران چندین حلقه فیل‌های[۷] غول‌پیکر به حرکت درآمدند که عموماً جنگ دیده و ورزیده و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ حیاه عمر، محمود شبلی، ص۱۰۰ در کامل و طبری و البدایه و النهایه فقط به تقوی و رعایت حال سپاهیان و مشورت با یاران پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم توصیه شده است.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۷ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۹ و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۶۰۰.

[۵]ـ حیاه عمر، محمود شبلی، ص۱۰۰.

[۶]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۸.

[۷]ـ همان

با صدای مهیب و دلخراش زنگوله‌هایی که در گردن داشتند اسبان عرب را دچار چنان وحشتی نمودند که از اطاعت سواران سر باز زده و موجب بی‌نظمی و اختلال صفوف و سپاه اسلام گردیدند[۱] و تیراندازانی که بر پشت آن‌ها به سوی سپاه اسلام تیراندازی می‌کردند جمعی از مسلمانان را به درجه شهادت رسانیدند[۲]، ابوعبید بدون این که از این پیش آمد هولناک خود را ببازد فوراً از اسب خود پیاده گردید و دستور داد تمام سواران از اسب پیاده شوند و به دنبال ابوعبید به سوی فیلان جنگی یورش کرده و با نوک شمشیر طناب و پالان آن‌ها را قطع نمایند و فیل‌سواران همراه پالان‌ها به زمین افتاده و طعمه شمشیر مسلمانان گردیدند[۳] و صحنه از نیروی زرهی فیل‌سواران خالی گردید و سپاهیان اسلام توانستند سریعاً بر اسب‌های خویش سوار گشته و به سپاه ایران حمله کنند و دو سپاه با نهایت شجاعت و از خودگذشتگی به جنگ و کشتار یکدیگر ادامه داند و در لحظاتی که آثار پیروزی سپاه اسلام ظاهر گشته بود و چیزی نمانده بود که سپاه ایران هزیمت کند، به فرمان بهمن نیروی زرهی فیلان جنگی سریعاً بازسازی گردیده و بار دیگر تیراندازان زره‌پوش بر پشت فیل‌ها در صحنه ظاهر گردیدند و به سپاه اسلام تلفاتی وارد نمودند، ابوعبید بار دیگر با همان تاکتیک سابق براتی درهم کوبیدن نیروی زرهی سپاه ایران از اسب پیاده گشته و به فیل غول‌پیکری که با خرطومش به راست و چپ حمله می‌کند و سپاه اسلام را پراکنده می‌نماید حمله می‌کند و با شمشیر ضربت شدیدی بر خرطومش وارد می‌سازد، و فیل ضربت خورده به حدی احساس درد می‌کند که دیوانه‌وار خود را بر سر ابوعبید می‌اندازد و او را لگدمال می‌کند و این یکی از سرداران بسیار مؤمن و دلیر و تاکتیک‌شناس سپاه اسلام در زیر جثه سنگین این جانور غول‌پیکر به درجه شهادت نائل می‌گردد[۴] و بلافاصله (حَكَمْ) برادر ابوعبید طبق وصیت او پرچم را در دست گرفته و با کمال فداکاری با فیل‌ها جنگیده و بعد از مدتی او نیز مانند برادرش زیر پای فیل‌ها به درجه شهادت می‌رسد و

---

[۱]- همان

[۲]- در طول این جنگ شهدای سپاه اسلام چهار هزار نفر و کشته‌شدگان سپاه ایران شش هزار نفر بودند (البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و تاریخ جریر طبری، ج۴، ص۱۶۰۰ و ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۰).

[۳]- البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۹.

[۴]- البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۰ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۹.

به همین ترتیب هفت[1] نفر از اقوام ابوعبید یکی بعد از دیگری پرچم را به دست گرفته و پس از مدتی پیکار با این نیروی زرهی به درجه شهات می‌رسند[2] و بر اثر شهادت این فرماندهان دلاور سپاه اسلام به کلی مرعوب و روحیه مقاومت را از دست می‌دهند[3]، و مثنی در نهایت بی‌باکی و متانت پرچم را در دست گرفته و در حالی که با جنگ و زد و خورد سپاه ایران را سرگرم می‌کند سپاهیان اسلام را هدایت می‌نمایند که سریعاً از راه پل به آن سوی رودخانه عبور نمایند[4] و بعد از عبور همه سپاهیان مثنی نیز در حالی که اصابت نیزه‌ای او را زخمی کرده و دو حلقه زره در بدن آن‌ها فرو رفته بود[5]، به دنبال سپاه از پل عبور می‌کند و عقب‌نشینی پایان می‌یابد و در این جنگ چهار هزار نفر از سپاه اسلام به درجه شهادت نائل گشته[6] و بقیه سپاه به دو قسمت تقسیم می‌شوند سپاهیان تحت فرمان مثنی همراه فرمانده خویش در آن منطقه باقی می‌مانند[7]

متانت و مقاومت بعد از شکست

و وقتی مثنی اطلاع می‌یابد که بهمن همراه سپاه خود به مدائن برگشته است همراه سپاه خویش و با عده‌ای از جنگجویان داوطلب (اُلَّیس) به سپاه گابان تاخته و او را شکست می‌دهد و خود گابان اسیر و به فرمان مثنی به قتل[8] می‌رسد و مثنی در محل (مرج السباح) مستقر گشته و منتظر است که از طرف امیرالمؤمنین‌ؓ نیروهای

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۳۹ و فتوح البلدان بلاذری، ص۲۵۲.

[2]ـ همان

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۳۹ و فتوح البلدان بلاذری، ص۲۵۲.

[4]ـ همان.

[5]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۴.

[6]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۴۰.

[7]ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۲۲ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۶ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۱.

توضیح: در معجم البلدان یاقوت حموی الیس بر وزن فلیس محلی است در مرز عراق که مسلمانان در آن جا با سپاه ایران جنگیده‌اند.

[8]ـ همان

امدادی به او برسد و اما سپاهیان تحت فرمان ابوعبید که به درجه شهادت رسیده است بر اثر احساس ننگ شکست و فرار از صحنه اکثراً در صحرا و کوه‌ها متواری و برخی با حالتی از خجلت و سرافکندگی به مدینه برمی‌گردند.

متانت امیرالمؤمنین رضي الله عنه

و امیرالمؤمنین رضي الله عنه از این شکست غیرمنتظره هیچ گونه اضطراب و دلهره‌ای نمی‌گردد و بلکه در نهایت متانت و خونسردی با آن برخورد می‌کند[1]، و با این که این شکست بزرگ نظامی، بر اثر نافرمانی از توصیه‌های مؤکد او صورت گرفته است باز نه کسی را توبیخ می‌کند و نه به رخ آن‌ها می‌کشد، و بلکه در جهت ابراز ترحم نسبت به آن‌ها و دلجویی از آن‌ها همان هزیمت آن‌ها را از صحنه، یک عقب‌نشینی تاکتیکی نام می‌برد[2] و به آن‌ها می‌گوید: «به هیچ وجه نگران نباشید که با این عمل مستحق قهر و غضب خدا واقع شوید، زیرا شما به نزد من برگشته‌اید و من (فِئَة) شما هستم و برگشتن به سوی (فئة) هزیمت و فراری نیست که موجب قهر خدا و غضب خدا شود[3] و به این آیه اشاره می‌کند ﴿وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦﴾ [الأنفال: ١٦] (کسی که در روز جنگ پشت به کفار بکند، مگر به صورت تاکتیک جنگی یا بخواهد به سوی گروه خویش برگردد، دچار غضب خدا می‌شود).

امیرالمؤمنین رضي الله عنه به جای این که از شکست مهم نظامی در غم و تأثر فرو رود، یا سپاهیان را بر اثر عدول از فرمان‌های خویش توبیخ کند با عزم راسخ مجدداً به بازسازی سپاه و جمع‌آوری نیرو می‌پردازد، و با اعزام مبلغین به میان قبایل و ایراد خطابه‌های هیجان‌انگیز توجه مردم را برای شرکت در این جنگ‌های رهائی‌بخش به حدی جلب می‌نماید که در کنار سیل خروشان[4] مسلمانان سران قبائل (نمر) و

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۲۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۴۰ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۶.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص ۴۴۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹ و طبری، ج۴، ص۱۶۰۷.

(تغلب) که عیسوی[1] هستند به مدینه می‌شتابند و آمادگی خود را برای شرکت در جنگ با ارتش ایران اعلان می‌نمایند، و مثنی نیز به فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه در سرحدات عراق همین کار را می‌کند و بار دیگر سپاه بزرگ اسلام با توصیه‌ها و تودیع فاروق رضی الله عنه در زیر پرچم‌ها از مدینه خارج و به امداد مثنی در محل (مرج السباح) می‌شتابد و در محل (بویب) به مثنی ملحق می‌گردند و پوراندخت ملکه ایران را در رأس دوزاده هزار سواره نظام مسلح به آن منطقه اعزام می‌دارد و همزمان با استقرار سپاه اسلام در (بویب) سپاه مهران در (نخله) و در آن سوی فرات روبروی سپاه اسلام مستقر می‌گردد، در بین دو سپاه جز رودخانه فرات فاصله‌ای وجود ندارد، و مهران به مثنی پیام می‌فرستد: «که اگر ترسو نیستید شما به این سوی رودخانه عبور کنید، و اگر ترسو هستید مانع نشوید که ما به سوی شما می‌آییم» مثنی از شنیدن این پیشنهاد به یاد شکست ابوعبید و به توصیه مؤکد امیرالمؤمنین رضی الله عنه افتاد که به او توصیه کرده بود: «به هنگام جنگ رودخانه را در پشت خود قرار ندهید و تا پیروزی قطعی از رودخانه عبور نکنید[2]» و در جواب مهران گفت شما بیایید و سپاه سنگین ایران از فرات عبور کرده و پشت به رودخانه در مقابل سپاه اسلام مستقر گردیدند و بعد از آن که طرفین سپاه خود را صف‌آرایی نمودند و به دستور مثنی برای یافتن قوت جسمانی عموماً افطار کردند[3]،

جنگ بویب در ماه رمضان ۱۴ هجری

و مثنی با گفتن تکبیرها مقدمات حمله را فراهم نمود و با گفتن اولین تکبیر، مهران فرمان حمله را صادر و دو سپاه در هم ریختند و سربازان ایرانی به حدی با مهارت و شجاعت جنگ را آغاز نمودند، که در کمترین مدت بخشی از صفوف مقدم را

---

[1]ـ الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۲ و اخبار الطوال، دینوری، ص۱۱۴.

توضیح: مرج السباح، مرج در معجم البلدان یاقوت حموی، ج۵، ص۱۰۰ به معنی چراگاه وسیع و در، ج۳، ص۱۸۲ نوشته (سباح) نام زمین هموار است نزدیک معدن بنی‌سلیم.

[2]ـ الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ج۱، ص۱۲۶.

[3]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۲۹ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۰۹ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۴۲.

به هم زدند و چند نفر از جنگاوران بنی‌عجل را به متفرق نمودند[۱] اما دیری نپایید که جنگاوران مسلمان با قدرت ایمان و شجاعت و شکیبایی به طور برق‌آسا این حمله را دفع نمودند، دو سپاه در نهایت شجاعت و از خودگذشتگی برای شکست همدیگر تلاش می‌کردند و مدت زیادی عرصه کارزار داغ گشته بود که ناگاه مثنی برای کشتن فرمانده ایرانی (مهران) داوطلبان عیسوی را به همکاری خواسته و به سپاه ایران حمله کرد[۲] ولی جناح‌ها به حال دفاع درآمدند و با صلابت و مهارت زیاد از پیشروی مثنی جلوگیری کردند و جنگ شدت بیشتری پیدا کرد، و مسعود برادر مثنی به شهادت رسید[۳] و هم چنین (انس بن هلال عیسوی) بعد از مدت‌ها جانبازی و جنگ و فداکاری در نهایت جوانمردی جان داد، و مثنی از اسب پیاد گردید

بار دیگر صحنه مساوات واقعی

و انس را با محبت سرشار در آغوش گرفت و در کنار برادرش (مسعود) در خارج میدان جنگ او را بر زمین دراز کرد[۴] و مثنی بار دیگر حمله شدیدی را آغاز نمود و سپاه اسلام به دنبال او پیش رفتند[۵]، در این اثنا یکی از فرماندهان زبده ایرانی (شهربراز) کشته شد ولی نعره‌های حماسی و ملی فرمانده کل سپاه ایران (مهران) جان تازه‌ای به سپاه ایران می‌داد که ناگاه یک جوان تغلبی (از عیسویان داوطلب) با ضربت یک شمشیر مهران را از پای درمی‌آورد و فوراً بر اسبش سوار گشته و فریاد برمی‌آورد[۶]: «منم قاتل فرمانده کل سپاه عجم!» و طنین خبر قتل فرمانده کل سپاه، تمام سربازان و فرماندهان دیگر را دچار دلهره و سرگردانی و فرار و هزیمت نمود، و

---

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۴۴۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹.

[۲]ـ اخبار الطوال، ص۱۴ و فتوح البلدان بلاذری، ص۲۵۴ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۳.

[۳]ـ اخبار الطوال، ص۱۴ و فتوح البلدان بلاذری، ص۲۵۴ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۳.

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۱۷ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۰۹ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۱۲.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹.

[۶]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۱۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹ و کامل ابن اثیر، ص۴۴۳.

مثنی در رأس ستون‌هایی از سپاه اسلام فوراً خود را به پل رسانید و فریاد کشید: «نگذارید یک نفر از این سپاه مهاجم زنده از میدان بیرون رود» و تعداد بی‌شماری از سپاه ایران کشته شدند[۱] و غنایم خیلی زیادی را نیز به دست سپاهیان اسلام رساندند. جنگ (بویب[۲]) شکل وارونه جنگ (مروحه یا جسر) بود در جنگ مروحه فرمانده سپاه اسلام (ابوعبید) در غرور پیروزی‌های سابق فرمان و توصیه فاروق رضی الله عنه را فراموش کرده و از پل رودخانه فرات عبور کرده و دچار شکست و هزیمت و بنابراین غلبه در جنگ‌ها نه به علت حقانیت و نه به علت قدرت و تجهیزات نظامی است بلکه بیشتر علم و آگاهی از فنون جنگی است و پس از شکست سپاه ایران در (مروحه) مثنی ستون‌هایی از سپاه خود را به همه استان‌های جنوبی عراق اعزام نمود، و به بازار بسیار بزرگی که در محل فعلی بغداد برپا می‌شد حمله کردند و غنایم بسیاری را به دست آوردند[۳] و داد مقدمات جنگ بزرگ قادسیه فراهم می‌گردد ولی ما با این که به موازات پیشرفت سپاه اسلام در جبهه شرق (عراق) پیشرفت سپاه اسلام را در جبهه شمال و غرب (شام و مصر) نظاره کنیم عجالتاً مثنی و سپاه اسلام را در جبهه شرق به خدا سپرده و به جبهه شمال (شام) می‌آییم و پیشرفت سپاه اسلام را در فرماندهی ابوعبیده جراح نظاره می‌کنیم.

در جبهه شمال (شام)

در سال چهاردهم هجری[۴] در همان روزها و ماه‌هایی که سپاه اسلام در جبهه شرق (عراق) به فرماندهی ابوعبید ثقفی و مثنی در حال پیشروی است در جبهه شمال نیز

---

[۱]ـ طبق روایت البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹ و روایت کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۴۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۹۲، تعداد کشته‌شدگان از سپاه ایران در این جنگ نزدیک به صد هزار نفر بوده است و مورخین آن را روز (اعشار) نامیده و این پیروزی را در جبهه شرقی نظیر پیروزی در جنگ یرموک در جبهه شمالی شمرده‌اند.

[۲]ـ بویب به معنی دروازه کوچک و دره بین دو کوه و نهری در عراق نزدیک به کوفه، معجم البلدان یاقوت حموی، ج۱، ص۵۱۲.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۴۴۵ و تاریخ طبری، ج۴، ص۲۵۱۶.

[۴]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۶۶.

سپاه اسلام به فرماندهی ابوعبیده جراح در حال پیشروی می‌باشد، و اینک بیستم ربیع‌الثانی سال چهاردهم هجری است که به فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شمال (ابوعبیده) گزارش رسیده است که سپاه عظیم روم در محل (فحل) مستقر گردیده، و اهل (حمص[1]) نیز به یاری دمشق شتافته‌اند و نظر به حساسیت موقع و پیچیدگی شرایط بلافاصله طی نامه‌ای از امیرالمؤمنین کسب تکلیف می‌کند که (برای توزیع سپاه اسلام چه نقشه‌ای را پیاده کند و به کدام محل قبل از دیگری حمله کند[2]؟) امیرالمؤمنین در پاسخ نامه به او دستور می‌دهد: «دمشق مرکز قدرت و تصمیم‌گیری شام است و قبل از هر جای دیگر به دمشق حمله کنید. و چند ستون افراد جنگجو را بر سر راه (فحل، دمشق) مستقر نمایید تا سپاه روم را سرگرم کنند و از اعزام نیرو به دمشق جلوگیری به عمل آورند، و پس از سقوط دمشق به فحل حمله کنید و پس از سقوط فحل تو به همراه خالد رهسپار (حمص) شوید و شرحبیل و عمرو بن عاص را به سوی فلسطین و بخش‌های دیگر اردن روانه نمایید[3]».

ابوعبیده این نقشه شگفت‌انگیز جنگی را به کار بست و همراه خالد و عمرو بن عاص از سه طرف شهر دمشق را در حلقه محاصره سپاه اسلام قرار دادند و با استفاده از منجنیق (سنگ‌افکن) و انداخت صخره‌های عظیم از بالای دیوارهای بلند حصار شهر، رعب و هراسی را در دل مردم ایجاد نمودند اما استحکامات دیوار و برج و باروها و بستن دروازه‌ها مانع نفوذ سپاه اسلام به داخل شهر گردید. و محاصره شهر هفتاد روز طول کشید[4] تا در قلب یکی از شب‌های تاریک قهرمان اسطوره‌ساز عرب (خالد بن ولید) به وسیله نردبانی از کمندها و طناب و قلاب به بالای دیورا می‌رسد و همکاران تاکتیکی خود (قعقاع) و (مذعور) را نیز با کمندها بالا کشید و به وسیله همین کمندها

---

[1]ـ حمص به کسر اول و سکون دوم شهر معروفی که دارای حصار و قلعه و استحکامات نظامی بوده و ابوعبیده ابن الجراح آن را فتح نمود و با مردم آن شهر بر مبنای پرداخت جزیه (یک صد و هفتاد هزار دینار) صلح نمود، معجم البلدان، ج۲، ص۳۰۲.

[2]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۶۶.

[3]ـ حیاة عمر، شبلی، ص۱۰۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۲۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۴۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۰.

[4]ـ تایخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۱، و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۲۸.

و قلاب‌ها از دیوار بلند شهر به داخل سرازیر می‌شوند و نگهبانان دروازه‌ها را سریعاً به قتل می‌رسانند و دروازه بزرگ شهر را باز کرده و با ندای الله اکبر سپاه تحت فرمان خالد به داخل شهر کشیده می‌شوند و بلافاصله دروازه‌های دیگر را باز کرده و سپاه تحت فرمان ابوعبیده و عمرو بن عاص در میان طنین تکبیرها وارد شهر می‌شوند. و در قلب این شب تاریک آتش جنگ در بین سپاهیان اسلام و در بین نیروهای مسلح روم به شدت مشتعل می‌گردد، و پس از آن که نیمی از شهر بر اثر اعمال قدرت در تصرف سپاه اسلام قرار می‌گیرد نیم دیگر شهر از فرمانده کل سپاه ابوعبیده درخواست امان کرده و بدون خونریزی تسلیم می‌گردد[۱]،

فتح شهر دمشق

و ابوعبیده فرمان آتش‌بس را داده و پیمان صلح را در مقابل دادن جزیه[۲] (هر مرد در سال یک دینار) با اهل شهر دمشق برقرار می‌نماید، و چون نیمی از شهر بر اثر اعمال قدرت و در حال جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمده است نصفی از تمام ساختمان‌های عمومی و از جمله هفت کلیسا، از جمع چهارده کلیسا، به عنوان غنائم جنگی در تصرف مسلمانان قرار گرفته و به مسجد تبدیل می‌گردد و هفت کلیسای دیگر به حال خود باقی مانده و عیسویان عبادت و مراسم مذهبی خود را در نهایت آزادی در آن‌ها انجام می‌دهند.

آزادی: قرآن و انجیل در کنار یکدیگر خوانده می‌شوند

و بزرگترین کلیسای[۳] شهر (کلیسای یوحنا) نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود یک قسمت آن مسجد اسلامی و قرآن در آن تلاوت می‌گردد، و قسمت دیگر آن به حال خود باقی و انجیل در آن خوانده می‌شود و هشتاد سال تمام این تقسیم پایدار می‌ماند

---

[۱]ـ تایخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۱، و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۲۸.

[۲]ـ تایخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۳، و فتوح البلدان بلاذری، ص۱۲۹، به روایت هیثم و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۲۹.

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۳.

تا عیسویان در زمان عمر بن عبدالعزیز نصف خود را از راه مصالحه به مسلمانان می‌دهند[۱].

جنگ بیسان و فحل

ابوعبیده پس از فتح دمشق و استقرار تعدادی از نیروهای خویش در رأس سپاه اسلام به محل بیسان آمده و طبق نقشه امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه تصمیم می‌گیرد که به پادگان روم در محل فحل حمله کند اما به او گزارش می‌دهند که پادگان هشتاد هزار نفری روم بر اثر جریان رودخانه‌ها گرادگرد فحل را به باتلاقی تبدیل کرده‌اند که حمله به این پادگان امکان ندارد[۲]، و ناچار مدت چند شبانه‌روز در قرارگاه خویش در بیسان باقی می‌ماند و در قلب یکی از شب‌ها فرمانده رومی به قصد غافلگیر کردن سپاه اسلام از محل مناسب خشکی سپاه خود را به سوی سپاه اسلام سوق می‌دهد تا در این شب تاریک و در حال خواب و غفلت سپاه اسلام را قتل عام نماید[۳]، اما شرحبیل یکی از فرماندهان سپاه اسلام که احتیاط و محکم‌کاری را از قرآن آموخته است و در هیچ شبی نمی‌خوابد[۴] به محض ظاهر شدن طلیعه سپاه روم با چند مرتبه صدای الله اکبر تمام جنگاوران سپاه اسلام را از حمله غافلگیرانه دشمن خبردار می‌نماید و در این

---

[۱]ـ حیاه عمر، شبلی، ص۱۱ و فتوح البلدان بلاذری، ص۱۳۲ مسلمانان هفت کلیسای دریافتی را در مقابل به عیسویان دادند.

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۵، و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۵ و الفاورق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۶۶.

توضیح: بسیان به کسره باء و سکون یاء شهری از شهرهای اردن و فحل به کسر فاء محلی است در شام که در آن جا سپاه اسلام با رومیان جنگیدند و هشتاد هزار رونی کشته شدند نقل از معجم البلدان یاقوت حموی.

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۵، و البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۵ و الفاورق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۶۶.

توضیح: بسیان به کسره باء و سکون یاء شهری از شهرهای اردن و فحل به کسر فاء محلی است در شام که در آن جا سپاه اسلام با رومیان جنگیدند و هشتاد هزار رونی کشته شدند نقل از معجم البلدان یاقوت حموی.

[۴]ـ همان

تاریکی شب دو سپاه به هم می‌ریزند و دیری نمی‌پاید که بر اثر ایثار و صلابت و قدرت رزمی سپاهیان اسلام صفوف سپاه روم شکافته می‌شود و فرمانده سپاه روم به قتل می‌رسد و سپاه شکست خورده روم به هم ریخته و به طرف فحل رو به هزیمت می‌نهد و سپاهیان اسلام با نیزه و شمشیر آن‌ها را تعقیب کرده و به محل باتلاقی که برای دفاع از خود ساخته بودند می‌رسانند و دسته دسته در باتلاق فرو می‌روند و با شمشیر سپاهیان اسلام کشته می‌شوند[۱] و از این هشتاد هزار نفر[۲] جز عده قلیلی جان سالم به در نمی‌برند و پس از سقوط پادگان مهم فحل اکثر مناطق مجاور بدون جنگ و خونریزی تسلیم سپاه اسلام می‌شوند و از جمله طَبَرِیه با فرمانده سپاه اسلام قرارداد صلحی را منعقد می‌نماید که هر مردی در سال یک دینار و مقدرا معینی خوراک بابت حق دفاع از امنیت و آزادی خویش به سپاه اسلام بپردازد[۳] (جزیه)

به سوی جبهه شرقی جبهه عراق

بعد از فتح دمشق و سقوط پادگان فحل و صلح طبریه از ابوعبیده در جبهه شمال (شام) خداحافظی می‌کنیم و راهی جبهه شرقی عراق می‌شویم و از جنگ سرنوشت‌ساز قادسیه[۴] گزارشی تهیه می‌کنیم.

خبر شکست و کشتار سپاه بزرگ شاهنشاهی ایران در بویب به مدائن رسید و بزرگان ایران زمین در حالتی از وحشت و تأسف این جمله را زمزمه کرده‌اند: «سلطنت و حکومت زن (پوراندخت) جز این نتیجه ندارد» و به اتفاق آراء پوراندخت را از سلطنت خلع نمودند.

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۵ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۶.

[۲]ـ معجم البلدان، یاقوت حموی، کلمه فحل و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۵۸۶.

[۳]ـ طبق روایت طبری، ج۴، ص۱۵۸۷ و روایت معجم البلدان، در کلمه طبریه اضافه بر جزیه نصف ساختمان‌ها و زمین‌ها را نیز بر حسب عقد صلح از آنان گرفتند و طبق مقررات جنگ‌های رهایی‌بخش مقصود زمین‌های دولتی و ساختمان‌های دولتی می‌باشد.

[۴]ـ معجم البلدان یاقوت حموی درباره قادسیه گفته است: محلی است با طول جغرافیایی شصت و نه درجه و عرض جغرافیایی سی و یک درجه و پانزده فرسخ از کوفه دور است.

گزارش‌هایی از مدائن پایتخت شاهنشاهی ایران

و یزدگرد جوان شانزده ساله و آخرین نواده‌های کسری را بر تخت سلطنت نشاندند[۱]، و در بین رستم و فیروزان، دو بازوی توانمند دولت شاهنشاهی وحدت نظر به وجود آوردند و یزدگرد بار دیگر رستم را وزیر جنگ ارتش ایران قرار داده و به او دستور داده است که از جنگجویان و افسران ارشد و یگان‌های فیل‌سوار و نیروهای زره‌پوش، یک سپاه یک صد و بیست هزار نفری را تشکیل دهد و رستم شخصاً در سمت فرماندهی این سپاه مجهز و عظیم به صحنه کارزار رفته و سپاه عرب را تارومار نموده سرو صداها را از خاک عراق خاموش نماید.[۲]

خبری از مدینه ستاد فرماندهی جنگ‌های رهایی‌بخش اسلام

امیرالمؤمنین﷠ در شهر مدینه به محض اطلاع از تصمیم یزدگرد بلافاصله فرستادگان خود را به همه شهرها و به میان قبایل می‌فرستد، و از تمام نیروهای رزمی تخصصی، تیراندازان، شمشیرکاران، و متخصصین امور جنگی و جنگاوران و هم چنین شاعران و سخنوران، دعوت به عمل می‌آورد و دیری نمی‌پاید که سیل خروشان نیروهای رزمی تخصصی به شهر مدینه محل ستاد کل جنگ‌های رهایی‌بخش، سرازیر می‌گردد[۳]، و امیرالمؤمنین﷠ شخصاً سپاه را تنظیم نموده و علی مرتضی را جانشین خود قرار داده و در رأس سپاه از مدینه خارج گشته و در راه عراق به محل (صرار)[۴] شش کیلومتری مدینه رسیده است و تصمیم گرفته است که در رأس سپاه شخصاً به جبهه برود اما اکثر اعضای شورای عالی جهاد از مهاجرین و انصار با تصمیم او مخالف و عبدالرحمن بن عوف در رأس مخالفین با دلایل منطقی و بیانات جذاب

---

[۱]ـ البدایه و النهایة، ج۷، ص۳۰ و طبری، ج۴، ص۱۶۲۸ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۱۹ و سن یزدگرد در مرجع اخیر ۱۶ ساله و در بقیه ۲۱ ساله است.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۴۵۹ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۶۷۴.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۴۵۱ و طبری، ج۵، ص۱۶۳۰ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۵.

[۴]ـ صرار به کسر صاد به معنی تپه و محلی در سه میلی مدینه و به قول نصر چشمه‌ای در راه عراق بوده است، معجم البلدان یاقوت حموی.

امیرالمؤمنینﷺ را از تصمیم خویش منصرف می‌نماید،[۱] و امیرالمؤمنینﷺ سعد بن وقاص را به فرماندهی سپاه منصوب می‌نماید و بعد از توصیه‌های لازم و طرح‌ها و نقشه‌های کلی حمله و دفاع سعد را در رأس این سپاه به عمق خاک عراق و به کمک مثنی اعزام می‌دارد[۲]، و آخرین کلمه او به سعد این است که درباره مسیر حرکت سپاه و و انتقال و استقرار نیروها و شکل حمله و دفاع همواره منتظر دستور ما باشید و دستورات را کاملاً رعایت کنید به پیش به فرمان خدا پیروز باشید.

سعد در حال ارتباط دایم با مرکز بعد از طی هجده منزل به محل (ثعلبیه[۳]) رسیده و در آن جا مستقر می‌گردد، و مُعنی برادر مثنی نیز که تا حال در (ذی‌قاد) بوده در رأس شش هزار نفر به سعد می‌آید در هاله‌ای از اندوه به او خبر می‌دهد که برادرش مثنی بر اثر جراحاتی که از جنگ مروحه (پل) برداشته بود به درجه شهادت رسیده است. سعد در میان تأسف و اندوه بر مزار مثنی می‌شتابد و بعد از تلاوت آیه‌هایی از قرآن و خواندن دعاها بر مزار این سردار بزرگ پیشتاز فتوحات عراق بوده و او قبل از هر کسی ابوبکرﷺ را به فتح سرحدات عراق تشویق نموده و در زمان فاروقﷺ نیز عامل پیروزی سپاه اسلام در جبهه شرقی بوده است درود بر روان پاک این سردارد بزرگ اسلام، درجاتش عالی‌تر و روحش در کنف رحمت خداوند آرمیده باد.

آن گاه سعد به قرارگاه سپاه برمی‌گردد و سپاه را به محل (شَراف[۴]) منتقل می‌نماید و طی نام‌های آمار سپاه خود راکه سی هزار نفر[۵] هستند، همراه نقشه‌ای جغرافیایی

---

[۱]ـ در البدایه و النهایه و طبری نام عبدالرحمن آمده و در فتوح البلدان، ص۲۵۵ آمده که علی مرتضی به امیرالمؤمنینﷺ گفت: از تصمیم خود باز مگرد و امیرالمؤمنینﷺ گفت: با ملاحظه رأی شورا از تصمیم خود صرف نظر کرده‌ام.

[۲]ـ فتوح البلدان، ص۲۵۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۵ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۱۹ و کامل، ج۲، ص۴۵۱.

[۳]ـ ثعلبیه با مدینه هجده منزل فاصله داشته (شبلی نعمانی) و در راه کوفه به مکه واقع است و منسوب است به ثعلب بن عمر و معجم البلدان یاقوت حموی.

[۴]ـ به فتح شین: معجم البلدان.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۶ و الکامل، ج۲، ص۴۵۲.

منطقه جنگی برای امیرالمؤمنین رضي الله عنه می‌فرستد[۱] و به او نیز خبر می‌دهد که رستم فرخزاد سپاه یک صد و بیست هزار[۲] نفری خود را همراه نیروهای رزمی فیل‌سواران، در محل (ساباط[۳]) مستقر نموه است، و از امیرالمؤمنین رضي الله عنه اجازه کسب تکلیف می‌نماید، امیرالمؤمنین رضي الله عنه در پاسخ برای می‌نویسد: «طبق نقشه‌ای که فرستاده‌اید هر چه زودتر سپاه را از شراف به محل قادسیه منتقل کنید و در جایی مستقر شوید که کوه در پشت شما واقع و روبروی شما صحرا باشد و قبل از آغاز جنگ هیئتی را به دربار ایران بفرستید[۴] و قبول اسلام را به آن‌ها پیشنهاد کنید و اهداف جنگ رهایی‌بخش اسلام را به اطلاع آن‌ها برسانید».

هیئت اعزامی سپاه اسلام به دربار ایران

سعد بلافاصله سپاه اسلام را از شراف به قادسیه منتقل می‌کند و چهارده نفر[۵] را، که بیشتر اهل درک و حکمت و صلابت و بصیرت می‌باشند به مدائن اعزام می‌دارد، مدائن از قادسیه هفتاد کیلومتر فاصله[۶] دارد، و هیئت اعزامی پس از طی این مسافت از دروازه بزرگ شهر وارد خیابان‌های مدائن می‌شوند و مردم پایتخت با تعجب و حیرت حرکت آن‌ها را به سوی دربار شاهنشاهی نظاره می‌کنند[۷]، سپاهیانی هستند لاغر اندام، و با چهره‌های آفتاب زده، که قطیفه‌های ساده را بر دوش، و پاپوش‌هایی را به پا دارند که کف آن‌ها یک قطعه چرم و به وسیله تاسمه‌هایی به پای آن‌ها بند شده است و سوار بر اسب‌های نجیب عربی با متانت و وقار به سوی دربار باعظمت شاهنشاهی در حال حرکت هستند[۸] و این قیافه‌های ساده با این چهره‌های نیم سوخته در قلب مردم

---

[۱]ـ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۴۰.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ساباط کسری در حوالی مدائن و محلی است معروف: معجم البلدان.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۶.

[۵]ـ فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۵۷ و کامل ابن اثیر، ص۴۵۶ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۴۹.

[۶]ـ الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۶ نام آن‌ها را نیز نوشته.

[۷]ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۶۳.

[۸]ـ همان

پایتخت چه ابهت و عظمتی دارند زیرا این‌ها نمایندگان سپاه اسلام هستند که تا حال چندین مرتبه عظیم‌ترین سپاه ایران را در صحنه‌های[۱] جنگی تارومار کرده‌اند، و قهرمانانی مانند گابان و مهران و غیره را به قتل رسانیده‌اند. هیئت اعزامی در دربار حضور می‌یابد[۲]، یزدگرد شاه جوان در حالی که بر تخت مرصع شاهنشاهی تکیه داده، و تلألؤ تاج طلایی و برق جواهرات مدال‌ها و بازوبندهای شاهنشاهی چشم‌ها را خیره کرده است به وسیله مترجمین خویش با این قیافه‌های صحرایی و آفتاب زده وارد بحث می‌شود و در اوج غرور به آن‌ها می‌گوید: «گمان می‌کنم شایعه اختلافات داخلی کشور ما موجب گشته باشد که امثال شما جرأت تجاوز به حریم شاهنشاهی را در مغز خود بپرورانید[۳]» در این اثنا نعمان بن مقرن، رئیس هیئت اعزامی به سخن آمده و در جواب یزدگرد می‌گوید: «ما به نمایندگی از طرف سپاه اسلام قبول دین اسلام را به تو پیشنهاد می‌کنیم، اگر دین اسلام را قبولو کنید ما کتاب خدا را به دست شما می‌دهیم و کشور ایران را کمافی السابق در اختیار خودتان باقی می‌گذاریم، و اگر دین اسلام را قبول نکنید باید به سپاه اسلام جزیه پرداخت نمایید[۴]، و سپاه اسلام نیز علاوه بر آزاد کردن شما در مراسم دینی خودتان، در برابر هر نوع تهاجم خارجی از شما دفاع خواهد کرد و در غیر این دو صورت باید برای جنگ با سپاه اسلام آماده باشید». یزدگرد در حالی که از شنیدن این حرف‌ها به شدت عصبانی گشته است[۵]، با صدای مملو از قهر و خشم بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «من قومی از شما پراکنده‌تر و گرسنه‌تر و بدبخت‌تر و ضعیف‌تر در روی زمین ندیده‌ام، حالا اگر مأمورین ما تا حال شما را اذیت

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۵۸ و الکامل، ج۲، ص۴۵۶.

[۳]ـ الکامال، ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۶ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۶۳.

[۴]ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۶۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۹ و۴۲ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۲۱ و کامل، ج۲، ص۴۵۱.

[۵]ـ فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۵۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۱ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۲۰ و کامل، ج۲، ص۴۵۷ و جریر طبری، تاریخ، ج۴، ص۱۶۵۰. توجه: طبری از این مشاجره بحثی نکرده است و مورخین غربی فقط از ملاقات هیئت اعزامی با رستم بحث کرده‌اند که بعداً اشاره می‌کنیم مورخین غربی از اخبارالطول استفاده کرده‌اند.

کرده‌اند به آن‌ها دستور می‌دهم از این پس شما را اذیت نکنند، و اگر فقر و تنگدستی بر شما فشار آورده است سعی می‌کنیم مواد غذایی را به حد کافی و به صورت جیره و مقرری برای شما حواله کنیم و رئیسان شما را بیشتر گرامی بداریم[۱]» پس از بیانات یزدگرد یک سکوت بر فضای ایوان کسری حکمفرما می‌گردد که ناگاه مغیره بن شعبه، یکی از اعضای هیئت نمایندگی، به پا می‌خیزد و خطاب به یزدگرد می‌گوید: «هر چه درباره ما گفتی مربوط به قبل اسلام است و اما بعد از تشرف به اسلام برخلاف حرف‌های شما ما قومی هستیم در نهایت غنا و بی‌نیازی و در نهایت قدرت و وحدت و مجدداً به شما اخطار می‌کنیم که اگر اسلام را یا پرداخت جزیه را قبول نکنید ضربت[۲] شمشیرهای ما را حتماً بر وجود خویش احساس می‌کنید، و اگر جان سالم را می‌خواهید جز تسلیم شدن در برابر سپاه اسلام هیچ راه دیگری را ندارید».

یزدگرد از شنیدن این جملات قاطع و سراسر تهدید، به حدی خشمناک می‌شود که بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «اگر مقررات مصونیت نمایندگان را محترم می‌دانستیم همین حالا فرمان می‌دادیم که جلادان سر از تن شما جدا نمایند، بیرون بروید دیگر هیچ حرفی با شما ندارم[۳]».

یزدگرد بعد از اخراج هیئت اعزامی از دربار به مأمورین خویش دستور می‌دهد که در جهت تحقق نفرین ایرانیان ظرفی پر از خاک را بر سر بزرگترین آن‌ها بگذارند و آن‌ها را از دروازه مدائن اخراج کنند تا به فرمانده سپاه خویش بگویند: «شاهنشاه ایران به زودی رستم را در رأس سپاه عظیمی به سوی آن‌ها می‌فرستد و همه افراد سپاه اسلام را در خندق قادسیه دفن می‌نماید و بلایی بر سر آن‌ها می‌آورد که شاپور ذوالاکتاف!! را به یاد بیاورند[۴]».

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۷ و الاخبار الطول، دینوری، ص۲۱ و فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۵۸ و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۴۲. اخبار الطول در ملاقات با رستم این تهدید را نقل کرده است.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۲ و الکامل، ج۲، ص۴۵۸ و طبری، ج۴، ص۶۵۶.

هیئت اعزامی در حالی که (عاصم بن عمرو ظرفی پر از خاک ایران را بر دوش دارد و آن را به فال نیک می‌گیرد که به زودی خاک ایران در اختیار سپاه اسلام قرار می‌گیرد) از مدائن به سوی قادسیه برمی‌گردند و نتایج مأموریت خود را به اطلاع سعد می‌رسانند و یزدگرد بلادرنگ رستم را به دربار احضار کرده و به او می‌گوید: «تجاوز اعراب به کشور شاهنشاهی به مرحله بسیار حساسی رسیده است و مسئله بقا و فنای شاهنشاهی [۱] ایران به میان است و اگر تو شخصاً به جبهه نروی و کار اعراب متجاوز را یک سره نکنید من باید شخصاً [۲] به جبهه بروم و رستم به فرمان یزدگرد سپاه عظیم و مجهز ایران را از ساباط به محل قادسیه منتقل می‌نماید و در محلی مستقر می‌گردد که فقط رودخانه فرات در بین سپاه اسلام و در بین سپاه ایران فاصله است و پس از چند روز توقف و اطلاع از کمیت و کیفیت سپاه اسلام سعی می‌کند با یکی از فرماندهان سپاه اسلام (زهره) در خیمه خویش به طور خصوصی ملاقات کند و به وسیله تهدید و تطمیع او در بین سرداران سپاه اسلام تفرقه و دودستگی به وجود آورد و زمینه شکست سپاه اسلام را فراهم کند، [۳]» اما زهره به هنگام ملاقات حقایقی را درباره اسلام بر زبان می‌راند که رستم را از این خیال واهی پشیمان می‌کند [۴] و رستم که از این سیاست تفرقه بینداز بهره‌ای نمی‌برد به این خیال می‌افتد که تا شرایط مناسب‌تری با سپاه اسلام از راه توافق و سازش درآید و به سعد بن وقاص فرمانه سپاه اسلام پیام می‌فرستد که کسی را به نمایندگی خویش برای مذاکره [۵] با او بفرستد سعد، ربعی بن عامر را برای مذاکره با رستم می‌فرستد و ربعی سوار بر اسب راهوار خویش از پل عبور کرده و با کمال بی‌اعتنایی [۶] به ستاد فرماندهی رستم وارد می‌گردد و وقتی نگهبانان به او دستور می‌دهند: «اسلحه‌ات را بر زمین بگذار و بدون اسلحه به ستاد فرماندهی وارد شو» ربعی در نهایت بی‌اعتنایی بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «اگر در اطاعت

---

[۱] ـ تایخ طبری، ج۵، ص۱۶۷۱.

[۲] ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۶۵.

[۳] ـ الکامل، ج۲، ص۴۶۲ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۶۸۹.

[۴] ـ همان

[۵] ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۹ و الکامل، ج۲، ص۴۳۶ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۶۹۱.

[۶] ـ همان

امثال شما می‌بودم به عنوان نماینده سپاه اسلام به نزد شما نمی‌آمدم[۱]» و به دستور رستم ربعی با اسحله خویش به محل ستاد فرماندهی وارد می‌گردد و رستم به وسیله ترجمان خویش خطاب به او می‌گوید: «شما از ما چه می‌خواهید و با چه انگیزه‌ای به این دیار آمده‌اید؟» ربعی در پاسخ می‌گوید: «اللهُ جاءَ بِناء، وَ هُوَ بَعَثَنا لِنُخْرِجَ مَن یشاءُ مِّنْ عِبادِهِ مِنْ ضَیقَ الدُّنیا اِلی سِعَتِها، وَ مِنْ جَوْرِ الادیانِ الی عَدْلِ الاسلامِ»[۲]

مذاکره رستم با نماینده سپاه اسلام

خدا ما را به این دیار آورده است و انگیزه آمدن ما این است که مردمانی را که خدا بخواهد از تنگنای زندگی به فراخنای زندگی و از ستم و جور دیانت‌ها به عدل و داد اسلام بیرون بیاوریم» و ربعی اضافه می‌کند: «اگر دین اسلام را قبول کنید ما کشورتان را در اختیار خودتان باقی می‌گذاریم که طبق فرامین خدا در قرآن، کشور خودتان را ادراه کنید[۳] و در غیر این صورت یا باید جزیه به اسلام پرداخت نمایید یا با ما وارد جنگ شوید که اگر کشته شویم به بهشت می‌رویم و اگر پیروز شویم شما را از جور و ستم آزاد خواهیم کرد».

لحن پاسخ یزدگرد و رستم به نماینده سپاه اسلام چقدر فرق دارد!!

رستم که از برجسته‌ترین کارشناسان مسائل نظامی ارتش ایران است به خوبی می‌داند که اشتعال دایره جنگ به زیان چه کسی است و مانند یزدگرد بیانات نماینده سپاه اسلام را سرسری نمی‌گیرد و با تهدید و بلوف نظامی پاسخ ربعی را نمی‌دهد و بلکه در نهایت متانت و سیاست به او پیشنهاد می‌کند که مدتی مدیدی او را مهلت[۴] دهند تا بتوانند درباره جنگ یا تسلیم شدن تصمیم بگیرد ولی ربعی در جواب به او

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷۷، ص۳۹ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۶ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۶۹۱.

[۲]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۳۶ عین این عبارت را نقل کرده ست و البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۹. عبارت رساتر و شامل‌تری را نقل کرده است: ربعی گفت: «الله ابتعثنا لنخرج من شاء من عباده العباد الي عباده الله و من ضیق الدنیا الي سعتها، و من جور الادیان الي عدل الاسلام».

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۹.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۸ و الکامل، ج۲، ص۴۳۶.

می‌گوید طبق سنت رسول‌الله ﷺ ما بیش از سه روز[1] نمی‌توانیم به هیچ دشمنی مهلت بدهیم، رستم خیال می‌کند که شاید همین مرد (ربعی) این قدر یک دنده و سختگیر باشد به همین جهت طی این چند روز از سعد درخواست می‌کند که چند مرتبه نمایندگان خود را برای مذاکره با او بفرستد ولی عموماً همان حرف‌های نخستین ربعی را تکرار می‌کنن و رستم یقین پیدا می‌کند که جز جنگ چاره دیگری ندارد و رستم به سعد پیام می‌فرستد که شما به این سوی رودخانه می‌آیید یا ما بیاییم[2]؟ سعد برحسب توصیه امیرالمؤمنین رضی الله عنه و یادآوری تجربه تلخ جنگ مروحه در جواب می‌گوید شما بیایید و وقتی سپاه ایران می‌خواهد از پل عبور کند، سعد به دلیل این که این پل سابقاً به تصرف سپاه اسلام درآمده است مانع عبور آن‌ها از این پل می‌گردد[3] و رستم ناچار با خاک و نی و پالان‌ها سدی را برای عبور سپاه خود می‌سازد و سپاه عظیم و سنگین ایران بر روی این سد خاکی[4] از رودخانه فرات به آن سوی رود عبور کرده و در مقابل سپاه اسلام مستقر می‌گردد و لحظات حساسی فرا رسیده است جنگی در شرف اشتعال است که امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه و یزدگرد در مدائن آن را جنگ سرنوشت‌ساز نامیده‌اند. و طرفین هر چه در توان داشته‌اند برای پیروزی در این جنگ مورد استفاده قرار داده‌اند و در این لحظات حساس نگاهی به سپاه اسلام و نگاه دیگر به سپاه ایران خواهیم کرد تا قبل از اشتعال جنگ کمیت و کیفیت و روحیه و موقعیت استراتژی این دو سپاه را مشاهده نماییم:

کیفیت و کمیت سپاه ایران از این قرار است:

۱ـ آمار جنگاوران: آمار جنگاوران یک صد و بیست هزار[5] مرد جنگی که به تازه‌ترین اسلحه‌های متنوع مجهز می‌باشند،

---

[1]ـ همان

[2]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۱ و الکامل، ج۲، ص۴۶۸. این پیشنهاد را از مغیره نقل می‌کند.

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۱ و الکامل، ج۲، ص۴۶۸. نقل شده که سپاه اسلام به سپاه ایران برای عبور از پل اجازه داد.

[4]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۱ و الکامل، ج۲، ص۴۶۸. نقل شده که سپاه اسلام به سپاه ایران برای عبور از پل اجازه داد.

[5]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۳۸ و الکامل، ج۲، ص۴۵۹.

سپاه ایران در جنگ قادسیه

و رستم فرخزاد وزیر جنگ و هم نام قهرمان افسانه‌ای ایران باستان، به معاونت دو اهرم قدرت فیروزان و بهمن سردار پیروزمند جنگ مروحه و جالینوس[۱] این سپاه عظیم را رهبری می‌کنند.

۲ـ در جلو این سپاه عظیم نیروی زرهی ارتش ایران قرار دارد که عبارت است از: سی و سه[۲] حلقه فیل سفید شاپور[۳] در جلو همه قرار گرفته است و ماهرترین تیراندازان زره‌پوش ارتش ایران بر پشت آن‌ها سنگر گرفته‌اند، و در حال پیشروی قادر هستند قلعه متحرک سی هزار نفری سپاه را در حمایت خویش به وسط سپاه دشمن برسانند و بدون آسیب‌پذیری حملات خود را ادامه دهند.

۳ـ درفش کاویانی[۴] رمز همه پیروزی‌ها و اصیل‌ترین یادگار مجد و عظمت ایران باستان بر فراز ستاد فرماندهی رستم در حال اهتزاز است که مشاهده آن همراه با شنیدن سرود ملی ایران خون غیرت و شجاعت را در شاهرگ هر سرباز ایرانی به جوش می‌آورد و چندین قاطر با بارهای سنگین از طلا و جواهرات به فرمان یزدگرد در کنار ستاد فرماندهی متوقف شده‌اند تا در صورت پیروزی سپاه ایران چون سپاه دشمن غنائمی ندارد که نصیب سپاهیان ایران بشود به همه سپاهیان پیروزمند ایران از این بارهای طلا و جواهرات به جای غنائم جنگی دشمن بخشوده می‌شود.

۴ـ رستم فرمانده کل سپاه به موقعیت استراتژی سپاه اهمیت نداده است زیرا پشت به رودخانه فرات و رو به کوه‌ها سپاه خود را مستقر نموده است زیرا مطمئن است این سیل خروشان مسلح و این امواج پولاد و فلزات به دنبال نیروهای زرهی فیلان جنگی هر کجا مستقر شوند آسیب‌پذیر نخواهند بود به علاوه این سپاه بخشی از ارتش ایران است که سال‌ها با نیرومندترین ارتش جهان یعنی ارتش روم دست و پنجه نرم کرده

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۴۵۹ و ۴۵۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۸، در این مرجع نام مهران و بندران هم آمده است.

[۲]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۳۸ و الکامل، ج۲، ص۴۹۶ که هجده فیل در قلب سپاه و هشت فیل در جناح راست و هفت فیل در جناح چپ قرار گرفته بودند.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۲ و فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص۱۸۳.

است و در جنگ‌های منظم آن چنان مهارت و تجربیات را پیدا کرده است که اعراب از آن آگاهی ندارند زیرا آگاهی اعراب در حدود جنگ‌های چریکی و نامنظم ست و در جنگ منظم قادسیه شکست اعراب قطعی است.

۵ـ یزدگرد از تالار اقامت خویش در مدائن تا ستاد فرماندهی رستم در قادسیه، به فاصله هفتاد[۱] کیلومتر به وسیله نصب افراد هر یک در فاصله ده متر، یک خطر خبرگیری[۲] و پیام‌رسانی را دایر کرده است و شب و روز با ستاد فرماندهی در حال تماس است و هر لحظه از اوضاع جبهه خبردار گردیده و از این خط رستم و اهرم‌های قدرت سپاه و تمام سپاهیان را در صورت پیروزی به مراحم و عطایای ملوکانه و اعطای مدال‌های طلا و زندگی مجلل و مرفه نوید می‌دهد و فرماندهان و افسران ارتش شاهنشاهی را به یاد زندگی‌های رؤیایی می‌اندازد که روزهایی را در کنار گلزارها، و شب‌هایی را در پرتو ماه و تلألؤ مدال‌های طلا به عیش و عشرت و می‌گساری و هوسرانی گذرانیده‌اند و در صورت پیروزی در این جنگ در پرتو مراحم ملوکانه می‌توانند در آغوش این آرزوهای رنگین با کم و کیف بیشتر تمام عمر خود را به سر برند.

و اما کیفیت و کمیت سپاه اسلام در جنگ قادسیه نیز به این قرار است:

۱ـ آمار سپاه اسلام در لحظات آغاز جنگ فقط بیست هزار نفر و در روز دوم جنگ ده هزار نفر از جبهه شمال (شام) به این سپاه ملحق گردیده و جمعاً سی هزار[۳] نفر شده‌اند،

[۱]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۲۲، فاصله مدائن و قادسیه را سی تا چهل میل نوشته است و معجم البلدان یاقوت حموی فاصله کوفه و قادسیه را پانزده فرسخ نوشته و طول جغرافیایی آن را ۶۹ و عرض آن را تقریباً ۳۱ درجه به شمار آورده است.

[۲]ـ الکامل، ج۱، ص۴۶۹، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۰۵.

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۲ و ۴۵۳، و الفتوحات الاسلامیه، ص۹۵ و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۳۷.

سپاه اسلام در جنگ قادسیه

و یک هزار و چهار صد صحابی که در رکاب رسول‌الله ﷺ به غزوه‌ها رفته‌اند در این سپاه شرکت دارند که هفتاد[۱] و چند تن از آن‌ها از صحابی‌های بدر و سی صد[۲] و چند تن از صحابی‌های بیعت رضوان[۳] و سی صد نفر از صحابی‌هایی که در فتح مکه[۴] در خدمت پیامبر ﷺ بوده‌اند و هفت صد تن[۵] هم از فرزندان صحابی‌های بزرگوار هستند و بقیه از تابعین[۶] می‌باشند.

۲ـ امیرالمؤمنین ﷺ عمر بن خطاب ﷺ را از محل اقامت خویش در جوار روضه رسول‌الله ﷺ تا قادسیه شش صد[۷] و دوازده کیلومتر، به وسیله رفت و برگشت شتر سواران تندرو بیابان‌پیما، یک خط خبرگیری و پیام‌رسانی را با ستاد فرماندهی سپاه اسلام در قادسیه برقرار کرده است و شب و روز با سعد بن وقاص، فرمانده سپاه، در حال تماس است و مرتب به سعد و بقیه فرماندهان و سپاهیان تذکر می‌دهد که: «قادسیه دروازه عبور اسلام و نور و هدایت آسمانی به همه ایران و به تمام آسیا است در صورتی که در این جنگ پیروز شوید به زودی ایران و سپس تمام قاره آسیا را به زیر پرچم اسلام در می‌آورید و در این راه چه شهید بشوید و چه زنده بمایند طبق وعده‌های تخلف‌ناپذیر خدا، به رضای خدا و پیامبر ﷺ و بهشت جاودانه نائل خواهید شد و سعی کنید در تمام ساعات شب و روز ترنم آیه‌های جهاد و ندای وعده‌های تخلف‌ناپذیر خدا بر زبان قاریان قرآن در فضای سپاه اسلام طنین‌انداز گردد».

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۲ و ۴۵۳، و الفتوحات الاسلامیه، ص۹۵ و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۳۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، فاصله بین قادسیه و مدینه را هجده منزل نوشته و با این حساب این فاصله یک صد و چهل و چهار فرسخ یا هشت صد و شصت و چهار کیلومتر می‌شود.

۳ـ امیرالمؤمنینس با این که به پیروزی حق بر باطل و به پیروزی سپاه اسلام بر سپاه مغرور ایران ایمان کامل دارد با این حال طبق فرمان خدا و روش رسول اللهص از هر نوع محکم‌کاری و استفاده از وسائل پیروزی و به کارگیری تاکتیک‌های جنگی به حد کافی به سپاه اسلام پیام می‌فرستد و چند روز قبل از آغاز جنگ با استفاده از نقشه جغرافیای منطقه جنگ که سعد برای او[۱] فرستاده است، موقعیت استراتژی سپاه اسلام را طوری تعیین کرده است که پشت سپاه تپه‌ها و کوه‌های مرتفعی هستند و در این سوی فرات مستقر و سپاه دشمن در دامن همان کوه‌ها و پشت به فرات و بیابان می‌باشند

لحظات آغاز جنگ قادسیه

و در روز آغاز جنگ به سعد دستور رسیده است که سپاه اسلام را با یک شکل ابتکاری و بی‌سابقه و با تقسیمات یگان‌های ده دهی و گماشتن (عریف = سردسته) و (قاید = سرهنگ) و (کتیب = سرلشکر) تنظیم نماید[۲] و اطبا و جراحانی که برای مدوای زخمی‌های جنگ همراه سپاه هستند با جمعی از پرستاران و مأمورین حفظ بهداشت سپاه به پشت جبهه و به محل امنی منتقل شوند تا در روزهای جنگ و به هنگام انتقال زخمی‌ها به پشت جبهه به آسانی و در حالتی از امنیت بتوانند زخمی‌ها را مداوا و بهداشت[۳] سپاه را مراعات نمایند این دو سپاه با این کیفیت و کمیت و روحیه‌های متفاوت در برابر یکدیگر مستقر گشته‌اند و نزدیک به وقت نماز ظهر است و به دستور سعد قاریان به طور دسته جمعی و هم‌صدا سوره[۴] انفال را، که حاوی آیه‌های جهاد است تلاوت می‌کنند و ترنم آیه‌های جهاد شور و احساس عجیبی را در سپاهیان

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۳۷، و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۱۸ و ص۱۲۰، شبلی نعمانی، در همین صفحه نوشته که فاروق اعظمس در زمان جاهلیت این اماکن را دیده بود.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۴۵۲، و طبری، ج۴، ص۱۶۴۰، استاد محمود عقاد در (عبقریه عمر) گفته است در تاریخ جهان نخستین کسی که تقسیمات سپاه را براساس ده دهی بنا نهاد عمر بن خطابس بود.

[۳]ـ ذیل کتاب (زندگانی عمر) تألیف الکساندر مازاس، ص۱۰۸، در کامل ابن اثیر و جریر طبری فقط از پرستاران زن در پشت جبهه بحث شده است.

[۴]ـ همان.

اسلام برای شهادت در راه خدا ایجاد کرده است و بی‌صبرانه منتظر فرمان حمله به سپاه ایران هستند اما سعد دستور می‌دهد قبل از هر چیز نماز ظهر را ادا نمایند و عموماً پیوند خود را از راه نماز و راز و نیاز با خدا برقرار نمایند و با حالت وضو و تجدید میثاق با خدا و در زیر ترنم آیه‌های قرآن منتظر فرمان حمله بایستند[۱] پس از ادای نماز سعد خطاب به آن‌ها می‌گوید: «یک بار که گفتم الله اکبر[۲] در پاسخ یک صدا تکبیر بگویید بار دوم که تکبیر گفتم عموماً اسلحه‌ها را بردارید و بار سوم که تکبیر گفتم دلاوران پیشتاز دیگران را تحریک نمایند و بار چهارم که تکبیر گفتم به سپاه دشمن حمله کنید اما وقتی خروش الله اکبر در مرتبه اول به گوش فرماندهان سپاه ایران رسید به حدی وحشت‌زده شدند نگذاشتند سعد به تکبیر چهارم برسد و فرمان حمله بدهد و قبل از سپاه اسلام حمله را آغاز کردند[۳] اول ستون زرهی مستقر بر پشت فیلان جنگی و سپس بقیه جنگاوران و سیل سپاهیان ایران به میدان ریختند و به سپاه اسلام حمله کردند و از همین لحظه تا چهار روز آتش جنگ در قلب قادسیه زبانه کشید و دروازه‌های بهشت برای ورود شهداء اسلام و دروازه‌های جهنم برای ورود آتش‌پرستان باز گردیدند».

در نخستین زور جنگ که (اَرْماثْ[۴]) نام گرفت، نیروی زرهی سپاه ایران و حلقه فیل جنگی فعالیت سرسام‌آوری دارند، اسب‌های نجیب عربی از این هیولای غول‌پیکر و نامأنوس رم و کمانداران زره‌پوش ایرانی مستقر بر پشت آن‌ها مرتب بر روی سپاهیان اسلام تیراندازی می‌کنند، و (جالینوس) و (ابرومند) فرماندهان ستون زرهی برای پیشرفت این ستون عالی‌ترین نقشه‌های جنگی را طراحی می‌نمایند

---

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۰، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۱۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۰، در البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۳ حمله را بعد از تکبیر چهارم و از طرف سپاه اسلام نوشته و در تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۱۲ حمله را بعد از تکبیر سوم از طرف سپاه اسلام نوشته.

[۴]ـ ارماث بر وزن اشجار به نظر خاورشناسان نام محل جنگ بوده ولی مورخین شرقی به این معنی راضی نیستند و آن را فقط اسم روز اول جنگ می‌دانند (هیکل).

روز اول جنگ قادسیه (ارماث)

و در ساعت‌های نخستین جنگ صفوف منظم سپاه اسلام را بهم می‌زنند و سپاهیان ایران در سایه حمایت همین نیروی زرهی به قلب سپاه اسلام نفوذ می‌کنند[۱] و فقط از قبیله اسد پانصد نفر[۲] را به درجه شهادت می‌رسانند و در ساعت‌های آخر روز سعد، به دسته‌های از جنگاوران سپاه اسلام دستور داد که تمام قدرت رزمی خود را در انهدام نیروی زرهی سپاه دشمن متمرکز کنید[۳] و سعد شخصاً در پیشاپیش این دسته از جنگاوران بی‌باکانه به حلقه‌های فیل جنگی حمله کرده و با همکاری آن‌ها بند و ریسمان تخت‌های فیلان را با شمشیر پاره کرده[۴] و تیراندازان و نیزه‌بازان ایران را از پشت فیل‌ها بر زمین انداختند و در طنین الله اکبر آن‌ها را به قتل رسانیده و فیل‌ها را از زمین به در بردند[۵] و شکست ساعت‌های نخستین جنگ را جبران نموده و با کشتن جمعی از سپاهیان ایران یک پیروزی نسبی به دست آورده بودند که شب فرا رسیده و دو سپاه از هم جدا و به قرارگاه خویش برگشتند.

روز دوم جنگ قادسیه (اَغواث)

روز دوم جنگ، که (اَغواث) نامیده شد در کله سحر نیروی امدای امیرالمؤمنین رضي الله عنه به قادسیه رسید[۶] این نیروی ده هزار نفری به فرمان امیرالمؤمنین رضي الله عنه از جبهه شمال (شام) به جبهه شرق (عراق) به فرماندهی قعقاع منتقل گریده است، قعقاع این نیروی تازه نفس را به طور مسلسل و به صورت ستون‌های صد نفری که یک میدان دید چشم‌ها در فاصله آن‌ها بود وارد صحنه نمود[۷] تا دشمن تصور کند که سپاه بی‌شمار به کمک سپاه اسلام آمده است و روحیه سپاه ایران به کلی تضعیف گردد قعقاع در

---

[۱]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۱۷۴، و طبری، ج۵، ص۱۷۱۳ و ص ۱۷۱۴.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۱۵.

[۳]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۱۳ و ص ۱۷۱۴ و الکامل، ج۲، ص۴۷۱.

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۱۳ و ص ۱۷۱۴ و الکامل، ج۲، ص۴۷۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۱۷ و ۱۷۱۸ و الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۳ و۴۷۴.

[۷]ـ همان

نخستین لحظات کارزار به عنوان مبارزطلبی شخصاً به میدان شتافت[۱] و (فیروزان و بندوان دو فرمانده شجاع و کارکشته سپاه ایران) به میدان آمدند و قعقاع به همکاری (حارث) به آن‌ها حمله کرد و بعد از مدتی زد و خورد و زورآزمایی قعقاع فیروزان را و حارث بندوان را به قتل رسانیدند[۲] و با شعار قعقاع: «ای مسلمانان، سپاه کفر را درو کنید![۳]» حمله عمومی آغاز می‌گردد و تا غروب آفتاب ادامه می‌یابد و در تمام ساعات ابتکار عمل در دست سپاه اسلام است زیرا در این روز از نیروی زرهی ایران اثری نیست و پالان‌های فیلان جنگی که روز سابق پاره شده‌اند، هنوز مرمت نگردیده‌اند و در مقابل عموزادگان قعقاع کاروانی از شترهای جنگی را ده ده قطار کرده[۴] و بر روی جهازهای آن‌ها مترسک‌هایی را ساخته‌اند و زیر حمایت ستون‌های سواره نظام، این جانوران عجیب‌الخلقه را به میدان می‌ریزند و اسب‌های سپاهیان ایران وحشت‌زده از آن‌ها رم کرده و از میدان می‌گریزند و همان تاکتیکی که سپاه ایران در روز سابق (ارماث) از حلقه‌های فیل جنگی به کار برده بودند سپاه اسلام در همین روز (اغواث) از قطار شتران جنگی بهره می‌گیرند تا آن جا که اواخر روز برق شمشیر سپاهیان اسلام از نزدیک بر خرگاه رستم و مقر ستاد فرماندهی سپاه می‌تابد و یک نفر بنی تمیم به رستم حمله می‌کند ولی افراد گارد محافظ رستم او را به شهادت می‌رسانند[۵] و در این هنگام تاریکی شب این دو سپاه را ناخواسته از یکدیگر جدا می‌کند.

رفتار متفاوت دو سپاه با مقتولین و زخمی‌ها

آمار شهدا و مجروحین سپاه اسلام را در این روز بالغ بر دو هزار نفر[۶] بود که شهدا را با احترام و مراسم خاص اسلامی به خاک سپرده و زخمی‌ها را نیز برای مداوا و پرستاری در پشت جبهه به محل اطبا و پرستاران بردند و در مقابل آمار کشته‌های

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۱۷ و ۱۷۱۸ و الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۳ و۴۷۴.

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۱۸ و ۱۷۱۹ و الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۴۰، حیاه عمر، محمود شبلی، ص۱۳۰.

سپاه ایران در این روز بالغ بر ده هزار نفر[۱] بود که بر اثر غرور کاذب یا روش معمول خویش این ده هزار لاشه را در برابر چشمان سپاه اسلام و سپاه ایران در میدان باقی گذاشته که در عین این که موجب تقویت روحیه سپاه اسلام گردیدند اسباب تضعیف روحیه سپاه ایران هم شدند[۲].

روز سوم جنگ قادسیه (عِماس)

در سپیده روز سوم جنگ (عِماس)، ایرانیان مشاهده کردند که نیروهای امدادی از پشت کوه‌ها، سیل‌آسا و به صورت مسلسل و بی‌شمار به سپاه اسلام ملحق می‌گردند، و از مشاهده این وضع روحیه آن‌ها به کلی تضعیف گردید ابوبکرﮓ این که در حقیقت حتی یک نفر هم بر سپاه اسلام اضافه نگردیده است. و بلکه این تدبیر جنگی و تاکتیک نظامی قعقاع است که در دل شب ده هزار نفر از سپاه اسلام را به پشت کوه‌ها برده و در سپیده سحر آن‌ها را بازگردانیده[۳] است تا سپاه ایران تصور کند که نیروهای بی‌شمار و تازه‌نفس به کمک سپاه اسلام آمده است و روحیه‌اش به کلی تضعیف گردد اما در شب و روز گذشته چون نیروهای زرهی فیلان جنگی مرمت و سازماندهی گردیده‌اند و سپاه ایران با یک روحیه عالی به دنبال نیروهای زرهی به میدان می‌شتابند و هجوم این جانوران رعب‌آور و آسیب‌ناپذیر فیلان جنگی در آغاز امر سپاه اسلام را پراکنده نموده و دچار تلفات مهمی می‌کنند، ولی بعد از چند ساعت غلبه سپاه ایران ناگاه فرمانده کل سپاه اسلام (سعد بن ابی وقاص) به فرمانده دوم و سوم (قعقاع[۴]، و عاصم) دستور می‌دهد که به فیل سفید شاپور[۵]، و (حَمّال و زِبیل) به فیل اَجْرَب[۶] حمله کنند و بر اثر این فرمان جنگ سرداران اسلام با نیروی زرهی فیلان

[۱]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۴۰، حیاه عمر، محمود شبلی، ص۱۳۰.

[۲]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۷، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۲۵ و ۱۷۲۴، هیکل در الفاروق این تفاوت را نادیده گرفته است.

[۳]ـ تایخ طبری، ج۵، ص۱۷۲۵ و الکامل، ج۲، ص۴۷۷.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۴۷۸ و ۴۷۹، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۲۹ و ۱۷۳۰.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

جنگی به شدت آغاز می‌گردد قعقاع و عاصم در نهایت صلابت و شجاعت به فیل سفید حمله کرده و نوک نیزه‌های خود را در محل آسیب‌پذیر فیل، یعنی چشمان او فرو بردند که بر اثر آن به حدی احساس درد و ناراحتی کرد که خود را بر زمین زد و خرطومش سست و آویزان گردید و قعقاع با شمشیر او را کشت[۱] و حمال و زبیل نیز فیل اجرب را به شدت زخمی کرده ه از شدت درد خود را در گودال عتیق انداخت[۲] و فیل دیگر نیز به دنبال او در آن گودال افتاد و سرنشینان آن‌ها نیز به زمین افتاده و به دست سرداران اسلام به قتل رسیدند[۳] و صفوف سپاه ایران بهم خورد و تلفاتی هم دادند و بدین وسیله در ساعت‌های آخر روز شکست ساعت‌های سپاه اسلام در اول روز جبران گردید و دو سپاه نه غالب و نه مغلوب و در وضع مساوی نسبت به یکدیگر بودند که بار دیگر تاریکی شب آن‌ها را ناخواسته از یکدیگر جدا نمود،

(لَیلَةُ الهَریر) شب مرسوم به هریر

و شب معروف (هَریر[۴]) فرا رسید در این شب آه و ناله‌های حزن‌انگیز مجروحین جنگی آمیخته با زوزه و فریاد شغال‌ها و گرگ‌های دشت قادسیه که به خاطر لاشه‌های به زمین افتاده سپاه ایران از پشت کوه‌ها و از جاهای دور به این محل آمده بودند، آسمان و دشت قادسیه را فراگرفته و هر دو سپاه به حدی خسته و کوفته بودند که در میان این همه سروصداها درصدد استراحت و رفع خستگی و چند ساعت خواب بودند، اما در این شب وقایعی رخ می‌دهد که هیچ یک از افراد دو سپاه خسته نمی‌تواند حتی یک لحظه هم چشم بر هم نهد و استراحت کند[۵] و این اتفاقات عموماً از این نقطه سرچشمه می‌گیرند، که سعد بن ابی‌وقاص فرمانده کل سپاه اسلام، به خاطر اطمینان از این که سپاه ایران در این شب به سپاه او حمله نمی‌کند چند نفر از سپاهیان خود را

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص ۴۷۹، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۲۹ و ۱۷۳۰.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۱ و الکامل، ج۲، ص۴۷۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۵.

[۵]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۷۹ و ۴۸۰ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۱ و ۱۷۳۵ و ۱۷۳۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۵.

به محل استقرار سپاه ایران می‌فرستد[۱] و دیدبانان ایرانی به محض مشاهده آن‌ها از دور، سر و صدایی را راه می‌اندازند، و قعقاع که از ماجرا بی‌خبر است، خیال می‌کند که سپاه ایران به طور ناگهانی حمله کرده است و بلافاصله بدون تماس با فرمانده کل (سعد) به ستون‌های تحت فرمان خویش فرمان حمله به سپاه ایران را می‌دهد و بعد از قعقاع فرماندهان دیگر فرمان حمله می‌دهند و حمله عمومی آغاز می‌گردد[۲] و در دل این شب تاریک آتش جنگ به شدت هر چه تمام‌تر مشتعل می‌گردد، و سعد در حال نماز و راز و نیاز با خدا، برای فرماندهان سپاه از خدا مغفرت و آمرزش می‌طلبد[۳] که بدون دستور فرمانده کل حمله را آغاز کرده‌اند و از خدا می‌خواهد که آن‌ها را پیروز نماید و صدای اصطکاک شمشیر و نیزه‌ها و زره‌ها و بکترها و چهارآینه‌ها و بقیه فلزات دفاعی، آمیخته با نوای گرم و مستمر تلاوت آیه‌های جهاد، و در کنار صدای حماسه‌های ملی و نعره فرماندهای دلاور سپاه ایران در تمام ساعات شب در فضای دشت قادسیه طنین‌انداز[۴] است و از آمار تلفات طرفین خبری نیست اما در کله سحر هنگامی که سعد رجزهای پیروزمندانه فرماندهان سپاه و به ویژه رجزهای قعقاع را می‌شنود مطمئن می‌گردد که غلبه و پیروزی نهائی برای سپاه اسلام نزدیک است[۵].

در آغاز روز چهارم جنگ در حالی که هر دو سپاه در تمام ساعات شب سرگرم جنگ بوده و به شدت خسته و کوفته هستند، ناگاه قعقاع[۶] در میان سپاه به تندی فریاد می‌کشد: «ای سپاهیان فداکار اسلام! از شما می‌خواهم فقط یک ساعت دیگر صبر و شکیبایی را از خود نشان دهید و با من همراهی کنید که به ستاد فرماندهی

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۸۰ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۵ و ۱۷۳۶ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۶.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۱ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۶.

سپاه ایران حمله کنیم و پیروزی نهایی را به دست بیاوریم» سرداران سپاه اسلام بلافاصله درخواست او را قبول کرده[۱] و بار دیگر حمله عمومی آغاز گردید

آخرین روز جنگ قادسیه

و تا نزدیکی وقت ظهر[۲] بدون وقفه مبارزه و جنگ و کشتار ادامه پیدا کرد و به هنگام ظهر که پیروزی سپاه اسلام ظاهر گشته بود (فیروزان[۳] و هرمزان) در رأس باقیمانده سپاه خویش از صحنه جنگ فرار کرده و قلب سپاه ایران نیز شکافته شد، و در این هنگام صرصر به تندی برخاست و تخت رستم را از جا کند و در خندق انداخت و قعقاع به همراه چند سپاهی خود را به تخت رسانید اما رستم بعد از برخاستن صرصر از تخت فرود آمده، و در کنار بار طلا و جواهرات قاطری کمین کرده بود[۴]، و هلال بن عَلْقَمَه بی‌خبر از کمین کردن رستم وقتی در حال حمله به آن قاطر بود، بند بارش را پاره کرد و صندوق سنگین و پر از طلا بر پشت رستم سقوط کرد و ستون فقرات او شکست[۵] و رستم با این حال نیز از ترس ششمیر سپاهیان اسلام خود را به آب می‌اندازد[۶] اما هلال که او را شناخته بلافاصله به سوی او می‌شتابد و او را بیرون آورده و شمشیری بر پیشانیش زده و او را به قتل می‌رساند و به پای قاطر می‌اندازد، و بر بالای تخت او رفته و به تندی فریاد می‌کشد: «منم هلال بن عَلْقَمَه، به خدای کعبه[۷] من رستم را کشتم» و فوراً سعد و قعقاع و فرماندهان دیگر به آن نقطه شتافته و

---

[۱]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۸ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۸۱ و الفتوحات، ص۱۱۶.

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۸ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۸۱ و الفتوحات، ص۱۱۶.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۸۱ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۸ و و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۷ و ابوالفداء در البدایه و النهایه، ج۷، ص۴۶.

توجه: در فتوح البلدان و در الاخبار الطوال قاتل رستم معلوم نگشته و برخی علاوه بر هلال این‌ها را قاتل رستم معرفی کرده‌اند (زُهَیر، عوام) و در هیچ تاریخی دیده نمی‌شود که سعد شخصاً رستم را به قتل رسانیده باشد. «فردوسی نیز محض احترام رستم چنین گفته».

تکبیرگویان در لاشه خون‌آلود رستم خیره می‌شوند، الله اکبر[۱] این همان رستم است که از طرف شاهنشاه ایران مأموریت یافته بود که تمام سپاه اسلام را در خندق قادسیه دفن کند!!

جالینوس معاون رستم دور از صحنه بر تپه‌ای ایستاده و به سپاهیان فراری ایران دستور می‌دهد که هر چه زودتر از فرات عبور کنند و قلعه‌های متحرک (ستون‌های پیاده نظام که به وسیله زنجیر به هم بسته شده‌اند) چون راه گریز ندارند بیش از همه آسیب می‌بینند و تعداد سی هزار نفر از آن‌ها کشته می‌شود، در اثنای این گیر و دار و تعقیب و گریز (ضِرار بن خطاب) درفش کاویانی را به دست آورد (که در مقابل آن سی هزار درهم معادل پانزده میلیون تومان به او دادند در حالی که قیمت واقعی آن یک میلیون و دویست هزار درهم[۲] بود معادل ششصد میلیون تومان) سپاهیان اسلام بدون وقفه به تعقیب سپاه شکست خورده ایران پرداخته و جالینوس و همراهانش را به قتل رسانیدند و روحیه سپاهیان ایران به حدی تضعیف شده بود که یک ستون مسلح به اشاره یک نفر از سپاه اسلام در جای خویش متوقف و همین یک نفر همه را به قتل می‌رسانید و گاهی یک نفر از سپاه اسلام اسلحه را از آن‌ها می‌گرفت و با همین اسلحه آن‌ها را می‌کشت[۳] و گاهی یک نفر از سپاه اسلام به یک ستون مسلح دستور می‌داد که همدیگر را به قتل برسانند و بلافاصله به فرمان او یکدیگر را می‌کشتند[۴].

تلفات جانی و غنایم جنگی در جنگ قادسیه

شهدای سپاه اسلام در جنگ قادسیه هفت[۵] هزار و پانصد نفر و کشته شدگان سپاه ایران بیش از پنجاه[۶] هزار نفر بودند و غنایم جنگی سپاه اسلام در این جنگ علاوه بر اشیاء گرانبها و زینت‌آلات، صندوق‌های پر از طلا و نقره بود که سعد پس از جدا کردن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۷ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۳۹.

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۴۴ و الکامل، ج۲، ص۴۸۳.

[۴]ـ همان

[۵]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۲ و طبری، ج۵، ص ۱۷۳۹ و ۱۷۳۸ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۷.

[۶]ـ همان

خمس آن و ارسال آن به مدینه به هر سواره نظام شش هزار درهم معادل ششصد مثقال طلا و به هر پیاده نظام دو هزار درهم معادل دویست مثقال طلا داد و به کسانی که در پیروزی سپاه اسلام نقش بیشتری داشته بودند اضافه بر سهم خویش به هر یک پانصد درهم معادل پنجاه مثقال طلا جایزه بخشید[۱].

در شب هریر و در روز آخر جنگ به علت شدید گرفتاری خطوط پیام‌رسانی از صحنه جنگ، هم به مدینه و هم به مداین قطع شده بود[۲] و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه چند شب و روز از نتایج شدت جنگ بی‌خبر مانده و با یک حالتی از نگرانی و اضطراب و دلهره هر روز ساعت‌ها در خارج شهر مدینه در راه عراق با پای پیاده راه می‌رود و منتظر رسیدن قاصد و دریافت اخبار جنگ قادسیه است و روزی هنگام ظهر امیرالمؤمنین رضی الله عنه شترسواری را می‌بینند که از راه عراق به سوی مدینه می‌آید و بلافاصله خود را به او رسانیده و اخبار جنگ را از او می‌پرسد، شترسوار که امیرالمؤمنین رضی الله عنه را نمی‌شناسد و از وضع ساده و تواضع و بی‌آلایشی او خیال می‌کند یک فرد عادی[۳] است در حال راه رفتن که امیرالمؤمنین رضی الله عنه هم در کنار او پیاده راه می‌رود به طور اختصار پیروزی سپاه اسلام را بر سپاه ایران بازگو می‌نماید، و وقتی با همان حالت سواره و پیاده و سؤال و جواب وارد شهر مدینه می‌شوند و مردم با لقب امیرالمؤمنین رضی الله عنه به او سلام می‌کنند آن شترسوار غرق در خجالت و با حالتی از ترس و دلهره خطاب به او می‌گوید: «رحمت خدا بر تو باد چرا زودتر به من نگفتی که امیرالمؤمنین[۴] هستی» امیرالمؤمنین رضی الله عنه که از خبر پیروزی سپاه اسلام غرق در شادی است با نشان دادن تبسمی به او می‌گوید: «برادر از این حرف‌ها بگذرید اخبار مفصل جبهه را برای ما بازگو کنید و پیک سعد ابن ابی‌وقاص نامه را به دست امیرالمؤمنین رضی الله عنه داد که در آن پیروزی قطعی سپاه اسلام و تار و مار شدن سپاه ایران بیان شده بود و

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۴۵۴ و حیاة عمر، محمود شبلی، ص۱۳۵.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۰ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۶.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۰ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۶.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۹ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۳۴ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۲۴.

همراه ارسال غنایم جنگی، سعد از امیرالمؤمنینؓ کسب تکلیف کرده بود که به او اجازه دهد سپاه پیروزمند اسلام را به سوی مداین سوق دهد و با تسخیر پایتخت ایران رژیم شاهنشاهی ایران را سرنگون نماید.

این بود یکی از بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین جنگ‌های سپاه اسلام با ارتش نیرومند ایران که برخلاف تحلیل‌گران ناآگاه یا مغرض عوامل پیروزی سپاه اسلام نه کرامت و خارق‌العاده، و نه اتفاقات و حوادث طبیعی و نه ضعف بنیه جنگی ارتش ایران بوده[1] است و بلکه عوامل این پیروزی به شهادت تمام تواریخ که فشرده آن‌ها را با بیان مأخذها در این جا نقل کردیم عبارت بودند از قواعد علم پیروزی در جنگ‌ها و استفاده از تاکتیک‌های رزمی که سپاه اسلام به رهبری فاروقؓ از قواعد این علم بهره شایانی یافت و پیروزی علم بر جهل در هیچ زمانی جای تردید نیست و عامل دیگر نیروی ایمان و صلابت یقین بود که سرداران سپاه اسلام و سپاهیان اسلام از آن بهره کافی داشتند و این دو عامل (برتری در اطلاعات مسائل نظامی همراه با اسلحه‌های روز و نیروی ایمان و صلابت یقین سپاهیان اسلام) در هر زمانی وجود داشته باشند پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر امری قطعی است و بزرگ‌مردان اسلام که آرزو دارند آفتاب قرآن بار دیگر بر پهنه گیتی بتابد و ارتش‌های کشورهای اسلامی بر ارتش‌های کفر و بیدادگری پیروز گردند لازم است تاریخ پیروزی‌های سپاه اسلام را در صدر اسلام با شکل واقع‌بینانه‌تر تجزیه و تحلیل کنند.

سعد بن ابی‌وقاص، فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق (عراق) پس از پیروزی در جنگ قادسیه، با امیرالمؤمنینؓ در مدینه مکاتبه می‌کند و با اشتیاق زیاد می‌خواهد که به سپاه اسلام اجازه دهد که تا تسخیر مداین پایتخت شاهنشاهی ایران به پیشروی خویش ادامه دهد، اما امیرالمؤمنینؓ در پاسخ به سعد دستور می‌دهد که

---

[1]ـ بزرگان اصحاب اهل کرامت بوده‌اند اما مسلمانان ساده‌اندیش و استراحت‌طلب و هم چنین نویسندگان مغرض غربی و شرقی فقط به این منظور پیروزی سپاه اسلام را به این وجوه توجیه کرده‌اند که پیروزی سپاه اسلام را مبتنی بر اصل و قاعده‌ها نکنند مبادا مسلمانان بار دیگر نهضتی را آغاز کنند و برای آن‌ها گرفتاری‌هایی ایجاد نمایند و ما نیز در جهت رد این توهم این جنگ‌ها را تشریح کرده‌ایم.

تا دو ماه[۱] دیگر در منطقه سرگرم استقرار نیروها و تأمین امنیت و صلح با اهالی باشد و در ضمن با اسلحه‌هایی که به تازگی از سپاه رستم در جنگ قادسیه به غنیمت گرفته‌اند از قبیل جلته، بکتر، چهارآینه، جهلم[۲]، دستانه‌های آهنی، و موزه‌ها و غیره در مشق‌های نظامی خویش تمرین کنند، و چون در این دو ماه جبهه شرق آرام است و تحرک و زد و خوردی وجود ندارد فرصت مناسبی است سپاه برای تهیه گزارش مسائل نظامی و پیشرفت سپاه اسلام، به جبهه شمال (شام) منتقل شویم.

اینک ما در جبهه شمال هستیم در سال چهاردهم هجری[۳] پس از سقوط پادگان‌های مهم دمشق و فِحل و تسلیم شدن بیسان و طبریه[۴]، سپاه اسلام طبق فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه و به فرماندهی ابوعبیده برای آزاد کردن شهر (حِمْص)[۵] حرکت می‌کند و این شهر را محاصره نظامی می‌نماید. (حمص) شهری است نظامی و نفوذناپذیر و امپراتوری روم از نظر مسائل نظامی اهمیت زیادی برای آن قائل گردیده است: یک حصار محکم و مرتفع آن را احاطه نموده و نگهبانان مسلح دروازه‌های آهنین آن را بسته و کمانداران نیز بر فراز برج‌ها از شهر دفاع می‌کنند و به همین جهت نفوذ به این شهر نظامی برای سپاه اسلام امکان ندارد و مدتی در حلقه محاصره باقی می‌ماند، اما ناگاه زمین‌لرزه شدیدی شهر حمص را تکان می‌دهد[۶]، و علاوه بر انهدام چندین ساختمان قسمتی از حصار سنگی دور شهر نیز فرو می‌ریزد، و سپاه اسلام برای حمله به داخل شهر امکان می‌یابد، اما اهل شهر در هاله‌ای از رعب و هراس قبل از حرکت سپاه اسلام، تقاضای صلح می‌کنند[۷] و شهر بدون خونریزی آزاد گشته و پرچم اسلام بر نقطه بلندی از پادگان شهر به اهتزاز درمی‌آید.

---

[۱]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۱۱۹ و الفاروق عمر، هیکل، ج، ص۱۹۱.

[۲]ـ فاروق اعظم، شبلی نعمانی، ج۲، ص۶.

[۳]ـ فاروق اعظم، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۷۵.

[۴]ـ فاروق اعظم، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۷۵.

[۵]ـ به کسر حاء و سکون میم از شهرهای شام که طبق زیج ابوعون و طول جغرافیایی آن شصت و یک درجه و عرض شمالی آن سی و سه درجه است معجم البلدان یاقوت حموی در کلمه (حمص).

[۶]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۲۱ و الکامل، ج۲، ص۴۹۱ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۱.

[۷]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۲۱ و الکامل، ج۲، ص۴۹۱ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۱.

اهمیت بندر لاذقیه

ابوعبیده فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شمال پس از مدتی توقف در حمص و تأمین صلح و امنیت در منطقه، به فرمان امیرالمؤمنینؓ سپاه اسلام را به سوی بندر مهم (لاذقیه)[۱] سوق می‌دهد و از سه طرف آن را در حلقه محاصره نظامی قرار می‌دهد لاذقیه شهری است بندری و در ساحل غربی دریای مدیترانه واقع شده است، این بندرگاه چه از لحاظ مسائل نظامی و چه از حیث اقتصادی و بازرگانی، برای امپراتوری روم در بالاترین درجه اهمیت قرار گرفته است[۲]، زیرا از یک طرف کشتی‌های غول‌پیکر رومی کالاهای متنوع کشورهای غربی را به این بندر آورده و اجناس گوناگون کشورهای شرقی را به غرب می‌برند و از طرف دیگر امپراتوری هر اندازه مایل باشد می‌تواند با اعزام نیروها و ارسال تجهیزات جنگی و مواد غذایی از این بندر پادگان‌های خود را در شرق دریای مدیترانه تقویت کند و هر نیروی معارضی را از پا درآورد و در یک جمله بندر لاذقیه قَصَبَةُ الرِّیه‌ء، تنفس سیاسی و نظامی و اقتصادی امپراتوری روم در کشورهای شرقی به شمار می‌آید و امپراتوری تا هر زمانی این بندر را در اختیار داشته باشد، حضور نظامی و اقتصادی و سیاسی خود را در شرق اجتناب‌ناپذیر می‌کند و هرگاه آن را از دست[۳] بدهد حلقوم امپراتوری از تنفس در شرق به کلی باز می‌ماند، و به همین جهت امپراتوری روم برای حفظ و نگهداری این بندر از تمام قدرت و امکانات خویش استفاده کرده است و علاوه بر کشیدن حصار عریض و طویل سنگی به دور آن و نصب دروازه‌های آهنین و بقیه استحکامات نظامی مجهزترین و شجاع‌ترین ستون‌های سپاه روم را در آن مستقر نموده و ماهرترین تیراندازان رومی را بر فراز برج و باروهای آن گماشته که هر شبح ناشناسی یا هر نیروی مهاجمی را از دور ببینند فوراً

---

[۱]ـ لاذقیه: شهری است در شام تابع استان حمص بوده و حالا تابع حلب و بطلمیوس در کتاب (ملحمه) گفته: طول جغرافیایی آن ۶۸ درجه و عرض شمالی آن ۳۵ درجه است معجلم البلدان در کلمه (لاذقیه).

[۲]ـ در توصیف استنباط نگارنده از توضیح دایرةالمعارف‌ها که طبق توضیح برخی از آن‌ها شهر لاذقیه در قدیم (دامتیا) نام داشته و دویست سال قبل از میلاد در عهد سلوکی‌ها به نام (لاذقیه) تغییر نام داده شده.

[۳]ـ همان

آن‌ها را پینه زمین می‌کنند و امیرالمؤمنین ﷺ نیز در مدینه با اطلاع کامل از اهمیت این بندر به ابوعبیده دستور داده که قبل از هر جای دیگر این بندر را از تصرف امپراتوری بیرون آورد و در پیام‌های سری تاکتیک‌های مخصوصی را نیز به او سفارش کرده است و ابوعبیده پس از چند شبانه‌روز محاصره شهر، شبی به سپاه اسلام دستور می‌دهد که با یک عقب‌نشینی تاکتیکی[1] سریعاً از قرارگاه خویش به پشت تپه‌های مجاور منتقل شوند، و سحرگاهان هنگامی دیدبانان از بالای برج‌ها، محل سپاه اسلام را خالی می‌بینند، با شور و غوغا و هلهله شهروندان را از فرار سپاه دشمن خبردار می‌کنند، و با نواختن ناقوس‌ها در کلیساها و صدای نقاره‌ها بر بالای برج‌ها در داخل پادگان‌ها مراسم جشن پیروزی آغاز می‌گردد، و تمام دروازه‌های شهر برای عبور و مرور کشاورزان، و باغداران و دامداران و آمد و شد روستائیان باز می‌گردند؛

حمله غافلگیرانه سپاه اسلام

و نگهبانان و دیدبانان که مدت زیادی است به بهترین وجهی انجام وظیفه کرده‌اند عموماً مرخصی گرفته و برای چند ساعت استراحت به آغوش خانواده خویش برمی‌گردند، اما ناگاه وضع شهر به هم می‌خورد و اوضاع به کلی دگرگون می‌شود! زیرا ابوعبیده به محض اطلاع از گشودن دروازه‌ها و غفلت دیدبانان سپاه اسلام را از تمام دروازه‌ها به داخل شهر کشانیده است[2]، و نیروهای مسلح رومی که کاملاً غافلگیر شده‌اند و شیهه اسبان جنگی و برق شمشیرها و طنین تکبیرها چشم و گوش آن‌ها را باز کرده‌اند ناچار بدون هیچ گونه مقاومتی تقاضای صلح و پرداخت (جزیه) می‌کنند و بندر مهم لاذقیه با درخواست صلح و پرداخت جزیه، بدون خونریزی به زیر پرچم اسلام درمی‌آید و جان و مال و دارایی و معابد این شهر عموماً در امان و کلاً در اختیار اهل شهر باقی می‌مانند، و حتی مسلمانان برای انجام دادن فرایض اسلام در کنار

---

[1]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۹۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۰ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۷۷ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۱. در این مراجع نوشته شده است که ابوعبیده فرمان داد سپاهیان خندق‌هایی را حفر نمودند که می‌توانستند در حالت سواری در آن‌ها خود را مخفی کنند و مردم شهر خیال کردند که آن‌ها رفته‌اند.

[2]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۲.

کلیسای بزرگ شهر مسجدی برای خود می‌سازند[1] و به هیچ وجه متعرض معابد و کلیساهای آن‌ها نمی‌شوند.

ابوعبیده فرمانده کل سپاه اسلام مستقر در جبهه شمال، پس از آزاد کردن بندر لاذقیه و تأمین صلح و امنیت و استقرار بخشی از نیروهای خویش در شهر، به شهر حمص باز می‌گردد و خالد بن ولید را در رأس سپاه خویش به سوی قنسرین و به قصد آزاد کردن آن اعزام می‌دارد[2].

قِنَّسْرین و اهمیت آزاد کردن آن

قنسرین علاوه بر وجود حصار محکم و سنگی دروازه‌های آهنین و دیدبانی‌ها و برج‌های دفاعی از دو امتیاز مهم دیگر نظامی برخوردار است یکی این که نیروهای امدادی و ذخایر جنگی همواره به سوی این شهر سرازیر گشته و از این شهر پادگان شهرهای دیگر تقویت می‌گردد و دیگر این که فرمانده نیروهای مسلح این شهر (میناس)[3] است که شخص دوم امپراتوری روم به حساب می‌آید، و تمام جنگ‌های روم با شاهنشاهی ایران را او رهبری کرده است و غلبه اخیر روم بر ایران ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ٣﴾ [الروم: ۳] که در قرآن به صورت معجزه از آن خبر داده است، مرهون تدابیر نظامی و تاکتیک‌شناسی و دلاوری این فرمانده مقتدر و کاردان رومی است.

میناس که دارای کارنامه چنان مشعشع جنگی[4] است، به محض اطلاع از حرکت سپاه خالد ماندن در حصار شهر را ترسویی پنداشته و در رأس سپاه عظیم خویش به

---

[1]ـ همان

[2]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۵۲.

[3]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۷۹ (توجه:) قنسرین به کسر اول و نون مشدد شهری است در شام و به نظر بطلمیوس طول جغرافیایی (۲۰ دقیقه / ۳۹ درجه) و عرض شمالی (۲۰ دقیقه / ۳۵ درجه) معجم البلدان یاقوت حموی در کلمه (قنسرین).

[4]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۲ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۷۹ و الفاروق عمر، هیکل، ج، ص۲۳۱.

جنگ خالد می‌شتابد[1] و از این نکته نیز بی‌اطلاع نیست که خالد کسی است که در جبهه شرق و در نبرد با ارتش ایران همواره پیروز گشته است و در نبرد با امپراتوری نیز تا حوالی پادگان قنسرین پیش آمده است و خالد نیز می‌داند به جنگ چه کسی می‌رود، بنابراین با حزم و احتیاط کامل نظامی قبل از توجه به کیفیت تجهیزات جنگی و کمیت جنگاوران به فکر فوت و فن نظامی و تاکتیک‌های غافلگیرانه جنگی است، و بعد از اطلاع از حرکت سپاه میناس سپاه خود را از یک بیراهه‌ای سریعاً حرکت داده که از محاسبه میناس خارج و در ساعت‌های آخر شب از طرفی که قابل پیش‌بینی نبوده است تمام نیروهای خود را بر سر نیروهای میناس می‌ریزد و با این شبیخون سپاه او را طوری مرعوب و وحشت‌زده می‌نماید، که عموماً از فرمان میناس خارج و بدون هیچ گونه مقاومتی در مقابل سپاه اسلام فرار می‌کنند، و خالد همراه سپاه خود آن‌ها را تعقیب کرده و به سپاهی که می‌رسند او را از دم تیغ می‌گذرانند که میناس نیز یکی از آن فراری‌هایی است که در حال فرار کشته می‌شود[2]، و بالاخره این سپاه عظیم پس از دادن تلفات بی‌شمار و کشته شدن سرفرمانده آن‌ها، سیل‌آسا از دروازه‌ها وارد شهر قنسرین می‌شوند

محاصره شهر قِنَّسْرین

و سریعاً دروازه‌های آهنین را بر روی خویش می‌بندند و شهر با حصار سنگی و همه برج و باروها و مواضع دفاعی در حلقه محاصره سپاه خالد قرار می‌گیرد و سپاهیان رومی بر فراز برج‌ها با استفاده از دستگاه (منجنیق) و نیروی کمانداران آن روز به پرتاب سنگ‌ها و شلیک تیرها و حرکات موذیانه می‌گذرانند[3] و تلفاتی را نیز به سپاه اسلام وارد می‌کنند و فردای آن روز با غرش رعدآسای خالد فضای شهر به لرزه درمی‌آید که به سپاهیان رومی شدیداً اخطار می‌کند: «یقین بدانید که اگر شما به

[1]ـ همان

[2]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۵۲ و الکامل، ج۲، ص۴۹۳ و طبری، ج۵، ص۱۷۷۹.

[3]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۲.

بالای ابرهای آسمان بروید خدا ما را به شما می‌رساند، یا شما را به نزد ما فرود می‌آورد[۱]!!»

الله اکبر، این فریاد خروش خالد است، خروش یکی از یاران رسول‌الله ﷺ است که نیروی ایمان و توکل به خدا، او را به حدی شورانیده است که مصمم است پرچم دین خدا را، نه تنها بر پهنه زمین‌ها، بلکه بر فراز آسمان‌ها و بر بالای ابرها نیز به اهتزاز درآورد، و این فریاد یک بلوف نظامی و یک شعار حماسی نیست و بلکه اعلان یک واقعیت عینی است

قنسرین آزاد می‌گردد

زیرا خالد چند لحظه بعد از این اخطار، فرمان حمله عمومی را صادر می‌کند و با استفاده از نیروهای فشرده نظامی و وسائل تخریب و فوت و فن نفوذی، بخشی از دیوار و حصار و برج‌ها را ویران کرده و سریعاً سپاه خود را وارد شهر می‌نماید و نصف آن را از راه عملیات نظامی آزاد کرده و نصف دیگر آن از راه قرارداد صلح تسلیم سپاه اسلام می‌گردد و سپاه اسلام در مقابل دریافت جزیه تأمین امنیت و آزادی هر دو قسمت شهر را در مراسم مذهبی خویش به عهده می‌گیرد، و آن قسمت از شهر که از راه صلح، تسلیم سپاه اسلام شده‌اند علاوه بر تأمین امنیت و آزادی کماکان مالک کلیساها و اموال عمومی و دولتی واقع در این قسمت باقی می‌مانند اما آن قسمت که از راه جنگ و عملیات نظامی تسلیم شده‌اند کلیسای آن‌ها و هم چنین اموال عمومی و دولتی واقع در این قسمت، طبق قوانین جنگی اسلام، به تصرف سپاه اسلام درمی‌آید[۲].

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۳ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۰ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۲ و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۵۳.

[۲]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۳، به نقل از واقدی در فتوح شام و مورخین دیگر مانند ابن اثیر و ابن جریر و ابن خلدون و غیره نوشته‌اند که خالد موافقت نکرد که با اهل این شهر صلح برقرار گردد و شهر را ویران و مردم فرار کردند اما روایت واقدی به قواعد جنگی در اسلام نزدیک‌تر است ضمناً فتوح البلدان، ص۱۵۰، همین روایت را تأیید می‌نماید.

امیرالمؤمنین ﭬ، خالد را تحسین می‌کند

هنگامی که به امیرالمؤمنینﭬ گزارش می‌دهند که خالد با چنان مهارتی بر سپاه قنسرین تاخته و میناس، شخص دوم امپراتوری را، به قتل رسانیده، و بعد از یک حمله شدید حصار و برج و باره شهر را تخریب نموده و این پادگان عظیم رومی را تار و مار کرده است امیرالمؤمنینﭬ بعد از آن که با علاقه زیاد داستان اعجاب‌انگیز پیروزی‌های این سردار سپاه اسلام را گوش می‌کند ناگاه زیر لب این جمله را زمزمه می‌نماید: «رَحِمَ اللهُ اَبابَكْرٍ، كانَ اَعْلَمَ مِنّى بِالرِّجالِ» ابوبکرﭬ غرق رحمت خدا باد، شناخت او از مردان روزگار خیلی از من بیشتر[1] بود» سپس بعد از چند لحظه مکث و تأمل، که گویی به یاد روزهایی افتاده است که چه قدر ابوبکرﭬ را تحت فشار قرار می‌دهد که خالد را به جرم عمل خلاف عرف، ازدواج‌های بی‌موقع، از فرماندهی سپاه اسلام معزول نماید و ابوبکرﭬ همیشه به او می‌گفت: «طبق فرموده پیامبر ﷺ، خدا این شمشیر را بای قلع و قمع دشمنان اسلام از غِلاف کشیده است و من نمی‌توانم آن را به غلاف برگردانم»، ناگاه تبسمی بر لب نشان داده و این جمله پرمعنی را بر زبان آورد: «اَمَّرَ خالِدٌ نَفْسَهُ[2] = ما چه کاره هستیم خالد توانست به دست خویش خود را سردار سپاه اسلام کند».

شهر حلب آزاد می‌گردد

پس از سقوط پادگان مهم قنسرین و آزادی این شهر ابوعبیده شخصاً از حمص به عزم آزاد کردن شهر حَلَب* در رأس سپاه خویش روان گردید و روستاهای سر راه که

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۳ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۹۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۷۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۳.

[2]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۳ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۹۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۷۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۳.

* شهر حلب طبق بیان بطلمیوس در ۳۰ درجه و ۶۹ دقیقه طول و ۲۵ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی، معجم البلدان حموی.

عموماً مسیحی هستند بدون مقاومت خواستار صلح می‌شوند[۱] و در مقابل پرداخت جزیه، امنیت و آزادی آن‌ها در انجام دادن مراسم مذهبی خویش پرداخته و برخی از آن‌ها اسلام آورده و در ردیف مسلمانان قرار می‌گیرند[۲] و عیاض بن غنم به فرمان ابوعبیده و در رأس چند ستون از جنگاوران سپاه اسلام به شهر حلب حمله می‌کند و پادگان نسبتاً مهم شهر که بر اثر شکست‌های متوالی سپاه روم روحیه‌اش به غایت تضعیف گردیده بدون هیچ گونه مقاومتی شهر حلب را تسلیم سپاه اسلام می‌کند[۳] و مسیحیان شهر در مقابل محافظت سپاه اسلام از جان و مال و آزادی آن‌ها در مراسم مذهبی طبق معمول متعهد به پرداخت جزیه می‌شوند[۴].

ابوعبیده فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شمال پس از آزاد کردن شهر حلب، سپاه اسلام را به سوی شهر انطاکیه سوق می‌دهد، و بدون برخورد با نیروهای رومی در حومه شهر و در نزدیکی‌های حصار و برج و باروهای آن سپاه اسلام مستقر می‌گردد.

به سوی انطاکیه شهر خاطره‌ها و قداست‌ها

انطاکیه[۵] یک شهر بسیار مهم تاریخی و مذهبی است که سیصد و هفت سال قبل از میلاد مسیح، به فرمان سلوکوس، امپراتور روم بنا گردیده و مدت‌ها پایتخت سلوکوس‌ها

---

[۱]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۵ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۳ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۹۵.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۵ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۳ و ۵۴، در همین دو مرجع گفته شده که ابوعبیده فرمانده کل سپاه پس از تسلیم شدن اهل شهر تمام دارایی و کلیساها و ساختمان‌ها را و هم چنین اداره کردن شهر را به آن‌ها پس داد (وَاسْتَثْنى عَلَيْهِمْ مَوْضِعاً لَلْمَسْجِدِ = و فقط محلی را برای بنای مسجد از آن‌ها گرفت) ببینید بی‌آلایشی جنگ‌های رهایی‌بخش اسلام را و بشنوید چرند و پرند دشمنان اسلام که می‌گویند: «جنگ‌های اسلام به خاطر کسب زور و تحصیل زر و چپاول ملت‌ها برپا گردیدند!!».

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ معجم البلدان، یاقوت حموی کلمه انطاکیه و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۵ و ۲۳۶ و فرهنگ عمید و (ابوبکر ﷺ)، ص۲۳۲.

توجه: انطاکیه بدون تشدید یاء است (معجم البلدان)

بوده است[۱] و موزه‌ها و بناهای قدیمی و آثار تاریخی، بر اهمیت این شهر افزوده است، و آن چه بیش از هر چیز دیگر اهمیت جهانی و بین‌المللی را به این شهر داده است این است که اهالی این شهر قبل از تمام مردم جهان به ندای مسیح عليه السلام لبیک گفته‌اند[۲] و قبل از تمام شهرهای جهان نام مسیحی را یافته و پایگاه (تبشیر) و نشر مسیحیت را پی‌ریزی نموده‌اند و تمام پایگاه‌های نشر مسیحیت و از جمله پایگاه (رم = واتیکان) از این پایگاه منشعب گشته‌اند، زیرا مدتی بعد از عیسی عليه السلام، قدیس پُطُرس[۳]، اجداد و مردمان قدیم این شهر را به دین عیسی هدایت کرده است، و هم چنین قدیس بَرْنابا مدتی در این شهر اقامت داشته است و شاگردان و پیروانی را پرورش داده است و این شهر را یک مرکز بسیار مهم توسعه و رشد عقاید مسیحیت قرار داده‌اند و در نیمه اخیر قرن سوم میلادی ده اجتماع و کنفرانس بزرگ پیشوایان کلیسا در این شهر منعقد گردیده است[۴]، و در تفکر تمام مسیحیان جهان جز قدس (ایلیا) هیچ شهری از انطاکیه مقدس‌تر و خاطره‌انگیزتر وجود ندارد، و همین سوابق تاریخی و قداست مذهبی موجب گردیده است که امپراتوری روم این شهر را پایتخت دوم خویش قرار دهد و در عمران و آبادی و ایجاد میدان‌ها و تفرج‌گاه‌ها و اماکن رفاه این شهر تا آن جا بکوشد که یک صد هزار نفر سکنه[۵] اصلی با این همه میهمانان و زوار و جهانگردان شرقی و غربی در کمال رفاه و آسایش در این شهر زندگی کنند[۶]، و هراکلیوس (هِرَقل) نیز هر چند در جهت نمایش دادن قدرت نظامی خویش، این شهر را از حیث استحکامات نظامی به دژ نفوذناپذیری مبدل کرده و مقتدرترین پادگان‌های ارتش روم را در این شهر مستقر نموده است و پس از آزاد شدن دمشق از حمص به این شهر پناه آورده است اما شخصاً

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۶.

[۶]ـ معجم البلدان یاقوت حموی، کلمه (انطاکیه) و همین مرجع نوشته طبق توضیح بطلمیوس طول جغرافیایی انطاکیه ۹۶ درجه و عرض شمالی آن ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقه است.

هراسناک و جنگ دفاعی سپاه روم را در برابر سپاه اسلام رهبری نمی‌کند و امیرالمؤمنینؓ نیز در مدینه به وسیله شترسواران سریع و بیابان‌پیما برای آزاد کردن این شهر همواره با فرمانده کل سپاه در تماس است و ضمن ارسال پیام‌های سری و سفارش تاکتیک‌های ویژه نشان می‌دهد که پیروزی[۱] سپاه اسلام در آزاد کردن انطاکیه به اندازه پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه و در آزاد کردن قدس (ایلیا) در نظر او مهم است، و ابوعبیده تصمیم می‌گیرد که در چند لحظه دیگر، با استفاده از کند و طناب و قلاب و ساختن نردبان‌های فوری، تعدادی از جنگاوران سپاه خود را بر فراز دیوار بلند حصار شهر فرستاده تا از آن سو به داخل شهر نفوذ کنند و با یک حالتی از جان‌گذشتگی و فداکاری دروازه‌ها را بر روی سپاه اسلام باز کنند، اما ناگاه ابوعبیده می‌بیند که دروازه‌های شهر باز گردیده و نیروهای مسلح رومی سیل‌آسا به سپاه اسلام حمله می‌کنند[۲]،

انطاکیه شهر قداست‌ها

و ابوعبیده و سپاهیانش که در حال آماده‌باش هستند به شدت این نیروهای مهاجم را می‌کوبند و گردن فرماندهان آن‌ها را از دم تیغ می‌گذرانند و پس از چند ساعت جنگ خونین جمعی از آن‌ها به هلاکت رسیده و بقیه فرار می‌کنند و سپاه اسلام سیل‌آسا از تمام دروازه‌ها وارد شهر می‌شوند[۳]، و اهل شهر بدون هیچ گونه مقاومتی از ابوعبیده در مقابل پرداخت جزیه درخواست صلح و تأمین امنیت جانی[۴] و مالی و آزادی مذهبی می‌نمایند و ابوعبیده درخواست آن‌ها را پذیرفته و پرچم اسلام بر بلندترین نقطه شهر انطاکیه به اهتزاز درمی‌آید.

---

[۱]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۶ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۶ و ۱۸۷.

[۲]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۶ و الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۴۵۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

آخرین سلام و وداع هرقل از شام (سوریه)

هِرَقْل امپراتور روم نیز در اثنای ورود سپاه اسلام به داخل شهر، مخفیانه از یکی از دروازه‌هیا شمال شهر خارج و به سوی (قسطنطنیه) فرار می‌کند و در آخرین نقطه مرز شام در محل (رها) بر تپه مرتفعی می‌ایستد، و بعد از نگاه تأثرآمیزی به همه کوه‌ها و دشت‌ها و شهرهای شام، همراه با جرقه‌هایی از آتش حسرت این کلمات را بر زبان می‌راند: «سلام بر تو ای شام و آخرین وداع با تو! از این به بعد تو دیگر یک کشور اسلامی شده‌اید، و رومیان از این به بعد جز در میان هول و هراس هرگز تو را نخواهند دید[1]!»

بگذار هراکلیوس (هرقل) با کوله‌باری از اندوه، و همراه مسایه سیاه امپراتوری از شام اسلامی به سوی قسطنطنیه فرار کند و عَلَم به دوشان حق و عدالت و آزادی او را تعقیب نمایند، همچنان‌که همتای او در جبهه شرق (یزدگرد) در پیشاپیش پرچم‌داران حق و عدالت و آزادی در حال فرار و گریز است و تمام جهانیان در تمام قرون و اعصار بدانند که آن چه رژیم‌های ظلم و ظلمت را در قاره‌های آسیا و آفریقا ناچار به فرار و هزیمت کرده و سایه‌های شوم شاهنشاهی و امپراتوری را تا مرز نابودی تعقیب می‌کند نه ابوعبیده و نه سعد بن ابی‌وقاص و نه شمشیر زنگ‌زده اعراب است بلکه آفتاب مشعشع قرآن است، که با نیروی بلوغ و قدرت اندیشه بزرگ اصحاب محمد ﷺ بر فراز قاره‌ها تابیده است و تمام نظام‌های ظلم و ظلمت و تاریکی را به فرار و هزیمت ناچار کرده است، پس سپاس برای خدا، و درود بر محمد ﷺ و سلام بر فاروق اعظم ﷺ و ابوعبیده و سعد بن ابی‌وقاص و همه اصحاب و تابعین و مجاهدین اسلام.

داستان جبلة الایهم

بعد از آزاد شدن شهرهای شام و فرار هراکلیوس، قبایل و عشایر عرب شام دسته دسته به سوی ابوعبیده شتافته و دین اسلام را قبول می‌کنند و جبلة الایهم نیز که به نام یکی از شاهان عرب بر منطقه بنی‌غسّان حکومت می‌کند بعد از مکاتبه با ابوعبیده،

---

[1]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۵۳ و الکامل، ج۲، ص۴۹۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۱ و ۱۷۸۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۳ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۷ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۳۷.

قبول اسلام خود و همه بنی‌غسان را اعلام و تقاضا می‌نماید که همراه جمعی امیرالمؤمنینﷺ را در مدینه ملاقات کند. ابوعبیده مراتب را به امیرالمؤمنینﷺ گزارش می‌کند[۱] و بعد از موافقت امیرالمؤمنینﷺ، جَبَله همراه پانصد تن[۲] از اقوام و نزدیکان خویش از منطقه بنی‌غسان به سوی مدینه رهسپار می‌گردد و امیرالمؤمنینﷺ قبلاً مسلمان شدن و آمدن شاه عرب غسانی به مدینه را به مردم خبر داده و به آن‌ها دستور داده است که از این مهمان عزیز خویش به گرمی پذیرایی کنند، و در لحظات ورود جبله به مدینه، زن و مرد و بزرگ و کوچک شهر از خانه‌های خویش بیرون آمده و با حالتی از مسرت و شادی ورود موکب باشکوه شاه اعراب غسانی را نظاره می‌کنند، یک صد سوار مسلح[۳] حریرپوش سپاه جبله را اسکورت می‌نمایند عموماً دم اسب‌هایشان را گره زده و قلاده‌های طلا و نقره را بر آن‌ها آویزان کرده‌اند و جبله در حالی که تاج طلایی بر سر و گوشواره‌هایی از طلا و الماس و زمرد بر او آویزان است[۴]، در طنین و زمزمه رخت‌های طلا و نقره اسب‌سواران خویش در حال حرکت به خوش‌آمدگویی مردم جواب می‌گوید و در مقابل در مسجد از اسب پیاده گشته و امیرالمؤمنینﷺ به گرمی او را خوش‌آمد می‌گوید و کمال محبت را نسبت به او اظهار می‌دارد و او را پهلوی خویش می‌نشاند[۵] و جبله مدتی در مدینه می‌ماند و در موسم حج همراه امیرالمؤمنینﷺ برای انجام دادن مراسم حج به مکه می‌رود و در اثنای طواف کعبه دامن پیراهنش زیر پای مردی از بنی‌فَزازه گیر می‌کند و جبله به حالت نیم‌خیز در می‌آید و علاوه بر احساس درد، این عمل را نوعی از توهین نسبت به خود تلقی می‌کند و یک سیلی چنان سختی بر روی آن مرد می‌نوازد که از بینی او خون

---

[۱]ـ اخبار عمر، طنطاوی، ص۲۰۶ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۸ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۴۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، طنطاوی، ص۲۰۶ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۸ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۴۳.

[۵]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۴۳ و اخبار عمر، طنطاوی، ص۲۰۶ و حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۸.

جریان[۱] می‌یابد و مرد بنی‌فزازی شکایت او را پیش امیرالمؤمنین رضی الله عنه می‌برد و امیرالمؤمنین رضی الله عنه فوراً جبله را احضار و به شرح زیر از او بازجویی به عمل می‌آورد:

ـ این مرد فزازی می‌گوید تو با زدن سیلی خون از بینی او جاری کرده‌ای.

ـ بلی، اما او بر دامن پیراهن من پا نهاده بود.

ـ چون تو به جرم خویش اعتراف کردی یا باید او تو را ببخشد[۲] یا از تو انتقام می‌گیرم

ـ به چه مجوز انتقام او را از من می‌گیری؟ در حالی که او یک نفر رعیت و من دارای مقام شاهی هستم[۳]!

ـ دین اسلام هر دوی شما را از حیث حقوق برابر و مساوی کرده است تو از هیچ جهت نمی‌توانی بر دیگری برتری داشته باشید جز از راه تقوی.

ـ من گمان کردم که با قبول دین اسلام عزت و آقایی و بزرگواریم بیشتر می‌شود.

ـ این حرف‌ها را بس کن، اگر این مرد به تو رضایت ندهد حتماً از تو انتقام می‌گیرم به او دستور می‌دهم یک سیلی سختی را بر چهره تو بنوازد[۴].

ـ بنابراین من به دین خود برمی‌گردم.

ـ اگر بعد از قبول دین اسلام به دین خود برگردی گردنت را می‌زنم زیرا مرتد طبق قوانین دین اسلام کشته می‌شود.

ـ پس به من اجازه دهید که امشب با خود بیندیشم و راهی را انتخاب کنم.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه جبله را مهلت داد، اما در همان شب جبله با تمام همراهانش مخفیانه از مکه خارج و به سوی شام رهسپار می‌گردد[۵] و از ترس سپاه اسلام در شام هم نمی‌ماند و به سوی (هرقل) در قسطنطنیه می‌شتابد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ حیاة عمر، شبلی، ص۱۸۸ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۴۳ و ۲۴۴ و اخبار عمر، طنطاوی، ص۲۰۶ و ۲۰۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

البته جبله با نیرنگ و دروغ توانست که از چنگ عدالت فاروق اعظمﷺ رهایی یابد، اما داستان او به بهترین وجهی واقعیت برابری و مساوات اسلامی را تفسیر کرد، و زبان گویای این داستان در پشت اعصار و قرن‌ها، بر مدعیان برابری و مساوات و رفع تبعیض طبقاتی، فریاد می‌کشد، که مساوات و برابری یعنی چه؟ و اجرای عدالت رفع تبعیض چه معنایی دارد، و ادعا و واقعیت‌ها از کجا تا به کجا فاصله دارند؟!!

بار دیگر در جبهه شرق (عراق)

این مغز نظامی و پرنبوغ، و این اسطوره تاریخ جنگ‌های رهایی‌بخش اسلام (فاروق اعظمﷺ) از نخستین روزهای خلافت خویش، به همان اندازه که جبهه شمالی را به فرماندهی ابوعبید و مثنی و سعد و قعقاع داغتر نموده است و پس از شکست ارتش ایران، در (نَمارق و کَسْکَر بُوَیب و قادسیه) در سال پازندهم هجری[۱]، دو ماه بعد از جنگ قادسیه، امیرالمؤمنینﷺ فرمان آزاد کردم مدائن[۲] را همراه نقشه‌ها و طرح‌های جنگی به سعد فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق ابلاغ می‌نماید و سعد در رأس سپاه شصت هزار نفری خویش، که بیش از نصف آن بعد از پیروزی در جنگ قادسیه به او پیوسته، به سوی تیسفون پایتخت کشور شاهنشاهی ایران، در حال حرکت است، و در مسیر حرکت سپاه به شهر بابل رسیده است و فیروزان فرمانداری قادسیه با جمعی از سپاهیان فراری در پادگان این شهر مستقر گشته است که به محض نزدیک شدن سپاه اسلام بار دیگر فرار کرده و شهر را بدون جنگ و خونریزی در اختیار سپاه اسلام قرار می‌دهد[۳]، بابل[۴] همان شهری است که روزی، شاهد یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های بزرگ جهان بوده است.

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۰، و الکامل، ج۲، ص۵۰۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ بابل به کسر باء دوم در اصل و در زبان بابلی قدیم به معنی ستاره مشتری بوده و منطقه‌ای شامل کوفه و حله. قصه‌های بسیار عجیبی درباره بابل روایت شده است (معجم البلدان یاقوت حموی درکمله بابل).

بابل شهر اسطوره‌ها در تصرف سپاه اسلام

و از حیث شکوه و زیبایی لقب (عروس شرق) را گرفته بود، و کاخ‌های سر به فلک کشیده آن در اطراف گنبدهای مینوی معابد بزرگ، که در میان باغ‌های سرسبز و خرم آرمیده بودند و گل‌های عطرآگین میدان‌های[1] این شهر بزرگ، پیام مرفه‌ترین نوع زندگی شرقی را به عابرین می‌رسانید، و قصرهای باشکوهی که سر به آسمان ساییده و انعکاس نور ماه و خورشید و ستارگان[2] از صیقلی سنگ مرمرهای آن‌ها چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کردند، عموماً از تناسب این لقب (عروس شرق) برای این شهر بحث می‌کردند، و روزی زیبایی و شکوه این شهر و آوازه این باغ‌های معلق این شهر، که یکی از عجایب هفتگانه جهان لقب گرفته بود، شهر بابل، نمرود را تا آن جا فریفته بود، که از گلیم بشر بودن پا را فراتر دراز کرده و هوای اُلُوهیت و خدایی را در سر می‌پروارند، و ابراهیم عليه السلام پیامبر بزرگ خدا را به منجیق می‌بست و به آتش می‌انداخت، و روزگاری در همین شهر (بُخْت نَصَر) فرمان حمله به اورشلیم را صادر کرد و حکومت هزاران ساله یهود[3] را منقرص و بزگران قوم یهود را به صورت اسرا به این شهر آورد، و در همین شهر بود که اولین اعلامیه حقوق بشر[4] به وسیله (حَمُورابی) تدوین گردید، و بالاخره این شهر است که قرآن در سوره بقره مخصوصاً به عنوان شهر مرموز و افسانه‌ای از او نام برده و روزگاری در همین شهر آموزشگاه سحر و افسون و جادو دائر و قصه مرموز هاروت و ماروت منسوب به این شهر است.

اما فرمانده سپاه اسلام، سعد، وقت خود را به تجدید این خاطره‌ها و مشاهده آثار باستانی و خواندن کتیبه‌های شهر بابل تلف نمی‌کند، زیرا او خود مردی است اسطوره‌ساز و در رأس سپاهی قرار گرفته است که عمیق‌ترین اثر را بر صفحات تاریخ ملت‌ها ایجاد می‌کند و خاطره‌های حیرت‌انگیزی را در قلب زمان‌ها و مکان‌ها به

---

[1]ـ معجم البلدان، یاقوت حموی، کلمه بابل و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۱۹۲، و (ابوبکر و عمر)، ص۲۷۲.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ همان

ودیعت می‌گذارد، به همین جهت سعد بعد از نگاه عبرت‌آمیزی به شهر نمرود و حمورابی و بخت نصر سریعاً به سوی تیسفون، شهر کسراها، حرکت می‌کند و در مسیر خویش به پادگان مهم (کوثی) می‌رسد و با یک نبرد شدید و خونین این پادگان را به تصرف در می‌آورد و از زندان کوثی[۱] (که معروف است نمرود در زمان خود مدتی ابراهیم خلیل ﷺ را در این جا زندانی کرده است[۲]) بازدید می‌کند و بعد از یک نگاه عبرت‌آمیز این آیه را می‌خواند: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰][۳] و ماییم که این روزگاران را در بین مردم دست به دست می‌کنیم».

سعد، به زُهره و به هاسم بن عتبه، فرمان می‌دهد که در رأس بخشی از سپاه اسلام و در پیشاپیش سپاه اسلام پیش بروند، و زهره و هاشم در مسیر خویش در محل (ساباط[۴]) به پادگان ایران جاویدان می‌رسند، که در این پادگان انبوه عظیمی از سپاهیان از جان گذشته، یک شیر هول‌انگیز جنگی را در جل خویش قرار داده[۵]، و هر روز این قسم را با شور و احساسات ملی تکرار می‌کنند: «که تا ما زنده هستیم، ایران پایدار و همیشه جاوید است[۶]»

سرنوشت مشترک فیل قادسیه و شیر ساباط

و به هنگام حمله سپاه زهره و هاشم تا توانستند جان‌افشانی کردند، و در برابر حمله برق‌آسای سپاهیان اسلام، شیر جنگی ساباط به سرنوشت فیلان جنگی قادسیه دچار گردید و سپاه جاویدان پورانداخت به مانند سپاه رستم شکست خوردند و به شهر

---

[۱]ـ کوثی با ضم و سکون و ثاء سع نقطه و الف مقصوره از توابع شهر بابل که ابراهیم ﷺ در آن جا متولد و در آن جا نیز به آتش افکنده شده است، معجم البلدان، یاقوت حموی، کلمه (کوثی).

[۲]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۵۱.

[۳]ـ همان

[۴]ـ ساباط: ساباط کسری که محلی است تابع مدائن و معروف است و فارس‌ها آن را (بلاس آباد) می‌گویند که بلاس نام مردی بوده است، معجم البلدان، یاقوت حموی.

[۵]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۸، و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۱۵۱، در ترجمه طبری، ج۵، ص۱۸۰۵، به جای این شیر از پهلوانی نام برده است و به نظرم مترجم در ترجمه اشتباه کرده است.

[۶]ـ همان

بهرسیر گریختند و دیری نپایید که سعد نیز به ساباط رسید، و سر هاشم، برادرزاده‌اش را به خاطر کشتن شیر جنگی بوسید و در حالی که قسم خوردن سپاه جاویدان را به یاد آورده بود، زیر لب این آیه را زمزمه می‌کرد: ﴿أَوَ لَمۡ تَكُونُوٓاْ أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ﴾ [إبراهيم: ٤٤][1] «مگر شما نبودی قسم می‌خوردی که هرگز دچار زوال و نابودی نخواهید شد؟»

سعد سپاه اسلام را به سوی شهر (بَهُرسیر)[2] سوق می‌دهد، بهرسیر یک شهر بسیار مهم نظامی است، و به صورت دژ نفوذناپذیر و محکم‌ترین سپر دفاعی برای محافظت از تیسفون پایتخت کشور شاهنشاهی که فقط شط دجله را با تیسفون فاصله دارد، بنا گردیده است و علاوه بر حصار مرتفع سنگی و دروازه‌های آهنین و استحکامات نظامی چندین سپاه از جنگاوران ارتش ایران زیر فرمان مجرب‌ترین کارشناسان امور جنگی در پادگان‌های این شهر مستقر هستند، و بر روی پلی که این شهر نظامی را به تیسفون و به همه استان‌های ایران متصل می‌کند شب و روز نیروهای نظامی و تجهیزات جنگی به این شهر منتقل می‌گردد و گویی از بی‌نهایت مدد می‌گیرد و سپاه شصت هزار نفری اسلام وقتی به اطراف این شهر می‌رسد جز محاصره نظامی از چند طرف راه دیگری ندارد، اما از آن جائی که این شهر از جانب تیسفون آزاد بود و بر روی پل دجله ارزاق و کمک‌ها به او می‌رسید توانست مدت ده ماه در حلقه محاصره باقی بماند، سعد در این مدت همواره با امیرالمؤمنین رضی الله عنه در حال مکاتبه بود[3]،

محاصره شهر بَهُرسِیر

و از نبوغ نظامی و تدابیر جنگی او استمداد می‌جست و هر چند گاه، به وسیله منجنیق‌ها و سنگ‌اندازهایی که از ارتش روم به غنیمت گرفته بود به داخل پادگان‌ها

---

[1]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۰۵، و الکامل، ج۴، ص۵۰۸.

[2]ـ بهرسیر: به فتح باء و ضم هاء را و کسر سین شهری است واقع در غرب دجله و یکی از شهرهای هفتگانه که به مجموع آن‌ها مدائن گفته می‌شد و امروز از شهرهای هفتگانه جز این شهر، که من چند مرتبه آن را دیده‌ام، باقی نمانده است، معجم البلدان، یاقوت حموی.

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۳، و الکامل، ج۲، ص۵۰۸ و فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۶۲، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۰۷.

سنگ‌اندازی می‌کردند[۱] و احساسات ارتشیان ایران را تحریک می‌نمودند و چندین ستون از دروازه‌ای بیرون می‌آمدند ولی اکثراً کشته می‌شدند و بقیه به داخل حصار شهر می‌گریختند و در آخرین ماه محاصره بر اثر این سنگ‌اندازی‌های متوالی، احساسات ارتش ایران به حدی تحریک می‌گردد که تصمیم می‌گردند از دروازه‌ها خارج و این سپاه مهاجم و موذی را تار و مار کنند، و در یکی از روزها ناگاه دروازه‌ها گشوده می‌شوند و چندین سپاه ایران زیر فرمان سپهسالاران ایرانی سیل‌آسا از دروازه‌ها بیرون آمده و به سپاه اسلام حمله می‌کنند، اما پس از ساعت‌ها جنگ خونین بار دیگر ارتش ایران شکست خورده، و به داخل حصار شهر می‌گریزند[۲]،

یزگرد تقاضای صلح می‌کند

و وقتی یزدگرد از شکست ارتش ایران مطلع می‌گردد و مطمئن می‌شود سپاه اسلام به زودی بهرسیر را نیز تسخیر می‌نمایند نمایندگانی را از طرف خویش به سوی سعد می‌فرستد و بر این مبنا از او تقاضای متارکه جنگ می‌کند: «که تمام خاک عراق که در آن سوی دجله واقع است در دست سپاه اسلام باشد و بخشی از عراق که در این سوی دجله است (شامل پایتخت) در اختیار شاهنشاه ایران باقی بماند و دجله مرز مشترک آن‌ها گردد[۳]» اما چون امیرالمؤمنینس سعد را مأمور تسخیر تیسفون کرده است سعد به هیچ وجه نمی‌تواند این صلح را قبول کند و پاسخ رد به یزدگرد می‌دهد[۴]، و روز بعد سعد فرمان می‌دهد که کما فی‌السابق به وسیله سنگ‌اندازها ارتشیان ایران را در داخل شهر سنگ‌باران نمایند[۵] اما مشاهده می‌کنند که امروز مانند روزهای پیشین کمانداران ایرانی پاسخ سنگ‌اندازی‌های آن‌ها را نمی‌دهند و سعد در یک حالت تردید و احتیاط به جمعی از سپاهیان خود فرمان می‌دهد که به وسیله کمند و قلاب و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۳، و الکامل، ج۲، ص۵۰۸ و فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۶۲، و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۰۷.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۳، و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۱۹۵.

نردبان مصنوعی خود را بر بالای دیوار شهر برسانند[1] و از اوضاع شهر باخبر شوند و وقتی این چند نفر به بالای دیوار می‌رسند و از آن طرف پائین می‌آیند می‌بینند تمام شهر از سکنه خالی است[2] و دروازه‌ها را بر روی سپاه اسلام می‌گشایند و معلوم می‌شود که همان روزی که سعد پاسخ رد صلح را به یزدگرد داده است، بلافاصله به دستور یزدگرد ارتش ایران این شهر را خالی کرده و بعد از انتقال تمام نیروهایش پل را سوزانیده و تمام قایق و کشتی‌ها را هم به آن سوی دجله برده است[3].

سعد سپاه اسلام را در ساحل دجله روبروی تیسفون در حالی که کاخ سفید یزدگرد در برابر چشمان آن‌ها قرار گرفته است، مستقر می‌نماید و با احتیاط و حوصله تمام در این فکر است بدون پل و کشتی[4] و قایق چه طور سپاه اسلام را از این شط خروشان و عمیق عبور دهد، اما ناگاه در عبور دادن سپاه به شتاب می‌افتد زیرا به او خبر می‌دهند که یزدگرد قسمت مهمی از جواهرات و طلا و نقره و اشیای گرانبها را برداشته و همراه خاندان سلطنتی و حشم و حواشی خویش از تیسفون خارج و به (حُلوان[5] قصر شیرین) پناه برده است و سعد به شتاب می‌افتد که هر چه زودتر خود را به تیسفون برساند تا خزانه دولتی را از دستبرد سپاهیان فراری و افراد فرصت‌طلب نجات دهد و یزدگرد را تعقیب و دستگیر می‌کند مبادا این کله فتنه در آینده‌ها درصدد توطئه‌هایی برآید،

تشکیل گروه جان‌نثاری داوطلب

و برای عبور دادن سپاه از دجله، شورای عالی جهاد تصمیم می‌گیرد که قبلاً یک گروه انتحاری داوطلب، سوار بر اسب و با نیزه‌های بلند در پیشاپیش سپاه از دجله

---

[1]ـ همان

[2]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۳، و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۱۹۵.

[3]ـ همان

[4]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۴ و الکامل، ج۲، ص۵۱۱ و فتوح البلدان بلاذری، ص۲۶۲.

[5]ـ همان

عبور کنند[۱]، و در ساحل آن سوی دجله در میان آب با نیزه‌های بلند خود نگهبانان ساحلی را به قتل برسانند و به جای آن‌ها مستقر و از سپاه اسلام که به دنبال آن‌ها از دجله عبور می‌کند نگهبانی بدهند و بلافاصله گروه انتحاری داوطلب مرکب از شش نفر دلاوران فداکار به ریاست عاصم بن عمر[۲] اعلام آمادگی می‌نمایند، و اینک عاصم بر اسب خود سوار و پا در عمق آب دجله، که معلوم نیست چه قدر عمق دارد، می‌گذارد و با شور و احساسات خود این آیه[۳] را می‌خواند: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَٰبًا مُّؤَجَّلًاۗ﴾ [آل عمران: ١٤٥] «هیچ کس جز به اجازه خدا نمی‌تواند بمیرد، وقت معین مرگ تأخیر و تقدیمی ندارد» و بلادرنگ اسبش را در آب دجله می‌راند، و همراهانش نیز به محض استماع این آیه با بی‌باکی به دنبال عاصم به آب دجله می‌زنند، و قعقاع[۴] قهرمان نامور سپاه اسلام نیز که ناظر این همه ایمان و دلاوری گروه عاصم است بلافاصله در رأس گروهی از جنگاوران داوطلب به دنبال گروه عاصم خود را به امواج خروشان شط دجله می‌زند، و در حالی که سپاهیان اسلام در این طرف در حال دعا و فریاد از خدا به حرکات این دو گروه پیشتاز چشم دوخته‌اند، سپاهیان ایران نیز در پاسگاه‌های آن سوی دجله با تعجب زیاد نشیب و فراز امواج دجله را بر سر و یال اسب‌های آن‌ها نظاره می‌کنند، و با خود می‌گویند: «راستی این‌ها دیوانه هستند[۵]، و عبور از امواج خروشان به وسیله اسب جز استقبال از مرگ چیز دیگری نیست، ببینید همین حالا تمام آن‌ها در دجله غرق می‌شوند و عبرت دیگران هم می‌گردند!» اما برخلاف توهم سپاهیان ایران، این دو گروه پیشتاز بعد از مدتی درگیری با امواج

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۴ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۲۶ و الکامل، ج۲، ص۵۱۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۲ در کامل و طبری و تواریخ دیگر نوشته شده اسصت که سعد به آن‌ها گفت بگویید (نَسْتَعينُ بِالله وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ حَسْبُنا اللهُ وَ نُعِمَ الوَكيلُ وَ اللهَ ليصُرَنَ اللهُ وَلِيَّهُ وَ لِيَظْهِرَنَّ دينَهُ وَ لَيَهزِمَنَّ عَدُوَّهُ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلا بِالله العَلِيّ العَظيم).

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

خروشان دجله عرض دجله را طی کرده و به ساحل نزدیک می‌شوند و یکی از رؤسای پاسگاه‌ها در حال بهت و وحشت فریاد می‌کشد: «آهای همکاران! ببینید این‌ها به ساحل نزدیک شده‌اند آهای این‌ها جنی هستند و می‌خواهند به این سوی دجله بیایند!» و در همین لحظه از طرف فرمانده کل پاسگاه‌ها فرمان حمله به این دو گروه صادر می‌گردد که با تشکیل یک صف طولانی در ساحل دجله این دو گروه را در میان آب، شمشیر و نیزه بزنند و نگذارند از آب بیرون بیایند[۱]، اما در اعزام این دو گروه انتحاری همه چیز به حساب آمده بود و قعقاع و عاصم و همراهان آن‌ها با نیزه‌های بسیار تیز و بلندی که برای همین موقع با خود آورده بودند در فاصله کمی از ساحل این قدر به چشم اسبان و به سر و کله سپاهیان ایران زدند که بعد از مدتی آن‌ها را به هزیمت ناچار کردند و بلافاصله از دجله عبور نموده و به جای آن‌ها سنگر گرفتند[۲]، و تا عبور تمام سواران سپاه اسلام امنیت و حفاظت آن سوی دجله را به عهده گرفتند[۳] و پس از آن که سعد با تمام سواران سپاه اسلام در طنین تکبیرها از دجله عبور کردند بلافاصله ناخدایان ایرانی را احضار کرده، و با کشتی‌هایی که در ساحل شرقی لنگر انداخته بودند همه پیاده‌نظام‌های سپاه اسلام و تمام وسایل و اثاثیه آن‌ها را به آن سوی دجله انتقال دادند.

از عجایب کارهای نظامی در جنگ‌های رهایی‌بخش

عبور سواره‌نظام‌های سپاه اسلام از شط عمیق و خروشان دجله، در هر زمانی، اعجاب جهانیان را برانگیخته است به طوری که کارشناسان امور نظامی سپاه ایران در همان زمان، آن را کار (جِنّیان) توصیف نمودند و دو مورخ شهیر ابوالفداء[۴] و ابن اثیر[۵] آن را خارق‌العاده و کار بی‌نظیر خوانده‌اند که خدا برای یاران پیامبرش ﷺ ایجاد

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۴ و ۶۵ و الاخبار الطوال، ص۱۲۶ و ۱۲۷، الکامل، ج۲، ص۵۱۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۵.

[۵]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۱۲.

فرموده است و دانشمند و مورخ قرن بیستم (محمدحسین هیکل) درباره آن می‌گوید: «معجزه‌ای بود از معجزات نظامی مسلمین[۱] که با همین معجزات نظامی توانستند دو ارتش مجهز و صدها هزار نفری ایران و روم را تار و مار کنند!

پس از عبور تمام سپاه از دجله، سعد در رأس سپاه وارد مداین پایتخت کشور شاهنشاهی می‌شود و نیروهای خود را در تمام نقاط شهر و بر راه‌های خروجی مستقر می‌نماید، عرب‌ها این شهر را (مداین[۲]) نامیده‌اند یعنی شهرها، زیرا از پیوستن چندین شهر بزرگ به وجود آمده و از دیرزمانی پایتخت شاهنشاهان ایران بوده،

تیسفون یا مداین

و از حیث شکوه و عظمت بی‌نظیر و همواره دل‌ها و دیده‌ها از دور بدان دوخته، و جهانیان او را به جای بابل قدیم عروس شرق لقب داده‌اند و آن را از قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم باشکوه‌ترین می‌دانند زیرا انواع تجملات و زندگی شرقی که در این شهر وجود دارد در هیچ جای دیگر جهان وجود ندارد.

سعد بن وقاص در کاخ شاهنشاهی ایران

سعد همراه بخشی از سپاهیان وارد کاخ شاهنشاهی ایران می‌گردد. مداین، عروس شهرهای جهان و کاخ شاهنشاهی، عروس کاخ‌های مداین است، کاخ شاهنشاهی در وسط باغ بزرگی سر به آسمان ساییده است، که با درختان بلند و همیشه خرم[۳]، و گل‌های رنگارنگ و باغچه‌ها و حوض‌های مرمری که از میان آن‌ها، فواره‌ها به آسمان

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۱، ص۲۰۰، ابن کثیر این ستون هفتصد نفری که اسب‌های آن‌ها شناکنان در دجله به آن سو می‌شتافتند و عرض رودخانه دجله را پوشانیده بودند به کتیبه الاهوال، تیپ انتحاری و از جان‌گذشته نام می‌برد، ج۷، ص۶۵.

[۲]ـ معجم البلدان یاقوت حموی درباره تیسفون می‌گوید: «تیسفون به فتح اول و سکون حرف دوم و سین شهر کسری است که ایوان کسری در آن بوده و فاصله آن با بغداد سه فرسخ می‌باشد و درباره (مداین) می‌گوید: «پایتخت شاهان ساسانی که هر کدام به مقام شاهی رسیده‌اند شهری را در جوار آن بنا کرده‌اند و فارس‌ها آن را (توسفون) و عرب‌ها آن را (طیسفون) می‌نامند».

[۳]ـ این توصیف را از کتاب پیامبر ﷺ بارگاه انوشیروان، ص۲ تا ۴ تألیف زین‌العابدین رهنما نقل کرده‌ایم.

قد می‌کشند زینت یافته است و هوای لطیف فضای آن بوی نرگس را، چون رایحه جوانی، در آن جا متموج ساخته، و غرور و شادمانی را با هم در بینندگان به وجود می‌آورد. کاخ شاهنشاهی و متعلقات آن، زمینی را به مساحت سیصد گز عرض و چهارصد گز طول پوشانیده است و در این مساحت چندین ساختمان مجلل دیده می‌شوند و از همه مجلل‌تر (طاق کسری) است که به فاصله صد متر از شرق او عمارتی باشکوه و مجلل واقع است و در سمت جنوب آن عمارت مجلل‌تری که به (حریم کسری) موسوم است. قصر شاهنشاهی یا تخت خسرو (طاق کسری[۱]) نمای شش‌اشکوبی دارد، از مرمر سفید و در دوسوی آن طاق بیضی شکلی قرار دارد، و گلدسته‌های آن به سبک قصرهای قیصران روم بر سقف آن قرار گرفته است و با ارتفاع بیست و هشت گز و اندی بر بالای دوازده ستون مرمر باشکوه و باابهت در میان عمارت‌های باغ سر به آسمان ساییده است و حجاری‌ها و تزئیناتی که در سنگ‌های سفید پیشانی این کاخ دیده می‌شوند نظر بینندگان را از درخت‌ها و گل‌های باغ می‌رباید و به خود متوجه می‌نماید[۲].

فرش بهارستان در طاق کسری

در یکی از تالارهای طاق کسری، قالی ظریف و اعجاب‌انگیزی گسترده شده است، که صنعت‌گران هنرمند ایرانی تمام هنرهای خود را در بافتن این قالی برای طاق کسری نشان داده‌اند نامش (بهارستان[۳] کسری) طولش یکصد و پنجاه زراع و عرض هفتاد زراع و تار و پود آن رزبفت و جواهرنشان است و متن و حاشیه آن بوستان و گلستانی را نشان می‌دهد، با درخت‌ها و انواع گل‌های رنگارنگ که برگ درخت‌ها همه از زمرد و شکوفه‌های آن از مروارید، و غنچه‌ها را از یاقوت قرمز و لاجوردی[۴] و جواهرات دیگر ساخته‌اند و اضافه بر این قالی نفیس و اعجاب‌انگیز، معادل بیست و پنج

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ کتاب پیامبر ﷺ ص۴ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۲۴.

[۴]ـ همان

میلیون لیره استرلینگ زینت‌آلات و جواهرات قیمتی، و ظروف طلا و یاقوت و زمرد، و شمعدان‌های طلا و قندیل‌های گوهری و مجسمه‌های گوناگون طلا و نقره که در میان آن‌ها یک شتر تمام نقره و جهاز طلایی و یک اسب طلا با زین و برگ سیمین که به جواهرات دیگر نیز آراسته شده‌اند خودنمایی می‌کنند و تلألؤ و درخشندگی این همه فلزات قیمتی در اطراف این قالی اعجاب‌انگیز و انعکاس برق آن‌ها در لوحه‌های سیمین و زرین دیوارها، آمیخته با نور خورشید و ماه که از پنجره‌های بالا به درون بارگاه می‌تابد، امواج متحرکی را بسان حرکت ارواح در آن نمایان می‌نماید! و بیننده را به حالتی از رخوت و رؤیا و مستی و بی‌آگاهی از خویش می‌کشاند[1]!

سعد (فرمانده کل سپاه اسلام) در کاخ شاهنشاهی

و اینک سعد فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق پا به این کاخ اعجاب‌انگیز و افسانه‌ای نهاده است ولی او از یاران پیامبر ﷺ است و فقط با دید عبرت (نه با دید اعجاب) به در و دیوار و سقف و سطح آن می‌نگرد و شاید در دل خویش می‌گوید: «بیچاره مردمان ستمدیده ایران! بیچاره و چقدر کار کرده‌اند و رنج کشیده‌اند، و کسری‌ها دسترنج آن‌ها را گرفته تا این همه کاخ‌های مجلل و این همه طلا و جواهرات را به خود اختصاص دهند؟! و این کسری‌ها چقدر ستم‌پیشه و خون‌خوار بوده‌اند، که تا این حد خون ملت ایران را مکیده و زحمت‌کشان ایران را تا این اندازه، استثمار کرده‌اند؟! راستی مگر کسری‌ها ایرانی نبوده‌اند، و خود را انسان ندانسته‌اند؟ پس چطور روا داشته‌اند و حتی اِعمال قدرت هم کرده‌اند، که یک نفر ایرانی و یک انسان در میان این کاخ با این همه عظمت و زرق و برق و تجملات زندگی کند، و میلیون‌ها ایرانی و میلیون‌ها انسان دیگر شب و روز را، با کدّ یمین و عرق جبین و در غم و غصه قوت لا یموت و نان خشک و لباس ساده زن و فرزندان خویش، به سر برند! مگر

---

[1]ـ کتاب پیامبر ﷺ، ص۲ تا ۵ تألیف زین‌العابدین رهنما، توجه: در البدایه و النهایه و در الکامل و در طبری درباره فرش بهارستان گفته شده که نقش این فرش نقشه جغرافیایی ایران را نشان می‌داد آن هم نقشه چنان فراگیر و دقیقی که تمام کوه‌ها و بیشه‌ها و رودخانه‌ها و شهرها و پادگان‌ها را با منسوجات طلا و مروارید و جواهرات قیمتی نشان می‌داد، البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸، طبری، ج۵، ص۱۸۲۴.

حکمرانان ایران بر مبنای اصل انسانی: «سَيدُ القَوْمِ خادِمُهُمْ» تعهد خدمت‌گزاری را به ملت ایران نداده‌اند؟ و چرا پس از به دست گرفتن قدرت، همه مردم را خدمت‌گزار و برده خویش ساختند و از سر تا ناخن خون آن‌ها را مکیده و این کاخ‌ها و تجملات اعجاب‌انگیز را تصاحب نموده‌اند[1]! و به حدی مغرور و فریفته شدند که خسروپرویز در همین طاق و ایوان نامه پیامبر خدا ﷺ را پاره کرد، و یزدگرد هم با صدور یک فرمان رستم را در رأس سپاه یکصد و بیست هزار نفری مأموریت داد که تمام سپاهیان اسلام را در خندق قادسیه دفن نماید، و هنوز نگاه‌های عبرت‌انگیز سعد در شکوه و تجملات این کاخ عظیم و افسانه‌ای جدا نشده بود که طنین این آیه از زبان سعد فضای کاخ را به لرزه درمی‌آورد[2]: ﴿كَمۡ تَرَكُواْ مِن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ۝٢٥ وَزُرُوعٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ ۝٢٦ وَنَعۡمَةٖ كَانُواْ فِيهَا فَٰكِهِينَ ۝٢٧ كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ ۝٢٨ فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ۝٢٩﴾ [الدخان: ۲۵-۲۹] «چقدر زیاد است اشیایی که آن‌ها از خود به جا گذاشته‌اند، از باغ‌ها و چشمه‌ها و کشتزارها و آسایشگاه‌های باشکوه، و هم چنین عیش و نعمتی که آن‌ها در آن زندگی بسیار مرفه و متنوعی را داشته‌اند، چنین بود و ما همه آن‌ها را به قوم دیگر به ارث دادیم، و از این که آن‌ها این همه مقام و نعمت را از دست دادند نه آسمان و نه زمین هیچ کدام برای آن‌ها گریه نکرد و کسی نیز چشم به راه برگشتن آن‌ها نیست».

سعد و همراهانش از حوض‌های کاخ وضو گرفتند و با ادای هشت رکعت[3] نماز فتح و پیروزی شانزده مرتبه سر سجده و تعظیم را بر زمین نهادند، به شکر این که خدا آن‌ها را توفیق بخشیده که در جبهه شرق یکی از دو لانه ستمگرترین طاغوت‌های

---

[1]ـ دین اسلام این تبعیض‌های ناروا، و این نوع حکومت‌های طاغوتی و این حکومت‌های استکباری را بر مستضعفان و هر نوع ستم و استثمار محکوم به نابودی اعلان نمود و خلفای صدر اسلام ﷺ و فرماندهان و فرمانروایان آن زمان به پیروی از رسول‌الله ﷺ در عمل و رفتار خود کمال مساوات و برابری انسان‌ها را در حقوق رعایت کردند.

[2]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۱۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۱۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۳.

[3]ـ همان

جهان را تسخیر کنند و از خدا می‌خواهند که سپاه اسلام را در جبهه شمالی و غربی هم توفیق دهد که لانه ستمگر دیگر را هم تسخیر نماید و بر اثر سقوط رژیم شاهنشاهی در شرق و رژیم امپراتوری در شمال و غرب، جهان بشریت را از جور و ستم نجات داده و همه را آماده قبول دین اسلام نمایند.

سعد بدون این که در طاق کسری تغییری بدهد و بدون این که الواح و مجسمه‌های آن را پائین بیاورد[۱] آن‌را محل انجام دادن جماعت نماز روزانه و جماعت جمعه قرار داد و اولین جمعه را در همان جا برگزار نمود[۲].

سعد، بعد از تصرف مداین و استقرار نیروها در میان شهر اعلام نمود که جان و مال و حیثیت و آزادی تمام مردم در امان است و هر کس دین اسلام را قبول می‌کند در زمره مسلمانان قرار می‌گیرد و هر کس بر کیش و دین خویش باقی می‌ماند، جز پرداخت جزیه چیزی بر او نیست، و سعد بلافاصله برای جمع‌آوری اموال دولتی و ضبط خزانه و اموال کسری‌ها و اشیای قیمتی متعلق به آن‌ها، ستادی را به ریاست (عمرُبن مقرّن[۳]) تشکیل داد و به سپاهیان خویش دستور داد که هر چه را از اموال کسری‌ها به دست آوردند به این ستاد تحویل دهند، و ستاد دیگری را به ریاست (سلمان[۴] بن ربیعه) و با نظارت خود تشکیل داد که وجوه و اموال جمع شده را به عنوان غنایم جنگی بعد از جدا کردن یک پنجم سهم امیرالمؤمنینﷺ در مرکز، در بین سپاهیان تقسیم کنند و پس از چند روز تحقیق و بررسی وجوه دریافتی و اموال ضبط شده کسری‌ها مطابق صورت ذیل از ستاد اول به ستاد دوم و برای تقسیم و توزیع تحویل گردید.

---

[۱]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۰۲.

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۱۴ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۸. این مراجع عموماً نوشته‌اند که جمعه در ماه صفر بوده و کامل و طبری اضافه کرده‌اند که در سال شانزدهم هجری بوده است بنابراین در سومین سال خلافت فاروقﷺ پایتخت شاهنشاهی ایران در تصرف سپاه اسلام قرار گرفته است.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۵ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۹.

[۴]ـ همان

لیست غنایم مداین پایتخت ایران

۱ـ یک بیلیون و سیصد میلیارد[۱] دینار (سکه طلا به وزن یک مثقال)، که در خزانه یزدگرد باقی مانده بود.

۲ـ تعداد زیادی ظروف طلا و نقره، و الواح عقیق و الماس منبت‌کاری و هم چنین مجسمه‌های طلا و نقره و جواهرات و زینت‌آلات که تعداد هر یک معلوم اما قیمت هیچ کدام از آن‌ها معلوم[۲] نبود.

۳ـ تاج شاهنشاهی، همان تاج قدیم اشکانیان که در ابتدا مرصع به مروارید بود، و شاپور اول آن را با گوهرهای گرانبهای دیگر مرصع نمود و شاپور دوم نیز به جای کره آن سه رشته مروارید درشت را نصب کرده و یزدگرد دوم نیز کره کوچک را بالا برده، و نشانه آفتاب را نیز در میان آن قرار داده است و بعداً هلال ماه را نیز بر آن افزوده‌اند به طوری که نصف کره در هلال واقع است و انوشیروان نیز تاجی بر آن افزوده است[۳].

۴ـ شمشیر و زره کسری که در آن‌ها جواهرات خیلی گرانبها به کار رفته است و هم چنین جامه‌های دیبا که با طلا بافته شده و با جواهرات مزین گردیده‌اند و جامه‌های غیردیبا که با دانه‌های گهر گرانبها مزین گشته‌اند[۴]، و هم چنین دو صندوق بزرگ حاوی شمشیر مرصع کسری و زره‌های او به اضافه شمشیرهای مرصع هِرَقْل روم و خاقان چین و نُعمان بن مُنْذر و دیگر سلاطینی که ارتش ایران در حال جنگ و به عنوان غنایم از آن‌ها گرفته است، و این صندوق‌ها را قعقاع بن عمر در اثنای بازرسی راه‌های خروجی از یک نفر ایرانی گرفته است[۵].

---

[۱]ـ الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ج۱، ص۲۰۳ در حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۱۴۳، مبلغ دینارهای موجود در خزانه را به عدد: (۳) که دوازده صفر در طرف راست آن باشد نشان داده است یعنی از سه میلیارد دینار ده برابر بیشتر!!

[۲]ـ الفاروق عمر رضی الله عنه، ج۱، ص۲۰۳.

[۳]ـ کتاب پیامبر صلی الله علیه وسلم، بارگاه انوشیروان، ص۵، تألیف زین‌العابدین رهنما و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶ و ۶۷.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۱، در همین مراجع نیز بحث از تاج کسری شده است.

[۵]ـ همان

۵ـ بار یک قاطر رخت و جامه‌های زربفت و جواهرنشان و قلاده‌های گهربار و زینت‌آلاتی که کسری روز بار عام آن‌ها را پوشیده و بیش از هر زمانی احساس غرور می‌کرده است و زُهره در اثنای بازرسی راه‌های خروجی این قاطر را گرفته است[۱].

۶ـ بار دو قاطر که در یکی از آن‌ها تاج مرصع و سنگین خسرو بود که همواره بر دو ستون استوار می‌گردید و بر بالای سر خسرو ظاهر می‌شد و بار دیگر رخت‌های زربفت و پرندهای جواهرنشان بود و این دو قاطر را (کَلَج) در اثنای بازرسی راه‌ها از چند نفر ایرانی گرفته بود[۲].

۷ـ چندین جعبه بزرگ به شکل گنبد ترک‌ها و پر از سکه‌های طلا و نقره که یکی از بازرسان سپاه در مخفی‌گاهی آن‌ها را یافته که با سرب و قلعی مهر شده‌اند و در ابتدا خیال کرده که چیزهای خوردنی در داخل آن‌ها است اما پس از باز کردن یکی از آن‌ها معلوم شده که پر از سکه‌های[۳] طلا و نقره می‌باشند و بلافاصله آن‌ها را تحویل ستاد خزانه‌داری داده است، و رئیس ستاد به هنگام تحویل گرفتن آن‌ها وقتی می‌بیند که جای یک دانه از درهم و دینارها خالی نشده از نهایت امانت این بازرس تعجب می‌کند و از او تقدیر و تحسین می‌نماید[۴]، و بازرس بدون اعتنا به تقدیر او می‌گوید: «به خدا، اگر خوف خدا را در دل نداشتم حتی یک دانه از این‌ها را برای تو نمی‌آوردم» و وقتی رئیس ستاد به او می‌گوید خود را معرفی کنید، از معرفی کردن خویش خودداری می‌کند و می‌گوید: «من این کار را محض رضای خدا نه به خاطر شهرت امانت‌داری انجام داده‌ام[۵]» و پس از رفتن او و پرسش از دیگران، معلوم می‌شود این مسلمان امین و گمنام (عامر بن[۶] عبد قیس) است و سعد که به عنوان ناظر در ستاد حضور دارد، از

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۶ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۰.

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۶ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۰.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۵ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۹.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۷ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۲۱ و ۱۸۲۲.

[۵]ـ همان

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۷.

این امانت‌داری تعجب نمی‌کند و به حاضرین می‌گوید: «تجربیات مکرر ثابت کرده است که تمام افراد سپاه دارای چنین امانتی می‌باشند[۱]».

پس از انتقال این غنایم از ستاد جمع‌آوری به ستاد تقسیم، یک جلسه مشورتی تشکیل گردید و به اتفاق آراء تصویب کردند که فرش نفیس[۲] بهارستان و تاج شاهنشاهی ایران[۳] و شمشیرهای مرصع و زره‌ها و رخت و پرند و زینت‌آلات مخصوص کسری را از تقسیم خارج و به عنوان هدیه سپاه اسلام برای امیرالمؤمنین ﷺ بفرستند، و بقیه غنایم را زیر نظر سعد پس از برداشتن یک پنجم آن برای ارسال به مرکز، در بین شصت[۴] هزار سپاهی تقسیم نمودند و سهم هر یکی بدون جوایز برابر (یک هزار و دویست[۵] سکه طلا) در حدود شش میلیون تومان[۶] به حساب زمان ما، گردید و یک پنجم غنایم نیز با قالی بهارستان و تاج و تجملات کسری به وسیله نه شتر حمل و توسط (بشیر بن الخصاصیه[۷]) به مدینه ارسال گردید.

علی مرتضی ﷺ امانت سپاهیان اسلام را از فاروق ﷺ می‌داند

فاروق ﷺ همراه مسلمانان در مسجد مدینه، وقتی این همه صندوق‌های پر از طلا و نقره و اشیاء نفیس را می‌بینند در حالتی از مسرت و اعجاب می‌گوید: «چه مسلمانان امین و باایمانی هستند کسانی که این همه اشیای نفیس را به دست آورده و به این جا فرستاده‌اند[۸]!!!» علی مرتضی ﷺ[۱] در پاسخ او می‌گوید: «چون تو پاک و امین هستی

---

[۱]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۲۲ و الکامل، ج۲، ص۵۱۷.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۲۴ و ۱۸۲۶ و الکامل، ج۱، ص۵۱۷.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۱۸.

[۵]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۲۳ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷، در این مراجع گفته شده که به هر یک از سپاهیان دوازده هزار رسید که منظور دوازده هزار درهم است و هر درهم در آن زمان معادل یک دینار (یک مثقال طلا) بوده است.

[۶]ـ این مقیاس در تابستان سال ۱۳۶۷ ش. صورت گرفته است.

[۷]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۹ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۲.

[۸]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۹ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۲.

لاجرم زیردستان تو هم پاک و امین هستند، و اگر تو خائن می‌بودی مطمئناً زیردستان تو نیز خائن و سودجو می‌بودند» امیرالمؤمنینﷺ به تاج و دیبا و پرندهای کسری خیره می‌شود، و مایل است کسی آن‌ها را بپوشد تا کپیه کسری را مشاهده کند، اما آیا ممکن است آن کس خود عمرﷺ باشد و عمرﷺ برای یک لحظه به عنوان آزمایش، جامه‌های شاهانه خود را بپوشد؟! نه به هیچ وجه. زیرا عمرﷺ مصمم است که تا آخرین لحظه زندگی در راه پیامبر ﷺ و ابوبکرﷺ گام بردارد، و برنامه او گسترش عدالت اجتماعی در تمام جهان، و نابودی همه کسری‌ها و هِرَقْل‌ها از صفحه وجود است و هرگز اجازه نمی‌دهد یک کسرای عربی و یک هِرَقْل حجازی با تغییر نام و ملیت در جهان سر و کله ظاهر نماید،

نمایش قواره کسری در مدینه

و عمرﷺ که امیرالمؤمنین است و خادم همه مسلمانان است و مأمور گسترش عدالت اجتماعی در جهان و طرفدار ستمدیدگان است فقط در پیراهن ساده و تمیز و کم‌بهای خویش زیبا است و هرگز نمی‌خواهد این زیبایی را حتی برای یک لحظه نیز از دست بدهد، به همین جهت به (سُراقه)[2] که مرد تنومند و هیکلی است دستور می‌دهد که به لباس کسری درآید و چشمان درشت و ابروهای پرپشت او در زیر تاج خسروانی ظاهر گردند، و امیرالمؤمنینﷺ در حالی که نگاه عبرت‌آمیزی به قواره جعلی کسری و این همه طلا و نقره و اشیای نفیس می‌کند، به جای احساس غرور و مسرت از این همه پیروزی‌ها نسبت به زمامداران پیش از خود احساس انفعال و شرمندگی می‌کند، و با حالتی از گریه و فغان سرش را به آسمان بلند کرده[3]، و زیر لب این جمله‌ها را زمزمه

[1]ـ همان

[2]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص۶۸ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۶ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۶، مطلب را به همین مضمون روایت کرده ولی به جای (سراقه)، (محلم) نوشته است.

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۸ و در الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۶ می‌گوید: «از او پرسیدند چرا گریه می‌کنی در حالی که هنگام خنده و شادی است». در جواب گفت: «از این نگرانم که مسلمانان بر اثر دستیابی به این خزاین خون یکدیگر را بریزند و از مرزهای احکام دین تجاوز کنند» و در

می‌نماید: «خدایا! تو این پیروزی را به پیامبر ﷺ [۱] عطا نفرمودی که از نظر تو از من بسیار گرامی‌تر و محبوب‌تر بود،

امیرالمؤمنین‌ﷺ به جای غرور احساس شرمندگی می‌کند

و به جانشینش ابوبکرﷺ [۲] نیز عطا نفرمودی که باز در نظر تو از من گرامی‌تر و محبوب‌تر بود، پس، از این پیروزی که به من بخشیده‌ای به تو پناه می‌آورم، مبادا موجب غرور و گمراهی و آزمایش من گردد [۳]» امیرالمؤمنین‌ﷺ به سراقه دستور داد رخت و پرند و تاج کسری را از خود جدا و آن‌ها را بر چوبی آویزان و به صورت ماکت در معرض دید مردم قرار دهد و به عبدالرحمن بن عوف دستور داد که قبل از فرا رسیدن شب همه اشیای نفیس و قیمتی را به فروش رسانیده یا بهای آن‌ها را تقویم و در ردیف سکه‌های طلا و نقره برای تقسیم آماده نماید و در همان روز یک پنجم غنایم مداین با نظارت امیرالمؤمنین‌ﷺ و به نسبت مراتب در بین مسلمانان مدینه تقسیم و به کسانی که در راه پیروزی اسلام فداکاری‌های بیشتری را نشان داده‌اند، جوایزی نیز به آن‌ها اعطا می‌گردد.

قالی بهارستان

امیرالمؤمنین ﷺ، هدایای سپاه اسلام (قالی بهارستان و تاج و شمشیرهای کسری را) پس از قبول به مسلمانان برمی‌گرداند، و به سهم خویش به اندازه یک نفر از مسلمانان اکتفا می‌کند، و در توزیع قالی بهارستان در بین مسلمانان تردید پیدا می‌کند [۴]، زیرا قطعه قطعه کردن آن سبب پائین آمدن ارزش آن و یک خسارت

طبری، ج۷، ۱۸۲۶ می‌گوید: «در این اثنا عمرﷺ گفت هر کس فریب دنیا را بخورد احمق است و اندوخته کسی پس از مرگش به شوهر زنش و شوهر دخترش و زن پسرش یا دشمنش می‌رسد».

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۵ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۵.

جبران‌ناپذیر اقتصادی است و اعطای آن به یک نفر بیشتر از سهم معین و انهدام اصل مساوات و برابری و پی‌ریزی اشرافیت نوین اسلامی است و برای حل این معضل جلسه مشورتی از یاران مهاجر و انصار حاضر در مدینه تشکیل می‌گردد[۱]، جمعی هرگونه تصرف در این قالی را به نظر امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه موکول می‌نمایند به دلیل این که چهار پنجم آن متعلق به سپاه اسلام است و سپاه اسلام همه سهام خود را به امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه هدیه کرده است و برخی پیشنهاد می‌کنند که این قالی به پیروی از مصوبه شورای سپاه متعلق به شخص امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه باقی بماند ولی امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه با هیچ کدام از این دو نظر موافق نیست[۲]

تقسیم قالی[۳] بهارستان

و منتظر نظر صائب‌تری است که در این اثنا علی مرتضی‌رضي الله عنه[۴] به پا می‌خیزد، و با یک بیان مستدل و زیبا آراء مبنی بر اختصاص این قالی را به یک نفر (خواه امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه و خواه دیگری رد می‌کند و به قطعه قطعه کردن و تقسیم عادلانه آن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸ و طبری، ج۵، ص۱۸۲۵ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۵.

[۳]ـ در البدایه و النهایه و طبری و الکامل درباره این فرش گفته‌اند: «نقشه و خطوط و رنگ‌آمیزی آن به صورت یک نقشه مفصل جغرافیایی ایران بوده و کسری‌ها با مطالعه آن فرامین ملوکانه را درباره ایران بزرگ صادر می‌کردند و وقتی بر آن می‌نشستند احساس می‌کردند که در فصل بهار هستند».

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۸۲۵ و الکامل، ج۲، ص۵۱۸ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۵ و در البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷، نوشته که علی مرتضی‌رضي الله عنه به عمر فاروق‌رضي الله عنه چنین گفت: «چون تو پرهیزگار هستی حتماً مسلمانان زیر فرمان تو نیز پرهیزگار و امین هستند و اگر تو استفاده‌جو می‌بودی حتماً مسلمانان نیز استفاده‌جو و فرصت‌طلب می‌بودند آن گاه عمررضي الله عنه فرش را تقسیم کرد و قطعه‌ای به علی‌رضي الله عنه رسید که بیست هزار درهم قیمت آن بود، البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۷ و بنابراین روایت فاروق‌رضي الله عنه بدون پیشنهاد دیگران تصمیم به تقسیم فرش گرفته و علی‌رضي الله عنه چیزی نگفته است.

رأی می‌دهد[۱]) و در این بیان زیبا خطاب به امیرالمؤمنین رضی الله عنه چنین می‌گوید: «خدا نکند دانایی تو به نادانی و یقین تو به تردید مبدل گردد، در این دنیا دارایی تو تنها چیزی است، که می‌بخشی و می‌روی یا می‌پوشی و کهنه می‌کنی یا می‌خوری و از بین می‌بری، و مطمئن باش که اگر امروز تو این قالی را باقی بگذاری فردا به دست کسانی خواهد رسید که شایستگی آن را ندارند[۲]».

امیرالمؤمنین رضی الله عنه نظر علی مرتضی رضی الله عنه را تأیید می‌نماید و دستور می‌دهد قالی بهارستان را قطعه قطعه کرده و بر مسلمانان تقسیم نمایند و قطعه‌ای که به اندازه پنجه دست و چندان هم مرغوب نبود سهم علی مرتضی رضی الله عنه گردید که آن را بیست هزار درهم[۳] معادل دو هزار مثقال طلا فروخت.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

فصل دهم:
پیشروی در جبهه شمال و شرق تا فتح بیت‌المقدس و شوشتر

فصل دهم:

پیشروی در جبهه شمال و شرق تا فتح بیت‌المقدس و شوشتر

جنگ خونین جلولا

به سعد فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق، گزارش رسیده که تمام سپاهیان فراری مداین در جولا[1] در سی و هشت کیلومتری مداین و زیر فرمان مهران رازی، علیه سپاه اسلام جبهه تازه‌ای را تشکیل داده‌اند، سعد پس از کسب تکلیف از امیرالمؤمنین رضی الله عنه، هاشم بن عتبه و قعقاع را در رأس دوازده هزار نفر به سوی جلولا اعزام می‌دارد و وقتی سپاه به جلولا می‌رسد می‌بینند که خندق عمیق و طولانی را حفر کرده و در تمام طول آن سیم‌های خاردار کشیده[2] و در پشت این خندق کمین گرفته‌اند و یزدگرد در پشت جبهه در حُلْوان (قصر شیرین) ستاد فرماندهی را تشکیل داده و نیروهای امدادی و تازه نفس را همراه خواربار و تجهیزات جنگی به این جبهه می‌کشاند، سپاه اسلام به علت عمق خندق امکان حمله به شهر را ندارد و هشتاد[3] آن را محاصره می‌کند ناگاه روزی عده‌ای از سپاهیان ایران در نزدیکی خندق اختلاف شدیدی با هم پیدا می‌کنند و به قتل و کشتار یکدیگر می‌پردازند و این قدر لاشه اسبان و سواران را به خندق می‌اندازند که سپاه تحت فرمان قعقاع به آسانی می‌تواند[4] بر روی روی لاشه‌ها عبور و به سپاه مهران حمله کند و نیروهای تحت فرمان هاشم نیز خود را به صحنه می‌رسانند و ساعت‌ها در بین جنگاوران ایران و دلیرمردان مسلمان جنگ

---

[1]ـ جلولاء: بخشی است از بخش‌های سواد عراق در راه خراسان و فاصله آن با خانقین هفت فرسخ است، معجم البلدان یاقوت حموی.

[2]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۹ و الکامل، ج۲، ص۵۲۰.

[3]ـ همان

[4]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۷ و الکامل، ج۲، ص۵۲۰، اما در البدایه و النهایه بحث از این اختلاف نشده و به جای آن گفته شده که جنگ در بین طرفین به حدی شدید گردید که تبرها و نیزه‌ها به پایان رسیدند و طرفین فقط با شمشیر و تبرزین می‌جنگیدند و قعقاع فتح را به دست آورد.

خونین به شدت ادامه می‌یابد و مسلمانان ناچار نماز ظهر را به اشاره انجام می‌دهند[۱] و در ساعت‌های آخر روز با غرش قعقاع و هاشم و برق شمشیر جنگاوران اسلام، چنان باران مرگی بر سپاه ایران می‌بارد که یکصد هزار[۲] لاشه بی‌جان و نیم‌جان بر زمین می‌افتد و بقیه سپاه سراسیمه و وحشت‌زده به هر سو فرار کرده[۳] و در دام سیم‌های خاردار می‌افتند، و نام جلولا را در تاریخ شکست‌های حیرت‌انگیز و معلول اختلافات داخلی جاویدان نمودند.

آزاد کردن حُلوان (قصر شیرین)

قعقاع فرمانده ستون‌های پیشتاز پس از پیروزی در جلولا به سوی حلوان[۴]، مرکز ستاد فرماندهی یزدگرد، پیش می‌رود و در بین راه به او خبر می‌دهند که یزدگرد پس از اطلاع از شکست جلولا به سوی ری فرار کرده است و (خسروشنوم) را فرمانده نیروهای مستقر در حلوان قرار داده است. قعقاع در حال پیشروی به افراد مسلح زینبی فئودال معروف حلوان که زمین‌های شهری و روستاهای اطراف را به قید تملک خویش درآورده است برخورد می‌کند و زینبی کشته می‌شود و افراد او نیز فرار می‌کنند و فرمانده پادگان حلوان خسروشنوم[۵] نیز بدون مقاومت همراه سپاه خویش از شهر گریخته و بدون خونریزی شهر آزاد گشته و قعقاع سپاهیان شکست خورده را تا آن سوی مرز خانقین تعقیب می‌نماید و مهران را به قتل می‌رساند[۶] و فیروزان نیز به کوه‌ها فرار می‌کند[۷]،

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۹.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۰.

[۳]ـ الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۲۸.

[۴]ـ حلوان: به ضم اول و سکون دوم شهری است در آخرین نقطه مرزی سواد عراق و در کتاب ملحمه منسوب به بطلمیوس این شهر دارای طول جغرافیایی ۷۱ درجه و ۵۴ دقیقه و عرض ۳۴ درجه است، معجم البلدان، یاقوت حموی.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۱.

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۱.

[۷]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۱.

غنائم جنگ جلولا و حلوان

غنائمی که در جنگ جلولا و حلوان به دست سپاه اسلام رسیده است صندوق‌های سکه، طلا و نقره و جواهرات گرانبها است که شکست‌خوردگان مداین با خود آورده‌اند و به سی میلیون درهم (سه میلیون[۱] سکه طلا) بالغ و حصه هر سپاهی سواره نظام پس از جدا کردن یک پنجم آن نه هزار[۲] درهم (نهصد سکه طلا)[۳] و نه رأس چهارپا است سعد خمس غنائم را توسط جمعی که زیاد بن ابی سفیان در رأس آن‌ها است به مدینه می‌فرستد برخی از صاحب‌نظران پیشنهاد می‌کنند که امیرالمؤمنین رضی الله عنه این سکه‌های طلا و نقره و جواهرات را در بیت‌المال بگذارد و آن‌ها را تقسیم نکند ولی امیرالمؤمنین رضی الله عنه با نظر آن‌ها موافقت نمی‌کند، و آن شب بارهای سربسته غنایم با نگهداری عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن ارقم در صحن مسجد باقی می‌ماند[۴]، و فردای آن شب طبق معمول امیرالمؤمنین رضی الله عنه نماز صبح را با مسلمانان انجام می‌دهد و تا طلوع خورشید در میان آن‌ها به وعظ و نصیحت و توضیح علل پیروزی‌های سپاه اسلام می‌پردازد[۵].

امیرالمؤمنین رضی الله عنه از مشاهده طلا و جواهرات به گریه می‌افتد

و در این هنگام بارهای غنائم را زیر نظر امیرالمؤمنین رضی الله عنه برای تقسیم می‌گشایند و برق سکه‌های طلا و نقره و تلألؤ زبرجد و یاقوت و جواهرات بر سقف و در و دیورا

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۳۲.

توجه: فرمانده پادگان حلوان در برخی از تواریخ (خسروشنوم) و در برخی (صنروشنوم) نوشته شده است و حدس نگارنده این است که (خسروشنوم) درست است، زیرا حرف (ص) در زبان فارسی ایران باستان وجود نداشت و خسرو هم زیاد بوده و شاید در آغاز امر خسرو را طوری نوشته‌اند که (صنرو) خوانده شده است.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۰.

[۵]ـ همان

مسجد می‌تابد و مسلمانان حاضر در مسجد به حالتی از شادی و مسرت و تبسم در می‌آوردند اما امیرالمؤمنین‌ﷺ برخلاف آن‌ها از مشاهده این طلا و جواهرات به حالت گریه[۱] و تأثر درمی‌آید و وقتی عبدالرحمن بن عوف علت تأثر و گریه او را می‌پرسد، امیرالمؤمنین‌ﷺ در جواب می‌گوید: «از این جهت متأثر هستم و گریه می‌کنم که هر قومی به چنین ذخائری دسترسی پیدا کرد به جای اخوت و برادری نسبت به یکدیگر بدبین و کینه توز می‌شوند و به جان یکدیگر می‌افتند»[۲] امیرالمؤمنین‌ﷺ در میان گریه و تأثر و اعلان خطرهای طلا!! این غنائم را عادلانه و برحسب مراتب در بین مسلمانان تقسیم می‌کند.

تکریت و موصل آزاد می‌گردند

از طرف سعد، فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق، نامه‌ای به امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌رسد که «انطاق[۳]» یکی از فرماندهان سپاه روم، همراه سپاه خود از موصل* به تکریت* منتقل، و سپاه عظیمی از اعراب (ایاد، تَغْلَب، نمر و شهارجه[۴]) را با خود هم‌پیمان نموده است، امیرالمؤمنین‌ﷺ در پاسخ او می‌نویسد: «بلافاصله عبدالله بن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۱ و ۷۲ و الکامل، ج۲، ص۵۲۳ و ۵۲۴، و طبری، ص۱۸۳۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۹.

*ـ موصل: به فتح میم و کسر صاد طبق استخراج بطلیموس دارای طول جغرافیایی ۶۹ درجه و عرض شمالی ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه از شهرهای بزرگ و دروازه عراق و از شهرها و بخش‌های تابع آن (نینوا، باهدد و باعددا، بارطلی و غیره) معجم البلدان، یاقوت حموی.

**ـ تکریت: به فتح تاء و عامه آن را مکسور می‌خوانند. فاصله آن تا بغداد سی فرسخ و با طول ۹۸ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض ۳۷ درجه و ۳ دقیقه از تأسیسات شاپور پسر اردشیر، معجم البلدان، یاقوت حموی.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۱ و ۷۲ و الکامل، ج۲، ص۵۲۳ و ۵۲۴، و طبری، ص۱۸۳۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۹.

معتم[۱] را در رأس سپاه خویش به شهر تکریت اعزام نمائید» عبدالله شهر را، که خندق عمیقی را به دور آن حفر کرده‌اند، در حلقه محاصره قرار می‌دهد، و پس از بیست روز محاصره[۲]، و بیست و چهار[۳] فقره حمله و دفاع و درگیری عبدالله مخفیانه با سران سپاه اعراب تماس می‌گیرد و آن‌ها را از کمک به سپاه بیگانه روم پشیمان می‌کند و به وسیله آن‌ها از اسرار نظامی سپاه دشمن مطلع می‌گردد با اطلاع بیشتر حمله‌ها را آغاز می‌کند و سپاه روم را به حدی مرعوب می‌نماید که از فرماندهان خویش سر باز زده و از شهر فرار می‌کنند، و پس از فرار آن‌ها اعراب نام برده نیز با قبول اسلام در زمره سپاه اسلام قرار می‌گیرند[۴].

سقوط پادگان‌های نینوا و موصل

و همراه سپاهیان اسلام در سقوط دو پادگان مهم (قلعه شرقی نینوا و قلعه غربی موصل) شرکت می‌نمایند و غنائمی که در جنگ تکریت و سقوط پادگان‌های نینوا* و موصل** به دست سپاه اسلام رسیده است به حدی است که به هر سواره نظام سه هزار[۵] درهم (سی صد سکه طلا) و به هر پیاده نظام، یک هزار درهم (یک صد سکه طلا) رسیده است و خمس آن نیز همراه اخبار پیروزی‌های سپاه اسلام در سقوط

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۱ و ۷۲ و الکامل، ج۲، ص۵۲۳ و ۵۲۴، و طبری، ص۱۸۳۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۲۹.

*ـ نینوی: بر وزن طیطوی به کسر اول و سکون دوم آبادی یونس بن متیعليه السلام در موصل، معجم البلدان.

**ـ موصل: به فتح میم و کسر صاد طبق استخراج بطلیموس دارای طول جغرافیایی ۶۹ درجه و عرض شمالی ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه از شهرهای بزرگ و دروازه عراق و از شهرها و بخش‌های تابع آن (نینوا، باهدد و باعددا، بارطلی و غیره) معجم البلدان، یاقوت حموی.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص ۷۲ و الکامل، ج۲، ص ۵۲۴.

پادگان‌های (مرج بانْهَذْ و اباعذرا، حِبُّون، داسن) و هم چنین پادگان‌های کردنشین[1] (قَرْری، بازَبْدی، و تمام توابع موصل) به امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌نویسد: «که آزین پسر هرمزان در رأس سپاه بزرگی در دشت شهر (ماسَپَذان) به قصد حمله به سپاه اسلام مستقر گردیده است».

سقوط پادگان‌های کردنشین

امیرالمؤمنین‌ﷺ در جواب او می‌نویسد: «فوراً ضرار بن خطاب را در رأس سپاه خویش خود را به آن دشت رسانیده و پس از یک درگیری شدید و خونین، آزین را دستگیر و به قتل می‌رساند و سپاه شکست‌خورده آزین را تا (سیروان) تعقیب و با قهر و غلبه نیز (ماسیذان) تسخیر و اهالی مرعوب و فراری را به داخل شهر دعوت می‌کند و امنیت جانی و مالی را به آن‌ها می‌دهد».

قرقیسا بعد از ماسپذان آزاد می‌گردد

سعد ضمن گزارش پیروزی در دشت (ماسپذان) به امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌نویسد: «مردم جزیره به دور همدیگر جمع شده و ضمن فرستاده نیروهای امدادی به پادگان (هِیت)* در یک تماس مخفیانه به هرقل قول داده‌اند که در بازپس گرفتن شهر (حمص) با او همکاری کنند». امیرالمؤمنین‌ﷺ در جواب سعد می‌نویسد: «هر چه زودتر عمر بن مالک و حارث بن یزید را در رأس سپاه خود به سوی پادگان هیت و (قرقیسا**) اعزام دارید» هیت در محاصره حارث قرار گرفت و مالک به شهر قرقیسا شبیخون زد و آن را تسخیر نمود و حارث نیز از راه محاصره مردم شهر و پادگان را

---

[1]ـ همان

*ـ هیت: به کسر اول شهری بر لب فرات در نواحی بغداد بالای انبار طول ۶۹ درجه و عرض ۳۲/۵ درجه، معجم البلدان.

**ـ قرقیسا: به فتح اول و سکون دوم و قاف دیگر و یاء ساکن و سین مکسور و الف ممدوده معرب کرکیسا شهری است بر رودخانه (خابور) در عراق با طول جغرافیایی ۶۴ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض ۳۵ درجه و ماسبندان به فتح سین و باء و ذال نقطه‌دار. معجم البلدان، یاقوت حموی.

ناچار به تسلیم کرد.[۱] و سعد فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق پس از مسلط شدن بر شرق و غرب و شمال عراق و پیشروی تا آن سوی مرز حُلْوان و خانقین، طی نامه‌ای از امیرالمؤمنین رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که سپاه اسلام را به عمق خاک ایران بکشاند و همه شهرهای دیگر ایران را آزاد نماید و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در پاسخ به او می‌نویسد: «من سلامتی جان سپاهیان را بر غنائم ترجیح می‌دهم، و کاشکی در میان ما و آن‌ها، کوه‌هایی از آتش می‌بود، که مانع رفتن ما به سوی آن‌ها و حمله آن‌ها به ما می‌گردیدند[۲]».

توقف جنگ در جبهه شرق (ایران)

امیرالمؤمنین رضی الله عنه با این فرمان، آتش جنگ را در جبهه شرقی موقتاً خاموش می‌نماید، اما در همین هنگام آتش جنگ را در جبهه شمالی و غربی (شام و مصر) افروخته‌تر می‌کند، زیرا در جبهه شمالی، مردمان فلسطین و کشورهای مصر هنوز از زیر سلطه امپراتوری روم بیرون نیامده‌اند و قواره امپراتوری نیز به حال خویش باقی است و جنگ در این جبهه به حق عنوان رهایی‌بخش را دارد، و جان سپاهیان در مقابل اهداف جنگ رهایی‌بخش اسلام ارزشی ندارد، اما در جبهه شرق (عراق) با تصرف پایتخت و ضبط خزائن و سقوط پادگان‌های مهم رژیم شاهنشاهی متلاشی و ارتش پراکنده و متواری گردیده و اهداف جنگ رهایی‌بخش تا حد زیادی تحقق یافته است. بنابراین ادامه جنگ (مگر به صورت دفاع) جز تلاش برای دریافت غنائم بیشتر دلیل دیگری ندارد، و عنوان جنگ رهایی‌بخش را نخواهد داشت و چون غنائم در مقابل جان سپاهیان اسلام بی‌ارزش است، امیرالمؤمنین رضی الله عنه موقتاً جنگ را در جبهه شرقی متوقف می‌نماید و در مقابل به سعد دستور می‌دهد در جهت تحقق اهداف جنگ رهایی‌بخش که هیئت نمایندگی سپاه اسلام قبل از آغاز جنگ قادسیه هنگام ملاقات و مذاکره با رستم آن‌ها را با این عبارت خاطرنشان کرده بود:

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص ۷۲ و الکامل، ج۲، ص ۵۲۴.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص ۵۲۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۳۲.

اهداف جنگ رهایی‌بخش اسلام

(لِنُخْرِجَ مَنْ یشاءُ مِنْ عِبادِهِ، مِنْ ضَیقَ الدُنیا اِلی سِعَتّها، وَ مِنْ جَوْرَ الاَدْیانِ اِلی عَدْلِ الاِسْلامِ[۱] = ما به خاطر این جنگ می‌کنیم که همه بندگاه خدا را به مشیت الهی از زندگی پرمشقت به زندگی مرفه برسانیم و با گسترش عدالت اسلام همه را از ستم و جور ادیان دیگر نجات دهیم).

عراق آزاد شده راه ترقی را پیش می‌گیرد

جهاد اقتصادی و جهاد فرهنگی و آموزشی وعمران و آبادی را آغاز نماید، و سعد به فرمان امیرالمؤمنین‌ﷺ و طبق نقشه‌ها و توصیه‌های او در تمام مناطق آزاد شده برنامه‌های وسیع تقسیم اراضی و تأسیس سدها و اجرای نهرها و عمران و آبادی، و ساختن سه شهر بزرگ (بصره، کوفه، موصل) و توسعه هر چه بیشتر آموزش‌های نظامی و افزایش جنگاوران و تجهیزات نظامی و خرید و تربیت شصت هزار اسب جنگی در شهرهای نظامی بصره و کوفه، و توسعه هر چه بیشتر شبکه‌های تعلیم و تربیت و سوادآموزی و بسط و توسعه فرهنگ و معارف اسلامی و افزایش استادان و معلمین و بنای مساجد و جامعه‌ها و مدرسه‌ها را آغاز نمود، و دیری نپایید که از یک عراق ناتوان و بی‌سواد و ناآگاه و فقیر و استثمارشده، عراقی به وجود آمد که از حیث اقتصادی و رفاه زندگی از قافله پیشرفته‌ترین کشورهای جهان به جلو افتاد، و از حیث نیروی دفاعی شهرهای بصره و کوفه، مرکز پرورش مقتدرترین ارتش‌های جهان گردید و از حیث تحصیلات و توسعه فرهنگ و علوم و معارف به جایی رسید که بعد از چندین سال مدرسه‌های علمی آن در کوفه و بصره مهد پیدایش بزرگ‌ترین دانشمندان اسلامی و مرکز نشر مترقی‌ترین افکار و عقاید بشری گردید و پس از چند سال دیگر نظامیه و دانشگاه بزرگ آن مهد پرورش بزرگ‌ترین پژوهشگران و دانشمندان فقه و فلسفه و علوم تجربی و نجوم و ریاضی گشته و با پذیرش دانشجویانی از هند و چین و ممالک اروپایی توانست پرتو تحقیقات علمی را به شرق و غرب جهان بتاباند و اساس (رنسانس) و تجدید حیات علمی کشورهای اروپایی را پی‌ریزی نماید.

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص ۴۳۶ و البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۷، ص ۳۹.

ما در فصل نبوغ اقتصادی و نبوغ فرهنگی فاروق رضی الله عنه به تفصیل همراه مدارک از تمام تحولات اقتصادی و فرهنگی کشور عراق که توسط سعد و به فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه صورت گرفته است بحث خواهیم کرد اما به یک منظور در این جا این سؤال را مطرح می‌کنیم که؛

امیرالمؤمنین رضی الله عنه بودجه ساختن شهرها و تأسیس سدها و بقیه کارهای عمرانی را از چه محلی تأمین کرد؟

امیرالمؤمنین رضی الله عنه بودجه این تحولات را در عراق از چه محلی تأمین کرد؟ البته مورخین قدیم و جدید به پاسخ این سؤال اشاره نکرده‌اند هم چنان که به پاسخ این سؤال نیز پاسخ نداده‌اند که امیرالمؤمنین رضی الله عنه سهمیه خود را و هم چنین سپاهیان و افراد عادی سهمیه خود را از این همه طلا و نقره و جواهرات و فرش بهارستان و غنایم مداین و جلولا و حلوان در چه موردی به مصرف رسانیدند؟ در حالی که کمترین اثری از این غنایم گرانبها و سرشار در زندگی امیرالمؤمنین رضی الله عنه و در زندگی سپاهیان و خانواده آن‌ها و در توسعه شهرهای حجاز و تجملات و تزئین هیچ کدام از آن‌ها مشاهده نگردیده است! به اعتقاد ما این سؤال پاسخ سؤال اول را می‌دهد و معلوم می‌دارد، که امیرالمؤمنین رضی الله عنه و همه مسلمانان معاصر او جز مقدار ناچیز و در حد کفاف زندگی عادی تمام وجوه دریافتی سهمیه خود را به عنوان (صدقه جاریه) صرف پروژه‌های عمرانی و تأسیس سدها و ساختن شهرها و بنای مساجد و مدرسه‌ها و ایجاد پادگان‌ها و تقویت بنیه اقتصادی و فرهنگی و نظامی مناطق آزاد شده نموده‌اند و در حقیقت همان طلا و نقره و جواهرات و زینت‌آلاتی که از راه استثمار ملت‌های عراق و شام و ایران و مصر به دست کسری‌ها و هرقل‌ها رسیده، در جنگ‌های رهایی‌بخش به دست مسلمانان رسیده و مسمانان به دستور و راهنمایی امیرالمؤمنین رضی الله عنه آن وجوه دریافتی را به بودجه برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی و امور عام‌المنفعه مناطق آزاد شده قرار داده و به صاحبان خویش برگردانیده‌اند و این یکی از باشکوه‌ترین جلوه‌های عدالت اسلامی است که فاروق اعظم رضی الله عنه آن را اجرا کرد و توهم افراد مغرش را باطل کرد که گفتند: «سپاه اعراب خزاین شاهنشاهی و ذخائر مردم را غارت کرد و به تاراج برد».

زیاد بن ابی‌سفیان، همراه غنایم جلولا و حلوان، از طرف سعد نامه‌های به امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه تقدیم می‌کند که سعد تقاضا کرده به او اجازه دهد که سپاه اسلام را از حلوان و خانقین به عمق خاک ایران بکشاند و تمام شهرهای ایران را آزاد نماید و امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه توسط زیاد پاسخ سعد را چنین می‌نویسد: «و بعد، من سلامتی جان مسلمانان را بر غنایم ترجیح می‌دهم، و کاش که در میان ما و آن‌ها کوه‌هایی از آتش می‌بود، که مانع رفتن ما به سوی آن‌ها و حمله آن‌ها به ما[1] می‌شدند».

علیرغم تمایل امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه جنگ‌ها ادامه می‌یابند

اما علیرغم تمایل شدید امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه به آتش‌بس، خیره‌سری یزدگرد و برخی آن‌ها ازسپهسالاران ایران مانع خاموش شدن آتش جنگ می‌گردند و هرمزان[2] پس از شکست در جنگ قادسیه به خوزستان رفته و فرمانروای آن منطقه گشته و پس از استقرار سپاه اسلام در حلوان و خانقین، سپاه عظیمی را از (میسان) و (دشت میشان[3]) جمع‌آوری نموده و درصدد حمله به سپاه اسلام[4] درمی‌آید و سعد بن وقاص[5] به محض اطلاع از این توطئه، عُتْبَه بن غَزْوان، و حَرُمَلَه (هر دو از مهاجرین) و نُعَیم بن مُقَرِّن و نُعَیم بن مسعود را همراه[6] سپاه به محلی فرستاد که (میسان و دشت میشان) در بین آن‌ها و نهر تیری واقع گردد و از عموزادگان عرب خود نیز کمک بگیرند و در یکی از سحرگاه‌ها سپاه اسلام به سپاه هرمزان حمله نموده[7]،

[1]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۳۲.

[2]ـ همان

[3]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۲.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

[7]ـ همان

سوق اهواز آزاد می‌گردد

و پس از کشتار و اسارت‌های زیاد از سپاه ایران، هرمزان همراه باقیمانده سپاه فرار کرده و از پل سوق اهواز عبور و در محلی مستقر می‌گردد و سپاه اسلام سوق اهواز را به تصرف خود درمی‌آورد و دیری نمی‌پاید که هرمزان از سپاه اسلام درخواست صلح می‌کند که نهر تیری و مناذر و سوق اهواز در دست سپاه اسلام باقی و هرمزان هم به شرط این که از جنگ و تحریک دست بردارد بر اهواز باقی می‌ماند[۱] و اهواز در تصرف او باشد و عتبه فرمانده سپاه اسلام با این صلح موافقت کرد و سُلمی را بر منطقه مناذر و حَرْمَلَه را بر سواحل نهر تیری گمارد و طولی نکشید که هرمزان با قبیله غالب ساکن مناذر[۲] و با قبیله کُلَیب ساکن اطراف نهر تیری بر سر نقاط مرزی اختلاف پیدا کرد و سلمی و حَرْمَلَه[۳] در بین آن‌ها داوری نموده و دعوی هرمزان را باطل تشخیص دادند و هرمزان به شدت عصبانی و پیمان صلح را پایمال کرد[۴]؛

هرمزان پیمان صلح را پایمال کرد

و با همکاری اکراد منطقه و سپاهیان خویش، آشوب‌گری را آغاز نمود، سلمی مراتب را به عتبه و عتبه نیز مراتب را به فاروق رضی الله عنه گزارش کرد و فاروق رضی الله عنه به عتبه دستور[۵] داد که برای سرکوبی هرمزان بشتابد و حُرْقُوص را نیز همراه سپاه خود به کمک او فرستاد و در دو طرف پل اهواز دو سپاه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند[۶] و سپاه اسلام صبر کرد تا سپاه هرمزان از پل عبور کند و به سوی آن‌ها آمد آن گاه جنگ را به شدت آغاز نمودند و پس از کشتار و اسارت‌هایی از سپاه ایران، هرمزان به سوی رامهرمز[۷] فرار کرد، و حرقوص پس از گسترش فتوحات تا نزدیکی‌های شوشتر و بستن

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۴.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

پیمان صلح با اهالی آن مناطق، سپاهی را به فرماندهی (جَزء بن معاویه) در تعقیب هرمزان روانه کرد و جَزء تا قریه (شعر)[۱] پیش رفت و چون در آن جا نیروهای هرمزان از پیشرفت او جلوگیری کردند به سوی شهر (سُرَّق[۲]) پیچید و آن را آزاد نمود و مراتب را به وسیله عتبه به فاروقﷺ گزارش کرد و فاروقﷺ هم به جَزء و هم به حرقوص دستور داد که از پیشرفت بیشتر خودداری کنند و سرگرم عمران و آبادی منطقه و توسعه برنامه‌های کشاورزی و نهرسازی و کشت زمین‌های[۳] بایر شوند؛

هرمزان بار دیگر پیمان صلح را منعقد می‌کند

و در این مدت چند مرتبه هرمزان با ارسال نامه‌ها درخواست صلح می‌کند[۴] و فاروقﷺ با درخواست او موافقت می‌نماید که آن جاهایی که فعلاً در دست اوست برای او باقی بماند و به هیچ وجه علیه سپاه اسلام به جنگ و تحریک نپردازد، اما طولی نکشید که به فاروقﷺ گزارش رسید: «که یزدگرد[۵] مردم منطقه اهواز را علیه سپاه اسلام شورانده و هرمزان بار دیگر پیمان صلح را شکسته و با سپاه عظیم خود درصدد حمله به سپاه اسلام برآمده است»،

هرمزان بار دیگر پیمان صلح را شکسته

فاروقﷺ به سعد وقاص نوشت سپاهیان پادگان کوفه را به فرماندهی نُعمان بن مُقَرِّن به اهواز اعزام و در مورد پیمان‌شکنی هرمزان نیز تحقیقات لازم به عمل بیاورید[۶]، نعمان همراه سپاه اسلام به سوی رامهرمز روان گردید، و هرمزان به محض شنیدن این خبر[۷] از شهر خارج و در محل (اَرْبَکْ[۱]) بر سر راه سپاه نُعمان کمین کرد و

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۶.

[۷]ـ همان

پس از رسیدن سپاه نعمان جنگ شدیدی درگرفت و بار دیگر سپاه ایران شکست خورد و هرمزان فرار کرد و همراه سپاه خود به شوشتر رفت و نعمان در تعقیب هرمزان به رامهرمز شتافت و در آن مستقر گردید[۲] و سپس به سوی (اِیذَج[۳]) بالا رفت و تیرَوَیه[۴] فرمانروای منطقه، با او صلح کرد و نعمان به رامهرمز برگشت و در این هنگام سپاهیان پادگان بصره به قصد شوشتر به رامهرمز رسیده و همراه سپاه نعمان و حرقوص و سلمی و حرمله و جَزء به سوی شوشتر حرکت کرده و آن را در حلقه محاصره خویش قرار دادند[۵] و فاروقﷺ ابوموسی را در رأس سپاهی به کمک آن‌ها فرستاد، و ابوسَبْره را فرمانده کل نیروها قرار داد[۶]، و چون سپاه عظیم و مجهز هرمزان در آغوش حصار ضخیم و مرتفع سنگی و دارای دروازه‌های آهنین قرار گرفته بود محاصره شهر یک ماه طول[۷] کشید و سپاه اسلام نمی‌توانست به داخل شهر حمله کند و سپاه ایران نیز هرگاه مصلحت می‌دانست از یکی از دروازه‌ها به سپاه اسلام[۸] حمله می‌کرد و افرادی را شهید می‌کرد و هنگامی که در مقابل حمله سپاه اسلام شکست می‌خورد و تلفاتی می‌داد فوراً از همان دروازه به داخل شهر عقب‌نشینی می‌کرد و با بستن دروازه‌ها سپاه اسلام را در پشت دیوار شهر قرار می‌داد و در مدت یک ماه محاصره[۹] هشتاد فقره از[۱۰] این نوع حمله‌ها از طرف سپاه ایران صورت گرفت و در طی این حمله‌ها که گاهی به نفع سپاه اسلام و گاهی به نفع سپاه ایران بود چند صد نفر از سپاه ایران به قتل

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

رسیده و چند صد نفر نیز اسیر گردیدند و در مقابل جمعی از سپاه اسلام از جمله (بَراء بن مالک برادر اَنَس بن[۱] مالک و مجزأة بن ثور و کعبن بن ثور) به درجه شهادت نائل آمدند ولی شرایط طوری بود که فرمانده سپاه اسلام چندان امیدی به پیروزی خویش نداشتتند، اما ناگاه مردی به بهانه‌ای از شهر خارج شد و خود را به ابوموسی رسانید و به او گفت: «اگر تعهد نمایی که بعد از فتح شهر خانواده مرا امان دهی، من راه سری نفوذ به شهر را به شما نشان می‌دهم[۲]» ابوموسی گفت: «اگر خدا ما را پیروزی کند علاوه بر تعهد امان، به تو قول می‌دهم که حقوق و مستمری نیز برای خانواده[۳] تو تعیین کنم» آن مرد شوشتری گفت: اول شخصی را با خودم می‌برم[۴] و از مدخل آب شهر که کانالی است او را به داخل شهر برده تا محل ورود به شهر و نقاط داخل شهر را شناسایی کند آن گاه تو نیروهای خود را از همان راه وارد شهر کنید[۵]، ابوموسی به سپاهیان خود گفت اگرچه معلوم نیست که این مرد راستگو یا فریبکار است. آیا در میان شما کسی هست که در راه خدا این فداکاری را از خود نشان دهد و همراه این مرد به داخل شهر برود؟ اشرس بن عوف[۶] داوطلب این فداکاری می‌گردد و همراه آن مرد از مدخل آب شهر از کانالی که تا نقطه‌ای از شهر امتداد داشت وارد شهر گردید و مرد شوشتری لباس خدمتکاران پوشیده[۷] و علاوه بر راه سری ورود به شهر، تمام دروازه‌ها و نقاط حساس شهر و حتی هرمزان را در ستادش بود نشان داد، اشرش از همان کانال به سپاه اسلام برگشت و نهایت صداقت آن مرد شوشتری را تأیید کرد[۸]، آن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۷ و فاروق اعظم ﷺ، هیکل، ج۲، ص۱۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۷، تعداد را ننوشته اما فاروق اعظم ﷺ، هیکل، ج۲، ص۱۳، این اعداد را نوشته است.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

گاه ابوموسی چهل نفر از[۱] سپاهیان مسلح را همراه اشرش از همان راه سری به داخل شهر فرستاد و به دنبال آن‌ها دویست نفر[۲] برای کمک آن‌ها اعزام نمود و این دویست و چهل نفر[۳] از مدخل آب شهر و در میان آب و گل کانال به دنبال یکدیگر در تاریکی شب داخل شهر شدند و به راهنمایی اشرش[۴] خود را به پشت دروازه‌ها رسانیده و بعد از کشتن جمعی از نگهبانان و فرار بقیه، دروازه‌ها را گشوده و با صدای الله اکبر سپاهیان اسلام را به داخل شهر کشانیدند و هرمزان وقتی صدای تکبیر سپاهیان اسلام را در داخل شهر شنید در حالتی از رعب و هراس به یکی از قلعه‌ها فرار کرد و با خود می‌گفت: «از ماست که بر ماست و یقیناً یکی از خودمان عرب را بر اسرار ما آگاه کرده است[۵]» و همان دویست و چهل نفری که قبل از سپاه به داخل شهر نفوذ کرده بودند محل اختفای هرمزان را محاصره کرده و هرمزان به شرط این که فاروقﷺ درباره او قضاوت بکند خود را[۶] تسلیم آن‌ها کرد و در همین حال جمعی زیاد از مسلمانان هم شهید شدند؛

شوشتر نیز آزاد گردید

و به روایت ابن اثیر[۷] در همین شب بَراء بن مالک و مجزأة به دست هرمزان شهید شدند و شهر شوشتر در تصرف مسلمانان قرار گرفت[۸] و همان مرد شوشتری که راه نفوذ شهر را به سپاهیان اسلام نشان داده بود پیش ابوموسی آمد و ابوموسی طبق قرار و تعهد با او رفتار کرد[۹] و ابوسَبْره هیئتی را به سوی فاروقﷺ فرستاد که انس بن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان.

[۳]ـ فاروق اعظم ﷺ، هیکل، ج۲، ص۱۳.

[۴]ـ همان

[۵]ـ فاروق اعظم ﷺ، هیکل، ج۲، ص۱۳.

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۵۴۸.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

مالک و اَحْنَف بن قیس در رأس آن‌ها و هرمزان را برای حکم نهایی پیش فاروق رضی الله عنه بردند[۱] این هیئت هرمزان را در همان لباس و زینت‌آلاتی که قبلاً داشت به مدینه بردند که پوشاک زربافت در بر و تاج مزین به یاقوت بر سر و بازوبندها و قبه‌های طلا[۲] و زینت‌آلات او چشم‌ها را خیره می‌کرد به منزل فاروق رضی الله عنه رفتند، در منزل نبود، گفتند برای پذیرایی از هیئتی به مسجد رفته است. وقتی به مسجد رفتند دیدند بعد از رفتن هیئت کلاهش را بالش کرده و در حالی که تازیانه‌اش را در دست دارد خوابیده است و منتظر شدند تا از خواب برخیزد. هرمزان گفت: عمر کجا است؟[۳] گفتند: این است که خوابیده است، هرمزان گفت گارد محافظ او دربان‌های او کجا هستند؟ گفتند: امیرالمؤمنین رضی الله عنه این‌ها را ندارد، هرمزان گفت: پس او پیامبر است[۴]! در جواب گفتند: خیر پیامبر نیست ولی رفتار پیامبران[۵] دارد از این سر و صداها فاروق رضی الله عنه بیدار شد و نگاهی به هرمزان کرد و گفت: این است هرمزان؟ گفتند: بلی دستور داد آن پوشاک و زینت‌آلات را از او گرفته و لباس معمولی به وی پوشانیدند، آن گاه فاروق رضی الله عنه گفت: «سپاس برای خدا که به وسیله دین اسلام این مرد و امثال او را ذلیل و بیچاره کرده است» سپس به او گفت: «دیدی عواقب پیمان‌شکنی و فرجام فرمان خدا چیست؟» هرمزان گفت: «قبل از اسلام ما بر شما تسلط داشتیم و بعد از اسلام خدا شما را بر ما مسلط نمود» فاروق رضی الله عنه گفت: «تو به چه دلیلی و با چه عذری پیمان‌ها را یکی بعد از دیگری پایمال کردی؟» هرمزان گفت: می‌ترسم قبل از این که جواب بدهم مرا به قتل برسانی و فاروق رضی الله عنه گفت: تا بازجویی تمام نشود نگران مباش هرمزان درخواست آب کرد و وقتی ظرف آب را گرفت گفت: می‌ترسم قبل از این که این آب را بیاشامم مرا به قتل برسانی. فاروق رضی الله عنه گفت: نگران مباش هرمزان آب را ریخت، فاروق رضی الله عنه گفت: آب دیگر برایش بیاورید هرمزان گفت: آب نمی‌خواهم و منظورم گرفتن امان بود و چون

---

[۱] ـ همان

[۲] ـ همان

[۳] ـ همان

[۴] ـ همان

[۵] ـ همان

آب را نیاشامیدم دیگر تو حق کشتن مرا نداری فاروق رضي الله عنه در یک حالتی از عصبانیت گفت: به خدا تو نمی‌توانی مرا فریب بدهی مگر این مسلمان شوی و الا قطعاً تو را به قتل می‌رسانم. هرمزان مسلمان شد و بعدها مورد توجه فاروق رضي الله عنه واقع شد و حقوقی هم برای او تعیین گردید.

سپاه اسلام در جبهه شمال

سپاه اسلام در جبهه شمال پس از آزاد کردن شهرهای اردن به فرمان امیرالمؤمنین رضي الله عنه به دو شاخه تقسیم گردید: شاخه اول زیر فرمان ابوعبیده[۱] و خالد تا سال پانزدهم هجری تمام شهرهای شام (سوریه) را تا آخرین شهرهای آن (انطاکیه)[۲] به زیر پرچم اسلام آورد و شاخه دوم زیر فرمان عمرو بن عاص[۳] و شُرَحْبیل مأموریت یافتند که فلسطین را از زیر سلطه استعمار امپراتوری روم بیرون آورند اما عملیات نظامی برای این شاخه دچار اشکالاتی گردید، زیرا امپراتوری روم، با توجه به اهمیت وجود (ایلیا = قدس) در فلسطین، ارطبون[۴] را در رأس نیرومندترین سپاه روم در فلسطین مستقر کرده بوکد و ارطبون همان سپهسالار قدرتمند رومی بود که چند سال قبل کشورهای مصر و شام را با تدابیر جنگی و قدرت بازو از ارتش شاهنشاهی ایران گرفته بود و صلیب بزرگ، همان آرم موجودیت دنیای مسیحیت، را با زور شمشیر از دشمن گرفته و در میان فریادهای شادی و غریو غرور به قدس آورده بود، و به محض اطلاع از پیروزی سپاه اسلام در یرموک، تمام شهرهای فلسطین را زیر شبکه‌ای از نیروهای مسلح خویش قرار می‌دهد، بخشی از نیروها را در (رَمْلَه[۵]) و قسمت اعظم آن

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۳ـ ۴۹۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۵۵ و الکامل، ج۲، ص۴۹۸ و الفارق عمر رضي الله عنه، هیکل، ج۱، ص۲۴۵ و ۲۴۶.

[۴]ـ نام این سپهسالار رومی در تاریخ طبری و تاریخ البدایه و النهایه و اکثر تاریخ‌ها (ارطبون) گفته شده و به نقل هیکل مورخ غربی (بتلر) آن را (اریطون) گفته و هیکل و جمعی دیگر (اطربون) گفته‌اند.

[۵]ـ همان

را در (ایلیا[۱] = قدس) و برخی را در (نابُلُس[۲]) و قسمتی را در (سِبْسَطیه) و مجهزترین قسمت نیروهای خود را در دو بندر (قیساریه[۳] و غَزّه) و (اَجْنادَین) را ستاد فرماندهی کل سپاه خویش قرار می‌دهد و منطقه فلسطین را به یک دژ نفوذناپذیر تبدیل می‌کند و به همین جهت عمرو بن عاص با وجود این همه کارایی و هوش و فراست رزمی از پیشروی در خاک فلسطین فرو می‌ماند و با ارسال نقشه جغرافیایی منطقه جنگی و استقرار نیروهای دشمن و کارنامه ارطبون از امیرالمؤمنینﷺ کسب تکلیف می‌نماید[۴]، و امیرالمؤمنینﷺ وقتی در نامه او به آن نقطه می‌رسد که ارطبون را با یک رعب و هراسی توصیف کرده است در یک حالتی از خونسردی تبسمی بر لب ظاهر نموده و زیر لب این جمله را بر زبان می‌آورد:

طرح امیرالمؤمنینﷺ مقدمه آزادی

«ما ارطبون عرب را (عمرو عاص) به جان ارطبون روم می‌اندازیم ببینیم چه می‌شود؟[۵]» و در پاسخ نامه به او دستور می‌دهد: «قبل از هر کاری معاویه ابن ابی‌سفیان و عَلْقَمه بن مُجَزِّز را در رأس بخش عظیمی از سپاه به ترتیب دو بندر (قیساریه[۶]) و (غَزَّه) اعزام دارید، و تا سقوط این دو بندر در محل خود بمانید و کمک‌های لازم را به آن‌ها برسانید، و پس از تسخیر این دو بندر در حالی که ارتباط

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۱۹۳ و الفارق عمر ﷺ، ج۱، ص۲۴۶، ج۲ و البدایه و النهایه، ص۴۹۸ و ص۵۱.

[۵]ـ حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۱۹۳ و الفارق عمر ﷺ، ج۱، ص۲۴۶، ج۲ و البدایه و النهایه، ص۴۹۸ و ص۵۱.

[۶]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۱ و الکامل، ج۲، ص۴۹۷، در این مراجع و دیگر مرجع‌ها نوشته شده است که: «معاویه به فرمان عمرﷺ به قیساریه حمله کرد و در یک جنگ خونین و هولناک سپاه روم را تار و مار کرد و هشتاد هزار تن از آن‌ها را کشت و در حال هزیمت بیست هزار آن‌ها را به هلاکت رسانید و خلاصه یکصد هزار تن از سپاه روم را نابود کرد».

ارطبون با امپراتوری قطع می‌شود و دچار رعب و هراس می‌گردد با رعایت کمال احتیاط به اَجْنادَین حمله کنید و نیروهای کمکی را نیز به شما خواهیم رساند».

عمر بن عاص پس از اعزام معاویه و علقمه و سقوط قیساریه و غزه و قطع ارتباط امپراتوری با فلسطین به خاطر رعایت کمال احتیاط، علقمه و مسروق را به سوی پادگان (ایلیا = قدس) و ابوایوب را به سوی پادگان (رَمَله) اعزام می‌دارد تا این پادگان را با زد و خورد خویش سرگرم نموده و از جانب آن‌ها نیروی کمکی به اَجْنادین نرسد؛

جنگ اجنادین

و در این هنگام عمرو بن عاص در رأس نیروهای خویش و نیروهایی که امیرالمؤمنین به کمک او فرستاده است به اجنادین حمله می‌کند[1]، و با این که اَجْنادین[2] در آغوش حصار سنگی و در و پیکر آهنین و استحکام نظامی، به صورت دژ نفوذ ناپذیری درآمده است ولی ارطبون شخص دوم امپراتوری سپهسالار دلاور و خیره‌سری است و کارنامه مشعشع او در جنگ‌های ایران و روم او را به حدی مغرور کرده است که برای خود ننگ و عار می‌شمارد که از ترس سپاه اعراب در پناه حصار شهر باقی بماند و با یک فرمان سپاه هشتاد هزار نفری خود را از دروازه‌های شهر به خارج منتقل و به سپاه اسلام حمله می‌کند، و صدای فرمان‌های نظامی ارطبون و عمرو بن عاص که همزمان طنین‌انداز می‌گردند فریاد اصطکاک نیزه‌ها را تندتر و برق شمشیرها را جهنده‌تر و درجه جانبازی سپاهیان را بیشتر بالا می‌برند[3] و هر دو سپاه علاوه بر شجاعت و تجربیات رزمی و فوت و فن نظامی، از حیث روحیه در یک سطح

---

[1]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۱.

[2]ـ اجنادین یا اجنادین در هر دو به فتح اول و سکون دوم و در اول به فتح دال به شکل تثنیه و در دوم به کسر دال و به شکل جمع گفته شد و بیشتر به شکل تثنیه خوانده می‌شود محلی است معروف در نواحی فلسطین که پادگان صد هزار نفری روم در آن جا از سپاه اسلام شکست خورده و قهرمان فاتح این جنگ خالد بن ولید و عبدالله بن زبیر در این جنگ شاهد بود، معجم البلدان یاقوت حموی، اجنادین.

[3]ـ الکامل، ج۲، ص۴۹۹ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۵ و الفاروق عمر ، هیکل، ج۱، ص۲۴۸ و حیاة عمر ، شبلی، ص۱۹۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۶.

بسیار عالی می‌باشند، سپاهیان ارطبون با این روحیه می‌جنگند که بر اثر پیروزی خویش (ایلیا = قدس) و صلیب بزرگ مسیح را از نیروی مهاجم نجات دهند و در دنیا سرافراز و در آخرت عیسی‌ؑ آن‌ها را در آغوش گیرد و سپاه عمرو بن عاص با این روحیه می‌جنگند که در نتیجه این پیروزی (قدس و ایلیا) که نقطه نهایت اِسْراء و بدایت معراج محمد ﷺ و قبله اول مسلمانان و آرامگاه پیامبران خدا است از زیر چکمه‌های کثیف این خداناشناسان بیرون آورند و در دنیا سربلند و در آخرت به رضای خدا و پیامبر ﷺ و بهشت جاویدانی نائل آیند و با توجه به قوت روحیه‌ها جنگ در نهایت شدت ادامه پیدا می‌کند و سپاهیان اسلام به هنگام نماز ظهر در حال شدت جنگ فریضه نماز را طبق آیه‌های قرآن با مراسم خاص (صلاة الخوف) می‌خوانند،

نتیجه جنگ اجنادین

و تدریجاً روحیه مسلمانان قوی‌تر و کارآیی آن‌ها بیشتر می‌شود و نزدیک به غروب آفتاب آثار ضعف و شکست در سپاه روم آشکار می‌گردد و ارطبون همراه باقیمانده سپاه خویش از صحنه می‌گریزد و با شتاب خود را به (ایلیا = قدس) می‌رساند[1]، و اجنادین شهر مهم نظامی روم به تصرف سپاه اسلام درمی‌آید و سپس شهرهای (رفح)، (نابُلُس)، (یافا)، (عَمَواس) و (سَبِسْطیه) یکی بعد از دیگری به دست سپاه اسلام آزاد می‌گردند و عمرو بن عاص، عّلقّمه و مسروق و ابوایوب و بقیه سران شاخه فلسطین را به اجنادین دعوت می‌نماید و بعد از مشورت با آن‌ها و طرح نقشه و تدارک مهمات عموماً به سوی (ایلیا) حرکت می‌کنند و این شهر را از هر سو در حلقه محاصره نظامی قرار می‌دهند[2]

ایلیا (قدس) محاصره می‌گردد

و بدون حمله به داخل شهر مدت زیادی این محاصره را ادامه می‌دهند، زیرا اهمیت این شهر مذهبی ایجاب کرده است که رومیان حصار و برج و باره آن را از هر شهر دیگر مستحکم‌تر و پادگان بزرگ این شهر را از ستون‌های بسیار متعصب و متعهد و

---

[1]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۵ و الکامل، ج۲، ص۴۹۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۶.

[2]ـ البدایه و النهایه،، ج۷، ص۵۵.

فداکار تشکیل دهند که تا عموماً کشته نشوند تصرف این شهر امکان ندارد و عمرو بن عاص می‌بیند که تصرف قدس با زور شمشیر و از راه عملیات جنگی فاجعه اسفناک حمله‌های (بُخْتُ نَصَر بابل) و (خسروپرویز ایرانیان) را برای این شهر مقدس تکرار می‌نماید که هر دو برای تصرف این شهر حمام خون راه انداختند و عمرو بن عاص در میان هراس و دلهره، طی نامه‌های از امیرالمؤمنینﷺ کسب تکلیف[۱] می‌نماید و امیرالمؤمنینﷺ که مصمم است حتماً قدس را آزاد و فاجعه شاه بابل و شاه ایران هم تکرار نشود، با یک تدبیر بسیار حکیمانه نظامی و به راه انداختن یک مانور بزرگ و گسترده نظامی و تضعیف روحیه پادگان عظیم قدس، سپاه اسلام را از این بن‌بست نجات دهد و از راه صلح و بدون ریختن یک قطره خون قدس را آزاد و به زیر پرچم اسلام درمی‌آورد و این تدبیر حکیمانه از این قرار است،

تدبیر حکیمانه

که امیرالمؤمنینﷺ در پاسخ نامه عمرو بن عاص به او دستور می‌دهد که در یک موعد معین تمام فرماندهان جبهه شرق و جبهه شمال در شهرک (جابیه به فاصله یک روز از جنوب دمشق) جمع شوند[۲] و منتظر آمدن امیرالمؤمنین باشند، و امیرالمؤمنینﷺ در مدینه بعد از مشاوره با بزرگان اصحاب و جلب موافقت آن‌ها علی مرتضیﷺ را به جای خود نشانده[۳] و در رأس گروهی از سپاهیان اسلام به منظور حضور در شهرک جابیه در همان وقت معین به سوی شام روان می‌گردد، و به طور گازانبری منطقه فلسطین را از شرق دَور داده و به نزدیکی جابیه می‌رسد، و فرماندهان سپاه اسلام در جبهه‌های ششرق و شمال و شاخه فلسطین، سعد بن وقاص و ابوعبیده و خالد و عمرو بن عاص و معاویه ابن ابی‌سفیان همراه جمع زیادی از

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و در البدایه و النهایه،، ج۷، ص۵۵، نوشته که نویسنده نامه ابوعبیده بوده است.

[۲]ـ البدایه و النهایه،، ج۷، ص۵۵ و الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۷.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۵ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۶ این مطلب نوشته نشده است.

سرداران دیگر سپاه اسلام سوار بر اسبان خویش به استقبال امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌شتابند[۱]

فاروقﷺ فرماندهان تجمل‌گرا را سنگ‌باران می‌کند

و امیرالمؤمنینﷺ وقتی آن‌ها را از دور می‌بینند، تبسمی بر لب و با یک حالتی از شادی به آن‌ها می‌نگرد، اما وقتی به چند قدمی او می‌رسند، ناگاه صحنه عوض می‌شود و امیرالمؤمنینﷺ در یک حالت عصبانیت از اسب خود پیاده می‌گردد و سنگ‌های دستی را از زمین برمی‌دارد و به سوی آن‌ها پرتاب[۲] می‌کند و با آن صدای دورگه و خوف‌آور خویش بر آن‌ها فریاد می‌کشد: «این زرق و برق و لباس زربفت چیست که شما پوشیده‌اید؟ چقدر پررو هستید که با این پوشاک و تجملات[۳] با من روبرو شده‌اید!! چقدر زود و فقط مدت دو سال! روش و عقیده خود را تا این اندازه تغییر داده‌اید! به خدا سوگند اگر می‌دانستم پس از دویست سال دیگر این همه تغییر در روش شما پیدا می‌گردد، دیگران را به جای شما انتخاب می‌کردم[۴]».

سعد و قعقاع و ابوعبیده و خالد و معاویه و عمرو بن عاص و همه فرماندهان جبهه شرق و شمال و غرب و همه قهرمانان فاتح مداین و دمشق و اسکندریه، که در مقابل صرصر توبیخ‌ها و تهدیدهای عمر فاروقﷺ چون بید می‌لرزند[۵] و هم چون اجساد بی‌روح و مجسمه‌های بی‌جان سر و گردن خود را در برابر پرتاب سنگ‌های او قرار داده‌اند، ناگاه در هاله‌ای از رعب و هراس زبان به عذرخواهی می‌گشایند و می‌گویند: «این لباس‌ها عموماً (یلقمه = یلمه) هستند و اجزای فلزی آن‌ها آسیب‌ناپذیری در تار و پود آن‌ها به کار رفته است و به عنوان لباس رزمی پوشیده‌ایم نه تنها به عنوان پوشش زینتی و تجملاتی، و امیرالمؤمنینﷺ عذر به حق و متواضعانه آن‌ها را پذیرفته و همراه

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۵۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۶.

[۵]ـ همان

آن‌ها وارد شهرک جابیه می‌گردد[1]، و هر نویسنده‌ای از یادآوری این صحنه متعجب و از خود می‌پرسد: «راستی خدا چه نیروی مرموزی را در مغز و اراده و ندا و نگاه عمرؓ آفریده است که در یک پیراهن ساده و سفید و چاک‌دار عربی، مغز و اراده این همه فرماندهان مقتدر سپاه اسلام را تسخیر کرده و آن‌ها را مطابق به فرمان خدا و پیامبرﷺ هم چون مهره‌های بی‌جان و بی‌اراده به حرکت می‌اندازد!! و انسان را به یاد سخن علی مرتضیؓ می‌اندازد که در سال‌های آخر خلافت عثمان ذی‌النورینؓ وقتی به او توصیه کرد که این استانداران مقتدر و خیره‌سر را (مانند عمرو بن عاص و معاویه و غیره) از کار برکنار کن و عثمانؓ گفت: پس چرا عمر بن خطابؓ آن‌ها را بر سر کار آورد؟ علی مرتضیؓ گفت: «ای عثمان! تو کار خود را با کار عمر بن خطابؓ قیاس مکن زیرا زیر تازیانه عمر بن خطابؓ از (یرفا)[2] غلام او بیشتر در رعب و هراس بودند و مانند مهره‌های بی‌جان آن‌ها را می‌چرخاند!»

امیرالمؤمنینؓ در جمع تمام فرماندهان جبهه‌های شرق و شمال و شاخه فلسطین به شهر جابیه رسید و چند روزی را با مشورت و طرح نقشه‌های صلح و بازدید پادگان‌ها گذراند.

و اما گزارشی که به (ارطبون) رسیده است این است که: «امیرالمؤمنینؓ مخفیانه و به طور غیرمنتظره شخصاً به جبهه آمده، و تمام فرماندهان سپاه اسلام را به دور خود جمع کرده و قرار است تمام نیروها را از جبهه شرقی و شمال یک جا به جبهه فلسطین منتقل کند و در رأس این دریای خروشان سپاه خویش به (ایلیا = قدس) حمله نماید و با عملیات جنگی این شهر را به تصرف خویش درآورد[3]» ارطبون

---

[1]ـ همان

[2]ـ طبری، ج۶، ص۲۲۱۴ و الکامل، ج۳، ص۱۵۲ و عین عبارت الکامل: «قال عثمان: هل تعلم ان عمر ولی معاویه؟ فقد ولیته. فقال علی: انشدک الله هل تعلم ان معاویه کان اخوف لعمر من یرفا غلام عمر له قال نعم».

[3]ـ مورخین قدیم مانند ابن اثیر و طبری و ابن کثیر به این مطالب تصریح نکرده‌اند ولی شبلی نعمانی در الفاروق، ج۱، ص۲۰۲ و دکتر محمدحسین هیکل در الفاروق عمر ؓ، ص۲۵۱ تا ۲۵۳، ضمن

به محض شنیدن این گزارش در میان رعب و هراس برای مشورت به دیدار اُسْقُف اعظم شهر می‌شتابد و به او می‌گوید: «بار دیگر تاریخ تکرار گشته و فاجعه قتل عام بُخْتُ نَصَر و خسروپرویز در این شهر مقدس تجدید می‌گردد و تخریب اماکن متبرکه و کلیساها و ربودن صلیب بزرگ مسیح بار دیگر تکرار می‌شوند[۱]، و آن چه را که من به عنوان یک کارشناس امور نظامی به تو عرضه می‌کنم این است که استحکامات نظامی و نیروهای مسلح پادگان بزرگ ما هرگز قادر نیستند در برابر سیل نیروهایی که در جنگ‌های یرموک و قادسیه پیروزی گشته و دمشق و انطاکیه و مداین را به تصرف خویش درآورده‌اند، هیچ مقاومتی از خود نشان دهند، مخصوصاً در شرایطی که نیروهای هر دو جبهه در جابیه جمع و به رهبری شخص امیرالمؤمنین حمله را آغاز می‌نمایند!» اسقف اعظم در حالی که ریش خود را می‌جنباند، و به علامت تصدیق سر خود را بالا و پائین می‌آورد، و از تعجب و رعب و هراس تدریجاً حلقه چشمانش وسیع‌تر می‌شوند[۲]! به ارطبون می‌گوید: پس آخرین چاره چیست؟ ارطبون می‌گوید: «جز این[۳] چاره‌ای نیست که تو به نمایندگی از طرف مردمان شهر، به خاطر سلامتی جان آن‌ها و به خاطر حفظ صلیب مسیح و اماکن متبرکه از سپاه اسلام تقاضای صلح کنید و من نیز به خاطر رعایت همین مصالح بدون این که فرمان جنگ بدهم از شهر خارج می‌شوم».

هیئت نمایندگی اسقف (صفرنیوس) برای تقاضای صلح

اسقف اعظم پیشنهاد او را قبول می‌کند و جمعی را برای تقاضای صلح از قدس به جابیه می‌فرستد و وقتی سپاهیان اسلام در جابیه از دور این جمعیت را می‌بینند با یک حالتی از نگرانی به امیرالمؤمنینس خبر می‌دهند، که طلیعه سپاه ارطبون از دور

روایت‌های گوناگون و گاهی به صورت استنباط تاریخی این مطالب را بیان می‌کنند و توصیه ارطبون به اسقف در هیچ کدام ذکر نشده است و استنباط تاریخی نویسنده است.

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفاروق عمر س، هیکل، ج۱، ص۲۵۰.

[۳]ـ یک استنباط تاریخی است و به همین جهت مرجع آن نوشته نشده است.

دیده می‌شود، و می‌خواهند به سپاه اسلام حمله کنند[1]! امیرالمؤمنین‌ﷺ در حالی که از دور نگاهی به این جمعیت می‌کند (و با همان درک و فراست شگفت‌آور خویش واقعیت را طوری درک می‌کند که گویی در جلسه مشورتی ارطبون و اسقف حضور داشته است!) به سپاهیان می‌گوید: «به هیچ وجه نگران نباشید، این جمعیت هیئت نمایندگی تقاضای صلح می‌باشند» و پس از اندک زمانی طبق همان پیش‌بینی، جمعیت به حضور امیرالمؤمنین می‌رسد و پیام اسقف را به عرض او می‌رسانند و مورد احترام و محبت زیاد قرار می‌گیرند و عهدنامه جابیه با مواد زیر نوشته می‌شود و امیرالمؤمنین‌ﷺ شخصاً آن را امضا می‌کند[2] و بعد از او فرماندهان سپاه اسلام (عمر و بن عاص و ابوعبیده جراح، خالد بن ولید و معاویه بن ابی‌سفیان) آن را امضا[3] می‌نمایند: بسم الله الرحمن الرحیم عهدنامه بنده خداب، امیرالمؤمنین عمر بن خطاب، با اهل (ایلیا = قدس) شامل این بندهاست[4]:

۱ـ اهالی شهر ایلیا چه سالم و چه مریض و هم چنین تمام دارایی آن‌ها و تمام اماکن متبرکه و صلیب‌های آن‌ها از هر تجاوزی مصون می‌باشند، و هیچ کس حق ندارد کلیساهای آن‌ها را اشغال یا تغییر دهد و یهودیان حق ندارند با اهل ایلیا در ایلیا سکونت داشته باشند.

۲ـ اهالی شهر ایلیا مجبور نیستند دین اسلام را قبول نمایند، و در انجام مراسم مذهبی ویژه خویش کاملاً آزاد و مانند اهل مداین[5] به سپاه اسلام جزیه پرداخت می‌کنند و در مقابل سپاه اسلام متعهد است از امنیت و آزادی و حقوق آن‌ها دفاع کند.

---

[1]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۱ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۶.

[2]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۶.

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۷ و طبری، ج۵، ص۱۷۹۰.

[4]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۹۰ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۷.

[5]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۷ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۹.

توجه: مترجم طبری اشتباهاً مداین را که منظور تیسفون است در همین صفحه به (شهرها) ترجمه کرده است.

۳ـ مردمان غیربومی (رومیان و غیرسپاهی و غیره) با تمایل خویش می‌توانند در این شهر بمانند و مانند اهل شهر به سپاه اسلام جزیه را پرداخت نمایند و اگر زمین‌های مزروعی را در اختیار داشته باشند باید (خَراج) به سپاه اسلام بدهند و در مقابل امینت و آزادی آن‌ها نیز تأمین می‌گردد، و از مردمان غیربومی هر کس بخواهد از این شهر کوچ کند بلامانع و تا هنگامی که به محل امن و مطمئن می‌رسد در حمایت سپاهیان اسلام خواهد بود و از سکنه اصلی شهر نیز هر کسی با آن‌ها کوچ کند[1] بلامانع و در امان است.

طرفین برنده برگ پیروزی می‌شوند

هیئت نمایندگی عهدنامه جابیه را به (ایلیا) می‌آورند و هم چنان که امیرالمؤمنین‌ﷺ خرسند است که فقط با یک مانور نظامی این شهر مملو از جنگاوران متعصب را فتح سفید می‌نماید تجسمی از عدالت اسلامی را در نقطه‌ای از جهان که چشم همه جهانیان به آن دوخته شده در معرض دید مردمان جهان قرار می‌دهد، هم چنین اسقف اعظم قدس نیز شادمان است که پایگاه دو دین آسمانی را و صلیب بزرگ مسیح و اماکن متبرکه و جان اهالی شهر قدس را از خطر حتمی نجات داده است و طرفین جنگ طی این قرارداد هر دو برنده برگ پیروزی می‌شوند، و امیرالمؤمنین‌ﷺ پس از گذشت مدتی که مفاد عهدنامه به اطلاع اهل شهر می‌سد[2]، همراه سرداران برجسته سپاه اسلام (ابوعبیده، خالد، عمرو بن عاص، شرحبیل، معاویه) و جماعتی از یاران پیامبر ﷺ که از مدینه با او آمده‌اند، در حالی که پیراهن ساده و سفید و دارای چاک‌هایی از چپ و راست اندام او را پوشانده و بر همان اسب راهواری که در این سفر با خود آورده است[3]، از جابیه به سوی (ایلیا = قدس) حرکت می‌کند، و از آن طرف نیز

---

[1]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۹۰ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۷.

[2]ـ همان

[3]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۹۱ و الکامل، ج۲، ص۵۰۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۷. توجه: در این مراجع گفته شده که اسب امیرالمؤمنین لنگ شده بود و برزونی (یابویی) برایش آوردند که به شدت می‌خرامید و امیرالمؤمنین از او پیاده شد و بعد از چند روز که سم اسبش علاج یافت بر او سوار گردید و راهی قدس گردید.

اسقف اعظم در مدخل شهر و در جلو صفوف امرا و بزرگان و معتمدین شهر لحظه ورود مرکب جانشین پیامبر اسلام ﷺ و در هم کوبنده ارتش‌های ایران و روم را انتظار می‌کشند،

تصور مردم ایلیا از امیرالمؤمنین ﷺ

و اکثر آن‌ها از این موکب تصویر عجیبی در ذهن خویش ترسیم کرده‌اند و منتظرند بعد از لحظات دیگر در قلب این موکب سیمای فاتحی را ببینند که تاج طلایی بر سر و رخت جواهرنشان خسروها را در بر و شمشیر مرصع کسری یا هرقل را حمایل خود کرده و بر تخت طلایی نشسته است که یک فیل سفید جنگی در حمایت تیراندازان ماهر آن را می‌کشد و تلألؤ برق ستاره‌های طلایی سرودش سرداران سپاهش و برق زینت‌آلات همراهان و غلامانش تمام چشم‌ها را خیره می‌کند! اما هنگامی که این فاتح بزرگ در یک پیراهن سفید و ساده[۱]، و همراه کسانی که با لباس ساده و معمولی و بی‌نشانه به دروازه بزرگ شهر می‌رسد؛

ورود امیرالمؤمنین ﷺ به ایلیا (قدس)

و در جلو صف استقبال‌کنندگان، از اسب خود پیاده می‌شود و با خوش‌رویی و نهایت مسرت و تواضع خیرمقدم اسقف اعظم را پاسخ می‌دهد[۲] و از غریو و هلهله شادی‌های استقبال‌کنندگان بسیار متواضعانه تشکر می‌نماید، هیچ اثری از این تصویرهای خیالی و طلایی در ذهن آن‌ها باقی نمی‌ماند.

امیرالمؤمنین ﷺ به راهنمایی اسقف اعظم و همراه سرداران سپاه اسلام و بزرگان و معتمدین شهر از دروازه بزرگ شهر وارد می‌شوند و در حالی که اهالی شهر در دو طرف مسیر آن‌ها به صف[۳] ایستاده‌اند و با دیده اعجاب و احترام و عظمت واقعی به آن‌ها می‌نگرند، و شکوه پوشالی هرقل و سرداران غرق در طلا و جواهرات رومی را به یاد می‌آورند و تواضع و سادگی این فاتحین بزرگوار را با غرور و تکبر و خودخواهی

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۷ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۰۱.

[۳]ـ همان

فرماندهان فراری رومی مقایسه می‌کنند و پوزخندهایی با همدیگر تبادل می‌نمایند، امیرالمؤمنین‌ﷺ با پای پیاده طول خیابان‌ها را طی کرده و از این شهر و اماکن متبرکه آن بازدید به عمل می‌آورد، این شهر بیشتر از صد هزار نفر جمعیت دارد، و بسیار مجلل و باشکوه و زیبا است و شهری است توریستی که مردم از تمام نقاط جهان به این شهر می‌آیند، اما اهمیت این شهر از این‌ها خیلی بالاتر است. (ایلیا[۱] = قدس) پایگاه دو دین بزرگ موسی‌ﷺ و عیسی‌ﷺ و مزار ده‌ها پیامبر بزرگ ﷺ است، و هم چنین مسجدالاقصی که قرآن با قداست از آن نام برده و نقطه نهایت اسرای پیامبرﷺ قرار داده است و در فرموده پیامبر ﷺ همتای مسجدالحرام و هجده ماه قبله نماز مسلمانان بوده است در این شهر واقع است و بالاخره (ایلیا = قدس) یگانه شهری است که قلوب اهل تمام ادیان جهان متوجه این شهر است و اینک در روزهای ربیع‌الاخر سال شانزدهم هجری به زیر پرچم اسلام درآمده[۲] و امیرالمؤمنین‌ﷺ از آن بازدید می‌کند، و در اثنای بازدید کلیسای بزرگ شهر (کلیسای قیامت) صدای اذان ظهر طنین‌انداز می‌گردد و اسقف پیشنهاد می‌کند که امیرالمؤمنین‌ﷺ در همین کلیسا نماز بخواند[۳]، و امیرالمؤمنین‌ﷺ به عذر این که مسلمانان نیز در آینده به پیروی از او در این کلیسا نماز می‌خوانند و برخلاف مفاد صلح‌نامه مزاحمت بای مسیحیان ایجاد می‌گردد، پیشنهاد اسقف را قبول نمی‌کند و بلکه در خارج در ورودی کلیسا نزدیک (صخره) و دیوار ندبه بر خرابه‌های هیکل سلیمان نماز می‌خواند[۴]، و وقتی می‌بیند فرماندهان رومی در زمان حاکمیت خویش در حالتی از غرور و تکبر، خس و خاشاک و زباله‌ها را بر سطح (صخره یعقوب[۵]) انداخته، بعد از نگاه تأثرآمیزی به صخره، به همراهان خویش می‌گوید: «در کاری که همین حالا آغاز می‌کنم عموماً با من همکاری

---

[۱]ـ ایلیا به کسر همزه و لام و الف ممدوه نام بیت‌المقدس برخی گفته‌اند ایلیاء به معنی خانه خداست. معجم البلدان یاقوت حموی.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۱۷۹۱ و الکامل، ج۲، ص۵۰۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۵۷.

[۳]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۵۸ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۰۲.

[۴]ـ همان

[۵]ـ حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۰۵ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۶۳.

کنید» سپس لای انگشتان و کف دست خود را جارو ساخته و خس و خاشاک و زباله‌ها را با دست خود از روی صخره پاک می‌کند[۱] و همراهان او نیز به همین شکل برای تمیز کردن و جارو کردن صخره به کار می‌افتند[۲] و جا دارد که عقربه‌های ساعت روزگار اندکی متوقف گردند و جهانیان در یک لحظه این صحنه تواضع و خدمت‌گزاری جمعی از بزرگ‌ترین رجال تاریخ بشریت را ببینند! این جاروکشان عمر بن خطاب رضی الله عنه، ابوعبیده و سعد بن وقاص و خالد بن ولید و شُرَحْبیل و معاویه هستند که نه تنها در مقابل قدرت‌های زمان سر تعظیم فرود نیاورده‌اند، بلکه بزرگ‌ترین قدرت‌های روزگار، شاه شاهان یزدگرد از هیبت آن‌ها آواره کوه‌های شرقی ایران و هرقل امپراتوری روم آواره بخش‌های غربی روم گشته‌اند، و با این حال در نهایت تواضع و خدمت‌گزاری برای جارو کردن محل عبادت و سجده برای خدا شخصاً دست به کار شده و رفتگری را آغاز نموده‌اند!!

ده روز اقامت در بیت‌المقدس استقبال اصحاب از امیرالمؤمنین رضی الله عنه

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدت ده روز[۳] اقامت در (ایلیا = قدس) بر اجرای مفاد صلح‌نامه شخصاً نظارت کرده و از حیث اداره کردن، فلسطین را به دو استان تقسیم نموده[۴] و مرکز یک استان را قدس قرار داده و عَلقَمه بن مُجَزِّز را به استانداری آن جا منصوب می‌نماید و مرکز استان دیگر را شهر (رَمَله[۵]) قرار داده و علقمه بن حکیم را به استانداری آن منصوب می‌کند و عمرو بن عاص و شُرَحبیل را به سمت فرماندهان نظامی برای سپاه مستقر در فلسطین منصوب[۶] می‌دارد و بقیه فرماندهان نظامی را به محل مأموریت خویش در جبهه شرقی و در جبهه شمالی باز می‌گرداند و ابوعبیده را

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۵۴.

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

در دمشق و حمص و خالد در قِنَّسرین مسئول اجرای دقیق مفاد صلح‌نامه‌ها و گسترش عدالت اسلامی قرار می‌دهد

و در آخر ربیع‌الاخر سال شانزدهم هجری، امیرالمؤمنین‏ﷺ از منطقه فلسطین به محل ستاد کل عملیات جنگ رهایی‌بخش (مدینه) برمی‌گردد و در خارج شهر از طرف همه اصحاب پیامبرﷺ استقبال باشکوهی از او به عمل می‌آید[1] و شایسته است در روز برگشتن امیرالمؤمنین‏ﷺ به مدینه صفحات تقویم زمان را ورق بزنیم و نتایج عملیات جنگ رهایی‌بخش را در این برهه از زمان ارزیابی نماییم. امروز یکی از روزهای آخر ربیع‌الاخر شانزدهم هجری است و فقط (دو سال و یازده ماه) از انتخاب عمر بن خطاب‏ﷺ برای خلافت اسلامی و امارت بر مؤمنین گذشته است، و در این مدت در رأس سپاه سی هزار نفری مسلمانان که کمتر از پادگان یک شهر از شهرهای بی‌شمار ایران و روم بود، و تجهیزات جنگی و بودجه کافی هم نداشتند ارتش‌های چند صد هزار نفری بسیار مجهز ایران و روم را، در بین‌النهرین و حواشی خلیج فارس و استان‌های جنوبی ایران و در تمام نقاط شام و فلسطین شکست داده، و در جبهه شرقی پرچم اسلام را بر پایتخت شاهنشاهی ایران و بر تمام شهرهای عراق و بر شهرهای عرب خلیج فارس (بحرین و دوبی و قطر و کویت فعلی) و بر استان‌های جنوب ایران، به اهتزاز درآورده، و در جبهه شمالی نیز پرچم اسلام را بر پایتخت دوم روم (انطاکیه) و بر (ایلیا = قدس) و تمام کشورهای شام و فلسطین (شامل شهرهای روسیه، اردن، لبنان و فلسطین فعلی) به اهتزاز درآورده است و علاوه بر استقرار نیروهای کافی در مناطق آزاد شده، در جهت تشکیل یک ارتش قدرتمند اسلامی به سعد بن ابی‌وقاص و قعقاع دستور داده که در پادگان‌های عظیم شهرهای نظامی و تازه‌ساخت بصره و کوفه چهار هزار اسب[2] جنگی را خریداری و تربیت کرده و ده‌ها

---

[1]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۶۳ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۰۷.

توجه: در این دو مرجع گفته شده: «خبر موفقیت و پیروزی امیرالمؤمنین عمر فاروق‏ﷺ که به علی مرتضی‏ﷺ و مسلمانان دیگر در مدینه رسید در خارج شهر استقبال باشکوهی از او به عمل آوردند».

[2]ـ الکامل، ج۲، ص۵۳۰ و طبری، ج۵، ص۱۸۵۶ و الفتوحات الاسلامیه، ص۶۰.

هزار جوان مسلمان را در این پادگان‌ها آموزش نظامی بدهند و استفاده از تمام اسلحه‌هایی که تا حال از ارتش‌های ایران و روم به غنیمت گرفته‌اند به همه سپاهیان اسلام تعلیم داده‌اند و یک ارتش بزرگ و آموزش دیده و مجهز در این دو پادگان در حال آماده‌باش به سر می‌برد که به محض صدور فرمان امیرالمؤمنینﷺ نیروهایی را به جبهه شرقی اعزام می‌نماید و با قدرت رزمی بقیه استان‌های ایران را آزاد نماید و نیروها را نیز به جبهه شمالی اعزام و کشورهای مصر و تونس در قاره آفریقا را از سلطه امپراتوری روم آزاد نماید. آری جهان اسلام در چنین اوضاع و شرایطی است که ناگاه، از طرف ابوعبیده، فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شمال، نامه زیر، حاوی خبر هولناکی، به دست امیرالمؤمنینﷺ می‌رسد: «و بعد، هِرَقل در تماس‌های مخفیانه، مردمان شهرهای شام را به شورش علیه حاکمیت اسلام برانگیخته[۱] و به وسیله کشتی‌های غول‌پیکر سپاه عظیم و بی‌شماری را از اسکندریه به انطاکیه سوق داده و شاهزاده کنستانتین[۲] ولیعهد را در رأس این سپاه مأموریت داده تا با نیروی مجهز نظامی این شورش را رهبری نماید و هم اکنون سی هزار نفر سواره‌نظام منطقه (الجزیره) ستاد فرماندهی سپاه اسلام را در حمص محاصره نموده‌اند[۳]، و اگر در اسرع وقت نیروی امدادی به ما نرسد پادگان حمص سقوط کرده و تمام شهرهای شام مجدداً به تصرف امپراتوری باز می‌گردند».

تاکتیک حکیمانه امیرالمؤمنینﷺ برای فرونشاندن شورش شهرهای شام

امیرالمؤمنینﷺ بلادرنگ در یک پیام فوری به سعد بن وقاص در پادگان کوفه دستور می‌دهد که فوراً قعقاع را در رأس چهار هزار سواره[۴] نظام به حمص اعزام و

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۵ و الکامل، ج۲، ص۵۳۰ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۵۶.

[۲]ـ این مطلب در الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۶۶ بیان گردیده و معلوم می‌شود که از تاریخ روم استفاده شده است.

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۵ و الکامل، ج۲، ص۵۳۰ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۵۶.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۷۵ و الکامل، ج۲، ص۵۳۱ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۵۶ و الفتوحات الاسلامیه، ص۶۰.

سهیل را در رأس چند هزار سپاهی به منطقه (رقه در الجزیره) و ولید بن عقبه را همراه چند هزار سپاهی به منطقه عرب‌نشین (در الجزیره) و هر دو سپاه را با فرماندهی عیاض بن غنم و برای عملیات جنگی سریعاً روانه نمایید[۱]».

امیرالمؤمنینﷺ پس از صدور این اوامر و اعزام نیروها به محل مأموریت خویش، خود نیز سپاهی را از مدینه و اطراف جمع‌آوری نموده، و در رأس این سپاه به میدان جنگ و مراکز شورش‌های شام، رهسپار می‌گردد[۲]، و به سپاه سی هزار نفری الجزیره که سپاه اسلام را در حمص محاصره کرده‌اند، وقتی خبر می‌رسد که دو سپاه به شهر و دار و دیار بی‌دفاع آن‌ها حمله کرده‌اند، با یک حالتی از رعب و هراس فوراً از دور حمص پراکنده می‌شوند و بعد از برگشتن به (الجزیره) از سپاه اسلام درخواست عفو و گذشت می‌نمایند و تسلیم می‌گردند[۳]، و سپاه عظیم روم مستقر در انطاکیه نیز، وقتی خبر پراکنده شدن آن‌ها را می‌شنوند و از شورش شهرهای دیگر نیز اثری نمی‌بینند دچار شک و تردید می‌شوند، و اکثراً گمان می‌کنند عمق اندیشه و تدابیر نظامی سرداران سپاه اسلام شهرهای شام را واداشته که تظاهر به شورش کنند تا از این راه ولیعهد روم را با سپاه عظیم روم در کمین سپاه اسلام بیندازند و با نابود کردن آن‌ها زمینه سقوط اسکندریه را زودتر فراهم نمایند، به همین جهت سپاه روم مدت کمی با روحیه ضعیف با سپاه اسلام می‌جنگد و شکست می‌خورد و در حالی که غنایم بی‌شماری را به جا می‌گذارد سریعاً سوار بر همان کشتی‌های غول‌پیکر به سوی اسکندریه برمی‌گردد و این غائله بزرگ، و توطئه خطرناک امپراتوری روم بر اثر نبوغ نظامی امیرالمؤمنینﷺ با کمترین زیان و بیشترین منفعت خاتمه می‌یابد و وقتی امیرالمؤمنینﷺ در رأس سپاه مدینه در قلب شام به محل جابیه[۴] می‌رسد و ابوعبیده

توجه: این دومی بار است که فاروق اعظمﷺ شخصاً در میدان‌های جنگی حضور پیدا می‌کند و مرتبه اول به آزاد کردن قدس و مرتبه دوم به خاموش شدن شورش‌های شام منتهی گردید.

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۲، ص۵۳۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۵۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۶۰.

[۴]ـ همان

برای عرض گزارش نظامی به پیشوازی او می‌شتابد، به او عرض می‌کند که سه روز قبل از رسیدن قعقاع[۱] و سپاه امدادی پادگان کوفه و بصره بر سپاه روم پیروز شدیم اما با این حال هم امیرالمؤمنین ﷺ به ابوعبیده دستور می‌دهد که سپاه قعقاع را در غنایم این جنگ سهیم کند[۲].

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

فصل یازدهم:

زنگ‌های خطر داخلی

فصل یازدهم:
زنگ‌های خطر داخلی

امیرالمؤمنینس از جابیه به مدینه برمی‌گردد و شب‌ها و روزهایی را به آرامش فکر می‌گذرانند که زنگ‌های خطر توطئه دشمنان نه در جبهه شرق و نه در جبهه شمال به صدا درنیامده‌اند و در رابطه با خارج جهان اسلام خطری را احساس نمی‌کند اما ناگاه این آرامش خاطر او به هم خورده و در داخل جهان اسلام از چندین نقطه زنگ‌های خطر به صدا درمی‌آیند!! و اخبار زیر مبنی بر پوسیدگی برخی از نظامیان و ضعف اخلاقی دو نفر از فرماندهان برجسته سپاه اسلام به او می‌رسند، و امیرالمؤمنینس در حالی که این خطر داخلی را از خطر خارجی هولناک‌تر می‌شمارد با قدرت و قاطعیت تمام این پوسیدگی و ضعف را برطرف و سپاه اسلام را کاملاً تصفیه کرده و آن را از هر نوع سقوط اخلاقی مصون می‌دارد و اخباری که به او رسیده است عبارتند از:

۱ـ ابوعبیده[۱]، فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شمالی ضمن نامه‌های به امیرالمؤمنینس گزارش داده، که جمعی از سپاهیان جوان در برخی از شهرهای شام مشروب را به دست آورده و نوشیده‌اند و به هنگام بازجویی گفته‌اند ما در نوشیدن مختار هستیم[۲] زیرا خدا در قرآن می‌فرماید ﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾ [المائدة: ۹۱] آیا شما به این عمل خاتمه نمی‌دهید؟ امیرالمؤمنینس پس از مشورت با اصحاب پیامبرص به ابوعبیده دستور می‌دهد، فوراً آن‌ها را در محلی جمع و با شمشیرهای عریان آن‌ها را محاصره نظامی کرده و در یک کلام از آن‌ها بپرسید «آیا مشروب را حلال می‌دانی یا حرام؟» و اجازه چانه‌زدن به آن‌ها ندهید و اگر گفتند حلال می‌دانیم گردن آن‌ها را

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵ و طبری، ج۵، ص۱۹۱۱.

[۲]ـ همان

بزنید و اگر گفتند حرام می‌دانیم فوراً هر یک را هشتاد تازیانه بزنید[۱]» و ابوعبیده فرمان امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه را اجرا کرده و به حدی همراه تهدید و ارعاب آن‌ها را مجازات می‌کند که دیگر احدی خیال نوشیدن مشروب را نخواهد کرد و زنگ این خطر پوسیدگی و هواپرستی در میان سپاه اسلام به کلی خاموش می‌گردد[۲].

۲ـ از جبهه شرق، پاگان بصره، به امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه گزارش شد، که استاندار بصره، مغیره بن شعبه[۳] با زن نامحرمی به نام ام‌جمیل که برای کاری به منزل او مراجعه کرده است، همبستر شده است و چهار نفر حاضرند بر این امر شهادت بدهند امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه با یک فرمان کوتاه فوراً مغیره را عزل و همراه شهود او را به مدینه احضار[۴] و ابوموسی اشعری را به جای او نصب می‌کند[۵] و وقتی مغیره همراه شهود به مدینه جلب و به شدت زیر بازجویی امیرالمؤمنین‌رضی الله عنه قرار گرفت[۶] و مغیره این قضیه را

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۵۵.

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۱ و الکامل، ج۲، ص۵۴۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۸۰ و ۱۸۸۱.

[۳]ـ همان

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۲ و الکامل، ج۲، ص۵۴۱. در همین دو مرجع این فرمان عزل و نصب را به عنوان کوتاه‌ترین فرمان چنین نقل کرده‌اند: «اما بعد فانه بلغنی نبا عظیم فبعثت اباموسی امیراً فسلم ما فی یدک و العجل».

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۲ و الکامل، ج۲، ص۵۴۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۸۲ و ۱۸۸۳.

[۶]ـ همان

توجه: در طول تاریخ مهمترین عامل سیاه‌روزی ملت‌ها و حتی سرنگونی حکومت‌ها همواره سه عامل بوده‌اند اول بی‌عدالتی و ستمگری رئیس حکومت و دوم خودمحوری فرماندهان و فرمانروایان و سوم دیوان‌سالاری و آغابالاسری کارمندان دولت و فاروق اعظم‌رضی الله عنه در عین این که خود عادل بود از رشد آن دو عامل دیگر نیز به شدت جلوگیری نمود و این کتاب آینه تمام‌نمای همین حقایق است و هدف از نوشتن آن نیز همین امر بوده است، ابوبکررضی الله عنه در مورد اعزام اسامه به محض این که یک حالتی از خودمحوری را در عمررضی الله عنه مشاهده کرد ریش او را محکم در دست گرفت و او را تنبیه کرد و عمررضی الله عنه به محض مشاهده حالت‌هایی از خودمحوری در مورد خالد و عمرو بن عاص و معاویه فوراً آن‌ها را تنبیه می‌کند و کسانی که این عمل را دیکتاتوری می‌نامند معنی نظام و دیکتاتوری را نمی‌فهمند.

به کلی انکار کرد و گفت: فقط با زن و همسر خودم همبستر شده‌ام و نصاب شهود هم تکمیل نبود، امیرالمؤمنین‌ﷺ از سنگسار کردن او خودداری کرد و در مقابل شهود را با تازیانه خود زد[۱]، و وقتی در این اثنا مغیره گفت: انتقام مرا از این‌ها بگیرید، امیرالمؤمنین‌ﷺ به شدت بر او فریاد کشید و به او گفت: خاموش باش خدا نفس تو را خاموش کند، اگر نصاب شهود تکمیل می‌بود به خدا همین حالا تو را سنگسار می‌کردم[۲]» و همین تردید و ارعاب موجب گردید که زنگ خطر ضعف اخلاقی به کلی در جبهه شرقی و در میان سپاهیان اسلام خاموش گردد.

۳ـ صدای زنگ خطر خودمحوری و خیره‌سری یکی از سرداران سپاه اسلام در جبهه شمال به گوش امیرالمؤمنین‌ﷺ رسید و اگر با قدرت و قاطعیت این صدا را خاموش نمی‌کرد ممکن بود همین صدا قوی‌تر و سرداران دیگر با او هم‌صدا و اوامر حکومت مرکزی بی‌اثر و انفجار و شورش و انقلابی ایجاد گشته و عین ماجراهایی که در اواخر خلافت عثمان و علی‌ﷺ اتفاق افتاد در زمان عمر بن خطاب‌ﷺ نیز اتفاق بیفتد و در شرایطی که هنوز ارتش‌های ایران و روم با کمال قدرت درصدد حمله به سپاه اسلام هستند، جهان اسلام بر اثر شورش‌های داخلی و ضعف حکومت مرکزی در درون خویش متلاشی و نابود و به تصرف ارتش‌های ایران و روم درآید و خورشید مشعشع هدایت قرآن به چاه‌های عمیقی کشیده شود، به همین جهت صدای زنگ این خطر (خودمحوری سرداران سپاه) در زمان فاروق اعظم‌ﷺ هرگاه طنین‌انداز می‌گردید، بیش از صدای هر زنگ خطر دیگری برای او گوش‌خراش و فوراً با قدرت و قاطعیت این صدا را خاموش می‌کمرد و یکی از بارزترین نمونه‌های آن همین مطلبی است که حالا به شرح آن می‌پردازیم: و مربوط به معروف‌ترین سردار سپاه اسلام (خالد بن ولید) است.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

سوابق درخشان خالد بن ولید

خالد بر اثر پیروزی در جنگ تبوک از طرف پیامبر ﷺ به (شمشیر کشیده خدا) ملقب و در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان فرمانده کل در جنگ‌های رده و در نبرد با بنی‌تمیم و در معرکه خون و شمشیر یمامه به پیروزی‌های شگفت‌انگیزی نائل ولی بر اثر بی‌اعتنایی نسبت به عرف رایج و اقدام به ازدواج‌های بی‌موقع فاروق رضی الله عنه عزل او را از مقام فرماندهی درخواست نمود ولی ابوبکر رضی الله عنه با توجه به سابقه قهرمانی‌های او چند فقره او را شدیداً توبیخ کرده و باز به عنوان فرمانده کل ابقا گشته و پیروزی‌های او در عراق و در یرموک شام به اوج خود می‌رسد و در این اثنا عمر بن خطاب رضی الله عنه که جانشین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گشته است فوراً خالد را از مقام فرماندهی کل عزل نموده و تحت فرمان ابوعبیده قرار می‌دهد[۱] و پیروزی‌های اعجاب‌انگیز خالد در تسخیر پادگان‌های شام و به ویژه تسخیر پادگان (قنسرین) و قتل (میناس) فاروق اعظم رضی الله عنه را وادار می‌کند که خالد را کاملاً تمجید و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در انتخاب این فرمانده فداکار و ماهر و مقتدر تحسین نماید[۲] و او را فرماندار قیسرین و فرمانده پادگان این شهر قرار می‌دهد اما وقتی امیرالمؤمنین رضی الله عنه احساس می‌کند که خالد مغرور صیت و آوازه پیروزی‌های خویش گشته و درصدد نامجویی هر چه بیشتر خویش برآمده و بدون دستور حکومت مرکزی غنایم و اموال عمومی را ریخت و پاش می‌کند و به عنوان انعام و جایزه به شعرا و سخنوران و افراد ذی‌نفوذ می‌بخشد،

اخطار امیرالمؤمنین رضی الله عنه به خالد

در یکی از ملاقات‌ها شدیداً به او اخطار می‌کند: «که غنایم و اموال عمومی را برحسب استحقاق طبق قواعد اسلام توزیع کن، و بدون دستور حرکت مرکزی هیچ گوسفندی و شتری را به هیچ کس نده[۳]» و خالد در جواب او می‌گوید: «یا بگذار من کار خود را هر طوری که میل دارم انجام دهم یا این تو و این کاری که به من

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۸ و ۵۳ و الکامل، ج۲، ص۴۲۷ و ۴۹۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ عبقریه عمر رضی الله عنه، عقاد، ص۴۳۶.

سپرده‌ای[۱]» امیرالمؤمنین‌ﷺ از این پاسخ غرورآمیز به شدت عصبانی می‌گردد، اما سوابق خدمات درخشان خالد را در پیروزی‌های اسلام درنظر می‌گیرد و به محض این پاسخ ناملایم او را عزل نمی‌کند، و خالد پس از مدتی از پادگان قنسرین همراه عیاض به سوی (ارمینیه) اعزام و بعد از تسخیر (آمد و رهاء) و سقوط پادگان‌های بسیار مهم روم آن چنان رعب و هراسی در سرحدات و در دل دشمنان ایجاد می‌نماید که صیت و آوازه قهرمانی‌های خالد سرلوحه تمام بحث‌ها قرار می‌گیرد و انعام و بخشش او به شعرا و سخنوران نام شاهان عرب و شاهان حیره و غسانی را از یاد مردم می‌برد[۲] و در راه مراجعت به قنسرین، طبق عادت اشراف و برخی از شاهان عرب، در حمام شهر (آمد) بدن خود را با شراب شستشو می‌دهد[۳]، و این عمل خالد به امیرالمؤمنین‌ﷺ گزارش می‌گردد،

باز اخطار امیرالمؤمنین‌ﷺ به خالد

و امیرالمؤمنین‌ﷺ در حالی که از این عمل به شدت عصبانی شده است طی نامه‌ای به خالد می‌نویسد: «گویا بدن خود را با شراب شستشو داده‌ای! خدا شراب را در ظاهر و باطن حرام کرده است و چیز پلیدی است که لمس آن هم جایز نیست بار دیگر این عمل را تکرار نکنید» خالد در یک حالتی از غرور در جواب او می‌نویسد: «ما شراب را کشتیم و از فعل و اثر انداختیم و شرابی باقی نمانده بود و بلکه یک ماده نظافت و طهارت بود[۴]» امیرالمؤمنین‌ﷺ از این پاسخ عصبانی گشته و نامه تهدیدآمیزی به او می‌نویسد: «تو از خانواده مغیره هستی که به خیره‌سری و غرور و خودمحوری گرفتار بودند، خدا نکند تو بر این حالت باقی بمانی و با این حالت بمیری[۵]» و خالد بدون اعتنا به اخطار و تهدیدهای امیرالمؤمنین‌ﷺ در یک حالتی از شهرت‌طلبی و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۷۱ و ۲۷۲.

[۳]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۷۲ و الکامل، ج۲، ص۵۳۶ و طبری، ج۵، ص۱۸۷۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

نام‌جویی به بخشش و انعام بی‌رویه خویش ادامه می‌دهد و از جمله وقتی (اشعث بن قیس) برای انعام به او مراجعه می‌کند ده هزار درهم[۱] (معادل هزار مثقال طلا یا پنج میلیون تومان[۲]) یک جا به او انعام می‌دهد، و هنگامی که امیرالمؤمنینؓ احساس می‌کند که خالد به دستورات حکومت مرکزی وقعی نمی‌گذارد و نسبت به فرمان‌های او بی‌اعتنا است از عواقب کار خالد به شدت نگران می‌شود و بیم آن دارد برخی از سرداران دیگر نیز (مانند عمرو بن عاص، معاویه بن سفیان و قعقاع و غیره) روش او را پیش گیرند و با استفاده از نفوذ و قدرتی که پیدا کرده‌اند از فرمان حکومت مرکزی سربار زنند و جهان اسلام را به صورت مجموعه‌ای از ملوک‌الطوایف درآورند،

فرمان عزل و مجازات خالد بلال مأمور اجرای فرمان امیرالمؤمنینؓ

و امیرالمؤمنینؓ تصمیم می‌گیرد که خالد را از تمام پست‌های دولتی، چه نظامی و چه کشوری، عزل نماید و در مقابل این خیره‌سری و خودخواهی‌ها، او را طوری مجازات کند که هیچ کدام از سرداران دیگر جرئت بی‌اعتنایی نسبت به حکومت مرکزی و اوامر امیرالمؤمنینؓ را نداشته باشند و صدای این زنگ خطر در تمام جهان اسلام خاموش گردد، و برای این منظور حامل نامه‌ای[۳] را: (بلال) همراه فرمان عزل و مجازات خالد به مرکز فرماندهی کل سپاه در جبهه شام به نزد ابوعبیده اعزام می‌دارد و ابوعبیده[۴] فوراً خالد را از قنسرین[۵] به مرکز فرماندهی احضار و در اختیار بلال قرار می‌دهد،

و بلال طبق دستور امیرالمؤمنینؓ به حضور فرمانده کل سپاه و جمع دیگری از فرماندهان نظامی از خالد بازجویی به عمل آورد و از او پرسید: «وجه هنگفتی را که به

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۰ و عبقریه عماد، عقاد، ص۶۳۶ و حیاة عمرؓ، شبلی، ص۲۱۸.

[۲]ـ این مقایسه در تابستان سال ۱۳۶۷ ش. صورت گرفته است.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۵۳۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۰ و طبری، ج۵، ص۱۸۷۷ و الفاروق عمرؓ، ج۱، ص۲۷۳ و حیاة عمرؓ، شبلی، ص۲۲۱.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

اشعث داده‌ای از کجا آورده‌ای؟[۱]» خالد به سؤال بلال پاسخ نداد و بلال از جای خود برخاست و خطاب به خالد گفت: «من اوامر امیرالمؤمنین رضی الله عنه را درباره تو اجرا می‌کنم» آن گاه دستار خالد را از سرش برداشت و بعد کلاهش را نیز برداشت و دستار را به گردن و دست خالد بست و بار دیگر از خالد بازجویی کرد و از او پرسید بگو ببینم وجه هنگفتی را که به اشعث داده‌ای از دارایی خاص خودت یا از غنایم اسلامی بوده است؟ خالد ناچار گردید که جواب بدهد و گفت: «از دارایی خودم بوده است[۲]» بلال پس از دریافت جواب به دست خود کلاه و دستار پیچیده را از سر خالد جدا و او را آزاد کرد[۳]، و ابوعبیده حکم عزل خالد را از تمام پست‌های دولتی به ابلاغ نمود و او را برای حساب به نزد امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرستاد[۴] و در نتیجه محاسبه خالد طبق اعتراف خویش بیست هزار درهم[۵]، معادل دو هزار مثقال طلا، بدهی پیدا کرد و امیرالمؤمنین رضی الله عنه این وجه را از او گرفت و به بیت‌المال واریز نمود و چون عزل و مجازات مفاصه حساب خالد، در جهت مصلحت کلی حاکمیت اسلام، و جلوگیری از هرج و مرج داخلی و خودسری و خودمحوری سرداران قدرتمند بوده، و مبنی بر عداوت و اغراض شخصی نبود، امیرالمؤمنین رضی الله عنه بعد از مفاصه حساب معادل وجهی را که از خالد ضبط کرده بود به او پس[۶] داد، و علاوه بر این که در حضور او سوگند یاد کرد که تو نزد من عزیز و گرامی هستی و از ته قلب تو را دوست دارم و از این به بعد از من گله نخواهید داشت

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۳۶ و طبری، ج۵، ص۱۸۷۷ و حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۲۲۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۰ و الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ج۱، ص۲۷۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۸ و الکامل، ج۲، ص۵۳۷ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۱ و عبقریه عمر رضی الله عنه، عقاد، ص۶۶۷ و الفاروق عمر رضی الله عنه، ج۱، ص۲۷۹. در این مرجع اخیر این روایت را صحیح شمرده که امیرالمؤمنین رضی الله عنه وجه ضبط شده را به خالد پس نداد و در همه روایات وجوه باقی مانده دارایی خالد شصت هزار درهم (معادل شش هزار مثقال طلا) بوده است.

[۶]ـ همان

طی نامه‌های مشابهی به همه استان‌ها و شهرستان‌ها اطلاع داد، که من خالد را به خاطر هیچ خیانتی که مستوجب خشم من شود عزل نکرده‌ام[۱]، و بلکه به این خاطر او را عزل کردم که صیت و آوازه پیروزی‌های او در جبهه‌های شرق و شمال فضای ذهن مسلمانان را به حدی فراگرفته بود که بیش از اندازه بر او متکی بوده و او را تعظیم می‌نمودند[۲] و نگران شدم که وجود او موجب اغوا و فریب مردم و سبب شورش و بلوا و بی‌نظمی در حاکمیت اسلام گردد، و با عزل او خواستم به مردم بفهمانم که تمام کارها در دست خدا هستند و مسلمانان به جای اتکا به افراد مخصوص بر خدا توکل نمایند.

البته این اقدام حکیمانه فاروق اعظمؓ گوشمالی بود که صدای زنگ خطر خودسری‌ها و خودمحوری‌ها را در تمام جهان اسلام خاموش کرد و فرماندهان و استانداران مقتدی هم چون عمرو بن عاص و معاویه و قعقاع و سعد بن وقاص و غیره هرگز جرئت نکردند سوداهای نافرمانی و خودمحوری را در سر بپرورانند و مانند دوران آخر خلافت عثمانؓ هیچ اثری از شورش و بی‌نظمی و نافرمانی مشاهده نگردید و در همان زمان نیز تمام کسانی که از شم مسائل سیاسی بهره‌ای داشتند و در جامعه‌شناسی آن عصر اطلاعاتی داشتند، اقدام داهیانه و توجیه حکیمانه فاروقؓ را پسندیدند و بر کار او ایراد نگرفتند به استثنای خالد که طرف اصل قضیه بود و به استثنای ابوعمر[۳] عموزاده خالد و مسلمان ساده‌اندیش که با استفاده از کمال آزادی رأی که فاروقؓ به مردم داده بود، در شهرک جابیه به امیرالمؤمنینؓ گفت[۴]: «من توجیه و عذر تو را قبول نمی‌کنم زیرا تو شخصیتی را از کار برکنار کردی که رسول اللهﷺ او را بر سر کار آورده بود، و پیامبرﷺ شمشیری را به غلاف کشیدی که پیامبرﷺ او را از غلاف بیرون کشیده[۵] بود، و بنایی را تخریب نمودی که پیامبرﷺ آن

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۵ و الاصابه، ج۴، ص۱۳۹ که نسایی آن را تخریج نموده به نقل اخبار عمر، طنطاوی، ص۴۲۸.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

را تأسیس کرده بود و به علاوه رعایت حق خویشاوندی را نکردی[۱]، و آشکارا بر عموزادگان خود حسد بردی[۲]» امیرالمؤمنین ﷺ با توجه به اصل آزادی رأی در حالی که لهیب آتش خشم این جوان سپاهی را از شراره‌های چشمانش احساس می‌کرد در نهایت خونسردی و آرامی همه اتهامات وارده را به این چند جمله پاسخ داد و به او گفت: «تو از خویشان خیلی نزدیک خالد هستی[۳]، و جوان کم‌تجربه و ساده‌اندیشی نیز می‌باشی و من کاملاً به تو حق می‌دهم که به خاطر عموزاده‌ات از من عصبانی شده‌ای[۴]».

فرجام کار خالد

خالد پس از عزل از صحنه‌های جنگ دور گردید[۵] و چهار سال در رنج و دوری از صحنه‌ها و این که می‌دید همکاران او خود را به پایتخت قیصر روم رسانیده‌اند و در شرق و غرب تا دورترین نقطه پیشرفته‌اند زنده ماند و در سال بیست و یک[۶] هجری به مرگ عادی و در آغوش مادر پیر خود در مدینه وفات کرد[۷] و در بستر بیماری با آه و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۵ و الاصابه، ج۴، ص۱۳۹ که نسایی آن را تخریج نموده به نقل اخبار عمر، طنطاوی، ص۴۲۸.

[۵]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۸۱ و ۲۸۲.

[۶]ـ همان

[۷]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۸۲، در همین مرجع روایت شده که وقتی فاروق ﷺ مادر خالد را دید که شعری به این مضمون می‌خواند «وقتی چهره‌های مردم ظاهر می‌شود تو از هزار هزار قوم بهتر هستی» فاروق ﷺ گفت: «به خدا راست گفتی خالد چنان بود» و وقتی زنان مدینه برای خالد گریه می‌کردند کسانی به فاروق ﷺ گفتند طبق عادت خود چرا آن‌ها را منع نمی‌کنی؟ فاروق ﷺ گفت: «زنان عموماً حق دارند برای امثال خالد گریه کنند مادام صدایشان بلند نشود». درمرجع سابق روایت شده که تمام مسلمانان بر اثر مرگ خالد در تأثر و تأسف شدید فرو رفتند و فاروق ﷺ از همه آن‌ها متأثرتر و غمگین‌تر بود.

ناله اندام خود را به مادرش نشان داد که از سر تا بیست تا سی آثار زخم شمشیر و تیر و نیزه مشاهده می‌گردید[1] و در نهایت تأسف به مادرش می‌گفت: «مادر! چقدر متأثرم که با وجود این که در این همه صحنه‌های خون و آتش شرکت کردم و این همه زخم‌های کشنده برداشتم باز به درجه شهادت در راه خدا نائل نیامدم و اینک مانند یکی از جانداران ناتوان و بیمار بر بستر مرگ جان می‌دهم[2]».

شنیدن این ناله‌های جانگداز برخی از مورخین را در حقانیت اقدام فاروقﷺ دچار تردید کرده است و از خود می‌پرسند، راستی فاروق حق داشت سپاه یک چنین سردار قدرتمند و فاتح و باسابقه و فداکار و نستوه را به خاطر بخشیدن وجهی به اشعث یا مسائل دیگر جزئی و کم‌اهمیت خانه‌نشین کند؟ و در مقابل برخی تعجب می‌کنند که ابوبکر صدیقﷺ در زمان خود چرا این فرمانده تکرو خودمحور را از تمام پست‌های ارتشی معزول نکرد؟ و چرا فاروقﷺ در آغاز امر به تنزل او از فرماندهی کل به فرماندهی جزء اکتفا نمود؟ و چرا مدت پنج سال تمام تک‌روی‌ها و خودمحوری‌های این فرمانده را تحمل کرد؟ اما من مطمئن هستم این چراها عموماً ناشی از ساده‌اندیشی و عدم اطلاع از تدابیر عمیق کشورداری است؛ پزشکان متخصص جراحی، خود بهتر می‌دانند که چه عضوی و چه در شرایطی و به چه علت باید از بدن جدا شود، و افراد عادی تنها از مشاهده آثار بعدی یک عمل جراحی می‌توانند به حکمت و بصیرت و مهارت پزشک جراح پی ببرند، مصلحت کلی جهان اسلام و به قول عرب‌ها (اَلسِّیاسَةُ الْعُلْیا) یک وقت ایجاب می‌کرد که تکروی‌ها و خودمحوری‌های ذاتی خالد تحمل گردد تا به وسیله او مسیلمه در یمامه و میناس در شام کشته شوند و با جاری کردن جوی‌های خون در عراق، در شام و در یمامه رعب و هراسی در تمام جبهه‌ها در دل دشمنان ایجاد گردد که توان هرگونه مقاومتی را در برابر پیشرفت سپاه اسلام از دست بدهند، و یک وقت هم ایجاب کرد این شیر ژیان و این فرمانده تکرو و خودمحور به خانه و لانه خود کشانده شود.

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

آری فاروق ﷺ این سردار پرزور و فداکار و باسابقه را از تمام کارها برکنار کرد، و فرمانده مقتدر دیگر (مُغَیره) را نیز برکنار کرد، ابوموسی اشعری را نیز برکنار کرد و بر سر عمرو بن عاص فرمانده فاتح کشور مصر تازیانه‌هایی فرود آورد و چند مرتبه معاویه بن سفیان را توبیخ و تهدید و محاکمه کرد و بی‌شمار فرماندهان و استانداران را عزل و مجازات و حتی تازیانه زد و بالاخره خیلی از این جراحی‌ها و آمپول‌کاری‌ها و ضرب و مجازات‌ها را انجام داد، اما آثار بعدی این جراحی‌ها و این ضرب و مجازات‌ها چه بود؟

جهانی پر از عدل و داد و متحد و یکپارچه در اطاعت دین اسلام و حاکمیت قرآن و رهسپار به سوی اوج کمال و سعادت در هر دو جهان.

مقایسه عصر فاروق ﷺ و عصر عثمان ﷺ

و در زمان عثمان ﷺ به استثنای خالد همین سرداران و فرماندهان و فرمانداران بر سر کار بودند اما چون عثمان ﷺ قدرت یا مهارت این جراحی‌ها و ضرب و مجازات‌ها را داشت، دیدیم که بدن سالم جهان اسلام بعد از مدتی دچار چه امراض خطرناکی گردید و در مصر و عراق و ایران چه بلواها و آشوب‌هایی برپا شدند تا آن جا که عده‌ای بر اثر شدت بیماری خویش راه را گم کرده و پزشک معالج را عمل کردند و عثمان ﷺ را به درجه شهادت رسانیدند و برای همه معلوم گردید کسانی که بر عزل و مجازات و ضرب و خشونت‌های فاروق اعظم ﷺ ایراد می‌گرفتند یا دوستان ناآگاه یا دشمنان آگاه بودند! (البته غیر از اصحاب پیامبر ﷺ که اهل عدالت بوده‌اند).

خطر بزرگ قحطی

امیرالمؤمنین ﷺ در اواسط سال هجدهم [1] هجری در حالی که صدای همه زنگ‌های خطر داخلی را خاموش کرده و درصدد است با صدور فرمان‌های نظامی شعاع نور و هدایت اسلام را به نقاط دورتری از خارج برساند، ناگاه صدای زندگ یک خطر دیگر

---

[1] ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۵ و طبری، ج۵، ص۱۹۱۱ ۱۹۱۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۰. همین مرجع از سیف نیز روایت کرده که عامُ الرَّمادَه سال خاکستر که منظور سال قحطی است در اواخر سال هفدهم هجری و اوایل سال هجده هجری ظاهر گردیده است.

داخلی در فضای جهان اسلام طنین‌انداز می‌گردد، این خطر نامش قحطی است[۱] و سایه سیاه آن دل‌ها را تاریک و خبر شیوع آن سرها را گیج کرده است، نه ماه است یک قطره باران از آسمان بر زمین نیامده، و اشعه‌های تند آفتاب تمام زمین مزروعی و مراتع نجد و حجاز را به صورت مس داغ و تفته و به شکل سُم بزها و گوسفندان سخت و سیاه و ترکیده و بدون علف و حتی خص و خاشاک گردانیده است! روستائیان و صحرانشینان ناچار همراه گله‌های شتر و بز و گوسفندان خویش گرسنه و تشنه مانند مور و ملخ به شهرهای حجاز رو آورده‌اند[۲]، و مهاجرت دسته‌جمعی آن‌ها موجب گردیده است که سایه مرگبار قحطی تمام شهرها را دربرگیرد و ناله و فریاد روستائی و شهری در هم پیچیده و عمودی از دود دل‌های سوخته به سوی آسمان (به آن جایی که یک قطره باران از آن جا نمی‌آید) بلند شود.

بروز این حادثه خطرناک، امیرالمؤمنین رضی الله عنه را بی‌نهایت نگران کرده است زیرا جان تمام مردم نجد و حجاز از گرسنگی در خطر مرگ قرار گرفته است و هزاران انسان به دروازه مرگ نزدیک شده‌اند و در میان آن‌ها حَرَم‌های رسول‌الله ﷺ و یاران باوفای پیامبر ﷺ و بازماندگان شهدای بدر و حُنَین و اُحُد و تبوک قرار دارند و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در جهت رفع این حادثه مرگبار به شدت احساس مسئولیت می‌کند، زیرا به یاد دارد که در نخستین نطق خلافت خویش خطاب به مسلمانان چنین گفت: «به خدا اگر برای حل همه مشکلات شما، خود را توانا نمی‌دانستم، هرگز این امانت را قبول نمی‌کردم[۳]» و طبق این تعهد باید با قدرت و قاطعیت هیولای مرگبار این قحطی را از سرزمین نجد و حجاز دور نماید و در همان روزهای بروز آثار قحطی فعالیت خود را در داخل و خارج به طرق زیر آغاز می‌نماید:

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن سعد، ج۳، ص۱۹۶ و ۱۹۷، به نقل اخبار عمر، طنطاوی، ص۶۱.

۱ـ قبل از هر کاری قسم می‌خورد تا روزی که آثار این قحطی به کلی رفع می‌گردد گوشت و روغن و لبنیات و حتی شکم سیر نان خشک هم نخورد[1]، و به این وسیله قحطی را بیش از هر جای دیگر به منزل خود می‌برد، تا به طور مستمر و مداوم و با تمام اجزاء وجود خویش آثار این قحطی را احساس کند و شب و روز در دفع آن بکوشد،

امیرالمؤمنین ﷺ در صف توده‌های گرسنه و قحطی‌زده

و بر اثر سوء تغذیه چهره صاف و سفید امیرالمؤمنین ﷺ آن چنان تیره[2] و چروکیده می‌شود که مردم از مشاهده سایه شیارهای چهره او به خوبی می‌فهمند که سایه این قحطی چقدر بر قلب او سنگینی می‌کند و همه می‌گویند: «اگر این قحطی به زودی رفع نشود عمر ﷺ از غم گرسنگان حتماً می‌میرد[3]» این است حکومت مردمی!! مردم!

۲ـ دومین کار امیرالمؤمنین ﷺ این است که بلادرنگ با تشکیل ستادهای جیره‌بندی در تمام شهرها ارزاق و خواربار را جیره‌بندی می‌کند و طبق (بِطاقَه) و کارت‌هایی[4] که برای اولین بار در جهان برای توزیع عادلانه ارزاق تهیه شده‌اند به همه خانواده‌ها به طور مساوی ارزاق می‌رسد و در هر شهری از محل بیت‌المال و ارزاق عمومی در دیگ‌های بزرگ دو وعده غذای گرم پخته می‌شود و افراد تمام خانواده‌ها در موقع ناهار و شام با کاسه‌هایی که در دست دارند به آن محل مراجعه کرده و غذای خود را می‌گیرند[5] و ستاد تهیه غذای گرم در مدینه زیر نظر امیرالمؤمنین ﷺ فعالیت

---

[1]ـ ابن سعد، ج۳، ص۲۲۵، به نقل اخبار عمر، ص۱۲۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۰ و الکامل، ج۲، ص۵۵۵ و طبری، ج۵، ص۱۹۱۴، البدایه و النهایه.

[2]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۰ و ابن الجوزی، ص۶۱ و طبقات ابن سعد، ج۳، ص۲۲۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۲۳.

[3]ـ همان

[4]ـ حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۳۹ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۸۹، که نوشته: «شبیه کارت و کوپن ایام جنگ در عصر امروزی».

[5]ـ همان

می‌کند[۱]، و در موقع شام و ناهار، هنگامی که هزاران کاسه خالی در دست این مردمان قحطی‌زده، به این محل سرازیر می‌شوند[۲]، مردم امیرالمؤمنین‌ﷺ را می‌بینند که بر سر دیگ‌های بزرگ ایستاده است و در حالی که به توزیع‌کنندگان دستور می‌دهد: نوبت را رعایت کنید و مساوات و برابری را درنظر بگیرید[۳]، به عبدالرحمن پسرش (که او نیز ظرف خالی در دست دارد و برای سهم خویش آمده است) نهیب[۴] می‌زند پسر کمی عقب‌تر! و بعد از این چند نفر سهمت را بگیرید! و پس از آن که همه گرسنگان کاسه‌های خالی خود را از غذای گرم به تمام خانه‌ها پر می‌کند و غذای گرم به تمام خانه‌ها می‌رسد آن گاه عمرﷺ نیز مانند یکی از آشپزان، مقدار کمی از این غذای گرم را در کاسه‌ای کرده و در کنار دیگ سیاه و در فضای دودآلود آشپزی این غذا را میل می‌نماید[۵].

۳ـ سومین اقدام امیرالمؤمنینﷺ این است، که بعد از مدتی احساس می‌کند که مواد غذایی در نجد و حجاز رو به اتمام است و قحطی نیز از مرزهای شمال حجاز تجاوز نکرده است، بنابراین طی نامه‌های مؤکدی بانگ و فریاد خود را از قلب منطقه قحطی‌زده و از میان مردم گرسنه و نیمه‌رمق نجد و حجاز به گوش همه استانداران و فرماندهان خود در عراق و شام و فلسطین می‌رساند: «ای عمرو بن عاص در فلسطین[۶]! ای ابوعبیده در شام! ای سعد بن وقاص در شهرهای عراق! زینهار، زینهار،

---

[۱]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۸۹.

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۱، ص۲۸۹ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۳۹ و طبقات ابن سعد، ج۳، ص۲۲۵، به نقل اخبار عمر ﷺ، طنطاوی، ص۱۲۰، البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۱ و طبری، ج۲، ص۵۵۶.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ طبق این تحقیقات اکثر تواریخ مصر بعد از عام الرماده و قحطی به تصرف مسلمانان درآمده و عمرو بن عاص در سال قحطی در فلسطین بوده نه در مصر و در روایت طبری، ج۵، ص۱۹۱۷ که عمرو بن عاص گفت در جواب استمداد عمر ﷺ: مصر ویران می‌شود و عمرﷺ گفت: «بگذار مصر

زینهار، با شمایم هر چه زودتر به فریاد ما برسید و به قید فوری آن اندازه خواربار و مواد غذایی بفرستید که همه مردمان شبه‌جزیره را از خطر قحطی نجات دهید».

این فریادهای دورگه عمر رضی الله عنه و هشدارهای رُعْب‌آور مانند غرش ابرهای بهاری در فضای تمام استانداری‌های جهان اسلام به صدا درمی‌آید و به دنبال آن سیل خروشان کاروان‌های ارزاق و مواد غذایی همراه نامه‌ها به مدینه سرازیر می‌شوند:

۱ـ «به نام خدا، از عمرو بن عاص در فلسطین به امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه، اینک با یک هزار شتر آرد از راه خشکی و بار بیست کشتی آرد و چربی و پنج هزار دست لباس، از راه دریا (بندر اَیلَه = عَقَبه) فرستادم[۱]».

۲ـ «به نام خدا، از سعد بن وقاص در عراق به امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه اینک بار یک هزار شتر آرد و خواربار فرستادم[۲]».

۳ـ «به نام خدا، از معاویه بن ابی‌سفیان در شام، به امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه اینک بار سه هزار شتر آرد و خواربار و سه هزار دست لباس فرستادم[۳]».

۴ـ ابوعبیده به جای نوشتن نامه، شخصاً در رأس کاروانی با تعداد چهار هزار شتر[۴] حامل مواد غذایی قبل از همه کاروان‌ها خود را به مدینه می‌رساند و از طرف امیرالمؤمنین رضی الله عنه مأموریت می‌یابد که توزیع عادلانه مواد غذایی را به عهده بگیرد[۵] و برای توزیع عادلانه ارزاق و مبارزه با قحطی در هر شهری دو ستاد تشکیل می‌گردد یکی ستاد رسیدگی به وضع صحرانشینان و ایلات[۶] و روستاها و دیگری ستاد رسیدگی

به خاطر عمران و آبادانی مدینه ویران شود» نه از حیث روایت و نه از حیث درایت صحیح به نظر نمی‌رسد. البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۰.

[۱]ـ طبقات ابن سعد و کنز العمال به نقل اخبار عمر رضی الله عنه، ص۱۱۷ و ۱۱۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۱۶ و الکامل، ج۲، ص۵۵۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۰ و اخبار عمر رضی الله عنه، ص۱۱۹.

[۵]ـ همان

[۶]ـ حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۲۳۹ و الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ص۲۸۹ و اخبار عمر رضی الله عنه، طنطاوی، ص۱۲۰ و ۱۲۲.

به وضع شهرنشینان[۱] و این ستادها در مدینه زیر نظر مستقیم امیرالمؤمنینس و در شهرهای دیگر زیر نظر نمایندگان او، دارای صدها مأمور توزیع و حسابدار و آشپز و کمک‌آشپز و متصدی تقسیم و غیره شب و روز در حال فعالیت هستند[۲] و جمع بی‌شماری از مأمورین ستادها موظف هستند که ساعت‌ها قبل از طلوع آفتاب در محل ستادها حاضر و تا سپیده سحر غذاهای گرم را برای افراد تحت پوشش خویش آماده کنند و در اغلب ستادها برای هر وعده غذای گرم بیست شتر ذبح می‌شود[۳] و امیرالمؤمنینس بر اثر فعالیت مداوم این ستادها توانست ماه‌ها در برابر هیولای مرگبار این قحطی با کمترین تلفات مقاومت کند و درجه رعب و هراس مردم را تا این اندازه پائین آورد که دیگر مثل روزهای شدت قحطی مردم با کاسه‌های خالی به محل ستادها هجوم نمی‌آوردند و بلکه منتظر می‌ماندند که مأمورین ستادها با پای خویش غذای گرم را به منزل آن‌ها برسانند در این اثنا، امیرالمؤمنینس در برنامه ستادها تغییراتی را به وجود آورد و تهیه غذای گرم را از برنامه ستادها حذف کرد، و افراد بی‌شماری مأمور بودند که مواد غذایی را در مقابل کارت و بِطاقه‌های صادر شده به همه خانواده‌ها برسانند[۴] و دیری نپایید که رعب و وحشت مردم از هجوم این قحطی پایان یافت و در مغازه‌ها نیز مواد غذایی، که بازرگانان از خارج شبه‌جزیره وارد می‌کردند[۵]، به وفور عرضه گردید و (یرْفَأْ)[۶] خدمتکار عمرس که در این مدت طولانی از کم‌غذایی و سوء تغذیه عمرس بسی رنج برده و از مشاهده ضعف و چهره لاغر او دلش به حال او می‌سوزد، به محض عرضه مواد غذایی در مغازه‌ها به بازار رفته و یک خیک روغن و ظرفی چوبین پر از شیر را به قیمت چهل درهم[۷] (معادل چهار مثقال طلا)

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الفاروق عمر س، هیکل، ج۱، ص۲۸۹.

[۵]ـ همان

[۶]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۱۴ و الکامل، ج۲، ص۵۵۶ و اخبار عمر س، ص۱۲۵.

[۷]ـ همان

می‌خرد و به منزل می‌آورد، و می‌گوید: «ای امیرالمؤمنین ﷺ، اوقات سوگندت سپری گشته و روغن و لبنیات و گوشت در همه مغازه‌ها به وفور موجود است[۱]، و اینک این روغن و شیر را از بازار برای تو خریده‌ام»،

امیرالمؤمنین ﷺ غذایی می‌خورد که هر فقیری به آن دسترسی دارد

امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید: به چند خریده‌ای؟ یرفاء می‌گوید: «چهل درهم» امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید: «هنوز قیمتش زیاد است و هر فقیری چهل درهم ندارد که آن را بخرد، پس من نمی‌توانم آن را بخورم آن را در بین فقرا تقسیم کن[۲]» امیرالمؤمنین ﷺ نه ماه[۳] تمام در جهت مبارزه با هیولای مرگبار قحطی هیچ وسیله و سبب عادی را باقی نگذاشت که از آن استفاده نکند، و طبق روش پیامبر ﷺ لحظه توکل و فریاد عمومی از خدا فرا رسید که این بار برای قطع ریشه بی‌بارانی و خشکسالی نماز اِسْتِسقاء اسلامی را ترتیب دهد[۴]، و به دنبال فریادهای دورگه و مهیب از استانداران و فرماندهان و بندگان متمول، این بار ندای ضعیف و نوای تضرع و زاری امیرالمؤمنین ﷺ در میان توده‌های ستمدیده و مردمان بی‌گناه و قحطی‌زده به خدای همه بندگان و به آفریدگار تمام جهان و جهانیان برسد[۵]، و اینک ساکنان شهر مدینه از مرد و زن و خرد و کلان، در حالی که هر یک قطیفه‌ای را بر دوش گرفته و در پیشاپیش آن‌ها خویشان نزدیک و یاران سالخورده پیامبر ﷺ با محاسن سفید و در هاله‌هایی از اندوه و تأثر گام برمی‌دارند، از مدینه بیرون آمده و راهی صحرا شده‌اند، و این صحابی لاغر و قدبلند، که سوء تغذیه ماه‌های قحطی چهره سفید او را تاریک کرده و در حالی که قطیفه رسول الله ﷺ را بر دوش گرفته و با خشوع و زاری از جلو همه به سوی محل نماز استسقاء می‌شتابد، امیرالمؤمنین ﷺ است که بعد از وصول به محل رو

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ طبقات شعرانی، ج۱، ص۱۵، به نقل اخبار عمر ﷺ، ص۱۱۷.

[۴]ـ طبقات ابن اسعد، ج۱، ص۲۳۱، به نقل از اخبار عمر ﷺ، ص۱۲۶.

[۵]ـ همان

به قبله می‌ایستد و صفوف فشرده مسلمانان رنجدیده نیز در پشت سر او می‌ایستند و طبق روش رسول‌الله ﷺ دو رکعت نماز طلب[۱] باران را با خشوع و خضوع انجام می‌دهند. آن گاه امیرالمؤمنین‌ﷺ خطبه‌های مختصری را ایراد کرده سپس در حالی که بر زانو نشسته است و دست‌های نیمه سوخته را بر آسمان برافراشته است، با حالتی از تضرع و زاری مناجات و دعاهای خود را آغاز می‌کنند: «خدایا! به تو پناه آورده‌ایم و جز تو کس دیگری نیست که به او پناه ببریم و درِ دیگری نیست که به او رو آوریم، کسانی که امید به کمک آن‌ها داشتیم از کمک به ما ناتوان ماندند و خودمان نیز از کمک به خود درماندیم و جز به حول و قوه تو به هیچ کس و هیچ چیز دیگر هیچ امیدی نداریم، خدایا آب به ما عطا بفرما و بندگانت را و مناطق آن‌ها را زنده بفرما[۲]» و امیرالمؤمنین‌ﷺ در اوج دعا و تضرع و زاری و در حالی که تحت تأثیر دعا و زاری او فریاد گریه و زاری این جمعیت عظیم در فضا طنین‌انداز گشته است و گریه و زاری عباس عموی پیر پیامبر ﷺ و قطره‌های اشکی که بر ریش سفید او جاری گردیده است بیش از هر چیز این جمعیت را تحت تأثیر قرار داده است، دست عباس[۳] را می‌گیرد و با فریاد آمیخته به گریه بار دیگر دعاهای خود را آغاز می‌کند «خدایا! این عم پیر و رنجدیده پیامبر توست ﷺ ما به این عموی پیر پیامبر ﷺ از تو تقرب می‌جوییم[۴] و فرمان توست در قرآن: ﴿وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ﴾ [الکهف: ۸۲] « و اما آن دیوار متعلق به دو پسر بود که در شهر یتیم بودند» که تو به خاطر پدر نیکوکار آن‌ها را از خطر گرسنگی و بی‌چیزی نجات دادی، خدایا تو پیامبرت ﷺ را در رابطه با عمویش مورد مرحمت قرار فرما خدایا ما عموماً از گناهان خویش طلب آمرزش

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۲.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۹۱۶ و الکامل، ج۲، ص۵۵۷.

[۳]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۷ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۲. توجه: تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۱۶، نماز باران را بحث کرده ولی از عباس بحث نکرده است اما در بخاری، ج۲، ص۱۶ نقل شده است: عمرﷺ گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنّا كُنّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّناﷺ وَ اِنّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِعَمِّ ص نَبِيِّنا فَاسْقِنا (قالَ) فَيُسْقَون، اخبار عمر ﷺ، ص۱۲۶ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۲.

[۴]ـ همان

می‌کنیم و از عباس عموی پیر پیامبر ﷺ می‌خواهیم که با دعا و زاری خویش به درگاه تو شفیع[۱] ما بشود و دعاهای او همراه فریاد و دعاهای ما قرین اجابت و سبب دفع این گرفتاری بگردد» و عباس در همین حال که دستش در دست امیرالمؤمنین ﷺ است و اشک از چشمانش جاری است و ریش سفیدش می‌جنبد به درخواست امیرالمؤمنین ﷺ دعا و زاری را آغاز و با ندای آمیخته با گریه می‌گوید[۲]: «خدایا تو شبان و نگهبان همه ما هستی، گم‌شدگان را کنار مگذار و دل شکسته ما را در محل فنا نگاه مدار، خدایا از این حادثه هولناک، کوچکان به گریه و زاری و بزرگان به دلهره و رعب و هراس افتاده‌اند و تو خود بر همه آشکار و نهان آگاه هستی و می‌دانی که فریاد عموم و آه و ناله همگان طنین‌انداز گشته است، خدایا با بی‌نیازی خود آن‌ها را بی‌نیاز بگردان قبل از آن که مأیوس شوند و به هلاکت برسند زیرا جز مردمان باایمان هیچ کسی از رحمت تو مأیوس نخواهد شد[۳]» و در این اثنا که فریاد و ناله‌های جان‌گداز از این سیمای رقت‌آور و تأثربخش عموی پیر رسول‌الله ﷺ همراه با دعا و تضرع و زاری امیرالمؤمنین ﷺ در میان امواجی از فریاد و گریه زنان و اطفال معصوم و نوای دلخراش پاره جگرهای اصحاب بدر، و حنین و تبوک و خیبر، آمیخته با گریه و زاری مادران مستمند و رنج‌دیده در این فضای خشک و سوزان طنین‌انداز می‌شوند ناگاه ابرهای ضخیم و سیاه[۴] در آسمان عربستان ظاهر می‌شوند و پس از چند فقره غرش‌هایی که زمین و فضا را به لرزه درمی‌آورند بارش‌هایی را با قطرات درشت و پی‌درپی و پرپشت بر زمین فرود می‌آورند و هر یک از نمازگزاران، و از جمله امیرالمؤمنین ﷺ، تنها این فرصت را دارند که هر چه زودتر رداها و قطیفه‌ها را از زمین برداشته[۵] و با عجله از کنار جوی‌های آب روان و زیر ضربات پی‌درپی باران در نهایت

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۷ و طبقات ابن سعد، ج۳، ص۲۳۲، به نقل اخبار عمر ﷺ، ص۱۲۷.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۷ و اخبار عمر ﷺ، ص۱۲۷.

[۵]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۷ و طبری، ج۵، ص۱۹۱۵.

شادی به شهر مدینه برگردند[۱]، و با همین باران تمام زمین‌های مزروعی و چراگاه‌ها آبیاری گشته و خطر قحطی و خشکسالی به کلی رفع می‌گردد، و دیری نمی‌پاید که ارزاق و مواد خوراکی با قیمت نازل در دست همه قرار می‌گیرد و زمان سوگند امیرالمؤمنین‌ﷺ نیز سپری می‌شود و بر اثر تناول گوشت و روغن و لبنیات به نرخ عادی و تغذیه درست و فکر آرام چهره صاف و سفید و براق سابق خود را می‌یابد و با مشاهده چهره شاد و براق امیرالمؤمنین‌ﷺ همه می‌فهمند که دیگر هیچ اثری از قحطی باقی نمانده است و اوضاع از هر حیث به حال عادی برمی‌گردد و روستائیان و صحرانشینانی که در حالت شدت قحطی عموماً به شهرها مهاجرت کرده‌اند به دستور امیرالمؤمنین‌ﷺ اجباراً به جای خویش برگردانده[۲] می‌شوند و کسانی که در زمان قحطی از زکات و بدهی‌های مالی معاف شده‌اند مجدداً به پرداخت بدهی‌های خویش در آینده ملزم می‌گردند[۳].

امیرالمؤمنین‌ﷺ پس از پایان یافتن آثار قحطی و خشکسالی برای بار سوم از مدینه به سوی شام رهسپار گردید[۴]، تا بعد از بازدید پادگان‌ها، جهاد رهایی‌بخش اسلام را که بر اثر حادثه قحطی بیش از ده ماه متوقف گشته بود مجدداً در جبهه شمال و برای آزاد ساختن کشور مصر به راه اندازد، اما وقتی در سرحد حجاز به محل (سَرْغ[۵]) رسید و سرداران سپاه اسلام همراه ابوعبیده فرمانده کل سپاه اسلام به استقبال او آمدند و به او اطلاع دادند که مدتی است در محلی از فلسطین به نام (عِمْواس[۶]) بیماری طاعون بروز کرده[۷] و کم و بیش این بیماری به شهرهای شام نیز سرایت کرده است و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ طبقات ابن سعد، ج۳، ص۲۳۲ و ۲۳۳ و اموال عبید، ص۳۷۴، به نقل اخبار عمر ﷺ، ص۱۲۸.

[۳]ـ همان

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۸۶۵ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹.

[۵]ـ سرغ: به فتح اول و سکون دوم و غین منقوطه روستایی است واقع در مرز حجاز و شام.

[۶]ـ عمواس: زمخشری به کسر اول و سکون دوم و دیگران به فتح اول و ثانی روایت کرده‌اند استانی از استان‌های فلسطین است، معجم البلدان، یاقوت حموی.

[۷]ـ طبری، ج۵، ص۸۶۵ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹.

جمعی از مهاجرین و انصار که همراه امیرالمؤمنینﷺ بودند به او گفتند تو که به خاطر رضای خدا در این راه گام گذارده‌ای روا نیست بروز طاعون، تو را از این سفر خیر باز دارد، و جمعی هم گفتند که این بیماری فنا و نابودی را به بار می‌آورد و به هیچ وجه مصلحت نیست که سفر خود را ادامه دهید امیرالمؤمنینﷺ وقتی می‌بیند آن‌ها اتفاق‌نظر ندارند به آن‌ها می‌گوید برخیزید و جلسه مشورتی را تعطیل کنید و پس از لحظاتی فقط از مهاجرین فتح از مردم قریش دعوت نموده[1] و با آن‌ها مشورت می‌کند و این مهاجرین به اتفاق آراء نظر می‌دهند که امیرالمؤمنینﷺ از همین نقطه مدینه برگردد[2]، و ابوعبیده که در این جلسه مشورتی اخیر حضور نداشته وقتی از تصمیم امیرالمؤمنینﷺ آگاه می‌گردد خطاب به او می‌گوید: «اِفَراراً مِنْ قَدَرِ الله یا عُمَرُ!» ای عمر! مگر تو از قضا و قدر خدا می‌گریزی[3]؟» و امیرالمؤمنینﷺ در حالی که نگاه عمیق و متعجبانه‌ای به ابوعبیده می‌کند، در جواب می‌گوید: «لَوْ غَیرُكَ یقُولُ هذا یا اباعُبَیدَ! نَعَمْ فِراراً مِنْ قَدَرِ الله اِلی قَدَرِ الله» ای ابوعبید![4] کاشکی جز تو کس دیگری این حرف را می‌زد، آری من از قضا و قدر خدا می‌گریزم» سپس امیرالمؤمنینﷺ اضافه می‌کند «شما خوب توجه کنید، اگر مردی همراه گله‌های خود به دره فرود آید که در مجاورت آن دو تپه (یکی سبز و خرم و دیگری خشک و لم یزرع) وجود داشته باشند، شبان گله‌های خود را چه در این تپه و چه در آن تپه بچراند در هر صورت از حکم قضا و قدر خارج نگشته است[5]!» امیرالمؤمنینﷺ پس از این بحث و تحقیق با ابوعبیده خلوت می‌کند و راجع به اوضاع شام و جلوگیری از طاعون با او بحث می‌نماید و در همین اثنا

---

[1]ـ همان

[2]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۶۰ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۴۲ و الفاروق عمر ﷺ، ص۲۹۳.

[3]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۶۰ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۴۲ و الفاروق عمر ﷺ، ص۲۹۳.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

عبدالرحمن بن عوف به میان جمعی از مهاجرین و انصار می‌رود و مشاهده می‌کند که با تردید و اضطراب و دلهره از برگشتن امیرالمؤمنین‌ﷺ به مدینه بحث و گفتگو می‌کنند[1] و گویا دلیل عقلی و عملی امیرالمؤمنین‌ﷺ برخی از آن‌ها را قانع نکرده است و جویای یک دلیل نقلی و شنیدن آیه یا حدیثی می‌باشند و وقتی عبدالرحمن بن عوف از رسول‌الله‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اِذا سَمِعْتُمْ بِهذا لوَباءِ بِبَلَدٍ فَلا تُقْدِسوا عَلَيهِ وَ اِذا وَقَعَ وَ اَنْتُمْ بِهِ فَلا تَخْرَجُوا فِراراً مِنهُ»[2] هرگاه اطلاع یافتی که این وباء در شهری بروز کرده است به آن جا نروید و اگر در محلی وبا بروز کرد که شما در آن جا بودید از آن بیرون نیایید و به جای دیگر فرار نکنید»

مهمترین اصل بهداشتی و جلوگیری از سرایت امراض مسری

و روایت این حدیث در آن لحظه موجب وحدت نظر همه مهاجرین[3] و انصار در آینده و مأخذ مهم‌ترین اصل بهداشتی و جلوگیری از سرایت وباء و بقیه امراض مسری گردید، هم چنان که استدلال عقلی امیرالمؤمنین‌ﷺ و تجزیه و تحلیل او از مسئله قضا و قدر الهی در قرن‌های آینده مشعل فروزان راه فلاسفه و متفکرین اسلامی و غیراسلامی گردید، و امیرالمؤمنین‌ﷺ بعد از توصیه‌های لازم در میان اندوه و تأثر به مدینه برمی‌گردد و شب‌ها و روزها در فکر و اندیشه و دعا و تضرع و زاری است و به شدت نگران است که این بیماری مرگبار و هولناک به تمام شهرهای شام و به شهرهای عراق سرایت کند و سرداران سپاه اسلام یکی بعد از دیگری به کام مرگ فرو روند و سپاه اسلام نابود و متلاشی گردد و دیگر اثری از جهاد رهایی‌بخش اسلام باقی نماند و بانگ نوای قرآن خاموش و باقیمانده مسلمانان اسیر و مناطق آزاد شده مجدداً به تصرف ایران و روم درآیند! و مسیر تاریخ بشریت یک مرتبه عوض گردد!

---

[1] ـ همان

[2] ـ طبری، ج۵، ص۱۸۶۶ و الکامل، ج۲، ص۵۶۰ و حیاة عمر ﷺ، شبلی، ص۲۴۳ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ص۲۹۳.

[3] ـ همان

امیرالمؤمنین رضی الله عنه این خطر بزرگ را به خوبی احساس کرده بود ولی در راه مبارزه با آن هیچ چاره‌ای ندارد جز این که قبل از هر چیز سرداران سپاه شام و به ویژه ابوعبیده را از این خطر بیرون بیاورد[۱] و طی نامه فوری ابوعبیده را به مدینه می‌خواند و چون مطمئن است ابوعبیده به خاطر رهایی از مرگ محل مأموریت خود را ترک نمی‌کند در نامه مطلب را از او مخفی می‌نماید و برای او می‌نویسد: «ای ابوعبیده چون کار مهمی پیش آمده است بدون این که این نامه را بر زمین بگذارید فوری به سوی ما بشتابید[۲]» اما ابوعبیده مقصود او را می‌فهمد[۳] و در حالی که این جمله تشکرآمیز را (خدا امیرالمؤمنین[۴] را بیامرزد) زیر لب زمزمه می‌کند، در جواب نامه او می‌نویسد: «اما بعد، من فهمیدم که چه کاری با من داری، و چون خواست قلبی من این است که در میان سپاهیانم باقی بمانم تا خدا هر حکمی را که بخواهد درباره من و درباره آن‌ها اجرا فرماید، بنابراین از امیرالمؤمنین مصرانه تمنا می‌نمایم که درباره احضار من به مدینه صرف‌نظر فرماید و اجازه دهد که در میان سپاهیانم بمانم[۵]».

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی نامه ابوعبیده را می‌خواند و عظمت روحی و ایثارگری او را بیش از پیش احساس می‌کند، از تصور فقدان چنین شخصیتی به شدت می‌گرید و وقتی که اطرافیان با حالتی از نگرانی و دلهره از او می‌پرسند: «چه شده؟ ابوعبیده وفات کرده است؟!» در جواب در حالت گریه و با صدای آمیخته به تأثر شدید می‌گوید: نخیر هنوز نه، اما مثل این که ... و بار دیگر گریه و زاری و اشک‌های درشت او در یک سکوت رعب‌آور عمق حادثه وفات ابوعبیده را به اطرافیان نشان می‌دهد[۶]، و وقتی امیرالمؤمنین رضی الله عنه احساس می‌کند که ایثارگری و فداکاری سرداران سپاه اسلام بالاتر از آن است که از ترس مرگ سپاهیان تحت فرمان خود را جا بگذارند، برای یک چاره

[۱]ـ همان
[۲]ـ همان
[۳]ـ همان
[۴]ـ همان
[۵]ـ همان
[۶]ـ همان

عمومی یک جلسه مشورتی را از اشخاص باتجربه و اهل نظر و اطلاع در مسائل امراض مسری و مخصوصاً وبا تشکیل می‌دهد[۱] و بعد از کسب نظر از آن‌ها به این مضمون نامه‌ای به ابوعبیده می‌نویسد: «اما بعد تاکنون که مردم در دره‌ها و در دشت‌های پست به سر برده‌اند، از همین لحظه تمام مردم را به بالای کوه‌ها و نقاط مرتفع و جاهای پاک و خوش آب و هوا منتقل کنید[۲]».

ابوعبیده به محض رسیدن این نامه فعالیت شبانه‌روزی خود را برای انتقال دادن مردم به نقاط مرتفع شهرهای شام آغاز می‌کند[۳]، اما بعد از آن که گروه‌هایی را به ارتفاعات انتقال داده و برای انتقال دادن بقیه در حال فعالیت است ناگاه عوارض و آثار سرایت وبا در او ظاهر می‌گردد و در حین انجام دادن وظیفه و نجات دادن مردم و سپاهیان خود.

شهادت سردار کم‌نظیر سپاه اسلام

در میان تأثر و اندوه همه مسلمانان به حضور خدای خویش می‌شتابد[۴]، و این سردار کم‌نظیر سپاه اسلام، که رسول‌الله ﷺ لقب امین[۵] امت اسلام را به او داده، و ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سقیفه بنی‌ساعده، او را همتای عمر بن خطاب رضی الله عنه کاندیدای[۶] جانشینی رسول‌الله ﷺ معرفی کرده، و عمر فاروق اعظم رضی الله عنه، تصمیم گرفته او را به جای خویش امیرالمؤمنین و خلیفه اسلام قرار دهد، اینک در اوج ایمان و ایثار و ارزش‌های والای اسلامی و انسانی و در حالی که هزاران دیده اشک‌بار (و از جمله دیده اشک‌بار عمر رضی الله عنه به دنبال او است به سوی خدای خویش برگشته است، و فرمانده

---

[۱]ـ حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۲۵۲ و الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ج۱، ص۲۹۴.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹.

[۵]ـ صحیح بخاری، شرح ارشاد ساری، ج۶، ص۱۳۲.

[۶]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۲۰ و ابن هشام، ج۲، ص۴۳۲.

دوم (مُعاذ بن جَبَل) وظایف او را به عهده گرفته[1] و تلاش خود را در جهت رهایی مردم از چنگال مرگ به کار می‌اندازد و حتی وفات پسرش بر اثر بیماری از فعالیت او نمی‌کاهد[2]، اما ناگاه آثار سرایت این بیماری در این فرمانده نیز ظاهر می‌گردد، و این صحابی فقیه و محدث کم‌نظیر، که به علت نزدیکی به پیامبر ﷺ و قدرت حافظه و استنباط در دوران حیات خویش سرچشمه فوران احکام فقه و روایت حدیث بود به دنبال ابوعبیده (امین امت) به سوی خدای خویش برمی‌گردد[3]،

عمرو بن عاص تدابیر داهیانه خود را به کار می‌برد آمار تلفات وبای عمواس

و طبق وصیت (مُعاذ) عمرو بن عاص فرمانده سوم، مسئولیت اجرای فرمان امیرالمؤمنین ﷺ را در رابطه با انتقال مردم به ارتفاعات به عهده می‌گیرد[4]، عمرو بن عاص چهره معروف سیاست و کاردانی، سعی کرد در اجرای این امر ابتکارات خود را نیز نشان دهد[5] و طی هشدارهای رعب‌آور و تکرار این جمله «پدیده وبا در هر جا ظاهر شود، مانند آتش زبانه می‌کشد» صدای آژیر خطر را به گوش تمام مردم رسانید و سریعاً با یک فرمان نظامی تمام سپاهیان و مردم شهرها را متفرق و بر قله کوه‌ها و نقاط مرتفع پراکنده گردانید[6]، و به این وسیله شدت سرایت این بیماری تخفیف پیدا کرد و تدریجاً آثار و عوارض آن به کلی از بین رفت و سپاهیان به پادگان‌ها و مردم نیز به

---

[1]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۰ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹ و حیاة عمر ﷺ، ص۲۵۳ و الفاروق عمر ﷺ، ص۲۹۴.

توجه: ابن سعد، ج۱، ص۲۴۸ به نقل اخبار عمر ﷺ، ص۴۵۱ روایت کرده که وقتی به فاروق ﷺ گفتند جانشینی برای خودت معین کن گفت: «اگر ابوعبیده یا سالم زنده می‌بودند اولی یا دومی را جانشین خود می‌کردم زیرا اولی امین امت و دومی نیز به شدت خدا را دوست می‌داشت».

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۰ و الکامل، ج۲، ص۵۵۹ و حیاة عمر ﷺ، ص۲۵۳ و الفاروق عمر ﷺ، ج۱، ص۲۹۴.

[6]ـ همان

محل کار و شغل خویش برگشتند[۱]، اما مدت‌ها ابرهای تیره اندوه و تأثر بر محافل مسلمانان سایه انداخت و مجالس مسلمانان گرم بحث و بررسی بود،

اندوه اکثر آن‌ها از مرگ عزیزان و خویشان نزدیک و تأثر همه آن‌ها از آمار هول‌انگیز تلفات این بیماری مرگبار بود، کسانی که آمارگیری تلفات این بیماری را به عهده داشته اعلام کرده‌اند که آمار تلفات در شام و فلسطین به بیست و پنج هزار نفر[۲] رسیده است که از جمله تنها خالد بن ولید چهل فرزند را بر اثر این بیماری از دست داده، و حارث بن هشام که کمی قبل از بروز این بیماری با هفتاد تن از افراد خانواده خود به شام رفته، حالا از جمع آن‌ها چهار تن باقی مانده‌اند و وقتی از تلفات پایگاه نظامی شهر بصره سؤال می‌کنند، در جواب گفته می‌شود که تلفات آن جا از شام بیشتر است[۳]، و وقتی از تلفات کل بین‌النهرین (بصره و کوفه و غیره) سؤال می‌کنند، آمارگیران در حالی که اشک‌هایی در چشمان آن‌ها حلقه زده و شدت تأثر گلوهایشان را فشرده است در جواب می‌گویند: «تلفات به حدی است که جز خدا کسی حسابش[۴] را نمی‌داند!» اما بحث و بررسی‌هایی که مدت‌ها مجالس مسلمانان را گرم می‌کند در مورد علت پیدایش این بیماری است که،

علت پیدایش وبای عمواس

برخی می‌گویند: «جمعی از جوانان ناآگاه ما در شهرهای شام می‌خوارگی کردند[۵]، چند صباحی از خدا غافل گشتند، و اگر چه ضربات تازیانه ابوعبیده، به فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه، بسیار به موقع آن‌ها را به هوش آورد اما همین چند ضربت برای آگاه کردن یک جامعه وسیع و نوپا کافی نبود و بلکه ضربتی لازم بود که تمام افراد این

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ البد ایه و النهایه، ج۷، ص۹۳، به نقل از واقدی و حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۲۵۵ و الفاروق عمر، ج۱، ص۲۹۶ و معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه عمواس).

[۳]ـ حیاة عمر رضی الله عنه، شبلی، ص۲۵۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ الکامل، ج۲، ص۵۵۵ و طبری، ج۵، ص۱۹۱۱ و الفاروق عمر رضی الله عنه، ج۱، ص۲۹۴ و حیاة عمر رضی الله عنه، ص۲۵۴.

جامعه را به لرزه درآورد، و عموماً آگاه شوند که تجاوز به حریم محرمات و گناهان کبیره تمام افراد جامعه را (نه تنها به مرگ اخلاقی) بلکه به مرگ جسمی و بدنی نیز تهدید می‌نماید[۱]» و برخی می‌گفتند «اهمال سپاهیان اسلام در دفن به موقع مقتولین جنگی در شام و فلسطین، موجب تعفن هوای منطقه و پیدایش عوامل بروز وبا و سرایت آن گردیده است[۲]».

و امروز بعد از مرور چهارده قرن از این فاجعه اسفناک هرگاه این بحث و بررسی‌ها را از کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم دو مطلب بسیار مهم نظر ما را به خود جلب می‌کند، اول این که صاحبان این دو نظر ظاهراً مخالف را مصیب می‌بینیم، زیرا اگر چه علت اساسی بروز وبا تعفن هوا و آلودگی محیط زیست و پیدایش انگل و میکروب و غیره بوده است ولی همین سپاهیان جوان و ناآگاه و خودخواه و شراب‌خوار مأمور دفن مقتولین جنگی بوده‌اند و بر اثر اهمال و بی‌اعتنایی آن‌ها در این امر مهم منطقه شام و فلسطین آلوده و متعفن و وباخیز گشته است و ارتباط خصوصیات روحی و اخلاقی و معنوی با تغییرات فیزیکی و تحولات مادی (چه در یک انسان و چه در یک جامعه انسانی) واضح‌تر از آن است که ما از آن بحث کنیم، دوم یک بینش اصیل اسلامی که در قرن اول وجود داشته و در این بحث‌ها متجلی گشته جلب توجه می‌نماید و آن این که اصحاب و یاران رسول‌الله ﷺ قضا و قدر الهی را مجموعه‌ای از قوانین قابل درک و تحقیق، و مجموعه‌ای از اسباب و مسببات قابل فهم و بررسی دانسته‌اند و برای کشف علت پدیده‌ها و ایجاد عوامل سعادتمندی و رفع موجبات شقاوتمندی در نظام مستمر قضا و قدر همواره کوشیده‌اند، مثلاً به خوبی درک کرده‌اند که بیماری وبا در نظام قضا و قدر الهی از علتی (آلودگی محیط زیست و می‌خوارگی و غفلت و عدم لیاقت متصدیان امور بهداشتی) به وجود آمده، و باز برحسب همان نظام قضا و قدر الهی رفع همین علت موجب رفع معلول می‌گردد، و در پرتو همین استنباط درست امیرالمؤمنین ﷺ و همراهانش در راه شام پس از اطلاع از بروز وبا در آن جا، فوراً از (سَرْغ) به مدینه برمی‌گردند، و بلافاصله به جای جوانان خودخواه و بی‌لیاقت، فرمانده

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۱، ص۲۹۴.

کل سپاه ابوعبیده و بقیه فرماندهان فداکار و باتجربه متصدی امور بهداشتی می‌گردند و با انتقال مردم بر بالای کوه‌ها و پراکندن آن‌ها، سبب ایجاد این بیماری را و در نتیجه خود بیماری را از بین می‌برند و تفاوت این بینش اصیل یاران پیامبر ﷺ با بینشی که مسلمانان در قرن‌های بعدی و بر اثر مجاورت با فرهنگ‌های بیگانه از مفهوم قضا و قدر الهی پیدا کردند چقدر زیاد است!

و سومین مطلب که در این جا شایسته یادآوری است، نهایت ادب و نزاکت و حیایی است که در جریان حکم قضا و قدر الهی نسبت به خدا، از خودشان دارند و اصحاب پیامبر ﷺ و مسلمانان صدر اول نسبت به خدا در نهایت ادب و نزاکت و نسبت به جریان حکم قضا و قدر او واقع بین بودند و بسیار مؤدبانه و عاقلانه برخورد می‌کردند و عیب و نقص را در زمین نه در آسمان و عوامل بروز بلاها را رفتار و کردار خود نه خلاقیت خدا به حساب می‌آوردند و به همین جهت هنگام بروز بلاها اول از خدا طلب آمرزش گناهان خویش می‌کردند و به قصور خویش اعتراف می‌نمودند و سپس برای پیدا کردن علل این بلاها و رفع آن‌ها تلاش مستمر خود را آغاز می‌کردند اما در قرن‌های بعدی و هر چه مسلمانان از عصر اصحاب دورتر شدند این ادب و نزاکت و واقع‌بینی در جهت برخورد با حکم قضا و قدر الهی کمتر گردید و هرگاه فردی یا جامعه‌ای بر اثر فساد اخلاق و فساد عمل و سوء تصرف خود به بلایی گرفتار می‌گردید، فوراً از زمین به آسمان پرواز می‌کرد و در نهایت بی‌ادبی و بی‌شرمی خدا و قضا و قدر او را عامل هجوم این بلایا قلمداد می‌نمود، و با تعبیرات بسیار ابلهانه از خدا شکوه می‌کرد و آن چه کفر و ناسزا بود بر زبان می‌راند و طبقه به ظاهر روشنفکر[۱] و ناآگاه‌تر

---

[۱]ـ بار دیگر توجه خوانندگان عزیز را به این نکته معطوف می‌داریم که شعر چه شعر کلاسیک و چه شعر نو، حربه‌ای است بغایت تیز و برنده و در عین حال حربه‌ای است دولبه، که هم می‌تواند حق‌کشی کند و هم قادر است باطل‌کشی نماید، و برای نشان دادن جنبه‌های حق‌کشی و باطل‌کشی شعر دو رباعی را در برابر همدیگر قرار می‌دهیم: خیام گفته:

«آن کس که گنه نکرده چون زیست بگو؟		ناکرده گنه در این جهان کیست بگو
من بد بدم و تو بد مکافات دهی		پس فرق میان من و تو چیست بگو»

و نخجوانی گفته:

«ناکشته چیده در جهان کیست بگو؟		بی‌جرم چرا می‌توان زیست بگو

و خطرناک‌تر از بی‌سوادان به نام شعرا نیز سریعاً به این میدان تاختند و به خاطر پیشرفت کار خود به ظاهر ادب و نزاکت را نیز رعایت کرده و برای خدا و قضا و قدر او نام‌های مستعار فلک و فلک کج‌مدار و بخت و طالع و غیره را اختراع نمودند، و رنگ‌های فلسفه و عرفان و روایت را به اشعار خویش زندند و از هر قماش و قوم و قبیله خریداران بی‌شماری را یافتند و از طرف آن‌ها به وفور تحسین و آفرین و حتی انعام‌ها و بخشش‌ها و تشویق‌هایی را یافتند و به حدی در این زمینه پیشرفت نمودند که همه انسان‌ها را از تمام قصور و خطاها تبرئه نموده و همه خطاها و تقصیرها را در جریان بخت بد و طالع ناسازگار و به گردن فلک کج‌مدار گذاشتند و توده ناآگاه و تنبل و عقب‌مانده را بیشتر منحرف و جنایت‌کاران و اهل فساد و تعفن‌های اخلاقی را در کار خود بیشتر جری پیدا کرده و فساد فردی و اجتماعی بیشتر رایج گردید و قرن‌ها کشورهای اسلامی به صورت پراکنده و به شکل اقمار کشورهای خارجی به دور سر خویش می‌گردیدند و قرن‌ها از پیشرفت و تکامل عقب ماندند و عامل این عقب‌ماندگی و سرگردانی، به اتفاق عموم اهل نظر، چیزی جز این تحول فکری در مسئله قضا و قدر نبود.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به محض اطلاع از رفع آثار وبا در جهان اسلام به شکرانه دفع این بلا چند مرتبه برای خدا سر تعظیم و سجده بر خاک می‌نهد و چند شب و روزی را به آرامی به سر می‌برد اما ناگاه یک خبر وحشت اثر، بار دیگر قلب حساس او را به لرزه درمی‌آورد، و این خبر حاکی است که،

خبر اختلاف شدید اهل شام

سلسله وارثین بیست و پنج هزار نفر قبل از آن که بیماری وبا در شام چون جمعی از وارثین قبل از آن که سهم آن‌ها تعیین گردد وفات کرده‌اند و این متوفاها نیز خود وارثین دیگری دارند و سهم هر ارثی از دارایی هر یک از متوفاها با توجه به وجود وارثین دیگر و سهم آن‌ها به کلی مجهول (مسائل نوع مناسخات) و اختلاف و نزاع

گـــر نیـــک دهـــد خـــدا مکافـــات بـــدی		پس فرق میان نیـک و بـد چیسـت بگـو»

بسیار شدید[۱] برپا گردیده است بیم آن می‌رود که آتش جنگ داخلی در تمام شهرهای شام افروخته شود و بلایی بدتر و خطرناک‌تر از وبا گریبان‌گیر مردم شام شود،

وقوع آتش‌فشانی در کنار مدینه

و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در همان حالی که خود را آماده کرده که همراه جمعی شخصاً به شام برود و با فیصله دادن منازعات ارثی از این جنگ داخلی جلوگیری کند ناگاه یک خبر هول‌انگیز دیگر، مربوط به شهر مدینه، قلب او را تکان می‌دهد و چند نفر از اعراب بادیه، آن‌ها دامن کوه لیلی در نزدیکی مدینه، نفس‌کشان و با چشمان حیرت‌زده، خود را به منزل امیرالمؤمنین رضی الله عنه می‌رسانند و با حالتی از دلهره و لکنت زبان به او خبر می‌دهند که «کله کوه لیلی شکافته شده است! و به اندازه ده‌ها تنور دهانه پیدا کرده و از دهانه آن مرتب توده‌های دود غلیظ به آسمان مواد گداخته مذاب را به اطراف دور پرتاب می‌کند، و هر چه زودتر دستور دهید مردم، شهر مدینه را تخلیه کنند، تا طعمه حریق این آتش بی‌امان نشوند[۲]» امیرالمؤمنین رضی الله عنه در نهایت متانت و صلابت و شکیبایی همراه چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم به نزدیکی کوه لیلی می‌رود، و بعد از نگاه‌های عمیق و مستمر به تصاعد توده‌های دود و زبانه‌های آتش آن درمی‌یابد که اوج آتشفشانی سپری گشته و فوران آتش و مواد گداخته در حالت فروکش می‌باشد و برای شهر خطری ندارد، بنابراین به مردم مژده می‌دهد که بدون احساس ترس و نگرانی در شهر بمانند و برای این که خدا این خطر را به کلی دفع نماید به مردم دستور داد که از دارایی خویش به فقرا و مستمندان کمک کنند[۳]، مستمندان کمک‌های شایانی را دریافتند و کوه لیلی نیز که گویی به خاطر برداشتن قدم دیگر در راه مساوات و برابری مردم، آتش از دهانه‌اش می‌جهید، به کلی خاموش گردید و تخته سنگ‌های سرد و سیاهی را (به سان قلب استثمارگران!) از خود به جا گذاشت که

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۶۷.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۳ و طبری، ج۵، ص۱۸۱۹ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۶۶.

[۳]ـ همان

اعراب آن‌ها را حره می‌نامیدند و از این تاریخ به بعد به جای (کوه لیلی) می‌گفتند (کوه حَرَّه* لَیلی).

امیرالمؤمنینﷺ پس از خاموش شدن آتشفشانی کوه لیلی، علی مرتضی را در مدینه به جای خویش می‌نشاند[1] و همراه جمعی از یاران پیامبر ﷺ، به منظور حل معضلات ارثی و حقوقی و استقرار امنیت داخلی به سوی شام روان می‌گردد و در راه به حدی می‌شتتابد که پیراهن پنبه‌ای و سفیدش زاویه چاک‌هایش تا نزدیک شانه‌هایش پاره گشته و دو قسمت پیشین و عقبی آن از هم جدا می‌شوند[2] و در محل اَیلَه* از اسب خود پیاده گشته و به نشانه ابراز صمیمیت و محبت پیوند کردن و باز دوختن و شستن پیراهن خود را به کشیش بزرگ ایله می‌سپارد[3]، و کشیش بعد از دقایقی یک پیراهن تازه دوخت را همراه پیراهن شسته و پیوند کرده خودش برای او می‌آورد[4]

امیرالمؤمنینﷺ کهن جامه خود را بر پیراهن تازه دیگران ترجیح می‌دهد

و امیرالمؤمنینﷺ بعد از پوزش و معذرت به دلیل این که پیراهن تازه و از جنس فاخر خشک کردن عرق بهتر است[5]، پیراهن خود را پوشیده و پیراهن تازه و از جنس فاخر را به کشیش مسترد می‌دارد[6] و از ایله به سوی (جابیه) حرکت کرد و در آن جا مستقر می‌گردد،

---

*ـ حره لیلی: کوهی است متعلق به بنی مره و حجاج هنگام ورود به مدینه از کنار آن می‌گذرند. معجم البلدان، یاقوت حموی.

[1]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۳ و الکامل، ج۲، ص۵۶۱ و الفاروق عمر، ج۱، ص۲۹۶.

[2]ـ همان

* ایله: به فتح اول و سکون دوم شهری است در کنار دریای احمر در آخرین مرز حجاز و نخستین نقطه مرزی شام واقع است. معجم البلدان، یاقوت حموی.

[3]ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۳ و الکامل، ج۲، ص۵۶۱ و الفاروق عمر، ج۱، ص۲۹۶.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

امیرالمؤمنین‌ﷺ در شهر جابیه

و استانداران و فرماندهان سپاه اسلام برای عرضه کردن گزارش مناطق شام به حضور او می‌شتابند، امیرالمؤمنین‌ﷺ بعد از استماع گزارش آن‌ها و ارزیابی فعالیت و خدمات آن‌ها شُرَحْبیل را از فرماندهی عزل و معاویه بن ابی‌سفیان را بر پست فرماندهی ابقا می‌نماید و به بقیه فرماندهان و افسران هر یک در خور خدمات و فعالیتی که در رفع این فاجعه بزرگ داشته است انعام و جوایزی را عطا می‌نماید و وقتی شرحبیل علت عزل خود را می‌پرسد در جواب او می‌گوید: «به خدا من تو را خیلی دوست دارم و اعلام می‌کنم که تو هیچ کار بدی را نکرده‌ای، اما می‌خواهم مردان بسیار نیرومندی در پست فرماندهی سپاه اسلام انجام وظیفه کنند[۱]» و پیداست که منظور امیرالمؤمنین‌ﷺ از مردان بسیار نیرومند معاویه بن ابی‌سفیان و عمروعاص و امثال آن‌ها است که با داشتن شم سیاسی بسیار قوی و قدرت جذب و دفع، سپاه اسلام را جمع و سپاه دشمن را پراکنده و غلبه حق را بر باطل و گسترش اسلام را در جهان تسریع نمایند. و هر گاه کوچک‌ترین انحرافی هم از آن‌ها مشاهده کرد اول بر سر آن‌ها فریاد می‌کشد و در صورت تکرار دِرَّه و تازیانه را بر سر آن‌ها فرود می‌آورد و اگر فریادهای رعب‌آور و تازیانه‌های دردآور مفید واقع نشدند مانند خالد بن ولید و مغیره و غیره آن‌ها را از تمام پست‌های حکومتی عزل می‌نماید، پس برای حکمران مسلط و مقتدری هم چون فاروق اعظم‌ﷺ مهم این است که حق بر باطل پیروز گردد و دین اسلام سریعاً گسترش یابد و ابداً مهم نیست چه فرماندهی وسیله این پیشرفت هستند زیرا در صورت مشاهده هر گونه انحرافی به آسانی می‌تواند آن‌ها را بر سر راه بیاورد و شرحبیل هر چند مرد مؤمن و فداکار و باتقوی و فعالی است ولی در مسائل سیاسی و در قدرت جذب و دفع همتتای معاویه بن ابی سفیان و عمروبن عاص نیست.

امیرالمؤمنین‌ﷺ بعد از ملاقات با فرماندهان نظامی در جابیه بازدید مفصل خود را از تمام شهرهای مرکزی و مرزی و ساحلی آغاز می‌کند[۲]، و ضمن ابراز دلجویی و

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۷۳.

[۲]ـ همان

همدردی با بازماندگان متوفاهای حادثه وبا[1]، مسائل پیچیده تقسیم ترکه‌ها را در طبقات بعدی و با توجه به وارثین قبلی و بعدی (مُناسخات فرایض) برای آن‌ها حل و به نزاع و اختلافات آن‌ها شخصاً می‌کند،[2] و در آخرین روز بازدید خویش با عمروبن عاص خلوت می‌کند[3] تا در صورت مصلحت او را در رأس سپاه اسلام مأمور آزاد کردن کشور مصر نماید.

تصمیم‌گیری درباره آزادکردن کشور مصر

و وقتی عمروبن عاص و این فرمانده شوریده و نامجو و سیاستمدار می‌بیند که امیرالمؤمنین ﷺ به قبول درخواست او بی‌میل نیست ولی می‌خواهد این لشرکشی علت و انگیزه‌ای داشته باشد، در کمال متانت و آگاهی روابط خصمانه امپراتوری روم و اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور مصر را به شرح زیر برای امیرالمؤمنین ﷺ بیان می‌نماید[4]:

«سیروس نماینده تام‌الاختیار هرقل، در یک قرارداد متارکه جنگ، متعهد گردید به عنوان جزیه دو هزار سکه طلا را به سپاه اسلام پرداخت نماید و هرقل صرفاً به خاطر بی‌اعتنایی به سپاه اسلام علاوه بر این که این قرارداد را نادیده گرفت و پیمان‌شکنی کرد و از دادن جزیه خودداری نمود[5]، ولیعهدش (قسطنطین) نیز با اعزام (واثق) به عنوان تروریست[6] و سوءقصد به جان امیرالمؤمنین ﷺ، آشکارا به حریم حکومت اسلام تجاوز نموده و بدیهی است که این قلدری و زورگویی دولت روم، ناشی از سکوت و سکون ما است نه از قدرت رزمی سپاهیان روم و نه از وحدت و هماهنگی ملت و دولت. و در این چند سال که من در این منطقه بوده‌ام و تردد عابرین و بازرگانان شام

---

[1]ـ همان

[2]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۲ و طبری، ج۵، ص۱۸۷۴.

[3]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۹۳ و ۹۴، زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۵۹ و ۶۵ و حیاه عمر، شبلی، ص۳۰۳، الفاروق عمر، ج۲، ص۱۱۸.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

و فلسطین و مصر و اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور مصر و روابط دولت و ملت را بررسی کرده‌ام برایم معلوم شده است که: مصر کشوری است کثیرالمله و دارای مذاهب و عقاید متضاد، و تنها زور سرنیزه و لبه شمشیر آن‌ها را در ظاهر جمع و مطیع دولت کرده است، و علاوه بر تضادهای درونی فشار دولت بر ملت برای قبول مذهب خاص دولتی، کشور مصر را به حالتی از انفجار نزدیک کرده است و تنها چند جرقه از برق شمشیر سپاهیان اسلام کافی هستند که در هر شهری از شهرهای مصر، سپاهیان روم را دیوانه‌وار به هزیمت و فرار مجبور کنند و مردمان ستمدیده و ناراضی و زور خورده را از یوغ استعمارگران ستم‌پیشه نجات دهند».

و عمرو بن عاص پس از این تجزیه و تحلیل از کشور مصر اضافه می‌کند: «من قبل از تشرف به اسلام چند مرتبه برای کارهای بازرگانی از راه‌های مختلف به مصر رفت و آمد داشته‌ام و راه‌ها و دره‌ها و تپه‌ها و کوه‌ها و نقاط استراتژیک و هم چنین موقعیت شهرها و پادگان‌ها را به خوبی بلد هستم، و اگر امیرالمؤمنینس به من اجازه دهد در کمترین مدت و با کمترین تلفات می‌توانم این کشور را به زیر پرچم اسلام درآورم و در کرانه‌های شرقی و جنوبی و غربی، و بلکه در تمام قاره افریقا نیروهای مسلح دولت روم را تارومار نمایم[۱]».

امیرالمؤمنینس بعد از استماع همه حرف‌های عمروعاص با یک تبسم و تکان دادن سر، با پیشنهاد او موافقت می‌کند و به او دستور می‌دهد که تا لحظه صدور فرمان حرکت این مطلب کاملاً مخفی و محرمانه باقی بماند[۲]، و پس از این جلسه محرمانه امیرالمؤمنینس همراه جمعی از مهاجرین و انصار و فرمانده نظامی به شهرک (جابیه) برمی‌گردد، و در جلسه تودیع خطابه (مؤثر[۳] و دلنشینی را متضمن توصیه‌های

---

[۱]ـ حیاه عمر، شبلی، ص۳۰، و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۶۳ و ۶۴ و الفاروق عمر، ج۲، ص۹۵ و ۱۱۱ و ۱۱۲.

[۲]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۶۵ و ۶۶، و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۵۶ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۲۷.

[۳]ـ این خطابه در عیون الاخبار، ج۱، ص۵۴ و بخش اول آن در اخبار عمر، ص۲۳۵ نقل شده و به حدی پرمعنی و بااهمیت و تکان دهنده بوده که معجم البلدان یاقوت حموی شهر جابیه را به آن معرفی می‌کند.

لازم درباره این منطقه و دستورات مهم در رابطه با آینده اسلام ایراد می‌نماید و مصمم ست بعد از پایان خطابه از همه مردم شام و از تمام فرماندهان خداحافظی کرده و به مدینه برگردد اما بعد از پایان خطابه به او می‌گویند وقت نماز ظهر فرا رسیده است و عموماً از او خواهش می‌کنند که در ادای این نماز امیرالمؤمنین رضی الله عنه امام جماعت آن‌ها باشد و بلال نیز اذان این نماز را بگوید امیرالمؤمنین رضی الله عنه این درخواست را قبول و همراه آن‌ها از بلال خواهش می‌کند که اذان این نماز را بگوید و بلال در میان جمعیت است، و چشم‌های زیادی با یک حالتی از تردید به او دوخته می‌شوند، و اکثراً نگرانند که این خواهش عمومی را رد کند، زیرا بلال (مؤذن مخصوص پیامبر صلی الله علیه وسلم هفت[1] سال است، از ساعت رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا حال، از اذان گفتن دم فرو بسته است و بر اثر شدت تأثر از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم مصمم گشته که دیگر هرگز اذان نگوید) اما خواهش امیرالمؤمنین رضی الله عنه و درخواست جمعی از مهاجرین و انصار سالخورده و جمعیت داغ‌دیده منطقه شام بلال را به قبول این درخواست ناچار می‌کند و این بلال در برابر چشمان پر از انتظار این جمعیت از پله‌های نردبانی بالا رفته و بر پشت‌بام مسجد جابیه رو به کعبه عزیز ایستاده، و در حالی که خیلی از خاطره‌های تأثرآور زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم در دل او زنده گشته‌اند بر حنجره ناتوان خویش فشار می‌آورد و نخستین کلمات را (الله اکبر، الله اکبر ...) تا آخر با همان لحن و صدایی که درزمان پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است در فضا طنین‌انداز می‌نماید[2] و جمعیت حاضر به محض دیدن بلال در جایگاه اذان و به محض شنیدن نخستین کلمات اذان از زبان او، در حالتی از گریه[3] و زاری و ریختن اشک‌ها تمام خاطره‌های زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم را به یاد می‌آورند:

اذان بلال خاطره‌انگیزترین اذان‌ها

خاطره نخستین ندای رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بر کوه صفا و صفیر سنگ‌اندازی‌های ابولهب! خاطره دوران اختفای مسلمانان و شکنجه و آزار بلال و جمعی از ناتوانان! خاطره

---

[1]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۲، و حیاه عمر، شبلی نعمانی، ص۲۶ و الفاروق عمر، هیکل، ج۱، ص۲۹۷.

[2]ـ همان.

[3]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۲، و الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۲۹۷ و حیاه عمر، ص۲۶۰.

غربت اسلام و دوران تبعید مسلمانان و روزهای هجرت و خاطره نزول پی‌درپی سوره‌ها و آیه‌های قرآن بر رسول‌الله ﷺ و هم چنین خاطره برافراشتن نخستین پرچم‌های غزوات صدر اسلام و مشاهده سیمای نورانی رسول‌الله ﷺ در پیشاپیش سپاهیان اسلام! و یادآوری تمام پیروزی‌های زمان پیامبر ﷺ توأم با این همه رنجها و مشقت‌ها و محرومیت‌ها و غم و غصه‌ها و بالاخره خاطره هول‌انگیزترین حادثه جهان اسلام یعنی رحلت رسول‌الله ﷺ که از آن لحظه تا حال بلال را خاموش و سر در گریبان کرده است و یادآوری این خاطره‌ها از شنیدن اذان بلال یاران وفادار پیامبر ﷺ را به حدی تحت تأثیر قرار داده است که صدای گریه و ضجه‌های آن‌ها در فواصل کلمات اذان قطع و وصل و جوی‌های اشک روان بر محاسن سفید امیرالمؤمنین رضی الله عنه[1] و همه یاران مهاجر و انصار حاضر، در حال جریان است و بلال که طنین این گریه‌ها و تأثر یادآوری این خاطره‌ها به شدت گلویش را می‌فشارد و کلمات اذان را توآم با گریه به گوش آن‌ها می‌رساند در تلاش است که هر چه بیشتر بر اعصاب خود مسلط گشته و کلمات اذان را به آخر برساند و این جمعیت با چشمان اشک‌آلود و دل‌های پر از سوز و گداز به محض شنیدن صدای قامت بلال در صفوف منظم پشت سر امیرالمؤمنین رضی الله عنه رو به کعبه ایستاده و نماز ظهر را به امامت دومین جانشین رسول‌الله ﷺ در جابیه شام به جا می‌آورند و بعد از فراغت از نماز، امیرالمؤمنین رضی الله عنه از مردم شام و اهل جابیه و از تمام فرماندهان خداحافظی کرده و همراه جمعی از مهاجرین و انصار به سوی مدینه رهسپار می‌گردد[2]، امیرالمؤمنین رضی الله عنه هنگامی که فرماندهان سپاه او را بدرقه می‌کنند به گرمی با آن‌ها معانقه کرده و دست آن‌ها را می‌فشارد و در لحظه‌ای که دست عمرو بن عاص را در دست دارد، یک نگاه عمیق و همراه با تبسمی به او می‌گوید: «امیر![3]

---

[1]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۲، و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۹۷ و حیاه عمر، ص۲۶۰.

[2]ـ الفاروق عمر، ج۱، ص۲۹۸.

[3]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۶۶. ترجمه: ما تحقیق این دانشمند فرانسوی را بر نظر برخی از مورخین ترجیح دادیم که نوشته‌اند: «امیرالمؤمنین رضی الله عنه بعد از برگشتن به مدینه و مشورت با اصحاب و پیدایش اختلاف‌نظر طی نامه‌های عمرو بن عاص را مأمور آزاد کردن مصر کرد و در حال

خداحافظ» عمرو بن عاص در حالی که با شنیدن این کلمه در شور و احساس غرق می‌شود، چون مطمئن است این کلمه مربوط به سابقه او نیست و امیرالمؤمنینﷺ هم اهل تعارف نمی‌باشد، یقین پیدا می‌کند که این کلمه صدور همان فرمان محرمانه است در جهت اعزام او به سوی مصر و به همین جهت بعد از پایان یافتن مراسم تودیع، بلادرنگ به محل خدمت خویش در پادگان‌های فلسطین برگشته و فردای همان روز در رأس چهار هزار[1] نفر از سپاهیان اسلام، از کوتاه‌ترین راه‌ها به سوی کشور مصر می‌شتابد،

محاصره قیساریه رهسپار کشور مصر گردید» و طبری، ج۵، ص۱۹۲۲، به نظر الکساندر مازاس تصریح می‌کند.

[1]ـ مورخین درباره تعداد افراد این سپاه اختلاف دارند برخی چهار هزار و برخی سه هزار و برخی پنج هزار نوشته‌اند به (فتوح البلدان بلاذری، ص۲۱۴ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۲۹ مراجعه شود).

فصل دوازدهم:
عمرو بن عاص در راه آزاد کردن مصر

فصل دوازدهم:

عمرو بن عاص در راه آزاد کردن مصر

و چون این فرمانده نامجو و سیاستمدار برای فتح کشور مصر بسیار حریص است و می‌ترسد مشاورین نزدیک امیرالمؤمنینس به هنگام برگشتن او به مدینه او را از صدور این فرمان پشیمان کنند سعی می‌کند هر چه زودتر خود را به خاک مصر[1] برساند و امیرالمؤمنینس را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهد و راهی برای پشیمان شدن او باقی نگذارد، و عمرو بن عاص در این حدس خویش به خطا نرفته است و هنگامی که در راه مصر مسافت‌های طولانی را طی کرده و از (رفح[2]) گذشته ولی به (عریض[3]) نرسیده[4] است، ناگاه عقبه بن عامل حامل نامه امیرالمؤمنینس از مدینه، خود را به عمرو بن عاص می‌ساند، عمرو بن عاص نمی‌داند محتوای نامه چیست اما تا حدی نیز نگران است و تا وقتی که احوال‌پرسی بسیار مفصل از امیرالمؤمنینس و مسلمانان مدینه به عمل نمی‌آورد و مدت زمانی دیگر همراه سپاه پیش نمی‌رود نامه را از او نمی‌گیرد[5] و وقتی نامه را از او می‌گیرد سپاه او به حوالی (عریض) می‌رسد و با یک حالتی از نگرانی نامه[6] را از دست عقبه می‌گیرد و بعد از یک نگاه گذرا در حالی که برق شادی بر چهره‌اش موج می‌زند با صدای بلند و با این مضمون نامه را برای افسران خویش می‌خواند: و بعد ای عاص پسر عاص لحظه‌ای که این نامه به دست تو می‌رسد اگر هنوز در سرزمین شام هستی بلادرنگ به محل کار خود برگردید و اگر در سرزمین

---

[1]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۶۸ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۶۸ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۰.

[2]ـ رفح: آسایشگاهی است در راه مصر و فاصله آن با مصر دو روز راه است.

[3]ـ عریض: شهری است در کنار دریای مدیترانه و نخستین شهر مصر. معجم البلدان یاقوت حموی.

[4]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۶۸ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۶۸ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۰.

[5]ـ همان.

[6]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۶۸ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۶۸ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۰.

مصر هستی با یاری خدا به راه خود ادامه دهید و منتظر باشید که نیروهای امدادی ما به کمک شما خواهد آمد[۱] و عمرو عاص به حضور حامل همه افسران و سپاهیان را به گواهی می‌خواند که این نامه در حوالی (عریض) یکی از شهرهای مصر و بعد از طی چند فرسنگ از خاک مصر به دست او رسیده و همین مطلب را در پاسخ امیرالمؤمنینرضی الله عنه می‌نویسد[۲] و چون عریض پادگان چندان مهمی ندارد بسیار زود در مقابل حمله سپاه اسلام تسلیم می‌شود،

نخستین شهرهای مصر آزاد می‌گردد

و پرچم اسلام در آبان ماه سال نوزدهم هجری بر نخستین شهرهای مصر به اهتزاز درمی‌آید[۳] و سپاه اسلام به فرمان عمرو بن عاص از عریض به سوی (فرما[۴]) رهسپار می‌گردد، راه عریض تا فرما یک صد و بیست کیلومتر[۵] است و راهی است که هم از نظر مذهبی و هم از نظر سوق‌الجیشی بسیار مهم و خاطره‌انگیز است زیرا بیست و پنج[۶] سال قبل ارتش نیرومند شاهنشاهی ایران، به قصد تسخیر کشور مصر از همین راه عبور کرده است، و یک هزار سال[۷] قبل اسکندر کبیر بعد از تسخیر مصر در رأس ارتش روم برای تسخیر شام و فلسطین از همین راه گذشته است و سه هزار[۸] سال قبل ابراهیمعليه السلام از همین راه از فلسطین به مصر رفته و برگشته است و هم چنین کاروانی که یوسفعليه السلام را از کنعان به مصر برد،

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۰، همین مرجع سال هجدهم نوشته و مورخین دیگر سال نوزدهم.

[۴]ـ فرما به فتح اول و دوم اسمی است یونانی و نام شهر ساحلی مصر با طول (۵۴ درجه و ۴۰ دقیقه) و عرض (۳۱/۵ درجه). معجم البلدان.

[۵]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۳.

[۶]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۳۳ و ۱۳۴ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۱۲.

[۷]ـ همان.

[۸]ـ همان.

خاطره‌انگیزترین جاده‌های جهان

و برادران یوسف‌؏ [۱] که در سال قحطی و سپس همراه یعقوب‌؏ به مصر رفتند و هم چنین موسی‌؏ که از مصر به فلسطین آمد عموماً این راه را پیموده‌اند[۲]، و تپه‌ها و کوه‌های اطراف این راه که برخی سر به فلک ساییده‌اند و در طول هزاران سال حرکت و انتقال این همه عابرین را نظاره کرده‌اند و طپش ضربان قلب همه را شنیده‌اند اینک باز در جای خویش ایستاده‌اند و از حرکت و جوش و خروش یاران محمد ﷺ در زیر پرچم‌های اسلام سان می‌بینند که با بی‌تابی به اسب‌های راهوار خویش مهمیز می‌زنند و سینه غبار صحراها را می‌شکافند، تا هر چه زودتر نوید نور هدایت و آزادی را به مردمان به بند کشیده مصر برسانند، سپاه اسلام به سلامتی و بدون هیچ گونه برخورد نظامی این راه را می‌پیماید و به حومه شهر (فَرْماء) می‌رسد، زیرا مقوقس به فرماندهان نظامی دستور داده است جلو پیشرفت این سپاه را نگیرند تا مسافت بیشتری از محل کمک‌رسانی دور گشته[۳] و ارطبون فرمانده داغدیده جنگ‌های شام به آسانی بتواند این سپاه بی‌پناه و دورافتاده رات با استفاده از استحکامات نظامی پادگان فرماء تار و مار کند، اما نیروی ایمان سپاهیان اسلام و مهارت عمرو عاص در تاکتیک‌های رزمی و بیزاری شهر فرماء از استبداد روم تمام معادلات نظامی را به هم می‌زند، و پس از یک ماه[۴] محاصره پادگان و زد و خوردهای پراکنده با یک حمله برق‌آسا پادگان شهر فرماء نیز سقوط می‌کند و پرچم اسلام بر آن افراشته می‌شود،

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۵.

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۳۵ و حیاة عمر، ص۳۱۲ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، (ذیل) ص۷۳ و در الفاروق عمر در تاریخ بیستم نوامبر سال ۶۳۰ میلادی مطابق (سال ۱۸ هجری) فرماء آزاد گشته است، الفاروق، ج۲، ص۱۴۳.

سقوط پادگان شهر فرماء

و عمرو بن عاص این شهر را ستاد عملیات جنگی قرار می‌دهد[۱]، و در رأس بخش عظیمی از نیروهای خویش در عمق خاک مصر پیش می‌رود و در شصت[۲] و پنج کیلومتری شهر (بلبیس) مستقر می‌گردد. (بلبیس) که یک صد و چهل و پنج کیلومتر با فرماء و پنجاه و پنج کیلومتر با (ممفیس) فاصله دارد[۳]، شهری است نظامی، و علاوه بر تجهیزات جنگی و استحکامات نظامی دوازده[۴] هزار سرباز تعلیم دیده را داراست، در حالی که سپاه عمرو عاص در این هنگام چهار هزار نفر بیشتر نیست و توازن قوا به زیان سپاه اسلام به هم خورده است اما سپاهیان اسلام در طول راه و در حال عبور از روستاها و کشتزارها و تماس مردمان عادی به خوبی دریافته‌اند که مردم مصر از سلب آزادی در عقاید و سنگینی بار باج و خراج‌ها به کلی از دولت روم ناراضی هستند[۵] و عموماً آماده هستند به صورت ستون پنجم باری شکست سپاه روم با سپاه اسلام همکاری کنند و مُقَوْقَس و ارطبون نیز که بعد از سقوط پادگان فرماء مخفیانه به پادگان (بابلیون) رفته‌اند از این اوضاع و شرایط کاملاً آگاه هستند و در جنگ مصلحت نمی‌بینند و مُقَوْقَس جمعی از کشیشان و رجال سیاسی را بای مذاکره[۶] و عقد صلح به نزد عمرو بن عاص در بیست و پنج کیلومتری پادگان بِلْبیس[۷] می‌فرستد و هیئت اعزامی همراه پاسخ زیر به نزد مُقَوْقَس برمی‌گردد: «شما نمی‌توانید بر دین و عقاید خویش باقی بمانید اما باید هر ساله به سپاه اسلام جزیه پرداخت نمایید و در صورت خودداری از پرداخت جزیه خود را برای جنگ آماده کنید و پنج روز مهلت شما است

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۴۲ نوشته: (۳۳ میل بلبیس).

[۳]ـ ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۳.

[۴]ـ همان.

[۵]ـ الفاروق عمر، ص۱۳۶ و ۱۴۱.

[۶]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۴۲.

[۷]ـ بلبیس: بهکسر دو باء شهری در مصر که فاصله آن با شهر (فسطاط) ده فرسخ (۶۰ کیلومتر) و در سال ۱۸ یا ۱۹ به وسیله عمرو عاص فتح گردیده. معجم البلدان یاقوت حموی.

که یکی از این دو امر را انتخاب نمایید[۱]» و ارطبون فرمانده داغدیده جنگ‌های شام مقوقس را برای جنگ تحت فشار قرار می‌دهد[۲]،

سپاه روم به سپاه اسلام شبیخون می‌زند

و با موافقت او شخصاً به پادگان (بِلْبیس) می‌رود و در حالی که هنوز بیست و چهار ساعت از زمان آتش‌بس باقی است در نیمه شب و در ساعت‌هایی که به گمان او سپاه اسلام در حال خواب و استراحت هستند در رأس دوازده هزار نفر، به قرارگاه سپاه اسلام حمله می‌کند[۳]، اما برخلاف گمان ارطبون سپاه اسلام در تمام مدت آتش‌بس به دستور عمرو عاص در حال آماده‌باش نظامی است و به محض ظاهر شدن طلیعه آن‌ها صدای تکبیر نگهبانان و دیدبانان، سیل خروشان سپاه اسلام را به سوی مهاجمین خیانت‌پیشه روم به حرکت درمی‌آورد و شعله‌های آتش جنگ در تاریکی شب و در قلب این صحراها تا ساعت‌های آخر شب زبانه می‌کشد و در کله سحر شکست سپاه روم به شرح زیر اعلام می‌گردد:

۱ـ یک هزار تن[۴] از سپاه روم به قتل رسیده‌اند و لاشه ارطبون نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود[۵] و بعد از سال‌ها، ژرف‌بینی و انسان‌شناسی فاروق اعظم در مورد عمرو بن عاص و ارطبون ظاهر می‌گردد که به مردم مدینه گفت: «من ارطبون عرب را (عمرو عاص) به جان ارطبون روم می‌اندازم ببینم نتیجه چه می‌شود؟»

۲ـ سه هزار نفر[۶] به اسارت سپاه اسلام درآمده‌اند و بقیه از صحنه فرار کرده‌اند.

---

[۱]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ و الکامل، ج۲، ص۵۶۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۸.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ و الکامل، ج۲، ص۵۶۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۸.

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۴۳. توجه: در آغاز جنگ قادسیه، رَبْعی نماینده سپاه اسلام به رستم گفت طبق روش پیامبر ﷺ بیش از سه روز مهلت به شما نمی‌دهیم و در این جا پنج روز مهلت داده‌اند تفاوت ناشی از این است که رستم اعلان جنگ داده بود ولی در این جا اعلان جنگ نشده و صلح احتمال دارد.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۹۸ و الکامل، ج۲، ص۵۶۵ و الفاروق، ج۲، ص۱۴۳.

[۶]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۴۳.

عمرو بن عاص، مقداری از نیروهای خود را جهت حفظ نظم و امنیت در شهر (بلبیس) مستقر و در رأس سپاه اسلام در قلب صحراها راهی به مسافت پنجاه و پنج کیلومتر را به سوی پادگان (اُمُّ دُنَین) می‌پیماید. اُمُّ دُنَین[۱] یک شهر نظامی است که در یکی از منطقه‌های قاهره کنونی بنا گردیده است،

منطقه رعب‌آور و خاطره‌انگیز!

و سپاه اسلام به منطقه‌ای فرود آمده است که از یک جهت بسیار رعب‌آور و وحشتناک است و پادگان‌های اُمُّ دُنَین و فَیوم[۲] و بابلیون با کل تجهیزات جنگی و مملو از سربازان رومی، این منطقه را زیر شبکه نظامی قرار داده‌اند[۳]، و از جهت دیگر بسیار خاطره‌انگیز و الهام‌بخش است زیرا شهر (ممفیس) پایتخت فرعون زمان موسی؈ نیز در همین منطقه و به فاصله کمی از قرارگاه سپاه اسلام در کنار نیل خودنمایی می‌کند، و این شهر یادآور نهایت غرور و ستمگری و خون‌خواری یک قدرت کوری است به نام فرعون، که به نام یک خدا و حتی خدای بزرگ‌تر از همه خدایان مردم مصر را به بند کشیده بود، و یادآور قهر و خروش فریاد پیامبری است (موسی؈) که با یک عصای شبانی بر سر این فرعون زمان فریاد کشید و کاخ ستمگری و استکباری را بر سر او فرو ریخت و مردمان رنجدیده و به بندکشیده را از یوغ بیدادگری او نجات داد! و عمرو بن عاص نیز تحت تأثیر این خاطره‌های الهام‌بخش بدون توجه به موازنه قدرت‌ها فوراً پادگان امدنین را در حلقه محاصره سپاه اسلام قرار می‌دهد و بعد از چند هفته محاصره[۴] و جلوگیری از رسیدن آذوقه و نیروهای امدادی،

---

[۱]ـ امدنین به ضم دال و فتح نون محلی است در بین قاهره و نیل، معجم البلدان حموی.

[۲]ـ فیوم به فتح اول و تشدید دوم شهری است که یوسف؈ آن را بنا کرده و سیصد و شصت روستا در اطراف او است. معجم البلدان یاقوت حموی.

[۳]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۳۶.

[۴]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۴۷ و ۱۴۸ و ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۴ همین مرجع نوشته: «امدنین دهکده‌ای بوده در جانب شرقی نیل و در شمال پادگان (بابلیون) و محله اُزْبَکِیّه در قلب قاهره در جای آن بنا گردیده است، معجم البلدان یاقوت حموی (فسطاط).

سقوط پادگان ام‌دنین

ناگاه همراه سپاه و به مانند کوهی از پولاد بر در و پیکر دروازه‌های پادگان فرود می‌آید و پس از شکستن دروازه‌ها در چندین لحظه تمام سپاهیان را به داخل پادگان می‌کشاند[۱]، و سربازان رومی که ناگاه خود را در زیر برق شمشیرهای عریان و لهیب چشمان آتش‌بار سپاهیان اسلام می‌بینند اکثراً[۲] سر تسلیم فرود می‌آورند و اسیر می‌گردند و برخی که مرگ را بر اسارت ترجیح می‌دهند می‌جنگند و در مدت کمی به آرزوی خویش می‌رسند و پرچم اسلام بر بلندترین نقطه پادگان افراشته می‌شود.

مانور نظامی عمرو بن عاص

عمرو بن عاص پس از سقوط پادگان ام‌دنین برخلاف پیش‌بینی کارشناسان مسائل نظامی به پادگان‌های فیوم و بابلیون و غیره حمله نمی‌کند[۳] و بلکه سپاه خود را به وسیله کشتی‌هایی که در ساحل نیل لنگر انداخته‌اند، از نیل عبور داده، و سینه بیابان‌ها را به سوی (جیزه[۴]) می‌شکافد[۵]، و تمام فرماندهان روم در پادگان‌ها، از نقشه‌های این سپاه در تعجب فرو رفته‌اند و یکی می‌گوید: حتماً به اسکندریه حمله می‌کند و دیگری می‌گوید، طبق موازین نظامی امکان ندارد در حالی که پادگان عظیم بابلیون در پشت سر او است به اسکندریه حمله کند و کسی نمی‌داند که این مغز متفکر سیاست جنگی، می‌خواهد با این مانور نظامی خبر سقوط پادگان‌های فرما، بلبیس، ام‌دنین و ضعف نیروهای دفاعی دولت روم را در تمام شهرها و روستاهای

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۴۹ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۱۹ و ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۵، همین مرجع یک تجزیه و تحلیل نظامی جالبی از این مانور عمرو عاص می‌کند.

[۴]ـ جیزه به کسی جیم در مغرب فسطاط واقع شده و مهمترین استان‌های مصر در آن واقع است، معجم البلدان یاقوت حموی.

[۵]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۴۹ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۱۹ و ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۵، همین مرجع یک تجزیه و تحلیل نظامی جالبی از این مانور عمرو عاص می‌کند.

ساحل نیل منتشر نماید[۱] و در مدت این مانور، اگر نیروهای امدادی امیرالمؤمنینﷺ هم به او برسد آن گاه با نیروی کافی به پادگان عظیم بابلیون حمله می‌کند، و اینک مانور صحرایی با کوبیدن پاسگاه‌ها و ایجاد رعب[۲] و هراس در دل سپاهیان رومی پایان یافته و در نزدیکی پادگان بابلیون، سپاهیان اسلام، در برابر چشمان وحشت‌زده سپاهیان رومی، در کشتی‌ها نشسته و به آن سوی نیل آمده[۳] و در راه ام‌دنین و در نزدیکی (عین‌شمس) در میان طنین‌های الله اکبر، نیروهای امدادی را در آغوش می‌گیرند[۴]، و وقتی عمرو بن عاص نامه امیرالمؤمنینﷺ را می‌خواند که نوشته است: «ای عمرو بن عاص اینک چهار هزار مرد جنگاور را به کمک تو فرستادم و در رأس هر هزار نفر از آن‌ها نیز مردی را فرستاده‌ام که به تنهایی کارآیی یک هزار تن را دارد و عبارتند از: زُبَیر بن عَوّام، مِقداد بن اسود، عُبادَة بن صامت، خارجه بن حُذاقَة،

وصول نیروهای امدادی امیرالمؤمنینﷺ

و باید بدانید هم چنین سپاهی به علت کمی افراد هزگز شکست نخواهد خورد[۵]» این جمله اخیر را یک اخطار بسیار مهم نظامی تلقی می‌نماید و یقین پیدا می‌کند که اگر این سپاه در جنگ‌ها پیروزی نگردد امیرالمؤمنینﷺ او را مقصر می‌داند و حتماً به حابش می‌رسد! و لازم می‌داند که از این به بعد مغز متفکر رزمی خود را برای درک بهترین موقعیت‌ها و به کارگیری بهترین تاکتیک‌ها بیشتر فعال نماید و اینک سپاه اسلام به شهرک (عین‌شمس[۶]) وارد می‌شود (شهری که با زبان خاموش مجد و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۴ و الفاروق، ج۲، ص۱۴۹ و ۱۵۰ و حیاة عمر، ص۳۱۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۶۸ و ۶۹ و الفاروق، ج۲، ص۱۵۳ روایتی چهار هزار و روایت دیگر هشت هزار است و حیاة عمر، ص۳۲۰ و معجم البلدان (فسطاط) دوازده هزار نفر گفته است.

[۶]ـ عین‌شمس، بدون ال، در معجم البلدان یاقوت حموی گفته شده که: «عین شمس اسم شهر فرعون موسی در مصر و فاصله آن با فسطاط سه فرسخ و پس از آن که از عجایبات آن و آثار

عظمت[۱] سابق خود را بیان می‌کند) و در تپه‌های مجاور این شهر مستقر و برای حمله به پادگان عظیم (بابلیون) خود را آماد می‌کند،

عین‌شمس شهر علم و نور آزاد می‌گردد

زیرا شهرک عین‌شمس با پادگان بابلیون و هم چنین با شهر (ممفیس پایتخت فرعون) فقط هشت کیلومتر فاصله دارد، عین‌شمس، شهر چندان بزرگی نیست اما سابقه وجود دانشگاه مهم (دِیونو، به زبان فراعنه) و (هِلْیوپولیس[۲]، به زبان یونانی‌ها) این شهر را از حیث شهرت و آوازه، به پایه اسکندریه (که او نیز دانشگاه دارد) رسانیده است، و با توجه به این اهمیت، عین‌شمس تا سقوط تمام پادگان‌های نظامی در سواحل نیل، ستاد عملیات جنگی سپاه اسلام خواهد بود و در همین شهر نقشه حمله به پادگان عظیم بابلیون طرح می‌گردد[۳] و مأمورین اطلاعاتی کم و کیف نیروها و تجهیزات جنگی و استحکامات نظامی این پادگان مهم را به شرح زیر به عمرو بن عاص، فرمانده کل سپاه اسلام می‌رسانند:

اهمیت پادگان بابلیون

۱ـ نیروهای مستقر در این پادگان بالغ بر پنجاه هزار[۴] مرد جنگی و صدها فرمانده و کارشناس مسائل جنگی است و وسعت این پادگان در داخل به حدی است که پنجاه هزار سواره‌نظام زیر نظر افسران و فرماندهان خویش عملیات جنگی و تمرینات نظامی را می‌بینند[۵].

باستانی آن بحث می‌کند می‌گوید: در همین شهر بود که زلیخا از پشت پیراهن یوسف عليه‌السلام را پاره کرد.

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۵.

[۲]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۵.

[۳]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۵.

[۴]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۵ و ۷۷ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۹ و ۱۶۰.

[۵]ـ همان.

۲ـ حصاری از سنگ‌های سخت و سیاه به ارتفاع پانزده متر و به ضخامت چهار متر این پادگان را احاطه کرده است، و محل رفت و آمد این پادگان دروازه‌های آهنین محکمی است که با بستن آن‌ها، به یک دژ پولادین و نفوذناپذیر تبدیل می‌گردد[۱]، و برای این که امکان نصب نردبان‌ها و صعود از این دیوار را از بین ببرند خندق بسیار وسیع و عمیقی رانیز در اطراف این دیوار حفر کرده و آب نیل را در آن جاری کرده‌اند و برای رفت و آمد خویش پل‌های متحرک بر این خندق نصب کرده‌اند که فقط از داخل حصار پادگان نصب و جمع می‌شوند[۲].

۳ـ این پادگان هم چنان که قابل حمله نیست قابل محاصره نظامی نیز نمی‌باشد، زیرا علاوه بر این که در داخل حصار آن برای مدت مدیدی خواربار و آذوقه و حتی علوفه اسبان ذخیره شده است[۳]، چون دروازه برزگ آن بر لب نیل است هر لحظه‌ای بخواهند به وسیله کشتی‌های بی‌شمار که از هر دو طرف لنگر انداخته‌اند به آسانی از اسکندریه ارزاق و مهمات و نیروی کمکی به آن‌ها می‌رسد[۴] و از طرف دیگر و با توجه به استحکامات آن نزدیک شدن از این پادگان و محاصره آن در حکم انتحار و خودکشی است، زیرا بر بالای دیوار حصار این پادگان به فاصله‌های نزدیک برج‌های محکمی به آسمان گردن کشیده‌اند و در طبقه فوقانی آن‌ها مأمورین دیدبانی نقاط شرقی را تا کوه (مُقَطَّم)[۵] و نقاط غربی را تا جیزه و آن سوی اهرام و صحراهای لیبی در کنترل خویش قرار داده‌اند و در طبقه تحتانی برج‌ها تیراندازان ماهر و فلاخن‌کاران ورزیده و گردانندگان دستگاه‌های منجنیق مستقر گشته‌اند و هرگاه مأمورین دیدبانی از دور مشاهده کنند که افراد ناشناسی به سوی پادگان در حال حرکت هستند بلادرنگ مأمورین تیراندازی و سنگ‌اندازی را خبر می‌کنند[۶] تا هر چه زودتر آن‌ها را پینه زمین کنند».

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۵ و ۷۷ و الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۹ و ۱۶۰.

[۳]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۹ و ۱۶۰ و حیاة عمر، ص۳۲۳.

[۴]ـ همان.

[۵]ـ همان.

[۶]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۹ و ۱۶۰ و حیاة عمر، ص۳۲۳.

غرور کاذب دشمن سبب پیروزی سپاه اسلام می‌شود

عمرو بن عاص پس از شنیدن این گزارش هول‌انگیز درباره اهمیت پادگان بابلیون غرق در اندیشه می‌شود که از چه ارهی و با چه تاکتیکی این پادگان را به سقوط بکشاند[۱]، که ناگاه مأمورین اطلاعاتی به او خبر می‌دهند که: «تیودور فرمانده مغرور پادگان، ماندن در حصار پادگان را حقارت و ضعف شمرده است و هم اکنون در راه عین‌شمس است و قرار است شب هنگام به سپاه اسلام شبیخون بزند[۲]». عمرو بن عاص بی‌نهایت خوشحال است که غرور کاذب و بی‌جای دشمن بخش مهمی از مشکلات کار او را حل کرده است و برای حل بقیه مشکلات از تاکتیک‌های نظامی استفاده می‌کند و بلادرنگ یک ستون پانصد نفری را مأموریت می‌دهد که شبانگاه در پشت تپه‌های مشرف بر محل حرکت سپاه تیودور و در نقطه معینی کمین بگیرند[۳] و یک ستون پانصد نفری دیگری را مأموریت می‌دهد که در همان نقطه در برابر ستون اول سنگر بگیرند[۴] و با علائم رمز شب در حال آماده‌باش باشند و خود نیز در رأس هفت هزار مرد[۵] جنگی به راه افتاده و در همان نقطه به سپاه تیودور[۶]، رسیده و در همان لحظه‌ای که سپاه اسلام از جلو مانند کوهی بر سپاه دشمن فرود می‌آید، ستون‌های پانصد نفری نیز از چپ و راست و مانند خروارها سنگ سخت و تیز بر تهیگاه سپاه فرود می‌آیند[۷] و سپاه عظیم روم از این حمله ناگهانی و از مشاهده برق شمشیرهای مرگ‌آور و شراره چشمان آتش‌بار سپاهیان اسلام به امواج بی‌تاب و لرزانی مبدل می‌گردد و هر چند ساعت‌ها بر اعصاب خود مسلط و در نهایت شجاعت و دلاوری می‌جنگند و تلفاتی را هم به بار می‌آورند اما صلابت و ایمان و تاکتیک‌شناسی

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۵۶ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۲۰ و ۳۲۱ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۷ و ۷۸.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ همان.

[۴]ـ همان.

[۵]ـ همان.

[۶]ـ همان.

[۷]ـ همان.

سپاهیان اسلام ناگاه نظم سپاهیان رومی را به هم می‌زند و پس از دادن تلفات سنگین و اسرای زیاد و غنایم بسیار، از صحنه جنگ گریخته و به پادگان بابلیون می‌شتابند[۱] و سپاه اسلام آن‌ها را تعقیب و دیدبانان و تیراندازان و سنگ‌اندازان هم از ترس جان خود برج‌ها را تخلیه کرده و پادگان بابلیون به آسانی در حلقه محاصره سپاه اسلام قرار می‌گیرد[۲] و پس از مدتی مُقَوْقَس فرمانروای مصر، که از طرف هرقل برای اتخاذ تصمیمات لازم به این پادگان اعزام گردیده است، تصمیم می‌گیرد از راه صلح این پادگان را از خطر سقوط نجات دهد[۳] و شبی مخفیانه از دروازه پادگان خارج و به وسیله قایقی به جزیره (رَوْضة)[۴] در وسط نیل حرکت می‌کند و از آن جا اُسْقُف اعضم را همراه نامه‌ای به نزد عمرو بن عاص می‌فرستند و در این نامه ضمن بلوف‌های نظامی و تعریف از قدرت ارتش روم و اظهار دلسوزی نسبت به سپاهیان اسلام درخواست می‌کند که چند نفر برای مذاکره صلح به نزد او فرستاده شوند،

مقوقس در جزیره روضه با عمرو عاص تماس می‌گیرد

و مُقَوْقَس در جزیره روضه برگشتن این هیئت را دقیقه‌شماری می‌کند ولی دو شبانه‌روز می‌گذرد و خبری از آن‌ها نیست و نگران می‌شود که سپاه اسلام اسقف و همراهانش را به قتل رسانیده باشند اما پس از برگشتن آن‌ها معلوم می‌شود[۵]، که عمرو بن عاص عمداً آن‌ها را معطل کرده است تا به اوضاع و احوال سپاهیان اسلام کاملاً آشنا شوند و به همین جهت هیئت اعزامی در نخستین لحظات بازگشت قبل از این که جواب نامه را به مقوقس بدهند با یک حالتی از دلباختگی، از ایمان محکم و اخلاق پسندیده و نظم و انضباط و روحیه قوی سپاهیان اسلام بحث کردند[۶] و مخصوصاً بر

---

[۱]- همان.

[۲]- همان.

[۳]- همان.

[۴]- الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۶۲ و ۱۶۳ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۰ و ۸۱ و حیاة عمر، ص۳۲۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۷۰.

[۵]- همان.

[۶]- همان.

این نکته تأکید می‌کردند، که تمام افراد سپاه در هر شب و روز پنج بار[1] اندام ظاهری خود را می‌شستند و در صفوف منظم و پشت سر امام جماعت به عبادت خدا می‌پرداختند و مقوقس نیز که تحت تأثیر بیانات آن‌ها قرار گرفته است، در همان حالی که جواب نامه را از آن‌ها می‌گیرد زیر لب این جمله را زمزمه می‌کند[2]: «به خدایی که فقط به او قسم یاد می‌شود، چنین قومی اگر به کوه‌ها هم حمله کنند آن‌ها را از جای خویش می‌کَنند، و اگر با آن‌ها صلح نکنیم به اسارت آن‌ها درمی‌آییم» و وقتی نامه را خواند در آن چنین می‌بیند[3]: «و بعد، در بین ما و شما تنها سه راه وجود دارد ۱ـ اسلام را بپذیرید و برادر ما باشید ۲ـ بر دین خویش باقی بمانید و هر ساله جزیه به سپاه اسلام بپردازید ۳ـ با ما بجنگید و عواقب وخیم آن را به عهده بگیرید» مقوقس از احساس این قدرت و قاطعیت فرمانده سپاه اسلام بیشتر به صلح متمایل می‌گردد و به او پیام می‌دهد که جمعی را برای گفتگو و تعیین مواد صلح‌نامه به نزد او بفرستد و عمرو بن عاص، عباده بن صامت را با دستورات لازم و همراه نه نفر دیگر به نزد مقوقس اعزام می‌دارد، عباده سیاه‌پوستی است استخوان‌دار و تنومند[4] و امیرالمؤمنین رضی الله عنه او را معادل یک هزار مرد جنگاور به کمک عمرو عاص فرستاده است و اینک در رأس این هیئت با مقوقس در پای میز مذاکره نشسته است و هنگامی که به نام خدا گفتگو را آغاز می‌کند، مقوقس فریاد می‌کشد: «این سیاه‌پوست را از ما دور کنید و یکی از سفیدپوستان گفتگو را آغاز کند.[5]» و مقوقس بی‌خبر است از این که دین اسلام از همان آغاز ظهور خویش با تفکر تبعیض نژادی و تفاوت سفیدپوست و سیاه‌پوست به مبارزه برخاسته،

---

[1]ـ همان.

[2]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۶۴ و ۱۶۳ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۱ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۲۵ و الفتوحات الاسلامیه، ص۷۱ و معجم البلدان یاقوت حموی (فسطاط).

[3]ـ همان.

[4]ـ همان.

[5]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۶۴ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۲۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۷۱.

نفی تبعیض نژادی در دین اسلام

و در تکوین شخصیت واقعی انسان‌ها رنگ پوست را، چه سفید و چه سیاه و چه زرد و سرخ، بی‌اثر اعلام کرده است و تنها عوامل سه‌گانه (علم و آگاهی، ایمان و هدف‌داری، جهاد و کارآیی) را موجبات برتری انسان‌ها معرفی نموده است، مقوقس تنها هنگامی به این واقعیت پی می‌برد که در جواب فریاد و پیشنهاد او هر نه نفر هم‌صدا فریاد می‌کشند که: «جز عباده هیچ کس دیگر حق حرف زدن ندارد[۱]!» و مقوقس ناچار می‌شود که درباره سرنوشت میلیون‌ها سفیدپوست مصری و رومی با یک فرد سیاه‌پوست که نماینده مقتدرترین حکومت روزگار است مذاکره نماید. عباده با یک عبارت بسیار رسا و زیبا، ضمن تشریح مبانی دین اسلام و اهداف جنگ‌های رهایی‌بخش، پیشنهاد سه ماده‌ای عمرو عاص را مجدداً پیشنهاد می‌نماید[۲] و مقوقس نیز در پاسخ، ضمن تکرار بلوف‌های نظامی و تعریف از قدرت ارتش روم در اظهار دلسوزی نسبت به سپاهیان اسلام پیشنهاد می‌کند که: «دولت روم به هر فردی از سپاه اسلام دو دینار و به عمرو بن عاص صد دینار و به، امیرالمؤمنین هزار دینار پرداخت می‌نماید و در مقابل سپاه اسلام بدون تأخیر به دیار خویش برگردد[۳]» عباده در پاسخ، ضمن تأکید بر قدرت سپاه اسلام و غنای روحی همه مسلمانان به مقوقس می‌گوید: «جز پیشنهاد سه ماده‌ای عمرو عاص هیچ امر دیگری قابل قبول ما نیست یا قبول دین اسلام، یا پرداخت جزیه در هر سال، یا جنگ»[۴].

مقوقس در دل خود مایل به پرداخت جزیه می‌شود و برای جلب نظر مشاورین خود، جلسه را ترک کرده و در اتاق دیگر مدتی با مشاورین خود بحث می‌کند اما هر چه استدلال می‌کند و عواقب جنگ با سپاه اسلام را بیان می‌نماید، مشاورینش به هیچ وجه به پرداخت جزیه سالانه راضی نمی‌شوند[۵]، و مقوقس با دل افسرده به نزد هیئت

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۶۴ و حیاة عمر، ص۳۲۶ و الفتوحات الاسلامیه، ص۷۱.

[۲]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۶۵ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۲۷ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۲.

[۳]ـ همان.

[۴]ـ همان.

[۵]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۶۶.

اعزامی برگشته و به آن‌ها می‌گوید: «فعلاً به سپاه خویش برگردید و تا سه[۱] روز دیگر آخرین تصمیم خود را به شما اطلاع خواهیم داد» و پس از برگشتن هیئت اعزامی، مقوقس نیز همراه مشاورین خویش به وسیله قایقی از جزیره (روضه) به طرف دروازه بزرگ پادگان حرکت کرده و برای ورود او به پادگان پل‌های متحرک نصب و به محض وارد شدن او به پادگان، پل‌ها را از کار انداخته و دروازه‌های آهنین مجدداً بسته می‌شوند.

مقوقس زمینه صلح را آماده می‌کند

مقوقس پس از برگشتن به پادگان بابلیون طی چند جلسه بحث و سخنرانی، افسران جوان و ناآگاه سپاه روم را از نقاط ضعف سپاه روم و نقاط قدرت سپاه اسلام باخبر می‌نماید[۲]، و در اثنای توضیحات خود می‌گوید: «سپاه اسلام همان سپاهی است که در بین‌النهرین ارتش مقتدر شاهنشاهی ایران را تار و مار کرده، و ارتش نیرومند روم را در شام و فلسطین به خاک و خون کشانیده و اینک برق‌آسا در دو قاره آسیا و آفریقا همزمان پیش می‌رود و جنگیدن با چنین سپاهی جز انتحار یا اسارت هیچ اثر دیگری ندارد» و در نتیجه عموم فرماندهان و افسران پادگان برای صلح آماده می‌شوند، و مقوقس بار دیگر به عمرو عاص پیام می‌فرستد که هیئتی را جهت تعیین مواد صلح‌نامه به نزد او اعزام دارد، اما این بار افسران جوان سپاه اسلام فریاد برمی‌آورند که به صلح راضی نیستیم[۳]، اما یک فریاد رعب‌آور عمرو عاص در حالی که

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۶۶ و حیاة عمر، ص۳۲۸.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۶۸.

توجه: در مسائل مربوط به جنگ‌های رهایی‌بخش سپاه اسلام در قاره آفریقا و مخصوصاً در مصر در بین مورخین اختلافاتی هست ولی نه به صورت تضاد بلکه اکثراً به صورت اجمال و تفصیل و جای تعجب است که مورخین شرقی در نهایت اجمال و اختصار از کنار این مسائل گذشته‌اند مثلاً طبری و ابن اثیر و ابوالفداء هر یک برای شرح این مسائل مربوط به مصر سه صفحه یا چهار صفحه نوشته‌اند آن هم کم‌ارتباط به مسائل اساسی و تنها مورخ معروف (عبدالحکیم) و سید احمد دحلانی از مورخین قدیم برخی مسائل را نوشته‌اند و تحقیقات و تفصیلات این نوشته ما

این جمله از فرمان امیرالمؤمنینﷺ را: «هرگاه به صلح و پرداخت جزیه موافقت کردند، فوراً با آن‌ها موافقت کنید[1]» به یاد آن‌ها می‌آورد همه را خاموش و تمام سر و صداها را می‌خواباند، و هیئت نمایندگی همراه دستورات لازم به پادگان بابلیون اعزام و با مقوقس و شخصیت‌های بلندپایه نظامی، صلح‌نامه زیر را تنظیم و امضا می‌کنند[2]:

ماد اول: تمام مردمان قبطی که در مصر عُلْیا و سُفْلی سکونت دارند، هر یک سالانه دو دینار (دو مثقال طلا) به عنوان جزیه به سپاه اسلام پرداخت می‌نمایند. تبصره: ۱ـ عموم زنان و هم چنین پیرمردان و نیز افرادی که زیر پانزده سال هستند از پرداخت جزیه معاف می‌باشند.

ماده دوم: تمام دارایی و املاک مردم مصر و هم چنین تمام کلیساها و صلیب‌ها کما فی السابق در اختیار آن‌ها باقی می‌ماند، و مراسم مذهبی آن‌ها و هم چنین تجارت آن‌ها با خارج کاملاً آزاد و مورد هیچ مزاحمتی نخواهند[3] بود، تبصره: ۲ـ سپاهیان اسلام در حرکت و انتقالات خویش در همه مناطق آزاد می‌باشند و یک نفر یا چند نفر سپاهی تا سه روز می‌تواند در محلی بماند و از آن‌ها برحسب عرف پذیرایی به عمل می‌آید[4].

ماده سوم: این صلح‌نامه تنها هنگامی شکل قانونی به خود می‌گیرد و مواد آن واجب‌الاجرا می‌شود، که هرقل، امپراتوری روم، از محتوای آن آگاه و با تمام آن موافقت کند[5]، و مقوقس موظف است در اسرع وقت این صلح‌نامه را به نظر امپراتوری

درباره مصر اکثراً از (الکساندر مازاس) و (بتلر) حیاة عمر و الفاروق عمرﷺ اخذ گردیده که آن‌ها نیز از مورخین غربی (رومی) گرفته‌اند.

[1]ـ همان.

[2]ـ همان.

[3]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۶۸ و حیاة عمر، ص۳۲۸ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۳ و معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه فسطاط) این مرجع نوشته آمار قبطیان که هر یک می‌بایستی دو دینار بدهند شش هزار هزار (شش میلیون) و آمار سپاه اسلام پانزده هزار نفر بوده‌اند.

[4]ـ همان.

[5]ـ همان.

برساند، و تا اطلاع از نظر امپراتوری دو سپاه در محل خویش ثابت و آتش‌بس را رعایت می‌نمایند[۱]».

مقوقس بلادرنگ به اسکندریه رفته و یک برگ از این صلح‌نامه را همراه یادداشتی از طرف خود مبنی بر ضرورت قبول صلح به دربار هرقل در قسطنطنیه می‌فرستد و امپراتور از دین این صلح‌نامه همراه با چنین یادداشتی در تعجب و قهر و عصبانیت فرو می‌رود و بلادرنگ مقوقس را از اسکندریه به دربار احضار می‌نماید و علت این صلح ذلت‌بار را از او می‌پرسد.[۲] و وقتی مقوقس می‌گوید: «جنگیدن با این عناصر شوریده عرب موجب سقوط پادگان بابلیون و تسخیر مصر عُلیا و سُفلی و سپس حمله به اسکندریه[۳] و ...» در این اثنا هرقل هراسناک گشته و در حالی که شراره خشم از چشمانش می‌ریزد و بغض گلویش را گرفته است حرف‌های مقوقس را قطع کرده و بر سر او فریاد می‌کشد که:

واقع‌گویی مقوقس موجب شکنجه و تبعید او گردید

«ای پطر پیر و خرف! ای نمک‌نشناس! تو به امپراتوری خیانت[۴] می‌کنی یک صد هزار سرباز تعلیم دیده رومی با این همه کارشناسان مسائل نظامی و تجهیزات جنگی، در پادگان‌های مستحکم مصر در برابر هشت هزار تن[۵] عرب آواره و بی‌پناه!! صلح یعنی چه؟ و این یادداشت رعب‌آور شما چه معنی دارد؟ معلوم است! تو یک قبطی هستی و حاکمیت اعراب را ترجیح داده‌ای، و آشکارا می‌خواهی مصر را از دست ما بگیری و به اعراب بدهی! ای پرده‌دارها ... بگوییآواد گاردهای محافظ دربار بیایند و این قبطی کافر و خائن را از محضر ما دور کنند و بعد از شکنجه او را به محل دوردستی تبعید

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۶۹ و حیاة عمر، ص۳۲۹ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۳ و ۸۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۷۶ در این مرجع گفته شده که مقوقس به دربار روم نرفته و بدون موافقت هرقل این صلح را تنفید کرده ولی این روایت با واقعیات تاریخ روم تطبیق نمی‌کند.

[۳]ـ همان.

[۴]ـ همان.

[۵]ـ همان.

نمایند[1]» فوراً افرادی از گارد محافظ از پرده‌ها سر بیرون آورده، و پس از ادای احترام نسبت به امپراتور خشمناک، فوراً مقوقس، اسقف پیر قبطی، را مُچاله کرده و از دربار بیرون برده و بعد از شکنجه‌هایی او را به نقطه دوردستی تبعید می‌کنند[2] و پس از چند روز، در نخستین روزهای زمستان سال[3] نوزدهم هجری به عمرو عاص، فرمانده کل سپاه اسلام، خبر می‌دهد که هرقل قرارداد صلح را شدیداً رد کرده است

مجدداً جنگ آغاز می‌گردد

و مجدداً جنگ آغاز می‌گردد و بار دیگر پادگان بابلیون در حلقه محاصره سپاه اسلام قرار می‌گیرد و این محاصره سه ماه طول می‌کشد[4] و در اوایل بهار سال بیستم هجری که آب نیل رو به کمی نهاده و آب خندق‌های دور پادگان خشک گردیده و بخش عظیمی از سپاهیان رومی، به علت زیاد ماندن در پادگان ضعیف و بیمار گشته‌اند و خبر ناگهانی مرگ هرقل نیز روحیه آن‌ها را به کلی تضعیف کرده است[5]، زمینه حمله به این پادگان از هر حیث آماده می‌گردد و فرمانده کل سپاه (عمرو عاص) شبی را معین می‌کند که در آن شب سپاه اسلام به این پادگان حمله کند و اینک شب آن فرا رسیده و پاسی از آن گذشته است و لحظات آغاز حمله نزدیک شده است، و آتش قهر و بغض سپاهیان اسلام هر لحظه بیشتر زبانه می‌کشد،

زبیر بن عوام پیشتاز حمله می‌شود

و زبیر بن عوام[6] در وسط نیروهای تحت فرمان خود در حالت آماده‌باش نظامی ایستاده است، و به این تعبیر صاف و صادقانه اعلام می‌دارد که خود را قربانی پیروزی اسلام کرده است: «به خدا در این لحظه به کلی خود را از یاد برده‌ام و امیدوارم

---

[1]ـ همان.

[2]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۴.

[3]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۷۰ و حیاة عمر، ص۳۲۹ و ۳۳۰.

[4]ـ همان.

[5]ـ همان.

[6]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۴.

جان‌نثاری من در همین شب موجب پیروزی اسلام گردد[۱]» و بلافاصله همین سردار فداکار، که امیرالمؤمنین رضي الله عنه او را معادل یک هزار مرد جنگی به شمار آورده، از فرمانده کل سپاه اجازه خواسته و همراه جمعی از داوطلبان فداکار، مخفیانه خود را به پای دیوار پادگان رسانیده، و ابتدا زبیر از پله‌های نردبانی که بر دیوار گذاشته‌اند آهسته بالا رفته[۲] و در نزدیکی یکی از برج‌ها نردبان آن سوی دیوار را پیدا کرده، و در حالی که پا بر پله اول نهاده و شمشیر عریان در دست گرفته، با گفتن (الله اکبر)، رمز شب!، همکاران خود را سریعاً به این نقطه خوانده، و همراه آن‌ها در حالی که عموماً شمشیر در دست گرفته‌اند سریعاً از نردبان پائین رفته و خود را به دروازه‌ها[۳] می‌رسانند و پس از کشتن برخی از نگهبانان و فرار بقیه، سریعاً دروازه‌ها را بر روی سپاه اسلام می‌گشایند،

سقوط پادگان بسیار مهم بابلیون

و در طنین الله اکبرها سپاه اسلام سیل‌آسا به پادگان وارد می‌گردد[۴]، و سپاهیان رومی که با برق شمشیرها و غرش رعدآسای سپاه اسلام از خواب ناز بیدار گشته‌اند جز تسلیم و فریاد امان‌خواهی چاره دیگری ندارند[۵]، و فرمانده کل سپاه اسلام به دو شرط آن‌ها را امان می‌دهد:

۱ـ تمام افسران و سپاهیان رومی، در عرض سه روز این پادگان را تخلیه کنند و در حالی که هر یک از آن‌ها کفاف زندگی سه روز مواد غذایی را با خود می‌برد، در سایه حفظ و امان سپاهیان اسلام به وسیله کشتی‌ها از نیل عبور کرده و راهی دار و دیار خویش شوند[۶].

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۱۷۰ و حیاة عمر، ص۳۲۹ و ۳۳۰.

[۲]ـ همان.

[۳]ـ همان.

[۴]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۷۲ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۴.

[۵]ـ همان.

[۶]ـ همان.

۲ـ تمام اسلحه‌ها و مهمات جنگی را با همه ذخایر و آذوقه‌های نظامی در اختیار سپاه اسلام قرار دهند[۱].

در بیستم فروردین[۲] سال بیستم هجری پادگان بابلیون به قرارگاه سپاه اسلام تبدیل گردید و این سد عظیم در مقابل حرکت سپاه اسلام برچیده گردید و عمرو بن عاص پس از سقوط پادگان بابلیون، سعی کرد با استفاده از کشتی‌ها و قایق‌ها و در مواردی بستن پل‌ها، در محاذی جزیره روضه، دو طرف نیل را به هم متصل نماید و تمام مصر علیا و مصر سفلی را در شبکه نیروهای خویش قرار دهد و تمام شهرها و روستاها را با نظام جدید و با گسترش عدالت اسلامی اداره کند، و پس از مدتی که حاکمیت اسلام در این مناطق مستقر گردید، تصمیم گرفت که به سوی اسکندریه و آخرین سنگر ارتش روم لشکرکشی کند، اما ناگاه مشاهده کرد که در اوضاع اجتماعی مردم اصلی مصر (قبطی‌ها) تحولی به وجود آمده و ادا و اطوار بیمارگونه‌ای از آن‌ها بروز کرده است و لباس ساده و مهر و عطوفت سرداران سپاه اسلام را، بر بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی و ناآگاهی از رسوم و عادات بزرگان!! حمل می‌کنند و با استفاده از آزادی! تعبیرات رکیک و دلخراشی درباره آن‌ها به کار می‌برند: «هیولای پرتحرک و خطرناک! اما ناآگاه به عرف و عادت بزرگان!! شمشیرکاران جنگجو و اما بی‌خبر از قوانین زندگی!» و هرگاه در معابر و گذرگاه‌ها و در میهمانی‌ها یکی از سرداران سپاه اسلام را می‌بینند که در یک لباس ساده ظاهر می‌گردد، و در هر محلی جا داشت می‌نشیند، و با مهر و عطوفت از کوچک و بزرگ سلام و احوال‌پرسی می‌کند،

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ توجه: درباره تاریخ سقوط پادگان بابلیون و برافراشتن پرچم اسلام بر آن در زندگانی عمر، الکساندر مازاس، روز ششم نیسان سال ۶۴۱ میلادی که موافق با الفاروق عمر می‌باشد و در معجم البلدان یاقوت حموی (فسطاط) روز جمعه اول محرم سال بیستم هجری است و جای تعجب است که مورخین معروف و بزرگ شرقی (مانند طبری و ابن اثیر و ابوالفداء) نه تنها از تاریخ دقیق سقوط این پادگان مهم بحث نکرده‌اند بلکه از هر نوع تفصیل و توضیحی در این باره خودداری نموده‌اند و طبری و ابن اثیر پس از چند جمله درباره مصر ناگاه می‌گویند (مسلمانان بابلیون را فتح کردند) و بعد از فتح بابلیون به جنگ مسلمانان در عین‌شمس اشاره می‌کنند که در این ترتیب از لحاظ جغرافیایی امکان ندارد و ابوالفداء در این مسائل به کلی سکوت کرده است.

بیماری توهم عظمت از ظاهر اشخاص!

برخی در حال پوزخند و کج کردن دهان به برخی دیگر نگاه می‌کنند و زیرگوشی به یکدیگر می‌گویند: «برای مردم نجیب مصر چقدر ننگ است، افرادی بر آن‌ها حکومت می‌کند[1]، که حتی شعور پوشیدن لباس و ورود به مجالس را هم ندارند، و رسم و عادت تناول غذا و صرف شام و ناهار را نیز بلد نیستند[2]!»

عمرو بن عاص با آن قدرت شم سیاسی، خیلی زود می‌فهمد که این سنگ‌اندازی‌ها از چه دره هولناکی و از طرف چه افراد بیماری، و به چه منظوری آغاز گردیده است؟! و به آسانی می‌فهمد که درخواست تلویحی آن‌ها در ماورای همین غبارپراکنی‌ها این است که از این به بعد می‌خواهند مقدرات کشور مصر را خود در دست گیرند[3] و در شرایط فعلی قبول این درخواست به هیچ وجه امکان ندارد زیرا مردمان اصلی مصر (قبطی‌ها) از کمترین درجه رشد سیاسی بی‌بهره هستند.

قبطی‌ها قدرت به دست گرفتن حکومت خود را ندارند

و در گذرگاه این همه جریان‌های سیاسی و قرن‌ها تسلط بَطالِسه یونان و قرن‌ها امپراتوری روم و حتی در بحبوحه جنگ ایران و روم و تسخیر مصر به وسیله ارتش ایران، هرگز برای آزاد کردن مصر جنبشی از خود نشان نداده‌اند و برای در دست گرفتن مقدرات کشور خویش شورشی را برپا نکرده‌اند، و تاکنون همواره قدرت‌های بیگانه این کشور را دست به دست کرده‌اند و مردم نجیب مصر!! فقط ناظر این صحنه‌ها بوده‌اند و هم اکنون نیز هرگاه سپاه اسلام به تقاضای تلویحی آن‌ها پاسخ مثبت بدهد و حاکمیت مطلق را به دست مردمان مصر بسپارد، در کمترین مدت نیروهای مسلح ارتش روم که در اسکندریه در کمین هستند و از خاطره شیرین لقمه‌های چرب سفره‌های مصری دهن‌های پرآبی دارند به تصرف این مناطق

---

[1] ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۵۶ و طبری، ج۵، ص۱۹۲۶ و الفاروق، ج۲، ص۱۷۴ و حیاة عمر، ص۳۳۱.

[2] ـ همان.

[3] ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۵۵۶ و طبری، ج۵، ص۱۹۲۶ و الفاروق، ج۲، ص۱۷۴ و حیاة عمر، ص۳۳۱.

می‌پردارند و این همه تلاش و فداکاری سپاه اسلام و خون‌های پاک شهدای اسلام به هدر می‌روند[۱]، و عمرو بن عاص برای دفع این سنگ‌اندازیها و غبارپراکنی‌ها تنها چاره را در این می‌بیند که توهم عظمت‌های پوشالی ناشی از بیماری رومی‌زدگی آن‌ها را در سه صحنه معالجه نماید.

صحنه اول: جمع زیادی از معتمدین و شخصیت‌های مصری همراه برخی از مأمورین شهربانی و کارمندان فرمانداری، که در حکومت رومیان این سمت‌ها را یافته‌اند از طرف عمرو عاص به میهمانی دعوت می‌شوند و هنگام صرف غذا عمرو عاص و همه سرداران و افسران در یک لباس ساده[۲] و بدون رعایت مراتب و بدون هیچ گونه تکلف و تعارفی با میهانان خویش بر سر سفره می‌نشینند و بر این سفره جز آب و گوشت چیز دیگری وجود ندارد که فرماندهان سپاه عموماً با دست‌های سیاه و سوخته مانند آهن‌ربا! کاسه‌های مسی را به سوی خود می‌کشند و در حال حرف زدن تکه‌های نان را در آن‌ها می‌اندازند و می‌خورند[۳]، و استخوان‌های گوشت شتر را، مانند مسواک در دهان خویش می‌چرخانند و قبطی‌های آداب‌شناس که با لباس‌های قیمتی و زیبا و با رعایت مراتب یکدیگر بر سر این سفره نشسته‌اند، از این مهمانی بی‌آب و رنگ جز جویدن چند تکه نان خشک (آن هم به خاطر رعایت اصول مهمان بودن!) چیز دیگری صرف نمی‌کنند و بعد از چند نگاه تمسخرآمیز به سرداران سپاه، جلسه مهمانی را ترک کرده و به منازل خویش برمی‌گردند و در عرض راه چند مرتبه با صدای بلند این جمله را تکرار می‌کنند: «راستی برای مردم نجیب مصر چقدر ننگ است[۴] که تحت حکم و فرمان این هیولاهای بی‌معرفت و بی‌فرهنگ و ناآگاه از ساده‌ترین اصول معاشرت

---

[۱]ـ منظور این است که هدف جنگ‌های صدر اسلام و مخصوصاً در عصر فاروق‌ﷺ فقط رهایی‌بخش ملت‌ها از سلطه رژیم‌های مستبد و مستکبرین جهانی بوده و هرگز به قصد استثمار ملت‌ها نگنجیده‌اند و جزیه مالیاتی کمی بوده که در مقابل تأمین امنیت و آبادی و معافیت از سربازی گرفته شده و اصل حاکمیت هم هدف این جنگ‌ها نبوده زیرا به محض اطمینان از قدرت و لیاقت زمامداری ملت‌ها حکومت را به آن‌ها واگذار کرده‌اند.

[۲]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۶ و طبری، ج۵، ص۱۹۲۶ و الفاروق، ج۲، ص۱۷۴ و حیاة عمر ﷺ، ص۳۳۱.

[۳]ـ همان.

[۴]ـ همان.

زندگی می‌کنند، چه عجب فرماندهانی!! فهم لباس پوشیدن و صرف شام و ناهار را ندارند!!

صحنه دوم: چند روز از مهمانی اول گذشته است و بار دیگر همان معتمدین و شخصیت‌ها و مأمورین و کارمندان قبطی از طرف عمرو عاص به مهمانی دعوت شده‌اند، اما در این مرتبه با کمال تعجب می‌بینند که همه چیز تغییر کرده است:

«سرداران سپاه اسلام و بقیه فرماندهان، در زیباترین لباس‌های مصری[۱] در حالی که به ترتیب سوابق خدمت رده‌بندی شده‌اند[۲] و درجات و علائم ارتشی بر دوش راست و چپ آن‌ها و بر پیشانی کلاه زیبای آن‌ها می‌درخشد هر یک در جای خویش با رعایت مراتب آرام نشسته‌اند و فرمانده کل سپاه (عمرو عاص) که بالاتر از همه بر کرسی مزینی نشسته است و بالاترین درجات ارتشی و مدال‌های طلایی (تیودور و ارطبون) بر سینه او آویزان است و برق چشمان درشت و سیاهش زیر لبه کلاه زربفت و مطلای رومی، که با برق شمشیر مرصع و حمایل زربافت او آمیخته شده است، آن‌چنان شکوهی را به او داده[۳] که تمام فرماندهان و سپاهیان را غرق در سکوت، و تمام پیروزی‌های این فرمانده در جنگ با ارتش روم را مستدل می‌دارد! و این فرمانده در میان این همه شکوه و عظمت به مهمانان اجازه ورود داده، و با یک اشاره شاهانه همه افسران سپاه و همه مهمانان را بر سر سفره‌ای که قبلاً چیده شده است می‌خواند، اما سفره به حدی رنگین است و غذاها به اندازه‌ای متنوع هستند و وسایل صرف آن‌ها و ترتیب تناول آن‌ها و رعایت سابق و لاحق آن‌ها به حدی مبهم و پیچیده هستند که مهمانان قبطی تمام هوش و حواس خود را متوجه فرمانده کل و بقیه فرماندهان کرده‌اند تا ببینند آن‌ها اول از کدام غذا و با چه شکلی ترتیب پیچیده تناول این غذاها را آغاز می‌کنند و به وسیله تقلید و پیروی از آنان به تناول غذاها پرداخته و نگذارند سپاهیان اسلام بفهمند که مردمان نجیب مصر حتی به اصول تناول غذاها هم آشنایی ندارند! و مهمانان مصری بعد از صرف ناهار در حالی که از شکوه و ابهت فرمانده کل و

---

[۱]- همان.

[۲]- همان.

[۳]- همان.

لیاقت سرداران سپاه اسلام غرق در تعجب شده‌اند و از متانت و وقار و ظرافت و آداب‌شناسی و اطلاع دقیق[۱] همه آن‌ها از برترین آداب معاشرت آگاهی یافته‌اند، به منزل‌های خویش برمی‌گردند و در عرض راه چندین مرتبه این جمله را تکرار می‌نمایند: «راستی این فرمانده کل چقدر با شکوه و عظمت است و فرماندهان سپاه او چه شخصیت‌های آداب‌شناس و آگاه و بامعرفت می‌باشند! و این‌ها با همین شکوه و عظمت و این فرهنگ مترقی توانسته‌اند تمام پادگان‌های روم را در شام و فلسطین و مصر به سقوط بکشانند و این لیاقت را دارند که نه تنها بر مصر، بر کشورهای دیگر نیز حکومت کنند[۲]».

صحنه سوم: پس از گذشت چند روز از این مهمانی بار دیگر معتمدان و شخصیت‌های پرنفوذ قبطی از همه شهرها و روستاها به پادگان بابلیون دعوت می‌گردند و به حضور آن‌ها سپاه مقتدر اسلام در برابر فرمانده کل رژه می‌دهد و گردان تخریب قلعه‌ها همراه منجنیق‌های کوه‌شکن و گردان‌های سواره‌نظام شمشیرکار و تیرانداز و تیپ‌های پیاده‌نظام شمشیرزن به ترتیب تمرینات نظامی مخصوص به خود را ارائه می‌دهند[۳]، و قدرت شگفت‌انگیز سپاه اسلام را در کوبیدن قلعه‌ها و تار و مار کردن ارتش‌های بیگانه و سقوط پادگان‌های دشمن، به نمایش می‌گذارند[۴] و پس از پایان تمرینات،

فرمانده‌ای که زبانش از شمشیر دیگران برنده‌تر است

با یک فرمان عمرو بن عاص، هر دسته در جای خویش در حال خبردار نظامی می‌ایستد و سکوت تمام فضای پادگان را فرا می‌گیرد و صدای فرمانده کل با این جملات خطاب به مردمان مصر این سکوت را می‌شکند:

---

[۱] ـ همان.

[۲] ـ همان.

[۳] ـ همان.

[۴] ـ همان.

«ای مردمان قبطی![1] و ای کسانی که در رژیم گذشته به عنوان ژاندارم و مأمورین شهربانی و کارهای کشوری در سواحل نیل خدمت کرده‌اید! منظور از دعوت شما به این جلسات سه‌گانه، این بود که از طریق ارائه واقعیت‌ها، همه خیالات واهی را از سر شما بیرون ببریم[2] و به خوبی به شما بفهمانیم که برخورد متواضعانه سپاهیان اسلام با شما و هم چنین سادگی و بی‌آلایشی آن‌ها در خوراک و پوشاک و زندگی، هرگز ناشی از ضعف و بی‌لیاقتی آن‌ها و مبنی بر ناآگاهی آن‌ها از رسوم پیچیده و پرتکلف زندگی اشرافی نیست و بلکه ناشی از قدرت و تسلط کامل، و رعایت مقررات دینی و پیروی از سنت و راه و روش رسول‌الله صلی الله علیه وسلم است و حالا که همه واقعیت‌ها را با چشم خود دیدید، هر حرفی را می‌خواهید بزنید[3] و هر کاری را می‌خواهید انجام دهید اما کاملاً مطمئن باشید که سپاه مقتدر اسلام به فرمان همین سرداران متواضع و بی‌آلایش، هر نوع توطئه و ماجراجویی را در این منطقه به شدت سرکوب می‌کند».

معالجه یک بیماری روانی

این اخطار تهدیدآمیز نظامی به دنبال نشان دادن قدرت فوق‌العاده رزمی و نمایشی از بصیرت و کاردانی و اطلاعات شگفت‌انگیز سرداران سپاه اسلام، موجب دفع همه خیالات واهی گردید و مردم مصر عموماً حاکمیت آن‌ها را در طول سواحل نیل با احترامات قلبی پذیرا شده و دیری نپایید که اکثریت قریب به اتفاق مصریان این دین قدرتمند و ساده و بی‌تکلف را قبول کردند[4] و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مدینه وقتی از عملکرد عمرو عاص و نتایج آن خبردار گردید، در حالی که برق شادی بر چهره‌اش موج می‌زد به اطرافیان خود گفت: «این ابن العاص با زبان طوری می‌جنگد که دیگران با شمشیر می‌جنگند! و در عین پیروزی هیچ عاقبت وخیمی را هم بر سر راه ندارد»![5]

---

[1]ـ همان.

[2]ـ همان.

[3]ـ همان.

[4]ـ الکامل، ج۲، ص۵۶۶ و طبری، ج۵، ص۱۹۲۷ و الفاروق، ج۲، ص۱۷۵ و حیاة عمر رضی الله عنه، ص۳۳۲.

[5]ـ همان.

استقلال فرهنگی مسلمانان صدر اول اسلام

و نقطه عبرت و قابل توجه این است که مسلمانان صدر اول، چون استقلال فرهنگی داشتند، حتی در شرایطی که در محل اتهام جهل و بی‌لیاقتی قرار گرفتند، و حاکمیت آن‌ها بر کشوری هم چون مصر هم به خطر افتاد، باز هم حاضر نشدند از سادگی و بی‌آلایشی و بی‌تکلفی اسلامی دست بردارند، و از تقلید اجانب در تجمل‌گرایی و خوراک و پوشاک و اماکن تشریفاتی خودداری کرده و هم چنان بر سر راه و روش و سنت رسول الله ﷺ باقی ماندند و اما در قرن‌های اخیر و مخصوصاً بعد از دوره رنسانس در اروپا و ظهور اختراعات و اکتشافات، مسلمانان به خاطر این که اروپائیان آن‌ها را وحشی و بی‌تمدن نشمارند و نه حاکمیت مسملمانان بلکه محکومیت آن‌ها به خطر نیفتد! و خوش‌رقصی آن‌ها بلاتردید باشد کلاه و کراوات و کت و شلوار و کفش مخصوص آن‌ها را پوشیدند و ایرانی‌ها و مصری‌ها و هندی‌ها از فرق سر تا نوک پا اروپایی شدند، و در شکل برخورد و احوال‌پرسی و تعارف‌ها و چیدن سفره‌ها و تناول غذاها به حدی از ادا اطوار پرتکلف آن‌ها تقلید کردند که هرگاه چند نفر آسیایی مسلمان و چند نفر اروپایی کافر در جایی و بر سر سفره‌ای جمع می‌شدند، جز از راه حرف زدن، تشخیص آن‌ها از یکدیگر ممکن نبود، و حتی برخی به خاطر جلب توجه بیشتر اروپائیان سعی می‌کردند در زبان مادری خویش کلمات زبان خارجی را وارد کنند و چقدر خوشحال می‌شدند وقتی می‌گفتند: «میرسی جینا! که سرویس پیتزاخوری خود را کمپلت از سوپرچینی های‌تِک تهیه کرده‌ای![۱]» و همین است بخشی از اسارت فرهنگی.

عمرو بن عاص، طی نام‌های ضمن گزارش اوضاع منطقه از امیرالمؤمنین رضی الله عنه اجازه می‌خواهد[۲] که بندر اسکندریه و آخرین پایگاه نظامی روم را در کشور مصر آزاد نماید و پس از صدور فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه به سپاه اسلام دستور می‌دهد که به سوی

---

[۱]ـ این جمله برای فرنگی‌مأب‌ها «غرب‌زده‌ها» مفهوم است و اما برای توده مردم و افراد مردمی باید کلمه به کلمه معنی شود: «میرسی: خیلی خوب متشکرم و جینا یک اسم غربی است، سرویس یک دست تمام و کمال، کمپلت یعنی کلاً و عموماً، سوپرچینی یعنی عالی‌ترین چینی‌ها، های‌تِک یعنی فناوری بالا و همین است ادا و اطوار غرب‌زدگی!!

[۲]ـ معجم البلدان (فُسطاط) و الفاروق عمر، ص۲۴۷.

اسکندریه حرکت کنند، و سپاهیان در اثنای کندن میخ‌ها و ستون‌های خیمه‌ها ناگاه مشاهده می‌کنند که کبوتری بر بالای خیمه (فُسْطاط) عمرو بن عاص لانه کرده است[1] و جوجه‌های کوچک و بی‌پر و بال، در انتظار برگشتن کبوتر مادر منقارها را باز کرده و مرتب فریاد و ناله و جیک‌جیک می‌کنند و سپاهیان اسلام که بر اثر پیروی از راه و روش رسول‌الله ﷺ نسبت به ناتوان‌ترین، کامل‌ترین مظهر ترحم و عطوفت نسبت به ستمگران، کامل‌ترین نمونه خشونت و قهر و خروش هستند، به محض مشاهده این لانه از کندن میخ‌ها و ستون‌های این خیمه خودداری می‌کنند و موضوع را به عمرو عاص گزارش می‌نمایند و عمرو بن عاص به کنار خیمه خود شتافته و پس از نگاه ترحم‌آمیزی به بچه‌های کبوتر به سپاهیان خود می‌گوید: «توجه به رابطه عاطفی این مادر و بچه‌هایش و حفظ جان این جانداران ناتوان، ایجاب می‌کند که این خیمه تا فصل پاییز در همین جا باقی بماند و همین حالا از دور این خیمه دور شویم تا این مادر آواره به فریاد بچه‌های بیچاره خود برسد[2]».

بگذار این خیمه به تنهایی در دل این صحرا روزها و ماه‌ها (و در قلب تاریخ برای همیشه) باقی بماند، و بچه‌های ناتوان کبوتری ستاد فرماندهی کسی را تصرف کنند که قدرتمندترین ارتش‌های جهان از تصرف آن عاجز مانده است و جانداران ناتوانی، بر پشت لانه هُژَبری نواهای زندگی را ترنم کنند که امواج قهر و خروش او در همین لانه ستمگران خون‌آشام رومی را به خاک مذلت افکند، و در نتیجه همه ناآگاهان جهان آگاه شوند که اهداف جنگ‌های رهایی‌بخش اسلام عبارتند از: ابراز ترحم بر همه ناتوانان و ستمدیدگان و اعمال قدرت و قهر و خروش نسبت به همه ستمگران و زورمداران و گسترش عدالت اجتماعی و استقرار امنیت و صلح و آشتی و نشان دادن لانه کبوتر صلح بر فراز همه ستادهای فرماندهی ارتش مقتدر اسلام» و توسعه عمران و آبادی و پیشرفت علوم و معارف و بالا بردن سطح زندگی. و تقدیر خدا نیز این بود که در دو سال آینده عمرو بن عاص به فرمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه شهر بسیار بزرگ و

---

[1] ـ همان.

[2] ـ معجم البلدان یاقوت حموی، (کلمه فسطاط) و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۶۰ و الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۲۴۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۸۳.

پرجمعیت و مجهزی را به نام (فُسطاط[1]) = به معنی خیمه، در محل همین خیمه بنا کرد که شرح آن در فصل (نبوغ فاروقﷺ در عمران و آبادی) به نظر خوانندگان می‌رسد.

به سوی اسکندریه

عمرو بن عاص به فرمان امیرالمؤمنینﷺ سپاه اسلام را به سوی اسکندریه حرکت داد و در عرض راه گروهی از رؤسای قبطی و هم چنین افرادی را که درباره اسکندریه و شهر و روستاهای مسیر حرکت سپاه اطلاعاتی داشتند به نزد خویش خواند و با احترام و انعام از آن‌ها دلجویی به عمل آورد و حتی برخی را مقام وزارت و مشاور بخشید، و در حالی که کمک امدادی امیرالمؤمنینﷺ نیز به او رسیده و سپاه تحت فرمان او به بیست هزار مرد جنگی بالغ گشته است، در نزدیکی پادگان (کِرْیوْن) آخرین پایگاه نظامی روم تا اسکندریه فرود می‌آید و مأمورین اطلاعاتی به او گزارش می‌دهند که شناخته‌ترین چهره نظامی ارتش روم «تیودور» در رأس[2] پنجاه هزار سرباز تعلیم دیده رومی با تمام تجهیزات نظامی در قلب استحکامات این پادگان آماده جنگ و حمله هستند و از طرف پادگان‌های اسکندریه نیز مرتب تقویت می‌گردند. عمرو بن عاص قبل از صدور فرمان حمله، می‌خواهد شخصاً از وضع این پادگان آگاه و مواضع آسیب‌پذیر او را از داخل و خارج شناسایی کند،

چند سیلی که جان عمرو بن عاص را نجات می‌دهد

و به همین منظور در ساعتی از شب همراه چند نفر از سپاهیان خویش در پیرامون پادگان و در نزدیکی دروازه‌های آن در حال گردش، چندین موضع را شناسایی می‌کند،

---

[1] ـ فسطاط: به ضم اول و هم چنین به کسر اول گفته شده خیمه عمرو بن عاص فرمانده فاتح مصر که از پشم یا چرم ساخته شده بود و به معنی محل اجتماعات مردم نیز استعمال گردیده و در حدیث است: «عَلَيْكُمْ بِالجَماعَةِ فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلي الفُسْطاط» و هر شهری را نیز فسطاط گویند، معجم البلدان یاقوت حموی و برخی آن را یونانی دانسته به معنی قرارگاه سپاه، ذیل الفاروق، ج۲، ص۲۴۷.

[2] ـ درباره آمار سپاه اسلام (بیست هزار یا پانزده) الفاروق، ج۲، ص۱۸۹.

اما ناگاه در برابر ایست نگهبانان که از چهار طرف او را احاطه کرده‌اند و بر روی او شمشیر کشیده‌اند، در جای خویش متوقف و بلافاصله برای بازجویی او را به ستاد فرماندهی (تیودور) جلب می‌کنند، و اگرچه در اثنای بازجویی از نام و سمت خویش بحثی نمی‌کند[۱]، اما تیودور از تهور و شیوه بیان او حدس می‌زند که این شخص عمرو بن عاص و فرمانده کل سپاه اسلام است و با زبان یونانی به قتل او اشاره می‌کند، و یکی از همراهان عمرو عاص که زبان عامیانه یونانی را می‌داند و از قصد و حدس تیودور آگاه می‌گردد، فوراً چند قدم جلوتر رفته و پس از نواختن چند سیلی بر گونه‌های عمرو عاص، بر او فریاد می‌کشد: «تو که سرباز صفر هستی چطور به خودت جرئت دادی که قبل از من که فرمانده تو هستم حرف بزنی و بازجویی بدهی؟! و اگر بار دیگر این بی‌انضباطی را در تو مشاهده کنم به شدت تو را مجازات می‌نمایم!».

تیودور، که همه را در لباس ساده و بدون علایم و درجات ارتشی می‌بیند از صدای این سیلی‌ها در قصد و حدس خویش تجدیدنظر می‌کند و به آن کسی که خود را فرمانده معرفی کرده، و زبان عامیانه یونانی را هم می‌داند، دستور می‌دهد که او بازجویی بدهد و آن سپاهی می‌گوید: «ما قصد حضور تو را داشتیم و نگهبانان بی‌خود ما را جلب و به عنوان متهم به این جا آوردند، و می‌خواستیم به تو بگوییم که چون از دار و دیار خویش بسی دور افتاده‌ایم و از جنگ نیز به کلی خسته شده‌ایم، اگر مقداری طلا به ما بدهند به کشور خویش برمی‌گردیم و در صورتی که با این مطلب موافق باشید هیئت نمایندگی از طرف سپاه اسلام برای تعیین مقدار طلا به نزد تو اعزام می‌گردد[۲]».

تیودور که از جنگ با این سپاه به کلی بیزار است، از شنیدن این کلمات به حدی مسرور و ذوق‌زده می‌شود، که تمام فوت و فن‌های نظامی را فراموش می‌کند و خطاب به این فرمانده جعلی می‌گوید: «هر چه زودتر به سپاه خویش برگردید و هیئت نمایندگی را بفرستید و از بابت طلا نگران نباشید» آن گاه تیودور در حالی که

---

[۱]ـ این اتفاق با همین توضیح در زندگانی عمر، الکساندر مازاس، صفحه‌های ۷۸، ۷۹ و ۸۰ مذکور است و نویسنده در اثنای روایت این قصه در پرانتز نوشته است (تمام مورخین امپراطوری سفلی این حکایت را نقل کرده‌اند).

[۲]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۷۹ و ۸۰.

گره‌هایی بر ابرو و بادی در غبغب انداخته با صدای آمرانه به نگهبانان دستور می‌دهد: «این مهمانان را تا خارج حصار پادگان همراهی کنید و کسی مزاحم آن‌ها نشود تا به سلامتی به سپاه خویش برگردند و هیئت نمایندگی را هر چه زودتر بفرستند!».

شدت جنگ کریون

عمرو بن عاص به قرارگاه سپاه خویش برگشته و در فردای همان شب فرمان حمله به پادگان (کِرْیوْن[1]) را صادر می‌نماید و بار دیگر آتش جنگ مشتعل و ده روز تمام زبانه می‌کشد. سپاه بیست هزار نفری اسلام در راه وصول به رضای خدا و پیشرفت دین اسلام با روحیه‌ای بسیار عالی و بالاترین صلاحیت‌های فنی و سپاه پنجاه هزار نفری روم در راه دفاع از موجودیت خویش با پیشرفته‌ترین تجهیزات جنگی و در سنگرهای محکم می‌جنگند و هر دو طرف شجاعت و صلابت وصف‌ناپذیری را از خویش نشان می‌دهند[2] لحظاتی سپاه اسلام غالب و لحظات دیگر سپاه روم غالب می‌گردد

انجام دادن نماز خوف و سقوط کریون

و در اکثر روزها شدت جنگ در تمام ساعت‌ها به درجه‌ای می‌رسد که عمرو بن عاص فرمانده کل سپاه، نمازهای ظهر و عصر را طبق آیه‌ای از سوره نساء با مقررات (صَلوةُ الخَوْف) با سپاهیان در حال جنگ می‌خواند[3]، و در حالی که ستون‌هایی در حال جنگ و شمشیر زدن هستند با چند ستون نماز خوف را با یک رکعت و دو سجده ادا می‌کنند و این ستون‌ها بلافاصله به میدان شتافته و چندین ستون دیگر که تا حال در نبرد بودند با اسلحه‌های خویش می‌آیند و با فرمانده کل نماز خوف را در یک رکعت و دو سجده انجام می‌دهند و به همین حال عموم سپاهیان اسلام در حال شدت جنگ و خطر جانی نماز ظهر یا عصر خود را ادا می‌نمایند و در همین روز شدت جنگ، در حالی که سپاهیان روم از مشاهده خون کشته‌شدگان خویش دچار ضعف و ناامیدی

---

[1]ـ کریون: به کسر اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون واو محلی است در نزدیکی اسکندریه که عمرو عاص به پادگان رومی مستقر در آن جا حمله کرد، معجم البلدان یاقوت حموی.

[2]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۱۹۰ و حیاة عمر ﷺ، ص۳۳۴.

[3]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۹۰ و ۱۹۱ و حیاة عمر ﷺ، ص۳۳۴.

شده‌اند[۱]، و برعکس شفق سرخ خون شهداء اسلام نزدیکی صبح پیروزی را به سپاهیان اسلام نشان می‌دهد ناگاه در طنین خروش ده‌ها هزار اللهُ اَکْبَر یک حمله عمومی آغاز[۲] و کوه‌هایی از قدرت و صلابت در پرتو برق شمشیرها و شعاع شراره چشمان پرخشم سرداران سپاه اسلام بر قلب سپاه نومید و وحشت‌زده روم فرود می‌آید و پس از تلفات سنگینی که بر سپاه روم وارد می‌گردد ستون‌های باقیمانده آن‌ها به فرار مجبور و شهر (کِرْیون) و پادگان مهم آن به تصرف سپاه اسلام درمی‌آید و پرچم اسلام بر بلندترین نقطه آن افراشته می‌شود[۳]، عمرو بن عاص در رأس سپاه اسلام از کریون به سوی اسکندریه حرکت می‌کند تا هر چه زودتر خود را به این بندر استراتژیکی روم و پادگان‌های مهم آن برساند و با تصرف اسکندریه ارتش استعماری روم را از تمام کشور مصر اخراج کند و حالا ما این سپاه پرشور و هیجان‌زده را در راه اسکندریه به جا می‌گذاریم

خبری از دربار روم

و از سطح دریای مدیترانه عبور می‌کنیم و از بندر (بُسْفور) راهی دربار روم در قسطنطنیه می‌شویم تا تصمیمات دربار روم را در رابطه با خبر حرکت سپاه اسلام به سوی اسکندریه و تدابیر دفاع روم را از این بندر مهم و حیاتی از نزدیک بررسی نماییم:

«چهل روز است[۴] که هرقل امپراتور بزرگ روم بر اثر تأسف شدید از سقوط پادگان بابلیون دچار تشنج اعصاب گشته و چند روز بستری شده، و بعداً دار فانی را وداع گفته و این دربار با عظمت و شکوه، با مرگ هرقل در ضعف و سکوت فرو رفته است زیرا هرقل درخشنده‌ترین چهره روم و بزرگ‌ترین مغز متفکر غرب، با قدرت تفکر و مهارتی که داشت توانسته بود ناممکن‌ها را ممکن نماید، و در چنان شرایطی کشور مصر و شام

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ همان..

[۳]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۹۱ و حیاة عمر رضی الله عنه، ص۳۳۴.

[۴]ـ مورخین غربی و از جمله (بتلر) به نقل دکتر محمدحسین هیکل در الفاروق عمر ذیل ص۱۷۱، ج۲، نوشته‌اند خبر مرگ هرقل در فبرایر در سال ۶۴۱ و دیگری نوشته در مارس ۶۴۱ میلادی بوده است.

و فلسطین را از چنگال ارتش نیرومند شاهنشاهی ایران بیرون آورد و حتی نام و آوازه روم را بر بالای آسمان‌ها برد[1]! که اگر قرآن کریم به صورت معجزه این پیروزی را پیش‌بینی نمی‌فرمود: ﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ۝٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ۝٣﴾ [الروم: ۲-۳] هیچ یک از کارشناسان مسائل نظامی نمی‌توانستند به شکست ایران و پیروزی خارق‌العاده روم باور کنند و ابوبکر صدیقس هم جرئت نمی‌کرد در مورد پیروزی روم بر ایران با أُبَی ابن خَلَف شرط ببندد و برنده شود، و خلاء چنین قدرتی پس از مرگ هرقل دربار روم را دچار ضعف و هرج و مرجی کرده است که نه تنها در حل مشکلات تهاجم خارجی، بلکه در حل مهمترین مشکل داخلی و در رابطه با تعیین جانشین هرقل، قدرت تصمیم‌گیری را از دست داده است[2].

البته طبق قانون روم، هرقل جانشین رسمی دارد و دو پسر از او باقی مانده‌اند، یکی بزرگ‌تر به نام (قُسْطَنْطین) و دیگری کوچک‌تر به نام (هِرَقْلوتاس) و قانوناً قسطنطین جانشین رسمی هرقل است، اما چون ملکه (مرتینا) مادر هرقلوتاس[3] در زمان هرقل در مسائل مهم سیاسی دخالت می‌کرد، پس از مرگ هرقل پسرش را نیز به صحنه آورده و این سه نفر به عنوان شورای امپراتوری حکومت را اداره می‌کنند، اما اختلاف شدیدی بر این شورا حکمفرماست و در حالی که مرتینا و پسرش از محبوبیت قسطنطین در میان مردم هراسناک‌اند قسطنطین نیز از کارشکنی آن‌ها در رنج و عذاب است و درباریان مُزوّر و ریاکار و فرصت‌طلب نیز به آتش اختلاف آن‌ها دامن می‌زنند ولی در میان این همه هرج و مرج و بی‌نظمی وقتی خبر حرکت اسلام به سوی اسکندریه منتشر می‌گردد قسطنطین در اندیشه دفاع از این شهر عظیم و بندر مهم فرو می‌رود،

---

[1]ـ کلیه مطالب مربوط به اوضاع دربار روم را از کتاب الفاروق عمر، ج۲، ص۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ نقل کرده‌ایم و هم چنین از زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۸ و ۸۹.

[2]ـ همان

[3]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۷۹ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۸.

بار دیگر مقوقس در صحنه سیاست ظاهر می‌گردد

و با موافقت مرتینا کسانی را می‌فرستد که هر چه زودتر (مُقَوْقَس) را از تبعیدگاه به دربار بازگردانند، و بعد از عودت مقوقس یکی از کارشناسان مسائل نظامی را از اسکندریه[۱] به دربار خوانده و طبق راهنمایی او سپاه بسیار عظیمی را با تمام تجهیزات و مهمان جنگی تدارک دیده و مقوقس را در رأس این سپاه به امداد پادگان‌های اسکندریه اعزام می‌دارند، اما همان روزی که مقوقس می‌خواهد همراه این سپاه از راه دریا به سوی اسکندریه حرکت کند، ناگاه خبر فوت ناگهانی قسطنطین[۲] در پایتخت منتشر و اضطراب و آشوب و نگرانی، طوری دربار را فرا می‌گیرد که حرکت مقوقس متوقف می‌گردد، زیرا به محض انتشار این خبر ملکه مرتینا قویاً در محل اتهام قرار می‌گیرد. و گفته می‌شود که برای یکسره کردن حکومت و قدرت برای پسرش، توطئه قتل قسطنطین را چیده است، و جمع کثیری نیز به دور (کنستانتین) پسر قسطنطین جمع می‌شوند و او را برای کشتن مرتینا و پسرش به انتقام خون پدرش و سپس در دست گرفتن قدرت تحریک می‌کنند و طرفداران مرتینا نیز برائت او را با صدها دلیل از این جنایت ثابت می‌کنند،

آشفتگی دربار روم

و بالاخره بعد از چند روز مشاجره و جنگ سرد و جبهه‌گیری‌ها با صواب‌دید زعمای روم بر این مطلب توافق به عمل می‌آید که کنستانتین به جای پدرش عضو شورای امپراتوری[۳] و با مرتینا و پسرش مشترکاً حکومت را اداره کنند و ملکه مرتینا که به مقوقس اعتماد زیادی دارد معتقد است که اگر این پطر پیر و دانا با نیروی کافی به اسکندریه برود و پس از دفع مهاجمین حکومت مصر را مجدداً در دست گیرد، حتماً در بحران‌های سیاسی آینده که هم اکنون امواج آن به دربار روم رسیده است یک پناه

---

[۱]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۷۹ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۷۹ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۸.

بسیار خوب و مناسبی برای او و پسرش خواهد بود[1]، تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا مقوقس را در رأس سپاه عظیمی و با تمام مهمات و ذخائر جنگی به سوی اسکندریه اعزام می‌دارد، و اینک مقوقس در رأس این سپاه عظیم سریعاً از دریای مدیترانه عبور کرده و در اوایل شهریور سال بیستم هجری به اسکندریه وارد گشته است و اهل اسکندریه در میان استقبال و شور و احساسات زیاد این پُطْر پیر داناا و این حکمران ده‌ها سال قبل خود را در آغوش می‌گیرند و امیدوارند که این شهر را از خطر تهاجم هر نیروی خارجی مصون دارد و حالا مقوقس را در آغوش اهل اسکندریه به جا می‌گذاریم و برای کسب خبر از حرکت سپاه اسلام در خارج شهر به استقبال سپاه اسلام می‌شتابیم و مشاهده می‌کنیم که سپاه اسلام در حوالی دیوار و برج و باره شهر فرود آمده است[2]. و ضمن گزارش استحکامات و مهمات جنگی شهر، به عمرو عاص گزارش داده‌اند که نیروی اصلی پادگان‌های شهر بالغ بر پنجاه[3] هزار نفر و تمام نیروهای فراری پادگان‌های فرما، بِلْبیس، بابلیون و کِرْیون نیز به این شهر پناه آورده‌اند و دربار روم نیز از راه دریا و به وسیله کشتی‌های غول‌پیکر مرتب ذخائر و مهمات جنگی و نیروهای تازه‌نفس نظامی را، در این شهر بندری پیاده می‌کند[4]، و تسخیر این شهر از راه اعمال قدرت به هیچ وجه امکان ندارد و با توجه به این شرایط عمرو بن عاص از انجام هر گونه عملیات نظامی خودداری می‌کند اما بر اثر بستن تمام راه‌های بازرگانی جز راه دریا این شهر را در فشار شدید اقتصادی قرار می‌دهد و این شهر شرقی را عملاً از تمام کشورهای شرقی جدا می‌نماید[5] و سپاه اسلام در حال محاصره اقتصادی شهر، در اطراف و حوالی آن سرگرم زندگی و انجام دادن عبادت‌ها و شعائر دینی و تیراندازی و شمشیرکاری و اسب‌دوانی و سایر تمرینات نظامی می‌گردند و مدت

---

[1]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۱۷۹ و ۱۸۰ و زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۹. این مرجع نوشته قیوس (مقوقس) در ماه ایلول سال ۶۴۱ به اسکندریه رسید.

[2]ـ همان

[3]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۶.

[4]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۱.

[5]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۳۰۲ و ۲۰۳ و حیاة عمر، ص۳۳۵ و همین مرجع نیز در صفحه ۳۳۶ نیروهای موجود در اسکندریه را پنجاه هزار نفر نوشته است.

چهارده ماه بر این وضع باقی می‌مانند و منتظرند که منزوی کردن این شهر و شدت فشار اقتصادی، یا ایجاد یک رشته تحولات سیاسی و اجتماعی[۱] زمینه حمله به این شهر را آماده کنند، اما ناگاه از مرکز و از طرف امیرالمؤمنین رضی الله عنه نامه‌ای با سرآغاز توبیخ و اخطار[۲]، مشتمل بر فرمان حمله با قید فوری و همراه راهنمائی‌های لازم، به این مضمون به دست عمرو بن عاص می‌رسد: «و بعد، ای عاص بن عاص!

فریاد قهرآمیز امیرالمؤمنین رضی الله عنه از مرکز!

من تعجب می‌کنم که آزاد کردن مصر این قدر به طول انجامیده است! هیچ می‌دانی که دو سال است تو در آن سرزمین هستی؟ و علت این که تو این قدر کوتاه آمده‌ای این است که در روحیه تو تحولی ایجاد گشته و به لذاید زندگی و خوشی‌های جهان، تمایل زیادی پیدا کرده‌ای! و از همین راه آرزوی دشمنان را برآورده‌ای! خدای متعال هیچ قومی را جز با صدق نیت و پاکی درون یاری نمی‌دهد و آیا آن چهار نفری که به کمک تو فرستادم و هر یک را معادل یک هزار مرد جنگی به شمار آوردم، آن‌ها در چه حالی هستند؟ آیا لذایذ زندگی و زرق و برق و زیبایی‌های مصر آن‌ها را نیز فریب داده است؟! و اینک به تو دستور می‌دهم که از همین لحظه تمام سپاهیان خود را از اطراف جمع کرده و در یک خطابه دل‌انگیز همه آن‌ها را برای از جان‌گذشتگی و جهاد در راه خدا آماده کنید[۳] و بلافاصله صفوف سپاه را تنظیم و آن چهار تن را در پیشاپیش سپاه قرار دهید[۴] و آن چنان نظم و هماهنگی را در حرکت و تهاجم سپاه به وجود بیاورید که به صورت کوهی از قدرت در یک زمان واحد بر سر دشمن فرود آیند و به تو دستور می‌دهم که صف‌بندی سپاه را در روز جمعه انجام دهید و درست در لحظه زوال خورشید و لحظه آغاز نماز جمعه‌های مسلمانان، فرمان حمله را صادر کنید، زیرا

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۷۸ و ۷۹ و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۴ و حیاة عمر، ص۳۳۶.

[۳]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۷۸ و ۷۹ و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۴ و حیاة عمر، ص۳۳۶.

[۴]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۷۹ و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۵ و حیاة عمر، ص۳۳۶.

در آن لحظه است که دروازه رحمت‌های خدا باز می‌گردند و راز و نیاز بندگان با خدای خویش آغاز و دعاها قبول می‌شوند[۱]».

عمرو بن عاص، پس از رسیدن این نامه در حالی که از توبیخ صریح و تهدید تلویحی امیرالمؤمنینؓ در رعب و نگرانی است، سعی می‌کند با حسن اجرای این فرمان، خشم و خروش امیرالمؤمنینؓ را تا حدی فرونشاند و سریعاً سپاه را جمع و در روز جمعه ساعت‌ها قبل از ظهر همه آن‌ها را در قرارگاه روبروی دروازه‌های اسکندریه در حالت آماده‌باش قرار می‌دهد[۲]، و پس از آن که چند نفر قاری آیه‌های جهاد را تلاوت می‌کنند، عمرو بن عاص با یک خطابه بلیغ و شورانگیز، امواج[۳] ایمان و حماسه‌های دینی و غیرت‌های عقیدتی را در دل‌های آنان به حرکت درمی‌آورد سپس با خواندن دو رکعت[۴] نماز به شکل دسته‌جمعی دل‌های آن‌ها را با یکدیگر گره زده و به خدا پیوند می‌دهد، آن گاه تمام ستون‌ها را تنظیم و صف‌بندی نموده، و چهار نفر سفارشی امیرالمؤمنینؓ را (عُباده بن صامت[۵] و زبیر بن عوام و مقداد بن اَسود، و مسلمه بن مخلد) در پیشاپیش تمام صف‌ها قرار می‌دهد و در همین لحظه که خورشید از خط زوال تجاوز کرده است،

حمله به شهر اسکندریه

فرمانده کل سپاه بعد از سه تکبیر فرمان حمله به شهر اسکندریه را صادر می‌کند و سپاه اسلام یکپارچه و به دنبال این چهار تن به قدرت و صلابت و سنگینی یک کوه بر در و پیکر و محل نگهبانان و سپاهیان رومی فرود می‌آیند و با سرعت عمل و تهور و بی‌باکی و ایجاد رعب و هراس فرصت سنگرگیری و اسلحه کشیدن را از نگهبانان

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۷۹ و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۶ و حیاة عمر، ص۳۳۷.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۰۶ و حیاة عمر، ص۳۳۶.

[۵]ـ حیاة عمر، ص۳۳۶ طبق همین دو مرجع عمرو بن عاص بعد از مشورت با عمر و مسلمه بن مخلد پرچم را به دست عباده بن صامت داده و عباده در اثنای حمله به اسکندریه در جلو سپاه اسلام بوده است.

می‌گیرند و سریعاً دروازه‌ها را گشوده و سیل‌آسا به داخل شهر می‌ریزند و برق‌آسا خود را به برج‌ها و باره‌ها و نقاط حساس و استراتژیک شهر رسانیده و با استقرار نیروهای خویش در تمام چهارراه‌ها کنترل این شهر بزرگ را در دست می‌گیرند[۱] و امکان هر گونه عملیات دفاعی را از پادگان‌های شهر سلب می‌نمایند و بعد از لحظاتی ناگاه نمایندگانی از طرف مقوقس (شخص اول دولت روم در منطقه) پرسان‌پرسان خود را به فرمانده کل سپاه اسلام (عمرو بن عاص) می‌رسانند،

صلح با اهل اسکندریه

و ضمن اعتراف به ضعف و ناتوانی نیروهای رومی از وی درخواست انعقاد صلح و آتش‌بس می‌نمایند و قرارداد صلحی را متضمن مواد زیر با او منعقد می‌کنند:

۱ـ مُقَوْقَس متعهد است بابت صدور جواز عبور سپاهیان رومی که به سلامتی از شهر خارج و به دیار خویش برگردند، سیزده هزار دینار (معادل هفتاد میلیون تومان) به سپاه اسلام پرداخت نماید، ضمناً جمعی از آن‌ها که مایلند در شهر بمانند مانند مردمان بومی پادگان بند دوم با آن‌ها رفتار می‌گردد.

۲ـ مقوقس به نمایندگی از طرف قبطی‌ها (مردمان بومی مصر) متعهد می‌شود که هر فرد متمول در سال دو دینار[۲] به سپاه اسلام پرداخت نماید و ضمناً این بدهی مخصوص مرد ان متمول و بالغ و به زنان[۳] و افراد نابالغ و مردان بی‌بضاعت تعلق نمی‌گیرد[۴] و مردم شهر عموماً در عقاید و انجام مراسم مذهبی کاملاً آزاد هستند و کلیساها و صلیب‌ها و اماکن مذهبی هم چنان در دست صاحبان آن‌ها باقی خواهد[۵] ماند، و سپاه اسلام نیز متعهد می‌شود که امنیت جانی و مالی و تجارتی آن‌ها را تأمین نماید».

---

[۱]ـ معجم البلدان یاقوت حموی تاریخ فتح اسکندریه را سال بیستم هجری و در حیاة عمر رضی الله عنه اول بیستم هجری و در الفاروق عمر رضی الله عنه (روز جمعه اول محرم بیستم هجری).

[۲]ـ فتوح البلان بلاذری، ص۲۲۲.

[۳]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۴۲.

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۴۲.

[۵]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۴۲ (الفاروق عمر، ج۲، ص۲۱۱ به نقل از ترجمع عربی (تبلر)).

مقوقس در حالی که یک برگ از این صلح‌نامه را در دست گرفته و کسانی را که با این صلح ذلت‌بار مخالف هستند، نصیحت می‌کند فوراً با همکاری معتمدین شهر، مبلغ سیزده هزار دینار بابت صدور جواز عبور سپاهیان رومی را همراه قسط اول بدهی جزیه مردم جمع‌آوری نموده و به عمرو بن عاص تحویل می‌دهد[۱] و برای این که هنگام خروج نیروهای رومی برخورد و مزاحمتی پیش نیاید شخصاً به لنگرگاه کشتی‌ها رفته و بر خروج نیروها از شهر دقیقاً نظارت می‌کند.

و اینک مقوقس، این پطر بزرگوار و دوراندیش و باوقار در لنگرگاه کشتی‌ها و بر فراز قله‌ای از خاطره‌ها، ایستاده است[۲] در حالی که ستون‌های بی‌شمار ارتش شکست‌خورده روم را بدرقه می‌کند، اشک چشمان پف کرده‌اش مانند جوی‌های آب زلال پائیز در نیستان‌های ریش سفیدش جاری، و ابرهای غم و تأثر بر چهره سفید و چروکیده او سایه انداخته است و حقیقت تلخی را مزمزه می‌کند که دوازده سال قبل در پاسخ نامه رسول‌اللهﷺ به آن اشاره کرده بود و با لحن مؤدبانه و ارسال هدایا قدرت فوق‌العاده اسلام و پیروزی او را بر همه قدرت‌های جهان، احساس نموده بود و با این که این پطر پیر و سالخورده قبطی در دل خویش خوشحال است که مردمان قبطی و مصریان بر اثر تسلط دین اسلام در عین این که در شعایر مذهبی خویش کاملاً آزاد شده‌اند از استثمار و بهره‌کشی ستمگران رومی نیز رهایی یافته‌اند[۳] و با این حال در لحظاتی که شاهد زوال قدرت عظیم امپراتوری در شرق جهان است تحت عاطفه پیری و حالت رقت‌آور لحظات بدرقه نیروهای رومی و تأثر از خبر فوت مرید باوفایش ملکه (مرتینا) که در همین روزها با پسرش از دنیا رفته‌اند و حکومت روم در اوج هرج و مرج به دست کنستانتین رسیده است، به حدی در غم و تألم غرق می‌شود که پس از آن که همه نیروهای رومی را بدرقه می‌کند و به منزل برمی‌گردد طولی نمی‌کشد که بر اثر تألمات روحی دار فانی را بدرود می‌گوید و پس از سال‌ها دست و پا زدن در امواج

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۲۶.

[۲]ـ به این مقایسه توجه فرمایید: خراج مصر در عصر فراعنه نود میلیون دلار و در زمان یوسفعليه السلام هفتاد و سه میلیون و در دوره رومیان بیست میلیون و در زمان حاکمیت اسلام برخی دوازده میلیون و برخی چهارده میلیون و بلاذری دو میلیون نوشته است، فاروق اعظم رضي الله عنه، ج۲، ص۲۸۵.

[۳]ـ همان

سهمگین حوادث شرق و غرب در کنار واقعیت‌هایی که پیش‌بینی کرده بود آرام می‌گیرد[۱] این پطر کبیر و دوراندیش و آزاده، در حد امکان و توانایی خویش خیلی از واقعیت‌ها را بیان کرد و هم چنان که در حال حیاتش برایش مهم نبود که هرقل به خاطر حق‌گویی او را شدیداً نفرین و مدت‌ها تبعید نماید پس از مرگش نیز برای او مهم نیست که برخی از مورخین مُغرض عیسوی مانند (بتلر) او را یک کشیش مزدور و وطن‌فروش و خائن قلمداد نماید.

عمرو بن عاص و همه سرداران سپاه و تمام سپاهیان اسلام پس از خروج نیروهای رومی به بازدید از شهری که به تازگی آزاد کرده‌اند می‌پردازند،

شکوه و عظمت شهر اسکندریه

چه شهر بزرگ و باعظمت و زیبایی است، آخرین سرشماری نشان داده است که جمعیت این شهر نهصد هزار نفر[۲] است، و در این شهر دوازده هزار حمام، که هر یک هزار[۳] سالن گنجایش جمعیت زیادی دارد و این شهر دوازده هزار مغازه سبزی‌فروشی دارد. مهندسین یونانی به فرمان اسکندریه نقشه این شهر را طوری طراحی کرده‌اند که تمام کوچه‌ها به یک اندازه و بر روی خطوط مستقیم طوری در راستای یکدیگر واقع و یا یکدیگر را قطع کرده‌اند که محلات این شهر باشکوه را مساوی و به شکل خانه‌های تخته شطرنج[۴] درآورده‌اند و دو خیابان خیلی طولانی و وسیع، یکی از شرق به غرب و دیگری از شمال به جنوب، این شهر عظیم را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند[۵] و در تمام طول این خیابان‌ها ستون‌هایی از مرمر درخشان و تزئین یافته،

---

[۱]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۲۸، تاریخ درگذشت مقوقس را چنین نوشته «بیست و یکم مارس سال ۶۴۲ و در اسکندریه دفن گردید».

[۲]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۲۱ و فرهنگ دهخدا (اسکندریه) نهصد هزار ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۸۷ جمعیت اسکندریه را چیزی بیشتر از سیصد هزار نوشته است ولی آمار تفرجگاه‌ها و حمام‌ها بیشتر نشان می‌دهد.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۱۳.

[۵]ـ همان

نصب گردیده است که تلألؤ آن‌ها در شب و در پرتو نور ماه و ستارگان و برق آن‌ها در روز و در پرتو نور آفتاب چشم بینندگان را خیره می‌کند و در محل تقاطع این دو خیابان در وسط شهر میدان بسیار وسیع و زیبایی هست که با اشکال بدیع هندسی جدول‌کاری شده و در کنار جدول‌ها درختان کاج و صنوبر و سرو از سینه گلزارهای زیبا و در فضای عطرآگین میدان سر به آسمان کشیده‌اند و در دورادور این پارک خرم و زیبا قصرهای باشکوه بطالسه[1] قرار دارند که نمای بیرونی آن‌ها، از عظمت و اقتدار بطالسه و پیشرفت صنعت و هنر زمان آن‌ها داستان‌هایی را بازگو می‌نماید و آن تالاری که در میان آن‌ها بیشتر به آسمان گردن کشیده است و از همه بیشتر جلب‌نظر می‌کند آرامگاه[2] اسکندر است و این جهان‌گشای معروف که روزی شرق و غرب جهان را به زیر پای خویش درآورد هم اکنون در دل این تالار و زیر بالاپوشی از اوراق طلای ناب، آرمیده است و از این همه صدار و فریاد جهان‌گشایی او جز بنای این شهر باشکوه چیزی باقی نمانده است که در حاشیه میدان بزرگ آن به خواب عمیق فرو رفته است.

کتابخانه شهر اسکندریه

و این ساختمان چهارفصلی و مجلل که داغ‌هایی بر پیشانی دارد و از دل‌سوختگی خویش حکایت‌هایی را بازگو می‌نماید زیرا نام آن (کتابخانه اسکندریه) است اما قبل از بازدید سرداران سپاه اسلام از آن، به اسم بی‌مسمایی مبدل گشته است توضیح این که این کتابخانه در دروه بطالسه (جانشینان اسکندر) بنا گردیده[3] و آمار کتاب‌های آن تا سال ۴۷ قبل از میلاد به هفتصد هزار جلد رسیده است[4] و سال ۴۷ قبل از میلاد در اثنای جنگ (کلئوپاترا، و بَطْلَمیوس) عمارت سلطنتی آتش گرفت و زبانه‌های آن به این کتابخانه رسید و تمام یا قسمت اعظم آن به کام حریق رفت[5] و پس از مرور هفت سال

---

[1]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۱۳.

[2]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۱۳ و معجم البلدان یاقوت حموی (اسکندریه).

[3]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۹۸ و ۹۹ و فاروق اعظم ﷺ، دکتر محمدحسین هیکل، ص۲۱۳.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

در سال چهل قبل از میلاد، دویست هزار جلد کتاب‌های شاهان[۱] برجو به این کتابخانه اهدا و رونق سابق را یافته، اما در سال ۳۷۸ میلادی (تئودور زاوال) امپراتور بسیار متعصب مسیحی چون علوم و معارف کتاب‌های این کتابخانه را در تضاد با عقاید عیسوی می‌دانست اکثر کتاب‌ها را از بین برد[۲] و بقیه را نیز یک به طریق پرنفوذ اسکندریه به نام (کبریس کبیر) بر اثر عداوت و دشمنی با فیلسوف عصر (هیپاتی) سوزانید[۳] و هیپاتی را نیز به قتل رسانید، به طوری که در قرن چهار میلادی که یک کشیش مسیحی از طرف امپراتور روم مأمور نابود کردن کتاب‌های این کتابخانه گردید به هنگام بازگشت از اسکندریه در گزارش خود چنین گفت: «من قفسه‌های این کتابخانه را به کلی از کتاب خالی دیدم[۴]» و چون تعصب مسیحیت روز به روز بیشتر و

---

[۱]ـ زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص۹۸ و ۹۹ و فاروق اعظم ﷺ، دکتر محمدحسین هیکل، ص۲۱۳.

[۲]ـ زندگانی عمر بن خطاب ﷺ، الکساندر مازاس، ص۹۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ زندگانی عمر بن خطاب ﷺ، الکساندر مازاس، ص۹۹ و فاروق اعظم ﷺ، ج۲، ص۲۶۹.

البته تا گذشت ششصد سال از فتح اسکندریه هیچ مسلمان یا نامسلمانی نگفت و ننوشت که به هنگام فتح اسکندریه کتاب‌هایی در این کتابخانه وجود داشته است و تنها در سال ۶۰۳ هجری بود که یک نفر عیسوی به نام عبداللطیف بغدادی در کتاب (الافاده و الاعتبار) سر و صدایی را راه انداخته و نوشته که: «عمرو بن عاص به فرمان امیرالمؤمنینﷺ تمام کتاب‌های این کتابخانه را سوختِ و دوازده هزار حمام اسکندریه ساخت و سوخت شش ماه برای دوازده هزار حمام را از کتاب‌های کتابخانه تهیه نمود» و سپس با این جمله مطلب را خاتمه می‌دهد: «بشنوید چه جریانی به وقوع پیوسته و تعجب کنید» و بیست سال بعد از این مرد عیسوی، یک طبیب یهودی نیز به نام (ابوالفراج ابن العربی در سال ۶۲۳ در ملاطیه آسیای صغیر در کتاب خویش (مختصر الدُّول) همین افسانه را نقل کرده است و از این پس برخی از نویسندگان خوش‌باور و ساده‌اندیش مانند (قفطی در تاریخ الحکما) و حاج خلیفه در (کشف الظنون) این روایت ساخته و پرداخته مرد عیسوی و طبیب یهودی را در کتاب‌های خویش نوشته‌اند و در دوران غرب‌زدگی ایران (سرجان ملکم) انگلیسی با پر و بال بیشتر این افسانه را در کتاب‌ها و مجلات روشنفکرمآبانه نقل نمود و ابراهیم‌پور داود که با حس ناسیونالیستی کور بر هر چه به عرب‌ها منسوب بود تاخت این قصه را پر و بال بیشتری داد و در مقابل این افراد ناآگاه یا مغرض، دانشمندان و محققینی مانند بتلر و گوستا و لوبون و ویلدورانت و از دانشمندان اسلامی مانند

تضاد آن با علوم و معارف روشن‌تر می‌گردید این کتابخانه‌ها هم چنان از کتاب خالی مانده و به هنگام ورود سپاه اسلام به اسکندریه، در این کتابخانه کتابی وجود نداشته است حال این کتابخانه را با دردهایی که در دل دارد، و با داغ‌هایی که بر پیشانی دارد به جا می‌گذاریم و چند قدم دورتر ایوان زیبا و باشکوهی را مشاهده می‌نماییم که چهار صف ستون‌های مرمر مزین آن را در آغوش گرفته است، و اسکندر کبیر این ایوان را مزار اَرْمِیای[1] نبی ﷺ بنا کرده است و نام آن (التتراپیلوس) است.

بنای باشکوه بر مزار ارمیای نبی ﷺ

و هر گاه مردم اسکندریه نام آن را بر زبان می‌آوردند از شکوه و عظمت این بنا و بزرگی و عظمت این مزار در حیرت غرق می‌شوند و در کنار همین ایوان کلیسای معروف قدیس (مَرْقُس) گردآورنده یکی از انجیل‌های[2] چهارگانه واقع است که زیبایی بنای آن و چند مناره بلند آن که در امواج تزئینات طلایی و نقره‌ای، سر به آسمان ساییده‌اند توجه هر بیننده‌ای را جلب می‌کنند و در کنار این کلیسا، کلیساهای دیگری نیز بنا شده‌اند، که از تزئینات و شکوه و زیبایی بهره زیادی دارند، اما در مقابل اهمیت کلیسای (مَرْقُس) ناچیز به نظر می‌رسد و ساختمان‌های ساکنین شهر به حدی با طلا و نقره تزئین گردیده است،

شبلی نعمانی در (کتابخانه اسکندریه) و دکتر محمدحسین هیکل در (فاروق اعظم ﷺ) و عقاد در عبقریه و استاد مطهری در کتاب‌سوزی ایران و مصر با دلایل بسیار روشن علمی شایعه کتاب‌سوزی اسکندریه را به وسیله مسلمانان به شدت تکذیب کرده‌اند و الکساندر مازاس نیز در زندگانی عمرﷺ این شایعه را کاملاً تکذیب کرده است و نخستین بار دانشمندان باانصاف عیسوی مانند (بتلر و گوستا و لوبون و ویلدورانت و مازاس) با دلایل علمی این حقیقت را روشن نموده‌اند هم چنان که اولین بار نویسندگان مغرض و بی‌انصاف عیسوی و یهودی (مانند عبداللطیف بغدادی و ابوالفرج) این دروغ را نوشته و بر سر زبان‌ها انداختند.

[1]ـ الفاروق ﷺ، ج۲، ص۲۱۳.

[2]ـ همان

شب‌های شهر اسکندریه

که شب‌ها انعکاس نور مهتاب بر روپوش‌های طلا و نقره و سطح صاف مرمرها چشمان[۱] را اذیت و گردش را در شهر مشکل می‌نماید و خیابان‌ها و کوچه‌ها در پرتو انعکاس طلا و جواهرات ساختمان‌ها در تمام شب به حدی روشن هستند که خیاط‌ها بدون روشن کردن چراغ، نخ‌ها را در سوراخ سوزن‌ها انداخته و به کار خیاطی می‌پردازند[۲] سپاهیان اسلام هنگام بازدید از شهر اسکندریه هر چه می‌بینند شگفت‌انگیز است اما تعجب آن‌ها از مشاهده این سه نقطه به اوج خود می‌رسد.

اماکن شگفت‌انگیز شهر اسکندریه

۱ـ کلیسای سن‌مارک قیصریون[۳] که کلئوپاترا ملکه مشکل‌پسند بطالسه، در اوج امکانات مالی و در اوج پیشرفت صنعت معماری، این کلیسا را در مدخل بندرگاه اسکندریه به این منظور بنا کرده است که هر کسی از کشورهای غربی به اسکندریه بیاید شدت اعتقاد ملکه رومی را به مذهب عیسی در اوج قدرت و پیشرفت هنر و صنعت رومی، مشاهده نماید و در کنار این کلیسا در میان درختان سرو و کاج و از سینه گلزارها چند مناره‌ای سر به آسمان کشیده‌اند که ظرافت و ریزه‌کاری‌های آن‌ها خیلی بیشتر از طلا و جواهراتی که در آن‌ها به کار رفته است جلب نظر می‌نماید[۴].

۲ـ عمارت سراپیوم که یک صد ستون مرمر درخشان آن را در آغوش گرفته است، و در پیشانی این عمارت ستونی از مرمر درخشان که در یک ارتفاع خیره‌کننده، قبه بزرگ و زیبا مانند تاجی بر سر او می‌درخشد نمایان است، و جنبه هنری و صنعتی آن وقتی ظاهر می‌گردد که باد ملایم و آرامی بوزد و این ستون با تاجی که بر سر دارد، مانند درختان بلند کاج به حالت حرکت و اهتزاز درمی‌آید[۵] و چشم هر بیننده را خیره

---

[۱]ـ معجم البلدان یاقوت حموی (اسکندریه) و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۲۱ به نقل از سیوطی.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۱۴، به نقل از تبلر ترجمه عربی.

[۴]ـ همان

[۵]ـ لغت‌نامه دهخدا (اسکندریه) به نقل از حدود العالم و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۱۷ نوشته: «در جوار عمارت بزرگ (سراپیوم) برای مسابقه اسب‌دوانی میدانی بود که گفته شده یک میلیون

می‌نماید و در نزدیکی این عمارت دو ستون سنگی مشاهده می‌گردند که جنبه قدمت تاریخی آن‌ها بسیار مهم است، زیرا هر دو ستون مربوط به فرعون (توتانخامون) و ۱۴۵ سال[۱] قبل از میلاد ساخته شده‌اند.

۳ـ مناره فاروس: این مناره یکی از عجایب هفت‌گانه جهان (مناره فاروس، اهرام مصر، باغ‌های معلق بابل، که محل این سه صنعت عجیب در تصرف سپاه اسلام قرار گرفته است) مناره فاروس در آن سوی بلوار منتهی به بندرگاه اسکندریه در جزیره فاروس به وسیله بَطْلَیمُوس بنا گردیده است.

این مناره بر مبنای دقیق‌ترین اصول فیزیکی و مکانیکی و در رابطه با مسائل دریانوردی و کشتی‌رانی در دریای مدیترانه تأسیس گردیده است و این مناره سیصد متر ارتفاع دارد[۲] (یک ساختمان صد طبقه) و کلاً در چهار طبقه نمایان گردیده است که طبقه اول چهارضلعی و دارای اطاق‌ها و سالن‌ها و راهروهایی است که به حدی پیچیده می‌باشند که افراد تازه وارد بدون راهنما یا نقشه محل خروج در آن‌ها گم می‌شوند و پی‌ریزی این قسمت در عمق زمین به وسیله سرب مذاب و سنگ‌های سخت صورت گرفته است که به هیچ وجه آب دریا در آن اثر نمی‌کند و قسمت دوم هشت ضلعی و قسمت سوم مستدیر و تمام آلات و ادواتی که با استفاده از آن‌ها بر مبنای اصول هندسی و مکانیکی و خواص فیزیکی، این مناره به یک شاهکار بی‌نظیر

تماشاچی در آن گنجایش داشت. این را داشته باشید و به آن اضافه کنید که الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۲۱ از ابن عبدالحکم به روایت مستند نقل می‌کند که دوزاده هزار حمام داشت که کوچک‌ترین آن‌ها یک هزار سالن داشت و هر سالن گنجایش جمعیت زیادی داشت و باز اضافه کنید که طبق همین مرجع دوازده هزار مغازه سبزی‌فروشی داشته و بعد تخمین بزنید که جمعیت اسکندریه در آن هنگام چقدر بوده است.

[۱]ـ کتاب اعراب مسلمین و اقوام سامی‌نژاد، ص۵۵.

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۱۸ و معجم البلدان به نقل از ابن ذولان دویست و سی گز نوشته شده است.

فنی و علمی درآمده است[۱] در همین طبقه کارگزاری شده‌اند که یکی از این آلات و ادوات،

فانوس دریایی اسکندریه یکی از عجایب هفت‌گانه جهان

آینه‌ای است به عرض هفت متر و به ضخامت خیلی زیاد که در یکی از اتاق‌های پائین طوری نصب شده است که به دلخواه و اقتضای مصلحت هم به طرف خورشید و هم به طرف سایه چرخانده می‌شود[۲] و شب‌ها هنگامی که انعکاس نور ماه و ستارگان را بر سطح دریای مدیترانه و بر سطح شهر تنظیم می‌کنند به صورت نورافکن‌های بسیار قوی سطح دریا و سطح شهر مانند روز روشن، روشنایی می‌دهد و اما در هنگامی که این آینه را به طرف سایه برمی‌گردانند می‌توانند در صفحه این آینه به صورت دوربینی بسیار قوی از اسکندریه تا قسطنطنیه کلیه کشتی‌های غربی و شرقی را که می‌آیند دقیقاً مشاهده کنند و هویت و قصد و موضع‌گیری آن‌ها را به خوبی تشخیص دهند و به

---

[۱]ـ الفاروق عمر رضی الله عنه، هیکل، ج۲، ص۲۱۸ و ۲۱۹ به نقل از: مسعودی و شیخ سیوطی و دیگران اما معجم البلدان یاقوت حموی در (اسکندریه) بعد از آن که تمام شگفتی‌های این ساختمان بدیع و خصوصیان این آینه را از پیشینیان نقل می‌کند می‌گوید: من با جمعی از دانشمندان به منظور بازدید از این مناره و عجایب آن به اسکندریه رفتیم در محل این مناره و در بندر اسکندریه ساختمان و مناره‌ای دیدیم که چندان شگفت‌انگیز نبودند و از آینه معروف و محل آن اثری ندیدیم و فهمیدیم که این همه نقل و روایت‌های تعجب‌آور عموماً بی‌اساس و مردمان مصر و ساکن اسکندریه به خاطر نشان دادن شکوه و عظمت شهر خویش این همه سر و صداها را راه انداخته‌اند. به نظر نویسنده این قضاوت از هم چنین دانشمند متبحری کاملاً عجولانه و دور از انتظار است زیرا یاقوت حموی در حدود سال (۶۱۶) جهانگردی را آغاز نموده یعنی در حدود ششصد سال بعد از فتح اسکندریه در حالی که ناصرخسرو که در سال (۴۴۴) جهانگردی که درباره این مناره می‌نویسد: «و در اسکندریه مناره‌ای است که من دیدم آباد بود و بران آینه‌ای حراقه (سوزنده) ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول می‌آمدی چون به مقابله آن رسیدی آتش از آن آینه در کشتی افتادی و بسوختی و رومیان بسیار جد و جهد کردند و حیله نمودند و کسی را فرستادند که این آینه را بشکستند به روزگار حاکم بالله مردی نزد او آمد و درخواست کرد این آینه را اصلاح کند ولی حاکم گفت لازم نیست چون رومیان هر سال زر و مال بسیاری می‌فرستند و راضی نیستند سپاه ما نزدیک آن‌ها برود، ناصرخسرو سفر به مصر، ص۵۱.

[۲]ـ همان

محض این که تشخیص دادند که یک کشتی دشمن در نقطه‌ای از دریای مدیترانه در حال حرکت است فوراً آینه را به سوی خورشید چرخانده و انعکاس نور خورشید را در آینه بر پشت و پیشانی کشتی تنظیم کنند و بلافاصله کشتی دچار حریق گشته و ستونی از دود غلیظ بر اثر حریق او به آسمان می‌رود و کار این آینه شگفت‌انگیز در قلب این مناره سیصد متری به شرح ذیل خلاصه می‌شود:

۱- دستگاه عظیم تولید برق و روشنایی و ایجاد نورافکن‌ها در سطح شهر و در سطح دریای مدیترانه.

۲- دستگاه دقیق رادار که هویت کشتی‌ها را از دورترین نقطه‌های دریای مدیترانه تشخیص می‌دهد.

۳- دستگاه تولید موشک و دستگاه موشک‌انداز که این دو عمل بسیار مهم را برق‌آسا و توأم با یکدیگر انجام می‌دهد.

بنابراین مناره فاروس بیش از آن که اعجوبه صنعتی و هنری باشد مجموعه‌ای از تجهیزات بی‌نظیر نظامی و مهمات دفاعی است، مسلمانان از نخستین روزهای آزاد کردن اسکندریه تا زمان ولید بن عبدالملک مروانی در تاریخ ۸۰ هجری از این مناره به خوبی نگهداری می‌کنند و به نام (فانوس دریایی) برای طرد مهاجمین رومی و دزدان دریایی از آن استفاده می‌نمایند و در زمان ولید مروانی، دولت روم با یک اندیشه شیطانی، فردی را مزدور کرده و با تظاهر به اسلام و زهد و تقوی و پرهیزگاری به دربار ولید راه پیدا کرده و مورد اعتماد او واقع می‌گردد، و روزی به عنوان دلسوزی و خدمت به خلیفه اسلام به طور سری به او می‌گوید:

فرجام مناره فاروس

زیر مناره فاروس مقدار زیادی طلا و جواهرات پنهان گردیده است. مصلحت این است که بدون مشورت با دیگران این مناره را تخریب و پس از بیرون آوردن خزاین و جواهرات آن را از نو بنا کنید و ولید که جنون طلایی او را از هوش برده بود فریب مزدور عابدنما را می‌خورد و مناره را تخریب می‌کند اما جز سرب مذاب چیزی را در زیر آن نمی‌یابد و با حالتی از پشیمانی و تأسف به تجدید بنای آن می‌پردازد، اما هر چه از معماران و مهندسین و دانشمندان کمک و یاری می‌جویند کسی نمی‌تواند آن ادوات و آلات و آینه را مطابق طرح سابق بطلمیوس طوری تعبیه کند که خصوصیات پیشین

و خواص شگفت‌انگیز سابق از همان آینه ظاهر گردد و بالاخره دولت حیله‌گر روم به وسیله یک مزدور عابدنما و با استفاده از جنون طلایی خلیفه فانوس دریایی را به کلی از کار انداخت و بزرگ‌ترین خیانت و جنایت را نسبت به صنعت و هنر و معارف پیشرفته بشری مرتکب گردید.[۱]

عادی شدن اوضاع در شهر اسکندریه

شهر پرجمعیت و نهصد هزار نفری اسکندریه چند روز بعد از خروج نیروهای رومی و استقرار سپاه اسلام به حال عادی برمی‌گردد[۲] تمام عمده‌فروشی‌ها و مغازه‌ها و دکه‌ها باز می‌گردند و کارگران و مهندسین به کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مراجعه می‌کنند و کلیساها و تفرجگاه‌ها و پارک‌های شهر از زن و مرد و پیر و جوان و خرد و کلان موج می‌زند[۳] و تمام مدارس و همه دانشکده‌های طب و ریاضیات و منطق و فلسفه[۴] و هنر و ادبیات و صنعت با حضور مجدد استادان و دانشجویان بی‌شمار فعالیت خود را از نو آغاز می‌نمایند و هنرمندان و موسیقی‌دانان[۵] همراه بازیگران در مراکز کار خویش حاضر و چهره‌های هنری را در تئاترها و نمایش‌ها نشان می‌دهند[۶] و بالاخره بعد از چند روز سکوت و خاموشی بار دیگر حرکت‌های اقتصادی و فعالیت‌های عملی و هنری، این شهر پرجمعیت را پر از سر و صدا و هیجان می‌کند[۷].

---

[۱]ـ فرجام مناره فاروس به شرح مندرج در این کتاب از الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۲، ص۲۲۰ نقل گردیده است و ناصرخسرو در سفر مصر، ص۵۱ به آن اشاره کرده است.

[۲]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۲۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

گزارش فتح اسکندریه به امیرالمؤمنینﷺ

فرمانده کل سپاه، عمرو بن عاص، معاویه بن خُدیج[۱] را همراه نامه کوتاهی به خدمت می‌فرستد و او را از آزاد کردن شهر اسکندریه خبردار می‌نماید. معاویه هنگام چاشت‌گاه به مدینه می‌رسد و شتر خود را بر در مسجد می‌خواباند و به خیال این که امیرالمؤمنینﷺ در حال استراحت است[۲] بر در منزل امیرالمؤمنینﷺ به انتظار بیرون آمدن او می‌نشیند و یک خدمتکار زن به امیرالمؤمنینﷺ می‌گوید مردی بر در نشسته است شاید با تو کاری داشته باشد امیرالمؤمنینﷺ فوراً بیرون آمده و بعد از احوال‌پرسی به معاویه می‌گوید: «تو که حامل نامه هستی چرا این جا نشسته‌ای[۳]» معاویه می‌گوید: «خیال کردم امیرالمؤمنینﷺ در حال استراحت است و نمی‌خواستم مزاحم بشوم[۴]» امیرالمؤمنینﷺ در حالی که با قهر و عصبانیت به قیافه معاویه چشم دوخته و احساس کرده است که این فرد سپاهی تحت تأثیر فرهنگ دیوان‌سالاری و اشرافیت رومی‌ها قرار گرفته است ناگاه بر سر معاویه فریاد می‌کشد:

امیرالمؤمنینﷺ همیشه بیدار

«این حرف‌ها چیست که من از تو می‌شنوم بر در ایستادن یعنی چی؟ استراحت و خواب امیرالمؤمنینﷺ در روز یعنی چه؟[۵] مگر تو نمی‌دانی که من در روز به جای این که کار مردم را انجام بدهم بخوابم، ستم بزرگی را نسبت به مردم مرتکب شده‌ام و اگر در شب‌ها هم بخوابم نسبت به خود مرتکب ستم شده‌ام و آیا تو گمان می‌کنی که من نسبت به مردم یا نسبت به خودم ستمگر باشم؟[۶]»

---

[۱]ـ فتوح البلدان بلاذری، ص۲۲۲.

[۲]ـ اخبار عمر، ص۳۱۲ به نقل از خطط مقرزی، ج۱، ص۱۶۶ و ریاض النضره، ج۲، ص۵۲ و حیاة عمر، شبلی، ص۳۳۹ و الفاروق عمر، ج۲، ص۲۲۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

امیرالمؤمنینﷺ پس از نشان دادن نهایت بیزاری از فرهنگ دیوان‌سالاری و طبقاتی و ابراز نفرت از این نوع تعظیم و تجلیل نامه را از معاویه می‌گیرد و به محض خواندن چند سطر از آن، موج شادی بر چهره‌اش ظاهر می‌گردند زیرا در نامه می‌بیند که عمرو بن عاص نوشته است: «و بعد، اسکندریه را آزاد کردیم و چیزهایی در آن هست که بالاتر از حد بیان و توصیف می‌باشند و تنها به این جمله اکتفا می‌نمایم که در آن شهر چهار هزار کاخ و دوازده هزار حمام و چهارصد تفرجگاه سلاطین و چهل هزار یهودی خراج‌گذار وجود دارد[1]» امیرالمؤمنینﷺ به حامل نامه می‌گوید: «به مسجد بروید و مسلمانان مدینه را از این فتح و پیروزی باخبر نمایید»، سپس امیرالمؤمنینﷺ همراه حامل نامه به منزل خویش برمی‌گردد و بعد از دو رکعت نماز شکر به مناسبت این پیروزی از حامل نامه با نان و روغن زیتون و خرما پذیرایی می‌کند.

به سوی بَرْقه

چند روز پس از فتح اسکندریه به عمرو عاص گزارش می‌دهند که در کشور همسایه غربی مصر در (بَرْقه[2]) نیروهای مسلح رومی درصدد تجدید حیات و حمله به سپاه اسلام برآمده‌اند و کشور روم از راه بندر طرابلس مرتب نیروها و ذخایر و مهمات جنگی را به برقه اعزام می‌دارد، برقه در نزدیکی طرابلس در محلی است که بعدها شهر (بنغازی) در آن بنا می‌گردد، عمرو بن عاص در رأس بخش عظیمی از سپاه اسلام به برقه حمله می‌کند و مناطق تابع برقه بدون مقاومت از راه صلح و قرار جزیه در زیر پرچم اسلام قرار می‌گیرند و سپاهیان رومی که از برقه به بندر طرابلس پناه برده‌اند با نیروهای دیگر رومی در آن جا تجمع یافته و در حصار بسیار محکم طرابلس در حالی که از سه طرف دروازه‌ها را بر روی خویش بسته و از طرف دریا نیروهای امدادی و

---

[1]ـ معجم البلدان یاقوت حموی (اسکندریه) و الفتوحات الاسلامیه، ص۸۰ و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۲۴.

[2]ـ بَرْقه به فتح اول و قاف منطقه‌ای است در بین اسکندریه و مناطق دیگر آفریقا و دارای شهرها و روستاهای زیادی است و عمرو بن عاص آن را آزاد کرد و سیزده هزار دینار جزیه آن‌ها بود (وَ اَن يَبيعوا اَوْلادَهُمْ في عَطاءِ جِزْيَتِهِمْ) معجم البلدان یاقوت حموی (برقه).

ذخایر جنگی به آن‌ها می‌رسد، سنگر می‌گیرند و پس از آن که سپاهیان اسلام مدتی از سه طرف خشکی این شهر بندری را محاصره می‌کنند ناگاه جمعی از سپاهیان از دیوارهای نزدیک دریا خود را به داخل شهر می‌رسانند،

طرابلس آزاد می‌گردد

و دروازه‌ها را بر روی سپاه اسلام می‌گشایند و ورود سپاه اسلام به داخل شهر در طنین تکبیر، نیروهای رومی را به حدی دچار رعب و هراس می‌کند که بدون مقاومت به سوی کشتی‌ها شتافته و این شهر را تخلیه می‌کنند و پرچم اسلام بر بلندترین نقطه آن به اهتزاز درمی‌آید و از مردم طرابلس (مغرب) و برقه که بر دین خویش باقی می‌مانند جزیه گرفته می‌شود.

عمرو بن عاص، پس از آزاد کردن (طرابلس[1]) نامه‌ای به امیرالمؤمنین رضی الله عنه نوشت و از او اجازه خواست که (تونس) و تمام قسمت‌های شمال افریقا را آزاد کند ولی

---

[1]ـ در مورد جزیه ساکنان (برقه = بربرها) بلاذری در فتوح البلدان و احمد دحلان در الفتوحات الاسلامیه نوشته‌اند: «بربرها از طرف سپاه اسلام اجازه گرفتند که اولاد خود را بفروشند و از بهای فروش آن‌ها جزیه خود را پرداخت نمایند!!» و دکتر محمدحسین هیکل در فاروق اعظم رضی الله عنه بعد از ابراز تعجب از این روایت حیرت‌انگیز می‌گوید: «ممکن است این عمل در اعتقادات بربرها مجاز بوده باشد و مسلمانان نیز جز بر کسانی که مسلمان می‌شدند تحریم نکرده باشند اما به اعتقاد ما فروختن اولاد برای جزیه هرگز برای هیچ کس تجویز نگردیده است زیرا طبق صرایح مقررات اسلام انسان آزاد، چه کافر چه مسلمان، قابل بیع و شرا و تبدیل به برده نمی‌شوند و پول فروش انسان آزاد مانند بهای مشروب و قمار حرام است و نهایت توجیه به عقیده ما این است که فروش (غلام) در روایت اولی وجود داشته و غلام در روایت اولی به معنی برده بوده است و بربرها از سپاه اسلام اجازه گرفته‌اند که غلامان خود را برای پرداخت جزیه آن‌ها بفروشند و چون در زبان عربی گاهی به عنوان مستعار غلام بر فرزند اطلاق می‌گردد (وَ وَهَبْنا لَهُ غُلاماً زَکِیّاً) برخی از ناآگاهان ندانسته و برخی از آگاهان مغرض و ضداسلام دانسته این جمله را تحریف و نوشته‌اند: مسلمانان مناطق تحت حکم خود را مجبور می‌کردند از فروش فرزندان خویش باج و خراج آن‌ها را بدهند و ظاهرترین دلیل بر دروغ بودن این افسانه این است که جزیه از افراد مستمند و بی‌چیز گرفته نمی‌شد و تنها از افراد دارا مطالبه می‌گردید.

امیرالمؤمنین ﷺ در جواب نامه به او اجازه پیشروی بیشتر نداد[۱]، و به او دستور داد که پس از استقرار نیروهای امنیتی و چندین پاسگاه در مرز تونس به منظور پیاده کردن پروژه‌های عمران و آبادی و گسترش عدالت اجتماعی و هدایت مردم به حقایق دین اسلام به کشور مصر برگردد و چنان چه در صفحات آینده به هنگام بحث از (نبوغ فاروق اعظم ﷺ در عمران و آبادی و استقرار عدالت اجتماعی) توضیح می‌دهیم عمرو بن عاص پس از برگشتن به مصر، شهر بزرگ (فسطاط) را به دستور امیرالمؤمنین ﷺ بنا کرد و نیل را به دریای احمر وصل و مشکلات مهم اقتصادی را در کنار گسترش عدالت اجتماعی و هدایت مردم به حقایق دین اسلام حل نمود، و در زمینه اجرای پروژه‌های عمرانی و برنامه‌های آبیاری هر گاه مشکلی پیدا می‌کردند، به امیرالمؤمنین ﷺ در مدینه نامه می‌نوشت و از او کسب تکلیف می‌کرد و یکی از این مشکلات موضوع (عروس نیل) بود و قبل از بیان این مشکل ویژگی‌های تعجب‌آور رود نیل را، از معجم البلدان یاقوت حموی و از سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی بیان می‌کنیم:

ویژگی‌های تعجب‌انگیز نیل

نیل مُعَرَّب[۲] (نیل یونانی) رودخانه عظیمی است که سرچشمه آن کوه (القمر[۳]) در آن سوی خط استواست و به دریای مدیترانه می‌ریزد طول این رودخانه مسافت هفت

---

[۱]ـ الفتوح البلدان بلاذری، ص۲۲۷ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۵۰ و الفاروق عمر ﷺ، هیکل، ج۲، ص۲۳۴ و معجم البلدان یاقوت حموی در کلمه (طرابلس به فتح حاء و ضم باء و لام) که به طرابلس غرب در مقابل طرابلس شام نامیده می‌شود. توجه فرمایید دامنه فتوحات اسلامی در زمان فاروق اعظم ﷺ از طرف غرب به مرز (تونس) رسیده است به شهادت همین مراجع و تمام مراجع تاریخی و باز توجه فرمایید که تفاوت فتوحات فاروق ﷺ با جهان‌گشایی اسکندر و کورش و غیره همین امر بوده است که فاروق ﷺ هر کشوری را فتح می‌کرد تا استقرار عدالت اجتماعی در آن کشور، فتح کشور دیگر را قصد نمی‌کرد.

[۲]ـ معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه نیل) توجه فرمایید امروز وقتی به نقشه‌های جغرافیایی و جهان‌نماها نگاه می‌کنیم کشورهایی که در پشت خط استوا در محاذی رود نیل قرار گرفته‌اند (زامبیا، آنگولا) و نزدیک‌تر از آن‌ها (تانزانیا و گابون) هستند و کوه‌های (القمر) در یکی از آن‌ها واقع است.

[۳]ـ همان

ماه پیاده‌روی است که مسافت یک ماه آن در کشورهای اسلامی و دو ماه در کشورهای غیراسلامی و چهار ماه در مناطق غیرمسکونی جریان دارد، و رودخانه نیل برخلاف تمام رودخانه‌های جهان از جنوب به سوی شمال جریان[۱] دارد و از ویژگی‌های تعجب‌انگیز رود نیل این است که برخلاف تمام رودخانه‌های جهان آبش در آغاز تیرماه تدریجاً رو به افزایش است و تا چهل روز ارتفاعش به اوج می‌رسد و چهل روز تمام در این حالت می‌ماند[۲] و در این مدت تمام اطراف و دور و نزدیک در آب فرو می‌رود و روستاها و آبادی‌های اطراف که به خاطر پیش‌بینی این وضع بر تپه‌های مرتفع بنا شده‌اند و در این مدت به وسیله کشتی‌ها با هم آمد و شد دارند و برای چهار ماه وسایل زندگی را ذخیره و نان را به ترتیب مخصوصی خشک می‌کنند[۳] و در بیستم شهریور تدریجاً ارتفاع آب کمتر گشته و در مدت چهل روز به وضع عادی برمی‌گردد[۴] و تمام اطراف و دور و نزدیک در حالی که لایه‌هایی روی آن‌ها را پوشانده است و موجب کمال حاصلخیزی است از زیر آب بیرون می‌آیند[۵]، و همین زمین‌های مرطوب و لایه‌دار به عنوان مقداری از آب‌ها که در گودال‌های عظیم و استخرها به جا مانده‌اند تمام کشت و زرع دیمی و آبی آن‌ها را تا سال دیگر که باز آب نیل می‌رود به خوبی تأمین می‌نماید.

علت ویژگی‌های رود نیل

و در مورد علت ویژگی‌های رود نیل علما و دانشمندان و مورخین اسلامی عموماً این خصوصیات حیرت‌انگیز را اثری از آثار قدرت و حکمت خدا و نمونه‌ای از نظم و هماهنگی ارکان طبیعت با زندگی و بقای نوع انسان دانسته‌اند و برخی از آن‌ها به همین بیان اکتفا نموده و روش خدا و سنت الهی را در زمینه پیدایش این خصوصیات

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ سفرنامه ناصرخسرو، ص۵۰ و معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه نیل).

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

بیان نکرده‌اند و برخی از آن‌ها روش خدا[۱] و سنت الهی را نیز در این زمینه نیز شرح داده‌اند از جمله:

۱ـ یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: هر سال در آغاز ماه (بؤونه) مصادف تیرماه، بر اثر تحول و تغییر هوا، بادهای شمالی می‌وزند و با ایجاد جزر و مدهایی به سوی جنوب، دریای مدیترانه را بر بستر رودخانه نیل سوار می‌کنند و از آب شور همین دریا یک سد نامرئی در برابر جریان آب نیل تشکیل می‌گردد[۲] و در نتیجه در آغاز ماه (بؤونه مصادف تیرماه) آب نیل تدریجاً بالا می‌رود و در ماه (ابیب مصادف مرداد) ارتفاع آن به اوج می‌رسد و در ماه (سری مصادف شهریور) به علت تحول و تغییرات هوا بادهای جنوبی وزیدن را آغاز می‌کنند و سدهای نامرئی به سوی شمال، رودخانه نیل را بر دریای مدیترانه سوار می‌کنند و سدهای نامرئی آب شور دریا شکسته می‌شوند و در نتیجه جریان طبیعی آب نیل تدریجاً پائین آمده و فقط در بستر رودخانه جریان می‌یابد[۳].

۲ـ ناصرخسرو در سفرنامه خود[۴] و هم چنین یاقوت حموی در معجم البلدان با یک توضیح دیگر علت پیدایش این خصوصیات حیرت‌انگیز را چنین بیان می‌کنند: «سرچشمه رودخانه نیل جبال (القمر) در پشت خط استوا است و بدیهی است که این سرچشمه در اواخر زمستان[۵] (مانند همه سرچشمه‌ها) شروع به افزایش می‌کند و در فروردین به اوج می‌رسد و در اردیبهشت تدریجاً رو به کاستی می‌رود و چون طبق

---

[۱]ـ توجه به این امر بسیار مهم است که در پرتو آیه‌های قرآن، مسلمانان هرگز کار خدا را جدا از آثار عوامل و جدا از اسباب تصور نکرده‌اند و بلکه علل و عوامل و اسباب را روش کار خدا و (سنت‌الله) دانسته‌اند و وقتی از روش خدا در کاری آگاه نبوده‌اند فقط نام خدا را برده‌اند (خدا فلانی را کشت) اما وقتی روش کار خدا را در پدیده‌ای دانسته‌اند همان روش خدا را با نام خدا ذکر کرده‌اند: «خدا فلانی را بر اثر سرایت بیماری اسهال خونی و نفوذ ویروس فلان به روده‌های او کشت».

[۲]ـ معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه نیل).

[۳]ـ همان

[۴]ـ سفرنامه ناصرخسرو، ص۵۰ و معجم البلدان یاقوت حموی کلمه نیل.

[۵]ـ سفرنامه ناصرخسرو، ص۴۹ نوشته: «از آن جا که به زمستان‌گه قرار دارد بیست ارش بالا گیرد».

مشاهده‌های مکرر در مسیر نیل در منطقه (زنگبار) علاوه بر این که برف‌های زیادی ذوب شده و به این رودخانه می‌ریزد، باران‌های هوای استوایی نیز با قطرات درشت همانند این که سرکنده‌های بسته را باز کرده باشند در این منطقه به این رودخانه می‌ریزد[1]، و فاصله آن با مصر چهار ماه راه است، بنابراین وضع منظم مذکور در آغاز تابستان (تیرماه) به کشور مصر می‌رسد و ارتفاع آب نیل و فرود آمدن آب در چهار ماه (سه ماه تابستان و یک ماه پاییز) به ترتیب ظاهر می‌گردد و تعجبی ندارد که رودخانه نیل، برخلاف تمام رودخانه‌های جهان، در تابستان و در نهایت شدت گرما بیست اَرَش افزایش می‌یابد و در بقیه فصل‌ها در مسیر خود به طور عادی جاری می‌گردد. حالا به اصل مطلب باز می‌گردیم:

پیشنهاد مردم مصر به عمرو بن عاص

اواخر بهار همان سالی که منطقه رودخانه نیل به زیر پرچم اسلام درآمده بود، طبق روایت برخی از مورخین در آغاز تیرماه[2] اثری از بالا آمدن آب نیل مشاهده نگردید و مردم مصر در یک حالتی از رعب و هراس به نزد عمرو بن عاص آمدند و به او گفتند: «ای امیر هر سالی که مشاهده کردیم به موقع خود آب نیل بالا نمی‌آید، رسم و عادت ما این است که دختری را از پدر[3] و مادرش خریداری می‌کنیم و او را به صورت یک عروس پوشاک می‌پوشانیم و آرایش می‌دهیم آن گاه به خاطر جلوگیری از قحطی و

---

[1]ـ در توضیح سفرنامه ناصرخسرو نقطه اوج بالا رفتن آب نیل در اواخر زمستان و آغاز بهار در دامنه‌های جبال (القمر) است و در توضیح معجم البلدان یاقوت حموی نیز نقطه اوج بالا رفتن آن در همین فصل است ولی نه در دامنه‌های جبال القمر بلکه در محاذات زنگبار و با توجه به طول هفت ماه کل مسیر نیل توضیح معجم البلدان معقول‌تر است زیرا نقطه اوج باید درمدت چهار ماه به مصر برسد.

[2]ـ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۷، ص۱۰۰ و الفتوحات الاسلامیه، ص۸۵ و معجم البلدان یاقوت حموی کلمه نیل و خطط مقریزی، ج۱، ص۸۵ و النجوم الزهراء، ج۱، ص۳۵ و تاریخ الخلفاء، ص۴۹ به نقل اخبار عمر، ص۳۸۴.

[3]ـ همان

مرگ عمومی این عروس را به کام نیل می‌اندازیم تا بعد از مدتی، زود یا دیر، آب نیل بالا آمده و امکانات زندگی برای عموم اهل مصر تأمین گردد[۱]».

عمرو بن عاص پیشنهاد آن‌ها را امری خلاف عقل و خلاف مروت و ترحم و معتقدات اسلامی می‌داند و شدیداً این پیشنهاد را رد می‌کند، زیرا این که فردی قربانی جامعه‌ای بشود در شرایطی است که آن فرد به خاطر نیل به ارزشی والاتر از زندگی خودش شخصاً داوطلب این فداکاری شود نه این که پدر و مادر مسخ شده به خاطر مبلغی پول فرزند خود را به این خودکشی ناچار کنند و از این هم مهمتر این است که قربانی شدن یک فرد برای یک جامعه وقتی معقول است که با عقل و حس یقین حاصل شده باشد که فنای یک فرد قطعاً موجب بقای عمومی جامعه است و سپس فردی به خاطر نیل به ارزشی والاتر از زندگی برای این فداکاری داوطلب گردد. و عمرو بن عاص، در مورد وفات ابراهیم فرزند رسول‌الله ﷺ حدیثی را از پیامبر ﷺ شنیده بود که هیچ یک از حوادث و سوانح این جهان با حیات و ممات و مرگ و زندگی فردی از افراد بشر هیچ گونه ارتباطی ندارد و تمام حوادث این جهان برحسب سنت الهی هر یک معلول علت خاصی می‌باشند و بالا آمدن رودخانه نیل نیز علت و عواملی دارد (مانند وزیدن باد شمال و جنوب و سوار شدن آب دریا در یک[۲] توجیه و دوری سرچشمه فوران آب نیل در توجیه دیگر[۳]) هر چند عمرو بن عاص در آن زمان شاید از این نوع توجیه‌ها آگاهی نداشته باشد و خلاصه عمرو بن عاص پیشنهاد اهل مصر را شدیداً رد کرد[۴] و اهل مصر در انتظار بالا آمدن آب نیل ماه‌های (بؤنه و ابیب و مسری[۵] رومی مصادف تیر و مرداد و شهریور) را به سر بردند و سپس از ترس گرسنگی و قحطی تصمیم گرفتند که عموماً از اطراف نیل کوچ کنند[۶]، در این هنگام عمرو بن

---

[۱]- همان

[۲]- معجم البلدان یاقوت حموی کلمه نیل.

[۳]- سفرنامه ناصرخسرو، ص۵۰ و معجم البلدان.

[۴]- البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۰ و النجوم الزهراء، ج۱، ص۳۵ و خطط مقریزی، ج۱، ص۸۵ به نقل اخبار عمر، ص۳۸۴.

[۵]- همان

[۶]- همان

عاص نامه‌های به امیرالمؤمنینؓ نوشت[۱] و وضع منطقه و پیشنهاد آن‌ها و تصمیم کوچ کردن آن‌ها را به اطلاع امیرالمؤمنینؓ رسانید، امیرالمؤمنینؓ نیز شدیداً پیشنهاد آن‌ها را رد کرد[۲] و طی نامه‌ای به عمرو بن عاص نوشت که هرگز آن‌ها را به چنین عملی اجازه مده و کارتی را[۳] که همراه نامه به تو می‌رسد در نیل بینداز. عمرو بن عاص کارت همراه نامه را خواند و در آن نوشته بود: «مِنْ عَبْدِالله عُمَرَ اَمیرِالْمُؤمِنینَ اِلی نیلِ مِصْرَ، اَمّا بَعّدُ فَاِنْ کُنْتَ اِنَّما تَجری مِنْ قَبْلِكَ وَ مِنْ اَمْرِكَ فَلا حاجَةَ لَنا فیكَ وَ اِنْ کُنْتَ لَنا تَجْری بِاَمْرِ الله الواحِدِ القَهّارِ وَ هُوَ الَّذی یجْریكَ فنسأَلُ اللهَ تَعالی اَنْ یجْریكَ» از بنده خدا عمر امیرالمؤمنین، به نیل مصر؛ اگر چنان چه تو از طرف خود و به امر خود جریان می‌یابی، پس جریان پیدا نکن که ما هیچ نیازی به تو نداریم و اگر هم چنین است که تو به فرمان خدای واحد قهار جریان می‌یابی و تنها او است که تو را جاری می‌کند، پس از خدای متعال عاجزانه تمنا می‌نماییم که تو را جاری نماید» و وقتی این کارت را در نیل انداختند فردای همان روز که شنبه[۴] بود مشاهده کردند که خدا افزایش آب نیل را در یک شب شانزده[۵] ذراع بالا برده است و در پرتو هدایت دین اسلام، این رسم غلط و سیه‌دلانه زنده به نیل انداختن دختران بی‌گناه مصری، برای همیشه ملغی گردید.

آراء دانشمندان درباره عروس نیل

این بود تراژدی عروس نیل که دل هر انسانی را تکان می‌دهد و تجسمی از جهالت و سیه‌دلی برخی از انسان‌های دوران جاهلیت می‌باشد، و شاید همین رعب و هراسی که از تصور این فاجعه به قلب هر کسی هجوم کند این سؤال را نیز به وجود آورده باشد که راستی مصریان عیسوی قبل از اسلام ممکن است چنین عادت فجیعی را

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۰ و معجم البلدان یاقوت حموی کلمه نیل و خطط مقریزی، ج۱، ص۸۵ و النجوم الزهراء، ج۱، ص۳۵، به نقل اخبار عمر، ص۳۸۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص۸۵.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

داشته باشند؟ و آیا ممکن است امیرالمؤمنین فاروق رضی الله عنه اعظم هم چنین کارتی را نوشته باشد و دستور داده باشد به خاطر بالا آمدن آب نیل آن را در نیل بیندازد؟! و برخی از مورخین متعصب مسیحی مانند بتلر[۱] به نقل از هیکل این مطلب را اساساً انکار کرده‌اند و گفته‌اند در تاریخ مسیحیت نه در مصر و نه در غیرمصر هم چنین اتفاقی ابداً روایت نشده، و هیکل گفته تنها چیزی که روایت شده این است که گاهی مترسکی از چوب را به شکل دختری[۲] آرایش داده و قبل از بالا آمدن آب نیل، در نیل انداخته و با این که یک رسم خرافی هم بوده ولی چون سبب آرامش خاطر[۳] توده ناآگاه بوده، حکما و دانشمندان مسیحی آن را نادیده گرفته و بر آن اعتراض نکرده‌اند اما وجود همین رسم خرافی نیز از طرف مورخین اهل تحقیق مردود و باطل اعلام شده است و از مورخین معاصر اسلامی (علی طنطاوی و ناجی طنطاوی) در اخبار عمر، ص۲۸۳ و ۲۸۴ تحت عنوان (فراست و کرامات عمر رضی الله عنه) این مطلب را از مراجع متعددی نقل کرده‌اند ولی در پاورقی نوشته‌اند که این مطلب صحت ندارد و فقط به این خاطر آن را نوشته‌ایم که در بین مردم شهرت یافته است نه به خاطر این که مطلب صحیحی می‌باشد و دکتر محمد حسین هیکل در (الفاروق عمر) بخش اول مطلب را (این که مصریان دختران خود را زنده در نیل انداخته‌اند) ناصحیح می‌داند و آن را ناشی از یک افسانه یونانی مربوط به (پلوتارک[۴]) می‌داند و راجع به بخش دوم (کارت امیرالمؤمنین رضی الله عنه به استناد توضیح دانشمند موزه‌شناس مصری (استاد سلیم)) این

---

[۱]ـ الفاروق عمر، هیکل، ج۲، ص۲۶۶. البته بتلر اعتراف کرده است که فراعنه مصر هم چنین عادت بدی را داشته‌اند ولی مسیحی‌های مصر به علت مسیحی بودن هرگز این عادت را نداشته‌اند و هیکل نیز این عادت را به مردم سودان قدیم نسبت داده است.

[۲]ـ این عادت مدت‌ها در کردستان، در فصل بهارد که باران دیرتر می‌بارید رایج بوده است.

[۳]ـ الفاروق، عمر، ج۲، ص۲۶۶، هیکل این مطلب را در رد گمان بتلر گفته است که بتلر گمان کرده فراعنه دختران را زنده به نیل می‌انداختند ولی مصری‌های مسیحی هم چنین عادتی را نداشته‌اند.

[۴]ـ الفاروق عمر، ج۲، ص۲۶۷، که گویا (جیتوس) پادشاه مصر در مقابل رد بلاها نذر کرده دخترش را زنده در نیل بیندازد و دخترش را در نیل انداخته و بعد از شدت ناراحتی مرگ دخترش خودش را نیز در نیل انداخته است.

کارت را نظیر نامه‌هایی می‌داند که پادشاهان قدیمی مصر به منظور بالا آمدن آب نیل در نیل می‌انداختند و هیچ کدام از محدثین و مورخین قدیم اسلامی این روایت را خرافی و افسانه و بی‌اساس اعلام نکرده‌اند و هر چند موطا و مسلم و بخاری و بقیه صحاح سته در مناقب عمرؓ از این مطلب اساساً بحث نکرده‌اند و اما قشیری نیز در بحث کرامات و روایت مطلب (یا ساریه الجبل) از این مطلب بحثی نکرده و هم چنین تاریخ طبری و تاریخ کامل ابن اثیر نیز در فتح مصر از این مطلب بحث نکرده‌اند و مورخین و دانشمندانی که این مطلب را روایت کرده و آن را تأیید هم نموده‌اند عبارتند از: البدایه و النهایه ابن کثیر و تاریخ الخلفاء و الفتوحات الاسلامیه و معجم البلدان یاقوت حموی و خطط مقریزی و النجوم الزهراء و شرح عقاید نسفی علامه تفتازانی[۱] و الفتوحات و شرح عقاید که اثر کارت ارسالی عمرؓ را یکی از کرامات عمرؓ در بالا آمدن آب نیل هم شمره‌اند.

نظر نگارنده

این بود قصه پر سر و صدای (عروس نیل) و مبحث کارت از اسالیب فاروق اعظمؓ به نیل مصر که برخی تا این اندازه آن را مهم می‌شمارند که آن را بزرگ‌ترین برهان عظمت شخصیت[۲] فاروقؓ می‌دانند و خیلی از مردم از دلایل عظمت فاروق اعظمؓ جز این کارت ارسالی و ندای (یا ساریه الجبل) چیز دیگری بلد نیستند یا مصلحت نمی‌دانند غیر از این دو دلیل چیز دیگری را بگویند و برخی نیز راه تفریط و کوتاه‌بینی را پیموده و این مبحث را اساساً افسانه و خرافی اعلام کرده‌اند و با این که یک مطلب تاریخی است و با جرح و تعدیل راویان سر و کار دارد، آن را از مقوله مسائل فلسفی یا علوم تجربی فرض کرده‌اند، مثلاً مورخ مسیحی (بتلر) بر اثر تعصب شدید مذهبی

---

[۱]ـ شرح عقاید نسفی، ص۲۲۸ و بقیه مراجع را در پاورقی‌های سابق با شماره جلد و صفحه ذکر کرده‌ایم.

[۲]ـ برهان‌های عظمت شخصیت فاروق اعظمؓ از این مسائل خیلی بالاتر هستند او تنها کسی بود که در مدت ده سال توانست با سپاه سی هزار نفری دو امپراتوری عظیم ایران و روم را متلاشی کند و در دو قاره عظیم آسیا و افریقا به جای آتشکده‌ها و کلیساها، مساجد را بنا و رسالت محمدﷺ را به جهانیان برساند.

نوشته است: امکان ندارد! مصریان مسیحی چنین عادتی داشته باشند! و دکتر حسین هیکل نیز بر اثر تعصب شدید مصری بودن نوشته است که از کل این قصه فقط ارسال کارت عمر﷛ امکان صحت دارد زیرا متخصصین موزه‌شناسی ثابت کرده‌اند که شاهان قدیم مصر عادت داشته‌اند که به خاطر بالا آمدن آب نیل نامه‌هایی را به صورت فرمان در نیل انداخته‌اند و اما اصرار خیلی زیاد برخی که تأثیر این کارت قطعاً یکی از کرامات عمر﷛ بوده باز تعجب‌انگیز است زیرا پیروان شیخ اشعری که به کرامات اولیاءالله معتقد هستند صدها کرامت برای شخصیت‌های کوچکتر از عمر﷛ نیز قائل شده‌اند و معتزلی‌ها نیز که معتقد به کرامات اولیاء و خارق‌العاده‌ها جز برای پیامبران نیستند به این کرامت نیز معتقد نیستند پس این همه اصرار برای چیست؟ و این همه افراط و تفریط چه فایده دارد؟

فصل سیزدهم:

فتح الفتوح (نهاوند)

فصل سیزدهم:
فتح الفتوح (نهاوند)

چند خبر از جبهه شرق (ایران)

سال بیستم[1] هجری است و چهار سال[2] است عملیات جنگی در این جبهه متوقف گردیده است، زیرا پس از سقوط مدائن پایتخت شاهنشاهی و آزاد کردن بین‌النهرین و استان‌های جنوبی ایران، امیرالمؤمنین رضی الله عنه پیشرفت بیشتر سپاه اسلام را متوقف و به سرداران سپاه دستور داده است که در مناطق آزاد شده به عمران و آبادی و گسترش عدالت اجتماعی و تقویت هر چه بیشتر بنیه نظامی و استقرار حاکمیت اسلام در این مناطق بپردازند و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در این مدت نه تنها درصدد حمله به ایران نیست، بلکه آرزویش این است که ایران نیز به سپاه اسلام حمله نکند و حتی جنگ دفاعی نیز رخ ندهد و در یکی از دعاهایش گفته است: «کاشکی در بین ما و در بین آن‌ها کوه‌هایی از آتش فاصله می‌شد و هیچ گونه برخورد نظامی به وجود نمی‌آمد[3]» و یزدگرد نیز در این مدت از حمله به سپاه اسلام خودداری می‌کند و منتظر است سپاه اسلام با یک عامل خارجی و در جنگ با ارتش مقتدر روم تضعیف شود یا با یک عامل داخلی از قبیل مرگ امیرالمؤمنین رضی الله عنه یا کودتای نظامی یا اختلافات سرداران دچار یک حالتی از ضعف و زبونی گردد و هنگامی که سپاه اسلام از مرزهای شام و فلسطین گذشت و شهرهای مصر را نیز یکی بعد از دیگری آزاد نمود و نیروهای خود را در مرزهای تونس و نوبه و حبشه مستقر نمود، معلوم شد که عامل خارجی و نبرد با ارتش

---

[1]ـ بلاذری در فتوح البلدان جنگ نهاوند را در سال بیستم نوشته (ص۳۰۰) و طبری آن را در سال بیست و یکم (ج۵، ص۱۹۳).

[2]ـ توقف جنگ با جمله معروف امیرالمؤمنین رضی الله عنه: «کاشکی در بین ما و در بین آن‌ها کوه‌هایی از آتش...» طبق روایت الکامل و طبری در سال شانزدهم بوده است.

[3]ـ الکامل، ج۲، ص۵۲۱ و طبری، ج۵، ص۱۸۳۲.

روم سپاه اسلام را بیش از پیش مقتدرتر کرده است اما در پایان این مدت و در سال بیستم هجری، درباره عوامل داخلی خبری شبیه کودتای نظامی به وسیله سعد بن وقاص فرمانده کل سپاه اسلام در جبهه شرق به اطلاع یزدگرد رسید و یزدگرد به محض اطلاع از این خبر بخش عظیمی از ارتش ایران را در شهر نهاوند[۱] متمرکز[۲] و خود را برای حمله به سپاه اسلام آماده نموده ولی اثر از کودتای نظامی در سپاه اسلام ظاهر نگردید و معلوم شد قضیه در حد شکوای جمعی از عملکرد سعد بن وقاص بوده و امیرالمؤمنینﷺ او را به مدینه احضار نموده و او را از فرماندهی کل عزل و در مدینه اسکان داده است، و در همین اثنا از طرف عمار بن یاسر یکی از فرماندهان پادگان کوفه درباره توطئه جدید یزدگرد نامه‌ای به این مضمون به امیرالمؤمنینﷺ می‌سد[۳]: «یزدگرد تمام فرماندهان و سران نظامی ارتش ایران را به ستاد فرماندهی جدید خویش در شهر ری دعوت نموده است و خطورت موقعیت ایران را برای آن‌ها تشریح کرده است و در ضمن گفته است: «مملکت ایران به کلی در خطر افتاده است و اگر اقدامات سریع و مؤثری به عمل نیاید تمام ایران به تصرف اعراب درمی‌آید زیرا محمدﷺ پیامبر اعراب جز ارسال یک نامه کاری به کشور ما نداشت[۴]، و ابوبکرﷺ جانشین او نیز جز یک رشته حرکات در سرحدات بین‌النهرین، کاری به حاکمیت ما نداشت اما عمرﷺ جانشین او تا آن جا به کشور ما چشم طمع دوخته است[۵] که پس از تسخیر تمام

---

[۱]ـ نهاوند: به فتح اول و گاهی به کسر هم خوانده می‌شود واو مفتوح است در طرف قبله همدان و فاصله آن سه روز راه است و حمزه گفته در اصل (بنوهاوند) بوده به معنی خیر مضاعف و بعداً به این شکل اختصار یافته طول جغرافیایی آن ۷۲ درجه و عرض آن ۳۶ درجه است. در سال بیستم به وسیله نعمان بن مقرّن فتح گردید، معجم البلدان حموی.

[۲]ـ الفتوح البلدان بلاذری، ص۳۰۰ و الاخبار الطوال، دینوری، ص۱۳۴ و در الکامل، ج۳، ص۷ و هم چنین در البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۵ نوشته شده که سعد بن وقاص به امیرالمؤمنینﷺ نامه نوشت.

[۳]ـ مرجع سابق

[۴]ـ الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۲۷ و حیاة عمر، ص۲۶۸ و طبری، ج۵، ص۱۹۴۱ و اخبار عمر، ص۷۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۶.

[۵]ـ همان

بین‌النهرین و اشغال پایتخت شاهنشاهی و تسخیر استان‌های جنوبی، باز بای تسخیر بقیه ایالت‌ها و ولایت‌های ایران بزرگ اندیشه‌هایی در سر و برنامه‌هایی در دست دارد و اگر در همین روزها سپاه ایران با قدرت و قاطعیت به پایگاه‌های نظامی او در کوفه و بصره حمله نکند و قدرت حرکت و پیشرفت را از آن‌ها سلب نکند دیری نمی‌پاید که تمام شهرهای مرکزی و مرزی ایران بزرگ میدان تاخت و تاز آن‌ها واقع می‌شود و دیگر نامی از ایرانیان و شرافت ملی آن‌ها و اثری از شکوه و عظمت ایران باقی نخواهد ماند[۱] و ملت نجیب ایران برای همیشه اسیر اعراب سر و پا برهنه و غارت‌گر خواهند شد» و یزدگرد بعد از این اخطار به جمع‌آوری نیروها پرداخته و یک صد و پنجاه هزار[۲] مرد جنگی را همراه هفتاد حلقه فیل جنگی و تیراندازان زره‌پوش در شهر نهاوند متمرکز نموده و فرمانده معروف سپاه ایران (فیروزان)[۳] را مأمور حمله و مسئول طرح نقشه‌های پیروزی قرار داده است و یزدگرد این جنگ را جنگ تعیین سرنوشت و پایان غائله‌ها نام نهاده است».

امیرالمؤمنین رضی الله عنه پس از قرائت نامه، از حامل می‌پرسد: نامت چیست؟ می‌گوید (ظفر = پیروزی) بعد از او می‌پرسد[۴] نام پدرت چیست؟ در جواب می‌گوید: (قریب = نزدیک) و امیرالمؤمنین رضی الله عنه در حالی که از این تفأل شادمان است وم زیر لب نیز این جمله را (ظَفَرٌ قریب) زمزمه می‌کند، راهی مسجد گشته و بزرگان اصحاب را برای مشورت و چاره‌اندیشی در مسجد جمع می‌نماید و امیرالمؤمنین رضی الله عنه بعد از قرائت نامه واصله و بیان خطورت موقع و خطورت توطئه به اعضای شورای عالی جنگ پیشنهاد می‌کند که خود شخصاً به جبهه شرق برود[۵] و از نزدیک این جنگ سرنوشت‌ساز را رهبری کند و از آن‌ها می‌خواهد که در این باره سریعاً تصمیم بگیرند و بلافاصله

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۶ و الکامل، ج۳، ص۷ و طبری، ج۵، ص۱۹۴۱ و الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۰.

[۳]ـ مرجع سابق

[۴]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۴۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۷.

[۵]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۴۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۷ و الکامل، ج۳، ص۷.

مشورت‌ها شروع و عده‌ای موافق و جمعی مخالف‌اند و در رأس مخالفین عباس و علی مرتضی رضی الله عنه قرار می‌گیرند، و علی مرتضی رضی الله عنه ضمن رد نظریه کسانی که می‌خواهند نیروی پراکنده سپاه اسلام از جبهه یمن و جبهه شام و فلسطین عموماً به جبهه شرق فراخوانده[۱] شوند پیشنهاد عزیمت امیرالمؤمنین رضی الله عنه را نیز به جبهه شرق با دلایل زیر رد می‌نماید و می‌گوید:

علی مرتضی رضی الله عنه مخالف عزیمت امیرالمؤمنین رضی الله عنه به جبهه است

«امیرالمؤمنین رضی الله عنه مانند بند گردنبند مروارید است[۲] بقای او سبب جمع و عدم او موجب تفرق و گسیختگی همه مسلمانان است[۳] و دشمنان که از این حقیقت به خوبی آگاهند سعی می‌کنند، در صورت عزیمت او به جبهه، با تلفاتی هر چند زیاد او را از بین ببرند و مسلمانان را دچار تفرق و پراکندگی کنند و از طرف دیگر عزیمت امیرالمؤمنین رضی الله عنه به جبهه به یک معنی روحیه دشمن را تقویت می‌کند زیرا گمان می‌کنند که حتماً از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردارند که امیرالمؤمنین رضی الله عنه برای جنگ با آن‌ها شخصاً به جبهه رفته است[۴]» تجزیه و تحلیل علی مرتضی رضی الله عنه به حدی آگاهانه و صمیمانه است که اکثریت قاطع رأی‌دهندگان رأی او را قبول می‌کنند و امیرالمؤمنین رضی الله عنه از تصمیم خویش منصرف و طی فرمان زیر نعمان بن مقرن را، که در این هنگام پیشکار دارایی در کَسْکَر است، با سمت فرماندهی کل منصوب می‌دارد: «به

---

[۱]ـ نظر عثمان بن عفان (ذی‌النورین رضی الله عنه) این بود که امیرالمؤمنین رضی الله عنه شخصاً در رأس تمام نیروها به جبهه برود الکامل، ج۳، ص۷ ولی در طبری، ج۵، ص۱۹۴۳ عثمان بن عفان رضی الله عنه و جمع کثیری از بزرگان اصحاب را مخالف رفتن امیرالمؤمنین رضی الله عنه به جبهه نوشته.

[۲]ـ الکامل، ج۳، ص۸ و طبری، ج۵، ص۱۹۴۳ و الاخبار الطوال، ص۱۳۴ در البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۷ نوشته اول سعد این پیشنهاد را به امیرالمؤمنین رضی الله عنه کرد که شخصاً به جبهه برود و پیشنهاد سعد به مشورت گذاشته شد.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

نام خداوند بخشنده مهربان ... ای نُعمان بن مُقرّن[۱]! سپاه ایران در نهاوند تجمع کرده است و درصدد حمله به سپاه اسلام برآمده‌اند، به محض رسیدن این نامه در رأس سپاهیان منطقه کسکر به سوی نهاوند حرکت کنید و در محل (ماه)[۲] منتظر وصول نیروهای کمکی ما باشید و بعد از وصول نیروها به نهاوند حمله کنید و با توجه به مسئولیت سمت فرماندهی این سه نکته را دقیقاً رعایت نمایید: ۱ـ سپاه را در راه‌های ناهموار و پرپیچ و خم عبور ندهید و کاری نکنید که سپاه قبل از رسیدن به میدان جنگ خسته و کوفته شوند[۳] ۲ـ حقوق تمام سپاهیان را بالسویه رعایت کنید که حق هیچ فردی را ضایع ننمایید و کاری نکنید که به وسیله ظلم و ستم شما افرادی به کفر و بی‌ایمانی روی آورند[۴]! ۳ـ و هیچ فردی را متحمل زحمات طاقت‌فرسا نکنید، زیرا حفظ جان یک فرد مسلمان در نظر من از یک صد هزار دینار (معادل پانصد میلیون تومان) بیشتر ارزش دارد[۵]».

امیرالمؤمنین ﷺ پس از ارسال این فرمان بلافاصله نیروهای امدادی را به محل (ماهان) اعزام می‌دارد:

۱- پنج هزار نفر از سپاهیان مدینه زیر فرمان پسرش عبدالله[۶] و معاونت مُغَیره.

۲- طی نامه‌ای به ابوموسی اشعری فرمانده پادگان بصره دستور می‌دهد در رأس ده هزار نفر از سپاهیان بصره در محل (ماه) خود را به نُعمان معرفی نماید[۷].

---

[۱]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۸ در این دو مرجع نامه امیرالمؤمنین ﷺ به عین عبارت کتاب نقل گردیده است و در این نامه این دو مطلب: «کاری نکنید که به وسیله ظلم شما افرادی به کفر روی آورند، جان یک نفر مسلمان در نظر من از یک صد هزار دینار باارزش‌تر است» حقیقتاً قابل توجه و شایان تقدیر است.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ فتوح الفتوح، سیدان، ص۵۲، به نقل از ترجمه تاریخ طبری.

[۷]ـ فتوح الفتوح، سیدان، ص۵۲ و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۳۳.

۳- و طی نامه‌ای به عبدالله بن عبدالله بن عِتْبان فرمانده پادگان کوفه دستور می‌دهد که از پادگان کوفه دو سوم را به محل (ماه)[۱] اعزام دارد[۲].

۴- و به تمام پاسگاه‌ها و پادگان‌هایی که از نهاوند نزدیک هستند دستور می‌دهد تا اطلاع ثانوی سپاه ایران را در نهاوند با زد و خورد و جنگ‌های چریکی و نامنظم سرگرم نمایند[۳].

ستون‌های سی هزار نفری[۴] سپاه اسلام یکی بعد از دیگری به محل (ماه) رسیده و زیر فرمان نُعمان بن مُقرِّن به سوی نهاوند حرکت کرده و در نزدیکی شهر نهاوند در محلی که بعداً به گورستان شهداء غریبان (قُبور الشهداء[۵]) موسوم گردید مستقر می‌گردند و در همان شب نعمان سواره‌نظامی را به نام (قیس بن هبیر) مخفیانه برای کسب اطلاع از استحکامات نهاوند و کم و کیف نیروهای دشمن به سوی شهر می‌فرستد، و به فاصله کمی از دیوار حصار شهر ناگاه اسب قیس متوقف می‌گردد و هر چه او را تازیانه و مهمیز می‌زند از جای خویش حرکت نمی‌کند و وقتی در حال تحیر از اسب پیاده می‌شود و در تاریکی شب دست و پای اسب خود را با دقت مشاهده می‌کند و خارهای آهنی سه‌گوشه را در آن‌ها می‌یابد[۶] و پس از آن که به زحمت زیاد آن‌ها را بیرون می‌آورد با پای پیاده کمی جلوتر می‌رود و برایش معلوم می‌شود که سپاه ایران در تمام معابر و گذرگاه‌ها مقدار زیادی از این خارهای سه‌گوشه آهنی را پاشیده است تا از حمله سواره‌نظام‌های دشمن جلوگیری نمایند، قیس به سپاه اسلام برمی‌گردد و در گزارش خویش به نعمان می‌گوید: «در پیرامون حصار بلند و محکم شهر خندق‌های وسیع و عمیقی را کنده‌اند و آن‌ها را پر از آب نموده‌اند و در تمام معابر و گذرگاه‌هایی

---

[۱]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۱.

[۲]ـ فتوح البلدان بلاذری، ص۳۰۰ و در طبری، ج۵، ص۱۹۴۵ پیشنهاد علی مرتضی رضی الله عنه بوده است.

[۳]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۱.

[۴]ـ الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۲ و الکامل، ج۳، ص۲ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۸.

[۵]ـ فتوح الفتوح، ص۶۹ به نقل از اعثم کوفی.

[۶]ـ فتوح الفتوح، سیدان، ص۶۹ و ۷۰ به نقل از اعثم کوفی تاریخ اعثم کوفی تألیف خواجه محمد بن علی، اوایل قرن چهاردهم ترجمه احمد بن محمد مستوفی، ص۹۴. الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۳ نیز از این میخ‌ها بحث کرده اما به شکل دیگر الکامل، ص۱۲.

که به شهر وصل می‌شود خارهای سه‌گوشه آهنی پاشیده‌اند و حمله به شهر امکان ندارد[۱]».

فردای آن شب خبر استقرار سپاه اسلام در چند فرسخی نهاوندن به فیروزان می‌رسد و فیروزان گمان می‌کند حرکت سپاه اسلام به سوی نهاوند کاملاً ناسنجیده بوده و بر اثر ناآگاهی مسلمانان از قدرت نظامی و شکوه سران نظامی سپاه ایران به عمل آمده است و به فرمانده سپاه اسلام پیام می‌دهد که کسی را برای مذاکره پیش او بفرستد[۲] در حالی که هدفش این است که قدرت و شکوه ارتش ایران را به آن‌ها نشان دهد و روحیه آن‌ها را تضعیف و آن‌ها را به هزیمت ناچار کند.

نماینده سپاه اسلام در شهر نهاوند

و اینک مغیره با ریش بلند[۳] و کاکل نسبتاً دراز، و دارای چشمانی بینا[۴]، با ظاهری بسیار تمیز و ساده و باطنی خیلی عمیق، به شهر بزرگ و صنعتی نهاوند وارد گشته، و به وسیله گاردهای محافظ که با قهر و خشونت او را هل می‌کنند و مانند مرتکبین جرم‌های سیاسی با او رفتار می‌کنند[۵] به تالار فرماندهی فیروزان راهنمایی می‌گردد و مغیره که احساس کرده این بی‌تربیتی امری است فرمایشی و به دستور فیروزان و به خاطر مرعوب کردن او به عمل آمده است در چند قدمی تخت فیروزان در کمال بی‌باکی ظاهراً بر گاردها و در حقیقت بر فیروزان فریاد می‌کشد و به گاردها می‌گوید: «من برحسب دعوت خودتان به این جا آمده‌ام و بدرفتاری با سفرای کشورهای خارجی مخالف اصول تربیتی و اخلاقی همه ملت‌ها است و من به شما اطمینان

---

[۱]ـ فتوح الفتوح، سیدان، ص۶۹ و ۷۰ به نقل از اعثم کوفی تاریخ اعثم کوفی تألیف خواجه محمد بن علی، اوایل قرن چهاردهم ترجمه احمد بن محمد مستوفی، ص۹۴. الفتوحات الاسلامیه، ص۱۴۳ نیز از این میخ‌ها بحث کرده اما به شکل دیگر الکامل، ص۱۲.

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۳۵ و این مرجع به جای فیروزان (بندار) را نام برده و حیاة عمر ﷺ، ص۲۷۵ و الفاروق ﷺ، ج۲، ص۳۴ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۹.

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۳۵ و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۳۵ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۹.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

می‌دهم که در میان قوم خویش از این فرمانده شما (اشاره[۱] به فیروزان) والاترم». فیروزان تحت تأثیر بیانات متهورانه مغیره قرار گرفته و به گاردها فرمان می‌دهد که مزاحم او نشوند[۲]، و مغیره در جایی می‌نشیند و می‌بیند که فیروزان در لباس زربفتی ظاهر گشته و بر تخت طلایی نشسته و تاج زرین و مرصعی بر سر نهاده[۳] است و امرای ارتشی با دست‌بندها و بازوبندهای طلا و مدال‌هایی از جواهرات و شمشیرهای مرصع درگرداگرد او در حال خبردار نظامی بدور او حلقه زده اند و سکوت همانند بالهای کرکس بر سر آن‌ها سایه انداخته است و فرمان‌های فیروزان فقط به اشاره چشم و ابرو صارد می‌شود، و ماموریتها نیز به حدی سریع و بدون صدای پا انجام می‌شوند، که گویی این مامورین اشباحی متحرک یا از جنس جن و شیاطین[۴] هستند و همانند انعکاس پرتو این‌همه طلاها و زینت‌آلات بر سقف و دیوار صاف و صیقلی تالار، در سکوت مطلق و با حالت لرزان، عرض و طول این تالار را در کمتر از یک لحظه می‌پیمایند!!

مغیره نماینده سپاه اسلام، در حالیکه نگاه تأثرآمیزی، نه نگاهی حاکی از رشک و حسد، به صحن تالار می‌اندازد طبق تفکر و بینش یک مسلمان از مشاهده این اوضاع به کلی منزجر گشته و با خود می‌گوید: «بیچاره مردم[۵] رنجدیده ایران با عرق جبین و کد یمین این همه طلا و نقره را به دست آورده اند و همین زورمداران ستمگر با زور شمشیر آن‌ها را از این مردم زحمتکش گرفته‌اند، این طلا و نقره را چه کسی به دست آورده و چه کسی از آن‌ها استفاده می‌کند؟ راستی سرمایه‌های مردمان رنجدیده ایران چرا در این نوع تالارها زندانی می‌شوند؟و چرا در جهت رشد اقتصادی و فرهنگی و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۳۵ و الفاروق عمر ﷺ، ج۲، ص۳۴.

[۴]ـ طبری، ج ۵، ص ۱۹۳۵ و الفاروق عمر، ج ۲، ص ۳۴.

[۵]ـ اینکه مغیره این تصورات را داشته و با خود این مطالب را گفته است در هیچ کتابی نوشته نشده است اما با توجه به این مطلب که مغیره و امثال مغیره و یاران پیامبر ﷺ تحت تاثیر آیه‌های قرآن و فرموده‌های پیامبر ﷺ از همه شک لهای استثمار و ستم و تفاوت‌های بیجای طبقاتی نفرت پیدا کرده‌اند این تصورات استنباط می‌گردد.

شکوفایی زندگی این مردم محروم به کار برده نمی‌شوند؟ و اضافه بر این‌ها، آخر این کله متعفن و پوسیده (فیروزان) به چه مجوزی خود را در این همه طلاها پیچیده، و هر فرمانی را به هر بنده‌ای از بندگان خدا بدهد باید سر از پا نشناخته از او اطاعت کند و بندگی و بعودیت او را قبول کند در حالیکه او خودش نه از خدا و آفریدگار جهان آگاه است و نه از او اطاعت می‌کند؟!»

در حالیکه مغیره در همین فکرهای است، ناگاه فریاد خشن و آ«رانه فیروزان خطاب به مغیره سکوت تالار را می‌شکند و می‌گوید: «شما عرب‌ها از تمام مردمان روی زمین گرسنه‌تر[1] و بدبخت‌تر و بی‌فرهنگ‌تر هستید، و اگر بیم آن نمی‌داشتم که خون کثیف[2] و لاشه متعفن شما خاک پاک ایران زمین را آلوده می‌کند به افسران ارشد خویش دستور می‌دادم که در رأس یکصد و پنجاه هزار مرد جنگی به شما حمله کنند و در عرض یک ساعت تمام افراد سپاه شما را نقش زمین نمایند و حالا نیز اگر از جان خویش بیزار نیستند هرچه زودتر خاک ایران را ترک کنید»[3]

مغیره نماینده سپاه اسلام بدون کمترین توجهی به این بلوف‌های نظامی با کمال تهور و متانت در جواب فیروزان می‌گوید: «سپاس به خدا و درود بر پیامبرش محمدﷺ و بعد آنچه درباره عرب‌ها گفتی نسبت به ماقبل اسلام کاملاًدرست است اما بعد از آنکه خدا بوسیله بعثت پیامبرش محمدﷺ ما را بدین اسلام هدایت کرد اوضاع به کلی تغییر کرد[4] و ذلت و بدبختی ما به عزت و قدرت و خوشبختی مبدل گردید، و ما ماموریت داریم که امثل شما ستمگران از خدا بی‌خبر را از اریکه قدرت و حاکمیت به خاک مذلت پایین بیاوریم[5] مگر اینکه در سرزمین شما کشته شویم».

مغیره پس از این پاسخ از جای خود برخاست و تالار فرماندهی را ترک نمود و به

---

[1]ـ طبری، ج ۵ ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۰۹ و الفاروق عمر، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ و حیاة عمر، ص ۲۷۵.

[2]- همان

[3]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۰۹ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۳۶ و حیاة عمر، ص ۲۷۵ و الفاروق، ج ۲، ص ۳۵.

[4]- همان

[5]- همان

سوی سپاه اسلام برگشت و فیروزان پس از رفتن مغیره لحظه‌ای در سکوت فرو رفت و سپس چند مرتبه سرخود را بالا و پایین نمد و تلویحا[1] به اطرافیان خویش فهماند که این عرب حرفش درست و حقیقت همان است که او گفت.

نعمان پس از برگشتن مغیره و شنیدن گزارش او، به منظور اتخاذ تصمیم شورایی[2] را تشکیل داد، عمروبن معدی[3] کرب نظر داد که بدون توجه به استحکامات نظامی به شهر حمله کنند، اما اکثریت با او مخالفت کرده و گفتند: «شجاعت باید در مقابل انسان‌ها باشد نه در برابر سنگ و آهن و استحکامات غیرقابل نفوذ» و طلحه‌بن خویلد گفت: «محاصره نظامی نیز فایده‌ای ندارد[4] و برای بیرون آوردن آن‌ها از شهر چاره این است که چند دسته از سواره نظام ما از شهر نزدیک شوند و پس از مدتی درگیری با آن‌ها ناگاه در مقابل آن‌ها فرار کنند و سپاه ما نیز همزمان با هزیمت آن‌ها با یک عقب‌نشینی تاکتیکی به پشت این کوه‌ها و تپه‌ها منتقل شود، و سپاه ایران نیز به خیال تعقیب ما یکجا از حصار شهر بیرون می‌آید و رد قلب وسیع این صحراها در مقابل سپاه اسلام قرار می‌گیرد» اهل جلسه عموماً این نظر را قبول کردند و وقتی دسته‌هایی از سپاه به سرکردگی قعقاع پس از مدتی جنگ و زد و خورد فرار کردند و گزارش به فیروزان رسید که سپاه اسلام عموماً از محل خویش حرکت کرده و فرار نموده‌اند، چون برای فرار آن‌ها توجیه معقولی پیدا نکردند اینطور حدس زدند و شایع کردند که حتماً خبر وفات امیرالمومنین به سپاه رسیده[5] است و مسلمانان دچار اختلاف و نزاع

---

[1]- در همین مراجع (البدایه و النهایه و طبری) نقل شده که فرمانده کل سپاه ایران به اطرافیان خویش گفت: «اَما وَاللهِ اَنَّ الاعْوَرَ لَقَد صَدَّقَكُ« ما فِي نَفْسِهِ» یعنی آگاه باشید به خدا این یک چشم آنچه در دل داشت صریحاً به شما گفت.

[2]- طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۰ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۰۹ و حیاة عمر،ص ۲۷۶ و الفاروق عمر، ج ۲، ص ۳۶ الکامل، ج ۲، ص ۱۱ در ذیل آینده توضیح می‌دهیم که خود این مطلب نیز شایعه است و اگر سپاه ایران همچنین تصوری داشته باشد بر مبنای خبر از سپاه اسلام نبوده است.

[3]- همان

[4]- همان

[5]- توجه فرمایید تمام کتاب‌هایی که این عقب‌نشینی تاکتیکی را نقل کرده‌اند مانند الفتوحات، الکامل، البدایه و النهایه و تاریخ طبری و حیات عمر و الفاروق عمر و غیره هیچکدام نقل نشده که

گشته‌اند و در چنین شرایطی فرصت بسیار خوبی است که ارتش نیرومند ایران سریعاً را به پادگان‌های بصره و کوفه رسانیده و نیروهای مسلح را در تمام بین‌النهرین تار و مار کرده و مداین (پایتخت شاهنشاهی ایران) را، در این فرصت مناسب از تصرف اجانب خارج نمایند.

فیروزان، در همین رؤیاهای شیرین طی یک فرمان نظامی تمام نیروها را از دروازه‌ای که میخ‌های سه وشه را جمع کرده بودند از حصار شهر خارج و در رأس آن‌ها در تعقیب سپاه فراری راه بین‌النهرین را پیش گرفت. اما همینکه در انتهای دشت جنوبی به دامن کوه‌ها و تپه‌ها رسید ناگاه صدای تکبیر و خروج قهرمانان سپاه اسلام از سینه تپه‌های مجاور، سپاه ایران را به رعب و هراس انداخت و فیروزان یقین پیدا کرد که سپاه اسلام فرار نکرده است و شایعه وفات امیرالمومنین هم بی‌اساس بوده و بلکه سپاه اسلام با یک عقب‌نشینی تاکتیکی سپاه ایران را از پناه استحکامات شهر خارج کرده و در معرض حملات خویش قرار داده است. ناچار دستور می‌دهد سپاه در همان نقطه متوقف و صف‌آرایی را در مقابل دشمن آغاز کند[1]، و نعمان بن مقرن نیز سپاه اسلام را صف‌آرایی می‌کند.

نعمان بن مقرن سپاه اسلام را برای حمله آماده می‌کند

روز جمعه است[2] و نزدیکی‌های ظهر است که نعمان از تلاوت آیه‌های جهاد، با بیانات هیجان‌انگیز، سپاه اسلام را آماده حمله می‌کند و در فرازهایی از حطابه‌اش می‌گوید: «خدا که در مراحل اولیه به وعده خویش نسبت به نصرت و پیروزی مسلمانان وفا کرده است، هنگام آن فرا رسیده است که در این مراحل آخر نیز به وعده خویش وفا کند، و یقیناً همین نصرت و پیروزی را نیز خواهید دید شما بدانید سپاه

سپاه اسلام خبر وفات امیرالمومنین را منتشر کرد و تنها در ذیل زندگانی عمر، الکساندر مازاس، ص ۱۲۳ نوشته شده: «بعضی نوشته اند نعمان خبر وفات خلیفه را انتشار داد» و چون این مطلب در هیچ کتاب معتبر تاریخی وجود ندارد، پس شایعه‌ای است بی‌اساس تا بدین وسیله پیروزی مهم نهاوند را بر اساس دروغ (نعوذ بالله) یک یاز یاران پیامبر بنا کنند.

[1]- طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۲ و فتح‌الفتوح، شمس الدین سیدان، ص ۷۲ به نقل از تاریخ اعثم کوفی، ص ۱۰۵.

[2]- همان

مقابل ما به دستور یکی از ستمگران روزگار و به خاطر حفظ قدرت و خصیصه بهره‌کشی و استثمار مردمان رنجدیده[۱] با ما می‌جنگند، اما ما مسلمانان به فرمان خدا و رهایی انسان‌ها از جور و ستم و بیدادی و نشر دین و تعالیم آسمانی با آن‌ها می‌جنگیم و به یاد بیاورید که پیامبر خدا محمدﷺ همیشه در آغاز وقت یکی از نمازها فرمان حمله به دشمن را صادر می‌فرمود[۲]، و ما نیز به پیروی از پیامبر خداﷺ لحظاتی دیگر که وقت آغاز نماز جمعه مسلمانان و مقارن دعای آن‌ها برای سپاه اسلام است فرمان حمله را با گفتن سه الله اکبر[۳] صادر می‌نماییم».

حمله سپاه اسلام به سپاه ایران در نهاوند

و اینک نعمان تکبیر سوم را هم گفته[۴] و در رأس سپاه سی‌هزار نفری اسلام به سپاه یکصد و پنجاه هزار نفری ایران حمله کرده است و نعمان در حالیکه پرچم را در یک دست[۵] و شمشیر را در دست دیگر دارد، مانند زبانه آتشی هولناک در صفوف دشمن شکافی را ایجاد می‌کند و سپاهیان اسلام به دنبال او همانند حریقی خطرناک قواره‌های تنومند پیشگامان سپاه دشمن را بر زمین معرکه می‌کوبند و از خون کشته شدگان، زمین معرکه لغزندگی پیدا می‌کند[۶]، در این اثنا جنگاوران[۷] ایرانی در کنار ستون‌های زره‌پوش مستقر بر هفتاد حلقه فیل جنگی و زیر فرمان (پورذان پسر گودرز) در طنین حماسه‌های ملی به سپاه اسلام حمله می‌کنند[۸] و در لحظاتی غلبه

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۰، الکامل، ج ۲، ص ۱۳ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۳.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۰، الکامل، ج ۲، ص ۱۳ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۳.

[۶]- مرجع سابق

[۷]- فتح الفتوح، شمس‌الدین سیدان، به نقل از تاریخ اعثم کوفی و فتح‌الفتوح در ص ۷۷. این سپاهی اکتیک شناس به نام قیس‌بن هیبرت المرادی نام برده و در ص ۵۸ از هفتاد حلقه فیل جنگی بحث کرده.

[۸]- مرجع سابق

آشکار سپاه ایران را بر سپاه اسلام نشان می‌دهند، اما دیری نمی‌پاید که تاکتیک‌شناسان سپاه اسلام با یک یورش فداکارانه، خرطوم سه فیل جنگی پیشتاز را از دم شمشیر می‌گذرانند و نیمی از نیروی زره‌پوش سپاه ایران را از کار می‌اندزازند، و در حالیکه از قتل و کشتار سربازان ایرانی بار دیگر زمین را سرخ و لغزنده می‌نمایند و به طور سریع در قلب سپاه دشمن در حال پیشروی هستند، ناگاه پای اسب فرمانده کل سپاه اسلام (نعمان[۱] بن مقرن) در زمین لغزنده از خون کشته شدگان می‌لغزد و فرمانده به زمین می‌افتد و این سردار بزرگ سپاه اسلام، به دست یک سرباز ناشناس[۲] شهید می‌گردد و دعایش که از خدا درخواست شهادت کرده بود، قبول می‌شود[۳]، و شهادت این فرمانده فداکار و مقتدر اوضاع جنگ را به نفع سپاه ایران تغییر می‌دهد و اگر چه نعیم برادر نعمان برای مخفی کردن شهادت او فوراً پارچه‌ای را بر نعش او کیده و پرچم را برداشته و به جنگ ادامه داده تا پرچم را به دست حذیفه (که طبق وصیت نعمان او فرمانده سپاه است) رسانیده، ولی ناگاه این تحول برای دشمن آشکار گشته و روحیه رزمی آن‌ها را تقویت می‌نماید، و یکی از سرداران ایران به نام (آذرگرد[۴]) که تاج طلایی مرصع به جواهر بر سر و بر فیل تنومندی سوار و نیروی زره‌پوش مستقر بر چند فیل جنگی نیز از او محافظت می‌کنند.

گاهی سپاه اسلام و گاهی سپاه ایران غالب می‌شود

با روحیه بسیار قوی وارد صحنه می‌شود و سپاهیان اسلام از حمله این دژهای پولادین[۵] و زیر رگبار تیراندازی و نیزه‌زنی این دژهای پولادین دچار رعب و هراس

---

[۱]- طبری، ج ۵، ص ۵۳ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۰ و الکامل، ج ۲، ص ۱۳. در اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۳۶ نوشته شده که سوید برادرش فوراًجنازه نعمان را به پشت جبهه انتقال داد و لباس‌های او را پوشیده و شمشیر به دست گرفت و به اینصورت به میدان آمد تا روحیه دشمن ضعیف و روحیه مسلمانان قوی گردد.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- مرجع سابق

[۴]- فتح الفتوح، ص ۷۷، به نقل از تاریخ اعثم کوفی.

[۵]- مرجع سابق

گشته و متحمل تلفاتی هم می‌شوند[1]، و بار دیگر غلبه سپاه ایران بر سپاه اسلام آشکار می‌گردد، ولی در همین اثنا یکی از جنگاوران سپاه اسلام به نام (قیس مرادی[2]) مانند شیر خشمگین با نیروی ایمان از جای خود جسته و به فیل پیشتاز (فیل آذرگرد) حمله کرده و با نوک شمشیر آنچنان ضربتی بر خرطوم فیل وارد می‌کند، که خرطوم فیل قطع و از شدت درد دیوانه‌وار راه صحرا را پیش می‌گیرد و آذرگرد را بر زمین می‌زند و به دست یکی از سپاهیان اسلام به قتل می‌رسد[3]، اما بلافاصله سردار دیگر ایرانی به نام (مهربندان) در حالیکه تاج طلایی بر سر و شمشیر مرصعی در دست و بر فیل جنگی نشتسته است جای خالی آذرگرد را پر کرده و در پیشاپیش نیروهای زره‌پوش مستقر بر فیلان جنگی به قلب سپاه اسلام حمله می‌کند و تلفاتی را ببار می‌آورد[4]، و در همین اثنا (عروه طایی) در راس نیروهای تحت فرمان خویش و در طنین صدای الله‌اکبر، بر مهربندان تاخته و با ضربت شمشیر، خرطوم فیل او را قطع و مهربندان بر زمین می‌افتد.

شکست قطعی سپاه ایران

و با شمشیر عروه به قتل میرسد و با قتل چند تن از قهرمانان فیل‌سوار، نیروی زره‌پوش سپاه ایران به کلی متلاشی می‌گردد و این سد زرهی و پولادین برچیده

---

[1] - فتح‌الفتوح، شمس‌الدین سیدان، ص ۷۷. توجه فرمایید: حضور نیروهای زرهی سوار بر فیلان جنگی در صحنه جنگ نهاوند در کتاب‌های البدایه و النهایه، و طبری و الکامل و فتوحات اسلامی و فتوح‌البلدان بلاذری و الاخبار الطوال است و این مطالب فقط از تاریخ اعثم کوفی ترجمه احمد مستوفی در فتح‌الفتوحان نقل گردیده است.

[2] - مرجع سابق

[3] - مرجع سابق

[4] - فتح‌الفتوح، شمس‌الدین سیدان، ص ۷۷.

توجه فرمایید: حضور نیروهای زرهی سوار بر فیلان جنگی در صحنه جنگ نهاوند در کتاب‌های البدایه و النهایه، و طبری و الکامل و فتوحات اسلامی و فتوح البلدان بلاذری و الاخبار الطوال نیامده است و این مطالب فقط از تاریخ اعثم کوفی ترجمه احمد مستوفی در فتح‌الفتوح نقل گردیده ا ست.

می‌شود و حمله عمومی سپاه اسلام در طنین صداهای الله‌اکبر آغاز می‌گردد[۱] و با شمشیر سپاهیان اسلام سر و دست و پاهای افسران و سپاهیان ایران قطع می‌شوند و تلألو تاج‌ها طلا و طوق و دستبند و کمرهای زرین فرماندهان سپاه ایران که در خون آن‌ها افتاده است روحیه سپاه اسلام را تقویت کرده و روحیه سپاه ایران را نیز تا آنجا تضعیف نموده است که ناگاه از صحنه خارج و عموماً به سوی شهر نهاوند فرار می‌کنند[۲] تا خود را به داخل حصار و استحکامات شهر برسانند و در حالیکه سپاه اسلام با شمشیرهای عریان آن‌ها را تعقیب می‌کند و در پشت سر آن‌ها است سپاه خسته و فراری در تاریکی شب به محوطه میخ‌گزاری[۳] در اطراف شهر و کمین خندق‌های عمیق و پرآب می‌رسد[۴] و تمام ستون‌های سواره نظام در منطقه میخ‌گذاری گیر کرده و به دست سپاهیان اسلام کشته می‌شوند و پیاده‌نظام‌ها نیز در خندق‌ها افتاده غرق می‌گردند[۵] و آمار تلفات سپاه یکصد و پنجاه هزار نفری ایران، علاوه بر سی‌هزار تن[۶] که در اثنای جنگ کشته شده‌اند، در حال فرار و گیر کردن سواره نظام‌ها در منطقه میخ‌گذاری و افتادن پیاده نظام‌ها در خندق‌ها به هشتاد هزار نفر[۷] بالغ می‌گردد و شهر بزرگ و صنعتی نهاوند نیز زیر پرچم اسلام درمی‌آید و فرمانده کل سپاه ایران (فیروزان) نیز که صنعتی نهاوند نیز زیر پرچم اسلام درمی‌آید.

فرجام فرمانده کل سپاه ایران در نهاوند

و فرمانده کل سپاه ایران (فیروزان) نیز که در پیشاپیش سپاه فراری[۸] است ناگاه از

---

[۱]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۰ و الکامل، ج ۳، ص ۱۳ و طبری، ج ۵، ۱۹۳۵.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- الکامل،ج ۳، ص ۱۳ و البدایه و النهایه، ج ۷،ص ۱۱۰ و طبری، ج ۵، در این مراجع عموماً گفته شده که تلفات سپاه ایران در این جنگ بیش از یکصد هزار نفر بوده است.

[۷]- مرجع سابق

[۸]- الکامل، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱.

سپاه جدا گشته و در یکی از کوره راه‌ها از حومه شهر نهاوند دور گشته و سمند بادپای خود را با مهمیز و تازیانه به سوی شهر همدان می‌راند و قعقاع قهرمان معروف سپاه اسلام به راهنمایی نعیم بن مقرن[۱] (برادر فرمانده اول کل سپاه) سریعاً او را تعقیب و سعی می‌کند هرچه زودتر خود را به او برساند و فیروزان به محض اینکه احساس می‌کند که سپاهیان اسلام او را تعقیب می‌کنند بر سرعت حرکت خویش می‌افزاید و خیلی تند و سریع این راه را می‌پیماید، اما ناگاه در سراشیبی یکی از تپه‌ها راه باریک می‌شود و علاوه بر اینکه کاروانی این راه باریک را اشغال کرده صخره‌ها و سنگلاخ‌های بزرگ آنچنان اطراف راه را گرفته‌اند که سوار[۲] نمی‌تواند از آن عبور کند و فیروزان ناچار می‌شود از اسب خود پیاده شود[۳] و از ترس جان خویش از کوه بالا رود و در کنار صخره‌ها خود را از سپاهیان اسلام مخفی کند، اما قعقاع از دور می‌بیند که این کاروان سد راه فرار او گشته و از کوه بالا می‌برد و در اندک زمانی خود را به او می‌رساند و او را می‌کشد[۴]، و این فرمانده ستمگر و طلاپوش و مغرور و پرمدعا که خونش بر زمین جاری شده است، چند روز قبل در تالار فرماندهی خویش به مغیره نماینده سپاه اسلام، چنین گفته بود: «من نمی‌خواهم خون کثیف اعراب و لاشه متعفن آن‌ها خاک پاک ایران زمین را آلوده کند والا فرمان می‌دهم نیروهای مسلح ما در عرض یک ساعت تمام افراد سپاه شما را به خاک و خون بکشند[۵]».

و چون این کاروان سد راه فرار این فرمانده ستمگر و جنایتکار گردید و بارهای این کاروان عسل بود در میان سپاهیان اسلام این جمله بر سر زبان‌ها افتاد که (إِنَّ لله

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- الکامل، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱.

[۳]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۴ و الکامل، ج ۳، ص ۱۴ طبق مرجع اول قعقاع فیروزان را کشته و طبق مرجع دوم او را دستگیر کرده و طبق مرجع سوم بعد از دستگیری قعقاع، مسلمانان فیروزان را کشتند.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- این نوع نکته‌ها از تاریخ برای فرماندهان و فرمانروایان مستکبر و مغرور و نامسلمان و طاغوتی چقدر جای عبرت است.

جُنُودا مِنْ عَسَلٍ) خدا از عسل هم سپاهی دارد که این سپاه دشمنان خدا را به کمین می‌اندازند و این سراشیبی را (عَسَل) نامیدند[۱].

پس از تار و مار شدن سپاه ایران، سپاهیان اسلام به فرماندهی حُذَیفَه، از تمام دروازه‌ها وارد شهر نهاوند می‌شوند و اعلان می‌کنند که تمام ساکنان شهر در امان هستند و سپاه اسلام به ثروت و دارایی آن‌ها (جز جِزْیه سالیانه) کاری ندارد آنگاه به دستور حذیفه غنایم جنگی، که شامل تاج‌های طلایی و زینت‌الات افسران و اسلحه سپاهیان همچنین تمام جواهرات و خزاین دولتی که در تالار فرماندهی و در جاهای دیگر پیدا شده است، در یکجا جمع می‌شود[۲] و برای جدا کردن خمس و تقسیم بقیه در اختیار (سائب‌بن اقرع[۳]) که برگزیده امیرالمومنین است، گذاشته می‌شوند و سهم هر سواره نظام شش هزار درهم[۴] (معادل ششصد مثقال طلا) و سهم هر پیاده نظام یک سوم این[۵] مبلغ (دویست مثقال طلا) تعیین می‌گردد. پس از آرام شدن شهر و تقسیم غنایم، یکی از موبدان که از امان دادن مردم بی‌خبر است،

دو صندوق پر از جواهرات و طلا هدیه سپاه برای امیرالمومنین

یا به علت اینکه متصدی آتشکده نهاوند بوده از جان خود می‌ترسد، به نزد حذیفه می‌شتابد و به او می‌گوید: «مرا امان بدهید تا محل یک یاز خزاین دولتی را به شما نشان دهم» حذیفه او را اما می‌دهد و موبد نیز محلی را به او نشان می‌دهد که دو صندوق[۶] مملو از طلا و جواهرات در آنجا نهفته است و سپاهیان اسلام که هر یک سهم

---

[۱]- البدایه و النهایه و طبری و الکامل همان صفحه‌ها

[۲]- الکامل، ج ۳، ص ۱۴ و طبری، ج ۵، ص ۹۵۴ و ۱۹۵۶ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱. توجه: مرجع اول اندازه سهم سواره و پیاده را در ص ۱۶ و مرجع دوم فقط سهم سواره را نوشته و سهم پیاده،ص ۱۹۵۵.

[۳]- مرجع سابق.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

[۶]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱، الکامل،ج ۳، ص ۱۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۴، مرجع دوم از حدیقه نام نبرده است.

مناسب را دریافت کرده‌اند، متفقاً نظر می‌دهند که این دو صندوق دست‌نخورده همراه خمس غنایم برای امیرالمومنین فرستاده شود[۱] و حذیفه قبلاً طریف‌بن سهم[۲] را برای گزارش خبر پیروزی و به دنبال او نیز سائب‌بن اقرع[۳] را همراه خمس غنایم و صندوق‌های جواهرات به مدینه می‌فرستد و از آنطرف نیز امیرالمومنین شب‌ها و روزها را در حال فکر و با نگرانی می‌گذراند و از نتایج این جنگ سرنوشت به حدی در فکر است که روز جمعه هنگام خواندن خطبه، همزمان با حمله سپاه اسلام ناگاه در بین قافیه‌های خطبه می‌گوید: «یا ساریة الجَبَل الجَبَل[۴] إظَلَمَ مَنْ اِسْتَرْعی الذِّئْبَ الغَنَمَ» کسی

---

[۱]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۱ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۵.

[۲]- همان.

[۳]- همان

[۴]- البدایه و النهایه، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ و الکامل، ج ۳، ص ۴۲ و الفتوحات الاسلامیه، ص ۱۶۰ و الرساله القشریه، ابوالقاسم قیشری، ص ۱۵۹ (باب کرامات الاولیاء) و عبقریه عمر، محمد عقاد، ص ۴۸۵، اتمام الوفاء، ص ۱۱۶ و الفاروق عمر، هیکل، ج ۲ ص ۷۳ و ۷۲ و شرح عقاید نسغی (مبحث کرامات اولیا) ص ۲۲۷ و تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ص ۱۰ و اسدالغابه و تاریخ اعثم کوفی، ص ۸۲ و از محمد ثین (به نقل الفتوحات الاسلامیه، ص ۱۶) بیهقی و ابونعیم و ابن مردویه و ا بن اعرابی و اللالکای نیز این مطلب را با عبارت متفاوت نقل کرده‌اند. ولی الاخبار الطوال، دینوری، و فتوح‌البلدان، بلاذری، این مطلب را نقل نکرده و کسی نیز این مطلب را از امام مالک در موطا و از صحاح سته (مسلم و بخاری و نسائی و ابوداود و ترمدی و ابن ماجه) نقل نکرده است و تاریخ یعقوبی، ص ۴۵، ج ۲، نقل کرده است و نقاط اختلاف و اتفاق کسانی که این مطلب را روایت کرده‌اند از این قرار است. نقاط اختلاف: الف:تفتازانی و اعثم کوفی و مولف فتح‌الفتوح و تاریخ یعقوبی این مطلب را در جنگ (نهاوند) نقل کرده‌اند (سال بیستم) و تاریخ طبری و الکامل و البدایه و النهایه و اتمام الوفاء و الفاروق عمر و الفتوحات الاسلامیه این مطلب را درجنگ (فسا و دار ابجرد سال بیست و سوم روایت کرده‌اند و شیخ الاسلام زکریای انصاری در حاشیه رساله قشیریه در جنگ‌های شام یا مصر (سال پانزده یا نوزده) نقل کرده است و بقیه راواین به ذکر اصل مطلب اکتفا کرده و محل و سال وقوع آن را ذکر نکرده‌اند.

ب: در عبقریه (عقاد) و اسدالغابه و تهذیب الاسماء و تاریخ الخلافاء به نقل اخبار عمر (طنطاوی) ساریه پسر (حصن) معرفی شده و در اتمام الوفاء و طبری الکامل و البدایه و النهایه و الفتوحات و

که شبانی گوسفندان را به گرگ بسپارد ظلم کرده است، ای ساریه! (بالای) کوه (بالای) کوه بروید، و پس از پایان نماز جمعه وقتی علی مرتضی از او می‌پرسد: «تو در خطبه چه کسی را صدا کردی؟ امیرالمومنین می‌گوید: مگر تو شنیدی؟ علی مرتضی می‌گوید: بلی من و همه حاضران در این مسجد شنیدیم، امیرالمومنین گفت: به

الفاروق عمر و تارخی یعقوبی و تاریخ اعثم کوفی ساریه پسر (ذنیم) معرفی گردیده و در بقیه ساریه معرفی نگردیده.

ج: در البدایه و النهایه به روایت واقدی و در اسدالغابه و تهذیب‌الاسماء و الخلفا به رویات اخبار عمر این مطالب به صورت ارتجالی و بدون مقدمه در اثنای خطبه جمعه از زبان امیرالمومنین جاری گردیده، و بعد از پایان یافتن نماز وقتی علی مرتضی به او گفته تو این حرف را به که گفتی؟ امیرالمومنین در جواب گفته مگر تو شنیدی؟ علی مرتضی گفته من و همه اهل مسجد شنیدیم امیرالمومنین درجواب او گفته: وقع فی خَلَدی بر دلم ا لقا شد که سپاه اسلام در کنار کوهی که دشمنان در آنجا هستند به مخاطره افتاده‌اند این هشدار را به ساریه دادم که بالای کوه بروند و خدا سپاه‌هایی دارد شاید این مطلب را به آن‌ها برساند اما در روایت طبری و الکامل و الفاروق و اتمام الوفاء امیرالمومنین شب قبل حالت به مخاطره افتاده سپاه اسلام را در خواب دیده و فردا این خواب را بازگو نموده و در رابطه با این خواب این مطلب را به شرح فوق بیان نماید است و کسی حرفی نگفته است و البدایه در روایت دیگر می‌گوید هنگامی که نامه ساریه در رابطه با فتح و پیروزی رسید و اشاره به همان لحظه‌ای کرده بود که امیرالمومنین او را ندا نموده بود کسانی از امیرالمومنین پرسیدند حرفی که همان روز گفتی چه بود؟ امیرالمومنین در جواب گفت: (وَاللهِ ما الْفَیْتُ لَهُ اِلاّ بِشَیْئٍ الْقيَ عَلي لَساني) به خدا من چیزی را در ندایم به ساریه نگفتم جز چیزی که ناآگاه خا بر زبانم آورد.

د: در اکثر این روایت‌ها یک نفر مژده دهنده پیروزی شنیدن صدای امیرالمومنین را بازگو نموده و در برخی روایات از جمله البدایه و النهایه در یک روایت خود ساریه آن را بازگو نموده.

۲- نقطه اتفاق همه این روایت‌ها این است که امیرالمومنین در مدینه ساریه را با ندای خویش هشدار داده و ساریه در یک منطقه بیش از هزار کیلومتری این ندا و هشدار را شنیده (خواه در نهاوند یا فسا و داراب یا مصر) و اما نظر علما و دانشمندان چیست.

۳- علما اشعریه عموماً این مطلب را بدون توجیه و از مقوله کرامات اولیاء الله قبول کرده‌اند و علمای معتزله عموماً آن را رد کرده‌اند زیرا به هیچ خارق‌العاده‌ای به عنوان کرامات اولیاء عقیده نداشته‌اند و خارق‌العاده‌ها را مخصوص انبیا دانسته‌اند و از دانشمندان معاصرشیخ محمد خضری بک در اتمام الوفاء به عنوان کرامات اولیا و محمود عقاد و هیکل از راه (تِلِپاتی) و شبیه تنویم مغناطیسی و انتقال افکار آن را قبول کرده‌اند.

خاطرم رسید که در کنار صحنه جنگ کوهی است که اگر ستونی از سپاه اسلام خود را بر بالای آن برسانند حملات دشمن را دفع و در همین ساعت پیروز می‌شوند و به همین منظور این جمله را بر زبان آوردم، و چندی بعد که مژده دهنده فتح و پیروزی سپاه اسلام به مدینه وارد گردید ضمن نقل اخبار روزهای شدت جنگ گفت: «روز جمعه هنگام ظهر فریادی را شنیدیم شبیه فریاد عمر (امیرالمومنین) که می‌گفت: ای ساریه پسر حصن! بالای کوه بالای کوه، ما بالا رفتیم و پیروز شدیم آنگاه ظریف می‌گوید: «سائب‌بن اقرع همراه همس غنایم جنگی نیز در راه است و او اخبار مفصل این جنگ را به تو می‌دهد» امیرالمومنین با جمعی از اصحاب از شهر خارج و در راهی که به طرف ایران امتداد دارد منتظر رسیدن سائب است، ناگاه سواری از دور ظاهر می‌گردد و عثمان‌بن عفان که ا ز دور او را شناخته می‌گوید: «سایب است». سایب نزدیک شده و پس از سلام و خوشآمد، امیرالمومنین با بیتابی از می‌پرسد: خبر سپاه اسلام چیست؟ سائب می‌گوید: شکست قطعی دشمن و پیروزی کامل سپاه اسلام، امیرالمومین پرسید: نعمان بن مقرن چطور؟ سائب گفت: «در طلیعه پیروزی سپاه اسلام اسب نعمان در خون دشمنان لغزید و نعمان از اسب افتاد و شهید گردید»[1] امیرالمومنین در حالیکه از شنیدن این خبر به شدت متاثر گشته و می‌لرزید و نمی‌توانست از گریه خودداری کند[2]، در میان آه و ناله‌ها گفت: «انا لله وانا الیه راجعون» آنگاه امیرالمومنین درباره سرداران و پرچم‌داران دیگر پرس‌وجو کرد، سائب گفت: آن‌ها نیز در اثنای پیروزی به درجه شهادت رسیدند.

شهدای گمنام از نظر امیرالمومنین

و کسان دیگری نیز به شهادت رسیده‌اند که امیرالمومنین آن‌ها را نمی‌شناسد. امیرالمومنین در حالیکه تاثر و غصه گلویش را گرفته بود در جواب گفت: «عمر چکاره است که آن‌ها را بشناسد؟[3] مهم این است که خدا آن‌ها را می‌شناسد و خدا آن‌ها را در

---

[1]- طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۷.

[2]- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۱۱ و الکامل، ج ۳، ص ۱۵.

[3]- البدایه و النهایة، ج ۷، ص ۱۱۱ و الکامل، ج ۳، ص ۱۵.

راه خویش گرامی داشته است و به شناختن عمر چه نیازی دارند؟»[1]

امیرالمومنین همراه یاران و سائب به شهر برگشت و روز بعد خمس غنایم در بین مسلمانان تقسیم گردید و سائب دو صندوق پر از طلا و جواهرات را به منزل امیرالمومنین برد و گفت: «این دو صندوق هدیه سپاه اسلام است که برای تو فرستاده‌اند»، امیرالمومنین گفت: فعلاً آن‌ها را به بیت‌المال انتقال دهید بعداً درباره آن‌ها تصمیم می‌گیریم[2] و فردای همان روز در کله سحر،

در نظر امیرالمومنین سکه‌های طلا جمره‌های آتش می‌شوند

امیرالمومنین با یک حالتی از خوف و نگرانی، سائب را از کوفه[3] به مدینه فراخواند و با حالتی از رعب و ترس به او گفت: «امشب در خواب ملائکه عذاب خدا را دیدم، که مرا به سوی آن صندوق در حالیکه آتش از آن‌ها زبانه می‌کشد بردند، و مرا تهدید می‌کردند که با همین جَمْره‌های آتش تو را داغ می‌کنیم[4] و من هم فریاد می‌کشیدم که مرا مهلت دهید تعهد می‌کنم که تمام طلاهای این صندوق‌ها را در بین مسلمانان توزیع نمایم و از هول و هراس و ترس آن‌ها از خواب بیدار شدم[5]» آنگاه امیرالمومنین به سائب گفت: «من این صندوق‌ها را از دست تو گرفته‌ام و به دست تو هم برمی‌گردانم تو آن‌ها را به فروش برسان و وجه آن را بر مسلمانان تقسیم کن[6]» سائب

---

[1]- مرجع سابق

[2]- البدایه و النهایة، ج ۷، ص ۱۱۲ و الکامل، ج ۳، ص ۱۶. در طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۷ نوشته شده که امیرالمومنین در همان لحظه ورود سائب به مدینه وقتی سائب به او گفت این دو صندوق هدیه سپاه اسلام است برای تو امیرالمومنین فوراً در جواب گفت: به خدا آن‌ها فهمیده نبوده‌اند و تو نیز فهمیده نیستی هرچه زودتر صندوق‌ها را به همانجا که آورده‌ای برگردان و بر سپاهیان تقسیم کن.

[3]- همان

[4]- همان

[5]- همان

[6]- الکامل، ج ۳، ص ۱۶ و البدایه و النهای، ج ۷، ص ۱۱۲ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۷، وجه فروش این صندوق را چهارده میلیون درهم (معادل چهار صدهزار سکه طلا به وزن یک مثقال نوشته و در

صندوق‌ها را از بیت‌المال گرفته و در مسجد کوفه آن‌ها را در بین بازرگانان به مزایده گذاشت و (عمروبن حریث مخزومی) آن‌ها در مقابل دو میلیون درهم[۱] (معادل یک میلیارد و دویست میلیون تومان) خریده و در بازارهای ایران فروخت و از ثروتمندترین بازرگانان شهر گردید[۲] و سائب نیز وجه نامبرده را در میان سپاهیان اسلام که در جنگ نهاوند شرکت کرده بودند تقسیم نمود.[۳]

فتح الفتوح: پیروزی در جنگ نهاوند

پیروزی سپاه اسلام در جنگ نهاوند فتح‌الفتوح لقب گرفت زیرا پس از این پیروزی دروازه‌های پیروزی از تمام جهات بر روی سپاه اسلام گشوده شد و سپاه اسلام که در مدت هشت سال توانسته بود از مرزهای بین‌النهرین تا نهاوند پیشروی کند پس از پیروزی در جنگ نهاوند توانست فقط در مدت دو سال تمام ایالات و ولایات ایران بزرگ[۴] را به زیر پرچم اسلام ردآورد و در شمال شرقی تا کناره‌های جیحون، آمودریا، پیش رفتند و منطقه (طخارستان) و شهر مرو و بلخ را (در عمق خاک افغانستان فعلی و ترکستان شوری سابق) به زیر پرچم اسلام درآورند، و سپاهیان اسلام در برابر چشم مرزبانان خاقان ترک و فغفور چین از مرزهای مناطق آزاد شده پاسداری می‌کردند و در جنوب شرقی نیز بعد از آزاد کردن استان وسیع مکران صدها کیلومتر در عمق پاکستان فعلی پیشرفت نموده و سپاه اسلام درکناره‌های رود (سند) مستقر گردیدند و در شمال نیز پس از آزاد کردن طبرستان، مازندران، و گرگان در سواحل دریای خزر مستقر شدند و در شمال غربی پس از آزاد کردن آذربایجان و ارمنستان و در بند

البدایه و النهایه نوشته که از وجه فروش این صندوق به هر سواره نظام چهار هزار درهم (معادل چهارصد سکه طلا یک مثقالی) رسید و سپاهیان اسلام سی‌هزار نفر بودند.

[۱] - الکامل، ج ۳، ص ۱۶ و البدایه و النهای، ج ۷، ص ۱۱۲ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۷، وجه فروش این صندوق را چهارده میلیون درهم (معادل چهار صدهزار سکه طلا به وزن یک مثقال نوشته و در البدایه و النهایه نوشته که از وجه فروش این صندوق به هر سواره نظام چهار هزار درهم (معادل چهارصد سکه طلا یک مثقالی) رسید و سپاهیان اسلام سی‌هزار نفر بودند.

[۲] - همان

[۳] - همان

[۴] - شامل بخشی عظیم از افغانستان و ترکستان شوروی سابق.

شروان و منطقه (بلنجر) به طور دویست فرسخ فراتر از محل شهر باکو در عمق خاک شوروی سابق پیش رفتند و با اعزام نیروها به سوی تفلیس و قلعه معروف (اللان) در نقاط مشرف بر دریای سیاه و نزدیک به آخرین نقطه مرز آسیا و نخستین نقطه نامبرده[1] فهرست‌وار و طبق اسناد و مدارک تاریخی در زمان امیرالمومنین عمربن خطاب بیان می‌نماییم.

الف: شهرهای مرکزی و شمالی

۱ـ **دینور و صیمره:** ابوموسی اشعری[2] بعد از برگشت از نهاوند وارد دینور گردید و با اهالی پیمان صلح[3] و پرداخت جزیه را منعقد و سائب‌بن اقرع[4] را به صیمره اعزام و با آن‌ها نیز پیمان صلح بست.

۲ـ **اصفهان:** فاروق با هرمزان مشورت کرد که از منطقه فارس و آذربایجان و اصفهان قبلاً به کدام یک از آن‌ها سپاه اعزام دارم؟ هرمزان گفت: «اصفهان به منزله سر و فارس و آذربایجان به منزله دو بال هستند اگر سر را قطع کنی آن دو بال می‌افتند»[5]

فاروق از مرکز مدینه عبدالله بن عبدالله،[6] از بزرگان اصحاب و درای شجاعتی[7] کم‌نظیر را، در راس سپاهی عظیم و به همراهی ابوموسی و عبدالله‌بن ورقاء و عصمت بن عبدالله از راه نهاوند به سوی اصفهان اعزام داشت و پس از رسیدن به نهاوند،

---

[1]- آزاد کردن همه این نقاط را به وسیله سپاه اسلام و به فرمان امیرالمومنین عمبربن خطاب در صفحات آینده طبق اسناد و مدارک معتبر از کتاب‌های (کامل ابن اثیر و تاریخ طبری و البدایه و النهایه ابوالفداء و معجم البلدان یاقوت حمومی و فتوح البلدان بلاذری) بیان خواهیم کرد.

[2]- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶.

[3]- همان

[4]- همان

[5]- تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۹۶۶.

[6]- مرجع سابق.

[7]- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۱، ص ۲۰۹ (اصفهان) و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۶۳.

جمعی از سپاه نعمان نیز به آن‌ها ملحق و به اصفهان حمله کردند[۱] و بعد از نبردهای سخت اصفهان و حومه را ناچار به تسلیم کرده و پیمان صلح را در مقابل پرداخت جزیه با اهالی اصفهان منقعد کردند[۲] و عبدالله به فرمان فاروق سائب‌بن اقرع را به جای[۳] خود نشاند و برای همکاری با سهیل[۴] بن‌عدی راهی استان کرمان گردید.

۳ـ **کاشان و قم:** ابوموسی[۵] پس از فتح اصفهان، کاشان و قم را آزاد کرد و بر مبنای پرداخت جزیه پیمان صلح را با اهالی منعقد نمود.[۶]

۴ـ همدان همدان پس از پیروزی سپاه اسلام در نهاودند بوسیله نعیم‌بن مقرن و قعقاع فتح شده بود[۷] و بعد از مدتی به تحریک یکی از فرماندهان ایرانی، خسرو شنوم، پیمان صلح را شکسته و ماجراجویی را آغاز نموده بودند[۸] و بار دیگر نعیم با یک سپاه دوازده هزار نفری[۹] به سوی همدان رهسپار شد و مجدداً آن را فتح کرد و بر مبنای پرداخت جزیه امان‌نامه را به اهالی آنجا داد و کرمانشان نیز به وسیله جریربن عبدالله فتح گردید (معجم البلدان).

۵ـ **ری:** نعیم پس از فتح مجدد همدان اطلاع یافت که سپاهی از دیلم به فرماندهی (موتا[۱۰]) و سپاهی از آذربایجان به فرماندهی (اسفندیار برادر رستم) و سپاهی از استان ری به فرماندهی (ابونصرخان) به قصد ماجراجویی، در بین همدان و قزوین تجمع کرده‌اند[۱۱] و نعیم بلادرنگ در راس سپاه دوازده هزار نفری به سوی آن‌ها شتافت و در

[۱]- مرجع سابق.

[۲]- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۹ و الکامل، ج ۳، ص ۱۹ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۶۶.

[۳]- مرجع سابق.

[۴]- مرجع سابق.

[۵]- فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۱۰.

[۶]- مرجع سابق

[۷]- الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲ و ۱۷ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۴ و ۱۹۷۱.

[۸]- مرجع سابق.

[۹]- الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲.

[۱۰]- الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲.

[۱۱]- الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲ و طبری، ج ۵، ۱۹۷۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۱.

محل (واج رود)[1] به آن‌ها رسید و نبردهای سختی، نظیر نبردهای نهاوند، روی داد و در نتیجه فرمانده سپاه دیلم (موتا) و جمع زیادی از سپاه ایران به قتل رسیده و بقیه نیز فرار کردند[2] و اسفندیار به سوی آذربایجان تا محل (جرمیذان)[3] و ابوالفرخان نیز به شهر ری عقب‌نشینی نمود و نعیم مراتب را به فاروق گزارش و از او کسب تکلیف کرد، فاروق در جواب به نعیم دستور داد که برای فتح شهر ری بشتابد. نعیم به سوی ری رهسپار و رد دامنه کوه‌های ری با سپاه ابوالفرخان بجنگ پرداخت و او را به تسلیم ناچار کرد[4] و غنایمی را به دست آورد که شبیه غنایم مداین[5] بود و ابوالفرخان پیمان صلح را بر مبنای پرداخت جزیه با نعیم منعقد نمود[6] و نعیم مژده پیروزی و آزاد کردن شهر ری را همراه خمس غنایم برای فاروق فرستاد.

۶ـ **قومس (دامغان و بسطام و حومه):** و فاروق در جواب به او دستور داد که برادرش را سویدبن مقرن به سوی قومس، دامغان و بسطام اعزام نماید، سوید به قومس رهسپار گردید و بدون هیچگونه برخورد نظامی قومس تسلیم سپاه اسلام شد و پیمان صلح را بر مبنای پرداخت جزیه با سوید منعقد نمود.

۷ـ **گرگان:** نعیم سپاه خود را در بسطام مستقر نمود و با فرمانروای گرگان نامه‌هایی را مبادله کرد و فرمانروای گرگان آماده شد بر مبنای پرداخت جزیه پیمان صلح را با سپاه اسلام منعقد کند و در متن امان نامه تمام مرزنشینانی که کارشان پاسداری از مرزها بود، عموماً از پرداخت جزیه معاف گردیدند.

۸ـ **طبرستان (مازندران):** فرمانروای مازندران (طبرستان) نیز با ارسال نامه‌ای از نعیم خواست که به این شرط با او صلح کند که بحث از کمک و یاری بر علیه کسان

---

[1] - البدایه و النهایة، ابوالفداء ج ۷، ص ۱۲۱ و الکامل ابن اثیر،ج ۳، ص ۲۲ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳.
در معجم البلدان یاقوت حمموی، ج ۳، ص ۱۱۸، (ری) فتح شهر ری را در سال بیست یا نوزده به عروه بن زید نسبت داده است.

[2] - همان

[3] - همان

[4] - همان

[5] - همان

[6] - البدایه و النهایه، ۷، ص ۱۲۲ و الکامل، ج ۳، ص ۲۵ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۷.

دیگر در میان نباشد نعیم این شرط را قبول کرد و با او نیز صلح نمود.

۹ ـ **قزوین و زنجان و ابهر:** براءبن عازب از پادگان کوفه در رأس سپاهی به سوی قزوین اعزام گردید، براء به پادگان ابهر رسید و طی نبردی آن را ساقط و بر مبنای پرداخت جزیه با اهالی صلح نمود[۱] آنگاه به سوی قزوین رهسپار و اهالی قزوین نیز بعد از نومیدی از همکاری سپاه[۲] دیلم با براء مانند ابهر صلح کردند آنگاه به پادگان زنجان حمله کردند و بعد از نبردهای سخت پادگان زنجان را نیز به سقوط کشانید و با اهالی آن بر مبنای پردخت زجیه پیمان صلح برقرار نمود.[۳]

ب: شهرهای جنوب و جنوب شرقی

۱ـ **شوش:** شوش قدیمی‌ترین شهرهای جهان[۴] و مرکز دولت ایلام و پایتخت زمستانی پادشاهان هخامنشی[۵] و دارای پادگان بزرگ و مجهزی است و فرماندهد پادگان آن، شهریار برادر هرمزان، با شجاعت و فداکاری از این شهر دفاع می‌کرد و ابوسبره همراه ابوموسی و صافی‌بن صیاد این شهر را در حلقه محاصره سپاه اسلام قرار داد و پس از نبردهایی پادگان تسلیم شد و پیمان صلح با اهالی منعقد گردید[۶].

---

[۱]- الکامل، ج ۳، ص ۲۳ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۸.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- مرجع سابق

[۴]- فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا در کلمه (شوش)

[۵]- مرجع سابق

[۶]- الکامل، ج۲، ص ۵۵۰ و ۵۵۱ و معرف است که آرمگاه دانیال نبی در شهر شوش است و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۱ نوشته است: به ابوسبره گفتند جسد دانیال نبی در این شهر است در جواب گفت: «وَ ما عَلَيَّ بِذالِكَ» من به این چه کا ر دارم؟ و آن را در اختیار مردم باقی گذاشت. اما معجم البلدان یاقوت حموی در کلمه (شوش) ج ۳، ص ۲۸۱ و همچنین فتوح البلدان بلاذری در ص ۳۷۲ نوشته‌اند که به هنگام فتح شوش جایی را به ابوموسی نشان دادند و گفتند: جسد دانیال نبی در همین جا است و مردم به هنگام قحطی و خشکسالی از او استمداد می‌طلبند، ابوموسی مراتب را به فاروق گزاش کرد فاروق به او دستور داد که این جسد را دفن کند و ابوموسی کانال طولانی را حفر کرد و در نقطه مبهمی از کانال جسد را دفن کرد و سپس آب را در کانال جاری کرد و از آن روز دیگر کسی نمی‌داند که آرامگاه دانیال نبی در چه منطقه‌ای است.»

۲ـ جندی شاپور: ابوسبره پس از آزاد کردن شوش ابوموسی را جانشین خود کرد و همراه سپاه خود به جندیشاپور، که قبلاً زربن عبدالله آن را محاصره کرده بود، شتافت و پس از یک روز جنگ و نبرد به درخواست اهالی پیمان صلح بر مبنای پرداخت جزیه با آن‌ها منعقد گردید[۱].

۳ـ توج: عثمان‌ابی‌العاص به وسیله کشتی از خلیج فارس عبور کرده و پادگان توجه را به سقوط کشانید و شهر را آزاد و جمعی از سپاهیان اسلام را در آن مستقر نمود و پس از مدتی سپاه ایران به تحریک یزدگرد مجدداً آن را اشغال کرد و بار دیگر این شهر به وسیله مجاشع آزاد گردید و با اهالی پیمان صلح منعقد گردید و خمس غنایم همراه مژده پیروزی برای فاروق ارسال گردید[۲].

۴ـ شاپور و اردشیر: مجاشع پس از فتح توج به سوی شاپور در نزدیکی کازرون و به سوی شهر اردشیر برگشت و پس از نبردهایی شدید آن‌ها را ناچار به تسلیم کرد و پیمان صلح را با آن‌ها منعقد نمود[۳].

۵ـ اصطخر: یزدگرد شاه فراری پس از آزاد شدن حلوان به اصطخر پناه برد و اصطخر شهر مقدس[۴] ساسانیان به شمار می‌آمد زیرا جد اردشیر اول پادشاه ساسانی در همین شهر متصدی بزرگترین آتشکده ایرانیان بود و در زمان حکومت ساسانیان این شهر مرکز دینی دولت بود و چون (پرس پولیس) در کنار آن بود و آرمگاه شاهان ساسانی بود، اضافه بر قداست دینی، قداست ملی[۵] را نیز یافته بود و سپهسالار معروف ایرانی (هِربِذ[۶]) با شجاعت و فداکاری و به وسیله سپاه عظیم و مجهز از این شهر دفاع می‌کرد و عثمان‌ابی‌العاص با سپاه خود به پادگان این شهر حمله کرد و بعد از نبردهای

---

[۱]- الکامل، ج ۲، ص ۵۵۳ و ج ۳، ص ۴۱ و فتوح‌البلدان بلاذری، ص ۳۷۷ و کامل،ج ۳، ص ۳۹.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- مرجع سابق

[۴]- فاروق اعظم، هیکل، ص ۶۸.

[۵]- مرجع سابق

[۶]- الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۸.

سخت و مقاومت شدید که به کشتار جمعی از سپاه او انجامید[۱] سپاه اسلام پیروز گردید و به ناچار او تسلیم شد و با ابی‌العاص پیمان صلح را بر مبنای پرداخت جزیه منعقد و عثمان خمس غنایم را همراه خبر پیروزی برای فاروق فرستاد[۲].

۶ـ **کازرون**: ابی‌العاص[۳] پس از فتح اصطخر، کازرون را نیز آزاد کرد[۴].

۷ـ **شیراز و ارجان**: ابوموسی به فرمان فاروق[۵] به کمک عثمان‌ابی العاص آمده بود، نخست شهر ارجان[۶] (بهبهان) را فتح و سپس شهر شیراز را فتح نمود و بر مبنای پرداخت جزیه با اهالی آن‌ها پیمان صلح برقرار کرد، آنگاه عثمان‌ابی العاص جنابه (شهری در مقابل جزیره خارک) و شهر جهرم را طی نبردی شدید آزاد نمود[۷].

۸ـ **فسا**: فسا شهری واقع در استان دارابگرد و فاصله آن با کازرون هشت فرسخ و با شیراز[۸] بیست و هفت فرسخ می‌باشد. ساریه‌بن زنیم[۹] با سپاه خود به فسا اعزام گردید و جمع زیادی از فارس‌ها و از اکراد[۱۰] محل با او نبردهای سختی را انجام دادند و برای شکست دادن او تاکتیک خاصی را به کار بردند و امیرالمومنین در مدینه فریاد کشید: «یا ساريةُ الجَبَل الجَبَل»[۱۱] و بالاخره بعد از نبردهای سخت، خدا سپاه اسلام را پیروز کرد

---

[۱]- الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۸.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

[۶]- مرجع سابق

[۷]- مرجع سابق

[۸]- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۴، ص ۲۶۱ در کلمه فسا.

[۹]- البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج ۷، ص ۱۳۰ و الکامل، ج ۳،ص ۴۲ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، به نظر بسیاری زا مورخین قضیه (یا ساریه الجبل) به هنگام فتح نهاوند اتفاق افتاده است و ما در آنجا تمام مورخین و متکلمین و عرفا و دانشمندان را در مورد این مطلب نقل کرده‌ایم، مراجعه شود

[۱۰]- مرجع سابق

[۱۱]- مرجع سابق

و شهر فسا به تصرف سپاه اسلام درآمد[۱].

۹ـ **کرمان:** به دست سهیل‌بن عدی و با همکاری[۲] عبدالله عبدالله فتح گردید.

۱۰ـ **سیستان و بلوچستان:** استان بسیار وسیع سیستان در عصر ساسانی از طرف مغرب تا سواحل رود سند[۳] و از شمال شرقی تا رودخانه بلخ[۴] در عمق خاک پاکستان و افغانستان فعلی امتداد داشت. عاصم‌بن عمرو همراه سپاه اسلام برای آزاد کردن آن شتافت و عبدالله‌بن عمر همراه سپاه خود به همکاری او شتافت[۵] و در مرز شرقی با سپاهیان ایران روبرو گشت و بعد از نبردهای شدید سپاه ایران را شکست داده و شهر زرنک را در حلقه محاصره خود قرار دادند و آن آزاد کرده و تا آنجا که خواستند به طرف مرزهای شرقی استان پیش رفتند و به درخواست اهالی آن پیمان صلح را بر مبنای پرداخت جزیه با آن‌ها منعقد نمودند[۶].

۱۱ـ **مکران:** استان ساحلی که طول آن از طرف شرق تا سواحل رود سند[۷] (در عمق پاکستان فعلی) امتداد یافته بود به دست حکم‌بن عمرو[۸] و به همکاری شهاب‌بن مخارق و سهیل‌بن عدی و عبدالله‌بن عبدالله آزاد گردید[۹] و حکم‌بن عمرو با فرمانروای سواحل رودخانه (سند)[۱۰] در عمق پاکستان فعلی نبردهای سختی را انجام داد و جمعی از سپاه او را به قتل رسانید و او را به هزیمت ناچار کرد[۱۱] و بر سواحل رودخانه

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- الکامل، ج ۳، ص ۴۴.

[۳]- البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج ۷، ص ۱۳۴.

[۴]- البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج ۷، ص ۱۳۴.

[۵]- الکامل ابن اثیر، ج ۳،ص ۴۴ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۵ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۳۴.

[۶]- مرجع سابق

[۷]- الکامل ابن اثیر، ج ۳،ص ۴۵ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۳۲.

[۸]- مرجع سابق

[۹]- مرجع سابق

[۱۰]- مرجع سابق

[۱۱]- البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج ۷، ص ۱۳۲ و الکامل، ج ۳،ص ۴۵ و ۴۶ و این اشعار فرمانده فاتح سواحل رود سند در البدایه و ا لنهایه، ج ۷، ص ۱۳۲ و به جز شعر اخیر بقیه در معجم البلدان

سند استیلا یافت و غنایم‌بسیاری را به دست آورد و خبر پیروزی و خمس غنایم را همراه (صُحار عَبْدی) برای فاروق[۱] فرستاد وفاروق در جواب او دستور داد که از رود سند عبور نکند[۲] و تا دستور ثانوی به تصرف سواحل غربی رودسند اکتفا نماید[۳] و حکم‌بن عمرو فاتح مکران و سواحل رود سند در همین هنگام در اشعار حماسی و هیجان‌انگیز خود به فرمان امرالمومنین عمربن خطاب اشاره کرد و اینک نمونه‌ای از آن اشعار.

«لَقَدْ شَبَعَ الاَرامِلُ غَیرَ فَخْرٍ   بدون اظهار افتخار می‌گویم که مردان و زنان بی‌پناه
بِفَیئی جائَهُمْ مِنْ مَکَرانٍ»   به وسیله غنایمی که از مکران برای آن‌ها آمده بود
«فَانّی لا یذُمُّ الجَیشُ فِعْلی   سیر شدند به تحقیق سپاه اسلام، عملکرد من
ولا سَی، فِي یذُمُّ وَلا لَسانی»   و شمشیر من و زبان بیان و فرمان مرا مذمت نمی‌کرد
«غَداةَ تدافِعُ الأَوْباشَ دَفْعاً   در سحرگاهی که سپاه پراکنده دشمن را
اَلی السَنْدِ العَریضَةِ و المدانِ   به سوی سند گسترده و به سوی رذالت سوق می‌دادم
فَلَوْ لا ما نَهی عَنْهُ اَمیری   اگر چنانچه امیر من (فاروق) ما را منع نمی‌کرد
قَطَعْناهُ اِلی أالزَّوانی   از رودخانه سند عبور کرده و تا دره‌ها و تپه‌های آنسی رودخانه پیش می‌رفتیم.

ج: استان‌های غرب و شمال غرب ایران

آذربایجان شرقی: حذیفه[۴] از نهاوند همراه سپاه خود به سوی آذربایجان شرقی

یاقوت حموی، ج ۵، ص ۱۷۹ نیز آمده و این سند تاریخی ثابت می‌کند که فتوحات سپاه اسلام در عصر فاروق از جنوب شرقی ایران تا رود سند امتداد یافته است.

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۱، ص ۱۲۹ (آذربایجان) و فتوح‌البلدان بلاذری، ص ۳۲۱ در همین در مرجع به این عبارت تصریح شده: وَلا یهْدَمُ بَیْتُ نارٍ یعنی هیچ آتشکده‌ای را خراب نکنند

رهسپار گردید و به پادگان شهر اردبیل حمله کرد و پس از نبردهای شدید، پادگان را ساقط نمود و پیمان صلح زیر را بر مبنای پرداخت جزیه با اهالی شهر و حومه منعقد نمود[۱].

«اهالی اردبیل و حومه هشتصد هزار درهم سالیانه به عنوان جزیه به سپاه اسلام پرداخت می‌نمایند و سپاه اسلام نیز تامین جانی و مالی آن‌ها را به عهده گرفته و کسی را از آن‌ها اسیر نمی‌کند و آتشکده‌های آن‌ها را خراب نمی‌کند و به کردهای بلاسجان و سبلان و میان رودان متعرض نمی‌شود و تمام منطقه را در اعیاد و مراسم مخصوص به خودشان آزاد کرده است[۲].»

اعزام چند سپاه دیگر به آذربایجان

فاروق سپاهی را از موصول به فرماندهی عُتبه‌بن فرقد به سوی آذربایجان ازعام داشت و عتبه در مسیر خود در منطقه شهروز با اکراد درگیر جنگ شدید گردید[۳] و پس از جنگ‌های خونین منطقه را آزاد نمود و با اهل صامفان و درآباد بر مبنای پرداخت جزیه صلح کرد و به فاروق نوشت که در فتوحات خود تا آذربایجان پیشرفته است[۴] و فاروق طی فرمانی حذیقه را عزل و عُتبه را به جای او فرمانروای آذربایجان نمود[۵] و برای آزاد کردن بخش اعظم آذربایجان (که هنوز آزاد نشده بود) فاروق سپاه دیگری را از پادگان حلوان و به فرماندهی بکیربن عبدالله به امداد عتبه فرستاد[۶] و همچنین به نُسَیم بن مُقرّن که در ری بود[۷] نیز نوشت که سماک بن خرشه را همراه

و از این مطلب آشکارا استنابط می‌شود که سپاه اسلام فقط قدرت‌های مجبور کننده را بر چیده و مردم را در قبول دین اسلام یا دین سابق خود آزاد کرده است.

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق.

[۶]- الکامل، ج ۳، ص ۱۸.

[۷]- البدایه و النهایه، ج ۷،ص ۱۲۲ و الکامل، ج ۳، ص ۲۷ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۹.

سپاه خود به کمک بُکیر اعزام دارد و بُکیر قبل از رسیدن سماک در راه رسیدن به عتبه در محل (جرمیذان) با سپاه ایران که به فرماندهی اسفندیار برادر رستم در راه او کمین کرده بود برخورد نمود[۱] و پس از نبردهای سخت سپاه ایران را شکست داد و اسفندیار را به اسارت گرفت و او را همراه سپاه اسلام به شهرها می‌برد[۲] و شهرها را به تصرف سپاه اسلام درمی‌آورد و در این هنگام که سپاه سماک به امداد او رسید و بکیر از یک طرف و عتبه نیز از طرف دیگر شهرهای آذربایجان را به تصرف درمی‌آوردند[۳] ناگاه سپاه عظیم ایران به فرماندهی بهرام برادر دیگر رستم که در مسیر حرکت سپاه بکیر کمین کرده بود[۴] به شدت با سپاه اسلام درگیر شد اما پس از نبردهای سنگین بهرام از صحنه فرار کرد و سپاهیان او نیز متواری گردیدند و پس از فرار بهرام[۵] اسفندیار که در اسارت سپاه اسلام بود فریاد برآورد: «دیگر در آذربایجان نیرویی باقی نمانده که در مقابل سپاه اسلام مقاومت کند و موقع صلح فرا رسیده است[۶]» سپاه اسلام اسفندیار را آزاد کرد و به ندای او تمام شهرهای آذربایجان پیمان صلح را برمبنای جزیه به شرح زیر با سپاه سالام برقرار کردند: «این امانی است که عُتبه‌بن فرقد استاندار و کارگزار عمر بن خطاب[۷] به مردم آذربایجان داده است که جان و مال و مراسم دینی همه ادیان گوناگون[۸] و تمام زمین و دارایی آن‌ها در امان می‌باشد به شرط اینکه در حد توانایی خویش به سپاه اسلام جزیه پرداخت نمایند و جزیه بر کودک

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- مرجع سابق

[۳]- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۱ و ۱۹۸۰ و الکامل، ج ۳،ص ۲۷ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۲. در تمام مراجع از نوشتن امان نامه بحث شده است ولی عبارت امان نامه فقط در تاریخ طبری آمده است.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

[۶]- مرجع سابق

[۷]- مرجع سابق

[۸]- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۱.

و زن و افراد بیکار و خلوت‌نشین نیست[۱] و همچنین کسی که در یک سال خدمات سپاهی را در سپاه اسلام انجام دهد در آن سال از پرداخت جزیه معاف خواهد بود.

نویسنده امان نامه[۲] و شاهد بکیربن عبدالله و سماک بن خرشه و به سال هجدهم نوشته شد».

۲ ـ **قفقاز:** ایران در عصر ساسانیان و تا عصر قاجاریه در شمال غربی و در مجاورت آذربایجان و در بین دریای سیاه و دریای قزوین شامل مناطقی بود به نام (ارمنیه دربند شیروان[۳] و تفلیس) و در انتهای آن به سوی شمال و دویست فرسخ بالاتر از محل (باکو) شهری به نام (بلنجر)[۴] وجود داشت و این شهر تقریباً در مرز مشترک بین آسیا و اروپا قرار داشت و این مناطق که فعلاًمحل جمهوری‌های (ارمنستان[۵]، داغستان و گرجستان و آذربایجان شوری[۶] است، از قرن هشتم به بعد تا قرن‌ها اروپائیان این مناطق را قفقاز نامیده‌اند و به همین جهت نام قفقاز در معجم‌البلدان یاقوت حموی و همچنین در فتوح البلدان بلاذری نیامده است و پس از این توضیح لازم آزاد کردن این مناطق را تا شهر بلنجردر عصر امیرالمومنین عمربن خطاب شرح می‌دهیم.

باب الابواب

شهر بندری[۷] دربند که عرب آن را (باب الابواب) نامیدند و در غرب دریای خزر و در شمال شهر باکوی فعلی قرار داشت و به علت نزدیکی به شیروان آن را بندر شیروان هم می‌گفتند و این شهر بندری هم از لحاظ نظامی و هم از لحاظ اقتصادی دارای

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۱.

[۳]- معجم‌البلدان یاقوت حموی در توضیح همین کلمات.

[۴]- مرجع سابق.

[۵]- مرجع سابق

[۶]- مرجع سابق

[۷]- فرهنگ عمید تاریخ و جغرافیا در کلمه قفقاز (قفقازیه) که سلسله جبال قفقاز نیز در این منطقه است. (CauCase– CauCasie)

اهمیت بسزایی بود[1] به همین جهت پس از آزاد کردن آذربایجان فاروق به بُکَیر نوشت که همراه سپاه خود برای آزاد کردن این شهر بشتابد[2] و سپاه عظیمی را به امداد او و به فرماندهی سراقه و عبدالرحمن بن ربیعه و حذیفه‌بن اسید به آن منطقه اعزام داشت[3] و محض احتیاط حبیب‌بن مسلمه را نیز همراه سپاهی از پادگان جزیره به آن منطقه فرستاد وقتی سپاه امدادی به محل رسید که بگیر فرسنگ‌ها از محل باکوی فعلی به سوی دربند پیشرفته بود و در مقابل این شهر بندری مستقر شده بود و پس از وصول نیروی امدادی سراقه فرمانده کل سپاه نیروها را تنظیم و عبدالرحمن‌بن ربیعه[4] را همراه سپاه خود بحوالی شهر فرستاد و فرمانروای منطقه که یک ایرانی به نام (شهربراز) بود و مردم منطقه از او ناراضی بودند از سپاه اسلام درخواست صلح کرد و به عبدالرحمن‌بن ربیع گفت: «من از مردم قبج و ارمنستان ناراضی هستم و حاضرم دوش به دوست سپاهیان اسلام با آن‌ها بجنگم به شرط اینکه[5] سپاه من از پرداخت جزیه معاف باشد» عبدالرحمن گفت: بالاتر از من مرد دیگری است و او را به نزد سراقه فرستاد و سراقه با پیشنهاد او موافقت کرد و سپس با موافقت امیرالمومنین این قرارداد عمومی اعلان گردید که هر کسی همراه سپاه اسلام با دشمنان بجنگد از پرداخت جزیه معاف و هر سپاهی در منزل خود بماند باید جزیه را پرداخت نماید[6].

سراقه پس از تصرف شهر دربند به همکاری شهربراز و سپاهیان او ارمینه (ارمنستان) را نیز به تصرف سپاه اسلام درآورد و از طرف سراقه امان‌نامه زیر بر مبنای پرداخت

---

[1]- همان

[2]- معجم‌البلدان یاقوت حموی (باب الالبواب).

[3]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۳ و الکامل، ج ۳، ص ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۲.

[4]- الکامل، ج ۳،ص ۲۸، در الکامل نام آن ایرانی شهریار بوده است و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۳ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۲. در معجم‌البلدان یاقوت حموی به جای عبدالرحمن بن ربیعه، سلمان‌بن ربیعه را نوشته است و بعد ازچندین سطر مانند بقیه مورخین عبدالرحمن گفته است و ظاهراًحرف دومی درست است.

[5]- همان

[6]- مرجع سابق

جزیه به شهر براز و اهالی ارمنستان داده شد.

«و این امان‌نامه‌ای است که سراقه‌بن عمر کارگزار امیرالمومنین عمربن‌خطاب[۱] به شهربراز و ساکنان ارمینیه می‌دهد و این امان‌نامه شامل مردان باب‌الابواب و ارمینیه[۲] از شهری و روستایی است و جان و مال و دین همه آن‌ها در امان است و در این مناطق هر کس همراه سپاه اسلام با دشمنان بجنگد از پرداخت جزیه معاف[۳] است و هر کس در منزل خود بماند باید سالیانه به سپاه اسلام جزیه پرداخت نماید. نویسنده امان نامه: مرضی‌بن مقرن و شاهدان: بکیربن عبدالله و عبدالرحمن بن ربیعه و سلمان بن ربیعه[۴].»

سُراقه پس از آزاد کردن منطقه دربند و ارمنستان[۵] حبیب بن مسلمه را همراه سپاه خود به سوی شهر تفلیس[۶] و حذیفه بن اسید را به سوی قلعه معروف (اللان) اعزام داشت[۷]. فاروق در مدینه از شنیدن اعزام این چند سپاه به مناطق نامبرده نگران گردید و بیم آن را داشت که پراکندگی سپاه اسلام در آن مناطق دور از مرکز[۸] موجب شکست آن‌ها گردد و بعد از آنکه آن مناطق به مقررات عدالت اسلامی خوشبین شدند و به دین اسلام رو آوردند سراقه[۹] فرمانده کل سپاه اسلام وفات کرد و عبدالرحمن‌بن ربیعه را جانشین خود نمود[۱۰] و وقتی این خبر به اطلاع فاروق رسید آن را تایید کرد و طی فرمانی به او دستور داد که همراه سپاه اسلام برای آزاد کردن منطقه ترک‌نشین

---

[۱]- این امان نامه در تاریخ طبری، ج ۵ ص ۱۹۸۳ نقل گردیده.

[۲]- مرجع سابق.

[۳]- مرجع سابق

[۴]- مرجع سابق

[۵]- الکامل، ج ۳، ص ۲۹ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۳ و الفتوحات الاسلامیه، ص ۱۵۲.

[۶]- مرجع سابق

[۷]- مرجع سابق

[۸]- مرجع سابق

[۹]- الکامل، ج ۳، ص ۲۹ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۴.

[۱۰]- مرجع سابق

در شمال قفقاز و نزدیک به مرزهای آسیا و اروپا بشتابد. عبدالرحمن همراه سپاه اسلام از منطقه دربند[۱] گذشت و خود را به منطقه ترک نشین (بلنجر) رسانید و در عمق خاک بلنجر تا دویست فرسخ و وصول به (بیضا) پیشرفت نمود و بدون برخورد نظامی آن مناطق را به زیر پرچم اسلام درآورد[۲].

د: استان‌های شمال شرق ایران

پس از آنکه پایتخت شاهنشاهی ایران (تیسفون = مداین) با حمله سپاه اسلام به فرماندهی سعدبن وقاص، زیر پرچم اسلام قرار گرفت، یزدگرد همراه سه[۳] هزار تن از حواشی و نزدیکان و غلامان و کنیزان و رامشگران و یوزبانان و آشپزها و فراش باشی‌ها در حالیکه کاروانی از قاطران، بارهای سنگین خزاین دولتی و جواهرات سلطنتی را در پیشاپش این موکب باشکوه[۴] می‌کشیدند به حُلوان (قصر شیرین فعلی) آمد و به تحریک سپاه ایران علیه سپاه اسلام پرداخت و پس از حُلوان به شهر ری و پس از فتح ری به اصطخر و پس از فتح اصطخر به اصفهان و پس از فتح اصفهان به کرمان و پس از فتح کرمان به استان خراسان نقل مکان کرد و به هر شهری که می‌رسید با ایراد سخنرانی‌های حماسی و ملی و وطن‌پرستی سپاه آنجا را علیه سپاه اسلام می‌شوراند و به هنگام حرکت سپاه اسلام به آن منطقه همراه موکب باشکوه خود به شهر دیگر می‌گریخت و احنف‌بن قیس از فرماندهان مقتدر سپاه اسلام نخستین کسی بود که به فاروق گرفت تا تمام شهرهای ایران زیر پرچم اسلام درنیاید یزدگرد از جنگ افروزی دست برنمی‌دارد[۵].

اعزام احنف به سوی خراسان

و امیرالمومنین فاروق در حالیکه طی فرمان‌های متوالی سپاهیان اسلام را به نقاط

---

[۱]- بامداد اسلام، زرین‌کحوب، ص ۹۵.

[۲]- الکامل، ج ۳، ص ۲۹ و تاریخ طبری، ج ۵، ص

[۳]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

[۴]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

[۵]- البدایه و النهایه، ج، ۷ص ۱۳۰.

مختلف ایران اعزام نمود احنف بن قیس[۱] را نیز در راس سپاه عظیمی در تعقیب یزدگرد به استان خراسان[۲] اعزام داشت «خراسان عصر ساسانیان از طرف شرق تا غزنین و طخارستان[۳] (در عمق خاک افغانستان فعلی) امتداد داشت و طخارستان[۴] و بَدَخْشان (فعلا در افغانستان) و شهر مرو[۵] که مرکز استان خراسان بود و فعلا درجمهوری ترکمتسان شوروی واقع است».

احنف همراه سپاه اسلام به خرسان شتافت و پس از سقوط پادگان طبس[۶] به طور گازانبری خود را به پادگان شهر هرات رسانید و طی نبردهای شدید آن را به سقوط کشانید و صُحاربن فلان عَبْدی را بر آن گماشت آنگاه مُطَرَف بن عبدالله را همراه بخشی از سپاه به پادگان نیشابور[۷]، و حارث‌بن حسان را نیز همراه بخشی دیگر از سپاه به پادگان سرخس[۸] برگردانید و پس از سقوط آن‌ها، احنف همراه سپاه اسلام به مرو (مرو شاهجان[۹]) که یزدگرد به آنجا پناه برده و مرکز استان خراسان بزرگ بود، شتافت و یزدگرد پس از اطلاع از حرکت سپاه احنف شخصاً به پادگان بزرگ شهر رفته و سپاه ایران را برای دفاع از شهر و تار و مار کردن سپاه اسلام، شدیداً تحریک[۱۰] نمود، و در همین اثنا نیروهای امدادی امیرالمومنین، فاروق، به سپاه احنف ملحق شدند و، احنف

---

[۱]- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۲، ص ۳۵۱. همین مرجع حمله به خرسان را از وقایع سال هجدهم هجری به شمار آورده است.

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- مرجع سابق

[۶]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷ و الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳.

[۷]- همان

[۸]- همان

[۹]- همان

[۱۰]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷ و طبری،؛ ج ۵، ص ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹ و الکامل، ج ۳، ص ۳۴ و الفتوحات الاسلامیه، ص ۱۵۴.

به کمک نیروهای تازه نفس[۱] به پادگان شهر مرو حمله کرده و طی نبردهایی پادگان را به سقوط کشانید[۲] و محل پادگان را ستاد جدید فرماندهی خود قرارداد

فرار یزدگرد به خارج ایران

و یزدگرد نیز به هنگام احساس پیروزی سپاه اسلام، سریعاً از مرو خارج و از رودخانه جیحون (آمودریا) عبور کرده و در آنسوی رودخانه (ماوراءالنهر) خود را به سمرقند مقر حکومت خاقان ترک رسانید[۳] و احنف پس از آزاد کردن تمام شهرهای سواحل غربی رود جیحون طی نامهای آزاد کردن شهرهای خراسان، و فرار یزدگرد را به خارج ایران و به سمرقند به امیرالمومنین عمربن خطاب گزارش کرد[۴]، امیرالمومنین با خواندن نامه از این موفقیت سریع احنف به حدی خوشحال شد که با یک حالتی از هیجان فریاد برآورد: (اَحْنَفُ سَیدُ الشَرْقِ) احنف آقا و فرمانروای شرق شده است و لحظاتی بعد آثار نگرانی از ادامه این جنگ‌ها در شرق بر چهره او ظاهر گردید[۵] و به اطرافیان خود گفت: «کاشکی در بین سپاه اسلام و سپاه دشمن کوهی از آتش می‌بود[۶] و برخورد جدیدی رخ نمی‌داد» فاروق شدیداً نگران بود که خاقان ترک و فغلور چین پس از فتح آخرین استان ایران احساس خطر جدی کرده و متفقاً از جیحون عبور کرده و به سپاه اسلام حمله کنند، یا اینکه احنف پس از فتح خراسان احساس غرور کرده و از جیحون عبور کند و در حالی با ارتش چین و ترک وارد جنگ شود که بعلت دروری از مرکز نیروی کافی به امداد او نرسد و سپاه اسلام در سواحل

۱- همان

۲- همان

۳- همان

۴- همان

۵- فاروق اعظم، هیکل، ج ۲، ص ۷۹ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۹۹.

۶- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷ و الکامل ج ۳، ص ۳۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۹۹۹ و الفتوحات الاسلامیه، ص ۱۵۴. توجه: این مراجع علت نگرانی فاروق را پیش‌بینی حوادث آینده آن منطقه نوشته‌اند و تجزیه و تحلیل این کتاب از تحقیقات مورخین جدید مانند هیکل و عقاد گرفته شده است.

حیحون تار و مار شوند و فاروق پس از کمی تامل توانست با یک اندیشه حکیمانه از فاصله مدینه تا جیحون خطر برخورد سپاه اسلام را با سپاه خاقان و فغفور دفع نماید زیرا در نامه‌های به احنف نوشت: «اولاً به هیچ وجه از جیحون عبور نکیند[۱] و به سواحل غربی آن اکتفا نمایید، ثانیاًبا رفتار و گفتار خود، آشکارا نشان دهید که سپاه اسلام از مرز ایران فراتر نمی‌رود و با خاقان و فغفور سر جنگ و دعوا و تجاوز به متصرفات آن‌ها را ندارد[۲]» و پس از وصول نامه امیرالمومنین، دیری نپایید که برخی از آثار پیش‌بینی‌های فاروق ظاهر گردیدند و خاقان ترک[۳] همراه یزدگرد در راس سپاه عظیم خود، از جیحون عبور کرده و همراه باقیمانده‌های سپاه ایران خود را به شهر بلخ رسانید و سپاه ک وفه مستقر در بلخ به خاطر پرهیز از برخورد به مرو رود عقب‌نشینی کرد[۴]، و یزدگرد نیز همراه سپاهیان ترک و باقیمانده سپاه ایران به مرو شاهجان (مرکز استان و ستاد جدید فرماندهی احنف) حمله کرد[۵] و احنف نیز به خاطر پرهیز از برخورد با سپاه ترک آنجا را تخلیه و سپاه خود را به مرو رود برد و به سپاه کوفه ملحق نمود و با سپاه خاقان که از بلخ برای حمله به سپاه اسلام برون آمده بود در آن محل که فقط رودخانه[۶] در بین آن‌ها بود، روبرو شد

سپاه اسلام با سپاه خاقان روبرو می‌شود

و وقتی احنف سپاه عظیم و مجهز خاقان را در برابر خود دید، از یکطرف با تلاوت آیه‌های قرآن روحیه سپاهیان اسلام را تقویت نمود و بر این آیه تاکید کرد[۷] ﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: ۲۴۹] و از طرف دیگر پیام امیرالمونین

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- فاروق اعظم، ج ۲، ص ۸۰.

[۳]- الکامل، ج ۳، ص ۳۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۰.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

[۶]- مرجع سابق

[۷]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۸.

را به اطلاع خاقان رسانید، که سپاه اسلام به متصرفات خاقان در ماوراءالنهر تجاوز نخواهد کرد[۱] و خاقان به بلخ برگشت، و مدتی در آنجا ماند و از رفتار و گفتار سپاهیان اسلام به خوبی فهمید که پیام امیرالمومنین درست بوده و سپاه اسلام از جیحون عبور نمی‌کند و کاری به متصرفات او در ماوراء النهر ندارد، و از طرف دیگر نیز مصلحت نمی‌دانست که به خاطر دفاع از یک همسایه شکست خورده با سپاه نیرومند اسلام وارد جنگ[۲] شود، از این رو خاقان همراه سپاه خود از جیحون عبور کرد و به سمرقند و فرغانه بازگردید

بار دیگر فرار یزدگرد به خارج ایران

یزدگرد وقتی شنید که خاقان تمام سپاهیان خود را فراخوانده و با سپاه خود از جیحون گذشته و او را در برابر سپاه اسلام تنها گذاشته است، در یک حالتی از رعب و هراس به غلامان و نزدیکانش دستور داد که تمام خزاین شهر[۳] و تمام طلا و جواهراتی که از مداین، شهر به شهر با خود آورده بود و مدت‌ها آن‌ها را در مرکز این استان مرزی مخفی کرده بود همه را جمع و بسته‌بندی کنند، تا این بارهای طلا و جواهرات را برای ادامه دادن به زندگی شاهانه خود به کشور خاقان یا فغفور چین ببرد اما اهل شهر وقتی از قصد او باخبر شدند، شدیداًبر او اعتراض کردند و به او گفتند: «اگر بنا باشد که خزاین کشور ایران به دشمنان برسد بهتر است به دشمنی برسد که در میان ماست و بر ما حکومت می‌کند» و وقتی یزدگر با اعتراض آن‌ها توجهی نکرد عموم اهل شهر مرو شاهجان بر او شوریدند و تمام خزاین و طلا و جواهرات را از تصرف او خارج[۴] کردند و

---

[۱]- فاروق اعظم، هیکل، ج ۲؛ ص ۸۰.

[۲]- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و الکامل، ۳، ص ۳۵.

[۳]- همان

[۴]- الکامل، ج ۳؛ ص ۳۶ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۲. توجه: در الکامل گفته شده که اهالی شه رآ» خزاین را به احنف دادند و با صلحی که با سپاه اسلام کردند از زمان سراها خیلی مرفه‌تر و شادمان‌تر شدند، و مطلب دیگر اینکه شبلی نعمانی دانشمند محقق در کتبا خود الفاروق، ج ۲، ص ۲۱۴، قضیه اسرات دختران یزدگرد را در عصر فاروق با دلایل قطعی تکذیب می‌کند و می‌گوید تنهازمخشری در بیع‌الابرار و ابن خلکان به نقل از زمحشری آن را نقل کرده سات و اساسرت خانواده یزدگرد، بعداز کشتن یزدگرد در سال سی‌هجری و در عصر عثمان‌بن عفان

یزدگرد ناچار با دست خالی و رنجیده خاطر از مرو خارج و همراه معدودی از سپاهیان خود به بلخ فرار کرد و بعد از چند روزی از جیحون رد و در ماوراءالنهر و فرغانه مقر حکومت خاقان پناه برد[۱].

پس از فرار یزدگرد تمام سر و صداها خاموش گردید و نمایندگان شهرهای غرب خراسان از جمله بَدَخشان و طخارستان و هرات و بلخ (در عمق خاک افغانستان فعلی) و شهر مرو (در عمق خاک جمهوری ارمنستان شوری سابق) به سوی احنف شتافتنند و با او قرارداد صلح منعقد نمودند و پرچم اسلام بر تمام آن‌ها افراشته گردید و احنف در حالیکه سپاهیان اسلام در زیر همین پرچم‌ها و در تمام سواحل غربی رود جیحو ن (آمودریا) از مرزهای جدید جهان اسلام حراست می‌کردند خبر این پیروزی را همراه خمس غنایم برای امیرالمومنین فاروق فرستاد، فاروق از خواندن این نامه بسی مسرور گردید و مطمئن گردید که بعد از تسلط سپاه اسلام بر تمام متصرفات شاهنشاهی ایران و بعد از به زانو درآمدن امپراتوری روم و طرد نیروهای آن در خاورمیانه عربی و در تمام افریقا، دیگر هیچ خطر خارجی وجود ندارد که پیروان دین اسلام را تهدید نماید، اما به نظر فاروق محتمل بود که یک خطر داخلی بر اثر تغییر روش مسلمانان[۲] و انحراف برخی از آنان از فرامین خدا و روش رسول‌الله ﷺ و پیدایش اختلاف و تفرقه در بین آنان، پیروان دین اسلام را به پراکندگی و نابودی و اضمحلال تهدید نماید[۳] و با توجه به این مسائل فاروق پس از وصول نامه مردم مدینه ار از مهاجر و انصار و غیره در مسجد جمع نمود[۴] و نامه احنف را برای آنان خواند و ضمن یک سخنرانی مفصل بعد از حمد و شکر خدا و درود بر پیامبر ﷺ در رابطه با اوضاع رضایت‌بخش فعلی جهان اسلام و سپس در رابطه با نگرانی‌هایی که نسبت به آینده

اتفاق افتاده است و به علاوه به هنگام فتح شهرهای فارس در سال ۱۷ حسین دوازده ساله بود و آن بهای بسیار هنگفتی که برای دختر یزدگرد گویا مقرر کرده‌اند علی مرتضی با این‌همه زهد و کم ثروتی توانایی پرداخت آن را نداشته است مراجعه فرمایید».

[۱]- مرجع سابق

[۲]- الکامل، ج ۳، ص ۳۷۷.

[۳]- مرجع سابق

[۴]- الکامل و البدایه، و طبری.

مسلمانان دارد چنین گفت:

«سپاس برای خدایی که وعده خود را به جا آورد و سپاهش را پیروز کرد، خدایی که محمدﷺ را برای هدایت جهان بشریت برانگیخت، و به پیروانش وعده داد که خیر و سعادت این جهان و آن جهان را به آنان عطا فرماید و خدا فرمود: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ [التوبة: ۳۳ و الصف: ۹] و آگاه باشید که خدا رژیم مجوسی را یکباره سرنگون کرد و جمعیت آنان را متلاشی نمود، و از کشور خویش یک وجب[1] را دارا نمی‌باشند که به وسیله آن بتوانند ضرری به مسلمانان برسانند و آگاه باشید که خدا به این خاطر شما را وارث زمین‌ها و شهرها و دارایی‌ها و فرزندان آن‌ها نمود تا شما را آزمایش کند که رفتار و کردار شما چطور خواهد بود، پس سعی کنید با یک حالتی از تقوا و ترس از خدا فرمان‌های خدا را اجرا کنید تا خدا آنچه وعده داده به شما عطا فرماید، به هیچ وجه روش خود را تغییر ندهید و الا خدا قوم دیگری را به جای شما می‌نشاند و من درباره امت اسلام از هیچ چیز نگران نیستم مگر اینکه از ناحیه خودشان و اختلاف[2] داخلی بلایی بر سر آن‌ها بیاید».

---

[1]- مرجع سابق.

[2]- الکامل و البدایه، و طبری.

فصل چهاردهم:
نوع حکومت و سیستم اقتصادی فاروق

فصل چهاردهم:

نوع حکومت و سیستم اقتصادی فاروق

در فصل‌های سابق، اوج مهارت و نبوغ فاروق اعظم را در مسایل نظامی و طرح تاکتیک‌های جنگی به خوبی نظاره کردیم و مشاهده نمودیم که این نابغه رادمرد جنگ‌های رهایی بخش اسلام، در رأس یک سپاه[۱] سی‌هزار نفری از مسلمانان، که کمتر از[۲] پادگان یک شهر از شهرهای بیشمار ایران و روم بود و آلات جنگی این سپاه، پیکان‌هایی بود که بر سر نی فرو می‌بردند و شمشیرهایی که با کهنه و طناب به کمر می‌بستند[۳] توانست در عرض کمتر از ده سال دو ارتش چند صدهزارنفری ایران و روم راکه با تازه‌ترین اسلحه روز و با نیروهای زرهی و حلقه‌های فیل جنگی نیز مجهز بودند؛ از پای درآورد و توانست سپاه سی هزار نفری مسلمانان را به یک ارتش سیصدهزار نفری و مسلح به تازه‌ترین اسلحه‌های زمان، مبدل نماید، و به شکل بزرگترین قدرت روزگار، در جهت ابلاغ فرامین قرآن یک چنین قدرت بزرگی را برفراز بلندترین قله تاریخ به رژه و نمایش درآورد و توانست در برابر پرچمی که بر سینه آسیای صغیر[۴] برافراشته بود، پرچمی را بر کرانه‌های رود جیحون[۵] به اهتزاز درآورد و

---

[۱]- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۷۱.

[۲]- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۵۶.

[۳]- مرجع سابق

[۴]- در کتاب اشتراکیه عمر، محمود شبلی، جهان اسلام را در عصر فاروق چنین بیان کرده است شرقاً تا بحر قزوین، غرباً تاالجزایر، جنوباً بلاد نوبه، شمالاً ترکیه. سپس می‌گوید: یعنی تمام جهان عربی به علاوه ایران و افغانستان به ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

[۵]- در کتاب اشتراکیه عمر، محمود شبلی، جهان اسلام را در عصر فاروق چنین بیان کرده است شرقاً تا بحر قزوین، غرباً تاالجزایر، جنوباً بلاد نوبه، شمالاً ترکیه. سپس می‌گوید: یعنی تمام جهان عربی به علاوه ایران و افغانستان به ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

از کرانه‌های دریای خزر[۱] تا کرانه‌ها یاقیانوس هند[۲] را زیر پرچم اسلام قرار دهد و بالاخره در عرض و طول جهان بر دو قاره عظیم (آسیا و افریقا) مسلط و جهانی به وسعت قاره‌ها را حوزه اجرای احکام قرآن و پیاده کردن قوانین اسلامی نماید، و در فصلهای آینده نیز اوجه نبوغ و مهارت فاروق را در اداره یک حکومت اسلام و تشکیل شوراهای سه گانه و مدیریت اقتصادی، و تاسیس دبیرخانه‌ها و سازماندهی ادارات گوناگون و گسترش عدالت فردی و اجتماعی، نظاره خواهیم کرد و به خوبی می‌بینیم که دین آسمانی اسلام، در دو قاره عظیم جهان، چطور آزمایش جهانی بودن خود را بر کرسی ثبوت نشانید، اما قبل از بیان این مسایل،

نوع حکومت در عصر فاروق

لازم است به سوالی پاسخ دهیم که در فضای اذهان برخی از نویسندگان ظاهر گشته و متاسفانه پاسخ چندان درستی را نیز نیافته است و سوال این است؛ آیا حکومت عصر فاروق چه نوع حکومی بود و فاروق در این حکومت چه سمتی داشته است؟ آیا حکومت قبیله‌ای بود، و فاروق شیخ‌القبیله بود؟ یا حکومت مطلقه و فاروق (نعوذ بالله) دیکتاتور بود؟ یا حکومت مشروطه و فاروق شاه عرب بود؟ یا حکومت جمهوری و فاروق رییس جمهور بوده؟ یا حکومت امپریالیستی و فاروق امپراتور بوده است؟ و البته جواب درست این است که هیچکدام، و تمام این سوال‌ها و جواب‌ها ناشی از این است که بیش از هزار سال است کسی جز همین نوع حکومت‌ها و همین نوع سمت‌ها چیز دیگری را ندیده است و در فرهنگ مکاتب سیاسی نیز جز همین واژه‌ها و همین اصطلاحات چیز دیگر مورد بحث قرار نگرفته است،

نظر جمعی از نویسندگان درباره حکومت فاروق

بنابراین هیچ تعجبی ندارد، که محقق معروفی مانند جُرجی زَیدان می‌گوید: «حکومت در عصر فاروق هم مشروطه هم جمهوری مستبد[۳] بوده است» و از او

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- مرجع سابق

[۳]- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۲۲.

محققتر و معروفتر (شبلی نعمانی) می‌گوید: «حکومت در عصر فاروق شبه جمهوری[۱] بوده است» و دانشمند معروف دکتر محمد حسین هیکل می‌گوید:[۲] «قسمت اعظم جهان متمدن آن روز در قلمرو امپراتوری وسیع اسلام درآمد» که با این تعبیر حکومت عصر فاروق را امپریالیستی و فاروق را امپراتور معرفی می‌نماید، و گویی این محققین در تجزیه و تحلیل‌های خویش به این نکته توجه نکرده‌اند که فقط ویژگی‌های قانونی خصوصیات یک حکومت را مشخص می‌نماید مثلاً هرگاه قانونی زایده اندیشه‌های یک فرد و یک انسان بود، حکومت فردی و مطلقه و فرمانروا و دیکتاور خواهد بود.

وسیله تشخیص یکنوع حکومت

و اگر قوانین زایده فکر جمع کثیری از انسان‌ها اما مشروط به تایید یک نفر (شاه، رییس جمهور، نخست‌وزیر) بود حکومت مشروطه سلطنتی یا جمهوری خواهد بود و حکمران شاه یا رییس‌جمهور نامیده می‌شود و در همین حال نیز هرگاه با توسعه‌طلبی استعمارگرانه توام گردید حکومت امپریالیستی و حکمران امپراتور نایمده می‌شود، و همه این نوع حکومت‌ها با تمام تفاوتی که با یکدیگر دارند در یک امر متفق هستند که قوانین همه آن‌ها زایده تفکرات بشری است بنابراین حکومت عصر فاروق از نوع هیچ یک از این حکومت‌ها نبوده است زیرا منابع قانون در زمان فاروق برحسب نص قرآن جز سه امر چیزی[۳] دیگر نبوده است.

منابع قانون در زمان فاروق

اول آیات صریح قرآن: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ﴾، دوم رفتار و گفتار صریح رسول الله ﷺ ﴿وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾، سوم استنباط جمعی از اهل نظر و افراد متخصص از قرآن و

---

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ص ۱۵ و ۱۷ در شرح نظام حکومت.

[۲]- حیاة محمد مقدمه مولف، ص ۲۸.

[۳]- الخلافه و الملوکیه از طبرانی در اواسط نقل م ی‌کند که علی مرتضی از پیامبر ﷺ پرسید اگر بعد از تو جریانی پیش آمد که حکم آن در قرآن و در بیانات تو پیدا نگردید چه باید کرد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «شاوِرُ و الفقُقَهاءَ وَالعابِدیْنَ وَ لاتمْضوا فیهِ برَأْيٍ خاصَّه» و طبری، ج ۴، ص ۸۳ نقل کرده که عمر گفت: وَاَمْرُهُمْ شُوري بَيْنَ ذَوي الرَأْيِ مِنْهمْ وَ اِنَّما كُنْتُ كَرَجُلٍ مَنْكُمْ، اخبار عمر، ص ۸۰.

حدیث: ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ[1] مِنكُمۡۖ﴾ و چنین جمعی نیز به استناد آیه ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ اعضای شورای مومنین هستند، و در نتیجه آیه ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ ویژگی‌های قانون در صدر اسلام و در زمان فاروق را بخوبی مشخص و آن را از تمام حکومت‌های نامبرده جدا می‌نماید و چون امر سه گانه به فرمان صریح خدا در همین آیه و آیه‌های دیگر منابع قوانین اسلام شمرده شده‌اند، بنابراین حکومت عصر فاروق را می‌توان «تئوکراسی- تئو: خدا وکراسی: حاکمیت» یا حکومت قرآن یا حکومت اسلام نامید و چون فاروق امور مومنین را طبق احکام صریح آیه‌ها و احادیث و احکام استنباطی شورای مومنین (یعنی اولوالامر) تنظیم می‌نماید او را امیرالمومنین می‌نامند، پس فاروق با عنوان امیرالمومنین دارای دو سمت می‌باشد یکی تشکیل شوراهای مومنین که سنگ بنای امارت اوست و خود تصریح کرده است که: «لا خَلافَةَ اِلّا عَنْ مَشْوَرَةً[2] یعنی خلافت و امارت اسلامی بدون

---

[1]- مفسرین قرآن و دانشمندان اسلامی اهل نظر در قدیم و جدید در معنی (اولی الامر) نظریات متفاوتی را ابراز داشته‌اند، برخی اولوالامر را به حکمرانان دادگر و برخی به علمای دین اسلام تفسیر کرده‌اند و اهل تشیع اولوالامر را به امامان دوازده‌گانه معصوم تفسیر نموده‌اند و مرحوم شیخ محمد عبده در تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱، گفته است: «بعد از تأمل بسیار به این نتیجه رسیده‌ام که منظور از اولوالامر اهل حل و عقد مسلمانان است و عبارتند: از امرا و حکمرانان و علما و فرماندهان سپاه و بقیه رؤسا و پیشوایانی که مردم به خاطر مصالح عمومی به آن‌ها مراجعه می‌نمایند و اطاعت آن‌ها به شرط اینکه خودی باشند (منکم) و به شرط اینکه متحد و متفق باشند واجب است» و آنچه در این کتاب می‌خوانید نظر خاص نویسنده است و به دو دلیل به این نظر معتقد شده‌ایم: اول توجه به این واقعیت که در زمان پیامبر ﷺ و در صدر اسلام فقط از قرآن و حدیث و مصوبات شورای مومنین اطاعت شده است. دوم توجه به قانون (استثناس) و وجود کلمه امر در آیه‌های شورا و در اولوالامر و با یک قیاس ساده منطقی با همین آیه‌ها نظر نویسنده ثابت می‌گردد. توضیح اینکه: به دلیل (و امر هم شوری بینهم) که (امر) را منسوب به شورای مومنین نموده است در آیه (وشاورهم في الامر) نیز در (الامر) مضاف‌الیه محذوف است یعنی (هم) پس به معنی (في امرهم) است پس در هر دو آیه شورای مومنین صریحاً دارندگان امر و صاحبان امر معرفی شده‌اند و بدیهی است که منظور از (اولی الامر) در آیه (اطیعوالله و...) جز دارندگان امر و صاحبان امر چیز دیگر نیست بنابراین منظور از اولی الامر شورای مومنین است.

[2]- کنزالعمال و ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۳۹ و الفاورق، شبلی، ج۲، ص ۱۲.

مشورت امکان ندارد و بعد از تشکیل شوراها او نیز فقط به اندازه عضوی از اعضای آن‌ها در تصویب قوانین دخالت دارد و خودش صریحاً اعلام کرده است: «فَإِنّی كَاحَدِكُمْ وَ لَسْتُ اُرِيدُ انْ تَتَّبِعُوا هذا الَّذي هَوای»[1] یعنی در این شوراها من هم یک نفر مانند یکایک شماها هستم و هرگز نمی‌خواهم شما تابع چیزی باشید که دل من آن را آرزو می‌کند.

و سمت دوم فاروق اجرای دقیق و قاطعانه احکام اسلام است چه آن بخش که آیات و احادیث در آن صراحت دارند و هیچگونه نیازی به مشورت ندارد و چه آن قسمت که شورای مومنین آن را از قرآن و حدیث استنباط می‌نماید.

شوراهای سه گانه در عصر فاروق

فاروق در جهت پیاده کردن دین جهانی اسلام در کشوری به وسعت قاره‌ها به تشکیل سه نوع شورا اقدام می‌نماید:

الف: شورای استنباط مرکزی، و کار این شورا استنباط احکام از قرآن و احادیث است و اعضای آن فقط اصحاب[2] مهاجرین و همان شخصیت‌هایی می‌باشند که از نخستین مصادیق آیه‌های: ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ بوده و پیامبر ﷺ در طلیبعه جامعه‌سازی مدینه شخصاً آن‌ها را اعضای شورای مومنین قرار داده است و اضافه بر این‌ها چون اصحاب مهاجرین در دوران سیزده ساله مکه نیز در خدمت پیامبر بوده‌اند و شاهد نزول تمام آیه‌های قرآن نیز بوده‌اند بیشتر از همه یاران پیامبر (چه انصار و چه غیره) به معنی آیه‌ها آشنا هستند و از احادیث پیامبر نیز بیشتر آگاهی دارند، و اعضای ثابت این شورا عبارتند از: عثمان‌ذی‌النورین، علی مرتضی، عبدالرحمن‌بن عوف، معاذابن جبل، اُبَی بن کعب، و زید بن ثابت[3]، بلال حبشی[4]،

---

[1] - الخراج قاضی ابی یوسف، ص ۱۴ و ۱۵، طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۳۴ و الفاروق شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۱۸.

[2] - کنزالعمال به نقل طبقات ابن سعد، ج۳، ص ۱۳۴، به نقل الفاروق شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۱۸.

[3] - مرجع سابق

[4] - اخبار عمر، ص ۹۵.

زبیربن عوّام، و طلحه[۱] و ابن عمر و همچنین خود عمربن‌خطاب که در عین اینکه تشکیل دهنده و گرداننده این شورا است از حیث تصویب یک استنباط فقط عضوی است مانند یکایک آن‌ها[۲] و علاوه بر این ده عضو ثابت بقیه اصحاب مهاجرین نیز هر اندازه در مدینه حضور داشته باشند باید در جلسات این شورا شرکت نمایند و محل این شورا ثابت و همیشه در صحن مسجد[۳] پیامبر در مدینه (محل همین شورا در زمان پیامبر ﷺ تشکیل می‌گردد.

ب: شورای استنباط و تطبیق مرکزی، و اعضای این شورا عبارتند: از اعضای شورای اول[۴] به علاوه ده نفر از شخصیت‌های منتخب اصحاب انصار (پنج نفر از اوس[۵] و پنج نفر از خزرج) و خلاصه برگزیدگان اصحاب مهاجر و اصحاب انصار و این شورا،[۶] نیز مرکزی ولی از حیث محل سیار است و مانند شورای اول تنها در مسجد تشکیل نمی‌گردد و بلکه گاهی در خارج شهر و درمحل (صرار[۷] چهار کیلومتری مدینه) تشکیل می‌گردد، و این شورا در مواردی تشکیل می‌یابد که مسایل مورد بحث علاوه بر اینکه به فقاهت و اطلاعات وسیع از قرآن و احادیث نیاز دارند همچنین به آینده‌نگری

---

[۱]- اخبار عمر، ص ۹۶ و شبلی، ص ۲۰.

[۲]- الخراج قاضی ابویوسف، ص ۱۴ و ۱۵.

[۳]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص ۲۱ نوشته است «مورخ محقق بلاذری در یک تذکری در رابطه با ویژگی‌های این مجلس نوشته است: «كانَ لِلْمُهاجرينَ مَجْلِسٌ في الْمَسْجِدِ فَكانَ عُمَرُ يَجْلِسُ مَعَهُمْ فيهِ وَ يُحَدِّثُهُمْ عَمّا يَنْتَهي اِلَيْهِ مِنَ الاَمْرِ» فقال، يَوْماً ما اَدْري كَيْفَ اَصْنَعُ بِالمَجُوسِ؟ عبدالرحمن بن عوف از جای خویش بلند شد و گفت: گواهی می‌دهم پیامبر فرمود: (سَنُّوابِهِمْ سُنَّةَ اَهْلِ الكِتابِ) فتوح البلدان، ص ۲۶۶.

[۴]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۱۹ و اخبار عمر، ص ۹۶.

[۵]- مرجع سابق

[۶]- این شورای تطبیق که مرکب از برگزیدگان اصحاب مهاجر و اصحاب انصار بود بزرگترین قدرت تصمیم‌گیری درجهت حل معظلات جهان اسلام به شمار می‌آمد و انتخاب خلیفه و امیرالمومنین نیز به وسیله همین شورا صورت می‌گرفت همچنان‌که علی مرتضی در نهج‌البلاغه. (نسخ حاشیه شیخ محمد عبده ص ۸ جزء ثالث مکتوب ششهم) به این مطلب تصریح کرده است.

[۷]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص ۱۱۵.

و آگاهی از واقعیت‌های حال و آینده و تطبیق آن‌ها با روح مسایل اسلامی نیازمند هستند مانند تفسیر مالکیت‌ها و موجبات مالکیت زمین و طرح اصلاحات ارضی و ایجاد دبیرخانه‌ها[۱] و تعیین مقرری و جیره و بیمه‌های زندگی، و ایجاد رسم گُمْرُکات و تعیین و فرض زکات بر گله اسبان تجارتی و ایجاد تاریخ برای اسناد و مدارک و تفسیر دقیق غنائم جنگی و فروختن و تقسیم اشیاء نفیس و نایاب مانند فرش بهارستان و تاج کسری و جواهرات سلطنتی ایران و غیره که در صفحات آینده برخی از آن‌ها را خواهید دید.

ج: شوراهای ایالتی و ولایتی که در مرکز تمام استان‌ها و شهرستان‌های جهان وسیع اسلام تشکیل می‌گردند[۲]، و ترکیبی از معتمدین محلی و شخصیت‌های آگاه بومی می‌باشند که در رابطه با مسائل محلی از قبیل نیاز شهرها و استان‌ها و عمران و آبادی منطقه و همچنین انتخاب استانداران و فرمانداران و عزل آن‌ها به بحث و گفتگو می‌نشینند و نتایج جلسات خود را به فاروق گزارش می‌دهند و فاروق در چهارچوب مقررات اسلامی به خواسته‌های آن‌ها رسیدگی می‌کند، همچنان‌که شورای ایالتی کوفه برکناری سعدبن وقاص را از سمت استانداری و فرماندهی سپاه درخواست کرد، و با اینکه سعد فرمانده کل نیروهای جبهه شرقی و فرمانه فاتح جنگ قادسیه و سقوط مداین (پایتخت ایران) بود، فوراً فاروق او را به مدینه احضار و پس از بازجویی او را از مقام استانداری و فرماندهی[۳] معزول و در مدینه او را اسکان داد، و همچنان‌که شوراهای ولایتی بصره و کوفه و شام به ترتیب درخواست کردند که عثمان بن[۴] فَرْقَد و حجاج‌بن غلاظ[۵] و معن بن یزید به استانداری بصره و کوفه و شام منصوب شوند و فاروق طبق تصویب و درخواست شوراها همین شخصیت‌ها را همراه[۶] فرمان به محل

---

[۱]- المناد، ج ۵، ص ۱۸۱

[۲]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۲۱.

[۳]- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۵ و ابن عساکر، ج ۶،ص ۱۰۲.

[۴]- کتاب الخراج قاضی ابویوسف، ص ۶۴ به نقل الفاروق، ج ۲، ص ۲۲.

[۵]- مرجع سابق

[۶]- مرجع سابق

خدمت اعزام نمود

نبوغ فاروق در اداره شوراهای مرکزی

البته تشکیل شوراهای سه گانه مخصوصاً شوراهای مرکزی مشکلات حکومت عصر فاروق را از حیث تهیه قوانین و تطبیق آن‌ها حل می‌کرد، ولی خود اداره کردن شوراهای مرکزی، و گذرانیدن مصوبات آن‌ها، با توجه به اینکه اسلام تا عصر فاروق، در دایره محدود و ساده و بسیط عربستان پیاده شده بود و در زمان فاروق بر اثر گسترش سالام در قاره‌های عظیم آسیا و افریقا می‌بایستی در قلب امپراتوری ایران و تمام مستعمرات امپراتوری روم در دایره‌ای چنان وسیع و فراگیر و منظم و پیچیده‌ای ترسیم گردد، که بازشناسی آن تنها کار مغزهای بسیار روشنگر و واقع‌بین می‌باشد؛ کاری است بس مشکل، اما فاروق در پرتو نبوغ و بصیرتی که دارد، و به همکاری مغزهای بسیار روشنگر و حق‌بین مانند علی مرتضی و معاذ بن جبل و عبدالرحمن‌بن عوف و ابَّی بن کعب، و تایید چهره‌های بسار محبوبی مانند عثمان‌ذی‌النورین و زیدبن ثابت بر این مشکل بزرگ پیروز می‌گردد و با رعایت نهایت آزادی فکر و آزادی بیان از حیث استنابط و تطبیق، قوانینی را از این دو شورای[1] مرکزی می‌گذارند، که ابعاد

---

[1] - برای نشان دادن ویژگی‌های این دو شورای مرکزی و شوراهای ایالتی و ولایتی در صدر اسلام، ما نگرشی سریع و گذرا به متمدنترین و پیشرفته‌ترین امپراتوری همان عصر یعنی شاهنشاهی ایران خواهیم داشت.

در دوره هخامنشیان حکومت مستبده و مطلقه بود و هیچ خبری از هیچ مجلس شورایی نبود و در دروه اشکانیان به دستور مهرداد شاه اشکانی دو مجلس تشکیل می‌گردید یکی به نام (مجلس شاهی) که افراد مهم خاندان سلطنتی و شاهزادگان بعد از بلوغ به عضویت آن درمی‌آمدند و دیگر به نام (مجلس بزرگان) که از اشراف و بزرگان و روحانیون قوم پارت تشکیل می‌گردید و از ترکیب این دو مجلس مجلسی به نام (مهستان) بوجود می‌آمد و قابل توجه این بود که با وجود اینکه شاه عضو هیچکدام از این مجالس نبود ولی حرف آخر فقط حرف او و نظر او بود! و مجالسی که از این نوع افراد تشکیل می‌گردید و حرف آخر همان حرف شاه بود، ناگفته پیدا است که در این مجالس چیزی جز توطئه‌های ستمگری و استثمار بیشتر مردمان محروم و رنجدیده ایران مطرح نگردیده است و شاهزادگان و افراد مهم خاندان سلطنتی و بقیه اشراف و روحانیون بزرگ پارتی با یکدیگر جلساتی را تشکیل داده‌اند که از چه راه‌هایی بیشتر مردم ایران را استثمار کنند؟و در دوره ساسانیان این مجالس هم برچیده گردید و به ظاهر هم خبری از مجالس شورایی باقی نماند و تا

گسترده دین جهانی اسلام را اعم از بعد اقتصادی و بعد مدیریت سیاسی، و بعد مدیریت سازماندهی اداری و بعد فرهنگی و بعد عدالت اجتماعی و غیره در برابر چشمان جهانیان ظاهر گرداند و اینک به قید اختصار یکایک ابعاد گسترده دین جهانی اسلام را در عصر فاروق شرح می‌دهیم.

الف: گسترش بعد اقتصادی

قبلاً باید توضیح دهیم که واژه (اقتصاد) همیشه با یکی از این عنوان‌ها مطرح می‌گردد، یکی بعنوان سیستم (سیستم اقتصادی) که بحث از مشروع بودن مالکیت‌های فردی چه محدود، چه آزاد: (اقتصاد کاپیتالیستی) یا مشروع بودن مالکیت‌های جمعی نسبت به منابع طبیعی فقط (یا بعلاوه همه ابزار تولید) (اقتصاد سوسیالیستی) و همچنین نبحث از اسباب و موجبات مالکیت‌ها و حقوق شخصی و عمومی در آن مطرح می‌گردد و دیگری بعنوان علم (علم اقتصاد) که بحث از مطلوب‌ترین روش بهره‌برداری از منابع موجود و ایجاد منابع جدی در جهت تعمیم رفاه و آسایش عموم مردم، و همچنین برابر کردن عرضه و تقاضا در آزمایشگاه‌های اقتصاد (یعنی بازارها و جامعه‌ها) و جلوگیری از تورم و رکود و غیره در آن مطرح می‌شود و اقتصاد بعنوان سیستم چون بسیار پیچده و مبهم و درک واقعیت آن از حوزه درک و تفکر انسان‌ها خراج است، قرآن و احادیث کلیات آن را (چه به طور صریح و چه به طور اشاره) بیان نموده‌اند و کار شوراهای استنباط و تطبیق، که فاروق آن‌ها را اداره می‌کند، تنها استخراج و استنباط و تطبیق احکام است و اما اقتصاد به عنوان علم چون بیشتر بر اساس بررسی حقایق خارجی و تحقیق در روابط پدیده‌ها است و درک اصول و قواعد آن اکثراً از حوزه تفکر و تجربه اندیشمندان خارج نیست، قرآن و حدیث تنها از راه اشاره نو نظرهای سریع و گذرا آن را مطرح نموده‌اند بنابراین شکوفایی اقتصاد به معنی پیدا کردن بهترین روش تولید و بهره‌برداری از منابع موجود و ایجاد منابع جدید و برابر کردن عرضه‌ها و تقاضاها و بقیه معظلات مسایل اقتصادی به عهده

عصر فاروق و آزاد کردن ایران، حکومت مستبده مطلقه به همچنان بر گرده مردمان ایران باقی ماند و توضیح شوراهای مرکزی و شوراهای ایالتی و ولایتی صدر اسلام را در این کتاب همراه مدارک و مراجع مطالعه می‌فرمایید و اعضای این شوراها و رابطه امیرالمومنین را با آن‌ها و مصوبات آن‌ها را در جهت استقرار عدالت اجتماعی در جهان اسلام ملاحظه خواهید فرمود.

امیرالمومنین است که به کمک شوراهای مرکزی و شوراهای ایالتی و ولایتی آن‌ها را حل می‌نماید و البته اقتصاد به عنوان علم برای خود الفبایی دارد که درشت‌ترین حرف‌های آن عبارتند از: زمین، آب و منابع زیرزمینی و همچنین پول و تجارت و مالیات‌ها و غیره که به قید اختصار از آن‌ها بحث می‌کنیم

۱- زمین

تا مشاهده نماییم که فاروق در پرتو آیه‌های قرآن و احادیث پیامبر و همکاری شوراهای سه گانه چطور این حرف‌ها را در کنار یکدیگر تفسیر و معنی کرده و اقتصاد جهان اسلام را شکوفا نموده است. در الفبای اقتصاد حرف نخستین زمین است حالا ببینیم این حرف در عصر فاروق چطور تفسیر و معنی گردیده است؟

زمین‌هایی که به تصرف سپاه اسلام درآمدند

بعد از پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه و سقوط مداین تمام زمین‌های حاصلخیز بین‌النهرین، که قبلاء در تصرف خاندان[۱] سلطنتی و حاشیه و حشم کسراها بودند یا به عنوان موقوفه آتشکده‌ها[۲] در اختیار موبدان و مقداری نیز با بهره مالکانه یا اخذ مالیات‌ها در دست کشاورزان[۳] بودند، کلاً به تصرف فرماندهان سپاه اسلام درآمدند و پس از پیروزی سپاه اسلام در شام[۴] و فلسطین و مصر[۵] و طرد نیروهای امپراتوری روم از حوزه‌های شرقی و جنوبی دریای مدیرتانه در این کشورها نیز وضعیت مشابه وضعیت کشور عراق در مسئله تحول زمین بوجود آمد، و تمام فرماندها سپاه اسلام از فاروق تقاضا کردند اجاز دهد تمام زمین‌های متصرفی را طبق سنت فرماندهان فاتح ایرانی و رومی و طبق قانون تقسیم غنایم جنگی در اسلام، در بین خود تقسیم نمایند، اما فاروق به هیچ وجه با این درخواست‌ها موافقت نمی‌کند زیرا

---

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج، ص ۵۳.

[۲]- مرجع سابق

[۳]- طبری، ج و فتوح البلدان، ص ۲۶۶ و کتبا الخراج ابویوسف، ص ۲۱.

[۴]- الخراج ابویوسف، ص ۱۶۷ و ۳۲.

[۵]- مرجع سابق

استنباط اسلامی او در مورد زمین این است که زمین‌های جهان مال همه انسان‌ها است ﴿وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ۝١٠﴾ [الرحمن: ۱۰] و زمین هر کشور و هر منطقه‌ای مال مردم آن کشور و آن منطقه است و توزیع آن باید عادلانه و بر مبنای امر معقولی (مانند احیای آن و کار کردن بر روی آن) تحقق پذیرد ﴿لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ۝٣٩﴾ [النجم: ۳۹] و چون فرماندهان سپاه اسلام از مردم آن کشورها نیستند، و این زمین‌ها را نه احیا کرده و نه بر روی آن‌ها کار کرده‌اند و بلکه به خاطر رسانیدن پیام اسلام به آن کشورها سفر کرده‌اند پس به هیچوجه نمی‌توانند مالک آن زمین‌ها باشند، و بعلاوه اگر همه این زمین‌ها در بین فرماندهان سپاه اسلام تقسیم شوند، بجای یک عده فئودال و استثمارگر ایران و روم که به تازگی از درها بیرون رفته‌اند عده‌ای فئودال و استثمارگر عرب خجازی از پنجره‌ها وارد می‌گردند و این هم فاجعه‌ای است که روح مسایل اسلامی و عدالت اجتماعی یه کلی از آن بیزار است و با وجود اینکه این مسایل در نظر فاروق محقق هستند اما به دلایل زیر نمی‌تواند به طور ضربتی نظر خود را درباره این سرزمین‌ها بر مردم تحمیل کردند، اول بدلیل اینکه تکروی در اسلام برای هیچکس، و از جمله برای امیرالمونین، جائز نیست دوم به دلیل اینکه دو نفر از اعضای برجسته شورای استنباط مرکزی (عبدالرحمن بن عوف[1] و بلال حبشی) اصرار دارند که فاروق به درخواست فرماندهان سپاه اسلام جواب موافق بدهد زیرا طبق استنباط آن‌ها، همین زمین‌ها نیز جزء غنایم جنگی هستند و باید در بین سپاهیان اسلام تقسیم شوند و بلال در این باره اینقدر اصرار کرد و بر سر فاروق فریاد کشید که فاروق از دست او به امان آمد و فریاد برآورد: «اَللّٰهُمَّ اكْفِنِی بِلالاً»[2] خدایا آزار بلال را از من دور فرما! و سوم اینکه طرف دعوا تمام فرماندهان نظامی و کلیه نیروهای مسلح سپاه اسلام بودند که علاوه بر ضوابط بین‌المللی، طبق قوانین اسلام بر حسب استنباط خود و استنباط چند نفر از اعضای شورای مرکزی استنباط خود را تقسیم این زمین‌ها کاملاً محق می‌دانستند و فاروق را مشتبه و درجهت انحراف از اصول اسلامی می‌پند اشتند، بنابراین در صورتیکه فاروق با درخواست آن‌ها موافقت نمی‌کرد، وقوع یک کودتای

---

[1]- اخبار عمر، طنطاویین، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص ۵۰.

[2]- مرجع سابق

نظامی قطعی به نظر می‌رسید، و نیروهای مسلح سپاه اسلام، نه به خاطر دفاع از حق خویش بلکه به خاطر دفاع از اصول و مبانی دین اسلام از زور نیزه و قدرت شمشیر استفاده می‌کردند و شعله‌های آتش یک جنگ داخلی زبانه می‌کشیدند و فاروق و همه اندوخته‌ها یاو را به کام خویش فرو می‌بردند و اسلام نیز قبل از آنکه چند سالی واقعیت عدالت اجتماعی خود را نشان دهد، در همان آغاز امر در یک سراشیبی از فئودالیه سرازیر و فرسنگ‌ها از واقعیت خویش دور می‌گردید.

نخستین کنگره اصلاحات ارضی در جهان

اما فاروق، همان مغز پرفروغ مهاجر، که پیامبر ﷺ او را به عنوان عبقریه بی‌همتا و نابغه بی‌نظیر توصیف[۱] فرمود، با ایجاد شوراهای مرکزی، راه چاره این نوع معضلات را پیدا کرده[۲] است و اینک در طنین این‌همه سر و صداهای مسئله زمین، منادی به فرمان فاروقو با ندای (الصّلوة جامِعَة) تمام اعضای شورای استنباط و تطبیق مرکزی (از برگزیدگان مهاجر و انصار) را به مسجد مدینه دعوت می‌نماید و تمام اعضای شورا در مسجد حاضر و به صورت حلقه دور هم می‌نشینند و فاروق نیز حاضر و بعد از ادای دو رکعت[۳] نماز به حلقه شورا پیوسته و موضع مورد مشاروره را اعلام، و دلایل خود را در رد یشنهاد فرماندهان نظامی و ضرورت اصلاحات ارضی و توزیع عادلانه زمین بیان می‌کند و بلافاصله اعضای شورا درباره مسئله زمین، و در و قبول نظر فاروق به بحث و استدلال می‌پردازند. جناح مخالف که عبدالرحمن[۴] بن عوف و بلال حبشی[۵] در رأس آن قرار گرفته‌اند، به شدت نظر فاروق را در می‌کنند و بلال، همان سیاهپوست مؤمن و مهاجر و لجوج و یک دنده بر سر امیرالمومنین فریاد می‌کشد که غنایم جنگی باید تقسیم شود[۶] و فاروق با یک حالتی از دلهره و نگرانی به بحث و استدلال بقیه اعضای

---

[۱]- صحیح بخاری، ج۴، ص ۱۹۸ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۳ به نقل اخبار عمر، ص ۴۲۶.

[۲]- صحیح بخاری، ج۷، ص ۲۱ و موطا، ج ۴، ص ۷۷ به نقل اخبار عمر، ص ۸۱.

[۳]- تاریخ طبری، ج، ص ۲۵۷۴.

[۴]- اخبار عمر، طنطاویین، ص ۹۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲،ص ۵۰.

[۵]- مرجع سابق

[۶]- اخبار عمر، طنطاویین، ص ۹۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲،ص ۵۰.

شورا گوش می‌دهد، و ناگاه برق شادی بر سیمای فاروق ظاهر می‌گردد زیرا صدای گیرای علی مرتضی[۱] را می‌شنود که تجزیه و تحلیل آگاهانه او به نظر فاروق متمایل است و سپس صدای عثمان[۲] ذی‌النورین و طلحه[۳] را می‌شنود که آن‌ها نیز به رای او تمایل پیدا کرده‌اند و تدریجاً جمع زیادی از مهاجرین و انصار به این سو کشیده و جناح موافق را تشکیل داده‌اند اما اکثریت قاطع اعضای شورا هنوز نظر قاطع خود را اظهار نداشته‌اند، و تشکیل جلسه به روز بعد موکول می‌گردد[۴] و روز بعد نیز بدون اخذ نتیجه نهایی جلسه تعطیل می‌شود و در روز سوم که استدلال جناح‌های مخالف و موافق قویتر و جر و بحث‌ها داغتر می‌گردد بار دیگر فاروق سر نخ بحث را به دست می‌گیرد، و در مقدمه استدلال خود این آیه‌ها را تفسیر می‌کند: ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ﴾ [الحشر: ۷]

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الحشر: ۸]

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ [الحشر: ۹] ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ [الحشر: ۱۰][۵] و فاروق بعد از تلاوت و تفسیر این آیه‌ها از سوره حشر توضیح داد که:

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- ترجمه آیه ششم: «(فیئی) آن چیزهایی است که شما برای به دست آوردن آن‌ها اسبان و شتران را در میدان‌های جنگی نتاخته‌اید و بلکه خدا پیامبرش بر هر کس که بخواهد مسلط می‌کند»
ترجمه آیه هفتم: «آ» چیزهایی که به (فیئی) خدا از اهل آبادی‌ها به پیامبرش می‌رساند برای خدا و برای پیامبر و برای خویشاوندانش و برای یتیمان و مسکین‌ها و در راه مانده‌ها است (و این توزیع به خاطر این است) که این املاک در دست معدودی دست به دست نشوند که عموماً توانگر باشند و بقیه بی چیز.
ترجمه آیه هشتم: و اموال فیئی به فقرای مهاجرین داده می‌شود که از وطن و سرمایه‌های زندگی

۱ ـ طبق آیه ششم همین سوره ﴿فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۚ﴾ [الحشر: ٦] کلیه زمین‌ها در کشورهای آماد شده عراق و شام و فلسطین و مصر از قسم فیئی اسلامی به شمار می‌ایند و به هیچوجه جزء غنایم جنگی نیستند[1] تا قابل تقسیم بر سپاهیان اسلام باشند.

۲ ـ و آیه‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰ که تلاوت گردیدند مصرف اموال فیئی اسلامی را دقیقاً مشخص فرموده‌اند که اول مصالح کلی و عمومی دین اسلام ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: ۷] و دوم اصناف مذکور: ذوالقربی، یتیمان، مساکین، ابن السبیل فقراء مهاجرین و اصحاب انصار، و سوم نسل‌های آینده مهاجرین و انصار ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ [الحشر: ۱۰] می‌باشد.

۳ ـ آخر آیه هفتم ﴿كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ﴾ [الحشر: ۷] صراحت دارد در اینکه این توزیع عادلانه به خاطر جلوگیری از مالکیت‌های عمده (فئودالیه) می‌باشد و آیه دهم ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ [الحشر: ۱۰] صراحت دارد در اینکه این زمین‌ها اساساً بعنوان تملیک در اختیار کسی قرار داده نمی‌شود، زیرادر صورتی که این زمین‌ها بعنوان تملیک در اختیار مهاجرین و انصار بی‌چیز می‌شوند هیچگونه محلی نخواهند داشت و بنابراین دلایل موافقت با درخواست فرمانده سپاه مخالف آیه‌های قرآن و علاوه بر اینکه مالکیت‌های[2] عمده را (فئودالیه) احیا می‌کند و نسل آینده فقرا مهاجرین و انصار را محروم می‌ناید تمام مصالح کلی دین اسلام را، از قبیل

خویش اخراج گردیده‌اند و از خدا فضل و رضا را می‌خواهند».

ترجمه آیه نهم: «و اموال فیئی به کسانی نیز داده می‌شود که قبل از هرت مهاجرین مسکن و وسیله و رشد ایمان را برای آن‌ها آماده کرده بودند.»

ترجمه آیه دهم: «و اموال فیئی به کسانی نیز داده م ی‌شود که نسل‌های آینده مهاجرین و انصار هستند».

[1]- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۴.

[2]- اخبار عمر، طنطاویین، ص ۹۶ در یبان فاروق به عوض (مالکیتهای عمده و فئودالیه) علوج گفته شده است و اینک عین عبارت او: «فَكَيْفَ أُقِسَّمُها بَيْنَهُمْ فَيَأْتي مَن بَعْدَهُم فَيَجِدُونَ بِعلوجِهاقَدْ اَنْقَمَتْ وَ وُرِثَتْ عنِ لاباء و حُيِّزَتْ؟!»

حفظ و نگهداری مرزها و سازماندهی ادارات و گسترش معارف دینی و غیره، بدون محل خواهد گذاشت.

این استدلال و همین تجزیه و تحلیل عمیق فاروق چنان تحولی در افکار جناح مخالف بوجود می‌آورد که اکثریت قاطع اعضای شورا نظر فاروق را تایید می‌نمایند و پس از بحث و گفتگو درباره زمین‌های دیگر، طرح اصلاحات و تقسیم اراضی فاروق به شرح زیر به اتفاق آراء تصویب می‌گردد:

نخستین طرح تقسیم اراضی

۱ ـ کلیه زمین‌هایی که برای کشت و زرع در دست کشاورزان بوده است (خواه صاحبان آن‌ها اسلام را قبول کرده باشند، یا بر عقاید سابق خویش باقی مانده باشند) کماکان در دست آن‌ها باقی خواهد ماند[۱] اما هر کسی سه سال متوالی، کشت و زرع زمینی را ترک کرد، آن زمین از او گرفته می‌شود و به دیگری منتقل می‌گردد[۲] و کسانی هم که زمین‌های بایری را دایر می‌کنند از حیث کشت و زرع صاحب آن‌ها خواهند شد، و هیچ کشاورزی در مقابل زمینی که در دست دارد جز مالیاتی که به حکومت اسلام می‌پردازد هیچ بدهی دیگری بر ذمه او نیست و مالیات حکومت اسلام بعد از متراژ دقیق زمین‌ها بر حسب جریب[۳] (هکتار) و درهم[۴] معین می‌گردد و بدهی مالیاتی بر حسب محصول متفاوت خواهد بود (در محصول نیشکر[۵] هر هکتار شش

---

[۱]- طبری، ج، ص ۲۴۶۷ و فتوح‌البلدان، ص ۲۶۶ و کتاب الخراج، ص ۲۱ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲،ص ۵۰.

[۲]- الفاروق، ج ۲، ص ۶۶.

[۳]- کتاب الاویل تحت عنوان «اولین کسی که روش استثمارگرانه ساسانیان را لغو نمود و مالیات و خراج سهل و آسان مقرر نمود» به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲،ص ۵۳ و همین مرجع از قاضی ابی‌یوسف در کتاب الخراج نقل می‌کند که دو نفر از بزرگان اصحاب (عثمان‌بن حنیف و حذیفه ابن یمان) مامور متراژ کردن زمین‌های عراق شدند به آن‌چنان دقتی که گویی فرش نفیسی را اندازه‌گیری می‌کنند و زمین‌ها بر حسب متراژ آن‌ها (طول ۳۷۹ × عرض ۲۴۰) میل گردید.

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

درهم و کنجد هشت درهم و پنبه پنج درهم و انگور یا خرما ده درهم و بقولات سه درهم و گندم دو درهم و جو یک[۱] درهم است) و همین مالیات بر عایدات را (اخراج) می‌نامند.

۲ ـ کلیه زمین‌هایی که قبل از پیروزی اسلام در تصرف خاندان سلطنتی و درباریان و یا در دست افراد متمرد و فراری یا وقف آتشکده‌ها بوده‌اند کلاً از موقوفه‌های مسلمین و املاک خالصه[۲] دولت اسلام به شمار می‌آیند و بقید تملیک هیچکسی درنمی‌آیند و حکومت اسلامی آن‌ها را برای کشت و زرع در اختیار مشتریان (خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان) قرار می‌دهد و بدهی این نوع زمین‌ها عشر است (یکدهم درآمد) در صورتی که آن زمین قبلاًدیمی بوده و باهزینه حکومت اسلام به زمین آبی مبدل[۳] شده باشد اما اگر قبل از تسلط حکومت اسلام آبی بوده باشند، و آبیاری آن‌ها از جوی‌ها و چاه‌های قبل از اسلام صورت گرفته باشند به جای عشر (زکاة) خراج به آن‌ها تعلق می‌گیرد (هرچند دارنده آن مسلمان باشد) و بدهی آن‌ها مانند بدهی زمین‌هایی است که قبلاً در دست کشاورزان بوده‌اند که در مقابل هر هکتار (بر حسب تفاوت محصول) چند درهمی پرداخت می‌گردد.

۳ ـ کلیه زمین‌هایی که در منطقه حجاز و حومه در زمان رسول‌الله ﷺ و در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دست کشاورزان مسلمان بوده‌اند، کماکان در دست آن‌ها باقی مانده و کماکان عشر آن‌ها (یکدهم محصول آن‌ها) به عنوان زکات به دولت اسلامی پرداخت می‌گردد.

---

[۱]- مرجع سابق.

[۲]- الفاروق، شبلی نعمانی ج ۲، ص ۵۳.

[۳]- کتاب الخراج قاضی ابی یوسف،ص ۳۵ و ۳۷ به نقل الفاروق، ص ۶۸، ج ۲، برخی از زمین‌هایی که در عصر اسلامی به آبی مبدل نشده بودند و بلکه از جوی‌های و چاه‌های آبیاری می‌شدند که قبل از اسلام وجود داشتند برای کشت و زرع در دست عبدالله بن مسعود و خباب قرار گرفت و به جای عشر (زکات) خراج می‌دادند و به استثنای این نوع زمین‌ها به طور کلی هر زمینی که در اختیار مسلمانان قرار می‌گرفت بدهی آن عشر یعنی زکات بود و هر زمینی در اختیار مسلمانان قرار می‌گرفت بدهی آن خراج بر حسب هکتار بود (چند درهم در برابر یک هکتار) الفاروق، ج ۲، ص ۶۸.

۴ ـ کلیه زمین‌هایی که در تمام جهان اسلام عنوان (ارض الحِمی) را داشتند و چراگاه خاص اغنام و احشام سرمایه‌داران و افراد وابسته به خاندان‌های سلطنتی و امپراتوری بودند، عموماًمرتع‌های خالصه و حکومتی اعلام گردیدند اما در عین اینکه اغنام و احشام همه مردم در آنجاها چرانیده می‌گردید حق تقدم همواره برای افراد کم بضاعت محفوظ بود، و فاروق به عنوان نمونه و الگو شخصاً درباره رعایت حق تقدم افراد بی‌بضاعت به مامور چراگاه‌های مدینه (هنیی) دستور موکدی داد:

«یا هُنی! وَایای وَ نَعَمَ ابْنِعَفّانَ، وَ ابْنِ عَوْفِ فَأِنَّهُما دِنْ تُهْلَكْ ما شِيتُهُما يرْجِعانِ اِلی[1] ذَرْعٍ وَ نَخْلٍ» ای هنیی امان زینهار مواظب باشید، جرم اجازه دادن اغنام و احشام غثمان‌بن عفان عبدالرحمن بن عوف به جای اغنام و احشام افراد کم بضاعت را به گردن من نیندازید، زیرا این دو نفر اگر دام‌های آن‌ها نابود هم شود از محصولات زراعتی و باغداری می‌توانند استفاده کنند، و وقتی هینی گفت[2] مردم چنین تبعیض و تفاوتی را ظلم و ستم به شمار می‌آورند که در کشور افراد کم بضاعت حق تقدم داشته باشند! فاروق در جواب گفت: اگر به خاطر خدا و در راه خدا نمی‌بود من اساساً عنوان (ارض حمی) و چراگاه‌های اختصاصی را لغو می‌کردم[3] و همه مردم را (اعم از ثروتمندان و افراد کم بضاعت) بالسویه در آن‌ها آزاد می‌نمودم».

---

[1]- کتاب الخراج ابی یوسف، ص ۱۲۵ و فتوح البلدان، ص ۲۲،الریاض النضره و قال اخرجه البخاری به نقل اخبار عمر، طنطاویین، ص ۱۰۰ و اشتراکیه عمر، محمود شیلی، ص ۲۲۹، ج ۱، معجم البلدان یاقوت حموی در کله (حمی) بعد از آنکه از چند مراتع و چراگاه‌های اختصاصی در زمان جاهلیت نام می‌برد می‌گوید: «شافعی‌ﷺ در تفسیر حدیث پیامبر ﷺ که فرموده (لاحِمي اِلا لله وَ لِرَسُولِهِ) گفته است در دوره جاهلیت، اشراف عرب وقتی به مراتعی می‌رسیدند سگی را به زوزه و عو عو می‌اندازختند و صدای سگ در این مراتع به هر جا می‌رسید ا زچهار طرف آن را چراگاه اختصاصی غنایم و احشام خود می‌کردند و در مراتع دیگر هم شریک می‌بودند و پیامبر این عادات را به کلی لغو کرد و چراگاه اختصاصی را مخصوص اغنام عمومی کرد همچنان‌که مرنقیع را به شتران زکات مخصوص کرد.»

[2]- همان

[3]- همان

۲- آب

آب نیز بخشی از زمین است و تنها بخش‌های کم و کوچکی از آن بوسیله کار و در شکل حفر چاه و قنوات و ایجاد استخر و غیره برای کشبت و زرع در تصاحب افراد قرار می‌گیرد و امادر شکل کلی و به صورت دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی از اموال عمومی و متعلق به جامعه (نسل حاضر و نسل آینده) می‌باشند و دولت اسلام طبق ضوابط متصدی افزایش و بکارگیری توزیع عادلانه آب‌ها است، و فاروق بعد از حل معضل زمین، در جهت پیشبرد اقتصاد در جهان اسلام و در جهت افزایش درآمد دولت و رسانیدن مالیات‌ها به عشر[۱] طرح آبی کردن زمین‌های دیمی را در تمام کشورهای آزاد شده عراق و شام و مصر و ایران پیاده می‌کند و با تاسیس اداره آبیاری در سواحل نیل و فرات و دجله و رودخانه‌های ایرن، از راه سدسازی و حفر کانال‌ها و جریان جویبارها و انحراف مسیر رودخانه‌ها و همچنین حفر قنات‌ها و ایجاد دهنه‌ها و ساختن استخرهای عظیم و کندن چاه‌ها با هزینه دولتی اثکر زمین‌های دیمی را به آبی تبدیل می‌نماید و اینک نمونه‌هایی از فعالیت اداره‌های آبیاری و شعبه‌های آن در مصر و عراق:

طرح آبی کردن زمین‌های دیمی در عصر فاروق

۱ ـ در مرکز اداره آبیاری مصر و شعبه‌های آن، هر روز، یکصد و بیست هزار نفر[۲] (دقت فرمایید!) اعم از مهندشین و معماران و کارگران و خدمه در محل کار خویش حاضر می‌شوند، و ماهانه عموم کارمندان و مزد روزانه تمام کارگران به دستور فاروق از محل بیت‌المال پرداخت می‌گردد[۳]، و مرکز همین اداره از طرف فاروق ماموریت می‌یابد، که فقط در مدت شش ماه[۴]، کانالی را به طول شصت و نه میل در بین نیل و دریای سرخ حفر نماید و رودخانه چنان بزرگی را احداث نماید که علاوه بر مشروب

---

[۱]- کتاب الخراج ابی یوسف، ص ۳۵ و ۳۷ به قبل الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲،ص ۶۸.

[۲]- مقریزی، ج، ۱، ص ۷۶ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج،۲، ص ۶۷، عین عبارت: «یک لک و بیست هزار نفر » لک کلمه هندی به معنی صدهزار است.

[۳]- مرجع سابق

[۴]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۹۶.

کردن تمام زمین‌های اطراف، قابلیت کشتیرانی را نیز داشته باشد، و مرکز کشور مصر را به بندر مدینه وصل کند و پس از شش ماه فرمانروای مصر (عمرو بن عاص) موفقیت کامل مرکز اداره آبیاری را در اجرای این فرمان به فاروق گزارش می‌کند[۱]، و در متن گزارش آن را (نهر امیرالمومنین[۲]) می‌نامد و از فاروق نیز درخواست می‌کند که اجازه دهد مرکز آبیاری مصر با حفر کانالی به طول هفتاد میل در بین نیل و دریای مدیترانه، بندر مدینه را با دریای مدیترانه[۳] وصل نماید، اما فاروق با توجه به مسایل استراتژیکی جنگی و حساسیت حوزه دریای مدیترانه و احتمال حمله‌های امپراتوری روم از راه دریا، عجالتاً با پیشنهاد عمرو عاص موافقت نمی‌کند[۴].

۲ ـ یکی از شعبه‌های مرکز اداره آبیاری دجله، که متصدی آن ابوموسی اشعری است، از طرف فاروق ماموریت می‌یابد که از دجله رودخانه‌ای را به طول نه میل[۵] به سوی شهر بصره روان و علاوه بر مشروب کردن تمام زمین‌های اطراف، آب آشامیدنی با به هر کوی و برزن و به هر دری از درهای منازل این شهر جدیدالاحداث برساند و به (نهر ابوموسی[۶]) نام‌گذاری می‌گردد، و همچنین (معقل بن یسار[۷]) به فرمان فاروق، رودخانه دیگری را از دجله در قلب دشت‌های دیمی روان می‌کند و به (نهر معقل) نامگذاری می‌شود و تاثیر این رودخانه در شکوفایی اقتصاد منطقه به حدی است که این رودخانه در قلب یک مثل عربی جام ی‌گیرد و در مثل است که: «اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ[۸]

---

[۱]- حسن المحاضره سیوطی، ص ۹۳، و ۹۴، مقریزی، ج ۱، ص ۷۱ و ج ۲، ص ۱۳۹.

[۲]- معجم البلدان یاقوت حموی آن را تحت عنوان (خلیج امیرالمومنین) توضیح داده است و از قول کندی حفر این کانال را در سال ۲۳ و مدت حفر آن را شش ماه نوشته است.

[۳]- تقویم‌البلدان، ابی الفداء، ص ۱۰۶ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۹۷.

[۴]- همان

[۵]- فتوح‌البلدان بلاذری، ص ۳۶۵ و ۳۵۷ و به جغرافیه به شاری به نقل الفاروق، ج ۲، ص ۹۴.

[۶]- همان

[۷]- معجم البلدان یاقوت حموی (کلمه نهر).

[۸]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۹۵ و در همین مرجع گفته شده که معقل یکی از یاران رسول الله ﷺ بوده است.

بَطَلَ نَهْرُ مَعْقلٍ» و یکی دیگر از شعبه‌های همین مرکز، به تصدی (سعدبن عمرو) از هطرف فاروق ماموریت می‌یابد که با احداث نهری دشت‌های وسیع دیمی منطقه انبار را مشروب کند و چون آغاز آن به وسیله سعدبن عمرو صورت گرفت آن را به (نهر سعد) نامگذاری کردند.

فاروق رؤیای پیامبر ﷺ را با پیاده کردن این طرح تعبیر می‌نماید

بگذار تمام نهرهای امیرالمومنین و نهر ابوموسی و نهر معقل و نهر سعد و ده‌ها نهر دیگر در قلب صحراهای مصر و عراق و ایران روان گردند. و دشت‌ها و بیابان‌های خشک و لم‌یزرع را سربز و خرم نمایند و سطح زندگی توده‌ها محروم و زحمتکش و ستمدیده را بالا ببرند و غرش امواج این رودخانه‌ها، در قلب صحراهای آسیا و آفریقا، رویای صادق پیامبر خدا ﷺ را به یاد مسلمانان بیاورد که در یکی از سحرگاهان پیامبر خدا ﷺ به یاران خویش چنین فرمود: «امشب در خواب می‌دیدم که بر بالای چاهی ایستاده‌ام، و به وسیله دلوی، آب برای مردم بیرون می‌کشم، ابوبکر آمد و دلو را از من گرفت و دو دلو یا چیزی از آب را با ضعف و ناتوانی بیرون کشید، ناگاه عمربن خطاب رسید، دلو را گرفت و آن دلو که در دست او خیلی بزرگ به نظر می‌رسید با قدرت و جلادتی چشمگیر بیرون کشیدن آب را آغاز کرد به راستی جانانه و تابغه بود و من همتای او را در این کار ندیده بودم و تا این اندازه با این دلو بزرگ از این چاه آب بیرون کشید که مردمان زیادی توانستند در دور این چاه اقامت نمایند».

«اللّهُمَّ صَلَّ عَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَارْضَ عَنْ امیرِالْمُؤْمِنینَ عُمَرَبنِ الخَطابِ»

۳ - پول و ضرابخانه‌های فاروق

در عصر فاروق بر اثر تولید و توسعه بازرگانی در جهان گسترش یافته اسلام نیزا به مبالغ زیادی پول احساس می‌گردید و مسکوکات رایج مناطق آزاد شده علاوه بر اینکه جوابگوی این جهان توسعه یافته[۱] نبوئد به علت اینکه تصویر شاهان ایرانی و امپراتوران رومی را نشان می‌دادند و مردمان زحمتکش و ستمدیده خاطرات تلخ ستم و استثمار و تهدید و ارعاب را از صاحبان این تصاویر داشتند و این مقدار از مسکوکات نیز به علت

[۱]- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۷.

گم شدن و مخفی گشتن آن‌ها در خزانه سرمایه‌داران روز به روز کمتر شده[1] بود، بنابراین ضرب سکه‌ها با ایجاد ضرابخانه‌ها یک امر کاملاً ضروری به نظر می‌رسید و چون ضرب سکه متعلق به عموم مردم جهان اسلام بود و طبق مقررات اسلام بخشیدن امتیاز آن به افرادی از سرمایه‌داران یا شرکت‌ها امکان نداشت بنابراین فاروق امتیاز ضرب سکه را به بیت‌المال اختصاص داد که طلاها و نقره‌های مشتریان را در مقابل یک درصد کارمزد به مسکوک رایج مبدل نماید و در سال پانزدهم[2] هجری به دستور فاروق و به تصدی خالدبن ولید نخستین ضرابخانه اسلام در طَبَریه تاسیس[3] و شروع به کار نمود و تدریجاً در تمام استان‌های وسیع جهان اسلام ضرابخانه‌هایی تاسیس و ضرب مسکوکات را آغاز نمودند،

موازنه درهم و دینار قدیم

کارمندان و کارگران ضرابخانه‌ها مامور وزن کردن و تعیین عیارهای طلا و تهیه قالب بودند و عبارت‌های مطلوب اسلامی را وارونه حک کرده و سپس تکه‌ها یمدور طلا را به وزن یک مثقال و تکه‌های مدور نقره را که ده دانه آن هفت مثال بود بر روی آن تکه پولاد مخلوط می‌گذاشتند و با چکش آن‌ها را می‌کوبیدند تا نقش تکه پولاد «که سکه نامیده شده بود» بر طلا و نقر انعکاس می‌یافت و مسکوکات طلا را دینار و مسکوکات نقره را درهم می‌نامیدند و این نام‌ها برای مسکوکات طلا و نقره قبلاًهم بودند و چنانکه گفتیم آن تکه پولادی که بعرات مطلوب اسلامی بر آن حک می‌گردید «سکه» خوانده می‌شد ولی بعدها خود عمل ضرب را سکه خواندند برای فهم آن دسته از حقوق و حدود اسلامی که در عصر پیامبر ﷺ و در عصر خلفای راشدین که در آن‌ها پول به صورت درهم و دینار بحث شده است و همچنین برای فهم مسایل اقتصادی عصر فاروق ارزیابی و موازنه این دو واحد پول ضروری به نظر می‌رسد و این ارزیابی به دو صورت ممکن است، یکی از راه بیان جنس و مقدار آن‌ها و دیگری از کالاهایی که در آن عصر در عوض آن‌ها فروخته می‌شد.

---

[1]- همان

[2]- همان

[3]- همان

۱- دینار از جنس طلا و به وزن یک مثقال بوده است[۱] و درهم از جنس نقره و وزن ده درهم هفت مثقال بوده است و نسبت ارزشی آن‌ها به یکدیگر در آن عصر ده درهم با یک دینار معاوضه گردیده است[۲] و اُوقِیه چهل درهم[۳] بوده (معادل چهار دینار).

۲- در بازارهای عصر فاروق قیمت کالاها در مقابل درهم و دینار:

۱- بهای یک شتر در بازار مکه چهارصد درهم یا چهل دینار.

۲- بهای یک گوسفند در بازار مکه چهل درهم یا چهار دینار.

۳- بهای یک بز در بازار مکه بیست و پنجم درهم یا چهار دینار.

۴- بهای یک کلنگ که با آن زمین حفر می‌گردید شش درهم.

۵- یک قرص نان در شرایط شبه قحطی یک ششم درهم که همه کس قادر به تهیه آن نبود[۴]، ضمناً معاوظه کردن درهم و دینار از هر دینار ده درهم تا هر دینار پانزده درهم در نوسان بوده.

۴- تجارت خارجی و تَعْرِفَه گُمْرُکی

از طرف ابوموسی اشعری نامه‌ای به فاروق رسیده است که در خارج بلاد اسلامی حقوق گمرکی به نسبت ده درصد از بازرگانان مسلمانان دریافت می‌گردد، و مقارن وصول همین نامه اهل منطقه (مَنْبِج[۵]) از بلاد غیر اسلامی نامه‌ای به فاروق نوشتند که اجازه دهد برای تجارت به بلاد اسلامی بیاییم و ده درصد حقوق گمرکی را پرداخت

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- مغنی ابن قدامه، ج ۲،ص ۶۶۲. در معجم الوسیط اوقیه دوازده درهم.

[۴]- این قیمت‌ها برای همین اجناس در کتاب (محمد پیامبری که از تو باید شناخت) بیان گردیده است.

ـ در معجم البدان یاقوت حموی که (منبج) به فتح میم و سکون نون و کسر با و جیم در آخر شهری قدیمی که با فرات سه فرسخ و با حلب ده فرسخ فاصله داشته است طول ۶۳ درجه و عرض ۳۵ درجه.

[۵]- خراج ابی یوسف، ص ۱۳۵ و اخبار عمر، ص ۱۱۳ که از اموال عبید، ص ۵۳۲ و الخراج، ص ۱۶۱ نقل کرده است.

نماییم. فاروق باید اتخاذ تصمیم، دستور داد شورای استنباط و تطبیق از برگزیدگان اصحاب و مهاجر و انصار تشکیل جلسه[۱] دهند و مراتب زیر در مورد تجارت خارجی و حقوق و گمری به تصویب شورا رسید:

«تجارت خارجی برای عموم آزاد است، و حقوق گمرکی برای مسلمانان دو و نیم درصد و برای غیرمسلمانان که در کشورهای اسلامی حکومت دارند (اهل ذِمَّه) پنج درصد، و برای غیر مسلمانان[۲] که در کشورهای غیر اسلامی سکونت دارند ده درصد (عُشر) می‌باشد و اداره‌های گمرک تشکیل گردید و زیاد بن جریر اسدی[۳] اولین کسی بود که متصدی نخستین اداره‌های گمرک اسلامی گردید.

در عصر فاروق کشتی‌های هندی که از سواحل یمن عبور می‌کردند و مشک و عبیر و کافور و صندل و دارچین را حمل می‌نمودند به مقدار ده درصد از عین همین اجناس عوارض پرداخت می‌کردند، و بعدها که اسلام به شرق اروپا گسترش یافت عوارض نامبرده در شهری به نام (طریف[۴] = Tarriff) واقع در انتهای اندلس (اسپانیا) پرداخت می‌گردید و تاکنون هم نام آن شهر بندری طریف است، و بعدها در تلفظ عرب‌ها به جای طریف (تَعْرِفه) گفته شد و از این رو نرخ عوارض گمرکی[۵] به (تعرفه گمرکی) موسوم گردید.

۵- معادن چه سطحی و چه عمقی

استخراج معادن از قبیل طلا، نقره، آهن، مس، یاقوت، زمرد، فیروزه، نفت و غیره مخصوص به حکومت نیست و هر کسی در زمین متعلق به خویش این معادن را کشف

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- خراج ابی یوسف، ص ۱۳۵ و اخبار عمر، ص ۱۱۳ که از اموال عبید، ص ۵۳۲ و الخراج، ص ۱۶۱ نقل کرده است.

[۴]- تاریخ تمدن جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۳۱. توجه: اخبار عمر، طنطاوبین، حقوق گمرکی مال التجاره را، به نقل از اموال عبید، ص ۵۳۲ از غیر مسلمانان یک بیستم در صورتی که درکشورهای اسلامی سکونت داشته باشد و در غیر اینصورت یک درهم که با متن کتاب فرقی ندارد.

[۵]- همان

کرد باید خمس آن‌ها را (یک پنجم) به حکومت اسلام بپردازد.[۱]

۶- دو نوع مالیات

فاروق از اتباع کشروهای اسلامی دو نوع مالیات می‌گرفت یکی مالیات بر عایدات و دیگری مالیات بر افراد و اتباع مسلمانان و غیر مسلمانان هر دو مشمول این دو نوع مالیات بودند اما با این تفاوت‌ها:

الف: اتباع غیر مسلمان فقط مشمول مالیات بر عایدات زمین بودند و از اغتنام و احشام و میوه‌ها مالیات نمی‌دادند و مالیات زمین هم در هر هکتار چند درهم (به تفاوت نوع محصول) و نام آن هم (خراج) بود و هرگز خراج به عشر ارتقا نمی‌یافت مگر در مواردی که با هزینه حکومت اسلامی زمین‌های دیمی آن‌ها به زمین‌های آبی مبدل[۲] می‌گردید و عشری هم که به این شرایط به آن‌ها تعلق می‌گرفت قابل تخفیف به نصف[۳] عشر و در شرایطی که کم بضاعت تشخیص داده می‌شدند از تمام عشر هم معاف می‌شدند، اما مالیات بر عایدات زمین اتباع مسلمان تنها در زمین‌های دیمی خالصه دولت خراج[۴] بود و در بقیه زمین‌ها عموماً عشر و زکات هم نام داشت و اتباع مسلمان علاوه بر مالیات زمین، مشمول مالیات بر عایدات اغنام و احشام و میوه‌ها نیز بودند که آن‌ها را به علاوه مالیات عروض التجاره به نام زکات به حکومت اسلام پرداخت می‌کردند.

ب: اتباع مسلمان در هر سال در ماه رمضان برای تمام اعضای خانواده خود، از کوچک و بزرگ و زن و مرد، بیش از دو کیلو گندم مالیات بر افراد می‌دادند که نام آن زکات فطر بود، و تمام افراد اتباع مسلمان که قادر به امور جنگی بودند، یا در

---

[۱]- فقه السنه، ج ۱؛ص ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۶.

[۲]- کتاب الخراج ابی‌یوسف، ص ۳۵ و ۳۷ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۶۸.

[۳]- الاموال عبید به نقل اخبار عمر، طنطاویین، ص ۱۱۴.

[۴]- کتاب الخراج ابی‌یوسف، ص ۳۵ و ۳۷ به نقل الفاروق، ج ۲، ص ۶۸

جبهه‌های جنگ[1] آماده اعزام به جبهه‌های جنگ بودند و به همین جهت تمام اتباع مسلمان زیر پوشش جیره نقدی بیت‌المال (عَطایا) قرار می‌گرفتند و مالیات بر افراد اتباع غیر مسلمان (به نام جزیه) بیست و پنج درهم[2] بود (قیمت یک راس بز) و زنان و افراد نابالغ و سالخوردگان از پرداخت آن معاف[3] و فقط مردان[4] توانمند مشمول آن بودند و اتباع غیرمسلمان، در مقابل پرداخت این مالیات از خدمات سربازی و حضور در جبهه‌های جنگی معاف بودند، و سپاه اسلام مسلمان، در مقابل پرداخت این مالیات از خدمات سربازی و حضور درجبهه‌های جنگی معاف بودند، و سپاه اسلام مسئول تامین امنیت جانی و مالی آن‌ها و دفاع از شهر و روستا و مناطق زندگی آن‌ها بود به همین جهت هرگاه هر یک از اتباع غیرمسلمان به میل خودش مدتی به خدمت سپاه درمی‌آمد (مثلاً یکسال) در آن مدت مانند مسلمانان از این مالیات معاف[5] می‌گردید، و

---

[1]- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۲۹۳ و عین عبارت تفسیر: «فَالْمُسْلِمُ لايَخْلو مِنْ اِحُدي الخُطَّطَيْنِ اِلّا مُرْتَزِقص وَ هُوَ مَن نَصَبَ لِلْقِتالّ نَفْسَهُ اوْ مُتَطَوّوعٌ وَ هُوَ مَنْ اِذا وَقَعَ النفيرُ عَلُيْهِ اَن يَدْخُلَ الحَرْبَ كَجَميع المُسلِمين».

[2]- کتاب الاموال لعبید، ص ۶۸ به نقل اخبار عمر، ص ۱۱۰.

[3]- کتاب الاموال لعبید، ص ۶۸ به نقل اخبار عمر، ص ۱۱۰.

[4]- در کتاب الخراج ابی‌یوسف، ص ۱۲۲ نوشته شده که همچنین فقراء نابینایان و افراد زمین‌گیر و افراد بیمکار و کشیش‌های منزوی و بی‌بضاعت از این مالیات (جزیه) معاف بودند.

[5]- اسناد و مدارک این دو مطلب مهم به تفصیل در تفسرالمنار، ج ۱۰، ص ۲۹۴ و در کتاب الخراج ابی‌یوسف، ص ۱۳۹ و ۱۴۲ و د رکتاب وضع مالی مسلمین، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ و المنال، ج ۱۰، ص ۲۹۶ بیان گردیده است که از جمله متن عهدنامه خالدبن ولید با صلوبا: «اِنّي عاهَدُتُكُمْ عَلي الجِزْيَةِ وَالمَنْعَة وَ مامَنَعْناكُمْ فَلَنا الجِزْيَةَ وَالا فَلا» و وقتی تحولی در شام به وجود آمد که ابوعبیده فرمانده سپاه اسلام نمی‌توانست امنیت غیر مسلمانان را تضمین کند جزیه‌هایی را که در آن سال گرفته بود به آن‌ها مسسترد نمود و گفت هرگاه شرایط طوری شد که توانستیم از شما دفاع کنیم مجدداً قرارداد جزیه را مقرر خواهیم کرد، و اسناد و مدارک معاف شدن غیرمسلمانان از جزیه در صورتی که خدمات نظامی را انجام می‌دادند یکی فرمانی است که فاروق در سال هفدهم هجری به فرماندهان نظامی درجبهه عراق نوشته وطی آن گفته است: «تَسْتَعينوا بِمَنْ اِحْتاجُوا اِلَيْهِ مِنَ الأَساوِرَةِ وَ يَرْفَعُ عَنْهُم الجَزاءُ» و همچنین متن عهدنامه یکی از فرماندهان نظامی در غرب ایران که

همچنین در شرایطی که سپاه اسلام قادر به دفاع از منطقه زندگی آن‌ها نمی‌بود این مالیات به صاحبان آن‌ها مسترد می‌گردید و گرفتن همچنین مالیاتی (مالیات بر افراد) قبل از اسلام یک رسم بین‌المللی بوده است و همیشه حکومت‌های مقتدر و پیروز در جنگ‌ها مالیات سالانه را از ملت‌های تحت الحمایه خویش می‌گرفتند و هزار سال قبل از اسلام یعنی در قرن پنجم قبل از میلاد، یونانی‌های آتن، در مقابل حمایت از مردم ساحل‌نشین اناتولی در برابر حملات فینقینها که تحت‌الحمایه ایران بودند، مالیات سالانه می‌گرفتند (تاریخ تمدن جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۷۷ و کتاب وضع مالی مسلمین ص ۱۸۵) و رومی‌ها نیز وقتی کشور مصر را اشغال نمودند از مردم مصر به عنوان ملت تحت‌الحمایه مالیات سرانه رااز تمام افرادی که سن آن‌ها در بین چهارده سال و شصت سال و بود می‌گرفتند و جز روحانیون و رومی‌های ساکن مصر کسی از این مالیان سرانه معاف نبود (کتاب ملن، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، به نقل کتاب وضع مالی مسلمین، ۱۸۵۵) و در آن هنگام جمعیت یهودیان مصر که بالغ بر چهل هزار نفر بودند عموماًمشمول مالیات سرانه[1] بودند، و نزدیک به نیم قرن قبل از ظهور اسلام، انوشیروان به اصطلاح عادل!! برخلاف عرف و اصول بین‌المللی مالیات سرانه را بر تمام مردم[2] ایران که مردمان اصلی هم بودند و تحت الحمایه به شمار نمی‌آمدند، تحمیل کرد و به جز درباریان و اشراف و ارتشیان و کارمندان[3] دولت تمام مردم ایران که به سن بیست ساله رسیده و از پنجاه سال هم نگذشته بودند، مشمول مالیات سرانه شدند

پس از آزاد کردن آذربایجان در عهدنامه خود با اهالی آذربایجان چنین نوشت: «وَ مَنْ حُشِرَ مِنْهُمْ فِي سَنَةٍ وُضِعَ عَنْهُ جَزاءُ هذهِالسَّنَةِ» تاریخ جریر طبری، ص ۲۶۶۶ و ۲۲۶۲ به نقل تفسیر المناره ج ۱۰، ص ۲۹۷.

[1]- مقریزی، ج۱، ص ۲۹۱ و جانسون وست، ص ۲۶۳.

[2]- تفسیر المنار، ج ۱۰،ص ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳، به نقل از ترایخ طبری و اخبار الطوال، دینوری، و کامل ابن اثیر،ج ۲، ص ۴۵۵ و تاریخ تمدن جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۲۷ و الفاروق، شبلی نعمانی، ح ۲، ص ۲۰۶.

[3]- تفسیر المنار، ج ۱۰،ص ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳، به نقل از ترایخ طبری و اخبار الطوال، دینوری، و کامل ابن اثیر،ج ۲، ص ۴۵۵ و تاریخ تمدن جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۲۷ و الفاروق، شبلی نعمانی، ح ۲، ص ۲۰۶.

و این مالیات سرانه که به تفاوت افراد دوازده درهم و هشت درهم و چهارده درهم[1] بود (گزیت)[2] نامیده گردید و عرب‌ها که حرف اول این کلمه را (جیم) تلفظ می‌کردند آن را (جزیه) تلفظ می‌نمودند و در سال نهم هجری که حکومت اسلام کار بت‌پرستان را خاتمه داده بود (برخی کشته شده و برخی ایمان آورده بودند) و برای یکسره کردن کار اهل کتاب و خداپرستان غیر مسلمان آغاز به کار نمود (که آنکس تمایل دارد مسلمان شود و آنکس تمایل ندارد تحت‌الحمایه حکومت اسلام قرار گیرد) در چنین جوی آیه بیست و نهم سوره توبه که متضمن تشریع جزیه بود نازل گردید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٢٩﴾ [التوبة: ۲۹] «یعنی: با آن دسته از اهل کتاب، که به خدا و بروز آخرت ایمان ندارند و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده‌اند حرام نمی‌شمارند و سر تسلیم برای دین حق فرود نمی‌آورند، بجنگید تا (آنجا که تسلیم حکومت اسلام می‌شوند و به عنوان ملت‌های تحت‌الحمایه) به اندازه قدرت و توانایی خویش جزیه به حکومت اسلام پرداخت می‌نمایند و خاضع و تسلیم حکومت اسلام می‌گردند».

این آیه قانون اوشیروان را مبنی بر اخذ مالیات سرانه از تمام اتباع حکومت مُلْغی نمود[3] و این مالیات را م طابق عرف عادلانه بین‌المللی مخصوص اتباع تحت‌الحمایه و

---

[1]- همان

[2]- همان

[3]- زیرا قانون انوشیروان نه عادلانه بود و نه با عرف بین‌المللی آن زمان موافق بود و چنانکه سابقاً بیان کردیم کشورهای مقتدر و متمدن آن زمان مانند روم و یونان فقط از ملت‌های تحت الحمایه مالیات سرانه را دریافت می‌کردند و با توجه به این تحقیقات جای تعجب است که ابن جریر طبری در مبحث جزیه انوشیروانی می‌گوید: «وَ هذِهِ الوَضايعُ الَّتي افتَدي بِها عُمَرَبنُ الخَطابِ حينَ فَتَحَ بِلاد الفُرْسِ (طبری، ج ۱، ص ۴۵۵) و تعجب‌آورتر اینکه علامه محقق شبلی نعمانی هندی در الفاروق، ج ۲، ص ۲۳۹ و همچنین دانشمند محقق سید محمدرشید رضا در تفسیر ا لمنار، ج۱۰، ص ۲۹۲ و همین مطلب را از تاریخ طبری نقل و آن را تایید و تصویب هم می‌نمایند! در صورتیکه فاروق در اصل قانون جزیه از قرآن پیروی کرده و درک میت و کیفیت آن از احادیث و مصوبات

غیر مسلمان کرد، و در جهت رعایت هرچه بیشتر عدالت تنها افرادی را مشمول این مالیات قرار داد که بتوانند در جنگ‌ها شرکت ک نند و برای این افراد نیز اندازه توانایی مالی را منظور نمود، و چون آیه جزیه در غزوه تبوک نازل گردید، رسول‌الله ﷺ در همان غزوه برای اولین بار با (ایلَه، و ادرج و دُوَمةُ الجَنْدل) بر مبنای جزیه قراردادی را منعقد فرمود،[۱] و اَیله متعهد شدند بابت هر مرد در سال یک دینار و اهالی ادرج کلا هر سال صد دینار و اهالی (مقنا) نیز هر سال یک چهارم[۲] درآمد کشاورزی خود را به عنوان جزیه به حکومت اسلام بپردازند، و چندی بعد رسول‌الله ﷺ معاذ را به یمن فرستاد و به او دستور داد که هر مرد بالغ مسیحی در سال یک دینار یا معادل آن پارچه[۳] (معافره) که برای لباس سپاهیان اسلام مناسب بود، به عنوان جزیه دریافت نماید، و فاروق همراه اعضای شورای استنباط و تطبیق مرکزی، برگزیدگان اصحاب مهاجر و انصار، که بر اثر توجه با این تفاوت‌های کمی و کیفی در عملکرد رسول‌الله ﷺ که کمیت جزیه مربوط به امکانات مالی جزیه دهنده و کیفیت آن (از جنس و نقد) علاوه بر امکانات جزیه دهنده، تابع مصلحت گیرنده (حکومت اسلام) می‌باشد به همین جهت در عصر فاروق کمیت و کیفیت جزیه به شرح زیر در مناطق و نسبت به افراد متفاوت گردید.[۴]

۱- در منطقه عراق پول نقره‌ای (درهم) از افراد ثروتمند چهل و هشت درهم و از قشر پایین دوازده درهم[۵]، و بقیه در بین این دو مبلغ جزیه پرداخت می‌کنند.

شورای استنباط و تطبیق مرکزی استفاده نموده و ابداً امکان ندارد از انوشیروان در امر جزیه تقلید کرده باشد.»

[۱]- اموال عبید، ص ۱۸.

[۲]- فتوح البلدان بلاذری، ص ۶۶.

[۳]- فقه السنه، ج ۲، ص ۶۶۷.

[۴]- به روایت بخاری محدث، از مجاهد پرسیدند چرا جزینه در یمن ین دینار و در شام چهار دینار گردید؟ در جواب گفت تفاوت جزیه مربوط به امکانات مالی جزیه دهنده است (فقه السنه، ج ۲، ص ۲۶۷).

[۵]- اموال عبید، ص ۳۹.

۲- در منطقه شام و فلسطین پول طلایی (دینار) از افراد ثروتمند چهار دینار[۱] جزیه گرفته می‌شود و از افراد متوسط و قشر پایین به نسبت بضاعت آن‌ها جزیه گرفته می‌شود.

۳- در منطقه مصر هم پول طلایی (دینار) و یا در عوض آن جنس گرفته می‌شود و افراد ثروتمند مصری به عنوان جزیه چهار دینار بدهی دارند که دو دینار آن نقد و بهای دو دینار دیگر گندم و روغن زیتون و شهد و سرکه، که مورد نیاز سپاه اسلام هستند، پرداخت[۲] می‌نمایند.

رقم کلی درآمد جزیه در منطقه‌ای بر اثر مسلمان شدن اتباع غیر مسلمان تدریجاً رو به کمی[۳] می‌رفت و به زکات اسلامی تبدیل می‌گردید و مقدار متوسط آن در مناطق زیر از این قرار بود:

۱- جزیه منطقه مصر دوازده[۴] میلیون دینار

۲- جزیه منطقه شام (بخش اردن) یکصد و هشتاد[۵] هزار دینار، (بخش دمشق) چهارصد[۶] هزار دینار و (بخش حمص و قِنَّسرین و غیره) هشتصد[۷] هزار دینار و جزیه فلسطین سیصد و پنجاه هزار دینار.[۸]

۳- جزیه منطقه عراق دوازده[۹] میلیون دینار که جمع کل آن بیست و پنج میلیونن در آن

و هفتصد و سی‌هزار دینار در سال می‌شود و اگر جزیه اتباع غیر مسلمان را در

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- فتوح‌البلدان، بلاذری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، اول ص ۲۱۶، دوم ص ۲۰۹.

[۳]- الاموال، عبید، ص ۴۸ به نقل اخبار عمر، طنطاوبین، ص ۱۱۲.

[۴]- فتوح‌البلدان، بلاذری، ص ۲۱۷ و ۲۱۸ و خطط مقریزی، ص ۱۴۱ و کتاب وضع مالی مسلمین، ص ۲۰۹.

[۵]- فتوح‌البلدان، بلاذری، ص ۱۹۷ و کتاب وضع ملای مسلمین، ص ۲۱۰.

[۶]- مرجع سابق

[۷]- مرجع سابق

[۸]- مرجع سابق

[۹]- وضع مالی مسلمین ص۲۰۸.

غرب افریقا و در ایران بزرگ آن زمان (از ارمنستان و آسیای صغیر در غرب تا کرانه‌های آمودریا و عمق افغانستان در شرق) همین اندازه حساب کنیم وجمع کل درآمد جزیه در عصر فاروق معادل پنجاه و یک میلیون و چهارصد و شصت هزار دینار خواهد شد و این مبلغ به علاوه یک هشتم زکات اتباع مسلمان، کل بودجه حکومت اسلام در عصر فاروق است.

و چون رقم کلی خراج (مالیات زمین اتباع غیر مسلمان) تقریباً در وضع ثابتی باقی مانده است[۱] می‌توان از لیست ابن قدامه که خراج مناطق آزاد شده عصر فاروق را در اواخر قرن دوم[۲] ثبت کرده است، رقم کلی خراج عصر فاروق را اعم از جنس و نقد در حدود هفده میلیارد و هشتنصد و چهل و چهار میلیون تومان تخمین زد، بنابراین درآمد حکومت اسلام از اتباع غیر مسلمان، اعم از مالیات افارد و مالیات زمین، در عصر فاروق بالغ بر شصت میلیارد و یک میلیون تومان بوده است.

فاروق در جهت جلوگیری از ظلم و اضافه گرفتن جزیه و خراج از اتباع غیرمسلمان طبق آمار و متراژ و صورتجلسه‌های معتمدین محلی (در هر[۳] محل بیست نفر) و سپس تحقیق و سوگند دادن[۴] مامورین که اضافه نگرفته‌اند جزیه و خراج را تحویل می‌گرفت و به (بیت المال) می‌سپرد.

۷- بیت‌المال (خزانه حکومتی)

در زمان پیامبر ﷺ بزرگترین رقم درآمد، خراج بحرین بود که بالغ بر هشت لک[۵]

---

[۱]- برخلاف جزیه که بر اثر مسلمان شدن اتباع غیرمسلمان تدریجاً رو به کمی رفته است و تبدیل به زکات اسلامی شده است الخراج، ص۱۲۲ و ۱۳۱ و خلافت و ملوکیه ص۳۷۵.

[۲]- کتاب وضع مای و مالیه مسلمین، ص۲۴۵و ۲۴۷.

[۳]- اموال عبید، ص۳۳ و الخراج ابی یوسف، ص۶۵ عین عبارت: «ان عُمرَ بن الخطاب يُحيى العراقَ ماةَ الفِ الفِ اُوقيه ثمَ يخرجُ اليه عشرةٌ من اهل الكوفة و عشرة من اهل البصرة يشهدون اربع شهاداتٍ بالله انه من طيبٍ ما فيه ظلمُ مسلم و لا معاهد».

[۴]- همان.

[۵]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۸۹، لک اصطلاح هندی است و در فرهنگ عمید نوشته لک یعنی صد هزار ماخوذ از هندی.

درهم (هشتصد هزار درهم) بود و پیامبر ﷺ در یک مجلس آن را بر مسلمانان تقسیم نمود، و در زمان خلیفه اول ابوبکر صدیق که درآمد حکومت اسلام تا حدی افزایش یافته بود؛ تا هنگامی که بالسویه می‌گردید، آن را در اتاقی می‌گذاشتند و این اتاق در خارج شهر (سُنح) بود و آن را بیت‌المال[۱] می‌گفتند و غالباً درش بسته بود و نگهبانی هم نداشت و وقتی به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: چرا نگهبانی باری بیت‌المال نمی‌گماری؟ در جواب گفت: لزومی ندارد زیرا من مالی را در بیت‌المال معطل نمی‌کنم تا نیاز به نگهبان داشته باشد[۲] و روز که ابوبکر رضی الله عنه وفات کرد و فاروق رضی الله عنه به جای او به خلافت انتخاب گردید، و با حضور عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان از بیت‌المال بازدید نمود، جز یک (درهم یا دینار) که در ته کیسه‌ای باقی مانده بود چیز دیگری را ندید[۳] و تا گذاشت دو سال از خلافت فاروق باز وضع بر همین منوال بود اما در سال پانزدهم هجری[۴] که درآمد حکومت اسلام تا حد زیادی افزایش یافته بود و ابوهریره استاندار بحرین هنگام بازگشت به مدینه مبلغ پانصد[۵] هزار درهم خراج (مالیات زمین اتباع غیرمسلمان) را با خود آورده بود، فاروق دستور داد شورای مهاجر و انصار تشکیل جلسه دهند و طرح تاسیس خزانه و ذخیره کردن دارایی در بیت‌المال را به شورای مسلمین پیشنهاد نمود، علی مرتضی در رأس جناح مخالف این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «هرچه عاید شود باید سال به سال تقسیم و برای[۶] سال‌های دیگر چیزی باقی نماند» و عثمان ذی‌النورین در رأس جناح موافق، که اکثریت را داشتند، این پیشنهاد فاروق را کاملاً تایید نمود و تاسیس خزانه دولتی و ذخیره کردن دارایی در بیت‌المال به تصویب شورای مهاجر و انصار رسید و باری انتخاب شکل تاسیس آن به بحث و

---

[۱]- طبقات ابن سعد، ج۳، قسمت اول، ص۱۵۱ و کتاب وضع مالی مسلمین، ص۱۷۰.

[۲]- همان.

[۳]- کامل ابن اثیر، ج۲، ص:۲۹ و طبقات ابن سعد، ج۲، ص۳۲ و۳۳.

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

گفتگو پرداختند و ولیدبن هشام[1] از شعبات خزانه‌های امپراتوری روم در منطقه شام بحث کرد،؛ که برای اداره کردن آن‌ها دفترهای ویژه و ساختمان مخصوص را بنا نموده و افراد ویژه‌ای بر آن‌ها گماردند و بر همین مبنا خزانه کل یا خزانه مرکزی با همان نام سابق (بیت‌المال)[2] در مدینه تاسیس گردید و حسابدار آن عبدالله بن ارقمْ[3] یکی از صحابه‌های بزرگوار مهاجر بود که در خواندن و نوشتن و محاسبات نیز مهارت زیادی داشت و دستیاران او دو نفر یکی عبدالرحمن بن عبید قاری و دیگری مُعَیقب بود و هر دو از رجال پرهیزگار و با تقوی و معیقب سابقه مهرداری[4] پیامبر ﷺ را هم داشت و دیری نپایید که شعبات خزانه مرکزی بنام بیت‌المال‌ها در تمام مراکز ایالت‌ها و ولایت‌های جهان وسیع اسلام تاسیس گردیدند مثلاً خالدبن حرث در اصفهان[5] و عبدالله بن مسعود در کوفه[6] خزانه‌دار بودند و فاروق همچنان‌که سعی می‌کرد افراد آگاه و پرهیزگاری را بر این بیت‌المال‌ها بگمارد همچنین در وسعت و استحکامات ساختمان آن‌ها و انتخاب محل مناسبی برای آن‌ها کوشش زیادی به عمل می‌آورد مثلاً به سعدبن وقاص دستور داد که توسط معمار معروف ایرانی (روزبه)[7] ساختمان بیت‌المال کوفه را متصل به مسجد بنا نماید تا بر اثر آمد و شد شبانه‌روزی و دایمی مردم به مسجد، بیت‌المال از سرقت و دزدی محفوظ بماند و بعدها نگهبانانی را برای بیت المال‌ها استخدام نمود.

طبق دستور فاروق، همه بیت‌المال‌ها در ایالت‌ها و ولایت‌ها درآمدهای متنوع را اعم از مالیات بر زمین و عایدات و مالیات بر افراد و عوارض گمرک و خراج و محصول

---

[1] - فتوح البدان، بلاذری، ص۴۴۸ تا ۶۶۱ به نقل الفاروق، ج۲، ص:۹۰.

[2] - الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۹۱و ۹۲.

[3] - همان

[4] - همان

[5] - همان

[6] - همان

[7] - الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۹۱و ۹۲.

معادن واجاره[1] مرتعها و غیره که سابقاً بیان گردیند، در بیت المال جمع می‌کردند و طبق صورت و اسناد و مدارک هزینه‌های لازم محلی را از آن پرداخت و بقیه را همراه اسناد و مدارک وصول و هزینه را به بیت‌المال مدینه (خزانه کل) ارجاع می‌دادند و یکی از فرمان‌های فاروق که در این زمینه به عمرو عاص نوشته است بعین عبارت از کتاب (کنزالمعال[2] نقل می‌گردد: «فَاِذا حَصَلُ اِلَيكَ وَ جَمَعْتَهُ اخْرَجْتَ عَطاءَ الْمُسْلِمينَ وَما يَحْتاجُ اِليه مِمّا لابُدَّمنهُ ثُمَّ اُنْظُر فيها بَعْدَ ذلكَ، فاحْمِلْهُ اِلَى» یعنی هرگاه درآمدها را جمع کردی نخست جیره مسلمانان و هزینه‌های ضروری را از آن پرداخت نمایید آنگاه باقیمانده را برای من بفرستید.

در نتیجه، آن بیت‌المال ساده زمان ابوبکر صدیقﷺ که اتاق کوچکی در خارج مدینه (سنح[3]) بود و نگهبانی نداشت و غالباًدرش بسته بود و در لحظه وفات ابوبکر فقط یک درهم یا یک دینار[4] در آن وجود داشت، در عصر فاروق به ساختمان وسیع و محکمی مبدل گردید که هر سال هزاران میلیون درهم و دینار و هزاران خروار خواربار و پوشاک و غله و خشکبار در انبارهای آن ذخیره می‌شد و تحت عنوان خزانه کل و بیت‌المال مرکزی از راه ارتباط با شاهرگ‌های حیات اقتصادی ایالت‌ها و ولایت‌ها و تمام بیت‌المال‌ها قلب تپنده‌ای بود که حرکت‌های چرخ اقتصادی دو قاره عظیم جهان (یعنی آسیا و افریقا) را عادلانه تنظیم و هماهنگ می‌نمود.

برنامه‌ریزیهای فاروق

درآمدهای سرشار و کلانی که از دو قاره جهان (آسیا و افریقا) به خزانه کل و به بیت‌المال مرکزی سرازیر می‌گردید، فاروق را بر آن داشت، که درجهت بیمه کردن

---

[1]- جرجی زیدان، ج۱، ص۲۳۱ و احکام سلطانیه ماوردی، ص۱۷۴ و وضع مالی مسلمین، ص۲۸۵ و اموال عبید، ص۳۸۷.

[2]- زیل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۹۳.

[3]- طبقات ابن سعد، ج۳، ص۱۵۱ به نقل کتاب وضع مالی مسلمین، ص۱۷۰.

[4]- کامل ابن اثیر، ج۲، ص۲۹ و طبقات ابن سعد، ج۲، ص۳۲و۳۳.

زندگی اتباع (مسلمان[۱] و غیرمسلمان) حکومت اسلامی، و سازمان دادن تشکیلات اداری، و توسعه و عمران و آبادی و شهرسازی، و بسط و توسعه دانش و آگاهی و معارف اسلامی،

آمارگیری و ایجاد دبیرخانه‌ها

و بالاخره ریشه کن کردن فقر مادی و فقر فرهنگی و گسترش عدالت اجتماعی اسلامی، به برنامه‌ریزیهایی اقدام نماید و لازمه اقدام به این کارها هم این بود که از یک طرف ارقام و درآمدها و کم و کیف آن‌ها و در رفتهای ضروری آن‌ها معلوم شود و از طرف دیگر جمعیت اتباع حکومت اسلامی و کیفیت زندگی آن‌ها و موقعیت اجتماعی و سوابق کار و پیشه آن‌ها و همچنین وضعیت جغرافیایی مناطق و نوع نیاز آن‌ها به عمران و آبادی و راه‌سازی و غیره معلوم گردد، بهمین جهت فاروق موضوع آمارگیری و ایجاد (دیوان[۲]) و دبیرخانه‌ها را با شورای مرکزی مهاجر و انصار در میان نهاد و پس از تصویب شورا و نظرخاهی از برخی از فرماندهان سپاه ایران که مسلمان شده بودند (مانند هرمزان[۳]) فاروق جمعی از اصحاب را که در علم حساب و آمارگیری دارای مهارت و تخصص بودند مانند (عقیل بن ابی طالب، و مَخْزَمَة بن[۴] نَوْفَل و جُبَیربن مُطْعم در حجاز و مانند مُغیره‌بن شُعبه در استان بصره و عبدالله بن خَلَف در کوفه)

---

[۱]- اتباع مسلمان عموماً و اتباع غیرمسلمان در دو صورت، یکی در حال فقر و بی چیزی و دیگری در صورتی که سپاهی یا کارمند می‌شدند.

[۲]- مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص۴۶۶ و الفاروق، شبلی نعمانی هندی، ج۲، ص۱۷۸.

توجه: آمارگیری و ایجاد دیوان در سال پانزدهم هجری و بعد از پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه و آزاد کردن فلسطین پدید آمد و (دیوان) دفترخانه‌ها ودفاتر آمار و لیست مشخصات و جیره و حقوق جیره بگیران و سپاهیان و کارمندان بوده است و مقدمه ابن خلدون در، ج۱، ص۴۶۶ درباره وجه تسمیه آن نوشته است که انوشیروان وقتی حسابداران را در دفترخانه‌ها دید که بی سر و صدا و غرق در فکر در حال محاسبه هستند گفت این‌ها (دیوانه) هستند و سپس در نتیجه استعمال زیاد، هاء آخر ساقط گشته و مبدل به (دیوان) شده است» اما بنظر من این توجیه معقول نیست و انوشیروان اینقدر دیوانه نبوده است!

[۳]- مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص۴۶۶ و الفاروق، شبلی نعمانی هندی، ج۲، ص۱۷۸.

[۴]- همان

دررأس جمعیت‌ها زایدی مامور آمارگیری همه ایالت‌ها و ولایت‌ها نمود و هرمزان ایرانی در تهیه دفترها و ایجاد دبیرخانه‌اه و ترتیب دادن (دیوان) آن‌ها را راهنمایی کرد،[۱] و بعد از تهیه این مقدمات برنامه‌های فاروق به شرح زیر آغاز گردیدند.

۱- بیمه کردن زندگی مسلمانان و اتباع حکومت اسلامی

در زمان پیامبر ﷺ چیزی به نام جیره معین یا مقرری وجود نداشت و هرگاه درآمدی به دست می‌آمد پیامبر ﷺ آن را بالسویه در بین یاران خود تقسیم می‌کرد،[۲] و در زمان ابوبکر، عَطیه (یعنی جیره معین سالیانه) معمول گردید ولی ابوبکر بدون توجه به مراتب نزدیکی از پیامبر ﷺ و سوابق بیشتر فداکاری بالسویه[۳] جیره‌ها را به مسلمانان می‌داد، و وقتی فاروق به او پیشنهاد کرد که در جهت توجه به مراتب، جره‌ها را متفاوت نماید درجواب گفت: «در امر زندگی این جهان مساوات بهتر از برتری است و مراتب فداکاری افراد برای جهان دیگر و پاداش آن‌ها بر خداست و این جیره مزد فداکارهای آن‌ها نیست»[۴] و در عصر فاروق هم جیره معین و هم مقرری معمول گردیدند و هر دو نسبت به افراد بر حسب مراتب آن‌ها در زندگی با پیامبر ﷺ و سوابق خدمت و فداکاری تفاوت‌هایی پیدا کردند و فاروق در توجیه این تفاوت گفت: «من به هیچوجه کسانی را که به فرمان پیامبر جنگیده‌اند با کسانی که علیه پیامبر جنگیده‌اند برابر و مساوی نخواهم کرد»[۵]

بیمه کردن زندگی اتباع حکومت اسلام در عصر فاروق به طرق زیر انجام گرفت:

۱- در تمام جهان اسلام کلیه خانواده‌هایی که در سرشماری عمومی فقط شناخته شده بودند (یعنی توانایی کار کردن نداشتن یا محصول کار آن‌ها کفاف زندگی آنا را

---

[۱]- مقدمه ابن خلدون، ج۱، ص:۴۶۶.

[۲]- ابن سعد، ج۱، ص۲۱۳، طبری، ج۴، ص۱۶۲ و سراج الملوک، ص۱۰۸ به نقل اخبار عمر، ص۱۰۲، اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ج۱، ص۲۳۸.

[۳]- همان

[۴]- مرجع سابق

[۵]- اخبار عمر، ص۱۰۲.

نمی‌کرد) چه مسلمان و چه غیرمسلمان[1] مشمول بیمه زندگی بودند و طبق آمار کفاف زندگی آن‌ها از محل زکات پرداخت می‌گردید.

۲ ـکلیه سپاهیان و کلیه کارمندان کشوری اعم از مسلمان و غیرمسلمان توسط حقوق و مقرری (برخی روزانه و برخی ماهانه و برخی سالانه) زندگی آن‌ها بیمه می‌گردید. «توجه: اتباع غیرمسلمان در صورتی که فقیر نمی‌بودند و سپاهی و کارمند کشوری نیز نمی‌بودند، حکومت اسلامی نه به عنوان حقوق و مقرری و نه به عنوان جیره معین چیزی به آن‌ها نمی‌داد».

۳ ـ کلیه اتباع مسلمان اعم از همسران پیامبر ﷺ و خویشان او و اعم از اصحاب مهاجر و انصار و بقیه اصحاب مهاجر و انصار و بقیه اصحاب و تابعین خواه عرب و غیرعرب و همچنین همسران و فرزندان مسلمان در تمام شهرها و روستاها و صحراها عموماً زیر پوشش جیره نقدی و جیره غیرنقدی (درهم و گندم) قرار گرفتند، و کسانی که به پیامبر ﷺ نزدیکتر بودند یا در جهت پیشرفت دین اسلام سوابق بیشتری یا درخشانتری داشتند جیره نقدی آن‌ها و همسرانشان بیشتر بود ولی جیره غیرنقدی تمام آن‌ها یکسان و برای یک نفر دوازده جریب گندم در سال بود که برای نان او کفایت[2] می‌کرد و همچنین جیره نقدی فرزندان همه یکسان و از سال اول تولد صد

---

[1]- قانون بیمه کردن فقرای غیرمسلمان در عصر ابوبکر صدیق طی عهدنامه خالد با اهل حیره وضع گردید و در کتاب الخراج ابی یوسف، ص۸۵، به نقل الفاروق، ج۲، ص۱۹۳ عین عهدنامه مذکور است و فاروق این قانون را از آیه ﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ﴾ [التوبة: ٦٠] مستنبط می‌داست و معتقد بود مراد از فقرا بی بضاعت‌های مسلما و منظور از مساکین بی‌بضاعت‌های غیرمسلمان است و طبق همین قانون، بی بضاعت مدینه و عیسویان بی بضاعت سر راه شام را مشمول تامین بیمه زندگی کرد، عبقریات عقاد، ص۵۰۰ و ۵۵۴.

[2]- الفاروق، ج۲، ص۲۵۰ از فتوح البدان نقل کرده است که همراه گندم ماهانه برای هر روز دو قسط سرکه نانخورش هم جزء جیره غیرنقدی هر نفری اعم از کوچک و بزرگ بود (اني قد فرضت لكل نفس في كل شهر مديبى حنطه و قسطى خلٍ) فتوح البلدان بلاذری، ص۴۴۷ یعنی من مقرر کرده‌ام برای هر مسلمان در هر ماه دو (مدی) گندم و دو قسط روغن و دو قسط سرکه (مدی ۱۹ صاع و نزدیک به چهل کیلو و قسط قریب یک کیلو است یعنی نیم صاع، المنجد).

درهم و سپس سال به سال افزایش[1] می‌یافت و جیره‌های نقدی و غیرنقدی هر سال اول[2] ماه محرم پرداخت می‌گردید و اینکه لیست جیره نقدی سالیانه اتباع مسلمان بر حسب امتیازهای فوق‌الذکر:

الف: عباس عمومی پیامبر ﷺ نزدیکترین خویشان پیامبر از مردان ([3]۲۵۰۰۰) درهم و همسران پیامبر ﷺ هر یک ([4]۱۰۰۰۰) درهم.

ب: کلیه کسانی که در جنگ بدر حضور داشبته بودند، که خود فاروق و علی مرتضی و عثمان‌ذی‌النورین و طلحه‌بن عبیدالله و غیر جزء این طبقه بودند، هر یک (۵۰۰۰)درهم و همسران آن‌ها هر یک ([5]۵۰۰ درهم).

ج: کلیه کسانی که از جنگ بدر تا حدیبیه در جبهه‌ها حضور داشته‌اند هر یک ([6]۴۰۰۰) درهم و همسران آن‌ها هر یک (۴۰۰۰[7]) درهم.

د: کلیه کسانی که از حدیبیه تا آخر جنگ‌های رده در جبهه‌ها شرکت نموده‌اند هر یک (۳۰۰۰[8])درهم و همسران آن‌ها هر یک (۳۰۰[9]) درهم.

ه: و کلیه کسانی که از جنگ‌های رده تا جنگ قادسیه و یرموک درجبهه‌ها شرکت نموده‌اند هر یک (۲۰۰۰[10]) درهم و همسران آن‌ها نیز ([1]۲۰۰) درهم.

---

[1]- فتوح البلدان، ص۴۳۸ در همین صفحه نوشته سال اول هر ماه صد درهم و سال سوم که پا می‌گرفت دو صد درهم ونوزاد نامشروع در جیره نامشروع در جیره زندگی با نوزاد مشروع تفاوت نداشت و جرم پدرو مادر گناهکار برا و تحمیل نمی‌شد.

[2]- زیرا محرم اول سال عربی بود.

[3]- و بقولی دوازده درهم طبری ج۵ ص۱۷۹۵ و فتوح البلدان، ص۴۳۷ (۱۵۰۰۰ درهم) و ابن اثیر، ج۲، ص۵۰۳ مانند طبری نوشته.

[4]- فتوح البلدان، ص۴۳۷ و ابن اثیر، ج۲، ص۵۰۳و۵۰۴ و طبری، ج۵ ص۱۷۹۵.

[5]- همان

[6]- همان

[7]- همان

[8]- همان

[9]- همان

[10]- همان

و: کلیه کسانی که بعداز پیروزی درجنگ قادسیه و یرموک به سپاه اسلام پیوسته بودند (روادف) طبقه اول ([2]۱۰۰۰)درهم و همسرانشان نیز هزار درهم و طبقه دوم هر مرد ([3]۵۰۰) درهم و همسرش نیز پانصد درهم و طبقه سوم هر مرد ([4]۳۰۰) درهم و همسرش نیز سیصد درهم و طبقه چهارم هر مرد ([5]۲۵۰) درهم و همسرش نیز دویست و پنجاه درهم و آخرین طبقه که مردم هجر و عباد آن بودند، هر مرد (۲۰۰) درهم و همسرش نیز دویست درهم تعیین گردید.

ز: برای مسلمانان غیر عرب بر جحسب خدمات آناه و موقعیت اجتماعی آن‌ها جیره نقدی و غیرنقدی مقرر گردید مثلاً برای هرمزان دو هزار درهم در سال و برای دهقان پسر نهرالملک، و پسر نخیرخان و خالد و جمیل دو فرزند بصبهری، و بسطام پسر نرسی دهقان بابل و خطرنیه و رفیل و جفینه عبادی هر یک هزار درهم[6] مقرر گردید.

ح: بقیه مسلمانان که در یمن و شام و مصر و ایران از عرب و غیر عرب که افراد ذخیره به شمار می‌آمدند هر نفر جیره نقدی سالیانه سیصد[7] درهم؛ اما هرگاه یک نفر

---

[1]- همان

[2]- همان

[3]- فتوح البدان، بلاذری، ص۴۳۷ و ۴۳۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۰۳ و۵۰۴ و طبری، ج۵، ص۱۷۹۵.

توجه: در مراجع فوق چندین موارد استثنایی معقول و منطقی مذکور شده‌اند از جمله: ۱- جیره‌نقدی عباس چند برابر یکنفر اصحاب بدر و خود امیرالمومنین مقرر گردید زیرا عباس نزدیکترین و معتبرترین افراد خانواده پیامبر ﷺ بود ودر شرایط لازم به بقیه افراد خانواده پیامبرﷺ می‌بایستی کمک کند. ۲- جیره نقدی عایشه‬رضی الله عنها دو هزار درهم بیشتر از بقیه همسران پیامبر ﷺ تعیین کردید زیرا عایشه‬رضی الله عنها بیش از همه رعایت دل پیامبر ﷺ را نموده و توجه او را در اثر خدمت بخود جلب کرده بود، هر چند عایشه فداکاری کرد و از دریافت این حقوق اضافی نیز خودداری نمود.

[4]- فتوح البدان، بلاذری، ص۴۳۷ و ۴۳۸ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۰۳ و۵۰۴ و طبری، ج۵، ص۱۷۹۵.

[5]- مرجع سابق

[6]- فتوح البلدان، ص۴۳۸ و ابن اثیر، ج۲، ص۵۰۳ و طبری، ج۵، ص۱۷۹۵.

[7]- مرجع سابق

باری حضور در جبهه‌ها احضار نمی‌گردید و ازحکم احضار سرباز می‌زد او را (ملحق) می‌نامیدند و فوراً جیره نقدی او قطع می‌گردید ولی توبیخ دیگری نداشت و شهری که به صورت ذخیره هم آمادگی خود را اعلام نمی‌کرد (منصرف) و جیره هم نداشت اهل شهر مکه آن‌هایی که منصرف اعلام نشده بودند (هشتصد درهم) در سال داشتند اخبار عمر، ص (۱۰۶).

ط: بادیه‌نشینان و روستاییان در تمام جهان اسلام از جیره‌های نقدی و غیرنقدی ذی‌سهم بودند ولی نسبت به شهرنشینان در درجه دوم قرار می‌گرفتند، زیرا اندازه مفید بودن گیرنده جیره برای جامع مسلمین وجه ترجیحی به شمار می‌آمد و ا هل بادیه و روستانشینان در خیر و شر مسلمانان کمتر شرکت داشتند، و به ترتیب مذکور امیرالمومنین فاروق به توزیع عادلانه ثروت‌ها و درآمدها پرداخت و هرکس را به اندازه شایستگی خویش از بیت المال مسلمین بهره‌مند نمود و جمله‌ای را که در آغاز تاسیس بیت‌المال گفت بود: «لَیسَ اَحَدٌ اِلّا لَهُ في هذا حَقٌ، وما انا فیهِ اِلّا کَاَحَدِکُمْ» هیچ کسی نیست که در این دارایی ذی سهم نباشد و سهم من در آن مانند سهم یک نفر از شما است» در نهایت قدرت و حکمت و بصیرت پیاده کرد و در برتری افراد و بیشتر بودن سهم آن‌ها جز به خدمات آن‌ها نسبت به قرآن و پیامبر و درجه نیاز آن‌ها به هیچ امر دیگر توجه نکرد، و در مقرر کردن حقوق کارمندان اعم از ارتشی و کشوری به اهمیت و ارزش و مشکلات کار آن‌ها توجه می‌کرد و برای برخی حقوق روزانه مقرر کرده بود مانند عیاض بن غنم استاندار حمص که هر روز یک دینار[1] و یک گوسفند و دو کیلو گندم حقوق[2] او بود و برای بقرخی زا امرا حقوق ماهانه مقرر کرده بود مانند او عماربن یاسر استاندار کوفه و امام جماعت که ماهانه از ششصد[3] درهم و مانند قاضی شریح قاضی کوفه و قاضی سلیمان که ماهانه اولی یکصد[4] درهم و هشتاد کیلوگندم و

[1]- اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ج۱، ص۲۳۵و۲۳۶ و اخبار عمر، ص۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ به نقل از سراج الملوک، ص۱۰۸ حقوق اضافی در مقابل کار اضافی و همچنین برای کارهای فنی (متراژ) و علمی (قضاوت و تعلیم و امامت و غیره) به کارمندان تعلق می‌گرفت.

[2]- همان

[3]- همان

[4]- همان

ماهانه دومی پانصد درهم[۱] بود و باری برخی هم حقوق روزانه و هم حقوق سالیانه مقرر کرده بود مانند عثمان بن حنیف نماینده دولت برای متراژ زمین‌ها ک ه حقوق سالیانه او پنج هزار درهم[۲] و حقوق روزانه او (به عنوان اضافه کار) پنج درهم و یک چهارم[۳] گوسفند بود و برای برخی از استانداران هم حقوق ماهیانه هم حقوق روزانه مقرر کرده بود مانند عبدالله بن مسعود قاضی کوفه که حقوق ماهیانه او یکصد[۴] درهم و حقوق روزانه او یک چهارم گوسفند[۵] بود و برای برخی از استانداران فقط حقوق سالیانه مقرر کرده بود مانند معاویه که حقوق سالیانه او یک هزار دینار بود.[۶]

پس‌انداز کردن برای نوزادان در بیت المال

فاروق در بیمه کردن زندگی اتباع حکومت اسلام، تنها نسل حاضر و تنها اوضاع کنونی آن‌ها را منظور ننمود، بلکه از دو راه زندگی نسل آینده و اوضاع آینده و نسل حاضر را در نظر گرفت اول زمین‌ها و آب‌ها و مراتع و جنگل‌ها و منابع زیرزمینی و امتیازهای ضرب سکه و غیره را از قید تملک افراد و جمعیت‌های نسل حاضر خارج کرد و تمام آن‌ها را حکومتی و متعلق به بیت‌المال و متعلق به نسل حاضر و نسل‌های آینده اعلام نمود. دوم قانون پس‌انداز تمام نوزادان را (حتی نوزادان لقیط) که در خرابه‌ها پیدا می‌شدند و پدر و مادر آن‌ها معلوم نبود) در بیت‌المال وضع نمود به اینصورت که برای هر نوزادی، دختر یا پسر و مشروع یا غیرمشروع، که به دنیا می‌آمد در سال اول برای هر ماه صد درهم[۷] جیره نقدی و دو جریب[۸] گندم (کفایت نان شصت

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان.

[۵]- همان.

[۶]- همان

[۷]- فتوح البلدان، بلاذری، ص۴۳۹ همین مرجع موضوع مقرر کردن جیره نقدی را برای (لقیط) در ص۴۳۸ و مقدار یک جریب را در ص۴۴۶ بیان نموده است.

[۸]- همان

مرد در یک وعده غذا در حدود سی کیلو) جیره غیرنقدی پرداخت می‌گردید و در سال‌های بعدی به تناسب افزایش هزینه زندگی او هر دو نوع جیره افزایش می‌یافت[۱] و این جیره‌ها را طوری تنظیم کرده بودند که در تمام سال‌ها هر ماه چهل درهم (قیمت[۲] یک گوسفند) از هزینه زندگی نوزادان باقی می‌ماند و با این پول باقیمانده هرماه گوسفندی را خریداری کرده و در مراتع بیت‌المال می‌جرانیدند[۳] و گوسفندها را در دفتر بیت‌المال به نام آن نوزادان منظور می‌کردند[۴] و به هنگام بلوغ و پیدایش هزینه‌های سنگین مانند خریدن خانه و هزینه ازدواج و سرایه شغل و کار، رمه‌های گوسفند را به آنان مسترد می‌کردند و فاروق با وضع همین قانون پس‌انداز برای تمام نوزادان جهان اسلام، بزرگترین مشکل اقتصادی نسل آینده را، یعنی این که جوانان ناآگاه با دست‌های خالی در مقابل هزینه‌های کمرشکن زندگی قرار بگیرند، حل می‌نماید و آن را از لوازم امانت‌داری واجب می‌شمرد و ترک آن را خیانت در امانت می‌داند زیرا در خاتمه توضیحی این قانون از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرموده است: «مَنْ مات غاشاً لِرَعْيتِهِ[۵] لَمْ يرِحْ رَيح الجَنَّةِ» کسیکه در حال ستم و خیانت نسبت به زیردستان بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.»

بروژه‌های عمران و آبادی فاروق شامل قسمت‌های زیر است:

ب- پروژه‌های عمران و آبادی

۱ ـ پیاده کردن طرح آبیاری با ایجاد رودخانه‌های[۶] بزرگ و حفر چاه و قنوات و چشمه‌ها و استخرها و کانال‌کشی‌های عظیم و که در مبحث اقتصاد فاروق بیان

---

[۱]- همان

[۲]- پیامبری که از نو باید شناخت.

[۳]- فتوح البلدان بلاذری، ص۴۳۹ و این عین عبارت باختصار: «اذا خرج عطاءُ احد هولاء المواليد ذكراً كان او انثى و معلوم الابوين او لقيط، ابتاع منه غنما فجعلها سوادهم فاذا خرج عطائه ثانية ابتاع الراش او راسين فجعله فيها...»

[۴]- مرجع سابق

[۵]- مرجع سابق

[۶]- فتوح البدان، بلاذری، ص۳۵۱ و معجم البلدان، یاقوت حموی در (نهر) و (خلیج امیرالمومنین).

گردیدند.

۲ ـ ایجاد پایگاههای وسیع نظامی[۱] در تمام استان‌ها و شهرستان‌ها و ایجاد پاسگاههای مجهز در تمام سرحدات.

۳ ـ ایجاد ساختمان‌های کشوری از قبیل استانداری[۲] و فرمانداری و شهرداری و شهربانی و ساختمان‌های بیت‌المال و دادگستری در تمام م رکز استان‌ها و در تمام شهرها.

۴ ـ بنای چهار هزار مسجد در شهرها؛ جمال‌الدین محدث در روضةالاحباب به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۱۷۲ نوشته است فاروق در عصر خود چهار هزار مسجد بنا نمود و از جمله به ابوموسی اشعری استاندار کوفه دستور داد که در بصره یک مسجد جامع برای ادای نماز جمعه و درهر محله‌ای نیز مسجدی برای ادای نمازهای جماعت بنا کند و همچنین به عمروبن عاص و سعدبن وقاص و بقیه استانداران عراق و شام و مصر دستور داد که در هر شهری اضافه بر مسجد جامعه در تمام محلات مسجدهایی بنا بنمایند و این مساجد جامعه به (جوامع عمری) معروف و علامه محقق شبلی نعمانی هندی در الفاروق صفحه ۱۷۱، ج ۲ بازدید خود را از جامع عمری بیروت توضیح می‌دهد.

۵ ـ در سال هفدهم هجری[۳] و در چهارمین سال خلافت فاروق هنگامی که با پیروزی سپاه اسلام درجبهه شرق، پرچم اسلام بر بام ایوان کسری و درجبهه شمال بر بام مسجدالاقصی به اهتزاز درآمد و در موسم حج و عمره دسته‌های چندهزار نفری از مسلمانان جدید از عراق و سوریه و لبنان و اردن و فلسطین به خانه خدا در مکه رو آوردند و فضای کم وسعت[۴] دور بیت‌الله گنجایش تراکم این جمعیت‌های انبوه را نداشت، فاروق به توسعه محیط بیت‌الله تصمیم گرفت و با این عبارت تصمیم خود را به

---

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۹۸ به نقل از طبری و بلاذری.

[۲]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۹۸ به نقل از طبری و بلاذری.

[۳]- کامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۳۷ و معجم البلدان یاقوت حموی (مسجد الحرام) و الاحکام السلطانیه ماوردی، ص۱۵۴ و فتوح البلدان، ص۴۶ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۷۲.

[۴]- مرجع سابق

مردم ا اعلام نمود: «کعبه[۱] خانه خداست و باری هر خانه‌ای ایوان و فضایی لازم است و شما از هر طرف تا این اندازه از حریم کعبه گذشته‌اید که در برخی جهات خانه‌های خود را به آن چسبانده‌اید[۲]» پس از اعلام این تصمیم دستور داد قیمت خانه‌های اطراف کعبه را معلوم رکده و به صاحبان آن‌ها پرداخت نمودند و کسانی که خیره‌سری کردند و از دریافت بهای خانه‌های خویش استنکاف نمودند،

فاروق مصلحت عمومی را بر مصلحت افراد ترجیح می‌دهد

فاروق دستور داد بهای خانه‌های آن‌ها را به نام آن‌ها به بیت‌المال سپرده[۳] و برای تخلیه خانه‌ها مدت معینی را برای آن‌ها مقرر کنند و در صورتیکه در طول این مدت خانه‌ها را تخلیه نکردند بلافاصله خانه‌ها را تخریب و اگر خیره‌سرانی در آنجاها بمانند زیر آوار قرار گیرند ولی وقتی دیدند که صدور این فرمان از طرف فاروق است و فاروق انعطاف‌پذیر نیست عموماً خانه‌ها را تخلیه نموده و بهای آن‌ها را از بیت‌المال دریافت کردند، و بعد از تخریب تمام خانه‌های اطراف و تسطیح محل آن‌ها، بدور آن دیواری به اندازه قامت انسان کشیدند و در شب‌ها چراغ‌هایی را بر روی آن می‌گذاشتند.

تبدیل و پوشاک کعبه به جنس بهتر

پوشانیدن کعبه با پارچه‌های نفیس قرن‌ها قبل از اسلام معمول و این پارچه (نَطْع) نام داشت و در یمن بافته می‌شد، فاروق دستور دادکه کعبه را با پارچه نفیس و زیبایی که (قَباطِی[۴]) نام داشت و در مصر بافته می‌شد بپوشانند و این رسم آن زمان تا حدود سال ۱۳۴۰ هجری شمسی باقی ماند و از این تاریخ به بعد بر اثر اختلاف سیاسی سعودی‌ها با کشور مصر این رسم متروک و سعودی‌ها در داخل حجاز پوشش کعبه را تهیه می‌نمایند و همچنین به دستور فاروق[۵] در تمام طول شب‌ها چراغ‌هایی بر بالای

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۷۲.

[۵]- الاحکام السلطانیه، ص۱۵۴ و فتوح البلدان، ص۴۶ به نقل الفاروق شبلی نعمانی،ج۲، ص۱۷۲.

دیوار مسجدالحرام می‌گذاشتند تا در شب‌ها نیز مردم بتوانند در روشنایی این چراغ‌ها کعبه را طواف[۱] و نماز و عبادت را انجام دهند.

۶- نصب ستون‌های سنگی در مرز حرم

حرم کعبه[۲] دایره ناموزونی است که کعبه در مرکز آن واقع نشده است و بلکه دوری آن از کعبه در برخی از جاها سه میل (پنج کیلومتر و نیم) و در برخی هفت میل (دوازده کیلومتر و نیم) و در برخی از جاها نه میل (شانزده کیلومتر) است و از آنجایی که حدود حرم متعلق برخی از احکام دین است (حُکم قتل و قصاص و ممنوع بودن شکار و ذبح حیوان و قطع نبات و درختان و غیره) و شناختن مرزهای حرم برای مسلمانان خارج شهر مکه و بویژه مسلمانان نقاط دور دست مشکل بود، فاروق جمعی از اصحاب را که در مرزشناسی تخصص و دقت خاصی داشتند، مانند مَخْزمه بن نَوفل، و ازهر بن عبد عوف و حُوَیطِب ابن عبدالعزی، و سعید بن یربوع، ماموریت دادکه مرزهای حرم را از تمام جهات مشخص و به فواصل معین ستون‌های سنگی را در نقاط مرز حرم نصب نمایند و این ستون‌ها را (اَنْصاب حَرَم) می‌نامیدند و از آن زمان تاکنون این ستون‌های سنگی در همان نقطه‌ها منصوب و اگر در خلال قرن‌ها یکی از آن‌ها بر اثر باد و باران کمی خم شده است فوراً آن را در عین محل خویش راست کرده‌اند و بدیهی است اگر در آن زمان و به اتفاق تمام اصحاب حدود حرم با نصب این ستون‌ها سنگی مشخص نمی‌گردید در آینده اختلافات عجیبی در مرزهای حرم به وجود می‌آمد.

۷- فاروق مسجد پیامبر را توسعه می‌دهد

فاروق احساس کرد که مسجد پیامبر گنجایش انبوه مسلمانانی را که بعد از حج یا در اوقات دیگر به مدینه می‌آیند ندارد و تصمیم گرفت آن را توسعه دهد و تمام خانه‌های اطراف مسجد را، به استثنای خانه‌های امهات‌المومنین، به قیمت روز خریداری کرده و به صحن مسجد اضافه نمود و جز عباس عمومی پیامبر کسی از

---

[۱]- مرجع سابق

[۲]- کامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۳۷.

تحویل دادن خانه خویش خودداری نکرد و عباس نیز بعد از ارجاع مسئله به محکمه و صدور حکم قاضی (اُبَی بن کعب) به نفع او، خانه خود را مجاناً و با طیب خاطر به مسجد بخشید و در اختیار فاروق قرار داد.

فاروق در توسعه و تجدید بنای مسجد پیامبر بر طول آن چهل ذراع و بر عرض آن بیست ذراع افزود و در عین اینکه سادگی نخستین او را رعایت کرد و ستون‌ها و تیره‌ها از چوب و دیوارها از گل و سنگ بود درجهت نظافت آن و رفاه آسایش مسلمانان به اقدامات زیر مبادرت نمود:

۱ ـ نور و روشنایی مسجد را در شب‌ها تامین و تمیم‌داری[1] را مامور روشن کردن چراغ‌ها نمود (قبلاً در شب‌ها روشنایی نداشت) و همچنین خوشبو کردن مسجد را در روزهای جمعه مرسوم و به موذن[2] دستور داد روزهای جمعه به خور را در منقل‌ها بسوزانند.

۲ ـ درگوشه‌ای از مسجد سکویی ساخت که (صُفُه[3]) نامیده می‌شد و دستور داد کسانی که خارج از ساعتهیا عبادت و نماز به خاطر مسائل اجتماعی و بحث‌های خصوصی در مسجد می‌مانند (مثلاً برای شعر و قصه‌ها[4] و مسائل شخصی) بر این سکو بنشینند و خشوع نمازگزاران را به هم نزنند.

۳ ـ صحن مسجد را با بوریا پوشانید تا هنگام نماز خاک و سنگریزه با دشت و پا و پیشانی نمازگزاران برداشته نشود (قبلاً کف مسجد را سنگریزه‌ها پوشانیده بود).

۸- پروژه‌های شهر سازی فاروق

فاروق در حال پیشروی سپاه اسلام در جنگ‌های رهایی بخش در پشت جبهه‌ها به عمران و آبادی مناطق پرداخته و در نقاط مختلف پروژه‌های شهرسازی را طراحی و پیاده می‌نمود، بطوریکه در طول هفت سال (از سال چهاردهم تا بیست و یکم هجری) دشمن گسترش دین اسلام در دو قاره عظیم آسیا و افریقا پنج شهر بزرگ و پرجمعیت

---

[1]- الفاروق شبلی نعمانی،ج۲، ص۱۷۴.

[2]- الفاروق شبلی نعمانی،ج۲، ص۱۷۴.

[3]- مرجع سابق

[4]- مرجع سابق

بصره، کوفه و موصل و فُسطاط و جیزه را به شرح زیر بنا نهاد:

الف: شهربندری بصره (شهر حسن بصری)

در سال چهاردهم هجری، پس از آزاد شدن سواحل خلیج فارس به فاروق گزارش رسید که ناوگان‌های هندوستان و ایران در راه بندر عدن نزدیک (ابله) لنگر انداخته‌اند، و هر لحظه این ا حتمال وجود دارد که نیروهای دشمن به وسیله همین ناوگانها در لنگرگاه پیاده گشته و پس از تجمع به سپاه اسلام حمله کنند، فاروق فوراً دستور داد در ساحل خلیج فارس در محلی که موقعیت استراتژیکی آن بسیار خوب بود (هرچند محلی بود شنزار و سنگلاخ و عرب‌ها همچنین محلی را بصره می‌نامیدند) یک شهر بنا و مرکز پادگان‌های جبهه شرقی قرار گیرد و نقشه شهر را خود تهیه[۱] نموده کرده تا یک هیئت هشتاد نفری را از کارشناسان امور شهرسازی به ریاست عتبه که در امر شهرسازی مهارت و تخصص بیشتری داشت جهت ساختن شهری در آن محل و طبق نقشه فاروق به ساحل خلیج فارس اعزام نمود و به ابوموسی[۲] اشعری استاندار منطقه دستور داد که با انحراف مسیر دجله نهری را به سوی محل بصره روان کرده تا آب گوارا و کافی در دسترس همگان قرار گیرد و پس از پایان یافتن خانه‌ها مسکونی در همه محله‌ها و بنای مسجد جامع و مساجد محله‌ها و بنای ساختمان‌های ارتشی و کشوری، عاصم‌بن دُلَف[۳] را مامور توزیع ساختمان‌ها و اسکان قبایل در محله‌ها نمود و دیری نپایید که بصره از شهرهای آباد و پرجمعیت جهان اسلام به شمار آمد و یک قرن بعد به یکی از مراکز بسیار بزرگ علوم اسلامی مبدل گردید و دانشمندان بزرگی مانند سیبویه و خلیل و حسن بصری و عطا و ابوالحسن اشعری و غیره از این شهر برخاستند، و پایه‌های فلسفه نوین اسلامی در مقابل فلسفه هند و یونان در این شهر پی ریزی گردید و بحث و جدال مذاهب مهم اعتقادی با نام‌های، متکلمین، اشاعره، معتزله، ماتریدی و فلاسفه در فضای این شهر طنین‌انداز گردید که طنین این

---

[۱]- الفاروق شبلی نعمانی،ج۲، ص۱۰۱،۱۰۲ و۱۰۳ و انگیزه ساختن شهر بصره را همچون الکساندر مازاس در صفحه ۱۰۱ شرح داده است.

[۲]- همان

[۳]- همان

بحث و جدل‌های تحقیقی تا حال هم خاموش نگشته است.

ب: شهر کوفه بنا می‌گردد

در حوالی سال هفدهم هجری پس از سقوط مداین و آزاد شدن جلولا و تکریت هیئت‌های اعزامی به منظور عرض گزارش به حضور فاروق رسیدند[۱] و رد میان آن‌ها وضع جسمی هیئت اعزامی مداین و قادسیه مطلوب و وضع جسمی هیئت اعزامی جلولا و تکریت نامطلوب به نظر رسید[۲] و فاروق علت این وضع را از آن‌ها پرسید و در پاسخ گفتند: ناسازگاری آب و هوای محل کار موجب این وضع شده است[۳] و در همین اثنا نامه‌ای که از طرف سعد بن وقاص نوشت که در نقاط آزاد شده محل بنای شهری برای اسکان سپاهیان اسلام و اعراب صحرانشین پیدا کند که با طبیعت[۴] صحرانشینی آن‌ها سازگار و ضمناً در بین آن محل و در بین مدینه رودخانه عظیمی وجود نداشته باشد و من هروقت خواستم با وسایل سواری بتوانم از آن بازدید کنم. و سعد هیئتی را مامور پیدا کردن چنین محلی کرد و محلی به نام کوفه در نزدیکی حیره و به فاصله سه کیلومتر و نیم از رودخانه فرات که جای خوش آب و هوایی بود و سابقاً مرکز حکمرانی نعمان بن منذر بود و قصر معروف (خَوَرْنَق) و سِدیر در حوالی این محل بنا شده بودند، برای بنای شهر جدید انتخاب گردید و بلافاصله (هَیاج بن مالک) که از کارشناسان امور شهرسازی به شمار می‌آمد، همراه نقشه زیر که فاروق شخصاً آن را تهیه کرده بود به آن محل اعزام و با همکاری معماران ایرانی و مهندسین رومی به ساختن شهر کوفه اقدام نمود:

۱ ـ تعداد ساختمان‌های مسکونی باری شهرنشینان چهل هزار باب و هر ساختمان دارای سه اطاق و از ساختمان دو طبقه و تجملات احتراز شود و این ساختمان‌ها به یکدیگر متصل و فقط خیابان‌های اصلی و فرعی و کوچه‌ها آن‌ها را از یکدیگر جدا نماید.

---

[۱]- کامل ابن اثیر، جلد۲، ص۵۲۷ و تاریخ طبری ج۵ ص۱۸۴۳ و فاروق شبلی نعمانی ج۲، ص۱۰۳.

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

۲ ـ عرض خیابان‌های اصلی بیست متر و خیابان‌های معمولی پانزده متر و خیابان‌های فرعی ده متر و عرض کوچه‌ها سه متر و نیم.

۳ ـ مسجد جامع شهر که به شکل مربع و با عرض و طول مساوی دارای کرسی بلند و با وسعت و ظرفیت چهل هزار نفر نمازخوان بنا گردید و ایوان جلو مسجد که طول آن یکصد متر بود بر ستون‌های مرمر براق که از کاخ‌های دوران انوشیروان در این منطقه به دست آورده بودند، استوار گردید و فاروق با رعایت نهایت عدالت و رسانیدن حق به صاحبانش دستور داد اهل خبره قیمت این ستون‌های مرمر را تعیین نمایند و قیمت آن‌ها را با مجوسیان[۱] زحمتکش ایران حساب کنند و به همین اندازه آن‌ها را از پرداخت جزیه معاف نمایند و اضافه بر مسجد جامع در هر محله‌ای مسجدی برای جماعت نمازگزاران بنا کردند و به فاصله یکصد متر از ایوان مسجد ساختمان‌های بیت‌المال و دادگستری و استانداری و بقیه ساختمان‌های حکومتی بنا گردیدند و همچنین ساختمان یک مهمانخانه بزرگ که در آنجا به طور رایگان ومجانی از مسافران و غُرَبای کم بضاعت پذیرایی می‌شد و هزینه پذیرایی آن‌ها از بیت‌المال پرداخت می‌گردید و بعد از مدتی به خاطر حفظ و صیانت اموال مسلمین ساختمان بیت‌المال را به ایوان مسجد چسبانیده و در استحکام بنای آن اهتمام بیشتری مبذول داشتند و سعدبن وقاص پس از پایان کار ساختمان‌ها، روزبه، معمار معروف ایرانی را همراه بقیه معماران به حضور فاروق اعزام نمود و فاروق از زحمات همه آن‌ها و از هنرمندی روزبه قدردانی نموده و به خاطر تشویق هنرمندان ارج نهادن به هنر معماری برای روزبه حقوق دایمی و سالیانه[۲] مقرر نمود.

کوفه در عصر فاروق مانند بصره یک شهر نظامی و محل پادگان بزرگ و وسیع و تهیه اسلحه و ساز و برگ نظامی و پرورش ده‌ها هزار اسب جنگی و اعزام سپاهیان به دورترین نقاط جبهه شرقی بود و از حیث تحرک و جهاد و فعالیت نظامی به جایی رسید که فاروق لقب (رَأْسُ الاسلام[۳]) را به آن داده و شهر کوفه در سال ۳۵ هجری مقر خلافت علی مرتضی و مرکز حکومت اسلام گردید، و در محراب مسجد جامع

---

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۰۵.

[۲]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۰۶،۱۰۵.

[۳]- همان

همین شهر علی مرتضی در بیست و یکم رمضان سال چهلم هجری به دست ابن ملجم مرادی شهید گردید و سرشماری سال دویست و شصت و چهار هجری نشان داد که خانه‌های مسکونی این شهر از آغاز تاسیس دوبرابر گشته و به هشتادهزار باب رسیده و جمعیت شهر در حدود نیم میلیون می‌باشد و این شهر در قرن دوم هجری مانند بصره یکی از بزرگترین مراکز علوم اسلامی به شمرا آمده و ابوالاسود دُئُلی،[۱] بنیان‌گذار نحو و صرفو امام ابوحنیفه و قاضی ابویوسف[۲] و ابراهیم نخعی، و حَمَاد، و امام شعبی و دانشمندان بزرگ دیگر از این شهر برخاسته‌اند و ابن بطوطه[۳] که در قرن هشتم هجری از این شهر بازدید کرده است در سفرنامه خود نوشته است که آثار و پایه‌های ساختمان سعدبن وقاص هنوز باقی است.

ج: شهر مَوْصِل

هنگامی که سپاه رهایی بخش اسلام این منطقه را آزاد نمود در محل موصل فقط یک پادگان رومی وجود داشت که در حوالی آن چندین دیر و کلیسای عیسویان بنا شده بود و بعد از ازاد شدن منطقه فاروق به یکی از کارشناسان امور شهرسازی به نام (هرثمه‌بن عرفجه) دستور دادکه در این منطقه شهری را به نام (موصل) شامل محله‌ها و میادین و بازارها و مساجد جامع و ساختمان‌های حکومتی بنا نهاد و قبایل گوناگون عرب را در آنمحله‌ها اسکان داد و تدریجاً بر جمعیت و شکوه و زیبایی شهر موصل افزوده گردید تا آنجا که در اوایل قرن هفتم هجری و در آستانه حمله مغول یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین شهرهای شرقی به شمار آمده است و یاقوت حموی مولف معجم‌البلدان که از آن شهر بازدید کرده بعد از توصیف شکوه و زیبایی و پرجمعیتی آن می‌گوید: »به کرات و مرات شنیده‌ام که بزرگترین شهرهای جهان یکی نیشابور است که دروازه شرق، و دیگری دمشق است که دروازه غرب نامیده شده‌اند و دیگری شهر موصل است که غالبا کسی که از این دروازه‌ها وارد شود حتماً از شهر زیبا و باشکوه موصول بازدید خواهد کرد.

[۱]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۰۵.

[۲]- همان

[۳]- همان

د ـ بنای شهر فسطاط در مصر

در سال بیست و یکم هجری پس از آزاد شدن شهر اسکندریه، زیباترین و باشکوهترین شهر شرقی، عمرو بن عاص از فاروق اجازه خواست که این شهر را ستاد فرماندهی و محل پادگانها و محل استانداری و مرکز ایالت‌های مصر قرا ردهد[۱]، و ففاروق به دلیل اینکه رودخانه عظیم نیل در بین او و در بین ستاد فراندهی و مرکز ایالت‌ها قرار می‌گرد و او نمی‌تواند با اسب از آنجا بازدید کند با درخواست عمرو عاص موافقت نکرد[۲] و به او دستور داد در این سوی نیل در محل مناسبی شهری را بنا کرده و آن را ستاد فرماندهی و مرکز ایالت‌ها قرار دهد. عمروبن عاص از اسکندریه حرکت کرد و از رودخانه نیل به وسیله کشتی عبور نمود و در سواحل شرقی نیل و نزدیک خرابه‌های (ممفیس) پایتخت فرعون زمان موسی‌؈ و در حوالی فسطاط و خیمه‌ی خویش که یک سال قبل ستاد فرماندهی سپاه اسلام، برای آزاد کردن سواحل نیل، قرار گرفته بود، و او این خیمه را به خاطر ترحم نسبت به جوجه‌های[۳] نوزاد کبوتری که بر بالای آن لانه کرده بود، به جا گذاشته بود؛ بنای شهری را بنام (فُسطاط) آغاز نمود و شخصیت‌هایی مانند معاویه‌بن خُدَیج، و شریک ابن سهمی، و عمروبن مخزوم و جبریل ابن ناشره را مامور تقسیم محله‌ها و توزیع خانه‌ها و ساختمان‌ها نمود و در وسط شهر مسجد جامع شهر به طول بیست و پنج متر[۴] و به عرض پانزده بنا گردید و از سه طرف درهای ورودی داشت که یکی از آن‌ها در فاصله سه متر و نیمی مقابل ساختمان استانداری بود و طبق روایت عالمه مَقْریزی در خطط مقریزی هشتاد[۵] نفر از اصحاب پیامبر ﷺ در تعیین قبله این مسجد شرکت داشتند که از جمله آن‌ها (زبیر، مقداد عباده، ابوالدرداء) بودند؛ عمروبن عاص در داخل مسجد منبر زیبا و بلندی برای خطابه‌های خود و ساختمان مجلل و مفصلی را نیز برای امیرالمومنین بنا نمود که

---

[۱]- الفتوحات الاسلامیه، ص۸۳ به نقل از ابن عبدالحکم و القضاعی و معجم البلدان یاقوت حموی و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۰۷.

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- معجم البلدان یاقوت حموی.

[۵]- همان

هرگاه برای بازدید از اوضاع منطقه آمد در این ساختمان از او پذیرایی شود و فاروق از شیندین این دو مطلب برآشفت و طی فرمان عتاب‌آمیزی به عمروبن عاص نوشت: (اولاً منبر خطابه خودت را تخریب کن زیرا تو می‌خواهی به هنگام سخن گفتن سر و کله‌ات را بالاتر از همه به مسلمانان نشان دهد ثانیاً امیرالمومنین که از ساکنین مدینه است، کلبه‌ای هم در مدینه برای دفع سرما و گرما دارد. پس ساختمان امیرالمومنین در شهر فسطاط مصر یعنی چه؟ و چه معنایی دارد؟ هرچه زودتر این ساختمان را در بین افراد بی‌خانه و کم بضاعت تقسیم کن).

دیری نپایید که شهر فسطاط ازحیث جمعیت و شکوه و زیبایی با شهر اسکندریه به رقابت برخاست و چند قرن بعد به حدی پرجمعیت گردید که به قوت معجم‌البلدان یاقوت حموی که از قضاعی نقل می‌کند در شهر فسطاط سی و شش هزار مسجد و هشت هزار خیابان اصلی و فرعی و یک هزار و یکصد و هفتاد حمام وجود داشته است و سال‌ها مقر حکومت سلاطین مصر بوده است، اما امروز فقط خرابه‌های آن باقی مانده است و در نزدیکی آن شهر قاهره بنا گردیده است.

هــ بنای شهر جیزه در کشور مصر

عمروبن عاص بعداز برگشت از اسکندریه وبنای شهر (فسطاط) گروه زیادی از سپاهیان اسلام را در محلی به نام جیزه در نزدیکی‌های فسطاط، محض احتیاط از تهاجم دشمنان مستقر نمود و پس از بنای شهر فسطاط و احساس امنیت کامل به آن‌ها دستور دادکه به شهر فسطاط بیایند ولی آن‌ها استنکاف کردند و عمروبن عاص مراتب را به فاروق گزارش نمود. فاروق دستور داد که آن‌ها را آزاد بگذارید و قلعه‌های محکمی را در همان محل برای آن‌ها بسازید ولی آن‌ها با ساختن قلعه‌ها هم موافقت نکردند و گفتند: «حُصوونُنا اسْیافِنا» قلعه‌های ما شمشیرهای ما است، و به اجازه فاروق خانه‌هایی را برای خود ساختند و تدریجاً افزایش یافت و به صورت بخش و بعدا ًبه صورت شهر جیزه درآمد و دانشمندان بزرگواری از این شهر برخاسته و با سلام و مسلمین خدمات شایان کرده‌اند.

تعمین پروژه‌های عمران وآبادی

فاروق اضافه بر پروژه‌های شهرسازی و ساختن راه‌ها و پل‌ها و تاسیس مهمانخانه‌ها و حفر چاه‌ها و قنوات و ایجاد چشمه‌های آب در راه‌ها و در تمام مناطق مسلمان‌نشین

همچنین برنامه‌های عمران و آبادی و راه‌سازی و ساختن پلها و توسعه خیابان‌ها و کوچه‌ها و غیره را در مناطق اتباع غیرمسلمان پیاده کرد اما با این تفاوت که هزینه عمران و آبادی اتباع غیر مسلمان از جزیه خود آن‌ها محسوب و یکی از شرایط قرار داد صلح و آتش بس به شمار می‌آمد.

فصل پانزدهم:
تشکیلات اداری در عصر فاروق

فصل پانزدهم:
تشکیلات اداری در عصر فاروق

تقسیمات کشوری در عصر فاروق

فاروق جهان پهناور اسلام را در دو قاره عظیم (آسیا و افریقا) به یک ایالت مرکزی (مدینه) و دوازده ایالت تابع و نود و نه ولایت و شهرستان تقسیم نمود:

۱- ایالت مرکزی (مدینه) و مکه، و جزیره، و بصره و کوفه و فلسطین. که هرکدام یک ایالت جداگانه و به صورت فرمانداری کل اداره می‌شدند.

۲- کشور مصر کلاً دارای دو ایالت یک عُلیا و دارای بیست و هشت ولایت (شهرستان) و دیگری ایالت سُفلی که دارای پانزده ولایت ()شهرستان* بود.

۳- شرق ایران یک ایالت (خراسان بزرگ) دارای چهارده ولایت (شهرستان) و قسمت مرکزی ایران یک ایالت (فارس) و دارای هفده ولایت (شهرستان) و قسمت غربی ایران یک ایالت (آذربایجان) که دارای پانزده ولایت (شهرستان) بود.

۴- شام دارای دو ایالت که هر یک دارای پنج شهرستان و ولایت بودند.

تشکیلات اداری در عصر فاروق

در مرکز هر یک از ایالت‌ها یک نفر ایالت نشین و در مرکز هر یک از ولایت‌ها یک نفر با عنوان والی، با همکاری ادرااات زیر محل ماموریت خود را اداره می‌کردند:

۱ ـ شهربانی و شهرداری= مدغم در یکدیگر که مسئول استقرار نظم و امنیت عمومی و بر جریان بازارها و جلوگیری از سد معبر و گرانفروشی و همچنین نظافت شهر نظارت داشتند، و احکام صادره از دادگاه را نیز اجرا می‌نمودند.

۲ ـ محکمه = دادگستری که رئیس آن (صَدرُ الصّدور) نامیده می‌شد، و دعواهای مردم را علیه یکدیگر، طبق موازین اسلامی، فیصله می‌داد.

۳ ـ مالیه = اداره دارایی که رییس آن (صاحب الخراج) نامیده می‌شد و مسئول جمع‌آوری عایدات اسلامی (زکات، خراج، عُشر، جزیه) بود که طبق اسناد و مهر و

امضای دهندگان، آن‌ها را جمع‌آوری و مقدری را طبق اسناد در اختیار والی باری صرف در محل، قرار می‌داد و بقیه را نیز طبق آمار و ارقام و اسناد به مرکز می‌فرستاد.

۴ ـ معارف = اداره امور دینی که مسئول تشکیل کلاس‌های درس قرآن و روایت احادیث و شرح و توضیح مسایل دینی و اداره مساجد بود.

۵ ـ اطلاعات = اداره کارآگاهی که نحوه کار کردن ادارات فوق و احیاناً انحراف روسای آن‌ها را مستقیماً به اطلاع امیرالمومنین می‌رسانید. ادارات فوق کلاً دارای رییس و یک منشی و تعدادی کارمند بودند.

و چون فاروق از صمیم قلب معتقد بود که با داشتن سمت امیرالمومنین، مسئول حس جریان کار همه استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و ادارات نامبرده می‌باشد و در حضور خدا باید جوابگوی انحراف‌ها و بی‌عدالتی‌های آن‌ها باشد در تشکیلات اداری فوق مسایل زیر را بسیار جدی منظور می‌نمود.

۱ ـ فرماندهان سپاه و استاندران و فرماندران، و رؤسای تمام ادارات نامبرده و معاونان همه آن‌ها را در تمام جهان وسیع اسلام خود شخصاً انتخاب می‌نمود و ابلاغ برای آن‌ها صادر می‌کرد و در انتخاب اولیه آن‌ها و اعزام آن‌ها به محل خدمت ضوابط زیر را منظور می‌داشت.

الف: خویشان نزدیک پیامبر و بزرگان اصحاب مهاجر و انصار را از اشغال این پست‌ها بدور می‌کرد، زیرا در این پست‌ها مسائل مالی وجود داشت و اتهامات و شکایت‌ها و بازرسی‌ها و مسایل دیگر پیش می‌آمد که در صورت رسیدگی، شئونات آن‌ها پایین می‌آمد و در صورت چشم‌پوشی تبعیض بوجود می‌آمد و جریان‌هایی شبیه جریان‌های سال آخر زندگانی عثمان ذی‌النورین به راه می‌افتاد و به همین جهت هرگاه کسی یکی از بزرگان اصحاب مهاجر و انصار را برای احراز یکی از این پست‌ها، پیشنهاد می‌کرد، فاروق در جواب می‌گفت: «اَكْرَهُ ان اُدَنِّسَهُمْ بالعَمَل» نمی‌خواهم شئونات آن‌ها را احراز این پست‌ها پایین بیاورم» و همچنین به هنگام وفات استاندار (حمص) فاروق با یک حالتی از دودلی، برای احراز این مقام از ابن عباس دعوت کرد، و ضمن گفتگوی مفصل به او گفت: «اِنّی رَاْیتُ رَسُلَ الله اسْتَعْمَلَ النّاسَ وَتَرَكَكُمْ» من خودم دیده‌ام که پیامبر ﷺ پست‌هایی را به کسان می‌داد و شما را از آن پست‌ها دور می‌کرد، و به خدا نمی‌دانم منظور پیامبر ﷺ این بود که شئونات شما بالاتر از این پست‌ها است یا اینکه

شاید کسانی از مقام شما سوء استفاده کنند و در نتیجه شما به محاکمه کشانده بشوید که البته در چنین صورتی به محاکمه کشانده خواهید شد. و ابن عباس در پاسخ به او گفت: «لا اَری اَنْ اَعْمَلَ لَكَ = نظر من این است که این پست‌ها را از تو قبول نکنم».

ب: خویشاوندان نزدیک امیرالمومنین از احراز این پست‌ها مرحوم هستند، زیرا در صورت پیدایش انحراف ممکن است به احترام امیرالمومنین انحراف آن‌ها گزارش نشود و تبعیض و بیدادگری بوجود بیاید، همچنان‌که اتفاق افتاد که فاروق برای استانداری کوفه جویای کسی بود، که نیرومند و امین و درستکار اهل تدبیر باشد، و کسی به او گفت همچنین شخصی عبداللهبن عمر پسر خودت می‌باشد. فاروق روی در هم کشید و با حالتی از عصبانیت بر او فریاد کشید که: «قاتَلَكَ اللهُ، وَاللهِ ما اَرَدْتَ اللهَ بِها = خدا تو را بکشد، به خدا این کلمه را محض رضای خدا نگفتی».

فاروق برای استخدام درجه دوم (یعنی کارمندان جزء اداره‌ها که رؤسای ادرات آن‌ها را استخدام می‌کردند) در رابطه با پرهیز از استخدام خویشان و دوستان و پارتی‌بازی، فرمان رُعب‌آوری صادر کرد که در آن گفته بود: «هر کدام از شماها کسی را محض خویشاوندی یا عوالم دوستی استخدام کند به خدا و به پیامبر خدا و به همه مسلمانان خیانت کرده است، و هرکدام از شما فرد فاسدی را استخدام کند او هم مثل او فاسد به شمار می‌آید».

ج: همه کسانی که شیفته احراز این پست‌ها بودند از احراز آن‌ها محروم می‌شدند، همچنان‌که فاروق در دل خود شخصی را برای استانداری یکی از ایالت‌ها در نظر گرفت بود و می‌خواست فرمانی به نام او بنویسد اما ناگاه همین شخص در مجلس فاروق حاضر و باشور و شیفتگی و علاقه زیاد همین پست را درخواست کرد، فاروق در جواب گفت: اتفاقاً من تو را برای همین پست در نظر گرفته بودن ولی چون خودت را با این شور و شیفتگی آن را درخواست کردی از تصمیم خویش منصرف شدم زیرا کسانی که شیفته پست و مقام باشند مقاصد نامطلوبی را دنبال می‌کنند.

د: متصدی این پست‌ها لازم بود که فضایل اخلاقی و از جمله تواضع و برابری و درجنب آن خودباوری و احساس شخصیت در جمع و مخصوصاً ترحم و عاطفه و مهر و محبت را دارا باشند و در رابطه با همین شرط روزی فاروق، دستور دادکه ابلاغ فرمانداری را برای شخصی بنویسند و در این اثنا طفلی از در وارد شد و خود را به آغوش فاروق انداخت و فاروق او را بوسید، و آن شخص خطاب به امیرالمومنین گفت:

«اتفاقاً من ده فرزند دارم که از دوران طفولیت هیچکدام جرئت نکرده‌اند به من نزدیک شوند و هیچکدام را نبوسیده‌ام» فاروق برآشفت و درجواب گفت: «من چه کنم که خدا رحم و عطوفت را از قلب تو کنده است و مطمئن باشید که رحمت خدا مخصوص کسانی است که نسبت به زیردستان کمال رحم و عطوفت را دارند» و بلافاصله به نویسنده دستور داد که این ابلاغ را پاره کند و زیر لب مرتب این جمله را زمزمه می‌کرد: «کسی که نسبت به فرزندان خویش دارای عطوفت و ترحم نباشد، آیا نسبت به فرزندان مردم چه انتظاری از او باید داشت؟»

هـ: بعد از نبودن موانع سابق‌الذکر شرطهای اساسی برای احراز همین پست‌های مهم در درجه اول کارایی و تخصص و مهارت و سوابق درستکاری و امانت و صداقت و در درجه دوم زهد و تقوی و پاراسایی بود. و با توجه به همین مسایل فاروق با استانداری صحابی جلیل القدر عماربن یاسر، که در زهد و تقوی کم‌نظیر بود ولی در چرخاندن چرخ کارهای سنگین کم قدرت بود، موافقت نکرد، و وقتی زیر فشار و اصرار جمعی با استانداری او موافقت کرد، دیری نپایید که او را عزل نمود و در مقابل عمروبن عاص، و مغیره بن شعبه، و ابن سمیه و معاویه ابن ابی سفیان، که مانند عمار هم به زهد و تقوا و پارسایی معروف نبودند ولی مردان توانمند و اهل تخصص و مدیر و فعال و از داهیان عرب به شمار می‌آمدند، پست‌های عالی و خطیری را، مانند استانداری و فرماندهی سپاه و غیر به آن‌ها می‌داد، و در عین اینکه از قدرت و مهارت و تخصص آن‌ها در چرخاندن چرخ‌های سنگین کارها، استفاده می‌کرد، کمی زهد و تقوای آن‌ها را نیز با زور تازیانه و مراقبت شدید و فریادهای رعب‌آور جبران می‌نمود، و در عصر عثمان‌ذی‌النورین نیز همین اشخاص بر سر کار بودند، اما تازیانه فاروق بر سر آن‌ها نمانده بود و در عصر علی مرتضی حکم عزل این اشخاص صادر گردید و اوضاع به کلی دگرگون و شیرازه نظم و امنیت گسیخته شد.

فاروق بعد از آنکه طبق ضوابط مذکور افرادی را برای احراز پست‌های استانداری و فرماندرای و ریاست ادارات حکومتی در تمام شهرستان‌ها انتخاب می‌کرد، باز در جهت جلوگیری از بروز خطرات دیوان سالاری و بروکراسی و ستمگری مامورین، هم در مرحله مقدماتی و هم در حین انجام دادن وظایف به شرح زیر اقداماتی را آغاز می‌نمود.

مرحله اول: ۱ ـ در مرحله مقدماتی فاروق دستور دادکه با حضور جمعی از اصحاب

مهاجر و انصار ابلاغ آن مامور را از زبان فاروق و با محتوی و مطالب زیر می‌خواندند. «بدانید من تو را نمی‌فرستم که بر خون و اموال و حیثیت مردم حکومت کنی بلکه تو را به عنوان خدمتکار مردم و تقسیم عادلانه اموال و اقامه نماز و گسترش عدالت اسلامی به آنجا می‌فرستم و به هیچ‌وجه حق نداری در هیچ شرایطی ستم مالی و ستم بدنی را بر کسی روا داری، و به هیچ وجه حق نداری به نفع خود و به نفع خویشان و آشنایان از این مقام استفاده کنی، باید دروازه منزل تو در تمام ساعات شب و روز بر روی مراجعین باز باشد، و به هیچ وجه حق نداری با پوشیدن لباس نازک و لطیف و فاخر، و با استفاده از وسایل نقلیه عالی، مانند بِرْذَوْن، خود را مافوق زندگی مردم عادی قرار دهی» و پس از خواند ابلاغ، جمعی از مهاجرین و انصار آن را گواهی کرده و امیرالمومنین هم آن را مهر میزد و از مامور هم تعهد می‌گرفت که در اولین ساعت ورود به محل خدمت، مردم را جمع کرده و ابلاغ خود را با همان محتوی باری آن‌ها بخواند.

۲ ـ فاروق قبل از اعزام مامورین به محل خدمت، از دارایی آن‌ها صورت برداری می‌کرد و در دفاتر مخصوصی یادداشت می‌نمود، و هرگاه دوره خدمت آن‌ها پایان می‌یافت یا در اثنای اشتغال به کار، متهم به اختلاس اموال عمومی می‌گردیدند فوراً آن‌ها را به مرکز احضار می‌کرد، و بر مبنای حقوق معینی که تا آن زمان گرفته و بر مبنای صورت دارایی حسابشان از آن‌ها بازجویی به عمل می‌آمد و از آن‌ها سوال می‌کرد این را از کجا آورده‌ای؟ و وقتی محل درآمد نامشروعی را ذکر می‌کردند تمام مبلغ اضافی را به بیت‌المال مسترد و آن‌ها را توبیخ یا عزل هم می‌نمود، وهرگاه می‌گفتند از راه تجارت و بازرگانی به دست آورده‌ایم علاوه بر اینکه آن‌ها را توبیخ می‌کرد، که بجای خدمت مردم کارهای شخصی و خصوصی خود را انجام داده‌اند، نصف همان مبلغ اضافی را مصادره کرده و به بیت‌المال برمی‌گردانید و از نصف دیگرش صرفنظر می‌نمود، و این تقسیم کاملاً عادلانه و مبنی بر قانون مضاربه اسلامی بود زیرا این مامور که عنوان کارمندی را داشت نیرویش متعلق به حکومت اسلام بود ولی سرمایه کار تجاریش متعلق به خودش بود بنابراین محصول کار تجارتی او بر صاحب نیرو و بر صاحب سرمایه تقسیم می‌گردید، و به عنوان آخرین کار. فاروق دستور می‌داد مامورین حتماً در روز روشن وارد محل خدمت خود شوند تا مردم عموماً بدانند که دارایی آن‌ها در آغاز خدمت چقدر بوده است؟

مرحله دوم: فاروق بعد از این‌همه دقت‌ها و محکم کاری‌ها در امر انتصاب استاندران و فرماندهان و روسای ادارات باز درباره عملکرد آن‌ها رفع مسئولیت از خود نمی‌کرد و بلکه همواره خود را مسئول اعمال آن‌ها می‌دانست و روزی خطاب به مسلمانان چنین گفت: «اگر من بهترین کسان را متصدی کارهای شما بکنم و اکیداً به آن‌ها دستور دهم که به عدالت عمل کنید، آیا از من رفع مسئولیت می‌شود؟» در جواب گفتند بلی، فاروق گفت: «خیر اینطور نیست و بلکه باز مسئولیت درام که بر کارهای آن‌ها نظرات و مراقبت دقیق داشته باشم و مطمئن شوم که آنچه را به آن‌ها دستور داده‌ام به خوبی انجام داده‌اند» سپس گفت: «کار بسیار آسانی است که با عزل مامورین، رفاه و آسایش مردم را تامین نمایم» بعداً گفت: «هرگاه من از عملکرد مامورین بی‌خبر بمانم و با وجود ستمگری و بی‌عدالتی عزل و مجازات نشوند در حقیقت ستمگر و ظالم منم نه آنها» و همین نطقه نظرها، فاروق را بر آن داشت که به خاطر جلوگیری و از سدوانسالاری و بروکراسی اداری و پیشگیری از ستم مامورین بر عملکرد تمام استانداران و فرماندهان و روسای ادرات جهان اسلام در دو قاره آسیا و افریقا نظارت و مراقبت دقیق داشته باشد و فاروق از دو را بر عملکرد مامورین به خوبی واقف می‌گردید:

۱ ـ گزارش اداره‌های اطلاعات، که در هر شهری اداره اطلاعات دایر و کارمندان مومن و آگاه و بی‌نظر آن‌ها انحراف استانداران و فرمانداران و فرماندهان سپاه و روسای ادارات را بوسیله نامه‌راسن‌هایی (اَلْبَرید)، که بر شتران بیابان پیما و به طور سریع‌السیر در تمام ساعات شب و رز، از دورترین نقاط به سوی مدینه سرازیر می‌شدند و فاروق گزارش می‌کردند و فاروق نیز بلافاصله بوسیله دادگاه (عدالت اداری) مستقر در مرکز، تحقیقات خود را آغاز و در صورت ثبوت جرم مامورین را عزل یا به مرکز احضار و آن‌ها را شدیداً توبیخ می‌کرد.

۲ ـ فاروق هر سال در موسم حج سمیناری از تمام استانداران و فرمانداران و فرماندهان نظامی جهان اسلام تشکیل می‌داد و بعد از آنکه به گزارش کارهای آن‌ها گوش می‌داد خطاب به تمام زایرین که از تمام نقاط جهان اسلام به مکه آمده بودند. می‌گفت: «هر کدام از شما که شکایتی از مامورین دارید و ستمی از آن‌ها دیده‌اید، در کمال بی‌باکی به من بگویید تا همین حالا او را عزل یا مجازات کنم و هرگاه فاروق از راه تماس با مردم در موسم حج یا از راه گزارش اداره اطلاعات محل بر ستمگری و

انحراف و بی‌عدالتی مامورین واقف می‌گردید بلافاصله بازجویی و تحقیق را آغاز می‌کرد و در صورت ثبوت جرم مامور را عزل یا مجازات می‌نمود، و اینک نمونه‌هایی از بازجویی و تحقیق و مجازات مامورین به وسیله فاروق.

عزل و توبیخ مامورین

الف ـ به فاروق گزارش رسید که ابوهُرَیره استاندار بحرین ده هزار درهم پس‌اندزا دارد، فاروق ابوهریره را به مرکز احضار کرد و به او گفت: «بگو این پول را از کجا آورده‌ای؟» ابوهریره گفت: از زاد و ولد گله‌های مادیان و جیره‌های نقدی متوالی حکومتی و مالیات برده‌ای که داشته‌ام» فاروق بعد از محاسبه دقیق در رفت و درآمدهای او دید حساب ابوهریره درست است و این پول بی‌محل نیست اما پس از مدتی دیگر باز به فاروق گزارش رسید که پس‌انداز ابوهریره خیلی افزایش پیدا کرده است این بار هم فاروق او را به مرکز احضار و از دارایی او بازرسی به عمل آورد و این بار حساب ابوهریره درست درنمی‌آمد و فاروق مبلغ اضافه بر حساب را به او تنصیف کرد و نصف آن را مصادره و به بیت‌المال واریز نمود و به ابوهریره گفت: حالا برو سر کارت ولی ابوهریره موافقت نکرد فاورق گفت: یوسف‌ؑ خود درخواست پست استانداری کرد پس به چه دلیل تو آن قبول نمی‌کنی، ابوهریره گفت: به خاطر دو مطلب و سه مطلب، فاروق حرف او را قطع کرد و گفت: «چرا نمی‌گویی پنج مطلب؟» ابوهریره بدون توجه به این لفظی فاروق، سخن خود را ادامه داد و گفت: می‌ترسم ناآگاهانه حرفی را بزنم و ناآگاهانه قضاوتی بکنم، پشتم کوبیده بشود، حیثیتم لکه‌دار گردد، دارایی از من گرفته شود و نمی‌توانم خود را با یوسف مقایسه کنم زیرا او پیغمبر و پیغمبرزاده بود و من ابوهریره پسر اُمَیمَه هستم.

ب ـ ابوموسی اشعری فرمانده سپاه اسلام جبهه شرق هنگام تقسیم غنایم به کسی نصف سهمش را دادکه بعداًنصف دیگرش را بدهد اما آن فرد سپاهی اصرار کرد که همین حالا باید تمام سهم را بدهی و ابوموسی این اصرار را حمل بر بی‌انضباطی نمود و در حلا شدت خشم بیست تازیانه به او زد و سرش را نیز تراشید و آن فرد سپاهی با وجود شجاعت و دلاوری محض رعایت مقررات هیچ گونه عکس‌العملی در مقابل فرمانده خود نشان نداد و موهای سرش را جمع کرد و به مدینه شتافت و یکسره به منزل فاروق رفت و موهای سرش را به سینه او پرتاب کرد و با صدای بلند و خشن بر

سر فاروق فریاد کشید و گفت: » ابوموسی به بهانه چنین جریانی مرا بیست تازیانه زده و سرم را تراشیده است، و به خدا قسم اگر از خدا نمی‌ترسیدم هرکسی چنین توهینی به من روا می‌داشت نمی‌گذاشتم یک لحظه زنده بماند» فاروق در عین اینکه از صلابت و ایمان و قاطعیت این فرد سپاهی غرق در شادی گشته و می‌گفت: «کاشکی همه چنین می‌بود ند که از تمام غنایمی که خدا به ما می‌دهد بهتر است» نامه عتاب‌آمیزی را به ابوموسی نوشت که: «در هر جا، در محضر عام یا در محل خصوصی، این توهین را به این فرد سپاهی روا داشته‌ای در همان محل برای انتقام‌گیری خود را در اختیار او قرار بده» و هنگامی که بوسیله سپاهی نامه فاروق به ابوموسی رسید و آمادگی خود را برای انتقام‌گیری اعلام کرد مردم خواهش کردند که از او صرفنظر کند و سپاهی گفت: به خاطر هیچکسی از او صرفنظر نمی‌کنم اما موقعی که ابوموسی برای انتقام زیر دست او قرار گرفت سپاهی سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا به خاطر تو او را بخشیدم.

ج- باز ابوموسی اشعری هنگامی که فرمانده سپاه جبهه شرق بود و پس از آزاد کردن شهر اصفهان، هیئتی را جهت گزارش پیروزی و ارسال غنایم آماده اعزام به مدینه نمود، مردی از قبیله (عَنزَه) درخواست کرد که او را نیز همراه هیئت (به منظور دریافت مبلغی اضافه کار) به مدینه بفرستد و ابوموسی را تهدید کرد که اگر با درخواست او موافقت نکند انحرافات او را به ا میرالمومنین گزارش می‌کند، ابوموسی به تهدید و باج‌خواهی او اعتنایی نکرد، اما در پایین نامه همین جریان را نیز برای امیرالمومنین نوشت آن مرد عنزی به نام (ضبَّه) مدتی بعد از نامه ابوموسی به مدینه رسید و به حضور فاروق شتافت و پس از سلام وجواب فاروق پرسید: کیستی؟ جواب داد: من ضبَّه بن مُحْصن عنزی هستم. فاروق از قضیه تهدید او اطلاع یافته بود در حالیکه با قهر و عصبانی به قیافه‌اش نگاه می‌کرد به او گفت: «لا مَرْحَباً و لا اَهْلاً = تو را خوشی و رضای خانواده مبادا» ضبه بی اعتنا به قره و خروش فاروق با یک عبارت طنزآمیز در جواب گفت: «اَمّا المَرْحَبُ فَمِنَ الله وَ اَمّا الأَهْ فَلا اَهْلَ – خوشی‌ها از طرف خدا به مردم می‌رسند (حرف تو بی‌تاثیر است) و اساساً زن و بچه و خانواده ندارم که از من راضی نشوند» ضبَّه چند روز متوالی به حضور فاروق می‌آمد و فاروق به او اعتنا نمی‌کرد روز چهارم از او پرسید: «بگو ببینم امیر شما ابوموسی چه عیبی دارد که از شکوه داری» ضبَّه مطالبی را گزارش کرد که فاروق با حالتی از قهر و عصبانیت فوراً

ابوموسی را به مرکز احضار و در کنار شاکی (ضبه) نشاند و به ضبه گفت: حالا شکایت نامه‌ات را بخوان به شرح زیر به مواد شکایت ضبه و جواب ابوموسی گوش داد:

۱ ـ ابوموسی شصت نفر از دهقان زادگان را به خدمت خویش اختصاص داده ابوموسی گفت: «این شصت نفر دهقان‌زاده به عنوان اسرای جنگی در دست ما قرار گرفته‌اند و ما بعد از ادای فدیه، آن‌ها را برای خدمت در بین مسلمانان تقسیم کرده‌ایم»

ضبه گفت: «راست می‌گوید و ما هم راست گفته‌ایم».

۲ ـ ابوموسی ماهانه برای نان بجای یک قفیز (۳۴ کیلو) دو قفیز (۶۸ کیلو) گندم می‌گیرد، ابوموسی رد جواب گفت: «یک قفیز برای خود و یک قفیز برای فقرا و نیازمندانی که به من مراجعه می‌کنند» ضبه گفت: «راست می‌گوید و منهم راست می‌گویم».

۳ ـ ابوموسی یک هزار درهم جایزه به حُطَیئَه شاعر اهل هجو داده است. ابوموسی در جواب گفت: «به این منظور این مبلغ از پول خود را به حیطئه داده‌ام تا از خطر هجو و بدزبانی او حیثیت خود را مصون نمایم».

۴ ـ ضبه به خواندن شکایت نامه ادامه داد و گفت: «ابوموسی اختیارات خود را به دست (زیاد) داده و این مرد بی‌معرفت را همه کاره خود نموده ا ست» ابوموسی در جواب گفت: «اتفاقاً زیاد مرد آگاه و توانمند و امین و با تدبیری است و به همین علت برخی از کارها را به او سپرده‌ام».

۵ ـ ابوموسی جاریه و کنیزی دارد به نام (عقیله) که قبل از ظهر یک مرکنی و بعد از ظهر هم یک مرکنی غذا مصرف می‌کند و در میان ما مردی نیست که این امکان و توانایی را داشته باشد. ابوموسی از پاسخ دادن به این ایراد سکوت کرد و فاروق فهمید که در این مورد حق با ضبه است و در عین اینکه ابوموسی را به محل کارش ارجاع نمود به او دستور داد که فوراً (عقیله) و (زیاد) را به مدینه بفرستد و عقیله قبل از زیاد به مدینه رسید و بعد از او نیز زیاد به مدینه آمد و فاروق دم در منزلش او را دید که لباسی از کتا سفید پوشیده بود و فاروق به منظور معلوم کردن حقانیت یکی از ادعاهای ضبه و ابوموسی مصاحبه‌ای به شرح زیر با او ترتیب داد.

ـ بگو ببینم جنس لباس تو از چیست؟ و قیمتش چند است؟

ـ از کتان و قیمتش اینقدر (چیز کمی گفت) و فاروق تصدیق کرد.

ـ جیره نقدی تو از بیت‌المال چند است؟ و نخستین حقوق سالیانه خود را چه کردی و در چه راهی مصرف نمودی؟

ـ جیره نقدی سالیانه من از بیت المال دو هزار دهم است و نخستین جیره نقدی سالیانه خود را در راه آزاد کردن دو برده مصرف نموده‌ام که با یک هزار درهم مادرم را که برده بود خریدم و او را آزاد کردم و با یک هزار درهم دیگر هم پسر همسرم را (از شوهر دیگرش (عُبید)) که او هم برده بود خریدم و آزادش کردم. فاروق در حالیکه آثار مسرت از چهره‌اش ظاهر شده بود گفت: (وُفِّقْتَ) موفق باشید. آنگاه فاروق درباره فرایض و ستن‌ها و همچنین درباره آیه‌ها قرآن پرسش‌هایی از او کرد، و او را یک فقیه کاملاً آگاه به مسائل دینی تشخیص داد و او را به محل کارش توصیه نمود که از علم و آگاهی او استفاده کنند و به عنوان توبیخ ابوموسی، عقیله را در مدینه نگهداشت و چون گزارش شاکی ضبه آمیخته به صدق و کذب و بسیار مزورانه تنظیم شده بود او را تنها با ارسال یک بخشنامه به آن منطقه توبیخ نمود که در آن بخشنامه نوشته بود: «ضبه عنزی تا زمانیکه نفع برده در نزد ابوموسی بوده، و روزی که از یک منفعت مادی بی‌بهره گشته با ابوموسی قهر کرده و از او جدا شده و صدق و کذب و رطب و یابسی با هم بافته و دروغش راستش را هم بی‌اثر کرده است و من به همه شما هشدار می‌دهم که از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ انسان را به دوزخ می‌کشاند».

دـ فاروق در حال گشت و گذار در شهر مدینه،ساختمان مجللی را مشاهده کرد که با سنگ و آهک برافراشته شده بود، پرسید صاحب این ساختمان کیست؟ در جواب گفتند فلانی استاندرا بحرین، فاروق در حالیکه نگاه خشم‌آلودی به سنگ‌های قسمت بالای ساختمان داشت، زیر لب این جمله را زمزمه می‌کرد: «درهم‌های بیت‌المال نتوانسته‌اند سر و صورت خود را از ما پنهان بدارند!» و بلافاصله استاندار بحرین را به مدینه احضار و بعد از تحقیق و بازرسی نصف دارایی اضافی او را مصادره کرد و به بیت‌المال واریز نمود و چند مرتبه این جمله را بر زبان راند: «آب و گل» دو تا نگهبان صادق و صمیمی هستند که اساس خیانت خود خواهان را برای ما فاش می‌کنند!»

ه ـ به فاروق گزارش گردید که (حارث بن وَهْب یکی از امراء) یکجا قیمت یکصد دینار (صد مثقال طلا) شتر و برده خریداری کرده است، بلافاصله فاروق او را به بازجویی کشانید و از او پرسید: «بگو ببینم پول این کالاها را از کجا آورده‌ای؟» حارث گفت: از راه تجارت و خرید و فروش، فاروق در حالیکه شراره‌های خشم از چشمانش

فرو می‌ریخت بر او فریاد کشید: «مگر ما تو را به عنوان یک تاجر به آنجا» فرستاده‌ایم یا پول دسترنج مردم را به تو داده‌ایم که تمام وقت در خدمت مردم باشید؟ حالا که با وجود این که پول دسترنج مردم را گرفته‌ای اوقات خود را در تجارت صرف کرده‌ای؛ تمام درآمد تجارتت را مصادره می‌کنم[۱] و به بیت‌المال واریز می‌کنم» حارث گفت: از این حکم تو اطاعت می‌کنم ولی از این به بعد در حکومت تو کار نمی‌کنم. فاروق گفت: به خدا هرگز کاری به شما نمی‌دهم[۲] آن گاه در حالی که از سوجودیی این فرمانده‌ی نظامی قهر و عصبانیت گلویش را گرفته بود بر سر منبر با عنوان (یا مَعْشَر الامراءِ[۳] = ای فرماندهان نظامی و صاحبان پست‌های حساس حکومتی) این مطلب را به همه اعلام نمود که اگر اموال عمومی برای ما حلال می‌بود، برای شما هم حلال[۴] می‌دانستیم اما چون آن را برای خود حلال نمی‌دانیم و اکثراً با سادگی و قناعت امرار معاش می‌کنیم مطمئن باشید که نمی‌گذاریم احدی به اموال عمومی تجاوز[۵] نماید».

و ـ یک مرد قبطی[۶] از اهالی مدینه آمد و به مضمون زیر از پسر عمروعاص استاندار مصر شکایت کرد:

«در یک مسابقه اسب‌دوانی که عمروبن‌عاص ترتیب داده بود اسب من پیشی جست[۷]، و در حالی که همه تماشاچیان پیشی جستن اسب مراه نظاره می‌کردند، محمد پسر عمروعاص فریاد می‌کشید که اسب من پیشی جسته است و وقتی به او نزدیک شدم و گفتم: «به خدای کعبه اسب من جلوتر بود» محمد به شدت خشمگین[۸] و در حالی که با تازیانه سر و دوش مرا می‌زد فریاد می‌کشید: «بگیرید از دست کسی

---

[۱]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۴۸ به نقل از شرح نهج‌البلاغه، ج۳، ص۱۰۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۴۸ به نقل از شرح نهج‌البلاغه، ج۳، ص۱۰۴.

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، ص۱۵۵ و ۱۵۶ به نقل از ابن الجوزی، ص ۸۶ و عقد الفرید، ص۵۹.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

که از دو سو[۱] (پدر و مادر) اشراف‌زاده است! و عمرو بن عاص پس از اطلاع از ماجرا از ترس این که من به این جا بیایم و از پسرش شکایت کنم مرا زندانی کرد اما پس از چند روزی توانستم از زندان[۲] فرار کنم و اینک به تو (امیرالمؤمنین) پناه آورده‌ام».

فاروقﷺ به مرد قبطی گفت: تو این جا بمان تا او می‌آید و بلافاصله نام‌های به عمروعاص نوشت که فوراً همراه پسرت به این جا بیایید[۳]، و دیری نپایید که عمروعاص همراه پسرش با حالتی از دلهره از مصر به مدینه رسید و سوار بر اسب و در یک لباس ساده در فاصله نزدیکی از فاروقﷺ ظاهر گردید و فاروقﷺ به دقت به اطراف او نگاه می‌کرد تا ببیند که پسرش را نیز همراه آورده است. و وقتی عمروبن‌عاص نزدیکتر شد و مشاهده گردید که پسرش در پشت او سوار بر اسب[۴] است، فاروقﷺ بانگ برآورد که آن مرد قبطی کجا است بگو این جا بیاید و تا آن مرد قبطی آمد عمروبن‌عاص و پسرش از اسب پیاده گشته و منتظر حکم و فرمان[۵] امیرالمؤنینﷺ بودند، فاروقﷺ تازیانه خود را[۶] به دست مرد قبطی داد و گفت: حالا این اشراف‌زاده را بزنید و مرد مصری با تازیانه فاروقﷺ این قدر به پشت و دوش و پهلوی محمد زد که ذلیل و بیچاره‌اش[۷] کرد و حاضران دلشان به حال او می‌سوخت ولی فاروقﷺ باز به مرد مصری می‌گفت بزنید تندتر بیشتر شدیدتر بزنید این اشراف‌زاده[۸] را! آن گاه فاروقﷺ به مرد مصری گفت: چندین تازیانه‌ای هم بر سر و کله طاس پدر این اشراف‌زاده بچرخانید زیرا این

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ اخبار عمر، ص۱۵۵ و ۱۵۶ به نقل از ابن الجوزی، ص ۸۶ و عقد الفرید، ص۵۹ و عبقریات، عقاد، ص۵۷۲ و فاروق اعظم، هیکل، ج۲، ص۲۲۲ و ۲۲۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

پسر با تکای مقام پدرش جرأت کرده که شما را بزند[۱] و عمروعاص در حالی که از ترس تازیانه مرد مصری خود را جمع و جور کرده بود با زبان تضرع و التماس خطاب به فاروقﷺ گفت: «تو ستمگر را مجازات کرده‌ای و دل آشفته یک نفر ستمدیده را آرامی بخشیده‌ای[۲] و من که در این زمینه .... که در این اثنا مرد مصری حرف عمروبن‌عاص را قطع کرده و گفت: «کافی است که من همان کسی که مرا زده بود او را زدم و پدرش را[۳] نمی‌زنم» فاروقﷺ گفت: «به خدا اگر پدرش را هم می‌زدی کسی نمی‌توانست مانع شود[۴] ولی تو خودت از این عمل خودداری کردی[۵]» آن گاه فاروقﷺ نگاه قهرآمیزی به عمروبن‌عاص کرد و با صدای دورگه بر او فریاد کشید و گفت: «مَتَی تَعَبَّدْتُمُ وَ قَدْ[۶] وَلَدَتْهُمْ اُمَّهاتُهُمْ اَحْراراً = از کی و از چه زمانی شما مردم را برده‌های خویش کرده‌اید در حالی که در آن زمان که از مادرانشان متولد شده‌اند عموماً آزاد به دنیا آمده‌اند.

عمروبن‌عاص (فرمانده فاتح مصر و غرب آفریقا و فرمانروای مصرعلیا) در حالی که از مشاهده شراره‌های خشم فاروقﷺ قلبش به طپش افتاده بود و چون بید می‌لرزید به عذرخواهی پرداخت و قسم خورد که از این جریان به کلی بی‌اطلاع بوده[۷] است در این اثنا فاروقﷺ رو به مرد مصری گفت: «تو به محل کار و زندگیت برگرد، و هر گاه کسی کوچک‌ترین مزاحمتی را برای تو به وجود آورد فوراً به وسیله نامه مرا در جریان بگذارید تا به حساب آن‌ها برسم[۸]».

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

[۷]- همان

[۸]- اخبار عمر، طنطاویین، به نقل از ابن الجوزی، ص ۸۶ و عقد الفرید، ص۵۹ و ج۲، ص۳۲۳، فاروق اعظم، هیکل و عبقریات، عقاد، ص۵۷۳.

زـ باز عمروبن‌عاص استاندار مصرعلیا، در حالی که از مردی از قبیله (تجیب) شدیداً عصبانی شده بود به او گفت: «ای منافق!» آن مرد در جواب او گفت: «من از روزی که مسلمان شده‌ام دل و زبانم یکی بوده و هرگز منافق نبوده‌ام، و به خدا قسم سرم را اصلاح نمی‌کنم و روغن نمی‌زنم، تا نزد امیرالمؤمنین می‌روم و از تو شکایت[۱] می‌کنم». آن مرد برای شکایت خود را به فاروقﷺ رسانید و در پاسخ شکایت او نامه عتاب‌آمیزی به عمروعاص نوشت و به اخطار کرد که هر گاه دو نفر شهادت دادند که تو به این مرد مصری چنین توهینی کرده‌ای، خود را در اختیار او قرار بده تا چهل تازیانه[۲] به تو بزند. پس از وصول نامه آن مرد به مسجد آمد و خطاب به مردم گفت: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، هر کدام از شما که از زبان عمروعاص شنیده که به من گفت منافق، از جای خویش برخیزد» اکثر اهل مسجد از جای خویش برخاستند[۳]، و یک نفر به نام (حَنْتَمَه) به او گفت: «مگر تو می‌خواهی امیر را بزنی؟ بهتر است در مقابل جریمه نقدی به او رضایت بدهی[۴]» آن مرد (تُجیبی) در حالی که به یکی از کلیساهای نزدیک اشاره می‌کرد گفت: «به خدا ااگر به ظرفیت این ساختمان به من طلا بدهند قبول نمی‌کنم[۵]» حَنْتَمه گفت: «مگر تو می‌خواهی امیر را بزنی؟» مرد تجیبی گفت: «پس فرمان عمر امیرالمؤمنینﷺ در این جا اطاعت نمی‌شود؟[۶]» و وقتی با حالت عصبانیت خواست از مسجد بیرون برود عمروعاص به کسانی گفت: او را برگردانید و تازیانه را به دست او داد و برای مجازات زیر دست او قرار گرفت و مرد تجیبی در حالی که با تازیانه بر سر او ایستاده بود بر او فریاد کشید که حالا می‌توانی از قدرت مقام خود استفاده کنی و مانع انتقام‌گیری[۷] باشی؟ عمروبن‌عاص گفت: خیر

---

[۱]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۶، به نقل از ابن الجوزی، ص۸۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر،، ص۱۵۷، به نقل از ابن الجوزی، ص۸۳.

[۷]ـ همان

فرمان امیرالمؤمنین را اطاعت کنید. در این حال مرد تجیبی گفت: «فَإِنِّی عَفَوْتُ[1] عَنْكَ = پس من خودم تو را بخشیدم».

ح ـ به فاروق رضي الله عنه گزارشی رسید که «حرقوص»[2] فرمانده نظامی و استاندار اهواز بر اثر شدت گرما محل کار خود را بر تپه مشرف بر شهر قرار داده و مراجعین با تحمل زحمت و مشقت از داخل شهر به محل کار او می‌روند[3] فاروق طی فرمان عتاب‌آمیزی به او دستور داد که فوراً از بالای آن تپه به داخل شهر بیایید[4] زیرا حقوق تو از دسترنج همین مردم تهیه می‌گردد و تو خدمتکار مردم این منطقه «اعم از مسلمان و غیرمسلمان هستی[5] و باید آسایش و رفاه آن‌ها را بر آسایش خویش مقدم بدارید (یعنی چه؟ جمعی حقوق‌بده ناراحت باشند تا حقوق‌بگیری آسوده باشد!!) و به تو اخطار می‌کنم کاری نکنید که جهان جاودانه را از دست بدهی و در این جهان هم بدنام شوی[6]»

ط ـ فاروق رضي الله عنه در یک فضای باز با جمعی از اصحاب مهاجر و انصار نشسته بود و سرگرم بحث و گفتگو بودند که ناگاه عابری به مجلس آن‌ها نزدیک شد و با صدای بلند گفت: «وای بر تو ای عمر از شکنجه‌های سوزان[7] دوزخ!» یکی به فاروق گفت او را بزن، و دیگری گفت او را توبیخ کن ولی فاروق با خونسردی از او پرسید: «مگر چه شده جریان چیست؟» آن مرد عابر گفت: تو استانداری را با تعهدات و قید و شرطی به محلی می‌فرستی و بعداً از رفتار او خبر نداری که تعهدات خود را چه طور زیر پا گذاشته است! فاروق رضي الله عنه گفت: «بگو منظورت چه استانداری است؟» آن مرد گفت: منظورم (عیاض بن غنم) است (استاندار تو در مصر سُفلی) که تعهدات خود را زیر پا

---

[1] ـ همان

[2] ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۲۵۱، و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۳۸۲، و عبقریه عمرت، ص۵۶۸.

[3] ـ همان

[4] ـ همان

[5] ـ همان

[6] ـ اخبار عمر، ص۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۳۸۲، و عبقریات اسلامیه، عقاد، ص۵۶۸.

[7] ـ اخبار عمر، ص۱۵۷، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

گذاشته و کارهایی می‌کند که تو از آن‌ها نهی کرده‌ای[1]. فاروق رضی الله عنه بلافاصله دو نفر مأمور مورد اطمینان را به مصر فرستاد و به آن‌ها گفت: این گزارش را تحقیق کنید که اگر دروغ بود به من اطلاع دهید و اگر صحت داشت استاندار را بدون کمترین مهلت با خود به این جا بیاورید[2]. گروه تحقیق به مصر رسید دیدند گزارش صحیح است و برای جلب استاندار به منزل او رفتند دیدند برخلاف تعهد خویش در منزلش را بسته است و اجازه خواستند باز برخلاف تعهد، دربان به آن‌ها گفت: استاندار اجازه ورود نمی‌دهد، گروه تحقیق تهدید کردند که اگر در را باز نکند آن را آتش می‌زنند (و یکی از آن‌ها شعله آتش را[3] به در نزدیک کرد) و وقتی این اوضاع را مشاهده کردند، استاندار خودش در را باز کرد و بیرون آمد و گروه تحقیق به او اخطار کردند که ما فرستادگان عمر رضی الله عنه هستیم و بدون کمترین مهلت تو را به مدینه می‌بریم! استاندار گفت: «پس اجازه بدهید توشه‌ای برای راه حاضر کنم و توصیه‌هایی به افراد خانواده‌ام بکنم» مأمورین جلب به او گفتند: «به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم به منزلت برگردی» و او را از دم دروازه جلب و به حضور امیرالمؤمنین آوردند[4] و فاروق رضی الله عنه وقتی او را دید، و مشاهده کرد که یک مرد لاغر و چهره سوخته صحرانشین در نعمت‌های کشور مصر به مرد چاق و خوشرنگ شهری مبدل گردیده است[5] با یک تعبیر طنزآمیز بر او فریاد کشید و گفت: «بگو ببینم تو کیستی وای بر تو؟» استاندار، در حالی که چون بید می‌لرزید، با صدای ضعیف گفت: «من استاندار تو در مصر غیاض بن غنم هستم» فاروق در حالی که شراره‌های چشمان قهرآلودش را به اعماق طپنده او رسانیده بود بار دیگر بر او فریاد کشید و گفت: «آری استاندار من در مصر! اما تعهدات خود را زیر پا گذاشته‌ای و اوامر و نواهی ما را به جای یکدیگر نشانده‌ای! به خدا قسم تو را به

---

[1]ـ همان

[2]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۸، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

[3]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۸، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

شدت مجازات می‌کنم[۱]» و همین لحظه فاروق رضي الله عنه دستور داد یک بالاپوش ضخیم و خشن شبانی را با چوگان شبانی حاضر کردند، و به عیاض دستور داد که «این پوشاک شبانی را بپوشد که از پوشاک شبانی پدرت خیلی بهتر است و هم چنین این چوگان از چوگان شبانی پدرت خوب‌تر است[۲] و سیصد رأس گوسفند از گوسفندان بیت‌المال را در کوه‌ها و صحراها بچرانید و افراد بی‌چیز و اهل توقع را از شیر آن‌ها منع کنید و این را هم بدانید که خانواده‌ی[۳] عمر از گوسفندان زکات و بیت‌المال و شیر و گوشت آن‌ها سهمی[۴] ندارند» و هنگامی که عیاض مطمئن شد که فرمان امیرالمؤمنین رضي الله عنه جدی است و او را از مقام استانداری مصر به شغل چوپانی گوسفندان در گرم‌ترین روزهای سال تنزل داده است، خود را به پای امیرالمؤمنین رضي الله عنه انداخت[۵] و گفت: «چنین کاری از توانایی من خارج است و اگر می‌خواهی گردنم را بزن[۶]!» امیرالمؤمنین رضي الله عنه گفت: «حالا اگر تو را به محل کارت برگردانم چه مردی خواهید بود؟[۷]» عیاض گفت: «جز آن چه تو دوست داری از من نخواهید دید و رضایت تو را کاملاً جلب می‌کنم» امیرالمؤمنین رضي الله عنه او را به محل کارش برگرداند و در آینده نمونه بهترین استانداران جهان اسلام بود[۸].

ی ـ در همان روزهایی که یزدگرد سپاه ایران را در نهاوند جمع کرده[۹] و می‌خواست به کوفه و بصره حمله‌ور شود و پایتخت شاهنشاهی ایران و تمام بین‌النهرین را از تصرف مسلمانان خارج نماید، ناگاه شکایت اهل کوفه از سعدبن‌وقاص به دست

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۸، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۸ و ۱۵۹، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص و ۱۵۹، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۰۳.

[۹]ـ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۵، و طبری، ج۵، ص۱۹۳۹.

فاروقؓ رسید[۱]، و سعد هم کسی بود که چندی قبل فرمانده فاتح جنگ قادسیه و عامل سقوط مداین بود و برای دفاع از تهاجم سپاه نهاوند نیز امید همه فرماندهان نظامی و سپاهیان اسلام به شمار می‌آمد اما فاروقؓ در جهت جلوگیری از دیوانسالاری و بروز بروکراسی اداری و بی‌اعتنا به همه این مسائل فوراً محمدبن‌مسلمه (رئیس دیوان[۲] عدالت اداری را) برای تحقیق درباره این شکایت به کوفه فرستاد، و محمدبن مسلمه بدون در نظر گرفتن مقام شامخ سعد مانند یک متهم معمولی دست او را گرفت و به تمام مساجد شهر برد اما در هر مسجد مردم عموماً خیر و نیکویی سعد را گفتند و حتی در مسجدی که خویشان شاکی اصلی (جراح) بودند آن‌ها نیز درباره سعد حرف بدی نگفتند ولی از ذکر خیر و نیکویی او خودداری کردند تا به مسجد (بنی عَبس) رسیدند و در این مسجد نیز مردم سکوت کردند و تنها یک نفر از آن‌ها به نام (اُسامه بن قَتادة) زبان گشود و گفت:

«سعد اموال عمومی را بالسویه تقسیم نمی‌کند[۳] و نسبت به مردم رعایت عدالت

---

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۵، و طبری، ج۵، ص۱۹۳۹.

[۲]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۳۹ و ۱۹۴۰، و تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۵ و ۶، و اخبار عمر، ص۱۵۰.

توجه: نص عبارت تاریخ طبری این است: «عمر به شاکیان گفت دلیل بدخواهی شما این است درست موقعی به این کار دست زده‌اید ه دشمن بر ضد شما آماده شده است و به خدا همین وضع هم مانع از آن نیست که به شکایت شما رسیدگی کنم، حتی اگر دشمنان هم به میان شما فرود آیند» و هم چنین طبری و ابن اثیر پس از رسیدگی به این شکایت و انجام دادن تمام تشریفات قضایی از عمرؓ نقل می‌کنند که چنین گفت «ای ابواسحاق سعد! اگر رعایت احتیاط لازم نمی‌بود، راه شاکیان در آغاز هم معلوم بود» و از این مطالب به خوبی استنباط می‌شود که متهم کردن فرمانده کل جبهه شرق به این اتهامات ناروا و عرضه کردن این شکایت به امیرالمؤمنین در چنین جوی، جز یک توطئه خارجی و یزدگردی چیز دیگری نبوده است و پیش‌بینی طراحان این توطئه این بوده که اگر عمر به این شکایت رسیدگی نکرد اعتبار مقررات عدالت‌خواهی اسلام از بین می‌رود و اگر چنین شخصیت مهم و معتبر و بی‌گناهی را به محاکمه کشانید ارزش عمر از بین می‌رود و احتمالاً علیه او کودتای نظامی برپا می‌گردد و این پیش‌بینی ناشی از ناآگاهی آن‌ها از اسلام و از عمر بود.

[۳]ـ همان

نمی‌نماید و به جای رفتن به جهاد سرگرم شکار[۱] می‌گردد». سعد از شنیدن این اتهامات خود ساخته ابن قتاده متأثر گردید و رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا اگر این مرد دروغگو است و این اتهامات را (به علت مزدوری) یا جلب توجه افرادی، بر من بسته است، چشمش را کور و افراد تحت تکفلش را بسیار گردان و او را در گرداب حوادث روزگار بیفکن». سپس از قلب پاک و رنجیده آهی کشید و گفت: «مایه نهایت تعجب است که (بنی اسد) مرا متهم کنند که نمازم را خوب نمی‌خوانم، و شکار مرا سرگرم کرده است در حالی که من روزگاری یک پنجم همه مسلمانان بودم (بعد از چهار نفر به اسلام گرویده‌ام) و اولین کسی بودم که خون مشرکین را بر زمین ریختم و تنها کسی هستم که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم پدر و مادر خود را در تحسین من جمع نمود و فرمود: «فِداکَ اَبی وَ اُمّی = پدر و مادرم فدایت».

محمد بن مسلمه بعد از تحقیق این گزارش در محل، سعد را با خود به مدینه آورد و فاروق رضي الله عنه به او گفت: «ای سعد تو نماز را چطور می‌خوانی؟» سعد گفت: «دو رکعت اولی را طولانی[۲] و دو رکعت آخر را مختصر می‌خوانم». فاروق رضي الله عنه گفت: «تصور ما نیز از شخص هم چو تو همین بود»، آن گاه فاروق رضي الله عنه با یک عبارت احترام‌آمیز به سعد گفت: «ای ابواسحق! اگر رعایت احتیاط لازم نمی‌بود راه شاکیان از اول هم معلوم بود[۳]» سپس گفت: جانشین تو در کوفه کیست؟ سعد گفت: «عبدالله بن عِتیان» فاروق رضي الله عنه ابلاغ استانداری را برای عبدالله نوشت و سعد را در مدینه در زمره بزرگواران اصحاب مهاجر ابقا[۴] نمود.

یا ـ فاروق رضي الله عنه (عبدالله بن قرط) را با شروط و تعهدات (از جمله در خانه دو طبقه ننشینند) به استانداری شهر حمص در شام منصوب کرد و چندی بعد در سمینار حج از زائرین اهل حمص پرسید: رفتار استاندار شما چطور است؟ در جواب گفتند: رفتارش خوبست ولی اخیراً ساختمان دو طبقه‌ای ساخته و در طبقه دوم آن نشسته و

---

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

مراجعین پیر و بیمار و ناتوان به زحمت می‌توانند برای کارهایی که دارند به او برسند. فاروقس پس از برگشتن به مدینه و تحقیق گزارش، هیئتی را به حمص اعزام و به آن‌ها دستور داد اول دروازه این ساختمان را آتش بزنند[۱] و پس از آن استاندار را به مدینه جلب نمایند. هیئت اعزامی به محض ورود به حمص دروازه ساختمان استاندار را آتش می‌زنند و استاندار که از دور شعله‌های حریق دروازه خانه خود را می‌بیند، حدس می‌زند که مأمورین امیرالمؤمنینس هستند و به سوی آن‌ها می‌شتابد[۲] و حکم جلب او را به او ابلاغ می‌کنند و استاندار (عبدالله بن قرط) فوراً بر اسب خود سوار گشته و به مدینه می‌شتابد و وقتی فاروقس او را می‌بیند، دستور می‌دهد که سه روز[۳] تمام زیر اشعه سوزان آفتاب سوزان به پا بیاستد و سپس او را صدا می‌کند که بیا با هم به حَرَّه (جای نگهداری شترها و بز و گوسفندان بیت‌المال) برویم و در آن جا هم فاروقس او را بر سر چاهی برد و یک پوشاک کهنه و خشن کارگی را به سوی او انداخت[۴] و به او دستور داد که بدون وقفه از همین چاه آب را برای شترها و بز و گوسفندان با طناب و دلو بیرون بکشد[۵]. عبدالله زیر اشعه سوزان آفتاب صحرای حجاز با نظارت فاروقس شروع به کار کرد[۶] و پس از چند ساعت عرق از اندامش جاری و بر اثر خستگی مفرط دستانش سست و لرزان و از کار ایستاد، فاروقس به او گفت: چندی است که تو به این کار پرمشقت مشغول هستی؟ عبدالله گفت مدت زیادی

---

[۱]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۸ و ۱۵۹ به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۵۵. توجه: عمق اندیشمندی و حسن تدبیر فاروق را ببینند که در عین اجرای مقررات عدالتخواهی موقعیت صحابی بزرگوار و باسابقه را نیز منظور نمود و برائت او را از هر اتهامی اعلان نمود و با نشانیدن او در زمره بزرگواران مهاجرین و نصب جانشین او (عبدالله) به مقام استانداری کوفه از او دلجویی هم به عمل آورد و بالاخره این توطئه خارجی یزدگردی را با حکمت و بصیرت بی‌اثر نمود.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۵۷ و ۱۵۸ به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۵۵.

نیست چند ساعت، فاروق رضي الله عنه گفت[۱]: «کارگران و زحمت‌کشان، نه تنها چند ساعت بلکه تمام ساعات روز کارهای پرمشقت را انجام می‌دهند و با عرق جبین و کد یمین جنس و نقدی را به دست می‌آورند، و ما حقوق شما را از دسترنج آن‌ها پرداخت می‌کنیم. پس آیا رواست که امثال شما با دسترنج آن‌ها ساختمان دو طبقه‌ای بسازد و در طبقه دوم آن آسوده بنشیند و زندگی کند و زنان بیوه[۲] و بی‌پناه و یتیم‌ها و پیران ناتوان و افراد بیمار، ناچار شوند با زحمت زیاد پله‌های ساختمان دو طبقه تو را طی کنند و خود را به تو برسانند؟ حالا برو سر کارت اما به هیچ وجه این رفتار را تکرار نکنی[۳]»!

یب ـ فاروق رضي الله عنه، نعمان بن عدی[۴] را به فرمانداری (میسان) منصوب نمود، و پس از مدتی به او گزارش دادند که نعمان، اشعاری را به مضمون زیر سروده است:

«آیا کسی هست که به لاله‌رویان خبر دهد، که دلداده آن‌ها در میسان با لیوان‌هایی از بلور بهترین شراب را می‌آشامد[۵]، و هر گاه دلم بخواهد اشراف‌زادگان خوش الحان برایم آواز می‌خوانند، و شاید برای امیرالمؤمنین رضي الله عنه ناگوار باشد که من در کاخ‌های قدیمی میسان خاطره‌های شیرینی دارم».

فاروق رضي الله عنه از شنیدن این خبر به شدت عصبانی گشته و نامه‌ای به او می‌نویسد و آیه‌های آغاز سوره غافر را در اول نامه قرار داده و سپس خطاب به او می‌گوید: «شعرت را به این مضمون، شاید امیرالمؤمنین رضي الله عنه از من ناراضی باشد، شنیدم[۶]، آری به خدا از تو ناراضی هستم و از همین لحظه تو را عزل کردم محل کارت را ترک کنید[۷]»

نعمان فوراً به مدینه می‌شتابد و در حضور فاروق رضي الله عنه سوگندها یاد می‌کند که در

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۶۹ و ۱۷۰ به نقل از شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص۹۸ و ابن الجوزی، ص۱۰۰.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

طول زندگیم مشروب نیاشامیده‌ام[۱]، و این شعری بوده که بر زبانم جاری شده و همه می‌دانند که من شاعرم» فاروقس در حالی که لبخند قهرآمیزی به او نشان می‌دهد به او می‌گوید: «آری تصور من[۲] هم این است و به این جهت هم دستور ندادم که حد شرعی را بر تو اجرا کنند، اما گوینده این حرف‌های پوچ و مهمل و تحریک‌آمیز صرف‌نظر از عمل، به هیچ وجه شایسته مقام فرمانداری نیست[۳] و مطمئن باشید که هیچ پستی را به تو نمی‌دهم[۴].

یج ـ آزادترین جلسه داوری و دفاع که امیرالمؤمنینس قاضی این جلسه است:

قدامه بن مظعون (که در غزوه بدر همراه پیامبر ج بود و خالوی عبدالله و حفصه فرزندان فاروقس هم بود) از طرف فاروقس به استانداری بحرین منصوب گردید و پس از مدتی (جارود) از بحرین به مدینه برگشت و گفت من و ابوهریره شاهد هستیم که قدامه مشروب آشامیده است. فاروقس جریان را از ابوهریره پرسید او گفت مشاهده کرده‌ام، فاروقس قدامه را به مدینه فراخواند و بعد از آمدن او بلافاصله (جارود) خود را به فاروقس رساند و گفت: «حالا دستور کتاب و فرمان خدا را درباره[۵] او اجرا کن» فاروقس در یک حالتی از عصبانیت به او گفت: «تو مگر مدعی هستی[۶] یا شاهد؟» جارود گفت: «شاهد هستم نه مدعی» فاروقس گفت: «خوب تو که شهادت را ادا کرده‌ای و حق دخالت دیگر نداری» جارود بعد از کمی سکوت گفت: «تو را به خدا[۷]

---

[۱]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۷۰ به نقل از شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص۹۸ و ابن الجوزی، ص۱۰۰ و جای بسی تعجب است که اخبار عمر در ذیل ص۱۷۰ از کتاب الفبا، ج۲، ص۹۵ نقل کرده که نعمان از مقام خویش بیزار بوده و این اشعار را گفته تا فاروق او را عزل کند!!

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۶۲ به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۳۴ و الاصابه، ج۳، ص۲۲۸.

[۶]ـ همان

[۷]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۱۶۲ به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۳۴ و الاصابه، ج۳، ص۲۲۸.

فرمان خدا را درباره او اجرا کن» فاروق رضی الله عنه که بیشتر عصبانی شده بود به او گفت: «بی‌صدا باش وگرنه با تو بد رفتار می‌کنم» جارود گفت: «به خدا این حق و عدالت نیست که عموزاده خودت مشروب بخورد و تو با من بدرفتاری[۱] کنی» و فاروق رضی الله عنه بر اثر تهدید او را بی‌صدا کرد و ابوهریره که در آن جا نشسته بود گفت: «ای امیرالمؤمنین رضی الله عنه اگر در صحت شهادت ما تردید پیدا کرده‌ای از همسرش (هند دختر ولید) هم سؤال کن[۲]» و هند شهادت داد که شوهرش مشروب خورده است و فاروق رضی الله عنه به قدامه گفت: «حالا آماده باش تا حد شرعی را بر تو اجرا کنم» قدامه گفت: «به فرض صحت این شهادت‌ها من از اجرای حد شرعی معاف هستم و تو نمی‌توانی حد شرعی را بر من[۳] اجرا کنی زیرا من اهل تقوی و ایمان و عمل صالح هستم و خدا می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ [المائدة: ۹۳] «بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند گناهی نیست در چیزهایی که می‌خورند اگر تقوی داشته و اهل ایمان و عمل صالح باشند». فاروق رضی الله عنه در جواب گفت: «ای قدامه معلوم می‌شود که تو در تفسیر و معنی آیه به شدت اشتباه کرده‌ای[۴]، زیرا اگر تو اهل تقوی می‌بودی قطعاً از چیزی که خدا آن را تحریم کرده است پرهیز می‌کردی» سپس فاروق رضی الله عنه رو به جماعت اصحاب که در آن جا نشسته بود گفت: «شما درباره اجرای حد بر قدامه چه نظری دارید» جماعت گفتند «نظر ما این است که چون قدامه مریض است حد را بر او اجرا نکنی[۵]» فاروق رضی الله عنه چند روزی سکوت کرد آن گاه خطاب به اصحاب گفت: «حالا درباره قدامه چه نظری دارید[۶]؟» آن جماعت از اصحاب گفتند: «نظر ما این است که چون قدامه توانایی تحمل

---

[۱]- همان

[۲]- همان

[۳]- همان

[۴]- همان

[۵]- همان

[۶]- همان

درد تازیانه‌ها را ندارد فعلاً هم حد را بر او جاری[۱] نکنی» فاروق رضی الله عنه برآشفت و گفت: «به خدا اگر او زیر ضربت تازیانه‌ها به خدا بپیوندد و جان دهد برای من آسان‌تر است از این که من به خدا بپیوندم و جرم عدم اجرای این حد بر گردن من باشد[۲]، به خدا همین حالا حد را بر او اجرا می‌کنم. تازیانه را بیاورید» اسلم خدمتکار فاروق رضی الله عنه رفت یک تازیانه کوچک و باریکی را آورد، فاروق رضی الله عنه آن را گرفت و آزمایش کرد و با صدای آمیخته به قهر بر اسلم فریاد کشید: «رسوبات[۳] افکار باطل‌گرایی حالا هم در قلب تو باقی است برو یک تازیانه دیگری برایم بیاور» اسلم رفت تازیانه بزرگ و ضخیم‌تری آورد و فاروق رضی الله عنه قدامه را زیر ضربت تازیانه قرار داد و حد شرعی را بر او اجرا نمود، و قدامه سالم ماند ولی از همین لحظه با فاروق رضی الله عنه قهر کرد و با او حرف[۴] نمی‌زد و حتی در مسافرت حج هم که با یکدیگر بودند قدامه با فاروق رضی الله عنه حرف نمی‌زد تا از مراسم[۵] حج به سوی مدینه برگشتند و فاروق رضی الله عنه در محل (سقیا[۶]) خوابیده بود ناگاه از خواب بیدار شد و گفت: «بشتابید قدامه را برایم بیاورید، به خدا در خواب[۷] کسی به من گفت: «با قدامه آشتی کن او برادر تو است» نخستین بار قدامه نیامد ولی مرتبه دوم آمد و فاروق رضی الله عنه با او بحث کرد و درخواست عفو و بخشش نمود[۸] و آشتی در بین آن‌ها برقرار گردید.

ید ـ معاویه بن ابی‌سفیان که فرمانده نظامی و استاندار یکی از ایالت‌های شام بود همین که شنید فاروق رضی الله عنه همراه کسانی که برای بازدید از شهرهای شام در راه است در موکب عظیم و شکوهمند، با لباس‌های زرق و برق و شمشیرهای مرصع و در طنین

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

رخت‌های نقره‌ای اسبان[۱] چالاک و تندرو مسافه زیادی به استقبال فاروقﷺ شتافت و وقتی نزدیک شد، معاویه و موکبش به احترام فاروقﷺ از اسب‌ها پیاده گشته، و در حال خبردار نظامی، در کنار اجاده ایستادند، اما فاروقﷺ از مشاهده این شکوه و همین احترام تصنعی شدیداً عصبانی[۲] و بدون این که پاسخ سلام آن‌ها را بدهد الاغش[۳] را نهیب داد و از کنار آن‌ها رد گردید، یکی از همراهان، عبدالرحمن بن عوف[۴] به فاروقﷺ گفت: «این مرد، معاویه، به استقبال تو آمده و برای این که به تو برسد خیلی خود را خسته کرده است، تو حداقل حرفی به او می‌زدی» فاروقﷺ با پیشنهاد عبدالرحمن نیم‌نگاهی به معاویه کرد و با لحن اعتراض‌آمیزی به او گفت: «معلوم می‌شود که صاحب این کوکبه و دبدبه تو هستی؟» معاویه گفت: «بلی» فاروقﷺ در حالی که نگاه تمسخرآمیزی به او داشت به او گفت: «گویا نگهبان و دربان هم[۵] بر در منزل خویش گماشته‌ای، و مراجعین بعد از مدتی انتظار با کسب اجازه به خدمت تو! می‌آیند» معاویه گفت: «بلی چنین است» فاروقﷺ در حالی که خشم از چشمانش فرو می‌ریخت با همان صدای رعب‌آور و هراس‌انگیز خود بر معاویه فریاد کشید: «هر چه بلا است بر سر تو فرود آید، این دیگر چه اداهایی است که درمی‌آوری[۶]!!» معاویه که بر اثر اعترافات به این حقایق آشکارا سر خود را زیر تازیانه‌های فاروقﷺ می‌دید با یک حالتی از دلهره و با صدای عاجزانه کارهای خود را این طور توجیه کرد: «ای امیرالمؤمنینﷺ، ما در منطقه‌ای خدمت می‌کنیم که جاسوسان[۷] دشمن بسیارند و اگر همیشه آماده و مجهز و پرقدرت خود را نشان ندهیم به دیده حقارت به ما می‌نگرند و حمله به ما را کار آسانی می‌دانند، و موضوع دربان و نگهبان به خاطر این است که اگر

---

[۱]ـ العبقریات، عقاد، ص۵۶۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ عبقریه عمر، عقاد، ص۵۶۷.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

در، بدون دربان باشد مراجعین با بی‌نظمی و بدون هیچ گونه رعایتی[۱] وارد می‌شوند و بعد از همه این‌ها من در این منطقه کارمند تو هستم و هرگاه بخواهی ارزش برای من قائل شوی من باارزش می‌شوم و هرگاه بخواهی ارزشی برای من قائل نشوی بی‌ارزش می‌شوم[۲]» فاروقس در حالی که با این توجیه‌ها آتش خشمش تا حدی فرونشسته بود، به معاویه گفت: «بازجویی‌هایی که از تو کردم با این توجیه‌ها از زیر آن‌ها در رفتی و اگر راست گفته باشی تدبیر عاقلانه‌ای کرده‌ای و اگر دروغ گفته باشی یک نیرنگ زیرکانه‌ای به کار برده‌ای ولی فعلاً من نه به شما دستور می‌دهم و نه تو را منع می‌کنم[۳]» و فاروقس در این اثنا به الاغش نهیب داد و به راه افتاد و معاویه را در میان یک دنیا بیم و امید و خوف و رجا پشت سر گذاشت[۴].

یه ـ ابوسفیان پدر معاویه، برای دیدار معاویه که استاندار یکی از ایالت‌های شام بود، سفر کرد و فاروقس دستور داد، کسانی مواظب باشند هنگام برگشتن ابوسفیان قبل از این که به منزلش برود، او را پیش فاروقس بیاورند اما پس از مدتی ناگاه به فاروقس خبر دادند، که ابوسفیان بدون این که کسی او را ببیند به منزلش برگشته است[۵]، فاروقس فوراً کسی را فرستاد و ابوسفیان را به حضور فاروقس آورد فاروقس بعد از گفتن خوش‌آمد و احوال‌پرسی از معاویه به او گفت: «از ارمغان‌هایی که با خود آورده‌ای چیزی هم به ما بده»، ابوسفیان گفت: «در این سفر پرمشقت ما چیزی را به دست نیاورده‌ایم تا چیزی به شما بدهیم[۶]» فاروقس که در پهلوی او نشسته بود دستش را دراز کرد و انگشتری را از انگشت او بیرون آورد و آن را به یک نفر داد و گفت: «این انگشتری را به عنوان نشانه ابوسفیان به نزد همسرش هند ببر و بگو ابوسفیان به این نشانه گفته است همان خرجین‌هایی که از شام با خود آورده‌ام، دست

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

نزده به وسیله تو برایم بفرستد[۱]» و دیری نپایید که آن یک نفر دو خرجین را آورد که محتوی ده هزار درهم (معادل هزار مثقال طلا) بودند و فاروق رضی‌الله‌عنه دستور داد به بیت‌المال واریز شوند[۲].

یو ـ خالد بن ولید، با سابقه‌ترین[۳] و پرقدرت‌ترین فرمانده سپاه اسلام و نخستین فاتح عراق و شام و فاتح جنگ یمامه[۴] در شبه‌جزیره به اتهام حیف و میل مبلغی از بیت‌المال[۵] و کم‌توجهی نسبت به برخی از مقررات چند مرتبه به فرمان فاروق رضی‌الله‌عنه به محاکمه کشیده و توبیخ شد و بالاخره از کلیه پست‌های کشوری و ارتشی عزل گردید[۶] و تفصیل این مطلب در فصل‌های سابق قبل از بحث از (بروز قحطی) ذکر گردیده است و می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

یادآوری این شانزده فقره از مراقبت و بازجویی و تحقیق و تعقیب استانداران و فرمانداران و فرماندهان نظامی به وسیله فاروق رضی‌الله‌عنه به خوبی نشان می‌دهد که فاروق رضی‌الله‌عنه (چنان چه پنداشتند) طبعاً تندخو و خشن و سختگیر نبوده است و طبعاً هم نرم‌خو و با ملاحظه و در عطوفت مفرط نبوده است و بلکه مزاجی کاملاً معتدل داشته است و تنها به خاطر حفظ حقوق مردم و رعایت اصول عدالت اسلامی و جلوگیری از دیوان‌سالاری و بروکراسی اداری بود که مأمورین عالی رتبه خود را در مقابل کوچک‌ترین انحرافی به محاکمه می‌کشانید و در مقابل با مردم عادی در غایت عطوفت و مهربانی رفتار می‌کرد.

---

[۱] ـ همان

[۲] ـ همان

[۳] ـ طبری، ج۵، ص۱۸۷۸ و الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۳۷ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۸۱ و عبقریه عمر، عقاد، ص۶۶۷.

[۴] ـ همان

[۵] ـ همان

[۶] ـ همان

فصل شانزدهم:
آموزش و پرورش

فصل شانزدهم:
آموزش و پرورش

توسعه آموزش و پرورش به وسیله فاروقﷺ

آموزش در عصر فاروقﷺ شامل سوادآموزی و خواندن و نوشتن و تعلیم و تلاوت صحیح قرآن، و روایت درست احادیث پیامبرﷺ و تعلیم فقه و احکام دینی و آگاهی از ادبیات عرب (اشعار و مثل‌ها) و هم چنین سوارکاری و تیراندازی و شناگری و غیره بود و فاروقﷺ برای تعمیم و توسعه همه این آموزش‌ها تا آن جا که در امکان داشت سعی خود را مبذول نمود، و اینک نمونه‌هایی از فعالیت فاروقﷺ در زمینه تعمیم و توسعه این آموزش‌ها که همراه اسناد و مدارک تاریخی تقدیم می‌گردد.

تعلیم و تعلم قرآن و سوادآموزی اجباری

فاروقﷺ سوادآموزی و تعلم قرآن را در تمام جهان اسلام، و نه تنها در شهرها بلکه در میان صحرانشینان[1] نیز، اجباری و الزامی نمود و برای هر یک از معلمان که ده شاگرد را درس می‌دادند در هر ماه پانزده[2] درهم (معادل یک مثقال و نیم طلا) حقوق ماهیانه مقرر نمود، و نخستین باز این کلاس‌های سوادآموزی و تعلم قرآن در مرکز (مدینه) دایر گردیدند و ابوعامر سلیم[3] که یکی از راویان حدیث است، از یکی از این کلاس‌ها چنین یاد می‌کند: «بچه کوچکی بودم که مرا به مدینه آوردند و مرا به کلاس سوادآموزی و تعلم قرآن فرستادند و معلم هنگامی که نوشتن حرف میم را به من یاد

---

[1]ـ الاصابه، ج۱، ص۸۳ به نقل اخبار عمر، ص۲۱۲ و اغانی، ج۱۶، ص۵۸ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۷.

[2]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۷ در صفحه آینده به هنگام بحث از کلاس‌های درس قرآن در شام معلوم می‌شود که در کلاس ده نفر شاگرد داشته است.

[3]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۷.

می‌داد می‌گفت: «گرد و مدور بنویسید مثل[۱] چشم گاو!».

فاروق به سه نفر از بزرگان اصحاب که در امر قرائت قرآن و تعلیم آن تخصص داشتند (معاذ بن جبل، عُباده بن صامت و ابوالدارداء[۲]) دستور داد که به شهرهای شام و فلسطین بروند و در تمام شهرها کلاس‌های سوادآموزی و تعلم قرآن را دایر کنند و بر آن‌ها نظارت داشته باشند و در این شهرها به حدی از کار آن‌ها استقبال به عمل آمد که دیری نپایید که تنها کلاس‌های شهر دمشق به یک صد و شصت کلاس[۳] و یک هزار و ششصد شاگرد رسید و ابوالدرداء که بر این کلاس‌ها نظارت داشت هر ده نفر شاگرد را یک کلاس و زیر تعلیم یک معلم قرار داده بود[۴] و برای راهنمائی معلمین به شیوه درست سوادآموزی و شکل صحیح تلفظ کلمات و تلاوت آیه‌ها همواره در بین کلاس‌ها در حال آمد و شد بود، اما آن طوری که در شهرهای حجاز و شام و فلسطین و عراق و مصر از کلاس‌ها سوادآموزی و تعلم قرآن استقبال به عمل می‌آمد. در میان صحرانشینان و عشایر و ایلات از این کلاس‌ها استقبال به عمل نمی‌آمد به همین جهت فاروق شخصی را به نام (ابوسفیان)[۵] مأمور کرد که به میان صحرانشینان برود و از همه آن‌ها امتحان به عمل آورد و هر کدام از آن‌ها که قسمتی از قرآن را نیاموخته بود با تازیانه و گوشمال او را مجازات[۶] کند.

فاروق همواره شخصیت‌های آگاه و با معلومایت را برای بازرسی کلاس‌های قرآن می‌فرستاد و به آن‌ها نیز توصیه می‌کرد که «تَعَلَّمُوا اِعْرابَ القُرآنِ كَمَا تُعَلَّمونَ[۷] حِفْظَهُ» و چون تعلم اعراب قرآن بدون آگاهی از نحو و صرف و دستور زبان عربی امکان ندارد

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ کنزالعمال، ج۱، ص۲۸۱ و طبقات ابن سعد به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الاصابه، ج۱، ص۸۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۲ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۷، به نقل از اغانی، ج۱۶، ص۵۸.

[۶]ـ همان

[۷]ـ ابن الانباری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۶۱.

مورخین اهل تحقیق معتقدند که علم نحو و صرف در عصر فاروقؓ و به راهنمایی او[۱] وضع شده است.

فاروقؓ هم چنان که در پشت جبهه و در تمام شهرها و روستاها و محل چادرنشینان کلاس‌های سواد آموزی و تعلم قرآن را دایر کرد، هم چنین طی بخش‌نامه‌هایی به همه جبهه‌ها و به تمام پادگان‌ها اعلام نمود که ترفیع درجه فرماندهان و سپاهیان، منوط به این[۲] است که سوره‌های طولانی و جامع احکام (بقره، نساء، مائده، حج و نور)[۳] را حفظ کنند و فرماندهان و سپاهیانی که بیشتر از این اندازه قرآن را حفظ می‌کردند به همان نسبت بر حقوق و مزایای سالیانه آن‌ها افزوده می‌گردید و دیری نپایید که حافظان تمام قرآن در سپاه اسلام به هزارها تن رسیدند[۴]، و تنها سعد بن وقاص آن هم مدتی قبل از جنگ نهاوند در پاسخ نامه فاروقؓ نوشت: «در سپاه زیر فرمان من سیصد[۵] نفر حافظ تمام قرآن وجود دارند».

فاروقؓ قبل از خلافت و در عصر ابوبکرؓ نیز در راه حفظ و حراست قرآن کریم بزرگ‌ترین قدم را برداشت و علیرغم تمام موانع ابوبکرؓ را به نوشتن قرآن به صورت یک کتاب مجلد، ناچار کرد، و در عصر پیامبر ﷺ نیز همیشه مواظب بود که تمام اصحاب آیه‌های قرآن را همان طور حفظ و تلاوت نمایند که شخصاً از پیامبر اکرم ﷺ شنیده‌اند و وقتی هشام بن حکیم[۶] را دید که آیه‌ای از سوره فرقان را به شیوه‌ای می‌خواند که فاروقؓ آن را به این شیوه از پیامبر ﷺ نشنیده بود، با حالتی از قهر و خشونت بازوی او را گرفت و به خدمت پیامبر ﷺ برد و تنها هنگامی از او دست

---

[۱]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۵۹ و الجامع الکبر مسند عمر حدیث ۶۱۳ به نقل اخبار عمر، ص۲۱۹.

[۲]ـ صحیح بخاری، ج۶، ص۱۰۰ و ابن الجوزی، ص۱۰۶ به نقل اخبار عمر، ص۳۳۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الاصابه، ج۱، ص۸۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۲ و اغانی ج۱۶، ص۵۸ به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۵۷.

[۵]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۵۷ و ۱۵۹، به نقل از ابن سعد و کنزالعمال، ج۱، ص۲۸۱.

[۶]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۶۱، به نقل از ابن انباری و عبقریات، عقاد، ص۵۵۹ و الجامع الکبیر مسند عمر حدیث ۶۱۳ به نقل از اخبار عمر، ص۲۱۹.

برداشت که پیامبر ﷺ فرمود شیوه تلاوت هر دوی شما صحیح است زیرا قرآن با هفت شیوه تلاوت بر من نازل گردیده است[۱] و این که در میان یک صد هزار صحابی، اعتراض شدید بر هشام و پیشنهاد جمع و کتابت کردن و مجلد نمودن قرآن فقط از فاروق رضی الله عنه روایت شده است دلیلی است بر این فاروق رضی الله عنه قبل از خلافت خود نیز همواره در فکر حفظ و حراست قرآن کریم بوده است و به همین جهت وقتی قدرت را در دست گرفت سوادآموزی و تعلم قرآن را در تمام شهرها و روستاها اجباری[۲] و الزامی نمود و برای حفظ تمام قرآن و تعلم اِعراب و قوانین درست خواندن[۳] کلمات قرآن جوایز و حقوق و مزایای زیادی را مقرر نمود[۴] و در همان حالی که هزاران کلاس برای سوادآموزی و تعلم قرآن بچه‌ها و نونهالان در حال فعالیت بود، از بزرگسالان نیز هزاران حافظ تمام قرآن و آشنایان به قوانین اعراب کلمات قرآن به وجود آمدند.

توسعه قرآن احادیث پیامبر ﷺ

با توجه به این که خداوند متعال صریحاً پیامبر ﷺ را مُبَین و توضیح دهنده آیه‌های قرآن معرفی کرده بود، و پیروی از پیامبر ﷺ را یک امر واجب و الزامی قرار داده بود، بنابراین آگاهی عموم و مسلمانان از احادیث و سنت رسول الله ﷺ (یعنی گفتار و کردار و رفتار و تأییدات او) با وسائل اطمینان‌بخش و غیرمشکوک، یک امر کاملاً ضروری به نظر می‌رسید و فاروق رضی الله عنه به موازات تلاش‌ها و تعمیم سوادآموزی و تعلم قرآن و آموختن قوانین درست خواندن آیه‌ها و حفظ کردن همه قرآن کوشش‌های بی‌وقفه خود را نیز در جهت تعمیم تعلم احادیث و در جهت کسب وسائل اطمینان‌بخش روایت آن‌ها به طرق زیر به کار انداخت:

اعزام هیئت‌های تعلیمات حدیث

۱ـ در عصر فاروق رضی الله عنه که اکثریت اصحاب مهاجر رضی الله عنهم و انصار رضی الله عنهم در مرکز سکونت

---

[۱]ـ صحیح بخاری، ج۶، ص۱۰۰ و ابن الجوزی، ص۱۰۶ به نقل اخبار عمر، ص۳۳۴.

[۲]ـ الاصابة، ج۱، ص۸۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۲.

[۳]ـ الفاروق، ص۱۵۷ ئ ۲۵۹.

[۴]ـ همان

داشتند انجمن بسیار بزرگ محدثین در مدینه تشکیل یافته بود و به دستور فاروق رضی‌الله‌عنه هیأت‌هایی از راویان احادیث به ریاست یک نفر متخصص از مرکز برای تعمیم تعلم احادیث به همه استان‌های جهان اسلام اعزام می‌گردید و از جمله هیئتی به این منظور و به ریاست عبدالله ابن مسعود به کوفه[۱] و هیئتی شامل معقل بن یسار و عبدالله بن مفغل و عمران بن حصین به بصره[۲]، و هیئتی به ریاست عباده بن صامت و ابوالدرداء به شهرهای شام اعزام گردیدند[۳] و به مقامات نظامی و انتظامی نیز دستور داده شده بود که در عین آماده کردن زمینه این کار، از حکم احادیثی که این هیئت‌های اعزامی روایت می‌کنند، سرپیچی ننمایند.[۴]

۲ـ با توجه به کاربرد احادیث در تشریع احکام یک دین جاودانه، فاروق رضی‌الله‌عنه با همکاری و معاونت انجمن محدثین و بزرگان اصحاب مهاجر رضی‌الله‌عنهم و انصار رضی‌الله‌عنهم، برای قبول روایت یک حدیث، شرایطی را مقرر نمود، که تحقق آن‌ها صحت روایت احادیث را اطمینان بخش می‌نمود و این شرایط عبارت بودند از:

شروط اطمینان‌بخش قبول روایت حدیث

۱ـ حدیث نباید با صریح آیه‌ای در تضاد باشد و با توجه به همین شرط وقتی فاطمه بنت قیس[۵]، زن صحابیه، روایت کرد: «شوهرم مرا طلاق باینه داده بود و در مورد استحقاق نفقه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم سؤال کردم فرمود: مستحق نفقه نیستی». فاروق رضی‌الله‌عنه این حدیث را به علت مخالفت صریح با آیه: ﴿أَسۡكِنُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ سَكَنتُم﴾، قبول نکرد» و گفت: «ما نمی‌توانیم به سخنی زنی که شاید مطلب را فراموش کرده باشد از صراحت کتاب خدا صرف‌نظر کنیم[۶]».

---

[۱]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۷۹ به نقل از شاه ولی‌الله محدث.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ این شرط به تفصیل در الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۹۱ بیان گردیده‌اند.

[۶]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۲۹۷ و شرح نووی بر مسلم همان جلد، ص۲۸۷.

۲ـ حدیث واحد، تنها زمانی روایت آن قابل قبول است که یک نفر دیگر نیز آن را روایت کرده باشد و طبق همین شرط وقتی ابوموسی حدیث استئذان را نقل کرد: «اِذا اسْتئاذَنَ اَحَدُکُمْ ثَلاثاً فَلَمْ یوذَنْ[۱] فَلْیَرْجِعْ» فاروقﷺ به او گفت: «اگر شخص دیگری پیدا نشود که این مطلب را از پیامبرﷺ نشنیده باشد تو را مجازات می‌کنیم» و هنگامی که ابوموسی در مجلس انصار جوانی را به نام ابوسعید آورد که این حدیث را از پیامبرﷺ شنیده بود فاروقﷺ آن را قبول کرد[۲]، و وقتی اُبَی بن کعب به فاروقﷺ گفت: «تو اصحاب پیامبر ﷺ را اذیت می‌دهی[۳]» فاروقﷺ در پاسخ گفت: «وقتی این روایت را شنیدم لازم دانستم از راه خواستن شاهد صحت روایت این[۴] حدیث را مسند نمایم» و هم چنین در مورد احکام سقط جنین که آثار حیات[۵] در او مشاهده شده باشد فاروقﷺ با اصحاب به مشورت نشست و وقتی مغیره حدیثی را در همین مورد روایت کرد فاروقﷺ گفت: «باید بر صحت روایت خود شاهدی را بیاوری»[۶] و هنگامی که محمد بن مسلمه روایت این حدیث را تأیید کرد.

فاروقﷺ آن را قبول[۷] نمود و این مرتبه به ابی بن کعب و نه صحابی‌های دیگر این شاهد خواستن فاروقﷺ را بر ایذای اصحاب حمل نکردند و کسی بر او اعتراض نکرد، زیرا فاروقﷺ قبلاً منظور خود را توضیح داده بود که برای صحت روایت یک حدیث حداقل دو شاهد باید وجود داشته باشد، و منطق قضاوت اسلامی برای پذیرش این شرط در روایت احادیث کاملاً آماده بود زیرا در جایی که به نص صریح قرآن برای اثبات صحت یک سند مالی بعد از نوشتن نیز دو شاهد به خاطر جلوگیری از خطر

---

[۱]ـ صحیح بخاری در شرح ارشاد ساری، ج۹، ص۱۴۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۸، ص۴۵۷.

[۴]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۸، ص۴۵۷.

[۵]ـ فقه السنه، ج۱، ص۵۲۹.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

فراموش کاری لازم باشد: ﴿وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ ...﴾ چطور[۱] برای صحت روایت یک حدیث که سند هزارها سند و سبب تشریع حکم کلی در یک دین جاودانه می‌باشد به دو شاهد نیاز ندارد؟![۲]

۳ـ روای یک حدیث می‌بایستی عین عبارت پیامبر ﷺ را، بدون تغییر کلمات و تقدیم و تأخیر آن‌ها و بدون کسر و اضافه کلمات، به یاد داشته و آن را عیناً روایت کند[۳]، و فاروق قبل از همه اصحاب خود را به این شرط مقید کرد و بلاذُری در انساب الاشراف به یک سند متصل، که ابوحنیفه و محمد بن سعد[۴] و عبدالحمید نیز جزو حلقات این سند هستند، نقل می‌کند که: «کسی مطلبی را از فاروق سؤال کرد و فاروق او را پاسخ داد» و گفت: «لَوْ لا اَنْ اَكْرَهَ اَنْ اَزيدَ فِي الحَديثِ اَوْ اَنْقُصَ لَحَدَّثْكُمْ» و مقید شدن فاروق به شرط نام‌برده، موجب گردید که با این که هفده سال تمام در سفر و حضر در خدمت پیامبر ﷺ بود و به مناسبت این که دخترش (حفصه) حرم رسول‌الله ﷺ بود غالباً در منزل شخصی به خدمت پیامبر ﷺ می‌رسید باز احادیثی را که فاروق از پیامبر ﷺ روایت کرده است از پانصد وسی و هفت (۵۳۷)[۵] حدیث تجاوز نکرده است.

۴ـ روای یک حدیث می‌بایست علاوه بر نهایت تقوی و عدالت اهل حافظه و درک و فهم و توجه کافی باشد و بتواند توضیح دهد که این حدیث را در چه شرایطی و در چه زمانی و در چه مکانی از پیامبر ﷺ شنیده است و در زمان شنیدن این حدیث خود

---

[۱]ـ این توضیح و قیاس کردن سند روایت احادیث بر اسناد مالی به قیاس اولی مطلبی است که به ذهن نگارنده خطور کرده و آن را صحیح می‌دانم و این توضیح و قیاس نه از فاروق نه از کس دیگر روایت نشده است و بلکه آن چه فاروق گفته است: «اِنَّما سَمِعْتُ شَيْئاً وَ اَجْبَبْتُ اَنْ اَتَثَبَّتَ» (مسلم هامش ارشاد ساری، ج۸، ص۴۵۷).

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۹۱.

[۵]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۸۷، به نقل از انساب الاشرف بلاذری.

روای[۱] در چه شرایط سنی بوده و در آن وقت مسلمان شده بود یا نه اضافه بر موضوع رد و قبول روایت‌ها موضوع نسخ و تخصیص و تقیید برخی از احادیث با برخی دیگر در جریان تشریع احکام یک دین جاودانه به خوبی حل گردد[۲] و فاروقس با تقریر یان چهار اصل اساس علم الحدیث درایتی را پی‌ریزی[۳] نمود که در قرن‌های بعدی هزارها کتاب در این علم تألیف و مهم‌ترین معیار تشخیص احادیث صحیح از روایت‌های ساختگی از قوانین مفصل این علم در دسترس مسلمانان قرار گرفت و تقریر این چهار اصل در آن عصر بزرگ‌ترین خدمتب به دین اسلام محسوب می‌شد و احادیثی که در عصر فاروقس و مطابق با این چهار اصل روایت گردیدند به حدی جای اطمینان مسلمانان بودند و از اصالت برخوردار بودند که عثمان ذی‌النورین در عصر خود به مسلمانان گفت: «جایز نیست کسی حدیثی را روایت کند که در زمان[۴] عمر و ابوبکرس روایت نشده باشد» و معاویه در دوران حکومت خود طی فرمان شدیداللحنی به تمام مردم اخطار کردک که: «از نقل روایت‌ها خودداری کنید، مگر حدیثی که در زمان عمرس روایت گردیده است، زیرا عمر مردم را از خدا چنان ترسانیده بود که جز احادیث صحیح و اطمینان‌بخش، از حیث روایت را روایت[۵] نمی‌کردند».

توسعه تعلیم و تعلم فقه و احکام دین

با این که فاروقس یکی از چهار نفری بود که در عصر پیامبرص مفتی[۶] احکام دینی بودند (عمر، علی، معاذ، ابوموسی) و با این فاروقس در عصر خود از پنج نفر مجتهد

---

[۱]ـ ازاله الخلفاء، ج۲، ص۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۳ و ۲۹۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ازاله الخلفاء، ج۲، ص۶.

[۴]ـ مسند امام احمد، ج۱، ص۳۶۳ و السنه قبل التدوین، ص۹۷ و طبقات ابن سعد، ج۲، ص ۱۰۰ و قبول الاخبار، ص ۲۹.

[۵]ـ ارشاد ساری، ج۴، ص۴۲۶، شرح نووی بر صحیح مسلم در هامش ارشاد ساری همین اخطار معاویه را از عبدالله بن عامر یحصبی (یکی از قراء سبعه) نقل کرده است.

[۶]ـ تذکره الحفاظ ذهبی، ج۱، ص۲۴.

دیگر اصحاب (علی، عبدالله بن مسعود[1]، ابی بن کعب، ابوموسی، زیدبن ثابت) مقدم‌تر به شمار می‌آمد و با این که عمق اطلاعات او از مسائل فقه و احکام دینی بر اثر سؤال‌های زیاد از پیامبر ص برای همه معلوم بود و با این تخصص او در فقه در دوره خلافتش به درجه‌ای رسیده بود که در مسائل گوناگون فقه در آن زمان جزوه‌ها و تحریرات مفصلی را می‌نوشت[2] با همه این احوال طبق روایت مستند علامه بلاذری در کتاب الاشراف، فاروقﷺ حکم هیچ مسئله‌ای را که به تازگی پیش می‌آمد بدون مشورت با اصحاب انصارﷺ و مهاجرﷺ و بحث و تحقیق با آنان، اعلام[3] نمی‌کرد و این مسائل که به تازگی مطرح و فاروقﷺ با تحقیق و استدلال و مشورت با اصحاب حکم آن‌ها را معلوم و مورد اجماع اصحاب قرار می‌داد از ده و صد بیشتر و بلکه از یک هزار مسئله هم بیشتر بود که طبق تحقیق شاه ولی‌الله دهلوی در مصنف ابن شیبه و غیره، همه این مسائل مذکور و اساس فقه وسیع اسلامی را در مذاهب اربعه تشکیل داده است.

فاروقﷺ در پرتو اطلاعات عمیق خود و با استفاده از مشاوره با اصحاب مهاجر و انصار علاوه بر استنابط و استخراج حکم[4] بیش از هزار مسئله‌ای که پیش آمده بود اصول و قوانین[5] استنباط حکم مسئله فقه را (که بعدها علم اصول فقه نامیده شد وبرای اجتهاد مجتهدین مذاهب اصل‌های دیگری به آن‌ها اضافه گردید) پایه‌گذاری نمود.

و تخصص فاروقﷺ در استنباط احکام مسائل فقه و در تقریر اصول و قوانین این استنباط مسلم اصحاب بود و مسند دارمی نقل کرده که حذیفه ابن الیمان گفت: فتوای کسی مسلم ما است که امام باشد و از ناسخ و منسوخ قرآن آگاه باشد، گفتند:

---

[1]ـ تذکره الحفاظ ذهبی، ج۱، ص۲۴ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۹۴، به نقل از کتاب الاثار.

[2]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۹۸، به نقل از موطاص، ص۳۱۶.

[3]ـ الفاروق، ج ۲، ص ۳۰۰.

[4]ـ از جمله فاروق کاشف قانون (عول) در فرایض می‌باشد، الفاروق، شبلی نعمانی، ج ۲، ص ۳۸۷.

[5]ـ الفاروق به نقل از اداله الخلفاء، شاه ولی‌الله دهلوی، تمام اصل‌هایی که فاروق آن‌ها را استنباط و تقریر و زیربنای اصول الفقه قرار داده است بیان نموده است.

چه کسی واجد این شرایط است؟ گفت: عمر بن خطاب[1] و هم چنین عبدالله بن مسعود. گفت: اگر علم جزیرة العرب را در یک کفه ترازو و علم عمر را در کفه دیگر، کفه علم عمر سنگین‌تر خواهد بود، و علامه ابواسحاق شیرازی از اساتید بزرگوار دانشگاه نظامیه بغداد در کتاب خود در شرح حال فقه‌های اصحاب و تابعین بعد از بحث‌های مفصلی از آگاهی فاروق بر اصول فقه و بر احکام فقه می‌گویند[2]: «اگر از خوف طول کلام نمی‌بود از فقه فاروق و نهایت آگاهی او بر احکام فقه، مسائلی را نقل می‌کردم که هر دانشمندی از شنیدن آن غرق در تعجب می‌شد».

پیشرفت‌های نظامی در عصر فاروق موجب گردید که پرچم اسلام در دو قاره عظیم آسیا و آفریقا به اهتزاز درآید و اضافه بر ملت عرب ملت‌های گوناگون دیگر هر یک با ویژگی‌های مخصوص به خود در دایره وسیع اسلام جمع شوند و بر اثر این تحول عظیم هزاران[3] مسئله جدید و متنوع و بدون سابقه در صحنه زندگی مسلمانان ظاهر گردیدند، و فاروق با عمق اطلاعات[4] و وسعت آگاهی‌های خود و با مشاوره همیشگی[5] با اصحاب مهاجر و انصار توانست پاسخگوی تمام این مسائل و بنیانگذار اصول[6] فقه و قوانین استخراج حکم همه مسائل فقه اسلامی گردد و برای توسعه تعلیم و تعلم احکام مسائل و هم چنین اصول و قوانین استخراج حکم مسائل جدید از دو وسیله مهم استفاده می‌کرد:

اول از طریق نامه‌هایی[7] که به استانداران و فرمانداران می‌نوشت و هم چنین از طریق خطبه‌ها و خطابه‌هایی که در مدینه یا به هنگام مسافرت به خارج عربستان (شام

---

[1]ـ استیعاب قاضی عبدالبر به نقل ازاله الخفاء، به نقل الفاروق، ج۲، ص۲۹۱.

[2]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۲۹۱ و ۲۹۲.

[3]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۳۰۲ به نقل از ازالة الخلفاء، ج۲، ص۸۳.

[4]ـ استیعاب قاضی عبدالبر و ازالة الخلفاء، ج۲، ص۱۸۵.

[5]ـ کتاب الاشراف، بلاذری، به نقل از الفاروق، ج۲، ص۱۸۵.

[6]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۳۰۲ به نقل از حجه‌الله البالغه دهلوی.

[7]ـ امام مالک در موطا اغلب این نامه را نقل‌نموده است و این مطلب به تفصیل درالفاروق، ج۲، ص۱۶۲ و ۱۶۳ بیان گردیده است.

و فلسطین و عراق) یا مسافرت در داخل آن‌ها را ایراد می‌کرد که در ضمن همان نامه‌ها و همین خطابه‌ها احکام مسائل و اصول استخراج حکم آن‌ها را شخصاً به مسلمانان تعلیم می‌داد.

دوم از طریق اعزام هیئت‌هایی از علمای اصحاب و متخصص در فقه و تعیین حقوق مکفی ماهیانه[۱] برای هر یک از آنان و ایجاد امکانات برای تعلیمات فقه و احکام مسائل، هیئتی را به ریاست عبدالرحمن بن معقل[۲] و عمران بن حصین به استان بصره، و هیئتی را به ریاست عبدالرحمن[۳] بن غنم و عباده بن صامت و معاذ بن جبل[۴] به استان‌های شام، و هیئتی را به ریاست حبان بن جبه به استان‌های مصر اعزام[۵] نمود، و با این دو وسیله (یکی نامه‌ها و خطابه‌های فاروق رضی الله عنه و دیگری اعزام هیئت‌ها به استان‌ها) تعلیم و تعلم فقه و اصول فقه، تمام جهان اسلام را فراگرفت و عصر فاروق رضی الله عنه از طرفی به علت این تحول عظیم و پیدایش هزاران مسئله جدید و از طرف دیگر به علت اهتمام شدید فاروق رضی الله عنه و وجود و بقای بزرگواران اصحاب مهاجر و انصار، شکوفاترین عصر تعلیم و تعلم فقه و توضیح اصول استخراج حکم مسائل گردید و در قرن‌های بعد ائمه اربعه (شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی) مذاهب خود را بر مبنای همان مسائل و همان اصول[۶] عصر فاروق رضی الله عنه بنا نهادند.

توسعه تعلیم و تعلم ادبیات

فاروق رضی الله عنه بعد از توسعه سوادآموزی و تعلیم و تعلم قرآن و حدیث و فقه و اصول فقه به توسعه تعلیم و تعلم ادبیات عرب پرداخت. ادبیات عرب سه شاخه اصلی داشت یکی خطابه‌ها و دیگری پند و مثل‌ها و آخر آن‌ها و جذاب‌ترین آن‌ها بخش اشعار بود.

---

[۱]ـ الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۱۶۸ به نقل از ابن الجوزی.

[۲]ـ تذکره الحفاظ ذهبی و اسد الغابه در شرح حال این اشخاص توضیح داده‌اند که عمر آن‌ها را برای تعلیمات فقه به این نقاط اعزام نموده است.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الفاروق، ج۲، ص۱۶۸ به نقل از شیخ سیوطی در حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره.

[۶]ـ الفاروق، ج۲، ص۳۰۲ به نقل از شاه ولی‌الله محدث دهلوی.

فاروقؓ در توسعه تعلیم و تعلم هر سه شاخه از ادبیات عرب کمال سعی خود را مبذول نمود. با این که فاروقؓ فقط در یکی از این شاخه‌ها (یعنی خطابه و سخنوری آن هم به سبک اسلامی و واقع‌گویی) مهارت زیادی داشت با این حال بیشتر توجه خود را به دو شاخه دیگر (یعنی پند و مثل و اشعار) متوجه نمود و بیشتر از تمام زمامداران عرب به ترویج و توسعه تعلیم و تعلم پند و مثل و اشعار عرب پرداخت و اضافه بر کار تمام زمامداران جهان نیروی حیرت‌انگیز شاعری را از همه آلودگی‌ها[1] پاک‌سازی نمود و شاید برای برخی اسباب تعجب باشد که فاروقؓ پارسا و زاهد و واقع‌گرا و صحابی و امیرالمؤمنین و در اوج قدرت و بی‌نیازی، چه کاری به اشعار عرب داشته و چرا مانند دیگران با یک حالتی از بی‌تفاوتی از کنار آن نگذشت؟

نیروی حیرت‌انگیز شعر و شاعری!

اما کسانی که فاروقؓ را شناخته و از نیروشناسی او و از احساس مسئولیت او آگاهی داشته باشند، ابداً تعجبی به دل آن‌ها راه نمی‌یابد، زیرا به خوبی می‌دانند که فاروقؓ با همان درک و فراستی که داشت نیروی حیرت‌انگیز شعر و شاعری را به درستی درک کرده بود، و به خوبی دریافته بود که: «شاعری موهبتی است که دارای دو قدرت تخریب و سازندگی است و تحولات شگفت‌انگیزی را در دل‌ها به وجود می‌آورد و شعر تعبیر و بیان ویژه است که بر اثر اندازه‌گیری جملات و هم‌قرینه بودن کلمات، و ظاهر ساختن معانی در لباس‌های مبدل و هیجان‌انگیز (مجاز و تشبیه و کنایه و تعریض) همواره گوش‌ها را برای شنیدن جلب می‌کند

بُعد سازندگی و بعد تخریب شعر و شاعری

و چه بخواهند و چه نخواهند پیام‌های خود را با همه تصرفات فنی و هنری به اعماق قلب‌ها می‌رساند و جذاب‌ترین اشعار در عین این که گاهی جرقه‌هایی هستند که در راه رسانیدن مردم به آزادی و جوانمردی و شجاعت و مناعت و انسان‌دوستی و وفا

---

[1]ـ التاج فی اخلاق الملوک به نقل اخبار عمر، ص۲۷۵ و ابن الجوزی، ص۱۰۰.

و صداقت و عفت و عدالت و حق‌جویی و سایر فضائل اخلاقی مشعل‌های فروزانی[۱] باشند، هم چنین ممکن است جرقه‌هایی باشند که خرمن آزادگی و مناعت و عفت و پاکی و واقع‌گرایی و ثبات افکار مردم را آتش بزنند و جمع کثیری را به لجن‌زار بی‌بند و باری و تمتع‌جویی و فساد اخلاق و افکار و چندچهره‌ای و تملق و مدیحه‌سرایی و هجو و ترور شخصیت‌های اخلاقی سوق دهند و فاروق‌ﷺ که با درک و فراست خاص خود، ویژگی‌های شعر و شاعری را به صورت یک تیغ بران دو لبه درک کرده بود و قدرت تخریب و قدرت سازندگی را به خوبی در آن احساس نموده بود، و به عنوان (امیرالمؤمنین) هم در اوج مسئولیت، و شخص اول جهان اسلام به شمار می‌آمد و بر دو قاره عظیم جهان حکومت می‌کرد، به هیچ وجه امکان نداشت که با یک حالتی از بی‌تفاوتی از کنار این نیروی دوجانبه رد بشود و بلکه درک و فراست و احساس مسئولیت فاروق‌ﷺ ایجاب کرد که در عین این که به توسعه تعلیم و تعلم اشعار و پند و مثل‌ها و ترویج شعر و شاعری پرداخت، جنبه تخریبی شعر و شاعری را به کلی از بین برد و تنها جنبه سازندگی آن‌ها را باقی گذاشت و اینک ارائه اسناد و مدارک تاریخی درباره این دو مطلب:

الف: ترویج اشعار و توسعه تعلم شعر

۱ـ فاروق‌ﷺ شخصاً هنر شاعری را تحسین[۲] کرد و گاهی می‌گفت:

«بهترین هنرهای عرب همین اشعاری است که کسی در حالت نیاز به وسیله آن‌ها تحولی در افکار دیگران[۳] ایجاد می‌کند تا آن جا که در قلب کریمان قدر و منزلتی می‌یابند و افراد پست[۴] را به عطوفت و بشردوستی وادار می‌کنند» و گاهی اظهار تأسف

---

[۱]ـ نمونه این اشعار در ادبیات قدیم عرب قصیده (لامیه العرب) است که به روایتی پیامبر اکرم ﷺ درباره آن فرموده: «عَلِّموا اَوْلادَكُمْ لاميَّةَ العَرَبِ فَإِنَّها تُؤَدِّبُ اَخْلاقَهُم» و در ادبیات فارسی اشعار بانوی ایرانی پروین اعتصامی و بوستان سعدی است.

[۲]ـ البیان و التبین، ج۲، ص۲۵۶ و ۸۱ و الکامل، ج۱، ص۴۶ و الذخامر و الاخلاق، ص۱۶۶ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۰.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

می‌کرد که او خودش شاعر نیست و نمی‌تواند اشعار مفیدی را بسراید[۱]. و گاهی می‌گفت: «شعر، علم و دانش مردمانی بود که قبل از اسلام علم و دانشی صحیح‌تر و مفیدتر[۲] از آن را نداشتند و سرگرمی مسلمانان به جنگ‌های ایران و روم مدتی مسلمانان را از سرگرمی به این علم و دانش دور کرد و اینک که لهیب آتش این جنگ‌ها تا حدی فروکش نموده و مسلمانان بر دشمنان پیروز شده‌اند، وقت آن فرا رسیده است که به نقل و روایت اشعار گذشتگان بپردازند[۳] ولی متأسفانه چون آن اشعار در کتابی نوشته نشده‌اند و بسیاری از عرب‌ها درگذشته‌اند، اکثر اشعار از بین رفته‌اند و مردم جز مقدار کمی از آن اشعار را در حفظ ندارند[۴]».

فاروق‌ﷺ شخصاً اشعار شعرا را حفظ می‌کرد و در هر مناسبتی یکی از شعرهای آن‌ها را می‌خواند[۵] از جمله روزی تعبیر بسیار جالب یک زن دانشمند اَوسی را برای او نقل کردند که درباره دل‌انگیزترین منظره‌ها گفته بود: «کاخ‌های سفید در میان باغ‌های سرسبز و خرم» و بلافاصله فاروق‌ﷺ[۶] همین شعر عدی بن زید را خواند: «كَدُمی العاجِ في المَحاريبَ اَوْكالْ ـ بيضٍ في الرَوْضِ، زَهْرُهُ مُسْتَنيرُ» و کتاب‌های تاریخ ادبیات عرب تعداد بی‌شماری از اشعار را نقل کرده‌اند که فاروق‌ﷺ به آن‌ها تمثل نموده و به مناسبت‌هایی آن‌ها را خوانده است که نقل آن‌ها در این جا لازم نیست وکسانی که مایل به تحقیق بیشتر هستند به اخبار عمر و روضة المحبین و کنزالعمال مراجعه نمایند[۷].

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید روزی به منزل فاروق‌ﷺ رفتم و از پشت در شنیدم

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۲، ص۳۶۰ و ابوبکر صدیق ﷺ، هیکل، ج۱، ص۱۹۲.

[۲]ـ طبقات الشعراء، ص۱۷ و العمده لابن دشیق، ج۱، ص۱۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۰.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ البیان و التبین، ج۱، ص۲۰۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱.

[۶]ـ الکامل، ج۲، ص۴۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱.

[۷]ـ الاشقاق لابن درید، ج۱، ص۳۳ و الاغانی، ج۸، ص۱۴۴ و منتخب کنز العمال، ج۶، ص۳۰۵ و ابن الجوزی، ص۲۶۲ و روضة المجبین، ص۷، به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱ تا ۲۶۳.

که اشعار را به سبک شترسواران عرب می‌خواند و یکی از آن‌ها همین شعر[۱] بود:

وَ کَیفَ تَوانی بِالْمَدینَةِ بَعْدَ ما	قَضی وَطَراً مِنْها جمیلُ بنُ مَعْمَرِ

و وقتی اجازه ورود یافتم پیش او رفتم گفت: آن چه را سرودم شنیدی؟ گفتم: بلی. فاروق رضي الله عنه گفت: «ما هم اگر از کارهای لازم فراغت پیدا کردیم همان چیزی را می‌گوییم که مردم در خانه‌های خود می‌گویند[۲]».

فاروق رضي الله عنه تا آن جا در سنجش اشعار عرب مهارت یافته بود که همه از تخصص او در شعر و شاعرشناسی آگاه بودند و عباس[۳] بن عبدالمطلب درباره شاعرترین شعرا از او پرسید و فاروق رضي الله عنه امراء القیس را بر دیگران ترجیح داد و گفت «امرء القیس سابِقُهُمْ، خَسَفَ لَهُمْ عَینَ الشِعْرِ، فَافْتَقَرَ عَنْ مَعانٍ[۴] عُورٍ اَصَحَّ بَصَرٍ» یعنی: «او چشم شعرشناسی را برای آن‌ها عمل جراحی کرد و از معناهای کور سالم‌ترین چشم را بیرون آورد».

و روز دیگر وقتی غَطَفانی‌ها بخش‌هایی از اشعار نابغه ذُبیانی را برای او خواندند فاروق رضي الله عنه ظرافت کلمات و لطف بیان نابغه را تحسین کرد و از این حیث او را اَشعر عرب[۵] خواند و روزی به هنگام بحث از شعر، فاروق رضي الله عنه به ابن عباس گفت: شعری از شاعر شعرا به یاد[۶] داری؟ ابن عباس گفت: کیست، فاروق رضي الله عنه گفت: آن کس که گفته: «وَ لَوْ اَنَّ حَمْداً یخْلِدُ النّاسَ اَخْلَدوا وَ لکِنَّ حَمْدَ النّاسِ لَیس بِمُخْلِدِ» ابن عباس گفت: این شعر از زُهیر بن سلمی است. فاروق رضي الله عنه گفت: «بلی او شاعر شاعران است، زیرا از شعرهای پیچیده و وحشی پرهیز کرده و کسی را جز با آن چه در او هست تعریف

---

[۱]ـ الکامل، ج۱، ص۲۶۷ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۲.

[۲]ـ الکامل، ج۱، ص۲۶۷ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۲.

[۳]ـ الفایق، ج۱، ص۱۷۱.

[۴]ـ الفایق، ج۱، ص۱۷۱ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۴. توجه: ببینید خود این جمله‌ها چه قدر ادبیانه هستند!!

[۵]ـ الاغانی، ج۹، ص۱۵۵ و طبقات الشعراء، ص۲۷ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۹.

[۶]ـ الاغانی، ج۹، ص۱۳۹ و طبقات الشعراء، ص۲۹ و معاهد التنصیص، ج۱، ص۱۱۰ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۹.

نکرده[1] است».

روزی فاروقؓ قصیده زهیر بن سلمی را خواند تا به این بیت رسید: «فَإِنَّ الحَقَّ مَقْطَعُهُ ثَلاثٌ - يمينٌ اوْ نِفارٌ اوْ جِلاءٌ» و در حالی که از حقوق‌دانی او در تعجب فرو رفته بود و می‌گفت: راست گفته حق از این سه امر[2] خارج نمی‌شود یا سوگند یا محاکمه یا اقامه حجت و بینه گفت: اگر زهیر در زمان من می‌بود به علت اطلاعات عمیق او از حقوق، یکی از کارهایی قضائی را به او[3] می‌دادم.

فاروقؓ با تمام شعرای عصر خود مانند حسان بن ثابت، تمیم بن مقبل و نجاشی و زِبرِقان و حُطَیئه و اَغلب، ولبید و عمرو بن معْدیکَرِب و بشر بن ربیعه و خَنْساء و عبدالله بن ربیعه و حمید بن ثور و ابوشجرة و بُقَیلة الاکبر و سُحَیم بن وثیل و ابوذوَّیب هُذَلی و غیره در جلساتی می‌نشست و به اشعار آن‌ها گوش می‌داد و آن‌ها را برای سرودن شعر مفید تشویق کرده است و یکایک این جلسات در کتاب‌های تاریخ[4] مذکور و توضیح آن‌ها در این جا نمی‌گنجد.

۲ـ فاروقؓ به پسرش[5] عبدالرحمن توصیه کرد که اشعار مفید عرب را حفظ کند و به او گفت اگر از این کار غفلت کنی

از فرهنگ و دانش قوم خودت عقب[6] می‌مانی، و فاروقؓ طی فرمانی به ابوموسی اشعری استاندار عراق نوشت: «به مردم آن نواحی دستور دهید که شعر بیاموزند[7] زیرا شعر مردم را به اخلاق نیکو و نظرهای صائب و جامعه‌شناسی راهنمائی می‌کند[8]» و هم چنین طی فرمانی به همه استان‌های شام دستور داد، که اشعار مفید و نیکو را به

---

[1]ـ همان

[2]ـ عیون الاخبار، ج۱، ص۶۷ و البیان و التبین، ج۱، ص۲۰۳ و ۲۰۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۷۰.

[3]ـ همان

[4]ـ اخبار عمر، طنطاویین، از ص۲۶۴ تا ص۲۷۹ از تمام جلسات شعرا با فاروق بحث کرده است.

[5]ـ جمهره اشعار العرب، ص۱۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۰.

[6]ـ همان

[7]ـ العمده، ج۱، ص۱۵ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱.

[8]ـ همان

فرزندان خویش بیاموزند[۱].

فاروق رضی الله عنه جنبه تخریبی شعر را از بین می‌برد

فاروق رضی الله عنه به موازات ترویج شعر و شاعری و صدور فرمان‌ها در جهت تعلیم و تعلم و حفظ اشعار، برای از بین بردن جنبه تخریبی شعر و شاعری به اقدامات زیر مبادرت می‌ورزد:

۱ـ در متن فرمان‌های تعلیم و تعلم شعر تأکید نمود که فقط اشعار مفید و نیکو، و عفیف‌ترین اشعار را تعلیم و تعلم نمایید و در فرمانی که به استان‌های شام فرستاد طی فرمان نوشت:[۲] «وَ رَووَّهُمْ ما حَسُنَ مِنَ الشِّعْرِ» و در فرمانی که برای عراق ارسال کرد، طی فرمان[۳] نوشت: «اَرووا مِنَ الشِّعرا عَفّه» و شعر مفید و نیکو را هم این طور[۴] تعریف کرد: «وَ مَحاسِنُ الشِّعرِ، تَدَلُّ عَلی مَکارِمِ الاَخلاقِ، وَ تَنْهی عَنْ مَساویها» یعنی: «اشعار خوب و مفید همین خاصیت را دارند که مردم را به فضایل اخلاق راهنمائی کرده و آن‌ها را از فساد اخلاق منع می‌نمایند».

فاروق رضی الله عنه بعد از آن که طی بیانیه‌های صریح و مؤکد مردم را به گفتن و شنیدن و حفظ اشعار سودمند و اثربخش اخلاقی تشویق کرد و آن‌ها را از گفتن اشعار زیان‌آور و فاسدکننده اخلاق برحذر داشت، آن گاه دِرّه و تازیانه خود را بر سر و کله تمام شاعرانی فرود[۵] آورد که در شعرهای خویش از می‌و میگساری یا از تغزل و عشق‌بازی و توصیف زنان نامحرم بحث می‌کردند، و تفکر بی‌بند و باری و هوس‌رانی را در دل کسانی زنده می‌نمودند،[۶] و هر چه آن نوع شاعران عمل خود را توجیه می‌کردند و

---

[۱]ـ الکامل، ج۱، ص۱۵۵ و عیون الاخبار، ج۲، ص۱۶۸ و البیان و التبین، ج۳، ص۱۴۶.

[۲]ـ الکامل، ج۱، ص۱۵۵ و عیون الاخبار، ج۲، ص۱۶۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱.

[۳]ـ جمهوه الاشعار، ص۱۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۱.

[۴]ـ همان

[۵]ـ طبقات الشعراء، ص۵۱ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۰، التاج فی اخلاق الملوک هامش، ص۴۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۷۵.

[۶]ـ همان

می‌گفتند: «ما هرگز می‌نخوردیم و هرگز قصد تجاوز به ناموس دیگران را در سر نداشته‌ایم، و منظورهای دیگری داشته‌ایم و ...» به هیچ وجه دِرّه و تازیانه فاروقﷺ از سر و کله آن‌ها رد نمی‌شد، و بلکه مرتب آن‌ها را می‌کوبید[۱]. به اسناد و مدارک تاریخی زیر توجه فرمائید:

۱ـ مردی از خانواده (مُزَینَه) در حالی که از دروازه یکی از خانه‌های انصاریان رد می‌شد و با صدای بلندی که زن زیبای آن خانه بشنود گفت: «هَلاّ عَلِمْتَ وَ ما اسْتَوْدَعْتُ مَکْتومٌ[۲] = آیا هیچ می‌دانی از آتش عشق من نسبت به تو که در اعماق قلبم مخفی گشته است» صاحب‌خانه این جریان را به فاروقﷺ خبر داد و فاروقﷺ فوراً آن شاعر را احضار کرد و در حال بازجویی به او گفت: این شعر عاشقانه را چرا گفتی؟[۳] شاعر با یک حالتی از خونسردی در جواب گفت: «شعری بود که بر زبانم آمد و جز یک صنعت ادبی و فن و هنر شعری منظور دیگری را نداشته‌ام[۴]» فاروقﷺ در حالی که با صدای بلند فریاد می‌کشید: «مگر شعر و صنعت ادبی مورد دیگری و جای دیگری نداشت؟!» فرمان داد به شدت او را مجازات کنند[۵]، و دستور داد هر شاعری در تشبیب[۶] و عشق‌بازی شعر بگوید او را تازیانه[۷] بزنند.

۲ـ نعمان بن[۸] عدی مسلمان سالم و پرهیزگاری بود و به همین جهت فاروقﷺ او را استاندار منطقه (میسان) نمود اما ناگاه شنید که اشعاری را با این مضمون‌ها سروده است: «آیا کسی هست که به زنان زیبا خبر دهد که عاشق آن‌ها در (میسان) شراب

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ طبقات الشعراء، ص۵۱ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۰.

[۳]ـ همان

[۴]ـ طبقات الشعراء، ص۵۱ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۰.

[۵]ـ همان

[۶]ـ التاج فی اخلاق الملوک هامش، ص۴۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۷۵.

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن الجوزی، ص۱۰۰ و شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص۹۷۱ به نقل از اخبار عمر، ص۱۷۰.

خالص را در پیاله‌های ظریف بلور[۱] سر می‌کشد، و هر گاه دلم بخواهد دختران بزرگان شهر برایم آواز[۲] می‌خوانند و تارزنان هم برایم تار می‌زنند و شاید امیرالمؤمنینﷺ خوشش نیاید که ما در کاخ‌های باستانی با ندیمان خود این سرگرم عیش و عشرت[۳] هستیم». بلافاصله فاروقﷺ به او نوشت:

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿حمٓ ١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٢ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ٣﴾ [غافر: ۱-۳].

اما بعد شعر تو به من رسید که گفته بودی: «شاید امیرالمؤمنین از این وضع خوشش نیاید» آری قسم به خدا از شنیدن این خبر به غایت متأسف گردیدم و هر چه زودتر به مدینه برگردید و از همین لحظه من تو را از کار برکنار کرده‌ام[۴]» و وقتی نعمان با حالتی از خوف و هراس خود را به فاروقﷺ رسانیدف قسم خورد که در طول زندگیم شراب نخورده‌ام و من که شاعر هستم فقط به عنوان آزمایش قریحه و یک صنعت ادبی و شعری این اشعار را گفته‌ام[۵] فاروقﷺ گفت من تو را می‌شناسم و می‌دانم که راست می‌گویی اما به جرم این بدآموزی تا ابد هیچ کاری به تو نمی‌دهم[۶] و معلوم است که فاروق ﷺ، نعمان را سالم و بی‌آلایش دانسته و الا حد مشروب را هم بر او اجرا می‌کرد.

۳ـ مُنَخّل[۷] یشکُری مرد مؤمن و باتقوی و پرهیزگاری بود و به همین جهت

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۰۰ و شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص۹۸ به نقل اخبار عمر، ص۱۷۰ و اضافه کرده که در کتاب الف باء، ج۲، ص۹۵ آمده است که نعمان خود از سمت استانداری بیزار بوده و عمداً این اشعار را گفته تا فاروقﷺ او را عزل نماید.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ بلوغ الارب، ج۱، ص۲۱۵ به نقل اخبار عمر، ص۱۷۰.

فاروقﷺ او را فرماندار یکی از شهرها قرار داد و روزی به عنوان آزمایش قریحه شاعری چند شعری را به این مضمون سرود:

«من شراب خالص را با پیاله کوچک و بزرگ آشامیدم و در حال مستی خیال می‌کردم که صاحب[۱] کاخ‌های (خُوَرْنَق و سِدیر) می‌باشم و وقتی به هوش آمدم دیدم من تنها صاحب گوسفند کوچک و شتری هستم» فاروقﷺ فوراً او را از کار برکنار کرد[۲] هر چند این مرد هرگز شراب نخورده بود، و می‌توانست بگوید منظور من تصویر و ترسیم حالت‌های غفلت و بیهوشی برخی از انسان‌ها بوده است.

پاکسازی اشعار از مداحی و هجو و عیب‌تراشی

دو عیب دیگر اشعار عرب یکی مداحی و فضیلت‌تراشی و دیگری هجو و عیب‌تراشی بود، که اولی گوینده را پست و حقیر و از مقام رفیع انسانیت به قعر ذلت پائین می‌آورد و مدح‌شده را نیز مغرور و گمراه می‌کرد و دومی تیشه بر ریشه آبرو و حیثیت انسان‌های بی‌گناهی می‌زد و این دو نوع شعر چون با واقعیت در تضاد بودند و برخلاف فضیلت انسانی و از هر حیث زیان‌آور بودند فاروقﷺ اشعار عرب را از آن‌ها نیز پاک‌سازی کرد و این دو نوع شعر را نیز مانند اشعاری که از می‌گساری بحث می‌کردند یا در تشبیب و عشق‌بازی سروده می‌شدند ممنوع کمرد و کسانی که تخلف می‌کردند مجازات می‌نمود از جمله درباره هجو:

۱ـ نجاشی، تمیم بن[۳] مقبل را هجو کرد و تمیم شکایت پیش فاروقﷺ آورد و فاروقﷺ پس از شنیدن شعرها و ثابت شدن جرم هجو، نجاشی را تازیانه زد و او را هم[۴] زندانی کرد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ بلوغ الارب، ج۱، ص۲۱۵ به نقل اخبار عمر، ص۱۷۰.

[۳]ـ الاصابه، ج۱، ص۱۸۸ و خزائه الادب بغدادی، ج۱، ص۱۲۳ و زهر الادب، ج۱، ص۲۰، به نقل اخبار عمر، ص۲۶۵.

[۴]ـ همان

۲ـ زِبْرِقان[۱] پیش فاروق ﷺ شکایت کرد که (حُطَیئَه) او را هجو کرده است فاروق ﷺ حسان بن ثابت را برای قضاوت احضار[۲] نمود و همان شعر را برای حسان خواندند و حسان تأیید کرد که حطیئه[۳] با این شعر: «دَعِ الَمکارِمَ لا تَرْحَلْ لِبُغْیتِها[۴] ـ فَإِنَّكَ اَنْتَ الطاعِمُ الکاسی» زِبرقان را شدیداً هجو کرده است، فاروق ﷺ حطیئه را به جرم گفتن شعر هجو زندانی کرد و پس از مدتی به خواهش عبدالرحمن[۵] بن عوف او را آزاد نمود و از جمله در مورد منع مداحی:

۱ـ روزی پیرمردی سوار بر شتر لاغری[۶] به نزد فاروق ﷺ آمد و در مقابل او ایستاد و اشعاری را به این مضمون‌ها خواند:

«ما همه رعیت[۷] تو هستیم و تو فرمانروای ما هستی، ای عمر تویی که فریادرس ما هستی با سیمایی که داری برای روز هولناک که خطرش متوجه بدکاران است و هم چنین برای روز خیری که خیرش برای کسانی است که به خیر و نیکویی عادت کرده‌اند[۸]» فاروق ﷺ از این مدح و ستایش بسیار ناراحت گردید و با قهر و عصبانیت بعد از گفتن لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ بر آن پیرمرد فریاد کشید تو کیستی؟[۹] پیرمرد گفت: من (عمر بن براقه)[۱۰] هستم. فاروق ﷺ گفت: ای بلا بر تو، این مداحی و تعریف

---

[۱]ـ نهایه الادب، ج۳، ص۲۹۸ و ابن الجوزی، ص۶۷ به نقل از اخبار عمر، ص۲۶۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ نهایه الادب، ج۳، ص۲۹۸ و ابن الجوزی، ص۶۷ به نقل از اخبار عمر، ص۲۶۷.

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۶۷ و نهایة الادب، ج۳، ص۲۹۸ به نقل از اخبار عمر، ص۲۶۵ تا ۲۶۷.

[۵]ـ اخبار عمر، ص۴۱۸.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

بی‌مورد چرا؟ برای چه به جای آن این آیه را نمی‌خواندی[۱]: ﴿۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٤١﴾ [الأنفال: ٤١] و پس از یادآوری این آیه فاروق رضی الله عنه دستور داد آن شتر لاغر را از او بگیرند و شتر چاق و جوانی را با توشه و پوشاک کافی به او بدهند[۲].

۲ـ در راه مکه پیرمردی[۳] ناگاه در جلو فاروق رضی الله عنه ظاهر شد و در مدح فاروق رضی الله عنه این سه مصرع را خواند:

«اما اَنْ رَئَیتُ کَفَتی[۴] الخَطّابِ ـ اَبَرَّ بِالدّینِ وَ بَالأَحْسابِ بَعْدَ النَّبِی صاحِبِ الکِتابِ».

یعنی: بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم که قرآن بر او نازل شده است، کسی را خدمت‌گزارتر نسبت به دین و ارزش‌های انسانی از عمر بن الخطاب ندیده‌ام».

فاروق رضی الله عنه از این مدح به شدت عصبانی شد و تازیانه‌ای بر پشت شاعر زد و به او گفت: «وَیلَكَ وَ اَینَ الصِّدّیقُ؟[۵] ای بلا بر تو!! پس ابوبکر صدیق کجا؟ پیرمرد شاعر گفت: از مقام و موقعیت ابوبکر بی‌خبر بودم. فاروق رضی الله عنه گفت: «مطمئن باش اگر ابوبکر صدیق را می‌شناختی و باز از هم چو منی تعریف می‌کردی پشتت را به درد می‌آوردم».

و به طور کلی فاروق رضی الله عنه همچنان که حمد را مختص خدا می‌دانست هم چنین مدح را مخصوص پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم می‌دانست زیرا علاوه بر آن که رکن اول و دوم شهادتین اسلام فقط خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم هستند، چون صفات کمالی و جلالی خدا از حد تصور برتر و پیامبر صلی الله علیه و سلم هم در اوج فضایل بشری است پس هر چه در حمد خدا یا در مدح خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و سلم گفته شود بیان یک بخش جزئی از واقعیت‌ها است و نه تنها هیچ زیانی

[۱]ـ الاصابه، ج۲، ص۲۳۷ و الاصابه، ج۳، ص۱۱۳ به نقل اخبار عمر، ص۴۱۸.

[۲]ـ الاصابه، ج۲، ص۲۳۷ و الاصابه، ج۳، ص۱۱۳ به نقل اخبار عمر، ص۴۱۸.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

نداشتند بلکه در امر خداپرستی و پیروی از پیامبر ﷺ فواید و آثار بسیار زیادی نیز داشتند به همین جهت فاروق‌ﷺ خود این شعر را در مدح[۱] پیامبر ﷺ با علاقه زیاد زمزمه می‌کرد: «وَ ما حَمَلَتْ مِنْ ناقَةٍ فَوْقَ رَحْلِها ـ اَبَرَّوَا وَفی ذِمَّةً مِنْ مُحَمَّدٍ[۲] و هم چنین وقتی این شعر را شنید[۳]: «مَتی تَأْتِهِ تَعْشُو اِلی ضَوْءِ نارِهِ تَجِدْ خَیرَ نارٍ عِنْدَها خَیرُ مُوقِدِ» گفت این[۴] مدح در مورد پیامبر ﷺ صدق می‌کند.

فاروق‌ﷺ هجو مسلمانان را به کلی ممنوع کرد و حتی آن‌ها را از نقل و روایت اشعاری که در هجو مشرکین سروده شده بودند[۵] منع کرد، و با توجه به این که این اشعار در زمان پیامبر ﷺ و برخی از آن‌ها به فرمان پیامبر ﷺ سروده شده بودند، و اسناد گویای تاریخی هم به شمار می‌آمدند، فاروق‌ﷺ دستور داد کلیه اشعار هجو مشرکین را جمع‌آوری و به قید کتابت درآورند[۶] و در دفاتر (به صورت آرشیو) آن‌ها را نگهداری نمایند.

و قابل توجه این است که جهان‌گشایان تاریخی و هم چنین قدرت‌مداران و سلاطین اسلامی غالباً در یک حالتی از بی‌تفاوتی از کنار شعر و شاعری رد شده‌اند و برخی هم تنها از جنبه هنری و ظرافت ادبی یا در جهت پیشرفت مقاصد خویش به آن‌ها توجهی داشته‌اند و شاعران مداح خود را کیسه‌های طلا داده، و شاعرانی را که حاضر به تعریف و توصیف آن‌ها نبوده‌اند آن‌ها را خوار و بی‌مقدار و گاهی شکنجه و زندانی کرده‌اند و طبق اسناد و مدارک مذکور فاروق‌ﷺ یگانه جهان‌گشا و قدرت‌مدار جهان بوده که به شعر و شاعری نهایت توجه را مبذول و به موازات تعلیم و تعلم آن‌ها جنبه‌های تخریبی و سازندگی آن‌ها را از هم جدا و این نیروی حیرت‌انگیز را منحصراً

---

[۱]ـ جمهرهة اشعار العرب، ص۲۵ و الفایق، ج۲، ص۸۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ البیان و التبتین، ج۲، ص۲۲ به نقل اخبار عمر، ص۲۶۲.

[۴]ـ همان

[۵]ـ الاغانی، ج۴، ص۵ به نقل اخبار عمر، ص۲۷۹.

[۶]ـ همان

در رشد و پرورش فضائل انسانی به کار انداخته است.

آموزش همراه پرورش

فاروقس طی فرمانی به مردم شام[۱] دستور داد که عموماً به فرزندان خود خواندن و نوشتن و شناگری و تیراندازی و اسب سواری تا حد پرش بر اسب‌ها بیاموزند.[۲]

در زمان پیامبرص و ابوبکرس مسابقه تیراندازی و اسب دوانی معمول[۳] و فاروقس جایزه این مسابقه را معمول[۴] کرد مشروط به این که فقط از یک طرف یا از طرف شخص سومی[۵] جایزه مقرر گردد.

به مردم دستور داد که از رفاه دائمی و زندگی یکنواخت پرهیز کنند و گفت: «اَحْفُوا وَ[۶] انْتَعِلُوا = هم پا برهنه و هم کفش در پا زندگی کنید» زیرا اساس آزادگی این است که انسان اسیر یک نوع زندگی نباشد.

فاروقس در جهت پرورش و رشد هر فضیلتی از فضائل، قبل از معلول‌ها با علت‌ها مبارزه می‌کرد. مثلاً در جهت پرورش و رشد عفت و جلوگیری از بی‌عفتی علاوه بر آموزش‌ها و وعظ اندرزهای دینی به شرح زیر عمل نمود:

۱ـ از طریق توزیع عادلانه درآمدها هر فرد بالغی را قادر به ازدواج نمود، و مدت مأموریت‌ها[۷] و مرخصی‌ها را، در سپاه و غیرسپاه، طوری تنظیم کرد که در چنین مدت کمی احدی به انحراف کشیده نمی‌شد.

۲ـ محیط زندگی را از عوامل تحریک‌آمیز پاک‌سازی نمود و از جمله طی یک فرمان

---

[۱]ـ عیون الاخبار، ج۲، ص۱۶۸ و البیان و التبین، ج۳، ص۱۴۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ اخبار عمر، ص۲۱۶.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ص۱۰۰.

[۷]ـ ابن الجوزی، ص۷۱ و روضه المجهین، ص۲۲۶ و تحفه العروس، ص۱۲ به نقل از اخبار عمر، ص۳۸۳.

اعلام نمود که هر کس شعری را در تشبیب و توصیف زنان بگوید یا بخواند او را تازیانه بزنند[۱] و از جمله اعلام کرد که آرایش و تزئین زن‌ها مخصوص منزل آن‌ها است و هر زنی با آرایش[۲] و تزئین به بهانه ملاقات از خویشانش از منزل خود بیرون برود او و شوهرش را مجازات کنند و از جمله فاروق ﷺ بعد از نماز عشا شخصاً با تازیانه تمام مردم را به خانه‌هایشان برمی‌گرداند[۳] و نمی‌گذاشت در تاریکی شب کسی در خارج منزل خود باشد.

۳ـ در عقد ازدواج‌ها شناخت و رضایت زن را از مرد شرط اساسی می‌شمرد به همین جهت وقتی مرد میان سال با رنگ کردن[۴] ریش، خود را جوان نشان داده بود و زن ناآگاه جوانی را به عقد ازدواج خود درآورده بود و زن به فاروق ﷺ شکایت کرد، فاروق ﷺ آن مرد را به جرم حقه‌بازی شدیداً[۵] مجازات کرد، و هم چنین زنی بعد از ازدواج در حال طواف از شدت عفونت و بوی بد[۶] دهان شوهرش ناله می‌کرد، فاروق ﷺ آن مرد را حاضر کرد و وقتی دید این زن راست گفته است آن مرد را در بین پانصد درهم و طلاق زنش مختار کرد و مرد درهم‌ها را قبول کرد و زنش را طلاق[۷] داد. و در حال رضایت و شناخت و رضایت زن از مرد مسائل حسب و نسب را نادیده می‌گرفت و به مرد[۸] قریشی دستور داد که اگر خواهرت مایل است او را از فلان بنده آزاد شده[۹] انکاح کنید، و فاروق ﷺ به موازات منع تزئین و آرایش زنان در خارج منزل به زنان

---

[۱]ـ التاج فی الخلاق الملوک، ص۴۴ به نقل اخبار عمر، ص۲۷۵.

[۲]ـ الغایق،ج۱، ص۳۵۱ به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ تحفه العروس، ص۵۸ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۴.

[۵]ـ همان

[۶]ـ العقد الفرید، ج۱، ص۲۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۸.

[۷]ـ همان

[۸]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۸ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۶.

[۹]ـ همان

اکیداً دستور می‌داد که در منزل خود از نهایت[۱] تزئین و آرایش استفاده[۲] کنند.

۴ـ فاروقؓ بر اثر پیاده کردن قوانین اقتصادی و اجتماعی اسلام، توانست همه علت‌های بروز بیماری بی‌عفتی را از بین ببرد و چنان جو سالمی را به وجود بیاورد، که هر گاه در فاصله چندین سال در بین ده‌ها هزار نفر افراد سالم، عوارض این بیماری در یک نفر ظاهر می‌گردید، بلافاصله به وسیله همین جامعه سالم و با یک عمل جراحی این عضو فاسد از بدنه بزرگ جامعه اسلامی جدا می‌گردید، و فاروقؓ هم بعد از اطلاع از ماجرا، این عمل جراحی را کاملاً تأیید می‌کرد و آن را گامی در راه جلوگیری از سرایت این بیماری خطرناک تلقی می‌نمود و اینک چند مثالی به عنوان نمونه:

۱ـ دو جوان مسلمان که[۳] با یکدیگر در نهایت صمیمیت بودند یکی از آن‌ها هنگامی که عازم جبهه جهاد اسلامی بود به دوستش توصیه نمود که در غیاب او از منزلش نگهداری کند و آن جوان مسلمان در یکی از شب‌های تاریک که باد هم به شدت می‌وزید[۴] به سوی خانه دوستش روان گردید دید چراغ خانه روشن است و صدای مرد بیگانه‌ای را می‌شنود و وقتی در لای در نگاه کرد، دید یک جوان یهودی[۵] با همسر دوستش اشعاری به این مضمون زمزمه می‌کند: «بگذار پیشانی اسلام، به وسیله من غبار آلود گردد که من با همسر یکی از مجاهدین اسلام در خلوت هستم، امشب[۶] را بر سینه این زن زیبا می‌گذرانم و از اندام‌های عریان او تلذذ می‌جویم». آن جوان مسلمان به محض مشاهده این حال و شنیدن این جملات وارد منزل شد و آن جوان یهودی را به قتل رساند و لاشه او را به یکی از کوچه‌ها برد و فردا اقوام یهودی در مورد قتل این جوان یهودی شکایت به نزد فاروقؓ بردند، فاروقؓ به منادی دستور می‌دهد در

---

[۱]ـ تحفه العروس، ص۵۶ به نقل اخبار عمر، ص۲۰۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ عیون الاخبار، ج۲، ص۱۱۶ و روضه المجین، ص ۳۲۴ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۳.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ عیون الاخبار، ج۲، ص۱۱۶ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۴.

شهر ندا کند تا هر کس از این ماجرا باخبر است به فاروقﷺ گزارش دهد. پس از چند لحظه آن جوان مسلمان آمد و قضیه را با خواندن همان اشعار بازگو کرد و[۱] به قتل آن جوان یهودی اعتراف نمود. فاروقﷺ گفت: «لا یقْطَعَ اللهُ یدَكَ[۲] = خدا هرگز دست تو را کوتاه نکند و بر او آفرین کرد و خون آن جوان یهودی را مَهْدور اعلام نمود».

۲ـ مردی دختر زیبایی را در جای خلوتی[۳] دید و به قصد تجاوز به او حمله کرد و دختر در حال دفاع سنگ نوک تیزی را بر تهیگاه او زد[۴] و آن مرد به هلاکت رسید و وقتی شکایت را پیش فاروقﷺ بردند، فاروقﷺ گفت: آفرین بر این دختر که در راه خدا این مرد متجاوز را کشته و قصاص ندارد.[۵]

---

[۱]ـ عیون الاخبار، ج۲، ص۱۱۶ به نقل اخبار عمر، ص۱۹۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۶۸ و روضه المحبین، ص۳۲۴، اخبار عمر، ص۱۹۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

فصل هفدهم:

گسترش عدالت اجتماعی

فصل هفدهم:
گسترش عدالت اجتماعی

گسترش عدالت اجتماعی

فاروقس به موازات توسعه آموزش و پرورش سعی کرد در جهت ریشه‌کن نمودن رذایل اخلاقی، عدالت اجتماعی را، آن طوری که اسلام بیان کرده بود، در تمام جهان اسلام گسترش دهد زیرا استنباط او از قرآن و احادیث این بود، که تمام رذایل اخلاقی و همه فسادهای اجتماعی، از کفر و پوچ‌گرایی گرفته تا قتل و جنایت و بی‌عفتی و دزدی و دروغ و تملق و بدبینی و خودبینی و غیره، عموماً در فضای مسموم، بی‌عدالتی[1] و ستم و استثمار و بهره‌کشی، رشد و پرورش پیدا می‌کنند و به همین جهت تمام قدرت و امکانات و نبوغ و فراست خود را در گسترش عدالت اجتماعی مصروف نمود، البته از قدیم‌ترین روزگاران تاریخ، کلمه عدالت بر سر زبان‌ها افتاده بود و خواسته همه ملت‌ها و ندای همه مصلحین بشری همیشه این بوده که عدالت برپا گردد، تا آن جا که همه ستمگران تاریخ نیز به ناچار تعهد کرده‌اند که به عدالت رفتار نمایند و از طرف دیگر هم چون نتوانسته‌اند از ستم و بیدادگری خود دست بردارند،

معنی عدالت قبل از اسلام

بنابراین همه سعی و تلاش خود را در این راه به کار انداخته‌اند که با تفسیرهای نادرستی، عدالت را طوری مسخ و تحریف کنند که بتوانند تمام بی‌عدالتی‌های خود را عدالت و دادگری جلوه دهند و معروف است که یکی از همین بیدادگران گفته است: «من حاضرم بامردم در کمال عدالت رفتار کنم اما اول این حق را به من بدهند که من خودم عدالت را تفسیر و تعریف کنم!!» و به همین جهت در قرون و اعصار قبل از

---

[1]ـ فاروق ضمن توصیه‌های مؤکدی که به نعمان بن مقرن فرمانده سپاه اعزامی به نهاوند کرد یکی این بود: «کاری نکنید که بر اثر ظلم و بی‌عدالتی شما افرادی به کفر و بی‌ایمانی گرایش پیدا کنند»، طبری، ج۵، ص۱۹۳۰، و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۰۸.

اسلام محدوده اجرای عدالت خیلی کم‌عرض و طول شده بود و فقط گوشه کوچکی از مسائل اقتصادی و حقوقی را دربرداشت مانند رسیدگی به سرقت‌های آشکار و غصب و ضبط اموال و رسیدگی به جرم ریختن خون‌های نابحق و غیره، اما

سطح گسترده عدالت اجتماعی در اسلام

این که اکثریت افراد جامعه از منابع طبیعی، زمین، آب، معادن، مراتع و جنگل‌ها، محروم شوند و این که اکثریت افراد جامعه با وجود لیاقت و شایستگی از اداره امور جامعه و از مزایای کار و فعالیت خویش بی‌بهره بمانند و این که اکثریت افراد جامعه به بهانه‌های اختلاف رنگ و زبان ونژاد و ملیت از حق انتخاب عقیده و انجام مراسم دینی خود ممنوع گردند، و این که اکثر افراد جامعه از راه احتکار و ربا و ارتشا و قمار استثمار شوند و خون آن‌ها مکیده شود و به صورت برده و بنده سرمایه‌داران و فئودال‌های خون‌آشام درآیند و این که اکثر افراد جامعه در تار و پود دیوانسالاری و بروکراسی اداری به برده‌های ذلیل و بی‌ارزش و مظلوم و بی‌مقدار کارمندان عالی‌رتبه دولت‌ها درآیند، هیچ کدام از این محرومیت‌ها و هیچ یک از این مظلومیت‌ها، ظلم و ستم به حساب نمی‌آمد و حتی خود ستم‌دیدگان هم بر اثر ناآگاهی از حقوق خویش این‌ها را ستم حساب نمی‌کردند و بی‌خبر بودند که چه ظلم و ستمی را نسبت به آن‌ها روا داشته‌اند.

بنابراین جای هیچ تعجبی نبود که قبل از اسلام انوشیروان ساسانی و شاه حمورابی و کوروش هخامشی را شاهان دادگر و عدالت‌خواه می‌نامیدند در حالی که یکایک آن‌ها با زور و قدرت از رژیمی فئودالی و سرمایه‌داری و تبعیضات نژادی و فشارهای دیوانسالاری و بروکراسی اداری و منع داشتن حق انتخاب عقیده و نظر، به شدت پشتیبانی می‌کردند و با بعثت پیامبر اکرم ﷺ و نزول آیه‌ها تحول همه‌جانبه و عظیمی در معنی عدالت به وجود آمد، زیرا:

اصل‌های عدالت اجتماعی

۱ـ قرآن عدالت را اجتماعی نشان داده، آن هم نه به صورت یک اصل قراردادی، بلکه به عنوان یک قانون طبیعی و بخشی از قوانین نظام هستی و در جهت تکامل جوامع بشری، آن را معرفی کرد.

۲ـ قرآن سطح اجرای عدالت را، نه تنها برخی سرقت‌ها و خون‌ریزی‌ها، بلکه ابعاد

گسترده مسائل اجتماعی و حقوقی و زمینه‌های وسیع ارزش‌های معنوی و مادی و فکری و اخلاقی قرار داد و همه انسان‌ها را فقط بنده خدا و همه مسلمانان را برادر و همه انسان‌ها را در حق زندگی برابر، و در موهبت‌های طبیعی مساوی و در انتخاب عقاید دینی آزاد قرار داد، و برتری هر انسانی را بر انسان دیگر جز به وسیله تقوی و جهاد و علم (وجدان دینی و مبارزه و دانایی) نفی نمود.

۳ـ اسلام کسانی را که نظام مساوات و برابری انسان‌ها را به هم می‌زنند و با توهم نژاد برتر و یا زور و قدرت بیشتر، خود را بیشتر از دیگران، در حقوق و آزادی و بهره‌گیری از مواهب طبیعی، سهیم می‌پندارند ظالم و متجاوز و مستکبر خوانده و مبارزه با آن‌ها را واجب و سکوت در برابر آن‌ها را گناه بزرگ و معاونت و همکاری با ستمگران به شمار آورده و موجب بدبختی این جهان و عذاب روز آخرت شمرده است، و همین اصل‌های عدالت اجتماعی اسلامی، بیش از هر اصول دیگر اسلامی پشت حکومت‌ها را به لرزه درآورد و زورمداران و استثمارگران را دچار رعب و هول و هراس نمود. و همه ملت‌های جهان را به حقوق حقه خویش آشنا کرد و علیه ستمگران روزگار، شورش‌های عظیمی را برانگیخت، و فاروق اعظمﷺ در حالی که قرآن را در یک دست و سنت و رفتار رسول الله ﷺ را در دست دیگر داشت، و گوش به زنگ مصوبات شوراهای اصحاب مهاجرین و انصار بود، و با همان آگاهی وسیع و ایمان عمیقی که به عدالت اجتماعی اسلام داشت، توانست تمام رابطه‌ها را براساس قسط و عدالت اسلامی برقرار نماید از جمله:

جلوه‌هایی از عدالت اجتماعی اسلامی

اول: رابطه عادلانه دین را با مردم، از راه رفع موانع و تبلیغ صریح آن و سپس آزاد کردن مردم در قبول اعتقادات دین و عدم قبول آن می‌دانست (اسناد و مدارک این مطلب در فصول جنگ‌های فاروقﷺ موجود است)، دوم: رابطه عادلانه مردم را با مردم، از راه اصلاحات ارضی و عمومی کردن منابع طبیعی و نفی هر گونه استثمار و بهره‌کشی و تجاوزها برقرار نمود (به فصل اقتصاد در عصر فاروقﷺ مراجعه شود)، سوم: رابطه عادلانه دولت را با مردم از راه جلوگیری از دیوان‌سالاری و بروکراسی اداری برقرار کرد (به فصل نظارت فاروقﷺ بر کار کارمندان مراجعه شود)، چهارم: رابطه عادلانه امیرالمؤمنینﷺ با مردم بر این دو اساس بود: یکی امیرالمؤمنینﷺ باید

تمام وقت و حتی ساعت‌هایی از شب‌ها به کار مردم مشغول شود، و اضافه بر وظایف خاص خود هر کاری را که توانست، انجام دهد و دیگر این که حقوق سالیانه او به اندازه یک نفر از اصحاب بدر و زندگی او ساده و قانعانه و متمایل به زندگی طبقه پائین باشد، و اسناد و مدارک زیر نشان می‌دهد، که فاروقﷺ به شکل فوق، عدالت اجتماعی را درباره خود اجرا کرد و تحت این شعار: «هر پیشوایی که وظایف خداپرستی[1] خود را انجام داد، مردم نیز وظایف خود را در برابر او انجام می‌دهند» توانست تمام جلوه‌های عدالت اجتماعی اسلامی را در پهنه دو قاره از جهان ظاهر سازد.

۱ـ مسکن: امیرالمؤمنینﷺ خانه گلی یک طبقه دارد که قبل از خلافت نیز در آن جا بوده است و این خانه گلی را دربان و پرده‌دار نبود[2]، و هر کس کاری داشته باشد می‌تواند به نزد او برود[3]، و در مسافرت‌ها نیز فسطاط و خیمه‌ای برای او برپا نمی‌گردد[4] و بلکه عبایش را بر شاخه درختی یا بر دسته تازیانه‌اش آویزان[5] می‌کند و در سایه آن استراحت می‌کند. امیرالمؤمنینﷺ نه در منزل اتاق مخصوص خواب دارد نه در خارج منزل آسایشگاه، سفیر قیصر وقتی وارد مدینه می‌شود[6] می‌پرسد شاه شما کیست در جواب می‌گویند ما شاه نداریم و بلکه امیر داریم و برای نظارت بر کارها به حومه شهر رفته[7] است، و سفیر قیصر روم در حومه شهر او را در حالی می‌بینند که از فرط خستگی تازیانه‌اش را بالش کرده[8] و در گرمای شدید بر روی شن‌های سوزان خوابیده است و از جاری شدن عرق پیشانیش زمین تر شده است، و سفیر قیصر در حالی که عزت و عظمت این امیر قلبش را فراگرفته است زیر لب این کلمات را زمزمه

---

[1]ـ اخبار عمر، ص۱۷۳، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۱۰ از قصار کلمات عمر ﷺ.

[2]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۳۷.

[3]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۳۷.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۵۳ به نقل از البتر المسبوک، ص۱۷.

[7]ـ همان

[8]ـ همان

می‌کند: «مردی با چنین سادگی و با چنین حالی، شاهان جهان از هیبت او خواب و استراحت و آسایش ندارند!! اما ای عمر تو آرام[۱] و بی‌باک بخواب، چون تو عدالت را پیشه خود کرده‌ای و شاه ما چون ستمگر است باید همیشه در بی‌خوابی و خوف و هراس به سر برد[۲]، من گواهی می‌دهم که دین تو حق است و اگر عنوان سفارت را نمی‌داشتم همین حالا مسلمان می‌شدم اما تعهد می‌کنم که برگردم و مسلمان شوم[۳].

۲ـ پوشاک: برای امیرالمؤمنین ﷺ مهم نیست که لباسش تازه یا کهنه و حتی وصله هم[۴] شده باشد و بلکه آن چه برایش مهم است این است که: اول لباس او از جنس زیبا و قیمتی نباشد و افراد طبقه پائین به آسانی بتوانند آن را خریداری کنند به همین جهت پیراهن کرباس راه‌راه را می‌پوشید[۵] و از پوشیدن پارچه (خزّ) که پارچه نسبتاً قیمتی بود و تمام اصحاب هم می‌پوشیدند[۶]، خودداری می‌کرد، و پیراهنی از جنس کتان به عنوان ارمغان برای او آوردند به علت این که کتان جنس نفیسی بود آن را قبول نکرد و دوم این که لباس او باید همیشه پاک و تمیز باشد در منزل و در حضر و در حومه شهر و در مسافرت هر گاه بحث از امیرالمؤمنین ﷺ می‌شود آمیخته با بحث شستن پیراهن و لباس او است خواه به وسیله خودش یا به وسیله دیگران مثلاً گفته می‌شود: «در یکی از روزهای جمعه امیرالمؤمنین ﷺ چند لحظه دیرتر به مسجد آمد و وقتی بر منبر رفت از تأخیر خود به این عبارت معذرت خواست: که پیراهنم را شسته بودم و پیراهن دیگری هم نداشتم و صبر کردم تا پیراهنم خشک شود[۷]» و عبدالله بن عباس می‌گوید: «کاری به عمر داشتم و در حومه شهر او را پیدا کردم و اهل (عالیه)

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ اخبار عمر، ص۳۵۳ به نقل از البتر المسبوک، ص۱۷.

[۴]ـ اخبار عمر، ص۳۰۸ به نقل از ابن الجوزی، ص۱۱۹ و الحلیله، ج۱، ص۵۳ و تاریخ ابوالفداء، ج۱، ص۱۷۴.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۵ و ابن الجوزی، ص۱۳۰.

[۶]ـ اخبار عمر، ص۳۱۰ به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۳۹.

[۷]ـ اخبار عمر، ص۳۱۰ به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۳۸، و ابن الجوزی، ص ۱۲۰.

برای ما ناهار آوردند و امیرالمؤمنینؓ روزه بود و ظرف غذا را پیش من آورد و گفت: بخور هم به جای من و هم به جای خودت». سپس به باغچه رفتیم و امیرالمؤمنینؓ پیراهنش را به من داد که بشویم و خودش نیز زیرجامه را شست و بعد از خشک شدن آن‌ها نماز عصر را با هم خواندیم[۱] و به مدینه برگشتیم و هم چنین در راه مسافرت به سوی شام ناگاه در یک روستان پیاده گشته و از رئیس روستا پیراهنی را عاریه گرفت و پیراهنی را برای شستن به او داده است و پس از شستن و خشک شدن پیراهن کرباس خود را پوشید و پیراهن عاریتی را مسترد نموده است.[۲]

سوم چیزی که در امر پوشاک برای امیرالمؤمنینؓ مهم بوده این بود که هم چنان که بر اثر شستشوی مکرر از لکه و چرک و غبار پاک و تمیز می‌بود هم چنین تمام سعی خود را مبذول می‌داشت که از محل مشروع تهیه شود و هیچ گونه اثری از لکه استثمار و چرک ستم و غبار حرام در پوشاک او وجود نداشته باشد.[۳] هم چنان که در اثنای بازدید از روستاها روزی پیراهنش را به یکی از دهقانان داد که آن را بشوید، دهقان پیراهن را شست و قبل از آن که خشک شود از دو پارچه نازک و مناسب دو پیراهن را دوخت و به امیرالمؤمنینؓ گفت: «فعلاً یکی از این پیراهن‌ها را بپوشید که نرم و زیبا است». امیرالمؤمنینؓ گفت: مال خودت هستند؟ و آیا چیزی از اهل ذمه (اتباع غیرمسلمان) در آن‌ها نیست؟ دهقان گفت: نه، ولی اتباع غیرمسلمان آن‌ها را دوخته‌اند[۴] و پول نگرفته‌اند، امیرالمؤمنینؓ گفت: «پس من این‌ها را نمی‌خواهم[۵] که اثر استثمار و ستم بر آن‌ها است، هر چه زودتر پیراهنم را بیاورید». امیرالمؤمنینؓ پیراهن خودش را پوشید که آثار سبزی ذرات اَشنان بر او مشاهده می‌گردید.[۶]

از آن جایی که کفش ارزان‌قیمت و در عین حال محکم و بادوام مخصوص طبقه

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۳۰۹ به نقل از ابن ابی الحدید، ج۳، ص۱۰۶.

[۲]ـ اخبار عمر، ص۳۱۱.

[۳]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۰۹، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۳۸.

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۰۹، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۳۸.

[۶]ـ همان

سوم و افراد کم بضاعت بود، عمداً امیرالمؤمنینﷺ همین نوع کفش‌ها را به پا می‌کرد و از کفش زیبا و گران‌قیمت و کم دوام خوشش نمی‌آمد، هم چنان که روزی زیاد بن عبدالله در حالی به حضور امیرالمؤمنینﷺ رسید که لباس کتان نازک[۱] و کفش زیبا و گران‌قیمت و کم دوام پوشیده بود و امیرالمؤمنینﷺ که از پوشیدن این نوع کفش‌ها بدش می‌آمد در اثنای گفتگو نوک فلزی دسته تازیانه‌اش را بر پنجه کفش زیاد به حدی فشار[۲] داد که چین و چروک بر چهره زیاد ظاهر گردید، و فردای همان روز وقتی زیاد برای کار دیگری به حضور امیرالمؤمنینﷺ رسید و لباسی از جنس پنبه و کفشی ارزان‌قیمت و محکم و بادوام[۳] پوشیده بود، امیرالمؤمنینﷺ با کمال مسرت و خوشحالی از دور او را صدا کرد و گفت: «هکَذا یا زیادُ، هکَذا یا زیادُ = این را می‌پسندم ای زیاد» آن گاه به او گفت: «این کفش را چند خریده‌ای؟» زیاد گفت: «فقط یک درهم در حدود دویست تومان». فاروقﷺ یک درهم به زیاد داد و گفت: «یک جفت از این کفش‌ها را برای من هم بخرید».[۴]

۳ــ خوراک: خوراک امیرالمؤمنینﷺ غذای ساده و بدون تنوع و در شرایط عادی غالباً نان و پیه یا نان و خرما یا نان و گوشت اما بدون چربی روغن بود و در شرایط قحطی فقط نان خشک غذای او بود و امیرالمؤمنینﷺ زیر این سه شعار: «اول اگر[۵] در زندگی ساده و قانعانه از یارانم (پیامبرﷺ و ابوبکر ﷺ) پیروی نکنم می‌ترسم به جایی که آن‌ها رسیده‌اند من به آن جا نرسم. دوم[۶] هر اندازه من از خوشی‌های این جهان بهره ببرم به همین نسبت از خوشی‌های جهان دیگر بی‌بهره می‌شوم، سوم اگر من[۷]

---

[۱]ــ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۱۰، به نقل از کتاب الوزراء کتاب جهشیادی، ص۱۶.

[۲]ــ همان

[۳]ــ همان

[۴]ــ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۱۰، به نقل از کتاب الوزراء کتاب جهشیادی، ص۱۶.

[۵]ــ ابن الجوزی، ص۱۲۵، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۲.

[۶]ــ اسد الغابه، ج۴، ص۶۲ و الریاض النضره، ج۲، ص۳۹ به نقل اخبار عمر، ص۳۰۰.

[۷]ــ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۵ و ابن سعد، ج۱، ص۲۲۵ به نقل اخبار عمر، ص۱۲۴.

سیر باشم و مردم گرسنه باشند بدترین امیر خواهم بود» سعی می‌کرد، از زندگی ساده پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه پیروی کند و همیشه غذایی را تناول نماید که طبقه سوم و افراد بی‌بضاعت هم می‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند و شواهد زیر این مطالب را روشن‌تر می‌نماید:

۱ـ عتبه ابن فرقد در حالی وارد شد که امیرالمؤمنین رضی الله عنه بر سر سفره، نان و روغن تناول می‌کرد، امیرالمؤمنین رضی الله عنه او را تعارف نمود، و عُتبه لقمه‌ای را تناول کرد و از بس که خشن و ناگوار بود به زحمت آن را بلعید و به امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «مگر تو غذای جُواری را (مغز گندم) تناول نمی‌کنی؟» امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «ای بلا بر تو مگر همه مسلمانان دسترسی به مغز گندم دارند؟» فرقد گفت: نه، امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «ای بلا بر تو، می‌خواهی خوشی‌های جهان دیگرم را در این جهان تمام کنم؟[۱]»

۲ـ امیرالمؤمنین رضی الله عنه همراه اشعث بن قیس در حال بازدید از نقاط مختلف شهر مدینه خستگی مفرطی پیدا کرد و در کوچه‌ای نشست[۲] و از خانه مجاور ظرفی آبگوشت برای او آوردند و با اشعث مشغول تناول آن گردید، اشعث گفت: «اگر بفرمایید کمی روغن بیاورند و بر آن بریزیم، خیلی لذیذ و خوشمزه می‌شود[۳]» امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «یعنی نان‌خورش و غذاهای متنوع!! و با حالتی از عصبانیت به اشعث گفت: دست بردارید من مدت‌ها در خدمت پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه بوده‌ام و یار آنان بوده‌ام و می‌ترسم اگر از راه و روش آن‌ها منحرف شوم همان جایی که آن‌ها می‌رسند من به آن جا نرسم[۴]».

۳ـ در مسافرت شام[۵] غذایی را برای امیرالمؤمنین رضی الله عنه آوردند که هرگز آن را ندیده بود، امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «این غذا را نمی‌خورم، چه طور ما این غذاها را تناول کنیم

---

[۱]ـ اسد الغابه، ج۴، ص۶۲ و الریاض النضره، ج۲، ص۳۹ به نقل اخبار عمر، ص۳۰۰.

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۲۵، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۲.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ تهذیب الاسماء و للغات، ج۲، ص۶ و ابن سعد، ج۱، ص۲۳۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۱.

در حالی که مسلمانان کم بضاعت و بی‌چیز که وفات کرده‌اند از نان آرد جو هم سیر[۱] نبوده‌اند؟!» خالد در آن جا حاضر بود گفت: «در فکر آن‌ها مباش خدا بهشت را به آن‌ها عطا کرده است» امیرالمؤمنین﷛ در حالی که اشک‌هایی بر چشمانش حلقه زده بود با نوای تأثرآمیزی گفت: «اگر آن‌ها در بهشت باشند و ما را بر این غذاها به جا گذاشته باشند پس فاصله آن‌ها با ما خیلی زیاد است[۲]».

۴ـ عتبه بن فرقد[۳] هنگامی که به آذربایجان آمد یک نوع شیرینی به نام (خَبیص) برای او آوردند که خیلی لذیذ و مطبوع بود و ابن فرقد دو سبد از این شیرینی را تهیه و برای امیرالمؤمنین﷛ فرستاد[۴] و فاروق﷛ چیزی از آن‌ها چشید خیلی لذیذ و مطبوع بود به حامل گفت: «همه مسلمانان در آن جا به این شیرینی دسترسی[۵] دارند؟» حامل گفت: «نه، شیرینی مخصوص و کمیابی است» فاروق﷛ گفت: «در این صورت من نمی‌خورم[۶] و سبدها را به همان محل برگردانید» و نامه‌ای به ابن فرقد نوشت: «این شیرینی با زحمت و تلاش تو و مادرت پیدا نشده است، از هر چیزی که تو از آن سیر می‌شوی باید همه مسلمانان را در آن جا از آن سیر نمایید[۷]».

۵ـ روزی ظرفی آبگوشت را که روغن هم بر آن ریخته بودند بر سفره او گذاشتند با مشاهده آن گفت: «این نان‌خورش و تنوع در غذاها است، به خدا من تا به حضور خدا می‌رسم غذاهای متنوع را تناول نخواهم[۸] کرد، و روز دیگر آبگوشت و شیر را بر سفره دید و گفت: این دو نوع نان‌خورش است و فقط یکی از آن‌ها را تناول کرد[۹] و گفت

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ تهذیب الاسماء و للغات، ج۲، ص۶ و ابن سعد، ج۱، ص۲۳۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۱.

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۲۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن الجوزی، ص۱۱۸.

[۹]ـ منتخب کنز العمال، ج۴، ص۴۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۱.

روش پیامبرﷺ همین بود[۱].

۶ـ در سال قطحی که تناول روغن برای طبقه سوم و افراد بی‌بضاعت امکان نداشت، امیرالمؤمنینؓ تا پایان دوران قحطی تناول روغن را بر خود تحریم نمود و فقط نان را[۲] با پیه چرب می‌کرد و می‌خورد، و روزی که چندین شتر ذبح شده بود و مردم عموماً از خوردن گوشت سیر شده بودند، قسمتی از دنبه و جگر شتر را[۳] هم برای امیرالمؤمنینؓ آوردند، وقتی آن را دید گفت: «به‌به، دیگران گوشت با استخوان بخورند و امیرالمؤمنین جگر و کوهان شتر بخورد!! در این صورت من بدترین امیر خواهم بود[۴]» آن گاه نان و پیه برای او آوردند و به غلامش (یرفأ) گفت: «این نان و پیه را هم به فلان خانواده بی‌بضاعت برسانید و من بیشتر از آن‌ها تاب گرسنگی دارم[۵]».

(توجه) فاروقؓ به حد کافی از سلامتی وجود برخوردار بود و برای تناول غذاهای لذیذ اشتهای زیادی داشت و در عصر جاهلیت دوران اشرافیت و هم‌نشینی شاهان[۶] عرب را پشت سر انداخته و بیشتر از هر عرب دیگر به غذاهای لذیذ و متنوع آشنا بود و با وجود اشتهای زیاد و اطلاع کامل از غذاهای لذیذ به خاطر این که از پیامبر ﷺ پیروی کند و خوشی‌های جهان دیگرش کسر نگردد، و بدترین امیر به شمار نیاید، همین زندگی ساده و قانعانه را اختیار کرده بود و مطالب زیر گواه این امر هستند:

۱ـ ابوموسی[۷] در رأس یک هیئت اعزامی از بصره به مدینه آمده بود و افراد این هیئت مدت زیادی ماندند و اغلب روزها و شب‌ها موقع ناهار و شام وارد منزل امیرالمؤمنینؓ می‌شدند و بر سفره او روزی نان و پیه و روزی نان و روغن و روزی

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۳۰۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ مروج الذهب مسعودی، فاروق اعظم، ج۱، ص۳۵، حیاة عمر، ص۱۶.

[۷]ـ ابن سعد، ج۱، ص ۲۰۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۳.

نان و شیر و روزی نان و گوشت خشک کرده و[۱] به صورت نادر نان و گوشت تازه را دیدند، روز امیرالمؤمنین رضی الله عنه به آن‌ها گفت: «احساس کرده‌ام که غذاهای مرا نامطبوع می‌دانید و از آن‌ها دوری می‌کنید، به خدا اگر می‌خواستم فرمان می‌دادم، کبابی از جگر و کِرکِره و سَنام شتر آمیخته با ادویه‌جات اشتهاآور، برایم تهیه می‌کردند[۲] اما چون معتقدم که هر اندازه در این جهان خوشی‌هایی داشته باشم به همان نسبت از خوشی‌های جهان دیگرم کسر می‌گردد این کار را نخواهم کرد[۳] زیرا خدا فرموده است:

﴿أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا﴾ [الأحقاف: ۲۰] شما خوشی‌هایی که در جهان جاودانه می‌بایستی داشته باشید در زندگی جهان پست و ناپایدار از دست دادی و به لذت‌های آنی و فانی آن اکتفا کردید[۴]».

۲ـ حفص ابن[۵] ابی العاص هرگز بر سفره امیرالمؤمنین رضی الله عنه غذایی را تناول نمی‌کرد روزی از او پرسید چرا از غذاهای من تناول نمی‌کنی در جواب گفت: «غذاهای سفره تو خشن و گلوگیر و[۶] نامطبوع هستند به منزل خودم می‌روم که غذاهای لذیذ و مطبوع و خوش‌طعم را برای من درست کرده‌اند، فاروق رضی الله عنه گفت: «خیال می‌کنی من نمی‌توانم غذاهای لذیذتر از غذاهای تو را داشته باشم من می‌توانم فرمان دهم که بزغاله چاق و سالمی را[۷] ذبح و یک جا آن را کباب کنند و از مغز خالص گندم هم نان‌های تازه و مطبوع تهیه نمایند و شربتی خوشمزه و گوارا و خوشرنگ مانند چشم کبک تهیه و آن را طوری آب بکشند که مانند خون آهو[۸] گردد، آن گاه پشت سر هم از

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۰۳ و ۳۰۴، به نقل از ابن عساکر و ابن سعد، ج۱، ص۲۰۱.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

این کباب بخورم و این شربت را هم سر بکشم هی از آن بخورم و از این بیاشامم[1]».

حفص گفت: «راستی تو به فنون خوش‌گذرانی و زندگی مرفه بسیار آشنا هستی!» امیرالمؤمنین‌ رضی الله عنه گفت: «به خدایی که جانم در دست اوست اگر نمی‌ترسیدم که خوش‌گذرانی این جهان خوشی‌های جهان دیگرم را کسر می‌نماید در همه خوش‌گذرانی‌ها با شما شرکت می‌کردم».

۴ـ وسایل نقلیه امیرالمؤمنین: امیرالمؤمنین‌ رضی الله عنه قبل از اسلام از چابک‌سواران معروف عرب و در میدان‌های مسابقه اسب‌دوانی غالباً برنده اعلام می‌گردید[2] و علاقه و مهارت او در اسب‌سواری به حدی بود که با یک دست گوش اسبش را می‌گرفت و با دست دیگر گوش دیگرش را و این مرد هیکلی و تنومند با یک تکان بر پشت اسبش چنان قرار می‌گرفت که گویی بر پشت او آفریده شده است[3]، و شاید همین علاقه و مهارت موجب گردید که پیامبر ﷺ اسبی را به عنوان جایزه به او داد که تمیم‌داری هدیه پیامبر ﷺ کرده[4] بود، اما بعد از تحمل بار سنگین خلافت اسلامی چون بنای کار او این بود که زندگی او با زندگی افراد عادی و طبقه سوم هم‌سطح گردد و زندگی ساده و همراه قناعت داشته باشد در عین این که تربیت هزاران اسب عربی را ترویج و تعلیم فنون اسب‌سواری را الزامی و ترتیب مسابقه‌های اسب‌دوانی را در ایالت‌ها و ولایت‌ها معمول نمود امیرالمؤمنین‌ رضی الله عنه برای خود نه اسب ممتازی را داشت و نه از وسیله نقلیه خاصی استفاده می‌کرد و بلکه در مسافرت‌های خارج شبه‌جزیره و به هنگام بازدید از مزارع و آبادی‌های حومه شهر مدینه که احساس خستگی می‌کرد از هر وسیله نقلیه‌ای که در دسترس می‌بود (خواه شتر و قاطر و خواه الاغ و خواه اسب معمولی از اسب‌های ممتاز[5] دوری می‌کرد) بر آن سوار می‌شد و خود را به منزل

---

[1]ـ همان

[2]ـ اخبار عمر، ص۳۰۴، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۰۱.

[3]ـ اخبار عمر، ص۲۹۸ و ۲۹۹، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۱۱.

[4]ـ همان

[5]ـ الکامل ابن اثیر، ج۷۲، ص۵۰۱ و طبری، ج۵، ص۱۷۹۱ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۵ و ابن الجوزی، ص۱۳۱، به نقل الفاروق، ص۳۱۱.

می‌رسانید و برای روشن شدن مطلب به موارد زیر توجه نمایید.

۱ـ تاریخ الکامل[۱] و تاریخ طبری[۲] متفقاً نوشته‌اند: «امیرالمؤمنین عمر بن خطاب﷛ چهار مرتبه به شام سفر کرده است و وسیله نقلیه او در مرتبه اول اسب و در مرتبه دوم شتر و در مرتبه سوم قاطر، و در مرتبه چهارم الاغی بود، و در نخستین بار که بر اسب سوار شده بود در محل (جابیه) که اسبش لنگی پیدا کرد، یک اسب ممتاز خارجی ترکی (بِرْذَون) را برای او آوردند، اما وقتی امیرالمؤمنین﷛ بر آن سوار شد و رقص و غرور و چابکی این اسب ممتاز را مشاهده کرد فوراً از آن پیاده شد و مشتی به صورت او زد و گفت: «این رقص و غرور را که به تو یاد داده است؟» و یک اسب معمولی را برای او آوردند[۳] و راه (ایلیا) را پیش گرفت و امیرالمؤمنین﷛ جز همین لحظه هرگز بر اسب ممتاز خارجی ترکی (بِرْذَون)[۴] سوار نگردید.

۲ـ عبدالله بن عباس می‌گوید: «کاری به امیرالمؤمنین﷛ داشتم و او را دور از شهر در حال بازدید از مزارع و نخلستان‌ها یافتم که بر الاغی[۵] سوار شده بود و آن را با بند سیاهی افسار کرده بود، در حالی که یک جفت کفش کهنه به پا داشت و پیراهنش آن قدر کوتاه بود که ساق‌هایش ظاهر شده بودند و من که در کنارش راه می‌رفتم در اثنای گفتگو، هر چه از یک طرف دامن پیراهنش را می‌کشیدم که ساقش را بپوشاند، از طرف دیگر ساقش بیشتر ظاهر می‌گردید، و امیرالمؤمنین﷛ در حالی که از این معرکه و درگیری من با دامن کوتاه پیراهنش می‌خندید[۶] گفت: «بی‌فایده است این پیراهن از فرمان تو اطاعت[۷] نمی‌کند!»

---

[۱]ـ الکامل، ج۲، ص۵۰۰ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۷۸۶.

[۲]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۷۲، ص۵۰۱ در البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۵ همین مطلب را با کمی اختلاف نوشته است وسیله سواری امیرالمؤمنین را شتر نوشته است.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ کنز العمال، ص۴۱۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۹.

[۶]ـ کنز العمال، ص۴۱۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۹.

[۷]ـ شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص۱۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۹.

۳ـ امیرالمؤمنین‌ﷺ در یکی از روزهای بسیار گرم بعد از بازدید از نقاطی، در حالی که عبایش را جمع کرده بود و بر سرش گذاشته بود به شهر برمی‌گشت و در راه به جوانی رسید که بر الاغی سوار شده بود، امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت[۱]: «مرا با خودت سوار کن» جوان از الاغش پائین آمد و گفت «ای امیرالمؤمنین‌ﷺ اول تو سوار شو» امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: «راضی نمی‌شوم نخست من سوار شوم و تو در پشت من سوار شوی و جای تو سخت و خشن و جای من نرم باشد[۲]» و امیرالمؤمنین‌ﷺ بر پشت آن جوان سوار شد و با همین وضع وارد شهر شدند و مردم می‌دیدند که در پشت آن جوان بر الاغی[۳] سوار شده است.

۴ـ بعد از پیروزی سپاه اسلام و آزاد شدن فلسطین روزی که امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌خواست وارد شهر ایلیا (بیت‌المقدس) شود جمعیت بی‌شماری از بزرگان و معتمدین شهر به استقبال او بیرون آمده بودند و به هنگام نزدیک شدن از شهر، جمعی از مسلمانان زمام شتر امیرالمؤمنین‌ﷺ را گرفته و خواهش کردند[۴] «امیرالمؤمنین‌ﷺ به خاطر رعایت بزرگان و اعاظم شهر به جای این شتر بر یک اسب ممتاز خارجی ترکی (برذون)[۵] سوار شود» امیرالمؤمنین‌ﷺ در حالی که اشاره به آسمان می‌کرد، گفت: «چرا شما به آن بالاها فکر نمی‌کنید در حالی که همه امر و فرمان‌ها از آن بالاها می‌آید؟ راه شتر مرا باز کنید[۶]».

محل تأمین زندگی امیرالمؤمنین‌ﷺ

فاروق‌ﷺ بعد از تحمل خلافت نیز مدتی از راه خرید و فروش در بازار مدینه امرار

---

[۱]ـ منتخب کنز العمال، ج۴، ص۴۱۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، ص۳۱۱، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۳۰ و ۱۳۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۱۱، به نقل از حلیه الاولیاء، ج۱، ص۴۷ و ابن الجوزی، ص۱۳۰ و ۱۳۱.

زندگی می‌کرد، و چون سهمیه خود را از زمین‌های خیبر در زمان پیامبر ﷺ وقف کرده بود و جیره‌بندی اسلامی نیز هنوز تنظیم نشده بود و سرمایه معامله فاروق ﷺ آن قدر ناچیز بود که در نتیجه یک دو فقره وام دادن سرمایه‌اش ساقط و این خرید و فروش مختصر هم دچار اشکال می‌گردید، هم چنان که در ماه‌های اول خلافت در یکی از سحرگاهان بعد از ادای نماز[1] صبح در بازار گوسفندی را از یک نفر روستایی خرید و برای پیدا کردن قیمتش به این سو و آن سو رفت و کسی را نیافت و مرد روستایی از این تأخیر عصبانی شد و بر امیرالمؤمنین ﷺ فریاد کشید: «که بیخود مرا معطل کرده‌ای[2]»، امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «نگران نباشید همین حالا پول تو را می‌دهم» و پس از دقایقی که نتوانست پولی پیدا کند، مرد روستایی را به نزد قصابی برد و به او گفت: «این گوسفند را بگیرید و پولش را به این مرد بدهید و منفعتش را نیز به تو دادم[3]» قصاب با خوشحالی گوسفند را گرفت و گفت منفعتش را قبول نمی‌کنم و به خودت می‌دهم امیرالمؤمنین منفعت این گوشت گوسفند را از قصاب گرفت و در حالی که گوشت در دست[4] چپش و تازیانه در دست راستش بود به منزل برگشت و بعد از مدتی احساس کرد که اگر در بازار مدینه شخصاً به خرید و فروش بپردازد وقت کافی برای کارهای مسلمانان نخواهد داشت به همین جهت کاروانی را برای تجارت در شام آماده[5] نمود، و چون خودش پول نداشت کسی را به نزد عبدالرحمن بن عوف[6] فرستاد که مبلغ چهار هزار درهم را به عنوان قرض به او بدهد و عبدالرحمن در جواب گفت: «از بیت‌المال قرض بگیرد و بعد پس بدهد» فاروق ﷺ از این جواب ناراحت شد و وقتی او را ملاقات کرد به او گفت «نظر من این بود که از امثال تو که خیلی طمع‌کار و پول‌دوست هستید این مبلغ را قرض کنم که اگر مُردم به هر وسیله‌ای باشد آن را از

[1]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۴۹ و ۳۵۰.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۴۹ و ۳۵۰.

[5]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۷ و ابن عساکر به نقل اخبار عمر، طنطاویین، ص۳۵۱.

[6]ـ همان

وارثینم می‌گیری و از بیت‌المال قرض نمی‌کنم که اگر مُردم بگویند «امیرالمؤمنین گرفته است پس نگیرید» و در نتیجه من گناهکار شوم[۱]» و وقتی فاروقؓ احساس کرد که خرید و فروش در مدینه مانع رسیدگی به امور مسلمانان است و فرستادن کاروان به سوی شام هم مبلغ سنگینی می‌خواهد که او ندارد، از شورای مرکزی مهاجرین درخواست نمود که برای حل مشکل زندگی او تشکیل جلسه‌ای[۲] بدهند و بعد از تشکیل جلسه عثمانؓ[۳] گفت: «از بیت‌المال بدون قید و شرط بخورید و استفاده کنید» و سعید بن زید نیز چنین گفت، اما اکثریت اعضای شورا و علی مرتضیؓ سکوت کرده بودند و امیرالمؤمنینؓ خطاب به علیؓ گفت: «در این باره نظر تو چیست؟» علیؓ گفت: «هزینه زندگی عادی خودت و خانواده‌ات را از بیت‌المال تأمین کن و اضافه بر این نمی‌توانی از بیت‌المال برداری[۴]» بقیه اعضای شورا نظر علیؓ را تأیید کردند[۵]، و بعداً هم مفهوم (زندگی عادی) به شرح زیر تفسیر و مشخص گردید:

حقوق شخصی امیرالمؤمنین ؓ

۱- هر سال پنج هزار درهم (مانند یکایک اصحاب بدر) به عنوان[۶] جیره نقدی و مقدار کافی گندم و روغن و سرکه (جیره غیرنقدی) مانند همه خانواده‌ها.

۲- هر سال دو دست[۷] لباس یکی تابستانی و دیگری زمستانی.

۳- هزینه سفر[۸] حج و عمره در هر سال.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۹۰ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۴، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۰.

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۹۰ و تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۴، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۰.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۷ و ابن عساکر خطی به نقل اخبار عمر، ص۳۵۱.

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن سعد، ج، ص۱۹۷۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۱.

فقره اول از دریافتی فاروقﷺ (جیره نقدی و غیرنقدی) از این بابت به او می‌رسد که یکی از اصحاب بدر و یک خانواده مسلمان است و اما فقره دوم و سوم از این راه به او می‌رسد که امیرالمؤمنین است و هم چنان که در این لباس کارهای مسلمانان را انجام می‌دهد در سفر حج و عمره نیز در کنگره عظیم اسلامی و در سمینار استانداران و فرماندران و فرماندهان نظامی شرکت می‌کند و به کارهای عمومی و به شکایات مردم رسیدگی می‌نماید، بنابراین حقوق فاروقﷺ به عنوان این که امیرالمؤمنین است جز دو دست لباس و هزینه سفر حج و عمره چیز دیگر نیست و جز این چیز دیگری اضافه بر سهم اصحاب بدر از بیت‌المال برنمی‌دارد، و در هزینه سفر حج و عمره هم خیلی صرفه‌جویی می‌کند: عبدالله بن عامر[۱] می‌گوید: «همراه فاروقﷺ از مدینه به قصد حج به مکه رفتیم و برگشتیم و در طول این مسافرت خیمه‌ای و سایبانی برای او افراشته نشد[۲] و به منزلی هم نرفت که زیر سایه آن بیارامد بلکه به هر جا می‌رسید چرمی یا لباسی را بر درختی آویزان می‌کرد و در سایه آن استراحت می‌نمود[۳]» و یسار بن نمیر (ناظر خرج فاروقﷺ در سفر حج) می‌گوید: امیرالمؤمنینﷺ پرسید هزینه مسافرت ما چقدر[۴] شد؟ گفتم: یک صد و هشتاد درهم، امیرالمؤمنینﷺ گفت: «به راستی ما در خرج کردن پول بیت‌المال اسراف کرده‌ایم[۵]» و هر گاه درماه‌های آخر سال پول فاروق تمام می‌شد و ضرورتی هم پیش می‌آمد مبلغی به وعده معینی از بیت‌المال قرض می‌کرد[۶] و در همان وعده وقتی متصدی بیت‌المال در پس گرفتن آن مبلغ اصرار می‌ورزید فاروقﷺ خواهش می‌کرد که تا مدت دیگر او را مهلت بدهد و متصدی بیت‌المال در آغاز سال تازه (محرم) این مبلغ را از دریافتی فاروقﷺ (جیره نقدی

---

[۱]ـ ابن سعد، ج، ص۲۰۰ و ابن الجوزی، ص۱۱۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۲۲ و سراج الملوک، ص۱۰۷، هجده دینار نوشته است، و اسد الغابه، ج۴، ص۷۲.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۲.

سالیانه کسر می‌نمود[۱] و گاهی از دیگران قرض می‌کرد و به هنگام دریافت جیره نقدی آن را پرداخت می‌نمود و در آخرین روزهای زندگی مبالغی به اشخاص بدهکار و وصیت کرد که صورت موجود بدهی‌های او را از دارایی او پرداخت نمایند[۲] و اگر دارایی او کافی نبود قبیله بنی عدی و بعد قبایل بنی هاشم از مال خود پرداخت نمایند و پسرش را (عبدالله) متعهد کرد که تمام قرض‌های او را پرداخت نماید[۳] و از بیت‌المال قرض نکند).[۴]

با توجه به وضع مسکن و خوراک و پوشاک و وسائل نقلیه و جمع حقوق و مزایای سالیانه امیرالمؤمنینؓ (که با اسناد و مدارک غیرقابل تردید بیان گردید) معلوم می‌شود، که زندگی امیرالمؤمنینؓ با زندگی طبقه متوسط هم سطح بود و قبل از هر کس دیگر عدالت اجتماعی را در مورد خودش به عمل آورده است و با این که به اقتضای شرایط زمانی و مکانی و ویژگی‌های شغلی، تدریجاً حقوق استانداران و فرمانداران و قضات دادگستری و بقیه کارمندان را بالا برده بود (مثلاً حقوق سالیانه عمار بن یاسر استاندار کوفه تا هفت هزار و دویست درهم[۵] و حقوق سالیانه قاضی شهر را تا شش هزار درهم[۶] و حقوق معاون استاندار شام را تا نه هزار درهم بالا برده بود.[۷] اما حقوق و دریافتی خود را ثابت نگه می‌داشت) و از اولین روز تا آخرین روز خلافت زندگی امیرالمؤمنینؓ با زندگی طبقه پائین باقی ماند و امیرالمؤمنینؓ در مورد خود نه تنها قانون عدالت اجتماعی را به طور کامل پیاده کرد و هم‌طراز با سطح زندگی طبقه متوسط زندگی را به سر می‌برد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ اخبار عمر، ص۴۴۸، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۶۰ و الریاض النضره، ج۲، ص۶۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ اشتراکیه عمر، شبلی، ص۲۳۶ و ۲۳۵ و اخبار عمر، ص۱۴۵ و ۱۴۶ با تفاوت مختصر.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

ایثار امیرالمؤمنین که اضافه بر عدالت بود

بلکه اضافه بر وظایف سنگین خویش (جمع‌آوری سپاه و انتخاب فرماندهان و طراحی تاکتیک‌ها برای تمام جبهه‌ها و پیاده کردن پروژه‌های شهرسازی و عمران و آبادی و نهرسازی و سدبندی و تشکیل سازمان‌های اداری و مبارزه با دیوان‌سالاری و بروکراسی اداری و اجرای تمام مقررات عدالت اجتماعی و گسترش سطح معارف اسلامی و غیره) در شهر مدینه وظایفی را انجام می‌داد که دلیل بر نهایت ایثارگری او در خدمت اسلام و مسلمین بود، مانند وظایف شهرداری و شهربانی و فرمانداری و بخشداری مرکز (مدینه) که با این که کار این سازمان‌ها از وظایف او نبود ولی امیرالمؤمنین به عنوان ایثار و اضافه بر وظیفه بدون دریافت حقوق اضافه کار همه آن‌ها را انجام می‌داد و از موارد زیر این مطلب به خوبی ظاهر می‌گردد:

امیرالمؤمنین در وظیفه شهرداری

۱ـ در نزدیکی بقیع قصاب‌خانه زبیر بن عوام[۱] گوشت شهر مدینه را توزیع می‌کند و در شهر کشتارگاه دیگری وجود ندارد[۲] و امیرالمؤمنین شخصاً بر آن نظارت می‌کند و هر گاه می‌بیند فرد ثروتمندی برای دو روز متوالی گوشت خریده است، تازیانه خود را بر سر او فرود آورده و فریاد می‌کشید: «می‌خواهی از سهم عموزاده‌گانت شکم خود را گنده کنی».[۳]

۲ـ امیرالمؤمنین با سد معبر شدیداً مبارزه[۴] می‌کند و روزی در حال نظارت بر اوضاع بازار (ایاس بن سلمه) را دید که بر سر راهی ایستاده و عبور بازاریان را به زحمت انداخته است[۵]، امیرالمؤمنین تازیانه خود را بر دوش او فرود آورد و بر او

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۳۶۱ و ۳۶۲، به نقل از ابن الجوزی، ص۶۸ و طبقات شعرانی، ص۱۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ عبقریه عمر، عقاد، ص۴۳۱.

[۵]ـ همان

فریاد کشید: «برو راه مردم را خالی کن».[۱] امیرالمؤمنینﷺ در حال نظارت بر جریان‌های بازار در حالی که تازیانه در دست دارد مردم را به صداقت و پرهیزگاری توصیه می‌نماید.[۲]

۳ـ طلحه صحابی معروفﷺ، چندین مرتبه می‌بیند که امیرالمؤمنینﷺ در ساعت‌های معینی به یک خانه کوچک قدیمی می‌رود[۳]، و پس از مدتی از آن خانه خارج می‌شود، طلحه تعجب می‌کند و روزی چند لحظه بعد از بیرون آمدن امیرالمؤمنینﷺ به آن خانه می‌رود و پیرزنی را در آن خانه می‌بیند که بر اثر پیری چشمانش کم‌بینا و تقریباً زمین‌گیر شده است[۴] و وقتی از اوضاع و احوال او سؤال می‌کند پیرزن می‌گوید: «از بیت‌المال زندگی من تأمین می‌شود ولی مدتی بر اثر پیری و ناتوانی وضع نظافت منزل خیلی بد بود[۵] و از چندی قبل مردی عادت کرده است که هر روز در ساعت معینی به منزل من می‌آید و منزلم را جارو می‌کند و ظرف‌ها را می‌شوید و بیرون می‌رود و چند مرتبه به او گفته‌ام تو کیستی سکوت کرده است[۶]».

۴ـ ابوسلامه می‌گوید[۷]: روزی امیرالمؤمنینﷺ را دیدم که جمعی از زنان و مردان که از یک حوض وضو می‌گرفتند آن‌ها را با ضربت تازیانه متفرق نمود[۸] وقتی مرا دید فریاد زد: ای ابوسلامه! گفتم بفرما در خدمت هستم، در جواب گفت نخیر نه حاضری، و نه در خدمت مسلمانان هستی، مگر من به تو دستور ندادم که دو حوض، یکی مخصوص مردان و دیگری مخصوص زنان، بسازید!![۹] سپس به علی مرتضیﷺ رسید و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۶.

[۳]ـ اخبار عمر، ص۳۷۱، به نقل از الحیله، ج۱، ص۴۸ و حیاه الحیوان، ص۵۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، ص۳۷۱، به نقل از الحیله، ج۱، ص۴۸ و حیاه الحیوان، ص۵۷.

[۷]ـ اخبار عمر، ص۳۴۱، به نقل از ابن الجوزی، ص۴۱.

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

به او گفت: «امروز در حرم چندین نفر را تازیانه زده‌ام و نگرانم که خدا به شدت مرا مواخذه کند». علی مرتضی رضی‌الله‌عنه گفت[۱]: «ابداً نگران نباشید زیرا تو مانند شبانی هستی که باید در هر حال مردم را تأدیب نمایید».[۲]

۵ـ امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه به وضع همه خانواده‌هایی که مردان آن‌ها در جبهه‌های جنگ یا در خارج شبه‌جزیره انجام وظیفه می‌کنند، رسیدگی می‌کند و هر چند گاهی شخصاً به در آن‌ها می‌آید و می‌پرسد چه کار[۳] دارید، و به آن‌ها می‌گوید اگر می‌خواهید چیزی را بخرید بچه‌ها را با من به بازار بفرستید تا چیزی که می‌خواهید من برایتان بخرم مبادا مغبون شوید و بسیار دیده می‌شود که جمعیت زیادی از بچه‌های دختر و پسر با قطیفه‌های خویش به دنبال امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه به بازار می‌روند و امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه اجناس سفارش شده را برای آن‌ها خریده و آن‌ها را[۴] به منزل برگردانیده است.

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه کار پست‌خانه را برای مسلمانان انجام می‌دهد

هم چنین نامه‌هایی از راه درو برای این خانواده‌ها می‌آید فاروق رضی‌الله‌عنه شخصاً این نامه‌ها را به خانه‌ها می‌رساند[۵] و به آن‌ها می‌گوید مردان شما هم در شهر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستید[۶]، اگر کسی نیست که نامه‌ها را برای شما بخواند، از در نزدیک شوید تا نامه‌ها را عیناً برای شما بخوانم[۷] آن گاه به آن‌ها می‌گفت نامه‌رسان‌ها در هر هفته روز فلان و روز فلان نامه‌های شما را به مقصد می‌برند، این کاغذ و این دوات و اگر کسی نیست جواب نامه‌های شما را بنویسد از در نزدیک شوید و در پشت درها هر چه می‌خواهید

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۴۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۴۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴ و سراج الملوک، ص۱۰۹ به نقل اخبار عمر، ص۳۶۶.

[۴]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴ و سراج الملوک، ص۱۰۹ به نقل اخبار عمر، ص۳۶۶.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

بگویید تا من در جواب نامه‌ها برایتان بنویسم.[۱] آن گاه نامه‌ها را جمع می‌کرد و برای شوهران آن‌ها می‌فرستاد و به همین جهت مسلمانان لقب (اَبوالعَیال یعنی پدر خانواده‌ها) به امیرالمؤمنین‌ﷺ داده بودند.[۲]

امیرالمؤمنین‌ﷺ در وظایف شهربانی

۱ـ امیرالمؤمنین‌ﷺ شبی در حال گردش در کوچه‌های شهر در پشت دیواری صدای زن و مردی را شنید،[۳] و احساس کرد جرمی در حال تکوین است و از دیوار حیاط بالا رفت دید کوزه‌ای از شراب در کنار این زن و مرد است و بر آن‌ها فریاد کشید[۴]: «ای دشمنان خدا خیال کردید خدا اسرار جرم شما را فاش نخواهد کرد» و آن مرد که او را می‌شناسد با یک حالتی از پررویی خطاب به او می‌گوید: ای امیرالمؤمنین ما از یک جهت خدا را نافرمانی کرده‌ایم ولی تو از سه جهت خدا را نافرمانی کرده‌ای[۵]:

۱ـ خدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ۱۲] جاسوس فاش کردن اسرار منازل اشخاص نشوید» و تو به درون منزل شخصی ما نفوذ کرده‌ای و از اسرار پشت چهار دیواری ما تجسس به عمل آورده‌اید.

۲ـ خدا می‌فرماید: ﴿وَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِنۡ أَبۡوَٰبِهَاۚ﴾ [البقرة: ۱۸۹] و از درها وارد منزل‌ها بشوید» و تو بر بالای دیوار وارد منزل ما شده‌ای.

۳ـ خدا می‌فرماید: ﴿لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ﴾ [النور: ۲۷] یعنی به خانه‌هایی که خانه‌ها شما نیستند، وارد نشوید مگر این که خود را معرفی کرده و سلام بر ساکنین آن‌ها می‌کنید» و تو بدون مقدمه وارد منزل

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ موسوعه عقاد، عبقریات، ص۴۳۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

ما[۱] شده‌ای. امیرالمؤمنینﷺ می‌گوید: همه این‌ها را قبول دارم، ولی تو حرفی بزن[۲] که من از جرم تو صرف‌نظر کنم، آن مرد می‌گوید عهدالله باشد که دیگر هرگز به مشروب نزدیک نشوم، و امیرالمؤمنینﷺ او را می‌بخشد.[۳]

۲ـ روزی امیرالمؤمنینﷺ در حال نظارت بر شهر، زنی را دید که با وضع زننده‌ای خود را آرایش کرده[۴] و با لباس زرق و برق و با یک حالتی از خودنمایی به جایی می‌رود، امیرالمؤمنینﷺ از مشاهده این وضع شدیداً عصبانی گردید و پرسید این زن کیست، گفتند به اجازه شوهرش به منزل یکی از خویشانش می‌رود[۵]، دستور داد آن زن و هم چنین شوهرش را احضار کنند تا هر دو را مجازات کنند ولی هر دو خود را مخفی کردند و آن‌ها را نیافتند[۶]، امیرالمؤمنینﷺ همان روز بر بالای منبر این بی‌بند و باری را به شدت انتقاد کرد و با حالتی از عصبانیت و تهدید خطاب به مردم چنین گفت: «به هیچ وجه برای مسلمانان قابل تحمل نمی‌باشد که زنی برای رفتن به خانه پدرش یا خانه[۷] خویشانش خود را آرایش کند و در لباس زرق و برق و با حالتی از خودنمایی[۸] در کوچه‌ها ظاهر شود و موجب بروز فساد و شایعه‌های ناروا گردد و اکیداً توصیه به شما می‌کنم که آرایش زن‌ها فقط در منازل خود و برای شوهران آن‌ها باشد[۹] و زنانی که از منزل خارج می‌شوند با لباس ساده[۱۰] و بدون آرایش در کوچه‌ها ظاهر شوند.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ عبقریه عمر، عقاد، ص۴۳۴.

[۴]ـ الفایق، ج۱، ص۳۵۱، به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

۳ـ در تاریکی‌های اول شب در حالی که امیرالمؤمنینﷺ بر اوضاع شهر نظارت می‌کرد، زن انصاری را دید که یک مشک آب بر دوش گرفته و به منزل برمی‌گردد[۱]، امیرالمؤمنینﷺ از او پرسید: چرا در این موقع شب از منززل خارج شده‌ای؟ زن انصاری گفت: بچه‌های خردسالی دارم که روزها بیدار هستند و نمی‌توانم آن‌ها را در منزل به جا بگذارم و کسی را هم ندارم که مرا یاری کند، امیرالمؤمنینﷺ مشک آب را از او گرفت و بر دوش خود نهاد[۲] و به منزل آن زن رسانید، سپس به او گفت فردا پیش عمر برو تا کنیزی برای همکاری با تو، به تو بدهد، آن زن گفت: از کجا دست من به او می‌سد امیرالمؤمنینﷺ گفت: ان‌شاءالله[۳] او را پیدا می‌کنی و آن زن فردای همان شب به محل کار امیرالمؤمنینﷺ رفت و با کمال تعجب مشاهده کرد که امیرالمؤمنینﷺ همان مردی است که شب گذشته مشک آب او را به دوش کشیده است و از احساس خجالتی می‌خواهد از محل دور شود ولی امیرالمؤمنینﷺ او را دید و فریاد کشید بیا و کنیزی را برای همکاری به او می‌دهد[۴].

۴ـ روزی فاروقﷺ در حال نظارت بر معابر و گذرگاه‌ها زن و مردی را دید که به گرمی با هم گفتگو می‌کنند[۵]، فاروقﷺ تازیانه‌ای بر آن مرد می‌زند[۶] و به او می‌گوید: «تو با این زن در معابر عمومی چرا گفتگو می‌کنی؟» آن مرد می‌گوید ای امیرالمؤمنینﷺ من شوهر این زن هستم. امیرالمؤمنینﷺ می‌گوید: چرا در وسط همین معبر با هم ایستاده‌اید و با هم حرف می‌زنید و موجب می‌شود که مردم تصورات ناروا درباره شما داشته باشند؟ آن مرد می‌گوید: ای امیرالمؤمنینﷺ همین حالا وارد این شهر شده‌ایم و با هم مشورت می‌کردیم که کجا منزل داشته باشیم،

[۱]ـ سراج الملوک، ص۱۰۷ و ریاض النضره، ج۲، ص۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۶۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

[۶]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه تازیانه[۱] را به دست او داد که پس تو انتقام این تازیانه را از من بگیر ولی بعد از سه مرتبه درخواست مصرانه امیرالمؤمنین رضی الله عنه آن مرد او را[۲] در راه خدا بخشید.

۵ـ شبی امیرالمؤمنین رضی الله عنه همراه عبدالرحمن[۳] بن عوف در حال نظارت بر اوضاع شهر، کاروانی را دید که تازه به محلی (مصلی) رسیده است، امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: «اهل کاروان که خسته و کوفته هستند حتماً می‌خوابند و باید من و تو امشب از این کاروان نگهبانی کنیم و وقتی در حال نگهبانی از کاروان سرگرم نماز و دعا و مناجات شدیم[۴] از دور صدای گریه طفلی به گوش رسید امیرالمؤمنین رضی الله عنه خود را به آن خانه رسانید و به مادرش گفت: از خدا بترس و نگذار این طفل گریه کند و همان توصیه را به مادرش کرد و در آخر شب که باز صدای گریه آن طفل به گوش رسید امیرالمؤمنین رضی الله عنه رفت مادرش را صدا کرد و به او گفت: «راستی تو مادر بدی هستی که امشب بچه تو این قدر گریه کرد!» آن زن گفت: گریه بچه به این علت است که می‌خواهم او را از شیر بگیرم. امیرالمؤمنین رضی الله عنه[۵] گفت: چرا او را از شیر می‌گیری مگر چند ماه دارد، زن گفت: بیش از شش[۶] ماه ندارد ولی امیرالمؤمنین رضی الله عنه تنها جیره نقدی و غیرنقدی را به بچه‌هایی می‌دهد که شیر مادر را نخورند، امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: ای بلا بر تو، بی‌موقع این کار را نکنید[۷] و برای جماعت نماز صبح به مسجد برگشتیم و امیرالمؤمنین رضی الله عنه از مشاهده این وضع به حدی متأثر گشته بود که از شدت تأثر به درستی قادر به ادای کلمات نماز نبود[۸] و پس از سلام دادن نماز بلافاصله فریاد

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۷، سامرات، ج۲، ص۴۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۰.

[۴]ـ همان

[۵]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۷، سامرات، ج۲، ص۴۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۰.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

زد: «یا بُؤْ سالِعُمَرَ![1] ای بیچاره عمر!»

چه قدر بچه‌های مسلمانان را کشته است! سپس به منادی دستور داد که در شهر اعلام کند از این تاریخ به بعد جیره نقدی و غیرنقدی بچه‌ها از روز تولد منظور می‌گردد[2] و بی‌موقع بچه‌ها را از شیر نگیرید و دستور داد این مطلب به تمام جهان اسلام بخش‌نامه شود.

۶ـ اسلم می‌گوید: امیرالمؤمنین‌ﷺ، شبی مرا همراه خود به (حَرّة واقم) در حومه شهر برد، و در شش کیلومتری شهر که به (صرار) رسیدیم شعله‌های آتشی را از دور مشاهده کردیم[3]، امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: «شاید کاروانی که سرما و تاریکی شب مانع حرکت آن‌ها بوده باشند در آن جا مانده‌اند، بیا خود را به آن‌ها برسانیم و وقتی به آن جا رسیدیم مشاهده کردیم زنی با چند بچه قد و نیم قد در آن جا دیگی بر آتش گذاشته و بچه‌ها در حالتی از انتظار در اطراف آن گریه[4] می‌کنند امیرالمؤمنین‌ﷺ بعد از سلام از احوال آن‌ها سؤال کرد آن زن گفت: به علت سرما و تاریکی شب نتوانستیم به شهر برسیم و در این جا ماندیم، پرسید: این بچه‌ها چرا گریه می‌کنند؟ در جواب گفت: گرسنه‌اند[5]، پرسید: این دیگ چیست؟ در جواب گفت: جز آب چیز دیگری در آن نیست که می‌خواهم آن‌ها در امیدواری بخوابانم و خدا در بین ما و در بین عمر حکم کند. امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: رحمت خدا بر تو، عمر چه طور بداند که شما در چنین حالی هستی؟ آن زن گفت: چرا حکومت ما را در دست می‌گیرد اگر به حال همه ما آگاهی ندارد[6]؟ امیرالمؤمنین‌ﷺ با اشاره به من گفت: برخیز برویم و هر دو شتابان آمدیم تا محل آردخانه (بیت‌الدقیق) رسیدیم، امیرالمؤمنین‌ﷺ یک عدل آرد و یک ظرف بزرگ پیه را بیرون آورد و گفت: زود باش این‌ها را بر دوش من بگذار، گفتم

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰ و ابن الجوزی، ص۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۲.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

بگذار من آن‌ها را بر دوش بکشم. گفت: ای بی‌مادر! مگر روز آخرت، تو بار گناهان مرا بر[1] دوش می‌کشی ناچار آرد و پیه را بر دوش امیرالمؤمنین ﷺ[2] گذاشتم و شتابان به آن محل رفتیم و امیرالمؤمنین‌ﷺ کوله‌بار خود را بر زمین نهاد و دیگ را خالی کرد و قسمتی آرد و پیه را در آن ریخت و در حالی که دیگ را بر آتش می‌گذاشت گفت: «می‌خواهم غذای حریره را برایتان درست کنم و ضمن به هم زدن آرد و پیه نیز در آتش زیر دیگ چنان فوت می‌کرد که زبانه‌های دود آتش در میان موهای[3] ریش او بیرون می‌آمدند تا آن غذا را به خوبی پخت. سپس گفت: ظرف‌ها را بیاورید و در میان خنده و شادی بچه‌ها کم‌کم غذا را در ظرف‌ها می‌ریخت و سرد می‌کرد و به بچه‌ها می‌داد تا عموماً سیر شدند وبقیه آرد و پیه را برای آن زن به جا گذاشت و برخاستیم که به شهر برگردیم و شنیدیم که آن زن زیر لب می‌گفت: «خدا پاداش خیر به این مرد بدهد که از امیرالمؤمنین‌ﷺ[4] خیلی بهتر است».

۷ـ شبی امیرالمؤمنین‌ﷺ در حال نگهبانی از شهر در یک فضای خالی خیمه مویی را دید[5] که شب گذشته این خیمه را در آن جا ندیده بود و وقتی نزدیک‌تر شد ناله زنی را شنید که مردی بر بالینش نشسته بود امیرالمؤمنین پس از سلام پرسید: کیستی؟ در جواب گفت: مرد صحرانشین[6] هستم و به شهر آمده‌ام که امیرالمؤمنین‌ﷺ به من کمک مالی بکند. گفت: این ناله‌ای که می‌شنوم چیست؟ در جواب گفت: رحمت خدا بر تو باد، برو دنبال[7] کارت، امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: خواهش می‌کنم بگو این ناله

---

[1]ـ همان

[2]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰ و ابن الجوزی، ص۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۳.

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ عقد الفرید، ص۹۸ و سامرات،، ج۲، ص۴۹ و ابن الجوزی، ص۷۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[6]ـ همان

[7]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۶ و ابن الجوزی، ص۷۳ و سامرات، ج۲، ص۴۹ و عقد الفرید، ص۹۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

چیست؟ آن مرد گفت: زنم در حال زایمان[1] است، پرسید: خوب کسی در نزد او هست؟ گفت: خیر کسی نیست. امیرالمؤمنینؓ فوراً به منزل خود برگشت و به همسرش (ام کلثوم دختر علی مرتضیؓ) گفت: «آیا کار بسیار خیر و ثوابی که خدا نصیب تو کرده است، انجام می‌دهی؟» ام کلثوم گفت: چه کاری؟ امیرالمؤمنینؓ گفت: «اگر تو بخواهی[2] بلی حاضرم» ام کلثوم همراه وسایل زایمان، از قبیل کهنه‌ها و پارچه‌های تازه و روغن و آرد و حبوبات و دیگ و غیره، به دنبال امیرالمؤمنینؓ به آن خیمه رفتند ام کلثوم به نزد زن و فاروقؓ به نزد مرد رفت و در همان حالی که امیرالمؤمنینؓ با آن مرد مشغول پختن غذا بودند ام کلثوم صدا زد: ای امیرالمؤمنین به او مژده بدهید که خدا نوزاد پسر به او[3] عطا کرده است، مرد صحرانشین که کلمه امیرالمؤمنین را شنید[4]، وحشت‌زده گردید و می‌خواست از او دور شود ولی امیرالمؤمنینؓ به او گفت: تو آرام بنشین[5]، آن گاه خودش دیگ غذای پخته را از دم در به ام کلثوم داد و گفت: این زن را از این غذا سیر کنید و سپس آن را گرفت و جلو مرد گذاشت و به او گفت: تو امشب بیدار بودی و خیلی گرسنه هستی تا سیر می‌شوی از غذا میل کن[6] سپس به ام کلثوم گفت: برخیز برویم و به هنگام رفتن به آن مرد گفت: فردا بیا پیش من تا به زندگی تو رسیدگی کنم و فردا آن مرد به نزد امیرالمؤمنینؓ رفت و امیرالمؤمنینؓ هم برای زن و شوهر و هم برای فرزند[7] نوزادشان جیره نقدی و جیره غیرنقدی سالیانه مقرر نمود.

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۶ و ابن الجوزی، ص۷۳ و سامرات، ج۲، ص۴۹ و عقد الفرید، ص۹۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[6]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۶ و ابن الجوزی، ص۷۳ و سامرات، ج۲، ص۴۹ و عقد الفرید، ص۹۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[7]ـ همان

۸ـ روزی امیرالمؤمنین ﷺ بعد از بازدید از مزرعه‌ای در حومه شهر تنها به شهر برمی‌گشت و مرد جُهَینی[۱] (یکی از قبایل) که بار الاغش از سنگینی کج شده بود به او گفت: ای مرد در راست کردن بار این الاغ به من کمک کن و بعد از راست کردن بار پرسید: تو کیستی؟ گفت: من عمر امیرالمؤمنین[۲] هستم.

امیرالمؤمنین ﷺ در نگهداری از اموال مردم (بیت‌المال)

۹ـ در یکی از روزهای گرم تابستان هیئتی از عراق که احنف بن قیس نیز همراه آن‌ها بود، امیرالمؤمنین ﷺ را در حالی ملاقات کردند که سر خود را در کهنه عمامه‌ای پیچیده و شتری از شتران بیت‌المال را قطران می‌مالد[۳] و مداوا می‌کرد، و به احنف گفت: لباست را بیرون بیاور و بیا در مداوا کردن این شتر که حق یتیم و بیوه‌زن‌ها و فقرا در آن است با امیرالمؤمنین ﷺ همکاری کن، یک نفر که در آن جا بود گفت: «خدایت بیامرزدت ای امیرالمؤمنین! چرا به یکی از برده‌های زکات دستور نمی‌دهی که به جای تو این کار را انجام دهد[۴]» امیرالمؤمنین ﷺ در همان حالی که قطران بر شتر می‌مالید گفت: «مگر از من و احنف کسی برده‌تر هم هست؟ بدانید که هر کس که فرمانروای مسلمانان باشد، از حیث و خدمت و اخلاص و امانت بر او همان وظایف واجب است که برده‌داران از برده‌های خویش می‌خواهند[۵].

۱۰ـ علی مرتضی ﷺ می‌گوید: روزی فاروق را دیدم که وحشت‌زده در راهی می‌دوید گفتم: ای امیرالمؤمنین چه شده به کجا می‌روی؟ در جواب گفت: شتری از شترهای زکات فرار کرده[۶] می‌خواهم او را برگردانم، گفتم: «کسی را که بعد از تو حکومت را در دست می‌گیرد، چه قدر به سختی انداخته‌اید» در جواب گفت: «قسم به

---

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۶۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۶۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۱.

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۶۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۱۴۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۹.

کسی که محمدﷺ را به پیامبری برانگیخت، اگر بزغاله‌ای[۱] در کنار فرات ضایع گردد در روز قیامت عمر مؤاخذه می‌شود».

۱۱ـ امیرالمؤمنینؓ همراه علی مرتضیؓ[۲] و عثمان ذی‌النورینؓ به محل نگهداری شترهای زکات رفتند. عثمانؓ در سایه‌ای نشست و قلم و دوات در دست و می‌نوشت و علیؓ هم بر سر او ایستاده بود و آن چه امیرالمؤمنینؓ می‌گفت برای عثمانؓ دیکته[۳] می‌کرد و امیرالمؤمنینؓ در زیر آفتاب بسیار گرم در حالی که پیراهن سیاه پوشیده و سرش را با عبایش بسته بود به این طرف و آن طرف می‌شتافت و رنگ و دندان و چگونگی یکایک آن‌ها را پیدا می‌کرد و برای ثبت در دفتر اموال مردم آن‌ها را به علی مرتضیؓ می‌گفت و علیؓ در حالی که از قدرت کار و اخلاص و امانت‌داری[۴] امیرالمؤمنینؓ به تعجب آمده بود به عثمانؓ گفت: مگر نشنیده‌ای[۵] سخن دختر شعیبؑ در کتاب خدای عزوجل ﴿يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦﴾ [القصص: ٢٦] «ای پدر (این مرد را) به کارگری انتخاب کن و بهترین کسی که باید به کارگری انتخاب کنی مردی است که هم نیرومند و هم اهل امانت باشد» و علی مرتضیؓ[۶] در حالی که به امیرالمؤمنینؓ اشاره می‌کرد گفت: «همین است مرد نیرومند و اهل امانت[۷]».

۱۲ـ عثمان بن عفان در محل[۸] عالیه (حومه شهر) در کنار پنجره اتاقش نشسته بود و در میان امواج گرمای شدید در صحرا مردی را دید که دو شتربچه را سوق

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۹ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[۳]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۹ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۹ و ابن عساکر خطی و اسد الغابه، ج۴، ص۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۲.

می‌دهد، عثمان با خود گفت: آخر چه می‌شد اگر این مرد صبر می‌کرد تا هوا کمی خنک‌تر می‌گردید[۱] آن گاه به این صحرا می‌آمد و وقتی نزدیک‌تر شد به خدمتکارش گفت: نگاه کن این مرد کیست؟ در جواب گفت: مردی را می‌بینم که عبایش را عمامه کرده[۲] و در این گرمای شدید دو شتربچه را می‌راند و وقتی نزدیک‌تر شد خدمتکار را فریاد برآورد که امیرالمؤمنین رضي الله عنه است، عثمان فوراً از جای خودش برخاست[۳] و سرش را از در بیرون آورد و تهاجم امواج شدید گرما او را ناچار کرد که سرش را عقب ببرد و در این هنگام امیرالمؤمنین رضي الله عنه از مقابل او رد می‌شد و عثمان پرسید که چرا در چنین ساعتی از منزل بیرون آمده‌ای[۴]؟ در جواب گفت: این دو شتربچه از گله‌های شتر زکات به جا مانده‌اند و از ترس این که گم شوند و آواره صحرا گردند و در حضور خدا مؤاخذه شوم آن‌ها را به گله شترها در چراگاه می‌رسانم، عثمان گفت: حالا بیا زیر این سایه و آب سرد هم داریم در جواب گفت: تو به زیر سایه‌ات[۵] برگرد، عثمان گفت: کفایت من و تو همه چیز در این جا هست بیایید. در جواب گفت: تو به زیر سایه‌ات برگرد و شتربچه‌ها را نهیب داد و به سوی چراگاه در قلب صحرای سوزان روان[۶] گردید و عثمان زیر لب می‌گفت: «راستی مرد نیرومند و امین همین است».

امیرالمؤمنین رضي الله عنه معتقد بود او با داشتن این عنوان برده[۷] تمام مسلمانان و کارمند تمام وقت اتباع کشور وسیع اسلام است و باید تمام وقت خود را (جز اوقات عبادت و

---

[۱]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۹ و ابن عساکر خطی و اسد الغابه، ج۴، ص۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۹ و ابن عساکر خطی و اسد الغابه، ج۴، ص۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۲ و ۳۵۳.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ ابن الجوزی، ص۶۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۱.

غذا خوردن و کمی استراحت و خواب) در کار مسلمانان مصروف نماید[۱]

امیرالمؤمنین‌ﷺ چرا این همه کار اضافی می‌کرد؟ و چرا زندگیش این قدر ساده و همراه قناعت بود؟

و هم چنین معتقد به این که اگر زندگی ساده و همراه قناعت و در حد زندگی طبقه سوم جامعه پا را فراتر نهد علاوه بر این که از راه و روش پیامبر ﷺ و ابوبکرﷺ منحرف[۲] می‌شود، به همان اندازه هم از خوشی‌های دنیای دیگرش کسر می‌گردد[۳]، ولی این دو خصلت را (کار اضافی و زندگی قانعانه) مخصوص خود می‌دانست و نه تنها کسی را به این دو خصلت مجبور نمی‌کرد بلکه در بالا بردن زندگی مردم[۴] و مرفه کردن زندگی کارمندان حکومت سعی بسیار می‌کرد و علاوه بر این که هر سال حقوق و مستمری آن‌ها را تا پنجاه درصد اضافه می‌کرد هرگاه می‌دید اضافه بر کارهای خویش وظایفی را انجام داده‌اند مبلغ زیادی را به عنوان اضافه‌کار[۵] به آن‌ها می‌داد.

فاروقﷺ هیچ امتیازی برای افراد خانواده خویش قائل نشد

امیرالمؤمنینﷺ در اجرای عدالت اجتماعی هم چنان که از بروز فئودالیزم و سرمایه‌داران استثمارگر و دیوان‌سالاری و بروکراسی اداری به شدت جلوگیری نمود هم چنین از پیدایش تشکیلات درباری به کلی جلوگیری به عمل آورد و در تمام دوران خلافت خود نه تنها هیچ امتیازی به افراد خانواده خود و به خویشان و وابستگان خود نداد، بکله آن‌ها را بیش از دیگران به تخلف در مقررات می‌ترساند[۶] و در اجرای قوانین مجازات با آن‌ها هم چون دیگران عمل می‌نمود، و هرگاه می‌خواست مردم را از کاری منع کند اول افراد خانواده و وابستگان خود را جمع می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: «مردم

---

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۶۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۱.

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۲۵، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۳.

[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۰۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۴.

[۴]ـ اشتراکیه عمر، شبلی، ج۱، ص۲۵۳.

[۵]ـ منتخب کنز العمال، ج۴، ص۳۹۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۱۹.

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۶ و ابن سعد، ج۱، ص۲۰۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۲.

طوری به شما نگاه می‌کنند که پرندگان به گوشت نگاه می‌کنند[۱] و اگر شما از مقررات تخلف کردید آن‌ها نیز تخلف می‌کنند و اگر شما پرهیز کنید آن‌ها نیز پرهیز می‌کنند، و قسم به خدا هر یک از شما مرتکب کار خلافی بشود، چند برابر او را مجازات خواهم کرد[۲]، چون او خود را به من نزدیک می‌داند، حالا هر کس می‌خواهد تخلف نماید و هر کس می‌خواهد از تخلف پرهیز کند[۳]».

و مثال‌های زیر نشان می‌دهد که افراد خانواده امیرالمؤمنین ﷺ و وابستگان او مشمول همه قوانین مجازات‌ها بوده‌اند و برای هیچ گونه سودجویی مجاز نبوده‌اند.

۱ـ عبدالله بن ارقم می‌گوید[۴]: «به امیرالمؤمنین ﷺ گفتم مقدار زیادی از طلا و نقره و زینت‌آلات جلولا در امانت من می‌باشد تکلیف آن‌ها را روشن نمایید و وقتی آن‌ها را در انبانی جلو چشم او گذاشتم و او با چشم عبرت به آن‌ها نگاه می‌کرد[۵]، یکی از پسرانش[۶] وارد شد و از پدرش خیلی التماس کرد که یکی از انگشتری‌ها را به او بدهد، فاروق ﷺ به او گفت: برو پیش مادرت گندم بریان به تو بدهد[۷] و هر چه التماس کرد فایده‌ای نداشت و همه را به بیت‌المال فرستاد»[۸].

۲ـ مُعَیقِب[۹] نگهبان بیت‌المال، روزی کف بیت‌المال را جارو می‌کرد در میان خاک و غبار درهمی را یافت[۱۰] و آن را به پسر خردسال امیرالمؤمنین ﷺ داد، و پس از چند

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۹۲ و منهج‌القاصدین، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۵.

[۵]ـ ابن الجوزی، ص۹۲ و منهج القاصدین، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۵.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ ابن الجوزی، ص۹۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۹.

[۱۰]ـ همان

لحظه فرستاده امیرالمؤمنینؓ در حالی که همان درهم را در دست[۱] داشت شتابان به نزد معیقب آمد و گفت: امیرالمؤمنینؓ تو را می‌خواهد و معیقب با ترس و دلهره به نزد امیرالمؤمینؓ رفت و امیرالمؤمنینؓ در حالی که خشم بر چهره اش ظاهر شده بود بر معیقب فریاد کشید[۲] تو از من چه می‌خواهی و در درون تو نسبت به من چه عقده‌ای هست؟ تو می‌خواهی در روز قیامت در مورد این درهم امت محمد ﷺ را طرف دعوی من قرار دهی[۳]؟

۳ـ داماد[۴] امیرالمؤمنینؓ آمد و با اشاره و کنایه از امیرالمؤمنینؓ خواست که از بیت‌المال مبلغی را برای او حواله کند تا لباس را برای همسرش (دختر امیرالمؤمنینؓ) و خوراک و لباس را برای فرزندانش (نواده‌های امیرالمؤمنینؓ) بخرد[۵]، امیرالمؤمنینؓ در حالی که شدیداً عصبانی شده بود و این جمله را تکرار می‌کرد «تو می‌خواهی من به صورت یک شاه خائن[۶] به حضور خدایم برسم!» او را از منزل بیرون کرد، ولی پس از چند[۷] روز دیگر، از دارایی شخصی خویش کمک‌هایی به او کرد و او را دلجویی نمود[۸].

۴ـ امیرالمؤمنینؓ بر تقسیم قواره‌های حریر[۹] و پشم کمیاب در بین زنان اهل مدینه نظارت داشت و یک قواره باقی مانده بود که خیلی زیبا و مرغوب و قیمتی بود[۱۰]، حاضرین پیشنهاد کردند که این قواره را به همسرت ام کلثوم (دختر علی مرتضیؓ و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ ابن الجوزی، ص۵۷، و الریاض النضره، ج۲، ص۳۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۸.

[۱۰]ـ همان

از نواده‌های[۱] پیامبر ﷺ بدهید امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «نه (ام سلیط) بیشتر شایسته این پارچه است زیرا او با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرد، و در اثنای غزوه احد مشک‌های آب را برای مجاهدین می‌آورد[۲]».

۵ـ حفصه ام المؤمنین[۳] و دختر امیرالمؤمنین ﷺ شنید که اموال بسیاری را برای امیرالمؤمنین ﷺ آورده‌اند، به نزد او رفت و به او گفت: «خداوند دستور داده که حق خویشاوندان رعایت[۴] شود تو از این اموال حق مرا رعایت کن» امیرالمؤمنین ﷺ گفت[۵]: «دخترم حق خویشاوندان را باید در اموال خودم رعایت کنم و این اموال مال من نیست و بلکه مال همه مسلمانان[۶] است که باید بالسویه به همه آن‌ها برسد تو می‌خواهی پدرت را مغبون و زیان‌خورده کنید و خویشانت را منفعت برسانی برخیز، حفصه برخاست و امیرالمؤمنین ﷺ چیزی به او نداد[۷].

۶ـ بانوی امپراتوری روم در جهت دلجویی از مقام امیرالمؤمنین ﷺ، توسط قاصد خود مقداری طلا و جواهرات گران‌بها را برای همسر امیرالمؤمنین ﷺ به ارمغان فرستاد[۸] و وقتی امیرالمؤمنین ﷺ به منزل برگشت پرسید: این چیست و از کجا به تو رسیده است؟ در جواب گفت: ارمغان بانوی امپراتوری روم است و نامه را هم به او نشان داد. امیرالمؤمنین ﷺ فقط یک دینار را (یک مثقال طلا) به همسرش داد و بقیه را به بیت‌المال مسلمین فرستاد[۹].

۷ـ ابوموسی اشعری، یک طاقه جانماز قیمتی را به طول یک ذراع و یک وجب برای

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۴.

[۹]ـ همان

همسر امیرالمؤمنینؓ[۱] (عاتکه) به ارمغان آورده بود، امیرالمؤمنینؓ به همسرش گفت: « این چیست و از کجا به تو رسیده است؟» جواب داد: ارمغان ابوموسی اشعری است، امیرالمؤمنینؓ جانماز را بر سر او کوفت و ابوموسی را احضار کرد و بر او فریاد زد و گفت: تو به چه مجوزی ارمغان برای زنان من آوردی؟ آن گاه جانماز را بر سر او کوفت و گفت: «ما به ارمغان‌ها ابداً نیاز نداریم[۲] آن را بردارید».

۸ـ عبدالله پسر امیرالمؤمنینؓ شتر لاغری را به قیمتی خرید و در چراگاه‌های عمومی آن را چرانید و پس از آن که چاق گردید آن را برای فروش به بازار[۳] آورد و امیرالمؤمنینؓ در حال نظارت بر بازار، آن را دید و پرسید: این شتر مال کیست؟ گفتند: مال عبدالله پسر امیرالمؤمنینؓ[۴] است، امیرالمؤمنینؓ در حالی که از دیدن این شتر چاق عصبانی شده بود، زیر لب می‌گفت: «به‌به شتر پسر امیرالمؤمنین[۵]!» آن گاه عبدالله را صدا کرد و به او گفت: این شتر چاق را از کجا به دست آورده‌ای؟ در جواب گفت: «شتر لاغری بود آن را با پول کمی خریدم[۶] و آن را به چراگاه عمومی فرستادم و مانند همه مسلمانان از این کار منفعت شرعی را منظور نموده‌ام[۷]» امیرالمؤمنینؓ گفت: آری مردم از شتر پسر امیرالمؤمنین نگهداری کنند و شتر پسر امیرالمؤمنین را آب بدهند!! ای عبدالله پسر عمر سرمایه‌ات را ببر و منفعت عایده را تحویل بیت‌المال مسلمانان[۸] بدهید.

فاروقؓ در راه گسترش عدالت در بین دوست و دشمن و کافر و مسلمان فرق نمی‌گذارد

---

[۱]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۲۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۹۲ و منهج القاصدین، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن الجوزی، ص۹۲ و منهج القاصدین، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۱۵.

عدالت فاروق رضی الله عنه حق را به ذی حق می‌رساند و برای او فرق نمی‌کند فرد ذیحق دوست یا دشمن و مسلمان یا کافر باشد، توجه فرمایید:

۱ـ ابی‌مریم[۱] سلولی، قبل از این که مسلمان شود برادر فاروق رضی الله عنه را شهید کرده بود و بعد از آن که مسلمان شد مانند دیگران برای کارهای خود به نزد فاروق رضی الله عنه می‌آمد روزی فاروق رضی الله عنه در حالی که با دیدن او به یاد شهادت تأثرانگیز برادرش افتاده بود به او گفت: «به خدا تو را دوست نمی‌دارم تا زمین خون ریخته را دوست می‌دارد[۲] (یعنی هرگز!)» ابومریم با خونسردی در جواب او گفت: تو با همین کینه ای که با من داری آیا حقی را از من منع[۳] می‌کنی یا بی‌دلیل مرا اذیت و آزار می‌کنی؟ فاروق رضی الله عنه گفت: خیر[۴]، ابومریم گفت: پس کینه و محبت امیرالمؤمنین برای من هیچ اهمیتی ندارد، و این زنان هستند که برای این نوع محبت‌های بی‌اثر تأسف می‌خورند[۵].

۲ـ امیرالمؤمنین رضی الله عنه اطلاع یافت که یهودیان[۶] بنی‌تَغلِب با استاندار منطقه خود (ولید بن عَقَبه) غالباً در حال نزاع و کشمکش به سر می‌برند و ولید از آن‌ها دل پرکینه‌ای دارد[۷]، امیرالمؤمنین رضی الله عنه در جهت احتیاط از این که ممکن است این استاندار در حال کینه و ناراحتی بر این یهودیان ستم روا دارد او را از مقام استانداری آن منطقه عزل و یک نفر دیگر را به جای او فرستاد[۸].

۳ـ (زیاد بن جدیر) از طرف امیرالمؤمنین رضی الله عنه مأمور جمع‌آوری عشور یکی از مناطق عراق بود و بدهی یک نفر عیسوی تَغْلِبی که هزار دینار بود به زیاد پرداخت نمود[۹] ولی

---

[۱]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۵۸ و البیان و التبین، ج۳، ص۴۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۵۴.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

هنوز سال بدهی تمام نشده بود از همان مرد عیسوی درخواست عشور نمود، و مرد عیسوی شکایت پیش امیرالمؤمنینرضی الله عنه آورد. امیرالمؤمنینرضی الله عنه در جواب او تنها یک کلمه گفت: «کَفی[۱] = کافی است» و مرد عیسوی به محل خود برگشت و خود را آماد کرد که یک هزار[۲] درهم دیگر را نیز به زیاد بدهد ولی بعد از مراجعت معلوم شد که پیش از او فرمان توبیخ‌آمیز امیرالمؤمنینرضی الله عنه در این زمینه به زیاد رسیده است که به هیچ وجه حق ندارد در سال بیش از یک مرتبه عشور از هیچ کس بگیرد و در صورت مشاهده تخلف شدیداً مجازات[۳] می‌گردد.

۴ـ روزی فاروقرضی الله عنه پیرمرد نابینایی را دید که به انتظار کمکی بر دری ایستاده بود امیرالمؤمنینرضی الله عنه وقتی اطلاع پیدا کرد که آن پیرمرد یهودی است[۴] به او گفت: «چرا به این روز افتاده‌ای؟» در جواب گفت: «از جزیه و از نیازمندی و از پیری بپرس» امیرالمؤمنینرضی الله عنه دست او را گرفت و مانند عصاکش[۵] او را به منزل خویش برد و از مال خود کفاف آن روز را به او داد سپس به بیت‌المال نوشت زندگی این پیرمرد یهودی و امثال او را تأمین کند و اضافه کرد که به خدا ما درباره آن‌ها بی‌انصافی کرده‌ایم بهره زندگی آن‌ها را در جوانی خورده‌ایم و در پیری آن‌ها را ول کرده‌ایم و زکات برای فقرا و مساکین است فقرا مسلمانان بی بضاعت و مساکین افراد بی‌بضاعت اهل کتاب می‌باشند و علاوه بر تأمین زندگی همه را از جزیه معاف[۶] کرد.

۵ـ امیرالمؤمنینرضی الله عنه در راه مسافرت به شام کوخ‌هایی را دید که افراد چندین خانواده[۷] با فقر و مسکنت در آن‌ها زندگی می‌کردند امیرالمؤمنینرضی الله عنه به همراهان خود گفت: چرا از بیت‌المال سر و سامانی به زندگی این‌ها داده نشده است؟ در جواب

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ عبقریات، ص۵۰۰ و ۵۵۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ عبقریات، ص۵۰۰ و ۵۵۴.

[۵]ـ همان

[۶]ـ عبقریه عمر، عقاد، ص۵۰۰.

[۷]ـ عبقریه عمر، عقاد، ص۵۵۴.

گفتند: این‌ها جُذامیان عیسوی هستند، امیرالمؤمنین رضي الله عنه گفت: «این‌ها انسان‌های بی‌بضاعت هستند و عیسوی و موسوی بودن مربوط به جهان دیگری است» و دستور مؤکدی صادر کرد که زندگی آن‌ها را از بیت‌المال تأمین نمایند[۱].

امیرالمؤمنین رضي الله عنه برای این که بتواند عدالت را در بهترین صورت گسترش دهد راه انتقاد از رفتار و کردار خود را برای تمام مسلمانان باز کرده بود و حتی برای انتقاد از رفتار و کردار خویش مردم را تحریک می‌کرد.

آزادی بی‌حد و حصر مسلمانان در انتقاد از امیرالمؤمنین رضي الله عنه

۱ـ حذیفه می‌گوید[۲]: «روزی به دیدار امیرالمؤمنین رضي الله عنه رفتم و او را غمگین و نگران دیدم و علت را پرسیدم در جواب گفت: «از این بابت نگرانم که مرتکب اشتباهی شده باشم و مسلمانان به خاطر رعایت مقام، اشتباه مرا گوشزد نکرده باشند[۳]، گفتم از این بابت نگران نباشید به خدا قسم هرگاه ببینم که از راه حق منحرف شده‌ای فوراً بر تو فریاد می‌کشیم تا تو را بر راه راست می‌آوریم[۴]. امیرالمؤمنین رضي الله عنه از شنیدن این جواب برق شادی بر چهره‌اش ظاهر گشت و گفت: «خدا را سپاسگزارم که هرگاه راه کج را گرفتم یارانی دارم که مرا بر راه راست می‌آورند[۵]».

۲ـ روزی امیرالمؤمنین رضي الله عنه بر بالای منبر گفت: ای جمعیت مسلمانان اگر من سرم به سوی دنیاپرستی[۶] (سرش را مایل کرده بود) مایل کنم، شما چه خواهید کرد؟ یکی از مسلمانان از جای خود بلند شد و در جواب او گفت: «ما هم به شمشیرهایمان می‌گوییم[۷] (اشاره به قطع گردن) این طور عمل کنند» امیرالمؤمنین رضي الله عنه گفت: «یعنی

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ منهاج القاصدین، ص۱۳۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۸.

[۷]ـ همان

گردن مرا می‌زنی[۱]؟!» در جواب گفت: «بلی گردن تو را می‌زنم[۲]» امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: «رحمت خدا بر تو باد و خدا را سپاس می‌کنم که در میان زیر دستانم افرادی هستند که هرگاه من راه را کج کردم مرا بر راه راست[۳] می‌آورند».

۳ـ امیرالمؤمنین‌ﷺ در میان[۴] انبوهی از مردم گفت: «مسلمانان این قدرت و توانایی را دارند که فرمانروایی و حکومت خود را به مردی از خودشان بسپارند که اگر به راه راست رفت از او پیروی کنند و اگر مردم را به انحراف کشانید او را به قتل[۵] برسانند و طلحه که حاضر بود گفت: «خوب بود بگویی اگر مردم را به انحراف کشانید او را عزل کنند نه این که بکشند» امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: «نه کشتن هم چنین زمامداری بهترین کیفر است تا جانشینان او عبرت بگیرند[۶]».

۴ـ روزی در میان جمعیت انبوهی مردی خطاب به امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: «از خدا بترس[۷]» و چند مرتبه این جمله را تکرار کند، یک نفر بر او فریاد کشید: «بس کن چه قدر می‌خواهی بدون دلیل امیرالمؤمنین‌ﷺ را اذیت کنی[۸]؟!» امیرالمؤمنین‌ﷺ به آن یک نفر گفت: «تو بس کن، بگذار مردم آزادانه[۹] حرف خود را بزنند، اگر مردم این نوع حرف‌ها را خطاب به ما نگویند هیچ[۱۰] خیری ندارند و اگر ما هم این نوع حرف‌های آن‌ها را قبول نکنیم خیری[۱۱] نداریم.

---

[۱]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ ابن اثیر، الکامل، ج۳، ص۱۶۰.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ الخراج، ص۱۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۴.

[۸]ـ همان

[۹]ـ الخراج، ص۱۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۴.

[۱۰]ـ همان

[۱۱]ـ همان

۵ـ امیرالمؤمنین رضی الله عنه همراه (جارود عبدی) از مسجد به سوی خانه رهسپار گردید و در عرض راه به زنی رسید و به او سلام کرد[۱] و آن زن پس از جواب دادن سلام گفت: «ای عمر بایست تا توصیه‌های کوتاهی به تو بکنم» امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت: بگو، آن زن گفت: «به یاد دارم که تو را (عُمَیر[۲] = عمر کوچک) می‌گفتند و در بازار عکاظ با جوانان کشتی می‌گرفتی و زمانه طوری شد که تو را عمر گفتند سپس زمانه طوری شد که تو را امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفتند، درباره زیردستانت از خدا بترسید و این را بدانید که هر کسی از مرگ بترسد هیچ کار خیری را به تأخیر نخواهد انداخت[۳]، جارود گفت: بس کن چه جرأتی دارید که این حرف‌ها را به امیرالمؤمنین رضی الله عنه می‌گویی؟! امیرالمؤمنین رضی الله عنه به جارود گفت: تو بس کن مگر تو نمی‌دانی این زن کیست؟ این زن خوله دختر[۴] حکیم است که خدا بر بالای همه آسمان‌ها حرف‌های او را شنید و به آن‌ها اهمیت داد و عمر چه کاره است که به حرف‌های او گوش ندهد[۵] (منظور عمر رضی الله عنه کلام خدای عزوجل ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ﴾ [المجادلة: ۱] بود که در مورد خوله نازل شده بود.

۶ـ عِمران پسر سواده[۶] می‌گوید: «نماز صبح را با امیرالمؤمنین رضی الله عنه خواندم که سوره اسراء را با سوره دیگر در نماز خواند و پس از خاتمه نماز به دنبال او راه افتادم، نگاهی به من کرد و گفت: گویی کاری به من داری؟ گفتم: بلی کاری به تو دارم، گفت: دنبال من بیا و وقتی وارد منزلش شد من هم به اجازه او وارد شدم، گفتم: «پندی دارم» گفت: «مرحبا به پندگوی[۷] سحرگاهان و شبانگاهان» گفتم: امتت بر چهار رفتار تو

---

[۱]ـ عقد الفرید، ص۲۱۶ و سامرات، ج۲، ص۱۰۳ و نهایه الادب، ج۳، ص۲۴۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ عقد الفرید، ص۲۱۶ و سامرات، ج۲، ص۱۰۳ و نهایه الادب، ج۳، ص۲۴۵ و مختصر منهاج القاصدین، ص۱۲۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۶.

[۶]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۳ و ۲۰۶۴.

[۷]ـ همان

عیب می‌گیرند، (در این هنگام امیرالمؤمنینﷺ سر تازیانه را به چانه نهاده و ته آن را به ران خویش تکیه داد) و گفت: بگویید. گفتم: «می‌گویند عمره را در ماه‌های حج احرام کرده‌ای در صورتی که پیامبرﷺ [۱] و ابوبکرﷺ چنین نکرده‌اند» در جواب گفت: «عمره در ماه‌های حج حلال است اما کسانی در ماه‌های حج عمره می‌کنند و آن را حج می‌پندارند و از حج که نوری از نورهای خداست محروم [۲] می‌مانند» گفتم درست گفتی آن گاه گفتم: مردم می‌گویند: «عمر متعه زنان را حرام کرده در صورتی که خدا روا داشته که با دادن یک مشت درهم تمتع گیریم و پس از سه روز جدا شویم»، در جواب گفت: «پیامبر خداﷺ به هنگام ضرورت آن را حلال کرد[۳]، آن گاه مردم به گشایش رسیدند و خبر ندارم که کسی از مسلمانان به آن عمل کرده باشد و بدان بازگشته باشد اکنون هر که می‌خواهد با دادن یک مشت درهم زنی را به نکاح خود درمی‌آورد و پس از سه روز (اگر نتوانست او را نگهداری کند) از راه طلاق از او جدا شود[۴] (بنابراین جایی برای متعه وجود ندارد) گفتم راست گفتی. گفتم: و کنیز را اگر فرزند آورد، بی‌آن که صاحبش او را آزاد کند، آزاد دانسته‌ای[۵]، در جواب گفت: حرمتی را به حرمتی پیوستم و جز نیکی نمی‌خواستم از خدا آمرزش می‌خواهم[۶].

گفتم: «از خشونت تو با مردم و رفتار تند و سخت‌گیرانه تو شکایت و شکوی دارند، در این هنگام امیرالمؤمنینﷺ تازیانه را برگرفت و دست بدان کشید و تا آخر بلند کرد[۷]، آن‌گاه گفت: من با پیامبرﷺ بر یک شتر رفتم در غزای (قَرْقَرة الکُدْر) با پیامبرﷺ بر یک شتر بودم، به خدا می‌چرانم و سیر می‌کنم، آب می‌دهم و سیراب می‌کنم با

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۳ و ۲۰۶۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

احمق خشونت[۱] می‌کنم مزاحم را توبیخ می‌کنم، از حرمت خویش دفاع می‌کنم، لجوج را می‌کشانم، رباینده را دنبال می‌کنم، توبیخ بسیار می‌کنم و کتک کمتر می‌زنم، عصا را بالا می‌برم اما با دست پس می‌زنم[۲]، اگر چنین نبود معذور نبودم».

عمران می‌گوید: «وقتی این سخن به معاویه رسید گفت: «به راستی مردی است مردم‌شناس!»»

۷ـ صدها قواره از پارچه‌های یمنی برای پوشاک مسلمانان وارد شده بود، و امیرالمؤمنین ﷺ، آن‌ها را یکی یکی[۳] بر مسلمانان تقسیم نمود و خودش نیز یکی از آن‌ها را برداشت و پس از چند روز در حالی که دو قواره از آن پارچه‌ها را یکی بر بالای دیگری پوشیده بود[۴] بر منبر ظاهر گردید و گفت: «رحمت خدا بر شما باد به من گوش بدهید» سلمان فارسی در حالی که از دیدن این دو قواره در لباس امیرالمؤمنین ﷺ به شدت عصبانی شده بود از جای خود برخاست و به امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «وَاللهُ لا نَسْمَعُ وَاللهُ لا نَسْمَعُ = به خدا گوش نمی‌دهیم به خدا گوش نمی‌دهیم[۵]» امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «ابوعبدالله چرا و چه کار خلافی را مرتکب شده‌ام». سلمان گفت: «تو در مورد تقسیم قواره‌ها خود را از ما برتر شمردی زیرا هر یک از مسلمانان یک قواره دادی و برای خودت دو قواره برداشته‌ای و در حالی که هر دو قواره را یکی بر بالای یکی پوشیده‌ای[۶] آمده‌ای ما را پند و اندرز می‌دهی!» امیرالمؤمنین ﷺ در میان جمعیت فریاد برآورد، کجا است عبدالله پسر عمر؟ عبدالله جواب داد: این جا هستم چه می‌فرمایی؟ امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «یکی از این دو قواره‌ها مال کیست؟» گفت:

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ریاض النضره، ج۲، ص۵۶ و ابن الجوزی، ص۱۲۷، به نقل اخبار عمر، ص۱۷۳ و خلافت و ملوکیت، ص۱۱۰.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

مال من است. امیرالمؤمنینؓ به سلمان گفت: ای[1] ابوعبدالله تو درباره من قضاوت عجولانه‌ای کرده‌ای، من پیراهن کهنه خود را شسته‌ام و جامه پسرم را تا خشک شدن پیراهنم عاریه گرفته‌ام، سلمان گفت: «حالا حرف‌هایت را بگو می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم».

۸ـ روزی امیرالمؤمنینؓ در خطبه جمعه گفت: «به هیچ کسی اجازه نمی‌دهیم که در عقد نکاح بیش از چهارصد درهم مهریه مقرر نماید[2]» یک زن پهن‌بینی و نازیبا از میان زنان فریاد برآورد: «تو حق نداری مهریه را به این مقدار محدود کنید[3]» امیرالمؤمنینؓ پرسید: «چرا مگر حرف نادرستی گفته‌ام؟» آن زن گفت: بلی حرف درستی نگفتی، زیرا قرآن می‌فرماید[4]: ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔا﴾ [النساء: ۲۰] اگر به یکی از زنان به عنوان مهریه به اندازه قنطار هم دادی (قنطار از قنطره[5] به معنی پل و به معنی ثروت هنگفتی است که پلی است برای گذشتن از جهان محرومان و ورود به جهان پر از رفاه و خوشی‌های ثروتمندان و برخی قنطار را چهل اوقیه طلا و حسن آن را هزار و دویست دینار (مثقال طلا شمرده‌اند) از این مهریه چیزی را برنداری» امیرالمؤمنینؓ با شنیدن این آیه فوراً دستور خود را پس گرفت و به مردم گفت: «این زن درست گفت و دستور من صحیح نبود[6]».

۹ـ روزی فاروقؓ امیرالمؤمنینؓ در حالی وارد مسجد پیامبر ﷺ شد که حسان بن ثابت شعرهای خود را برای جمعی می‌خواند، امیرالمؤمنینؓ بر او فریاد کشید: «از مسجد بیرون بروید مگر مسجد جای شعر خواندن[7] است؟» حسان بر او فریاد کشید: «من در همین جا در حضور کسی شعر خوانده‌ام که تو قابل مقایسه با او نیستی»

---

[1]ـ همان

[2]ـ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۶۷، به نقل خلافت و ملوکیت، ص۱۱۰ و عبقریات، عقاد، ص۶۸۰.

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ این توضیح از قاموس قرآن کلمه (قنطار) نقل گردیده است.

[6]ـ تفسیر ابن کثیر، ص۴۶۷، به نقل خلافت و ملوکیه، ص۱۱۰ و عبقریات، عقاد، ص۶۸.

[7]ـ اغانی، ج۴، ص۶ و العمده، ج۱، ص۱۵، به نقل اخبار عمر، ص۲۷۹.

امیرالمؤمنینﷺ سر خود را پائین انداخت[1] و دنبال کارش رفت.

۱۰ـ امیرالمؤمنینﷺ شنیده بود که عبدالله بن عباس (جوان بیست ساله) در غیاب او مطالب ناخوشایندی را گفته است روزی با او به بحث نشست و بعد از جر و بحث و جدل زیاد با یکدیگر درباره کسانی که استحقاق خلافت را دارند و کسانی که استحقاق خلافت[2] را ندارند امیرالمؤمنینﷺ گفت: «این مطلب درست است که تو گفته‌ای؟ قریش بر تو حسد برده‌اند و خلافت را جابرانه و ظالمانه از تو غضب کرده‌اند[3]!»

عبدالله بن عباس گفت: «این که گفتی ظالمانه[4] و جابرانه، آری این مطلبی است که همه خردمندان و بی‌خردان از آن آگاه هستند و این که گفتی حسادت عامل این ظلم و ستم بوده است این هم صحیح است زیرا ما فرزندان آدمﷺ هستیم و هم چنان که او مورد حسد واقع گردید، ما هم مورد حسادت[5] واقع شده‌ایم (با توجه به این که این جوان احساساتی از آزادی بیان سوءاستفاده کرده بود (البته اگر این روایت صحیح باشد!) و خلافت ابوبکرﷺ و عمرﷺ را بدون رضایت حتی یک نفر عمداً ظالمانه و جابرانه خوانده بود و در تشبیه خویش به آدمﷺ خود را به عنوان یک پیامبر ﷺ و ابوبکرﷺ و عمرﷺ را ابلیس (نعوذ بالله) نشان داده بود) امیرالمؤمنینﷺ در یک حالی از عصبانیت در جواب او گفت: «هیهات[6]، هیهات» این حرف‌ها چقدر از واقعیت دور هستند نه ما آن چنانیم و نه تو این چنین هستی که گفتی و بلکه دل‌های شما را ای بنی‌هاشم حسادت فراگرفته است (که از مقابله به مثل هم چیزی کمتر و از اشاره‌های زننده خالی بود) ولی ابن عباس حمله دومی را آغاز نمود و با یک عبارت طنزآمیز و

---

[1]ـ همان

[2]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۳ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۰ و ۲۰۶۱.

[3]ـ همان

[4]ـ تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۱ و ۲۰۶۲.

[5]ـ همان

[6]ـ تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۴ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۱ و ۲۰۶۲.

زننده گفت: «مواظب باش ای امیرالمؤمنین؆[1]! قلب مردمانی را به حسادت و آلودگی توصیف نکنید در حالی که خدا قلب آن‌ها را پاک و مطهر اعلام فرموده است و قلب پیامبر خدا ﷺ یکی از قلب‌های بنی‌هاشم[2] است» امیرالمؤمنین؆ می‌توانست بگوید: «بحث ما درباره خلافت و خطاب من با تو بود من گفتم قلب شما بنی‌هاشم حسادت دارد و حرفی که درباره خلافت و خطاب به تو گفته شود چه ربطی به رسول‌الله دارد که خدا او را به پیامبری همه جهانیان برگزیده است وانگهی قلب‌های افراد عادی بنی‌هاشم نیز عموماً پاک و مطهر نبوده‌اند، زیرا ابولهب خود از بنی‌هاشم بوده است اما امیرالمؤمنین؆ چون می‌دید که این جوان احساساتی از بحث آزادانه سوءاستفاده می‌کند و حرف‌ها او را تحریف و با اشاره و ایماء او را به کفر و بی‌ایمانی نسبت می‌دهد به او گفت: «برو در جای خودت بنشین به خدا من همو اره موقعیت تو را گرامی می‌دارم و کاری را دوست دارم که تو را مسرور و دلشاد کند[3]، ابن عباس به جای عذرخواهی گفت: «من بر شما و بر هر مسلمانی حقی را[4] دارم که هر کس آن را رعایت کند به وظیفه خود عمل کرده[5]». در این اثنا امیرالمؤمنین؆ از جای خود برخاست و به دنبال کارهای خود رفت.

---

[1]ـ همان

[2]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۱ و تاریخ الکامل، ج۳، ص۶۴ و ۶۵. توجه: این بحث و مناظره فاروق و ابن عباس ظاهراً از محصولات دوره عباسیان است و به خاطر یک هدف سیاسی ساخته شده است ولی اگر صحیح باشد بالاترین دلیل بر آزادی‌خواهی فاروق می‌باشد.

[3]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۱ و تاریخ الکامل، ج۳، ص۶۴ و ۶۵. توجه: این بحث و مناظره فاروق و ابن عباس ظاهراً از محصولات دوره عباسیان است و به خاطر یک هدف سیاسی ساخته شده است ولی اگر صحیح باشد بالاترین دلیل بر آزادی‌خواهی فاروق می‌باشد.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

فصل هجدهم:

نبوغ اخلاقی امیرالمؤمنین رضي الله عنه «تواضع»

فصل هجدهم:

نبوغ اخلاقی امیرالمؤمنین﷣ «تواضع»

مقارن ظهور اسلام، تمام فرمانروایان جهان، از شاهان دست‌نشانده عرب، یمن و غسان و حیره گرفته تا فغفورهای چین، و شاهنشاهان ایران، و قیصرهای روم، عموماً به خاطر نفوذ فرمان‌های خویش همواره در تلاش بوده‌اند که به وسایل گوناگون، در قلوب مردم شکوه و جلال و ابهت و عظمتی را برای خود ایجاد نمایند، مثلاً به میان توده‌های مردم نمی‌رفتند و بلکه همواره در مجلل‌ترین کاخ‌ها نشسته و به وسیله وزیر دربار فرمان‌های خود را به مردم اعلام می‌کردند و رابطه آن‌ها رابطه برده‌داری با بردگان خود بود و کسراها و سزارها، اگر در سال یک مرتبه با رعام می‌دادند و مردم را به حضور می‌پذیرفتند هر کدام در حالی که تاج طلایی بر سر، و جامه‌های ملیله طلایی و قبای زربفت در بر، و شمشیر مرصع و زرکوب در دست، و چند کیلو طلا به صورت زینت‌آلات بر دوش و سینه او آویزان و بر کرسی عاج یا تخت طلایی ساکت و صامت می‌نشست و ژست[1] شاهانه به خود می‌گرفت، به رژه رفتن مردم نیم‌نگاهی می‌کرد و اگر در سال یکی دو مرتبه به قصد شکار و تفریح هم از شهر بیرون می‌رفت، با همان لباس و زینت‌آلات، بر اسب نایابی[2] سوار می‌شد، که دهنه طلایی و لجام زربفت و رکاب نقره‌ای و زین زرکوب و رخت طلا و مروارید بند و بقیه زینت‌آلاتش، هوش و حواس هر بیننده‌ای را می‌ربود و هیئت وزرا و خواص و غلامان که هر یک بر اسب ممتازی سوار و غرق در جواهرات، پروانه‌ورا به دور او در حرکت بودند[3] بر شکوه و عظمت و ابهت

---

[1]ـ در مجسمه‌ها و نقوش برجسته کتیبه‌های مربوط به شاهنشاهان ایران و سزارهای روم (امپراتورها) و در تاریخ ایران باستان و روم قدیم این مطالب به شکل عجیب‌تری هم دیده می‌شوند و تعجب‌آورتر این که تا چندی قبل مردم ایران و به ویژه بعضی از شعرا و نویسندگان همین شکوه و عظمت ظاهری شاهان قدیم را می‌ستودند و موجب افتخارات خود می‌شمردند!!

[2]ـ همان

[3]ـ همان

شاه می‌افزودند.

اما امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب، در حالی که برتری خود را بر تمام آن‌ها نشان داد و قلمرو حکومت شاهنشای ایران و امپراتوری روم را به تصرف خود درآورد و بر دو قاره عظیم جهان (آسیا و آفریقا) فرمانروایی یافت و از قلب آسیای صغیر تا اعماق خاک افغانستان و از دریای خزر تا کرانه‌های اقیانوس هند را به قید فرمان خود درآورد. همواره در میان توده مردم بود، و رابطه او با آن‌ها رابطه برادری بود و خود شخصاً با آن‌ها رابطه داشت، نامه‌های سپاهیان اسلام که برای خانواده‌هایشان می‌فرستادند، امیرالمؤمنین آن‌ها را به خانه‌ها می‌برد و در پشت در برایشان می‌خواند و جواب‌هایی که آن‌ها در پشت در به او دیکته می‌کردند[۱] به دست خود می‌نوشت و در اسرع وقت برای سپاهیان اسلام می‌فرستاد و همراه بچه‌های آن‌ها به بازار می‌رفت و برای آن‌ها خرید می‌کرد و آن‌ها را به منزل می‌آورد.[۲] و در شهر اگر بچه‌ای از خانه‌اش دور می‌افتاد دست او را می‌گرفت و در آن سوی شهر او را به دست پدر و مادرش می‌رساند[۳]، و در شهر دست پیرمرد نابینای یهودی را، مانند عصاکش، می‌گرفت[۴] و او را به منزل خودش می‌برد و پس از پذیرایی دستور می‌داد زندگی او را از بیت‌المال تأمین کنند، به جای شمشیر، که امرا و فرمانروایان در دست می‌گرفتند، او فقط تازیانه‌ای در دست می‌گرفت[۵] و در شهر مدینه (مرکز جهان اسلام) امیرالمؤمنین یک خانه ساده گلی یک طبقه و بدون دربان داشت[۶] و ورود بدون تفاوت برای هر کسی آزاد بود[۷] و چون با خانه‌های مجاور فرقی نداشت افراد غریب غالباً با پرسش از

[۱]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴ و سراج الملوک، ص۱۰۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۶۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۹۰، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۱.

[۴]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۵۴.

[۵]ـ ابن الجوزی، ص۵۳، و ابوالفداء، ج۱، ص۱۷۴، و ابن سعد، ج۲، ص۲۰۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۳.

[۶]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۵ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۳۷.

[۷]ـ همان

همسایه‌ها خانه امیرالمؤمنین رضي الله عنه را پیدا می‌کردند. اغلب شب‌ها در شهر مدینه نگهبانی می‌داد و در دل شب کوله‌باری از روغن و آرد از بیت‌المال به خانه مستمندان تازه‌وارد می‌رسانید[۱] و مشک آب آشامیدنی را به منازل بی‌آب می‌برد[۲]، لباس امیرالمؤمنین رضي الله عنه چه در شهر و چه در مسافرت‌ها از جنس لباس طبقه کم‌بضاعت، پنبه و کرباس سفید یا راه‌راه[۳] تهیه می‌گردید، و هرگز لباس و کفش گران‌بها را نمی‌پوشید[۴] اما لباس همیشه پاکیزه و زیاد از اندازه آن را می‌شست و این لباس پاکیزه گاهی کهنه و گاهی وصله هم می‌شد[۵].

در مسافرت‌های طولانی بر الاغ و قاطر و شتر سوار می‌گردید، و گاهی بر اسب هم سوار می‌شد ولی اسب معمولی که هر کس بر آن سوار می‌شد و هرگز بر اسب ممتاز و کمیاب سوار نمی‌شد[۶] و در این مسافرت‌های طولانی خیمه و چادری برای او برپا نمی‌گردید و بلکه در توقف‌گاه‌ها عبایش را بر درختی یا بر دسته تازیانه‌اش می‌انداخت و لحظاتی در سایه آن استراحت[۷] می‌کرد، و وقتی به خارج شهر مدینه (نه برای تفریح!) برای نظارت بر کارها می‌رفت گاهی بر الاغی سوار می‌شد که پالانش از حشیش[۸] و افسارش ریسمان ضخیم و خشن و سیاه[۹] بود، و گاهی با پای پیاده تک و تنها می‌رفت و در حال برگشتن وقتی احساس خستگی می‌کرد به یکی از عابرین که بر الاغی سوار بود، می‌گفت: «برادر مرا با خودت[۱۰] سوار کن» و با آن مرد عابر سوار شده

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۶.

[۲]ـ سراج الملوک، ص۱۰۷ و ریاض النضره، ج۲، ص۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۶۸.

[۳]ـ اخبار عمر،، ص۳۱۰، به نقل ابن سعد،ج۱، ص۲۳۹.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ کامل، ج۲، ص۵۰۰ و طبری، ج۵، ص۱۷۸۶.

[۷]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۴ و ۱۳۵.

[۸]ـ همان

[۹]ـ اخبار عمر، ص۳۰۹.

[۱۰]ـ اخبار عمر، ص۳۰۹، نقل از کنز العمال، ص۴۱۷.

و به همین شکل وارد شهر مدینه می‌گردید و مردم با همان عنوان امیرالمؤمنین‌ؓ به او خوش‌آمد می‌گفتند[۱]، امیرالمؤمنین‌ؓ خوابگاه و آسایشگاه ویژه‌ای نداشت، و وقتی از منزل بیرون می‌آمد و بر اثر نظارت و کار کردن زیاد، احساس خستگی می‌کرد چه در شهر و چه در خارج شهر، تازیانه‌اش را زیر سرش می‌نهاد و لحظاتی به خواب می‌رفت هم چنان که سفیر قیصر روم در حومه شهر[۲] و هرمزان سپهسالار اسیر ایرانی در گوشه مسجد او را به این حالت دیدند و هر دو از سادگی و بی‌آلایشی ظاهر او و از عظمت مقام او که چه رعب و هراسی در قلب شاهنشاه ایران و امپراتور روم ایجاد کرده است در تعجب و شگفتی فرو رفتند.

هیبت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب‌ؓ در دل‌ها

امیرالمؤمنین‌ؓ با وجود این همه تواضع و سادگی و بی‌آلایشی، و با این که تمام وسایل ایجاد شکوه و عظمت و هیبت را از خود دور کرده بود هیبت او سراسر دل‌ها را در خارج و داخل شبه‌جزیره عربستان فرا گرفته بود.

هیبت عمر‌ؓ در خارج عربستان

۱ـ رستم فرخزاد وزیر جنگ ایران و قهرمان‌ترین مرد روزگار ساسانیان، در رأس مجهزترین ارتش زمان در حالی که هیبت عمر‌ؓ سراپای وجودش را فراگرفته تا صدا در سینه و گلو دارد از دست عمر‌ؓ فریاد می‌کشد: «اَکَلَ کَبِدی[۳] عُمَرُ اَحْرَقَ اللهَ قَلْبَهُ». و یزدگرد شاهنشاه ایران در اثنای جنگ نهاوند در حالی که هیبت عمر قلبش را آکنده است عمر بن خطاب را برانگیزنده تمام طوفان‌های نابود کننده و ویرانگر می‌شمارد.[۴]

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۳۰۹، نقل از کنز العمال، ص۴۱۷.

[۲]ـ اخبار عمر، ص۳۵۳، به نقل از التبر السبوک، ص۱۷.

[۳]ـ مقدمه ابن خلدون،ج۱، ص۲۹۱ و عبقریات، عقاد، ص۵۶۴ و این مراجع نوشته‌اند که رستم فرخزاد در حالتی از رعب و هراست گفت: «اِنَّهُ عُمَرُ الَّذي كَلَّمَ الكِلابَ، يُعَلِّمُهُم العَقْلَ، اَكَلَ كَبِدي عُمَرُ اَحْرَقَ اللهَ قَلْبَهُ».

[۴]ـ طبری، ج۵، ص ۱۹۴۱، و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۰۶.

۲ـ امپراتور روم و شاهزاده کنستانتین ولیعهد، تحت تأثیر هیبت و رعب و هراس از عمرﷺ آن یکی در برابر نامه تهدیدآمیزش به زانو در می‌آید[1] و آن دیگری با فرستادن مردی به نام واثق ترور عمرﷺ را در خیال می‌پروراند و مطمئن است با مرگ عمرﷺ همه صرصرهای حوادث می‌خوابند و آتشفشان‌های حومه دریای مدیترانه خاموش می‌شوند.

هیبت عمرﷺ در داخل عربستان

امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب ﷺ، با وجود این همه تواضع و بی‌آلایشی و فروتنی و سادگی در زندگی در داخل عربستان و در شهر مدینه هیبتش قلب همه را فراگرفته بود و سرداران فاتح جنگ یرموک و قادسیه و نهاوند چه از نزدیک و چه از دور از هیبت و ابهت او دل‌های آکنده‌ای داشتند. به نمونه‌ای زیر توجه نمایید:

۱ـ زیاد بن ابی سفیان[2]، از فرماندهان جنگ جلولا، با چنان بیان رسا و شیوا از پیروزی اسلام در جنگ جلولا بحث کرد که امیرالمؤمنینﷺ را مسرور کرد، و امیرالمؤمنینﷺ به او گفت: «آیا می‌توانی این مطلب را با این بیان شیوا و رسا، برای مردم نیز بازگو نمایید؟» زیاد گفت: «بلی ای امیرالمؤمنینﷺ به خدا قسم در روی زمین کسی در قلب من از تو با هیبت‌تر و با ابهت‌تر وجود ندارد[3]، پس چطوری در نزد

[1]ـ اخبار عمر، ص ۱۸۱، به نقل از طبری عربی، ج ۴، ص ۱۹۸، و موضوع اعزام واثق برای ترور امیرالمؤمنینﷺ در کتاب عمر بن خطاب، الکساندر مازاس، ص ۵۷ تا ۵۹ و موضوع به زانو درآمدن امپراتور در مقابل تهدید فاروق در همین کتاب و در ص ۶۱ به این صورت بیان گردیده است که عبدالله ابن عباس به دست رومیان اسیر و فوراً به قسطنطنیه منتقل و مطمئن بودند اسارت این فرمانده معروف و از نزدیکان پیامبر ﷺ موجب نهایت نگرانی مسلمانان و موجب برآوردن مقداری از توقعات آن‌ها می‌شود ولی هنگامی که فاروق طی نامه تهدیدآمیزی به امپراتور نوشت که اگر او را فوراً و بدون قید و شرط آزاد نکنی شخصاً برای آزاد کردن آن به قسطنطنیه می‌آیم همراه هدایا او را به مدینه فرستاد.

[2]ـ حیاه عمر، شبلی نعمانی، ص ۱۵۳.

[3]ـ همان

دیگران نمی‌توان این مطلب را با همین بیان رسا بازگو نمایم؟[۱]»

۲ـ روزی امیرالمؤمنین‌ﷺ در شهر مدینه به جایی می‌رفت و جمعی از یارانش پشت سر او راه می‌رفتند، و بر اثر اتفاقی ناگاه به سوی آن‌ها روگرداند،[۲] تمام افرادی که پشت سر او بودند، از هیبت او به زانو درآمدند،[۳] امیرالمؤمنین‌ﷺ از مشاهده این حالت به گریه افتاد و گفت: «خدایا تو خود می‌دانی که ترس تو در دل من خیلی بیشتر از هیبت من در دل آن‌ها است».[۴]

۳ـ روزی یک نفر سلمانی موهای سر امیرالمؤمنین‌ﷺ را اصلاح می‌کرد،[۵] و در همین حال که چاقوی سلمانی موها را می‌تراشید، یک صدای سرفه[۶] امیرالمؤمنین‌ﷺ به حدی سلمانی را در رعب و هراس انداخت و هیبتش دل او را فرا گرفت که سلمانی بیهوش بر زمین افتاد، و پس از آن که او را به هوش آوردند، برای این که ترساندن سلمانی به وسیله امیرالمؤمنین‌ﷺ بدون کیفر و مجازات نباشد، امیرالمؤمنین‌ﷺ[۷] چهل درهم (قیمت یک گوسفند) از مال خود به او دادند.

۴ـ زنی به نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ رفت و هیبت او طوری قلب آن زن را فرا گرفته بود که خطاب به او گفت: «ای ابا عمر حفص، به جای ای ابا حفص عمر!،[۸] خدا به فریاد تو

---

[۱] ـ همان

[۲] ـ اخبار عمر، ص ۳۵۵، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۱۷.

[۳] ـ همان

[۴] ـ همان

[۵] ـ منتخب کنزالعمال، ج ۴، ص ۳۸۲ و ابن الجوزی، ص ۱۱۸، به نقل از اخبار عمر، ص ۳۵۵ و در روایت اخبار عمر این عبارت آمده است: «فتنخح عمر فاحدث الحجام! = در نتیجه تنخح عمر حجام، بول و ادرار کرد».

[۶] ـ منتخب کنزالعمال، ج ۴، ص ۳۸۲ و ابن الجوزی، ص ۱۱۸، به نقل از اخبار عمر، ص ۳۵۵ و در روایت اخبار عمر این عبارت آمده است: «فتنخح عمر فاحدث الحجام! = در نتیجه تنخح عمر حجام، بول و ادرار کرد».

[۷] ـ همان

[۸] ـ عیون الاخبار، ج۱، ص ۱۲، به نقل اخبار عمر، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

برسد» امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «چیست چه شده چرا وحشت‌زده شده‌ای؟» آن زن در حالی که هیبت امیرالمؤمنین ﷺ بیشتر قلب او را فراگرفته بود، با لکنت زبان و عبارت عوضی گفت: «صَلَعَتْ فَرْقَتُكَ = پراکنده تو کالا گردید!!» که می‌خواست بگوید: «فَرَقَتْ صَلْعَتُكَ = کالای تو[1] پراکنده گردید».

۵ـ عبدالرحمن بن عوف، که همیشه جسورانه و در کمال بی‌باکی با امیرالمؤمنین ﷺ حرف می‌زد[2]، روزی به نزد او آمد و به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! کاری کن که هیبت تو در دل‌های مردم کمتر شود زیرا افرادی برای کارهای خود پیش تو می‌آیند، و هیبت تو به حدی دل‌های آن‌ها را فرا می‌گیرد که نمی‌توانند با تو حرفی بزنند و همان طوری که آمده‌اند[3] برمی‌گردند. امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «تو را به خدا علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد به تو نگفته‌اند که این پیشنهاد را به من بدهی[4]؟» عبدالرحمن گفت: «چون مرا قسم دادی[5] بلی آن‌ها عموماً به من گفتند که این پیشنهاد را به تو بدهم» امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «ای عبدالرحمن! من با مردم نرمخویی کردم تا آن جا که درباره این نرمخویی خود از قهر خدا ترسیدم[6]، و سپس با مردم تندخویی کردم تا آن جا که درباره این تندخویی خود از قهر خدا ترسیدم[7]، و به خدا قسم من از مردم بیشتر می‌ترسم تا آن‌ها از من، پس راه نجات من کجاست؟ و در حالی که به گریه افتاده بود از جای خود برخاست و بیرون رفت و عبایش را به دنبال خود می‌کشانید[8]، در این هنگام عبدالرحمن بن عوف گفت: «اُفَّ لَهُمْ بَعْدَكَ! = بعد از تو

---

[1]ـ همان

[2]ـ ابن سعد، ج۱، ص ۲۰۶، و الریاض النضره، ج۲، ص ۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۷۱.

[3]ـ ابن سعد، ج۱، ص ۲۰۶، و الریاض النضره، ج۲، ص ۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۷۱.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

[7]ـ همان

[8]ـ همان

آه برای این[۱] مردم».

تفاوت هیبت امیرالمؤمنین‌ﷺ قبل از خلافت و بعد از آن

فاروق‌ﷺ که دارای قامت بسیار[۲] بلند و چشمان درشت[۳] و ابروان پرپشت و پاهای کلفت و محکم و بازوهای[۴] مفتول و پنجه‌های ستبر و قوی و پوست سخت و بنیه سنگین، به طوری که به وقت رفتن در کنار دیوارها مردم سنگینی وزن او را احساس[۵] می‌کردند فاروق‌ﷺ که چنین مرد هیکلی و پرهیبتی بود، سال‌ها قبل از خلافت و در زمان پیامبر ﷺ و حتی در حضور پیامبر ﷺ[۶]، افرادی که توجه به ظاهر داشتند، از هیبت فاروق‌ﷺ در رعب و هراس بودند مثلاً کنیز سیاه‌پوستی به اقتضای نذری که کرده بود به هنگام برگشتن پیامبر ﷺ از سفری در محضر او دف می‌زد[۷]، و ابوبکر‌ﷺ و عثمان‌ﷺ و علی‌ﷺ هر یک بعد از دیگری وارد مجلس شدند و کنیز هم چنان دف می‌زد، اما به محض این که صدای فاروق‌ﷺ را شنید که اجازه ورود می‌خواهد فوراً دف را زیر خود نهاد و بر آن نشست[۸] و پیامبر ﷺ بعد از آن که این جریان را برای فاروق‌ﷺ بازگو فرمود، در جهت تأیید هیبت او فرمود: «ای عمر شیطان از تو هراسناک است[۹]» و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ عقد الفرید، ج۳، ص۲۵۴ و ابن الجوزی، ص ۵ـ ۷، و ابن سعد، ج۱، ص ۲۱۱ و اخبار عمر، ص۲۹۸ همین اوصاف با ذکر مراجع در همین کتاب در مبحث هویت عمر بن خطاب‌ﷺ به تفصیل ذکر گردیده است.

[۳]ـ همان

[۴]ـ عقد الفرید، ج۳، ص۲۵۴ و ابن الجوزی، ص ۵ـ ۷، و ابن سعد، ج۱، ص ۲۱۱ و اخبار عمر، ص۲۹۸ همین اوصاف با ذکر مراجع در همین کتاب در مبحث هویت عمر بن خطاب‌ﷺ به تفصیل ذکر گردیده است.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ترمذی، ج۱۳، ص۱۴۷ و اسد الغابه، ج۲، ص۶۴، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۳.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

هم چنین گاهی زنان[۱] قریش به دور پیامبر ﷺ نشسته و با صدای بلند درخواست حقوق بیشتر می‌کردند و به محض این که صدای فاروق ﷺ را شنیدند که اجازه ورود می‌خواهد عموماً از جای خود برخاستند و با شتاب چادرها را بر سر کشیده و در گوش‌های خاموش و بی‌صدا نشستند[۲] و در حالی که پیامبر ﷺ از رعب و خاموشی آن‌ها به خنده آمده[۳] بود فاروق ﷺ وارد گردید و عرض کرد یا رسول‌الله ﷺ «همیشه شاد و خرم باشید[۴] به چه می‌خندی؟» پیامبر ﷺ فرمود: «از این زنان تعجب کردم که به دور من نشسته و تند حرف می‌زدند اما وقتی صدای تو را شنیدند با شتاب زیر چادرها رفته و در گوش‌های آرام و بی‌صدا نشسته‌اند[۵]!!» فاروق ﷺ عرض کرد: «به راستی حق داشتی از حال آن‌ها تعجب کنی، زیرا تو شایسته هستی که هیبت[۶] تو آن‌ها را بگیرد نه من» آن گاه فاروق ﷺ خطاب به زنان گفت: «ای کسانی که با خود دشمن[۷] هستید! چه معنی دارد هیبت پیامبر خدا ﷺ شما را نگرفته است و هیبت من شما را گرفته است» زنان که از این خطاب توبیخ‌آمیز بیشتر دچار رعب و هراس گشته بودند در جهت دفاع از خویش عموماً گفتند: «مسئله چیز دیگری است و آن این است که تو از رسول‌الله ﷺ سخت‌گیرتر[۸] هستی و هیچ گونه ملاحظه و نرمش و صرف‌نظری نداری» پیامبر ﷺ فرمود: «اِیه یا ابْنَ الخَطّابِ = ای پسر خطاب ادامه دهید[۹]، قسم به

---

[۱]ـ صحیح بخاری، ج۴، ص۹۶ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۱۵ و مسند امام احمد، ج۱، ص۱۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۲.

[۲]ـ صحیح بخاری، ج۴، ص۹۶ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۱۵ و مسند امام احمد، ج۱، ص۱۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۲.

[۳]ـ همان

[۴]ـ صحیح بخاری، ج۴، ص۶، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۲.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ صحیح بخاری، ج۴، ص۶، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۲.

خدایی که جان من در دست اوست، شیطان هرگاه دید تو در راهی هستی ناچار است راه دیگری را برگزیند[۱]» آری قبل از دوران خلافت و حتی در عصر پیامبرﷺ نیز، بسیار اتفاق می‌افتاد، افرادی که توجه به ظاهر داشتند از دیدن فاروقﷺ و از شنیدن صدای او هیبت‌زده شوند و دچار رعب[۲] وهراس می‌گشتند اما در دروان خلافتش نه تنها افرادی که به ظاهر توجه داشتند بلکه تمام انسان‌های واقع‌بین و تمام مردان شجاع و جنگاور و همه فرماندهان فاتح جنگ‌های قادسیه و یرموک و نهاوند و بابلیون و امثال خالد و سعد و عمرو بن عاص و معاویه مثنی و قعقاع و غیره و هم چنین سپهسالاران سپاه ایران و روم و امثال رستم فرخزاد و هرمزان و میناس و ارطبون و هم چنین شاهنشاه ایران یزدگرد و امپراتور روم هِرَقل عموماً هیبت و مهابت و ابهت فاروق، امیرالمؤمنینﷺ، سراپای وجود آن‌ها را فرا گرفته بود، و رعب و هراس و هیبت او دل همه آن‌ها را پر کرده بود بدیهی است که علت این همه هیبت و ابهت عمرﷺ در داخل و این همه رعب و هراس از او در خارج، مربوط به هیکل و قیافه و هیئت و صدا و سیمای او نبود زیرا در خارج عربستان کسی او را ندیده بود و در داخل نیز کسانی که هیبت و ابهت عمرﷺ قلب آن‌ها را پر کرده بود فرماندهان بسیار شجاع سپاه اسلام (مانند خالد و سعد و ابوعبیده و قعقاع و عمرو بن عاص و مثنی و غیره) بودند که نه

---

[۱]- همان

[۲]- مراجع و اسناد و مدارک صحت مطالب این صفحه و دو صفحه بعدی چون در صفحات سابق مفصلاً بیان گردیده‌اند از تکرار آن‌ها خودداری کردیم و مقصود از مطالب این چند صفحه این است که برخی در تجزیه و تحلیل هیبت و نفوذ و قدرت فاروق ﷺ، دانسته یا ندانسته راه خطا را پیموده‌اند مثلاً نوشته‌اند: «مسلمانان فقط به خاطر ترس و وحشت و رعب و هراسی که از شمشیر و تازیانه عمر و شمشیر دار و دسته او داشته‌اند از او اطاعت کرده‌اند و این همه هیبت او را در دل داشته‌اند» و گویا این نویسندگان از این نکته، که الکساندر مازاس دانشمند فرانسوی نیز نوشته است، غافل مانده‌اند که فاروقﷺ به این خاطر برخلاف تمام امرا و فرمانروایان به جای شمشیر، تازیانه را در دست گرفت تا مردم به عنوان فرد زورمند از او نترسند و هم چنین از این نکته غافل مانده‌اند که در تاریخ، شاهان و امپراتوران زیادی وجود داشته‌اند که نه تنها با شمشیرهای عریان بلکه با اسلحه‌های بسیار خطرناک‌تر بر مردم حکومت کرده‌اند و هیچ کدام هیبتی شبیه هیبت فاروقﷺ در دل مردم ایجاد نکرده‌اند.

تنها از قیافه‌های رعب‌آور و صداهای خشن نمی‌ترسیدند بلکه بارها از خطرات جانی گذشته و قیافه رعب‌آور مرگ را در آغوش خود می‌فشردند و بر آن پیروز می‌شدند و هم چنین مربوط به قدرت مادی و تجهیزات و نیروی ظاهری عمر رضي الله عنه نبود زیرا عمر رضي الله عنه از قبیله کوچک بنی‌عدی و دارای چند پسر و چند دختر بود و در زمان خلافت، خود افراد این قبیله را به علت همراهی نکردن با آن‌ها از خود رنجانیده بود و هم چنین افراد نزدیک خانواده خود را از خود دور کرده بود و شخصیت‌های بزرگ اصحاب و فرماندهان دلاور سپاه اسلام هیچ کدام جز رابطه اخوت عام اسلامی و پیروی از اسلام، هیچ گونه رابطه دوستی و همبستگی با او نداشتند بنابراین تمام قدرت مادی عمر رضي الله عنه در میان مسلمانان تازیانه‌ای بود که به دست می‌گرفت و خانه گلی بدون دربان که در آن می‌نشست و الاغ و قاطر و شتری که در مسافرت‌ها بر آن‌ها سوار می‌شد و یک پیراهن کرباس راه‌راه و یک جفت کفش یک درهمی! و این قدرت ناچیز مادی به هیچ وجه برای توجیه این همه هیبت و ابهت عمر رضي الله عنه در داخل عربستان کافی نمی‌باشد و هم چنین قدرت مادی عمر رضي الله عنه در برابر بزرگ‌ترین قدرت‌های روزگار و در بابر ارتش شاهنشاهی ایران و ارتش امپراتوری روم، سپاه بدون تجهیزات سی هزار نفری بود، که پادگان یک شهر از شهرهای بی‌شمار ایران و روم از سپاه او بیشتر بودند زیرا هر یک از آن‌ها بیش از چند صد هزار نفر افراد جنگاور و رزمنده مجهز در ارتش خود داشتند و هیچ کدام از رعب و هراس دیگری در قلب خود هرگز حرفی نزدند ولی قلب فرمانروایان و سپهسالاران هر دو قدرت از هیبت و ابهت و رعب و هراس عمر بن خطاب رضي الله عنه موج می‌زد در حالی که همین قدرت ناچیز ظاهری و مادی به هیچ وجه برای توجیه رعب و هراس آن‌ها از عمر رضي الله عنه کافی نمی‌باشد. بنابراین برای توجیه هیبت و ابهت عمر رضي الله عنه در داخل و برای توجیه این همه رعب و هراس از عمر رضي الله عنه در خارج باید در ماورای امور مادی یک عامل معنوی و یک امر روانی و روحی را مطرح نمود و این عامل معنوی در داخل عربستان جز این چیز دیگری نبود، که مسلمانان می‌دیدند عمر رضي الله عنه به حدی شیفته اجرای فرمان‌های خدا و پیامبر خدا ﷺ است، که به خاطر اجرای آن‌ها از همه دوستان و نزدیکان بریده و از خود و از زندگی و همه چیز خود گذشته است و از عمر رضي الله عنه جز زبانی که گویای احکام دین و تازیانه‌ای که برای اجرای احکام دین در حرکت است چیزی باقی نمانده است و عمر رضي الله عنه به حدی فداکار و تشنه

عدالت و احکام دین گشته است که احساس می‌کردند دین اسلام به زبان آمده و تبلوری از حق و عدالت مجرد به آن‌ها فرمان می‌دهد[1] و هر مرد شجاع و دلیری نسبت به کسی چنین احساسی را داشته باشد در هیبت و ابهت او غرق و فرمان‌های او را بی‌اختیار اطاعت می‌نماید و این امر روحی و روانی در خارج عربستان نیز ناشی از این بود، که فرماندهان سپاه و سپهسالاران ارتش ایران و روم در صحنه جنگ‌های خونین به چشم خویش دیده بودند و به سران حکومت‌هایشان نیز گزارش کرده بودند، که سپاه سی هزار نفری اسلام تنها به وسیله تعلیمات عمرﷺ و اطاعت بی‌چون و چرا از فرمان‌های او است که به صورت کوه بزرگی از آهن و پولاد گداخته درآمده‌اند، و ارتش‌های چند صدهزار نفری ایران و روم به هیچ وجه تاب مقاومت آتشفشان این کوه متحرک را ندارند هم چنان که رستم فرخزاد در اثنای جنگ نهاوند و کنستانتین بعد از آزاد شدن اسکندریه با تمام رعب و هراس و وحشت عمرﷺ را برانگیزنده تمام حوادث قاره آسیا و آفریقا قلمداد نمودند و هیبت و ابهت عمرﷺ سراپای وجود آن‌ها را فراگرفته بود.

عمرﷺ فقط با ستمگران سخت‌گیری می‌کرد

و هم چنین هیبت عمرﷺ در میان مسلمانان معلول سخت‌گیری او نبود، زیرا طبق نخستین بیانیه او که ترجمه آن در ذیل نوشته شده است، سخت‌گیری عمرﷺ مخصوص به اهل ستم و انحراف و تجاوزکاران بوده است و با اکثریت قاطع مسلمانان که اهل عدل و داد و نیکوکاری بوده‌اند در نهایت تواضع و ترحم و محبت رفتار کرده

[1]ـ الخراج ابی یوسف، ص۱۴۰ و حیاة الحیوان، ج۱، ص۵۶، به نقل اخبار عمر، ص۶۴، در این زمینه بحثی از نخستین خطابه نخستین روز خلافت عمرﷺ را با این عبارت نقل کرده‌اند: «ای مردم اینک من فرمانروای شما شده‌ام و بدانید سخت‌گیری که داشته‌ام نسبت به کسانی که بر مسلمانان ستم روا می‌دارند، دو برابر شده است اما نسبت به کسانی که سالم هستند و راه فساد و بی‌عدالتی را پیش نمی‌گیرند از دیگران خیلی نرم‌خوتر می‌باشم و هرگاه ببینم یک نفر بر دیگری ستم روا داشته است فوراً گونه او را بر خاک می‌زنم و پایم را بر گونه دیگرش می‌گذارم تا به حق اعتراف می‌کند و از ستم دست برمی‌دارد و در عین این که با این افراد ستمگر با چنین خشونت و شدتی عمل می‌کنم گونه‌های خود را در اختیار مردان عفیف و بی‌آزار و نیکوکار قرار می‌دهم».

است و بلکه به عنوان برادر آن‌ها و حتی خدمتکار آن‌ها، با آنان رفتار کرده است. به همین جهت مسلمانان طوری به دور او جمع شدند و عموماً از فرمان‌های او اطاعت کردند که بعد از پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه مسلمانان به دور هیچ کسی به این اندازه جمع نشدند و اگر عمر رضی الله عنه تنها نسبت به ستمگران و منحرفین سخت‌گیری نمی‌کرد و بلکه نسبت به همه مردم یا نسبت به اکثریت مردم سخت‌گیری می‌نمود طبق نص صریح قرآن می‌بایستی مردم به دور او جمع نشوند زیرا قرآن حتی نسبت به پیامبر ﷺ هم می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «و اگر تو تندخو و سخت‌دل بودی آن‌ها از دور تو پراکنده می‌شدند» و اشاره همین آیه توأم با شواهد تاریخی ذیل ما را راهنمائی می‌کند که عمر بن خطاب رضی الله عنه نه تنها تندخو و سخت‌دل نبوده بلکه در درجه والای ترحم و عطوفت و مهر و نوازش[۱] بوده است:

ترحم و عطوفت فاروق رضی الله عنه با نزدیکان

۱ـ فاروق رضی الله عنه نسبت به فرزندانش: اعم از دختر و پسر مهر و عطوفت زیادی داشت نخستین فرزند او پنج سال قبل از بعثت[۲] به دنیا آمد و نام او حفصه بود و فاروق رضی الله عنه به خاطر ابراز عطوفت با این نخستین فرزند، کنیه خود را[۳] (ابوحفص) و خود را پدر حفصه خواند، و بعد از اسلام و در زمان خلافت خود، برخلاف عادت اشراف عرب، پسر کوچکش را در آغوش می‌گرفت و چند مرتبه او را[۴] می‌بوسید، و در اثنای نوشتن ابلاغ

---

[۱]ـ عبقریات، عقاد، ص، می‌گوید: «دریایی از ترحم و عطوفت و محبت فاروق رضی الله عنه زیر غلاف و پوسته نازک هیبت و ابهت و متانت پوشیده بود و در حالی که ظاهر مهیبی داشت قلب و باطنش آکنده از ترحم و عطوفت بود و در عمل ترحم و عطوفت او ظاهر می‌گردد و این همان جمله‌ای است که به هنگام انتخاب او برای خلافت، عثمان رضی الله عنه درباره او به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «باطن عمر از ظاهرش خیلی بهتر است»».

[۲]ـ فتح الباری، ج۷، ص۳۴، به نقل اخبار عمرف ص۲۹۶ و عبقریات، عقاد، ص۶۷۶ و عین عبارت: «وَ حَفْصَةُ اَكْبَرُ اَوْلادِهِ وَ هِيَ الَّتي كَنّي اَبا حَفْصٍ بِاسْمِها»

[۳]ـ همان

[۴]ـ عبقریات، ص۶۷۵ و اخبار عمر، ص۱۴۰، به نقل از نزهه المجالس، ج۲، ص۶۹ و ابن الجوزی، ص۱۰۴ و ۱۰۵.

فرمانداری برای شخصی چون آن شخص از رفتار فاروقس تعجب کرد و گفت: «من هرگز فرزندان خود را نبوسیده‌ام[۱]» فاروقس عصبانی شد و دستور داد ابلاغ فرمانداری او را پاره کنند و به حاضرین گفت: «کسی که نسبت به فرزندان خود مهر و عطوفت نداشته باشد چگونه نسبت به فرزندان مردم اهل ترحم خواهد بود و کسی که نسبت به مردم اهل ترحم و محبت نباشد شایسته مقام فرمانداری نیست[۲]».

۲ـ فاروقس نسبت به خواهر و برادران خویش دارای مهر و عطوفت زیادی بود، و قبل از اسلام خود در روزهایی که با دین اسلام به شدت مبارزه می‌کرد، و داماد مسلمانش را به زمین کوبید، و خواهر مسلمانش در حال دفاع از شوهرش زخمی برداشت، و فاروقس قطره‌های خون خواهرش را دید، به کلی متأثر گردید[۳] و مهر و عاطفه‌اش جوشید، و آتش قهر و غضب او را خاموش کرد و در یک حالتی از ندامت و دلجویی با[۴] خواهرش بحث کرد و منتهی به اسلام او گروید[۵].

فاروقس دو برادر (یکی زید پدری و مادری[۶] و دیگری برادر مادری) داشت، و به حدی آن‌ها را دوست می‌داشت که هرگاه در قلب شب‌ها به یاد آن‌ها می‌افتاد، از درازی این شب‌ها گله می‌کرد: «یا طُولِها مِنْ[۷] لَیلَةٍ!!» و در سحرگاه به محض این که نمازش را می‌خواند بلافاصله به دیدن آن‌ها می‌شتافت و آن‌ها را در آغوش می‌گرفت[۸] و وقتی برادرش (زید)[۹] در جنگ هولناک یمامه به درجه شهادت رسید فاروقس از شدت غم

---

[۱]ـ عبقریات، ص۶۷۵ و اخبار عمر، ص۱۴۰، به نقل از نزهه المجالس، ج۲، ص۶۹ و ابن الجوزی، ص۱۰۴ و ۱۰۵.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن هشام، ج۱، ص۲۱۵ و اخبار عمر، ص۱۹ و ابن الجوزی، ص۹ و ابن اثیر، ج۱، ص۹۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، ص۴۰۲.

[۷]ـ اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج۱، ص۳۴۶ و ج۲، ص۱۶۶.

[۸]ـ اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج۱، ص۳۴۶ و ج۲، ص۱۶۶.

[۹]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۷.

و تأثر به حالت بیهوشی درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزی مرد کوتاه قدی به نزد فاروقﷺ آمد و شعرهایی که در مرثیه برادر خود سروده بود برای فاروقﷺ خواند و شهادت زید به یاد فاروقﷺ آمد و فاروقﷺ در حالی که به شدت گریه می‌کرد، می‌گفت: «ای کاش من هم مثل[1] شما می‌توانستم شعر بگویم و شعرهایی را در مرثیه برادرم (زید) می‌گفتم!»

۳ـ فاروقﷺ در میان افراد خانواده نه تنها نسبت به فرزندان و برادران و خواهران خود که آزاری از آن‌ها ندیده بود، نهایت محبت و عطوفت را داشت بلکه نسبت به پدرش (خطاب)[2] نیز که از دست او کتک بسیار خورده بود و خشونت‌های زیادی هم از او دیده بود، باز نهایت محبت و عطوفت و ارادت را داشت و در حال حیات از خدمت و احترام او کوتاهی نمی‌کرد[3] و بعد از مرگ نیز همواره از او به نیکی یاد می‌کرد و تا روزی که رسول‌الله ﷺ صریحاً او را منع نمود همواره به سر پدرش قسم یاد می‌کرد و می‌گفت: «بِأَبِي[4] = به پدرم سوگند».

ترحّم و عطوفت فاروقﷺ در خارج از خانواده

هم چنان که اسناد و مدارک فوق آشکارا دلالت دارند بر این که فاروقﷺ برای افراد خانواده خود مظهر مهر و عطوفت و محبت بوده است، هم چنین اسناد و مدارک تاریخی ذیل به وضوح دلالت دارند بر این که فاروقﷺ در خارج خانواده و نسبت به همه مسلمانان و حتی نسبت به همه انسان‌ها سرچشمه فوران ترحم و مهر و محبت بود:

۱ـ فاروقﷺ قبل از تشرف به اسلام که مسلمانان را ماجراجو می‌پنداشت و به زعم

---

[1] ـ همان

[2] ـ عبقریات، عقاد، ص۶۷۴ و اخبار عمر، ص۳۳۸، به نقل از الفایق، ج۱، ص۸ و به نقل از صحیحین.

[3] ـ همان

[4] ـ همان

خویش برای حفظ[1] نظم و قانون در شهر، آن‌ها را اکثراً می‌کوبید و به مهاجرت از شهر ناچار می‌کرد روزی زن مسلمانی را (به نام ام عبدالله) دید که کوله‌بار مهاجرت را بر دوش گرفته و می‌خواهد از شهر خویش به دیار غربت سفر کند، فاروقؓ از مشاهده این وضع شدیداً متأثر و با عبارتی که رقت و ترحم از[2] او می‌بارید گفت: «ای ام عبدالله! به جایی می‌روی که آزاد باشی[3]؟» ام عبدالله گفت: «آری بر اثر آزار تو در زمین خدا پخش می‌شوم تا خدا روزنه‌ای را برای ما باز می‌کند» فاروقؓ با عبارتی که دلسوزی و دلجویی و احترام از آن می‌بارید گفت: «صَحِبَكُمُ اللهُ[4]» خدا همراه شما باد.

۲ـ در دوران خلافت فاروقؓ و در حال شدت جنگ‌های رهایی‌بخش پیرمردی پیش او آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنینؓ مدتی است پسرم در جبهه و جهاد اسلامی است و دلم برای او تنگ شده است[5]» فاروقؓ فوراً دستور داد آن جوان از جبهه به منزل باز گردید و آن پیرمرد را خواست و پسرش را تحویل او داد و وقتی آن پیرمرد در حضور فاروقؓ پسرش را در آغوش گرفت[6] و پسرش نیز پدرش را در آغوش گرفت، فاروقؓ به حدی تحت تأثیر تبادل عاطفه‌های این پدر و پسر قرار گرفت که زار زار گریه می‌کرد[7]، آن گاه به جوان دستور داد که از این به بعد به هیچ وجه نباید از پدرت جدا شوی[8] و وقتی نظیر همین حالت برای (اُمَیه و اَبی‌خراش) که فرزندان آن‌ها نیز در جبهه بودند، رخ داد و فاروقؓ به خاطر رعایت مهر و عاطفه پدری، فرزندان آن‌ها

---

[1]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹ و سیره ابن هشام، ج۱، ص۲۱۴ و تاریخ کامل ابن اثیر، ج۱، ص۹۴ و اخبار عمر، ص۱۵.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ عبقریات، عقاد، ص۶۷۵ و اخبار عمر، ص۳۸۸ و ۳۸۱.

[6]ـ همان

[7]ـ اغانی، ج۲۱، ص۴۷ و ج۱۸، ص۱۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۸۰.

[8]ـ همان

نیز از جبهه به منزل عوت داد[۱]، فاروق رضی الله عنه به اقتضای ترحم نسبت به پدران پیر طی بخشنامه‌ها به تمام فرماندهان سپاه اسلام دستور داد: «هیچ جوانی را که پدر پیر و سالخورده داشته باشد به جهاد و جبهه نفرستید، مگر هنگامی که خود پدران پیر و سالخورده تقاضا نمایند[۲]».

۳ـ ترحم و عطوفت امیرالمؤمنین رضی الله عنه نسبت به همه مردم است و در حد دلجویی و دلنوازی و گریه و زاری و معافیت از خدمت سربازی متوقف نمی‌شود بلکه ترحم و عطوفت او به جایی می‌رسد که به صورت مرد ناشناخته[۳] در شهر مدینه تنها هر روز به منزل پیرزنی می‌رود و منزل او را جارو و ظرف‌های او را می‌شوید[۴] و در دل شب‌ها، گاهی کوله‌بار سنگینی از آرد[۵] و روغن بر دوش خود گذاشته و در خم و پیچ کوچه‌های خلوت آن را به منزل پیرزنی می‌برد

که چند بچه گرسنه و بیچاره به دور او حلقه زده‌اند[۶]، و گاهی همراه همسرش[۷] (ام کلثوم) در دل شب با کوله‌باری از وسایل و مواد غذایی به منزل مرد غریبی می‌رود که زنش در حال زایمان[۸] و همسرش ماما و خودش کار آشپزی این خانواده غریب و قابل ترحم را انجام می‌دهند، و گاهی در حال نگهبانی از شهر و در ساعت‌های نیمه شب که چند مرتبه صدایث گریه بچه‌ای را می‌شنود، و معلوم می‌شود که گریه این بچه به این علت است که بیمه زندگی بچه‌ها طبق قانون پس از گرفتن از شیر مادر آغاز می‌گردد، امیرالمؤمنین رضی الله عنه در جهت ترحم و عطوفت نسبت[۹] به این بچه و امثال او این

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الحلیه، ج۱، ص۴۸ و حیاة الحیوان، ج۱، ص۵۷.

[۴]ـ الحلیه، ج۱، ص۴۸ و حیاة الحیوان، ج۱، ص۵۷.

[۵]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰ و ابن الجوزی، ص۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۳.

[۶]ـ همان

[۷]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۶ و ابن الجوزی، ص۷۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[۸]ـ همان

[۹]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۷ و ساهرات، ج۲، ص۴۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۰.

قانون را اصلاح و از این به بعد بیمه زندگی بچه‌ها از روز اول تولد آغاز می‌گردد.

ترحّم فاروقؓ در عین اجرای عدالت

فاروقؓ در عین اجرای حدود احکام شرعی همواره جانب ترحم و عطوفت را رعایت می‌کرد روزی کسی را پیش فاروقؓ آوردند که مکرر مستی کرده بود، و مستحق مجازات شدید بود، فاروقؓ در جهت تهدید به او گفت: «این تازیانه را به دست کسی می‌دهم که نسبت به تو هیچ گونه مسامحه‌ای را روا نبیند[1]» آن گاه (مطیع بن اسود) را خواست و تازیانه را به او داد و برای این که مبادا مطیع تازیانه‌ها را خیلی تند، یا بیشتر از اندازه خود بزند، خودش نیز در همان جا ایستاد[2]، و وقتی دید مطیع تازیانه‌ها را خیلی تند می‌زند بر او فریاد کشید: «این مرد بیچاره را کشتی دست از او بکش! تا حال چند تا زده‌ای؟» مطیع گفت: شصت تا. فاروقؓ گفت: «به تلافی تندی این تازیانه‌ها، بیست تازیانه باقی را کسر کن و دیگر از این بیچاره دست بردار[3]».

مهلت برای پشیمان شدن مجرم از جرم ارتداد

خبر آزاد کردن شهر شوشتر[4] را به فاروقؓ دادند، فاروقؓ پرسید: هیچ اتفاق ناگواری رخ نداده است؟ در جواب گفتند: بلی مردی که اسلام را قبول کرده بود مرتد گردید. فاروقؓ با یک حالتی از دلهره و نگرانی گفت[5]: «خوب او را چه کار کردید؟» در جواب گفتند: او را کشتیم زیرا طبق قواعد اسلام مرتد کشته می‌شود، فاروقؓ در حالی که ناراحتی و دلهره‌اش بیشتر شده بود بر آن‌ها فریاد کشید: «چرا[6] او را در اتاقی سکونت نمی‌دادید و در را بر او نمی‌بستید و هر روز غذایی به او نمی‌دادید و به او پیشنهاد نمی‌کردید که به اسلام برگردد؟ آن وقت اگر پشیمان می‌شد خوب و الا او را

[1]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۲.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ ابن الجوزی، ص۶۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۷ و عبقریات، محمود عقاد، ص۶۳۷.

[5]ـ همان

[6]ـ همان

می‌کشتید» آن گاه فاروق رضی‌الله‌عنه در نهایت تأثر دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا تو می‌دانی که من در آن جا نبوده‌ام و چنین دستوری هم نداده‌ام و وقتی این حادثه را به من گزارش کردند متأثر و ناراضی[۱] شدم».

فاروق رضی‌الله‌عنه در اجرای حدود اضافه بر مقررات را به هیچ کسی اجازه نمی‌دهد

یک نفر شکایت پیش فاروق رضی‌الله‌عنه آورد که ابوموسی اشعری[۲] استاندار در مجازات یک نفر به جرم می‌خوارگی اضافه بر زدن هشتاد تازیانه حد شرعی، روی او را نیز سیاه کرده[۳] و به مردم هم گفته است که با این مرد هم‌مجلس و همسفرنشوید[۴]، فاروق رضی‌الله‌عنه از او عذرخواهی کرد و برای جبران دل‌شکستگی و دلجویی از او، دویست درهم (معادل بیست مثقال طلا) هم به او داد[۵]، و نامه تهدیدآمیزی هم به ابوموسی اشعری نوشت که در آن نامه خطاب به ابوموسی گفته بود: «اگر این عمل را تکرار کنی رویت را[۶] سیاه می‌کنم و تو را در میان مردم می‌گردانم، و به محض رسیدن این نامه مردم را به هم‌نشینی این مرد دعوت کن و به او فرصت بدهید که از اعمال بد خویش نادم گردد و پس از آن که حالتی از ندامت در او ظاهر شد شهادت را هم از او قبول کن[۷]».

معافیت موقت و دائم از اجرای حدود شرعی

فاروق رضی‌الله‌عنه مرتد را فرصت می‌داد تا بعد از مدتی پشیمان شود و به دین اسلام برگردد[۸] و اهل فسق را فرصت می‌داد تا بعد از مدتی پشیمان شود و اهل طاعت و عبادت شود و شهادت او قبول گردد و می‌خواران ضعیف و بیمار را مهلت می‌داد که از

---

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۶۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۷ و عبقریات، محمود عقاد، ص۶۳۷.

[۲]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۲.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۲.

[۸]ـ ابن الجوزی، ص۶۶، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۷.

بیماری شفا یابند[۱] و قوت و طاقت پیدا کنند آن گاه حد شرعی را بر آن‌ها اجرا می‌کرد و کسانی که معافیت دائم داشتند عبارت بودند از افراد کم‌بضاعت که در شرایط عادی از بیت‌المال یا در شرایط قحطی از اموال مردم چیزی به سرقت می‌بردند که از اجرای حد شرعی کلاً معاف[۲] بودند و هم چنین زنی که مردی با اکراه و اجبار به او تجاوز می‌کرد که در عین این که حد شرعی بر مرد اجرا می‌گردید، زن از اجرای حد شرعی معاف بود[۳].

آیا فاروقﷺ دخترش را زنده به گور و پسرش را کشته است؟

اسناد و مدارک تاریخی فوق به خوبی نشان می‌دهد که فاروقؓ قبل از اسلام و بعد از اسلام نسبت به افراد خانواده خود مظهر شفقت و مهر و عطوفت و نسبت به تمام مسلمانان و حتی تمام انسان‌ها سرچشمه فوران ترحم و مهر و عطوفت بوده است و در اجرای حدود شرعی نیز همواره جانب ترحم و رأفت را ملاحظه نموده است و علاوه بر این که افراد ضعیف و بیمار را موقتاً از اجرای حدود شرعی معاف کرده است نسبت به افراد توانمند و سالم نیز تازیانه‌های تند را ممنوع کرده و کسانی که چیزی اضافه بر مقررات حدود شرعی از آن‌ها مشاهده گردیده است به شدت توبیخ و مجازات کرده است و در پرتو حقایق تاریخی مذکور، برای هر انسان بینا و بصیری روشن می‌گردد که دو مطلب زیر افسانه‌هایی بیش نیستند که دشمنان دانا و دوستان ناآگاه آن‌ها را ساخته و پرداخته و اشاعه داده‌اند و این دو افسانه عبارتند از:

۱ـ فاروقؓ روزی در میان اصحاب نشسته بود ناگاه خنده طولانی را آغاز کرد و بلافاصله کمی گریه کرد[۴]!! اصحاب علت گریه و خنده را از او پرسیدند فاروقؓ گفت: «برای این خندیدم که به یاد آوردم ما در زمان جاهلیت بتی را از حلوا می‌ساختیم و

---

[۱]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۳۵ و الاصابه، ج۳، ص۲۲۸، به نقل اخبار عمر، ص۱۶۱.

[۲]ـ الخراج، ص۲۰۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۱ در مورد سرقت از بیت‌المال و سرقت برده از اموال برده‌داران و عبقریات، عقاد، ص۴۹۳.

[۳]ـ الخراج ابی یوسف، ص۱۸۳، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۸.

[۴]ـ عبقریات، عقاد، ص۶۷۶ استاد محمود عقاد بعد از آن که این مطلب را به مضمون عبارت فوق نقل می‌کند شدیداً آن را رد می‌کند.

مدتی او را پرستش می‌کردیم آن گاه آن‌را می‌خوردیم[۱]. و برای این گریه کردم که به یاد آوردم در زمان جاهلیت دختری داشتم و برای زنده به گور کردن او را به صحرا بردم و گودالی برایش کندم، و در حالی که او به اقتضای مهر و عطوفت با دست‌های کوچک خود غبارهای کندن گودال را از ریش من پاک می‌کرد من او را زنده زنده در این گودال خفه کردم و او را زنده به گور نمودم[۲]».

رنگ ساختگی و افسانه بودن این قصه «فاروق رضی الله عنه در یک لحظه زیاد خندید و کمی هم گریه کرد!» و «در حالی که دختر مهربان با دست‌های خود ریش او را از غبار گودال پاک می‌کرد، او را زنده به گور نمود» علاوه بر این که با ترحم و روحیه عاطفی فاروق رضی الله عنه قبل از اسلام و با متانت اخلاقی او در خنده و گریه بعد از اسلام کاملاً در تضاد است هم چنین با تمام حقایق تاریخی و با همه واقعیت‌های عینی در تضاد می‌باشد از جمله:

۱ـ زنده به گور کردن دختران در میان اعراب طبق نص صریح قرآن: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖ﴾ [الإسراء: ۳۱] بر اثر فقر و فلاکت اقتصادی بوده است، و چون در میان اعراب، دختران مصرف‌کننده‌های بدون تولید به شمار می‌آمدند برخی از خانواده‌های بی‌بضاعت از برخی قبایل وقتی خبر تولد نوزادان دختر را به آن‌ها می‌دادند دچار حالتی از وحشت و نگرانی می‌شدند و گاهی به خاطر جلوگیری از خطر فقر[۳] و فلاکت اقتصادی، ناشی از مصرف‌کننده‌های بدون تولید، تصمیم می‌گرفتند

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ المنار، ج۸، ص۱۲۴ و ۱۸۶ و تفسیر کشاف، ج۳، ص۳۱۵ (سوره تکویر) و ج۱، ص۵۲۹ (آیه ۱۳۸، سوره انعام) و تفسیر مراغی، ج۳، ص۵۵ (تفسیر سوره تکویر) و هم چنین کشاف، ج۱، ص۵۳۵، توضیح این که این مفسرین متبحر و اهل تحقیق در ضمن تفسیر آیه ۴ موضوع زنده به گور کردن دخترها و کشتن پسران و انگیزه ارتکاب این جنایت را بیان نموده‌اند و در تفسیر المنار، ج۸، ص۱۲۴ انگیزه زنده به گور کردن دختران را فقر و فلاکت اقتصادی نشمرده و بلکه علت آن را احساس حقارت و ننگ و عار اخلاقی شمرده است و گفته: «از ترس این که آلوده شوند یا با شوهر پائین‌تر از خود ازدواج کنند یا در دست دشمنان اسیر شوند این دختران را زنده به گور می‌کردند» ولی به عقیده نگارنده این توجیه با تمام شهرتی که دارد، نه با سوق آیه‌ها و نه با تاریخ اعراب

آن‌ها را زنده به گور کنند و از ننگ و عار فقر و فلاکت که در میان اعراب دوره جاهلیت از هر عیب و ننگی بالاتر بود خود را نجات دهند و ثروتمندان و سرمایه‌داران و اشراف عرب با وجود این همه غرور و خودپرستی و خودخواهی و پرهیز از بدنامی و ننگ و عار رایج زمان، چون خطر اقتصادی ناشی از دختران، مصرف‌کننده بدون تولید، آن‌ها را تهدید نمی‌کرد، هیچ کدام از آن‌ها دختران خود را زنده به گور نمی‌کرد، و حتی برخی از آن‌ها به اقتضای حسن انسان‌دوستی از راه کمک‌های مالی به خانواده‌های مستمند و فقیر و بی‌بضاعت مانع زنده به گور کردن دختران آن‌ها می‌گردیدند هم چنان که فرزدق در شعر خود به عنوان یک افتخار بزرگ خانوادگی خود به این مطلب تصریح می‌کند:

«وَ مِنّا الَّذي مَنَعَ الوایدات ـ فَأَحْيا الَوئيدَ فَلَمْ تُوئِدِ»

و چون کسی نشنیده است که هیچ یک از خانواده‌های قبیله (بنی‌عدی قبیله فاروقرضی الله عنه) دختری را زنده به گور کرده باشد و خانواده فاروقرضی الله عنه یکی از خانواده‌های ثروتمند مکه و فاروقرضی الله عنه در نوجوانی گله شترهای پدرش را در دره ضَجْنان می‌چرانید، و وقتی زندگی مستقل خود را هم آغاز کرده به کار تجارت خارجی و مسافرت به کشورهای مجاور اشتغال داشته و در آغاز زندگی تاجر ثروتمندی بوده است بنابراین به هیچ وجه امکان نداشته که فاروقرضی الله عنه دختر خود را زنده به گور نماید.

۲ـ نخستین دختر فاروقرضی الله عنه حفصه[1] بوده که پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و فاروقرضی الله عنه برای ابراز نهایت عطوفت و محبت نسبت به او، کنیه خود را (ابوحفص)[2] قرار

جاهلی با هیچ کدام تطبیق نمی‌کند و استنباط ما از همه آیه‌ها و از تاریخ اعراب جاهلی این است که اشراف و سرمایه‌داران به اقتضای اعتقاد شرک‌آمیز پسران خود را قربانی بت‌ها می‌کردند و دختران خود را زنده به گور نمی‌کردند و در مقابل افراد بی‌بضاعت دختران خود را از ترس فقر زنده به گور می‌کردند.

[1]ـ فتح الباری، ج۷، ص۳۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۶ و عبقریات، ص۶۷۶ و الاصابه، ج۲، ص۳۴۷ و اعلام زرکلی، ج۲، ص۵۷۰، اخبار، ص۴۷۳.

[2]ـ فتح الباری، ج۷، ص۳۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۶ و عبقریات، ص۶۷۶ و الاصابه، ج۲، ص۳۴۷ و اعلام زرکلی، ج۲، ص۵۷۰، اخبار، ص۴۷۳.

داده است و او را بر کنیه (ابوعبدالله) که دو سال قبل از حفصه[۱] هم به دنیا آمده بود، ترجیح داد و به اتفاق تمام مورخین فاروق رضی الله عنه قبل از اسلام جز حفصه، که بعد از شهادت خنیس حرم پیامبر ﷺ گردید، و جز رقیه که سال‌ها بعد از اسلام فاروق رضی الله عنه زنده مانده است هیچ دختر دیگری را نداشته، و دختران دیگرش فاطمه، صفیه، زینب عموماً بعد از اسلام فاروق رضی الله عنه به دنیا آمده‌اند و امکان ندارد که فاروق رضی الله عنه هیچ کدام از دختران خود را زنده به گور کرده باشد، بنابراین افسانه زنده به گور کردن دختر فاروق رضی الله عنه هم چنان که با واقعیت عطوفت و شفقت فاروق رضی الله عنه و طبق نص قرآن با رسوم و سنن جاریه روزگار مخالف است هم چنین با تمام واقعیت‌های تاریخی در تضاد می‌باشد و دشمنان دانا همواره چنین افسانه‌ای را ساخته و بافته‌اند که دوستان ناآگاه برای این که نشان دهند که اسلام از یک فرد جنایت‌کار چه امام بزرگواری را ساخته است، این افسانه را روایت کرده‌اند.

ب: دومین افسانه: «عبدالرحمن پسر فاروق رضی الله عنه در مصر نوشابه‌ای را آشامید که خیال می‌کرد[۲] نبیذ است ولی می‌و شراب بود و او را مست کرد، و فردای آن شب به نزد عمروعاص آمد و مطلب را به او گزارش کرد[۳]، و از او خواست که حد شرعی (هشتاد تازیانه) را بر او اجرا کند و فاروق رضی الله عنه پس از اطلاع از قضیه به بهانه این که عمرو بن عاص در منزل خود او را تازیانه‌ها زده است، عبدالرحمن را به مدینه احضار نموده و او را مجدداً برای اجرای حد شرعی آماده[۴] نمود و هر چه عبدالرحمن بن عوف به او گفت یک مرتبه حد شرعی بر او اجرا گردیده مرتبه دیگر دلیلی ندارد[۵] و هر چه

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل اخبار عمر در ذیل ص۳۲۴.

[۳]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۱ و الریاض النضره، ج۲، ص۳۲ و ابن الجوزی، ص۲۰۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۳ و ۳۲۴.

[۴]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۱ و الریاض النضره، ج۲، ص۳۲ و ابن الجوزی، ص۲۰۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۳ و ۳۲۴.

[۵]ـ همان

عبدالرحمن خودش با تضرع و زاری گفت من مریضم[۱] و تاب تازیانه‌ها را ندارم و تو مرا می‌کشی[۲] هیچ فایده‌ای نداشت و فاروقﷺ برای اجرای مجدد حد شرعی پسرش را زیر تازیانه‌ها قرار داد تا آن جا که بر اثر ضربت این تازیانه‌ها به شدت مریض گردید[۳] و با همین مرض وفات کرد».

دلیل افسانه بودن و بی‌اساس بودن این روایت:

۱ـ با این که عبدالرحمن ناآگاهانه مرتکب این جرم شده بود[۴] ولی آگاهانه خود را آماده کرد که حد شرعی بر او اجرا شود[۵] و حد شرعی نیز به طور کامل بر او اجرا گردید، و اگر اجراکننده حد (عمروعاص) هم از حیث محل اجرای حد کوتاهی به عمل آورده بود، جرم این کوتاهی کردن بر گردن عمروعاص بود نه بر ذمه عبدالرحمن و فاروقﷺ از کسانی نبود که در اجرای عدالت به جای کاسه، کوزه را بشکند و بعد از آن که عمروعاص نیز از اتهام کوتاهی کردن خود را تبرئه کرد[۶] و قسم خورد که من مسلمان و ذمی و کوچک و بزرگ را در همین محل حد شرعی را بر آن‌ها اجرا کرده‌ام دیگر برای اجرای حد مجدد حتی بهانه‌ای هم باقی نمانده بود.

۲ـ در صفحات سابق اسناد و مدارکی ارائه گردیدند که فاروقﷺ هرگز شیفته اجرای حدود شرعی نبوده است و در شبهه و اشتباه و معذوریت‌ها، مرتکبین جرم‌هایی را از اجرای حدود شرعی[۷] معاف دائم کرده است (مثلاً افراد بی‌بضاعتی که در شرایط عادی از بیت‌المال و در شرایط قحطی از اموال مردم سرقت کرده‌اند از اجرای حد معاف کرده[۸] و به طور مکرر زنانی که به عذر مجبور بودن و نداشتن نیروی مقاومت از

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل اخبار عمر ذیل ص۳۲۴.

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، ص۳۲۳ و عبقریات، عقاد، ص۴۹۱.

[۷]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۳.

[۸]ـ الخراج، ص۲۰۴، به نقل فاروق، ص۲۱۱.

اجرای حد زنا معاف نمود[1]) و هم چنین کسانی را که ضعیف و کم‌توان یا بیمار می‌بودند موقتاً و تا پیدا کردن توان و سلامتی آن‌ها را معاف[2] می‌کرد و هم چنین در اجرای حد شرعی اضافه بر مقررات را (مثلاً هشتاد تازیانه برای می‌خوارگی) به هیچ کس اجازه نداده است[3] و تبعیض در مقررات را ستم بزرگ به شمار آورده است بنابراین امکان ندارد، فاروق رضي الله عنه عبدالرحمن را که ناآگاهانه دچار می‌خوردن شده و حد شرعی هم بر او اجرا شده باز مجدداً و در حال بیماری و نداشتن توان، حد شرعی را بر او اجرا کند و پدری که سرچشمه شفقت و عطوفت برای فرزندانش بوده و در میان مردم هم اعلام کرده است که کسی نسبت به فرزندان بی‌مهر و عطوفت باشد نسبت به فرزندان مردم هم بی‌ترحم و شایستگی اداره کردن هیچ مقامی را ندارد[4]، چه طور امکان دارد که برخلاف مقررات و بدون دلیل پسر بیمار و ناتوانش را زیر تازیانه‌ها قرار دهد و او را به قتل برساند؟

و معلوم می‌شود که این افسانه در اواخر عصر اصحاب و در اوایل عصر تابعین بافته شده و بعدها پر و بال پیدا کرده است زیرا عبدالله بن عمر از بزرگ‌ترین راویان حدیث و اخبار اسلامی و اولاد ارشد فاروق رضي الله عنه و نزدیک‌ترین و آگاه‌ترین فرد به اوضاع خانواده فاروق رضي الله عنه این شایعه را شدیداً تکذیب می‌کند و بعد از روایت مطلب می‌گوید: «برادرم عبدالرحمن تا یک ماه بعد از این جریان سالم و زنده باقی ماند[5] و سپس مریض گردید و به مرگ طبیعی وفات کرد[6]» و هم چنین مورخ محقق ابن الجوزی در قرن ششم پس از تحقیق این مطلب که عبدالرحمن یک ماه بعد از این جریان به سلامتی و دور از هر عارضه‌ای زندگی کرده و بعداً بیمار گشته و به مرگ طبیعی وفات[7] نموده است

---

[1]ـ الفایق، ج۲، ص۳۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۲.

[2]ـ اخبار عمر، ص۱۶۳.

[3]ـ اخبار عمر، ص۱۵۴ و عبقریات، ص۴۹۳.

[4]ـ نزهة المجالس، ج۲، ص۶۹ و ابن الجوزی، ص۱۰۴ و ۱۰۵، به نقل اخبار عمر، ص۱۴۰.

[5]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۹۴.

[6]ـ همان

[7]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل ذیل اخبار عمر، ص۳۲۴.

می‌گوید: «این که برخی شایع کرده‌اند که فاروقﷺ برای بار دوم حد شرعی را بر پسرش عبدالرحمن اجرا کرده است شایعه‌ای بی‌اساس[۱] و دروغی است آشکار زیرا هیچ حدی بر هیچ کسی در هیچ شرایطی دو بار اجرا نمی‌شود و نهایت امر شاید فاروقﷺ پسرش را به عنوان تأدیب دو سه تازیانه[۲] زده باشد و هیچ عارضه‌ای هم به وجود نیامده است[۳]».

این افسانه‌سازان، مسائل علم تاریخ را با مسائل علم اقتصاد اشتباهی گرفته‌اند و در نقل مطالب تاریخی، به جای توجه به واقعیت همواره به سود و منفعت توجه نموده‌اند، و دشمنان آگاه به قصد مخدوش کردن فطرت و عدالت فاروقﷺ و دوستان ناآگاه نیز به قصد تعریف از اسلام که چنین تحولی در عمرﷺ به وجود آمده و به قصد تعریف از عدالت‌خواهی فاروقﷺ که دو مرتبه بر پسرش اجرای حد شرعی نموده و پسر ناتوان و بیمارش را زیر تازیانه‌های اضافی خود به قتل رسانیده است، این دو افسانه (زنده به گور کردن دختر و قتل پسرش را) ساخته و انتشار داده‌اند و نشان داده‌اند که تازیانه دادگرترین فرمانروایان حکومت اسلام، بعد از پیامبرﷺ بدون مجوز شرعی و خارج از حد و حصر و شمار بر سر مردم مسلمان فرود آمده است در حالی که نخستین روزی که فاروقﷺ به جای شمشیر، که عادتاً امرا در دست می‌گرفتند، این تازیانه را در دست گرفت در میان مردم صریحاً اعلام کرد که: «بسیار اتفاق می‌افتد که من به قصد تهدید افراد عصیان‌گر و مزاحم این تازیانه را بر سر آن‌ها به گردش درمی‌آورم، ولی آن‌ها را نمی‌زنم[۴]» و روزی مردی را دید که در تاریکی اول شب با زنی در حال گفتگو است و تازیانه‌ای بر او زد و معلوم شد که این زن همسر آن مرد است و تازه به شهر رسیده‌اند و برای پیدا کردن منزل با هم مشورت می‌کنند فاروقﷺ از عمل خود پشیمان و تازیانه را به او داد و اصرار کرد که یک تازیانه به او بزند[۵] ولی آن مرد در راه

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل ذیل اخبار عمر، ص۳۲۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۳ و ۲۰۶۴.

[۵]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۰۳.

خدا او را بخشید و روز دیگر زنان و مردانی را دید که بر یک حوض وضو می‌گیرند و با زدن تازیانه آن‌ها را متفرق نمود، از عواقب کار خود نگران و قضیه را با علی مرتضی رضی الله عنه به میان آورد و تنها وقتی آرام گرفت که علی مرتضی رضی الله عنه گفت: ابداً نگران [۱] نباشید زیرا قصد تو تربیت آن‌ها بوده است و مدت‌ها بعد روزی کسی پیش او آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین رضی الله عنه برخیز و با من به فلان محل بیایید که مردی در آن جا مرا اذیت می‌کند و بر من ستم روا می‌دارد، و امیرالمؤمنین رضی الله عنه که سرگرم حل مشکلات عمومی [۲] بود از تقاضای اصرارآمیز این مرد که می‌خواست او را به عنوان مأمور جلب و اجرا به محل دوری ببرد و کارهای عمومی را متوقف نماید، عصبانی گردید [۳] و در حالی که تازیانه‌ای به او زد [۴] گفت: «تو به من می‌گویی امیرالمؤمنین و امیر تمام مؤمنین پس چه طور در حالی که من سرگرم کارهای عموم مؤمنان هستم اصرار داری که من کارهای عمومی را توقیف کنم و به عنوان مأمور جلب و برای کار شخصی تو به محل دوری بیایم [۵]» و وقتی آن مرد بیرون رفت فاروق رضی الله عنه از عواقب زدن این تازیانه پشیمان و نگران گردید و فریاد برآورد آن را عودت دهید و تازیانه را به دست او داد و به او گفت: تو هم باید یک تازیانه را به من بزنی [۶]. آن مرد گفت: تو را به خاطر خدا و به خاطر خودت بخشیدم، فاروق رضی الله عنه گفت: «این درست نیست یا بگویید به خاطر ثواب خدا یا بگویید به خاطر تو، تو را بخشیدم [۷] تا من علت بخشیدن را بدانم»، آن مرد گفت: به خاطر خدا تو را بخشیدم و با این حال هم فاروق رضی الله عنه از عواقب این تازیانه خیلی

---

[۱] ـ ابن الجوزی، ص۱۴، به نقل اخبار عمر، ص۳۴۱ و عین عبارت علی مرتضی رضی الله عنه این بود: «یا امیرالمؤمنین انت راع من الرعاه»

[۲] ـ اسد الغابه، ج۴، ص۶۱ و ابن الجوزی به نقل اخبار عمر، ص۳۲۴ و ۳۲۵.

[۳] ـ همان

[۴] ـ همان

[۵] ـ همان

[۶] ـ اسد الغابه، ج۴، ص۶۱ و ابن الجوزی به نقل اخبار عمر، ص۳۲۴ و ۳۲۵.

[۷] ـ همان

نگران بود و وقتی به منزلش آمد بعد از انجام دادن دو رکعت نماز با این[۱] عبارت، ملامت و سرزنش خود را درباره همین یک تازیانه آغاز نمود و گفت: «ای پسر خطاب! تو در مرتبه پائین بودی و خدا تو را رفعت بخشید، و تو گمراه بودی و خدا تو را هدایت داد و تو در ذلت بودی و خدا تو را عزت بخشید، آن گاه خدا تو را فرمانروای مردم کرد و در همین حال مردی برای رفع ستم و مزاحمت از خود به نزد تو آمد و تو او را تازیانه زدی! آیا فردا که به حضور خدا و پروردگارت رسیدی چه جوابی خواهید داد؟»

جایی که تازیانه و شمشیر فاروقﷺ به کار می‌افتادند

فاروقﷺ در عین این که به خاطر فرود آوردن یک تازیانه که مجوز شرعی نداشت متأثر می‌گردید و اصرار داشت که قصاص آن تازیانه از او گرفته شود، در شرایطی که ستمگری به ناموس و حیثیت کسی تجاوز می‌کرد و می‌خواست دامن پاک کسی را به زور آلوده نماید، در مقابل مقدمات عمل سیل تازیانه‌ها به راه می‌افتاد و اگر عمل زشتی هم انجام می‌گرفت شمشیر هم به کار می‌افتاد و فرد متجاوز به شدت مضروب و در صورت انجام دادن عمل زشت کشته می‌شد و فاروقﷺ نه متأثر می‌شد و نه عذرخواهی می‌کرد و نه در بارگاه خدا خود را مقصر می‌دانست و اینک چند نمونه از مواردی که بدون ترحم تازیانه و گاهی شمشیر فاروقﷺ به کار می‌افتاد.

۱ـ ابوسیاره[۲]، از بیماران اخلاقی چشم طمع به زن زیبای ابوجُنْدَب دوخته بود، و بعد از آن که چندین مرتبه این زن پاکدامن با خشونت و تندی پاسخ ابوسیاره را داده بود و باز دست‌بردار نبود، همین موضوع را با همسر خود به میان آورد[۳]، و هر دو توافق کردند که او را به دام انداخته و باید دیگران نیز تنبیه کنند و در ساعتی از روز که ابوجندب خود را در گوش‌های مخفی کرده بود همسرش وعده ملاقات به ابوسیاره داد، و وقتی ابوسیاره در نهایت خوشحالی وارد منزل گردید آن زن به او گفت: آیا تو هرگز از من حرفی شنیده‌ای یا حرکاتی را مشاهده کرده‌ای که من تمایلی به تو داشته

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ روضه المحبین، ص۳۲۴، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۶.

[۳]ـ همان

باشم[۱]؟ ابوسیاره گفت: نه هرگز چنین چیزی نبوده ولی به حدی عاشق تو شده‌ام که به هیچ وجه از تو دست برنمی‌دارم، در این هنگام خون غیرت عربی در رگ‌های شوهرش که در گوش‌های خود را مخفی کرده بود به جوش آمد و از گوشه بیرون جست[۲] و با چوب و چماق و لگد این قدر به ابوسیاره زد که همسرش خیال کرد می‌میرد[۳] و با عجله خود را به برادر شوهرش رساند و آمد و ابوسیاره را زخمی و کوفته از زیر دست او بیرون آورد و پس از مدتی این جریان به فاروق رضي الله عنه گزارش گردید و فاروق رضي الله عنه در عین این که این شوهر را از همه این ضربت‌ها معاف[۴] و او را نیز تحسین کرد، ابوسیاره را نیز یک صد تازیانه[۵] زد.

۲ـ به فاروق رضي الله عنه گزارش رسید که یک جوان یهودی[۶] را کشته‌اند و لاشه او را در پس کوچه‌ای انداخته‌اند، فاروق رضي الله عنه بالای منبر مردم را به خدا[۷] سوگند داد که هر کس از این جریان چیزی می‌داند به من بگوید، جوانی پیش آمد و جریان را این طور شرح داد: «من و فلانی دوست صمیمی یکدیگر هستیم و وقتی به جبهه جهاد اسلامی رفت به من توصیه کرد که از زن و منزلش مواظبت کنم و شب گذشته در تاریکی شب و در حالی که باد شدیدی می‌وزید به منزل آن دوستم رفتم و مشاهده کردم چراغ روشن[۸] است و این جوان یهودی با همسر دوستم نشسته و این جملات را هذیان می‌کند:

«بگذار پیشانی اسلام به وسیله من غبارآلود[۹] باشد که من یک شب تمام را با همسر

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ روضه المحبین، ص۳۲۴، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۶.

[۵]ـ همان

[۶]ـ عیون الاخبار، ج۴، ص۱۱۶ و روضه المحبین، ص۳۲۴.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

یک مجاهد گذرانده‌ام[۱]، شبی را بر سینه او می‌گذراندم که اندام‌هایش چنین بود و چنان ...» و من بعد از شنیدن اعتراف بلافاصله به او حمله کردم و با شمشیر او را کشتم و لاشه‌اش را به این پس‌کوچه انداختم. فاروقﷺ گفت: «دستت درد نکند = لا یقْطَعِ[۲] اللهُ یدَكَ» و این یهودی متجاوز را مَهدورالدم اعلام نمود[۳].

۳ـ مردی در یک جای خلوت دختری را دید و چشم طمع به او دوخت و دختر را گرفت و می‌خواست با زور و فشار به او تجاوز کند[۴] و آن دختر در حال مبارزه و رهایی خویش سنگ نوک‌تیزی برداشت و از تهی‌گاه او بر جگرش زد و او را کشت[۵] و وقتی خانواده آن مرد برای شکایت و گرفتن دیه به فاروقﷺ مراجعه کردند فاروقﷺ گفت: «ذلكَ قتیلُ الله لا یوَدّی اَبَداً = این مرد را به خاطر رضای خدا به قتل رسانیده‌اند و ابداً دیه[۶] ندارد».

۴ـ نخستین کسی که در اسلام جنایت‌کارانی را به دار آویخت فاروقﷺ بود[۷]، ام وَرَقه زن صحابی و پرهیزگار انصاری بود، که فاروقﷺ هرگاه به دیدن او می‌رفت به یاران خود می‌گفت: بیایید به دیدن زنی برویم که شهید[۸] است و از هیچ احترام و اکرامی نسبت به این زن صحابی دریغ[۹] نمی‌کرد و وقتی غلام و[۱۰] کنیزش این زن بزرگوار صحابی را به قتل رسانیدند و جرم آن‌ها آشکار گردید فاروقﷺ همین غلام و

[۱]ـ عیون الاخبار، ج۴، ص۱۱۶ و روضه المحبین، ص۳۲۴، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۴.

[۲]ـ عیون الاخبار، ج۴، ص۱۱۶ و روضه المحبین، ص۳۲۴، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص۶۸ و روضه المحبین، ص۳۲۴.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ اعلام النبوه، ص۷۴ و الاصابه، ص۵۰۵.

[۸]ـ همان

[۹]ـ اعلام النبوه، ص۷۴ و الاصابه،ج۴، ص۵۰۵، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۵. توجه: غلام و کنیز این زن صحابی، این زن صحابی را در یک توطئه به قتل رسانیده بودند.

[۱۰]ـ همان

کنیز را برای عبرت دیگران به دار کشید[۱] و هر دو را بالای دار به قتل رسانید.

۵ـ فاروق طی یک[۲] فرمان مؤکد در تمام جهان اسلام دستور داد که هر شاعری در توصیف زنان و خواهران و دختران مردم شعری بگوید او را تازیانه بزنند[۳] و نگذارند احدی حتی با حرف و کلمه نیز به حیثیت و آبروی دیگران تجاوز کند.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ التاج فی اخلاق الملوک هامش، ص۴۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۷۵.

[۳]ـ همان

فصل نوزدهم:

عبادت‌ها

فصل نوزدهم:

عبادت‌ها

عبادت‌ها و شدت تمسک فاروقس به سنت رسول الله ص

یکی از خصیصه‌های بارز فاروقس این بود که به سنت و به گفتار و رفتار و کردار و تأییدات او سخت پایبند بود، و چه در زمان پیامبر ص و چه در عصر ابوبکرس و چه در عصر خود همه تلاش و کوشش او منحصر در این بود که خودش و دیگران گفتار و کردار و رفتار پیامبر ص را سرمشق خود قرار دهند و به هیچ وجه از سنت پیامبر ص تجاوز نکنند و هرگاه می‌دید کسی از سنت و روش پیامبر ص تجاوز کرده به شدت بر او فریاد می‌کشید و گاهی او را توبیخ و مجازات می‌کرد و اینک برای مثال چند نمونه‌ای یادآور می‌شویم:

۱ـ فاروقس هشام بن حکیم[1] را دید که آیه‌هایی از سوره فرقان را به شیوه‌ای تلاوت می‌کند که با آن شیوه‌ای که او از پیامبر ص شنیده است تفاوت دارد و با یک حالتی از قهر و عصبانیت بازوی او را گرفت و به خدمت پیامبر ص آورد[2] و تنها هنگامی از او دست برداشت که پیامبر ص فرمود: شیوه تلاوت هر دوی شما صحیح است زیرا قرآن با هفت شیوه تلاوت نازل گردیده[3] است.

۲ـ جابر بن عبدالله می‌گوید[4]: قبایی از پارچه دیبا و قیمتی را به عنوان هدیه برای پیامبر ص آوردند، پیامبر ص بعد از پوشیدن فوراً آن را بیرون آورد و فرمود: جبرئیل مرا

---

[1]ـ صحیح بخاری، ج۶، ص۱۰۰ و ابن الجوزی، ص۱۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۴.

[2]ـ صحیح بخاری، ج۶، ص۱۰۰ و ابن الجوزی، ص۱۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۴.

[3]ـ همان

[4]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۴، به نقل از مسلم و به نقل اخبار عمر، ص۳۳۸.

از پوشیدن این قبا منع کرده[۱] و برای فاروقؓ فرستاد. فاروقؓ پس از اطلاع از جریان با حالتی از گریه و تأثر در حالی که قبا را در دست داشت به خدمت پیامبرﷺ آمد و عرض کرد: قبایی را که تو پوشیدن آن را پسند نکرده‌ای چرا برای من فرستاده‌ای و چه طور من آن را بپوشم[۲]؟ پیامبرﷺ فرمود: این قبا را برای تو فرستادم که آن را بفروشی نه این که آن را بپوشی، فاروقؓ آرام شد و قبا را به هزار درهم (معادل صد مثقال طلا)[۳] فروخت.

۳ـ فاروقؓ در زمان جاهلیت و در اوایل اسلام عادت کرده بود که به پدرش قسم یاد می‌کرد و می‌گفت[۴]: (بِأَبی) روزی پیامبرﷺ این قسم را از او شنید و او را از این نوع قسم منع کرد[۵] و از این تاریخ به بعد هرگز فاروقؓ نگفت: (بابی) و حتی اگر قصه‌ای از گذشته خود را هم بازگو می‌کرد وقتی به این نقطه می‌رسید در بازگو کردن قصه فوراً این کلمه را تغییر می‌داد[۶] و از فرمان پیامبرﷺ اطاعت می‌کرد.

۴ـ فاروقؓ سعی می‌کرد در حال طواف[۷] و برای تلبیه، بدون تفاوت همان عبارات و کلماتی را تکرار نماید که پیامبرﷺ آن‌ها را بر زبان می‌آورد و در ترتیب و کمیت آن‌ها تغییری را به وجود نمی‌آورد[۸]، و هم چنین فاروقؓ در حال بوسیدن[۹] حجرالاسود خطاب به او گفت: «ای سنگ بی‌جان! من یقین دارم که تو نمی‌توانی زیانی یا سودی

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الفایق، ج۱، ص۸، به نقل از صحیحین و به نقل اخبار عمر، ص۳۳۸.

[۵]ـ الفایق، ج۱، ص۸، به نقل از صحیحین و به نقل اخبار عمر، ص۳۳۸.

[۶]ـ همان

[۷]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۹، و نسایی، ج۲، ص۱۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۳.

[۸]ـ همان

[۹]ـ مسلم و بخاری و امام احمد و ریاض النضره، ج۲، ص۱۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۳.

به کسی برسانی[۱] و اگر پیامبر خدا ﷺ را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم[۲]».

۵ـ اسلم می‌گوید: فاروق ﷺ در رابطه با کیفیت طواف روزی گفت: «این حرکت مخصوص (هَرْوَله) و هم چنین لخت کردن شانه‌ها برای[۳] چیست؟ در حالی که خدا قدرت و تسلط کامل را به دین اسلام بخشیده و کفر و اهل کفر را به کلی طرد نموده است اما با این حال ما هرگز این عمل را ترک نخواهیم کرد چون در زمان پیامبر ﷺ ما چنین می‌کردیم[۴] و روش پیامبر ﷺ باید پایدار بماند.

۶ـ در عصر فاروق ﷺ عمران بن حُصین از شهر بصره در احرام[۵] رفت و به نزد فاروق ﷺ آمد فاروق ﷺ بر او فریاد کشید و او را توبیخ کرد و به او گفت: «می‌دانی بعدها مردم چه می‌گویند؟ مردی از اصحاب محمد ﷺ از شهری از شهرها به حالت احرام رفت[۶]!

۷ـ فاروق ﷺ به ابن السعدی[۷] گفت: دارایی خود را بیان کنید. ابن السعدی گفت: دارایی من دو اسب و دو برده و دو قاطر که سوار بر آن‌ها به جهاد می‌روم و قطعه زمینی که زندگی خود را از آن تأمین می‌کنم. فاروق ﷺ هزار[۸] دینار به او داد و به او گفت: این مبلغ را هزینه زندگی کن، ابن السعدی گفت: من نیازی به این پول ندارم و امیرالمؤمنین ﷺ شاید کسانی را پیدا کند که از من بیشتر به این پول نیاز داشته باشند. فاروق ﷺ گفت: خیر، بگیرید زیرا برای من اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ به من پولی

---

[۱]ـ همان
[۲]ـ همان
[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۰۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۵.
[۴]ـ ابن الجوزی، ص۱۰۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۵.
[۵]ـ همان
[۶]ـ همان
[۷]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۲۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۹.
[۸]ـ همان

داد[۱] و من همین جواب تو را به او عرض کردم و فرمود: ای عمر بگیرید و هرگاه یکی روزی به تو رسید و تو منتظر آن نبودی و او را درخواست نکرده بودی آن را بگیر و اگر هم خودت به آن نیاز نداشتی به دست خود به دیگران[۲] ببخشید.

۸ـ در عصر فاروق ﷺ، برخی به زیر درخت رضوان (که پیامبر ﷺ در زیر آن بیعت رضوان را انجام داده بود و نام آن نیز در قرآن آمده بود) جمع شده و نماز می‌خواندند[۳] و با خدا راز و نیاز می‌کردند، فاروق ﷺ به دلیل این که پیامبر ﷺ چنین کاری نکرده و در عصر او کسی این کار را نکرده است آن‌ها را تهدید کرد[۴] و برای این که مردم را به کلی از این عمل بازدارد شبانگاه جمعی را فرستاد که آن درخت را از ریشه کندند[۵] و مشابه گودال جای درخت، ده‌ها گودال دیگر را در پهنه این دشت کندند تا مردم جای اصلی این درخت را هم نشناسند.

فاروق ﷺ در جهت پیروی از سنت پیامبر ﷺ تنها به عملکرد خویش اکتفا نکرد بلکه طی بخشنامه‌هایی که در جهان اسلام انتشار داد پیروی از سنت پیامبر ﷺ را یک امر الزامی اعلام نمود و در یکی از این بخشنامه‌ها چنین گفته بود: «آگاه باشید[۶]، کسانی که در حفظ احادیث پیامبر ﷺ اهمال و تنبلی کنند و توجه به سنت پیامبر ﷺ نمی‌کنند و به صواب‌دید خویش فتواهایی می‌دهند، دشمنان سنت پیامبر ﷺ به شمار می‌آیند و خود را گمراه و دیگران را نیز گمراه می‌کنند، آگاه باشید ما همیشه به جای ابتدا اقتدا و به جای ابتداع اتباع[۷] خوهیم کرد و در مقابل سنت رسول‌الله ﷺ رأی و نظر شخصی را کنار می‌گذاریم[۸]»

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۵۹ و البدع لابن وضاح به نقل اخبار عرم، ص۳۳۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۸۷.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

معنی اوّلیات فاروق ﷺ

و با توجه به این همه تأکید فاروقﷺ بر سنت و روش پیامبر ﷺ شاید برای برخی تعجب‌آور باشد که فاروقﷺ در عصر خود کارهایی انجام داد که از اوّلیات او به شمار می‌آیند و هیچ کدام در زمان پیامبر ﷺ و در زمان ابوبکر صدیقﷺ سابقه‌ای نداشته‌اند مثلاً فاروقﷺ تازیانه را[۱] در دست گرفت و مردم را با آن ادب می‌کرد و لقب امیرالمؤمنین[۲] را یافت و در شب نگهبانانی[۳] برای شهر مقرر کرد.

و در مسائل مالی و اقتصادی فاروقﷺ نخستین کسی بود، که اصلاحات ارضی را در جهان اسلام[۴] پیاده کرد، و سواد العراق[۵] و ارض الجبل را متراژ و بر حسب متراژ مالیات آن‌ها را تعیین کرد[۶] و زکات گله‌های اسب[۷] را معمول و عشر[۸] مال‌التجاره‌های کشورهای خارجی را به عنوان گمرک و تعرفه مرسوم و بیت‌المال را تنظیم و ضراب‌خانه‌ها[۹] را تأسیس نمود.

و در مسائل مدیریت، فاروقﷺ نخستین کسی بود، که نوشتن تاریخ وقایع را و کارها را از مبدأ هجرت معمول[۱۰] نمود و آمارگیری و سرشماری را مرسوم و به تأسیس دبیرخانه‌ها و تشکیلات منظم اداری شامل استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و دادگاه‌ها و

---

[۱] ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۰۲ و ۲۰۳ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۳ و ابن الجوزی، ص۵۲ و ۵۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۳.

[۲] ـ همان

[۳] ـ همان

[۴] ـ به فصل اقتصاد در عصر فاروق (زمین) در همین کتاب مراجعه شود.

[۵] ـ اخبار عمر، ص۲۱۴ و ۲۱۵.

[۶] ـ همان

[۷] ـ همان

[۸] ـ خراج ابی یوسف، ص۱۳۵ و اخبار عمر، ص۱۱۳.

[۹] ـ به مبحث بیت‌المال و ضراب‌خانه‌ها در همین کتاب مراجعه شود.

[۱۰] ـ اخبار عمر، ص۲۱۶ و ۲۱۷ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۳.

ادارات دارایی و پست‌خانه‌ها و شهرداری‌ها و سیلو[۱] (بیت‌الدقیق) و غیره اقدام نمود و برای کارمندان مقرری تعیین نمود و از راه جیره‌های نقدی و غیرنقدی (عطاء) زندگی تمام افراد کم‌بضاعت و زندگی تمام اتباع مسلمانان جهان اسلام را بیمه[۲] نمود.

و در رابطه با عمران و آبادانی فاروق رضی الله عنه نخستین کسی بود که صحن محیط کعبه را (مسجدالحرام) توسعه داد[۳] و خانه‌های اطراف را بر آن اضافه کرد و با کشیدن دیواری صحن مسجد را از خانه‌های مجاور جدا نمود و مقام[۴] ابراهیم علیه السلام که به کعبه چسبیده بود به محل فعلی منتقل نمود و مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم[۵] را توسعه داد و خانه‌های اطراف را (از جمله خانه عباس را) بر آن اضافه نمود[۶] و در بین مکه و مدینه منازل و آب و آسایشگاه‌هایی را[۷] ایجاد نمود و در خارج شبه جزیره نیز شهرهای بصره و کوفه و فسطاط و موصل و جیزه را تأسیس نمود[۸] و رودخانه‌های عظیمی را به جریان انداخت[۹] و با حفر کانالی، نیل مصر را به دریای احمر[۱۰] وصل نمود.

و در مسائل آموزش و پرورش فاروق رضی الله عنه نخستین کسی بود که تعلم قرآن و هم چنین سواد خواندن ونوشتن را در تمام شهرها و روستاهای جهان اسلام الزامی و اجباری اعلام کرد[۱۱] و مکتب‌ها را در هر جا تأسیس و برای معلمان حقوق کافی مقرر

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۵۳ و ابن السعد، ج۱، ص۲۰۳ و ۲۰۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ ابن السعد، ج۱، ص۲۰۳ و ۲۰۴ و ابن الجوزی، ص۵۲ و ۵۳.

[۸]ـ اخبار عمر، ص۲۱۴، به پروژه‌های شهرسازی فاروق رضی الله عنه و عمران آبادانی فاروق رضی الله عنه در همین کتاب مراجعه شود.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

[۱۱]ـ به فصل توسعه معارف در عصر فاروق رضی الله عنه در همین کتاب مراجعه شود.

نمود و از جمله شاگردان ابو الدرداء، یک‌هزار و ششصد نفر بودند که به طور حلقه در چندین جلسه آن‌ها را درس می‌داد[۱] و برای روایت احادیث نظم و ترتیبی را مقرر نمود و علاوه بر مرکز (مدینه) در اغلب شهرها انجمن روایت احادیث را تأسیس نمود[۲] و دستور داد زبان عربی (نحو و صرف)[۳] نوشته شود و برای کسانی که سوره‌های مفصل قرآن را حفظ می‌کردند حقوق بیشتری تعیین کرد و جایزه دادن، به کسانی که اشعار مفید و اخلاقی را می‌سرودند یا در مسابقه اسب‌دوانی برنده می‌شدند معمول[۴] نمود.

و در قسمت تشریح و تبیین احکام دین فاروق رضی‌الله‌عنه نخستین کسی بود که هشتاد تازیانه را حد می‌خواران قرار داد[۵] و در دو مسئله ارث معروف به (عُمَرِیتَین) سهم مادر را یک سوم باقیمانده مقرر کرد[۶] و در تراویح ماه رمضان جماعت را[۷] و در نصف آخر آن خواندن قنوت[۸] را و در آخر نمازها سلام با صدای بلند را معمول[۹] نمود و هم چنین کسانی را که می‌خواستند نکاح موقت (متعه) را به عمل بیاورند شدیداً تهدید نمود و حج تمتع را ممنوع کرد وطلاق ثلاثه را در یک لفظ موجب وقوع هر سه طلاق اعلام نمود.

و برای این که روشن شود که سنت‌گرایی فاروق رضی‌الله‌عنه با تحولات عظیمی که به نام (اوّلیات) در عصر خود به وجود آورده هیچ گونه تضاد و مباینتی ندارد ناچاریم مطلبی را که سابقاً و در مبحث حکومت عصر فاروق رضی‌الله‌عنه به تفصیل بیان کرده‌ایم در این جا

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الجامع الکبیر مسند، ص۶۱۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۱۹.

[۴]ـ اخبار عمر، ص۲۱۶.

[۵]ـ اخبار عمر، ص۲۱۶ و ۲۱۸ و تاریخ طبری از ص۲۰۴۴ تا ص۲۰۵۰ و در آن کتاب به ج۵ مراجعه شود و در الکامل، ج۳، ص۵۸ تا ۶۲ از اولیات فاروق رضی‌الله‌عنه بحث می‌کند مراجعه شود.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان.

[۹]ـ همان

مجملاً یادآور شویم: مسائل کلاً سه دسته هستند، دسته اول مسائلی هستند که جز خدا کسی قادر به درک آن‌ها نیست مانند وجوب نماز و روزه و زکات و حج و تحریم ربا و مشروب و غیره و تشریع این نوع مسائل فقط کار خدا و فقط از خدا اطاعت می‌شود (اطیعوا الله) و دسته دوم مسائلی هستند که بعد از خدا جز پیامبر خدا ﷺ کسی قادر به درک آن‌ها نیست مانند کیفیت خواندن نماز و تعداد رکعت‌ها و اوقات نمازها و تعیین اموالی که زکات دارند و مراسم حج و مراسم عیدین که در مورد آن‌ها فقط از پیامبر ﷺ اطاعت می‌شود و تنها کار پیامبر ﷺ است که با گفتار و رفتار و کردار و تأییدات خود (که مجموع آن‌ها را سنت پیامبر ﷺ می‌خوانند) این مسائل را بیان کند: (اطیعوا الرسول) و در این موارد فقط از پیامبر ﷺ اطاعت می‌شود، دسته سوم مسائلی هستند که برای افراد متخصص و آگاه چه از راه استنباط از قرآن و حدیث و چه از راه تجارب و یادآوری آزمایش ملت‌ها و استفاده از کند و کاو عقلی و مشورت با متخصصین قابل درک و فهم هستند مانند مسئله تغییر محل ستاد فرماندهی پیامبر ﷺ در غزوه[1] بدر و تغییر تاکتیک دفاع در غزوه احد[2] به وسیله مشورت با متخصصین مسائل نظامی مانند تعیین حکم تلقیح خرماهای[3] ماده به وسیله متخصصین امور باغداری در زمان پیامبر ﷺ و تعیین حکم مسائل دسته سوم از وظایف متخصص است خواه از راه استنباط از قرآن و حدیث و خواه از راه اطلاعات فنی و مشورت‌ها و در این نوع مسائل اطاعت از آن‌ها که اولوالامر هستند واجب است (وَ اوُلُی الأَمْرِ مِنْکُم)

تحقیق درباره اوّلیات عمر رضی الله عنه

با توجه به این تحقیق انکارناپذیر نگاهی به اولیات فاروق رضی الله عنه می‌اندازیم و می‌بینیم که هیچ کدام از آن‌ها در تضاد با قرآن و سنت و جزو مسائل دسته اول و دوم نیستند و عموماً از مسائل دسته سوم هستند و فاروق رضی الله عنه با این که طبق اسناد و مدارکی که در

[1]ـ البدایه و النهایه، ابوالفداء، ج۳، ص۲۶۷.

[2]ـ البدایه و النهایه، ج۴، ص۱۱.

[3]ـ صحیح مسلم، هامش ارشاد ساری، ج۹، ص۲۱۳ و ۲۱۴.

ذیل این صفحه ارائه می‌گردد[۱]، از یکایک اصحاب معاصر خود به قرآن و حدیث پیامبرﷺ آشناتر بود و در استنباط احکام از قرآن و حدیث واجد عالی‌ترین رتبه اجتهاد بود حکم هیچ کدام از مسائلی را که به اولیات اشتهار یافته‌اند مخصوصاً تشریح و تبیین احکام دین، بدون مشورت با اصحاب مهاجر و انصار صادر نکرده است مثلاً از عمده‌ترین مطالب اولیات عمرﷺ در قسمت اقتصاد اصلاحات[۲] ارضی[۳] عشر و زکات[۴] گله‌های اسب بود که بعد از مشورت با اصحاب آن‌ها را اجرا کرد و هم چنین برای مرسوم کردن تاریخ و تعیین حد می‌خوارگی از اصحاب، نظر خواست و با آن‌ها مشورت کرد و با موافقت آن‌ها حکم این مسائل را صادر کرد و گاهی در غیاب او بزرگان اصحاب حکمی را صادر می‌کردند و فاروقﷺ با این که با صدور آن حکم موافق نبود آن را تأیید می‌کرد: «روزی به شخصی گفت: قضیه‌های تو چه شد؟ جواب داد: علیﷺ و زید آن را به این صورت فیصله دادند فاروقﷺ گفت: اگر من فیصله می‌دادم طور دیگر می‌بود، آن شخص گفت: مگر اختیار صدور احکام در دست تو نیست؟ فاروقﷺ گفت: بلی اگر مخالف قرآن و حدیث عمل می‌کردند من حکم آن‌ها را نقض می‌کردم[۵] اما چون در این مسئله دلیلی از قرآن و حدیث در[۶] دست نیست و فقط استنباط و رأی و نظر است، و استنباط و رأی در بین همه آگاهان از قرآن و حدیث مشترک[۷] است به هیچ وجه نمی‌توانم رأی علیﷺ و زید را در این مسئله نقض کنم[۸] و فاروقﷺ برحسب اجتهاد و

---

[۱]ـ مراجعه شود به صحیح مسلم در هامش ارشاد ساری، ج۹، ص۲۶۱ و اخبار عمر، ص۴۲۴ و صحیح بخاری ارشاد ساری، ج۶، ص۹۹ و عبقریات، عقاد، ص۶۵۰ و ابن الجوزی، ص۲۱۴ و تاریخ الخلفاء،ص۴۷، به نقل اخبار عمر، ص۴۶۳ و ۴۶۴.

[۲]ـ اخبار عمر، طنطاویین، ص۹۴ تا ۹۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۵۰.

[۳]ـ الخراج ابی یوسف، ص۱۳۵ و اموال عبید، ص۵۲۸ و طبقات ابن سعد، ج۶، ص۷۹.

[۴]ـ فقه السنه، ج۱، ص۳۶۸، به نقل از امام احمد و امام مالک و طبرانی.

[۵]ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۲، ص۴۳۱.

[۶]ـ فاروق اعظم، هیکل، ج۲، ص۴۳۱.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

استنباط خود فتوی می‌داد و کسی می‌گفت: «خدا و امیرالمؤمنین رضی الله عنه چنین حکم کرده‌اند» به شدت او را توبیخ و بر او فریاد می‌کشید که هرگز نگویید خدا و امیرالمؤمنین، بلکه امیرالمؤمنین رضی الله عنه زیرا اگر حق باشد از خداست و اگر اشتباه باشد از من[۱] است.

بنابراین اولیات فاروق رضی الله عنه به طور کلی مطالبی بوده‌اند که به وسیله فاروق رضی الله عنه و بزرگواران اصحاب از قرآن و حدیث استنباط شده یا افراد متخصص و آگاه از راه تجارب و یادآوری آزمایش و تجربه ملت‌ها آن‌ها را پیشنهاد کرده و بعد از گذشتن از شورای استنباط و تطبیق (که شرح آن‌ها در مبحث حکومت اسلام در عصر فاروق رضی الله عنه گذشت) فاروق رضی الله عنه حکم آن‌ها را به مردم اعلام کرده و به اولیات عمر رضی الله عنه معروف شده‌اند و چون موافقین و مخالفین فاروق رضی الله عنه جز در موارد زیر نسبت به اولیات و نسبت به عملکرد او هیچ اعتراضی ندارند ما به جای بیان اسناد و مدارک یکایک اولیات فاروق رضی الله عنه تنها اسناد و مدارک موارد زیر را بیان می‌کنیم و برای همه روشن خواهیم کرد که فاروق رضی الله عنه در طول دوران خلافت خود برخلاف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم قدمی برنداشته است:

الف: زکاة در گله اسبان

در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم کسانی که اسبی یا اسبانی داشتند و در غزوه‌ها یا در مسافرت‌های دیگر از سواری آن‌ها استفاده می‌کردند، طبق فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «لَيسَ عَلى المُسْلِمِ[۲] في فَرَسِهِ صَدَقَةٌ = بر مسلمانان در اسبش زکاة نیست» عموماً از زکاة اسب‌های سواری معاف بودند، و در عصر خلافت فاروق رضی الله عنه ثروتمندان شام[۳] در اثنای مراسم حج فاروق رضی الله عنه را ملاقات کرده و پیشنهاد نمودند که از گله اسبان آن‌ها زکاة

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ صحیح بخاری در شرح ارشاد ساری، ج۳، ص۵۲ و به نقل فقه السنه، ج۱، ص۳۶۷، امام احمد از امام علی نقل کرده «قَدْ عَفَوْتُ لَكُمْ عَنِ الخَيْلِ».

[۳]ـ فقه السنه، ج۱، ص۳۶۸، به نقل از امام احمد و امام مالک و طبرانی و بیهقی.

دریافت[1] نماید، و فاروقﷺ در جواب گفت: «هذا شَیئی لَمْ یفْعَلْهُ اللَّذانِ[2] مِنْ قَبْلی وَ لکِنْ انْتَظِرُوا حَتّی اَسْئَلُ المَسْلِمینَ = این کاری است که آن دو کس قبل از من (پیامبر ﷺ و ابوبکرﷺ) نکرده‌اند، ولی باز منتظر باشید که من در این زمینه از مسلمانان سؤال می‌کنم» و بار دیگر مردم شام گرفتن زکات اسبان را به[3] ابوعبیده پیشنهاد کردند و ابوعبیده مطلب را به فاروقﷺ گزارش کرد و فاروقﷺ موافقت نکرد[4] و مرتبه سوم مردم شام باز با ابوعبیده گفتگو کردند و همان مطلب را پشنهاد نمودند و ابوعبیده آن را به فاروقﷺ گزارش کرد و فاروقﷺ در جواب او نوشت: «اِنْ اَحَبّوا فَخُذْها مِنْهُمْ وارْدُدْها الَیهمْ = مادامی که این همه علاقه دارند زکات اسبان را از آن‌ها بگیرید و در بین فقرای آن‌ها توزیع کنید» و بعدها زکات اسبان در فقه اسلامی به این صورت درآمد: که اگر عنوان مال‌التجاره را داشتند[5] به اتفاق تمام فقها زکات در آن‌ها واجب و اگر به خاطر تولید نسل نگهداری می‌شوند در مذهب ابوحنیفه مانند شتر و گاو زکات در آن‌ها[6] واجب و جمهور این قسم را از زکات[7] معاف شمرده‌اند.

بنابراین فاروقﷺ از سنت پیامبر ﷺ که اسب‌های سواری اشخاص را از زکات معاف کرده تجاوز نکرد و در مورد گله اسبانی که به قصد تجارت یا تولید نسل نگهداری می‌شوند، نخست از اظهارنظر خودداری کرد و پس از مشورت با شورای مؤمنین و موافقت اصحاب مهاجر و انصار با قید احتیاط لازم حکم زکات گله اسبان را صادر کرده است.

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ فقه السنه، ج۱، ص۳۶۸، به نقل امام مالک و بیهقی.

[4]ـ همان

[5]ـ قسطلانی شرح صحیح بخاری، ج۳، ص۵۲.

[6]ـ بدایه المجتهد، ابن رشد، ج۱، ص۲۵۹.

[7]ـ همان

ب: آیا فاروقس حکم وقوع طلاق‌های ثلاثه را صادر کرد؟

اعراب عصر جاهلیت در رابطه با طلاق، زنان را در یک حالتی از سرگردانی و بلاتکلیفی قرار می‌دادند[۱]. مردی زنش را طلاق می‌داد و قبل از انقضای عده او را به خود رجوع می‌داد، و باز او را طلاق می‌داد و قبل از انقضای وعده مجدداً او را به خود رجوع می‌داد و این طلاق و رجوع را گاهی تا صد بار و بیشتر هم[۲] ادامه می‌دادند و بدین وسیله در عین این که آن‌ها را در منزل خویش جا نمی‌دادند، از ازدواج آن‌ها با دیگران نیز ممانعت می‌کردند[۳] و زنی برای شکوی از این ستم بزرگ اجتماعی به خدمت پیامبر ﷺ آمد، پیامبر ﷺ چیزی نگفت و ساکت ماند اما در این اثنا این آیه بر پیامبر ﷺ نازل گردید[۴] ﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥۗ﴾ [البقرة: ۲۲۹-۲۳۰] فقط دو تا هستند و فقط تا دو مرتبه مردی می‌تواند پس از طلاق زنش را به خودش رجوع دهد و پس از دو مرتبه رجوع تنها دو راه دارد یا با وضع مقبول و عرف‌پسند زنش را در نزد خویش نگهدارد یا به شکل مطلوب و قرین نیکوکاری او را برای ازدواج با دیگری آزاد کند ... بنابراین هرگاه مردی بعد از دو مرتبه طلاق و رجوع آن زن را طلاق داد، دیگر آن زن برای او حلال نخواهد بود مگر این که با مرد دیگری ازدواج کند و آن شوهر دومی او را طلاق دهد و شوهر اولی مجدداً با او ازدواج کند».

بنابراین آیه صریحاً رجوع زوجه را بیش از دو مرتبه ـ تا صد مرتبه و بیشتر را ـ

---

[۱]ـ تفسیر کبیر، ج۶، ص۱۰۲ و المنار، ج۲، ص۳۸۱. در تفسیر کبیر نوشته: آن زن برای شکوی به نزد عایشه ل آمد و عایشه مراتب را به پیامبر ﷺ عرض کرد.

[۲]ـ تفسیر کبیر، ج۶، ص۱۰۲ و المنار، ج۲، ص۳۸۱. در تفسیر کبیر نوشته: آن زن برای شکوی به نزد عایشه ل آمد و عایشه مراتب را به پیامبر ﷺ عرض کرد.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

ممنوع کرده[1] و به اتفاق تمام مفسرین و محدثین و فقها این آیه در مورد این مطلب که اجرای طلاق ثلاثه کار بدی است یا بد نیست[2] و با اجرای طلاق ثلاثه یا تکرار آن در یک لحظه و در یک مجلس هر سه طلاق واقع می‌شوند یا فقط یک[3] طلاق واقع می‌شود، ساکت و چیزی نفرموده است، و هم چنین در هیچ یک از آیه‌های دیگر قرآن از حکم اجرای طلاق ثلاثه بحث[4] نشده است و جز در احادیث و روایات در این باره سند و مدرک دیگری وجود ندارد، و به همین جهت از قرن‌های اولیه اسلام تا حال حکم اجرای طلاق ثلاثه در یک زمان، همواره جای بحث و مشاجره بوده است و در طول تاریخ اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان و مجتهدین مذاهب اربعه و پیروان آن‌ها با توجه به دلایل زیر اجرای طلاق ثلاثه را موجب وقوع سه طلاق دانسته‌اند:

امام احمد و مسلم و بخاری متفقاً[5] روایت کرده‌اند که (عُوَیمِر عَجلانی) بعد از مُلاعنه در حضور پیامبر ﷺ طلاق ثلاثه را اجرا و زنش را سه طلاقه کرد و پیامبر ﷺ او را منع نکرد، و برای جدایی قطعی و دائمی بعد از ملاعنه‌ها روش اجرای طلاق ثلاثه

---

[1]ـ المنار، ج۲، ص۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلی ابن جزم، ج۱۰، ص۱۷۰ نوشته: «فهذا، فان طلقها فلا تحل، یقع علی الثلاث مجموعه و مفرقه و لا یجوزن ان نحیص بعض بهذه الایه بعض ذلک دون بعض.

[2]ـ المنار، ج۲، ص۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلی ابن جزم، ج۱۰، ص۱۷۰ نوشته: «فهذا، فان طلقها فلا تحل، یقع علی الثلاث مجموعه و مفرقه و لا یجوزن ان نحیص بعض بهذه الایه بعض ذلک دون بعض.

[3]ـ همان

[4]ـ المنار، ج۲، ص۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۶۷ و قسطانی در شرح صحیح بخاری، ج۸، ص۱۳۴، بعد از روایت این حدیث: «به پیامبر ﷺ خبر دادند که مردی زنش را سه طلاقه کرده است پیامبر ﷺ با حالتی از قهر و عصبانیت از جای خود برخاست و فرمود: آیا در حالی که من در میان شما هستم به کتاب خدا بازی می‌کنید» هم ابن حزم و هم قسطانی این حدیث را به دلیل این که مرسل است و محمود بن لبید روای آن از پیامبر ﷺ چیزی نشنیده است و از پدرش هم نام نبرده است این حدیث را غیرقابل استناد شمرده‌اند.

[5]ـ المنار، ج۲، ص۳۸۳ و قسطانی شرح صحیح بخاری، ج۸، ص۱۳۸.

معمول گردید[۱]، و در غیر حالت ملاعنه در زمان پیامبر ﷺ چندین مرتبه اجرای طلاق ثلاثه اتفاق افتاد و علاوه بر این که پیامبر ﷺ کسی را از اجرای این عبارت منع نمی‌فرمود، حکم به وقوع طلاق‌های ثلاثه هم می‌کرد از جمله:

۱ـ بخاری محدث از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: «مردی زنش را سه طلاقه کرد و آن زن شوهر دیگری کرد و از پیامبر ﷺ سؤال شد این زن برای شوهر اول حلال می‌شود؟ فرمود:نه تا با او آمیزش نداشته باشد[۲].

۲ـ ابن حفص زنش را سه طلاقه کرد و از پیامبر ﷺ سؤال شد آیا این زن حق نفقه را دارد پیامبر ﷺ فرمود نه و بر او عده واجب[۳] است.

۳ـ مسلم محدث با طرق متعدد که به حد تواتر رسیده از فاطمه دختر قیس روایت کرده که شوهرش او را سه طلاقه کرده و پیامبر ﷺ آن را تنفیذ نموده و فرموده حق نفقه نداری[۴].

۴ـ عُباده بن صامت روایت کرده که پدربزرگم زنش را هزار طلاقه کرده بود، و پدرم این مطلب را با پیامبر ﷺ به میان آورد و پیامبر ﷺ فرموده بود: پدرت چرا از خدا نمی‌ترسد او سه طلاق دارد و نهصد و نود و هفت باقی تجاوز از حق و ستم شمرده می‌شود و در روایت دیگر به پیامبر ﷺ عرض گردید آیا این مرد هیچ گونه راهی برای رهایی از وقوع طلاق‌هایش دارد پیامبر ﷺ فرمود: این مرد با وقوع سه طلاق به وسیله این عبارت به کلی از زنش جدا شده و هیچ راه رهایی برای خودش باقی نگذاشته[۵]

---

[۱]- همان

[۲]ـ قسطانی شرح صحیح بخاری، ج۸، ص۱۳۵ و محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۷۱.

[۳]ـ محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۷۱ و ابن حزم در همین صفحه گفته: فهذا نقلُ تواترٍ عن فاطمة بأنَّ رَسُولَ الله ﷺ اَخْبَرَهُ هِيَ و نفرٌ سِواها بِاَنَّ زَوْجَها طَلَّقَها ثَلثاً وَ بِاَنَّهُ حكَمَ في الْمُطَلّقَةِ ثَلاثاً وَ لَمْ يُنْكِرْ عَلَيّهِ الصَّلاةُ و السَّلامُ وَ لا اَخْبَرَ بِاَنَّهُ لَيْسَ بِسُنَّةٍ وَ في هذا كِفايَةٌ لِمَن نَصَحَ نَفْسَهُ».

[۴]ـ همان

[۵]ـ محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۶۹، در همین صفحه از عبدالله بن عمر روایت کرده: «فَقُلْتُ يا رَسُولَ الله ﷺ لَو كُنْتُ طَلَّقْتُها ثَلاثاً اَكانَ لي اَنْ اُراجِعُها؟ قُلْ لا كانَتْ تَبِينُ و تَكُونُ مَعْصِيَةً» و امام نوری در

است.

۵ـ عبدالله بن عمر می‌گوید: «به پیامبر ﷺ عرض کردم اگر من زنم را سه طلاقه کرده بودم حق رجوع را داشتم؟» پیامبر ﷺ فرمود: نه زن به کلی از تو جدا می‌گردد و گناهی هم تحقق می‌کرد[۱].

۶ـ رُکانه به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «طَلَّقْتُ امْرأتی البته[۲]» زنم را قطعاً طلاق داده‌ام، پیامبر ﷺ فرمود: تو را به خدا از (اَلبَتّه) یک طلاق را اراده کردی؟ رکانه گفت: به خدا فقط یک طلاق را اراده کردم[۳]، پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین فقط یک طلاق واقع شده و به او دستور داد زنش را به خود رجوع دهد و همین توضیح خواستن و حتی قسم دادن، آشکارا نشان می‌دهد که اگر از کلمه (البته)[۴] سه طلاق را اراده می‌کرد هر سه طلاق واقع و حق رجوع را نداشت و الا توضیح خواستن و قسم دادن چه[۵] فایده‌ای داشت.

شرح صحیح مسلم، ج۶، هامش ارشاد ساری، ص۲۵۹ و ۲۶۰ (و اما روایت دیگر در مورد عبدالله بن عمر که زنش در حالت حیض سه طلاقه کرد و این سه طلاقه برای او یک طلاق به حساب آمد) امام نوری می‌گوید این در نهایت ضعف و به هیچ وجه قابل استناد نمی‌باشد. توجه: محلی در ص۱۷۰ حدیث عباده را نقد کرده و گفته پدر عباده مسلمان شده تا چه رسد به جدش.

[۱]ـ همان

[۲]ـ قسطلانی در ارشاد ساری شرح بخاری، ج۸، ص۱۳۳ و امام نووی در شرح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۲۵۹ و همین دو مرجع روایت دیگری را در مورد رکانه به این عبارت نقل کرده‌اند: «ابن عباس روایت کرده که رکانه زنش را در یک مجلس سه طلاقه کرد و خیلی نگران شد و از پیامبر ﷺ سؤال کرد پیامبر ﷺ فرمود: فقز یک طلاق تو واقع شده و اگر مایل هستی زنت را به خودت رجوع کن و رکانه زنش را به خود رجوع کرد» سپس گفته‌اند چون در سلسله این حدیث ابن اسحاق و استاذش، که هر دو ضعیف هستند، وجود دارد و از طرف دیگر مخالف عملکرد ابن عباس است این روایت مردود و به هیچ وجه قابل استناد نیست. قسطلانی ارشاد ساری بر صحیح بخاری، ج۸، ص۱۳۳ و شرح نووی بر صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۲۵۹.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

بنابراین احادیث، اجرای طلاق ثلاثه در زمان پیامبر ﷺ به هنگام مُلاعنه مرسوم بوده و پیامبر ﷺ با سکوت خود آن را تأیید کرده است زیرا به هنگام ملاعنه تصمیم به جدایی دائمی فوری است و نیازی به مهلت و فرصت و جدا کردن طلاق‌های ثلاثه ندارد و در شرایط غیرملاعنه هرگاه گاهی اتفاق افتاده و پیامبر ﷺ در عین این که آن‌ها را تنفید فرموده و آن‌ها را به کلی از یکدیگر جدا کرده با توجه به این که شتاب کردن در پایان طلاق‌ها به زیان زوجین بوده از اجرای طلاق ثلاثه جز در حالت ملاعنه ناراضی بوده و طبق روایت شماره پنجم گذشته آن را قرین جرم و عصیان به شمار آورده است و عین این مطلب از فاروق رضي الله عنه روایت شده: «مَنْ طَلَّقَ امْرَاَتَهُ ثَلاثاً طَلَقَتْ وَعَصی[1] رَبَّهُ = کسی که زنش را سه طلاقه کند طلاق‌هایش واقع و خدا را هم نافرمانی کرده است» و هرگاه کسی از عبدالله بن عباس درباره شخصی که زنش را سه طلاقه کرده است راه چاره‌ای می‌خواست ابن عباس در حالتی از خشم و ناراحتی می‌گفت: «آن کس اگر از خدا می‌ترسید خدا راه چاره‌ای[2] به او می‌بخشید و عبدالله بن عباس در تمام عمر خود با خشم و ناراحتی همواره فتوا می‌داد که اجرای طلاق ثلاثه موجب وقوع سه طلاق[3] است و آن مرد از زنش به کلی جدا می‌گردد.

بنابراین توضیحات و ارائه همین اسناد و مدارک عبارت زیر که از ابن عباس نقل گردیده است: «کانَ الطَّلاقُ عَلی عَهّدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ اَبی‌بَکْرٍ وَ سَنَتَینِ مِنْ خَلافَةِ عُمَرَ طَلاقُ الثّلاثِ، واحِدَة فَقالَ عُمَرُ اِنَّ النّاسِ قَدْ اسْتَعْجَلُوا في امرٍ کانَ لَهُمْ فيهِ اَناةٌ فَلَوْ اَمْضَيناهُ عَلَیهِمْ فَاَمْضاهُ عَلَیهِم» یعنی در زمان پیامبر ﷺ و ابوبکر رضي الله عنه و تا دو سال از خلافت عمر رضي الله عنه مردم غالباً به جای اجرای طلاق ثلاثه طلاق واحد را اجرا می‌کردند ولی بعد از دو سال از خلافت عمر رضي الله عنه اوضاع تغییر کرد و اکثریتی از مردم به جای اجرای طلاق

---

[1]ـ همان

[2]ـ محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۶۹.

[3]ـ قسطانی ارشاد ساری، ج۸، ص۱۳۳ و محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۷۲.

واحد طلاق ثلاثه را استعمال می‌کردند[۱] و عمر رضی الله عنه گفت: راستی مردم غالباً شکل شتاب‌زده و دور از مصلحت طلاق را (سه طلاقه) بر شکل مصلحت‌آمیز آن (طلاق واحد) که متضمن رفاه و مصلحت زوجین بود ترجیح داده‌اند[۲] و رواست که ما آن‌ها را در انتخاب خویش آزاد بگذاریم و فاروق رضی الله عنه با اظهار کمال تأسف از تغییر اوضاع مردم ناچار در راهی که پیش گرفته بودند آن‌ها را آزاد گذاشت و به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم در عین تنفیذ آن را مقارن عصیان می‌دانست و هرگاه می‌شنید کسی این راه را پیش گرفته ناراحت می‌شد.

سیر حکم اجرای طلاق ثلاثه: از صدر اسلام اکثر اصحاب و جمهور تابعین و ائمه اربعه و عموم پیروان آنان به استثنای چند نفر ناشناخته از پیروان امام مالک و امام احمد عموماً به وقوع سه طلاق فتوا داده‌اند و مقابل آن قول ضعیف و غیرقابل افتا

---

[۱]ـ قسطلانی در ارشاد ساری شرح بخاری، ج۸، ص۱۳۳، این عبارت را به همان ترتیبی که ما نوشته‌ایم معنی کرده است و نوشته: «الْمَعْني اَنَّ الطَّلاقَ الْمُوقَعَ في زَمَنِ عُمَرَ ثَلاثاً كانَ يَوقَعُ قَبْلَ ذٰلِكَ واحِدَةً لِأَنَّهُمْ لا يَسْتَعْجِلونَ اَصْلاً» و نووی در هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۲۶۰ نیز همین مطلب را به عبارت دیگر نوشته: «الْمُرادُ اَنَّ الْمُعْتادَ في الزَّمَنِ الاوّلِ كانَ طَلْقَةً واحِدَةً و صارَ النّاسُ في زَمَنِ عُمَرَ يُوقعونَ الثَّلثَ دَفْعَةً فَنَفَذَهُ عُمَرُ» اما ابن رشید در بدایه المجتهد، ج۲، ص۶۱، در صحت اصل این روایت به دلیل این که از یاران ابن عباس فقط طاووس آن را نقل کرده بقیه عموماً مطالبی را نقل کرده‌اند که ابن عباس طلاق ثلاثه را موجب وقوع سه طلاق دانسته، اظهار شک و تردید می‌کند و به نظر نگارنده نیز ترکیب (طَلاقُ الثَّلاثِ) که در این روایت جسته و گریخته و اضافی به نظر می‌رسد و به فرض صحت روایت در اصل چنین بوده است: «كانَ الطَلاقُ، عَلي عَهْدِ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم وَ اَبِي‌بَكْرٍ وَ سَنَتَيْنِ مِنْ خَلافَةِ عُمَرَ واحِدةً عُمَرُالخ».

توجه: در مورد اجرای طلاق ثلاثه (کسی که به زنش گفت: طَلَّقْتُكَ ثَلاثاً) آراء و نظریه‌ها و روایات گوناگونی در قرون بعدی مشاهده گردیده است ائمه اربعه و اکثریت قاطع مسلمانان این عبارت را موجب وقوع سه طلاقه شمرده‌اند و برخی آن را موجب وقوع یک طلاق دانسته‌اند و برخی آن را لغو دانسته و گفته‌اند موجب وقوع یک طلاقه هم نمی‌شود (المنار، ج۲، ص۳۸۴، به نقل از نیل الاوطار و محلی ابن حزم، ج۱۰، ص۱۶۷ و بدایه المجتهد، ج۲، ص۶۰، بدایه المجتهد قول سوم را نگفته).

[۲]ـ همان

شمرده شده است و تا آن جا که من اطلاع دارم تا نیمه اول قرن ششم هجری هیچ عالم سرشناسی مخالف جمهور و ائمه اربعه حرفی نزده است و نخستین بار گویا چهره درخشانی از مفسرین معتزلی: زمخشری (م، ۵۳۸) در کشاف و در تفسیر (الطَّلاقُ مَرَّتانِ) نوشت: «ای التَّطْلیقُ الشَّرْعِی تَطْلیقَةٌ بَعْدَ تَطْلیقَةٍ عَلی التَّفْریقِ دُونَ الجَمْعِ ... وَ قیلَ مَعْناهُ الطَّلاقُ الرِجْعی مَرَّتانِ» و بدین وسیله قول جمهور و ائمه اربعه را تضعیف کرد ولی در همین عصر و زمان فقها بر عقیده سابق خویش ثابت مانده بودند و ابن رشد (م، ۵۸۳) در بدایه المجتهد، ج۲، ص۶۰ گفت: جمهورُ فُقَهاءِ الاَمْصارِ عَلی اَنَّ الطَّلاقَ بِلَفْظِ الثَلثِ حُکْمُهُ اُحکَمُ الثالِثَةِ و در ص۶۲ مسئله دوم قول مخالف را شدیداً تضعیف و به عدم رعایت مصلحت الهی متهم نمود و در اوایل قرن هفتم چهره درخشان دیگر باز از مفسرین یعنی امام رازی (م، ۶۰۶) شدیدتر از زمخشری در تفسیر کبیر ذیل (الطَّلاقُ مَرَّتانِ) قول جمهور و ائمه اربعه را تضعیف نمود و گفت: (اِخْتِیارُ کَثیرٍ مِنَ العُلَماءِ اَنَّهُ لَوْ طَلَّقَها اِثْنَتَینِ اَوْ ثَلثَةً لا یقَعُ اَلاّ الواحِدَةُ) و در تقویت این قول می‌گوید: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ خبری است به معنی امر و اجرای طلاق ثلاثه مَنْهی عنه می‌باشد و کسی که قول به وقوع سه طلاق کند در جهت واقع کردن مردم در مَنْهی عنه تلاش می‌کند».

و در نصف اخیر قرن هفتم که اجرای طلاق ثلاثه ناخواسته و به طور ناگهانی خانواده‌هایی را متلاشی می‌کرد و از شدت ناچاری به (تَیسِ مُسْتَعار) و تحلیل‌های ننگ‌آور مصنوعی پناه می‌بردند، احساسات فقها و دانشمندان اسلام به حدی جریحه‌دار گردید که ابن تیمیه (م، ۶۶۰) در کتاب مفصل خود و ابن قیم (م، ۶۸۷) در اعلام الموقعین و در زادالمعاد و شوکانی، (م، ۱۲۳۱) در نیل الاوطار (به نقل تفسیر المنار، ج۲، ص۳۸۴ و ۳۸۵) پس از تحقیق همه روایات و احادیث مربوط به این مسئله و غَور و بررسی تفسیر آیه‌های مربوط و توضیح معنی (مرَّتان) و بیان حکمت فاصله طلاق‌ها قول جمهور و ائمه اربعه را به کلی تضعیف و غیرقابل افتا نشان دادند و طبق ظاهر روایت معروف ابن عباس معتقد شدند که در زمان پیامبر ﷺ و در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و دو سال از زمان خلافت فاروق رضی الله عنه اجرای طلاق ثلاثه فقط موجب وقوع یک طلاق بوده و فاروق به عنوان تأدیب و مجازات این حکم سخت را بر آن‌ها اجرا کرده تا به راه راست (سنت پیامبر ﷺ که اجرای طلاق واحد است) برگردند و از این انحراف

(اجرای طلاق ثلاثه) دست بردارند و فقه مذاهب اربعه که دانشمندان مصری آن را نوشته‌اند قول این دانشمندان متأخر را تأیید کرده است و چهره‌های سرشناس علمای مکریان نیز از نیم قرن تا حال این فتوای علمای متأخر را در جهت مبارزه با تَیس مستعار و تحلیل‌های ننگ‌آور مصنوعی قبول کرده و به هنگام اجرای طلاق ثلاثه فقط به وقوع یک طلاق فتوا می‌دهند و به نظر نگارنده قول ضعیفی که تیس مستعار را از صحنه بیرون کند از قول قوی قوی‌تر است. به ساله مؤلف: «طرح طلاق ثلاثه در مثلث نور سفید» مراجعه شود.

ج: جماعت در تراویح

بخاری[۱] محدث از عایشه رضي الله عنها روایت می‌کند در شبی از شب‌های رمضان پیامبر ﷺ در قلب شب به مسجد رفت و جمعی به صورت جماعت با او نماز خواندند و شب دوم که[۲] مسلمانان اطلاع یافته بودند جمعیت زیادی برای انجام دادن نماز تراویح به صورت جماعت در خدمت پیامبر ﷺ به مسجد آمده بودند و پیامبر ﷺ به مسجد رفت و نماز تراویح را با آن‌ها به جماعت[۳] خواند و در شب سوم که مسلمانان بیشتر اطلاع یافته[۴] بودند به حدی به مسجد هجوم آورده بودند که مسجد ظرفیت آن‌ها را نداشت و پیامبرﷺ تا هنگام اذان صبح به مسجد نیامد و وقتی به مسجد آمد خطاب به آن‌ها گفت: من از آمدن شما به مسجد بی‌اطلاع نبودم و به این خاطر برای نماز تراویح به جماعت به میان شما نیامدم می‌ترسیدم[۵] نماز تراویح به جماعت بر شما واجب گردد و توانایی آن را هم نداشته باشید پیامبر ﷺ رحلت فرمود و مردم به طور انفرادی نماز تراویح را انجام[۶] می‌دادند و فاروق رضي الله عنه در زمان خلافت خود، در ماه رمضان شبی به

---

[۱]ـ ارشاد ساری شرح بخاری، ج۳، ص۴۲۸ و اخبار عمر، ص۲۱۸، به نقل از مسلم، ج۲، ص۱۷۷ و موطا، ج۱، ص۲۱۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ ارشاد ساری، ج۳، ص۴۲۸ و اخبار عمر، ص۲۱۸.

[۶]ـ همان

مسجد آمد و مشاهده کرد مسلمانان در صحن مسجد پراکنده شده‌اند[۱] برخی به طور انفرادی نماز تراویح را و برخی در حال اقتدا با یک نفر دیگر نماز تراویح را انجام می‌دهند[۲] و فاروقس از این پراکندگی و ناهماهنگی نمازگزاران ناراحت گردید و به اُبی بن کعب دستور داد که امام جماعت نماز تراویح تمام اهل مسجد گردد و از این تاریخ به بعد در تمام مساجد جهان اسلام نماز تراویح به جماعت برگزار گردید[۳] و آن چه فاروقس انجام داد هماهنگی مسلمانان بود نه جماعت برای نماز تراویح زیرا پیامبرص دو شب متوالی نماز تراویح را به جماعت انجام داد[۴] و قبل از صدور فرمان فاروقس هم برخی به جماعت و برخی به طور انفرادی نماز تراویح را[۵] انجام می‌دادند و پیامبرص بعد از آن که دو شب متوالی نماز تراویح را به جماعت برگزار نمود به این خاطر آن را به جماعت ترک کرد که مبادا فرض گردد[۶]، و چون بعد از رحلت پیامبرص دیگر واجب شدن آن امکان[۷] نداشت فاروقس دستور داد که اهل مسجد به اقتدای یک نفر نماز تراویح را به جماعت برگزار کنند و اتحاد و هماهنگی را در حضور خدا از خود نشان دهند و البته خود نماز و شکل برگزاری هر دو سنت و هیچ اجبار و الزامی در آن راه نداشت.

د: تمتع در عُمره در عصر فاروقس

چون عمره عبارت است از: «احرام از میقات و طواف و سعی و حَلْق» و حج عبارتست از: «احرام از میقات و طواف و سعی و وقوف در عرفه و مَبیت در مزدلفه و رمی جَمَرات و طواف و حلق و غیره» بنابراین مراسم حج و عمره امکان دارد به سه

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۲۱۸، به نقل از ابن الجوزی، ص۵۴ و ارشاد ساری شرح صحیح بخاری، ج۳، ص۴۲۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ ارشاد ساری، ج۳، ص۱۲۷ و اخبار عمر، ص۲۱۹.

[۷]ـ همان

شکل برگزار گردد. ۱ـ قبلاً مراسم عمره برگزار و تا نزدیک عید در تلذذ و رفاه زندگی باشد و بعد برای برگزاری مراسم حج مجدداً به احرام برود و مراسم حج را نیز انجام دهد و این شکل را (تَمَتُّع[1]) می‌نامند چون در فاصله عمره و حج اوقاتی را به تلذذ گذرانیده‌اند ۲ـ بعد از برگزاری مراسم عمره از احرام خارج نشود تا مراسم حج را هم برگزار می‌کند و این شکل را (قِران)[2] می‌نامند که حج و عمره قرین یکدیگر و با یک احرام برگزار شده‌اند. ۳ـ اول مراسم حج برگزار و پس از تمام شدن[3] مراسم حج بار دیگر از یکی از میقات‌ها به احرام رفته و مراسم عمره را هم انجام دهد و این شکل را (اِفراد) می‌نامند که مراسم حج و عمره به کلی از هم جدا و قبل از مراسم حج هم تلذذی صورت نگرفته است.

بنا به روایت طاوس از ابن عباس در دوران جاهلیت تمتع (برگزاری عمره را تا قبل از حج) از جرایم بزرگ به شمار[4] می‌آوردند و پیامبر ﷺ به حکم آیه ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۹۶]، این پندار جاهلانه را باطل اعلام فرمود و در حجة الوداع[5] به خاطر منهدم کردن اساس این پندار به ابوموسی و چند نفر دیگر که به حج احرام بسته بودند و قربانی نیز همراه خود نیاورده[6] بودند، دستور داد حج را فسخ و به عمره تبدیل نمایند و خودش همراه چند نفر دیگر که قربانی داشتند حج را ابقا و به عمره تبدیل ننمودند[7] و فسخ حج[8] و عدم اتمام آن طبق حدیث ابوذر مخصوص به همان سال و به

---

[1]ـ ارشاد ساری، ج۵، ص۲۵۱.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج۳، ص ۳۶۰ و بخاری شرح ارشاد ساری، اجتماعی ۳، ص۱۳۰.

[5]ـ صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج ص ۱۹۱، و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۶۰.

[6]ـ صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج ص ۱۹۱، و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۶۰.

[7]ـ همان

[8]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۵، ص۳۳۶ و ۳۳۷ (قال ابوذر: لا تَصْلُحُ الْمُتْعَتانِ اِلاّ لَنا خاصَّةً يَعْني مُتْعَةَ النِّساءِ وَ مُتْعَة الحَجِّ وَ قالَ في مُتْعَةِ الحَجِّ اِنَّما كانَتْ لنا خاصَّةً دُونَكُمْ و امام نووی در توضیح حدیث ابوذر گفته: مقصود فسخ حج است که فقط یک فقره برای ابطال عقاید جاهلیت در یک

همان چند نفر که پیامبر ﷺ [۱] با یک امر مخصوص و در جهت انهدام اساس پندار اعراب جاهلی این فقره را از آیه ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ ...﴾ استناد کرد و عمره مستقل و قبل از حج بدون امر مخصوص پیامبر ﷺ برای همه و برای همیشه به حکم آیه ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ﴾ جایز باقی ماند[۲] و به علت این که تمتع و تلذذ و ترفه در آن وجود داشت و برای جبران نقص معنوی و روحی آن قربانی یا ده روز روزه واجب و الزامی شده بود طبعاً فضیلت حج تمتع از حج اِفْراد به مراتب کمتر و نازل‌تر بود[۳] و اصحاب در در عین اعتقاد به جواز آن به حج تمتع تمایل و رغبت چندانی نداشتند.

در عصر فاروق رضی الله عنه برخی می‌خواستند بعد از احرام به حج آن را فسخ کنند و به عمره تبدیل نمایند فاروق رضی الله عنه از این عمل آن‌ها نهی تحریمی کرد و وقتی گفتند ما یک بار در زمان پیامبر ﷺ چنین عمل کرده‌ایم در جواب گفت: این یک فقره به فرمان مخصوص پیامبر ﷺ و فقط برای آن سال و آن چند نفر[۴] بود (اِنَّ اللهَ کانَ یحِلّ لِرَسُولِهِ ما شاءَ بِما شاءَ وَ اِنَّ القُرْآنَ قَدْ نَزَلَ مَنازِلَهُ، فَاَتِمّو الحَجَ وَ العُمرَةِ لله، کَما اَمَرَکُم[۵] الله) خدا برای پیامبرش ﷺ هر چه می‌خواست و به هر دلیل که می‌خواست حلال می‌کرد و قرآن در مواضع خاص خود نازل گردیده است، پس طبق آیه قرآن شما باید حج را به اتمام

وقت عملی گردید و دیگر کسی حق ندارد حج را فسخ و به عمره تبدیل نماید ولی حج تمتع یعنی انجام دادن عمره قبل از حج به حکم جواز خود باقی است.

[۱]ـ همان

[۲]ـ صحیح مسلم، ج۴، ص۳۸، به نقل اخبار عمر، ص۱۸۹ و صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۵، ص۲۹۱.

[۳]ـ توجه: این عبارت در صحیح مسلم و بخاری و بقیه کتب حدیث دیده نشده است و تفسیر قرطبی، ج۲، ص۳۷۵ و کنزل العمال، ج۸، ص۲۹۳ و شرح تجرید به نقل سیری در صحیحین محمدصادق نحمی، ص۳۷۵ ولی در حدیث ابوذر مسلم، ج۵، ص۳۳۶ فقط لغت متعتان آمده.

[۴]ـ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۸، به نقل اخبار عمر، ص۸۹.

[۵]ـ نووی شرح صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۵، ص۲۹۰ و عین عبارت: «حاصل مجموع طرق این احادیث این که عمره قبل از حج تا روز قیامت جایز و اما فسخ حج و تبدیل آن به عمره مخصوص همان سال بوده است و صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۵، ص۲۵۱.

برسانید و آن را فسخ نکنید و در مورد این نوع تمتع با فسخ حج و تمتع دیگر از راه نکاح موقت فاروق رضی الله عنه گفت: «مُتْعتانِ کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ[1] الله ﷺ وَ اَنَا اَنْهی عَنْهُما وَ اُعاقِبُ عَلَیهِما مُتْعَةَ الحَجِّ وَ مُتْعَةَ النِّساءِ = دو نوع تمتمع یکی فسخ حج و تبدیل آن به عمره که در زمان پیامبر ﷺ یک فقره به امر خاص او صورت گرفت و دیگری تمتع از نکاح موقت که پیامبر ﷺ یک دو فقره در حالت اضطرار جنگی و جلوگیری از آخته شدن آن را موقتاً تجویز و سپس آن را برای ابد تحریم نمود، من این دو تمتع را ممنوع کرده‌ام و هر کس تصمیم به انجام دادن آن‌ها بگیرد او را مجازات می‌کنم.

و اما تمتع به انجام دادن عمره قبل از حج (نه از راه فسخ حج) فاروق رضی الله عنه به پیروی از نص صریح آیه ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ﴾ و پیروی از سنت پیامبر ﷺ، هم چنین تمتعی را کاملاً جایز و لازم می‌دانست اما وقتی دید مردم در زمان او در برگزاری مراسم حج و عمره به این شکل (تمتع در حج) رو آورده و اکثراً از شکل بهتر این مراسم یعنی اِنفراد و قِران روگردان شده بودند و بعد از انجام دادن مراسم عمره در چند ساعت اکثر خانواده‌ها روزهای قبل از حج را در قلب صحرا و در زیر سایه درختان اراک به عیش و نوش و غفلت و بی‌آگاهی می‌گذرانیدند و طبق معمول هر زمان سرمایه‌داران شکوه و جلال مادی خود را به رخ مردم می‌کشیدند و در چنین شرایطی از غفلت و بدون آمادگی روحی و فکری ناگاه مراسم حج را آغاز می‌کردند و غالباً از معنویت و روحانیت مراسم حج بهره‌ای نمی‌داشتند فاروق رضی الله عنه از مشاهده این اوضاع به کلی نگران و ناراحت گردید و آن‌ها را از ادامه این رفتار و با این شیوه نامطلوب نصیحت کرد و با نهی تنزیهی آن‌ها را نهی کرد و وقتی بر نهی او اعتراض نمودند که در زمان پیامبر ﷺ اصحاب به این شکل تمتع را در حج داشتند در جواب گفت: «قَدْ عَلِمْتُ اَنَّ النَبِی ﷺ قَدْ فَعَلَهُ وَ اَصْحابَهُ وَ لکِنْ کَرِهْتُ اَنْ یظِلّوا مُعْرِسینَ[2] بِهِنَّ فَي الاراكِ ثُمَّ

---

[1]ـ همان

[2]ـ صحیح مسلم، ج۴، کتاب الحج باب فی نسخ التحلل، صحیح بخاری، ارشاد ساری، ج۳، ص۱۹۱، حدیثی را روایت می‌کند که نشان می‌دهد در آغاز تشریع (تمتع در حج) جمعی از مسلمانان هم خطر کمبود ثواب این شکل از حج و عمره را احساس کردند و با خود گفتند: «اَنَنْطِلَقُ اِلي مِني وَ

يَرُوحُونَ فِي الحَجِ تَقْطُرُ رُءسُهُمْ = آری من هم اطلاع دارم که پیامبر ﷺ و اصحاب او شکل تمتع در حج را انجام داده‌اند و من هم مکروه دانسته‌ام «توجه فرمایید نگفت حرام دانسته‌ام یا ممنوع کرده‌ام» که مسلمانان در زیر سایه‌های درخت اراک مانند عروس و داماد با همسران خویش به حجله بروند و روزهایی به عیش و عشرت بگذرانند آن گاه در شرایطی مراسم حج را آغاز کنند که قطرات آب غسل از سرهای آن‌ها بچکد».

بنابراین فاروقرضی الله عنه (تمتع حج را) به وسیله فسخ حج حرام دانسته و آن را منع تحریمی کرده و چه در عصر او و چه در عصرهای بعدی اصحاب و تابعین و فقها نیز همین عقیده[۱] را داشته و عموماً گفته‌اند: فسخ حج فقط یک بار به فرمان مخصوص پیامبر ﷺ صورت گرفته و مخصوص همان سال و همان افراد بوده[۲] است.

و فاروقرضی الله عنه (تمتع در حج) را به طور کلی از (اِفراد و قِران) کم‌فضیلت‌تر دانسته و به شکلی که خود توضیح داد آن را مکروه شمرده و از آن نهی کرده است و این مطلب نیز مانند مطلب اول مورد اتفاق اصحاب و تابعین و فقها بوده[۳] است و در این دو مطلب جز عده کمی با فاروقرضی الله عنه مخالف نبوده‌اند.

ذَكَرُ اَحَدِنا يَقْطُرُ؟ چه طور ما به منی برویم و مراسم حج را در شرایطی آغاز کنیم که آلت یک نفر از ما منی از او بچکد؟ ولی چون هدف پیامبر ﷺ منهدم نمودن اساس پندارهای جاهلی درباره جرم بودن (تمتع در حج) و تشریع آن بود نه تنها به این مطلب توجهی نکرد بلکه حج را هم به وسیله آن‌ها فسخ و مبدل به عمره نمود در صورتی که به اتفاق جمهور علما و از جمله مالک، شافعی و ابوحنیفه فسخ حج فقط همان سال و فقط به خاطر تشریع (تمتع در حج) صورت گرفته است، قسطلانی، ج۳، ص۱۲۷.

[۱]ـ ارشاد ساری، شرح صحیح بخاری، ج۳، ص۱۲۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ارشاد ساری،، ج۵، ص۲۵۱، نووی در شرح مسلم، ج۳، ص۱۳۳، قسطانی شرح بخاری.

هـ: جو تجویز و تحریم متعه (نکاح موقت)

مجموع روایت‌های تجویز[۱] و تحریم متعه به یک مقطع زمانی (یعنی سال هفتم تا نهم هجری) مربوط می‌باشد که در این سال‌ها جنگ خیبر و عُمْرَةُ القضا و جنگ مُؤْته و فتح مکه و جنگ حنین اتفاق افتاده‌اند و به اتفاق دانشمندانی که این روایت‌ها را بررسی کرده و صحت و سقم آن‌ها را تحقیق نموده‌اند در این مقطع زمانی نیز تنها دو فقره[۲] آن هم در شرایط[۳] دشوار جنگی حکم جواز متعه صادر گشته و بعد از پایان جنگ بلافاصله به وسیله پیامبر ﷺ حکم جواز متعه‌الغاء گردیده است اول در اثنای جنگ خیبر که پیامبر ﷺ بعد از پایان جنگ حکم جواز متعه را همراه حکم خوردن خران اهلی الغا و هر دو را تحریم کرد[۴] و دوم در اثنای فتح مکه که در آغاز امر، حکم جواز متعه را صادر و پس از پایان یافتن فتح مکه حکم جواز متعه را برای همیشه و تا ابد الغا نمود و متعه را حرام ابدی[۵] اعلام کرد و در فاصله جنگ خیبر و فتح مکه هر گاه مناسبتی نه چندان اضطراری برای متعه پیش آمد (مانند عمره‌القضا[۶] و جنگ موته) پیامبر ﷺ جواز متعه را صادر نکرد و بلکه بر تحریم آن، در پایان جنگ خیبر تأکید کرده است، و هم چنین بعد از فتح مکه با این که مناسبت‌های اضطراری هم پیش می‌آمد (مانند حنین و اوطاس و تبوک) پیامبر ﷺ بر تحریم ابدی آن، که در پایان فتح مکه اعلام کرده بود، تأکید می‌کرد به همین جهت در سال‌های هفتم تا نهم

---

[۱]ـ مطالب مربوط به مبحث متعه را از صحیح بخاری و صحیح مسلم و شرح اما نووی بر مسلم (هامش ارشاد ساری، ج۶) و شرح قسطانی ارشاد ساری بر بخاری، ج۸ و تفسیر کبیر و المنار و محلی ابن حزم و بدایت المجتهد استفاده کرده‌ام.

[۲]ـ امام نووی شرح صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۹ و ۱۲۱ و ارشاد ساری شرح بخاری، ج۸، ص۴۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۱۳۰ و ۱۲۷.

[۵]ـ همان

[۶]ـ امام نووی در شرح صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص ۱۱۹، تأکید نهی را در حجةالوداع و تبوک و در ص ۱۲۰ تأکید نهی را در عمر القضا بیان نموده است به علاوه دو نهی اصلی یکی موقت و در خیبر و دیگری تا ابد در پایان فتح مکه.

هجری در مقابل دو فقره تجویز، پنج فقره تحریم روایت گردیده[1] است و هم چنان که کلیه روایت‌های قبل از سال هفتم هجری درباره جواز متعه ساکت هستند هم چنین کلیه روایت‌های بعد از سال نهم در این باره ساکت می‌باشند.

این دو فقره تجویز چرا در سال هفتم و هشتم بوده‌اند؟

و با مراجعه به تواریخ معلوم می‌شود که سال‌های هفتم و هشتم هجری سال‌های ویژه‌ای بوده‌اند و از هر زمان دیگر بیشتر خطر امحا و نابودی متوجه اسلام و مسلمین گشته است و در حالی که دین اسلام تنها در شهر مدینه و حومه آن مستقر شده بود و در داخل عربستان خطر بت‌پرستان که مرکز آن‌ها مکه و خطر تهاجم یهودیان که مرکز آن‌ها خیبر بود، مدینه را به تخریب و اسلام و مسلمین را به نابودی تهدید می‌کردند در همین حال وصول نامه‌های پیامبر ﷺ به خسروپرویز و هرقل و زمامداران اقمار آن‌ها، آن دو امپراتوری عظیم روزگار، اولی را از طرف یمن که مستعمره او و دومی از طرف شام که بخشی از متصرفات او به شمار می‌آمد، با اسلام و مسلمین وارد صحنه جنگ نمود[2]، و به تعبیر دیگر سال هفتم هجری سال آغاز یک جنگ جهانی بود که یک طرف آن دومین شهر عربستان با چندین هزار مسلح و طرف دیگر آن تمام عربستان و شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و همه اقمار و مستعمرات آن‌ها هر یک با صدها هزار مسلحبود و مخصوصاً در این سال یک مثلث خطر که دو گوشه آن در داخل عربستان (بت‌پرستان و یهودیان) و یک گوشه آن در خارج عربستان (عیسویان شام) موجودیت اسلام و مسلمین را در یک خطر کاملاً جدی انداخته بودند[3] و پیامبر ﷺ در جهت قطع این دو گوشه داخلی از مثلث خطر و استقرار اسلام در تمام عربستان و تضمین بقا و پایداری آن در برابر تهاجم خارجی، بسیج مسلمانان را به حدی تام و عمومی اعلام

---

[1] – همان

[2] ـ برای تحقیق این مطالب به تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۰ تا ۲۳۴ و به تاریخ‌طبری، ج۳، ص۱۱۴۵ تا ۱۱۷۲مراجعه شود.

[3] ـ همان

کرد، که هم چنان که[۱] در بین آن‌ها افرادی بودند که در مقابل فشار گرسنگی تاب نیاورده و در اثنای جنگ خیبر گوشت خران اهلی را خوردند و در مقابل فشار تشنگی مقاومت نداشته و در جنگ تبوک شتران ذبح و آب معده آن‌ها را می‌آشامیدند،[۲] هم چنین افرادی افراطی هم شرکت کرده بودند که در مقابل فشار شدید غریزه جنسی در جنگ خیبر و فتح مکه تاب مقاومت نداشته و از پیامبر ﷺ اجازه خواسته که خود را آخته کنند و پیامبر ﷺ طبق حدیث زیر به خاطر جلوگیری از جنایت آخته کردن خودشان، موقتاً جواز متعه را برای آن‌ها صادر کرده است: «صحیح مسلم از عبدالله روایت می‌کند: «کُنا نَغْزُو مَعَ رسول الله ﷺ ولیس لنا نساء، فقلنا الا نستخصی؟[۳] فنها ناعن ذلك ثم رخص ان ننكح المراه بالثوب الی اجل = ما در یکی از جنگ‌ها در رکاب پیامبر ﷺ بودیم و همسرانی را همراه خود نداشتیم و از پیامبر ﷺ اجازه خواستیم که از شدت فشار غریزه جنسی خود را آخته کنیم و پیامبر ﷺ ما را از این کار منع نمود سپس به ما رخصت داد که درمقابل دادن پارچه و لباسی زنی را تا مدتی نکاح کنیم» و در عرض این دو سال نیز تنها در دو مورد اول برای تسخیر خیبر (مرکز توطئه‌های یهودیان) و برای فتح مکه (مرکز توطئه‌های بت‌پرستان) این بسیج تا این حد عمومی و شامل چنین افراد افراطی، که در مقابل فشار غریزه جنسی به آخته کردن خود ناچار شدند، لازم و ضروری به نظر می‌رسید و بعد از تسخیر خیبر و فتح مکه و قطع کردن دو گوشه داخلی مثلث خطر چون اسلام در یمن و منطقه خیبر و در مکه و مدینه و بالاخره در تمام عربستان، به جز طائف، استقرار پیدا کرده بود و موجودیت اسلام تا ابد از خطر نابودی رهایی یافته بود[۴] و در نتیجه بسیج آن چنان عمومی که شامل چنین

---

[۱]ـ مقصود این است که این افراد بی‌مقاومت در مقابل گرسنگی و تشنگی و فشار غریزه جنسی از نظر پیامبر ﷺ مخفی نبودند ولی تا تسخیر خیبر و فتح مکه سپاه اسلام را از آن‌ها تصفیه نکرد زیرا با همه این احوال وجود آن‌ها در سپاه برای استقرار اسلام در عربستان مؤثر بود.

[۲]ـ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۶۱، تفسیر آیه ۱۱۷ توبه.

[۳]ـ هامش ارشاد سای، ج ۶، ص ۱۱۸.

[۴]ـ مقصود این است صدور این دو فقره جواز متعه نه تنها به خاطر شرایط جنگی یا جنگ مسلمانان با کفار، بلکه در شرایط به خطر افتاد ن کل اسلام و محو تمام آثار اسلام بر روی زمین صورت

افراد افراطی هم باشد تا ابد لزومی پیدا نمی‌کرد به همین جهت پس از پایان فتح مکه برای ابد حکم جواز متعه الغا گردید.[۱] توجه فرمایید: قالَ رَسولَ الله: اُنی قَدْ اَذِنْتَ لَکُمْ فِي الأَسْتِمْتاعِ مِنَ النِّساءِ وَ اِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ ذلِكَ اِلی یوْمِ القیامَهِ،[۲] فَمَنْ کانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَیی فَلْیخْلُ سَبیلَهُ وَ لا تَأْخُذُوا مِمّا آتَیتُمُوهُنَّ شَیئاً = یعنی پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای مردم من شما در متعه کردن با زنان اجازه داده بودم و محققاً بدانید که خدا متعه را تا روز قیامت تحریم کرده است و از همین لحظه هر کس از شما یک چنین زنی را دارد او را از خود دور کند و از چیزهایی که به آن‌ها داده‌اید چیزی را پس نگیرید».

و بعد از فتح مکه و حومه هر گاه وضعیت‌های حاد و اضطراری پیش می‌آمد (ماند غزوه تبوک[۳] و حجة الوداع) و احتمال می‌رفت که برخی انتظار صدور جواز متعه را دارند، پیامبر ﷺ بر تحریم ابدی آن که به هنگام فتح مکه اعلام کرده بود مجدداً تأکید می‌کرد[۴] و این تأکیدهای مجدد و مکرر بر تحریم متعه سال‌های سال تصور جواز متعه را از خیال همه مسلمانان بیرون کرد و در تمام دوران جنگ‌های خونین رده و بین‌النهرین و شام در عصر ابوبکر صدیق ﷺ، که اکثراً خالد بن ولید فرمانده افراطی در نکاح زنان نیز این جنگ‌ها را رهبری می‌کرد، کسی روایت نکرده که خالد یا فرماندهان دیگر یا یک نفر از سپاهیان اسلام در دورترین نقطه عربستان یا در شام و بین‌النهرین با زنی عقد متعه را برقرار کرده است و هم چنین در عصر فاروق ﷺ در سال‌هایی که سپاهیان اسلام از عربسان خارج گشته و از یک طرف بعد از تحمل این همه شداید و حالت‌های اضطراری در جنگ‌های: کَسْکَر، مروحه، بُوَیب و قادسیه و بهره سیر پایتخت

گرفته بود و به همین جهت بعد از فتح مکه این خطر نابودی تا ابد رفع شده بود تا ابد هم یک چنین بسیج اضطراری غیرلازم و متعه هم تا ابد تحریم گردید.

[۱]ـ همان

[۲]ـ صحیح مسلم، هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۱۲۷ و تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۵۱.

[۳]ـ امام نووی در شرح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و بدایه المجتهد، ج۱، ص۵۷ که تواتر اخبار را بر تحریم نقل می‌کند و می‌گوید وقت تحریم آن برخی خیبر و فتح مکه و برخی عمرة القضا و حجة الوداع و تبوک و اوطاس گفته‌اند.

[۴]ـ همان

شاهنشاهی ایران را به تصرف خود درمی‌آوردند، و از طرف دیگر با تحم این همه شداید و حالت‌های اضطراری در جنگ‌های یرموک، حِمْص و لاذقیه و اَنْطاکیه در شام و جنگ‌های فَرما و اُمّ دنین و بابلیون در مصر شهر اسکندریه را به تصرف خویش در می‌آوردند، در تمام این سال‌های شدت جنگ و حالت‌های اضطراری و دور از عربستان کسی روایت نکرده که یکی از فرماندهای یا یکی از سپاهیان در این مسافرت‌های جنگی با زنی عقد متعه را برقرار کرده است.

اما در اواخر خلافت[1] فاروق رضی الله عنه ناگاه در پشت جبهه‌های جنگی و در برخی از محافل بحث و روایت‌ها و از زبان چند نفر سایه‌نشین نغمه بسیار خفیفی درباره جواز متعه (البته در حال شدت اضطرار) از این جا و آن جا شنیده شد، و این نغمه خفیف نیز از آن جا سرچشمه گرفته بود، که همین چند نفر شخصاً شاهد جنگ‌های سال هفتم و هشتم و نهم نبودند (مانند اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابن عباس که در فتح مکه یازده ساله بود) یا این که به هنگام فسخ دائمی جواز متعه در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم نبودند و برخی از شاهدان عینی همین جنگ‌ها نیز به اقتضای مناسبت‌هایی فقط بخش اولی متعه یعنی صدور جواز آن را برای آن‌ها نقل کرده‌اند یا این که هر دو بخش متعه، هم صدور جواز آن و هم نسخ دائمی را نقل کرده‌اند ولی این چند نفر برحسب اتفاقاتی پس از شنیدن بخش اول از مجلس بیرون رفته و بخش دوم مطلب را نشنیده‌اند و به قول علمای علم اصول و علم حدیث این چند نفر از فسخ دائمی جواز متعه آگاهی نیافته[2] بودند، و کاملاً آشکار و بدیهی است که هرگاه سه چهار الی پنج نفر

---

[1]ـ محلی ابن حزم، ج۹، ص۵۱۹. توجه: ابن حزم در همان صفحه این چند نفر را نام برده است و دو نفر از آن‌ها اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابن عباس (که در آن جنگ‌ها شرکت نکرده‌اند و یکی نیز معاویه بن ابی‌سفیان ولی او در عصر زمامداری خویش کسی این مطلب را از او نشنید و یکی هم عمرو بن حریث و پسر امیه بن خلف که الموطاهم از او نام برده و این دو نفر اخیر نه به عنوان روای مطلب بلکه به عنوان عمل‌کننده به روایت ناقص دیگری مطرح شده‌اند و جز این دو نفر که اولی را مسلم و دومی را موطا روایت کرده احدی بعد از فتح مکه و در عصر عمر رضی الله عنه عقد متعه از او روایت نگردیده است و همین چند نفر به اتفاق تمام محدثین و فقها و مفسرین از فسخ دائم حکم متعه آگاهی نیافته‌اند).

[2]ـ صحیح مسلم، ج۶، ارشاد ساری، ص۱۲۷ و تفسیر کبیر، ج۱۰، ص۵۱.

در یک قضیه برخلاف پانزده هزار شهود عینی نظر بدهند جز ناآگاهی این چند نفر از سر و ته این قضیه هیچ محل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. به همین جهت علی مرتضی‌ﷺ به محض شنیدن این سر و صدا، عبدالله بن عباس را که از همه این چند نفر به او نزدیک‌تر بود، نصیحت کرد و به گواهی حسن‌ﷺ[1] و حسین‌ﷺ حکم نسخ متعه را به وسیله پیامبر ﷺ برای او روایت کرد و هم چنین[2] سعید بن جبیر با یک حالتی از نگرانی و دلهره خود را به ابن عباس رسانید و به او گفت: آیا هیچ می‌دانی که چه کاری کرده‌ای و به چه چیزی فتوا داده‌ای؟ سوارانی این فتوای تو را به بیرون شهر برده‌اند و شعرا نیز در اشعار خویش آن را منعکس کرده‌اند!! ابن عباس با یک حالتی از تعجب و دلهره گفت: «راستی شعرا هم مگر چیزی گفته‌اند؟!» سعید بن جبیر گفت: آری چنین گفته‌اند: «به آن پیرمردی که مدت زمانی در جایی مانده بود گفتم: «ای یار من آیا تو هم فتوای ابن عباس را دارید؟ آیا برای تو نیز این رخصت هست که در این مسافرت با دختری بساط عیش و عشرت را برپا کنی تا هنگامی که به میان خانواده‌ات برمی‌گردی؟!» و ابن عباس در حال اظهار تأسف که گویی عزیزی را از دست داده بود گفت[3]: «إنا لله و إنا إليه راجعون» سپس اضافه کرد که به خدا من هرگز چنین فتوایی را نداده‌ام و همواره متعه را چیزی شبیه مردار و گوشت خوک و خون دانسته‌ام که فقط برای مضطرّ و در شدت اضطرار تجویز[4] می‌شوند و هم چنین عبدالله[5] ابن زبیر در مکه روزی که از جای خود برخاست و در حالی که اشاره به یکی از این چند نفر می‌کرد گفت: «برخی که دل آن‌ها مانند چشمان آن‌ها کور شده است به جواز متعه

[1]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۱۲۹ و ۱۳۰ و عین عبارت: «قال عليٌ مَهْلاً يا ابنَ عباسٍ فَإنَّ رَسُول الله ﷺ نَهي عَنِ الْمُتْعَةِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَ عَنْ لُحُوم الحُمُر الأَهْلِيَّةِ»

[2]ـ فقه السنه، ج۲، ص۴۳ و المنار، ج۵، ص۱۴.

[3]ـ فقه السنه، ج۲، ص۴۳ و المنار، ج۵، ص۱۴.

[4]ـ فقه السنه، ج۲، ص۴۳ و تفسیر المنار، ج۵، ص۱۴.

[5]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۱۲۸ و ۱۲۹، بنابراین این که تفسیر المنار،ج۵، ص۱۴ به نقل از مسلم می‌گوید: عبدالله بن عباس در زمان خلافت عبدالله ابن زبیر این فتوا را می‌داد بخشی از پارازیت روایت‌ها به شمار می‌آید.

فتوا می‌دهند» آن یک نفر، که طبق توضیح امام نووی ابن عباس بوده، در جواب او گفت: «تو مرد خشن و متحجری هستی. قسم به زندگی خودم، متعه در زمان پیشوای پرهیزگاران، منظورش پیامبر ﷺ بود، انجام گشته است» عبدالله بن زبیر گفت: «پس بیا به وسیله خودت عواقب وخیم این عمل را آزمایش کن! قسم به خدا تو را سنگ‌باران می‌کنم[1]»

فاروق ﷺ تحریم متعه را چه وقتی اعلام کرد

و فاروق ﷺ تا زمانی که سر و صدای این چند نفر در حد بحث و مشاجره و اظهارنظر بود چیزی نگفت، اما ناگاه شنید که همین سر و صدای جزئی، در یک مورد شکل عمل را نیز به خود گرفته و (عمرو[2] بن حریث) به هنگام مسافرت به کوفه با زنی عقد متعه را برقرار کرده است، فاروق ﷺ فوراً (عمرو بن حریث) را همراه آن زن به مدینه احضار و از آن‌ها بازجویی به عمل آورد[3]، و پس از آن که عمرو بن حریث به این جریان اعتراف نمود فاروق ﷺ اصحاب مهاجر و انصار و همان مسلمانانی که در جنگ‌های سال هفتم و هشتم به بعد شرکت کرده بودند، و شهود عینی جریان حکم متعه و تحولات آن بودند، به مسجد دعوت نمود، و به حضور تمام آن‌ها بر بالای منبر رفت و حکم تحریم متعه را صریحاً اعلام کرد، و هیچ کدام از اصحاب مهاجر و انصار و مسلمانان حاضر بر اعلام فاروق ﷺ اعتراض نکردند و چون مهاجر و انصار و مسلمانان حاضر شهود عینی جریان حکم متعه بودند و بر اثر قدرت ایمان سکوت آن‌ها در برابر اعلام ناحق غیرممکن بود و اعتراض بر فاروق ﷺ هم کم‌سابقه نبود و بارها بلال[4] و سلمان[5] و حتی یک زن بینی‌پهن انصار بر بالای منبر، فاروق ﷺ را بازخواست کرده و

[1]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۱۲۸ و ۱۲۹، بنابراین این که تفسیر المنار،ج۵، ص۱۴ به نقل از مسلم می‌گوید: عبدالله بن عباس در زمان خلافت عبدالله ابن زبیر این فتوا را می‌داد بخشی از پارازیت روایت‌ها به شمار می‌آید.

[2]ـ صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج۶، ص۱۲۴.

[3]ـ فتح الباری، ج۹، ص۱۴۹.

[4]ـ اخبار عمر، ص۹۶ و الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲، ص۵۰.

[5]ـ اخبار عمر، ص۱۷۳، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۲۷.

بر او اعتراض نموده[۱] و حتی زن انصاری[۲] در مورد محدود کردن مهریه، اعلام فاروقﷺ را بر بالای منبر مردود نمود، بنابراین همین عدم اعتراض و سکوت عمومی دلیل قاطع دیگری بر تحریم متعه بود و به اجماع مهاجرین و انصار و همه مسلمانان حاضر تحریم متعه، قطعی گردید[۳] و به دنبال این اجماع اصحاب انصار و مهاجر، فاروقﷺ اعلام کرد که هر کس عقد متعه را با زنی برقرار کند و به او نزدیکی نماید، او را شدیداً مجازات خواهم کرد[۴].

این بود تحقیق و بررسی مسائل پنج‌گانه (زکات اسبان و طلاق ثلاثه و جماعت تراویح و تمتع در حج و حکم متعه و نکاح موقت) از لحاظ روایت‌ها، که به خوبی نشان داد، فاروقﷺ در مورد هیچ کدام از آن‌ها از آیه‌های قرآن و احادیث پیامبر ﷺ تخلف ننموده است و کسانی که در این باره تردیدی داشته باشند یا زحمت تحقیق و بررسی را به خود نداده‌اند یا در پارازیت روایت‌های ناقص و بی‌سر و ته و همهمه قیل و قال برخی از مؤلفین صدای حق را گم کرده‌اند و جنبه‌های درایتی و واقع‌نگری نیز، جنبه روایتی این مسئله را به همان شکلی که ما بیان کرده‌ایم به درجه‌ای از قطع و یقین می‌رساند و در این زمینه به نکات زیر توجه فرمایید:

۱ـ ماهیت مسائل نام برده طوری نبود که تغییر حکم آن‌ها کمترین سودی به فاروقﷺ برساند مثلاً طلاق ثلاثه سه به شمار بیاید و حج به عمره تبدیل نشود و مردم عقد متعه برقرار نکنند چه سودی به فاروقﷺ می‌رسید تا برخلاف فرمان خدا و پیامبرﷺ به آن‌ها فرمان دهد؟!

---

[۱]ـ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۶۷، به نقل خلافت و ملوکیت، ص۱۱۰، در همین کتاب تحت عنوان (آزادی کامل مسلمانان در انتقاد از امیرالمؤمنین ﷺ) اسناد و مدارک تاریخی را ارائه داده‌ایم.

[۲]ـ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۶۷، به نقل خلافت و ملوکیت، ص۱۱۰.

[۳]ـ تفسیر کبیر، ج۱۰، ص۵۰ و فقه السنه، ج۲، ص۴۲.

[۴]ـ فقه السنه، ج۲، ص۴۴، به روایت ابن ماجه این تهدید را از ابن عمر نقل کرده است: «وَ اللهِ لا اَعْلَمُ اَحَداً تَمَتَّعَ وَ هُوَ مُحْصَنٌ اِلاّ رَجَمْتُهُ بالحِجارةِ» و شبیه این عبارت را تفسیر کبیر، ج۱۰، ص۵۱ از فاروقﷺ نقل کرده است و در تفسیر کبیر همین جلد، ص۵۰ و اکثر کتاب‌ها از جمله فاروق (اُعاقِب) روایت شده است.

۲ـ فاروقﷺ شخصاً قدرت انجام دادن هیچ کار عادی را ـ چه رسد به تغییر احکام دین! ـ نداشت و او فردی از قبیله بنی‌عدی بود که بر اثر رعایت موازین عدالت افراد قبیله و خویشان نزدیکش را از خود رنجانیده بود، و جز رابطه اخوت عام اسلامی با هیچ افراد و گروهی نیز هیچ رابطه‌ای نداشت و جز قدرتی که مسلمانان به او می‌دادند هیچ قدرت دیگری نداشت، و برای کسب این قدرت نیز جز عمل به قرآن و حدیث و پیروی از پیامبرﷺ هیچ اعتبار و عامل دیگری نداشت و به همین جهت بلال و سلمان و زن انصاری و افراد بی‌نام نیز به آسانی می‌توانستند فاروقﷺ را بر بالای منبر زیر سؤال قرار دهند.

۳ـ چند صد هزار نفر از مسلمانان عصر فاروق ﷺ، نه تنها نسبت به خدا و پیامبرﷺ و قرآن و حدیث بی‌تفاوت نبوده‌اند بلکه در جهت حفظ و حراست احکام دین اسلام و بقای احکام قرآن و حدیث گروه گروه از خانه و دار و دیار خویش دور افتاده و در قلب آفریقا و آسیا خود را در آتش بی‌امان جنگ‌ها انداخته و بسیار سخاوتمندانه جان خود را فدای احکام دین اسلام می‌کردند و تردیدی نیز در این نیست که جنگ سرد در فضای آزاد جهان اسلام و به راه انداختن امواج اعتراض علیه یک نفر که احکام دین را تغییر می‌داد و به مراتب از جنگ‌های خونین با ارتش‌های چند صد هزار نفری ایران و روم آسان‌تر بود.

بنابراین مقدمات قطعی، فرض بر این قضیه که عمر بن خطابﷺ در زمان خلافت خویش در پنج مورد با نص صریح قرآن و احادیث پیامبرﷺ مخالفت کرد، و به حضور اصحاب مهاجر و انصار و بر بالای منبر، حکم زکات اسبان و جماعت نماز تراویح و حکم طلاق ثلاثه و تمتع در حج و حکم متعه و نکاح موقت را، برخلاف نص قرآن و صریح احادیث تغییر داد و خم به ابروی کسی هم نیامد و صدای اعتراض احدی هم بلند نشد و پس از شهادت عمرﷺ نیز اکثریت قریب به اتفاق تمام اصحاب و تابعین و در طول چهارده قرن نیز صدی نود و نه از تمام مسلمانان جهان عموماً این احکام تغییر یافته را از احکام اصیل اسلامی شمرده و آن‌ها را پذیرفته‌اند فرض و طرح این قضیه بر اثر تضاد و تناقض با واقعیت‌های آن عصر و تحقق آن و حتی تصور آن جز برای کسانی که از واقعیت‌های آن زمان خبری ندارند، به هیچ وجه ممکن نیست و حتی طرح آن نیز جدی به نظر نمی‌رسدف و اضافه بر مقدمات نام برده که طرح چنین قضیه‌ای را

متضاد و غیرممکن نشان داد، توجه به ویژگی‌های فکری، روحی و اخلاقی و عقیدتی فاروقس، مخصوصاً ویژگی‌های سه‌گانه زیر به صورت قطع و یقین ثابت می‌ماند که به هیچ وجه امکان نداشته که فاروقس دانسته یا ندانسته احکام دین اسلام را تغییر دهد زیرا طبق ثابت‌ترین اسناد و مدارک تاریخی که ما در این کتاب با بیان آدرس و تعیین جلد و صفحه نشان داده و نشان می‌دهیم فاروقس دارای این ویژگی‌ها بوده است:

۱- شدت تمسک به قرآن و سنت رسول‌الله ج که در صفحات سابق به تفصیل از آن بحث کرده‌ایم و اسناد و مدارک آن را ارائه داده‌ایم.

۲- اطلاعات بسیار وسیع از تمام آیه‌های قرآن و از رفتار و کردار و گفتار پیامبر ج و داشتن بالاترین درجه درک و فراست و عمق نظر برای استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر ج .

۳- اوج تقوا و پرهیزگاری و از خداترسی و تضرع و زاری و شب‌زنده‌داری و نماز و روزه بیش از همه اصحاب و یاران. مسلم[۱] و بخاری[۲] محدث متفقاً روایت کرده‌اند که:

اوج وسعت علم و آگاهی فاروقس در احکام دین

«پیامبر ج فرمود: در خواب دیدم ظرفی که در آن شیر بود برایم آوردند و من این قدر از آن آشامیدم که آثار آن را در زیر ناخن‌های خویش مشاهده می‌کردم و باقیمانده را به عمر بن خطاب دادم، پرسیدند این شیر را به چه تعبیر کرده‌ای؟ فرمود: به علم و آگاهی از احکام دین». بنابراین برای کسی جای تعجب نبود وقتی عبدالله بن مسعود یکی از برجسته‌ترین علمای اصحاب، بعد از وفات فاروقس گفت: «عمر بن خطابس از همه ما به کتاب خدا داناتر و به دین خدا آشناتر بود و اگر علم و آگاهی عمرس را در یک کفه ترازو و علم و آگاهی مردمان عصر او را در کفه دیگر قرار می‌دادند کفه علم و آگاهی عمرس سنگن‌تر می‌بود[۳]، و در عصر تابعین نیز ابن سیرین گفت: «در عصر ما

---

[۱]ـ صحیح مسلم در هامش ارشاد ساری، ج۹، ص۲۶۱ و اخبار عمر، ص۴۲۴.

[۲]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۹۹.

[۳]ـ عبقیریه عقاد، ص۶۵۰.

هر کسی گمان کند که از عمر بن خطاب رضی الله عنه عالم‌تر است باید در دین و اعتقاد او شک و تردید کرد[۱]» و دو امر دامنه علم و آگاهی فاروق رضی الله عنه را در احکام اولیه و ثانویه و در احکام منصوص و مستنبط اسلام تا این اندازه وسعت داده بود، اول این که تمام قرآن را با صحیح‌ترین قرائت از پیامبر ﷺ یاد گرفته[۲] بود و عبدالله بن مسعود عالم کم‌نظیر اصحاب همواره به مردم توصیه می‌کرد که به هنگام اختلاف در قرائت‌ها فقط به قرائت عمر بن خطاب رضی الله عنه قرآن تلاوت کنند[۳] و تمام قرآن را در حفظ داشت و چون از روزی که مسلمان شد تا رحلت پیامبر ﷺ یکی از دو وزیر[۴] او و در حضر و سفر همواره در محضر پیامبر ﷺ بود و بیش از هر کس دیگر در زمینه احکام سؤال‌های تحقیقی او از پیامبر ﷺ و کند و کاوهای او در احکام اسلامی نقل گردیده است، وسعت اطلاعات او در سنت پیامبر ﷺ و در رفتار و کردار و گفتار و تأییدات رسول‌الله ﷺ برای کسی جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد، دوم این که درک و فراست فاروق رضی الله عنه برای استنباط احکام از نصوص آیه‌ها و از نصوص احادیث در میان اصحاب کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر بود زیرا فاروق رضی الله عنه دارای چنان درک و فراستی بود.

فرازهایی از درک و فراست فاروق رضی الله عنه

که گویی در زمان حال به آینده می‌نگریست و گاهی با همین فراست حیرت‌انگیز رویدادها را در پشت دیوارهای ضخیم غیب و در پس پرده‌های ستبر زمان مشاهده می‌کرد و پیامبر ﷺ در حدیث زیر آن را تأیید فرموده بود: «كانَ فِي الأُمَمِ مُحَدَّثُونَ[۵]، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي فَعُمَرُ = در میان ملت‌ها و پیروان ادیان پیشین افرادی بوده‌اند، که مطالب

---

[۱]ـ عبقیریه عقاد، ص ۶۵۰.

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۲۱۴ و تاریخ الخلفاء، ص۴۷ به نقل اخبار عمر، ص۴۶۳ و ۴۶۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن کثیر از محدثین معروف در البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۴، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «دو وزیر من در زمین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند».

[۵]ـ صحیح بخاری، ج۴، ص۱۴۹ و صحیح مسلم، ج۷، ص۱۴۵ و مسند امام احمد، ج۲، ص۳۳۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۲۴ و ابن الجوزی، ص۱۴.

بسیار مخفی به آن‌ها الهام گردیده است و اگر در امت من کسی دارای این ویژگی باشد همانا عمر بن خطاب است» و حوادث روزگار و ریزبینی‌های فاروق‌ﷺ و همه پیش‌بینی‌های تحقق یافته او، تحقق عینی مضمون این حدیث را درباره فاروق‌ﷺ به همگان نشان داد و اینک نمونه‌ای از ریزبینی و درک و فراست فاروق‌ﷺ.

فرازهایی از درک و فراست حیرت‌انگیز فاروق‌ﷺ

۱ـ روزی مرد خوش‌قیافه و خوش‌رویی از کنار فاروق‌ﷺ گذشت[۱] و فاروق‌ﷺ پس از دقت در قیافه و حرکات او به حاضرین گفت: «این مرد در دوران جاهلیت کارش کاهنی و غیب‌گویی بوده است» حاضرین وقتی تحقیق کردند دیدند استنباط فاروق‌ﷺ کاملاً صحیح[۲] بوده است.

۲ـ روزی فاروق‌ﷺ در میان جمعی نشسته بود و از دور با دقت تمام به مردی نگاه می‌کرد که از پشت کوهی به سوی آن‌ها می‌آمد[۳] و به مجلس آن‌ها نزدیک شد فاروق‌ﷺ به حاضرین گفت: «بدانید این مرد پسری را از دست داده و در ساعتی قبل در پشت این کوه آن را دفن کرده و اشعاری را نیز در مرثیه او سروده است و اگر شما از او بخواهید همین اشعار را هم برای شما می‌خواند» و وقتی آن مرد نزدیک‌تر شد و وارد مجلس گردید فاروق‌ﷺ از او احوال‌پرسی کرد و حاضرین دیدند جریان همان طوری که فاروق‌ﷺ استنباط کرده بود کاملاً درست[۴] بود آن گاه فاروق‌ﷺ گفت: اشعاری را که در مرثیه فرزندت سروده‌ای برای ما بخوانید. آن مرد عرب در نهایت تعجب گفت: چه طور می‌دانی که من اشعاری در این زمینه سروده‌ام؟ به خدا تا حال این اشعار را برای کسی نخوانده‌ام[۵] و فقط در فکر و ذهنم آن‌ها را تنظیم کرده‌ام!! آن گاه مرد صحرانشین اشعاری که به تازگی سروده بود برای آن‌ها خواند و در خاتمه

---

[۱]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۸۲ و صحیح بخاری، ج۴، ص۲۴۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۸۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۱۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۸۷.

[۴]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۱۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۸۷.

[۵]ـ همان

قصیده دو شعر بودند که ترجمه آن‌ها چنین بود: «سپاس خدایی را که نه در حاکمیت و نه در حکم قضا و قدرش شریکی ندارد. اوست که مرگ را[1] سرنوشت همه انسان‌ها قرار داده که هیچ کس نمی‌تواند بر عمر خویش بیفزاید» و فاروق رضي الله عنه از شنیدن این اشعار به حدی گریست که ریشش خیسس گردید، سپس به مرد صحرانشین گفت: «تو راست گفته‌ای و حقیقت همین[2] است».

۳ـ فاروق رضي الله عنه مخفیانه[3] به جُبیر گفت تصمیم دارم تو را به جای مُغیره استاندار عراق قرار دهم ولی این مطلب را با هیچ کس به میان نیاورید و از آن طرف مغیره از برخی قراین احساس کرده بود، که ممکن است چنین تعویضی به وجود آید، و برای تحقیق این جریان به یکی از دوستانش متوسل شد که همسرش در امر خبرچینی مهارت زیادی داشت، و همان زن خود را به همسر جبیر[4] رسانید و به او گفت: شوهرت به کجا مسافرت می‌کند در جواب گفت: «برای انجام دادن عمره مسافرت می‌کند. آن زن با تبسم مسخره‌آمیزی گفت: «نه این طور نیست و معلوم می‌شود شوهرت آن قدر تو را دوست نمی‌دارد که مقصد سفرهایش را به درستی به تو بگوید و معمولاً شوهرانی که ارزشی برای همسران خود قائل نیستند همیشه این طور رفتار می‌کنند» همسر جبیر ساعت‌هایی را در هیجان و نگرانی به سر برد و وقتی جبیر به منزل[5] آمد این قدر از او گله کرد و سر به سر او گذاشت که جبیر ناچار راز نهفته خود را به او گفت و به او دستور داد که به کسی نگوید ولی پس از چند لحظه همسر جبیر خود را به همان زن رسانید[6] و مطلب را با او در میان نهاد و به او گفت: «دیدی شوهرم چه قدر مرا دوست دارد و هیچ رازی را از من پوشیده نمی‌کند!» آن زن نیز فوراً جریان را به شوهرش و او هم مخفیانه به مغیره گزارش کرد و روزی که مغیره از عراق برای گزارش کارهایش به

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۰۵.

[4]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۰۵.

[5]ـ همان

[6]ـ همان

حضور فاروقس آمد، قبل از هر چیز به فاروقس گفت: «حسن تدبیر امیرالمؤمنینس را، که جبیر را به جای من انتصاب می‌کنند تبریک عرض می‌کنم، بسیار مبارک است» فاروق س[۱] بدون این که از فاش شدن این سر نهفته شگفت‌زده بشود به مغیره گفت: «تو این مطلب را از فلانی و او از همسرش و همسرش از همسر جبیر و همسر جبیر از جبیر شنیده است و تو را به خدا سوگند می‌دهم که اگر چنین نبوده بگویید، و مغیره که از این درک و فراست فوق‌العاده در حیرت فرو رفته بود که در مقابل فراست او گویی تمام فاصله‌ها و دیوارها و پرده‌ها از بین رفته و سلسله منظم این جریان را بچشیم خود دیده[۲] است در جواب به فاروقس گفت: «به خدا آن چه تو استنباط کرده‌ای عین واقعیت است».

۴ـ در زمان پیامبرص و چند روز بعد از غزوه بدر، روزی عُمَیر بن وَهْب از مکه به مدینه آمد و جمع زیادی از مسلمانان به دور او جمع شدند و کسی چیزی را فکر نمی‌کرد، اما همین که فاروقس او را دید[۳] و در رنگ و صدا و حرکات او تعمق نمود، زیرگوشی به یکی از همراهانش گفت: «عُمَیر دشمن خدا سوء قصدی دارد و مأمور ترور پیامبر خداستص» و بلافاصله به محضر پیامبرص شتافت و حدس و پیش‌بینی خود را با پیامبرص در میان نهاد و فوراً به سوی عمیر برگشت و حمایل شمشیرش را در دست گرفت و به عنوان یک فرد متهم او را پیش پیامبرص آورد و پیامبرص عمیر را دقیقاً بازجویی کرد و وقتی عمیر در اثنای بازجویی در چند نقطه به بن‌بست رسید ناچار گردید که به سوء قصد و توطئه ترور پیامبرص صریحاً اعتراف کند[۴]، اما چون مسلمان شدن خود را اعلام کرد و از این سوء قصد اظهار ندامت نمود از مجازات معاف گردید[۵].

و فاروقس در پرتو همین هوش و درک و فراست حیرت‌انگیز بود که توانست در پشت دورترین مرزها، نقاط ضعف ارتش‌های دشمن و حتی اسرار نهفته و تصورات

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۰۵.

[۳]ـ عبقریات، عقاد، ص۴۸۳ و طبری، ج۳، ص۹۹۰ و ابن هشام، ج۲، ص۵۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

درونی امپراتورها را درک کند، و توانست تاکتیک‌هایی را به کار گیرد، که در یک زمان و با نیروی بسیار کم، شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم را به زانو درآورد، و هم چنین توانست در داخل جهان اسلام، در پشت دیوارهای صخیم و پرده‌های ستبر بر جریان‌های نهفته آگاه و در پشت تمام ظواهر آراسته روحیه‌های ضعیف و قوی و ویژگی‌های درونی اشخاص را تشخیص و با انتخاب پرقدرت‌ترین رجال زمان خود، و با یک تازیانه‌ای که در دست گرفته بود، توانست چرخ‌های اداره حکومت خود را در دو قاره عظیم آسیا و آفریقا بر محور قرآن و حدیث به گردش درآورد و بدیهی است کسی که توانست در پرتو هوش و درک و فراست حیرت‌انگیز خویش این همه اسرار پشت مرزها و اسرار پشت پرده‌ها و دیوارها و ویژگی‌های درون انسان‌ها را در داخل و خارج اسلام درک کند، بدون تردید می‌توانست معانی نهفته پشت الفاظ و کلمه‌های آیه‌ها و احادیث را، که به زبان مادری او بحث می‌کنند به طور کامل درک نماید و دامنه آگاهی و اطلاعاتش از احکام دین به اوج خود برسد، بنابراین امکان ندارد فاروق از حکمی از احکام دین، خواه احکام اولیه و خواه[1] احکام ثانویه، ناآگاه و بی‌اطلاع بوده باشد، مخصوصاً احکامی که قرآن و حدیث به طور صریح آن‌ها را بیان کرده‌اند و این احتمال نیز که فاروق حکمی از احکام دین را به درستی درک کرده اما عمداً آن را تغییر داده و خلاف آن را به مردم دستور داده است به هیچ وجه امکان ندارد و با واقعیت پارسایی و زهد و شدت تمسک فاروق به قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ که در صفحات سابق با اسناد و مدارک تاریخی آن‌ها را بیان کردیم و هم چنین با تضرع و زاری فاروق از ترس خدا و با واقعیت نهایت عبادت فاروق (از نماز و روزه گرفته تا حج و صدقه و غیره) که اسناد و مدارک آن‌ها را در صفحات آینده نشان می‌دهیم به کلی در تضاد است.

تضرع و زاری فاروق از ترس خدا

ابن عباس گفت[2]: «روزی فاروق مرا خواست و من در حالی نزد او رفتم که

[1]ـ منظور از احکام اولیه احکامی است که از صراحت آیه‌ها و احادیث اسفاده می‌شوند و منظور از احکام ثانویه احکامی است که از راه تعمق در آیه‌ها و در احادیث استنباط می‌گردند.

[2]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۱۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۶.

سفره‌ای نزد او گسترده شده بود و پول‌های طلایی و زینت‌آلات قیمتی بر روی آن پراکنده بود و بعد از آن که به من گفت: این‌ها را در بین مسلمانان توزیع کن با یک حالتی از یک تأثر زیر لب می‌گفت: «خدا خود می‌داند که این‌ها را از پیامبرش ﷺ و از ابوبکرصدیق رضي الله عنه بازگرداند و به من داد، خیری یا شری نسبت به من اراده کرده است[۱] و هنگامی که سرگرم تقسیم و بخش کردن آن‌ها بودم ناگاه صدای فاروق رضي الله عنه را شنیدم که به شدت گریه می‌کرد و در حالت گریستن می‌گفت: «قسم به کسی که جان من در دست اوست خدا که این‌ها را به عمر داده است اراده خیر برای عمر نکرده است[۲]».

عبدالله بن شداد گفت: «در جماعت نماز صبح من در صف آخر مسجد صدای ناله[۳] و تضرع عمر رضي الله عنه را می‌شنیدم که بعد از فاتحه سوره یوسف را خواند و به این آیه رسید: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [یوسف: ٨٦].

هشام بن حسن گفت: «عمر در اثنای تلاوت قرآن که به آیه خوف و عبرت می‌رسید تا آن حد متأثر و می‌گریست[۴] که بر زمین می‌افتاد و مانند مریضی به منزل برمی‌گشت و مردم به خیال این که مریض شده است به عیادت او می‌رفتند.

عبدالله بن عمر گفت: «پشت سر عمر رضي الله عنه در نماز جماعت در ماورای سه صف صدای ناله و تضرع[۵] او را شنیدم».

ابوسعید گفت: «شبی بعد از نماز عشاء فاروق رضي الله عنه با چند نفر که مشغول خواندن دعاها بودند نشست و در حال دعا کردن به حدی گریست و تضرع و زاری کرد[۶] که هرگز شبیه آن را در کس دیگری ندیده بودم».

عبدالله بن عیسی گفت: «بر اثر گریستن زیاد دو خط سیاه بر چهره فاروق رضي الله عنه ظاهر

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ منتخب کنز العمال، ج۴، ص۳۸۷ و ابن الجوزی، ص۱۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۷.

[۴]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۶.

[۵]ـ الحلیه، ج۱، ص۵۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۶.

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۷۶ و ابن سعد، ص۴۴، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۸.

شده[1] بود».

شدت علاقه فاروق ﷺ به نماز و راز و نیاز با خدا

فاروق ﷺ هدف از زندگی خود را چنین بیان کرده بود: «اگر به خاطر[2] این سه امر نمی‌بود اول گام برداشتن در راه جهاد در راه خدا، دوم گذاشتن پیشانی در حال نماز برای خدا، سوم شرکت در جلسات بحث و تحقیق علمی، از مرگ خود باکی نمی‌داشتم و برای از دست دادن زندگی تأسف نمی‌خوردم[3]».

و لحظاتی قبل از تشکیل شوراها و مجالس بحث و تحقیق و گاهی در اثنای تجهیز سپاه[4] با حالت وضو رو به قبله می‌ایستاد و چند رکعت نماز و گذاشتن پیشانی خود بر خاک برای خدا، این کارهای مهم را آغاز[5] می‌کرد.

و شب‌ها که دو بخش از برنامه‌ی زندگی او (مجلس علم و کارهای سپاه) غالبا می‌گردید تمام ساعت‌های شب را به بخش سوم (نماز و راز و نیاز با خدا) مصروف می‌کرد، و عادت همیشگی او این بود که بعد از خوابیدن مردم و آرام شدن شهر مدینه نمازها را آغاز می‌کرد[6] و تا نصف شب به تنهایی نمازها را ادامه می‌داد و از نصف شب به بعد افراد خانواده‌ی خود را بیدار[7] می‌کرد و این آیه را می‌خواند: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ۱۳۲] و در اواخر نصف اخیر شب مدت کمی می‌خوابید[8] سپس در تاریکی شب بیدار می‌گردید

---

[1]ـ الرياض النضره، ج۲، ص۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۶.

[2]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۱ و البيان التبيين، ج۲، ص۱۵۷ و عيون الاخبار، ج۱، ص۳۰۸، به نقل اخبار عمر، ص۲۷۸.

[3]ـ همان

[4]ـ روضه المجبين، ص ۳۱۱، به نقل اخبار عمر، ص ۳۳۲.

[5]ـ همان

[6]ـ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۰، به نقل از اخبار عمر، ص ۳۳۱.

[7]ـ همان

[8]ـ ابن الجوزی، ص ۱۶۵ و رياض النضره، ج ۲، ص ۳۸، به نقل اخبار عمر، ص ۳۳۱.

و چراغ را روشن می‌کرد و مجدداً نمازها را آغاز می‌نمود و سوره‌های طولانی هود، یوسف و حج را تلاوت می‌نمود.[۱]

فاروقرضی الله عنه فوت جماعت نمازها را جرمی برای خود به شمار می‌آورد و در صورتی که اتفاق می‌افتاد، به نفع مستمندان و فقرا خود را جریمه می‌کرد: از جمله روزی برای بازدید[۲] از باغچه‌اش از مسجد بیرون رفت و تا مراجعت کرد، مردم نماز جماعت عصر را خوانده بودند فاروقرضی الله عنه فوراً آن باغچه را موقوفه فقرا کرد[۳] و روزی به وقت نماز مغرب به کارهایی سرگرمی پیدا کرد و وقتی فراغت حاصل نمود دید دو ستاره طلوع کرده‌اند[۴] و وقت نمازش از اول وقت دیرتر شده است فوراً نمازش را خواند و بعد از فراغت از نماز کفاره این تأخیر را چنین داد که دو بنده را در راه خدا آزاد[۵] کرد.

شدت علاقه فاروقرضی الله عنه به روزه گرفتن

فاروقرضی الله عنه آرزو داشت همچنان که با ذکر زبان و گذاشتن پیشانی بر خاک در نمازها تعظیم خدا را انجام می‌دهد هم چنین به وسیله روزه گرفتن[۶] در اکثر ایام سال تمام اجزای وجود او در حال تعظیم خدا باشد به همین جهت گاهی در مدت یک سال به جز روزهای عید و ایام تشریق و روزهایی که مسافر می‌بود، تمام روزها[۷] را روزه می‌گرفت.

عبدالله بن عمر می‌گوید: «فاروقرضی الله عنه جز در سال[۸] آخر زندگی، در تمام سال‌های دیگر در تمام ایام سال، جز روزهای حرام، روزه می‌بود[۹]»، و ابن عباس می‌گوید:

---

[۱]ـ همان.

[۲]ـ مختصر منهاج القاصدین، ص۳۹۸ و ابن الجوزی، ص ۱۴۷، به نقل اخبار عمر، ص ۳۳۱.

[۳]ـ همان

[۴]ـ ابن الجوزی، ص ۱۴۷، اخبار عمر، ص ۳۳۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص ۱۱۸.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

«روزی که عمر وفات کرد ما علایم روزه گرفتن زیاد را در چهره او مشاهده[1] می‌کردیم» و این روزه گرفتن زیاد و اکثراً در تمام ایام سال نه تنها از فعالیت و کارایی فاروق رضی الله عنه در راه اسلام نمی‌کاست، بلکه او را به مراتب تواناتر و کوشاتر می‌کرد و خیلی اتفاق می‌افتاد که مردم می‌دیدند[2] فاروق رضی الله عنه در حین انجام وظایف در شهر و گاهی در خارج شهر و به هنگام سرکشی از مزارع و باغ‌ها روزه است و جز او کسی دیگری روزه نیست.[3]

عبادت‌های مالی فاروق رضی الله عنه

فاروق رضی الله عنه در راه دینداری و پرهیزگاری عبادت‌های بدنی را کافی نمی‌دانست و بلکه عبادت‌های مالی و بخشش در راه خدا را، بالاتر از حد واجبات، از اساسی‌ترین شرط تقوی و زهد و دینداری می‌دانست و همواره می‌گفت: «لاتَنْظُرُوا[4] الی طَنْطَنَهِ الرَجُلِ في صَلاتِهِ، وَ لكِنْ اُنظُرُوا اِلی حالِهِ عِّنْدَ الدِّرْهَمِ وَالدّينار = یعنی برای تشخیص قدرت ایمان یک نفر زمزمه دعاهای او را به هنگام نماز معیار قرار ندهید و بلکه به هنگام مطرح شدن درهم و دینار و پول و مال او را آزمایش کنید» و فاروق رضی الله عنه این معیار را از آیه‌های قرآن یاد گرفته بود: «يجاهِدُونَ في سَبيلِ الله بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ ...» و طبق همین معیار فاروق رضی الله عنه به اوج دینداری و پارسایی و خداپرستی رسیده بود، زیرا به هنگام تصرف خزاین ایران و روم و مطرح شدن میلیاردها درهم و دینار و به هنگام حکومت بر دو قاره آسیا و آفریقا نه تنها خود را نباخت و به زراندوزی تمایل پیدا نکرد، بلکه از همان سهمیه‌ای که به اندازه یک نفر از اصحاب بدر به او می‌رسید نیز آن قدر به فقرا و

---

[1]ـ ابن الجوزی، ص ۱۱۸.

[2]ـ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۰۶، به نقل اخبار عمر، ص ۳۰۹.

[3]ـ همان

[4]ـ در کتاب الفایق، ج ۱، ص ۳۳۱، به نقل اخبار عمر، ص ۲۸۴، با تفصیل بیشتر همین مطلب نقل گردیده است: «لا تَنْظُرُوا اِلي صَيامِ اَحَدٍ وَ لا اِلي صَلاتِهِ وَ لكِنْ اُنْظُرُ مَنْ اِذا حَدَثَ صَدَقَ وَ اِذا اُؤْتُمِنَ اَدّي وَ اِذا اَشْقي وَرَعَ اَيْ اذا اَشْرَفَ عَلي مَعْصِيَةٍ اِمْتَنَعَ».

مستمندان احسان می‌کرد، که برای خودش جز هزینه زندگی بسیار ساده و قانعانه باقی نمی‌گذاشت و فاروقﷺ در زمان پیامبرﷺ در میان اصحاب هم از طبقه متوسط به شمار می‌آمد و ثروت چندانی نداشت با این حال نخستین شهید اولین غزوه اسلام (غزوه بدر) مِهْجَع و غلامی بود که عمرﷺ در راه خدا[۱] او را آزاد کرده بود و نخستین وقف در جهان اسلام به وسیله فاروقﷺ تحقق[۲] یافت و به پیامبرﷺ عرض کرد: «با ارزش‌ترین اموال من قطعه زمینی است که از زمین‌های خیبر به عنوان سهمیه به من رسیده است و می‌خواهم به بهترین صورتی آن را در راه خدا صدقه بدهم» پیامبرﷺ فرمود: اصلش را از هر گونه تصرفی ممنوع کنید و منافعش را بر فقرا و مستمندان و مسافران و مجاهدین اسلام وقف نمایید و بدین وسیله فاروقﷺ در زمان پیامبرﷺ اولین سنگ‌بنای وقف اسلامی را نهاد[۳] و بعد از فاروقﷺ متولی این زمین موقوفه حفصه ام‌المؤمنین و بعد از او بزرگان خانواده فاروقﷺ متولی این[۴] زمین شدند.

فاروقﷺ در دوران خلافت با این که تنها به اندازه یک نفر از اصحاب بدر سهمیه و حقوق سالیانه داشت و به زحمت هزینه زندگی ساده او را تأمین می‌کرد با این حال گاهی از این سهمیه خود به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد، در اواخر ماه‌های قحطی که نه ماه بود[۵] روغن نخورده بود و غلامش ظرفی از روغن را برای او خریده بود فاروقﷺ آن را نخورد[۶] و گفت: آن را به فقرا بدهید[۷] بهتر است و روزی میل شدیدی به خوردن گوشت داشت و پس از آن که گوشت[۸] را برای او خریدند دستور داد آن را

[۱]ـ کامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۶.

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۴۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ طبری، ج۵، ص۱۹۱۴ و کامل ابن اثیر، ج۲، ص۵۵۶ و اخبار عمر، ص۱۲۵.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ در الریاض النضره، ج۲، ص۴۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۰۵، مطلب به این شکل آمده است: «غلام عمرﷺ سوار بر شتری شد و از راه دور گوشت ماهی را برای عمرﷺ که درخواست کرده بود آورد

به فقرا بدهند و گاهی دو پیراهن داشت هر دو تمیز و پاکیزه و یکی کهنه و دیگری تازه، پیراهن تازه را به یکی از فقرا می‌داد و خود همان پیراهن کهنه و تمیز را می‌پوشید (ابن الجوزی، ص۱۳۳).

فاروقﷺ یک غلام غیرمسلمانی داشت و روزی به او گفت: «دادن کارهای مسلمانان به افراد غیرمسلمان خیانت است و اگر تو مسلمان شوی کاری از کارهای مسلمانان را به تو واگذار می‌کنم» آن غلام که برده هم بود و اگر مسلمان می‌شد آزاد هم می‌گردید، مسلمان نشد و فاروقﷺ بر مسلمان شدن او اصرار نکرد و به او گفت: «لا اِكراهَ فِي الدّينِ» اما وقتی ضربت خورد و احساس کرد اجلش فرا رسیده است فوراً آن غلام را آزاد کرد[۱] و به او گفت: آزاد هستی هر کجا می‌روی. فاروقﷺ در مرض وفاتش وصیت کرد یک چهارم دارایی او را به فقرا و مستمندان[۲] بدهند.

فاروقﷺ در مراسم تمام حج و عمره‌هایی که پیامبر ﷺ در آن‌ها شرکت داشت او هم شرکت نمود و گاهی هم از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواست که تنها به مکه برود و مراسم عمره را انجام دهد[۳] و شیرین‌ترین خاطرات تمام زندگی خود را چنین بازگو می‌نماید: «از رسول‌الله ﷺ اجازه خواستم که به عمره بروم پیامبر ﷺ فرمود: «يا اَخي لا تَنْسَنا مِنْ دُعائِكَ[۴] = ای برادرم از دعای خیر خود ما را فراموش نکنید» و بارها به هنگام یادآوری این خاطره می‌گوید: «آن عطوفتی که پیامبر ﷺ نسبت به من ابراز فرمود و به من فرمود ای برادرم، اگر در مقابل آن هر چه خورشید بر او تابیده است به من می‌دادند باز قبول نمی‌کردم[۵]!»

ولی عمرﷺ وقتی دید در راه براوردن آرزوی او حیوانی خیلی خسته شده است و عرق می‌ریزد در حالی که به او نگاه می‌کرد گفت: به خدا نمی‌خورم.

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۱۴۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۹۹.

[۴]ـ همان

[۵]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۹۹.

فاروقﷺ در دوران خلافت خود، جز سال اول که عبدالرحمن[۱] را امیرالحاج آن سال قرار داد، تا روزی که وفات کرد هر سال در مراسم حج شرکت می‌کرد[۲] و هزینه سفر حج و عمره در هر سال جزو حقوق سالیانه فاروقﷺ از بیت‌المال بود زیرا کل حقوق[۳] سالیانه او پنج هزار درهم و مقدار کافی گندم و روغن و سرکه (مانند یکایک اصحاب[۴] بدر) و دو دست لباس، یکی تابستانی و دیگری زمستانی و هزینه سفر حج و عمره[۵] در هر سال بود و شورای مؤمنین به این دلیل این هزینه را برای فاروقﷺ تقبل کرده بودند چون حضور امیرالمؤمنینﷺ در سمینار حج در منی به خاطر رسیدگی به امور عمومی مربوط به همه مسلمانان بود.

فاروقﷺ هر سال مراسم حج و عمره را با شور و احساس و علاقه عجیبی انجام می‌داد و تمام دوره‌های طواف را با دعا و تضرع و زاری و گریه به پایان می‌رسانید[۶]، و سعی می‌کرد همه دعاهایی که پیامبرﷺ در هر نقطه‌ای و به هر مناسبتی خوانده است عین آن دعاها را به عین عبارت پیامبر ﷺ بخواند[۷] و حجرالاسود را به این خاطر می‌بوسید که پیامبرﷺ آن را بوسیده[۸] بود، و در حال طواف کعبه (قبله محمدﷺ و ابراهیمؑ) و احساس جلال و عظمت خدا، گویی قلبش آتش می‌گرفت و وجودش به کوه آتشفشانی مبدل گشته بود که زبانه‌های این آتش در شکل دعاهای گرم و آتشین و آمیخته با گریه و تضرع و زاری نهایت[۹] خوف و ترس او را از خدا و نهایت رعب و هراس

---

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۱۱۸.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۷ و ابن عساکر به نقل اخبار عمر، ص۳۵۱.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۱۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۰ و الریاض النضره، ج۲، ص۱۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۳.

[۷]ـ همان

[۸]ـ مسلم و بخاری و امام احمد و ریاض النضره به نقل اخبار عمر، ص۳۳۳.

[۹]ـ ابن الجوزی، ص۱۴۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۳۰.

او را از عذاب خدا نشان می‌دادند.

فصل بیستم:

خانواده فاروق رضی الله عنه

فصل بیستم:

خانواده فاروق

خانواده فاروق

عمر فرزند خطاب و حَنْتَمَه[۱] و خطاب از خاندان بنی‌عدی و حنتمه از خاندان مخزومی[۲] و هر دو از خاندان‌های ده‌گانه قریش بودند ولی خاندان بنی‌عدی از حیث اهمیت و موقعیت اجتماعی به پایه خاندان‌های بنی‌هاشم[۳] و بنی امیه و مخزومی نرسیده[۴] بودند.

برادران و خواهران فاروق

۱ـ زید برادر فاروق : فاروق فقط یک برادر پدری که نامش زید بود[۵]، و سنش از فاروق بیشتر و قبل از او مسلمان شده بود دارای قامتی بسیار بلند و رنگش گندمی و پیامبر ﷺ عقد برادری او را با معن بن عدی اعلام کرده بود که هر دو در جنگ یمامه به شهادت رسیدند[۶]، زید در غزوه بدر و احد و خندق و کلیه غزوه‌ها در رکاب پیامبر ﷺ بود و برای غزوه بدر عمر و زید تنها یک زره داشتند که هر یک اصرار می‌کرد دیگری آن را بپوشد[۷]، و در زمان خلاف ابوبکر صدیق در جنگ یمامه

---

[۱]ـ حنتمه دختر هاشم پسر مغیره پسر عبدالله پسر عمر پسر مخزوم، الریاض النضره، ج۱، ص۱۸۸ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۷.

[۲]ـ اخبار عمر، ص۱۱.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الاصابه، ج۱، ص۵۶۵ و ۵۲۱، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۲ و ۴۰۳.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

و در سال دوازده هجری پرچم‌دار سپاه اسلام[۱] بود و در شدت جنگ در حالی که شمشیری در دست و مرتد معروف و جمع کثیری از کفار را به قتل رسانیده بود و با شور و حماسه و بی‌باکی هم چنان در قلب سپاه کفار پیش می‌رفت ناگاه با ضربت شمشیر یکی از کفار به نام (ابومریم حنفی[۲]) به درجه شهادت نائل گردید فاروقﷺ از خبر شهادت زید بسیار متأثر گردید و با حالتی از تالم شدید می‌گفت: «هرگاه نسیمی می‌وزد بوی محبت زید را از آن استشمام می‌کنم و هم چنین زید به وسیله دو امر بسیار مهم بر من برتری پیدا کرد، یکی این که قبل از من به دین اسلام تشرف یافت و دیگر این که قبل از من در راه خدا شهید گردید[۳] (و مَتَمّم بن نُوَیره) روزی به نزد فاروقﷺ آمد و اشعاری که در مرثیه برادر خودش سروده بود برای فاروقﷺ خواند و فاروقﷺ که به یاد شهادت زید افتاده بود در یک حالتی از گریه و زاری گفت: «ای کاش من هم می‌دانستم شعر بگویم تا اشعاری در مرثیه برادرم زید می‌گفتم» متمم گفت: «اگر برادر من مثل برادر تو در جنگ یمامه به شهادت می‌رسید هرگز برایش نمی‌گریستم[۴]» فاروقﷺ از این سخن صبوری یافت و گفت: هیچ حرف و سخنی به اندازه این سخن[۵] قلب مرا صبوری و تسکین نداده است. به نظر جمعی، فاروقﷺ یک برادر مادری نیز داشته به نام (عثمان بن حکیم) ولی به نظر اکثر مورخین عثمان[۶] برادر مادری زید بوده است.

---

[۱]ـ الاصابه، ج۱، ص۵۶۵ و ۵۲۱، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۳ و ۴۰۴. توجه: در برخی از تواریخ لقب ابومریم قاتل زید (سلولی) نوشته شده از جمله عبقریات، عقاد، ص۵۵۸ و البیان و التبیین به نقل همان مرجع سابق یعنی اخبار عمر، ص۲۸۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، ص۴۰۴.

[۶]ـ الاصابه، ج۲، ص۴۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۵.

خواهران فاروق

۱ـ فاطمه از زنان پیشتاز[۱] در قبول دین اسلام و با شوهرش سعید بن زید مسلمان گردید و سبب مسلمان شدن عمر بن خطاب نیز شدند، فاطمه نخستین زن مبلغ دین اسلام در میان زنان قریش بود[۲] و جمعی از زنان در اثر تبلیغات او به دین اسلام تشرف پیدا کردند، و به نیکوکاری علاقه عجیبی داشت و از کارهای ناشایسته به شدت متأثر[۳] و ناراضی بود.

۲ـ صفیه که سفیان بن[۴] عبدالاسد با او ازدواج کرد و اسود از او متولد شد و بعد از سفیان با قُدامه بن[۵] مَظعون ازدواج نمود.

همسران فاروق قبل از اسلام

۱ـ قریبه[۶] دختر ابی‌امیه و خواهر ام[۷] سَلَمه (ام‌المؤمنین) بود.

۲ـ ام کلثوم دختر عمرو، و چون این دو زن[۸] مسلمان نشده بودند هنگامی که در حدیبیه[۹] این آیه نازل گردید: ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: ۱۰] فاروق هر دو را[۱۰] طلاق داد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الاصابه، ج۴، ص۳۸۱ و الدر المنثور، ص۳۶۴، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۵.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الاصابه، ج۴، ص۳۴۸.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن هشام، ج۲، ص۲۳۵ و الاصابه، ج۴، ص۳۹۰ و تفسیر بغوی، ج۸، ص۳۳۴، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۳.

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و تفسیر کشاف، ج۴، ص۹۰ و الاصابه، ج۴، ص۱۹۱.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

۳ـ زینب دختر[۱] مظعون و این زن با فاروق‌رضي الله عنه مسلمان گردید و از زنان مهاجر[۲] بود و مادر (عبدالله و حفصه[۳] و عبدالرحمن اکبر) بود.

همسران فاروق‌رضي الله عنه بعد از تشرّف به اسلام

۱ـ **سبیعه:** نخستین زنی که بعد از صلح حدیبیه مسلمان گردید[۴]، و وقتی آیه تحقیق و امتحان نازل گردید، پیامبر صلى الله عليه وسلم امتحان و آزمایش از او به عمل آورد و بعد از ثبوت ایمان و اسلام او مهرالمثل را برای شوهرش، که مسلمان نشده بود، فرستاد و فاروق‌رضي الله عنه با او ازدواج[۵] کرد.

۲ـ **جمیله:** دختر ثابت انصاری، جمیله قبل از این که مسلمان شود نامش عاصیه[۶] بود و وقتی مسلمان شد و فاروق‌رضي الله عنه با او ازدواج کرد، پیامبر صلى الله عليه وسلم نامش را به (جمیله[۷]) تغییر داد، و با فاروق‌رضي الله عنه به شدت یکدیگر را دوست می‌داشتند و بارها اتفاق می‌افتاد که وقتی فاروق‌رضي الله عنه از منزل بیرون می‌رفت جمیله تا دم دروازه او را بدرقه می‌کرد[۸] و پس از آن که فاروق‌رضي الله عنه را می‌بوسید[۹] به جایگاه خویش برمی‌گشت.

۳ـ **عاتکه:** عاتکه دختر زید و عموزاده[۱۰] فاروق‌رضي الله عنه بود، عاتکه از زنان مسلمان و مهاجر و علاوه بر این که زن ادیب[۱۱] و سخنور و شاعر بود، از زیبایی نیز تا این اندازه

---

[۱]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، ص۳۹۷.

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۵.

[۷]ـ همان

[۸]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۵.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ اخبار عمر، ص۳۹۶.

[۱۱]ـ همان

بهره یافته بود که می‌گفتند: «نصف[۱] زیبایی تمام زنان به او بخشیده شده است» این عموزاده فاروق ﷺ با عبدالله پسر ابوبکر صدیق ﷺ صدیق ازدواج کرد و در حالی که یکدیگر را بسیار دوست می‌داشتند چند سال با هم زندگی کردند و مدتی بعد از وفات[۲] عبدالله، فاروق ﷺ با او ازدواج[۳] کرد.

۴ـ ام حکیم دختر حارث: ام حکیم قبلاً همسر عِکْرِمَه[۴] پسر ابوجهل بود و در جنگ احد در جبهه کفار مکه بود[۵]، و در روز فتح مکه که عکرمه به سوی یمن فرار کرده بود، ام حکیم به اجازه پیامبر ﷺ برای برگرداندن شوهرش به یمن رفت و بعد از برگشتن عکرمه هر دو مسلمان[۶] شدند و چند سال بعد همراه شوهرش به جنگ رومیان رفت و عکرمه به درجه شهادت نائل گردید و بعد از مدتی با خالد بن سعید ازدواج کرد و بعد از شهادت خالد در جنگ با رومیان فاروق ﷺ با ام حکیم ازدواج[۷] نمود.

۵ـ ام کلثوم دختر علی مرتضی ﷺ از فاطمه ﷺ: فاروق ﷺ شخصاً ام کلثوم را از علی مرتضی ﷺ خواستگاری کرد[۸] و علی مرتضی ﷺ در مورد کمی سن و سال دخترش با او بحث کرد[۹] و فاروق ﷺ گفت: «کمی سن و سال او اشکالی ندارد زیرا آن ارزش و شخصیت و کرامتی که من در او احساس می‌کنم هیچ فرد دیگری آن را احساس[۱۰]

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۴۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۵.

[۵]ـ همان

[۶]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۴۳، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۵ و ۳۹۶.

[۷]ـ همان

[۸]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و الدر المنثور، ص۶۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و عیون الاخبار، ص۷۱ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۳ و ۳۹۴.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

نمی‌کند، علی مرتضیس گفت: «فَإِنْ رَضيتَها، فَقَدْ زَوَّجْتُكُها» اگر بعد از دیدن و این کمی سن و سال، تو راضی شدی، من با ازدواج او با تو[۱] موافقم» فاروقس با توافق علی مرتضیس با ام کلثوم ازدواج نمود و مهریه او را چهل هزار درهم تعیین[۲] کرد و به خاطر احترام خاصی که برای دختر فاطمهل و یکی از نواده‌های پیامبرص قائل بود در رفتار خود تغییرات زیادی به وجود آورد و در نهایت احترام و ابراز محبت با او رفتار می‌کرد، و هیچ گونه اثری از آن چه ام کلثوم[۳] دختر ابوبکرس و ام اَبان دختر عُتبه[۴] به هنگام خواستگاری آن‌ها، درباره فاروقس گفته بودند که: «با زنان به خشونت رفتار می‌کند و با ترش‌رویی از منزل خارج می‌شود و به منزل می‌آید[۵]» از فاروقس ظاهر نگردید و بلکه برخلاف عادت خود هرگاه کاری به او داشت نه به صورت امر و فرمان بلکه به صورت خواهش آن کار را به او[۶] پیشنهاد می‌کرد و در نزد مهمانان او را ندا می‌کرد و به حضور آن‌ها نهایت احترام و محبت خود را نسبت به او نشان می‌داد و در تاریخ مفصل فاروقس روابط محبت‌آمیز او جز نسبت به ام کلثوم دختر علیس و فاطمهل نسبت به هیچ کدام از زنان دیگرش روایت نشده است و این ازدواج آخرین ازدواج فاروقس و موفقیت‌آمیزترین[۷] ازدواج‌های او بوده است. ازدواج فاروقس با ام کلثوم در سال[۸] هفدهم هجری و پنج سال یعنی تا شهادت فاروقس ادامه داشت و نتیجه این ازدواج پسری بود که فاروقس در جهت ابراز نهایت محبت نسبت به برادر

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و الدر المنثور، ص۶۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و عیون الاخبار، ص۷۱ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۷۱، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۳ و ۳۹۴.

[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و ابن اثیر، ج۳، ص۲۷ و طبری، ج۵، ص۱۷، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ ابن الجوزی، ص۷۳ و عقد الفرید، ص۹۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۷۵.

[۷]ـ عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص۶۸۴.

[۸]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۴.

شهیدش، او را[1] (زید اکبر) نامید و نیز دختری بود که او را رقیه نامید ولی هر دو سال‌ها بعد از شهادت[2] فاروقﷺ در یک روز وفات یافتند و فاروقﷺ اضافه بر زنان مذکور دو جاریه نیز داشته که نام آن‌ها (فکیهه و لَهَیه) بود.

فرزندان فاروقﷺ دختران و پسران

۱ـ عبدالله بن عمر: مادرش زینب[3] و در سال سوم بعثت متولد و با پدرش مسلمان گردید و با او مهاجرت کرد و در ده سالگی داوطلب شرکت در غزوه بدر گردید، ولی پیامبر ﷺ به دلیل کمی سن و سال مانع شرکت[4] او شد و در پانزده سالگی داوطلب شرکت در غزوه خندق گردید و پیامبر ﷺ به او اجازه داد و از این به بعد در همه غزوه‌ها شرکت کرد[5]، و علاوه بر تقوی و پرهیزگاری به جهاد و تعلیم و تعلم قرآن و احادیث و بقیه معارف اسلامی علاقه عجیبی داشت و بعد از رحلت پیامبر ﷺ نیز در زمان ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهم) در اغلب جبهه‌ها به عنوان فرمانده سپاه حضور می‌یافت و فداکاری‌های زیادی از خود نشان می‌داد، اما بعد از شهادت عثمانﷺ و وقوع جنگ‌ها در بین علی مرتضیﷺ و معاویه از همه کارها کناره‌گیری[6] نمود، و در شدت جنگ بین علیﷺ و معاویه جمع کثیری به او پیشنهاد کردند که خود را کاندیدای خلافت اسلامی بکند تا عموماً با او بیعت کنند[7] ولی با آن‌ها موافقت نکرد و هم چنان منزوی و کناره‌گیر و سرگرم نشر علوم و معارف اسلامی و به ویژه روایت احادیث گردید و یکی از برجسته‌ترین علمای اصحاب به شمار می‌آمد و او را

[1]ـ الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص۳۹۴.

[2]ـ الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص۳۹۴.

[3]ـ الاصابه، ج۴، ص۳۴۷ و الاعلام للزکلی، ص۵۷۰ و الریاض النضره، ج۲، ص۸۰، به نقل اخبار عبدالله بن عمر، ص۴۷۳.

[4]ـ همان

[5]ـ تاریخ طبری، ج۶، ص۲۳۳ که همراه مهاجرین و انصار در جنگ نهاوند و جنگ‌های مصر شرکت کرده است.

[6]ـ تذکرة الحفاظ ذهبی، عبدالله بن عمر و اخبار عبدالله بن عمر، طنطاویین، ص۴۷۵.

[7]ـ تذکرة الحفاظ ذهبی، عبدالله بن عمر و اخبار عبدالله بن عمر، طنطاویین، ص۴۷۵.

(عالم متبحر)[۱] امت اسلام لقب داده بودند و بعدها امام مالک گفت: ابن شِهاب به من گفته که من رأی عبدالله بن عمر را با رأی کسان دیگر برابر نمی‌کنم زیرا او شصت سال بعد از پیامبرﷺ زندگی کرده و چیزی از امر پیامبرﷺ و از امر اصحاب بر او مخفی نگشته است[۲].

عبدالله بن عمر همچنان که در جبهه‌ها دارای شجاعت کم‌نظیری بوده است هم چنین در صحنه مبارزه با قدرتمندان منحرف و ستمگر دارای شجاعت کم‌نظیر ادبی و تبلیغاتی بوده است. روزی که حجاج بن یوسف به مکه آمده بود و در میان انبوه بی‌شماری سخنرانی می‌کرد ناگاه طنین[۳] فریادی با گفتن این جمله‌ها فضا را به لرزه درآورد: «این دشمن خدا همه مقدسات دین را پایمال و بیت‌المال را تخریب و دوستان[۴] خدا را به قتل رسانیده است» حجاج گفت: این کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر است، حجاج گفت: «ای پیر خرف بی‌صدا باش!» و به یکی از مزدوران مخفیانه دستور داد که با یک تیغ[۵] زهرآگین او را زخمی کردند و وقتی عبدالله بر اثر این زخم بستری گردید حجاج به قصد عیادت به منزل او رفت و سلام کرد ولی عبدالله جوابش را نداد و با او حرف‌هایی زد عبدالله جوابش نگفت[۶] و طولی نکشید که همین زخم موجب شهادت[۷] او گردید.

۲ـ عبدالرحمن[۸] اکبر: مادرش زینب و برادر پدری عبدالله و حفصه و کنیه او ابوعیسی بوده[۹] است.

---

[۱]ـ تذکرة الحفاظ ذهبی، عبدالله بن عمر، ص۳۷ تا ۴۰.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ تذکرة الحفاظ ذهبی، ص۳۷ تا ۴۰، عبدالله بن عمر.

[۵]ـ همان

[۶]ـ تذکرة الحفاظ ذهبی، ص۳۷ تا ۴۰، عبدالله بن عمر.

[۷]ـ همان

[۸]ـ اخبار عمر، ص۳۹۷.

[۹]ـ همان

۳ـ عبدالرحمن اوسط[۱]: مادرش فکیهه (ام ولد)[۲] جزء سپاهیان فتح کشور مصر بوده و مرد شجاع و باتقوی و پرهیزگاری بوده و به هنگام مأموریت در مصر شبی همراه یکی از دوستانش مایعی را که نمی‌دانست مشروب است[۳] آشامید و فردا خودش پیش عمرو بن عاص رفت که حد[۴] شرعی را بر او اجرا کند و بعد از آن که در مصر حد شرعی بر او اجرا گردید، فاروق رضی الله عنه او را به مدینه خواند و او نیز به عنوان ادب کردن[۵] چند تازیانه به او زد و عبدالرحمن با سلامت کامل و بدون هیچ گونه عارضه‌ای یک ماه زنده ماند و بعد از یک ماه ناگاه مریض گردید و وفات کرد و مرگ او و هیچ ارتباطی با اجرای حد شرعی یا دو سه تازیانه تأدیبی فاروق رضی الله عنه نداشت[۶] و این مطلب در مبحث رحم و عطوفت فاروق رضی الله عنه با اسناد و مدارک تاریخی تحقیق گردیده است (مراجعه فرمایید).

۴ـ عبدالرحمن[۷] اصغر: مادرش ام ولد[۸] و کنیه‌ای ابو عبدالرحمن.

۵ـ عاصم: مادرش جمیله[۹] و در سال ششم هجری[۱۰] متولد شد و هنوز شیرخوار بود که پدر و مادرش، با این که یکدیگر را دوست می‌داشتند، از راه طلاق از هم جدا شدند و عاصم در نزد مادرش بود، و بعد از مدتی روزی فاروق رضی الله عنه او را در کوچه‌ای دید که با بچه‌ها بازی می‌کرد[۱۱] و ترحم و عاطفه‌اش او را وادار کرد که عاصم را در آغوش

---

[۱]ـ همان
[۲]ـ همان
[۳]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۴ و عبقریات، عقاد، ص۴۹۴.
[۴]ـ همان
[۵]ـ همان
[۶]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۹، به نقل اخبار عمر، ص۳۲۴ و عبقریات، عقاد، ص۴۹۴.
[۷]ـ اخبار عمر، ص۳۹۸.
[۸]ـ همان
[۹]ـ همان
[۱۰]ـ همان
[۱۱]ـ عبقریات، عقاد، ص۶۸۵.

گرفت و چند مرتبه او را بوسید و می‌خواست او را به منزل خود بیاورد در این هنگام (شموس[۱]) مادر جمیله رسید و اصرار کرد که عاصم را از آغوش او بیرون بیاورد و وقتی فاروقؓ به اصرار او پاسخ نداد شموس برای شکایت از فاروقؓ به نزد ابوبکرؓ، که جانشین پیامبر ﷺ بود، رفت[۲]، و ابوبکرؓ، فاروقؓ را احضار کرد و به او گفت: «در چنین شرایط سنی حق پرورش بچه از آن مادرش می‌باشد، عاصم را به شموس بدهید تا او را برای مادرش ببرد[۳]» فاروقؓ حرفی نزد و عاصم را به شموس[۴] داد.

عاصم بعد از رشد و نمو کافی به منزل پدرش برگشت و جوان بلندقامت و بسیار زیبا و خوش قیافه و ادیب و باوقاری[۵] بود، و یک اتفاق موجب گردید که دختری از خانواده بنی‌هلال به عقد ازدواج او درآید، و عاصم از این راه جد (عمر بن عبدالعزیز[۶]) گردد و توضیح این که فاروقؓ طی فرمانی مخلوط کردن شیر فروشی را آب ممنوع اعلام نمود و شبی همراه اسلم در تاریکی شب برای نظارت بر اوضاع به کوچه‌های شهر مدینه رفت و در پشت دیوار خانه کوچکی بگومگوی مادر و دختری نظر او را جلب[۷] کرد مادر می‌گفت: «دخترم برخیز مقداری آب با این شیر فروشی مخلوط کن» و دختر می‌گفت: «مادر مگر از منادی نشنیدی که امیرالمؤمنینؓ این عمل را ممنوع کرده است» مادر می‌گفت: «برخیز دخترم این کار[۸] را بکن در این شب تاریک، امیرالمؤمنینؓ از کجا می‌داند که ما چنین کاری را کرده‌ایم»، دختر گفت: «مادر اگر امیرالمؤمنینؓ آگاه نباشد خدای او آگاه است به علاوه به هیچ وجه من نمی‌توانم در

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ عبقریات، عقاد، ص۶۸۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۰ و ۳۹۹.

[۸]ـ همان

حال حضور تعهد اطاعت بدهم و در حال غیاب[1] نافرمانی کنم».

فاروق رضی الله عنه در حالی که از قدرت ایمان و نهایت صداقت این دختر در مسرت و شادی غرق شده بود به اسلم گفت: درِ این خانه کوچک را نشانه کنید و فردا اسلم را برای جستجو از اوضاع این مادر و دختر فرستاد و اسلم پس از تحقیق درباره آن‌ها به فاروق رضی الله عنه خبر داد که این دختر و مادر هر دو بی‌شوهر هستند[2] و دختر از خانواده بنی‌هلال است فاروق رضی الله عنه فرزندانش را خواست و به آن‌ها گفت: «شرایط سنی من طوری نیست که بتوانم با این زن نمونه ازدواج کنم ولی هر کدام از شما مایل است با او ازدواج کند». عبدالله و عبدالرحمن گفتند: ما زن داریم[3] و عاصم ابراز تمایل کرد که با این دختر بیوه‌زن ازدواج کند و ثمره این ازدواج پسری بود به نام محمد و دختری بود به نام (ام عاصم) و بعد از بلوغ با عبدالعزیز بن مروان ازدواج کرد و از او (عمر[4] بن عبدالعزیز) متولد گردید.

۶ـ عیاض[5]: مادرش عاتکه[6] دختر زید.

۷ـ زید اکبر[7]: مادرش ام کلثوم[8] دختر علی مرتضی رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها زید سال‌ها بعد از شهادت فاروق رضی الله عنه در دوران جوانی در حالی که در تاریکی شب برای خاموش کردن آتش جنگ در بین افراد قبیله بنی‌عدی رفته بود و می‌خواست در بین آن‌ها میانجی شود در همان تاریکی یکی از افراد متخاصمین ندانسته او را زخمی کرد و با

---

[1]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱.

[2]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱.

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[4]ـ ابن ریاض النضره، ج۲، ص۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱.

[5]ـ ابن الجوزی، ص۲۰۵ و ریاض النضره، ج۲، ص۸۱، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۱.

[6]ـ همان

[7]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۷۱.

[8]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۷۱.

همین زخم وفات[۱] کرد.

۸ـ عبیدالله[۲]: مادرش ام کلثوم[۳] دختر جرول، در زمان پیامبر ﷺ متولد گردید و در عصر خلافت فاروق رضی الله عنه یکی از مجاهدین بسیار شجاع و فداکار سپاه اسلام بود و در میان جوانان قریش به شجاعت و دلاوری و سوارکاری معروف و اشعار هیجان‌انگیز حماسی را نیز می‌سرود[۴] و وقتی ابولؤلؤ فاروق رضی الله عنه را به شهادت رسانید، عبیدالله بنابر قرائنی اعتقاد داشت که ابولؤلؤ اجراکننده و عضو توطئه‌ای بوده که ایرانیان مقیم مدینه عموماً در آن شرکت[۵] داشته‌اند به همین جهت بعد از شهادت پدرش خون غیرت عربی در رگ‌هایش جوشیده و هرمزان[۶] و جمعی دیگر را به قتل رسانید و عثمان به توصیه عمروعاص از قصاص[۷] او صرف‌نظر کرد، اما علی مرتضی رضی الله عنه همواره[۸] او را تهدید می‌نمود به همین جهت هنگامی که علی مرتضی رضی الله عنه به خلافت رسید، عبیدالله به شام رفت و به سپاه معاویه ملحق گردید[۹] و در ربیع‌الاول سال سی و شش هجری در جنگ صفین مقتول گردید[۱۰].

۹ـ زید اصغر برادر پدری و مادری عبیدالله.

---

[۱]ـ الاصابه، ج۴، ص۴۹۲ و ابن سعد، ج۱، ص۱۹۰ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۷۱.

[۲]ـ الاصابه، ج۳، ص۷۵ و ۳۷۲.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، ص۴۵۴.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ الاصابه، ج۳، ص۷۵ و ۳۷۲، به نقل اخبار عمر، ص۳۹۸.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

دختران فاروق رضي الله عنه

۱ـ حفصه (ام المؤمنین): حفصه مادرش زینب[۱] و پنج سال قبل از بعثت متولد گردید و بعد از بلوغ با (خُنَیس بن حُذافه) ازدواج کرد و خنیس یکی از مجاهدین غزوه بدر[۲] بود و در مدینه وفات کرد و فاروق رضي الله عنه بر اثر عطوفت خاصی که با فرزندان خود داشت بعد از انقضای عده حفصه درصدد پیدا کردن شوهر بسیار خوبی برای او تلاش کرد نخست این مطلب را با ابوبکر رضي الله عنه به میان آورد، اما ابوبکر رضي الله عنه سکوت کرد[۳] و چیزی نگفت بعد مطلب را با عثمان رضي الله عنه به میان آورد عثمان رضي الله عنه که به تازگی همسرش[۴] رقیه دختر پیامبر صلى الله عليه وسلم وفات کرده بود در جواب گفت: «در این باره باید[۵] بیندیشم و فکر کنم» و پس از چند روز که فاروق رضي الله عنه را دید به او گفت: «فعلاً تصمیم به ازدواج نگرفته‌ام» فاروق رضي الله عنه در خدمت پیامبر صلى الله عليه وسلم از این بابت از عثمان رضي الله عنه گله کرد، پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: حفصه با بهتر از عثمان رضي الله عنه[۶] ازدواج خواهد کرد و عثمان رضي الله عنه نیز با بهتر از حفصه ازدواج می‌نماید» و دیری نپایید که پیامبر صلى الله عليه وسلم با حفصه ازدواج کرد و دختر دیگرش را (ام کلثوم) به عقد ازدواج عثمان رضي الله عنه درآورد، و حفصه در سال سوم هجری در[۷] ردیف امهات المؤمنین درآمد و بعد از رحلت پیامبر صلى الله عليه وسلم در زمان ابوبکر صدیق رضي الله عنه که برای اولین بار آیه‌های قرآن به صورت یک کتاب مجلد نوشته شدند و یک نسخه از آن ترتیب داده شده، این نسخه در نزد حفصه به امانت گذاشته شد و بعد از وصول به مقام ام المؤمنین به این افتخار بی‌نظیر هم نائل گردید که در تمام جهان اسلام یک نسخه قرآن وجود داشت که آن نسخه هم در نزد حفصه به امانت گذاشته شده بود.

---

[۱]ـ ج۴، ص۲۷۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۱. توجه: شماره ۹ از پسران فاروق رضي الله عنه در البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۹ آمده است.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ الاصابه، ج۴، ص۲۷۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۱.

[۶]ـ همان

[۷]ـ الاصابه، ج۴، ص۲۷۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۱.

۲ـ رقیه[۱]: مادرش ام کلثوم[۲] دختر علی مرتضیؓ از فاطمهؓ
۳ـ فاطمه[۳]: مادرش ام حکیم.
۴ـ صفیه[۴]: که در غزوه خیبر در رکاب[۵] پیامبرﷺ بود.
۵ـ زینب: مادرش فکیهه (ام ولد) و کوچک‌ترین فرزندان فاروقؓ.

---

[۱]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۸۲، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الاصابه، ج۴، ص۳۵۰، به نقل اخبار عمر، ص۴۰۲.

[۵]ـ همان

توجه: البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۰ دختران فاروقؓ را چهار نوشته و از صفیه نام نبرده است و به همین جهت جمع فرزندان فاروقؓ را سیزده نوشته است.

فصل بیست و یکم:
آخرین ماه‌های زندگی فاروق رضي الله عنه

فصل بیست و یکم:
آخرین ماه‌های زندگی فاروقؓ

آخرین سفر حج فاروقؓ

ماه‌های آخر سال بیست و سوم هجری فرا رسیده است و طبق معمول هر سال فاروقؓ خود را آماده کرده است که همراه مسلمانان جهان اسلام به قصد حج و عمره و برگزاری سمینار بزرگ فرماندهای سپاه اسلام و استانداران و فرماندهان جهان وسیع اسلام، از مدینه عازم مکه مکرمه گردد، و در حج امسال (امهات المؤمنین) همسران پیامبر ﷺ [1] نیز در کجاوه‌های خود و در پیشاپیش امواج خروشان زایرین بیت‌الله، همراه فاروقؓ عازم مکه مکرمه هستند و سیل خروشان زایرین فاصله سیزده روز راه بین مدینه و مکه را قرین کمال رفاه و آسایش طی می‌کنند زیرا از سال‌ها قبل به دستور فاروقؓ و به فواصل نزدیک آسایشگاه‌های دارای سایبان و آب خنک و گوارا احداث گردیده است و شکوفایی اقتصاد اسلامی و توزیع عادلانه ثروت‌ها نیز با تلاش و نظارت فاروقؓ سطح زندگی مسلمانان را به حدی بالا برده که در حال سفر در ریگزارها نیز مانند حالت حضر از زندگی مرفه بهره‌مند هستند و در حال مسافرت به مکه انبوه بی‌شمار مردان بر اسب‌ها و شترها سوار و جمعیت زنان در کجاوه‌ها نشسته و به شوق کعبه و حضور در عرفات کوه‌ها و دره‌ها را پشت سر خویش می‌گذرانند و به وقت نمازها با احساس خستگی در آسایشگاه‌های سر راه فرود می‌آیند و در دور آب‌های گوارا خیمه‌های بزرگ پشمی و نخی خود را برپا می‌کنند و همراه شکر و ذکر خدا از غذاهای لذیذ و از سایه‌های خنک و آب‌های گوارا تلذذ می‌جویند

وضع استثنایی فاروقؓ در سفرها

و امیرالمؤمنینؓ در میان این جمعیت بی‌شمار یک وضع استثنایی دارد با یک

---

[1]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۴۱ و ریاض النضره، ج۲، ص۷۹.

پیراهن سفید و راه‌راه بر شتری سوار و در خورجین او جز مقداری نان و روغن (برای سد رمق) چیزی از غذاهای لذیذ وجود ندارد و هنگامی که برای رفع خستگی یا انجام دادن نمازها با جمع مسلمانان در صحرا یا در کنار آبی فرود می‌آید خیمه‌ای برای او برپا نمی‌گردد و بلکه در هر جا فرود آمد عبای پشمی خود را بر شاخه درخت بیابانی یا بر چوبه تازیانه‌اش آویزان و زیر سایه آن مدتی استراحت می‌کند و تمام تلذذ و رفاه فاروقﷺ در این سفرها این است که می‌بیند تمام مسلمانان در نتیجه تلاش و کوشش او از فقر و محرومیت‌ها رهایی یافته‌اند و عموم مسلمانان در یک زندگی مرفه به سر می‌برند و گویی فاروقﷺ با اختیار این وضع استثنایی برای خود، می‌خواهد بیشتر به درد محرومین آشنا شود یا این که می‌خواهد آسایش‌طلبی و خوشگذرانی را مسخره کند و عیش و نوش و شکوه و عظمت پوشالی شاهنشاهی ایران و امپراتوران روم را به باد انتقاد بگیرد و در یک کلمه می‌خواهد بگوید: شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم نسبت به مردم در زندگی یک وضع کاملاً استثنایی را داشته‌اند و امیرالمؤمنینﷺ نیز که آن‌ها را طرد کرده و بر جای آن‌ها نشسته نسبت به مردم در زندگی یک وضع کاملاً استثنایی را دارد اما آن‌ها از آن سو و او از این سو!! و همین است فرق بین خداپرستی و خودپرستی و خداخواهی و خودخواهی. بالاخره خیل عظیم حجاج همراه امیرالمؤمنینﷺ وارد شهر مکه گشته و با شور و علاقه زیاد مراسم حج اسلامی را انجام داده و طبق معمول هر سال در محل (منی) سمیناری بزرگ از فرماندهان سپاه و استانداران و رؤسا را تشکیل می‌دهد و هر یک گزارش کار خود را به عرض امیرالمؤمنینﷺ رسانیدند.

عرض و طول مرزهای جهان اسلام

۱ـ حکم بن عمرو[۱] فرمانده سپاه اسلام در جنوب شرقی ایران ضمن گزارش کار خویش به عرض فاروقﷺ رسانید که سپاه اسلام بر تمام سواحل غربی[۲] رودخانه (سند) (در عمق خاک پاکستان فعلی) تسلط یافته، و به فرمان امیرالمؤمنینﷺ از

---

[۱]ـ معجم البلدان (مکران) البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۳۲، و الکامل، ج ۳، ص ۴۶.

[۲]ـ همان

سند عبور نکرده است.

۲ـ عمرو بن عاص[۱] فرمانده کل نیروهای سپاه اسلام در غرب افریقا ضمن گزارش کار خود عرضه می‌دارد: که تمام استان‌های مصر و لیبی و طرابلس[۲] غرب در زیر پرچم اسلام در کمال امنیت و آرامش و عموماً از عدل و داد اسلامی برخوردارند و نیروهای مسلح سپاه اسلام در مرزهای شرقی تونس مستقر و طبق فرمان امیرالمؤمنین از پیشروی بیشتر خودداری کرده‌اند.[۳]

۳ـ احنف بن قیس[۴]، فرمانده کل نیروهای شرق، ضمن گزارش کار خود، عرضه می‌دارد، سپاه اسلام در جهت تعقیب شاهنشاه فراری (یزدگرد) تمام شهرهای شرق ایران را آزاد کرده و اکنون سپاهیان در کرانه‌های رود جیحون و در شهر بلخ[۵] (واقع در عمق افغانستان فعلی) مستقر، و طبق فرمان امیرالمؤمنین: «از جیحون عبور نکنید و فعلاً به ماوراءالنهر حمله نکنید[۶]» تا دستور ثانوی از پیشروی بیشتر خودداری کرده‌اند و ضمناً به عرض می‌رساند که شاهنشاه فراری (یزگرد) پس از آزاد شدن همه شهرهای شرق ایران ناچار به خاقان چین پناهنده شده تا به کمک خاقان شهرهای شرق ایران باز پس بگیرد ولی خاقان از کمک به او سر باز زده و یزدگرد تنها و بدون سپاه آواره صحراها و کوه‌های مرو گشته و لحظات تلخی را در انتظار مرگ محتوم[۷] خود می‌گذراند.

۴ـ سوید بن مقرن[۸]، فرمانده کل نیروهای جبهه شمال در گزارش کار خود عرضه

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷، و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۹۹.

[۵]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷، و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۹۹.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۴ و ۲۵ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۰ تا ۱۲۱، و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸.

می‌دارد: تمام شهرهای قومس[۱] (دامغان، سمنان، بسطام) و هم چنین شهرهای ری، گرگان و منطقه طبرستان عموماً در زیر پرچم اسلام در کمال امنیت و آزادی و عدل و داد اسلامی برخوردارند و هم اکنون ستون‌هایی از سپاه اسلام در کرانه‌های دریای قزوین[۲] مستقر و منتظر فرمان امیرالمؤمنینس هستند.

۵ـ بکیر بن عبدالله[۳] و عتبه[۴] فرماندهان اول و دوم کل سپاه اسلام در شمال غربی، ضمن گزارش کار خویش عرضه داشتند که تمام شهرهای و آبادی‌های آذربایجان به زیر پرچم سپاه اسلام درآمده‌اند و طبق فرمان امیرالمؤمنینس سپاهیان اسلام علاوه بر تأمین رفاه و امنیت از تخریب آتشکده‌های آن‌ها خودداری کرده و آن‌ها را در مراسم مذهبی[۵] خویش آزاد نموده و قرارداد صلح و دادن جزیه را با آن‌ها منعقد نموده‌اند و هم چنین سپاه اسلام قفقاز و ارمنستان را به زیر پرچم اسلام درآورده و بخشی از نیروهای مسلح در باب الابواب[۶] (دربند) بزرگ‌ترین شهر قفقاز مستقر و بخش دیگر در حوالی شهر تفلیس[۷] ارمنستان مستقر و چندین ستون از نیروهای مسلح نیز بر کوه‌ها و تپه‌های مشرف بر (دریای[۸] سیاه) مستقر و منتظر فرمان امیرالمؤمنینس هستند و ضمناً درباره ارمنستان و دربند امان‌نامه‌ای به شهر براز[۹] داده شده است.

۶ـ فرمانده سپاه جنوب عربستان، ضمن گزارش کارهای خویش، عرضه می‌دارد

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۲ تا ۱۲۳.

[۴]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۲ تا ۱۲۳.

[۵]ـ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۰.

[۶]ـ الکامل، ج ۳، ص۲۸ و ۲۹، البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۲۲ و ۱۲۳ و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۸۴ و این که در معجم البلدان یاقوت حموی نوشته (تلفیس) در عصر عثمانس به تصرف مسلمانان رسید مقصود داخل شهر است.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۸۸۳.

تمام مناطق یمن و حضرموت در امنیت و آرامش و عدالت اسلامی به سر می‌برند و ستون‌هایی از سپاه اسلام در کرانه‌های اقیانوس هند مستقر و در حالی که با ستون‌های مستقر در کرانه‌های خلیج فارس همواره در حال تماس هستند آمد و شد کلیه کشتی‌ها را از شرق به غرب بازدید و کنترل می‌کنند و در مقابل تعرفه‌های گمرکی عبور آن‌ها را آزاد می‌نمایند (جرجی زیدان، ج۱، ص۱۳۱).

رسیدگی به شکایت‌ها و اقدام به عزل و نصب‌ها

فاروق ﷺ در این سمینار عظیم که مانند کوهی از ابهت و شکوه معنوی در جایی نشسته بعد از استماع گزارش همه فرماندهان نظامی در حالی که دستی به تازیانه‌اش می‌کشد و دسته تازیانه‌اش را زیر چانه عمود کرده است به شکایات مردم از استانداران و فرمانداران و مأمورین دارایی و قضات دادگاه‌ها رسیدگی کرده و طبق معمول هر ساله به عزل و نصب‌های جدید اقدام می‌کند و بزرگ‌ترین استانداران و پرقدرت‌ترین فرماندهان نظامی را به اشاره همین تازیانه، مانند مهره‌های شطرنج از صحنه خارج یا آن‌ها را تعویض و جابجا می‌کند و اما آیا چه سری در این تازیانه هست و چه رازی[1] در او نهفته است و اساساً از چه ساخته شده و از کجا به دست این صحابی زنده‌دل و پشمینه‌پوش و بی‌آلایش و بی‌تشریفات رسیده است، که در سایه این تازیانه دو قاره عظیم آسیا و افریقا را حول محور قرآن و سنت پیامبر ﷺ، می‌چرخاند و از بیم همین تازیانه شاهنشاه ایران (یزدگرد) دیوانه‌وار به شکاف کوه‌ها پناه برد و امپراتوری روم در روز و در شب خواب و استراحتی ندارد، و خاقان چین نیز با عجله و شتاب به آن سوی جیحون برگشته و در لاک خود از کشور چین به سوی مدینه گردن کشیده و هر آن منتظر است که حرکت این تازیانه بساط قدرت و شکوه و عظمت او را نیز به هم[2] بزند، ولی حقیقت این است که این تازیانه از همان تازیانه‌های معمولی است اما در دست

[1]ـ دانشمند فرانسوی الکساندر مازاس در کتاب خود (عمر بن خطاب) در صفحه ۱۳۳ به نقل از یک نویسنده شرقی می‌گوید: «دره عمر مهیب‌تر از شمشیر بسیاری از جانشینان او بود» آن گاه دانشمند نام‌برده می‌گوید: «خلاصه با این دره و تازیانه عجیب بود که عمر شوکت ساسانیان را در هم شکست و رومیان را از سوریه و مصر و لیبی براند».

[2]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص۳۴ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص۱۲۷، و تاریخ طبری، ج ۵، ص۱۹۹۹.

کسی قرار گرفته، که در راه نشر فرمان‌های خدا و فرموده‌های رسول الله ﷺ، خود را مستمد از نیروی لایزال خداوندی می‌داند، و در یک فرازی از ایمان و خداپرستی، آن چنان به جهان جاودانه چشم می‌دوزد که همه نیازها و خیر و خوشی‌ها و درد و رنج‌های جهان مادی را پشت[1] سر گذاشته و در نتیجه به نیروهای مجرد و بی‌نیازی مبدل گشته که هر قدرت نیازمندی از او ضربه‌پذیر است و یا باید تسلیم فرمان‌های او بشود یا با حالتی از رعب و هراس به کوه‌ها پناه برده یا در جای خویش دچار خوف و اضطراب گردد.

امیرالمؤمنین‌ﷺ پس از استماع گزارش فرمان‌هان سپاه و رسیدگی به شکایت‌ها[2] محل سمینار عظیم منی را ترک کرده و با یک حالتی از شادی و شکرگزای خدا و ریختن اشک‌های شوق که با تلاش شبانه‌روزی او در مدت ده سال، پرچم دین اسلام از طرف غرب در مرز تونس و بر کوه‌های مشرف بر دریای سیاه، و از طرف شرق در کناره‌های رود جیحون و در شهر بلخ (در اعماق خاک افغانستا فعلی) و از طرف شمال در کرانه‌های بحر خزر و از طرف جنوب در کرانه‌های اقیانوس هند، به اهتزاز[3] درآمده است و بر روی شن‌های داغ منی چند گامی برمی‌دارد[4] و ناگاه در نقطه‌ای می‌ایستد و توده‌ای از همین شن‌های داغ را جمع کرده و عبایش را بر آن می‌گستراند و بر روی آن رو به آسمان دراز می‌کشد و با عبارات زیر با خدای خود راز و نیاز می‌کند:

«خدایا سنم بالا رفته، و توان و نیرویم پائین آمده، و ملتم در جهان پراکنده شده‌اند، خدایا مرا به سوی خودت فراخوان[5] به طوری که کسر و نقصی در اجرا و ثوابم پیدا نشود، خدایا شهادت در راه خودت را به من عطا فرما، خدایا مرگ مرا در شهر

---

[1]ـ الکساندر مازاس در کتاب زندگانی عمر، ص۱۳۲.

[2]ـ عبقریات، عقاد، ص۵۷۱، و الفاروق، شبلی، ج۲، ص۳۹، که عین عبارت طبری را نقل کرده است: «وَ کانَ مِنْ سُنَّتِهِ اَنْ یَاخُذَ عُمّالَهُ بِمُوافاهِ الحَجَّ کُلَّ سَنَهٍ».

[3]ـ مراجع این مرزهای تازه را در پاورقی صفحه‌های سابق مطالعه کنید.

[4]ـ اخبار عمر، ص۴۴۰، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۴۱، و اسد الغابه، ج۴، ص۷۳، و ابن الجوزی، ص۱۸۲.

[5]ـ اخبار عمر، ص۴۴۰، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۴۱، و اسد الغابه، ج۴، ص۷۳، و ابن الجوزی، ص۱۸۲.

پیامبرﷺ (مدینه) مقدر[1] فرما» و کسی جز خدا نمی‌داند که در مدت کمتر از سه هفته دیگر همه این دعاهای امیرالمؤمنین رضي الله عنه، مورد قبول خدا واقع می‌شوند به همین جهت ام المؤمنین حفصه رضي الله عنها، وقتی این دعاها را از او می‌شنود به او می‌گوید: «ای پدرم تو که فعلاً در منی هستی چطور ممکن است در مدینه به شهادت نائل شوید؟» فاروق رضي الله عنه در جواب می‌گوید: «دخترم خدا هر گاه بخواهد مرا به مدینه برمی‌گرداند[2]».

آری خدا خواست و امیرالمؤمنین رضي الله عنه بعد از پایان مراسم حج و عمره همراه امهات‌المؤمنین و جمعیت بی‌شمار اصحاب و یاران پیامبرﷺ به مدینه برگردید و چند روزی گذشت و رفع خستگی کرده بود، که روز جمعه فرا رسید[3] و به هنگام نماز مانند همیشه امواج خروشان مسلمانان به سوی مسجد سرازیر شدند و امیرالمؤمنین رضي الله عنه خطبه‌ها را با حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبرﷺ و ذکر خیر ابوبکر صدیق رضي الله عنه آغاز و با توصیه مردم به تقوا و پرهیزگاری و تشویق آن‌ها به فداکاری در راه خدا و ترسانیدن آن‌ها از قهر و عذاب خدا[4]، خطبه‌ها را ادامه داد و در خطبه‌های این جمعه شنیدن دو مطلب در این خطبه‌ها به حدی مشتاقانه و با وجد و علاقه درودها بر[5] پیامبر ﷺ فرستاد و از ابوبکر رضي الله عنه[6] ذکرهای خیر کرد که گویی در حال مسافرت و دیداربینی از

---

[1]ـ اخبار عمر، ص۴۴۰، به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۶۷، و ابن الجوزی، ص۱۸۲.

[2]ـ همان

[3]ـ اخبار عمر، ص۴۳۹، به نقل از تسیر الاصول، ج۲، ص۴۹.

توجه: البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ و هم چنین اخبار عمر، ص ۴۴۰ نوشته‌اند: «فاروق رضي الله عنه بعد از حرکت منی در (ابطح) پیاده شد و از خدا درخواست شهادت کرد و معجم البلدان حموی نوشته (ابطح) ریگ‌زار نزدیک‌تر به منی تا مکه».

[4]ـ اخبار عمر، ص۴۳۹، به نقل از تسیر الاصول، ج۲، ص۴۹.

توجه: البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ و هم چنین اخبار عمر، ص ۴۴۰ نوشته‌اند: «فاروق رضي الله عنه بعد از حرکت منی در (ابطح) پیاده شد و از خدا درخواست شهادت کرد و معجم البلدان حموی نوشته (ابطح) ریگ‌زار نزدیک‌تر به منی تا مکه».

[5]ـ اخبار عمر، ص۴۳۹.

[6]ـ همان

آن‌ها است و چند صباح دیگر به حضور آن‌ها می‌رسد و دوم این که در اثنای خطبه‌ها گفت: «در خواب دیدم که خروسی[۱] دو مرتبه نوک خود را به من زد و مرا زخمی کرد، و من این خواب را این طور تعبیر کرده‌ام که به این زودی‌ها به دست یک نفر ایرانی شهید خواهم شد، زیرا خروس در خواب رمز ایرانی[۲] بودن است».

اکثر مسلمانان با این که از صحت رؤیای امیرالمؤمنین‌ﷺ و آگاهی او از تعبیر رؤیاها اطمینان داشتند، با این حال تأثر آن‌ها از عمق این فاجعه هولناک اجازه نمی‌داد که این جریان را قبول کنند و با خود می‌گفتند: «هیچ کسی تا این حد از انسانیت و مروت دور نیست، و احدی تا این اندازه درنده‌خو نیست که نسبت به امیرالمؤمنین‌ﷺ سوءقصد در سر داشته باشد و به علاوه از آغاز جنگ با ایران امیرالمؤمنین‌ﷺ ورود اسیران بالغ ارتش ایران[۳] را به مدینه ممنوع اعلام کرده است و فعلاً در مدینه افراد غیر مسلمان ایرانی، به جز ابو لؤلؤ غلام مغیره، که امیرالمؤمنین‌ﷺ به خواهش و اصرار مغیره و به خاطر انجام دادن کارهای صنعتی مردم او را به مدینه راه[۴] داده است، کسی از ایرانیان غیر مسلمان وجود ندارد، و برخی نیز بعید نمی‌دانستند که ابو لؤلؤ چنین سوءقصدی در سر داشته باشد، زیرا چندی قبل همین ابو لؤلؤ شکایت پیش فاروق‌ﷺ[۵] آورد که مغیر روزی دو درهم[۶] بر ذمه من گذاشته،» و وقتی فاروق‌ﷺ از شغل و درآمد او سؤال کرد معلوم شد که نقاش و نجار و آهنگر و آسیاساز و غیره[۷] است، به او گفت: «در مقابل این درآمد دو درهم زیاد نیست» ابو لؤلؤ به غایت عصبانی شد، و زیر لب این جمله را چند بار زمزمه کرد: «واعجبا با همه مردم به عدالت رفتار

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۴۳۹ و عبقریات، عقاد، ص۴۸۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ اخبار عمر، ص۴۴۰.

[۴]ـ اخبار عمر، ص۴۴۰.

[۵]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص۴۹ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص۱۳۷، و طبری، ج ۵، ص۲۰۲۶.

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

می‌کند و تنها بر من ستم روا می‌دارد![۱]» و برخی در جهت تقویت این احتمال اتفاقی را که مدتی بعد از این جریان روی داد به یاد می‌آوردند: «امیرالمؤمنین رضي الله عنه در رهگذری ابو لؤلؤ را دید و به او گفت: «یک آسیاب بادی[۲] را برای ما بسازید». ابو لؤلؤ در جواب گفت: «چشم، یک آسیابی را برای تو بسازم که آوازه[۳] آن در تمام جهان طنین‌انداز گردد[۴]» فاروق رضي الله عنه خطاب به همراهانش گفت: «این غلام مرا تهدید به قتل کرد[۵]» و وقتی همراهانش گفتند: «پس اجازه بدهید تا او را مجازات کنیم» فاروق رضي الله عنه گفت: «فعلاً کاری نکرده و محض گفتن حرف تهدیدآمیز نمی‌شود کسی را مجازات[۶] کرد» و چند روز بعد دو موضوع دیگر اتفاق افتاد که برخی را از تعبیر این خواب بیشتر نگران کرد اول این که (عیینه بن حصن[۷]) به فاروق رضي الله عنه توصیه کرد که یا چند نفر گارد محافظ برای خود معین کن، یا همه ایرانیان را از مدینه اخراج کن، مبادا یکی از آن‌ها از همین[۸] موضع (اشاره به موضعی کرد که بعداً خنجر ابو لؤلؤ بر او اصابت کرد) آسیبی به تو برساند. دوم این که به امیرالمؤمنین رضي الله عنه گفتند: «کعب[۹] الاحبار گفته من فاروق رضي الله عنه را بر دری از درهای جهنم دیده‌ام!» و وقتی فاروق رضي الله عنه او را خواست و جریان را از او پرسید کعب الاحبار گفت: «به خدا این ماه به آخر نمی‌رسد که تو داخل بهشت[۱۰] می‌شوی» فاروق رضي الله عنه گفت: «این ضد و نقیض و پراکنده‌گویی چیست روزی در جهنم و روزی در بهشت؟» کعب الاحبار گفت: «ما در تورات تو را می‌بینیم که بر دری

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص۴۹ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص۱۳۷، و طبری، ج ۵، ص۲۰۲۶.

[۵]ـ همان

[۶]ـ اخبار عمر، ص ۴۳۷، به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۷۵.

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ اخبار عمر، ص ۴۳۵، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۴۰.

[۱۰]ـ همان

از درهای جهنم ایستاده‌ای و نمی‌گذاری کسی از آن داخل جهنم بشود[1] و وقتی تو بمیری مردم دائماً تا روز قیامت وارد جهنم می‌شوند» و روز دیگر نیز، کعب[2] الاحبار به نزد امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه آمد و به او گفت: «جانشینی برای خودت معین کن، زیرا تو تا سه روز دیگر وفات خواهید کرد[3]» امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه گفت: «تو از کجا می‌دانی؟» کعب الاحبار گفت: «در تورات دیده‌ام» امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه گفت: «واعجبا تو عمر بن خطاب‌رضي الله عنه را در تورات دیده‌ای؟!» گفت: «نه به خدا ولی صفت تو را و این که تو به زودی وفات می‌کنید، در تورات دیده‌ام» و فردا کعب الاحبار آمد و گفت: «دو روز از عمر تو باقی مانده» و پس فردا آمد و گفت: «فقط یک روز از عمر تو باقی مانده است[4]» و باز در همان روزها عبدالرحمن[5] پسر ابوبکررضي الله عنه ناگاه ابولؤلؤ و هرمزان و جُفَینه را در گوش‌های می‌بینند که بسیار سری و خصوصی با هم گتفگو می‌کنند، و به محض دیدن عبدالرحمن سریعاً از یکدیگر جدا می‌شوند و خنجری از دست یکی از آن‌ها به زمین می‌افتد[6]، و همین سرنخ‌ها نشان می‌دهد که یک باند خارجی با همکاری مزدوران داخلی توطئه قتل امیرالمؤمنین‌رضي الله عنه را تدارک دیده‌اند و عُتیبه[7] و کعب هم اگر در این توطئه دستی نداشته باشند دقیقاً از تدارک این توطئه و زمان اجرای آن و حتی محل اصابت ضربت اطلاع داشته‌اند[8]، و اگر نظام قضایی آن زمان اجازه می‌داد که زیر

---

[1]ـ همان

[2]ـ طبری، ج۵، ص۲۰۲۶ و ۲۰۲۷ و الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۵۰.

[3]ـ همان.

[4]ـ همان

[5]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۷۵ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۸۴ و ۲۰۸۵.

[6]ـ همان

[7]ـ به نظر محققین و از جمله (طنطاویین در اخبار عمر، ص۴۳۳) روایت‌های مربوط به عیيبه و کعب بهره‌ای از صحت ندارند زیرا این مطلب مهم چند نفر بیشتر روایت نکرده‌اند و عینیه یک عرب بیابانی سطحی و به احمق مطاع شهرت یافته است.

[8]ـ این نظر برخی از مورخین است و نظر محققین این است که روایت‌های مربوط به عینیه و کعب الاحبار یا اساساً صحیح نیستند یا این که خود آن‌ها بعد از شهادت فاروق‌رضي الله عنه محض خودستایی این مطلب‌ها را گفته‌اند و کسی هم به آن‌ها اعتنا نکرده است و اگر این روایت‌ها صحیح می‌بود

سایه‌های تازیانه از عُیینه و کعب الاحبار بازجویی به عمل آید کعب الاحبار اعتراف می‌کرد که این مطالب را، نه در تورات بلکه در گوشه و کنار مدینه شنیده یا دیده است و عیینه نیز محل اصابت ضربت را از نزدیک‌ترین اعضای باند این توطئه شنیده است ولی نظام قضایی آن زمان به چنین بازجویی اجازه نمی‌داد و فاروقﷺ در رأس مسائل بازجویی بارها اعلام کرده بود، که اعتراف‌ها و اقرارها در حالت خوف و تهدید هیچ گونه ارزش قضایی[۱] ندارند، به همین جهت فاروقﷺ همه این سرنخ‌ها و بحث و حرف‌ها را نادیده گرفت، و مثل همیشه سرگرم صدور فرمان‌های نظامی و حل مشکلات اجتماعی و اجرای برنامه‌های عمران و آبادانی گردید، و در حالی که حُذیفه را مأمور آبیاری[۲] زمین‌های حوزه رودخانه دجله و عثمان بن حنیف را مأمور آبیاری زمین‌های[۳] حوزه رودخانه فرات می‌کند و با دستورات و توصیه‌های لازم آن‌ها را به محل مأموریت خویش اعزام می‌دارد، زیر لب این جمله‌ها را زمزمه می‌کند:

آخرین آرزوی فاروقﷺ

«اگر خدا مرا مدد فرماید در جهت شکوفایی اقتصاد مسلمانان[۴] و توزیع عادلانه درآمدها و برنامه‌هایی را پیاده می‌کنم که زنان بی‌سرپرست[۵] بعد از من به هیچ کس نیازی نداشته باشند».

بعد از شهادت فاروقﷺ پسرش (عبیدالله) هم چنان که هرمزان را کشت آن‌ها را نیز بازجویی می‌کرد.

[۱]ـ اخبار عمر، ص۱۸۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اخبار عمر، ص۴۴۱، به نقل اسد الغابه، ج۴، ص۷۴ و الخراج بن ادم، ص۷۶ و الخراج ابی یوسف، ص۴۴ و ابن الجوزی، ص۱۰۰.

[۵]ـ همان

فصل بیست و دوم:

شهادت فاروق رضی الله عنه و حوادث بعدی

فصل بیست و دوم:

شهادت فاروقﷺ و حوادث بعدی

شب چهارشنبه[۱] فرا رسید و فاروقﷺ مثل همیشه اکثر ساعات شب را به نماز و راز و نیاز با خدای خود گذراند و در اواخر شب که هنوز هوا تاریک بود با ندای مؤذن از جا برخاست و وضو گرفت و برای انجام دادن نماز صبح با مسلمانان به مسجد شتافت[۲] و بعد از تنظیم صفوف در محل خود رو به قبله ایستاد و دست‌ها را بالا برد و با صدای بلند تکبیر تحریم را ادا و گفت: «الله اکبر[۳]» و یک لحظه بعد فریاد کشید:

«سگی مرا به قتل[۴] رسانید» و با شنیدن این فریاد تمام صفوف به هم خورد و وحشت‌زده برای دفاع به صف مقدم هجوم بردند، و مشاهده کردند که ابولؤلؤ با خنجری که در دست گرفته شش ضربت[۵] بر فاروقﷺ فرود آورد و دیوانه‌وار به دور سر خود می‌چرخد[۶] و از جلو و عقب و راست و چپ مسلمانان صف اول را زخمی و به قتل می‌رساند و در این هنگام عبدالرحمن[۷] بن عوف (بُرْنُس) ضخیم و سنگین خود را بر سر ابولؤلؤ انداخت تا او را دستگیر کند و ابولؤلؤ وقتی زیر پارچه قرار گرفت و مطمئن شد که دستگیر شده است، سریعاً خنجرش را در شکم خود فرو برد و آن را چرخاند و

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ اخبار عمر، ص۴۴۲ ولی البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷، ابن تدبیر سریع و حکیمانه را به (عبدالله بن عوف) نسبت داده است و آن جه ما به پارچه ترجمه کرده‌ایم آن‌ها (بُرْنُس) نوشته‌اند.

خود را به قتل رسانید[۱]، و بعد از به هلاکت رسیدن ابولؤلؤ و پایان یافتن کشتار برخی از نمازگزاران بی‌گناه، مسلمانان فرصت یافتند که خود را به امیرالمؤمنینس برسانند و مشاهده کردند که یکی از ضربت‌ها در پایین ناف او وارد گشته و روده‌هایش را قطع کرده و بر اثر شدت جراحت‌ها فاروقس بر زمین افتاده[۲] است و بلافاصله جمعی از اصحاب او را در حال بیهوشی بر دوش گرفته و به منزل بردند و مسلمانان به صورت موج‌های سرگردان با گریه و زاری بی‌اختیار در اطراف مسجد حرکت می‌کردند تا یکی از اصحاب فریاد برآورد: «ای بندگان خدا!! نماز، نماز[۳]! نزدیک است خورشید طلوع می‌کند و عبدالرحمن بن عوف با دو سوره کوتاه نماز صبح را با آن‌ها ادا کرد[۴]، و بقیه ضربت‌خوردگان نیز به خانه‌های خویش انتقال یافتند که شش نفر[۵] از آن‌ها به درجه شهادت نائل و هفت نفر از آن‌ها نیز از شدت زخم‌های خویش[۶] می‌نالیدند.

در منزل فاروقس

جمع کثیری از اصحاب به دور جسد مجروح و بیهوش فاروقس با حالتی از شدت تأثر نشسته‌اند، برخی تا حدی به بهبودی او امیدوار و برخی دیگر به شدت ناامید و

---

[۱]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ و اخبار عمر، ص۴۴۲، به نقل محب طبری، ج۲، ص۷۲.

توجه: ارشاد ساری شرح صحیح بخاری (برنس) را کلاه دراز یا استعمال بزرگ نوشته، ج۶، ص۱۱۱.

[۲]ـ همان

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ و اخبار عمر، ص۴۴۲، به نقل از محب طبری، ج۲، ص۷۲.

توجه: ارشاد ساری شرح صحیح بخاری (برنس) را کلاه دراز یا استعمال بزرگ نوشته، ج۶، ص۱۱۱.

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ و اخبار عمر، ص۴۴۲، به نقل از محب طبری، ج۲، ص۷۲.

توجه: ارشاد ساری شرح صحیح بخاری (برنس) را کلاه دراز یا استعمال بزرگ نوشته، ج۶، ص۱۱۱.

[۵]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷.

[۶]ـ همان

نگران هستند، علی[۱] مرتضیﷺ وارد می‌شود و بر بالین او می‌نشیند و عبدالله بن عباس که از شاگردان صمیمی فاروقﷺ و همیشه مورد توجه خاص او بوده و از همه نزدیک‌تر نشسته[۲]، با اطلاع از خصوصیت فاروقﷺ، برای به هوش آوردن او یکی دو مرتبه با صدای بلند می‌گوید[۳]: «نماز، نماز» فاروقﷺ با شنیدن این صدا چشم گشوده و به هوش می‌آید و می‌گوید: «مسلمانان نماز خواندند؟» ابن عباس می‌گوید[۴]: بلی، فاروقﷺ می‌گوید: «لا اِسْلامَ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلوةَ[۵]» آن گاه آب خواسته، و در حالی که خون از زخم‌هایش جاری است وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند[۶] سپس از اطرافیانش می‌پرسد: تحقیقاً قاتل من چه کسی بود؟ و وقتی جواب می‌گویند: «ابولؤلؤ[۷] مجوسی بود» فاروقﷺ می‌گوید: «خدا را سپاسگزارم که قاتل من فردی است که در حضور خدا، حتی با یک سجده‌ای که برای خدا انجام داده باشد، نمی‌تواند با من طرح دعوا نماید، و یقین می‌دانم که هیچ عربی سوء قصدی نسبت به من نداشته[۸] است» و عبدالله بن عباس در تأیید کامل این مطلب به فاروقﷺ می‌گوید:

---

[۱]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۵۱، به عنوان شاگردی عبدالله ابن عباس نسبت به فاروقﷺ در الفاروق، شبلی، ص۲۹۳، ج۲، ذکر شده است.

[۲]ـ همان

[۳]ـ اخبار عمر، ص۴۴۳، به نقل از الفایق، ج۱، ص۱۴۰ و ابن الجوزی، ص۱۸۵ و ۱۹۱ و ابن سعد، ج۱، ص۲۵۴.

[۴]ـ همان

[۵]ـ اخبار عمر، ص۴۴۳، به نقل از الفایق، ج۱، ص۱۴۰ و ابن الجوزی، ص۱۸۵ و ۱۹۱ و ابن سعد، ج۱، ص۲۵۴.

[۶]ـ همان

[۷]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۷ نوشته: «قاتل ابولؤلؤ فیروز مجوسی اصل و رومی‌نژاد (مَجوسی الأصْل رومیّ الدّار) و ابن اثیر و طبری متفقاً او را نصرانی و عیسوی نوشته‌اند و الکساندر مازاس و هم چنین اکثر نویسندگان ایرانی او را غلام ایرانی نوشته‌اند و در هر حال نه مسلمان و نه عرب.

[۸]ـ اخبار عمر، ص۴۴۴.

نهایت تأسف مهاجرین و انصار از وقوع این فاجعه

«من ساعتی قبل، برخورد همه مسلمانان را با این فاجعه درنظر گرفتم و مشاهده کردم که اصحاب بدر و تمام اصحاب مهاجر و انصار[۱] از این حادثه به حدی در تأسف غرق شده‌اند که عموماً از خدا می‌خواهند از عمر آن‌ها بکاهد و بر عمر امیرالمؤمنینؓ بیفزاید[۲] و تمام خانواده‌های مسلمان غرق در ماتم و اندوه و گویی فرزندان خود را از دست داده‌اند».

در این موقع به درخواست[۳] فاروقؓ یکی از اطبای عرب بر بالین او حاضر و شربت (نبیذ) را به او داد، و وقتی مشاهده کرد که شربت به شکل آمیخته به خون از دهنه یکی از زخم‌ها بیرون آمده، سکوت[۴] کرد ولی همین سکوت نشان می‌داد که به نظر او یکی از این ضربت‌ها روده‌ها را قطع کرده و معالجه او امکان‌پذیر نیست، و فرزند ارشد فاروقؓ[۵] عبدالله،

اعلامیه شورای پزشکی درباره مرگ قطعی فاروقﷺ

فوراً پزشک دیگری را از انصار و از خاندان بنی معاویه، بر بالین فاروقؓ حاضر کرد و وقتی پزشک مقداری شیر به او داد و مشاهده کرد که از دهنه یکی از زخم‌ها با کمی تغییر رنگ بیرون آمده است، نظر تلویحی پزشک سابق را کاملاً تأیید کرد و گفت: «یا امیر المؤمنین اِعْهَدْ» = جانشینی برای خود تعیین کن و وصیت کن» یعنی زخم‌های تو به هیچ وجه علاج‌پذیر نیستند. فاروقؓ گفت: این برادر از خاندان معاویه انصاری، عین واقعیت را به من گفت و خطاب به پزشک گفت: «اگر غیر از این را می‌گفتی تو را صادق نمی‌دانستم[۶]».

---

[۱]ـ ابن الجوزی، ص۱۸۶ و ابن سعد، ج۱، ص۲۴۷ و اخبار عمر، ص۴۴۴.

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۸۵ و ۱۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ ابن الجوزی، ص۱۸۵ و ۱۸۹.

[۶]ـ همان

اول ام کلثوم و بعد زنان دیگر گریه کردند

ام کلثوم دختر علی مرتضی رضی الله عنهما از فاطمه و آخرین همسر[۱] فاروق رضی الله عنه که در پشت پرده از اظهارنظر پزشکان در غم و تأثر غرق شده بود، وقتی شنید که فاروق رضی الله عنه به عنوان یک واقعیت نظر آن‌ها را تأیید می‌کند از شدت تأثر با صدای بلند گریه و زاری را آغاز کرد (واعُمَراهْ[۲] ...) و زنان دیگر نیز که در آن جا بودند عموماً با صدای بلند گریه و زاری را شروع کردند[۳] به طوری که فضای منزل از گریه و زاری مردم به لرزه درآمده بود، در این هنگام صدای اعتراض فاروق رضی الله عنه بلند گردید[۴] و به آن‌ها گفت: «مگر نشنیده‌اید که پیامبر ﷺ فرمود: «یعَذَّبُ المَیتُ بِبُکاءِ اَهّلِهِ[۵] عَلَیهِ» روح میت بر اثر گریه نزدیکانش در عذاب خواهد بود» راضی نیستم برای من گریه کنید و هر کس گریه می‌کند بیرون برود، و با این که چهار روز دیگر زنده ماند، در این نزع طویل یک لحظه متانت و صلابت[۶] را از دست نداد و تعجبی ندارد که فاروق رضی الله عنه با یک حالتی از مسرت نظر پزشکان را درباره مرگ قطعی خویش صریحاً تأیید می‌کند،

اهداف زندگی در نظر فاروق رضی الله عنه

زیرا این بزرگ صحابی زنده‌دل و پشمینه‌پوش در راه پیروی از پیامبر ﷺ و پیروی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه، نخستین جانشین پیامبر ﷺ، علاوه بر این که خود را از تمام

---

[۱] ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۵۵ و اسدالغایه، ج۴، ص۷۶ و ابن الجوزی، ص۱۹۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۷.

[۲] ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۵۵ و اسدالغایه، ج۴، ص۷۶ و ابن الجوزی، ص۱۹۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۷.

[۳] ـ همان

[۴] ـ اخبار عمر، ص۴۴۵، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۵۱.

[۵] ـ همان

[۶] ـ الکساندر مازاس در زندگانی عمر، ص۱۲۴. عبارت این دانشمند فرانسوی این است: «طبیب به خلیفه گفت وصایای خود را بی‌درنگ بگو زیرا مرگ تو نزدیک است معذالک عمر رضی الله عنه پنج روز دیگر زنده ماند و در این نزع طولانی یک لحظه متانت و صلابت را که از ملکات او بود از دست نداد».

خوشی‌های زندگی محروم کرده، تا این لحظه نیز در دریایی از تلاش و کوشش و رنج و ناراحتی غرق بوده و بارها نیز اهداف زندگی خود را این طور اعلام[1] کرده است: «فقط به خاطر جهاد (آزاد کردن جهان از کفر) و توسعه علوم و معارف اسلامی، و انجام دادن نمازها (ارتباط معنوی با خدا)، می‌خواهم زنده بمانم» و فاروقﷺ در طول ده سال جهاد و مبارزه برای متلاشی کردن ارتش‌های ایران و روم و تلاش و کوشش در توسعه علوم و معارف اسلامی در دو قاره آسیا و آفریقا و برپا داشتن این همه نمازها و شب‌زنده‌داری‌ها، به حدی خسته و کوفته و پیر و ناتوان شده است، که برای چرخاندن کارها نیروی کافی را در خود نمی‌بیند. و حتی بیم دارد که تصرفات آینده او در حال کم‌توانی اجر و ثواب کارهای سابق او را در حال توانمندی کسر و ناقص نماید به همین جهت سه هفته قبل به خانه خدا شتافت و بعد از بارها طواف خانه خدا و انجام مراسم حج با عرض عذرهای موجه پیری و ناتوانی و خستگی مفرط و وسیع شدن جهان اسلام از خدا التماس نمود که بعد از برگشتن به مدینه، با بخشیدن آخرین درجه ترفیع او از راه شهادت او را از این زندگی پرمشقت و از این مقام پرمسئولیت معاف فرماید و به تعبیر دیگر بازنشستگی دائمی را از راه مرگ رنگین از او قبول فرماید و وقتی بعد از برگشتن به مدینه، هفته‌ای نگذشت که علائم و آثار قبول التماس فاروقﷺ ظاهر گردید و به دست یک فرد مجوسی مضروب و شورای پزشکی مرگ قطعی او را اعلام کرد ابداً جای تعجب نبود که فاروقﷺ با یک حالتی از مسرت حرف پزشکان را تأیید کرد و حتی به پزشک انصاری صریحاً گفت: «لَوْ قُلْتَ غَيرَ ذلكَ لَكَذَّبْتُكَ» اگر غیر از مرگ قطعی من چیز دیگری را می‌گفتی شدیداً تو را تکذیب[2] می‌کردم».

---

[1]ـ اخبار عمر، ص۲۷۸، به نقل از البیان و التبیین، ج۲، ص۱۶۷ و عیون الاخبار، ج۱، ص۳۰۸، مردی در نزد فاروقﷺ شعرهای طرفه را خواند: «فَلَو لا ثَلٰثَ هُنَّ مِنْ عيشَةِ الْفَتي... تا آخر» و فاروقﷺ در مقابل گفت: «لَوْ لا اَن اَسيرَ في سَبيلَ اللهِ وَ اَضَعُ جَبْهَتي للهِ وَ اُجالِسُ مَجالِسَ العِلْمِ لَمْ اُبالِ اَنْ اَكُونَ قَدْمِتُّ».

[2]ـ ابن الجوزی، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۵ و اشتراکیه عمر، شبلی، ج۱، ص۱۶۰.

فاروق رضی الله عنه با این همه تقوا و پارسائی باز از عذاب خدا می‌ترسد

بنابراین فاروق رضی الله عنه از این که التماس او مورد قبول خدا واقع و از این زندگی پرمشقت و تحمل بار سنگین امارت معاف و به زودی از این دنیا می‌رود، کاملاً شادمان است، اما از این که به زودی به جهان دیگر می‌رود و در حضور خدا حاضر و مورد محاسبه دقیق قرار می‌گیرد و تصفیه همه حساب‌ها با او به عمل می‌آید، و مطمئن است، نه او و نه هیچ انسانی و حتی کوه‌ها تاب تحمل یک ذره از قهر و غضب خدا را ندارد و شاید در دفتر اعمال او جرمی وجود داشته باشد که او از آن ناآگاه ولی خدا از آن آگاه است به طور کلی فاروق رضی الله عنه از احتمال قهر و غضب خدا بیمناک به نظر رسید، و مسلمانان وقتی چنین حالتی را در او احساس کردند دسته دسته او را به این عبارت دلجویی می‌کردند: «تو را مژده باد که بعد از مرگ فوراً به بهشت[۱] خدا می‌روی زیرا تو صحابی پیامبر صلی الله علیه و سلم و پیامبر صلی الله علیه و سلم کاملاً از تو راضی بوده و در حال امارت نیز چه خدمت‌ها به اسلام و به مسلمین کردی[۲] و چه قدر حق را بالا بردی و عدالت[۳] را گسترش دادی و فاروق رضی الله عنه تقریباً در پاسخ تمام دسته‌ها فقط این طور جواب می‌داد: «از امارت من تعریف نکنید[۴]، به خدا آرزو دارم که خدا خیر و شرش را برایم برابر و مساوی به حساب بیاورد به طوری که «لا اَجْرَ وَ[۵] لا وِزْرَ» نه اجری و نه گناهی برای من به شمار آید و اما این که گفتید من صحابی پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده‌ام و او از من راضی بوده این را قبول دارم

---

[۱]ـ ارشاد ساری شرح صحیح بخاری، ج۶، ص۱۰۵ و در همین جلد و همین صفحه بخاری مطلب فوق را از زبان ابن عباس نقل می‌کند و پاسخ فاروق رضی الله عنه در مقابل ابن عباس مشعر بر این است که نگرانی و جزع او از این است که می‌ترسد مسلمانان بعد از او دچار اختلاف شوند و ترس او از احساس عظمت خداست.

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۹۲ و الریاض النضره، ج۲، ص۷۰ و ابن سعد، ج۱، ص۲۵۵، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۷.

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۹۲ و الریاض النضره، ج۲، ص۷۰ و ابن سعد، ج۱، ص۲۵۵، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۷.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

و تمام امید من هم این است[۱]»، و اما وقتی ابن عباس[۲] در این باره به فاروق‌ﷺ گفت: «مژده باد تو را که بعد از مرگ فوراً به بهشت می‌روی، زیرا مسلمان شدن تو دین اسلام را قدرت[۳] و عزت بخشید، و امارت تو جهان را از کفر رستگار کرد، و زمین را پر از عدل[۴] و داد کردی» فاروق‌ﷺ در یک حالتی از مسرت به ابن عباس گفت: «تو هم حاضری که بر این کارهای من شهادت بدهید؟[۵]» و علی[۶] مرتضی‌ﷺ که در آن جا نشسته بود به ابن عباس گفت: «بگو بلی و در این شهادت من هم با تو هستم[۷]» و فاروق‌ﷺ به این علت از ابن عباس توضیح خواست زیرا شنیده بود که ابن عباس از امارت او زیاد راضی نیست و این توضیح و بیان معلوم نمود که نه ابن عباس و نه علی مرتضی‌ﷺ و نه افراد دیگر هیچ کدام در شکل[۸] کلی از امارت او ناراضی نبوده‌اند و شهادت صریح صحابی‌های آزاد و شجیع و بی‌باک مانند ابن عباس و علی مرتضی‌ﷺ تا حد زیادی قلب فاروق‌ﷺ را تسکین داده و مطمئن گردید که امارت ده ساله از مقام صحابی بودن او از این که پیامبر ﷺ از او راضی بوده، چیزی کسر نکرده است و با قلب شاد و پر از امید به رحمت خدا، با انجام دادن وصیت‌ها خود را برای رسیدن به حضور خدا آماده کرد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ ابن الجوزی، ص۱۹۳، به نقل اخبار عمر، ص۴۶۸.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ در صفحات سابق در مبحث (آزادی در عصر فاروق ﷺ) جر و بحث ابن عباس را در مورد حق خلافت با فاروق‌ﷺ نقل کردیم و شاید بر اثر تفاوت سلیقه‌ها ابن عباس با فرد دیگر در یک امر جزئی، مانند خمس یا فدک، از فاروق‌ﷺ راضی نبوده باشد ولی در شکل کلی و با توجه به این همه پارسایی و خدمات دینی کاملاً از او راضی بوده‌اند و فاروق‌ﷺ نیز برای نشان دادن این واقعیت به گواهی ابن عباس توجه کرد.

وصیت‌های فاروق رضی الله عنه

۱ـ عبدالله را خواست و به او گفت: قرض و بدهی‌های مرا حساب کنید[۱] و اگر افراد خانواده‌ام توانایی داشتند آن‌ها را به صاحبانش پرداخت نمایند و اگر آن‌ها توانایی نداشتند خانواده‌های قبیله بنی عدی و اگر آن‌ها هم توانایی نداشتند قریش آن‌ها را پرداخت نمایند و به جز این‌ها کمک را از کس دیگر مخواه[۲] عبدالرحمن بن عوف پیشنهاد کرد که فعلاً این بدهی‌ها از بیت‌المال پرداخت گردد و بعد به بیت‌المال برگردانده شود. فاروق رضی الله عنه از این پیشنهاد به شدت عصبانی گردید و گفت: «مَعاذَ الله زیرا تو و یارانت بعد از من می‌گویید به خاطر عمر این بدهی‌ها را از افراد خانواده عمر پس نمی‌گیریم و در نتیجه بار گناه این بدهی‌ها بر دوش من خواهد آمد» آن گاه بدهی‌های او را حساب کردند و در حدود هشتاد هزار درهم بود و به عبدالله گفت تو باید پرداخت این بدهی‌ها را تضمین و بر ذمه خود بگیری و عبدالله این ضمانت را قبول کرد و عبدالله بعد از وفات فاروق رضی الله عنه در مدت کمتر از یک هفته از راه فروختن[۳] خانه مسکونی فاروق رضی الله عنه به معاویه این مبلغ را به عثمان رضی الله عنه داد تا آن را به بستانکاران بدهد.

۲ـ فاروق رضی الله عنه بعد از پیدا کردن وسیله پرداخت بدهی‌ها به عبدالله گفت: «به نزد ام المؤمنین[۴] عایشه رضی الله عنها برو و بگو عمر سلام تو را می‌رساند، اما نگویید امیرالمؤمنین زیرا من از همین روز دیگر امیرالمؤمنین[۵] نیستم، و به او بگویید که عمر خواهش کرد اجازه دهید که در کنار دو یارش به خاک سپرده شود» عبدالله به منزل ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها شتافت و دید برای فاروق رضی الله عنه گریه می‌کند[۶] و سلام و پیشنهاد فاروق رضی الله عنه را

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ خلاصه الوفانی اخبار دار المصطفی، ص۱۲۹ و ۱۷۹، به نقل الفاروق، شبلی، ج۲، ص۲۷۵.

[۴]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۲ و ۱۱۳.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

به او عرض کرد، ام المؤمنین عایشهﷺ فرمود من[1] این محل را برای خود می‌خواستم، اما به خدا حاضرم عمر را بر نفس خود ترجیح[2] دهم، و وقتی عبدالله برگشت و از دور کسی گفت: عبدالله آمد، فاروقﷺ گفت: مرا بنشانید و با حالتی از بیم و امید[3] منتظر ورود عبدالله بود، و وقتی عبدالله وارد شد از او پرسید چه خبری داری؟ عبدالله گفت: آن چه تو می‌خواستی و ام المؤمنین عایشهﷺ اجازه داد فاروقﷺ در حالتی از نهایت مسرت گفت: الحمدلله هیچ امری برای من از این جایگاه مهم‌تر[4] نبود و ای پسرم این را هم به تو توصیه می‌کنم که بعد از آن که زندگی من به آخر رسید و آماده دفن شدم مرا بر تابوتی بگذارید و بر در خانه ام المؤمنین عایشهﷺ بایستید و مجدداً از او اجازه[5] بخواهید، اگر اجازه داد مرا در کنار پیامبرﷺ و ابوبکرﷺ به خاک بسپارید و اگر اجازه نداد مرا به گورستان عمومی مسلمانان برگردانید[6]، زیرا می‌ترسم اجازه‌ای که امروز به من داده رعایت مقام و موقعیت مرا کرده باشد.

نزدیکی‌های غروب همان روز اول حادثه برخی از اصحاب تقاضا کردند، که فاروقﷺ جانشینی را برای خویش معین[7] کند، فاروقﷺ گفت: «اگر ابوعبیده یا سالم حالا زنده می‌ماندند، اولی یا دومی را جانشین خویش قرار می‌دادم و هرگاه خدا درباره

---

[1]ـ همان

[2]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۲ و ۱۱۳ و ابن سعد، ج۴، ص۲۴۴ و الریاض النضره، ج۲، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۹.

[3]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۲ و ۱۱۳ و ابن سعد، ج۴، ص۲۴۴ و الریاض النضره، ج۲، ص۶۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۴۹.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

[7]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۳.

آن‌ها از من سؤال می‌کرد می‌گفتم پیامبر ﷺ درباره اولی فرموده: «امین امت[۱] است» و درباره دومی فرموده: «به شدت خدا[۲] را دوست دارد».

فاروق ﷺ رسم تعیین ولیعهد را باطل اعلام می‌کند

مُغیره گفت: من فرد بسیار خوبی را برای جانشینی تو سراغ دارم، فاروق ﷺ گفت: چه کسی است، مغیره گفت: پسرت عبدالله بن عمر، فاروق ﷺ با یک حالتی از عصبانیت گفت: «خدا تو را بکشد، به خدا این حرف را به خاطر خدا نگفتی[۳]، خلافت باید از خانواده ما به کلی خارج شود، زیرا اگر چیز خوبی است ما سهم خود را گرفته‌ایم و اگر شر و رنج و مشقت است ما به حد کافی آن را تحمل کرده‌ایم، و اگر از غیر خانواده خود فردی را جانشین قرار دهم از ابوبکر ﷺ پیروی کرده‌ام و اگر هیچ کسی را به جانشینی خود تعیین نکنم از پیامبر ﷺ پیروی کرده‌ام،

اعضای شورای انتخاب جانشین

و من شش نفر را که پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات زندگی از آن‌ها راضی بوده، یعنی علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و طلحه و زبیر (رضی‌الله عنهم) اعضای[۴] شورای انتخاب جانشین قرار می‌دهم تا در بین خود یکی از این شش نفر را برای جانشین من انتخاب نمایند و پسرم عبدالله نه به عنوان[۵] عضو شورا بلکه به عنوان مشاور با آن‌ها همکاری کند.

---

[۱]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۱ و این مطلب دلالت دارد بر این که حدیث: «اَلاْئِمَّةُ مّنْ قُرَيْشٍ» عنوان بیان واقعیت زمان را داشته نه تشریع حکم.

[۲]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۴۸، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۱ و این مطلب دلالت دارد بر این که حدیث: «اَلاْئِمَّةُ مّنْ قُرَيْشٍ» عنوان بیان واقعیت زمان را داشته نه تشریع حکم.

[۳]ـ اخبار عمر، ص۴۵۲، به نقل از انساب الاشراف، ج۵، ص۱۷ و طبری، ج۵، ص۳۵ و الکساندر مازاس دانشمند فرانسوی در زندگانی عمر، ص۱۲۴، بعد از نقل این مطلب اضافه می‌کند: «عبدالله بن عمر به واسطه دانش و سخاوت و خیرخواهی بسیاری که داشت، شهرت عظیمی تحصیل کرد».

[۴]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۳.

[۵]ـ همان

فردای آن روز فاروق اعضای شورا، به غیر از طلحه[۱] که در شهر نبود به منزل خود دعوت کرد و ضمن اشاره به حساسیت اوضاع جهان اسلام به آن‌ها هشدار داد که هر اختلاف و تفرقه‌ای به وجود آید مسئول پیدایش عواقب آن شما هستید نه مردم مسلمان زیرا اختلاف هر قوم و ملتی ناشی از اختلاف[۲] سران آن‌ها است، و به نظرم مردم امارت یکی از این سه نفر را (عبدالرحمن[۳]، و عثمان و علی) قبول دارند، آن گاه نگاهی به علی کرد[۴] و گفت: «اگر چیزی از کارهای مسلمانان به تو واگذار گردید بنی هاشم را بر گرده مردم سوار نکنید» و بعد نگاهی به عثمان کرد به او[۵] گفت: «اگر چیزی از کارهای مسلمانان به تو واگذار گردید بنی امیه را بر گرده مردم سوار نکنید» و سپس نگاهی به عبدالرحمن کرد[۶] و گفت: «اگر تو بر سر کار آمدی خویشان و نزدیکان خود را بر گرده مردم سوار نکنید» آن گاه فاروق گفت: «برخیزید[۷] و به منزل ام المؤمنین عایشه بروید و گفتگو و مشورت‌ها را آغاز کنید و در میان خودتان یکی را برای امارت بر مسلمانان انتخاب نمایید» وقتی اعضای شورا بیرون رفتند، فاروق گفت: «اگر این اَجْلَح (علی مرتضی را انتخاب کنند[۸] او به خوبی مردم را رهبری خواهد کرد» عبدالله گفت: «پس چرا نمی‌گویی[۹] او را انتخاب کنند؟» فاروق گفت: «نمی‌خواهم چه در حال حیات و چه بعد از مرگ کسی را به

---

[۱]ـ همان

[۲] همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ ابن الجوزی، ص۱۹۷ و الریاض النضره، ج۲، ص۷۲، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۳. «اَجْلَح: کسی که موی دو طرف پیشانیش ریخته شده باشد».

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

عنوان جانشین خود بر مسلمانان تحمیل نمایم[۱]» و بعد از لحظاتی سر و صدای بحث و گفتگوی اعضای شورا از محل نزدیکی، به گوش می‌رسید عبدالله بن عمر از شنیدن این سر و صدا نگران شد از این که اختلافی در بین آن‌ها ایجاد شده باشد و گفت: «سبحان الله هنوز[۲] امیرالمؤمنین رضی الله عنه در حال حیات است آثار اختلاف ظاهر گشته است» فاروق رضی الله عنه با شنیدن این حرف مجدداً آن‌ها را به منزل خویش احضار کرد و به آن‌ها گفت: «فعلاً از تشکیل جلسات[۳] خودداری کنید و بعد از مرگ من تا سه روز[۴] جلسات بحث و مشورت را تشکیل دهید،

قاطع‌ترین راه عملی برای جلوگیری از اختلاف

و در مدت این سه روز صُهَیب امام جماعت مسلمانان باشد و به طور حتم و قطع برای روز چهارم باید یکی از شما برای امارت انتخاب گردد[۵]، و برای تحقق حتمی این مطلب به حضور اعضای شورا به دو مطلب زیر اکیداً دستور داد:

۱ـ به ابوطلحه انصاری دستور[۶] داد که در رأس پنجاه نفر مسلح برگزیده انصاری برگزاری این انتخابات را در مدت نام برده به عهده بگیرد.

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۶ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۷، در تاریخ طبری نوشته شده که فاروق رضی الله عنه اول به آن‌ها گفت به اطاق عایشه بروید و بعد گفت در محل نزدیک به این جا جمع شوید و هم ابن اثیر و هم طبری می‌گویند: «در همین حال خون از سر فاروق رضی الله عنه جاری می‌شد» و همین صلابت و متانت فاروق رضی الله عنه الکساندر مازاس دانشمند فرانسوی را در زندگانی عمر، ص۱۲۴ به حیرت انداخته است و او این صلابت و متانت را از ملکات مخصوص فاروق رضی الله عنه به شمار می‌آورد.

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۶ و ۶۷ و طبری، ج۵، ص۲۰۶۷ و ابن سعد، ج۱، ص۲۴۹ و الریاض النضره، ج۲، ص۱۱۶ و ابن الجوزی، ص۱۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۳.

[۵]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۶ و ۶۷ و طبری، ج۵، ص۲۰۶۷ و ابن سعد، ج۱، ص۲۴۹ و الریاض النضره، ج۲، ص۱۱۶ و ابن الجوزی، ص۱۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۳.

[۶]ـ همان

۲ـ به صهیب رومی، که او را در دوره انتقال قدرت، جانشین موقت خود قرار داده بود دستور داد که بعد از مرگ من تمام اعضای شورا را در اتاقی جمع کنید[۱] و با اسلحه بر سر آن‌ها بایستید و هرگاه پنج نفر بر امارت یکی از آن‌ها متفق و یک نفر مخالفت ورزید با شمشیر سر او را بشکافید[۲] و اگر چهار نفر بر امارت یکی از آن‌ها متفق و دو نفر مخالفت می‌ورزید با شمشیر سر این دو نفر را بزنید[۳] و اگر سه نفر بر امارت یکی از آن‌ها و سه نفر دیگر بر امارت یکی دیگر از آن‌ها توافق کردند[۴]، عبدالله بن عمر را حَکَم خود قرار دهند و اگر حَکَمیت عبدالله را قبول نکردند، عبدالرحمن بن عوف در هر دسته‌ای بود نظر این دسته را قبول کنید و دسته دیگر هم اگر بر مخالفت خود باقی ماندند آن‌ها را به قتل برسانید[۵].

فاروقؓ با این تدبیر قاطع و حکیمانه مطمئن گردید که چهار روز بعد از مرگ او حتماً جانشینی برای او تعیین و جهان اسلام از بلای اختلاف و تفرقه بر سر قدرت و از بلوای جنگ‌های داخلی و از خطر تهاجم نیروهای خارجی و ارتش‌های روم و چین مصون خواهد ماند، و هنگامی که به ترتیب[۶] مهاجرین و انصار و مردم مدینه و اهل شام و اهل عراق برای عیادت از او اجازه خواستند به همه آن‌ها اجازه[۷] داد

آخرین توصیه‌های فاروقﷺ به همه مسلمانان

و وقتی خواستند توصیه‌هایی به آن‌ها بکند فاروقؓ در نهایت صلابت و متانت و در حالی که پارچه سیاهی بر زخم‌های سرش پیچیده و از آن خون[۸] جاری می‌شد در جواب گفت: «همه شما را توصیه می‌کنم که یک ذره و یک لحظه از کتاب خدا جدا

---

[۱]ـ همان
[۲]ـ همان
[۳]ـ همان
[۴]ـ همان
[۵]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۶۵ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۸ و تاریخ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۶۶ و ۶۷.
[۶]ـ اخبار عمر، ص۲۵۷، به نقل از الریاض النضره، ج۲، ص۷۵ و ابن سعد، ج۱، ص۴۳.
[۷]ـ همان
[۸]ـ همان

نشوید زیرا شما مادامی که از قرآن پیروی کنید گمراه نمی‌شوید[۱]، و به خلیفه بعد از خودم اکیداً توصیه[۲] می‌کنم که:

۱ـ نسبت به اصحاب مهاجرین نخستین، نهایت توجه را مبذول و حقوق آن‌ها را محفوظ و مقام آن‌ها را کاملاً محترم[۳] بدارد.

۲ـ اصحاب انصار چه اوس[۴] و چه خزرج که قبل از مهاجرین در این شهر سکونت داشته و قبل از بقیه اهل این شهر ایمان آورده‌اند، و امکانات رشد ایمان و توسعه دین را فراهم نموده‌اند، باز مورد توجه و احترام کامل قرار دهد، و نیکویی نیکوکاران آن‌ها را قبول و از بدی‌های آنان صرف‌نظر نماید[۵].

۳ـ و هم چنین توجه خود را نسبت به اهالی تمام[۶] شهرهای جهان اسلام مبذول دارد، زیرا اهالی این شهرها نیروی کمکی اسلام هستند و مالیات آن‌ها چیزی باشد اضافه از زندگی خودشان و به رضا و رغبت خود آن را بدهند[۷].

۴ـ و هم چنین توجه خود را نسبت به عشایر و عرب و[۸] بادیه‌نشینان و روستائیان کاملاً مبذول بدارد[۹] و با همه آن‌ها به خیر و نیکی رفتار نماید زیرا ریشه و اساس عرب و ماده اسلام این‌ها هستند، و چیزهایی که اضافه بر زندگی ثروتمندان آن‌ها است، از آنان بگیرد و به افراد بی‌چیز و کم بضاعت آنان برگرداند.

۵ـ و هم چنین پیمان و تعهد خدا و پیامبر ﷺ را نسبت به اهل ذمه، افراد

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۳ و ۱۱۴ و الریاض النضره، ج۲، ص۷۵ و ابن سعد، ج۱، ص۴۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۳ و ۱۱۴ و الریاض النضره، ج۲، ص۷۵ و ابن سعد، ج۱، ص۴۳.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ همان

[۸]ـ همان

[۹]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۴.

غیرمسلمان که تحت حمایت حکومت اسلام هستند، کاملاً رعایت کند و برای دفاع از آن‌ها با دشمنان و متجاوزین به آن‌ها بجنگد و در مقابل مالیاتی از آن‌ها نگیرد که پرداخت آن سبب مشقت و[۱] رنج آن‌ها گردد.

آخرین وصیت‌های فاروقﷺ

فاروقﷺ بعد از توصیه‌های لازم به آن‌ها گفت: «برخیزید و از نزد من بیرون[۲] بروید» آن گاه توصیه‌های لازم را به ارشد فرزندانش عبدالله نمود: «پسرم! ویژگی‌های[۳] ایمان واقعی را داشته باشید که عبارتند از: روزه در گرم‌ترین روزهای تابستان و کشتار دشمنان با شمشیر، و شکیبایی در برابر مصائب و تکمیل وضو در روزهای سرد و تعجیل نماز در روزهایی که هوا ابری باشد و دوری از میگساری».

آن گاه فاروقﷺ، که خود را برای سفر به جهان ابدیت کاملاً آماده کرده بود به عبدالله چنین گفت: «مانند اشراف مرا با مسک غسل ندهید ومانند افراد عادی[۴] قبر را برای من بکنید و در کفن من زیاده‌روی نکنید زیرا اگر عمل من خوب نبوده باشد این‌ها برای من چه فایده‌ای دارند؟ راضی نیستم زنان در تشییع[۵] جنازه من شرکت کنند، و راضی نیستم در توصیف من اوصافی گفته شود که من آن‌ها را ندارم[۶]».

فاروقﷺ روی بر خاک به حضور خدا می‌شتابد

عبدالله در حالی این وصیت‌ها را گوش می‌کرد که سر فاروقﷺ بر ران او بود و مشاهده کرد بعد از این وصیت‌ها فاروقﷺ کلمه شهادتین را تکرار می‌نماید[۷] و به

[۱]ـ همان
[۲]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۷۵ و ابن سعد، ج۱، ص۴۳.
[۳]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۶۱.
[۴]ـ الریاض النضره، ج۲، ص۷۶ و ابن سعد، ج۱، ص۲۶۰، به نقل اخبار عمر، ص۲۵۹.
[۵]ـ همان
[۶]ـ همان
[۷]ـ الکامل، ج۳، ص۵۲.

عبدالله گفت: رویم را بر خاک بگذارید[۱] عبدالله گفت: «ران من و خاک چه فرقی دارد[۲]» فاروق رضی‌الله‌عنه گفت: «مادرت مباد رویم را بر خاک بگذار تا خدا بر من[۳] رحم کند» و عبدالله رویش را بر خاک نهاد، و در همین حال بعد از تکرار شهادتین گفت: «وای بر من اگر خدا مرا نبخشد[۴]» و چشمانش را بر هم نهاد و به حضور خدا شتافت و به جهان جاودانه پیوست[۵]، و این صحابی بزرگ پیامبر ﷺ در حالی روی بر خاک به حضور خدا شتافت که به خاطر خدا پوزه کسراها و قیصرها و قدرتمندان جهان را به خاک مذلت مالیده بود، و در حالی روی بر زمین به حضور خدا شتافت که روی زمین را به انوار آیات کلام خدا روشن کرده بود و زمین را پر از عدل و داد دین خدا کرده بود و در دو قاره عظیم جهان پرچم دین خدا را به اهتزاز درآورده بود، چه قدر پرمعنی و الهام‌بخش و باشکوه است روی چنین بنده خدا را بر زمین خدا و در لحظه شتافتن به حضور خدا!! رحمت خدا و درود مؤمنان و فرشتگان خدا بر تو باد ای بزرگ صحابی پیامبر ﷺ که با مسلمان شدن خود اسلام را قدرت و عزت بخشیدی و با امارت خود دین اسلام را در دو قاره گسترش دادی و بر اثر پیاده کردن قوانین اسلام در آسیا و آفریقا جهان را پر از عدل و داد اسلامی نمودی.

فاروق رضی‌الله‌عنه بعد از آن که با آخرین درجه ترفیع شهادت وفات کرد طبق وصیت خویش مانند افراد عادی غسل و کفن گردید و برای برگزاری نماز بر او به مسجد پیامبر ﷺ [۶] حمل و در بین منبر و مرقد پیامبر ﷺ گذاشته شد و صُهَیب[۷] صحابی غریب

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۲۵۹، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۶۲ و ابن الجوزی، ص۱۹۹ و الحلیه، ج۱، ص۵۲.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ج۱، ص۱۶۸ و اخبار عمر، ص۴۵۶، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۶۷.

[۷]ـ همان

و کم‌بضاعت، که در دوره فترت و انتقال قدرت، جانشین موقت آن‌ها بود، با چهار تکبیر نماز جنازه[۱] را بر او خواند، آن گاه جنازه فاروقؓ بر دوش اصحاب[۲] به سوی خانه ام المؤمنین عایشهؓ حمل گردید[۳] و بر در خانه ام المؤمنینؓ توقف کردند[۴] و عبدالله بن عمر تنها وارد خانه شد و به ام المؤمنینؓ عرض کرد، عمر بن الخطابؓ از تو اجازه[۵] می‌خواهد، که در اتاق تو و در کنار دو یارش به خاک سپرده شود

اولین آرزو و آخرین آرزوی فاروقؓ

ام المؤمنین عایشهؓ در جواب گفت: «اُدْخُلْ بِسَلامٍ[۶] = همراه سلام و کمال احترام ما وارد شوید». اولین آرزوی فاروقؓ این بود که به حدی از دو یارش (پیامبرﷺ و ابوبکر صدیقؓ) پیروی کند و دقیقاً راه آن‌ها را بپیماید که بعد از مرگ به همان جا برسد که آن‌ها در آن جا هستند و در دوره امارتش هرگاه کسی به او می‌گفت: «چرا تا این اندازه خود را از خوشی‌های زندگی محروم کرده‌ای؟ و این همه مشقت و رنج‌ها را تحمل می‌کنی؟» در جواب می‌گفت: «ااگر یک ذره از راه دو یارم[۷] منحرف شوم در آخرت به جایی می‌رسم که آن‌ها در آن جا نیستند[۸]» و آخرین آرزوی او نیز این بود که بعد از مرگ در کنار این دو یارش به خاک سپرده شود و بعد از مرگ هم از آن‌ها جدا نشود و همیشه و در هر حال با آن‌ها باشد و ندای ام المؤمنین

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۴.

[۳]ـ همان

[۴]ـ صحیح بخاری در ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۴ و اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ج۱، ص۱۶۸ و اخبار عمر، ص۴۴۹، به نقل از ابن سعد، ج۱، ص۲۴۴ و الریاض النضره، ج۲، ص۶۹.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان.

[۷]ـ اخبار عمر، ص۳۰۲، به نقل از ابن الجوزی، ص۱۲۵.

[۸]ـ همان

عایشه ﷺ که گفت: « اُدْخُلْ بِسَلامٍ = اجازه دادم که فاروق ﷺ در اتاق من و در کنار پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ به خاک سپرده شود» نوید تحقق آخرین آرزوهای فاروق ﷺ بود.

اصحاب همراه جنازه فاروق ﷺ وارد اتاق ام المؤمنین عایشه ﷺ و آرامگاه پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ شدند و در کنار قبر ابوبکر صدیق ﷺ[۱] که سرش محاذی شانه رسول‌الله ﷺ بود قبر فاروق ﷺ را کندند که سر او محاذی شانه ابوبکر صدیق ﷺ[۲] بود و تمام اعضای شورا (عثمان[۳]، علی، زبیر، عبدالرحمن و سعد[۴]، (طلحه در شهر نبود) (رضی الله عنهم)، با عبدالله بن[۵] عمر جنازه فاروق ﷺ را با همکاری یکدیگر در قبر قرار دادند و او را دفن نمودند و مرتب کردن جسد در قبر به وسیله عبدالله بن عمر[۶] پایان یافت و آن روز یکشنبه و نخستین روز[۷] ماه محرم سال بیست و چهار هجری[۸] بود. فاروق ﷺ سحرگاه روز چهارشنبه که چهار روز از آخرین ماه سال بیست و سه هجری باقی مانده بود مورد سوء قصد واقع شد و چهار روز[۹] بر بستر و روز یکشنبه وفات یافت و به خاک سپرده شد و تمام زندگی او شصت[۱۰] و سه سال و دوران امارت و

---

[۱]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۶۸، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۷.

[۲]ـ همان

[۳]ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۵۲.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ اشتراکیه عمر، محمود شبلی، ج۱، ص۱۶۹.

[۷]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۳۸ و ۱۳۹ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۳۰ و الکامل، ج۳، ص۵۲ و ۵۳ و ابن الجوزی، ص۱۹۹ و تدریب الراوی، ص۲۵۷ و تاریخ صغیر بخاری، ص۲۷ و ارشاد ساری، ج۶، ص۱۰۰ و عقد الفرید، ج۲، ص۲۵۴ که در این مراجع با تفاوت‌های روز و ماه اختلافاتی دیده می‌شود.

[۸]ـ همان

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ همان

خلافت او ده سال و پنج ماه[1] و بیست و یک روز بود.

شدت هول و هراس مسلمانان از وفات فاروقس

روزی که فاروقس به خاک سپرده شد هول و هراس و تأثری در میان عموم مسلمانان ایجاد گردید که این جمله: «كَأَنَّ القِيامَةَ قَدْ قامَتْ» گویی قیامت برپا گردیده» بر سر زبان‌ها افتاد و ناهار آن روز مسلمانان بر دور سفره‌های خویش جمع ولی از شدت تأثر کسی توانایی تناول غذا را نداشت[2] تا عباس عموی پیر پیامبر ج فریاد برآورد: «ای مردمان مسلمان! پیامبر خدا ج رحلت فرمود و ما ناچار شدیم غذا را تناول کنیم و ابوبکرس وفات کرد و ما به ناچاری غذا را تناول کردیم و حالا که فاروقس وفات کرده ناچاریم غذایی را تناول[3] کنیم» و پس از آن که او دست کشید و لقمه‌ای تناول نمود مسلمانان نیز به پیروی از او لقمه‌هایی را تناول[4] نمودند و در همان حال که جمعیت‌های زن و مرد با زبان اشک و آه و ناله تأثر شدید خود را اظهار می‌داشتند، بزرگان اصحاب مهاجر و انصار نیز مانند علیس[5] و عثمانس[6] و عبدالله[7] بن مسعود و سعید بن[8] زید، و حذیفه[9] و ابوطلحه[10] و عباس و ابن[11] عباس و عبدالله

---

[1]ـ همان

[2]ـ اخبار عمر، ص۴۵۸.

[3]ـ همان

[4]ـ اخبار عمر، ص۴۵۸.

[5]ـ ابن ماجه، ج۱، ص۲۷.

[6]ـ ابن الجوزی، ص۲۱۰.

[7]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۷ و ابن الجوزی، ص۲۱۳.

[8]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۷۰ و ۲۷۲ و ابن الجوزی، ص۲۱۴، عموماً به نقل اخبار عمر، ص۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵.

[9]ـ همان

[10]ـ همان

[11]ـ همان

بن[1] سلام و هم چنین[2] امهات المؤمنین عایشه و[3] حفصه رضی الله عنهما داغ‌ترین قطعات ادبی را در مرثیه فاروق رضی الله عنه و در جهت تأثر عمیق خویش از حادثه وفات او بر زبان[4] می‌راندند و افراد خانواده فاروق رضی الله عنه عموماً در تأثر و ماتم غرق شدند و همسرش ام کلثوم دختر علی مرتضی رضی الله عنه از فاطمه از همه داغدارتر و از همان لحظه شنیدن اعلامیه شورای پزشکی دایر بر مرگ حتمی فاروق رضی الله عنه با گفتن: «وَاعُمَراه[5]» گریه و زاری را آغاز کرد و زنان دیگر را نیز به گریه و زاری درآورد و همسر دیگرش[6]،

مرثیه عاتکه همسر فاروق رضی الله عنه بعد از وفات فاروق رضی الله عنه

عاتکه دختر زید که به تقوی و پرهیزگاری و بلاغت و فصاحت معروف[7] بود داغ‌ترین قصاید خود را در مرثیه و ابراز تأثر از وفات فاروق رضی الله عنه سرود و در پرتو اخگرهای داغ مصرع‌هایش نشان داد، که فاروق رضی الله عنه با وجود خشونت زندگی و ظاهراً کم‌اعتنایی نسبت به آن‌ها گشوده است و عاتکه روی هم چهار قصیده را در مرثیه شوهرش فاروق رضی الله عنه سرود و اینک نمونه هر یک از[8] آن‌ها:

«عِصْمَــةُ النـاسِ وَ الْمُعِـينُ عَلـى الـدَ هْرِوَغَيــثُ الْمُنْتــابِ و الـــمَحْروبِ»

«قُـلْ لِأَهْـلِ الضَــرّاءِ والْبُئُـوسِ مُوتُـوا قَــدْ سَــقَتْهُ الْمَنُــونُ كَـأْسَ شُعُــوبِ»

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ ابن سعد، ص۲۱۵ و بلاغات النساء لابن طیغور، به نقل اخبار عمر، ص۴۶۶ و ۴۶۷.

[5]ـ اخبار عمر، ص۴۶۷.

[6]ـ عبقریات، عقاد، ص۶۷۲ و ۶۷۳. توجه: فاروق رضی الله عنه نسبت به قدرتمندان، به ویژه افراد خیره‌سر، با قدرت خشونت رفتار می‌کرد و نسبت به مستمندان و افراد ناتوان در نهایت تواضع و محبت رفتار می‌نمود و نسبت به زنان و فرزندانش به ظاهر کم‌اعتنا ولی در باطن دریایی از عطوفت و محبت بود عاتکه اشاره به این مطلب کرد.

[7]ـ همان

[8]ـ همان

«رَئُوفٌ عَلُی الأَدْنی غَلیظٌ عَلی العَدی اَخــــی ثِقَـــةٍ في الــــنائِباتِ مُنیـــبِ»
«مَتی مـا یقُـلْ لا یکْـــذِبُ اللهُ، قَــــوْلَهُ سَریـــعٌ اِلــی الخَــیراتِ غَــیرُ قَطُــوبِ»
«جَسَـــــــدٌ لُفِّـــــــفَ في اَکْـفـانِـــــه رَحْـــــمَةُ اللهِ عَلـــی ذاكَ الجَسَـــــدِ[1]»

صدای زنگ خطر و نخستین فاجعه بعد از وفات فاروقﷺ

ساعت‌ها بعد از به خاک سپردن فاروقﷺ و در خلأ اعضای شورا جلسه‌ای را برای انتخاب جانشین فاروقﷺ تشکیل نداده بودند از زبان عبدالرحمن[2] پسر ابوبکر صدیقﷺ این خبر انتشار یافت که یک روز قبل از سوء قصد به جان فاروقﷺ، عبدالرحمن در پشت دیوای ابولؤلؤ و هرمزان و جُفَینَه (عیسوی مورد توجه و علاقه سعد بن وقاص) را دیده[3] که سر به سر هم گذاشته و بسیار سری و خصوصی با هم صحبت می‌کرده‌اند و ناگهان که عبدالرحمن را دیده‌اند فوراً از هم جدا و خنجری از دست آن‌ها به زمین افتاد که[4] همان خنجر بوده که ابولؤلؤ در سوء قصد از آن استفاده کرده است و وقتی یکی از پسران فاروقﷺ به نام (عبیدالله[5]) این خبر را شنید،

ریختن خون‌های نابه‌حق!!

خون غیرت و حماسه عربی در رگ‌هایش جوشید و به قصد گرفتن انتقام پدرش به راه افتاد و هرمزان را به بهانه‌ای از منزلش دور کرد و در جایی خالی شمشیرش را بر فرق او نواخت و در حالی که گرمی شمشیر را بر فرق احساس کرد گفت: «لا اله الا

---

[1] ـ عبقریات، عقاد، ص۶۷۳.

[2] ـ الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۷۵ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۸۳ و ابن سعد، ج۱، ص۲۵۸ و ۲۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۵ و جای بسی تعجب است که تاریخ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۸ نوشته: فاروقﷺ پس از این ماجرا دستور داد تا تعیین خلیفه بعدی پسرش زندانی شود و این خلاف همه مورخین است.

[3] ـ همان

[4] ـ همان

[5] ـ همان

الله[1]» وفات کرد، آن گاه خود را به جُفَینه رسانید و وقتی شمشیر را بر سر او فرود آورد، جُفَینه فوراً علامت صلیب[2] را با انگشت بر پیشانی خود کشید و با این شمشیر جُفَینه هم به قتل رسید، سپس خود را به منزل ابولؤلؤ رسانید و دختر کوچکش را، که فریاد می‌کشید من مسلمانم[3] به قتل رسانید، و به راه افتاد که همه اسیران مدینه را به قتل برساند[4] اما در این لحظه که خبر این فاجعه‌ها به اصحاب رسیده بود، امواجی از اصحاب مهاجرین در یک حالتی از هول و هراس خود را به او رسانیدند و او را منع و شدیداً تهدید نمودند[5] ولی او مانند ببر زخم خورده و خشم‌آلود مرتب شمشیر عریانش را تکان می‌داد و قسم می‌خورد که دیگران را نیز به قتل می‌رسانم و حتی تلویحاً برخی از مهاجرین را نیز تهدید نمود[6] ولی عمرو بن عاص او را این قدر سرگرم کرد که ناگاه شمشیرش را از او ربود و سعد بن وقاص رسید و با او دست به گریبان و هر یک موی سر یکدیگر را می‌کشیدند تا کسانی آن‌ها را از یکدیگر[7] جدا کردند و در این لحظه عثمانﷺ یکی از اعضای شورا، رسید و به درخواست عمومی، اصحاب را وادار کرد عبیدالله را تا انتخاب جانشین فاروقﷺ و رسیدگی به مجازات او زندانی کنند[8].

---

[1]ـ عملکرد عبیدالله طبق مقررات قضایی دین اسلام نادرست و ناصحیح و اگر فاروقﷺ در حال حیات می‌بود قطعاً او را شدیداً مجازات می‌کرد.

[2]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۵۸ و ۲۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۵ و با مقدار تفاوت الکامل، ج۳، ص۲۰۸۳.

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ همان

[7]ـ ابن سعد، ج۱، ص۲۵۹، به نقل اخبار عمر، ص۴۵۵ در الکامل، ج۳، ص۷۵ و طبری، ج۵، ص۲۰۸۳ نوشته شده که سعد بن وقاص، عبیدالله را در منزل خویش زندانی کرد تا آن را به دست خلیفه بعدی بدهد.

[8]ـ همان

تسریع در کار انتخابات

و همین اتفاق ناگوار و ترس از اتفاقات امثال این فاجعه مأمورین تشکیل و برگزاری انتخابات را به سرعت و جدیت هر چه بیشتر در عمل وادار نمود، و صهیب[۱]، قائم مقام موقتی فاروقﷺ و مأمور تشکیل شورا، اعضای شورا را، علی، عثمان، عبدالرحمن، سعد بن وقاص و زبیر (طلحه در مسافرت و سعد نماینده او بود) (رضی الله عنهم) در اتاق ام المؤمنین عایشهﷺ[۲] جمع کرد، و عبدالله بن عمر را نیز به عنوان مشاور در آن جا حاضر نمود و ابوطلحه انصاری نیز در رأس پنجاه نفر افراد برگزیده و مسلح انصار بر دم در ایستاده و علاوه بر تأمین امنیت و اجرای فرمان‌های صُهیب که رئیس و ناظر شورا بود عبور و مرور و توقف کسانی دیگر را در[۳] حومه آن خانه شدیداً، منع می‌کردند و حتی به عمرو بن عاص و مغیره بن شَعبه (از استانداران پرقدرت زمان فاروقﷺ) اجازه ندادند که بر در خانه بایستند و فوراً آن‌ها[۴] را دور کردند و صهیب در حالی که شمشیر در دست داشت بر سر اعضای شورا ایستاده بود منتظر عاقبت مشورت‌های آن‌ها و آماده اجرای وصیت‌های فاروقﷺ بود و جلسه بحث و مشورت و مذاکرات، با شور و حماسه آغاز گردید، ایشان گفت: « قسم به کسی که جان عمرﷺ را گرفت بیش از سه روز شما را مهلت[۵] نمی‌دهم».

بعد از مدت‌ها جر و بحث عبدالرحمن پیشنهاد کرد که سه نفر حق خود را به سه نفر دیگر حواله کنند و زبیر حق خود را به علی و طلحه حق خود را به عثمان و سعد حق خود را به عبدالرحمن واگذار کرد[۶]، آن گاه عبدالرحمن گفت: «کدام یک از شما نیز از حق خویش دست برمی‌دارد، در حالی که خدا و دین را بر خود ناظر بداند و یکی

---

[۱]ـ الکامل، ج۳، ص۶۷ و طبری، ج۵، ص۲۰۸۳.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ الکامل، ج۳، ص۶۸ و طبری، ج۵، ص۲۰۶۹ و ۲۰۷۰ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۵.

[۵]ـ همان.

[۶]ـ صحیح بخاری در شرح ارشاد ساری، ج۶، ص۱۱۴ و الکامل، ج۳، ص۶۸ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۵.

از دو نفر بقیه را انتخاب[۱] نماید؟» عثمان و علی رضی الله عنهما هر دو سکوت کردند و هیچ کدام برای این کار آماده نشدند[۲] و عبدالرحمن گفت: «من خودم برای این کار حاضرم و خدا و دین را بر عملکرد خویش ناظر می‌دانم و در انتخاب بهترین از شما تلاش خود را به کار می‌اندازم» عثمان و علی رضی الله عنهما هر دو موافقت کردند[۳] و با این که عبدالرحمن از همین لحظه می‌توانست یکی از آن دو را انتخاب کند ولی چون انتخاب مربوط به همه مسلمانان بود بدون مراجعه به آراء عمومی و تحقیق و مشورت با مسلمانان از انتخاب یکی از آن دو خودداری کرد و تمام ساعات شب و روزهای باقیمانده را در نظرخواهی از فرماندهان[۴] سپاه و بزرگان اصحاب مهاجر و انصار و اقشار مختلف مردم از زنان و مردان و حتی[۵] نوجوانان مصروف نمود و برایش معلوم شد که اکثریت قاطع مسلمانان، بیشتر به امارت کدام یک از این دو نفر (علی و عثمان رضی الله عنهما) تمایل دارند[۶]، و در آخرین ساعت‌های شب چهارم، که مدت انتخابات[۷] پایان یافته بود، عبدالرحمن، علی و عثمان رضی الله عنهم را به منزل خواهرزاده‌اش (مسوَر[۸] پسر مخرمه) دعوت کرد، و مجدداً از آنان تعهد گرفت، که بعد از لحظات دیگر، هر کدام از آنان را انتخاب کرد دیگری باید راضی و از انتخاب شده اطاعت[۹] نماید آن گاه عبدالرحمن همراه علی و عثمان رضی الله عنهما در تاریکی سحرگاه روز چهارم راهی مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم گردید[۱۰]، و چون قبلاً عبدالرحمن تمام مسلمانان را برای اعلام نتیجه انتخابات به مسجد دعوت کرده بود، وقتی همراه

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان.

[۳]ـ همان

[۴]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۶ و طبری، ج۵، ص۲۰۷۱.

[۵]ـ همان

[۶]ـ همان

[۷]ـ طبری، ج۵، ص۲۰۷۱.

[۸]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۶.

[۹]ـ همان

[۱۰]ـ الکامل، ج۳، ص۷۰ و البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۶.

علی و عثمانﷺ به مسجد وارد شدند جمعیت به حدی فشرده و چسبیده به هم نشسته بودند که عثمانﷺ، که مرد کم‌رویی بود، در قسمت پائین مسجد جایی پیدا کرد و نشست[۱] و جمعیت مسلمانان در حالی که موج می‌زد نماز صبح[۲] را به امامت صهیب انجام دادند و عبدالرحمن در حالی که شمشیری را حمایل خود کرده و همان عمامه‌ای که پیامبرﷺ به او بخشیده بر سرش پیچیده بود، چند پله از منبر بالا رفت، و بعد از کمی توقف و خواندن چند جمله دعا، که مردم آن را نمی‌شنیدند، خطاب به عموم گفت: «ای مردم من در این مدت چه به طور سری و چه به طور آشکار، درباره خلافت یکی از این دو (علی و عثمانﷺ) از همه شماها نظرخواهی کرده‌ام، و حالا باید یکی از آنان را انتخاب کنم» آن گاه با صدای بلند گفت: «ای علیﷺ بیا جلو» علیﷺ جلو آمد و در زیر منبر[۳] ایستاد، و عبدالرحمن دست او را گرفت و به او گفت: «با من تعهد می‌کنی که اگر تو را انتخاب کنم، به کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ و روش ابوبکرﷺ و عمرﷺ رفتار کنی؟[۴]» علیﷺ در جواب گفت: «اللّٰهُمَّ لا، وَ لَکُنْ عَلی جُهْدی مِنْ ذٰلِكَ وَ طاقَتی» خدایا نه، و بلکه تعهد می‌کنم به اندازه توانایی خویش و تلاش‌هایی را که در این راه مبذول می‌دارم، رفتار کنم» عبدالرحمن دست علیﷺ را رها کرد و گفت «عثمانﷺ برخیز[۵] بیا جلو» و عبدالرحمن دست او را گرفت و گفت: «با من تعهد می‌کنی که اگر تو را انتخاب کنم، به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و روش ابوبکرﷺ و عمرﷺ رفتار کنی؟» عثمانﷺ در جواب گفت: «اللهُمَّ نَعَمْ[۶] = خدایا بلی» و عبدالرحمن بعد از شنیدن این جواب در همان حالی که دست عثمانﷺ را گرفته بود،

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ طبری، ج۵، ص۲۰۷۲، در تاریخ طبری نوشته شده بعد از آن که نماز صبح را انجام دادند عبدالرحمن مردم را به مسجد دعوت نمود.

[۳]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۶ و ۱۴۷ و الکامل، ج۳، ص۷۱ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۸۲.

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

[۶]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۶ و ۱۴۷ و الکامل، ج۳، ص۷۱ و تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۸۲.

سرش را به سوی سقف مسجد بلند کرد و سه مرتبه گفت: «اللّٰهُمَّ اسْمَعْ[1] وَاشْهَدْ» خدایا تو بشنوید و شاهد باشید» آن گاه با صدای بلند گفت: «اللّٰهُمَّ اِنّی قَدْ خَلَعْتُ ما في رَقَبَتی مِنْ ذٰلِكَ في رَقَبَةِ عُثْمانَ[2]» خدایا: اینک آن چه را در این باره بر ذمه من بود، از ذمه خویش جدا و بر ذمه عثمان گذاشتم» و مردم با شنیدن این جمله‌ها برای بیعت با عثمانﷺ به سوی[3] منبر هجوم آوردند، و عثمانﷺ را در زیر منبر پوشانیدند در این هنگام عبدالرحمن از پله‌های منبر بالا رفت و در جای پیامبر ﷺ نشست و عثمانﷺ نیز در پایین او بر پله دوم نشست[4] و مردم با او بیعت می‌کردند و علی مرتضیﷺ طبق تعهد خود نخستین کسی بود که با او بیعت کرد[5] و برخی می‌گویند در آخر مردم با او بیعت نمود و پس از آن که مسلمانان با عثمانﷺ بیعت کردند نخستین قضیه‌ای که می‌بایستی به عنوان امیرالمؤمنین درباره آن دستوری صادر نماید مجازات عبیدالله بن عمر بود که به ناحق هرمزان و جفینه و دختر کوچک ابولؤلؤ را به قتل رسانیده بود و عثمانﷺ وقتی درباره مجازات عبیدالله در مسجد با اصحاب مهاجر[6] و انصار مشورت کرد علی مرتضیﷺ گفت[7]: «طبق دین اسلام باید قصاص شود» و اکثر مهاجرین نیز بر این عقیده بودند ولی برخی قتل عبیدالله را روا نمی‌داشتند و می‌گفتند: «دیروز پدرش و امروز خودش چه طور کشته شود» و به درخواست عمرو بن عاص[8] که گفت: «این قضیه در دوران خلافت تو روی نداده است» عثمانﷺ از مال خود دیه آن‌ها را داد[9] و

---

[1]ـ همان

[2]ـ همان

[3]ـ البدایه و النهایه، ج۷، ص۱۴۷ و طبری، ج۵، ص۲۰۸۲.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

[6]ـ طبری، ج۵، ص۲۵۸۳ و الکامل، ج۳، ص۷۵ و البدایة و النهایة، ج۷، ص۱۴۸.

[7]ـ همان

[8]ـ همان

[9]ـ همان

عبیدالله را بخشید.

خاتمه:

کلمات قصار فاروق اعظم ﷺ

۱ـ در مورد دانش و شئونات علما

اِقّرواءُ وَالقُرآنَ تُعْرَفَوا بِهِ، وَاعْلَمُوا بِهِ تكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ.[۱]

۱ـ قرآن بخوانید، با آن معروف می‌شوید، و به قرآن عمل کنید، از اهل قرآن (مسلمان واقعی) خواهید شد.

**

اِذا رَأيتُمْ القارِیءَ يحِبُّ الأَغْنِياءَ فَهُوَ صاحبُ الدُّنْيا.[۲]

۲ـ هرگاه دیدید که قرآن‌خوان، سرمایه‌داران را دوست می‌دارد (فروتنی و تعارف زیاد) پس او اهل دنیا و مال‌اندوزی است.

**

اِذا رَئَيتُمُوهُ يلْزَمُ السلطانِ مِنْ غَيرِ ضَرُورَةٍ فَهُوَ لِصٌّ![۳]

۳ـ و هرگاه قرآن‌خوانی را دیدید، که در شرایط غیرضروری خود را به قدرتمندان نزدیک می‌کند، او دزد است.

**

تَعَلَّموا الْعِلْمَ وَ عَلِّمُوهُ النّاسَ، وَ تَعَلَّمُوا الوِقارَ وَ السَّكينَةَ، وَ تَواضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمْتُمْ مِنْهُ العِلْمَ، وَ تَواضَعُوا لِمَنْ عَلَّمْتُمُوهُ الْعِلْمَ، وَ لا تَكُونُوا مِنْ جَبائِرَة العُلَماءِ فَلا يقُومُ عِلْمُكُمْ بِجَهْلِكُمْ.[۴]

---

[۱]ـ عیون الاخبار، ج۱، ص۵۴، به نقل اخبار عمر، ص۲۳۶.

[۲]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۹ مجموعه.

[۳]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۹ مجموعه.

[۴]ـ الجامع الکبیر مسند عمر، حدیث ۵۰۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۰.

**

۴ـ در فراگرفتن علم تلاش و کوشش کنید، و آن چه یاد گرفتید به مردم یاد بدهید، و همراه علم، متانت و وقار و سنگینی را نیز یاد بگیرید، هم نسبت به کسانی که علم را از آن‌ها فراگرفتی و هم نسبت به کسانی که علم را به آن‌ها یاد دادی کاملاً متواضع باشید و از علمای مغرور و متکبر نباشید، که علم و آگاهی شما جهل و نفهمی شما را راست نکند!

**

لا تُبْغِضُو اللهَ اِلی عِبادِهِ.[1]

۵ـ (در مواعظ)، خدا را تنها مظهر قهر و غضب معرفی نکنید!

**

كُونُوا اَوْعِيةَ الكِتابِ وَ ينابيعَ العِلْمِ.[2]

۶ـ مانند ظروف و جلد قرین کتاب بشوید، و بر اثر ملازمه کتاب سرچشمه‌های فوران علم شوید.

**

لازِمُوا كِتابَ اللهِ وَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ، اَلْاِقْتِداءُ وَ لا اِبْتِداءُ، اَلْاِتِّباعُ وَ لا اِبْتِداعُ.[3]

۷ـ به قرآن و احادیث پیامبر ﷺ بچسبید، از قرآن و حدیث پیروی کنید از خود چیزی نگویید، آن چه در قرآن و حدیث است آن را بگویید چیزهای تازه ابداع نکنید.

**

اَعَزَّكُمُ اللهُ بِالإِسْلامِ فَمَهْما تَطْلُبونَ العِزَّةَ بِغَيرِهِ يذِلُّكُمْ اللهُ.[4]

۸ـ خدا به وسیله دین اسلام به شما عزت بخشیده است هرگاه بخواهید به وسیله غیر از اسلام عزت پیدا کنید خدا شما را خوار و ذلیل خواهد کرد.

---

[1]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۷ مجموعه.

[2]ـ البیان و التبین، ج۲، ص۲۴۱، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۷.

[3]ـ ابن الجوزی، ص۸۷ بالاختصار.

[4]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۱۹ مجموعه.

**

تَفَقَّهُوا قَبْلَ اَنْ تَسُودُوا.[۱]

۹ـ قبل از جستجوی مقام، علم و اطلاعات کافی را کسب کنید.

**

تَجالَسُوا مَعَاً فَاِنَّهُ اَدْوَمَ لِاُلْفَتِكُمْ وَ اَهْيبُ لَكُمْ عِنْدَ النّاسِ.[۲]

۱۰ـ سعی کنید (شما علما) با هم بنشینید و جلسه‌هایی را تشکیل دهید تا الفت شما بردوام و هیبت شما در نزد مردم بیشتر شود.

**

۲ـ توصیه‌ها در مورد امارت و مدیریت‌ها

مَنْ سَرَّهُ بُحْبَوحَةُ الجَنَّةِ فَلْيلْزَمِ الجَماعَةَ.[۳]

۱۱ـ کسی که آرزو می‌کند که به وسط بهشت می‌رود باید در میان توده‌های مردم باشد، و از مردم خود را جدا نکند.

**

مَتى اسْتَعْبَدْتُمُ النّاسَ وَ قَدْ وَلَدَتْهُمْ اُمَّهاتُهُمْ اَحْراراً.[۴]

۱۲ـ از چه زمانی مردم را عبد و بنده‌های خود ساخته‌اید؟ در صورتی که مادران، آن‌ها را آزاد به دنیا آورده‌اند!

**

اَيما والٍ ظَلَمَ اَحَداً ظلامَةً فَرُفِعَتْ اِلى فَلَمْ اُغَيرْها، فَاَنا ظَلَمْتُهُ.[۵]

۱۳ـ هر استاندار و فرمانداری بر کسی ستم روا داشت و آن کس پیش من از آن‌ها شکایت کرد و من آن‌ها را عزل نکردم ستمگر منم.

---

[۱]ـ اطواق الذهب به نقل الفاروق، ص۱.

[۲]ـ تاریخ طبری به نقل اخبار عمر، ص۲۸۱.

[۳]ـ العقد الفرید، ص۷۰، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۲.

[۴]ـ اخبار عمر، ص۲۲۷.

[۵]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۱۶ مجموعه.

**

اُريدُ لِلْأمارة رَجُلاً اِذا كانَ في القَوْمِ وَ لَيسَ اَميرَهُمْ كَاَنَّهُ اَميرُهُمْ وَ اِذا كانَ اَميرَهُمْ كانَ كَاَنَّهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ.[1]

۱۴ـ من کسی را برای فرمانروایی می‌پسندم که اگر در میان مردم بود و فرمانروا نبود، مانند فرمانروای آنان احساس مسئولیت کند و اگر فرمانروا بود، از حیث برابری و تواضع هم چون فردی از آن‌ها باشد.

**

يا مُغَيرَةُ لِيأمَنْكَ الاَبْرارُ، وَ لِيخَفْكَ الفُجّارُ.[2]

۱۵ـ این مغیره (یکی از استانداران) طوری رفتار کنید که نیکوکاران از تو امین و بدکاران از تو هراسناک باشند.

**

مَنْ وَلّی اَمْرَ الْمُؤْمِنينَ فَلا يخافُ لَوْمَةَ لايمٍ.[3]

۱۶ـ کسی که انجام دادن کار مسلمانان را به عهده بگیرد، از سرزنش سرزنش‌کنندگان باکی نخواهد داشت.

**

اَخيفُوا الهَوامَ قَبْلَ اَنْ تُخيفَكُمْ.[4]

۱۷ـ بر کارهای مهم و رعب‌آور مسلط شوید و آن‌ها را بترسانید قبل از آن که آن‌ها تو را بترسانند.

**

لا يقيمُ اَمْرَ اللهِ اِلاّ رَجُلٌ لا يضالِعُ وَ لا يصانِعُ وَ لا يتَّبِعُ الهَوى.[5]

---

[1]ـ اخبار عمر، ص۱۴۰.

[2]ـ سراج الملوک، ص۴۹، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۳.

[3]ـ الخراج، ج۱۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۲.

[4]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۲۶ مجموعه.

[5]ـ الخراج، ج۱۷، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۸.

۱۸ـ فرمان خدا را به درستی اجرا نمی‌کند مگر مردی که موضع‌گیری و سازشکاری و خودخواهی نداشته باشد.

**

لا یصلح لهذا لأمر الا اللین، من غیر ضعف و القوی من غیر عنف.[1]

۱۹ـ شایسته فرمانروایی نیست مگر کسی که نرمخو باشد اما نه به علت ضعف، و قدرتمند باشد اما نه اهل خشونت و سخت‌گیری.

**

اَلی اللهِ اَشْکُو ضَعْفَ الاَمینِ وَ خِیانَةَ القَوِی.[2]

۲۰ـ شکوای این (معضل اداری) را پیش خدا می‌برم که افراد امین از حیث کار و فعالیت ناتوان، و افراد فعال خائن باشند.

**

اَبَتِ الدَّنا نیرُ اِلاّ اَنْ تَبْرُزَ اَعْناقُها.[3]

۲۱ـ دینارها نمی‌توانند گردن‌های خود را نشان ندهند و بالاخره ثروت‌های نامشروع فرمانروایان ظاهر می‌گردد.

**

عُلی کُلِّ خائِنٍ اَمینانِ: اَلْماءُ وَ الطِّینُ.[4]

۲۲ـ دو مأمور امین بر هر فرد خائنی گماشته شده است: آب و گِل (ساختمان‌های مجلل اسرار خیانت کارمندان را فاش می‌کنند).

**

ما وُلِّی اَحَدٌ اِلاّ حامَ عَلی قَرابَتِهِ فَرُعِی في غَیبَتِهِ.[5]

---

[1]ـ عیون الاخبار، ج۱، ص۹، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۲.

[2]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، ص۲۳ مجموعه.

[3]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۲۳ و ۱۲ و ۳۱ و ۹.

[4]ـ همان

[5]ـ همان

۲۳ـ غرور فرمانروایی نباید رابطه خویشاوندی و عطوفت را قطع نماید، تا در غیاب او حق خویشاوندی او را نیز رعایت کند.

**

مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً لِمَوَدَّةٍ اَوْ قَرابَةٍ لا يحْمِلُهُ عَلى اِسْتِعْمالِهِ اِلاّ ذلِكَ، فَقَدْ خانَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤمِنينَ، وَ مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً فاجِراً وَ هُوَ يعْلَمُ فاجِرٌ فَهُوَ مِثْلُهُ.[1]

۲۴ـ هر امیری، فردی را فقط به علت دوستی یا خویشاوندی بر پست و مقامی نصب کند، به خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنین خیانت ورزیده است و هر امیری فرد ناپاک و خائنی را، با علم و اطلاع بر ناپاکی او، بر پست و مقامی بگمارد، آن امیر مثل آن فرد ناپاک و خائن است.

**

لَيسَ العاقِلُ الَّذى يعْرِفُ الشَّرَّ، وَ لكِنَّهُ الَّذى يعْرِفُ خَير الشَّرَينَ، مَن لَمْ يعْرِفْ الشَّرَّ يقَعْ فيهِ.[2]

۲۵ـ عاقل آن نیست که شر را از خیر تو تمیز دهد، بلکه عاقل آن است که در بین دو شر بهترین آن‌ها را برگزیند، و کسی که از شر آگاه نباشد، در آن می‌افتد.

**

مَنْ لَمْ ينْفَعْهُ ظَنُّهُ لَمْ ينْفَعْهُ عَينُهُ.[3]

۲۶ـ کسی که درک و فراستش (در تشخیص فسادها) به فریادش نرسد، مشاهدات او چندان فایده نخواهد داشت.

**

لَسْتُ بِخِبٍّ وَ لا الخِبُّ يخْدَعُنى.[4]

[1]ـ الفتوحات الاسلامیه، ج۲، ص۴۲۷، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۳.

[2]ـ العقد الفرید، ج۲، ص۸۹، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۶.

[3]ـ همان

[4]ـ اخبار عمر، ص۲۸۵ و ۲۸۴ و ۲۸۳، به نقل از العقد الفرید، ج۱، ص۲۱۰ و سراج الملوک، ص۵۶ و الخراج، ص۱۴.

۲۷ـ من فریبکار نیستم، و فریبکار نیز مرا فریب نمی‌دهد.

**

اَشْقی الوُلاةِ مَنْ شَقِیتْ بِهِ رَعِیتُهُ.[۱]

۲۸ـ بدبخت‌ترین فرمانروایان کسی است که زیردستانش به وسیله او بدبخت و سیه‌روز شوند.

**

قال رَجُلٌ: اِتَّقِ اللهَ یا عُمَرُ! (وَ اَکْثَرَ عَلَیهِ) فَقالَ لَهُ قائِلٌ اُسْکُتْ فَقَدْ اَکْثَرْتَ عَلی اَمیرالْمُؤْمِنینَ فَقالَ لَهُ عُمَرُ دَعَهُ لا خَیرَ فیهِمْ اِنْ لَمْ یقُولُوها وَ لا خَیرَ فینا اِنْ لَمْ نَقْبَلْ.[۲]

۲۹ـ مردی گفت: ای عمر از خدا بترسید! (و چند مرتبه تکرار کرد). دیگری به آن مرد گفت خاموش باشید تو چند مرتبه این حرف را زدی! عمر گفت: بگذار حرف خود را بزند، زیرا اگر این حرف‌ها را نزنند هیچ خیری در آن‌ها نیست و ما نیز اگر این حرف‌ها را قبول نکنیم خیری در ما نیست.

**

۳ـ توصیه‌ها درباره قضاوت و داوری

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنْ عَبْدِاللهِ عُمَرَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اِلی عَبْدِاللهِ بِنِ قَیسٍ (اَبی موسی اَشْعَری) سَلامٌ عَلَیكَ، اَمّا بَعْدُ: فَاِنَّ القَضاءَ فَریضَةٌ مُحْکَمَةٌ وَ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ. فَافْهُمْ اِذا اُدْلِی اِلَیكَ وَانْفِذْ اِذا تَبَینَ لَكَ فَاِنَّهُ لا ینْفَعُ حَقٌّ لا نِفاذَلَهُ.

اَعدل بَینَ النّاسِ في مَجْلِسِكَ وَ وَجْهِكَ، حَتّی لا یطْمَعَ شَریفٌ في حَیفِكَ وَ لا ییئِسَ ضَعیفٌ في عَدْلِكَ، اَلْبَینَةُ عَلی مَنْ ادَّعی وَ الیمینُ عَلی مَنْ اَنْکَرَ، وَ الصُّلْحُ جایزٌ بَینُ الْمُسْلِمینَ اِلاّ ما اَحَلَّ حَراماً اَوْ حَرَّمَ حَلالاً، وَ لا یمْنَعْكَ قَضاءٌ قَضَیتَهُ بِالاَمْسِ فَراجَعْتَ فیه نَفْسَكَ وَ هُدیتَ لِرُشْدِكَ اَنْ تَرْجِعَ اِلی الحَقَّ، فَاِنَّ الحَقَّ لا یبْطِلُهُ شَیئی وَ مُراجَعَةُ الحَقِّ خَیرٌ مِنْ التَّمادی

---

[۱] ـ همان

[۲] ـ اخبار عمر، ص۲۸۵ و ۲۸۴ و ۲۸۳، به نقل از العقد الفرید، ج۱، ص۲۱۰ و سراج الملوک، ص۵۶ و الخراج، ص۱۴.

فِي الباطِلِ الفَهْمَ الفَهْمَ فيما تَلَجْلَجَ فِي صَدْرِكَ مِمّا لَيسَ فِي كِتابٍ وَ لا سُنَّةٍ، وَ اعْرِفْ الاَشْياءَ وَ الاَمْثالَ ثُمَّ قِسِ الاُمُورَ عِنْدَ ذلِكَ وَ اعْمِدْ اِلى اَحَبِّها اِلى الله وَ اشْبِهَها بِالحَقِّ فيما تَرى.

وَ اجْعَلْ لِمَنْ ادَّعى حَقّاً غايباً اَوْ بَينَةً اَمَداً ينْتَهى اِلَيهِ، فَاِنْ اَحْضَرَ بَينَتَهُ اَخَذْتُ لَهُ بِحَقِّهِ وَ اِلاّ اسْتَحْلَلْتَ عَلَيهِ القَضاءَ فَاِنَّ ذلِكَ اَنْفى لِلشَكِّ وَ اَجْلى لِلعَمى وَ اَبْلَغَ فِي العُذْرِ.

وَ المُسْلِمُونَ عدُولٌ فِي الشَّهادَةِ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ اِلاّ مَجْلوداً اِلى حَدٍّ اَوْ مُجْرِياً عَلَيهِ شَهادَةَ زُورٍ اَو ظَنيناً فِي وَلاءٍ اَوْ قَرابَةٍ فَاِنَّ اللهَ قَدْ تَوَلّى مِنْكُمُ السَّرائِرَ وَ دَرَءَ عَنْكُمْ الشَبهاتِ.

وَ اِياكَ وَ القَلَقَ وَ الضَجْرَ وَ التَاذّى بِالنّاسِ، وَ التَنَكُّرَ لِلْخُصُومِ فِي مَواطِنِ الحَقِّ الَّتى يوجِبُ اللهُ بِها الاَجْرَ وَ يحْسِنُ الذُّخْرَ فَاِنَّهُ مَنْ يخْلُصْ نِيتَهُ فيما بَينَهُ وَ بَينَ الله تَبارَكَ وَ تَعالى وَ لَوْ عَلى نَفْسِهِ يكْفِهِ اللهُ ما بَينَهُ وَ ما بَينَ النّاسِ، وَ مَنْ تَزَينَ لِلنّاسِ فيما يعْلَمُ اللهُ خِلافَهُ مِنْهُ، شانَهُ اللهُ وَ هَتَكَ سِتْرَهُ وَ اَبْدى فِعْلَهُ فَما ظَنُّهُ بِثَوابٍ عِنْدالله عَزَّوَجَلَّ فِي عاجِلِ رِزْقِهِ وَ خَزاينِ رَحمَتِهِ، وَالسّلامُ.[1]

۳۰ـ به نام خدای بخشنده‌ی مهربان از طرف بنده‌ی خدا عمر امیرالمومنین بسوی عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) سلام علیک و بعد آگاه باشید که قضاوت و داوری فریضه‌ای است مشخص و غیرقابل تردید و روشی است پیروی شده هر گاه دعوایی را پیش تو آوردند اول سعی کنید که بفهمید حق به طرف کیست آن گاه فوراً این حکم را اجرا کنید زیرا حقی که تنفیذ نشود سودی ندارد.

در مجلس قضاوت خود ودر رویاروی خود در بین مردم مساوات برقرار کنید تا فرد محترم و قدرتمند به جانبداری تو امیدوار نگردد و فرد ضعیف و گمنام از عدالت تو مأیوس نشود، اقامه‌ی دلیل وظیفه‌ی کسی است که ادعا می‌کند و سوگند حق کسی است که دعوی را انکار می‌کند، و صلح در بین مسلمانان جایز است مگر این حرامی را حلال و حلالی را حرام نماید، و قضاوتی را که دیروز انجام داده‌ای و امروز به خود آمده‌ای و به حق و واقعیت برگردی زیرا حق قدیم است و هیچ چیزی را باطل نمی‌کند

---

[1]ـ البیان و التبیین، ج۲، ص۳۷ و مفتاح الافکار، ص۸۹ و عیون الاخبار، ج۱، ص۶۶ و صبح الاعشی، ج۱، ص۱۹۳ و نهایه الادب، ج۶، ص۲۵۷، به نقل اخبار عمر، ص۱۸۴ و ۱۸۵.

و برگشتن به حق از استمرار در باطل، خیلی بهتر است.

در حکم مسائلی که در قرآن و حدیث حکم آن‌ها معلوم نیست و حکم آن‌ها به ذهن شما خطور می‌کند زنهار مواظب باشید و اشیاء و نظایر آن‌ها را شناسایی کنید سپس حکم مسائل را از راه قیاس و موازنه معلوم نمائید و سعی کنید حکم این نوع مسائل طوری باشد که به نظر خودت خدا آن را دوست‌تر داشته و به حق و واقعیت نزدیک‌تر باشد.

برای کسی که حقی را بر شخص غایب یا وجود شاهد غایبی را ادعا می‌کند مدت لازم و کافی را تعیین کنید سپس در صورت احضار شاهد حق را برای او می‌گیرید و الا علیه او حکم صادر خواهید کرد. و این مهلت و تحقیق تردید را بهتر از بین می‌برد و تاریکی و ناآگاهی را بیشتر روشن می‌کند و برای رفع عذر و بهانه مؤثرتر است.

و مسلمانان از حیث شهادت بعضی علیه بعضی دیگر عموماً اهل عدالت هستند مگر افرادی که حد شرعی درباره آن‌ها اجرا شده است یا شهادت نابحق داده باشند یا در روابط خویشاوندی و آزاد کردن برده‌ها اتهاماتی بر آن‌ها وارد شده باشد زیرا تنها خداست که بر اسرار درونی شما مسلط و شما را از شبهه‌ها و اشتباهات غیرعمدی معاف کرده است.

و زنهار! مخصوصاً مواظب باشید به هنگام قضاوت رعب و هراس و ترس و اذیت را برای مردم ایجاد نکنید و نسبت، به مراجعین خود را ناشناس و ترش‌رو نشان ندهید در مواضع تشخیص حق که خدا اجرای آن را واجب و آن را ذخیره بسیار خوب روز آخرت قرار داده است، زیرا کسی که بنیه و بین الله حتی به زیان خودش نیز، نیتش پاک و خالص باشد خدا در امر بین او و بین مردم کافی است و بهترین پاداش را به او می‌دهد و اما کسی که در نظر مردم خود را آراسته نشان دهد در اموری که خدا خلاف آن‌ها را از او می‌داند، خدا او را معیوب می‌کند و اسرار دورویی او را فاش می‌سازد و کارش را آشکار می‌کند، و پیش خود حساب کنید که هم چنین فردی از اجر و ثواب خدای عزوجل و رزق او و خزاین رحمت او تا چه اندازه محروم خواهد شد.

**

لَیسَ الرَّجُلُ بِمَأْمُونٍ علی نَفْسِهِ اِنْ وَجَعْتَهُ.[۱]

۳۱ـ انسان در صورت شکنجه و تعذیب نسبت به نفس خویش امین نیست (اقرار و اعتراف بر اثر شکنجه ارزش قضائی ندارد).

**

لَیسَ الرَّجُلُ بِمَأْمُونٍ عَلی نَفْسِهِ اِنْ اَخَفْتَهُ اَوْ حَبَسْتَهُ اَنْ یقِرَّ عَلی نَفْسِهِ.[۲]

۳۲ـ هرگاه کسی را با رعب و هراس و زندانی کردن به اعتراف و اقرار ناچار کردی این اعتراف ارزش قضایی ندارد زیرا انسان در چنین شرایطی نسبت به نفس خود امین نیست و به خود خیانت می‌کند.

**

۴ـ در مورد ارزش کار کردن و زندگی آبرومندانه

اُحَذِّرُکُمْ عاقِبَة الفِراغِ فَاِنَّهَ اَجْمَعُ اَبْوابِ الْمُکْروهِ مِنَ الْمُسْکِرِ.[۳]

۳۳ـ شما را از عواقب وخیم بیکاری برحذر می‌دارم، زیرا بیکاری خیلی بیشتر از حالت مستی درهای فساد را بر روی شما می‌گشاید.

**

اِنْ کانَ الشُغْلُ مُجْتَهِداً فَالْفِراغُ مُفْسَدَةٌ.[۴]

۳۴ـ اگرچه تلاش و کار کردن طاقت‌فرسا و مشقت‌آور است ولی بیکاری مرکز فوران فساد اخلاقی است.

**

حِرْفَةٌ یعاشُ بِها خَیرٌ مِنْ مَسْئَلَةِ النّاس.[۵]

۳۵ـ هر کاری، هر چند ناقابل و ناچیز، باز خیلی بهتر از تکدی و توقع از مردم

---

[۱]ـ الخراج، ص۱۰۹، به نقل اخبار عمر، ص۱۹۷ و ۱۸۶.

[۲]ـ همان

[۳]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، در مجموعه به ترتیب، ص۹۲ و ۵ و ۲۷ و ۱۴.

[۴]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، در مجموعه به ترتیب، ص۹۲ و ۵ و ۲۷ و ۱۴.

[۵]ـ همان

است.

**

اَلِاجْتِهادُ خَیرُ بِضاعَةٍ.[۱]

۳۶ـ تلاش و کوشش و کار بهترین سرمایه زندگی است.

**

اِبْتَغُوا الرِّزْقَ مِنْ خَبایا الْاَرْضِ.[۲]

۳۷ـ روزی خود را از جوف و بطن زمین به دست بیاورید (کارهای تولیدی کشاورزی و استخراج معادن).

**

اَلْمُتَوَکِّلَ عَلی اللهِ یلْقی حَبَّةً فِي الاَرْضِ وَ یتَوَکَّلُ عَلی اللهِ.[۳]

۳۸ـ اهل توکل واقعی دانه‌ای را بر زمین می‌پاشد، و برای رشد و بهره‌گیری از آن بر خدا توکل می‌کند.

**

لا یقْعُدْ اَحَدُکُمْ عُنْ طَلَبِ الرِّزْقِ وَ هُوَ یقُولُ: اَللّهُمَّ ارْزُقْنی، وَ قَدْ عَلِمَ اَنَّ السَّماءَ لا تُمْطِرُ ذَهَباً وَ اللهُ تَعالی یقُولُ: فَإِذا قَضَیتُم الصَّلوةَ فَانْتَشِرُوا فِي الاَرضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ.[۴]

۳۹ـ مبادا یکی از شماها به جای جستجو روزی در جای خود بنشینید و بگوید: خدایا روزی به من عطا فرما، و حال این که یقین دارد که از آسمان طلا و نقره را فرو نمی‌بارد و خداوند متعال فرموده است: «پس هرگاه از نماز فارغ شدید در زمین پراکنده شوید و برای پیدا کردن روزی خود از فضل خدا، تلاش و جستجو نمائید».

**

قالَ لِجَمْعٍ قَعَدُوا فِي المَسْجِدِ وَ قالُوا نَحْنُ مُتَوَکِّلُونَ عَلی اللهِ، قَومُوا عَنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ مختصر منهاج القاصدین، ص۳۵۰، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۱.

[۴]ـ العقد الفرید، ج۱، ص۳۱۱، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۱.

فَاِنَّكُمْ لَسْتُمْ. مُتَوَكِّلينَ بَلْ مُتَواكِلينَ.[۱]

۴۰ـ عمر رضی‌الله‌عنه به جماعتی که در مسجد نشسته بودند و گفتند ما اهل توکل هستیم چنین گفت: «از مسجد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیرون بروید شما متوکل نیستید بلکه متواکل و تنبل و بیکاره می‌باشید».

**

لا تُؤَخِّرْ عَمَلَ يوْمِكَ اِلى غَدِكَ.[۲]

۴۱ـ کار امروزت به فردایت میناداز، تنبل مباش، وقت‌شناس و اهل نظم و انضباط باش.

**

اِذا تَوَجَّهَ اَحَدُكُمْ فِي الوَجْهِ مَرّاتٍ فَلَمْ يرَ خَيراً فَلْيدَعْهُ.[۳]

۴۲ـ هرگاه یکی از شما چند مرتبه کاری را آزمایش کرد و خیری در آن ندید، آن را ترک کند و به کار دیگری مشغول شود.

**

اِنَّ العَمَلَ كثيرٌ فَانْظُرْ كَيفَ تَخْرُجُ مَنْهُ.[۴]

۴۳ـ کارهای زیادی برای تو هستند اما تو به این نکته توجه کن که از عهده کدام برمی‌آیی.

**

اَقْلِلْ مِنَ الدَّينِ تَعِشْ حُرّاً.[۵]

۴۴ـ کمتر قرض کن تا آزاد زندگی به سر بری و برده و اسیر کسی نباشی.

**

---

[۱]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، ص۱۱ از مجموعه.

[۲]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، ص۱۱ از مجموعه.

[۳]ـ همان

[۴]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق در مجموعه، ص۳ و ۴۵.

[۵]ـ همان

ما قَلَ وَ كَفى خَيرٌ مِمّا كَثُرَ وَ اَلْهى.[۱]

۴۵ـ درآمد کم ولی کافی برای زندگی، بهتر است از ثروت زیاد که انسان را غافل و ناآگاه کند.

**

اَلطَّمَعُ الْكاذِبُ فَقْرٌ حاضِرٌ.[۲]

۴۶ـ طمع بی‌پایه و اساس فقری است در حال حاضر (سرمایه‌دار طمع‌کار احساس فقر می‌کند).

**

قَلَّما اَدْبَرَ شَيئى فَاَقْبَلَ.[۳]

۴۷ـ کمتر اتفاق می‌افتد چیزی از دست رفته (دوباره) به دست کسی بیفتد (از اسراف و حیف و میل پرهیز کنید).

**

لَوْ كُنْتُ تاجِراً لَمَا اخْتَرْتُ عَلى الْعِطْرِ فَاِنْ فاتَنى رِبْحُهُ لَمْ يفُتْنى رِيحُهُ.[۴]

۴۸ـ اگر من تاجر بودم هیچ معامله‌ای را بر عطرفروشی ترجیح نمی‌دادم زیرا اگر از سودش هم بی‌بهره بودم لااقل از بویش استفاده می‌کردم.

**

رَحِمَ اللهُ اِمْرأً اَمْسَكَ فَضْلَ الْقَوْلِ وَ قَدَّمَ فَضْلَ الْعَمَلِ.[۵]

۴۹ـ رحمت خدا بر آن مردی که از حرف زدن زیاد دست بردارد و به جای آن کار زیاد انجام دهد.

**

[۱]ـ سیره عمر بن الخطاب رضی الله عنه، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۷.

[۲]ـ جمهرة الامثال، ج۱، ص۱۹۴.

[۳]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق در مجموعه، ص۱۰ و ۱۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ عیون الاخبار، ج۱، ص۳۳۰.

۵ـ درباره تشکیل خانواده و روابط خانوادگی

لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلى الرَّجُلِ الْقَبيحِ فَإنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ ما تُحِبُّونَ.[۱]

۵۰ـ هرگز دختران خود را برای ازدواج با مردان زشت‌رو، ناچار نکنید، زیرا آن‌ها نیز آن چه را شما دوست دارید، دوست دارند.

**

اُنْظُرْ في اَى نِسابٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإنَّ الْعِرْقَ دَسّاسٌ.[۲]

۵۱ـ بسیار تعمق و دقت کنید که پسر خود را با چه خانواده‌ای پیوند می‌دهید زیرا عرق خانوادگی دارای آثار مهمی است.

**

اَلنِّساءُ ثَلاثٌ: هَينَةٌ لَينَةٌ عَفيفَةٌ مُسْلِمَةٌ تُعينُ اَهْلَها عَلى العَيشِ وَ لا تُعينُ الْعَيشَ عَلى اَهْلِها، وَ اُخْرى وِعاءُ وَلَدٍ وَ اُخْرى غُلٌّ قَمْلٌ يضَعُهُ اللهُ في عُنُقِ مَنْ يشاءُ وَ يفُكُّهُ عَمَنْ يشاءُ.[۳]

۵۲ـ همسرها عموماً سه نوع هستند: نوعی ملایم و نرم‌خو و آرام و عفیف و مسلمان و شوهران خود را در راه زندگی کمک می‌کنند و شوهران را به کمک زندگی نمی‌خوانند و نوعی ظرف و وسیله توالد و تناسل هستند و نوعی دیگر طوقی شپش‌دار که خدا به گردن کسی که بخواهد می‌اندازد و از گردن کسی که بخواهد جدا می‌نماید.

**

اِسْتَعيذُوا بِاللهِ مِنْ شِرارِ النِّساءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيارِهِنَّ عَلى حَذَرٍ، وَ اَكْثِرُوا لَهُنَّ مِنْ قَوْلِ لا فَإنَّ (نَعَمْ) تُغْريهِنَّ عَلى الْمَسْئَلَةِ.[۴]

۵۳ـ پناه به خدا از زنان شریر، و نسبت به زنان خوب نیز احتیاط کنید و در برابر درخواست‌ها، بیشتر به آن‌ها بگویید (نه) زیرا گفتن (بلی و آری) در مقابل درخواست آن‌ها، آنان را به درخواست بیشتر تحریک می‌کند و سطح توقعات آنان را بالا می‌برد.

---

[۱]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، در مجموعه، ص۱۰ و ۱۶.

[۲]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، در مجموعه، ص۱۰ و ۱۶.

[۳]ـ المحاسن و الاضداد، ص۱۴۶ و عیون الاخبار، ج۴، ص۷۸ به نقل اخبار عمر، ص۲۸۸ و ۲۸۷.

[۴]ـ اخبار عمر، ص۲۰۸.

**

لا تُغالُوا فِي مُهُورِ النِّساءِ.[۱]

۵۴ـ مهریه زنان را تا حد افراطی افزایش ندهید (مهریه غیرقابل وصول تأثیرات بد روانی و اجتماعی دارد).

**

ينْبَغى لِلّرَجُلِ اَنْ يكُونَ فِي اَهْلِهِ كَالصَّبِى فَإِذا الْتُمِسَ ما عِنْدَهُ وُجِدَ رَجُلاً.[۲]

۵۵ـ لازم است یک مرد (از حیث رفتار) در میان خانواده، مانند بچه‌ای باشد، و تنها هنگامی قدرت و مردانگی او ظاهر شود که انجام دادن کارهای پرمشقت را از او بخواهند.

**

اَكْثِرُو الْعَيالَ فَاِنَّكُمْ لا تَدْرُونَ بِمَ تُرْزَقُونَ.[۳]

۵۶ـ افراد خانواده را افزایش دهید، زیرا شما نمی‌دانید به وسیله کدام یک از آن‌ها روزی داده می‌شوید.

**

رَيحانَةٌ اَشُمُّها وَ عَنْ قَريبٍ وَلَدٌ بارٌّ اَوْ عَدُوٌّ حاضِرٌ.[۴]

۵۷ـ (در حالی که بچه کوچکش را در بغل گرفته بود) گفت: این ریحانی است که من او را بو می‌کنم و در آینده نه چندان دور فرزند خدمتگزار یا دشمن همیشگی حاضر است.

**

عَلِّموا اَوْلادَكُمْ = اَلْكِتابَةَ وَ السَّباحَةَ وَ الرَّمْى وَ الفُروسِيةَ.[۵]

---

[۱]ـ اخبار عمر، ص۲۸۸.

[۲]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۲۵ و ۳ از مجموعه.

[۳]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۲۵ و ۳ از مجموعه.

[۴]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، ص۲۵ و ۳ از مجموعه.

[۵]ـ اخبار عمر، ص۲۲۸.

۵۸ـ به همه فرزندان خود، خواندن و نوشتن و شنا و تیراندازی و اسب‌سواری را بیاموزید.

**

لاَ یدْخُلُ رَجُلٌ عَلی اِمْرَأَةٍ وَ اِنْ قیلَ حَمُوها اَلا اِنَّ حَمُوها اَلْمَوْتُ ـ مُرُوا ذَوی الْقَراباتِ یتَزاوَرُوا وَ لاَ یتَجاوَرُوا.[1]

۵۹ـ هیچ مردی به بهانه این که برادرشوهر زنی است به منزل خلوت آن زن وارد نشوید، زنهار برادرشوهر مرگ آن زن است. به خویشاوندان بگویید دید و بازدید داشته باشند اما در جوار یکدیگر نباشند.

**

مِنْ حَظِّ الرَّجُلِ نِفاقُ اَیمِهِ وَ مَوْضِعِ حَقِّهِ.[2]

۶۰ـ یکی از خوشبختی‌های مرد این است که دختر و خواهر بی‌شوهرش و پسر و برادر بی‌همسرش مرغوب و پرمشتری باشند، و حق خود را مراعات نماید.

**

ثَلثٌ مِنَ الْفَواقِرِ: جارٌ مُقامَهُ اِنْ رَأی حَسَنَةً سَتَرَها وَ اِنْ رَأی سَیئَةً اَذاعَها وَ اَمْرَأَةٌ اِنْ دَخْلَتَ عَلَیها لَسَنَتْكَ وَ اِنْ غِبْتَ عَنْها لَمْ تَأمَنْها وَ سُلْطانٌ اِنْ اَحْسَنْتَ لَم یحْمَدْكَ وَ اِنْ اَسَأتَ قَتَلَكَ![3]

۶۱ـ سه وضع کمرشکن هستند: همسایه دائمی که اگر خوبی‌ها را دید پنهان کند و اگر بدی را دید به همه اطلاع دهد، و همسری که تا در منزل هستی با زبان درازی تو را اذیت کند و وقتی خانه را ترک کردی از او اطمینان نداشته باشی و از او ایمن نباشی، و پادشاه و فرمانروایی که هر چند کارهای نیکو را انجام دهید از تو تعریف نکند و اگر کار بدی را انجام دادید تو را به قتل برساند.

**

---

[1]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، ص۲۶ از مجموعه.

[2]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری به نقل الفاروق، ص۳۰ از مجموعه.

[3]ـ سراج الملوک، ص۴۹، و عیون الاخبار، ج۱، ص۳، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۲.

۶ـ درباره انتخاب دوست و همنشین

عَلَیكَ بِاخْوانِ الصِّدقِ.[۱]

۶۲ـ مواظب باشد که دوستان صادق و راستگو داشته باشی.

**

خُذِالأخْوانَ عَلی التَّقْوی.[۲]

۶۳ـ دوستان را بر مبنای تقوی و پرهیزگاری انتخاب کن.

**

اَحْذَرْ صَدیقَكَ اَلاّ الأَمینَ، وَ لا اَمینَ اِلا مَنْ خَشِی اللهَ.[۳]

۶۴ـ نسبت به دوستت احتیاط را از نظر دور ندارید مگر این که اهل امانت باشد و تنها کسی امین است که از خدا بترسد.

**

اِسْتَشِرْ فِي اَمْرِكَ مَعَ الَّذینَ یَخْشَوْنَ اللهَ فَاِنَّ اللهَ یقُولُ: «اِنَّما یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ».[۴]

۶۵ـ در کار خویش همواره با کسانی مشاوره کن که از خدا می‌ترسند، زیرا خدا فرموده است: «از بندگان خدا تنها علماء هستند که از خدا می‌ترسند».

**

اِیاكَ وَ مُواخاةَ الأَحْمَقِ فَاِنَّهُ رُبَّما اَرادَ اَنْ ینْفَعَكَ اَضَرَّكَ.[۵]

۶۶ـ زنهار از دوستی با احمق برحذر باش زیرا خیلی وقت خواسته منفعتی به تو برساند در حالی که ضرر به تو رسانده است.

**

وَ قالَ لَهُ رَجُلٌ اِنَّ فُلاناً رَجُلُ صِدْقٍ، قالَ: سافَرْتَ مَعَهُ؟ قالَ لا، قالَ أفَكانَتْ بَینَكَ وَ بَینَهُ

---

[۱]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری، ص۱۳ و ۲۰ از مجموعه، به نقل الفاروق.

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری، ص۲۲ و ۲۷ از مجموعه، به نقل الفاروق.

[۵]ـ اطواق الذهب علامه زمخشری، ص۲۲ و ۲۷ از مجموعه، به نقل الفاروق.

خصُومَهَ؟ قالَ لا، قالَ فَهَلْ اَئْتَمَنْتَهُ عَلی شَیئی؟ قالَ لا، قالَ فَأَنْتَ الَّذی لا عِلْمَ لَكَ بِهِ، اَراكَ رَأیتَهُ یرْفَعُ رَأْسَهُ وَ یخْفِضُهُ فِي الَمَسْجِدِ.[1]

۶۷ـ مردی به او (عمر رضی‌الله‌عنه) گفت: فلانی مردی است صادق و درستکار، گفت آیا با او در مسافرت بوده‌ای؟ گفت نه، گفت آیا در بین تو و او خصومت و دعوایی اتفاق افتاده؟ گفت نه. گفت آیا چیزی را به امنت در نزد او گذاشته‌ای؟ گفت نه. عمر رضی‌الله‌عنه گفت: پس تو هیچ اطلاعاتی درباره آن مرد نداری، به نظرم تو او را در مسجد دیده‌اید که برای سجده سر خود را بالا و پائین نموده است.

**

جالِسُوا التَّوابینَ ـ فَاِنَّهُمْ اَرَقَّ اَفْئِدَةً.[2]

۶۸ـ با کسانی همنشینی داشته باشید که از کارهای بد پشیمان و به راه اطاعت خدا برگشته‌اند زیرا دل‌ها آن‌ها رقت بیشتری دارد.

**

۷ـ درباره سلامتی و حفظ الصحه

لَنْ تَحُورَ القُوی مادامَ صاحِبُها ینْزَعُ وَ ینْزُو.[3]

۶۹ـ دارندگان قدرت و نیروی جسمی تا هر زمانی تحرک و پرش داشته باشد (ورزش کنند) قدرت و نیروی آن‌ها به ضعف مبدل نمی‌شود.

**

اِیاكُمْ وَ نَوْمَهَ الغَداهِ فَأِنَّها مَبْخَرَهٌ مَجْفَرهٌ.[4]

۷۰ـ زنهار! از خواب سحرگاه پرهیز کنید زیرا خواب سحرگاهان باعث بدبویی دهان می‌شود و نیروی فعالیت جنسی را تضعیف می‌نماید.

---

[1]ـ عیون الاخبار، ج۳، ص۱۵۸، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۵.

[2]ـ روضة العقلاء، ص۱۸، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۰.

[3]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق ث۳۱و ۸ و ۳۲.

[4]ـ همان

**

لاتَزالُونَ اَصِحّاءَ ما نَزَعْتُمْ و نَزَوْتُمْ.[۱]

۷۱ـ مادامی که اهل تحرک و پرش باشید (ورزش کنید) هموراه سالم و تندرست خواهید ماند.

**

اَیاکُمْ وَ البَطْنَهَ فَانَّها مَکْسَلَهٌ عَنِ الصَّلوهِ، مَفْسَدَهٌ لِلْجَسَدِ مُورِثَهٌ لَلسُّقْمِ.[۲]

۷۲ـ زنهار از شکم‌پروری و پرخوری پرهیز کنید زیرا پرخوری انسان را برای ادای فریضه نماز سست و تنبل می‌کند و بدن را ناتوان و نارسا می‌نماید و باعث بیماری می‌شود.

**

کَفی بِالمَرْءِ شَرَهاً اَنْ یأْلَ کُلَّ ما یشْتَهی.[۳]

۷۳ـ برای نفس‌پروری یک انسان همین قدر کافی است که هر چه را میل و آرزو کرد بخورد.

**

اِنَّ اللهَ یحِبُّ الْقَصْدَ وَ التَّقْدیرَ، وَ یکْرَهُ السَّرَفَ وَ التَبْذیرَ.[۴]

۷۴ـ خداوند متعال میانه‌روی و رعایت اندازه را دوست دارد، و اسراف و تنذیر را دوست نمی‌دارد.

**

۸ـ درباره اخلاق نیکو و اخلاق بد

اِذا کانَ فِي الأنْسانِ عَشْرُ خِصالٍ تِسْعَةٌ مِنْها صالِحَةٌ وَ واحِدَهٌ مِنْها سُوءُ الخُلْقِ اَفْسَدَتْ هذِهِ

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ اخبار عمر، ص۲۹۰.

[۳]ـ نهایه الادب، ج۳، ص۳۴۲، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۰.

[۴]ـ همان

الخَصْلَةُ تِلْكَ التِّسْعَةَ.[۱]

۷۵ـ اگر در یک انسان ده خصلت وجود داشته باشد و نه خصلت از آن‌ها پسندیده و یک خصلت از آن‌ها بدخلقی باشد، همین بدخلقی تمام خصلت‌های پسندیده را خراب و تباه می‌نماید.

**

حُسْنُ الخُلْقِ خَيرُ قَرينٍ.[۲]

۷۶ـ اخلاق پسندیده بهترین یار و یاور است.

**

اَلاَدَبُ خَيرُ ميراثٍ.[۳]

۷۷ـ پاک‌دلی و سخن‌سنجی بهترین ترکه نیاکان است.

**

لا خَيرَ فيما دُونَ الصِّدْقِ مِنْ حَديثٍ.[۴]

۷۸ـ در سخن دروغ هیچ خیری وجود ندارد (فوائد دیگر در برابر دروغ بودن آن بی‌اثر است).

**

اَفْلَحَ مَنْ حَفِظَ عَنِ الطَّمَعِ وَ الْغَضَبِ وَ الهَوى نَفْسَهُ.[۵]

۷۹ـ کسی رستگار است که (وجود) خود را از حرص و طمع و عصبانیت و قهر و هواپرستی مصون داشته باشد.

**

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كانَ الْخِيارُ في يدِهِ.[۱]

---

[۱]ـ غرور الخصایص، ص۳۶، به نقل اخبار عمر، ص۲۹۰.

[۲]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه، ص۲۷ و۳.

[۳]ـ همان

[۴]ـ همان

[۵]ـ همان

۸۰ـ کسی که راز خود را مکتوم بدارد، اختیارش در دستش باقی خواهد ماند.

**

ما الْخَمْرُ صِرْفاً بِاَذْهَبَ لِلْعَقْلِ مِنَ الطَّمَعِ.[۲]

۸۱ـ هرگز می‌و مشروب به اندازه طمع‌کاری عقل انسان‌ها را نمی‌رباید (طمع‌کاری از میخوارگی خطرناک‌تر است).

**

لا يكُنْ حُبُّكَ كَلَفاً وَ لا بُغْضُكَ تَلَفاً.[۳]

۸۲ـ نکند محبت تو تکلفی و تصنعی و بدون علت و انگیزه باشد، و نکند بغض و عداوت تو بیخود و بدون علت و انگیزه باشد.

**

ما رَفَقَ اَحَدٌ بِاَحَدٍ اِلاّ رُفِقَ بِهِ يوْمَ القِيامةِ.[۴]

۸۳ـ هیچ کسی نسبت به دیگری با ارفاق و نرم‌خویی رفتار نکرده، مگر این که روز قیامتش نسبت به او ارفاق به عمل آمده است.

**

اَعْقَلُ النّاسَ اَعْذَرُهم لِلنّاسِ.[۵]

۸۴ـ خردمندترین مردم کسی است که بیش از هر کس دیگر عذرهای مردم را پذیرا باشد.

**

مَنْ ينْصُفِ النّاسَ في نَفْسِهِ يعْطَ الظَّفَر في اَمْرِهِ.[۶]

---

[۱]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه، ص۱۹.

[۲]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه، ص۲۱.

[۳]ـ عبقریه، عمر، عقاد، ص۶۵۲.

[۴]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه۲۸.

[۵]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه به ترتیب۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۳.

[۶]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق در مجموعه به ترتیب۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۳.

۸۵ـ کسی که در رابطه خود با مردم، همواره جانب انصاف را رعایت کند، در کارش پیروزی نصیب او می‌شود.

**

مَنْ یعْمَل بِالْعَفْوِ فیمَن هُوَ بَینَ ظَهْرانَیهِ یأْتِهِ اللهُ الْعافیةَ مِنْ فَوْقِهِ.[۱]

۸۶ـ فرد قدرتمندی که در میان جمعیتی با عفو و صرف‌نظر با آن‌ها رفتار کند، خدا صحت و سلامتی را از بالا (از جانب خدا) به او عطا می‌فرماید.

**

لَوْ اَنَّ الشُّکْرَ وَ الصَبْرَ بَعیرانِ ما بالَیتُ اَیهُما رَکِبْتُ.[۲]

۸۷ـ اگر شکر نعمت‌ها و صبر بر مصیبت‌ها دو شتر می‌بودند برای من فرقی نداشت که بر کدام سوار شوم.

**

مَنْ قَلَّ وَرْعُهُ قَلَّ حَیائُهُ، مَنْ ذَهَبَ حَیائُهُ ماتَ قَلْبُهُ.[۳]

۸۸ـ کسی که ورع و پرهیزگاریش کم شود کم حیا می‌گردد و کسی که بی‌حیا باشد قلبش مرده است.

**

مَنْ کَذَبَ فَجَرَ وَ مَنْ فَجَرَ هَلَکَ.[۴]

کسی که دروغگو باشد به فسق و فجور کشیده می‌شود و کسی که به فسق و فجور کشیده شود نابود و تباه می‌گردد.

**

اَمْرانِ لا ینْفَکّانِ عَنِ الکَذِبِ: کَثْرَةُ المَواعیدِ وَ شِدَّةُ الأِعْتِذارِ.[۵]

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ همان

[۴]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق، شبلی نعمانی، مجموعه، ص۳، ۱۳، ۱۶، ۷.

[۵]ـ همان

۹۰ـ دو امر از دروغگویی جدا نمی‌شوند یکی وعده دادن زیاد و دیگری شدت عذر تراشی.

**

مَنْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلا يلُومَنَّ مَنْ اَساءَ بِهِ الظَّنَّ.[۱]

۹۱ـ کسی که بر اثر رفتار و گفتار خویش، خود را در معرض اتهامی قرار دهد، نباید کسی را سرزنش کند، که نسبت به او سوءظن پیدا می‌کنند.

**

اَلْعَبْدُ اِذا تَواضَعَ لله رَفَعَ اللهُ حِكْمَتَهُ، اَلْعَبْدُ اِذا تَعَظَّمَ وَعَدَّ اَطْوارَهُ نَهَضَهُ اللهُ اِلى الأَرْضِ.[۲]

۹۲ـ هر گاه بنده‌ای برای خدا متواضع باشد خدا حکمتش را بالا می‌برد. هر گاه بنده‌ای تظاهر به عظمت و بزرگی کند و به عناوین مختلف از خود تعریف کند، خدا او را بر زمین ذلت فرود می‌آورد.

**

ما وَجَدَ اَحَدٌ في نَفَسِهِ كِبْراً اِلاّ مّنْ مَهانَةٌ يجِدُها في نَفْسِهِ.[۳]

۹۳ـ هیچ کسی حالت تکبر و خود بزرگ‌بینی را در خود نمی‌بیند مگر بر اثر یک نقص و پستی که در وجود خویش احساس می‌کند (برای جبران نقص وجود کمال موهومی را نشان می‌دهد).

**

لا تَتَهاوَنُوا بِالحَلْفِ بالله فَيهينَكُمُ اللهُ.[۴]

۹۴ـ سوگند به خدا را به مسخره نگیرید که در نتیجه خدا شما را خوار و بی‌ارزش نماید.

**

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ نهایت الادب به نفل اخبار عمر.

[۴]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق، در مجموعه به ترتیب، ص۲۰، ۲۱، ۱، ۲۳.

مَنْ كَثُرَ ضَحْكُهُ قَلَّتْ هَيبَتُهُ.[۱]

۹۵ـ کسی که زیاد بخندد، وقار و هیبتش، کم می‌شود.

**

مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ قَلَّ حَيائُهُ وَ مَنْ ذَهَبَ حَيائُهُ ماتَ قَلْبُهُ.[۲]

۹۶ـ کسی که شوخی و مزاحش زیاد باشد حیایش کم می‌شود و کسی که حیا و شرم نداشته باشد دلش مرده است.

**

اَثْنى عَلَيهِ رَجُلٌ فَقالَ اَتُهْلِكُنى وَ تُهْلِكُ اَلْمَدْحُ ذِبْحٌ.[۳]

۹۷ـ مردی (عمرﷺ) ثنا گفت و تعریف کرد، عمرﷺ گفت: تو هم مرا و هم خودت را به هلاکت می‌رسانی، ثناگویی (مانند) سربریدن و جنایت است.

**

وَ ما ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ بَالإِثْمِ، اَلْغالِبُ، بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.[۴]

۹۸ـ کسی که بر اثر ارتکاب جرم پیروز شود پیروز نشده است (بلکه شکست خورده است) کسی که بر اثر شرارت غالب آید مغلوب و شکست‌خورده است.

**

كَفى بِالْمَرْءِ عَيباً اَنْ يبْدو لَكَ مِنْ اَخيكَ ما يخْفى عَلَيكَ مِنْ نَفْسِكَ.[۵]

۹۹ـ برای معیوب بودن یک انسان همین قدر کافی است، که در برادرت عیبی را ببینی و عیبی بر تو ظاهر گردد که همان عیب را در خود نبینی.

**

---

[۱]ـ همان

[۲]ـ همان

[۳]ـ ابن الجوزی، ص۱۳۳ و عیون الاخبار، ج۱، ص۲۷۵، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۸.

[۴]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق، در مجموعه به ترتیب، ص۲۰، ۸۸، سراج الملوک به نقل اخبار عمر.

[۵]ـ همان

اَلا اِنَّ اللهَ خَلَقَ وُجُوهاً یرْفَعُونَ حاجَهَ الضَّعیفِ فَأَکْرِمواهُمْ.[۱]

۱۰۰ـ آگاه باشید که خدا چهره‌هایی (افرادی) را آفریده است که نیاز افراد ناتوان را رفع می‌کنند و بر شما است که این چهره‌ها (افراد) را محترم و گرامی بدارید.

**

قالَ رَجُلُ: اِنَّ فُلاناً جَمَعَ مالاً فَقالَ عُمَرُ ؓ: فَهَلْ جَمَعَ لَهُ اَیاماً؟[۲]

۱۰۱ـ مردی گفت: فلانی ثروت و اموال زیادی را جمع‌آوری کرده است (عمرؓ) گفت: آیا روزهایی را نیز برای استفاده از این ثروت جمع‌آوری کرده است؟ (آیا عمرش را طولانی‌تر کرده است؟)

**

۹ـ در مورد تقوی و پرهیزگاری

اِتَّقُوا اللهَ فَاِنَّما التَّقوی بِالتَّوَقی، وَ مَنْ یتَّقی اللهَ یقِهِ.[۳]

۱۰۲ـ از خدا بترسید، و تقوی و از خداترسی فقط به وسیله پرهیز از گناه تحقق می‌یابد و کسی که از خدا بترسد خدا او را محفوظ می‌دارد.

**

مَنّ اتَّقی اللهَ لَمْ یشْفِ غَیظَهُ وَ مَنْ خافَ اللهَ لَمْ یفْعَلْ ما یریدُ.[۴]

۱۰۳ـ کسی که از خدا بترسد، به اقتضای قهر و کینه عمل نخواهد کرد، و کسی که از خدا خوف داشته باشد هر چه را دلش خواست انجام نمی‌دهد.

**

لا ینْبَغی لِمَنْ اَخَذَ بالتَّقْوی وَ تَزَینَ بالوَرْعِ اَنْ یتَواضَعَ لَصاحِبِ الدُّنیا.[۵]

۱۰۴ـ برای کسی که راه تقوی را پیش گرفته و به ورع و پرهیزگاری آراسته است

---

[۱]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق، در مجموعه ص۲۵.

[۲]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق، در مجموعه ص۳.

[۳]ـ اطواق الذهب زمخشری، به نقل الفاروق، در مجموعه ص۲۵.

[۴]ـ همان

[۵]ـ اطواق الذهب، به نقل الفاروق، در مجموعه ص۳.

هرگز شایسته نیست که نسبت به صاحبان دنیا (قدرتمندان مادی) فروتنی و تواضع نشان دهد.

**

لا تَنْظُرُوا اِلی صِیامِ اَحَدٍ وَ لا اِلی صَلاتِهِ وَ لکِنْ اُنْظُرُوا مَنْ اِذا حَدَّثَ صَدَقَ وَ اِذائْتُمِنُ اَدّی وَ اِذا اَشْفی وَرَعَ.[۱]

۱۰۵ـ برای تشخیص پرهیزگاری هرگز به روزه و نماز کسی توجه نکنید، بلکه در این سه خصلت دقت کنید: اول هر گاه سخن گفت جز صداقت و راستی چیزی نگوید دوم هر گاه امانتی به او سپرده شود کمال امانت را رعایت نماید سوم به هنگام قهر و عصبانیت ورع و پرهیزگاری را رعایت نماید.

**

لا تَنْظُرُوا اِلی طَنْطَنَهِ الرَّجُلِ في صَلاتِهِ وَ لکِنْ اُنْظُرُوا اِلی حالِهِ عِنْد الدِّرْهَمِ و الدّینار.[۲]

۱۰۶ـ برای تشخیص پرهیزگاری به زمزمه‌های مردی به هنگنام نماز توجه نکنید، بلکه حالت او را به هنگام ظاهر شدن درهم و دینار (سیم و زر) مورد توجه قرار دهید.

**

مَنْ اَظْهَرَ لِلنّاسِ خُشُوعاً فَوْقَ ما في قَلْبِهِ فَانَّما اَظْهَرَ نِفاقاً عَلی نِفاقٍ.[۳]

۱۰۷ـ کسی که اضافه بر آن چه در وجود او هست خشوع و پرهیزگاری را نشان دهد، فقط منافقی و دو چهره‌ای مضاعف را نشان داده است.

**

لما سار اِلی الشّامِ وَ وَصَلَ اِلیهِ اَنْباءُ حُدوثِ الطّاعُونِ فَاَمَرَ بِالعَوْدِ وِ اعْتَرَضَ عَلَیهِ اَبوعُبَیدَهَ: «اَفِراراً» مِنْ قَدَرِ اللهِ یا عُمَرُ فَاجابَ: نعَمْ فِراراً مِنْ قَدَرِ اللهِ اِلی قَدَر الله.[۴]

۱۰۸ـ (عمر رضی الله عنه) به سوی شام حرکت کرد، و اخبار بروز بیماری واگیر طاعون به او

---

[۱]ـ الفایق، به نقل اخبار عمر.

[۲]ـ السامرات، ج۱، ص۴۲، به نقل اخبار عمر، ص۲۸۸.

[۳]ـ همان

[۴]ـ طبری، جج۵، ص۱۸۶، و الکامل، ج۲، ص۵۶۰.

رسید و دستور داد برگردند و ابوعبیدهؓ (فرمانده کل سپاه شام) بر او اعتراض کرد و گفت: «ای عمر تو از سرنوشتی که خدا تعیین کرده است می‌گریزی؟» عمرؓ پاسخ داد: آری از یک سرنوشت به سرنوشت دیگر که هر دو را خدا تعیین می‌کند می‌گریزم.

**

لاتَعْتَمِدً عَلی خُلْقِ رَجُلٍ حَتّی تُجَرِّبَهُ عِنْدَ الغَضَبِ.[1]

۱۰۹ـ به اخلاق مردی اعتماد مکن تا او را در حال قهر و کینه و عصبانیت آزمایش نکنی.

**

كُلُّ عَمَلٍ كَرِهْتَ مِنْ اَجْلِهِ المَوْتَ فَاتْرُكْهُ ثُمَّ لايضُرُّكَ المَوْتُ.[2]

۱۱۰ـ تو همه کارهایی را که به خاطر آن‌ها از مرگ می‌ترسی ترک کن و سپس مطمئن باش که مرگ هیچ زیانی به تو نمی‌رساند.

**

حاسِبُوا قَبْلَ اَنْ تُحاسَبُوا فَأَنَّهُ اَيسَرُ لِحسابِكُمْ وَزِنُوا اَنْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأكْبَرْ يوْمَ تُعْرَضُونَ لا تَخْفی مِنْكُمْ خافِيةٌ.[3]

۱۱۱ـ قبل از این که به حسابت برسند خود به حساب خود برس که حساب تو را آسانتر خواهد کرد، کارهای خود را وزن کنید قبل از آن که کارهایتان وزن شود و برای بزرگ‌ترین نمایش و نشان دادن کارهایتان کاملاً خود را آماده کنید روزی که اعمال شما نمایش داده می‌شوند و هیچ کار مخفی و پوشیده نخواهد ماند.

**

اِنْتَهی عَجَبی عِنْدَ ثَلاثٍ: أَلْمَرْءُ يفِرُّ مِنَ المَوْتِ وَ هُوَ لاقيهِ والمَرْءُ يری في عَينِ اَخيهِ القَذاةَ فَيعيبُها وَ يكونُ في عَينِهِ الجِذْعُ فَلا يعيبُهُ وَ المَرْءُ يكُونُ في دابَّتِهِ الضَّغْنُ فَيقَوِّمُها جَهْدَهُ وَ يكُونُ

---

[1]ـ التبر المسبوک به نقل اخبار عمر.

[2]ـ اطوال الذهب.

[3]ـ اخبار عمر، ص۲۹۰ و ۲۸۶.

فِي نَفْسِهِ الضَغْنُ فَلا يقَوِّمُ نَفْسَهُ.[1]

۱۱۲ـ از مشاهده سه امر تعجب من به نهایت رسیده است اول انسان از مرگ می‌گریزد در حالی که مرگ به او رسیده است! دوم انسان کاهی را در چشم برادرش می‌بیند و او را معیوب می‌پندارد در حالی که شاخه‌ای در چشم او وجود دارد و خود را معیوب نمی‌داند سوم انسان درباره چهار پایش کجی را می‌بیند و با تمام تلاش و کوشش آن را راست می‌کند در حالی که در وجود خویش کجی می‌بیند و خود را درست نمی‌کند!

**

۱۰ـ درباره اهداف زندگی

وَاَنْشَدَ رَجُلٌ عُمَرَ بنَ خَطّابٍ قَوْلَ طُرْفَهَ فَلَوْلاَ ثَلثٌ هُنَّ مِنْ الخ فَقالَ عُمَرِ: لَوْ لا اَنْ اَسيرَ فِي سَبيل اللهِ وَ اَضَعَ جَبْهَتی للهِ وَ اُجالِسَ اَهْلَ العِلْمِ لَم اُبالِ اَنْ اَکُونَ قَدْمِتُّ.

«وَلَـوْ لا ثَلـثٌ هُـنَّ مِـنْ عيشَـهِ الفَتـی وَجَــدَّكَ لَمْ اَحْفِــلْ مَتــی قــامَ عُــوَّدی

فَمِــنْهُنَّ سَــبْقُ العــاذِلاتِ بِــشَربَهٍ كُمَيــتٍ مَتــی مــا تُعْــلَ بِالمــاءِ تُزْبَــدِ

وَ كَــرّی اِذا نــادی الُمضــافُ مُحَنَّبــاً كَســيد الغَضــی تَبَّهْتَــهُ الُمتَــوَّرِدِ

وَ تَقْصيرُ يـوْمِ الـدَّجْنُ وَ الـدَّجْنُ مُعْجِـبٌ بِبَهْكَنَــهٍ تَحْــتَ الطَّــرافِ الُمُعَمَّــدِر»

«لَو لا اَنْ اَسيرَ فِي سَبيلِ اللهِ وَ اَضَعَ جَبْهَتی الخ».[2]

۱۱۳ـ مردی اشعار طرفه را (اگر سه امر نبودند ....) برای عمر رضي الله عنه خواند:

«در زندگی جوانمردی اگر سه مطلب زیر وجود نمی‌داشتند، قسم به پدر بزرگت، بی‌اعتنا می‌بودم که عیادت کنندگانم برخیزید یکی این که از رقبای خویش پیش‌دستی کنم در آشامیدن مشروبی سرخ رنگ هر گاه با آب شکسته شود کف کند و دیگر این که به هنگام فریاد یک پناهنده، سمند بادپایی را به سوی او برگردانم که در

---

[1]ـ اخبار عمر، ص۲۹۰ و ۲۸۶.

[2]ـ اخبار عمر، ص۲۷۸.

سرعت مانند گرگ پریده از بیشه به آبی حمله کند و آخرش کوتاه کردن یک روز بارانی که بارانش شدید باشد با همنشینی وعشق‌بازی ....».

و عمرﷺ در مقابل گفت: «اگر این سه مطلب در زندگی من وجود نمی‌داشتند اول جهاد و پیشرفت در جنگ‌های رهایی‌بخش اسلام و دوم این که پیشانی را بر خاک برای خدا بگذارم و سوم در مجالس اهل علم و معرفت بنشینم هیچ اعتنایی نمی‌کردم که مرگم فرا رسد و بمیرم».

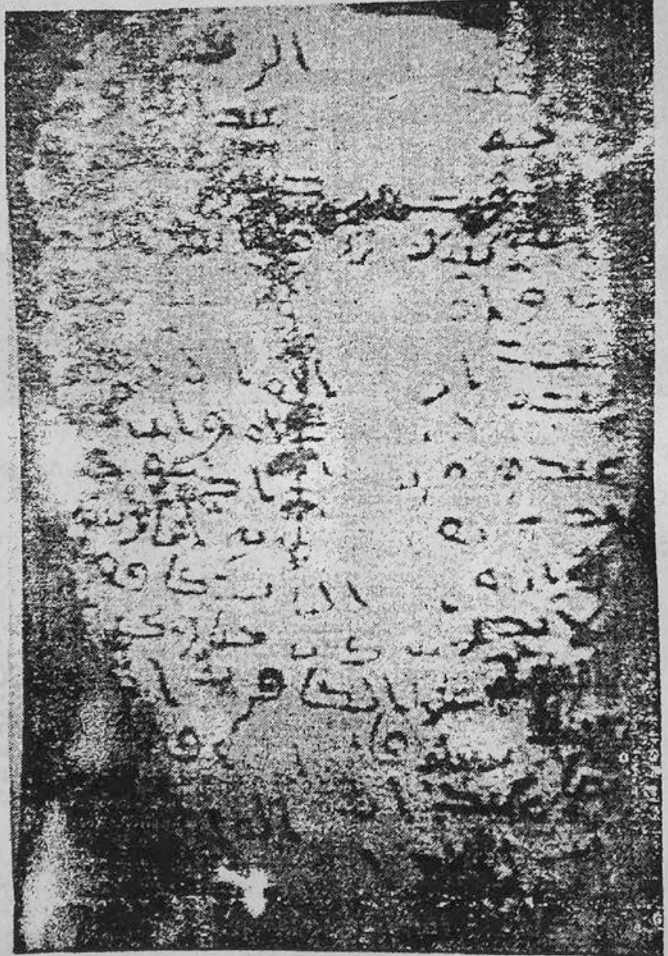
نتیجه: مقایسه نظر این دو چهره درخشان عرب درباره اهداف زندگی یکی قبل از اسلام و دیجری بعد از اسلام نشان می‌دهد: که دین آسمانی چه تحول عظیمی را در افکار و روحیه‌ها به وجود آورده است، و از چه کسانی چه کسانی را ساخته و از راه تکامل و انسان‌سازی افرادی را از کجا به کجا برده است، عمرﷺ قبل از اسلام همان نظر طرفه را داشت و این اسلام و قرآن بود که چنین اهداف متعالی را در قلب او به وجود آورد و تلاش او در راه جهان‌شمولی اسلامی و گسترش عدالت اجتماعی در جهان چنان شکوه و عظمتی به او بخشید که بعد از چهارده قرن هنوز نام او بر پیشانی روزگار می‌درخشد و ندای قصار کلماتش بر بلندای بام افکار دانشمندان طنین‌انداز است.

درود و رحمت خدا بر او باد.

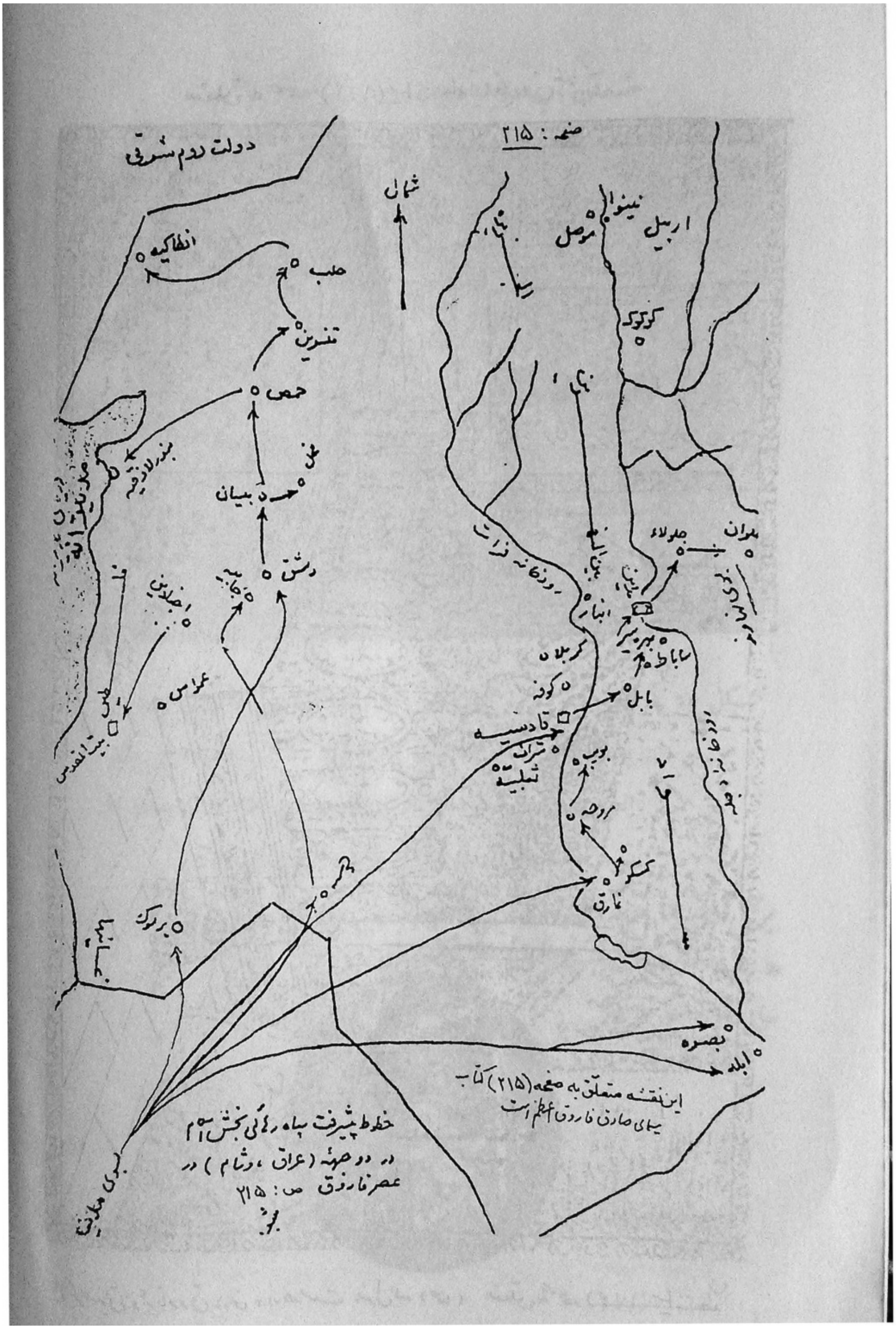
پایان کتاب در تاریخ ۶۸/۲/۲۸، مهاباد مسجد قبله، عبدالله احمدیان

متعلّق به صفحهٔ (۷۲) سیمای صادق فاروق اعظم

نامه حضرت محمد (ص) به خسرو پرویز در ۱۵ سطر روی پوست آهو نوشته و بعد پاره شده است



متن نامه حضرت رسول اکرم (ص) به خسرو پرویز شاهنشاه ایران


صفحه : ۲۱۵
دولت روم شرقی
شمال
انطاکیه
حلب
قنسرین
حمص
دمشق
بیسان
اربیل
نینوا
موصل
کرکوک
حلوان
جلولاء
انبار
کربلا
کوفه
بابل
قادسیه
عمواس
بیت المقدس
بصره
ابله
این نقشه متعلق به صفحه (۲۱۵) کتاب
سیمای صادق فاروق اعظم است
خطوط پیشرفت سپاه رهائی بخش اسلام
در دو جبهه (عراق، وشام) در
عصر فاروق ص: ۲۱۵

متعلق: به صفحهٔ (۴۴۷) سیمای صادق فاروق اعظم

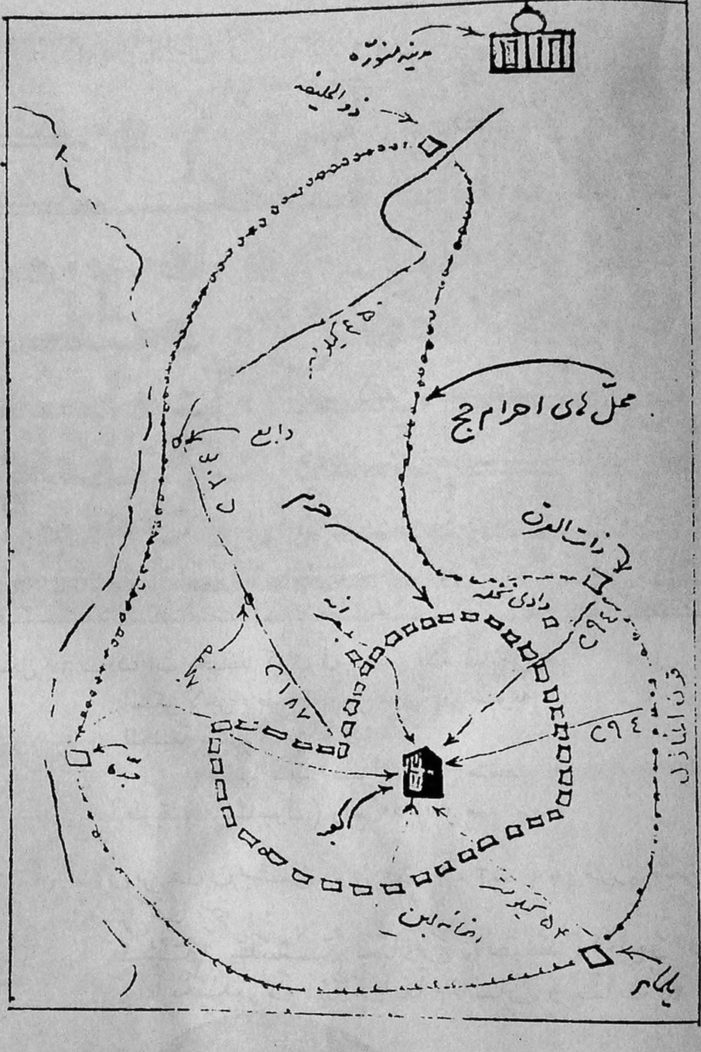


شکل ٦٦ ــ جزء من صفحة من مصحف كتب بخط كوفي مبكر منسوبة للخليفة عمر بن الخطاب ، او الى عهده كما نشر في :
Islamic Culture

آیه های آل عمران از قرآنی بخط فاروق اعظم بشیوهٔ کوفی قدیم وچنین خوانده میشود :
«۱۰۳ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ، وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ »

نقل از: مصور الخط العربي
تألیف ناجی زین الدین

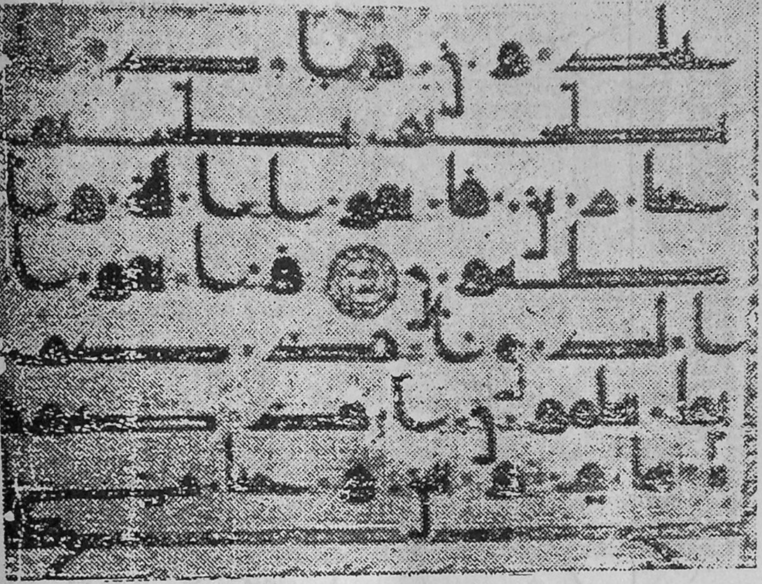




۱ - ▭ ▭ ▭ ▭ محل انصاب حرم که کمترین فاصلهٔ آن با مکه از طریق جعرانه در حدود پنج کیلومتر و بیشترین فاصلهٔ آن با مکه از راه جده در حدود بیست کیلومتر (تاریخ مکه ـ عباس کراره)

۲ ـ ooooo محل میقات حج (احرام) که بیشترین فاصلهٔ آن با مکه ذوالحلیفه (۴۵۰) کیلومتر و کمترین فاصله آن یلملم که فاصلهٔ آن تا مکه (۵۴)

متعلق: به صفحهٔ (۵۷۳) سیمای صادق فاروق اعظم



شكل ٦٧ ـ كتابات بخط كوفي في العصر الاسلامي
المبكر لاجزاء صحائف من القرآن منسوبة
للخليفة عثمان بن عفان
فيها نقط اعراب، (من متحف
طوبقبو باستانبول) رقم ٢٧/٥٩ .

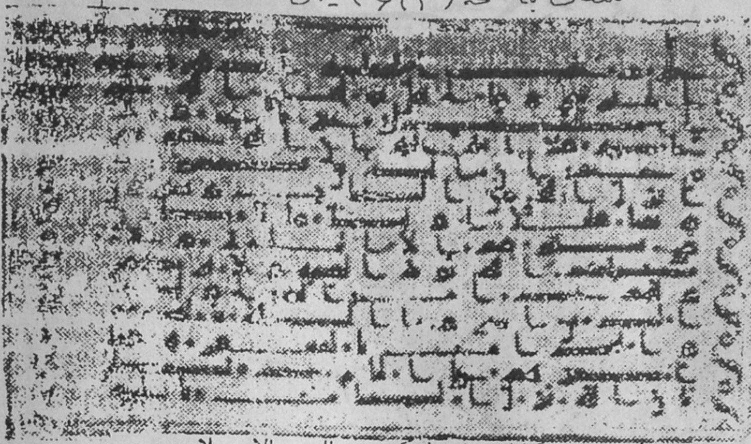
بخشی از قرآنی بخط عثمان بن عفان بشیوه کوفی قدیم - آیه ۱۲۹ سوره شعراء
واینک عین این بخش بخط نسخ:
«تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ»

نقل از مصور الخط العربی
تألیف ناجی زین الدین




نقشۂ جہان اسلام در اواخر عصر فاروق اعظم (رض)

متعلق به صفحه (۶۹۳) سیمای صادق فاروق اعظم



شکل ٦٧ ــ كتابات بخط كوفي في العصر الاسلامي
المبكر لاجزاء صحائف من القرآن منسوبة
للخليفة علي بن
ابي طالب فيها نقط اعراب (من متحف
طوبقبو باستانبول) رقم ٢٧/٥٩ .

یک صفحه از قرآنی بخط علی مرتضی بشیوه کوفی قدیم «بقره آیه ۱۷۳ تا ۱۷۶» «إنما
حرّم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل به لغير الله، فمن
اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه إن الله غفور رحيم. إن الذين يكتمون ما أنزل
الله من الكتاب ويشترون به ثمنا قليلا أولئك ما يأكلون في بطونهم إلا النار ولا يكلمهم
الله يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم. أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى
والعذاب بالمغفرة فما أصبرهم على النار. ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق وإن الذين
اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد»

نقل از مصور الخط العربی تألیف ناجی زین الدین

